

۱۳۱ / ۲۳

DS
۴۶۱
/ ۷
/ ۴

مروزی، محمدکاظم
مالکیرنامه: در احوال نخستین ده سال سلطنت اورنگ
زیب عالمگیر بادشاه / محمدکاظم بن محمد امین؛ بتصحیح
عادم حسین و عبدالحمید. — کلکته: اشیا تک سوسیته پبلیکال
۱۲۴۷=۱۸۶۸.

۱۶، ۱۱۰۷، ۸۵ ص.
سلسله انتشارات: ۱- Bibliotheca Indica: Collec-
tion of Oriental Works.
Ālangīr nāmāh.

ص. ۴۰، به انگلیسی:
۱. اورنگ زیب، امیر اتور هند، ۱۰۲۷-۱۱۱۸ ق. ۲.
I. Series. عنوان. ۱۷۶۵-۱۶۰۰ الف.

هند - تاریخ - ۱۶۰۰-۱۷۶۵ الف.

DS۴۶۱/۷/۴

۷۵-۶۱

۱۹۰۸

۱۹۰۹

۲۳

ب-۱۳

۴

عالمگیر نامہ

تصنیف

ملشی محمد کاظم بن محمد امین

در

احوال شخصیتیں ده مال سلطنت اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ

باہتمام

اشیاک مومبتی بنگالہ

بتصحیح

مولوی خادم حسین و مولوی عبدالحی مدرسیں مدرسه کلکتہ

در

کالج پریس چاپ شد

کلکتہ سنہ ۱۸۶۸ء

فهرست عالمگیر نامه

- نیرنگ مازنی کلک بدائع نگار جادو فن در سبب انشاء
۱۷ این کتاب و تمهید کلام بتعریف سخن
تذکر بدائع وقایع و احوالی که ادبای و مقدمات طلوع نیر
نماطفت و مطوع تباشیر صبح انبیا این بر گزیده ذوالجلال
۲۵ از مشرق معاد کمال امت بطریق اختصار و اجمال ..
ابتدای سوارنی ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ
زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی از دکن بصمت هند ..
نہضت ربابت نصرت آیات از خطہ نبض بنیاد اورنگ آباد
و وقوع فتوحات گوناگون دران یورش ظفر اثر بیمن
عنايت ابروی و نیروزی انبیا خدا داد
۳۶ نہضت موکب منصور قرین دولت و نیروزی از بلاد مبارکہ
برہانپور بصوب مستقر الخلفۃ اکبر آباد
۳۸ ذکر محاربتہ عساکر جلال با راجہ جسونت سنگہ بن مگال و

- ظفر یافتن بر جنود کفر و ضلال بعون غایت داور بهیمال ۵۹
 ذکر محاربه عساکر منصور نزدیک بمستقر الخلافه اکبر آباد
 بابی شکوه بی خرد مغرور و هزیمت یافتن او از جنود اتبال
 و گریختن بجانب دهلی و از اینجا بدهور و وقوع مقدمات دیگر ۸۷
 نهضت موکب مسعود از مستقر سلطنت خدا داد بصوب
 دار الخلافه شاه جهان آباد - و شرح مواضع دیگر ۱۲۳
 ذکر مراتب زیاده مرئی و محال جوئی مراد بخش جاهل
 نادان و دستگیر شدن او به یمن تدبیر و اتبال و آملی خدیو جهان
 فرمندان خلیل الله خان با جنود قاهره برسم منفه بکنار آب
 ستنج و تعیین امیر الامرا با جنود ظفر پیرا بصمت هر دو
 بجهت مد راه سلیمان بی شکوه ۱۴۷
 زینت یافتن تخت شهنشاهی و از رنگ گیتی پناهی
 به جلوس مسعود طرازنده افسر و بر آورنده سریر شهنشاه
 جهان دار عالمگیر ۱۴۹
 تعیین فوجی تازه از عساکر نصرت پزوه بجهت مد راه
 سلیمان بی شکوه ۱۵۹
 نهضت موکب ظفر آباد بجانب پنجاب بقصد پیرامتن آن
 ناحیت از خار وجود دارا بی شکوه بد مآب ۱۶۰
 چون مجملی از احوال آن برگشته روزگار و شمه از سرگذشت
 آن سرگشته هشت ادبار مرقوم خاصه وقایع نگار گشت اکنون
 کلب بدائع ارقام بذکر مجملی از حال دارا بی شکوه نگهیده
 فرجام بعد از وصول او به پنجاب تمهید کلام می نماید ۱۷۷

- و از غرائب امور و طریقیهای احوال آن بی بهره جوهر
 دانش و شعور آنکه ۱۸۱
 توجه الویه ظفر طراز بر سبیل ایلغار بتعاقب دارا بی شکوه
 ادبار شعار ۲۰۰
 تعیین یافتن صف شکنان بتعاقب دارا بی شکوه از ملتان
 و ترک ایلغار موکب گیهان سدان ۲۰۳
 تعیین یافتن شیخ میر با فوجی تازه از عساکر گردون شکوه
 بتعاقب دارا بی شکوه ادبار پزوه ۲۰۸
 معلومت موکب منصور از دار الامان ملتان بدار السلطنة
 لاهور و نهضت نمودن از اینجا بدار الخلافه شاهجهان آباد قرین
 فتح و فیروزی بنابر فتنه انگیزی ناشجاع - و شرح مواضعی
 که بعد از آن روی نمود ۲۱۱
 جشن وزن فرخنده شمعی سال چهل و دوم ۲۲۷
 توجه الویه ظفر پیرا بشکار گاه سورن جهت اطفاء نائر
 نلغه ناشجاع ۲۳۵
 ذکر محاربه شیران بیشت هلیجا و بهادران رزم پیرا و فتح و فیروزی
 عساکر ظفر لوی و فرار ناشجاع ادبار انزا از معرکه مرد آزما ۲۴۳
 ذکر توجه الویه ظفر طراز بعد از شش روز و هزیمت ناشجاع
 از موضع کیموه بمستقر الخلافه اکبر آباد جهت تدبیر امتیصال
 دارا بیدشکوه ادبار قرین و تقبیه راجه جسونت سنگه خسران
 مآل و مرده تعخیر قلعه اله آباد ۲۸۴
 ذکر رسیدن دارا بی شکوه بد مآل بگجرات و کیفیت

- بر آمدن او باجمیر ۲۹۵
 ذکر محاربه شیران بیشه هجرا و نهنگان بحر و غا و فتح و
 فیروزی اریای دولت و فرار دارایی شکوه بد عاقبت از اجمیر ۳۱۸
 معاودت رایات ظفر پیرا بدار الخلافه شاهجهان آباد ۳۳۵
 گفتار در تمهید جلوس ثانی ۳۴۹
 جلوس میمنت عنوان پایه افزای هفت اورنگ امکان گیهان
 خدیو فیروز مند جهان حلقان درم باره بر سریر سلطنت
 جهان شوکت و تعیین خطبه و سکه گرامی و نام زد القاب
 سامی این برگزیده الطاف ذوالجلال الهی ۳۵۴
 ذکر زائجه طالع سعادت مطالع جلوس میمنت مانوس بطور
 اختر شناسان فرس ۳۷۲
 ذکر وضع تاریخ مجدد از مبدای ایام عالم آرائی این زیب
 اورنگ کشور کشائی ۳۸۵
 رفع بدعت نوروز و تبدیل آن بچشم نشاط امروز جلوس مبارک ۳۸۹
 تعیین محکمات و منع منهیات و محکرات ۳۹۱
 شرح بعضی از عذایات و مراحم شهنشاهی که از جلوس
 میمنت عنوان عید قربان که منتهای ایام جشن بود
 نسبت بامرای نامدار و اعیان دولت پایدار سمت ظهور
 یافتند و گذارش بعضی از سوانح حضور لامع الذور در عرض
 مدت جشن و نور ۳۹۳
 وصول خبر مخالفت بادشاهزاده والا تبار محمد سلطان
 در بنگاله ۴۰۴

- دستگیر شدن بی شکوه ادبار پزوه بسمی کارکنان قضا و قدر
 در دست جیون زمیندار ۴۰۸
 بنای حصار دولت آثار شیر حاجی بر دور قلعه سعادت
 بنیاد مستقر الخلافه اکبر آباد ۴۲۳
 جشن وزن قمری مال چهل و دوم ۴۲۵
 بموجب یربلغ معلی دارایی شکوه و میهر بیشکوه را که بهادر
 خان آورده در حوضه سرکشاده از میان شهر بخضر آباد بردند ۴۳۰
 برآوردن دارایی شکوه از قید هستی ۴۳۲
 ذکر اکرام عام حضرت شاهنشاهی و بخشیدن باج غله
 و دیگر اجناس و حاصل راه داری کل مملکت محرومه .. ۴۳۵
 توجه رایات جهان کشا بصوب ماحل رود گنگ بشکار جهت
 تقویت عساکر بنگاله ۴۴۴
 جشن وزن خجسته شمسی مال چهل و دوم ۴۴۵
 بنای مسجد فیض امام مختصر نزدیک آرامگاه خاص .. ۴۴۷
 رسیدن بادشاهزاده محمد سلطان بجناب خلافت و ممنوع
 شدن از سعادت ملازمت و به ملیم گده نگهداشتن ۴۷۸
 آغاز سال مبوم از مدین دولت داری عالم گیری مطابق
 سنه هزار و هفتاد و هجری ۴۸۰
 ذکر جشن همایون و دیگر سوانح دولت روز افزون .. ۴۸۱
 رد گردان شدن شاهزاده عالی تبار محمد سلطان و رفتن
 به پیش ناشجاع نفقه شمار و شرح وقایعی که بعساکر ظفر
 پناه رو داده ۵۰۹

- برگشتن بادشاه زاده محمد سلطان بدلاست اقبال بی زوال
 ۵۴۲ خدیو جهان
 ۵۶۲ جشن وزن فرخنده قمری آغاز سال چهارم
 تعیین امیر خان با فوجی از جنود قاهره و قادیسیب راجه
 ۵۷۰ کورن بهورسه
 کشایش قلعه چاکله که از قلاع حصینه ولایت کوکن است
 ۵۷۴ بسی امیرالمراد داده
 ۵۹۰ جشن وزن مبارک شمسی آغاز سال چهل و سوم
 ۵۹۹ کشایش قلعه پرینده باقبال بیروزال
 رسیدن امیر خان با انواج نصرت قرین و آوردن راو کورن را
 ۵۹۹ با درپسر بحضور ظفر بیگر
 رسیدن گنور رام سنگه از مری نگر و آوردن سلیمان
 ۶۰۰ پیشکوه را بحضور پرنور
 فرستادن بادشاه زاده محمد سلطان را از سلیم گده بقلعه
 ۶۰۲ گویار با سلیمان پیشکوه آهوی دشت ادبار
 رسیدن ابراهیم بیگ سفیر محبان قلی خان والی توران
 ۶۰۶ باستان فیض مکن
 رویت سال مبارک رمضان و آغاز سال چهارم از جلوس
 ۶۱۲ فرخنده و ترتیب جشن عید و جلوس
 ملازمت بوداق بیگ ایلچی و رسانیدن نامه و گذرانیدن
 ۶۲۱ سوغات والی ایران
 ۶۲۳ جشن وزن مبارک قمری سال چهل و پنجم

- ۶۳۳ جشن وزن شمسی و آغاز سال چهل و چهارم
 ادراک سعادت ملازمت خواجه احمد سفیر عبد العزیز خان
 ۶۳۷ والی بخارا و گذرانیدن نامه در ارام این جشن طرب پیرو
 جشن کدخدائی بادشاه زاده عالی تبار بخت بودار
 خجسته شیم محمد معظم با دختر عفت میر راجه روپسنگه
 ۶۳۹ راتهور بر طبق سنت حقیقه میمنت امروز
 ۶۴۸ تسخیر ولایت پالون از متعلقات صوبه بهار
 باقبال جهان کشا ظفر پیرو رفتن معظم خان خانخاان سپه
 سالار به بنگاله با عساکر نصرت پیرو فتح لوا در پی تاشجام
 بد فرجام باهنگ تسخیر ملک آشام و کشایش آن نواحیات
 بمیان سعی و جهاد ازلیدای دولت فیروزی اعتمام پس
 از کشایش کوچ بهار
 ۶۷۶ جشن جلوس جهان امروز و آغاز سال پنجم از مدین دولت
 فیروز والی عالم گیری مطابق سنه هزار و هفتاد و دو هجری
 ۷۳۷ گفتار در اعتراف مزاج مقدس پایه انزای اورنگ خلافت
 روزی چند از منبج صحت و استقامت
 ۷۴۴ اعتدال مزاج خدیو هفت کشور و شهنشاه بحر و بر خلیفه
 دین پرور
 ۷۵۰ جشن وزن فرخنده قمری سال چهل و هشتم
 ۷۵۴ جشن وزن فرخنده شمسی سال چهل و پنجم
 ۷۹۰ توجه ریاست عالیات بصوب پنجاب
 ۷۹۳ فتح ولایت جام و کشته شدن رایسنگه تیره سر انجام

- زمیندار آنجا بحسن صرامت و شهامت قطب الدین خان
خوبشگی فوجدار چوننگه ۷۹۸
معاودت خان خانان سپه دار بنگاله از جنگ بعد مصاحه
و تحصیل پیشکش و هدیه کردن جهان فانی .. ۷۷۶
آغاز سال ششم از سنین خلافت والای عالم گیری مطابق
سده هزار و هفتاد و سه هجری و توجه بجانب کشمیر جهت
نظیر ۸۱۳
جشن وزن مبارک قمری سال چهل و هفتم .. ۸۳۱
نهضت ریایات جاه و جلال از نزهت آباد کشمیر بجانب
ویرناگ و از آنجا بصوب دارالسلطنه لاهور .. ۸۳۵
جشن وزن مبارک شمسی و آغاز مال چهل و هشتم .. ۸۴۱
فرستادن هیئت قدسی در جواب شاه عباس والی ایران
باسوغاتی قیمت هفت لك روپیه مصحوب تربیت خان .. ۸۴۴
معاودت شهنشاه سلیمان مریر از پنجاب بدار الخلاء
شاه جهان آباد ۸۴۵
آغاز سال هفتم از سنین والای عالم گیری مطابق سده هزار
و هفتاد و چهار هجری ۸۵۳
جشن وزن خجسته قمری ۸۵۹
فرستادن مصطفی خان بسفارت توران .. ۸۶۳
تعیین راجه جیسنگه با اقواج منصور جهت دفع سیوای مقهور .. ۸۶۶
جشن وزن مبارک شمسی ۸۶۸
آغاز سال هشتم از سنین دولت والای عالم گیری مطابق

- سده هزار و هفتاد و پنج هجری ۸۷۷
جشن وزن فرخنده قمری ۸۸۴
فتح اکثری از قلاع ولایت سیوا و ایل شدن آن جهالت کیش
قدغه گرا بحسن کوشش و تدبیر راجه جیسنگه .. ۸۸۷
تعیین یافتن عمده راجها راجه جیسنگه با عساکر منصور بعد
فراق از سهم سیوا بتخریب ولایت بیجاپور و تنبیه عادل خان ۹۰۹
جشن وزن مبارک شمسی ۹۱۶
نور آگین شدن تبت بزرگ بفرخ آذرا سلام و در آمدن زمیندار
ضالیت فرجام آنجا بشاهراه اطاعت و بزدگی درگاه ملک احترام
رحلت مغفرت آیت مورد تاییدات ربانی مشمول توفیقات
آسمانی اعلی حضرت صاحب قران ثانی بوسعت آباد جهان
قدس و مرحمت جاویدانی ۹۲۸
گفتار در فتح چانگام از متعلقات ولایت رخنگ .. ۹۴۰
آغاز سال نهم از سنین دولت والای عالمگیری مطابق سده
هزار و هفتاد و شش هجری ۹۵۷
جشن وزن فرخنده قمری ۹۶۲
قرار نمودن هیوای ضالیت شعار از درگاه سپهر مدار .. ۹۶۷
تعیین مهین شعبه درجه سلطنت و فرمان روائی گزین باو
نهال خلافت و کشور کشائی پادشاهزاده کامگار بخت بیدار
محمد معظم باقواج نصرت طراز بدار الملک کابل .. ۹۷۳
نهضت الویگه صهر پدرايه از مستقر الخلاء اکبر آباد بدار
الخلاء شاه جهان آباد ۹۷۷

۹۸۹	جشن وزن مبارک شمسى
						شرح تاخت و لايت بيجاهور و مجارباتى كه عساكر جهانكشا
۹۸۸	را با دكئيان شقاوت گرا روي نمود
						تعيّن يافتن دليرخان با افواج قاهره به تنبيه زميندار چانده
۱۰۲۲	و تحصيل پيشكش نمايان
						آغاز سال دهم والى دولت عالمگيري مطابق مئة هزار
۱۰۳۰	و هفتاد و هفت هجري
۱۰۳۱	تولد نوگل حديقه دولت پادشاهزاده محمد كام بخش
						شورش انگيزي افغانان يوسف زئي در موحدل دريای نيلا
						و تلبيه و تاديب آن طائفه باغيه به نيروي اقبال دشمن
۱۰۳۹	مال شاهنشاه مالک رقاب
						تعيّن يافتن محمد امين خان با افواج قاهره و تنبيه
۱۰۴۵	افغانان يوسف زئي
۱۰۴۶	جشن وزن فرخنده قمرى
۱۰۶۸	جشن وزن فرخنده شمسى
۱۰۶۹	خاتمه
						گذارش برخى از كرائم عادات و شرائف صفات اين خديو
۱۰۷۰	كامل الذات
						ذكر كرائم اشغال شاهنشاه حق پروه خير اندرز در اوقات
۱۰۹۶	شبانروزى

تصحیح غلطیهای کتاب عالمگیرنامه

صفحه	مطر	غلط	صحیح
۲	۱۵	لاأخصی	لاأخصی
۱۱	۱۶	هراد	مهراد
۱۴	۲	گونبای	گوزنبای
۲۵	۱	تاشی	تاسی
۳۳	۱	دکوبانیده	کیبانیده
۹۸	۲۲	وسمانه	رستمانه
۹۸ و دیگر جاها *		جمعیت	جمعیت
۱۰۴	۱۲	للشباطین	المشباطین
۱۰۶	۱۸	بقایان	یتایان
۱۰۹	۱۱	الشیء	الشیء
۱۱۲	۵	لقابلی	لقابلی
۱۱۷ و دیگر جاها *		جبه	جبه
۱۲۵ و ۱۲۷	۱۲	مسقر	مستقر
۱۲۸ و دیگر جاها *		باحتراز	باهتزاز
۱۲۹ و دیگر جاها *		استیلام	استلام
۱۳۴	۵	مروغ	مروغ
۱۴۵ و دیگر جاها *		اعز آباد	آغز آباد
۱۵۳	۲۱	بر خارست	بر خامت

۱۹۱	۱۹	دکذاتبه	دکذاتبه	رکذاتبه
۱۹۲	۵	تایانش	تایانش	تایانش
۱۹۲	۱۴	نذ محمد	نذ محمد	نذر محمد
صفحه	مطر	غلط	صحیح	صحیح
۱۹۹ و دیگر جاها	۵	مرشته	مرشته	مرشته
۱۷۲	۱۷	طوف	طوف	طوف
۱۸۵	۲۱	برگشته	برگشته	برگشته
۲۳۳ و دیگر جاها	۵	محازی	محازی	محازی
۲۴۶ و دیگر جاها	۵	سبحان سنگه	سبحان سنگه	سبحان سنگه
۳۰۹	۳	فرجام	فرجام	فرجام
۳۴۹	۱۵	کسید	کسید	کسید
۳۶۶	۴	ساخنگ	ساخنگ	ساخنگ
۳۳۳ و دیگر جاها	۵	قله	قله	قله
۴۳۷ و ۷۳۵	۵	سنگه	سنگه	سنگه
۴۴۱	۹	راجررب	راجررب	راجررب
۴۶۱ و دیگر جاها	۵	ماور الزهر	ماور الزهر	ماور الزهر
۴۶۳	۱۶	متبراز	متبراز	متبراز
۴۸۲	۲۰	ثنا	ثنا	ثنا
۴۹۴	۱۹	بشاهزاده	بشاهزاده	بشاهزاده
ایضا	۲۲	آسمان نیست	آسمانی است	آسمانی است
۵۰۱	۱۲	نصرت	نصرت	نصرت
۵۱۱	۲	تصویرات	تصویرات	تصویرات

صفحه	مطر	غلط	صحیح	صحیح
ایضا	۹	انگیزی	انگیزی	انگیزی
ایضا	۱۵	گرو بدند	گرو بدند	گرو بدند
۵۱۵	۳	جانگیرنگر	جانگیرنگر	جانگیرنگر
۵۳۱	۷	رکا	رکا	رکا
۵۶۷	۱۶	سبها سکر	سبها سکر	سبها سکر
۵۷۳	۱۷	حصینه	حصینه	حصینه
۶۱۴	۱۹	موسم	موسم	موسم
۶۱۵	۲۱	مقوری	مقوری	مقوری
۶۱۷	۱۸	مکارک	مکارک	مکارک
۶۲۱	۹	الامثال	الامثال	الامثال
۶۲۳ و ۷۹۷	۵	در انخان	در انخان	در انخان
۶۳۰	۲۲	ذلات	ذلات	ذلات
۶۳۱	۶	السلطنة	السلطنة	السلطنة
ایضا	۹	گزیر	گزیر	گزیر
۶۳۷ و دیگر جاها	۵	صیفخان	صیفخان	صیفخان
۶۴۳	۱۲	انعطاس موزان	انعطاس موزان	انعطاس موزان
۶۵۰	۲۱	ندارد	نداد	نداد
۶۵۵	۳	بکار	بکار	بکار
ایضا	۱۵	انزاع	انزاع	انزاع
ایضا	۲۰	امتداع	امتداع	امتداع
۶۵۸	۱۵	توج	توج	توج

۵۳۵۵	سطر	غلط	مصحح
۴۵۶	۱۸	جمع	جمع
۴۶۲	۲۰	مدوا	مدوا
۴۶۴	۱۸	عادت	عادت
۱۵۱	۲۲	دوراهاش	دوراهاش
۴۷۵	۱۹	حیات	حیات
۴۷۶	۲۱	اوقات	اوقات
۴۸۷	۱۹	شماره	شماره
۴۹۳	۲	عمالی	عمالی
۱۵۱	۵	دور	دور
۴۹۷	۱۸	قطع	قطعی
۴۹۹ و دیگر جاها		نویسن	نویسن
۷۰۳	۲۰	را	را
۷۰۶	۶	بهترین نشان میدارند	بهترین نشان میدارند
۷۰۱	۲۷	مذمه	مذمه
۷۰۹	۱۳	هائل	هائل
۷۱۰	۶	المکر السی	المکر السی
۱۵۱	۱۷	و دار دادند	و دار دادند
۷۲۲	۱	فاتر	فاتر
۷۲۶	۲۰	توالتی	توالتی
۱۵۱	۲۱	خفاشان	خفاشان
۷۲۸	۱۸	ارزی	ارزی
۷۳۲ و ۶۶۸	۰	در	در

۸۳۹۴	سطر	مط	مصحح
۷۳۳	۵	بردارت	بردارت
۷۳۶	۱۸	موانع	موانع
۷۳۹	۲	موانع	موانع
۱۵۱	۸	جشی	جشی
۷۴۱	۷	سپیداران	سپیداران
۷۵۱	۱۶	نش	نش
۷۵۳	۷	ر	ر
۷۰۳	۶	طمع	طمع
۷۶۱	۰	اعیان	اعیان
۷۶۶	۵	نوهی	نواحی
۷۰۱	-	صبع	صبع
۷۷۷	۶	تفاتر	تفاتر
۷۰۱	۳	در	در
۷۰۶	۱۳	خصال است	خصال است
۷۰۹	۱۲	خمر	خمر
۷۱۲	۱۹	زوم	زوم
۸۱۹	۱۱	شده	شد
۸۲۵	۱۵	نوسج	نوسج
۸۲۶	۲۲	معد	معد
۸۲۶	۲۲	مهمی	مهمی
۹۳۰	۱۱	ارتقا	ارتقا

مطر	عص	سجده	مطر
۸۳۱	سوا	سوار	۱۸
۸۳۳	میناکار	میناکار	۱۹
۹۰۱	نبردی	نبردی	۱۵
۹۲۰	نیمت	نیمت	۱۰
۹۲۶	لا	را	۱۸
۹۲۸	لریش	لریش	۹
۹۳۷	خد	حد	۱۴
۹۵۲	دامت	ادامت	۱۲
۹۸۸	ی	بای	۱۳
۹۹۴	ظفر سپاه	سپاه ظفر	۱۵
۹۹۷	سری	سوی	۳
۱۰۲۲	ارجمند شد	ارجمندش	۷
۱۰۵۱ و ۱۰۵۶	سوز	سوز	۰
۱۰۶۳	اُخاوه	اُخاوه	۲
۱۰۸۴	ده مرجه	ده مرجه	۱۹
۱۰۹۵	پشکان	پدشکان	۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم

ای داده بمقل پرتو آگاهی • شاهان ز تو کامیاب شاهنشاهی
آن را که زکائنات برتر خواهی • بر سر نهیشت انسر ظل الهی
اورنگ بشیخان کشور بیان را تیغ زبان باقبال ثنای بی همتائی
عالمگیر است که برانراختن لوای دولت سلاطین دین پرور
شریعت آئین باوچ نصرت و فیروزی از آیات جهان افروزی قدرت
اوست و برافداختن اساس شوکت معاندین تیره اختر ادبار قرین
از حاجت اقبال و بهروزی بمقتضای صلاح اندوژی حکمت او
و نکته گزینان انجمن معانی را تحفه سخن به برکت حمد جهان
پیرائی دلپذیر است که آرایش شاهد ملک و عروس ملت بگوهر
تدبیر و جوهر شمشیر سلاطین جوان دولت خرد پیر باز بمنه تقدیر
اوست و پیرایش گلشن حشمت و گلشن سلطنت از شاخ و برگ
زاید و خس و خوار مفسد آثار چمن پیرای لطف مصلحت
تأثیر او • بیت •

گردانداخته و بر برادر داشته • بنوعی که باید چنان ساخته
فرمان روائی که نامه شهنشاهی از نقص خاتمه تناهی عزت
و جلالت پاکست و در جمعت و جوی سر منزل عرفانش اعتراف
بعجز و نقصان غایت تکلیفی عقل دراک که العجز عن درک
الادراک ادراک آری ممکن ناتوان که جز نقص فطری سرمایه ندارد
اندازه کمالات ذاتی بر نداشته چون راه ثنای ایزد بیچون بود و انسان
حیران که نقش برون پرده این بارگاه است از راز درون پرده آگاه
نکشته چسان حمد آفریدگار درون و بیرون گوید حاش لله دست
سپاس فرورمایگان بشیب حدوث بمدد کرسی اندیشه و حواس
بطاق بلند ایوان کهریابی قدم فرسد و غبار ادراک خاک نهینان
کوی عناصر بچنبش نسیم مکر و دانش یدامن هوای اوچ لا مکان
نه نشیند هرگاه عقل کل و نور اول که مهبط انوار فیض ابد وازل
است با وجود کمال تنزه و قدسی نژادی و نهایت ربط و قرب بحضرت
مبدأ المبادی در پیدای ناپیدا کنار شناخت کده آفریدگار راه عجز
و انکسار بود و لا اُحصی و ما عرفناک گوید عقل معجز ما
محبوبان کلبه حدوث و امکان که باوجود جزئیت و نقصان پیوسته
بایمال کشاکش وهم و خیالست بدست آویز کدام نسبت و آشنائی
کامیاب معرفت و شناسایی چنان کبریا تواند گشت و ما معصومان
چار دیوار طبایع را که بیگانه وادی قدس تجردیم بسرمایه چه دریافت
و دانش حرف نیایش آلهی بر زبان اندیشه تواند گذشت هیاهو
هیاهو کالای دست بالای ثنای خالق بیچون بچند و چون هوس چرب
زبانان تهی کیسه راست نیاید و نقد ستایش معاملان چار سوی

نقص و آیش در عرصه هل من مزید قدس و کمال بیعتگی را
نشاید بیانش کوتاه بین را درین مشهد حیرت اعتراف بقصور عین
دوراندیشی و پیش بینی است و عقل ضعیف عجز آئین را برین درگاه
مروت اظهار مسکنست و ناتوانی محض صلاح دانی و مصلحت گزینی •

مخن را چند پاشی محمل آرای

بدست آویز عجز اینجا بده پای

سبحان الله در جناب احدیت و کبریا که گوهر کمالات عقلی
مانند نقایص فروغ شایستگی ندارد و زخارف خیالات باطل تهیدستان
را اینجا چه مایه قبول و روائی و در بازار عزت و جلالتی که نقد
گنجینه دانش و آگاهی بچیزی برنگیرند و به پشیزی نپذیرند فاسره
فلس مقالات بدیده حرف پرستان را کدام رتبه پذیرائی • نظم •
دل ز کجا وین هر دو بال از کجا • من که و تعظیم جلال از کجا
دهم مبنای بسی ره نوشت • هم ز درش دست تهی بازگشت
پرورش آموختگان ازل • مشکل این حرف نکردند حل
گز ازش علم چه دریاست این • تا بدش ملک چه مکر است این
تعالی شاه این چه رتبه علو شان الوهیت و یکتائی است که از غرط
مایه ظهور و پیدائی کور دلق ظلمت کده امکان را در مشاهده انوار
هستی خویش جای چشم پوشی و ناپیدائی نگذاشته و با اینهمه جهان
پیرائی و نمود وجود و خود نمائی از کمال احتجاب کده ذات پرده
از جمال عالم آرای حقیقت خود بر نداشته زهی دادار منع پرداز
و قادر حکمت طراز که از بزرگ سازی خاصه قدرتش صفحات حال
کامیات برنگینی نسخه بال طاووس است و بجهان ابروزی پرتو حکمتش

ظلمت پیرای زاریه استعداد ممکنات از روشنی رشک خلوت
نانوس • نظم •

چنان لطف خاصیش با هر تن است • که هر بنده گوید خدای من است
چنان کار هر یک جدا ساخته • که گویی به غیری نه پرداخته
بی نیازی که نقش پردازی کلک لطایف نگار مشیتش از پرده کارگاه
حب ذات نقش بدیع خلقت انسان که طلسم کهای گنج پنهانست
بر روی کار ابداع آورده زینت پیش طاق آفرینش و عنوان لوحه دانش
و بینش ساخت و مستعد نوازی که مابقه عنایتش بجهر شناسی
علم ازل جواهر زواهر نفوس قدسیه انبیا و رمل را که گوهرهای شب
چراغ انجمن قدس اند در مکامن معادن نظرت و استعداد بنایش
انوار خورشید صفوت و رشاد پرورش داده از وجود مسعود شان
دامن هستی را گوهر آگین کرد و آن قدسی منشان کرامت آگین را
مرمایه شناخت جمال حقیقت و بضاعت دریافت امرار کارخانه
وجود ارزانی داشته بادرآک جلال دلائل ذات و صفات کرامت
امتياز بخشید و چون بصر بصیرت و دیده بینش کوته نظران عرصه
آفرینش از مطالعه انوار قدس الوهیت محبوب و دمت استعداد
محبوسان سلطه امکان کوتاه از دامن کبریای و جوب است برای
تاریک نشینان محفل کون در تیره شب ضلالت ذاتی و ظلمت
فطری از فرط عنایت چراغ هدایت از مشکوه نبوت برادر وخت و
پیونده از فروغ دلالت زمرة انبیا و مرملین که صدر آرایان بارگاه
تقدس و پرده گزینان جلیباب بشریت اند پیشگاه وجود و حاجت
هستی یلوامع انوار معرفت و خدا پرستی روشن داشته در هر

زمانی بر طبق اقتضای آن یکی گروه والا شکوه را خلعت
معجز طراز رسالت پوشانید و بر سر بر عصمت مصیر نبوت
نشانید تابدستیاری معیار دعوت و هدایت عیار گیر جواهر نفوس
معدا و اشقیای بوده بدوای امر و زواج نهی انتظام بخش سلسله
وجود و رونق انزای کارگاه ایجاد باشند و کم جان قابلیت و
استعداد ممکنات را که تشنه لبان شربت میض و گرسنه چشمان
طعمه افضال اند سیراب زلال معرفت و کامیاب نوال آگاهی
حازند و همواره نور جهان افروز نبوت و رسالت را که فروغ آسمانی
و لطیفه ربانیت در مجالی افراد بشری و مظاهر اشخاص
صوری ترقی و استكمال نوری میر فرموده در یکی از کمال افراد
بشر بمرتبه کمال منظر روحانید و ذات قدسی او را مضم آن نور
هدایت پرتو گردانید چنانچه مظهر اتم آن نور اعظم و حاصل اکمل
آن سر آلمی ذات مقدس حضرت ختمی پناهی است یعنی
اشرف مظاهر وجود - حامل کارگاه هست و بود - محرم سر پرده قدس
احدیست - هدم محفل انس صمدیت - واسطه نظام سلسله هستی -
رابطه انتظام مرحله حق پرستی - عنوان نصول کایفات - فهرست
ابواب مکنونات - لوح محفوظ امرار حقایق غیبی - بیت معمور انوار
معارف اربیبی - ازلی نور - ابدی ظهور - سلطان سر بر قرب حضور -
سفیر کعبه لغوت - دبیر دفتر ناسوت - فروغ تابشیر صبح غیب - شمع
شب افروز ظلمت ریب - صورت نامه رحمت آلهی - رحمت عامه
عوالم نامتناهی - نختنبدین پرتو آفتاب صبح ازل - پندشیر ثمر نهال صانع
قدیم ثم بزل - خازن کنوز رحی و کتاب - کاشف رموز ثواب و عقاب -

نقاد جواهر نفوس انسانی - صبر فی نقود خزان - امکنی - اولین رقم
خاصه بیچون - سر سخن انشاء کن فیکون - مبدن احرار مبدأ و معاد -
معین مراتب حق و رشاد - گل مرصع گلشن لیدالی و ایام - منافع
روی دست چارموی عناصر و اجرام - واسطه الفجالی عبوب - وسیله
امحای ذنوب - خلف الصدق هودمان غیب و شهادت - ابو الابه
نتایج خیر و سعادت - قهرمان کشور باطن و ظاهر - آمزیده اول و
برگزیده آخر - هدایت کیش شفاعت گستر - عصمت پیرای اعجاز
پرور - فروغ کوهر ارواح - مصباح زجاجة اشباح - نور مقدس و عقل مجرد -
روح منزله و نفس مرید - فیاض عوارف معارف ربانی - قسام وظایف
کمالات انسانی - قاید قوایل وجوه - هادی مراحل شهود - جلا بخش
مرآت امتدادات - آئینه دار جمال سعادات - سبل زدای دیدة دانش
و بینش - طلسم کشای گنج آمزینش - دانای اسرار سواد و بیاض -
مبدن خلیفه مبدأ فیاض - پیهوای دنیا و عقبی - رهنمای صورت
و معنی - دیدار چه آرای نسخه جلالت و سروری - خاتمه پیرای رحاله
رحالت و پیغمبری - رهبر وادی فوز و نجات - داور عرصه محشر و
عرصات - کرسی نشین عرش رفعت و اعتلا - صدر گزین مسند عزت
و اسطفا - حضرت محمد مصطفی - علیه وآله و اصحابه من الصلوات
و التحیات ما کان اتم و اوفی •
محمد شهنشاه ایوان قرب • بهار دل افروز بستان قرب
ایقوی مسند کبریا • ولی فخرش از فقر و از بوزیا
ز درویشیش بسکه سرمایه بود • زندادری فقر بی حایه بود
شب و روز بر سفره روزگار • بندی از نعمیم جهان روزه دار

جز آن شب که بر فرص میامت دست • زخوان فلک نیم نایب شکست
بعد از اكمال دین و اتمام نعمت معرفت و یقین بوجود نور آگین
حضرت خاتم المرسلین که کارملت و ایمان یسایستگی رونق و سامان
یافته مرآت اعتقاد و آئینه استعداد این امت فرخنده بخت سعادت
نزدک بمصقل هدایت و توحید از زنگار ظلمت شرک جلی منجلی
گردید و دوره نبوت بانجام رگنجینه وحی بمهر اختتام رسید بانقضای
کمال رحمت و رافت نامتناهی نیر خلافت و امامت از مشرق
مقابع و کرامت دمائید و جهانبیانرا از بیم تیره روزی رها کنید
چنانچه صاحب کعبه ایمان و وادی قدس اسلام از پرتو انوار سعی
خلقای راشدین و ائمه دین که چراغ امروز مشکوه نبوت اند روشنی
و ضیا پذیرفت و کارخانه صنت نبوی و دستگاه ملت مصطفوی را
بسرکاری متابعت و اهتمام حقانیت آن بر گذندگان تقدس آئین
و پیشوایان هدایت گزین که پایه قدر و جلال و اندازة فضل و کمال
شان از اندیشه وهم و خیال افزونست و کلام اعجاز پیرای آلهی د
حدیث وحی طراز حضرت رحالت پناهی بجاییل نعمت و مذاقب شان
مشکور رونق و انتظام امزود و قواعد خدا شناسی و رسوم حق سپاسی
والا پایگی و بلند اساسی یافت و گلشن دین و اعتقاد از خسر و
خاشاک شرک و ارتداد پیرایش گرفت و بتقدیم فرض غزا و جهاد
آئین دین پروری و کفر سوزی تازه شد و ملت احمدی را متأثر
شوکت و اعتلا و مدارج نصرت و امتیلا در اطراف و اکناف جهان
بلند آرازه گردید عساکر نصرت شعار اسلام را بحسن تجهیز دلپذیر
و برکت اصابت تدبیر آن فرازندگان پایه خلافت و طرازدگان خلعت

زیادت فتح بلاد و امصار و قتل و قمع کفار فجار بصورت و آسانی
میسر گشت و پایه تدر و منزلت دین مبین بپای مسامی جمیده
آن رهنمایان حق آئین و معتقدان طریق یقین در اندک فرصتی
از اوج شهر برین در گذشت رضی الله عنهم بحسن الخلفاء و الامامه
و رضوا عنه بفوز القرب و الکرامه و چون طراوت چمن شریعت و نصارت
گلشن ملت بی آبیاری تیغ معدلت و سیاست و استحکام اساس
دین و استقرار قواعد شرع مبین بی دخیلاری امر سروری و ریاست
صورت نگیرد و نسخ آثار بدع و مناهی و ترویج سنن نبوی و اجرای
ادامه آلهی و تنظیم امور مصالح و مهم رعیت و حفظ قانون عدالت
و سوبت بی وجود قهرمانی داد گستر و فرمان روانی عدل هرور
امکان نپذیرد لا جرم بمقتضای حکمت بالغه ایزدی پس از انقضای
مهد سعادت مهد خلافت و انقراض زمان هدایت عنوان امامت
مذکور ریاست کنده برابا که ظل مرتبه خلافت علیاست بنام نامی
فرمان روایان معدلت بپای آرایش بخشیده زمام مهم خلایق و
عباد و سر رشته بصفت کشاد کار خانه تکوین و ایجاد یکف عدل و
داد ساطین دین هرور والا نژاد که اساطین بارگاه وجود و برگزیدگان
کارگاه هست و بود اند سپرده آمد و ملک و ملت و دین و دولت را
از میامن آثار لطف و قهر و غرور انوار رافت و نصفت آن سالکان
ممالک سلطنت و زاهدان ملاحج خلافت رونق و ضیا افزود و هر چند
که خورشید لطف و هدایت ربانی از اوج اقتضای حکمت و مشیت
بر ساحت احوال طایفه از گروه والا شکوه نوع انسانی تافته این امر
حلیل القدر و خطب عظیم الشان در ایشار و دیدمت گذاشت ازان

خاندان دولت و سروری بلند احتدی را بانصر سعادت و برتری
بر انراخته بادی و بانی آن دولت آسمانی و مبدع و مخترع
قواین حشمت و جهان بینی حاجت و ازان سلسله ارجمند قوی
طالع بخت بلندی را بر بی آن دولت جهانگشا و مکمل آن سلطنت
عالم پیرا گردانیده او را بجایل توفیقات خاص و مزید کرامت
اختصاص از سایر اقربان سعادت قرین و نام آوران آن طبقه جلالت
آئین نواخت تا پایه جاه و جلال بپایان بخت و اقبالش بذروه
ترقی و کمال رسیده محمد اطوار خجسته آثار و مکارم خصال
قدسی مژالش در مرتب دولت و جهان بینی و مراسم سلطنت و
گیتی ستانی دستور معامله دانان این رتبه عالی و دیدار نهاده
مفاخر و معالی باشد چنانچه آثار صدق اینمعنی از تباشیر صبح
خلافت طبقه رفیع کورگانی و سلسله علیک صاحبقرانی بر ساحت
شهود و منصب هرور چون لعل مهر منیر عالم امروز است چه همچنان
که بادی آن دولت ابدی ظهور ربانی آن سلطنت ازلی احساس
دست هرور توفیقات آسمانی - مورد تابیدات ربانی - مصدر آثار
عظمت و جلال - مطلع انوار ایهت و اقبال - فرازنده لوی جهان
کشانی - طرازنده سریر فرمان روانی - مطاع خوانین گیتی و خدایگان
سلطین عالم - امیر کبیر و خافان اکرم - حضرت امیر تیمور صاحبقران
اعظم - است انار الله برهانه که فتوحات شکر و مسامی جمیده
آن حضرت در مدت بی و شش سال سلطنت و کشور ستانی زیب
عنوان ظفر نامهای پاستانیهست مظهر تکمیل قواعد این خلافت
ابدی و مسیح آثار و رسوم این دولت سرمدی ذات قدسی سادات

گیتی خدیو عالمگیر جهان شهنشاه خدا آگاه زمان ماست
که از فیض ظهور عهد همایون فالش دین و دولت در پایه رفعت
و سرافرازی و به نیروی بال اقبالش همای شوکت و حشمت در
اوج شرف و بلند پروازیست یعنی شهنشاه ظفر جنود تانید مباد -
فروغ کوکب حشمت و جاه - اختر مظهر بلند اختر - مرور اقلیم
سروری - دریا دل ابر دست - حق جوی یزدان پرست - فیروز تخت
جوان دولت - والا همت قوی صولت - خورشید رای جمشید نظیر -
صبح میمای مغرق ضمیر - آینه روی دانش و هنر - حرز بازوی
نصرت و ظفر - افتخار افسر و تخت - سزاوار دولت و بخت -
دور اندیش پیش بین - حق منش حقیقت آئین - کامیاب
فضیلت جود و تغفل - بهره مند نشاء وثوق و توکل - صورت شرع
و معنی عقل - پیکر انصاف و جان عدل - نخل پیرای ریاض
سعادت مرمدی - گلچین حدیقه خلق محمدی لنگر حقیقه حلم
و وقار - قطب ملک ثبات و قرار - ماهیچه رایت نصرت و نیروزی -
شمسه ابوان دولت و بهرزی - احلام پرور کفر سوز - سرزدای
خبر اندوز - زنا رگسل بیت شکن - حق دوست باطل دشمن -
میزان استقامت اخلاق و احوال - معیار امتحان هنر و کمال - شاهد
اعدل معنی عادلیت - مصداق اکمل نشاء قابلیت - سبکدست
انجمن جود و کرم - گران زکب مضمار ثبات قدم - ساغر شکن
بد مستان - پنجه تاب دراز دندان - کامل نصاب جوهر دانش
و بیفتش - مالک رقاب کشور آفرینش - طرز آموز رموز کشور طرازی -
قانون پیرای طرز مسکن نوازی - قرار زمین و مدار زمان - جهان

دل و جان خدای - فروغ گوهر خرد - جدا کننده نیک از بد -
بند رسی خدای مقید امر قادر مطلق - نیاز اندوز بارگاه الوهیت -
ایزد اندوز - بنود نمودت - سرامت مطاع سلاطین مطاع - نقش
ایزد خدای اندام - مظهر الطاف سبحانی - آینه رحمت رحیمی -
زود روی خدای - خرم و زرم - پیدشوی سلاطین والا عزم - نظر کرده
معدن آری - دست پرورنده لطف لم یزلی - صورت عظمت
و جان - معنی دولت - اقبال - آسمان شوکت و شان - محیط
نور انوار - سراد آزادی اورنگ خلافت - مربع نشان چار دانش
- صفت - کرمه اطف و عذات آله - شمع این شش انجمن
و - دل - بارگاه حور - عالم آزادی اوج سروری و سرافرازی -
- سبکدستی - محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه
عزیز - موهبه خدایین الله و ملة رسوله العزازی - و موبدا
لا اله الا الله - احراز امداد و المفازی • • نظم •
سپاهی که دانش بگایید • مسخر کرد عالم را چو خورشید
هر از آرزو بخش بود ظاهر • که عالمگیر خواهد گشت آخر
چو سر آمد هر او روشن زمان را • بود روشن که میگردد جهان را
راهی خدای بود مال - شد - و شهنشاه حق پزوه سعادت پیوند - که
محمدی زود توکل رای و دولت - سرامت مطاع سلاطین مطاع - آینه رحمت رحیمی
- رایت - دست - سبکدست - سبکدست - سبکدست - سبکدست - سبکدست
و حرز اوامری - پادشاهی را با خلافت پناهی انباز ساخته -
- آیه - معنی و خدای در محو رسوم کفر و ضلال جوهر نما گشته
رحمت انوار - هر زرد رنگ بر تن کیشیان نابکار در کشاکش

گسیختنی احمق و برهمی پندانه نشین از صندوق جبین سر گرم
 رنگ بنای مسجد ریختن - بتونیق اعلاء معالم دین نمویی گرمی قصر
 رعنتش عرش اشتباه - و ببرکت مینانت مآثر شرع مصطفوی دست
 زلزله حوادث از دامن کاخ دولتش کوتاه - در محکمه قاضیان قصاص قدرتش
 بتنفیذ احکام شریعت غرا گدا با جمشید و نذره با خورشید دوش
 بدوش - و بمتابعت محتسبان قدر مولتش در منع آثار بدع و امو
 آسمان از کهکشان دَره بر دوش - بمیامن سمنی و اجتهادش کار دین
 و ملت با برگ و ساز - و از زبان تیغ جهادش زبان اسلام بر کفر
 دراز - از هیبت ترکناز قهر دشمن گدازش هندوی سرکشی که در
 هند مانده زلف بَنان است - و کفر طرازی که ترک بیداد نکرده
 دل بیدرحم خوبان - روزی که زانوش لوای عدالت در جهان انداخته -
 نخست رفع دین میبرد و جور انجم از فلک زدگان نموده - و دمی که
 همتش بکشایش کار عالم پرداخته اول گره از پیدائش بخت فرو
 بسته بی طالعان کشوده - بمیامن عدل و دادش همه چیز برآستی
 گرانیده مگر میزان که دسیدم از سلجیدن بار عطایش خم میشود -
 و به برکت صدق و سدادش هر مایه امتزایش پذیرفته الا حاصل
 بحر و کن که هر نفس از باد دستی سخایش کم میشود - سرشته
 زنجیر عدالتش در دست مظلومان جور دیده از سلسله زلف معشوق
 در دست عاشق ستم کشیده خوشتر - و نوای کوس انصامش در گوش
 دان خواهان یقین از نغمه طنبور و ریاب در مسامع مستان خراب
 دلکشتر - شعله قهرش موزی روشن کجرتار را بسان مار پوست از تن
 درست کشیده - و جلال غضبش کهنه گرگان مردم آزار را بسان بزه

و گوسفند در مسلخ عدالت سر بریده - در هرش گاه عدالتش ظالم
 پیشگان جور پرور را هول روز جزا واضطراب باز پرس محشر - و در بارگاه
 نصفتش چرخ منده گردنشاکش باز خواست شور و شر - کج تلاشایی
 که پا از اندازه گلیم خود بیرون می کشیدند چون نقش قالین بر بساط
 انصامش لکد کوب سیاست را آماده اند - و خود ناشناسانی که قدم
 از حد خویش فراتر می نهادند بتوزک نگاه تهدیدش همه در پایه
 خود ایستاده - پالنگ غضبش بر گردن سرکشان و جباران چون طوق
 قمری با گردن همراه - و گسیختن زنجیر قهرش از پای خود سران و
 کجرتاران از سوهان اجل میانجی خواست - از بیم تاکید شعله عتابش
 در پرده داری ناموس شمع را از چاک پرده فانوس پید تن در
 کداختن - و بسطوت قهرمان صلاحش در نهی می پرمقان لاله در بزمگاه
 گلستان بانداز ساغر از کف انداختن - اگر در چمن از تابش
 حرارت خورشید رنگ گلی شکسته چهره غضبش بتقصیر هوا
 داری سحاب چون عارض آفتاب گرم برآوردن است - و اگر
 در گلستان از کشاکش تعدی باد قبابی اطلس گل و پیراهن
 حریر لاله چایی خورده بکوتاهی رفوکاری آن خیاط ناسیه را از شعله
 عتابش بیم سوختن - بحماییت محتونی عدالتش گل حساب خورده
 خود از نصیم میتواند گرمست - و به پشت گرمی صاحب انصامش
 ابر شمار در خویش از دریا می توند جست - اگر نه جرم کجروی
 آسمان بودی - فکر فلک بهیمایش بناحی تدبیر عقده ذنب کشودی -
 و اگر روی آفتاب در میان ندیدی - فروغ اختر رایش از هر ذره
 خورشیدی نمودی - خیاط فضا در دوختن خلعت بقا بر قامت

والای دواتش امتداد زمان را بجای یک رشته در سوزن کشیده - و معمار قدر هنگام بنای قصر رفیع حشمتش کونبای نظر فضایی عرصه امکان و پهنای ماحیت مکان را اندازا طرح یک ایوان دیده - از بس خرابه ها بمماری لطفش سمت عمارت یافته - و جبال و بوابی از فیض آیادی کرمش آیادی پذیرفته - در ایام خیر انجامش جز چند بی خامانی - و بغیر از چرخ و شاهین بی آشیانی - نشان نتوان داد - از آنجا که در معارک هیچجا بجوش توکل و سپر تسلیم از مدینه تیغ و حنان بی هراس و بیم است تصرف جود همیش از انعام مهر را در بزم قرار داده تا ارباب خواهش و تمنا از طازن مکرمش زو به سپر برند - و چون از غایت تقدس ذات و حسن توفیق لب بشرب رحیق نمی آید اجتهاد قهر و سطوتش شیشه و جام مخصوص رزم ساخته تا غازیان خون آشام هنگام انتقام بآن خون دشمن خورند - هر کسایی که به نخوت کلاه جباری از سرگردون می ربودند سر انقیاد بر آستان عبودیتش نهاده اند - و جبارانیکه بمباروی تطاول پنجه از خورشید میبردند دست بیعت بقبضه تیغش داده - هر که سر بر خط فرمانش نگذاشت سر بر سر سناش گذاشت - و هر که تخم عداوتش در دل کاشت جز خمران حاصلی برنداشت - در ایام عدالت فرجامش اگر ظلمی رفته برگزندگان و پیشینیانست - و در زمان نصفت مفاوتش اگر ممتی مانده بر محرومان این آستان اقبال آشیان - دشمنان را پی زحمت جنگ و پیکار از پا در انداختن تصرف اقبال بلند اوست - و دهرمتان را بی توسط خواهش و اظهار کام دل روا ساختن اخفراع همت ارجمند او - محروم ملک را

در خطبه گاه و غا تا از گوهر بی بهای مردی کلین نه بخشیده در بر نکشیده - و شاهد سلطنت را در انجمن دعوی سروری تا از آئینه تیغ جهان کشا رو نما نداده بند نقاب نکشاده - لطفش را در پرورش دوستان خاصیت باد بهاری - قهرش را در خانه خرابی دشمنان تاثیر سیل کوهساری - گاه نوازش همه شتاب هنگام سیاست همه تاخیر - وقت تدبیر گوهر عقل دم هیچجا جوهر شمشیر - گلشن بخت هر مبرز کرده طالع ارجمندش - نهال فتح دست نشان اقبال بلندش - طینت پاکش خمیر مایه معادلت و توفیق - جوهر ادراکش پیرایه دانش و تحقیق - لطفش تریاق سموم حوادث روزگار - قهرش زهر قاتل دشمن نابکار - پایه اورنگ قدرش بر سر انیسر خورشید - گوهر پایه بختش درة التاج جمشید - سیه درونان از برق سناش در خطر - شر طینت از آب تیغش پر حذر - گوهر شب چراغ عقل نگین خاتم سلیمانیش - جام جهان نمای صیبر صابر بزم جمشیدیش - قهرش با لطف انباز - قضیش را عفو دمساز - کف همتش در ربار - تارک عزتش گوهر نثار - جبین عبودیتش بر خاک - پای همتش بر افلاک - با عهد و اسخس کوه در پایداری صحت - حدس صایبش را عقد اخوت با کرامات در صحت - در برابر فروغ رایش روی آئینه سکندر چون پشت آئینه بی نور - با وصفت دنگاه جاهش ماحیت حشمت سلیمان تلک قر از دیده مور - نخل آمال دشمنانش در بی برک و باری همطالع چوب دار - گلشن امید معاندانش را زخم جگر حسد پر زر گل همیشه بهار - تیغ عالمگیرش با تیغ آفتاب از یکجوهر - کف گهر ریزش با دست

• نظم •

• سحاب از یک گوهر •

بر جودش حساب بحروکین پاک • از در بیم بخشش نقد انلاک
 کند هر در چو دست جود پرور • تو گوئی بحر کف آورده بر سر
 چراغ بزم گردون اختر او • فروغ هفت دریا گوهر او
 بود جوهر بتیغش گاه خون ریز • بسان موج دریا شورش انگیز
 گذارد بر مخالفش مردم کین • سرافرازی دشمن نیست جز این
 جهان از تنه در عهدش امان یافت • ز تیغ جان ستانش ملک جان یافت
 چنان زو امن و آسایش فزوده • که چشم فتنه هم خوابش ربوده
 وجودش مایه تخمیر عدلست • بدورش ظلم در زنجیر عدلست
 سپهر و انجم و مهر و مه لو • قدیمی خادمان در گه او
 نه تنها دولت دینیش دادند • که ملک صورت و معشیش دادند
 بود روشن چو خورشید از جبینش • مسخر کردن روی زمینش
 بدولت چون لوائی دین برافراخت • بنصرت رایش را حق علم ساخت
 بکار دین بود در هشت و نخت • نگنده همتش سجاد بر تخت
 تقدس خانه زاد طبیعت او • توکل پیشکار دولت او
 نه پیچد سر ز فرمان آلهی • ازان حکمش رود بر ماه و ماهی
 چنان که دولت او دین قوی شد • همش دین کام بخش از مسروی شد
 نشاندش حق ازان بر تخت شاهی • که بر کرسی نشیند دین پناهی
 بدورانش که نامی از ستم نیست • خرابی جز در اقلیم عدم نیست
 بقاء عدلست چون در جهان کرد • جهان را عدل او دار امان کرد
 همین يك ظلم اکنون در جهانست • که نام عدل بر نو شیر و انست
 آلهی آسمان را تاملدار است • چمن را سبزی از خرم بهار است

فلک بادش بزیر پایه تخت • و زو هر جز باد گلشن بخت
 بعدلش هفت کشور باشد آباد • ز حق توفیق عالم گیریش باد

نیرنگ مازی کلک بدایم نگار جادو فن در سبب

انشاء این کتاب و تمهید کلام بتعریف سخن

سبحان الله گوهر شیخ چراغ سخن طرفه فروزنده جوهر بیست که
 تیره روزان زاویه گمنامی را در شبهای تاریک امید ازو
 برافروزد و متارک سوختگان سپهر مراد را کوکب طالع از لوازم آن
 فروغ سعادت اندوزد نی نی درخشنده اختر بیست از آسمان قدس
 که تاریک بشیقان انجمی خمول بمشعل پرتو هدایتش راه بحریم
 بارگاه قبول تواند برد و واپس ماندگان قوافل اقبال در شبگیر همت
 از بارقه دلالتش مراحل کعبه آمل توانند سپرد گرانمایه گوهر بیست
 از معدن دل که چون عروس طبع ازان پیرایه گیرد رخ بزیر مکرمت
 و احسان پیراید و شگرف متاع بیست از کشور آکمی که هر کس
 بمسط مودای آن چینه کامیاب سود مقصود آید نخل بیست که
 بختین میوه اش ثمره دولت و شاد کام بیست و نهال بیست که
 اولین شکوفه اش گل شهرت و نیکنامی چهره نما مرآت بیست که
 جمال شاهد مطلوب درو نمایش گیرد و عقده کشا مفتاح بیست
 که ظلم گنج سعادت بآن کشایش پذیرد • نظم •
 آرایش ملک هفت کشور مختصت • اکسیر سعادت مختور مختصت
 نتوان بزبان وصف سخن کرد بیان • گزهرچه سخن کنند برتر مختصت
 خامه در روزگار هنر پروری و هنرمند نوازی زینت بخش این

زمان محمود و اورنگ آرای این عهد سعادت احاس یعنی خدیو
 هوشمند نکته رس نظرت بلند دخیقه شاهی که به یمن احسان و
 تحسینش مستعدان هنرور به بخت والی هنر می نازند و از خاک
 آفتاب فیض مکانش نکته سلجان بالغ نظر بعمل کیما سخن اکحیر
 معادت جارید میسازند آن شهشاه قدردان دانش پند که از پرتو
 تربیتش کوکب تیرگی ارباب معانی نور بخش مهیل یمانی و
 بفرغ عاطفتش پیشانی طالع اهل هنر چون جبین خورشید
 نور اندیست بطنطنه کوس اقبالش بخت غنودگی ارباب اعتماد از
 خواب گران ناکامی جسته و در مصر مکرم و انضالش یوسف
 سخن بصد عزیزی بر کرمی قبول نهخته جویری که تا اکنون از
 زمانه بر خردمندان میرفت لطفتش بصد گونه دلجوئی بتلانی
 آن پرداخته و عیبی که همیشه مایه داران دانش از بخت زیان کار
 داشتند حسن انصافش رفع آنرا از منکرات دادرسی شناخته
 اگر درین معنی سخنی باشد قیاس صدق آن از حال من نا توان
 توان گرفت که پس از عمری که چون حرف وفا از خاطر روزگار
 فراموش و در زاویه گمنامی با شاهد ناکامی دست در آغوش بودم
 بآبروی سخن درین زمان دانش طراز روشناس محفل عزت
 و امتیاز گشته غبار بیرونقی از چهره طالع زدودم و به یمن مدیحه سکالی
 این اورنگ نشین کشور مفاخر و معالی کامبخش کلم و زبان گردیده
 گوی دولت از همگان بودم مشاطه دهر بنات انکارم را که از بخت
 بختگی در نهانده ضمیر پرده نشین بودند بزیور ثناء خدیو زمان
 آرامته در بزم اشتیاق جلوه داد و میری روزگار جواهر معانی شاهوارم

را که از فندان مشترب و کماه بازاری در گرو عقده طالع مانده بود
 آب و تاب اعتبار داده بنظر قبول شهشاه جوهر شناس رحماند
 بدستگیری طبع سخن مرا از حضیض مذلت و محمول برآمده بر بهاط
 عزت و قبول نشستم و بسحر طرازی خامه نکته پیرا طلسم گنج
 معنی کفوده کار نامه هنر بر پیشطاق شهرت بستم بخت خفته سر
 از کنارم برگرفت دولت بیدارم در برآمد آسمان قدر گوهرم شناخت
 زمانه گوهر قدرم آشکارا حاجت کامیاب معادت جارید گشتم زله
 بقدحول امید گردیدم دولتیم بهمار کباب آمده مزده حصول مقصود داد
 یوسف گم گشته بختم بوی پیراهن بچشم روشنی دل فرستاد ایام
 که همواره تلخ کلم با کامیم داشت از نی خامه چاشنی لبشکر چشاند
 و دروان که پیوسته پایه قدرم می نهفت دستم گرفته بر بالی دست
 عطارد نهادید طوطی خوشنوی کلم بشیرین زبانی ثنا خوان بزم
 اقبال گشته عکس چش نوال لطف و انضال حایه ذوالجلال گردید
 و عندلیب نوانج طبعم در آب و هوا بهارستان جود و احسان
 خلیفه جهان گل گل شگفته باهنگ شکر مرانی صغیر صریح بر کشید
 آثار قلم بطفیل شعر مناقب این بر گزیده الهی چون بوی گل از
 فیض همراهی صبا بهر مو انتشار یافت و ملک مخم بمیامن ثناء
 شاهشاهی مراند رفته به تمهیت گوهر سمت قبول پذیرفت •
 • نظم •

طبعم از اقبال ثنا گشتی • یافت در اقلیم سخن مروری
 نطق من اعجاز محیا نمود • خامه بدستم ید بیضا نمود
 گریه بسی بیده بشناختم • کلم خود آخر ز سخن یافتم

خاطر اگر چند در رنج برد • لیک ازو مایه صد گنج برد
 بخت که میکرد رم از نام من • گشت بانسون سخن رام من
 خضر قلم از ظلمات دوات • ریخت بکام دلم آب حیات
 داد فلک از پس ناکسیم • دولت جاوید فکو نامیم
 کیفیت احراز این موهبت علیا آنکه در آغاز نخستین سال
 جلوس همایون شهنشاه مهر افسر سپهر سریر که کوکب بخت جهان
 کشا و پیر دولت عالمگیرش از اوج سروری و اقبال پرتو سعادت
 بر جهان گسترده و خورشید عالم آرای جاه و جلالش از مشرق شرف
 و کمال و مطلع نصرت و فیروزی جلوه جهان افروزی آفاق کرد این
 غبار کوئی حقارت و ذره منشی محمد کلام بن محمد امین منشی
 که خطری از اوقات بمقتضای تقدیر گوهر پی بهای حیات را دست
 فرموده بلیحاصلی ماخته روزگار به بطالت می سپرد و بحکم ضرورت
 بکچند در بند نامساعدی ایام چون مرغ زیرک در دام بهر می برد
 بباری دولت و رهبری توفیق شرف استقامت این سده فلک احترام
 یافته ظلمت زدای اختر طالع گردید و ناصیه سعادت بقیعش
 ارادت آراخته در سلک بندگی و خدمتگذاری انتظام گزید و اگرچه
 از نقص هم پیشگی تنگ مایگان سخن و نرو پایگان این فن که
 همواره چهره قنار سرمایه داران معنی بناخن عیب همکاری آن گروه
 خراشیده است مدتی بود که طبع غیوت منش هوای سودای سخن
 سرایی از سر نهاده بار ناموس انشا از دوش خاطر برگرفته بود و
 دل ننگه منج معنی گزین را از تمادی ترک ممارست این صنعت
 بدیع آئین بمضمون اینمقال که • ع •

پس که خاموش نشستم سخن از یادم رفت
 طرز سخن طرازی و شیوه شیوا زبانی از یاد رفته لیکن چون هر
 خوشی درق دولت آستانبوس درگاه معلی و نشاء کامیابی این
 سعادت و انجم اندر ده را بگلگونۀ نشاط چهره برافروخت و غلچۀ
 دل پیوسته را اندازی شکفتگی آموخت زبانا شوق سخن و خاطر را
 خار در معنی تازه گشت و بکاک استعجال صفحۀ چند بانهای
 مداح • محمد ان دات اندس نگاشته تحفه انجمن اقبال و هدیه
 درگاه محردخل که معدن گوهر دانش و استعداد و موطن مناجیان
 و مودت است گرد بد ز • که دران محفل عین اصاف و
 مدردی را به بند و از محسن عادات ارجمند این خدیوخواهر پرور
 هار بهست سب که ز اوقات معنی گنی انگشای ماکرید و گوهری
 به معنی می پذیرد آن خرف زهری ساحل خیال که حیر عرق
 تشنه و ابدال آبی فداست بانوار نظر قبول و تحسین شهنشاه
 حله • منج دانش آئین آب و تاب در خوشاب یافته پسند خاطر
 دانه ب مذاک و روش انشا و اسلوب کلام این بی سرانجام ملایم
 طبع و حسن آهده ساز معلی صادر شد که بدایع وقایع این دولت
 در صفت آئین و مصاف سعادت قرین را که زبیب نسخۀ مفاخر
 و جمال دوران باستانی و علوان دیباچۀ خلافت و کشور ستانصفت و کم
 دسی ز سلاطین جهاندار و خواتین سپهر اقتدار را مثل آن احوال
 بدیع و مذاک شریف از شکوه همت و رموخ عزیمت و اصابت
 رای و ممانعت تدبیر و حلاول فتوحات و عظام محاربات و مساعی
 مشکوره و کوششای موموره روی و ده بندی تکاپوی سعی مراهم

آورده بی غائبه بدیش و کم بقلم صدق رقم هر تید تحریر کشد و آن
جواهر اقبال را که هریک آویزه پیشطاق عز و جلال تواند بود به سلامت
بیان و جزالت کلام در ملک تالیف و ترتیب انتظام بخشد تا این
نسخه نامی مصحفه گرامی بر صفحه روزگار بیادگار مانده پس ماندگان
قائمه هستی را که از گران خوابی نشاء عدم غروب ادراک این زمان
مصعود در نیافته عین حرمان این سعادت عظمی دارند مرمایه
اطلاع بر شرایف سوانح این عهد سعادت فرجام که ایام دولت روزگار
و روزگار دولت ایام است تواند شد تا باری اگر بیچشم عدیان و مدرک
بصر مشاهده مآثر حشمت و جلال این خدیو لعل الذات قدسی
میر نکرده باشند از راه علم و خبر و وساطت اوراق و دفتر بر حقایق
لحوال نرفته فال و جزئیات وقایع عهد اقبالش آگهی یافته اندکی
از بسیاری به مدارج کمالات نامتناهی این برگزیده الهی پی برند و
اگرچه اقدام برین امر جلیل و اتمام این شغل نبیل از انداز توانایی
و اعتماد خود فراتر میدید اما چون میامن توجه و التفات
شهنشاهی که انصرام بخش هرگز و عقده کشای هر دشوار است
دل را نیروی جرات داد و همت را بلند پایگی بخشید •
• نظم •

من هم کمر قبول فرمان • بستم بمیان خدمت از جان
بفشتم و خامه برگرفتم • این بار گران بمر گرفتم
تا سر کنم این شگرفنامه • باریک عدم چوموی خامه
لطف از شعر حسن خدمت از من • فرست ز مهر همت از من
و این ناچیز ذره را از خلعتخانه مکرمتی بنهریاف مراتزای این

خدمت بلند و ثبت قامت استیلاز انراخته حکم معلی بطفرای نفاذ
بنوعت که رباع نگاران پیشگاه حضور و مرورشده داران سوانح اقبال
سحقه و ابعات گرامی و فهرست واردات احوال حامی ماه بهماه
و حال حال با وقایع صوابع و حقائق و لایات که از اطراف و
اندک ممالک به پیشگاه خلافت می آید بر اقم این دناتر سعادت
میدارند و حرکت احوالی که خود آنرا معاینه نکرده باشد مثل
تدوین حقائق بعضی جنود ظفر اعلام که بیورشهای نصرت انجام
معین بوده اند و تبعیضات مراتب محارباتی که اولیاء دولت را
پایه سعادت رافع شده از تقریر معتمدان کار آگاه درست گفتار
که در این عهد نصرت و معارک نیروزی شرف حضور دریافته
است احسن نموده درین دناتر اقبال ثبت نماید و مقدماتی که
تقدیرش آن محتاج بعرض اشرف باشد از زبان کبر بیان خلیفه
زمن که احسن صدق عداوت از انصاف نبوشیده بارشاد آن رموزدان
سرور ملک و ملت یقینی کلام دوران بر اساس تحقیق نهد و مقرر شد
که هرچه زین سوانح دولت پیرا نگارش یابد بعد از ترتیب درست
و تهذیب شاهانه دامغان دامغان ازان ناحیه ظفر نامهای پاستان
در خواب ندس و اوقات مناصب بعرض اشرف شهنشاه دقیقه
رس نکته دل رسد تا هم آن سوانح سعادت طراز حمت تصحیح
و تاقیم باد و هم شاهد لفظ و معنی بیمن اصلاح و ارشاد آن شهنشاه
بیدشور دانش به زیب و زینت پذیرد و این کتاب میمنت عنوان
را که مانند صیبت دولت و طنطنه صولت آن حضرت عالم گیر باد
نعمت صیبت لغت اشرف اقدس بعالم گیر نامه موسوم ساخته حکم

فرمودند که چون احوال فرخنده خراج ایام بادشاهزادگی از ولادت
با سعادت تا هنگام عالم آرائی اقبال و جلوس بر اورنگ عظمت
و استقلال در کنگاب مستطاب بادشاهنامه که مشتمل است بر مواعج
عهد سلطنت و فرمان روائی مظهر تائیدات ربانی مورد توفیقات
مبجانی اعلی حضرت صاحب قرآن ثانی مفصلا مذکور و معطور
است عنان کمیت آسمان خرام خامه از تکابوی آن والی معطوف داشته
بگزارش وقایع ایام سلطنت و سریر آرائی پردازد و از هنگام نهضت
مؤکب معلی از دکن بمسقط اورنگ خلافت که در جمادی الاولی
سال هزار و شصت و هفت هجری روی داده و آغاز جهان امروزی
و عالم آرائی و مبدأ انکشاف صبح سعادت و جهان کشائی است
داستان طراز گشته هزده ساله احوال را یک مجلد سازد لیکن وجه
نیمت و پیشهاد همت آنست که اگر بخت یاری و روزگار مددکاری
کند پس از پیرایش این گلشن جاوید بهار اقبال و نگارش معظمت
احوال فرخنده نال بجهت شادابی گذار بیان مجملی از مواعج
دولت افزای عهد بادشاهزادگی که متضمن بدایع وقایع و تقویات
متبرک است مرقوم کمال نگذرد ختم حقایق نگار ساخته مقدمه این
فهرست دولت سازد امید که بمعاضدت همت و مساعدت سعادت
توفیق اتمام این نسخه میمنت طراز که فهرست ابواب شوکت و
بختیاری و دستور العمل آداب خصوصی و جهانداریت یافته شطری
از شرائف مناقب و مفاخر این خدیو کشور باطن و ظاهر بخامه
مدق نگاشته شود تا هم اندکی از حقوق نعمت و مکرمت شهنشاهی
که نمونه ایست از جلال نعماد الهی از ذمه عبودیت ادا سازد و هم

بر آیندگان شاهراه همتی که توفیق اقتداء و تاشی باین خصال
قدسی یا بدد حق ثابت نماید و چون زبان خامه را یا رای آن
نیمت که درین صحیفه معالی تصریح بلم مقدس معلی نماید
در هر جا از ان بلغظی شریف و عبارتی بدیع که مناقب مقام و
ملایم سوق کلام باشد تعبیر مینماید و حضرت صاحب قرآن ثانی را
بر حسب اشاره راجع بعلی حضرت و حضرت اعلی نام برده از دارا
شکوه و شجاع و سلیمان بی شکوه و نا شجاع سخن میسراید •
کمال است بطریق اختصار و اجمال •

ذکر بدایع وقایع و احوالی که اسباب و
مقدمات طلوع نیر سلطنت و مطوع تباشیر
صبح اقبال این برگزیده ذوالجلال از مشرق
سعادت کمال است بطریق اختصار و اجمال

ابفدای مواری ابوالمظفر محیی الدین محمد اورنگ
زیب بهادر عالم کبر بادشاه غازی از دکن هسنت هند
حکمت طراز کرخانه امکان که وقوع حوادث عالم کون بتوسط
ابواب و وسایل موزی ربط داده و بناء حدوث مواعج نشاء صورت
بر احاس وجود و صایط و علل ظاهری نهاده چون خواهد که از نگار
خانه تقدیر بکلک بدائع نگار ارادت نقش لطیفه مصلحت آمیز
بر لوح وجود و کز که ابداع گفته و صورت قضیه خبرت بخش عبرت
انگیز از جلال قدرت و تدبیر و دقایق حکمتی پی منتهاء خویش بر روی

کار ایجاد و اختراع آورد تا اهل دانش و بینش که نظارگیان منظر
شهود و تماشاگران عرصه آمیزش اند محو تماشای آثار قدرت و
صمت نظاره آیات منع او گشته دید بصیرت و اعتبار برکشایند
و از پردۀ نقش و نگار حوادث اسمانی مطالعه عجایب حکم پنهانی
و مشاهده غرایب مصالح آسمانی نمایند هرینه بروفق مود آرد
صدق انتماء اذا اراد الله شیئا هیچ اسبابه نخست پیشکاران پیشگاه
قدرتش امباب و مقدمات وقوع آن امر شکرش باحسن وجهی
سامان و سرانجام کنند و کار گذاران نهانخانه حکمتش شرایط
و معدّات ظهور آن سر بدیع از پردۀ خفا بمنصه شهود جلوه دهند از
نظایر صدق این مدعا صورت حال خجسته مال شهزاده گردون مریر
عالم گیر است که چون حکمت کامله ایزدی تقاضا آن نموده بود
که درین عهد شرافت قرین و زمان میمنت آکن خورشید گیتی
آزای دولتش از مشرق سعادت و غیروزی جلوه جهان افروزی
نماید و بهار عالم پیرای سلطنتش بقیض معدلت و انضال کاین
دین و کلشن ملک را به پدید عالم پیراز نور دولت جوانش نشاط
جوانی از سر گیرد و جهان کهن بمعماري آثار عدل و احسانش از
نور رونق پذیرد لا جرم کار کنان آسمانی بروفق تقدیر آری و حکمت
ربانی همواره در پیشگاه ظهور اعداد مواک سلطنت و جهانبانی
آنحضرت می نمودند و پیوسته در عالم اسباب انتظام بخش
مقدمات خلقت و کشور ستانی او بودند زمانه هر سانحه که می
انگیخت توطئه ظهور نور عالم آزایی او بود سپهر هر نیرنگی که
می نمود مقدمه وصول نوبت کشور کشائی او چرخ دوار در اطوار

لیل و نهار برای طلوع اختر بخت و اقبالش میرو و نور میکرد و
شطرنجی روزگار در گسترده بساط حوادث منصوبه دولت و کمالش
میدید چنانچه حدوث وقایع و احوالی که از موجبات مطوع نیر
خلقت و جهان بانی آن فرازند لواء گیتی ستانست و خامه
حقایق نگار درین دفاتر نصرت مآثر بذکر مجملی ازان پردۀ از
جمال شاهدمقال میکشاید و تصدیق ایل معنی مینماید شرح شمع
ازین جوانج بدیده آنکه هفتم فی حجه سال هزار و شصت و هفت
هجری اعلی حضرت صاحب قران ثانی را در دار الخلافه شاهجهان
آباد محبت در آن دار الخلافه حسنه ای بر پیکر مقدس و عنصر
درین طاری شده مزاج اشرف از منبج صحت و قانون اعتدال که مناط
سلامت احوال و استقامت افعال است ملحرف گشت و چون ایام
کرم امتداد یافته ضعف قوی روز بروز صمت تضاعف و اشتداد
می پذیرفت و ازان جهت بنظم و نسق امور مملکت نمی پرداختند
و سایه توجه ببارگاه مظهر نشان خاص و عام و محفل خلد آئین
عسلخانه نمی انداختند و خلائق که هر روز بمشاهده جمال مبارک
آن حضرت معتاد بودند مدتی مدید از فیض طلوع آن نیر اوج
عظمت و حال محروم گشتند و انواع اختلال باحوال ملک و دولت
راه یافته نهاد عظیم در مملکت ملک فسحت هندوستان بهمرسید
و دارا شکوه نا خلف باطل پژوه که خود را ولی عهد میدانست و
بوجود عدم قابلیت رتبه والی سلطنت و سروری همیشه خلعت
استحقاق این امر جلیل القدر بمقراض طمع بر قامت نارمائی
استعداد خود می برد و پیوسته موداء این تمنای اینجا در مرداشته

باین آرزوی خام و هوس ناتمام از پایت سر بر خلافت مصیر
جدائی نمی گزید درینوقت که حضرت اعلی را شغل طبیعت بدنغ
آن عارضه جسمانی و استغراق نفس در تدبیر کشور بدن مانع
اشتغال بتدبیر امور جهانجانی و قیام بمصالح فرمان دهی و حکمرانی
عده بود و از کمال ضعف و آزار چنانچه باید بمهمات ملک و دولت
نمی توانستند پرداخت انتهاز فرصت نموده از بیخردی و زیاده
سری زمام اختیار سلطنت که نه در خور فطرت و اندازه استیصال
ار بوده بقبضه اقتدار خود آورد و دست استقلال آن حضرت از مراتب
ملک و مال و نظم امور دولت و اقبال کوتاه ساخته باقتضای رای
سخت بنیاد بروفق خواهش و متمنای خود در جمیع کارها عمل
مینمود و چون خرد راهلما نداشت از تبه رانی راه وصول خبرها
باکثافت و حدود محدود مایه خطوط و نوشتنهای مردم را
میگرفت و کلاه دربار جهان مدار را منع نوشتن حقایق و اخبار
باطراف و اقطار نموده بمحض تهمت و مظنه محبوس و مقید
مینماخت چنانچه جمیع شاهزادهای عالیقدر و امراء نامدار و
سایر مردمی که در بلاد و صوبهای این مملکت وسیع بودند بلکه
اکثر بار یافتگان مدد خلافت و ملازمان عده سلطنت و سایر اهل
دار الخلافه که حیات با برکت آن حضرت باور نمی نمودند تا آنکه
باین سبب خلل عظیم باحوال ملک راه یافته سرکشان هر گوشه
و کنار و متمردان هر صوبه و مرکز سر بگفتند و نساك برداشتند و
رعایاء واقعه طلب در هر جا که بودند ترک مال گذاری نموده تخم بغی
و عصیان در زمین ترم کاشتند و رفته رفته کار بجائی رسید که

مراد بخش در کجرات رایت خود سری انراخته بر تخت نشست
و خطبه رسکه بلام خود کرده ام سلطنت بر خویش بصت و ناشیاج
در بدگاله همین مملکت پیش گرفته بر سر پشته لشکر کشید و از آنجا
پیشتر آمده به بنارس رسید و از کارهای ناموایی که دران ایام از
بی شکوه برگشته بخت تیره مرانجام بظهور رسید آن بود که چون
مواد شوکت و استقلالش بپایه کمال رسیده و کثرت احباب جاء و
مکنت سر مایه پندار او گردیده با سپاه مرموز در پیشگاه حضور بود
و حضرت اعلی در ایام این کوفت ملاحظه عظیم ازو داشتند و بنا بر
رعایت مراتب حزم و احتیاط در اکثر امور ملوک طریق ملاحظه
و ملاحظه با او مینمودند و بمقتضای ضعف و هن قواء جسمانی
که باعث فتور در مشاعر نفسانیست چشم از صلاح دولت خویش
پوشیده ارجاء عنان آن خود سر نموده بودند و در استیفاء خاطر و
انجاش مطالب و ملتمساتش میکوشیدند درینوقت از غایت رعیت
و هراسی که همیشه ازین خدیو فیروز مند رستم نهیب در دل آن
نافابل بی نصیب جا کرده بود آن حضرت را بانواع تخیلات و
تصویلات برین آورد که اکثر عساکری را که بجهت تسخیر ولایت
بیجاپور کومکی موکب نصرت مآب و ملازم رکاب ظفر انتساب
شهنشاه مالک رقاب بودند در عین آن یورش فیروزی اثر که فتح
بیجاپور نزدیک شده بود به پیشگاه حضور طلبیدند و انصرام اکهم
باین سبب در عقد تمویق و تاخیر انداده از عظماء امراء کومکی
غیر از معظمخان و شاهنواز خان و نجابتخان کسی در دکن نماند
و چون از تبه رانی و ناعاقبت اندیشی بتدبیر ناقص خود چنین

اندیشیده بود و صلاح کار خویش درین دیده که مقدمه سرکشی
ناشجاع و مراد بخش را بهانه فرستادن عساکر پادشاهی یدفع
و استیصال ایشان ساخته هم در حین حیات میمنت آثار حضرت اعلی
به نیروی امتظار آنحضرت کار آن هر دو بسازد و پس از آن بجمعیت
خاطر و نراغ بال با تمام لشکریهای خویش و عساکر پادشاهی بمهم
دکن و تدبیر کار این برگزیده آگهی بردارد و بودن خود و اقامت
رایات عالیجات در مستقر الخلافه اکبرایک که وسط این مملکت
مبهر بحضرت و پای تخت این مملکت ابد مدتست در حصول
این مدعا اوفق و ادخل میدانست و نیز میخواست که خزاین
و ذخائر انجا در دست او باشد لهذا باین اندیشهای ناصواب حضرت
اعلی را بانواع ترغیبات در عین اشتداد مرض که هنگام سکون و
آرامش بودند نه وقت نهفت و جنبش و جز خواص و نزدیکان
آن حضرت را نمیدیدند و عامه خلیق هنوز جز بحیات فائض الانوار
نداشتند تکلیف عزیمت بجانب مستقر الخلافه اکبرایک نمود
بنابرین رایات جاه و جلال بیستم محرم سنه هزار و شصت و هشت
هجری مطابق سنه سی و یک جلوس همایون از مرکز خلافت
انتهاض نموده نوزدهم صفر مایه وصول بمستقر الخلافه انداخت
و در آنجا چون خواست که مکثین خاطر نهاد اندیش خویش بفعل
آورد باغواهی حضرت اعلی کوشیده راجه جیست که کچواوه را که مدعا
راجهای عظام و رکن رکین این مملکت ابدی درام بود با چندی
از امراء نامدار و عساکر بی شمار پادشاهی و سپاهی فراوان از حدود
باتو بخانه و سایر امباب محاربه بهمداری ملیمان بی شکوه مهین

داخل خویش بر حورناشجاع تعین نمود و لشکریهای مذکور چهارم
ربیع سال این سال از مستقر الخلافه بان مهم روزه شدند و بعد از
طی مهزل از بدرس گذشته در موضع بهادر پور که بمحاصرت
در دم کرده زنده مذکور بر کنار آب گنگ واقع است و ناشجاع
آنجا رحل اقامت انداخته نوارنگاله را که عبارت از کشتیهای آن
و لایقست بدک خون داشت بفاصله یک و نیم کوه برابر لشکراو
ساز نمودند و در کمین فرصت و دستبرد می بودند تا آنکه بیصفت
و بیکر حسدی دلی بهانه تبدیل منزل و تغییر مکان آوازه کوچ
در مدینه حکمران یزاد حاکم و بدکار سوز شدند و هنگام صبح که
شاه مامور بی پروا خطاب آید عدت و تحدری بود و نسوخته
مستقر روزه و در آنجا مستقرات حاکم و حال نموده و کمان
ز سر حاکم و بدکار لشکر او را بکشد و نداد جمله آتش با زار و
انگیزاند و آن لشکر تحریه کردند زانک او نیز چون کار از دست
رفت باز رفته بود حاکم و انوار از دیده بدلی سرمدی سرعت صبر
کشتی را کمری سرگردانند و همگی اردو و خزانه و توپخانه و دواب
و کباب حاکم عرصه نیست و عارت شد و بکام و ناکامی از پتنه گذشته
به ننگر رسید و در مدد محافظت آن در آمده روزی چند آنجا
نزدک و خوف روز و چون لشکریهای که بتعانش رفته بودند
نفسه در مسافت و در آوردن از آن حد در نیز مامور شدند و آنجا هم
ممنون در یک هفته روانه بدکاه گشت و مورکیر تا پتنه ضمیمه اقطاع
بی شده شد و جمعی از بولک و سده او را که در معرکه داور گیر
نفسه در دستگیر شده بودند بی شکریه بایکبرایان طلبیده بعد از

اهانت و تشهیر بحکم بيمروتنی و تفاوت قلب بقطع يد عقوبت نمود و از انها تنی چند بدان گزند نقد روان از كف داده دستخوش نفا گردیدند و آن بدکیش بلخرد بارتکاب این نگوینده کردار که اکبر کبایر و آقام و هرمایه مخط و غضب حضرت تهار شدید الانتقام است گرانبار و زرو وبال گشته خزنی و نکال صوری و معلوی اندوخت و در همان ایام که سلیمان بی شکوه را بمقابله و مذاقعه ناشجاع تعیین نمود چون از سطوت اقبال دشمن مال خدیو روزگار بغایت خاریف و هایب بود در تدبیر کاران برگزیدند آوردند چنان اندیشید که لشکری عظیم بصوب مالوه که سریره دکن است بفرستند تا در اجده که حاکم نشین آن ولایتست تمکن گزیده بحفظ قلاع و هدرن آنجا پردازند و کنار آب نریخته و گذرهای آن بقید ضبط در آورده سد راه دکن باشند و بنابرین اندیشه فامد بسخنان غرض آورد مصلحت نما و مقدمات غوایت آمیز نهاد افزا حضرت اعلی را برین آورد که چشم از رعایت صلاح دولت و اقبال و ملاحظه حسن عاقبت و مآل پوشیده و از منہج مستقیم عقل و رای عدول و وزیده تجویز اینهمه نمی نمودند و راجه جسورست سنگه زاتهور را که زبده راجهای هندوستان و بمزید شوکت و کثرت لشکر پیشوای امراء عالی مکان بود و آنحضرت اوزا مهاراجه خطاب داده رکن رکن دولت و ستون قویم سلطنت میدانستند با چندی از امراء ذی شوکت و عمدتای دولت و لشکری گران و فوجی بیکران و خزانه وافر و توپخانه فروان بصوب مالوه تعیین فرمودند و چون دفع مراد بخش نیز مکنون خاطر آن نخله پژوه بود و منخواست که کار او هم بکیفیت حال ناشایم

گردان طبع مبارک حضرت اعلی را ازود کینانیده مایل بامتیصالش ساخته بود آن حضرت قاسمخان را با لشکری جداگانه بکفایت مهم اوتسی کرده سقور فرمودند که همراه راجه جسورست سنگه باورجین رود و بعد از رسیدن بجای دیگر مصیحت امتضا کند قاسمخان متوجه دوح سرت پست و شجاع و از گجرات گردد والا کومکی راجه جسورست سنگه و صمیمت شکر از او انتهای یکدیگر میدهی که بزرگواران دولت و عدل گردانند و بعد از رسیدن به دوح رابع الاول این سال در پیشگاه خدمت انصاف و عدالت است و این شکوه این ادعا نگذرد صوبه مالوه را در زیر حضرت اعلی التماس نموده باقطاع حدود گجرات و حواصی مستعد صادق بخشی دوم خوش را با موهی شده است و آنکه مریدان که در مدبست ولایت مذکوره و حتمالت دولت زمره ازل در مرز بود دوشیده هنگام کار و وقت پیکار کومکی راجه جسورست سنگه باشد با جده راجه مزبور و قاسمخان باورجین رسیده آنها را در دامن انداختند و بضبط صوبه مالوه و حفظ قلاع و ثغور آن پرداختند و بی شکوه مقصود رساندن پسر بزرگ و لشکری که با او سمیرا است و بعد بودند می بود که آنها را نیز بهمان هیئت مستوعی دارند فرستاد تا در دولشکر بجای جمع آمده مرکز صدر رساند انباش او بعد آورد و در قیامت بر هم خوردگی و آشوب ناشایع و مرد بخش از تدک ظریف و بخصوصی لای سرکشی بر آورانده کار مردان را بر نیز بهو و عفت ایشان تعبیر سوت پدش گرفته قدر در راه فرمائی گذشته و در آن آنگه خدیو دومی نزد ازاجا که حاکم و دراز و دوست خاصه خدا داد و کمال صداقت و وفائی در ذات

والله انهاد آنحضرت است اصلا و قطعا بوقوع اینم مراتب و جنوح این
تضایا از جا در نیامده مصدر امری که مشعر بسرکشی و نافرمانی
باشد نگشته بودند و بمقتضای سعادت فطری و رعایت ادب مرسوم
از طریق متابعت و رضا جوئی والد ملیمان حضرت عدول نمینمودند
بی شکوه فتنه پژوه همواره از کمال عداوت و فساد اندیشی در انحراف
طبع مبارک آنحضرت ازین بهره مقد سعادت ازلی میکوشید
و مقدمات نا ملایم غرض آمیز و امور غیر واقع وحشت انگیز خاطر
نشان کرده گرد کدورت و قبحار کلفت در میانه می انگیزخت تا آنکه
رنده رفته بشامت فتنه مازی و افساد او تغیر گونه بمزاج همایون
راه یانمت و باغواء او عیسی بیگ ملازم مرکب والا را که در دربار
جهانمدار بخدمت و کالت قیام داشت بی صدر جرمی محبوس
ساخته بضبط اموال و استعفه او فرمان دادند و بعد از یکچند که در
بند بود بقیح آن ادا متغظن گشته او را از قید رهانیدند و خلعت
داد و خدمت خدیو جهان رخصت نمودند و از شایع اطوار آن برگشته
روزگار که عنقریب بوبال آن گرفتار آید و باعث التهاب نوایر تهر و انتقام
این خدیو اعلام و مقتفی آثار حضرت خیر الانام علیه و علی
آله و اصحابه کرام الصلوة و السلام پیشتر همان شد این بود که در
اواخر حال از برگشته بختی و بی سعادت باظهار مراتب اباحت
و الحاد که در طبع او مرکوز بود و آنرا تصوف نام می نهاد اکتفا
نه نموده بدین هندوان و کیش و آئین آن بد کیشان مائل شده بود
و همواره با برهمنان و جوگیان و سنیامیان صحبت میداشت و آه
گروه فال مصل باطل را مرشدان کامل و عارفان بحق واصل می

بنداشت و کتاب آنها را که به بید موصوم است کتاب آسمانی و خطاب
ربانی میدانست و مصحف قدیم و کتاب کریم میخواند و از کمال
اعتقاد باطلی که به بید میحاصل داشت برهمنان و سنیامیان از
اطراف و اکناف بصعیهایی بلیغ و رعایتهای عظیم جمع آورده در
صد ترجمه آن شد و همواره اوقاتش مصروف این شغل نا صواب
و تفکر و تدبر در مضامین ضلالت قرین آن کتاب می شد و بجای
اسماء حسنی آکهی اممی هندوی که هنوز آنرا پرهومی نامند
و اسم اعظم میدادند بخط هندوی برنگینهایی المناس و یاقوت
و زمرد و غیر آن از جواهری که می پوشید نقش کرده بآن تبرک
منجست و چون معتقدش آن بود که تکلیف عبادات ناتمام راحت
و عارف گاه را عبادت در کار نیست و کرمه و اعتد ربک حتی
بیک الیقین را بمشرب ملحه فرا گرفته دلیل این معنی می
ضاحت بنارین عقیده داسده نماز و روزه و سایر تکلیف شرعی را
خیر باد گفته بود و این خدیو دین پرور پاک اعتقاد را که همیشه
حمایت دین مبین و رعایت شرع حضرت سید المرسلین صلوة الله
و حله علیه و علی آله و اصحابه الطیبین نصب العین ضمیر منیر
است و مقصود از سلطنت و دولت تزییح شرع و ملت و غرض
از شاهی و مروتی اعلاء اعلام دین پروری میدادند و همواره از
منقوان مبی و شباب بمقتضای سعادت مغشی و نیک مرانجامی
خلاصه اوقات گرامی باداء فرایض و سنن و نوافل مصروف داشته
حتی المقنور در اقامت مراسم امر معروف و نهی منکر کوشش
مینمایند از اجتماع این عقاید زدی و اطوار باطله از آن بی سعادت

وخیم العاقبت عرق حمیت دین و مسماهی محرکت می آمد و این
معنی سر همگذاشتن روشن بود که اگر کار از بابت انزال تمام گیرید و در
فرمان ورمائی و حکم رزئی مطلق امان گردید آید. رکن شریعت
غیر از پرخلل و صیت اسلام و ایمان بططنه کفر و جحود مبدل
خواهد گشت تا آنکه درین ایام که این مراتب را از حد برده
نامیم اخلاق و اعمالش بمرتبه کمال رسیده بود غیرت الهی بروفق
مودای کریمه آن الله لا یغیر ما یتوحد حتی یغیروا ما بالهم مکنات
آن عقاید و اعمال را بنکال و استیصال از تعلق گرفت چنانچه
سرانجام حالش عنقریب عبرت افزای دیده وزان دوربین خواهد
گردید چون برخی از سوانح و وقایعی که مقدمه ظهور نور خلافت
و عالم آرائی این خورشید ارج سلطنت و فرمان روائست مرقوم
خاصه صفحه پیرا گشت اکنون وقت آنست که کلك حقایق نگار
بنگارش مأثر اقبال و گزارش میامن احوال سعادت منوال این
برگزیده ذوالجلال که مقصود از تمهید این مقال است گرانیده
آغاز سخن نماید •

نهضت رایات نصرت آیات از خط فیض بنیاد

اورنگ آباد و قلعہ فتحات گونا گون دران یورش

طغر ائربیممن عنایت ایزدی و نیروی اقبال خداداد

یگانه ایرد مفصل متعل و داور فینوم بدیهال که نخل پدیوای
حد بق امکان و نقش طراز کارگاه کون و مکاست چون آفتاب عالمتاب
عنایتش از اوچ اقتضای حکمت و مشیت پرتو نفع و رتبه خلافت

و فرمان روزی که ظن مرتبه رتوبیت و خدائیت بر ماست دولت
و قضای سعادت صاحب افعالی انگنده اورا مظهر صفات جلال و جمال
و دلایب بر قدرت کمال خوش سازد و خواهد که بحکم سابقه لطف
بسی زاهدان گدازه عباد که گل سرچند گشن احسان باشد
بحکم منصب ریاست عامه که نظیر مرتبه قدرت تامه اوست
سرگردانای ولای حشمت و رایت منصور دولتش باوج کمال و
ذوق پیروز مقلان در اموزد تابه پرتو بدر معالمت و داد بر حقی نور
افزای سحر هفتی گسده از مروج هدایت و توفیق چرخ احسان
و مشعشع ایمان در بزم کاکیتی بر افروزد و رونق کارگاه ملک و دولت
از رواج درخشندگی و ملت حسنه بشعنه تبع نور سوز و اعمق شمشیر
عام بر رخس رخا ک شکر و دعت بموزد هر آئینه ذات قدمی
مستش جلال مضایب و شرایف مناقبی که طراز کسوت سلطنت
و جلال بدری و عتول صحیفه ابهت و نامداریست از علو نفس و
روح سر و دور شجاعت و کمال دین داری و افاضت رای و اصابت
تدبر و نعت و اقبال بلند و همت آسمان پیوند آراسته همواره اورا
مصطفی بشارت طیف غایت و مطرح امور مصطفی نهایت خویش
دارد و کمال فاتح ابواب سعادت و سر رشته دهم اسبب سعادت بدست
ابش چرخ چه حد نقش هر صفا که در ملک اندیشه اوج
ضمیمه که در معانی و مرامت و صورت هر مطلب که در خاطر
ارجمندش حیره نماید حصول آن بی شوش توفیق و تاخیر
صورت نماند عظیم امور که عقول و افعال روزگار آرا محال
بخارک در نظر همت و الایش سرل نماید و کارهای دشوار که امکان

و اوهم زیرکن هشیار از قبیل ممتنعات شمارد از دست عزیزست
 کشورکشایش بآسانی براید نهال دولت اعدایش مانند چنار آتش
 از خود برآرد و نخل همت دشمنانش از برگ و شاخ تیشه واره
 از برای خود حازد هر کج اندیشی که با او گمان غدا گذشت روزگارش
 هدف ناوک به گرداند و هر باطل پژوهی که بر شمع دولتش دم
 مردی وزانده آن چراغ بخت خود نرو نهاند عقدهای مشکل بیک
 حرکت سرانگشت تدبیرش کشاید و کارهای خطیر بدینم اشاره
 ایروی شمشیرش ساخته آید در کشایش صواب امور جز بشیوه
 ستوده توکل توکل نجوید و هنگام شداید حروب و فتن غیر از طریق
 ثبات قدم نپوید از شرط شهادت و وفار در موافق هیچجا مانند کوه
 بهیلاب لشکر انبوه از جا نرود و از کمال استقلال و قرار در آزمونگاه
 جوهر همشیر سر رشته رای و تدبیر از کف نقد و در جمیع معارک
 و میادین آن معادتمند دنیا و دین را چنود نصرت و تائید آسمانی
 فرین و همراه باشد و در همه شداید و مهالک مالاوعون و عنایت
 ربانی پیشرو سپاه ظفر پناه •

• نظم •

چو ایزد یکی را ز الطاف خاص • بفرمان روانی دهد اختصاص
 به نیروی طالع توانا بود • بقلقین الهام دانا بود
 بتدبیر کشور کشانی کند • بابال معجز نمایی کند
 فرازد او چون بدعوی ملک • سپارد بار ملک دارای ملک
 شود اختر دولتش چون عیان • عدوی بد اختر فتن در زیان
 بهر کار مشکل که رای آورد • بآسانی آنرا بجای آورد
 چو خورشید بختش نمایند جمال • رسد اختر دشمنان را زوال

ز تدارک کند دعوی برتری • نماند کسی را هر روزی
 نظیر این تحریر و مصداق این تقریر صورت حال فرخنده مآل
 گیتی خدبو عالمگیر است که چون خامه تقدیر باقتضای کمال
 حکمت منهور سلطنت و خلافت عالم را بنام نامی آنحضرت رقم
 معادلت کشیده بود و مصلحت نیچ قضا صلاح کار دین و دولت و
 مصلحت امور ملک و ملت جلوه بخت فیروز و اقبال جهان
 افروزش اندیشیده لجرم پیوسته ذات بیدمالش در مدارج استکمال
 این مغفرد معالی پیاپی همت عالی عروج مینمود و یوما نیوما
 سر نعمت و جلالش از ترقی پیرخ برین مینمود همواره سابقه صفت
 ازلی او را در حل وقایع و مشکلات بلطائف تابید نصرت میداد و
 بارقه لطف لم یزلی در تیره شب حادثات از فروغ الهام چراغ
 هدایت در راه تدبیرش می نهاد عنان عزیزست کشور کها بهر
 جانب که می تاخت نصرت و ظفر دوامده با استقبالش می شناسند
 و بکران همت والا بصمت هر مقصد که می تاخت کار ساز
 حقیقی آنرا باحمن وجهی می ساخت هر آتش کیدی که
 حصاد دولتش می افروختند بآن خرمن بخت و اقبال خود
 می سوختند و هر غبار کینی که اعداء سلطنتش می انگیزتند از آن
 گرد ناگهی و ادبار بر فرق روزگار خود می پیختند چنانچه شاهد
 صدق اینمقال از تتبع مآثر احوال میمنت پیرا و استماع بدایع
 وقایع دولت انرا که آنحضرت را در ایام فرخنده فرجام بادشاه
 زادگی بپیم جوهر همت و علو نظرت روی نموده بر پیشگاه خاطر
 همگان جلوه گریست و مجددا از ملاحظه غرایب حوادث و فتوحات

خیرت بخش که یعنی روی تخت بلند و رسوخ عزیمت آسمان پیوندش
از ابتدای نهضت ریایات ظفر طراز از خطه دلگهای اورنگ آباد تا
جلوس عالم آرائی بر مرور خلافت اید بنیاد صورت وقوع یافته پرتو
ظهور این معنی بر ساحت ضمیر آگاه دلال می تابد تفصیل این
اجمال و تبیین این شگرف دامت اقبال آنکه چون خدیو جهان حال
کوفت و بیماری و کیفیت بی اختیاری حضرت اعلی و قصاد و
اختلال ملک و فتنه انگیزی و تبعه رانی بی شکوه برین منوال یافتند
که نگارش پذیرفت و یقین دانستند که آنحضرت را از احتیاء ضعف
و فتور قوی سر و برگ پرداخت ستمک نمانده است و بغیر رعایت
مراتب حزم و احتیاط ارخواه عنان پیشکوه کرده با او موامسات و مصاحبات
مینمایند و بیم آنست که اگر چندی دیگر برین هیچ نگذرد در ارکان
سلطنت و اساس خلافت خللهای عظیم بهمرسد که تدارک آن
بهشوجه صورت پذیر نباشد و حفظ ناموس دین و دولت و جبر
اختلال امور ملک و ملت در کیش غیرت و حمیت پادشاهانه
واجب مینماید و نیز این معنی متحقق بود که اگر بی شکوه فرست
دفع و استیصال مراد بخش یافته خاطر از مهم او بدرزد و بهمر
کلان و لشکریهای دیگر بار پیوندند هر آینه قوت و شوکت عظیم یافته
بند بمر مهم دکن خواهد پرداخت و چون طینت فتنه سرشت او
بر کینه جوئی و فساد انگیزی مجبولست ملوک طریق حلم و
مدارا با مودی ندارد لا جرم زای جهان آرای که جلوه گاه شواهد
رموز آسمانی و مطلع انوار الهام ربانیت چنان اقتضا نمود که
بخش ازین صبر بر اوضاع و احوال نگویند و اعمال و افعال ناپسندید

آن جاهل بیخرد نفرمایند و شورش ملک و دولت را زیاده ازین
تعمیل نکرده بعزم ملازمت حضرت اعلی از خطه دلگهای اورنگ آباد که
مرکز ریایات حشمت و اقبال و آرامگاه مویکب جاه و جلال بود بصوب
مصنوع خلافت نهضت نمایند و در یار عالم مدار و با بفر وجود
فائض انوار زیب و آراستگی بخشیده بکچند در ملازمت آنحضرت
بنظم و نسق امور ملک که انواع نذور بارکان و قوائد آن راه یافته بود
بپردازند و دامت استیلاء پیشکوه که مصدر این همه فتنه و فساد گشته
در عرصه خالی گوی سلطنت و حکم رانی میباخت و طبل خود
کامی و خود رانی میخواست از امور دولت کوتاه ساخته حضرت
اعلی را از قید تملط او بر آورند و مقرر فرمودند که مراد بخش را
که از حامی و یحیوی مصلحتی مصدر اداهای جاهلانه گشته در بیوقت
دست اعتداف و استمداد بدامن عاطفت و ذیل عنایت حمرواته
زده بود با خود بملازمت آنحضرت آورده استعفا جرایم او نمایند
و بعد از تصمیم این عزیمت خیر انجام چون عبور مویکب نیروزی
اعتصام از راه مالوه می شد و راجه جسونت سنگه و قاسم خان
چنانچه مذکور شد با لشکریهای عظیم در اوجین بودند و احتمال
این بود که از بی حمالتی و ادبار باشا پیشکوه که راضی بتوجه
همایون بدر بار نبود مد راه مویکب ظفر شعار شوند و بگام محاربه و
هیکل پیش آیند و نیز در پای سریر خلافت آن فتنه پزوه با لشکری
انبوه و دلی از رشک شکوه اقبال این حضرت لبریز غصه و اندوه
در کمین کینه جوئی بود و با میاه مختصر عزم این نهضت خیر اثر
خلاف قایلین احتیاط مینمود لهذا حزم پادشاهانه مقتضی آن شد

باتفاق جنود آسمانی و تأیید عموم عنایت ربانی از خاصیت خطه فیض
بنیاد اورنگ آباد بصوب پرهانپور نهضت نمودند • • • نظم •
زمانی که با فرخی یار بود • نظرها بطالع هزارار بود
گران شد زبایش مرمع رکاب • برآمد بپرخ بلند آفتاب
و در موضع هر محول که مضرب خیام جا و جلال و اولین منزل کعبه
دولت و امبال بود بفرخندگی و نیروزی نزول سعادت گزیده در
همین روز مسعود بادشاهزاده کامکار بخت بیدار محمد معظم را بمطای
خلعت خاص و طوق و نقاره و در اسب از طوبیاء خاصه با ساز طلا و
یک زنجیر نایل یا ماده نایل نواخته و خصصت معارفت باورنگ آباد
فرمودند و حواجه منظور را که مورد انتظار اعتماد بود بعمله داری
دولت آباد معین سلطنت خلعت و اسب و نایل مرحمت نمودند و
میر معمری که ثانی الحال بخطاب عاقبتانی فامور شد و در آن وقت
بخدمت بخشیدگری دوم قیام داشت بحراست حصار شهر و شاه
بیگنان از کوسکیان دکن بفروجداری بیرون اورنگ آباد مقرر گشته
هر یک بمطای خلعت و نایل نوازش یافت و در وقت جمعی کلیر
از ملازمان عقبه سلطنت فیض اندوز نوال و مرحمت گشته نخل
مراتب و مناصب بسیاری از فیض سحاب تزیینت بادشاهانه نهو
و نما پذیرفت از انجمله مرشد قلینخان که جوهر رشد و کردانی و آثار
ارادت و جانشانی از سیماد احوالش ظاهر بود بتعویض خدمت
جلیل القدر دیوانی از تغیر میر ضیاء الدین حسین و عطا خلعت
خاص و اضافه منصب و دیگر مواهب خوروانه سرمایه افتخار
اندوخت و میر ملک حسین بعنایت خلعت خاص و اسب و حواجه

ماده بمطای خلعت و اسب و زنجیر مرمع باعلاقه سرورانه و غازی
ببهاپوری بمرحمت خلعت و نایل مفتخر و مباحی شدند و خمس
الدین خویشکی باضافه هزار و پانصدی پانصد سوار بمنصب
سه هزار و دو هزار سوار و حسن خان دکنی باضافه پانصد سوار
بمنصب سه هزار و دو هزار و پانصد سوار و ولی سجاد باضافه
پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و میر احمد
ولد ساداتخان باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
هشتصد سوار و محمد ابراهیم پسر نجابتخان باضافه هفتصدی سه صد
سوار بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار و محمد منعم ولد میرزاخان
باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار
و میر صالح دکان شاه نواز خان باضافه پانصدی دو صد سوار
بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و از اصل و اضافه حید نصیرالدین
دکنی و سیف الله عرب هر کدام بمنصب هزار و هشتصد سوار و
و خداوند حبشی بمنصب هزار و چهار صد سوار و آرتبه گردیدند
و این گروه و سواران از دههای دیگر خلعت نوازش پوشیدند و
به رخ شمشیر و دهر و مهر عطا شد و از جمعی که تازه بدولت
بندگی سرافراز شده بودند اسمعیل افغان بمنصب هزار و پانصدی
سه صد سوار و سید زین العابدین بخاری بمنصب هزار و سه صد
سوار و حکیم محمد امین شیرازی و میر محمد مهدی اردستانی
که هر دو سمت حدائق و مهارت در فن طب موصوفند هر یک
بمنصب هزار و مجموع بعنایت خلعت مر بلند گشتند و در
هر محول بکروز مقام شده سیزدهم موکب ظفر طراز از آن مر منزل

معادلت با هزار آمد و بعد از طی دو مرحله میرزا سلطان صفوی
 بعباده خدمت خامه و اسب با ساز طلا و باضافه هزاری پانصد سوار
 بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار بوزش یافته باورنگ آباد
 مرخص گردید که در خدمت پادشاهزاده عالیقدر والا دراز بآمد
 و موکب جاه و جلال کوچ بر کوچ طی مراحل نموده بیست و پنجم
 ماه مذکور موافق دهم اسفندار رایت منصور ظل درو په سلامت
 بلد برها پور امکنند و عمارات دولت بنین دلق مبارکه آن از
 منزل اول ابدان پایه رمب با مان رسانید و پادشاهزاده عالیقدر
 والا تبار محمد سلطان که چه بچه مذکور شد پیشتر آمده بودند
 بانراک ملازمت مدسی انور چهره بحسب دولت دورانی ساختند
 و بجهت بخان و میر صید الدین حسین و دیگر بدهائی که در
 رکاب پادشاهزاده لاجمند معین بودند و محمد ظاهر صوبه دار
 خاندیس با جمعیکه در برها پور بودند احراز سعادت زمین بوس
 نمودند و مدت یکماه موکب طفر پده آن بلد مینص اساس را
 از زمین اقامت بهیض انوار شرف و کرامت ساختند و رونق امزای
 عرصه خاندیس بود و در خلال آن مرخنده اوقات عیسی بیگ وکیل
 دربار که چنانچه سابقا رومزده کنگ حقیق نگار شده حضرت
 اعلیٰ اوزا بنام بیکه یک چند محموس مانده بودند و آخر از بد
 و هائیده بملازمت والا رخصت نموده دوات زمین بوس در بامت
 و بغائب خدمت و اسب و منصب هر روز پانصدی دو صد سوار
 بلند پایه گردید و چون امتعه و اموائش در دربار جهاحدار
 بسرکار پادشاهی ضبط شده خسارتهای مالی باور میدید بود

پادشاه هر روز پانصد سوار بوزش پادشاهزاده کشف و مقتدر خان و پادشاهخان
 سرحد خدمت میر بخشگیری و مرحمت خلعت خاص و باضافه
 هزاری هزار سوار بمنصب ده هزاری دو هزار سوار مر بلند شد و
 میر نو احسن حاجب بی بی پور بمقامت خدمت و ماده ویل و اتمام
 ده هزار رومیه مدای گشته رخصت انصرا بامت و بهیاری از
 امرا و منصبداران بر حسب تفاوت مرتب باضافه مناصب و
 احراز عطایه و مواهب کباب گسند و جمعی کافر بمنصبهای
 شایسته سیر مرزایی آمدند از جمله سیر مرز خان باضافه هزاری هزار
 سوار بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار و جاندوز باضافه
 هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار
 و دماهی باضافه هزاری سبصد سوار بمنصب چهار هزاری هزار
 و سبصد سوار و رحیم زار باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب
 دو هزار و پانصدی هزار دو صد سوار و فتح روهله باضافه پانصدی
 باضاد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار عبد الله بیگ
 مرابی باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار
 و بدوچی باضافه پانصدی بمنصب دو هزار سوار و میر
 شمس الدین و دماحدار خان باضافه پانصدی در صد سوار بمنصب
 دو هزار سوار و سید میر رحمان باره باضافه پانصدی در صد
 سوار بمنصب دو هزار سوار ششصد سوار و میرزا هوشدار ولد منتقت
 خان باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفتصد

موار و تیرنگی به واسطه پانصدی در صدوار بمنصب هزار پانصدی هزار سوار و قلعه دار خان باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و قاضی نظامی گرویدی باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی در صد سوار و از اصل و اضافه مید عهد الرحمن بمنصب هزاری هزار سوار و محمد اسمعیل ولد نجاتخان بمنصب هزاری پانصد سوار مشمول عاطفت گردیدند و از گروهی که بیارویی بخت و رهبری دولت تازه سرافراز بندگی درگاه خلیف بنه شده بودند بیاس را بمنصب در هزاری هزار و در صد سوار و داداجی بمنصب در هزاری هزار سوار و دانجوی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و هر کدام بعنایت خلعت میاهی گشتند •

نهضت موکب منصور فرین دولت و فیروزی از بلده

مبارکه برهانپور بصوب مستقر الخلافة اکبر آباد

چون خدیو کشور اقبال بجهت استکشاف حال مرشد اشقی برسم برمش گونمت و اعتدال بخدست حضرت اعلی ارسال داشته بودند مدت یکماه چنانچه گذارش یافت در بلده مبارکه برهانپور بانتظار جواب توقف فرموده همواره ترصد داشتند که شاید عارضه آن حضرت بالکلیه زایل شده صحت کامل حاصل آید تا بنظم و نسق مهمات خلافت و جهانپانی که بمسبب ضعف و آزار آن دستور العمل

فرمان روائی و کشور حثانی نهایت خلل پذیرفته بود بنفس نفیس متوجه گردیده کار درامت و سلطنت را از نو نظام و سرانجام بخشند و دعت تصرف و اعتدال بدیشکوه خسران مآل از مراتب ملک و مال کوتاه سازد و درین مدت که انتظار ورود خبر مسرت اثری از دربار جهاندار مشعر بهر ذله حصول صحت و عافیت والد چهر مقدار و تمکن آن حضرت بر رسد اقتدار داشتند اخباری که اشعار بقصد ایفای می نمود متواتر میرسید و آثار آن که فساد مملکت و اختلال دولت بود یوما فیوما بظهور می پیوست و در خلال آن ایام همچنانکه مذکور شد عیسی بیگ از مستقر الخلافة اکبر آباد رسیده حقایق و اخبار در بار و مراتب تبه رائی و فتنه اندیشه بدیشکوه و بی اختیار بی حضرت اعلی را در امور حکمرانی و جهانپاری بغوی که مشاهده کرده بود معرض داشت و نیز راجه جسونت حنکه بدکیش باطل اندیش که چنانچه سبق ذکر یافته با لشکری گران و سپاهی البوه باغوا و افساد بدیشکوه ناقص خرد ادبار پزده بارچین که حاکم نشین مالوه و قریب الجوار صوبه خاندیس است آمده بود چون طبع کج گرای آن بی بهره جوهر دولت بدین و آئین هفود و احیاء مراسم کفر و جحود مایل میدید و ازین جهت میل عظیم بسلطنت او داشت بنابر خوش آمد و رعایت جاقب او مصدر اداهای بی ادبانه و حرکت ناهموار گشته بخيال محال و پندار دور از کار خود راسد راه موکب جاء و جلال می شمر و از مطوت و صولت سپاه بهرام انتقام نیندیشد از بدرگی و فرمایه گهری خیرگی و زیاده سری از حد میبرد لاجرم عزیمتی که پیش نهاد خاطر قدسی

مأثر بود بقا زکمی تصمیم یافته این نهضت نیروی اثر را در کیش
حمیت ملطفت و مرمایرئی لازم و منجتم دانستند و روز مبارک
شنبه بیست و پنجم جمادی الآخره موافق دوم فروردین که طنطنه
اهترز موکب ربع صیبت خرمی و شادمانی در اطراف و اندک
جهان انداخت و شاه سبز اورنگ عالمگیر بهار با بواج رباحین
و عسکر رهبر رایت نهضت بجانب کتور مراخت تا ننگاه چمن
و دار المنک گلشن از سر عناد خار بد بهاد که ساعت مسا باع
و بستان و باخشف دودمان گستان بود پیردزد و لشکر کاکر کیش
دی را که بگام جرأت در ره موکب هر تجس کس ایستاده خبرگی
مینمود عیب تبع انتقام غازیان چاه دامیه سازد لواء توجه جهان
کشا ز بداه مبارکه ره پایور بصوب مستقر الخلاء بر امراختند
و بر رانست جبهوش غیبی و جود آسمانی کوچ مرموده - مند همت
ببند و بکرا عریضت آسمان پیوند بصوبی مقصود سبک عدان
ماخذند •

برای صوب و بعزم درست • باهنگ نهضت میان دست چست
چو پا در رکاب سعادت بهاد • بر و خواهد نه آسمان ان یکاد
وباغ مرمادی که بین شهر بمساب بزم کرده واقع شده میض اندوز
برون انبال گردید و درین ایام بسیاری از ندهای اخلاص کیش
عقیدت شعار مورد اطراف تربیت و مرمومت شهشاه روزگار گشته
بخطابه ای مناسب و امراش مفاص و عطا بقاره و عیم والا یکی
پانند از احمد محمد طهر خراسانی صوبه دار خاندیس که کسوت
اخلاص و اردتش بطرز قدم عبودیت و مفاصت مرب و مرمومت

مطر رحمت و من زبان مدتها بخدمت جلیل القدر وزارت قیام نموده
بخطاب وزیر خانی و مرمومت خلعت و بین کامیاب عاطفت
شد و مند شاه محمد بخطاب مرتضی خانی و متج روهیله بخطاب
خانی و مرمومت ادین واد مختار خان مرمومت بخطاب پدر
موش • هر یک مرمومت علم و میرزا محمد مشهدی بخطاب
امام خانی : عطا طوف : نقره و ملنفت خان واد اعظمخان مرمومت
و مفاصت در و مرمومت حمدن بخطاب بهادر خانی و مرمومت بهادر الدین
حمدن بخطاب همت خانی و مفتخر خان واد اعظمخان بخطاب
بهادر خانی و محمد ابراهیم واد الخان بخطاب شجاعت خانی
• عبد الله بنگ حرمی بخطاب عبد الله خانی و محمد بنگ میر
آتش بخطاب ذوالفقار خانی و مرمومت بهادر واد ملنفت خان
بخطاب بهادر خانی و محمد مدعم واد میرزا خان بخطاب مضم
حسی و حوجه واد بخطاب عبد خانی و میر معصوم واد شاهنواز
خان بخطاب معصوم خانی و عطا علم و مظفر لودی بخطاب لودی
حسی مرمومت گشته رخت مند از داوچ دند داسی امراختند بالجمعه
شهشاه دین پناه دو روز در آن درات و کامکاری در باغ مرمادی
مقام کرده طراوت بخش گشتن حشمت و بختیاری بودند
و بیعت و هشام کرده کوچ صوبه بوحی حرامی ندوله از سرول
همایون پرتو سعادت کرم و دو روز آنجا مقام شد در آن منزل
وزیر حال را که صوبه داری خاندیس دستور سابق بار مقوض گشته
بود تعظمت حشمت و احب و دین حوجه مرمومت ماخذند و احمد
بنگ دمد خان مذکور بفرجه ری بواهی بند بره پایور معدن مد

و بهیل افغان بختاب پردلخانی سرافرازی یافت و تاتار بیگ ولد اوزنگخان بختاب پدرش نامور گشت و درین ایام بختیار خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و کرن کچهی از زمینداران مالوه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و نعمت الله ولد حسام الدین خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار سر بلندی یافتند و غور و رجب موضع مانده مضرب خیام نصرت گشته روز دیگر آنجا مقام شد - از سوانج این هنگام آنکه چون شاهنواز خان صفوی بوموسه خیالات باطل و اندیشای لا طایل از توندیق انقیاد و موافقت و معادلت اتفاق و متابعت خدیو جهان محرم گشته دافنضای فساد رای و سوء تدبیر از همراهی موکب عالمگیر تعلل و امهال میوزید و در بلد پرهانپور مانده بطایف الحیل در بر آمدن دفع الوقت می نمود و تخلف او از رفاقت عساکر جلال درین عزیمت میروزی مائل مدانی صلاح دولت و اقبال بود قجرم شهنشاه دورین دانش آئین که رای و زبانش دقیقه باب امور دولت و دین اامت نظر بر صلاح کار و مصلحت وقت نموده در منزل مذکور مهین گوهر خلافت تابان اختر برج سلطنت بادشاه زاده عالی تبار والا نژاد محمد سلطان را با عمد و تدویان صایب تدبیر شیخ میر مقرر فرمودند که به پرهانپور رفته آن خان خلاف اندیش را که بایستی در راه متابعت و رضا جوئی از همه بندهای عقیدت کیش در پیش می بود دستگیر نموده در قلعه بلد مذکور مقید دارند تا دیگر خلاف منشان را سرمایه عذوت و هدایت گردد بفرمان همایون بادشاهزاده گرامی

نصیب و شیخ میر بشهر معادلت نمودند و او را از خانه خودش حوار کرده دفعه وساتیدند و در حصار ارک آن حصن قوی اساس محبوس ساختند و روز دیگر مراجعت نموده بموکب نصرت قرین پیوستند و در آنجا که صفی مآذرا از مانده بهفت کوچ متواتر بکنار آب نریده رسید و درین ایام عیسی بیگ بخدمت بخشیدگریم درم و عنایت خدمت و حضرات سوار خان و بختیار خان بختاب خواص خانی و خواص بیگ و قتل بختاب خان خانی و محمد یوسف بختاب شمشیر خانی و محمد غلام داروغه و تاجه دکن بختاب صف شنگ خانی مرمایه مدال میرزا محمد احمید ولد هندی داد خان و میر احمد ولد سادات خان و تاتار بیگ ولد اوزنگ خان هر یک بختاب پدر خویش نامور شد و مصرعین اعلی در رحمت خدمت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافراز گشته در ملک کومکیان پرهانپور انتظام یافت و میر ابو الفضل معصومی کامگار و غلام محمد احمید هر یک بر عهده اضافه بمنصب هر یکی چهار صد سوار کامیاب گردیدند و در آنجا مذکور رایات منصور در گذر اکبر پور از آب نریده پادشاه شهنشاه نوری آب فیض یاب نزول موکب ظفر مآب گشت و در آنجا و میریز صهند هر یک بمرحمت امپ مورد عطف شد و زنده جهانگیر پور موکب دایره اقبال گردید درین روز محمد علی رئیس بختاب نوردی و راجه و اضافه بمنصب دو هزار و چهار صد سوار و قاضی نظامی گزینی بختاب مخلص خانی

رتبه امتیاز یافتند و جمعی از بندها بمرحمت امپ مباحی گشتند و شیخ عبد القوی باضافه ششصدی پنجاه هزار پانصدی صد هزار سربانند گردید و دوازدهم بالای کتل ماند و فر نزل والا سربا ج سپهر رسانید و روز دیگر آنجا مقام شد درین منزل بهادر خان که فرمان همایون بنابر مطلبی عقب مانده بود باستانه عتیقه اقبال چهره معادت بر امر وخت و باباجی بهونه عمل بمنصب دو هزار پانصدی هزار و پانصد سوار محمد شریف پولکچی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و هر یک بعهده خلعت هزاره شده کامیاب دولت بدگی گشتند و بعد شیر زمان باره بخطاب مظفر خانی و حیات افغان بخطاب زبرد منخانی و از اصل اضافه بمنصب هزار و هشتصد سوار مقتدر و مباحی گردیدند و درین حال زمیندار چیت پور حبیبه سالی مدد منیه گشته بعزایت خلعت و امپ و اوریمی مرصع سربندی یافت و پس از طی دو مرحله دیگر باره موکب میروزی اعتصام بکروز مقام نمود و بسیاری از معادت پذیران خدمت و شرف اندوزان رکب دولت مورد انظار مراحه بادشاهانه گردیدند و از اجمعه بجایبختان باضافه هزار و دو هزار پانصدی والی هفت هزار و هفت هزار سوار و شجاعت خان پسر خان مذکور بعزایت امپ و باضافه پانصدی صد صد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و بهادر خان باضافه هزار و پانصد سوار بمنصب صد هزار و پانصد سوار و مرشد قیبتخان از اصل و اضافه بمنصب صد هزار و پانصد سوار و میر مراد مائیدرانی بخطاب غیرتخانی و باضافه پانصدی صد سوار

بمنصب دو هزار و چهار صد سوار و حسین بیگ بمنصب هزار و چهار صد سوار مشمول مرحمت گردیدند و بعد عبد الرحمن بختاب دلاور خانی امور شد و فتح خان و منعم خان و تهور خان و وزیر خان و محمد هلاق و غیرت بیگ و کبیری سنگه ولد راو کرن تهوریه و حمید الدین ولد ابو سعید بپوره اعتماد الدوله و چندی دیگر بمرحمت امپ عنان توسن دولت گرفتند و جمعی بعد خدمت و مت امتیاز امر بخند و درین حال زمیندار چیت پور دایم چهار هزار روپیه محمد قلی چیله بمرحمت چیت پور مرصع بوزش یافتند بیستم ظهیر دیبا پور مرکز رایات منصور گردید درین منزل بعد حسن موحدار بکانه که بموجب حکم والا بختاب موکب طفرلو رحیده بود شرف استلام مدد منیه دریافته تشریف عزایت پوشید و درین ایام کار طبختان بعهده خلعت و عازد خان و بعد له خان مرای و تهور خان و حادولناری و جصوبت رو و منعم و هر یک بمرحمت امپ و موکب بکانه برادر مها سنگه زمیندار کالی بهیت بمنصب هزار و پانصد سوار و گروهی دیگر از سواران بزرگ دولت بکلی مناصب شایسته کامروای عواطف رده اعانه گردیدند بیست و یکم از دیبا پور کوچ شد و در انشاء راه مراد بخش که از گجرات بموجب حکم لازم المقتال احرام کعبه چل منته بود رمیده بداراک دولت ملازمت اکسیر خاصیت چهره مراد سرامروخت و مراد نورش و تمیم بجای آورده سربان معادت دارین اندوخت خود و ضووت پرور مهربان درو باحلیل عمده و حزن مکاره بواخته از آنجا بهمعنای عون عزایت

ایزدی بموضع دهرمات پور که در هفت گروهی اوجین واقع است و راجه جسونت سنگه با فاسخان و تمام لشکریهای پادشاهی یحزم مقابلۀ موکب منصور بفاصله یک کوه در برابر آن نزول نموده بود شرف قدم بخشیدند و برکنار ناله چور نرینه تبه بارگاه حشمت و جاه پاوچ نصرت و فیروزی اندراشته شد. اکنون کنگ حقایق ارقام بحکم اقتضاء مقام بگذارش مجملی از حال راجه جسونت سنگه گرانیده چنین مفعه پیرا میگردد که راجه مذکور بعد از آمدن بمالوه و اقامت در اوجین چون از پیشگاه خلافت به تنبیه و نادیب مراد بخش مامور گشته بود وقتی که خبر بر آمدن او از گجرات بصوب مالوه شنید با فاسخان و سایر جاد پادشاهی از اوجین بمقصد محاربه و قتال برای بانس برله روانه گشته بسر راه او رنمت و بعه گروهی کاپروده که از آنجا میان او و مراد بخش هزده کرده فاصله بود رسیده توقف گزید و جاسوسان فرستاد که بر کیفیت حال مراد بخش و حقیقت عزیمتش آگاهی یافته خبر محقق پاو رسانند از آنجا که شهنشاه عالمگیر از کمال دانائی و متانت تدبیر بنوعی ضبط گذرهای آب فریده و حفظ طرق و شوارع فرموده بودند که اخبار موید دکن و خاندیس پاو نمیرسید خبر نهضت وایت نفع آیت از بلده مبارکه برهانپور بصوب مالوه نداشت و اجماعیت خاطر کمر بکفایت مهم مراد بخش بسته همت بر حرب و بیگاری میبماشت و چون مراد بخش از آمدن او با لشکریهای پادشاهی که تاب مقاومت آن ده در محور طاقت و توان و اندازۀ مکنّت و استعداد خود نه میدید آگاه شد بموجب هدایت و ارشاد

خدایو جهان که بواسطت مراسلات پاو فرموده بودند دو هزده گروهی کاپروده از معانی که می آمده عثمان بر تانفت و از بالی کاپروده گذشته در بواحی دیبالپور چنانچه گزارش یامت بموکب اقبال پیوست و در ظلال حمایت و عاطفت این مایه فو انجیل در آمد الفصه راجه جسونت سنگه بعد از سه چهار مقام در نولعی کاپروده که انتظار خبر مراد بخش می بود شنید که او از راهی که می آمد بسمت دیگر گشت و در مدد تفتیش سبب آن حرکت بود و هنوز از عبور موکب منصور از فریده خبر نداشت درین اثنا نوشته راجه شیروام گوز که در مالود بود مشتمل بر حقیقت گذشتن جعود مسعود از فریده پاو رسید و جمعی از نوکران بی شکوه که در قلعه دعار بودند و بعد از قرب وصول عساکر فیروزی متأثر بقوایح قلعه مذکور از بیم سطوت افواج قاهره قلعه را خالی کرده برآمده بودند نیز باد ملحق شده اظهار این معنی نمودند راجه را از شنیدن اینخبر رعب اندود حیرت بر سر بر آمد و از نشاء باد غفلت و بیخبری هشیار گشته از کاپروده براهی که آمده بود بی نیل مقصود باز نشست و از آنجا بعزم جنگ و آویزش گام جرات و قدم جسارت از حد خویش فراتر نهاد یکمزل بسمت جنود اقبال پیش آمد و در برابر دهرمات پور بفاصله یک کوه معسکر ادبار گزید که سد راه موکب نصرت پناه شده بالجملة این مظهر فضل و رحمت الهی و موزن تاییدات نامتناهی از آنجا که همواره همت قدسی شکوه مصروف صلاح حال عباد و نهمت خبر هزده منصور برسد ابواب فتنه و فساد امت و بمقتضای شمول رانفت و عموم عفت پیش نهاد نیت

علیا آن بود که گرد بیکار انگیزند و گردد و خون مسلمانان در میانه
ریخته نشود پنج شش روز قبل از وصول بدهرمات پور کب رای را
که از برهمنان فهمیده بود نزد آن جهالت کیش فرستاده او را
بنصایح ارجمند صلاح انگیز منع ارتکاب جسارت و متمیز نموده بودند
و پندام فرموده که چون ما را از ده جنگ بدست و عزم ملازمت
حضرت اعلیٰ پادشاهان خاظر و الاست اگر ابر بخت و دولت
و دهری نماید بعد ملازمت هم این مستعد گشته تقدس رکاب ابدال
را مایه افتخار و شرف روزگار خود سازد یا از سر راه موکب ظفر
پناه بر حاشیه نموده پور که وطن اوست بیرون والا پایمال خفود دشمن
مال گشته جز خسران و نکال حاصی نخواهد داشت از آنرو که
آنجاهل مغرور را کالج دماغ ظلمت اندود بود غفلت و غرور و پیشگاه
ضمیر خالی از پرتو دانش و شعور بود ترواق مضمون انی و استکبر
وَ کُنْ مِنَ الْكَافِرِينَ از قبول این پندام صلاح آیین و کلام هدایت مریخ
شیطان صفت مبارز زد و بکثرت اعوان و انصار و جمعیت راجدوتان
متهور حالات آزار که در آن حزب ملالت و حیل دبار فراهم آمده
بودند بان بخت در سر نموده آماده جنگ و پیکار شد و کسرای
را باز بر سر آمده اظهار صلابت و مصداق نمود و چون در انوقت
در یک رسیده چند سوار گرش داشت در برابر دهرمات پور که مضرب
خدمه و دوزخی بود بر او نموده بود خد و موبد مصور در منزل
مدور که حاکمیت و حاکمیت آن تبه رای مغرور بدین پادشاهت و
موکب ظفر ترواق مضمون انی از آن در صف آرانی در
آزمای آن حاکمیت خدایان مصور و تادیس آن خدایان در

کش خدمت بادشاهانه فرض و ضرور بود بترتیب لوازم رژیم و پیکار
و بعد مقدمات نبرد و کارزار برداشته تقسیم امواج نصرت مآل
و قتل نمودند و آن روز و آن شب رعایت مراتب
خدمه احتیاط که مناط مبارزت و دهرمات و اساس سرداری
و سرداری است بحای آورده تدبیر جنگ و نوراک حیا فرمودند •

ذکر محاربه عساکر جلال با راجه جسونت

سنگه بدسکال و ظفر یاقین بر جود کفر

و ضلال بعون صابیت داور بیمهال

چون سابقه عادت انزلی بدیده موکب دولت بخت بندی
گشته اوی توحه و لا و است عزیزت کشور کشایش بصوب عالی
مقصودی بر امر از رجوش تومیق و جفود اقبال رومی طریق امانی
و آمل سعادت مددی حازد که در سلوک مسک حشمت و
کساری هر گجا خاری بر مراد دولتش آید دست حمایت بخت
کارزار در از آن پادشاه و در طی مراحس سعادت و بختداری
هر تیره روزگاری که سد راه عزیمتش گردن زور دوزی طالع دشمن
نثار زرش از پا در اندزد و از غبار مسکینی که پاک فخر اعداء
بد نه انگیز گردن منوری بدامن دوشش نشینند و از سرصر
عدای که از هوای پادشاه محالان سقاوت بداد خیر نهال جاه
و حشمتش گردید بدین و هر خد صلابی که باهنگ خلافت و بت
حاکم در معدن کن برادر از خدایان و نکال دوا سپه باسند باشت
نزد و هر حزب داری که چهره دهری به پیکارش بر امروز بیگ

لطف مر بنجه مهر و مطوتش رنگ جرأت از رخسار همت در باز
آری فوج ظلمت تیره روز با همه سپاهی لشکر در راه موکب
عالمگیر مهرانور سفید نتواند شد و سپاه نکبت شعار غبار با آن
از دام و کثرت حشر در رهگذر باد مرصع جز پریشانی طوفی
نتواند بخت جانی که شهباز همت بلند قصد پرواز کند اگر زاف
مستمند در هوای دمی پرواز نماید بی شک شکار شاهین قضاست
و گاهی که شیر دلیر بقصد تخمچیر بر خیزد اگر روباه حقیر با او
منیزد و محاله خودش هبا برگزیده آلهی را از کج اندیشی و
بدخواهی مہنی نفاق منش خلاف آئین چه زیان و دست پرورد
لطف نامتناهی را از شر انگیزی و کینه تیزی جمعی محال طلب
کوتاه بین کدام نقصان •

کسی را که اقبال رهبر بود • اگر مد راهش سکندر بود
بفیروز ملدی گشاید رهش • شود عرصه بخت جولانیش
چو نباید حق یاور کس بود • بداندیش او کمتر از خس بود
هر آنرا که اقبال خصم افکن است • چه باک از جهانش همه دشمن است
موبد صدق این معنی کیفیت حال شهنشاه موبد پاک دین است
در محاربه راجه جمونیت منکذ ملت آئین و صورت جسامت و بی
اندی آن نابکار بی دین و هزیمت یافتن از جنود نصرت قرین
تبیین این مقال آنکه چون آن جاعل بدکیش بنصایح ارجمند
بادشاهی که کتابه پیش طاق نداشت و آگاهی بود متنبه شد و از
تبه رانی و کونه اندیشی بصلاح کاری نبرده با جنود ابدار قدم
جرأت از حد خویش پیش گذاشت عرق غیرت شهنشاهانه بحرکت

آمده و آتش قبر خروانه زیانه زده تنبیه و گوشمال آن باطل سگال
در کیش مردی و حمیت و آئین فرمان روائی و سلطنت واجب
دانستند و روز مبارک جمعه بیست و دوم رجب سنه هزار و شصت
و هشت هجری مطابق هفتم اردی بهشت هنگام صبح که شاه چرخ
از یک عالمگیر مهر در عرصه چارم - پهر تیغ ظلمت سوز بقصد انتقام
دردی تیره روز شب از نیام کین کشیده لشکر کافر کیش ظلم را
اندر داد و اعلام حیه غام جنود لیل از پرتو ماهچه رایت انوار
منش لہار رو تحجاب تواری نهاد خدیو موفق و منصور پاک
بقصد مدافعت آن جیش کفر و عذا که فی الحقیقت غزو
حد بود بقصوبه صفوف جدال و آرایش انواع اقبال و آراستن
پیش کوه پیکر خصم افکن و پیش بودن توتخانه دشمن سوز صف
ش فرمان داده و دل بر عین عنایت ایزد نصرت بخش نهاده حکم
سواران کوس جنگ و انراختن لوای رزم که زهره گداز بیدان عرصه
سرد و غیرت افزای مردان مرد است فرمودند و مانند مهر تابان که
سرایند آسمان بر آید - سوار قبلی کوه پیکر فلک توان شده بتوزکی
سنه و آئینی خجسته با جود نصرت و تایید آلهی و مطوت و
منیت شهنشاهی متوجه دبع و استیصال آن فرقه ضلال و محتقان
عداب و نکال گشته رح بعرضه کارزار آوردند و هر اول نصرت اثر را که
مقدمه الجیش فتح و ظفر بود برایت اقتدار بادشاهزاد و الا نزا
علی تبار محمد سلطان و نجانبخان امتوار کرده شجاعت خان
خلف خان مذکور و سید مظفر خان باره و احمد خویشکی و لودبخان
پروانخان و کمال لودی و سید نصیر الدین دکنی و جمال بیجاپوری

و الهام الله و عبد الباری انصاری و میر ابو الفضل معصومی و قادر داد انصاری و جمعی دیگر از مبارزان و ابطال و دلیران عرصه قتال با ایشان معین ساختند و ذو الفقار خان که از قدیمی بندهای جانسپار بود با برخی از اهل توپخانه و بهادر خان با ها دیداد خان و مید داور خان و زیر دستخان و ماد اتخان و حمید کاکر و دیگر مجاهدان شهاست پرور بهراولی بادشاهزاده و الا تبار لواء مبارزت بارج داوروی برانراختند و اهتمام توپخانه بعد از شجاعت و کار دانی و کوشش و جانفشانی مرشد قلنخان که از بندهای راجه العقیده فدوی بود مقرر گردید و مراد بخش را با سپاه و حشم او در برانغار موکب نصرت شعار بازداشتند و مردارانی چرانغار فیروزی آثار نامزد قره باصرة دولت غره باصیه حشمت بادشاهزاده و الا کهر معادت توام محمد اعظم نموده ملتفت خان و همت خان و کار طلبخان و سپه دار خان و راجه اندر من دهن دیر و هوشدار خان و مختار خان و میر بهادر دل برادر خان مذکور و منعم خان و شیخ عبد العزیز و سید یوسف و اسمعیل یغازی و یعقوب داور و اوزبک خان و نعمت الله ولد حسام الدین خان و سید حسن و کریم کجی و راجه سارنگدهر و غیرت بیگ و ممریز مهمند و جمعی دیگر از جنود قاهره در انطرف بمبارزت و کند اوری گذاشتند و سرداری التمش بی شهاست و صراحت پناه مرتضی خان تفویض یافته سید بهار و حمید الدین ولد اموسعید نبیره اعتماد الدوله و ملازمان چوکی خاص با او معین شدند و زبیده فدویان اخلاص منش شیخ میرزا که جرهر شمشیرش بگوهر تدبیر آراستگی داشت ناسید میر برادرزاد و عبد الرحمن و غازی بیجاپوری و فتح خان رو هیله و اسمعیل

خویشکی و کیمری سنگه بهورتیه و رگه ناته سنگه راتهور و محمود منگلی و مید منصور و بادل بختیار و سیف بیجاپوری و گروهی دیگر از دلبران جلالت آنین در جانب یمین موکب نصرت قرین طرح نمودند و صف شکنخان را با جمعی از اهل توپخانه و خواصخان و مکندر رو هیله و برخی از امراء دکنی مقل جادو رای و رستم راد و دولت مند خان و داماجی و باباجی و بیتوجی و یصوب راد طرح دمت چپ فرمودند و قراولی جنود ظفر پناه بعد از تردد و کار طلبی خواجه عبید الله و قزلباشخان و عبد الله خان مرای و دوست بیگ برادر او و محمد غریب تولکچی و رعند انداز بیگ و جمعی دیگر از مردان کار و زمره قراولان و عمله شکار مقرر گشت و ماهیچه رایست نصرت نهان خورشید شان از اوج قول طلوع نموده گیتی خدیو عالمگیر با فر آسمانی و تایید ازلی مانند جوهر شجاعت و پردلی در قلب لشکر جاهی گرفتند و جمعی از بندهای خاص و دلبران ثابت در محنت اخلاص مقل امالتخان و مخلص خان و تهور خان و قلیچ خان و جوهر خان و هزیر خان و نور القدر خان و بیگ محمد خویشکی و غیرتخان و سزادار خان و میر ابراهیم تور بیگی و بهکونت منگه ولد و او ستر مال هاده و سو بهکون بندیده و آله یار بیگ میر توزک در رکاب نصرت مآب کامیاب معادت گشتند • • نظم •

بیاراست شاه توکل شمار • پناه ظفر را یمین و یسار
 سپاهی ثبات و تحمل همه • همه تن دل و دل توکل همه

بالجمعه چون راجه جسونت سنگه خبر اهتزاز موکب جلال بعزم محاربه و قتال شنید صدمه سطوت و صلابت و نهیب قهر و مهابت شهنشاه توفیق سپاه تزلزل در بناء صبر و ثباتش افکنده دل ضلالت منزلش از تاثیر جلالت شان وصولت اقبال خدایگان جهان مغلوب لشکر رعب و هراس و دستخوش جنود خوف و اضطراب شده خواست که دفع الوقتی کند و آن روز بدستگیری ریو و رنگ باصف تعویق جنگ گشته کار خود را چاره درست اندیشد و نقش حيله و تزویری بر آب زند فافل ازین معنی که • بیت •

چو آهنگ صیدی کند شاهباز • نکردد پدم لاله صعوه باز
و باین خیال خام و اندیشه نا تمام وکیل خود را بخدشت همایون فرستاده اظهار عجز و پندگی و ندامت و سرانگندگی کرد و بزبان مسکنت و انکسار پیغام نمود که مرا داعیه رزم و پیکار نیست و یارای جرأت و جسارت با موکب نصرت شعار نه بلکه اراده ملازمت دارم و جز بندگی و اخلاص طریقی نمی سپارم اگر خدایو جهان بمقتضای فضل و کرم برین پند بخشوده قسبح عزیمت نبرد نمایند آمده تقبیل بساط عبودیت را سرمایه دولت می شمارم از آنجا که ضمیر منیر شهنشاه عالمگیر پیوسته از صور الهام نقش پذیر است بکنون خاطر او متفطن گشته جواب فرمودند که چون بفرخی و فیروز مندی سوار شده ایم توقف و درنگ معنی ندارد اگر گفتار او بصدق و راستی مقرون و خالی از شایده حيله و افسونست از لشکر جدا شده تغیا پیش نجایبخان بیاید که خان مذکور او را بخدشت بادشاه زاده عالی تبار محمد سلطان برد و ایشان

او را بملازمت اشرف آوردند و استعفاء جرایمش نمایند چون التماس آن کم اندیش تیره رای ناشی از مکر و تزویر و مینوی بر دفع الوقت و تاخیر بود و پرتو صدق و فروغ راستی نداشت اثری از ان ظاهر نهد جوابی نفرستاد و آماده جنگ و فساد و مهیبی نبرد گشته بدشت کفر و ضلالت لوی جرأت و جهالت بر افراخت و بقربیب لشکر و صغ آوایی انواع ناهت اثر خویش پرداخته قاسمخان را سردار هرزل ساخت و جمعی از راجپوتان عمده نامی جلالت شعار مثل سنگه هاده و راجه مچان سنگه بلدیله و امر سنگه چلدراوت و رتن را سور و ارچن کور و دیالاس جهالا و موهن سنگه هاده و دیگر اعظام راجپوتان و خوشحال بیگ کاشغری و سلطان حسین ولد مالتخان مرحوم و دیگر بندگان معتبر بادشاهی و مردم کار طلب سپاهی در آن فوج تعیین کرد و بهادر بیگ بخشع آن لشکر را که داروغه توپخانه هم بود با تمام توپخانه بادشاهی و جانی بیگ خویش قاسمخان و جمعی دیگر در پیش صف لشکر باز داشت و مخلص خان و محمد بیگ و دادکار بیگ را که از سپاهیان نامری توران بودند بقراولی گماشت و سپس داس گورو گورو راتهور را با فوجی از مردم کار دینه و راجپوتان جلالت منش در التمش مقرر نمود و خود با راجپوتان شهر کیش خویش که از ده هزار حواری بیش بودند و بعضی دیگر از راجپوتان عمده بادشاهی مثل بهیم ولد راجه بیتللداس کور و امثال آن در قول دار گرفته راجه رایسنگه میسودی را با جمیع راجپوتان قوم او در محله قول و افتخار خان را با سید شیرخان یارمه و مید سالار و دادکار مصعود و محمد مقیم ولد شاه بیگ خان و گروهی دیگر

از منصبداران را در منصرف جای داد و مالوحی و مرموحی و راحه
 دیمی - نکه ندیده را بمحافظت آورد که نزدیک جنگ گاه بود گذاشت
 و بعد از تسویه صفوف بفرز آهنگ جنگ از معسکر خود
 موار شده با آن لشکر گران و سپاه بشمار متوجه عرصه ستیز و پیکار
 گردید الفصه پنجم شش گزوی از روز گذشته تلافی مبتدیان اتفاق افتاد
 نصرت از طرفین ندادن بآن و توپ و تفنگ که آتش افروز
 رزم و مقدمه جنگ است هنگام حربه و حدال تیز شده رفته رفته
 بفران قتال اشتعال یافت و کار کشتش و کوشش بالا گرفت • نظم •
 به آتش مینه را کرد نیز • تو گفتمی پدیدار شد رسته نیز
 چنان تبع کین را شد آتش بلند • که جستی ز جا جوهرش چون سپند
 عساکر اقبال بتوزک تمام و ترتیب شبانه صبح بسته و یسال
 آراسته چیده بپوشان رزم آزمائی و آئین سپه آرائی مت آهسته آهسته
 پیش می آمدند و بضرب تیر و مددق و بان رخنه در بقاء هر
 مخالف می مگردید درین ایام از هراول آن موکب ادبار جمعی
 کثیر از راجپوتان متهور جلالت خو • • نظم •
 همه سرکش و جاهل و حذک جو • چو سمشیر آهن دل و شغاب رو
 بیکرونا حاکمی هم قدم • همه بسته چون موج در میان بهم
 من مکند سگه هلا و رتن رتن و دیالوس حبالا و ارضی گور
 و دیگر همه و یوسای آن بود بی باب ضلالت پیش دا تمام اندام
 و سپاه خویش راست جبه و تهور ابراسته و دست نعلی ز جان
 برداشته مکررگی جو انداختند و محبت بدو به همایون رسیده
 بجنگ و تندر پیرد خندد مرشد ملیحان و در انوار خان نا آنکه

موی در خور گفت و هموم مخالفان نداشتند دست اهتمام
 بحمل مخالفین عدال بدروال خدیو حیل زده و پای ثبات و مدار در
 عرصه ناز اسوار داشته از جا بر میزد و بعد از گرو در رسیدار و
 بی آتش بدشمار که صفهای مرتبه سپه ایگس و حانقشانی بود
 مرشد قلیان سرور و وار نقد جان نثار نموده مکتوبه شهادت چهره
 معنات بر امروخت و باحرار نیک نامی جاوید سرمایه حیات ابدی
 اندر محبت و ذوالعقار خان بآئین دلوران ناموس جوی هندوستان که
 چون کار حاکم شک شود از ایمان پیاده شده در بر هلاک می نهند
 و انفرادت بحسن ثبات قدم و روح عزیمت غنیمت را هزیمت
 میدهند ز امید فروز آمده با معدودی پای همت و جلالت
 بقصد نبل سرخروئی و شهادت در میدان و غا اشراف و داد
 سعادت و دایمی داده دران آزمونگاه جوهر مردانگی گوی ثبات
 و حقاقل از امر و امثال بود اگر چه گل زخمی از شاخسار
 مردی چند لکن بدیگرت توجهات وای حضرت شاهدشامی
 و مدائن حسن اعتقاد و بیکو خواهی از آید هلاک ایمن
 هلاک راجپوتان بدیگرت "مت پرور از وقوع این حال خیره تر شده
 از توبه هلا و گذشته بهمان همت اخلاقی بر هراول موکب
 منصور تاختند و جمعی دیگر از هراول آن حیل ضلالت هفت و
 حونی از لشکر مول و اندیش باز بکوک و اسداد آن تیره بختال
 بد بهاد حمله آورده حاکمی نظام در پیوست بدشاهزادگان تبار و

نجاتبخان و سایر بهادران هراول موکب گردون شکوه مانند کوه
بسیلاب حمله آن گروه از جان فرتنه پای قرار در میدان مبارزت استوار
ساختند و بنیروی بازوی همت و شجاعت بمدانند و مقابله آن
متهوران ضلالت آئین پرداختند اگرچه جفود غلیم خصمان مآب
در کثرت و انبوهی باد از تراکم انواع محاب میداد لیکن تیغ آتش بار
مجاهدان ظفر شعار کار برق خاطف می نمود و هر چند نخل نبات
و نهال استقلال اعداء در زمین کین ریشه محکم داشت اما باد
حمله مبارزان فیروزی اعلام قایم مقام ریح عاصف بود نازک جان
ستان دلیران عرصه هیچا چون تیر قضا بخط از شست می جست
و گرز گران صیقل ستان میدان دغا از خود گامه بر سر اعداء می شکست
از بس عقاب تیز پر تیر از خانه کمان در پرواز بود شیر فلک روی هوا
نیستگان می پنداشت و بسکه زمین از خون معاندین رنگین
می نمود و هم غلط بین از روی اشتباه عرصه رزمگاه را صاحت زده
ستان می انگاشت •
شدی تیر چون موی هندو روان • همه منتدل جبهه کردی نشان
ز بس پیر دین تیغ در کار بود • زدی بر هملن جاکه زناز بود
و چون غلیم لغیم بهجوم تمام و جلالت عظیم با جنود اقبال در آویخته
گرم سقیز و خونریز بود شین میر با سابر دوزان طرح دشت راست
بوقت حمله آور گشته خود را بر کمرگاه آن خیل دبار زد و مرتضی
خان نیز با دلیران التمش در وحیده مصدر ترددات نمایان گشت
و همچنین صف شکنخان با بهادران طرح دشت چپ رخس
شجاعت انگیزه بر مخالفان حمله کرد و کوششهای مردانه به تقدیم

و ساقیه و در همین اثنا شهشاه عالمگیر ظفر لوا که سوار فیل کوه
شکوه بودند و مشاهد صبی و جلالت و نظاره تلاش و کوشش هر دو
گروه میفرمودند چون دیدند که اعداء جهالت کیش رایت جرأت
و استیلا امر شده و مدینه تیغ قهر و نازک به بجان برداشته خیره روشی
و چیره دمنی میکنند عرق شجاعت خسروی حرکت نموده و جوهر
بصالت ذاتی را کار نموده با ملازمان ركب نصرت قرین بموکم
مبارزان جهاد آئین متوجه گردیدند و بهادران جانسپار و دلیران
عرصه کارزار را که با دشمنان نابکار گرم گیر و دار بودند بپیم اعانت
و امداد و فیروی اقبال خدا داد قوت بخشیده چنان نزدیک رسیدند
که دل هر دو نهر اول پیوست • بیت •
بجائی که او رخس کین رانده بود • تیر چو گرد از قفا مانده بود
از آثار شوکت و شکوه پادشاهی که پرتو انوار عظمت و جلال
آمیست اعداء بد عاقبت را پشت همت شکسته بازوی جرأت
بصمتی گرائید و جنود مسموم را این حمله رستمانه و حرکت بهادرانه
ازان جوهر تیغ عالمگیری مایه دودری و دلیری گردید غازیان لشکر
مصور مانند خیل نور که با حیا ظلمت متبذد و بسان شعله برق
که در سیاهی آویزد با گروه مخالف و نرفته ضال بکوشش و قتال
در آن حلقه بضر و شمشیر و طعن ستان آن جهالت کیشان را مانند
بناک التمش متفرق و پریشان ساختند و خورعید سان ب تیغ عنبر
میر بسیاری از هندوان بد اختر تیره روز را چون مایه بر خاک
فراختند •
ز سر زاید به پیکار و جنگ • گذشتند از جان بناموس و ننگ

فداک آنقدر کشته در کارزار • که شد بسته راه گریز •
 ز تیغ جهاد آتشی بر فروخت • کزان هندوی جنگجو زنده موخت
 دران میدان کین چندان خون کفاری دین ریخته شد که تا به
 سمره از خاک آن زمین لاله گون روید و آنقدر پشته از کشته آمد
 گشت که زاغ و زغن آن ولای تا قیامت طعمه فجوید از بس مخالف
 تیره سر انجام را سر از تن جدا کرد دم تیغ انتقام کندی آغاز نهاد
 و بس که پیغام فغا بگوش جان اعدا رسانید زبان تیز خنجر از
 کار افتاد •

دران کینه خواهی ز بس طعن و ضرب • ز کار خود افتاد آلات حرب
 چون تیر شکسته کمان شد ز دست • زره پاره شد چون گریبان مست
 حاصل که بهادران فیروزمند با آن گروه شقاوت پیوند چنان گیروداری
 کردند و کارزاری نمودند که ترک خون آشام بهرام را از نظاره آن
 قهر و صولت تیغ سطوت در نیام خجالت ماند و هندوی تند خوی
 زحل را از مشاهده آن دلیری و کندی دوری دوری بصر بر آمد
 و درین رنج و ستم و ستم مرد آزما مکنده هاده و میجانشنگ
 میسودیه و زن سنگه را تهور و ارجن گور و دیالاس جهالا و موهن سنگه
 هاده که از سرداران معتبر و عمد ها و اعیان آن لشکر بودند بدفع
 آیدار آتش بار میاهدان ظفر شعار مرادانه وار مر در جیب عدم
 کشیدند و جمعی کثیر و غرقه انبوه از نام آوران آن گروه باطل پزوه
 همراهی آن سالکان محالک فغا گزیدند و از غلبه شکوه و ملاوت
 موکب گیتی گشا و مشاهده آن فر عظمت و جلال شهنشاه ظفر لیا
 راجه رایسنگه میسودیه از قول مخالف و راجه حیان سنگه پندیده

و اسرنگه چندراوت از هراول غنیم لثیم با خیل و حشم و طبل و علم
 در افتاد نبرد و پیکر از معرکه کارزار رو تافتند و پهای مردی فرار
 رخت هستی از آنعرصه فتنه بار بدر برده بجانب اوطان خود شناختند
 و مراد بخش که در برانفار موکب ظفر پیرا صف آرا بود از جانب
 یمن بر بنگاه اعدا که در عقب آن جیش هزست گرا بود ریخته
 دمارت و تاراج پرداخت و باین حرکت بی موقع آن گروه
 مذکور جاهل را لختی مضطرب و متزلزل ساخت و از جوفی
 که حراست اردوی غنیم با آنها متعلق بود مالوجی و هر سوچی
 تاب من و صب نیارده رخ از جنگ و صندرز و از شمشیر تیز بر تافته
 آندک گریز کردند و دیمی منگه که عقل در صحت و تدبیر دور
 اندیش داشت از راه انقیاد در آمده پیش مراد بخش رفت و او را
 شمع عفو جرایم و وسیله صفع ماقم خویش ساخته با او همراه شد
 و چون عبور لشکر مراد بخش درین حرکت از دست چپ راجه
 حراست منگه بود و از نزدیک قول آن سرخیل فتنه گذشت سپاه
 از آن لجمه آویزیهی با اعداء جمارت منش روی داد افتخار
 خن و چندی دیگر که در صحت یسار آن حرب ادبار بودند بمقابله
 و در راه پرداخت و بترکتاز جرات هیجا دو اسبه بجانب عدم تاخندند
 و راجه جسونت منگه از ملاحظه اینحال و مشاهده نیروی اقبال
 بی زل بر خلف داب راجهای بزرگ تیار و راجپوتان تهر کیش
 نهامت نار ننگ فرار بر خود پسندیده و نیل عار بر چهره روزگار

خود کشیده با معدودی از راجپوتان زخمی نیم کشته که بقعه
العقیف عساکر نصرت بودند راه وطن پیش گرفت • بیت •
چنان دیمناک و هراسان گریخت • که زار را از گرابی کسبست
و اسبختان و سایر لشکر دشاهی که دران رستخیز بلا هدف بارک
مضا بگشته بودند بکام ناکمی راه مرار سپردند و بر آردن نقد حیات
ازان مهلکه غنیمت شمردند و همای همایون مان متح و ظفر از اوج
لطف و عنایت الهی بر پرچم رایت منصور سایه گستر شده شد
نصرت و میروزی در آئینه تبع مجاهدان موکب جلال جمال نمود
و گلهای خرمی و شادمانی در سرا بسندان آمل و آمادی هوا خواها
شگفتن آغاز کرد و مجموع توپخانه و خزانه و میلان عظیم بقید ضبط
و تصرف اولیه دولت میروزی لو درآمده همه اسوار و سامان و اردو
و بنگاه مخالفان تاراج لشکر ظفر فر شد • نظم •
دلیران چو مارغ ز هلیجا شدند • بناراج بنگاه عددا شدند
ز دشمن کسی بخت در یار دست • همین سر بدر برد و هان گدست
بدست اندر آمد بسی باد پا • ز خون جگر دسب و پا در حد
به بند آمد از هر طرف میل مست • چه مسدی که فند عسک را بدست
بالجمله بعیم اشاره آبروی شمشیر و یک جمله میل عالمگیر شهساز
جهان این رسم فتح نمایانی که طراز فتوحات آسمانی و عدوان
نامهای پاستانی تواند بود نصیب احباب این سلطنت جاوید می
گردید و از بدگونه لشکری گران و جیشی پیکران که اعظام رجهای
هندوستان و سرداران عمده جلالت نشان دران فراهم آمده بودند و توپخانه
عظیم و اسوار و سامان و میلان ملک شکوه کوه توان و سایر اسباب گبر و

دارا و دولت رزم و پیکار همراه داشتند میروزی زمره ستی و خصم مکنی
طبع دلائی خدیو زمان این چنین شکست فاحشی خورده سزای
جست و بیابی و پادشاهی جهالت و محال طلبی خویش رفتند
چنانچه بعد از زخمیایی که پهای مودی مرار بیمچایی ز عرصه
کرار بدر بودند و جمعی از آنها نیز در بوانی خذلان و خواری از
آست زخمهای کاری جان بجان آمیزین سپردند فریب شش هزار
کس از مقتولان آن مذبذولان و کشتگان آن بخت برگشتگان باشا
والا بشمار و تعداد در آمده • نظم •
دگرانی ست تا رسم فتح و شکست • چنین فتح کس را نداد ست دست
به چشم زره بین چنین فتح دید • به گوش سپرد در مصامی شنید
و از آنکه خلقت مدعی سرشت این برگزیده الهی منبع گوهر
مروت و معدن جوهر فتوتست به لقب اشکر گرخته که آب روی
مردمی در خاک می ناموسی ریخته بودند تحویز فکریه بهادران
نصرت اوار که از رسم تگامشی که شد و عاجز کشی ست منع
فرمودند و در نه تقاضای کمال دین پروری و مسلمانی که
سر رشته حبست همایون ست حکم عالم مطاع دفاع پیوست که دران
معرکه و غرور کرا مسلمانی یابند بجان امان داده دست از خون او
بندارند و از آرد و بنگاه خدیه متعرض عرض و ناموس مسلمان نگردند
و باین ابدال سرمدی و مدد حفظ و حمایت ایزدی که در جمع
معارف و مبادین شامل حال هو خواهان دولت اند مرین است
درین آفرینش و کارزار که بطور کاره رسم و سعد و ر بود چنان
امرا می ز راجپوتان و مسلمان بدفع مهر و تقدم مجاهدان

فیروزی مثل مورد وفا و زوال گشتند از مردان لشکر منصور و نام
آوران جنود مسعود حوای مرشد قلیخان چنانچه بقی ذکر یافت
دیگر کسی عرصه تلف نمود و غیر ذلک فقر خان و سکندر و هیله
و شیخ عبد العزیز و رکناته جنگه و اتبهر دیگری از عمدها را
آحیاب زخم نرسید ازین فتویان نصرت مکه شیخ عبد العزیز بکثرت
تردد و جانفشانی و حسن شجاعت و کار طلبی بیعت و یک زخم
برداشتند بود لیکن ببرکت اخلاص دوست و نیکو عقیدتی از مضرت
جانی و خطر هلاک ایمن مانده بمرهم گستری الطاف و عنایات خدیو
دشمن گذار دوست نواز آن زخمها بآلتیام گراید نیش بنوش
جراحات برآخت مجدل گردید القصه بعد از وقوع فتح و ظفر
شهنشاه مرید دین پرور دست نیاز بدرگاه ایند نصرت بخش کار ماز
برآورده سجدهات شکر آلهی و سپاس الطاف لایمناهی بتقدیم رسانیدند
و لوای غلبه و فیروزی بارچ حشمت و بهروزی انراخته و نوای
کوس فتح و گورگه شادبانه مانند صیحت اقبال و طغیانه جلال
خویش بلندی گوا ساخته ترین بخت فیروز و طالع دشمن سوز
بدولتخانه مخنصری که در جنگ همراه بود و باشا را و الا در موضع
لشکرگاه غنیم برپا کرده بودند نزول اجال نمودند و آنجا با ملازمان
رکاب نصرت و مجاهدان جنود دولت نماز ظهر بجماعت گزارده بعد
از اداای فرض و سنت شکرانه این موهبت کبری را از روی نیاز
درگاه ادا کردند و مراد بخش اینجا بجز بساط بوس رسیده تسلیم
مبارکباد فتح نمود و دیبی سنگه بندیده را که با خود بسته ستیه آورده
بود از میامن سرآمد پادشاهانه التماس عفو تقصیرش کرده بدولت

ملازمت اکسیر خاصیت فایز گردانید و حضرت شاهنشاهی تمام
روز آنجا بهر برده بعد از نماز مغرب که خبر رسیدن اردوی معلی
و انراخته شدن دولتخانه والا بعرض اشرف و عبید ترین سعادت
با معاکر ظفر مآثر موار شده بمعمر گردون شکوه که بمسانت یک
کرده در همان نواحی واقع شده بود شرف نزول ارزانی فرمودند و
مراک بخش را بجلدوی بکندی و موافقت با اولیای دولت درین
فتح آسمانی مورد انظار عاطفت و مهربانی فرموده بانعام پانزده
هزار افرنی و مرحمت چهار زنجیر فیل کوه پیکر و دیگر عطایا
و مواهب مزاختصاص بخشیدند و نهال گلشن عظمت و مریاند
کوهر محیط سعادت و اوج بلندی پادشاهزاده عالیقدر محمد سلطانرا
باقاضه پنج هزاری پنج هزار موار بمنصب پانزده هزاری ده هزار موار
مشمول انظار مرحمت فرمودند و بیعت و میوم ماه مذکور ظاهر
بلند اوجین از برتو نزول همایون مطلع انوار فیروزی شد و گروهی
از بندهای عقیدت کمال که درین نبرد اقبال مصدر گوشش و
جانفشانی گشته بودند مورد جلال الطاف و اعطاف هده کسایب
فوازش پادشاه گردیدند از آنجمله نجایخان بمرحمت خلعت
خاصه و دو زنجیر فیل و انعام یک لک روبیه مطرح انوار عنایت
گفته بخانخان بهادر سپه سالار والا خطاب شد و ملتفتان بخطاب
اعظم خانی و خدمت جلیل القدر دیوانی و مرحمت خلعت
خاص و اسب با سار طلا و طوبی و نقاره و از امل و اضافه بمنصب
چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار پایه اعتبار بر انراخت و معتخر
خان بر درش که میر بخشی موکب اقبال بود بخطاب خانزمانی و

عنايت طوق و نقاره و يك زنجير نيل و مير ضياء الدين حسين كه
سابق بخطاب همت خاني نامور شده بود بخطاب اعلام خاني و
مرحمت اسپ و انعام چهار هزار روپيه باضافه پانصدی پانصد
سوار بمنصب سه هزارى و پانصدى هزار و پانصد سوار و بهادر خان
بعنايت اسپ و علم و ذو الفقار خان بعطاف خلعت و اسپ مرافراز
خان بمرحمت اسپ و نيل و غازى بيجا پوري بخطاب زندوله خاني
و باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار و كار طلبخان
باضافه هزارى هزار سوار بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار
از انجمله هزار سوار دو اسبه و سه امبه و عابد خان باضافه هزارى دو صد
سوار بمنصب چهار هزارى هفتصد سوار و شجاعخان ولد خانخانان
بهادر سپه سالار بعنايت خلعت و اسپ و باضافه هزارى هزار سوار
بمنصب سه هزارى دو هزار سوار و عبد الرحمن بيجا پوري بخطاب
شرزه خاني و باضافه پانصدى پانصد سوار بمنصب سه هزارى
هزار و پانصد سوار و الهام الله ولد رشيد خان انصاري بخطاب پدر
خويش و مرحمت خلعت و علم و باضافه هزارى پانصد سوار
بمنصب سه هزارى سه هزار سوار از ان جمله پانصد سوار دو اسبه
و سه امبه و راجه اندرمن دهنديره بعطای نقاره و علم و ديپى سنگه
بنديله بمرحمت خلعت و اسپ و لودخان بعنايت اسپ و نقاره
و علم و فتح روهيله بخطاب فتح جذك خاني و مكرمت نقاره و
علم و باضافه پانصدى بمنصب دو هزار و پانصد سوار و اسمعيل
خويشكي بخطاب جانباز خاني و عطای علم و باضافه پانصدى
صد سوار بمنصب دو هزارى شصت سوار و كمال لودى بخطاب

هزار خاني و باضافه پانصد دو صد سوار بمنصب دو هزارى پانصد
سوار و سید بيگه خويشكي بخطاب ديندار خاني و باضافه پانصدى
صد سوار بمنصب دو هزارى پانصد سوار و مرتضى خان بمرحمت
علم و اسب و الاصل و باضافه بمنصب دو هزارى پانصد سوار
و احمد خويشكي بخطاب اخلاصخاني و باضافه پانصدى صد سوار
بمنصب دو هزارى پانصد سوار و حميد كاكړ بخطاب كاكړ خاني
و مسعود منگى بخطاب منگى خاني و احمد بيگ مبر توك
بمنصب دو هزارى و اسماعيل ببازي بعطای علم و خطاب
خاني و مير ابو الفصص معمورى بخطاب معمور خاني و باضافه
پانصدى صد سوار بمنصب هزار و پانصدى پانصد سوار و حميد
خان بخطاب خانه زاد خاني و مير عيسى ولد اسلام خان بخطاب
همت خاني و عطای خلعت و اسپ و منصب دو هزارى دو صد
سوار و محمد العزيز بعنايت خلعت و اسپ و خطاب خاني
و باضافه سنگه و خواجه گلان بخدست ديوانى صوبه مالوه معين
بخطاب كفايت خاني و مرحمت خلعت و اسپ و باضافه
صد سوار و بچاه سوار بمنصب هزارى دو صد سوار مرافراز
خان و سوار منگه زميندار گدو كه در بنوقت دولت زمين بوس
داده بود بخطاب راجكى و عطای خلعت فاخره و اسپ و نيل
و شمشير و كمر خنجر و جدينه مرصع و گوشواره مرواريد مشمول
مهر گون گشته رخصت وطن يامت كه همراه كفايت خان
سوار خدمت دولت خواهى قيام نمايد و سوبه منگه زميندار
بخطاب دولت خلعت و اسپ و دهكدهكى مرصع و اسر منگه

زمیندار نور بمکرمت خلعت و اسب و شمشیر و چندین بندید
 بمطای اسب و خلعت مهابی گشته و دولت افغان بمنصب هزاری
 و پانصد موار سراقراز دولت بندگی گردید و همچنین دیگر زمینداران
 مالیه مورد عنایات و مطرح الثقات بادشاهانه شدند و بسیاری از
 بندهای آستان سلطنت و ملتزمان ركب دولت پادشاهانه منصب
 و عطایای منیه از اسب و فیل و شمشیر و مهر و نقاره و علم مطرح
 انظار فضل و کرم گردیدند و از گروهی که برهنه نمونی بخت و
 دلاست توفیق از خیل مخالف جدا شده باسلام عتبه جلال کامیاب
 گشته بودند مخلصان خلف منصور حاجی خطاب بکه تازخانی
 و منصب سه هزار و پانصد موار و عطای خلعت و اسب
 و انعام بیست هزار روپیه و سیف الدین محمود معروف بقدر الله
 ولد تربیت خان مرحوم بمهرت خلعت و خطاب حیف خانی و
 منصب هزار و پانصد موار و مسعود یادگار نبیره احمد بیگلخان
 منفور بمکرمت خلعت و اسب و خطاب چند خویش احد بیگ
 خانی و منصب هزار و پانصد موار و محمد مقیم ولد شاه
 بیگلخان بمنایت خلعت و خطاب مقیم خانی و منصب هزار و پانصد
 سوار و از ایشانند بالجمله گیتی خدو موید منصور پیش از مه مقام
 در ظاهر بلده اوچین بیست و هفتم رجب قرین دولت دارین از آنجا
 نهضت نموده به بیست و هشت کوچ و سه مقام بیست و هشتم
 شعبان حضور گوالیار را از فر و صول همایون زیست پذیر ساختند
 و در جنب بلده مذکور خیام نزول برافراختند • • نظم •
 چو جنب شه شاهیش میکشید • نیاومت خالی اتامت گردید

بجائی دیگر چون گرفتاری قرار • که تخت شهری میکشد انتظار
 و درین ایام نصرخان ولد خاندوران بهادر مرحوم که بحراست قلعه
 واسین قیام داشت و برلیخ جهان مطاع بطلب او صادر شده بود
 جبهه حامی عتبه عبودیت گشته بمنایت خلعت خاص و اسب
 و فیل و خطاب والی خاندورانی مشمول مواظف خسروانی گردید
 و بعد از وصول ولایت ظفر نگار بگوالیار چون بی شکوه فتنه پزیر
 با لشکری انبوه چنانچه رقمزه کلک بیان خواهد شد دهوایور آمده
 بانواع تدبیرات و لطایف حیل در منع عبور موکب جلال از آب
 چندل میکوشید و اکثر گذرهای مشهور و مقرر را ضبط کرده به بستی
 مورچال و نصب اهرات توپخانه استحکام تام داده بود • جرم رای
 عالم آرای حضرت شاهنشاهی بعد از اطلاع بر اینمعنی پرتو اهتمام
 و توجه بر تحقیق گذر و تعبیر عبور از دریای مزبور انگلک و از آنجا که
 آنخانان موید دین پرور را همواره خضر توفیق در هر طریق راهبر
 امت بعد از استگشای و تفحص از زمینداران آن بوم و بر بظهور
 بیوست که گذر به درویه که از سمت گوالیار بر سمت راست دهوایور
 بمسافت بیست کرده واقعتا بهایاب قابل عبور موکب ظفر ایاب
 امت و چون عساکر منصور هنوز از کنار آب دور و گذر مذکور غیر
 مشهور است بی شکوه بلخرد مفرور از کوتاه بینی تا حال بضبط
 و محافظت آن نپرداخته بنابراین روز دیگر که جنود ظفر اعلام آنجا
 مقام داشت خدیو جهان خانخانان بهادر حظه سالار و ذو الفقار خان

وصف شگفتان را با مبارزان توپخانه و جمعی دیگر از بندگان
جانسپار تعیین فرمودند که برجناح استعجال روان گشته بآن گذر
از آب بگذرند. و تا وصول رایت اقبال آنرا از تصرف مخالفان
بد سگال میانیت نمایند بموجب فرمان واجب الانعان بندگان
اخلاص نشان توسن همت بسان برق آتش عمان کرده صباح آن که
سایح شعبان بود بکنار چنیل رسیدند و بی توقف و درنگ چو
بان از آب گذشته آنطرف منزل گزیدند و در همین روز گیتی خدو
فیروز مند از گوالیار نهضت نمودند پدایمردی همت بلند و عزیمت
آسمان پیوند بدو منزل طی آن مسافت بعید کرده روز دیگر که غرا
ماه مبارک رمضان بود قریب تایید آسمانی از آب مذکور عبور
فرمودند و عساکر بصورت اثر و مهنگان دریای فتح و ظفر فوج در
مانند موج بصورت از آب گذشته آبروی آب چنیل از فیض نزول
اشرف مهبط انوار عز و شوق کردند چون سر رشته کلام در نگارش
مآثر اقبال شهنشاه خورشید قدر گردون احتشام باینجا رسید
بحسب اقتضای مقام ذکر شمه از احوال حضرت اعلی و مراتب
کوتاه اندیشی و فتنه پژوهی بی شکوه بعد از اجتماع خبر انهمزام راجه
جمهوریت ملکه از اولیای دولت در نواحی اوجین که مقدمه شکست
کار آن بی بهره سعادت دارین بود ضرور مینماید و کلک حقایق
نگار بطریق اجمال چلین پرده از جمال شاهد مقال میکشاید که
حضرت اعلی را گرچه در معتبر اخلاص اکثر بان فی جمله معنی
و خفقی در حکومت بهر رسید لیکن چون هنوز بکده آن عارضه مذکور
نگشته بقای آن از زحال و ضعف و متورموی در مرتبه کمال بود

و صل تابستان نزدیک رسیده و اطباء از خوف عود مرض گذرانیدن
موسم گرما را دران مقرر دولت که هوایش بمراتب گرمتر از هوای
در اخلاص شاهجهان آباد و منازل و عمارت دولتیخانه اش از حیثیت
سعادت و خضا و رفعت و صفا دون مرتبه عمارت آن خطه فیض
بنیاد امت تجویز نمی نمودند لهذا آنحضرت را مزم معاونت بصوی
دار اخلاص که بمزیت روح هوا در تابستان و نور طراوت و نصارت
دع و بهتان و تسلسل نهر کوثر مثال و ترویج هبوب شمال و وسعت
محکم دایمیر و نهضت اماکن فردوس نظیر از اکثر بلاد و امصار
امتاز دارد از خاطر مقدس سر بر زده و این اراده مصمم گشته و
بی شکوه اگرچه ایدمعی را منافی مطالب دور از کار و شد خیال
و بند رخود میدانست و راضی بنهضت الوبه مسعود از آن معتقد
دولت نبود اما چون طبع مبارک حضرت اعلی را بعزیمت این
حرکت بصیار مایل دید و نیز از کمال سفاهت بلوشهای لقب آمیز
راجه جمهوریت سنگه که بدعویهای بلند و تعهدات ناپسند غرور افزای
از بود خاطر جمع نبوده چنان می پنداشت که او با لشکری که همراه
دارد مد و راه مسکب ظفرینده می تواند شد الجرم بنهضت رایات جلال
زان مرکز سلطنت تن در اند و حضرت اعلی هژدهم رجب که بیست
و دوم آن محاربه عساکر نصرت پیرا با راجه جمهوریت سنگه خلاصت
گرا در اوجین روی دان از آن خطه دولت بنیاد متوجه دار اخلاص
شاهجهان آباد گشتند و دوم شعبان که رایات عالیات آنحضرت
بمعتبر خلاصت نزدیک رسیده موضع بلوچ پور مخم نزل اردوی
همان بود رستم بدگ گرز بردار و ساقی بدگ بساؤل که از پیشگاه

سلطنت نزد راجه جسونت سنگه رفته بودند معاودت نموده حذر
انتهزام آن ملائمت شعار و توجه خدیو کمکار لغزه ملازمت حضرت اعلی
رسا میدند بی شکوه از اجتماع این خبر معبود سلطان رعیت و هراس
گشته و سر رشته را می و تدبیر از کف فرد هشته عزیمت رحمت
مهری مستقر الحاکمات اکثر آباد نمود و حضرت اعلی را که اصلا
راضی باین معنی نبودند و کمال امتکشاف از برگشتن اظهار
مباشر نمودند بمیدان و انجاء تمام و تمهید مقدمات غرض آمدن
مساک انجاء بازتاب معاودت مضطر ساخته ندان از آنجا که حضرت از
رفتن شاهجهان آباد بصوب مقصد خود تمت و موکب مسعود
دادشاهی از بلوچ پور رانست مراجعت بحاجب اکثر آباد ابراخته
نهم ملا مذکور پرتو و مول بان مرکز خدایت انگند و بی شکوه بجمع
مپاد و لشکر و احکام اسباب فیر و بدکار پرداخته جمع امر و
منصبتداران دادشاهی را که طبعند آمد از صوحنات و محال موجودای
و جاگرد ممکن بود رسد سلطنت طبع و در تهیه خود طبع و تسخیر
قلوب آنها کوشیده همه را با خود معتقد و همدستان ساخت و امرا
و عمده ای حضور و سایر ملازمان پایتخت را در خلافت رانده چرب و نرمی
و ملاصقت و نوید احسان و رعایت مستمال گردانیده رانست استعداد
بقصد دقت و مساد بر افرارخت و در فوک مرتعی از ندهای
عمده سطوت و مپاد قدیم و حدرد خود حشری انبوه و لشکری
بیشمار که درین شصت هزار سوار بود همراه آورده از اسب و ادوات
قورخانه دادشاهی چندانکه خواست بر لشکریان قسمت نمود و سر
بخون رانی و شورش ایرانی بر آورده دست باوای اسراف و تدبیر

کشود و مجموع توپخانه و میلان جنگی کوه دیگر را صمیمت سامان
بدن و عمارت شوکت لشکر ساخته کله گوشه سخوت و غرور بر مرق پندار
نیم گدست و دامن فتنه بر میان زده همت بر استیصال خود
کامست . نظر .

زندانهای در دماض فناد . هوایی که داد آخرش مریدان
حش را چو مولای اسیر گرفت . در گنج کشان و لشکر گرفت
جمع سپه زر پرشان نمود . پریشایی خویش سامان نمود
و رحمت کارهای با صوابی که دران ایام ازان بشکر بد مرجاه بظهور
بدوست دماگیر خاخن محمد امین خان خیف الصدق زنده امرای
تمام معظم خال بود بی صدر حرم و نقصری .

ذکر محمدی از مشایخ آن قضیه آنکه خدیو چهارستان پس
از تحریک طغر آید و کیدان و مراجعت از مهم بدعا پور که معاودت
و ندادن بی بی شکوه خاطر خواه صورت به دست عمده الحلیطه
نموده معط خال را بعضی از امواج دادشاهی بران تحصیل مبع
صد الک رپده به شکش عادخال که بشکران مراجعت موکب ابدال
مفعول آن صفت بدسرسده بود در حدود بیجاپور گذاشته بودند و بعد
ز آنکه همه بمساک آن مینه پیروزه که در خال و شکست انکار ساعی
بود و خطوط سنی بر اعوا و اضلال معادخان و ارکان دولت بیجاپور می
نویست این مطلب بدر صورت دلخواه ندانده در عقد تعویق افتاد
و حضرت اعلی که دران ایام چندان اختیاری در امور دولت و
حکامی داشتند بمیدان القماس آن باص خرد خان مذکور را
تحتصور طبعند آن عمده سلطنت بذات فرمان همایون آن حضرت

با بغیة لشکرها ازان حدود برخاسته باورنگ آبان فیض بنیاد آمد
 که از انجا با عساکر منصور روانه دربار جهانمدار گردد چون این معنی
 دران هنگام منافی مصلحت دولت قاهره و باعث خیرگی دکنیان
 فتنه جو بود خدیو زمان آنخان بلند مکل را که از عزیمت رفتن
 به پیچوجه تقاعد نمی نمود بفرمای مصلح ملکی و مقتضیات جهان
 داری بالضرورة دستگیر کرده در دکن نگاهداشتند بی شکوه بعد از
 اطلاع بر این معنی از بد اندیشی و بدگمانی ایدمقدمه را بر سازش
 و اتفاق معظم خان یا خاقان جهان و نمید و توطیة آن عمده نوئیان
 محمول داشته مقدمات وحشت انگیز خاطر نشان حضرت اعلی
 نمود و محمد امین خان خلیف او را که در انوقت خدمت میر
 بخشیکری بارگاه خلافت باو مفوض بود متهم بامور غیر واقع ساخته
 انن گرفتند گرفت و ادرا بخانه خود طلبیده دستگیر کرد بعد از
 سه چهار روز که در قید بود حقیقت حال و صورت بیگناهی خان
 مذکور بر خاطر ملکوت ناظر اعلی حضرت لایح و ظاهر شده او را از
 قید بی شکوه رها کردند بالجملة حضرت اعلی را چون زور بازوی
 انجبال بلند و نیروی همت ارجمند حضرت شاهنشاهی کماهی بر
 خاطر روشن پرتو امکن بود و به یقین میدانستند که آن پیچوهر
 ناص خرد را از لوتکاب متدیز و آریز با آن خدیو موثق مویید جز
 مثال بد و نکال ایند حاصلی نخواهد بود لاجرم به امر وختن نیروان
 قتال و افراتن لوای جدال که آن تبه کار نصاب اندیش پیش
 گرفته بود و ازان کینه جوئی و فتنه گزینی در سرآت پیش بینی آن
 حضرت چهره سوء عاقبت و خامت فاقست او جلوه ظهور می نمود

املا راضی نبودند و نمیخواستند که بدست معی خویش اسباب
 جدال و دبار آماده کرده تیشه بر پای تخت و دولت خود زند از جهت
 پیوسته در خلال این اوقات بمقتضای صلاح اندیشی و خیر سگالی
 بنصایح هدایت پیرا آن جاهل عمران مآب و رهنمون طریق
 عاقبت و صواب بودند هر چند افسوس موعظت و پند برو نمیده آن
 لجاجت کیش را بهلج و صلح که سرمایه نجات و نلاج او بود ترغیب
 می نمودند درو تاثیر نمیکرد و از انجا که روز اقبالش بشام ادبار رسیده
 اراده ازای به برگشتن ریشه حشمت آن نهال بی ثمر گلشن وجود
 تعلق گرفته بوه به پیچوجه از اراده لشکر کشی و چه آواشی باز نمی
 آمد و چون حضرت اعلی را درین ایام سر رشته اختیار و اقتدار از
 کف رفته بر منع و زجرش قادر نبودند ناچار تن باراده او درداده
 راه مدارا پیمودند و آن فتنه گرای تبه رای عزیمت نامواب خود
 مصمم نموده شانزدهم شعبان موافق سیم ارفی بهشت خلیل الله
 خان را با قباد خان و رام سنگه راتهور و امام قلی و نوری بیگ آغر
 و سایر آغران و جمعی دیگر از بدد های بادشاهی و داؤد خان و
 عسکری خان مرداران خود را با جوئی از سپاه خویش برسم منقلای
 پیشفر رخصت نمود که رفته در دهولپور تا رسیدن او اقامت نمایند
 و گذرهای آب چنبل را بقید ضبط آورده محافظت کنند و خود
 نیز با مظهر شکوه پسر کهنر خویش و سایر افواج و عساکر و توپخانه
 و سامان و انربیمت و بلجم ماه مذکور مطابق هشتم خرداد از
 اکبر آباد بر آمده به پنج منزل بدولپور رسید و چند روز آنجا اقامت
 گزیده بدالت زمینداران آن مرز و بوم بتحقیق و ضبط گذرهای

آن آب پرداخت و هر جا مظنه اسکان عبور پدایاب بود جمعی به بند و بست و محافظت آن معین ساخت و چون انتظار رسیدن جلیلمان شکوه مهین نا خلف خود و لشکرهای که همراهش بودند و درینوقت بموجب طلب او از آنجا برگشته به تعجیل می آمدند داشت بضواب دید رای ناقص همت بر آن گماشت که بکچند بابین عنوان مد راه موکب ظفر پناه گشته در صف آرائی و کارزار دنع الوقت نماید تا آن لشکرها نیز بار پیوندند و ازینمعنی فائز بود که موکب دولت و جیش نصرتی که قهرمان تایید آنها حاکم و جنود مسعود تویق رفیق و مددکار داشت کوه و دریا سد رهش دشود و هیچ چاره و تدبیر سابق صولت و استیلائی آن نکردند القصد بعد از اجتماع خبر عبور موکب منصور بآن چستی و چالاکئی از آب مذکور که فوق تصور او بود ازان رهنمائی بغت و تیز دستی اقبال مورد رعب و هراس و دست خوش اندیشه و دسواس گشته و لشکرها را بکجا فراهم آورده با دلی خایف و خاطری اندبهاگ ناچار از دهلیپور متوجه مقابله عساکر گردید و در موضع راجپوره که ده گروهی اکبر آباد ست نزدیک بکنار آب چون زمبلی برای جنگ خوش کرده مخیم نزول ساخت و بتوزک لشکر و ترتیب انواع پرداخت و درین اوقات نیز هر چند اعلی حضرت از راه ترحم بحال آن بی دولت بدمال مذاخیر نصایح آمیز مبنی بر تاکید مراتب صلح و سازگاری و مشرباجتناب از جنگ و ستیز کاری بار میفرمودند بلیچوجه از اراده ناصواب خویش باز نمی آمد تا آنکه آن حضرت با وجود کمال ضعف و بقیه کونت بقصد اطفای نایره دقنه

و فساد در عین صورت گرما و شدت حرارت هوا خواهند که تجشم حرکت نموده از راه دریا شرف قدوم بآن لشکرگاه ارزانی دارند و بیامی تدبیر و لطایف دانقش مد باب جدال و قتل نموده بمایمت و مصالحت دنع آن مذاخیرت نمایند و باین مزه صواب پیشخانه بیرون فرستاده حکم فرمودند که در میان هر دو لشکر مرادفات جلال بار چ رعیت برافرازند و خود نیز مذعاب اراده می داشتند بی شکوه خذلان بژوه چون بنهضت مسعود آنحضرت دست فتح باب مصالحت میدانست راضی نبود و طبع فساد اندیش او از تبه رائی و نقله گرانی تجویز صلح نمی نمود به فزون حمله و انصون در تاخیر و تعویق عزیمت همایون کوشیده در ارتکاب جنگ و پیکار تعجیل نمود و از باطل ستیزی و البخردی ابواب نکال لایمی و اذبار سرمدی بر روی روزگار خود کفوف چنانچه بتفصیل مرقوم خامه حقایق نگار میگردد •

ذکر محاربه عساکر منصور نزد یک بمستنقر الخلافت

اکبر آباد با بی شکوه بی خرد مغرور و هزیمت

یاقتن اواز جنود اقبال و گریختن بجانب

دهلی و از آنجا به لاهور و وقوع مقدمات دیگر

سبحان الله یکی از بوالعجبیهای قدرت جهان آمرین و شکرین کاریهای محبت قادر حکمت آفرین در حمله آفرینش و کارخانه ایجاد تمس ایفست که از دودمان سلطنت و سروری فاخلط بی جوهری را که در بدو فطرت از پیرایه دولت و بختمنندی و مرمایه سعادت

و نیکو اختری بی بهره آفریده شاید کمی رتبه هشتم و یونانی
در ندیده باشد بر وفق تقدیر مصلحت پیرای او روزگار از باز
کاری چند روزی بطریق عاریت بلباس الهیت و کمکاری آراسته در
نظر کومه نظران انجمن صورت و مجاز که از غلط اندازی و اعیت
بازی در نیرنگ ماژ غافل اند بعنوان دولت و بخند یاری جلوه دهد
و توین ایام از راه تربیت گامی چند بروفق خواهرش و کم او
گردیده نعل داژگون زند تا کیفیت باد جاده دولت که محک آزمایش
جوهر فطرت است مدب ظهور بی مایگی استعداد و فروپاشی
قابلیتش گشته آثار بیدولتی و دواعی ادبار که بمقتضای سرشت
و مضمون سرنوشت او باشد بمقتضای روز و شهون آید و در اهل روزگار
که ظاهر بدندان کار خاند حکمت آفریدگار اند جوهر بلخوهری او
جلوه ظهور نماید و برخلاف این نسبت مذمت منافع آبی ترین رفته
که سعادت مند نیک اختری را که در ازل آزال رزم سعادت و قبول بر
پیشانی بخت و ناصیه اقبال او کعبه امتداد رتبه والای سلطنت
و جهانبانی و استحقاق مرتبه عظمی خلافت و کشور مدانی بخشیده
باشد بمقتضای حکمت کلمه مدتی نقاب تعویق و تاخیر بر
جمال دولت عالمگیرش فرو رفته آن دست پرورد باید خویش
را از روی تربیت خاص روزی چند میر مدارج اطوار کمال و تماشای
غرایب اسرار کارخانه کبریا و جلال فرماید و بهمت و بلند روزگار و نشیب
و فراز صورت و معنی پدای تجربه و دانش او پیموده دل هوشمند
و فطرت ارجمندش را شناسای بدایع منابع و مراتب آفرینش نماید
تا جلال هم و فضایل شیم که در ذات همایونش و دیعت نهاد

دست قدرت بخیر باشد به تماشای ایام و تدریج شهر و احوال
دست ظهور یافته ینکمیل صفات جلال و جمال مستند عروج بر
مدارج عظمت و استقلال گردد مصداق مقدمه اولی صورت و خامت
حال بی شکوه خسروان مآل است و نظیر تقریر اخیر کیفیت
بروزی طالع این خدیو جهاننشان عالمگیر که کمال حکمت ایزدی
بجست تمهید و توطئه دولت ابدی و تکمیل اسباب سعادت
سرمدی او روزی چند آن تا قابل دولت و سزای ادبار را بگرد آمدن
سواد عروج و پندار امتحان نموده حقیقت نا دایلی و بلخا صلیش
برحق و جهان آشکار ساخت و چون هنگام آن رسید که خورشید جهان
امروز سلطنت این مهر سپهر حشمت و جلال از اوج کمال تبع کشیده
دارد نور ظهورش عالمگیر شود اسباب نکل و استیصال آن تیره بخت
در گذشته مدخل را هم از اعمال و اعمال بگوشه و سامان نموده بحال
دولت و حال شواقتش که جرمسان ملک و سلطنت ثمری نداشت
از دایح و بن بر انداخت چنانچه مراتب تبه کاریهای او که موجب
زال و ادبارش بود بتفصیل از مقدمات گذشته بر ساخت ظهور پرتو
اگر گفته و بتجدید از ارتکاب متیز و پیکار با این دست پرورد لطف
آفریدگار حقیقت نساك رای و سوه گردارش روشن و مبرهن میگردد
تبیین این مقال آنکه بعد از عبور موکب نصرت نشان در غرق ماه
مدت رمضان از آب چنبل شاهان مالک رقاب در روز درین روی
آ - بجست ترفیه حیا و لشکریان که مسافتی بعید پیموده بودند
مقام نمودند و چون خبر پیش آمدن بی شکوه از دهولپور بعزم
مقابله عساکر منصور بمصامع همایون رسید چهارم رمضان از ساحل

چنبیل مرتعل شده مه کوچ متواتر مرصده ششم ماه مبارک نزدیک
بلشکر آن مده پزوه رسیدند و نفاصه یک و نیم کروه از میل اداست
از تونف وزیدند تا که دست جان حنون مخالف و حق قیمت عروص
آن مساک نیشان معلوم زای جهان آرای گرد بی شکوه در همین
روز بعد از اطلاع بفرز و مول موکت نصرت لوا ترتیب امواج و
تسویه صفوف نموده با عساکر ادبار بمرم جنگ و پیکار سوار شد و
از اردو و نگاه خوش بدری راه پیش آمده یسال بسته ایستاد لیکن
از هیبت جلال و روان و عجب دورباش شکوه خدیو جهان از آنجا
قدم جرات پیش گذاشته تمام روز از کمال اندیشه و بدم با امواج
حون که همه مسلح شده بودند دران هوای سوزان و سندان شعله خیز
بسر برده لشکریان را تعدیی عظیم کرد چنانچه جمعی کثیر از غایبه
گرما و مرط تشنگی و دست آب بمراب عدم رسیدند و پیمانه هلاک
در کشیدند و هنگام غروب آفتاب که شام انداختن نزدیک رسیده بود
رج از عرصه مهابه تارده بمنزگاه خودتش معاونت نمود روشن ضمیران
بیدار دل ایمنی را نشان برگشتگی بخت و شمشیر دانستند
و شگون مرار و تبار آ و مده اختر تیره روزگار گرفته مال نصرت و
و میرونی این مرا زده نوا دوات و بیروزی زدند و چون آن روز
موکت ظفر مآب در بدن سدت گرما و سوزش آفتاب با وجود دلت آب
پنج کروه طی مسافت نموده بود و صفوف مخالف از جای خود
حرکت نموده نده جرات پیش نگذاشت لا جرم شهشاه دانش
آئین باقتضای رای دور بین و موایدید بولخواهان اخلاص گزین
حرکت لشکر میروزی اثر پیشتر مذاسب ندانسته هماغا تونف

مصلحت دیدند و تا شب انتظار حرکت عدیم کشیدند و چون اثر
خندشی زن حیش مده ظاهر شد و آن روز جنگ بتعویق افتاد
حکم جهان مطاع غنای بیوعت که جنود فافره هماغا منزل نموده
حیما به پا کنند و مورچاها بجهت خبر داری و کشک لشکر در
دور مملکت تقسیم نموده شرایط محافظت بجای آورید و آن شب
بفرمان معنی مران و سپیداران لشکر منصور بلوازم احتیاط و بیداری
و مراقب تیقت و هوشداری تمام ورزیده و دیده بخت و دولت
احواب غفالت نصیده تا محترگاه از مشاهده کرور سپاه انجم و
تمام ای تهرز و آراستگی جنود کواکب تمهید فوج آرائی و معرکه
بفرمانی مینمودند و منتظر طلوع صبح نصرت و امداد از مطلع عون
مخاربت در آنجا بودند و محترگاه که موکت تمام امروز ادرگ بشین
خطه روز اشد و بیروز و طالع ظلمت سوز بتوزک و آراستگی
لایق از محترگاه مشوق بر آمده ممد عزیمت بمیدان آسمان ناخوب
و با لشکر عالمگیر نور و ضیا که تازگی از پیکار هدوی شب تیره
لو برداخته بود رادت از تعاع بصوب دار الخلافت گردون بر امراخت
سپاه عذر اند دشمن گداز باهتر از عسکر ظفر طراز فرمان داده
نترتاب و تسویه امواج بحر امواج پرداختند و حکم مهران جلال
صانر شد که توجانگ هماغا را پیش برده مهیای عدد و سوزی
آتش میروزی دارند و باشاره والا ویلا مست جنگی کوه توان بانواع
کشم و جوشن و ترک آمان اراسته گشته انسام اسلحه و ادوات حرب
بر خطه پیکر خصم انگان شان تعبیه شد و آن عریضه جویان صف
شکن که هر یک حودار کوه آهن بود جا بجا در صفوف اقبال از

امباب مطوت و صلابت موکب گردون هشت گردید و مهین شعبه
دوخته ملطنت گرامی ثمر نهال خلافت بادشاهزاده عالی نژاد
محمد سلطان را با خانخانان بهادر سپه سالار هراول جنود نصرت
شعار نموده جمعی از بندهای ثابت قدم جان سپار مثل سید مظفر
خان بارهه و شجاعخان ولد خانخانان بهادر و لودخان و پردخان
و اخلاصخان و تهور خان و رشید خان و خرواصخان و زبردستان و
احمد بیگ خان و معمر خان و سید نصیر الدین دکنی و جمال
بیجا پوری و قادر داد خان و عبد الباقی انصاری و عنایت افغان
با ایشان معین شدند و ذو الفقار خان و صف شکنخان را فرمان
شد که هر کدام با توپخانه که باهتمام او بود در پیش صف هراول
قرار گرفته آماده خصم انگیزی و دشمن شکنی گردد و سرداری برنغار
نامزد گرامی گوهر محیط ایست و نامداری تابان اختر سپهر عظمت
و کمکاری بادشاهزاده ارجمند سعادت توأم محمد اعظم نموده سپاه
و حشم ایشانرا با اعلام خان و اعظم خان و خانزمان و مختار خان و کار
طایخان و سیفخان و هوشدار خان و همت خان و راجه اندرسن
دهندیره و راجه سارنگدهر و چنوت بندبیل و بهگونت سنگه هاده و
سید حسن و اسمعیل خان نیازی و غیرت بیگ و محمد صادق و
نعمت الله ولد حسام الدین خان و ابو مسلم و کرن کچی و مریر
مهدق و جمعی دیگر از مردان کار و دلیران عرصه کارزار دران طرف
تعیین فرمودند و مراد بخش را با نوچ و سپاه او در چرنغار موکب
نصرت آثار حکم صف آرایی شد و سرداری التمش بعهده نوئیان
اخلاص منشا شیخ میر مغوض گشت سید میر برادرش و شراره خان

و اردوله خان و فتح جنگخان و جانباز خان خوشگی و سید منصور
خان و رگنازه سنگه راتهور و کیدسری سنگه بهورتیه و منکلیخان و عنایت
بیجا پوری و بازید غریزی افغان و گروهی دیگر از مردان مرد و نهنگان
عرصه ببرد با او معین گشتند و بهادر خان با جوقی از بهادران فدوی
در محال مثل سید دلورخان و عزیزخان و هادیخان و سونبکون
بینه و کالی افغان و هزار و پانصد سوار از بندهای مقصدار طرح
دست راست قرار یافت و خان دوزان با فوجی از دلیران رزم جو در
دست چپ طرح شد و خواجه عید الله قرابل بیگی با عبد الله
خان سرای و دولت بیگ برادرش و بهرام ولد قزلباش خان و
گروهی دیگر از بندهای کار طلب اخلاص شعار و جمعی از قراولان
و عده سوار بموجب فرمان به قراولی کمر همت بر میان پردلی
شدند و خدیو جهان سقان با نفریندون و حشمت جمشید بر مقابل
رخصته اختر و تابنده خورشید بر سپهر جلالت و ملک رفعت
بعدی تخت نعل کوه پیکر آسمان منظر جایی گرفته فروغ بخش
عرصه کارزار گردیدند و بادشاهزاده نیک اختر خجسته شیم محمد
اعظم را دران اوج برتری و اعتلا در خدمت والا جای داده قول
فطین را بفر وجود اشرف زینت بخشیدند و مرتضی خان و
ایمان خان و دیندار خان و مخلص خان و قلیچ خان و ذوالفقارخان
و رحمانخان و سزوار خان و غیرتخان و منعم خان و یکه تاز خان و
درمختان و مقیم خان و دولتمند خان دکنی و خواجه حسن ده

بیدی و میر ابراهیم قوربیگی و آله یار بیگ میر توزک و خانه زاده خان و شیخ عبد القوی و جمعی دیگر از بندهای خاص دوست اخلاص بملازمست رکاب فیروزی مآب اختصاص یافتند و از آنجا که بارها در معارک و غا و مهالک هیچجا که آنحضرت با خصوم و اعدا صف آرا گشتند بتجربه معلوم خاطر جهان پیرا شده که فتح و ظفر بکثرت سپاه و افزونی لشکر نیست بلکه منوط است بعون نصر و ثابند آمدگار و ثبات قدم و انتقال سردار لاجرم از کثرت افواج غنیم و افزونی جلوه مخالف نبیند بشیده دست توکل و توکل بمضمون *وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ* امتوار داشتند و بتوزک و آئینی که دیدند پیر جنگ دیدند زمانه و چشم کهنه سوار روزگار در هیچ معرکه بکارزار سپه داران و فوج آرایان نامدار ندیده و سپه سالار خیل انجم و صف آرای معارک این سبز طارم مواکب کواکب را هرگز بآن ترتیب و آراستگی بمیدان سپهر نکشیده بود لای عزیمت بسمت مستقر الخانات که بی شکوه با عساکر ادبار سد راه بود بر افراشتند •

بجنبید آن کوه آهن ز جای • جهان پر شد از ناله کر نای •
به تندی روان شد سپاه گران • که میگفت دریا نگرود روان
بیشکوه فتنه پوژه صبح همین روز که هفتم ماه مبارک رمضان موافق بیستم خرداد بود چون طنطنه اهتزاز موکب اقبال غنید بالشکر آراخته خویش بدستور روز پیش حوار شده بعزم مقابله عساکر منصور در هر زمبلیکه روز گذشته ایستاده بود صف کشیده ایستاد و ترتیب افواج آن سر خیل جیش عفاک و نساک بدین فهم بود که

توبه آنه خود را بسرداری برق انداز خان میر آتش خویش از دست رامت و توخانه پادشاهی را که سردار آن حسین بیگ خان بود از طرب چپ در پیش صف لشکر جای داده از امرای عتبه خلافت (و ستر سال هاده را که از راجپوتان عمده هندوستان بمزید شجاعت و دلوری و نفوس سرداری و سپاهگیری امتیاز داشت و ثبات قدم و استقلالش در معارک رزم و قتال نزد مسلمان و راجپوت مسلم الثبوت بود با مایر عمدها و رؤساء راجپوتیه مثل راجه روپ سنگه راجه زاده راجه جسونت سنگه که با او سر همسری میخارید و او را بنظر هم چشمی میدید و بیوم دیو سیحودیه و گردهر برادر راجه بندهداس کورو بهیم پسر راجه مذکور و راجه شیروام کورو و دیگر راجپوتان نامی جلالت نشان هراول ساخت و از مردم خود داوود حال تربشی را با زیاده از چهار هزار حوار برگزیده و عسکر خان میر بخش خویش با سه هزار کس از نوکران عمده و مردم چیده ضمیمه آن فوج گردانید و سرداری برنهار بخلیل الله خان که از عمدهای ارکان خلافت و میر بخش لشکر پادشاهی بود مفوض داشته ابراهیم حال حنف علی سردار خان را با دو برادر دیگرش اسمعیل بیگ و اسحاق بیگ و طاهر خان و فکاد خان و سایر تورانیان و رام سنگه زاتو و صنفرخان و سلطان حسین ولد امالتخان مرحوم و میر خان ولد خلیل الله خان و راجه کشن سنگه تونور و پریتهراج تمانی و دیگر اسرا و منصبداران پادشاهی آن در فوج تعیین نمود و پیر

بی شکوه پسر خود خود را بار خنجران که بختاب بهادری و فیروز جانی
نامور و در سلک اعظم امراء معتبر و سپاهی مسلم مقرب بود در
چرفار باز داشته قلمخان و سر بلند خان و حید شیر خان بارده
و مالوجی و پرموجی دکنی و حید بهادر بهکری و مها سنگه
بهادر و حید النبی خان و حید نجابت و حید منور بارده و
نور العیان و حید مقبول عالم را با جمیع حادثات و اهل جلو و در
برادران از بلندهای بادشاهی دران نوج معین ساخت و خود
سه هزار سوار از عمد ها و خاصان و مخلصان و مقربان خویش و جمعی
از مردم بادشاهی مثل بیض الله خان و خوشحال بیگ کاشغری در قول
قرار گرفته کدور رام سنگه مهین خلف راجه جی سنگه را با کیرت
سنگه برادرش و شیخ معظم فتحپوری و جمعی از راجپوتان و حید
باهر خان نوکر خود با ده هزار سوار آتش کرد و دو نوج دیگر
بر یمن و یسار قول قرار داده ظفر خان و فیروز میواتی نوکر خویش
را برادران نوج میمنه گذاشت و نگاهداشت میصره بمهدی ناخر
خان نیم ثانی که بقرب و مصاحبت او اختصاص داشت گذاشت
القصد بعد از گذشتن یکماه روز از کوه اندیشی و بلخردی عزیمت
حرب و قتال مصمم کرده بقصد کینه توزی و فتنه اندوزی احققد
موکب جلال نمود و در منتصف تبار که آفتاب دولت این فرازنده
لوی اقبال در اوج کمال و نیر شوکت آن بد اختر تیره روز مشرف
بر زوال بود چون گوکبه موکب ظفر طراز و ماهچه رایت نصرت
اهتراز از دور نمایان شد نخست باند اختران بان و توپ و تفنگ نیران
جنگ افروخته هنگامه نبرد گرم ساخت بعد از وقوع این حال برلح

از امتثال صادر شد که از توخانه همایون نیز بهادران جنگجو
دولت شعله خوار آتش امروز رزم و پیکار کردند بمجرد صدور اشارت
فیروزی بهارت توپ اندازان و باندان چالاک برق سرعت و تفنگچیان
حصص مکن رعد سطوت دست با استعمال آلات توخانه کشوده در ده
روی هوا از ابر دود تیره شد و تنگ خون آشام تفنگ بآهنگ چان
دشمنان بی بلیاد خروشیدن کرد و محیط آشوب و بلا از موج خون اعدا
بجوشیدن آمد و نهیب صدای صاعقه توپ و آمد و شد تیر شهاب بان
زلزله در زمین و زمان انگشت و گول بندوق جان شکار مانند زاله در
فصل بهار بر فرق مخالفان تیره روزگار باریدن گرفت و از طریق
جنگ توپ و تفنگ گرم شده رفته رفته آتش حرب و قتال افروخته
تر و خرم عمر اعدای از آمیب برق اجل سوخته تر میگذشت
تا آنکه امواج غنیم نزدیک رسیده از هر دو طرف تیغ تیز و شمشیر خون
و نیز بقصد پیکار علم گردید و کار ستیز از قامت فتنه انگیزان بالا گرفت
و زره چشمک زن ناوک بلا و سر گویی کمان با حادثه بر مه شد
پیغام اجل از زبان تیغ بنصریح انجمید و راز سر بسته سرگ از
تیر صغیر تیر بهشتا پیوست • نظم •

به باز هنگامه آرامی شد • دگر میل خون دشت پیمای شد
بر از تو مو تیغ درهم نهاد • زره دیده از بیم برهم نهاد
در بر بار لشکر مخالف که سرداران بهر بی شکوه و رستمخان بودند
شخص و خبرگی نموده نخست روزی توخانه همایون بقدم
حمارت حمله آوردند تفنگچیان برق صولت و شعله خوبان جلو
دست پای همی امتوار داشته دست بدافعه کهرند و آتش

پیکار و گرمی کارزار کیفیت کرد ناز در عین سطح خاک پاں باد
 پیمایان بی باک نمودند درین اثنا یکی از فیلان سره نوج رستمخان
 بضرب پاهای از پای در آمد و صدمات جانگزی توپ و تفنگ و بان
 رخنه در بنای ثبات و زلزله در اساس حیات آن باطل متبیزان امکد
 و چون دیدند که این طرف از کمال استحکام توپخانه خلل پذیر
 نیست ترک کوشش نموده ناگهان ادبار بصمت برنظار موکب
 ظفر شمار تافتند و بفوج بهادر خان که طرح دست راست بود و از
 غایت کار طلبی بسیار پیش رفته بجنب هراول لشکر منصور
 پیوسته بود بر روزه جنگ و پیکار پرداختند خان مذکور بمدان
 آنها در آمده ایچیه نهایت مرتبه تلاش و پیاپیگری بود بتقدیم
 و مانع و زخمی برداشت و مید داور خان و هادیخان خان از
 همراهان او قدم جرأت و جلالت انهرده بدلیبری و دلاوری چرا
 معادت بگلگونه شهادت پیراستند و بعد از زد و خورد بسیار و کشتش
 و کوشش بیشمار چون موج عظیم بود دوع آنها بسعی این
 گروه صورت نه بست و نزدیک بود که پای ثبات و قرار مجاهدان
 میروز مند لعش پذیرد درین اثنا املاصخان با بهادران موج بر دمار
 از جانب یمن در آمده با مخالفان ادبار قرین مردانه وار بجنگ
 و پیکار در آویخت و همه نوینیان اخلاص کیش سعادت منش شیخ
 میر نیز بانوج التمش خود را رسانیده بزور باوری شهادت و
 پردلی و یغیوری اقبال این مورد تاییدات ازلی ملک جمیعت اعدا
 از هم گسیخت و خاک معرکه بخون بسیاری از ان جمارت کیشان
 بی باک بر آویخت و درین آویزش مردانه و دلاور و گیر و چمانه

رستمخان هدف تیر قضا گشته گریبان بجنگ اجل داد و سپهر
 بی شکوه با بقیه السیف روی بفرار نهاد • • نظم •
 گریبان شدند آن گروه دایر • چو پیکر آهوز غرنده شیر
 یکی حده انگند تا جان برد • کلاه آن دگر تا حراخان برد
 و از دلاوران نوج برنظار نصرت آثار حید حسن بخش از روی اخلاص
 و سعادت معنی مصدر ترددات نمایان شد و سیفخان تالشهای
 حیدار ارمون و غیرت بیگ و محمد صافق و میریز مهمنند کوششهای
 بهمداد بظهور رسانیده نقد شجاعت و مردی بحد زخم کامل عیار
 - حیدر و رابی شکوه نقده پژه که از رموز قواعد پیکار و رزم آزمائی
 و بهر و قوانین مرداری و سعه آرائی بهره نداشت از کمال خامی
 وانی تحرکی بعد از تیز جلوی رستمخان و بهر بی شکوه خود
 بر منافات آنها با نوج قول و التمش بصرعت تمام روی بروی
 نمیدانده و هراول لشکر منصور روان شد و هراول خویش را زیر کرده
 از الو حاکم خود در گذشت و چون به توپخانه هدایون نزدیک شد
 از بیم آسیب آن دریای آتش زورق طافندش در گرداب اضطراب افتاد
 و در دله حاکم ندیده اش از صدمه توپ و تفنگ و بان ترمیده تاب
 ثبات نداشت و زن سمت منحرف شده بجانب سمت راست خود
 من مود از یلجهت هراول آن خیل ادبار را در اینده ای کار و اول
 حاکم و پیکار با هراول لشکر ظفر پیرا که در عقب توپخانه صف
 آرا بود اتفاق آویزش نیفتاده با نوج مراد بخش که برنظار موکب
 نصرت شغریود رو برو شد و خلایل الله خان نیز با حیدار برنظار
 حیدر آورد و جفود آویخته که با او بودند دست جرات بجنگ تیر

کشودند مراد بخش قدم ثبات امشده بمداومه و کارزار در آمد و
بعد از کوشش بسیار و آرایش بیشمار که چند زخم تیر برداشته بود
پای فرار و مردیش لغزش پذیرفته بعقب رفت و مقارن ایحال
حضرت شهباشاهی روی میل ظفر پیکر آسمان تمثال که - پیر
خورشید دولت و ابدال بود بسمت دارابی شکوه باطل پرتو گردانیده
عساکر منصور و قول همایون نیز بجانب او میل نمودند و درین اثنا
راخپوتان جهالت کیش که مراد بخش را هزیمت داده از رزم و
پرداخته بودند رخش تهور و جلالت بر انگیخته و رشته پیوند تعلق
از گوهر جان گسیخته در قلب موکب ظفر لوا تاختند دلاوران نصرت
نشان و بهادران مدوری جانفشان که جابجایی در راه خدیو حقیقی
و خداوند معاززی پنداریه مداخلات و سرابرازی میدانستند و مبدل
رزم در خدمت ولی نعمت صورت و معنی صحتل بزم میشناختند
چون نفر جلالت نشان و حسن ثبات قدم و استعلا شهنشاه جهان
بشت همت موی دیدند دست جلالت از آستین سعی و کوشش
بر آورده بصدقه تیر و تفنگ و بان و ضرب تیغ و طعن سنان بدفع
مخالعان پرداختند و صدمه از نشاء باد دلدھی و دلداری
خدیو کوه و دار در مرتب جان سپاری و گیره دار سرگرمتر شده
نقشهای مردانه و حمای متواتر رستمانه جوهر شجاعت و بسالت
خوبش اشکار می ساختند بباد حمه میبادهای سرهای دشمنان
از دهان نامت شان چون برگ رزان از باد خزان میبرخت و دروز
بازوی ابدال خسر و مالک رعب تار بود حیات خصم بد مات
مانند رشته بی تاب از هم می گسیخت از آب تیغ بهادران

هر لحظه چمن چمن گل زخم بر حکم اعدا میشگفت و بر ضرب
دست می رزان هر لحظه فضا صد آفرین میگفت تیر منفر شگاف
دشمن خصم اوگن از چار آینه و جوشن چون خطوط شعاع بصر
از عتاک روشن میگدشت و امسوس حیل و تدبیر دشمنان گزید سیه
مارسان را مانع نمیکشت •
• نظم •
زبیداد تیغ جدائی مکن • سر از تن جدا ماند و تن از کفن
در سینه هرجا که میشد عدم • چو مقرض میدوخت تیرش بهم
جدا با زره دستها سو بسو • چو داسی که یک ماهی افتد درو
در تیغ بیداد در یک نفس • پر از مرغ ارواح این نه نفس
حصه ده مدار زن مبروزی اعلام را با معاندان نثاره سر انجام جنگی
در بیومت و نمرودی روی داد که چرخ بیداد گر ز بقعه سازبهای
خون اند شده از صدمه انتقام بهادران خون آسمان چون بید برخویشتر
امروز در شمسوار ملک تاز خورشید که در نوبت بسمت ابراس جنود
افتاد سده بود از بیم آشوب آن عرصه هوذاک در هبوط از اوج
اولات تعزل و تامل می ورزید درین بدو مرد آزما مرتضی خان
جوهر شجاعت و دلوری مصدر ترددات مرده گزیده بزخم شمشیر
پیکر جمیع را زینت کشید و ذرا فقر خان نیز در مراتب گیر و
در دستهای تیر و زهر زدن و دد سعی و کوشش داده بفرقه زخم رخسار
مردی را فروخت و دیدند از خان جوهر جلالت و کارطیعی نموده
زخمی برداشت و غیرتخان و الله یار بیک میز توڑک تلاشهای
سپیدی و چپقشهای بهادرانه بشهر رسیدند و گرچه بهادران
مردوز معد و ملازمان رکب بصرت پیوند داد مردی و دلوری دادند

و کار نامه مبارزت و رزم آزمائی برطاق بلند مردی و مردی
نهادند لیکن از راجپوتان ضلالت شعار جهالت منش نیز تهروری
عظیم و جلالت های غریب بوقوع پیوست چنانچه راجا مترومال هند
در اسمنگه راتهور و بهیم پهر راجه بیتهنداس کور و راجه هندو
برادر زاده راجه مذکور و جمعی دیگر از دلیران و نام آوران آن گروه خدای
پژوه از تیره بختی و پدرکی راه خیرگی پیهموده بپایمردی جبر
و دلیری بقول همایون بهیار نزدیک رسیدند و بروفق مضمون

• بیت •

چو پروانه خود را زید بر چراغ • نمیدرد چراغ او بمیدرد بد
سوی آسمان هر که فداخت منگ • شکست سرش رخ بخون کرد رنگ
چو خواهی که گیری زیستان ز شیر • برو بیشتر ماتم خود بگر
خیال محال آن مرقه صلال صورت نبسته و نقش کج اندیشی آ
بدکیشان در صحت نه بسته بدالالت تبع بهادران نصرت شمره بود
وادی عدم و شعله افروز دار جهنم گردیدند و راجه روپ سنگه راتهور
از کمال جهل و محال طلبی بر همه آن گمراهان یکام تهور و غرور
پیشی گرفته بقیل ملک شکوه سواری اشرف که بسان گوه از گرا
قدری و بار قرار و نبات شهنشاه دنیا و دین افکار مناسبت بر زمین
انداخته بود رسانند و پداده شده در پای میل مبارک آثار جلالت
و بی ناکی بظهور آورد و خورشید سپهر خلافت از او چ رفعت و اقبال
تماشای جرأت و تهور آن جاعل بدسکال میفرمودند و از کمال صورت
منشی و قنوت پروری و مشاهده جوهر دلیری و دلوری از ملازمان
رکاب دولت را از صد هلاک آن بی باک منع مینمودند لیکن

چون بهادران ارادت نشانرا از آن جسارت و جودادب عرق همیت
و غضب بحرکت آمده بود ضبط خود قتلواستند نمود و عیان تمالک
و تماسک از دست داده او را از پای در آوردند همچنان که نهایت مرتبه
تقدس ذات و لا نهاد و رحم و صروت خدا داد بخدیو کشور باطن
و ظاهر و مرمیان را می اندیم صورت و معنی را بیدار دلاں هوشمند
راستخداست تودد کرد که آن مسم بد اندیش تیره اختری که
بحرم حسرتش دین عام کشوری و باآتش شرارتش موختن لشکری
کشیایش داشت و بارتکب این جرأت و شقاوت آسمان و زمین از
خودش دلتنگ و خاک تیره را از خون او رنگ بود بمقتضای
کردناتی و تعضل جبلی اعدام و اهلاکش روا نمی داشتند و همگی
همب قدمی سمات برحفظ بنیان هیاتش می گماشتند زهی
شهنشاه صروت کیش رحم گهتر و خدیو قنوت آئین عفو پرور که
پهرش با مهر نیاز و غضبش را لطف دمه از است مخالفان کینه
خورا همه و مت از حسن نکویی و لطف خوش خویش اسباب رجوع
آمده است و دشمنان برخاشخورا در عین جنگ از میانس بخشایش
در رقتش در صلح بر رخ کشاده ایزد بیهمال این شایسته بخت و عز و ار
ایبال را که ذات مدسی نزدش مطیع انوار جلال و جمال و طیفیت
روحانی بهادش مظهر آثار فضل و کمال است پیوسته بنیروی
توسیع سر اعدای دین و دولت مظفر و میامن لطف و قهرش را
زود ادرای و پندرایه بخش هفت کشور دارا باجمله دارا بی شکوه
بعد از مشاهده اینحال و اطلاع بر گشته شدن رستمخان و راجا مترومال
و دیگر عمدهای راجپوتان که در ارتکاب این مکره و پیکار اعنضاد و

استظهارش بآنها بود و با اعتماد شهادت و پایداری آن جلالت کبری
جهالت منقش طریق نصاب و راه عباد می پیموده می چند ابد
بقدر کوششی نمود و درینوقت محمد صالح دیوانش که او را خص
وزیر خانی داده بود و جمعی دیگر از مردم عمده نامی آن فدا
جو مثل سید ناصر خان باره که از مرداران خوب او بود و یوسف
خان برادر دلیر خان که افغانان او را از یکجای جوانان دوز و درمرا
مهاجگری نانی اندین مهین برادرش میفرمودند از آب نی
مجاهدان شهادت هر روز شربت هلاک چشیدند و مقارن این حال
چند بار متواتر از توپخانه که در رجب همایون بود بغوج قول و
اطراف نیل مواری او رسیده بود رجم جهل و غرور که در نهاد پرنی
و غور آن بشنود مغرور تمکن داشت از بیم آسیب آن سهام آتش
که مصداق کرمه [وَ جَعَلْنَاهَا رَجُومًا لِلْقَاطِبِينَ] و هر یک شهادتی
ثابت در قتل و رجم مخالفان غیظت آئین بود راه فرار پیوست
و با آنکه هنوز جمعی با او بودند و کار نبرد و بیگار با آخر نرسیده بود
تزلزل در بناء صبر و سکونش افتاده از غایت هراس و بیداری از
نیل فرود آمد و بی سلاح و بیراق با پای برهنه بر اسب مواری
ازین حرکت و اضطراب بی هنگام لشکر نکبت اثرش که از صدمه
انتقام بهادران نیروز مند بکام انبازام ایستاده بودند پراگند و پرمیشال
شده راه فرار پیمودند و در اثنا ایستادگی یکی از خدمتگاران
نزدیک او که ترکش بر میانش می بست هدف تیر قضا گشته از
پا در افتاد و از وقوع این حال یکباره مورد رعب و خوف گردیده چون
از جوهر شجاعت و مردانگی و پدیرایی شهادت نفس و ثبات

مرد نبرد نداشت و نقد حیات مستعار را با وجود این تنگ و عار
مستعار می پنداشت بیش ازین تاب مقاومت نیاورده بکام ناکسی
راه او را پیش گرفت و چهره پیشکوه نیز در انهای گریز بلو پیوسته
رستخیز طریق نکبت و خذلان گردید و نسام نصر و تایید از مهب
تدبیر و امر از یزد کامبخش کرم از بر شقه رایت ظفر طراز و ریده
نم شوکت معاندان شقاوت عمار بر خاک ادبار نگویار شد و
مدی نعت و سرودن توفیق پیام بهروزی و مرده غیروزی بکوش
موش اولیای دولت رسانیده صدای کوس فتح و شادمانه نصرت
بازچ مدتی رسید و بعد از آن چنان فتح نمایانی که هوا خواهان این
سلطنت جدا داد را بتازگی در اجن روی داده هنوز تیغ بهادران
مردی لوا از خون نامد اعدا رنگ داشت و جراحت زخمیان عرصه
در رستم و مرهم بالنیام نگرانیده بود مجدداً از فیض بهار فضل
رسمی ناسم گلی فتحی در حراستان حشمت و کمرانی شکفت
و حمیم لطف و مرحمت مجانی دگر باره کرد ملال از صاحت
خبر خاص کیهان خبر اندیش رفت • بیت •

من شدیم این دو فتح قریب • چو نصر قریب الله فتح قریب
و درین نبرد ضروری و مصائب سلطانی چندان خرمن عمر اعدای
ندکال نداد وفا رفت و از هر صنف و گروه آن قدر خلق ازان جیش
پیشکوه بر خاک هلاک افتاد که صف آرایان معارک و غا و کار آزمایان
موصوف علیحده آن کم نشان توغذ داد و خامه لشکر بوس

وهم و قیاس زبان بتعداد آحاد آن نتواند کشاد و با آنکه شهشاه جهان از کمال فنوت منشی لشکر گریخته را حکم نگامشی نفرمودند ازل معرکه اقبال تامستقر الخلافت اکبر آباد که ده کرده مصافحت بود از گریختگان و بقیه السیف عساکر بهرام انتقام در هر چند گام تنی چند از زخماهای سنگر و غلبه حرارت هوا جان بجان آفرین سپرده برخاک ادبار و خاکساری افتاده بودند و جمعی دیگر بشهر رسیده از شهر بلند حیات راه عدم پیمودند و از بندهای روحناس پادشاهی بنیر از فریقی که نام برده شد گروهی دیگر علف تیغ مجاهدین موکب فیروزی نشان گشتند از انجمله اسماعیل بیگ و اسحق بیگ پسران امیر الامرا علمبردارخان و شیخ معظم فتحپوری و خواجه خان و حاجی بیگ و اسفندیار بیگ و عاشق بیگ گرز بردار و مید با یزید و گمان سنگه داده بودند و از مردم عمده دارا بیشکوه سوای آنچه مذکور گردید شیخ خان محمد برادر داؤد خان و کیسری سنگه راتهور و مهدی بیگ ترکمان و سعد اسمعین باره و سید کمال الدین بخاری و ابراهیم بیگ نجم ثانی و سبحان سنگه راتهور و سعد ماضل باره بودند و از سرداران و نوکران قاسمی او که درین جنگ از آسیب نازک اجر جان برده بودند کم کسی بود که زخمی بر نداشته باشد تا بتایمان آنها و حایر الناس چه رسد و ز بدایع آفات بیذات اقبال این مورد الطاف ذوالکمال آنکه درین قسم جنگی که اینقدر اسرای ذی شوکت و راجهای والا رتبت ده هر یک صاحب طبل و علم و مالک خدش و حشم بودند و در صوفه و ولایتی ازین مملکت میسر مسجست ریاست و حکومت می نمودند بر

حاکم ملک افتاده راه عدم پیمودند و اینهمه سرداران و همه حالاران که نظیر شان برزگاران بهم نتواند رسید بقذل رفتند و از رؤس عساکر بصورت مران غیر اعظمخان که بعد از فتح از غلبه حدت هوا و عدت کرمانا جان بجان آفرین سپرد و جمعی بیگ مخاطب بمرزاوار خان و هانداد خان و سید دلاور خان دیگر کسی عرض تنف نشد و آهیب زخم حرم دلاور خان و ذوالفقار خان و مرتضی خان و دیندار خان و عدوت بیگ و محمد صادق و میریز مهملد بدیگری از عمد های فرسید و از غوغ مراد بخش غریب داس میسودیه عم در راه سنگه و سلطان یار پسر همت خان قدیم و مید شلیخ باره و جمعی دیگر لقد جان در یاختند باجمله دارا بیشکوه رسیده بخت آمد پس از انباز از غایت رعب و هراس و نهایت دهشت و اضطراب چون حیماب هیچ جا قرار نگرفته با مظهر بیشکوه پسر خور و جمعی از نوکران مرادیه و هراسان بجانب اکبر آباد شتافت و بصدرک و تیز مرین بعبت ناکم و طالع ناساز نزدیک بوقت سه ده در دوات و حشمتش باجم رسیده بود تا دای سنگست حورده جود یاس و حرمان و خاطری عارت زده لشکر خوب و پشیمانی حورده المستقر الخلافه رسیده بمنزل خویش که سعادت و امداد از مساحت آسخت کشیده بود و عداک دکتبت و خذلان برزواپای آن تیره در آمد و از مرط حجب و شرمساری در آن عسکانه بروی آمد و بنگاه دراز کرده رو کسی نمود و از کمال افعال و تشویر و ملاحظه توپیج و تدبیر بخدمت حضرت اعلی بزرگوار تا سه پاس سبب در نهایت ترس و بیم الحجابسر برد و چون از نهیب

سطوت عظمت و جلالت این خدیو شیر صولت و متم صلابت بمهر
 رعاب بر مسنوی گشته بود که از سایه خود میرمید و از در و در
 وحشت داشت دل ببقراش بیش ازین دران سر منزل ادبار مر
 نکرده و آخر شب مذکور عزم مرار نموده و زوجه و صبیله و بعضی
 دیگر از پردگیان را رفیق طریق آوارگی ساخته و برخی از جواهر
 و سرمع آلات و پارچه اشرفی و طلا که دران اصطراب و مراسمی
 دست بدرتش بآن رسید همراه بر داشته با چهر پیشکوه و معدودی
 از نوکران که همگی دوازده سوار بودند در حجاب ظلمت لب
 مصنفر جلالت اکبر آباد بصمت دهلی رهگرای وادی با کسی
 گردید و چون لشکر شکسته و سپاه از هم گسسته اش که پیامردی
 مرار از سگاز هین جل جسته بودند بعضی زخمی و برخی
 آسیب شدت گرم خسته بودند و اکثر مراکب و دواب و خیمه و
 پرتال من عرصه تنگ گشته بود آتش بعد از آنکه در دیگر کسی
 با و روایت نکرد و صلاح آن پناه مردم با بعضی مایحتاج را
 رمیدند و تا در سه روز دیگر جمعی از سپاه و لشکر و اش متعصب
 رفته باز می پیوستند تا آنکه قریب پنجاه هزار سوار باو متعلق
 و بعضی کار خانجانشان میر رسیدن ممکن بدشتر نوکرش جدنی
 گردیدند و بدالمت بخت و رهبری سعادت روی از ارات بعد از آن
 آزرده اخذیار زندگی درگاه آمدن حاکم مرمانه شرف و مهابت
 و خدای پهلشاه قنوت گذشت سرور پرزومه را در مهابت و تم
 و طلال اطف و احسان حدی داده هر یک را بمنصبی شایسته تر
 و مواجی امرو تر از آنچه بدش او داشت بواختند و همچنین اکثر

حراب و جوهر و سرمع آلات و کارخانجات و ملان و امپان و هائو
 آمدن حشمت و تجملش در اکبر آباد مانده باو نرسید • بیت •
 زرو سدم و مائش نفاچار ماند • چمن بی خس و گنج بی ماز ماند
 ز دولت عاریت دست رو • ملک داد خویش بگرفت ارو
 و دیگر در جنگ گاه و برخی در شهر بناراج حادثه رست و بشامت
 و وعد و امر در خصوصت و امده و بشنیدن نصایح هوش
 و موافقت سعادت پیری و اندام احد قدسی بران دولت و شوکت
 چنان که در آن زمان داد و بدست کرد و تگوهیده برق امروز حرم
 بخت و عدل گشته و سودی آوارگی و ادبار نهاد و بچه از شرانگیری
 و مدد می نری بن برگزیده الهی اندیشیده بود بروفق مصون
 و در تحقق المکر الهی لا یلهی خود مورد آن گردیده هم درین
 مکر الهی عدل و سگای رفته اندیشی خویش را کیفر و پاداش
 و در سرور کردار و کشته نیت بدش از موسم جزا آخرت
 و شادمانی صورت درین چند چرخه مرانجام حال آن بد فرجام
 و در رسیدن درک حقه بفرز او خواهد گردید • بیت •
 سخته خام آتش نیم رسد • سر و اسر و جاه نرباک داد
 بی دست عدل و چون بدو • دست خود امشود خون را گلو
 و نبود چون در خانه سر • سده تیره دل عاقبت تیره روز
 و در دست بدبیر ر • بجز آنکه آتش زند خویش را
 نفع ندهد و صورت مصیب و بیزاری لوا بعد از هر بخت یافتن
 و حصول من و فتح مسرت پیرا که از مهین بخششهای ایرد
 و در آن و بیدار عطا دادار تقصیر آید بر هوا خواهان

این دولت ابد مبرین بود سپاس الطاف و مواهب و عذاب حقیقی
 بجای آورده حیدر عبودیت و مدّامندی را از محو درگاه کبر
 پدیده سعادت و سرلندی بخشیدند و با ابواب ظفر انصاف
 بآرامیدگی و توزک تمام در عقب مخالفان برگشته بخت تبر
 سرانجام روان شدند و بمفرگاه اعدای که اگرچه بخاروب غارت و ترم
 حادثه رمت و روب یافته بود اما هنوز خیمه دارا بشکوه برپای
 بود شرف رول ارزانی داشته تا رسیدن اردوی معنی و دولتخانه را
 در خیمه او بسر بردند و اسرای رمیع القدر اخلاص شعار و نوین
 سعادت منش ارادت دثار و سائر عمدتها و ارکان دولت پادار
 تعلیم مبارکداد نموده آداب تهذیب این فتح خداداد تقدیم
 رسانیدند و مورد انظار تحسین و آفرین شهنشاه زمان و زمین گشته
 زبان عبودیت بدعا و ند کشودند و مراحم بانسانه پرتو تفقد بجز
 مراد بخش که زخمی چند برداشته بود گسترده تجربت نرمی مرهم
 لطف و نوازش تدبیر حرّانه ای او فرمودند و حراحان مهزنت
 پیشه و اطباء صائب تحریر و حدس بمعاضه و مددوا گماشتند و بعد از
 رسیدن اردوی نصرت قریب که برق اعلان دیده بارگاه اقبال بسبب خبیه
 افلاک رسید و سراق عطاف و جلال و سایدان حمایت بر پیشگاه
 یوان کدوان کشید دولتخانه همایون را بفر بول اسرف مهبط و
 مر و شرف هاخده بمراحم صابحشی و عطا گستر پیروا خندند و نظر
 توجه و مرحمت باحوال اسرا و عده ها مکده جمعی را که درین مرد
 آزمای ببرد خسروی و مبروزی مصائب صطاسی مصدر کوشش و
 حاشهانی گشته جوهر مردی و شجاعت و گوهر اخلاص و ارادت

بر پیشگاه ضمیر حق اساس خیره ظهور نموده بود دشراطف عواطف
 و حد الطاف بانسانه مواختند و هر نفس را در حور رفته و قدر و موافق
 پایه و حالت کامیاب مواهب و مکارم هاخندند و زحمیدان عساکر گردون
 مهر را مرحمت خسروانه مرهم گستر آمد و شهدا و کشنگرا نوازش
 پادشاه زحاک بر گومت و روز دیگر با مریدانی و تائید سمایی
 زن سرسبز نصرت و کاهرانی که بر اعداء دولت ابد مقرون بد
 شکیبای در اعداء سطننت روز افزون مرخنده و همایون بود رایس
 ظفر پیکر شکارگاه هموگر ارتفاع یدنه عمارات فیض نین آن سرزمین
 دشتی که ترکدار آب جوی واقع است بیمن مدوم نصرت پدیر رونق
 و مه پدیدومت و درین روز خجسته معذرتنامه مشتمل بر صورت
 حال و اعتذار و ترغیب صف ازنی و قتل که باعث و یادی آن دارا بشکوه
 محروم مغرور بود و جنون منصور بحکم شرع و فتوای عق در اقدام
 سار معرور نگاشته کنگ ادب دلی و طرز سناسی ساخته بخدمت
 حصص اعلی فرستادند و درین تاریخ محمد مدین خا خیف
 معصیان که بقدر عبودیت و اخلاص بر سائر نندهای عتبه خلعت
 صدقت بسته موکب داده و خلال شفاخته بود کامیاب دولت
 آفرین گشته مورد انظار عداوت گردید و بمرحمت جمعیت خاص
 و بااعانه شراری هزار سوار بامصوب چهار هزار پی سه هزار سوار
 سرلندی باوت و روز دیگر که دران منزل فیض پدیر مقام بود اعتقاد
 حاکم و مدینان آسمان معرور و محمرواد به ورد بخا و عضنفر
 حال بزرگ و و باخرخان سم دبی و جمعی دیگر از بندهایی
 حالت خلعت از شهر رسیده باسلام سده سیه بامینه سعادت بر

اندر خفتند و بعنایت خلعت رتبه امتیاز اندوختند و دهم مامورین
موجب ظفر اثر در ظل رایت خدیو موبد مظفر از سموکر باهتزاز آمد
ساعت باغ دلکشای نور منزل که در ظاهر مستقر الخانات
است از نزول همایون فیض اندرز گشت و حضرت اعلی بعد از توقف
این احوال بر کیفیت بطلان و بطلان حقیقت پیدایش و زایل
دارایشکوه ناخلف ادبار پزوه که بی بهره جوهر عقل و دانش و اندیشه
بی ثمر گلشن آمرزش بود فی الجمله اگهی یافته مجدداً بنزد
بازوی تخت و اقبال این خدمت پرور تائید یزد بیهمال نشد
و وثوق حاصل نمودند و قلمی صحیفه در جواب معذرتنامه خدمت
جهان مرقوم کلک گوهر انشان ساخته مصحوب فاضلخان میرزا
فرستادند و سید هدایت الله صدر را نیز بر فراغت خان مذکور
مستوری دادند و بر موجب حکم اعلی آنها بیباغ نور منزل آمد
دولت اندوز ملازمت اشرف گشتند و بعد از گذراندن آن صحیفه
شرافت پذیرا و گزارش مقدماتی که بابلغ آن مامور بودند بعنایت
خلعت کموت مباحات پیچیده رخصت معارفت بخدمت اعلی
حضرت یافتند و فردای این فوخته روز دگر باره فاضلخان و مجد
هدایت الله بامر حضرت اعلی بعینه واد رحیده پیام عاطفت
رحابیدند و یکقبضه شمشیر موصوم بعالمگیر که آنحضرت مصحوب
آنها ارسال داشته بودند بخدمت همایون گذرانیدند همانا این معنی
درینوقت بالهام ملهم غیبی از آنحضرت بوقوع آمد و بهروزی
خیبسته نالی را آیتنی تازه چهره ظهور برانروخت آگاه دقان و سایر
و نوربندان دانش پرور از بارقه آن یلرک اقبال فروع عالمگیری

و حال پیرای این جوهر تیغ جهان کفائی چشم نطنت و بصیرت
دند و اولیای دولت و هوا خواهان سلطنت از ظهور این لطیفه
نشأت انزا نوید فتح های تازه و نصرت های بی اندازه بگوش
مراسم و هوشمندی شنیدند و بالجمله درین تاریخ طاهر خان و
داد خان و فیض الله خان و مربلک خان و نوازش خان و جمعی
دیگر از بلدهای بارگاه خلعت برهنه منوی طالع احرار دولت آستان
بهس نموده بعنایت خلعت مباحی گردیدند و چون درین وقت که
در گردون متأخر در ظاهر شهر نزول اجال فرموده بودند اهل
مستقر الخانات را فی الجمله تذنبی باحوال راه یافته جمعیت
خط و اطمینان قلب حاصل نبود و نیز بمصاحف اشرف رسید که
چون مراد بخش که از عدم ضبط و نسق و کمال بی پروائی او
خود مریدند و هر جا میرمیدند دست تعدی و تطاول بعض
و ناموس مردم دراز می نمودند از جسارت پیشگی بعضی طریق
خواب حکم پیموده بشهر در آمدند و شیوه عطف و ستم و مردم
آزادی آغاز نهاد شورش افزای میکنند و ممکن بود که از بی
عدالتی آن گروه که اکثر ادبایش و از زال بودند آشوبی در شهر بهم
زند و هنگامه فساد گرم شده در آسایش و آرامش خلائق فتوری
زیی حاصل زای عالم آرای خدا و ظم گاه عدل بدرا حکم کمال
مصمت و رعایت بهتری و نور رامت و سعادت گستره چنان
صاحبه شود که رخشنده اختر برج سلطنت گرامی گوهر درج خلعت
اند شاه زاده و الاقدر محمد سلطان را بابکی از عمدهای بارگاه دولت
و جمعی از مواجب بهرام مولت بشهر فرستاد تا ضبط و ربط آن

مرکز خلافت کما یفنی قیام نموده نوید جمعیت و امنیت بگانه مح
 در عیت رسانند و مردم را از بیم تعرض و تعدی مطمئن گرد
 گردانند بنابراین بادشاه زاده والا تبار و خانخانان بهادر مد
 دوازدهم ماه مذکور بفرمان همایون با فوجی از جنود قاهره داخل
 شهر گشتند و مزده امن و امان و نوید لطف و احسان شهشاه زمینی
 و زمان باهل مستقر الخلاقه رسانیده در مدد بلند و بسط شهر و ضیه
 و نسق احوال مردم شدند خلیق را از انتشار میعت معدلت و
 انضال خدیو جهان نوید بهجت و خوشدلی بگوش جان رسید
 خاطر پرنشان اهل شهر از دست انداز لشکر تفرقه و تشویش
 آشود و درین تاریخ خسرو و بهرام بهران نذر محمد خان و محمد
 بدیع پسر خسرو بن نذر محمد خان و تربیت خان و خواهر
 عبد الوهاب ده بیدی و جمعی دیگر از بلند های متبیه خلافت
 باسقام سده سپهر رتبه سر بلند گشته بعنایت خلع ناخود قامت
 میاهات امر اخلند چهاردهم عمده امرای بلند مکن خانجهان مبین
 خلف یمین الدوله آصفخان مغفور که حضرت اعلی بعد از احداث
 خبر هزیمت یافتن دارا بی شکوه بافوا بی آن قتله پزوه و اند
 جمعی از ارباب غرض ادرا دستگیر کرده مقید ساخته بودند و بس
 از دو روز که صورت بیگناهی آن خان والا مکن بر خاطر انور پرتو
 انگین گشته بود او را از قید رهانیده بتلذیم عتبه جلال ظلمت زدایی
 اختر بخت گشته مشمول عواطف بیکران شهشاه جهان گردید و
 عمده الملک خلیل الله خان که حضرت اعلی او را با فاضلخان برای
 مطالبی و گذارش پیمای فرستاده بودند نامیده های آختان سپهر

در حال شد و خدیو زمان جواب مطلب بوماطت فاضلخان بخدمت
 حضرت پیغام نموده خلیل الله خان را بنابر بعض مقتضیات
 مع حاطفت و جهان بانی در ملازمت اشرف نگاهداشتند و
 سرساران خلف خان مذکور و مالومی دکنی و جمعی دیگر از
 ملازمان سده خلافت دولت ملازمت یافته خلعت سرورازی پوشیدند
 و در هم قلم خان و احد خان بخشعی دوم و نامدار خان و ظفر خان
 و در شیر خان یارعه و حسین بیگخان و عبد النبی خان و جمعی
 دیگر از بقدهای آختان خلافت به تقبیل عتبه اقبال سر بلند گشته
 بمرحمت خلعت تشریف امتیاز پوشیدند و چون مهمات چکله
 مترا که قبل ازین باقطاع دارا بی شکوه تعلق داشت درین وقت
 بفرق میاه و مردم او که بنظم و نسق آن قیام می نمودند مختل
 و مضطرب شده بود و مفسدان واقعه طلب آتجا حریفان برداشته
 طرق بغی و عصیان پیدوده بودند رای ملک آرای خدیو جهان
 بنو التفات به پرداخت آن انگنده جعفر ولد اله وردی خان را
 سرحداری و نظم مهمات آن چکله و نادیب مفسدان آن سرزمین
 تعین فرمودند و بعنایت خلافت و قیل باماده قیل و از اصل و
 سده بمنصب سه هزار بی سه هزار سوار ازین جمله هزار سوار دو
 سده و سه امده نواخته از پیشگاه حاطنت رخصت نمودند هفدهم
 شاهزاده عالیقدر والا تبار محمد سلطان را فرمان شد که بشرف
 ملازمت اکسیر خاصیت جد بزرگوار استصفا یابند بادشاه زاده والا
 براد بموجب حکم لازم الانقیاد داخل قلعه مبارک شده از روی توره
 و آداب چنانچه از شهشاه فلک قدر مالک رقاب مستور شد گشته بودند

کامیاب ملازمت جد امجد والا جناب گودیدند و درین تاریخ پنج
میلرک و جمعی دیگر از پندهای سده خلافت شرف زمین بوس
بارگاه جلال یافته بمقایت خلعت سرفراز شدند و نوزدهم پرده آرای
هودج عزت زینت امرای مشکوی ابهت منکّه خورشید احتجاب
تقدس نقاب بیگم صاحب بموجب امر اعلیٰ حضرت بداع نور مندر
آمده ادراک ملاقات همایون نمودند و زبده امرای صنیع الخ
جعفرخان که منصب جلیل القدر وزارت کل بار مغفوض بود و
تقریخان که در پیشگاه سلطنت نهایت قرب و منزلت داشت
سعادت اندوز ملازمت اشرف گشته بعطای خلعت خاص اختصاص
یافتند و همچنین دیگر امرای عالیقدر و ارکان دولت پایدار و
مایر ملازمان متبّع خلافت بجناب والا و آستان معلی شتافته فوج
فوج روی امید بدرگاه عالم پناه آوردند و در کرباس گردون اساس
جهانی از اصناف خلق و عالمی از نرق ناس فراهم آمد و گیتی
خدیدونلک سریر عالمگیر بر مسند عظمت و اقبال جلوس اجمال
فرمودند خلائق را که امیدوار دولت ملازمت فایزالنوار بودند باارعام
دادند و طوایف انام بوسیله بخشیان عظام و ایستادگان بساط ذلک
احترام آداب ملازمت و قواعد تہذیب بجا آورده باشا والا میر
توزکان مرتبه دان و یماولن پایه شناس بر رونق درجیات و مراتب
و بر حسب تفاوت مناصب هر کدام را در جا و مقام مناصب
باز داشتند و همگی در خور رتبه و حالت خویش مورد الطاف گشته
رایت عزت بارچ کامرانی انراشتند و رای رایان که بحسن کفایت
و کردانی سر دفتر اهل دیوان بود با جمیع مقصدیان دیوانی و

زمره اهل قلم و ارباب محاسبات چیده سای متبّع علیه گشت و
برخی از مراتب ملک و مال که درین مدت انواع نقور و اختلال
بقواعد آن راه یافته بود بعرض اشرف این واقف رموز ملاحظت و
فرمان روائی و دادای اسوار خلافت و جهان پیرانی رسانیده دران
ابواب باحکام کرامت نظام که امور دین و دولت و مهام ملک و
ملت را سرمایه رونق و انتظام بود مامور و مسترشد گردید و از
غمره این ماه مبارک اثر که در معنی غمره شهر نصرت و ظفر بود
تا این تاریخ میمنت گستری جمعی کثیر بمرام و غنایات شهنشاه
عمر روز دوست پرور کامیاب و بهر روز شدند از انجمله تابنده گوهر
محیط حشمت گرامی ثمر نبال خلافت پادشاه زاده والا قدر محمد
سلطان بمرحمت جیفه و خلیج مرصع با علاقه سروراید و در زنجیر
فیل نوازش یافتند و از خزانه مکرمت و احسان شهنشاهانه بیعت
و شش لک روپیه بمراد بخش عطا شد و خانخانان بهادر مده مالار
که بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار سرفراز بود مجموع
تابینان لو دو اسبه و سه اسبه مقرر گشت و زبده نوئیغان دوست
حسن شیخ میر بمقایت خلعت خاص اختصاص یافت و شجاعت
خان خلف خانخانان که منصب سه هزاره سوار مریدانی
داشت بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار کامیاب غنایت و رعایت
رندشاهانه گشته مخاطب بخان عالم گودید و تنج جنگخان پشانه
پانصدی پانصد سوار به منصب سه هزاره سوار و یک
تار خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاره سوار
سوار مباحی گشتند و علی هذا القیاس جمیع پندها بمقایت خلعت

و اعیان و نقود و غیرها مورد نوازش گشتند بمقتضای که عزم دهن
بمستقر اردنگ حشمت پیش نهاد خاطر ملکوت ناظر گشته بود
رایات نصرت طراز از باغ نور منزل باهتزاز آمده مراد بخش را چون
هنوز اثری از زخم و آزارش باقی بود حکم شد که در همانجا که بود
اقامت داشته باشد و خدمتو جهان دار جهان مدان قرین تائید ربانی
و فر آسمانی از آن بستان موای دولت و کام رانی که مدتی نه و
از فیض نزول اشرف کامیاب حضرت و نصارت بود با بخت بود
و اقبال آسمان پیوند بر نیلی ابر خرام سپهر مانند سوار گشته لوای
توجه بشهر انراختند •

ظفر از یمین نصرتش از یسار • فلک یاور و اختر و بخت دار
زمین تابع و آسمان پیروش • نشان جم و شان کیخسروش
خلایق را از مشاهده خورشید جمال عالم آرای شهشاه جهان
بادشاه نوجوان دیده امید تازگی و روشنائی پذیرفت و جمیع
و آموذگی که بیگانه و حشمت سرای دلها شده بود دگر باره با خواطر
پیشانی طرح الفت و آشنائی انگشت ساکنان مستقر اخلانت چو
از میامن الطاف بیکران و مآثر عدل و راست بی اندازا خدو
زمان حان و حیات تازه یافته بودند و از خورد و بزرگ بشکر آن
نعمت مترک از هر گوشه زبان بدعا و ثنا گشودند و بلامان ح
مضمون این مقال ادا نمودند •

خدا یاورا مملکت پروزا • مکندر سریرا جهان داورا
ز آدم بمیراث عالم ترامت • جهان بادشاهی مسلم ترامت
مبین گوهر سلک آدم نوئی • بهین میوه باغ عالم توئی

جهان سر بر در پناه تو باد • مرد دشمنان خاک راه تو باد
و منزل دارا بی شکوه که باشاره والا پیشکاران پیشگاه سلطنت آنرا
از گود ببرونقی رفته به بسط بساط دولت و معانت آراخته بودند
فیض اندوز نزول همایون گردید و درین روز عالم افروز آفتاب
مرحمت سایه ذوالجلال از اوج مکرمت و انضال پرتو تربیت و توجه
بر احوال اصرا و بندهای آستان خلعت انگشته جمعی کثیر بمواهب
مراتب ارجمند کامیاب و سر بلند گشتند از آنجمله عمده الملک
خلیل الله خان که سابق پنج هزاری پنج هزار موار از آنجمله دو
هزار موار دو اسبه و سه اسبه منصب داشت بمنصب والی شش
هزار شش هزار موار دو اسبه و سه اسبه بلند رتبه گردید و
محمد امین خان بخدست جلیل القدر میر بخشگیری والا پایگی
اندوخته بمرحمت خلعت خاص اختصاص یافت و تربیت خان
الک هزار و پانصدی دو هزار موار بمنصب چهار هزاری چهار
هزار موار سرقرز گشته بنظم مهمام دنده طبیبه اجمیر معین شد و
حاج زمان به دو هزاری بمنصب چهار هزاری دو هزار موار
عطای نقاره مورد نوازش شده بقلمه داری ظفر آباد حربلند
گشت و احمد خان بخشیم دوم باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری
هزار و پانصد موار و فیض الله خان باضافه هزاری بمنصب سه
هزار و پانصد موار پانصد موار پایگی عزت پرافراخت و اراد تخان ولد
اعظم خان گلان که چندی پیش ازین در زمان اعلی حضرت از
منصب معزول شده بود درین هنگام عنایت بادشاهانه شامل
حاش گشته بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد موار مورد

مرحمت گردید بیست و یکم که همان منزل دل نشین از فرزند
برازنده اورنگ دولت و دین فیض آگین بود تجدید مراسم
بخشی و عطا گستری نموده بمیاری از پندهای عتبه خلافت
بمراحم خسروانه نواختند از انجمله طاهرخان باضافه هزاری در هزار
و پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزاری و پانصد سوار
و قبادخان باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب دو هزاری دو
هزار و پانصد سوار مر بلند گردیدند *

اکنون کلک حقایق ارقام بذکر شمع از حال دارا

بی شکوه نگهیده فرجام تمهید کلام نموده بفکارش

مآثر اقبال دشمن مال خدیو جهان می پردازد

آن رانده کشور دولت و عاقبت بعد فراز مستقر الخلافت اکبر بود
با قریب پنجهزار سوار چهار دهم ماه رمضان خود را بدلهای رسانید
در قلعه بابر شهر کهنه که بمقامت خرابی و بی رونقی شایان نظر
او بود مانند چند پیرانه فرون آمد و چون شهشاه تونیق سپاه
از وقوع فتح و فیروزی از کمال مروت ذاتی و نبوت جبلی که شه
قدسیت آن حضرت است تعاتب آن بد عاقبت روا نداشته افواج نصرت
قرین بتکامشی او تعیین نفرمودند و یکچند رایات ظفر پیوند در دست
خلافت توقف نمود آن کوتاه اندیش باطل پروزه را بتازگی و سوسه
دیو پندار و همنمون وادی ادبار گشته خیال محال تدارک و اندیشه
خام انتظام در سرافقاه و بقصد سامان ننگ و چنگ در دهی
بساط توقف و درنگ گسترده پسرانجام سپاه و لشکر پرداخت و
دست تعرض باشیا و اموال و اسبان و انیال مرکز خاصه بادشاهی

و نفوذ و اجناس و امتعه و ذخائر امرا دراز نموده در هر جا هر چه
میدانست تصرف می نمود و چون بسلیمان بی شکوه پسر بزرگ خود
که بموجب طلب او با لشکرها از پنده می آمد و بامرای عتبه
خلافت که همراه او بودند نوشته بود که از آن طرف آب چون رو
بسمت دهلی آورده برجناح سرعت و اجتماعال یار ملحق شوند
انتظار رسیدن پسر با آن لشکر میکشید و این هوس فاسد نا تمام در
دیگ سوختن خام می پخت که بعد از رسیدن آن گروه که هر دو
لشکر یکجا شود و مواد شوکت و قدرتش تزیید پذیرد دیگر باره لوی
دست امراشده صف آرای کین و عناد گردد و اگر چه میل خاطر
امرای خبر اندیش دولخواه و انجذاب قلوب کانه لشکر و سپاه
باین پایه افزای اورنگ عظمت و جاه از دیرگاه میدانست لیکن
از روی مکیدت و شرانگیزی که پیوسته بنای معامله او بران
بود خفیه بخطوط و استمالت نامه های فریب آمیز عمدها و ارکان
دولت حضور و امرای صوبه جات و حکام ولایات را از نزدیک و
دور به نامرمانی و مخالفت و عدم انقیاد و اطاعت خدیو جهان
نموده بجانب خود دعوت می نمود چنانچه آثار شرارت و افساد
از او اوضاع گروهی که نقد عبودیت شان ناقص عیار اخلاص بود و
ترک عتبت طراز خلوص و یکرنگی نداشتند لایق می شد
همچنین بنوشتهای فساد انگیز پنهانی در سوسه و اغرای اطمینان
حضورت میکوشید و از آنجا که نهاد آدمی بر پذیرفتن نقوش
زخا و قبول آثار تخیلات خامه آنچه در لباس نیک خواهی و
حذر اندیشی جلوه غلط نما کرده خرق آشوب و دانش فریب گردان

محبوب و مظلومست تسویل و اغوای او را فی الجمله تأثیری
بعض اطوار آن حضرت نیز مستلزم میگذشت مگر بعد از این
فتنه آن باطل متبذر شورش انگیز که ساعت سرانجام
و اقبال از خار وجود شرآمودش پیرایش یافت و حریم کعبه
و جلال از پرتو ماهیچه رایحه منصور فروغ معادت پذیرفت حد
بیدار بخت معادت نصیب را از کمال خلوص نیفت و مقای
طوبست مکنون خاطر فیض پیرا و پیش نهاد اراده والا این بود
در ساعتی معهود احراز ملازمت حضرت اعلی نمایند و بدست
مرام اخلاص و عقیدت در استرضای خاطر اشرف کوشیده
بمقتضای بشریت از رهگذر وقوع حوادث و حدوث وقایع
بحکم ضرورت رویداد غبار بر آئینه ضمیر مهر انور باشد آنرا مشای
بی توسط اغیار بسر آستین اعتذار بزدایند تا بالکلیه غایب
مرتفع شده مصالحت تام حاصل آید لیکن چون آن حضرت را کمال
توجه و التفات بحال خسران مآل دارا بی شکوه بود و بتمویلات
نزویراتش فریفته شده سرزشته صواب اندیشی از گف گذاشته بود
و بجهت رعایت جانب او چشم از صلاح دولت و اقبال پوشید
همگی در اصلاح حال آن فساد اندیش فتنه گر و تربیت آن نهال
بی بر و نخل بی ثمر میکوشیدند چنانچه باوجود ظهور آنگار
بلیجوهی ازان ناخلف دردمان سلطنت و سروری که مور
بیدولتی و حقیقت بیحاصلی او مشهور عالمیان گردید هنوز آن
حضرت را اثر توجه باطن نسبت بآن ظاهر البطلان معلوم می شد
و سئوچ اموری که بانقضای تقدیر ربانی و مشیت یزدانی

رویداد خلاف مرغوب و منافی مطلوب آن حضرت بود و معبد
ازان جانب امری که محرک و سلسله جلبان ملاقات باشد بظهور
نپذیرفت لاجرم خدیو دقایق شناس دانش آئین باوجود این
مراتب و مقدمات بادی ملازمت شدن را بی لطف دانسته بحکم
اقاضای حال ترک آن عزیمت که قبل ازین مرکوز خاطر قدسی
شده بود نمودند و چون در خلال این احوال خبر توتف دارا بی
شکوه در دهلی و مراتب فتنه کالی او چنانچه محنت گذارش
بهمامع جاه و جلال رسید و دفع ماده شورش و فساد قطع
بسی خصومت و عنادش بر ذمه همت علیا ازم بود و تهران
و تاخیر در آن خلاف آئین رای و تدبیر می نمود کفایت شر آن
دانش وجه عزیمت جهان کشا ساختند •

نهضت موکب مسعود از مستقر سلطنت خدا داد بصوب دار الخلافه شاه جهان آباد و شرح سوانح دیگر

چون رای عالم آزادی و همت مملکت پیروی حضرت
بانتضای مصلحت دولت و اقبال عازم این نهضت
همان فال گشت بر خاطر ملکوت ناظر چنین پرتو امکند که مهین
سده دوحه جاه و جلال گزین باره نهال حشمت و کمال بادشاهزاده
در محبت سلطان را با جمعی از جنود تاهره در مستقر
نزد اکبر آباد گذاشته خود با بقیه موکب گردون شکوه منوجه
مجدد کردند لاجرم آن و الا نژاد را بنظم امور آن مقرارنگ خلافت
معان ساخته بمرحمت خنجر مرمع با علاقه مروارید و در زنجیر

نبیل و دو اسب عربی و عصمت اسب ترکی و انعام دولک رو
نواختند و اسلام خانرا بخدمت اتابقی آن نهال گلشن دراز
و فاضلخان را بجهت خدمت اعلیٰ حضرت و پرداخت
بیوتات و رتق و نثق امور کلخانجات مرکب خامه شریفه که اند
در آن مرکز حشمت بود و ذو الفقار خان را بحراست قلعه مبارک
مقرر نمودند و تقربخان را که در معالجه حضرت اعلیٰ حضرت
جمیله و تدابیر لایقه بظهور رسانیده بمزاج اشرف اعلا شده بود در
فرمودند که در خدمت آن حضرت بوده بعلاج بقیه کونت و تنبیه
صحت مزاج مقدس قیام نماید و او را بعنایت خلعت خاص
جمده هر مرصع باعلاقه مروارید و انعام سه هزار اشرفی کامیاب مرصع
بادشانه گردانیدند و بیست و دوم ماه مبارک رمضان فتح و غلبه
همرکاب و نصرت و اقبال هم عنان بعزم دار الخلافه شاه جهان آید
از مستقر مریر سلطنت ابدی بنیاد نهضت نموده موضع بهادر
را از انوار فیض نزول فروغ میمنت بخشیدند و درین روز نوکر
حدیقه سلطنت تازه نهال گلشن عظمت بادشاه زاده ارجمند عالی
تبار منوره شیم محمد اعظم بر موجب فرمان خدیو جهان بخدمت
چک امجد والا مکان شادانه باهراز شرف ملازمت آن حضرت سرمد
دولت و سعادت برگرفتند و بمقام مهر و چهار هزار روپیه بطریق
نشر گذرانیدند حضرت اعلیٰ پدیدار قره باصره دولت و کامرانی مسرت
و شادمانی اندوخته آن ثمره الفواد سلطنت و جبهانبانی را در آتش
عاطفت و مهربانی کشیدند و بالواج عنایات و مراحم نوازش نمود
رخصت سعادت بخشیدند و دو روز دیگر آنجا مقام شده بیست

و چهارم عمارات تولد خانه گهات عامی از فرقدوم اقدس گرامی
گشت و موکب مسعود دران فرخنده منزل نیز دو روز اقامت
نمود درین خیمه هنگام از تقریر منہیان فرخنده پی خبر فراز
دارا بی شکوه از دهلی معروض حجاب بارگاه خلعت شد چون
وقت او در آنجا چنانچه گزارش یافت بامید رسیدن سلیمان
بی شکوه و هیه همراه او بود و آنها دران نزدیکی نرسیدند و به یقین
میدانست که خدیو دور پس دانش آئین از استماع خبر توقف
و ننگه مکانی او در دهلی بقصد دفع آن خمیر مایه فساد رایست
عزیمت بصوب دار الخلافه شاه جهان آباد خواهند افراشت او را
در آنجا مطلق العنان و خلیع العذار نخواهند گذاشت و اگر
بیش ازین اقامت و درنگ گزیند شاید پسر او یاو ملحق نشود
خود اقبال متوجه استیصال او گردد و از آنجا که موسم پرشکال
در رسیدن بود این اندیشه هم داشت که مباد از کثرت بارش و فور
کس و قی و راه مهر ممدود گشته رسیدن بلاهور که آنرا گوشه عافیت
و محل امنست خویش می اندیشید صورت نه بزند و مقارن انفصال
او را توجه رایات جاه و جلال از مسقر اورنگ سلطنت بصوب دار
الخلافه شنبه لهذا دگر باره مغلوب رعب و هراس گشته دل از
دهلی برگرفت و بیست و یکم ماه رمضان از آنجا رخت
البار بر بخته روانه لاهور شد و کیفیت حال کلیر الخصال خود
سلیمان بی شکوه و باقی بیگ مخاطب به بهادر خان نوکر خود
نه او را اتابقی آن باطل بلجور و صاحب اختیار لشکر ساخته
مهرایش کرده بود اعلام نموده بآنها نوشت که اگر توانید از انروی

آب چون براه بورید و چهارن پور بر جناح تعجیل خود را در مهرند
 لهور پور برسانند و سرانجام احوالش بعد ازین گذارش خواهد یافت
 از سوانح این ایام تعیین یافتن خاندورانست با برخی از
 گیهان سنان به تسخیر قلعه اله آباد - چون بمسامع علیه رسید
 که سید قاسم باره که از جانب دارا بی شکوه بحکومت آن صوبه قیام
 داشت باوجود اطلاع بر کیفیت حال آن غسبران مآل و حقیقت
 اقتدار و استقلال این برگزیده ذوالجلال توفیق ملوک طریق عبودیت
 و دولتخواهی نیافته سر بر خط انقیاد نمی گذارد و بوسعه خیر
 قاسم و اندیشهای خام قلعه اله آباد را که در مخالفت و عصیان
 شهر ایام است استحکام تام بخشیده بامتظار رمانت و محکمی
 آن حصار استوار راه کجروی و خلاف می سپارد لجرم عزم تسخیر
 آن پیش نهاد خاطر انور گیتی خدینو ممالک سنان گشته درین
 هنگام خان مذکور را بانوجی از جنود منصور بدانصوب معین
 فرمودند که اگر سید قاسم از خواب غفلت بیدار شده بصلاح کار و
 حصن مآل راه برد و بی تعلل و درنگ و ارتکاب جدال و جنگ قلعه
 را تسلیم کند آن را بنصرف در آورده سید قاسم را بجناب وائی
 خلعت فرستد و خود بحکومت و نظم مهام آن صوبه قیام نماید و
 اگر از کوتاه بینی و محال اندیشی در مقام هرکشی و نگاهداشت
 قلعه باشد بمحاصره آن پرداخته بقهر و امتیاء مغنوح سازد و خان
 مذکور را هنگام رخصت بعبادت خدمت خاص و امپ و میل بواجده
 و از منصبش که پنج هزاری پنج هزار سوار بود دو هزار سوار دوامپه
 و سه امپه مقرر ساختند و هم درین ایام مراد آباد را که از محال

مفید خیر است و قبل ازین باقطاع رستم خان تعلق داشت بجایگز
 قاسم خان مطا فرمودند و او را بمنایت خلعت و اسب و نیل امتیاز
 بخشیده رخصت آن صوب نمودند و ذوالفقار خان که بحکومت قلعه
 معمر الخلفیت تعیین یافته بود بعطای خلعت و اسب و نیل و
 نقاره و انعام شصت هزار روپیه و اسلام خان که بحکومت بادشاهزاده
 محمد سلطان مقرر شده بود بمرحمت خلعت و انعام می هزار
 روپیه و هر یک باضانه منصب مورد انتظار عاطفت گردیده مرخص
 شدند و ارادت خان بصوبه داری لوده معین گشته باضانه هزار و
 پانصدی هزار و پانصد سوار بمنصب سه هزار و سی هزار سوار
 از آنجمله هزار سوار دو اسبه و سه اسبه والا رتبه گردید و بمرحمت
 نقاره نوازش یافت و مختار خان بفوجداری مرکز ناندیر تعیین
 یافته باضانه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و سی هزار
 پانصد سوار تارک افتخار برافراخت و عبد القی خان بفوجداری
 انارده تعیین یافته مشمول مزاحم خضرانه گردید و هوشدار خان
 بحکومت داروغگی غمل خانه از تغییر خانه زاد خان خلعت
 سرازری پوشید و قلندر بیگ بقلعه داری کلیان منصوب گشته
 خطاب قلندر خانی و داراب برادر مختار خان از کومکیان دکن
 خطاب خانی و میر بها دردل برادر دیگرش خطاب جان مهار
 خانی نامور شدند و شفقت الله ولد سزادار خان مشهدی که پدرش
 جدی قبل ازین دو صوبه بهار و دیعت حیات مستعار سپرده بود
 خطاب پدر خویش مخاطب و از اصل و اضافه بمنصب هزار و
 دو صد و پنجاه سوار کامیاب نوازش گردید و هم درین اوقات عاطفت

بادشاهانه مراد بخش را به بخشش در صدوسی و سه مرامپ نواخت
و بفتح جنگ خان و کار طلب خان و رشید خان هر کدام بیست
هزار روپیه و مید مظفر خان پانزده هزار روپیه و برندوله خان دوازده
هر کدام ده هزار روپیه و باخلاص خان و مقیم خان و سید نصیرالدین خان
دکنی و زبردست خان و اسماعیل خان نیازی و سکندر روپیه و شرمکی
و نانا جی بهونسله و رستم را و لود احترام هر کدام پنج هزار روپیه و علی
هذا القیاس به بسیار بندها عطا شد بیست و هفتم موکب جهان نور
از گهاٹ سامی باحتراز آمده نواحی جلال آباد مضرب مرادقات جلال
گشت و روز دیگر دران سرمنزل همایون اتفاق افتاد افتاده فردای
آن نزدیک باغ سلیم پور منزل گاه دولت شد و صبح ماه مبارک که
موکب مظفر اعظام در آن فرخنده منزل مقام داشت رای عالم
آرای شهنشاه عدو بند کشور کشا چنان اقتضای نمود که فوجی از
عساکر اقبال به تعاقب دارابی شکوه خسران مآل که هنوز هوای
نهاد اندیشی و کینه جوئی در سر داشت و بقصد سرانجام احباب
تدارک متوجه پنجاب گشته بود تعیین فرموده آن تیره بخت تباہ
روزگار را در هیچ جا فرصت ثبات و قرار و مجال اعداد مواد غذای
و پیکار ندهند بنابراین بهادر خان را با گروهی از مبارزان جنود
نصرت به تعاقب آن بدعاقبت معین ساختند و منصبش را باضانه

(۵ ن) و چندین از امرای عتبه سلطنت و بندهای معتصم

خدمت بانعام دواک روپیه کام یاب ساخت *

(۶ ن) ترنگی و با یاجی بهونسله و رستم را و ادراجیرام الخ *

هزاری پانصد هزار چهار هزاری دو هزار حوال معزز نموده هنگام
رخصت او را بعنایت خلعت و اسب و انعام می هزار روپیه
نواختند و درین هنگام تابنده گوهر درج دولت درخشند اختر
برج سلطنت پادشاه زاد واکه گهر محمد معظم را که در دکن بودند
بارسال خلعت خاص شرف اختصاص بخشیدند و مهابت خان
صوبه دار کابل وزیر خان صوبه دار خاندیس و سیدت خان ناظم
امور دار الخلافت شاه جهان آباد و سعادت خان قلعه دار کابل
را بمقابیت ارسال خلعت مرفراز گردانیدند و کنور لال سنگه
پسر را نا راج سنگه که از وطن رسیده باستقام سده سنیہ ناصیه
افروز طالع گردید و بمرحمت خلعت فاخره و یک عقد مروارید
و سرپیچ و طوق مرصع کام یاب عزت شد و عاطفت پادشاهانه
از حر نوازش رانا را بارسال سرپیچ مرصع گران بها مرفراز ساخت
و فیض الله خان از تغییر نوازش خان قور بدگی شده مطرح انوار
التفات گردید و سید مظفر بازه ولد شجاعخان مرحوم بخطاب
پدر خویش بلند نامی یافت و خواجه نور که از بندهای درگاه
آسمان جاء بود خدمت گذاری اعلیٰ حضرت تعیین یافته مخاطب
معتد خان گشت و خلعت و اسب و نیل بار عطا شد و چون
ماه مبارک رمضان بهزبان فرخندگی و فیروزی منقضی گشت
شب چهارشنبه یازدهم تیر هلال خجسته فال عید الفطر از انق
سعادت طلوع نموده عرصه جهان را بانوار بهجت و شادمانی و نوامع
عشرت و کامرانی چون مشرق خورشید نورانی ساخت کوس طرب
و سادانه نشاط بنوازش درآمد و رسم عیش و آئین طرب تازه گردید

و روز عید که از منزل حلیم پور کوچ میشد نویندگان نامدار و امرای عالی مقدار و سائر بندهای اخلاص منش عقیدت شعار بی در والای سلطنت و مدد آسمان سالی خلعت حاضر گشته به تسلیم تهنیت تارک آرای سعادت گردیدند و بتقدیم آداب مبارک این روز سعید که مقدمه هزار عید امید بود رسم یزدگی بخاورد و آن روز سه کروه طی گشته نزول اجلال شد و در آن فرخنده روز جهان افروز عاطفت بادشاهانه عمده السلطنة القاهرة خان را که حضرت اعلی بعد از هزیمت یافتن دارا بی شکوه چندی گذارش یافت باغوازی و انفساد آن فتنه پزوه مورد بی عنایتی از منصب و جاگیر عزل فرموده بودند منصب جلیل هفت هزار هفت هزار هزار دو امده و سه امده و عطای خلعت خاص و جمیع مرمع و شمشیر خاصه بوازش نموده بخطاب والی امیرالامرائی بلند نامی بخشیدند و محالی که دو کروز دام جمع آن بر برسم انعام مکرمت فرمودند و خانخانان بهادر سپه سالار بطای خلعت خاص و انعام دولک روپیه و محالی که دو کروز دام جمع آن بود کامیاب مواهب بادشاهانه گردید و خلیل الله خان بمرحمت خلعت و اسب با ساز طلا و اعداد خان بعنایت اسب و در مرمرازی اندوختند و دلیر خان که بیابوری بخت از تهنیت و همراهی سلیمان بی شکوه تخلص ورزیده بود شرف اندوز تقی مدد اقبال گشته بمطای خلعت باختره و اسب باساز طلا و شمشیر

و جمدهر مرمع و باضانه هزاری هزار حوار به منصب پنج هزاری هزار حوار - حوار مطرح انظار مکرمت شد و عبد الله خان وکد سعیدخان و مرصوم که اونیز از سلیمان بی شکوه جدا شده بود امرای سعادت ملازمت اشرف نموده بعنایت خلعت و خطاب سعید خانی و دیگر امایات خسروانی مدافعی گردید و سند عبد الله خان وکد و در روز هفتم خلع رانده آید آن مرخص شد که در خاک بوسید و در آن برادر خود شد و صف - کن خان بمرحمت اسب و انعام بیست هزار روپیه سه روزی بابت و بیست هزار روپیه بچندی دیگر از ملزمان رکاب دولت انعام شد درم ماه فرخنده و آن روز آن روزی بصله ما را از - الحق حاکم شامروغ آمدن شد و چون این روز عشرت افروز موافق جزوهم تیر بود که روز عید گنای است در منزل مذکور دیگر بازه جشن طرب و نشاط ترتیب یافته آنین کمرانی و کلم بخشی تازه شد و چنانچه درین دولت این طراز مرمع است امرای نامدار و ممدای - نمان مهور مدار صراحیهای مرمع و میفاکار پراز گلاب و عرق و مهاب گذرانیدند و از زبان حال پآهنگ این دعا ترانه - را کشید .

فرخنده بود چو عید هر روز و شد . بی بدل اصل مدد دست عیبت
 در عین عین فتنه بود شیشه چرخ . بر بان مرمعی رکاب طرقت
 در روز خجسته بهیاری از بندهای آستان جلال ملتزمان رکاب
 آمدل باضانه منصب و دیگر عطایا و مواهب فیض اندوز عاطفت
 نامدار نه گردیدند از آن جمله سعید خان باضانه پاحمدی پانصد

سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و خواصخان باضافه
پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مباحی
گردیدند و حید شیرخان باره بقوجدارای سرکار ترهت منصوب
گشته باضافه پانصدی سه صد سوار بمنصب سه هزاری هزار
پانصد سوار سررازی اندوخت و بعنایت علم لوای امتیاز برانراخت
و عبد الله بیگ ولد علیمردانخان مغفور و اعتماد خلی که در سبک
همراهان سلیمان بی شکوه بودند عزیمت بپوس دریافته مشغول
مراحم خسروانه گشتند *

ذکر مراتب زیاده سری و محال جوئی

مراد بخش جاهل نادان و دستگیر شدن او

به یمن تدبیر و اقبال والای خدیو جهان

از آنجا که امر جلیل سلطنت و شهنشاهی و شغل نبیل خلافت
و گیتی پناهی که ظل خورشید عظمت و جلال الهی است مانند
شان الوهیت و مرتبه ربوبیت مستندی عدم میبیم و انهاز است
و صدق کریمه [لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ] بمشرب و اتقان اسرار نظام که
شامل نهایتین حقیقت و مجاز حکمت و مصلحت پیرای ابره
جهان آرا در نظم مله و وجود و کارخانه تکوین چنین تقاضا نمود
که والا قدر سعادت مندی که بغیر این رتبه بلند و منزلت آسمان
پیوند مستبعد گشته از پیشگاه کبریا قامت سعادت به تشریف این
موهبت علیا بداراید سعادت حریم دولتش از غبار مساهمت و
مشارکت اغیار سترده آید و گلشن جاه و هشمتش از خار فزع

مقصدان دعوی تار پیرایش پذیرد مدعیان باطل گرایش را فلک
پیوسته زهر حرمان مدعا جشانند و همپیشان باد پیمایش را گردون
مدام غبار ناکمی در چشم امید افشانند لیخرد نلنه پروری که از
سلسله انقیادش برآمده راه خود سری پیماید سلسله تنبیه
روزگارش پای فرساید و کونه اندیش سبکسری که سر از رتبه
اطاعتش کشیده آهنگ بالا دوی نماید یپای خود گرفتار بند
تقدیر آید بدست انجم غرور را حاقی اقبالش هم در اول بزم
از پا در اندازد و بی ادبانه بساط نخوت را ناصح تدبیرش بند از
حبس و بند حازد متانت قوت وایش خام طمعان دعوی پیشه را
به بخنکی بر زمین ادبار زنه و درست نقشی بخت و الایش کیج
باز ان نفاق اندیشه را در ششدر مکنات انگند *

چو بخشد حق یکی را سربلندی * دهد از اوصاف شویش بهره مندی
ز لطف خود توانایش بخشد * بملک و جاء یکنائیش بخشد
بلی آنکس که ظل ذوالجلال امت * شریکش چون شریک حق محال است
شهنشه فرد می باید در اقلیم * در یکتا بود در خورک دیهیم
شاهد صدق این تقریر صورت حال خجسته مآل گیتی خدیو عالمگیر
است که چون افریدگار جهان بمقتضای حکمت بالغه مشهور
ریاست کبری و خلافت عظمی را بپایام داسی او رقم سعادت کهنه
و ذات قدسی خصالش را در صفات جمال و جلال بذات بیهمال
خویش تشبیه بکمال بخشیده لجرم آن یگانه دودمان اقبال را که
مصدر اتم ظل الهی و مصداق اکمل شاهنشاهی امت بصفت تفرد
و یکنائی در خلافت و فرمان رایی از نقص مشارکت اغیار مبرا

میخواهد و پیوسته دعوی کیشان فتنه جو و شرکت اندیشان محال طلب را حرمان نصیب مطلب ساخته چمن دولت و ریاض شوکتش را از بخل بی ثمر وجود این گروه باطل پرور پیرایش میدهد تا نهال جاه و استقلالش در کنار جویبار کمال قد کشد جهانیان در سایه حمایتش سرخ نشینند و از شاخسار مکرش مبره عدل و انصاف چینه چنانچه بر تو ظهور این معنی از فتنه جوئی و تبه رانی مراد بخش نادان و دستگیر شدن او بر پناه تدبیر و اقبال والای خدیو جهان بر ماضی ضمیر آگاه دلق روشن و تابانست تفصیل این اجمال آنکه چون آن تبه دست نقد شهر را بمقتضای خامی و نادانی و غرور دولت و جوانی دماغ هوش از سودای تمنای سلطنت و جهان بانی آشفته بود و از خام طمعی همواره این پندار محال در سر داشت که بعد از حضرت امیر دهمی وراثت ملک و سلطنت از پیش خواهد برد و فرمانروائی و سرپرستی هندوستان باو خواهد رسید لاجرم در مبادی منوج عارضه آن حضرت که بشاست تبه رانیهای دارا بی شکوه خبرهای موحش کشور آشوب در اطراف و اکناف مملکت شیوع یافته بود در گجرات بمجرد اجتماع این خبر شورش اثر بی تحقیق حال و اندیشه مآل از بیخوصلگی و تنگ ظرنی رایت استقلال را سبکداد اسراخته بر تخت نشست و خود را بمرج الدین ملقب ساخته اسم سلطنت بر خویش بست و خطبه و سکه بنام خود کرد و فرخی به بندر صورت که در آن وقت باطاع پرده آزادی هودج عزت نور انزای شبستان ابهت ملکه قدسی نقاب خورشید احتجاب بیگم

صاحب تعلق داشت فرستاده قلعه آن را بقهر و احتیلا با اموال و اشیای که از خالصه شریفه سرکار بادشاهی و نواب علیه در آن جا متصرف گشت و دست تعدی و تعرض با اموال و اسفقه مردم دراز نموده کارهای نا شایسته پیش گرفت چنانچه محمد شریف بهرام خان مرحوم را که از خانه زادان شایسته درگاه خلعت پناه و منصوبی مهمات بندر مذکور بود با دیگر متصدیان آنجا محبوس ساخت و انواع اهانت و آزار رسانید و علی نقی دیوان خود را که زیندهای روشناس بارگاه خلعت بود و بموجب امر اشرف علی پهل دیوانی و کفالت مهمات سرکار اوقیام داشت بی ضرر حری و رتبع زلتی بتوهم نفاق و مظنه عدم یکجہتی بدست خویش بقتل رسانیده بانواع خود سری و شورش انزائی پرداخت و علانیه طبل سرکشی و خود رانی نواخت و باوجود قرب جوار باین برگزیدہ طلب پروردگار که سلطنت و فرمانروائی خلعتی بود بر قامت استعدادش زیبا و خلعت و جهان پیرائی کسوتی بر پیکر اقبالش زیننده و رما و از نوط ادب پروری و سماعت ملشی اصلا تغییر وضع نکرده اختیار جلوس بر اورنگ فرماندهی فرموده بودند برین حراب و حیرگی اقدام نمود و بعد ازان که کذب آن اخبار موحشه ظاهر شد و بتحقیق پیوست که حضرت اعلی را اگرچه بیماری طاری گشته وضعف و فقر عظیم در قوی رفته اما هنوز شمع حیات برکت آن حضرت در انجمن همدی نورزان است از آنجا که فرای خود سری در سرش جا گرفته مدعوش لذت سلطنت ازانی شده بود تغییر اوضاع نا پدید نداد و طرفه تر آنکه در

اواخر حال که فی الجمله از مستی غرور و نادانی بهوش آمده
بحکم ضرورت دست استشفاع و استمداد بدامن عاطفت و ذیل
اشفاق خدیو عطوفت پرور قدسی اخلاق زده بود و در پناه حمایت
شاهنشاهانه در آمده چاره کار در مطابعت و همراهی آن برگزیده
الهی اندیشیده میخواست که بومیله شفاعت آن حضرت
شاهنشاهی در خدمت حضرت اهل بطن اداهای خارج و حرکات
لا هنجار خویش پردازد و ناهموریهای خود را هموار سازد و از
نادانی و بی خبری ترک اوضاع سابق و اطوار نگویند و نالایق
نکرده تخت و چتر و مائر لوازم سلطنت همچنان با خود داشت
و شهنشاه دانش پرور کامل خرد این سفاهتها را برجاهلی و خورده
سالی محمول داشته از کمال بزرگی و دانائی این مراتب را ازو
در میگردانیدند و بمقتضای عطوفت و اشفاق و نهایت برد یاری
و حسن اخلاق برفق و مدارا با او سلوک میفرمودند که شاید
رفته رفته بقیع آن اطوار ناسزاوار متفطن گشته ترک زیاده
مریها نماید لیکن از آنجا که مرده نخوت و غرور حجاب چهره دانش
و شعورش گشته بود اصلا او را تنبیه حاصل نشد و از مستی شراب
غفلت و نادانی بخود نیامد تا آنکه بعد از جنگ دارا بی شکوه
و وقوع سوانحی که در مستقر الخلافت اکبرایاد روی داد چون
دید که امر سلطنت و فرمان روائی باین زیبنده اورنگ جهان کشائی
قرار گرفته زمام حل و عقد امور خلافت بکف اقتدار خدیو روزگار
در آمد عرق حسدش حرکت نموده واغوی خوشامد گویان و تحریک
فته جوانان ضمیمه سودای غرور و مالی خولیای پلدار از گشته

بتازگی هوای سلطنت در هوش افتاد و از بی دولتی پادشاه نفاق و
مخالفت در دل پخته مرهمصری خازین نهاد و بمزم نغفه و نضاد
و قصد سرکشی و استبداد باوجود نقدان خزانه و وجه تنخواه موجب
سپاه در صدک توفیر لشکر شده امرا و بقدهای پادشاهی را بانواع
استمالات و اقسام ملائمت بجانب خود دعوت می نمود چنانچه
جمعی از کوتاه اندیشان ناعاقبت بین که سود خویش را از زبان
نمیدانستند به تحریک بی سعادت باو گرویدند و مفاصل نامناحب
و زوهای بی موجب و خطاب های بیجا بمردم بی سر و پا داده
امبابه شورش و سرکشی سرانجام میکرد و دست باسراف و تبذیر
گشوده روز بروز بی اعتدالی را از حد میبرد و خیالهای خام و
هوس های فاسد نا تمام در سرداشت و بنابرین اندیشه های
محال هنگام نهضت رایات اقبال از مستقر الخلافة اکبرایاد نخست
در وفاتت موبک جاه و جلال تملل و امهال و رزیده بهانهها آغاز
کرد و آخر که قرار به همراهی داد چند روز بعد از جنوک محمود ازان
مرکز دولت کوچ کرده همان جا عقب لشکر ظفر اثر آمد و بفاصله
چند گروه دور از اردوی همایون نزول گزیده در کمین انتظار فرصت
کین بود لجرم در دفع سادگی شورش انگیزی و مخالفت او که مودی
بقساد حال بلاد و عباد میشد و ازان فتور عظیم درامن و آرامش
جهانیان راه مییافت بر پیشگاه ضمیمه شهنشاه عالم گیر این
رای دلیذیر جلوه نمود که آن بی ادب محال طلب را بلطائف
دانش و تدبیر دستگیر نموده بعنوانی که مستلزم نغفه و آشوبی
نباشد تنبیه و تادیب نمایند و گلشن ملک و دولت از خار انصافش

به پیرایند و بذاین عزم مصلحت امان چهارم ماه مبارک شوال که موکب جهان پیرا دران روی قصبه ستهرا اقامت داشت چون مقرر شده بود که آن بشخرد نفاق پزوه که بعد از جنگ دارا بی شکوه تا این هنگام بعز بساط بوس فرجیده بود بملازمت اقدس رسد رای عالم آرای خدیو مدو بلد کشور کهای برین قرار گرفت که در همین روز فیروز این اراده والا از قوه بفعل آورده فرصت کز از دست نگذارند و اورا مجال غدر مگالی و فساد اندیشی ندهند

• بیت •

بود روشن پردانش پرستان • که باغد دست پیش دستان
زبان دهر را به زین مثل نیست • که گوید دست پیشین را بدل نیست
لہذا در آوازل این روز که آن بی بهره جوهر دانش بگورنش آمد
اورا بحسن تدبیر دستگیر نموده خلایق را از شر شورش و انسادش
رهانیدند و چون بودن او همراه موکب ظفریناه بمقتضای مصلحت
نبود بصواب دید رای صائب بعد از دوپاس شب آن تیره روز فتنه
اندوز را بعمده ندربان دولت خواه شیخ میو سپرده و دلیر خان را
با جمعی همراه کرده بقلمه مہر بنیاد شاهجهان آباد فرستادند
که آنجا پای بند زندان مکانات باشد بالجمعه روز دوم وقوع این
قضیه که دران منزل فیروزی اثر مقام بود راجه جیسنگه که برهبری
بخت بیدار از همراهی سلیمان بی شکوه تخلف ورزیده متوجه
سد انبال گشته بود دولت اندوز تسلیم آستان جاء و جلال گشته
بعنايت خلعت خاص و شمشیر مرصع و نیل با ماده نیل شرف
اختصاص یافت و کیرتسنگه پسر راجه مذکور که بعد از جنگ دارا

بی شکوه بوطن رفته بود و رایسنگه برادر زاده راجه جسونت
سنگه و سید فیروز خان باره و جمعی دیگر از بندهای عتبه خلعت
که همراه راجه جی سنگه آمده بودند و ابراهیم خان خلف علیمردان
خان که بعد از شکست دارایی شکوه بمقتضای خامی جوانی خود خود
از زبان نشناخته همراهی مراد بخش اخذ کرده بود معادت آستان
بوس درگاه والا یافته بمرحمت خلعت مریند شدند و کفور لعل
سنگه بمرحمت سرپیچ و طرہ مرصع تارک مباحات افرخت
و ارمی برادر را تا که همراه پسر او بدرگاه جهانپناه آمده بود بعنايت
دلاکدهکی مرصع مباحی گردید و قطب الدین خان خویشتگی و
راجه دیبی سنگه بتدیل و سید حسن ولد سید دلیر خان و سید
منصور باره و رحمتخان و دل دوست ولد مورفراز خان قدیم و دلدار
بیگ برادرش و مجاهد بیجا پوری و محمد عابد نیل وری و منوهر
داس پسر غریب داس میسودیه و چندی دیگر از بندهای آستان
خلعت که در سلک همراهان مراد بخش انتظام داشتند و علیقلی
بیگ و میر فتح از سرداران او و میر مهدی میر سامان و مائر
نوکوان عمده و متصدیانش برهبری بخت بیدار احرار دولت
ملازمت اکسیر خامیت نموده خلعت نوازش پوشیدند و همگی
در خیر حالت و شایستگی از میان فضل و احسان گیتی خدیو
مالک رقاب کامیاب گردیدند و همچنین مجموع میاه و لشکریان
را که از حابق و لحق زیاده تر بر بیست هزار حوار بود حکم معلی

(۵ ن) ولد راز امر سنگه را تہور (۶ ن) محمد عابد بهلادی

مادر غد که بخشیان عظام جوق از نظر انور بگذرانند و بمناسب
و مواجب مناسب مرغراز ساخته ضمیمه مواجب انجم شمار گردانند
و از امری که مذکور شدند قطب الدین بمنصب سه هزار
سوار و هید منصور باره بمنصب سه هزار سوار و پانصد سوار و
مید حسن بختاب خانی و منصب دو هزار سوار و دو هزار سوار
و مجاهد بمنصب دو هزار سوار و دلداری سوار و دلداری بختاب
سردار خانی بمنصب دو هزار سوار و علیقلی بیگ بختاب
علی قلی خانی و منصب دو هزار سوار و دلداری بیگ بختاب دلداری خانی
و منصب دو هزار سوار و پانصد سوار و میر تقی بختاب قنار خانی
و منصب هزار و پانصد سوار و محمد عابد بمنصب هزار
شصت سوار و منور داس بمنصب هزار سوار و چهار صد سوار و میر
مهدی بمنصب هزار سوار و صد سوار تارک امتیاز انرا خاندان ششم ماه
مذکور مواجب نصرت طراز از آن فرجند منزل باهتزاز آمده پنج
کوچ متواتر نمود و باز دهم مقام کرده دیگر تا حضور ابد جای
اقامت نکردند و در عرض این چند روز خیمه جمعی کثیر
از بندهای متببه سلطنت مطرح انوار مکرمت گشته بمواجب
ارجمند مباحی گردیدند از انجمله پرموی دکنی باضافه هزار
سوار بمنصب سه هزار سوار و نامیده انتخار افروخت
و ابو طالب ولد امیر الامرا بمنصب دوهزار سوار و هشت صد سوار
و ابو الفتح پسر دیگرش بمنصب هزار و پانصد سوار
و بزرگ امید پسر میومی بمنصب هزار سوار و صد سوار و رتبه

سرفرازی یافتند و حسنعلی ولد اله ورد بخان که هنگامی که
شجاع از سلیمان بی شکوه و راجه جیسنگه عزیمت یافته به پنگاله
شده است از بدر خویش که رمانت شجاع گرفته جدا شده بلشکر
پادشاهی ملحق گردیده بود و درینوقت بواسطت راجه جی منگه
دولت زمین پس در یافته بختاب خانی و منصب هزار و پانصد
هزار سوار مورد مرحمت شد و نصرت اله ولد سعید خان بهادر
مروم بختاب نصرت خانی و کامگار ولد کامیاب بختاب خانی و
شیخ عبد العزیز بختاب عبد العزیز خانی و اله یار بیگ میرتورک
بختاب اله یار خانی سرمایه مباحات و کسرانی اندوختند و رام
منگه ولد رتن راتپور که در موطن خویش بود و پدرش چنانچه
گذارش پذیرفته در جنگ اوجین به آب تیغ مجاهدان جنود اقبال
شریت هلاک چشید عاطفت خسروانه از روی ذره پروزی و خانه زاد
نوازی که شیمه کریمه این گوهر انسر مرغراز نصرت بمنصب هزار
هشت صد سوار و عطای جاگیر در وطن بدستوری که رتن داشت
بوازش نمود و مرام شد که ده پیشگاه حضور رسد و از خزانه انعام
بادشاهانه شصت هزار روپیه بچندی از ملازمان رکاب دولت و
مبارزان بهرام دولت عطا شد و بدین ایام راجه رای سنگه میسودیه
که در جنگ اوجین چنانچه مابق ذکر یافت در سالک وفات راجه
جموونت منگه انتظام داشت و پس از انهمرا بیون همانند بود
دولت ملازمت یافته غبار آستان سلطنت را مندل نامیده اعتبار

ساخت و بعنایت خلعت و احب و فیل و جمدهر مرصع تارک
عزت بر افراخت چهاردهم خضرآباد مرکز دایره اقبال گشته
مبارک دلیزیرش از نزل اشرف بیست اشرف دولت شد درین
روز دانشمند خان که در ایام بیماری اعلی حضرت گوشه نشین
شده بود در دارالخلافه شاهجهان آباد بسر می بود فیض اندرز
مقامت همایون گشته بعطای خلعت خاص اختصاص یافت و روز
دیگر که آنجا مقام بود شیخ میر و دلیر خان که چنانچه گذارش
یافت پرمایندن مراد بخش بقلعه شاهجهان آباد معین شده بودند
شرف بساط بوس دریافند درین اوقات خجسته آثار بوماطت
منهیدان درست گفتار بمسامع جاه و جلال رسید که دارابی شکوه
باطل پژوه خسران مآل باوجود آن همه خدایان و نکال که نتیجه سوء
انعمال او بود هنوز متنبه نشده راه بصلاح حال نبرده است و ترک
ننذه اندیشی و نساد انگیزی نجمه عافیت را متعقم نشمرده و
از محال طلبی و باطل پرستی بهمان خیال خام و اندیشه نا تمام
در صدد تدارک و تلافی است و روز بروز از مردم واقعه طلب نذنه
جو جمعیتش می افزاید و بهیچ وجه ترک خود رایی و شورش
انزائی نمی نماید چنانچه در اثنای فرار چند روزی که در سهند
اقامت داشت باموال راجه تودرمل که نظم و پرداخت مهمات
آنچه کله باو متعلق بود و بعد از استماع خبر قرب وصول آن رانده کشور
اقبال و قبول بسهند از دور اندیشی و پیش بینی از مرآه کفاره
گزیده به لکهی جنگل رنجه بود دست تعدی دراز نموده کسان
به تفحص و تجسس ذخائرش گماشت و قریب بیست لک روپیه

از مال او که در بعضی مواضع مدفون بود و مردم نشان دادند
بر آورده متصرف گشت و از آنجا بعزم دارا لعلطنت لهور که باقطاع
او تعلق داشت روانه شد و چون بکنار آب ستلج رسید کشتیها از
جمع گذرها فراهم آورده بعضی را شکست و پاره را غرق نمود و
داژد خانرا که از مرداران عمده او بود با برخی از لشکر در گذر
تلون که گذر متمارن و مقور آن آب است گذاشت باین اندیشه
نامد که چون موسم برشکال است و راهها از کثرت گل و می
قابل عبور مویک منصور نیمت و از طغیان آب دریای ستلج پایاب
ندارد و کشتی مفقود است بچند از صدمه عساکر جهانکشا ایمن
خواهد بود و تا موسم بارش سپری نشود و دریاها پایاب و راهها
قابل عبور جنود ظفر مآب نگردند توجه رایات خورشید تاب بصوب
بنجاب صورت نخواهد بست و او در عرض این مدت در بلده لهور
که از خزائن بادشاهی و اموال خودش یک گروز روپیه بانور خانه
و توپ خانه و دیگر کارخانجات و امیاب تجمل و ادرات نبرد و پیکار
در آنجا بود بفراف بال باصلاح حال خون پرداخته لشکر و سپاه جمع
خواهد ساخت و دیگر یاره لوای محاربه و جدال خواهد افراخت
نام او این معنی که "او" که اراده ازلی بپیکردن ریشه آن
تعلق یابد به آبیاری سعی و تدبیر برگ بقا بگیرد و کنگ حشمتی
که حکمت ایزدی انهدام امایش خواسته باشد بمعماري جهد و
کوشش مرمت پذیرد حجه بعد از ظهور این احوال رای عالم
آزای خدیو کشور اقبال چنین اقتضا نمود که آن تباه اندیش کینه
خورا که قدرعافیت و ملامت ندانسته هنوز مهیای نساد و آماده

عناد بود در رهزور فرصت ثبات و هوشیاری و مجال سامان احباب
 فتنه و جنگند نداده ساعت پنجاب را از خار وجود فتنه آمودش
 بپردازند و این مهم ظفر خروار را بعهده امرای عظام که در عقب
 آن بد عاقبت تیرهای سر انجام شده بودند نگذاشته خود بنفس
 اندس هم دران روزی نعمت خمر رفته بدفع او گمارند و اگرچه موسم
 برشکال بود و از کثرت آب و نور گل واهی عبور عساکر جهان پدما
 براه پنجاب متعذر می نمود و بر تقصیر طی مسالک و قطع
 مراحل گذشتن از آب منلیج و بیهوده بانقذای کجستی و عدم پایاب و
 باوجود معانیت و ممانعت غنی خمران مآب در تصور و خیال
 همگانی نمی گنجد و قطع نظر از این مراتب بر موجب جهان نوره
 که درین سال همایون فال تعب و محنت بکمال کشیده معانتهای
 بعیده پیموده بود و مکرر اقدام بر حرب و جدال و تحشم صف آزایی
 و قتال نموده عزیمت این یورش ظفر اثر بی آنکه روزی چند
 تمکن و اقامت واقع شود و سپاه منصور از زنج سفر و محنت شاق
 برآماید بغایت صعبه داشت و اکثر عمد ها و ارکان دولت نیز
 درین موسم تجویز این نهضت همایون نمی کردند لیکن از آنجا که
 پیوسته مقاصد و مرادات این برگزیده ذوالجلال ساخته و هر دایقه
 کارکنان آسمانی و عزایم و ارادات این دست پرور اقبال بتلقین الهام
 ربانیست در پنجاب راهی ظاهر بینان و گنگش هانیت گزینان را
 مظهر نداشته بتعلیم سرور یخت و صواب دید همت والا عمل نمودند
 و بروفق مضمون [نَادَا عَزَمْتَ تَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ] شیبه ندیده
 توکل را که پیوسته نقد وقت و حال و سرمایه حصول اسانی و

آمال آن حضرت است رفیق طریق نصرت و اقبال ساخته عزیمت
 پنجاب مصمم فرمودند و چون فرخنده ساعت میمنت قریبی که
 اختر شناسان والا نظرو دقیقه سلجان احوار آسمانی برای جلوس
 مسمود بر سر بر کمرانی و اورنگ گیتی ستانی برگزیده باختیار
 آن رقم سعادت بر صفای تقویم انجم و افلاک کشیده بودند روز
 مبارک جمعه فردا ذی قعدة مطابق یازدهم اسرداد بود و وقت
 و فرصت آن رعیت نداشت که داخل دارالخلافه شاهجهان آباد
 و قلعه مبارکه فیض بنیاد گشته بسر انجام لوازم و اسباب و تمهید
 فواید و آداب این امر جلیل القدر بنوعی که معمول این دولت
 روز افزون و مطابق توره و آئین این سلطنت همایون است بپردازند
 بر پیشگاه خاطر قدسی مآثر پرتو امکنند که این مهم لازم الانصرام
 و عزیمت نصرت انجام را که عین صلاح دین و دولت و سرمایه
 نظام ملک و ملت بود بدین سبب در عهده ناخبر و تعویق نینداخته
 تبعیت ادراک این ساعت میمنت قریب در باغ فیض بنیاد اعزاز بان
 که نسخه از فردوس برین و مشتمل بر منازل عالی دل نشین است
 چند روزی اقامت نموده در ساعت مذکور بر تخت سلطنت و اقبال
 جلوس اجلال فرمایند و از مراتب جشن و نشاط و لوازم این محفل
 انبساط بآنچه در رعیت وقت و فرصت گنجد اکتفا نموده بزودی
 متوجه مقصد گردند پس از تمشیت این مهم والا و حصول دیگر
 مقاصد علیا که خاطر ملکوت ناظر از معظمت مراتب ملک پیرائی
 و جلال مهمات کشور کشائی هندوستان بپردازد و گلشن حشمت
 و ابهت از خمس و خار وجود مفسدان دعویگر بالکلیه پیرایش

پذیرد بفراف بال و جمیعت خاطر تمهید مراسم جشن و سرود
سراجم لولالم عیش و سرور چنانچه شایسته جلالت قدر و شان این
دولت جهان مدار و سزاوار شوکت و عظمت ملاطین گردون اقتدار
باشد نموده در خجسته حاضری دیگر اورنگ سلطنت و حریر خلافت
بجلوس اشرف والا پایه گردانند و خطبه و سکه را بنام نامی خویش
پایه سعادت و پیرایه میمنت بخشد بنابرین مقدمات پرتو ورود
بساحت دار الخلافه نیغکنند داخل شهر نگشتند و شانزدهم موكب
ظفر طراز از خضر آباد بآهتزاز آمده باغ سندری باری که بمسافت
یکروز از دار الخلافه بمسقط دار السلطنت لهور واقع است از فرنزول
اشرف نصارت و خرمی پذیرفته دو روز دیگر آنمکن فیض نشان
بیمن اقامت شهنشاه عالم گیر میمنت پذیر بود درین ایام عاطفت
بادشاهانه راجه جیدنگه را بانعام محالی که یگروز دام جمع آن بود
رتبه امتیاز بخشید و محمد امین خان بمرحمت نقاره و علم رایست
مباهات افراشت و هیادتخان که بنظم مهمات دار الخلافه و حراست
قلعه مبارکه قیام داشت ادراک ملازمت اکسیر خاصیت نموده
بعنایت خلعت تشریف افتخار پوشید و فدایخان مهین برادر بهادر
خان که فوجدار میان دو آب بود تقبیل سدا سپهر تمثال نموده بعطای
خلعت و اسب و نقاره و علم مشمول نوازش شد و باضافه دو هزار
و پانصدی هزار سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار
والا رتبه کی یافت و تطب الدین خویشکی بغواجداری مرکز سورتیه
معین گشته بعنایت خلعت و اسب و نقاره و علم مشمول نوازش
شد و فوجداری مرکز لکنو از تغییر ایرج خان بدلیز خان مفوض

گشته جمالخان پسر خان مذکور بنیابت پدر بتقدیم آن خدمت مامور
و بمنصب هزاری چهار صد سوار حربلندی یافت نوزدهم خدمت
گیتی حقان قرین دولت و بختیاری از باغ سندری باری کوچ
فرموده مرا بستان فیض بیداد اعز آباد را از فرنزول مسعود طراوت و
شادابی افزونند •

فرستادن خلیل الله خان با جنود قاهره برسم

منقلا بکنار آب سنلج و تعیین امیر الامرا با جنود

ظفر بیرا بمسقط هردوار بجهت صدرالسلیمان بی شکوه

درین ایام مرخصه انجام رای گیتی آرای حضرت شهنشاهی
چنین اقتضا نمود که فوجی از جنود اقبال پسر کردگی عمده السلطنة
خلیل الله خان بلشکری که پادشاهی بهادر خان بتعاقب دارا
بی شکوه معین گشته بود ملحق سازند تا هر دو لشکر یکجا جمع
شده بکنار آب سنلج رسند و آنجا رحل اقامت انگذند تا وصول
موكب منصور بتدبیر عبور از آب مذکور پرازند و تفحص و تحقیق
کنند نموده سوانح احوال آنصوب معروض بارگاه اجلال سازند بنابرین
بیست و چهارم ماه ممطور آن توفیق اخلاص آئین را بطای
خلعت خاص و نایل و همشیر نواخته رخصت فرمودند و میرخان
خلف او بمرحمت خلعت و اسب و علم باضافه هزاری هفصد
سوار بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و روح الله پسر
دیگرش بمرحمت خلعت و اسب نوازش یافته با پدر مرخص
گشتند و طاهرخان و رایدنگه و آتهر هر یک بعنایت خلعت و اسب

بناز طلا و نیل و قباد خان بعنایت خلعت و اسب و عبد الله خان سرائی برحمت خلعت و نیل و انعام هفت هزار روپيه و يک تازخان بعنایت خلعت و نيل و مہد منصور خان بارہ بعنایت خلعت و عبد الله بيگ و علي مردان خان برحمت نقاره و اسب و مہد مغور بارہ و اوديهان را تہر ہر يک بعنایت اسب و شہار خان افغان و آتش قلماق و گروہ ديگر از ملازمان رکاب دولت و معازران بہرام صولت با خان مذکور معین گشتہ بمراحم و مکالم خسروانہ مفخر و مباهی شدند و چون بمرض اشرف رسید کہ سليمان بي شکوہ باجمعی از نوکران خود و پندرش کہ ہمراہ او مانده بودند ازان روزی آب گدگ عنان ادبار بسوی ہر دو را تانہ بقصد اينکہ دوران حدود بہ معاونت زمينداران آن مرزوبوم از آب گذشتہ اگر تواند از راہ بوريع و مہارنپور خود را بحدود پنجاب رساند و يدارا بي شکوہ ملحق شدہ ضميمہ جیش نندہ و علاوہ مادہ فساد او گردد خديو دور بين دانش آئين را دفع و استيصال آن شعبہ دوحہ خصومت و عداوت کہ باعث قطع پروبال و موجب ضعف حال پدر نندہ گر بدستگالش بود در کيش مصلحت بينی و صواب انديشی لازم و محتتم نموده عمدہ امرای رفيع مقدار اميرالمررا با فوجی از عساکر نصرت شمار بسمت ہر دو را تعيين فرمودند کہ سد راہش شدہ بکفايت مہم او پردازد و آن نوئين بلند مکان را هنگام رخصت يعطاي خلعت خاص و شمشير و نيل با مادہ نيل و دوامپ با ساز طلا نواختند و ندائی خان برحمت اسب و نقاره و سودی خان برحمت خلعت و اسب و نيل و شمشير و انعام پانزدہ هزار روپيه

و مہد فيروز خان بارہ بعنایت اسب و محمد طالب ولد اميرالمررا بخطاب عقيدت خالی و مرحمت اسب و بزرگ اميد برادر خورد او و مہد علی اکبر بارہ و کشن سنگہ و مہد لطف علی و جمعی ديگر از پندہای شہامت ہر روز و مبارزان جنود فتح و ظفر با ن زبده امرای عظام معین گشتہ ہر يک در خور حال مشمول عنایت بادشاہ دريا نوال شدند و مہد شجاعت خان بہ تہانہ داری ہر دو را تعيين ياست بالجملہ شہنشاہ جہان قا رسيدن ساعت جلوس مبارک در باغ خلد آئين اعز اباد بتنظيم امور خلافت و جہانگشائی و تمہيد مقلدعات جہن سرير آرائي و سرانجام اسباب پورش پنجاب و تہييز و تعيين جیش نصرت مآب بدنع و استيصال اعلاي خسران مآب پرداختنہ قرين دولت اقامت داشتند و ہر روز بانواع اصطناع و احسان و اقسام اکرام و انضال پرتو انوارش بحال پندہای عقيدتمند و فدويان ارادت سگال انگندہ ہمت بلند نہمت بر کام بخشي خلایق ميگماشتند و درين ايام ايرج خان کہ از نظم مہم سرکار لکھنو معزول شدہ بود از آنجا رسيدہ بتقبيل عقبہ خلافت چہرہ امروز طالع گردید •

زينت يافتن تخت شہنشاہی و اورنگ گيني

پناہی بہ جلوس مسعود طرازندہ افسر و

برازندہ سرير شہنشاہ جہان دار عالمگير

چون حکمت کاملہ حضرت آفريدگار و داداي نہان و آشکار بہر مدتی کہ حال روزگار باختلال گرايد و مزاج زمانہ از منہج

اعتدال انحراف یابد بمقتضای کمال مصلحت بدینی و دنیوی
شامله بتجید نظام کارخانه ایجاد تعلق گیرد و خواهد که کهن بنای
عالم تکوین از نور رونق و زینت پذیرد افسر خلقت و فرماندهی
بر مر بختباری گذارد و زمام اختیار جهان بکف اقتدار جهاندار
مپارد که ملک و ملت در سایه حراستش از آفت خلل و نقصان
ایمن و مپاد و رعیت در پناه میاستش از آسیب ظلم و ظفیان
مطمئن باشد عرصه شش جهت از نور معدلتش مانند خلوت
فانوس از پرتو شمع شب افروز روشن شود و ساعت هفت اقلیم
از پرتو مکرمتش چون مشرق خورشید بفروغ آفتاب جهانباب منور
گردد مرا از خط شرع بر ندارد تا طغرای سعادت جاوید بنام
نامی خویش رقم نماید و گردن از حکم یزدان نه بپیچد تا گردن
سرکشان بگنجد فرمانش در آید در لباس بادشاهی حق بندگی
و شرط پرستندگی معبود حقیقی بجا آرد و در زی سلطنت و فرمان
روائی همت بر فرمان برداری خالق بیچون گمارد قدم بر مرید
دولت بآن نیت گذارد که احکام دین را بر کرسی نشاند و خلعت
سلطنت و کامکاری بقصد آن پوشد که برهنگان وادی احتیاج را
تشریف عطا و احسان پوشاند بحکمت عملی قهر و میامت را
بلطف و نوازش آسپزش دهد و بمعادت ازلی کسوت خلعت و
سروری بطراز شریعت هر روز آرایش نماید کشایش کار فرو بسته
بفتح کشوری حصاب کند و مید تلب دلخسته را بنسخیر اقلیمی
برابر شناسد تدبیرش را خاصیت حکم تقدیر باشد و صیت سخایش
چون جوهر شمشیرش عالمگیر بمیامن عدل و انصاف داد دهد

مظلومان و غور و صبی مستمندان نماید و بحسن دالیش و بینش
خریدار مطامع هنر و قدردان جوهر خردمندان باشد هم کشور صورت
بمیامین نبض و جودش معمور شود و هم دار الحاکم معنی از وجود
معمودش رونق پذیرد و بتعظیم او امر الهی لوی عزت و عظمت
بر انرازد و اجتناب از مناهی و ملامی شعار و دثار خویش
مازد بجواهر مفاخر و آلی معالی شاهد ملک و ملت بیار آید و
ذکر محاسن و مکارمش بر باد پای السنه و اقواء بصیط جهان بیاید
بلطائف اکرام و وظائف احسان دلپای آزادگان در تید کمند محبت
خویش آورد و بهرائف عاطفت و جلال عطا وارستگان را بسته
زنجیر والای خود مازد • • نظم •

جهاندار باید که کار جهان • کند راست بر داب کار آگاهان
بخلق خدا مهربانی کند • بدین گله حق شاهی کند
برحم آتش جور تحسین دهد • ز ظالم متاند بمسکین دهد
بدارد بقدیر قانوس ملک • کند پیک اندیشه جاموس ملک

شاهد صدق این بیان صورت احوال میمنت طراز گیتی خدیو
عالمگیر است که چون از روز نخست کلک تقدیر نسخته این صفات
حمیده و نهرمت این خصال پندیده در دفتر خلقت بنام نامی
آن حضرت نوشته و دست قضا طینت میمنت آئینش باین اخلاق
کامله و ملکات نافله مرشده بود چنانچه از آغاز طلوع صبح ولادت از
مشرق سعادت بموجب مضمون این خجسته مقال که • نظم •
بشهادت شاه صاحب فرست • که در غنچگی گل تمام انصرفت
بزرگان بزرگ اند ز آغاز کار • ز خاور دمه مهر کامل عیار

بوزق ابن محمد و لواحق این محاسن از ناصیه حال فرخنده مآل
آن طرازند؛ صریح حشمت و جلال می یافت و از مبداء جهان
افروزی و ابتدای عالم آرائی فروغ اورنگ نشینی و لمعه فرمان
روائی از جبین انوار آگین آن ژبند؛ سلطنت هفت کشور جلوه
ظهور داشت سواد خوانان محائف پیش بینی را پیوسته از مشاهد
انوار فرد کمالش ظاهر و هویدا بود که عنقریب بتائید ایزدی
همای سلطنت در سایه چتر گردون هایش بال اقبال خواهد کشود
و شهباز طالع کشور کشایش بصید طائر ملک پرواز خواهد نمود لجرم
کار کنان آسمانی باقتضای حکمت ربانی پیوسته ابواب حصول آمال
و آمانی بر روی دولت آن حضرت می گشودند و مراحم اسباب
حشمت و کرامتی و تمهید موجبات خلافت و جهان بانی می نمودند
همواره بخت هوا خواه بود و تخت چشم بر راه روزگار دید؛ امید
بر شاه راه از منه و ادوار کشاده انتظار و در این ساعت مسعود می برد
و چرخ بپر طفل و ش در ترمذ وصول این عید دل افروز روز می
شمرد تا آنکه درین هنگام که انواع خلل و فتور بارکان و قواعد ملک
راه یافته بود و روق و نظام از کار دین و ملت بکلی رخ تافته سرکشان
و امعه طب ز نزدیک و دور رایت نخوت و عروج می ابراختند و
مفسدان متذبح از هر گوشه و کنار طبل نصاد و غناک می بواختند
بمیان اقبال بیروال و برکات عنایات قادر ذوالجلال خورشید عالم
آرای سلطنتش از مطمح سعادت و میروزی پرتو جهان افروزی جاوه
گر آمد و آرزوی دیرینه روزگار بر آمده زمان انتظارش بسر آمد و
روز مبارک جمعه ۷ ذی قعدة سال هزار و شصت و هشت هجری

مطابق بازدهم اسرداد در عمارات دایمیر باغ فیض نغیال
اعزایان • ع •

که همپو روضه جذبت مدام خرم باد

بفرمان واجب الامعان پیشکاران پیشگاه سلطنت و خلافت بساط
اتمساط گهواره جعفری والا و مجلسی دلکشا ترتیب دادند و ابواب
عبش و سور و طرب و سرور بر روی امامیان کشیدند • • • نظم •
چو خلد برین بزمی آراستند • برقص آسمانها زجا خاستند
در عیش جاوید کردند کار • برامشگری زهره برداشت حال
چو گل عالمی را ز عیش و طرب • فراهم گشتی آمد از خنده لب
چنان مجلس آرائی از سرگرمی • زمین را دامن دار در زرگرمی
و بعد از انقضای پانزده گهزی و بیست و دریل از روز مذکور که
موافق شش ساعت و نه دقیقه و ده ثانیه نحوسنی باشد شهشاه
کامبخش کامگار با بخت بیدار و دل هوشیار قریب فرایزدی و تائید
الهی بر تخت سلطنت و شهشاهی و سرور فرمادهی و گیتی
بذاتی جلوس اجل نموده پایه امزای اورنگ و سرفرازی بخش
دیدهیم گریزد • • • نظم •

بر آمد نورنگ شاهشاهی • سرف دامن از مرطال الهی
شهشاه شد زینست امزای تخت • وطن کرد انبال در پای تخت
چو ز پای او تخت اسرگرمی • داملاب خود را برا برگرمی
صدای دهانه شادبانه و بوی کوس طرب بنوازش گوش ساکنان مچر
از چپ و راست بر خاست و آهنگ زمزمه تحیت و گل دایک
ترانه دعا از حضاران بهشتی احسن هزاران مدت بر احسان نموده

امرای رفیع القدر نامدار و نویثقان اخلاص منش عقیدت شعار
به تسلیمات تهذیب تارک آرای سعادت گشته در خوررتبه و منزلت
دران خجسته محفل دولت بر اطراف سریر گردون مصیر گیتی
خدایو عالم گیر صف کشیدند و اورنگ والا پایه آسمان سایه از نور
جلوس فرمانروائی ایام مانند فلک بگام خود دیدند طبق طبق
زرو و نیم مانند اوراق شکوفه که نسیم در صحن چمن بر تاج هفت
ترکی گل افشاند بر تارک و دیهیم آن زبیدند سلطنت هفت اقلیم
ایمانده شد و دامن دامن چون جواهر شب افروز انجم و اختر که گردون
نثار بدر مذهب کند بر فرق فرقدان سای خدایگان مهر سریر ریخته
آب و از خدمتخانه جرد و مضل بادشاهی جامهای رنگارنگ و
خلعتهای گویا گویا گریزها گریزه مردم را زین قامت افتخار گشت
و خازن مکرمت و احسان سایه الهی دست بخشش گشوده دامن
آرزوی کامجویان را مالا مال نقد مراد کرد • نظم •

دران محفل از بذل شاهنشاهی • دل و دیده پر گشت و سخن تهی
شد از بخشش شاه والا کهر • جگر گوشه یحیی در بدر
ز خلعت دران بر گردون لباس • چو خورشید در خلی زریں لباس
مصلحتی بلاعت شعار و سخن • سخنان مکرر توبیخ بدعه برای
این جلوس دامن پادشاه اند از جمله کرده اطاعت و طاعت
ارواح و انوار الهی • اسب که کمال قدرت و غرابت دارد
و سید عید الرشید شوی که در ملک دهاکویان این دولت اید

(ن) سید عید الرشید بهتوئی

مدت امت بآن ملهم گشته بر دقائق فهمان اشارت غیبی و حقایق
شماران رموز آسمانی که بدایع نکات و اسرار زیان رمز و ایمان توافند
فهمید مستور نیست که ظهور این لطیفه بشارت بخش که بتلقین
ملهم غیب رخ نموده اشارت است بآنکه این پیشوای سلاطین اولی
الامر و مقتدای خواقین ذری القدر برگزیده و پسندیده خالق
بشچون و بکمال حقیقت و حقانیت مستحق خلافت ربع مسکون
امت و خلیف را پس از اطاعت الهی و متابعت حضرت
ختمی پناهی اطاعت او امر و قبول نواهی او فرض عین و منتجب
سعادت دارن است و مدبر جعفر خراسانی که در من تاریخ گوئی
سر آمد هل زمان و زما خدایان این دولت در پادشاه
ملک اورنگ (تاریخ وقوع این عطا شکر بافته و دیگر از نکته
ملجان انجمن معنی • • ع •

سزاوار سریر پادشاهی

گفته امید که تا چتر زر نگار • پیر برین بر فراز اورنگ زمین سایه
گشود مهر عالم گیر و تاج غیر زری و افسر جهان افروزی بر سر
امت سریر جهانبانی و دیهیم گیتی • ستانی را از وجود این پادشاه
حق آگاه دین پرور عدل گستر زیب و فروخت بلند و اقبال عدو
دشمن در تسخیر جهان هم طاع خورشید امور باد باجمله از انجا که
لازم و مقتضات من حش از چمن و جلوس سعادت پتود را
خدایو اورنگ اقبال بحکم اقتضای حال چنانچه گذارش یافت قرار
داده اکثر مراثب و مراسمی که لازم سریر آرائی است بجلوس ثانی
حواله نموده بودند درین جلوس مینعت قرین خطبه و سکه و تعیین

لقب اشرف بعمل نیارده موثرب داشتند و امرای نامدار و نویغان
عالیمقدار نیز چون وقت را آن وسعت نبود که پیشکشهای لایق نمایان
که این بزم فرخنده و جلوس خجسته را شایان باشد تهیه و سرانجام
توانند نموده بمقتضای وقت هریک نذری در خور حال گذارانیده
سامان پیشکش هنگام فرصت که خاطر از مهم اعلای پراخته آید
و گلشن ملک و دولت از خار عناد اهل نسل به پیرایه قرار داده
و شهنشاه ابر کف دریا نوال دمت مکرمت از آستین انصال بر
آورده هریک از بادشاهزادهای و اقندر عالی نژاد و ملازمان عتیقه
مهر بنیاد را در خور منزلت و مرتبت کامیاب موهبتی و معمول
مرحمتی ساختند از انجمله رخسارده اختر برج سلطنت فروزنده گوهر
درج خلعت بادشاه زاده والا قدر خجسته شیم محمد معظم را که
در دکن بودند بمرحمت خلعت خاص و یک زنجیر نیل با صاف
نیل و ده سر اسپ از طویل خاصه نواختند و غره جیدین دولت و
انجبال طراز آستین ابهت و جلال بادشاه زاده ارجمند سعادت توأم
محمد اعظم را که تا این هنگام منصب نیافته بودند بمنصب ده
هزاری چهار هزار سوار و عنایت علم و تقار و تومان طوغ و آفتاب
کبر و دهکده کی الحاس گران بها و برخی جواهر گران بها و ده مرامپ
از طویل خاصه پاینده قدر امانت و خلعت خاص و ده سر اسپ
برای مهدی شعبه دوحه حشمت و نامداری گزین باو نخل ابهت
و کامکاری بادشاه زاده والا نژاد محمد سلطان را که در مستقر خلافت
اکبر آباد بودند فرستاد و زید و نقویان شیخ میر بمرحمت خلعت
خاص و یک زنجیر نیل و ده سر اسپ از انجمله یکی با زمین و

ساز طلا و نر اصل و اضافت بمنصب والای پنج هزاری باجهزار سوار
دو اسبه و ده اسبه مشمول الطاف شاهنشاهانه گردید و راجه جیمهنگ
بعطای خلعت خاص و جمدهر مرصع و ده اسبه یکی با زمین
و ساز طلا و عمده السلطنه جعفر خان بعنایت خلعت خاصه و
باضافه هزاری هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار دو اسبه
و ده اسبه و دلیر خان بعنایت خلعت و نیل با صاف نیل و
نوالفقار خان و اسامخان که در مستقر خلافت اکبر آباد بودند هریک
باضافه هزاری هزار سوار بمنصب باجهزار سوار و کتور
وام سنگ باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزار سوار
و عیادتخان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و
پانصدی دو هزار و پانصد سوار و نامدار خان باضافه پانصدی
پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و محمد امین خان
میر بخشی بمرحمت یک زنجیر نیل و مرتضی خان بعطای شمشیر
و جمدهر مینا کارو اسپ با ساز طلا و راجه رای سنگه سیموهیه
بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع با علاقه مرارید و اسد خان بخش
نوم بعنایت یک زنجیر نیل و هوشدار خان بعنایت فقره و اسپ
با ساز طلا و صف شلخان بمرحمت نیل و اسپ با ساز طلا و بقلند
گردیدند و اساتخان بعنایت خلعت و یک زنجیر نیل و انعام
بیست هزار روپیه و باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزار سوار
هزار و پانصد سوار مورد توازش گشته رخصت دکن یافت که
در خدمت بادشاهزاده ارجمند والا گوهر محمد اکبر بوده هنگامی
که به موجب بولغ صلی آن نو باو گلستان سلطنت با ثمرات

ریاض عفت و ابهت و حائر پردگیان مرادق عظمت از دولت آباد
عازم سد سپهر بنیان گردند همراه بوده لوازم خدمت بتقدیم رسانند
و مالوجی بعطای خلعت و اسب با زین و ساز طلا مباحی شده
بفوج امیر امرا که بر مر راه سلیمان بی شکوه تعین یافته بود
مرخص گشت و سید میر برادر شیخ میر به غایت خلعت و اسب
و خطاب امیر خانی مورد التفات گشته بقلمه داری دار الخلافة
معین شد و محمد بدیع بن خسرو بن نفر محمد خان که بنابر
بعض امباب و دواعی از منصب معزول شده بود به غایت خلعت و
سالیانه می هزار روبیه مورد عنایت و رعایت گردید چون بعرض
اشرف رسیده بود که ابراهیم خان داعیه گوشه نشینی دارد بحالیه
شصت هزار روبیه کامیاب شد و احمد بیگ خان که در زمان اعلی
حضرت از منصب معزول گشته بود بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار
سوار مقرر شده بفرمانداری سرکار بهراج که قبل ازین بمعتمد خان
متعلق بود تعین یافت و میر سلطان حسین ولد امیرخان مرحوم
بخطاب انتخارخانی و میر ابراهیم حسین برادرش بخطاب ملتفتخانی
و میر محمد مراد بخطاب سید محمد خانی و میر فضل الله ولد
میلادت خان بخطاب فضل الله خانی و ابو الفتح منشی بخطاب
فالتخانی و انعام چهار هزار روبیه سپهر امتیاز افرختند و مانسنگه
ولد راجه روپ سنگه و اتپور که پدرش چندنیچه گذارش یافته در جنگ
دارا بی شکوه مصدر جهالت و جسارت گشته متهورانه نقد جان
در باخته بود بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار مشمول فضل
و کرم شد و بمباری از عمدهای بارگاه خلعت و بندهای عقبه

حظنت باضافه مناصب و دیگر عطایا و مواهب که گذارش تفصیل
آن موجب تطویل است مطمح انظار عاطفت گردیدند و قریب
سه یک روبیه از خزانه احسان و مکرست خسروانه بچندی از امرا
و برخی دیگر از بندها انعام شد و انعام سه هزار روبیه باریاب نغمه
و درود عنایت گردید و دوم روز این جشن دل افروز حکم معلی
بمقصودیان و عمده پیشخانه صادر شد که مرادق اقبال بجانب پنجاب
بیرون زنند و تا ششم ماه مذکور حضرت شاهنشاهی قرین بخت
لوحند در سراستان فرخوس مانند اعزایان که بتوقع این عطیه
عظمی و شرافت این لطیفه کبری هرگز زمبش صد ناز بر سپهر
برین داشت بسر برده سر بر آرای دولت و کمرانی و زیفت افزای
او بیک جهان دانی بودند *

تعین فوجی تازه از عساکر نصرت پوره

بجهت مد راه سلیمان بی شکوه

اگرچه عمده المملطه امیر امرا با امواج نصرت پوره چندنیچه
گذارش یافت شده بود که بعد از رفته نگذارند که آن بدبهره
جوهر سعادت از آب گنگ عبور نماید لیکن از آنجا که آئین دور بینی
و حزم اندیشی است رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی چنان
انتضا فرمود که فوجی دیگر نیز از جلوه ظفر پناه بجهت مد راه او
رخصت فرمایند که درین روی آب چون بوده اگر آن اداره دشت
از بار بالفرض از جای محال عبور از آب گنگ یابد در گذشتن
آب چون مد راه پیش شوند و از آن جانب امیر امرا با آن لشکرها

و ازین طرف این جیش نصرت پیرا بدفع و استیصال او پرداخته
بنابرین شیخ میرزا با دلیر خان و صف شکن خان و برخی از اهل
توپ خانه و دیگر مبارزان نصرت نشان مثل رندوله خان و میر صالح
داماد شاه نواز خان و دلیر ولد بهادر خان و دهیله چهارم ذی قعدة
بجهت کفایت این مهم تعیین فرمودند و از کومکبان این عسکر
منصور رندوله خان بمرحمت نبل و جمعی بمطای خلعت و چلدی
بعنایت اسب نوازش یافتند •

نهیضت موکب ظفر آیات بجانب پنجاب بقصد

پیروا من آن ناحیت از خار وجود دارایشکوه بدم آب

چون خاطر جهان پیرا از نظم و پرداخت بعض امور خلطت
و تعیین عساکر نصرت اثر به کفایت مهم سلیمان بی شکوه فراغت
پذیرفت و اورنگ فرمان روائی از جلوس همایون زیب و فریادنده
جهان انصرد و عالم برهم خورده رونق و انتظام از سر گرفت
عزیمت توجه پنجاب که بنابر فتله دارا بی شکوه مرکز خاطر قدسی
مأثر شده بود و تاخر دران منافی قانون تدبیری می نمود پیش نهان
همت پادشاهان گشته دگر باره نسیم ظفر شمیم نهیضت و اعتزاز
بر هر چه رایات نصرت طراز وزید و موکب جهان نورد هنوز گرد
مقر و غبار تعب نیفشانده بمزم یساق جنبش گزید • نظم •
نمد زمین لشکر کشان ثرهاوز • عرق لاک اسپان لغر هلو
نیا صده از بار جبهه ثلثی • نورسته هم از رنج ره توسنی
و هفتم ذی قعدة مطابق عقد هم امر داد قریب به صبح که وقت

ظهور انوار فیض آسمانی و محل ورود انظار رحمت ربانی امت
نرا زنده لوای کهور ستانی پای عزیمت در رکاب دولت گذاشته
از باغ اعزا باد نهیضت فرمودند و نواحی سرای نرپله مضرب خیام
اتبال گشت درین منزل میدان تغان که نظم مهمات دار الخلاء
بدستور حابق بار تفویض یافته بود بعنایت خلعت و اسب و
داشتمند خان که دران هنگام گوشه نشین بود بمرحمت خلعت
و انعام بیست هزار روپیه و جلد و نرایی که ضمیمه کومکبان دار
الخلاء گشته بود بعنایت خلعت و پاضافه پانصد سوار بمنصب
چهار هزار بی دو هزار و پانصد سوار و خواجه عبد الوهاب ده بیدی
و محمد صالح گرمانی دیوان بیوتات آمرکز خلعت و جهان بانی
و روح الله دیوان آتجا و لطف الله ولد سعد الله خان مرحوم بعباد
خلعت نوازش یافته بشهر مرخص شدند و حید فیروز رستم خانی
از نوکران دارایشکوه بعنایت خلعت و منصب هزار و پانصد بی
دو صد سوار چهارم افتخار بر انروخت و میر ابو الحسن ملازم ناشجاع
که قبل ازین در دربار جهان مدار بشغل وکالت او قیام داشت درین
ایام بر بهری طالع اختیار بندگی آفتان خلطت سرمایه سعادت
سلخته بود بمرحمت خلعت و اسب و منصب هزار بی دو صد
سوار مر بلند شد و هزار خان و پهلخان هر ایک بانعام پنج هزار
روپیه و دکناتوه سنگه را تهور بانعام ده هزار روپیه کامیاب عنایت
شهنشاهان گردیدند و سید انوار از اصل و اضافه بمنصب هزار بی
هفتصد سوار مباحی گشته بغوجدار بی سرکار خیر آباد خلعت سرفرازی
پوشید و فضل المصطفی صید خان مذکور که در ملک کومکبان پدر

منتظم گشته بود و منصوبان و کومکيان آن مرکز خلافت و جهانبانی
 بعطای خلعت نوازش یافته بشهر مرخص شدند و روز دیگر موکب
 ظفر اثر کوچ کرده سه کروزه طی نموده درین روز عمدة السلطنة
 جعفر خان که موته داری مالوه بار مفوض گشته بود یکهزار موار
 از تابانش دواچه و سه اچه مقرر شد که منصبش از اصل و امانه
 شش هزار موار از آنجمله چهار هزار موار دواچه و سه
 اچه باشد و بمنابت خلعت خاص و نیل باساده بیل و جند هر
 صرمع و شمشیر خامه و دو صراصب از آنجمله یکی بازین و ساز طلا
 مشمول سرام شهنشاهانه گردیده بآنصوب رخصت یافت و ناصر
 خان مهین خلف او بمنابت خلعت و اسب و نقاره و محمد کامگار
 برادر خورشید بمرحمت خلعت مباحی گشته با پدر مرخص شدند
 و نوازش خان بغوجدارى مرکز مندر و هراست حصار آن نوازش
 یافت و ایرج خان و رحتم برادر او در ملک کومکيان صوبه مالوه
 منملک گردیدند و محمد بدیع ولد خسرو بن محمد خان که
 بنابر بعضی اسباب و دواعی از منصب معزول شده بود بعطای
 خلعت و سالیانه سی هزار روبیه کسایب بمنابت و رعایت گشته
 بدار الخلافت مرخص شد که آنجا بوده بدعاگوئی دولت تاهرتیام نماید
 و موکب گرمون متأثر به غش کوچ متواتر چهاردهم ظل اقبال
 بر نواحی قصبه کرنال انگند و خدیو جهان هده جا شکار کفان و
 مید انگنان راه نصرت و ظفر می پیروند و هر روز تا رسیدن

بمنزله حشمت و جاه نیله کار و آهوی بمیار شکار میفرمودند
 و درین ایام شیخان بمرحمت اسب و از اصل و امانه بمنصب
 دوهزارى هفتصد موار و مهیج داس را تهور باضانه پانصدی
 صد موار بمنصب هزار و پانصدی ششصد موار از اصل و امانه و
 عهد الحمید بیجاپوری بمنصب هزارى هزار موار و حصن بیگ از
 کومکيان دکن بمنصب هزارى هفتصد موار و سیف بیجاپوری
 بمنصب هزارى ششصد موار و میر ابراهیم میر توزک بمنصب
 هزارى چهار صد موار و تباد بیگ بمنصب هزارى دوه صد موار
 سر بلند گردیدند و میر محمد مراد بحراست قلعه چاندر و خطاب
 مید محمد خانی و بمنابت خلعت و اسب و دولفقار خان بمرحمت
 شمشیر با ساز میفا کار نوازش یافتند و چندیت بنده به بمنابت نیل
 و بر بهتراج بهاتی بعطای خلعت مباحی گشته بفوج خلیل الله خان
 مرخص شدند و میر مهدی یزدی که میر سامان مراد بخش بود
 بمنصب هزارى دوه صد موار سرفراز شده در ملک بندهای درگاه آسمان
 جاه انتظام یافت و چون راه راحت از کرنال گذشته بمسب کثرت آب
 و وفور گل ولای قابل عبور موکب جهان پیمای نمود رای عالم لرای گیتی
 خدیو کشورگشائی بران قرار گرفت که بخدمت پیمین شاهرا که گل و لاله
 آتر کمتر نشان میدادند میل کرده ازان راه به برگنه روه که بر کنار آب
 منظم است توجه نمایند و دران موضع تدبیر عبور آید مذکور نمایند
 بقایمین پانزدهم که از نواحی کرنال کوچ شد موکب اقبال بسمت
 قصبه اندری منحرف شده کوچ بر کوچ منوجه روه گردید و در
 عرض این ایام فرخنده انجام تا حین وصول موکب نصرت اعلام

بگذار آب ستلج بمیاری از بندهای عتبه خلعت که در جعب
جلوس مبارک بسبب غلیظ رقت و قلت فرصت پرتو لطف و
انصال گیتی خدیو دریا نوال بصاحت احوال آنها فغانه بود
کامیاب مرادم شهنشاهانه گردیدند و بعد از طی سه مرحله از کرنال
مرضداشت بهادر خان مشتمل بر مرزده عبور موکب منصور از آب
ستلج که باین زودی و سهولت فوق تصور همگان و دور از خیال
ظاهر بنیان بود رسیده بشارت نصرت و نیروزی اولیای سلطنت
بیزوال رسانید و نیزه گن ساری اقبال این دست پرورد لطف
فوالجلال بنانگی حیرت بخش عالمیان گردید مجملی از کیفیت
این فتح آسمانی آنکه خانمذکور که قبل از خلیل الله خان از پیشگاه
خلافت بتعاقب دارا بی شکوه مرخص شده بود چون شنید که آن
فتنه پزوه داود خان را که در گذر تلون بود اهتمام و استحکام آنروی
آب و سرداری و کار فرمائی جنود آن عسوان مآب باو تعلق
داشت بذاب بعضی مطالب بلاهور طلبیده است از روی مصلحت
بینی و کار طلبی عزیمت نمود که درین وقت خود را بکنار آب
رسانیده فرصت کار از دست نگذارد و بهر نوع که باشد گذشتن از
دریا همت گمارد و چون جمیعست مخالفان بیشتر در گذر تلون بود
عبور عساکر گردون مآثر دران موضع متعذر می نمود بدالت
زمینداران و مشورت رای مائت بر جناح تحبیر بگذر روهر که
بر دست راحت تلون بسمت بالای آبست شتافته در مدد گذشتن
از دریا شد و از کشتنهای همراه که بموجب فرمان همایون
متصدیان نواره سرانجام داده بر عریا از دار الخلافه شاهجهان

آباد آورده بودند و از صفائی که بمعی و تفحص بلندهای
درگاه و رهنمونی زمینداران آن نواحی بدست آمده بود بیعت
و بهنج منزل گشتی آماده ساخته در کمین انتظار فرصت بود
تا آنکه به نیروی توفیق و یلویی همت شب شانزدهم ذی قعدة
عزیمت عبور مصمم نموده برسیدن خلیل الله خان و لشکری که
با او بود مقید نگشت و اعتماد بر عین نهایت مهین کارزار
و تکیه بر امداد اقبال نصرت طراز شهنشاه دشمن گداز کرده
فریب هشتصد کس از همراهان خود که هر یک نهنگ دریایی
نصرت و ظفر بود بران کشتیا نهانده یکپاس از شب مذکور
مانده بآن طرف آب روان نمود آن شبامت مشان دریا دل زورق
همت در بحر توکل انگذده آنوقت شب بی توقف و درنگ بهزم
جنگ از آب گذشتند و از کشتیا فرود آمده و در بخانه که همراه
داشتند پیش رو کرده بطرف مخالفان که از پنبه غفلت و بیخبری
مصدق کریمه [ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و ابصارهم و اولئک
هم المرءون] بودند روان گشتند و بسطوت و صوات بحر زخار که
هنگام مد آب خود را بر ساحل زند بران مدبران غافل حمله آوردند
آن گروه باطل پزوه ازین تیز دستی اقبال که فوق تصور و خیال
آنها بود مورد رعب و خوف گشته تاب ثبات نیلورند و همان
استدلال از کف گسسته و عکرای وادی مرار گردیدند و مجاهدان
کرطس پاکر حوکه میات نصرت و قرین آبرو دران روی آب مورچال
بسته بجای محدودان بشنند و چون گریختگان تلون رسیده
بعده روزان آسمان پیوستند آنها را نیز باحتماع این خبر رعب اثر

پای همت مست گشته نیروی قرار و استقامت نماند و از کفر
مذکور برخاسته روانه سلطانپور شدند و همچنین مردم دیگر که جمعا
در گذرها بودند بآن ها ملحق گشتند و مجموع در سلطانپور فراهم آمده
حقیقت حال بدارا بی شکوه نوشتند و خلیل الله خان که بعد از
بهادر خان از پوشگاه خلافت روانه شده بود شب هفدهم ذیقعد
یکپاس شب گذشته نزدیک حرای رای رایان که در منزل بالای
صبرند است خبر گذشتن بهادر خان از دریا شنیده بمجرد اجتماع
این مزده بیعت افزا ازان منزل کوچ نموده ایلغار کرده روز دیگر
بروهر رسید و باتفاق هم لشکرها را بهمان چند منزل کشتی از آب
گذرانیدند و متممات این احوال و لواحق این موانع فیروزی مآل
عنقریب است گزارش خواهد یافت و هم درین اوقات نصرت
مهمات بعرض اشرف رسید که حلیمان بی شکوه که در آن طرف آب
گنگ برابر هر دو دراز نزل ادبار نموده در صدد تدبیر عبور از آب
مذکور بود چون از وصول عساکر ظفر مآب بکنار آب راه مقرر مسدود
دید و تاب مقاومت جزو قاهره از اندازه طاقست و توانائی خویش
افزون یافت ناچار متوکل زمیندار سری نگر شده بکوهستان ولایت
او در آمد و بهزاران خسران و ناکامی و نکبت و بد سرانجامی دران
شعبه کفر و ضلال و بهمنوع ادبانه و نکال که نمونه است از درکات
حق مقرر گزید چنانچه تفصیل مرقوم کلک حقایق نگار خواهد شد
و درین ایام ارمی برادر راناراج حنکه که بهمراهی پسرش برای
ادای مراسم تهنیت آمده بود بعطای خلعت و جمدهر مرمع
باعتلافه مرورید و اسب بازین و ساز طلا مباحی گشته رخصت آن

طرف یانت و عثمان عاطفت عثمان با خلعت فاضله و غیل باماده
غیل برای رانا مرسل شد و حاجی بقا ملزم شجاع که آن بی بهره
جوهر اقبال او را از بلکاله با نامه صفتی بر مراسم تهنیت و نتوجات
و مدح باظهار مراتب خاست و مواجات بجناب والا فرستاده بود.
جبه سالی سده معلی گشته بغایت خلعت و اسب و علم
و نقاره و اضافت منصب مشمول نوازش گردید و غضنفر خان
بفوجداري میان دو آب از تفتیر فدائیکان معین گشته بعطای علم
و خلعت و اسب و اضافت منصب سرفراز شد بیست و یکم ماه
مذکور شیخ میر و دلیر خان و صف شنگخان با حائر همراهان که
بعد از آواره شدن سلیمان بی شکوه بکوهستان سری نگر از کنار آب
چون برخاسته بودند بموکب ظفر اثر پیونده شرف احتیاط عتبه
خلافت دریافته ویرایج جهان مطاع بنفاد پیوست که عمده السلطانه
امیر الامر از کنار آب گنگ برخاسته بمقتدر الخلافه اکبر آباد شتاب
و تا معاودت موکب جاء و جلال ازین یحاق نصرت مآل در خدمت
بادشاهزاده عالیقدر فرخ حصال محمد سلطان بنظم مهمات آن مرکز
هفتم و جهانبانی قیام نماید و فدائی خان و حائر امرار و لشکری
که باو معین بود بموکب ظفر قرین پیوند و چون مرشدت مخن
در طی این شهرست حریده مفاخر و معالی باینها رسید ذکر شد
از حال سلیمان بی شکوه بعد از هزیمت یلغن پدار نگهیده شیرش
تا در آمدن او بکوهستان سری نگر ناگزیر ضبط وقایع مینماید و
کلک حقایق نگار چنین پرده از جمال بیان میکشاید که آن جاهل
ادبار نرجام که راجه جیسنگ و دلیر خان و دیگر مرداران و اسرای

بادشاهی از پتله بتعجیل می آمد یازدهم ماه مبارک رمضان که هفتم آن محاربه عساکر گردون متأثر با دارا بی شکوه روی داده بود سه منزل از االه آباد گذشته در نواحی موضع ^۱ گره خبر انهزام پدر ننگه گر خویش شنید و شخصت فرمان حضرت اعلی و پس ازان نوشته دارا بی شکوه که مشعر بحقیقت وقوع صف آرائی و قتال و کیفیت نصرت و فیروزی جنود اقبال بود باو رسیده بر صورت حال آگهی یافت و این خبر رعب اثر دران لشکر شائع شده سنگ تفرقه در جمیعتش انداخت حضرت اعلی چون تا آن وقت هنوز بصلاح کار دولت و مصلحت امر خلالت راه نبرده متوجه اصلاح حال و خامت مآل دارا بی شکوه بودند و باغواوی آن ننگه پروژه عمل میفرمودند بموجب خواهش و التماس او باین باطل لاجوهر نوشته بودند که با نوکران پدر و لشکر ایتز خود عازم دهلی شده خود را باو رساند و از مرداران و عساکر بادشاهی هرکه خواهد باو رفاقت نماید و دارا بی شکوه نیز بهمین مضمون رقیقه باو نوشته بود استمال التماسها بامرا و اعیان لشکر بادشاهی مبلی بر تکلیف و رفاقت و همراهی او فرستاده بود آن ناقابل دولت و اقبال بعد از اطلاع برون حال مراسیمه و مضطرب شد و عزان ثبات و استقلال از کف همت فروهشته در چاره کار و تدبیر امر خویش متحیر گردید و همان روز راجه جیسنکه را طلبیده با او کنکش کرد راجه بمقتضای [^۱ اَلْمَسْتَهَار مَوْتَمِر] گفت که صلاح درین است که با پناه

(۲) موضع کوره

همراه به توقف و احوال بصوب دهلی شتافته خود را به پدر زمانی و اگر اختیار این نتوانی صواب آنکه بانه آباد مراجعت نموده تا مآل حال پدرت معلوم شود آنجا بسربری و چند آنکه سلیمان بی شکوه او را تکلیف رفاقت نمود از آنجا که مقل مصلحت بین و خرد صواب گزین داشت باساح آن جاهل بحاصل مرشقه صلاح اندیشی از کف نداده از ارضی بهراهی او نگشت و از فهمیدگی و نیک مرانجامی جواب هرچند داد که همراه نمی آیم و بدرگاه خلالت پناه میروم و بمنزل خود آمده دیگر پیش او نرفت و آن حیدران در طقه مرگشنگی روز دوم درود اینخبر از کمال حیرت زدگی مقام کرد که باز با مردم کنکش نموده کار خود را چاره درست اندیشد و درین روز دلیر خان را طلبیده بعد از ملائمت بسیار با او در صلاح کار مشورت کرد دلیر خان این رای نمود که به االه آباد مراجعت نماید و از آب گنگ عبور نموده بهاهجهانپور که آباد کرده بهادر خان و وطن افغان است برود و آنجا لشکر و پناه از اقوام افغان و غیر آن فراهم آورده آنچه صلاح وقت و مقتضای حال باشد بعمل آورد و موافقت و موافقت خود باو مشروط به قبول این تدبیر ساخته گفت که اگر به جواب دیدن عمل کلی رفاقت و همراهی میکنم سلیمان بی شکوه قبول این کنکش نموده بنابراین مصلحت صحت بنیاد قرار داد که روز دیگر کوچ کرده باتفاق دلیر خان به سمت االه آباد رود راجه جیسنکه چون برون معنی آگهی یافت و دانست که دلیر خان از خامی و بی تجربگی سود خود را از زبان نشناخته نرد تدبیر غلط باخته است بمقتضای دوستی و مردتی که با او داشت بابلغ نصائح دوستانه و تذکیر

مقدمت عاتقانه خان مذکور را ازین اراده ناسد که جز خانه خرابی او و قبيله اش حاصلی نداشته باز آورد و در عزیمت آمدن بمتنبه اقبال که منتجع صلاح حال و سرمایه حصول آمال او بود باخود متفق و همدستان ساخت و صباح آن که سایمان بی شکوه بنا بر قرار داد روز پیش ازان منزل کوچ کرده عزم مراجعت به اله آباد نمود دلیر خان تمهید معذرت نموده با راجه جیستگه در همان منزل ماند و همچنین جمیع بندهای بادشاهی ترک همراهی گزیده کوچ نکردند و جمعی کثیر از نوکران جدید او و پدرش که هنگام رفتن به پتنه در اثنای آن مهم نوکر شده بودند و اوطان آنها دران سمت بود باستماع این خبر متفرق گشتند سلیمان بی شکوه بعد از وقوع اینحال خواست که با جمعی که همراه او مانده بودند بسمت دهلی متوجه شده بهر نوع که باشد خود را به پدر رساند باقی بیگ مخاطب به بهادر خان که از نوکران عمده دارا بی شکوه بود و او را اتالیق آن بیدولت برگشته اختر و صاحب اختیار اشکر ساخته بنای تدبیر آن مهم بر رای و روی او گذاشته بود تجویز این اراده نکرده عیان عزیمتش بصوب معاودت اله آباد تاقت ناچار آن سر گشته تیه ادبار با باقی بیگ مذکور و سید صلابتخان بارهه که او نیز از عمدها و پروردهای دارا بی شکوه بود و قریب شش هزار سوار از مردم خود و نوکران پدر به اله آباد رفته مدت هفت روز انجا قرین حیرت و دهشت و سرگشتگی اقامت داشت و هر روز با جمعی مصلحت و کنکاش کرده از سراسیمگی و وحشت زدگی هر دم نقش تدبیر بر اوج خاطر می نکاشت و هر نفس بنای عزیمت بر مواب

دید کسی میگماشت و هر طایفه از همراهانش مصلحتی می اندیشیدند و هر نرقه تدبیری می نمودند رای جمعی این بود که در اله آباد رحل اقامت افکند و آنحدود را با پتنه در تحت ضبط آورده احباب خود سری و فتنه پروری سر انجام کند و برخی صلاح درین میدانند که به پتنه رفته طرح صلح و الفت باشجاع اندازد و باتفاق و اعتضاد او هنگامه شورش و فساد گرم سازد و جمعی از حادثات بارهه که عمدهای دارا بی شکوه و متوطن میان درآب بودند میگفتند که باید که بسمت چاندپور و ندینه (؟) رفته در آن حدود از آب گذشت و در نواحی یوریه و مهارنپور از آب چون عبور کرده متوجه پنجاب گشت و بعد از گفت و گو و کنکاش بسیار و اختلاف آرای و انکار سلیمان بی شکوه این رای را پسندیده بدان عزیمت زوائد اموال و کارخانجات و برخی از پهلویان خویش در قلعه اله آباد که از حصون رصینه و قلاع حصینه این مملکت گیهان فسحت است گذاشته سید قاسم بارهه را که یکی از نوکران عمده دارا بی شکوه بود و قبل ازین نیز از قبل او بحکومت آنصوبه قیام داشت بحفظ و حراست قلعه مذکور گماشته از گنگ عبور نمود و از انطرف آب سرامیه و از طی مراحل ادبار نموده گامی بنامی مبذول نمی دانست که بجای منتهی خواهد شد و در هر منزل جمعی از نوکران او و پدرش جدا شده میرفتند و روز بروز ملک شوکت و جمیعتش از هم می پاشید و مواد تفرقه و پریشانیش تزیید می یافت تا آنکه از لکهنو گذشته به برگنه ندینه که باقطاع هوده آرای هودج عزت صدر نشین مشکوی ایست ملک فتنه نقاب

تقدمی احتیاج بیکم صاحب تعلق داشت و میباید و چون شنید که
مبلغی از سرکار ایشان که از برگه مذکور بتحصیل رسیده بود آنجا
موجود است کسان فرستاد که تجسس و تحقیق کرد آنرا از کرداری
آنجا بوصول رسانند کمروری از یلمعلی خبر یافته در خانه خود
متحصن شد و با اتباع و همراهان خویش مهیای مدافعت و
ممانعت گشت آن ناقص خرد سفاکت هر روز بعد از اطلاع بر آباد
امتناع او از دادن زرشکریانرا فرمود که موار شده خانه او را قبل کردنه
و یورش نموده بر سر اهل و عیالش ریختند و او را با پسرش دستگیر
و متعلقانش را امیر مآختند و دست تعدی و تجاوز بمال و
ناموس او و دیگر سکنه و مردم آن برگه دراز کرده بامر و نهی
پرداختند و باین عنوان زیاده بر مبلغ دولک روپیه از مال سرکار
نواب عیبه و غیر آن بدست آورد و کمروری مذکور را مقید ساخته
بکسان خود سپرد و در خلال این اوقات مید صلابتخان باره که در سنگ
همراه او بود چون از دامیه حال آن صورت معلی بطلان رقم
بیدولتی و حدلان خوانده دریافت که بوی خیر از اوضاعش نمی
آید بصواب دید رای مائب از وحده شده طریق مقاومت گزید
و از سعادت منشی و نیک سرانجامی اهرام طوب کعبه اقبال
دسته عازم درگاه خلافت پناه گردید محمداً آجهاهل بیاحاصل تار رسیدن
به ندینه چون در هر روز گذری که قصد گذشتن از دریای گنگ
میگرد قبل از وصول او بدان گذر کشتیه را ازین روی آب بکن طرف
میبردند و هیچ جا مجال عبور نمی یافت از ندینه عازم پیش شه
بقصد اینکه در برابر هر دو بار باعانت زمینداران آن يوم و بر-

و معاونت مرزبان مری نگر- شاید از گنگ عبور نمایند و از برابر
مراد آباد گذشته بمر زمین چاندی که محاذی هر دو بار و متصل
بسرحد ولایت مری نگر است رسیده در صدد گذشتن از آب خود
و بهوانیداس دیوان بیوثات خود را که قبل ازین از جانب دارا
بی شکوه پیش زمیندار سرنگرفته متحرک سلسله ارتباط ندیمابین
شده بود و بر حقیقت طرق و مسالک کوهستان آن سرزمین اطلاع
داشت با بعض رعایات اشیا نزد مرزبان مذکور فرستاده از و
استعانت و اعتماد در سرانجام گشتی و گذشتن از آب نمود و
چند روزی آنجا رحل اقامت انگذده انتظار و مول خبر و جواب
میگشتید درین اثنا عمدة السلطنة امیر الامرا فدائی خان و سایر
عماکر گردون مآثر که از دار الخلافت شاهجهان آباد بجهت حد راه او
تعب یافته بودند بآن روی آب رسیده در برابر چاندی که محل
اقامت او بود نزول نمودند و خیمه و اعلام مواجب ظفر مرحام و آثار
و علامات جنود نصرت اعتصام ازان طرف دریا نمودار شده آن رسیده
بخت تیره ایام از مشاهده میلهی لشکر دیروزی اثر روز سیاه و
حال تباه خود معاينه کرد و چون دانست که تاب ثبات و مقاومت
از حوصه طاعت او انزون و طریق وصول به مطلوب از طریق عقل
و رای بیرون است و اگر بعد ازین توفیق گزید و چندی دیگر در
چاندی بنشینند متغویب افواج نصرت مآب از آب گذشته خاک
انداز بر فرق روز گلرش خواهند باخت الجرم مغلوب جنود یاس و
ناکمی گشته دل بر فرار نهاد و کوه مری نگر را صحن و مقر خویش
انضیه قرار توصل و آنجا بمر زبان آن سرزمین داد و از چاندی

کوچ کرده به کاه تال که مرحد ولایت سوری گمر و پنج گروهی
آن سمت رفته منزل گزید مردم زمیندار مدکور که بعد از رحمت
بهوایداس آنها را مرشدان یون آنجا رسیده باو برخوردند و آن
رهگرای دایمی حنرت و سرگشنگی را رهنمون طریق آوارگی شده
بکوهستان در آوردند و چون پنجاه منزل سوری بگر رسید مرز
انجا خود آمده باو ملاقی شد و گفت ولایت من جای مختصری
است و نقایش لشکری که با شما است ندارد و معینا راه عبور
اسپ و فیل و دیگر دواب نیست اگر می یون اینجا دارید سده
را رخصت کرده با اهل و عیال و معدودی از نوکران بسری بگرا آید
و درین وقت دمی بدگ مخاطب به بهادر خان چون بعد از برآمدن
از اله آباد بیدار شده کوفت مہیکی داشت و یک چشمس در
بسیب عارضه از کمر رفته فی الحقیقه داخل اموت بود از رخصت
گرفته جدا شد و چون از میدان کوهستان برآمد خان نقایض ارواح
میرد و از کردای دایمی که ز سلیمان بی شکوه واقع شد این بود
که گروهی پرگنند ندیده را که سیدی مظنون بدگاه با فند و زنجیر
همراه بود چنانچه سبق ذکر یافت دستخون بواج طم و تعدی
و مورد هدک عرض و امواس گشته بود درین کوهستان باعوای
بعض مردم غرض پیشه و فتوای خرد باص اندیشه بیخ و باحق
بقتل رسایند و ازو دال آن ضمیمه خزی و نکال خون گردانند
القسمه مدداز هفت و هشت روز و شب درین بدعولت خمول و اندر
کنگاش و مشورت در چاره کار ماموم و در رتکب عرامت مرنگر
دعوتی که مرز دل آنجا بکعب متفکر و متدبرند بود چون بوکیم

درا بی شکوه و مردم آن جاهل باطل پوره که از بهبود حال و حسن
ماتش بومید گشته خدمت خون در اختیار صفارت و ترک رفاقت
او میبردند و اراده جدا شدن داشتند و درین کوهستان بسبب وجود
زمیندار آنجا و مردمش که راهها و درها در دست آنها بود این
ارده از قوه بفعل دمی توانمند آورد با یکدیگر متفق و همدستان
شده چنان مصلحت دیدند که او را از عزیمت سوری بگر باز داشته
لطائف حیل و حسن تدبیر از دیوالج کفر و شعب ضلال برارند
تا در زمین و سمع همدستان بی مانعی و مزاحمی راه جدائی توانند
بیبودند عمدتها و مرداران اتفاق کرده خاطر نشان او نمودند که
دین سوری بگر دعوتی که مرز دل آن یوم و بر میگوید خلاف
آن حرم و احتیاط است و صلاح امر درین که چون عساکر بان شاهی
سبب برخاستن ما ز کذا رنگ و آمدن دین صوب از آب عبور
نکرده از آن طریق دریا برخاستند و بالفعل کسی سد راه نیست
در آنجا بجان ره که آمده در برگشته بسمت اله بوان مراجعت کنم
بسمت مرزید ترعیاب و تحریک خطی ز جانب سید فاسم قلعه
در آن آن سحابه باو نمودند مصممتر آنکه شجاع الشکری عظیم
ز نگاه مایه و تصور شده مدعوت مدد سده من است که
سده برگشته به آن آید و بدهه اتفاق نمود آنچه علاج حال
و سرور خط باشد بعضی آوردند بدترین مقدمات دور از کر آن
برگشته روزگار مسیح عزیمت سوری بگر و جزم ارده معاونت بصوب
اله آن نموده زمیندار آن کوهستان را مدد خواست و برخی از
خوهر و مرصع آل را یک زنجیر دین باو داده از آنجا براهی که

آهده بود برگشت و چون به ندینه رسید مردمش که بجهت صلح کار خود این توطئه کرده جدا شدن را انتظار وقت و فرصت می کشیدند از عاقبت بینی و عاقبت گزینی شروع در جدائی کرده هر کسی بطرفی رفت تا آنکه اکثر متفرق و پریشان شده پیش از هفتاد سوار با او ماند و آنها نیز در نگر جدا شدن بودند چون از هفتاد تبه نکال حال برین منوال دید و دانست که بخت و روزگار از برگشته و معالمت و اقبال از کارش رخ تافته و با آن جمع قلیل به اله آباد که وجهه قصد او بودند می تواند رسید و آنها را نیز در وفات این عزیز قاضی همه جا همراه نمی دید بتازگی میزد و ناکامی و مغلوب و غلبه و مرایمگی گفت و از بر آمدن کوهستان پشیمان شده دگر باره عزیمت رفتن سری نگر کرد بنابراین صواب دید صباح آن که کوچ نمود متوجه سمت کوه شد از مردم باقی مانده نیز اکثر مفارقت گزیده سوامی احمد کشی و تاج نیازی و بهادر لعلی و سید احمد بورد سید قاسم باره و محمد شاه کوکله او و معدودی که همگی قریب دویست سوار بودند از مردمش با او همراهی نکردند و برخی از کارخانجات و فغان و نوابش نیز مانند و آنروز هفت کوه طی کرده فزول ادهار نمود و قاسم خان که مراد آباد به قبول او مقرر شده در آن تازگی بانجا رفته بود و بعد از بر آمدن آن بطلان پزوه از میان کوه پا سپاه خود بقصد گرفتن سر راه او متوجه ندینه گردیده چون خبر فرار آن سرگشته دشت ادبار دوم بار بجانب سری نگر شنید ایلغار کرده نیم شبی که روزش او بجانب کوه فرار نموده بود به ندینه رسید و آنجا توقف و در رفنگ نکرده بدماقبت آن بد عاقبت روانه پیش گردید

و سید شجاع خان تهاذه دار هر دربار و غصنفرخان فوجدار میان دو آب که آنها نیز بقصد گرفتن سر راه او از آب گنگ گذشته بودند متعاقب قاسم خان رسیده در پی او شتافتند چون آن بیدولت تیره اختر خبر تعاقب افواج قاهره شنید خائف و هراسان شده در کمال وحشت و اضطراب از جای که بود قصد فرار نمود و درین روز مجموع مردمی که تا اینجا همراهی کرده بودند چون حال او باین اختلال و ناکامی بدین منوال دیدند از صواب اندیشی ترك وفاق نمودند راه مفارقت پیمودند و آن وحشی دشت حرمان و ناکامی زوجه چندی از پردگیان و پاره از جواهر و مرصع آلات و اشرفی که در آن سرزمینی همراه تو دشت گریستند و با محمد شاه کوکله خود و ده سوار دیگر رهگرای وادی آوارگی گردید و بدالالت چندی از مردم را بیدار که بجهت رهبری همراه او بودند راه متعاقب را گذاشته از بیدار متوجه سری نگر شد و بعد از چند روز پهای کوه سری نگر رسیده از ضلالت پزوه او را بیداری کوه برد و در ولایت خون جای داد و سرانجام هاشم در محل خود گزارش خواهد یافت .

چون مجملی از احوال آن برگشته روزگار و شمه از سرگذشت آن سرگشته دشت ادبار مرفوم حاتم و فایع نگار گشت اکنون کلک بدایع ارقام بذکر مجملی از حال دارا بی شکوه نکوهیده فرجام بعد از وصول او به پنجاب تمهید کلام مینماید آن رسیده بخت تیره ایام درازدهم شوال بظاهر دار الحنظله

لهور در باغ فیض بخش نزول ابدار نمود و چهاردهم ماه
مدکور داخل شهر شده در منزل خود فرود آمد هفدهم از آنجا
بقعه نقل کرده در عمارات بادشاهی بساط اقامت گسترد
و هنگام فرار از مستقر الخلافة اکبر آباد رسید غیرت خان که از
قبل او بحکومت آنصوبه قیام داشت نوشته بود که بصورت انجام لشکر
و لوازم توپخانه چندانکه تواند بکوشد و خود نیز باطراف و اکناف
و حدود و نواحی آنصوبه وسیع لشکر خیز استمالت نامهای مملکت
امیز مبلی بروعد رعایت و احسان فرستاده سپاه آن مرزبوم را
هر قوم و قبیله ترغیب نوکری خود کرده بود و برای زمینداران و
فوجداران و کومکیان پنجاب و ملکان و بهکرناتپه که مجموع باطن
او متعلق بود و همچنین لشکرهای سمت پشاور و کابل که
مهابتخان باپالت و امارت آن قیام داشت خلعتها فرستاده مرید
را از نزدیک و دور بجانب خود دعوت نموده بود بعد از داخل
شدن لهور چون خزانه عظمی از اموال سرکار حاصه شریفه بادشاهی
بانورخانه و توپخانه و دیگر کارخانجات آجا بود دست امرای
و تبذیر گشوده ابواب داد و دهش بر روی همگان مفتوح داشت
و بجمع سپاه و لشکر و اصلاح حال ایترا خوشش پرداخته همت بر تپه
اسباب تدارک و انتقام گماشت و چون بیدریغ زرهای وافر و منصب
های عمده و اسب و سلاح و خلعت بسیار بمردم میداد و بی ملاحظه
لیاقت و شایستگی نوکران را بخطایهای نامناسب بدنام میکرد
و راجعه طلبان هنگامه جو از همه سوز و دل گرفته در عرض اندک
فرستی قریب بیست هزار موار فراهم آمدند و از بندهای بادشاهی

نیز جمعی از کوتاه بینی و طمع خام با استمالت و انعام نریخته شده
باو گرویدند از آن جمله راجه و اجروپ زمیندار کوهستان جمون بود
که قبل از صف آرایی عساکر اقبال بآن خصوصیت مکال در وقتی
که بجهت تپه حیش فتنه و فساد بتحریریک آن سفاهت هر روز فرمان
اعلی حضرت بطلب جمیع اسرا و سران لشکر از نزدیک و دور صادر
شده بود او را نیز بمستقر الخلافة طلب داشته بودند و او بموجب
آن طلب از وطن متوجه جناب خلافت گردیده بچنگ نرسید و در
مابین مرهند و دهلی بندو بر خورد و بملاطفت و ملامت بیش
از بیش آن باطل اندیش حد راهش شده بامیدهای خام و
طمعهای ناتمام رفاقت او گزیده بلاهور برگشت و دیگر خنجر خان
موجودار بهره و خوساب که بعد از رسیدن آن خسرو مآب بدینذ ابانریخته
انمون استمالت او شد و سود خود را از زبان ندانسته بمقتضای سفاهت
و نادانی باو پیوسته القصه در لهور بواسطه ونور خزانه و زور و سامان
جمعیت لشکر روز بروز مواد شوکت و اقتدار دارا بی شکوه می افزود
و این هوس دور از کار در دیگ پندار پخته بود که اگر یک چند از
فشیب ورود عساکر بهرام صوات مهلت یابد ارتکاب جلوس بر سریر
که شایستگی آن از عطا خانگ تقدیر باو نداده بودند نموده اسم
مطلعت بر خویش بنده و در خلال این احوال همواره در اغوای و
اعمال عمدها و توفیقان بارگاه جلال کوشیده چنانچه عادت او بود
حق استمالت نامهای غوایت آمیز فتنه انگیز بهریک میفرستاد
و همچنین با امرای صوابجات و راجپوتانی که در اوطان خویش
بودند خطوط شورش افزا مشتمل بر تحریک مرکشی و مخالفت

باین برگزیده بارگاه الهی میفروشت و بغیر جمعی که هنگام رفتن
بلاهور چنانچه گزارش یافت با داؤد خان در کنار آب سنج گداشته
بود بعد از وصول بلاهور چهار پنج هزار سوار دیگر با توپ و بان بمبار
و حائز امباب توپخانه بکنار آن آب فرستاده بودند که گذر تلون
چنانچه باید استحکام دهند و بعد از استماع خبر توجه رایات فرورشد
تاب بصوب پنجاب بنارنگی جمعی دیگر را نیز با سید عزت خان
و مصاحب بیگ و دیگر نوکران خود بسمت گذر روهر فرستاد
جا بجا در کنار آن آب لشکرها تعیین کرده بود از مبداء ایام خدای
و ادبار که از مستقر الخلافه اکبر آباد رهگرایی و ادبی فرار شد با ناشی
که شکست خورده جیش عناد و دل آزرده کین و انساد او بود هنوز
خبر اختلال حال خود نکرده بحکم ضرورت و مصلحت در مصاحبه
زده و حرف دوستی و التیام در میان آورده مکتدیب تزویر اسب
مبنی بر کیفیت حالت و مشعر باظهار مواخات و موالات بودند و
دورا ترغیب حرکت از بنگاله و تکلیف لشکر کشی و سپه آرائی
با این زیب اورنگ کشور کشائی نموده مقرر ساخته بود که چ
خود در پنجاب تهیه اسباب فتنه کرده بشورش و فساد پردازد او بدر
از بنگاله لوای عزیمت به اله آباد افرازد و مراقب عهد و موافقه
موکد بایمان در میان آورده که بعد از حصول مرام بر فرض محال
تصور خام ملک و مال با او بمسارات قسمت نماید چنانچه تصور
کید و فریب آن فتنه اندیش بد سگال دران خمران مأل اثر کرد
از زیاده سرری و برگشته اختیری پا از حد خویش پیش نهاد
سزای آن کردار نگوهرده و حرکت ناهنجار در کنار روزگار خود دید

ملک و مال و حشمت و اقبال بباد فنا و زوال داد همچنان که
در محل خویش رقم زده کلک سوانح نگار خواهد گردید •

و از غرایب امور و طرفیه های احوال

آن بی بهره جوهر دانش و شعور آنکه

اگرچه بظاهر در سر انجام اسباب جنگ و ستیز و مامان مقدمات
نبرد و پیکار میگویند لیکن از آنجا که مدتی صوت حیوش قاهره
در دل دهشت زده او کار کرده باطنش منسوب سلطان رعب و
هراس گشته بود و محاربه و مقابله عساکر همایون از حوصله طاقت
خویش افزون میدید مرکز خاطرش داعیه فرار و رفتن بجانب
هند و قندهار بود و تهیه اسباب این عزیمت نیز از کشتی و بار
بردار و غیره آن می نمود و بنزدیکان و محرمان خویش میگفت که
مرا تاب رزم و پیکار با خدیو فصرت شعار نیست و مرد نبرد آن
شهموار عرصه اقبال نیستم اگر دیگری با من طرف مبارزت و رزم
آزمائی می بود بر حرب و قتال دل نهاده صفا می گشتم چون
نتر مردم این معنی را تفرس نموده دریافته اند که آن بیجوهر باطل
جرات و دل دریاخته عزم ثبات و قرار ندارد و هرگاه مواجب جاه و
جلال را بعت توجه باستیصالش افرازد بی اقدام بر حرب و کارزار
قدم بوالهی نزار خواهد گذاشت پیوند امید از بر گرفته آهنگ
جایی کردند چنانچه راجه راجروپ که بخدایات فاسد و اندیشه های
واهی رفانت و همراهی گزیده بود بعد از استماع خبر توجه رایات
عالیات به پنجاب چون دریافته که بوی ثبات و استقلال از اوضاع

نموده از تشویر تصبیر برآوردند و چون از عرصه داشت خلیل الله در
چلیدن موضوح پیوسته بود که افواج عظیم عاصمت و خدم دران روی
آب بیا که بقصد مدافعه و پیکار با جنود بیروزی آبار فراهم آمده اند
و داور خان با دیگر سرداران در رابی شکوه از لاهور آمده بان حرب در
پیوسته و سپهر بی شکوه هم با لشکری دیگر و توپخانه تازه بایشان
ملحق شده و در رابی شکوه خود دیر عزم برآمدن از لاهور کرده عتسرت
بآنها خواهد پیوست لغالترین سید شاه دور بدن دانست آئین راحه
جیسنکه و دایر خان را با حوئی دیگر از دایران و ابطال کومک
آن موج بصورت مائل تعدیل نموده رخصت فرمودند و روز دیگر که مومک
ظفر اعنصام در درهر مقام داشت صف شکنان مبر آتش را بر
با توپخانه دشمن سوز رخصت نموده ضمیمه آتش بصورت احاطه
و بمقتضای حزم و احتیاط دلاشاهانه بر ابع گیتی مطامع به حدین
الله حال و بهادر خان صادر شده که تا رسیدن این جنود ظفر در
هر حال که باشند توقف گریده بعد از وصول نشان که عدت و عدت عساکر
و بیروزی نشان مرایش پذیرد بشوکت و مدبر تمام متوجه دفع
و احتیاط اعدای بد درجه گردند •

اکنون بحکم انقضای مقام مهمانی از حوایج لشکر خلدن
خان و بهادر خان مریمو کمک حقائق نگار گشته دران
ضمن کیفیت مآل کار دارا بی شکوه و نیرنگی اقبال
بیزوال گیتی خدبو مرید حق پیروزه بتحریر می پیوندند
و آن دو خان اخلاص کیش بعد عبور از دریای ستلج و گذرانیدن
تمام افواج قاهره از آب بیست و نهم ذیقعه ازان روی دریا کوچ کرده

در موضع ملاچور از اعمال برگشته راهون منزل گزیدند و چون التماس
کومک از پیشگاه خلافت کرده بودند بم بانتظار وصول مدد و هم بجبهت
تحقیق حال اعدای دو روز آنجا اقامت گزیدند و بیست و پنجم
کوچ کرده در موضع نوشهره نزول نمودند و بدایر رعایت مراسم حزم و
احتیاط که از لوازم سپاهگیری و سرد ریاست مورچالها بجبهت کشید
لشکر در دور معسکر تقسیم نموده دلوازم خبرداری و پیام رزیدند و
چون منزل پذیرش نشیب و فراز بسیار و آب کفدهای دسوار گذار
داشت که عبور لشکر منصور ازین بآسانی میسر نبود جمعی از
بیداران پیشتر مرستادند که راه را هموار سازند ازین جهت روز دیگر
مقام کرده بیست و هفتم که راه ساخته شده بود جنود ظفر بهره از
نوشهره کوچ نموده در موضع گده مارنگ نزول کردند و تا رسیدن
کومک از عقب آنجا قرار اقامت داده بیست و نهم راحه جیسنکه
و دایر خان که از پیشگاه خلافت بامداد و مظهرت عساکر منصور
معین شده بودند دران مقام بآن جیش بیروزی اعلام ملحق شدند
و بعد از وصول آنها بیزد و روز دیگر لشکر ظفر اثر بجبهت تحقیق
و استکشاف حال جنود مخالف اقامت گزیدند و ز تقریر منتهیان
برخنده می چندین سالعه امروز دو تاخت و تازان گردید که دایمی شکوه
رسانده بخمت که از سطوت عساکر گردون متأثر دل پنخته بود پای
ثبات و قرارش لغزش پذیرفته داعیه نمود و پیکار بعزم فراز مبدل
ساخت و سپهر بی شکوه را که بقصد مدافعه و قتال بگذار آب بیا

مرستاده بود بمعجیل تمام برگردانیده بکست و بهم ذی نعد از
 لاهور رخت ارباب بسته بجانب ملتان روان شد و داؤد خان را به
 برخی از سپاه خویش مقرر نمود که چند روزی در کنار آب توقف
 گزیده کشتیها را سوخته و غرق کرده بعد از قریب وصول جنوہ محمود
 برخاسته متعاقب دار پیوند بندگانهای عقیدت کیش اخلاص پرور
 باستماع این مرده مصرت اثر مبتلج و مسرور گشته حقیقت این
 مقدمه را که از شگرت کارهای ندرت ایندی و بدیرگی های اقبال
 این دست پرور تائیدات سرمدی بود معروض دارگاه جلال داشتند
 و جمعی را بر سبیل تحسین بگویندوال فرستادند که تا رسیدن
 جیوش نصرت مآب کشتیهای که در طراف و نواحی و مواضع
 بالا آب از تضییع و تلف اعمادی سالم مانده باشد بدالت زمیند را
 آن سرز و بوم جمع نمایند و آنچه مخالفان در آب غرق کرده باشند
 بسعی و تفحص برآورده در بستن جسر جدد و اهتمام تام بظهور
 رسانند و باقتضای رای مصصحت بدن مقرر نمودند که ظاهر
 خان با جوی بیگ و امام فلی آمو و سوسوار بیگ و زمره آمو
 برسم منتقل پیشتر روانه شده بر حناج تعیین خود را دلاهور رساند
 و هرچه از اشیا و اموال دارا بی شکوه و تبعه و نوکرانش عقب مانده
 باشد مامع شده نگذارند که باورسد و نیز تا وصول موصوب منصور
 بدار السلطه لاهور که خالی از وجود حاکم و امیری بود از پند
 مذکور خبردار بوده کوتوال و حارسان تعیین نماید ظاهر خان با
 همراهان بر حناج استعجال روان گشته ششم ذی الحجه دار السلطه
 لاهور رسید و صبح و خدای در شهر بدست انقضا دوم ماه مذکور

مران و سرداران جنوہ فاعره صلاح در کوچ دیده مجموع آن عمرگر
 معروزی متأثر به هدایات اجتماعی و تونک و شایستگی تمام کوچ
 کردند و به پنج منزل که هر روز مسافت بعید می پیمودند ششم ماه
 مذکور نیم گروهی دریای بیداه مضرب خدام حنفو ظفر پناه گردید
 و درین روز راجه و احروپ از وطن رسیده براجه چیسنکه ملاقات کرد
 و همراه راجه آمده بحیدل الله خان بر حورو و هردو را شفیع عفو
 حاتم و وسیله صبح مآثم خویش در خدمت خدیو خطابخش و عذر
 نموش ساحت ظاهر بدامت و تمهید معذرت نمود و در همین روز
 صف شکنخان با توپخانه رسیده ضمیمه حیث نصرت و نیز روزی
 گردید و روز دیگر امواج بحر امواج بحسر از آب بیداه عبور کرده
 دهم ماه مذکور ظاهر دار السلطت لاهور مضرب خدام عمار منصور
 گردید و متصدیان دار السلطت آمده بخلیل الله خان ملاقی شدند
 و تقریر نمودند که دارا بی شکوه بعد از استماع خبر توجه رایات
 عالیات باین صوب از روی تجدد داعیه نبرد و بیکار ظاهر می نمود و
 میسر می شکوه را چنانچه گزارش یافت باین عزیمت بگویندوال
 مرستاده بود و اراده داشت که خود بدین مقام قب بعزم جنگ بر آید
 آخر بهیبت هیبت ابدال این برگزیده ذوالجلال که دست قضا
 خلعت ظفر و استلا بدامت دولتش در بخته و بمقتضای متابعت
 نبوی چراغ نصرتش از مشکوٰه نصرت با رعیب امروخته تزلزل در
 بنای ثبات و استعجال آن مقصد اندیش بد سگال انگنده رای دارا
 خویش تغیر داد و عزیمت مزار مصمم نموده در نوادی ادبار بهان
 و جمیع خزائن و ذخائر لاهور از اشرفی و روپیه و طلا و نقره غیر

مسکوک که مجموع زیاده از یک کرور روبیه بود بانفائس امتعه
واجفاس کار خانجات پادشاهی که همراه توانست گرفت و اکثر
توپها و مائراوات توپخانه برداشته بدیشترا احمال را در کشتیها
انداخت و برخی دیگر بر دواب بار کرده بعزم رفتن قندهار روانه
ملتان گردید و در همان روز که از شهر برآمد میهرابی شکوه که
بموجب طلب او از گوبندوال برجناح سرعت و استعجال برگشته بود
بار پیوسته رفیق طریق خذلان و نکال شد و یک روز در موضع آنچه
که نخستین منزل راه ملتان است مقام کرده رهگرای وادی
آوارگی گردید و داور خان نیز با لشکری که در عقب مانده بود بار
پیوست و اگرچه برخی از نوکران در لاهور از وفارقت حسد
بدولت سعادت روی قیاز و ارادت بعقبه والای سلطنت آوردند
لیکن چون خزانه بسیار همراه داشت و زرههای وافر بمردم میداد
قریب چهارده هزار موار با او همراهی کردند مجله چون بربغ معلی
صادر شده بود که خلیل الله خان یا بهادر خان و دلبر خان و صف
شکخان و طاهر خان و سائر عساکر نصرت نشان که با او بودند در
دار السلطنة لاهور توقف نکرده تعاقب دارا بی شکوه نمایند و او
هیچ جا مجال درنگ نداده ساحت مملکت از خار وجود نجات
آمودش به پربایند خان مذکور چون بطاهر دار السلطنة رسید داخل
شهر نشده یازدهم ذیحجه کوچ کرده به آنچه نزل نمود و یکروز
آنجا بجهت نظم و نسق امور دار السلطنت و سرانجام بعضی مه
مقام کرد و خواجه صادق بخشی دارا بی شکوه و سائر مردمی که
برهنمانی بخت بیدار ازان مرحله پیمای وادی مرگشنگی و اندر

جدا شده ازان بدنگی درگاه آسمان جاه داشتند نزد او آمدند و آن
مومن عقدت آندن آن گروه را بدوید مرادم و مکارم شهنشاهانه
دلدهی و استمالت نموده و مناصب مناصب درخور حال و
شایستگی هریک تجویز کرده به پیشگاه خلعت فرستاد و روز دیگر
از آنجا کوچ نموده روانه مقصد گردید •

اکثون کلک حقائق رقم بتحریر سوانح حضور لامع

النور پرداخته چندین صفحه پیرا میگردد که

شهنشاه ظفر لوا بعد از وصول بکنار دریای حبلج بجهت فراهم آمدن
کشتیها و تدبیر عبور موکب منصور از آب و تحقیق سرانجام حال
دارا بی شکوه بدستاب مدت هشت روز با بخت نیروز و طالع دشمن
سوز بساط اقامت گسترده چهره افروز دولت و کامرانی بودند و درین
ایام مهاراجه جسوفت سنگه را بدار السلطنة شاهجهان آبد رخصت
فرمودند که تا انجام این مهم نصرت فرجام و معارفت موکب
نیروزی اعلام در آنجا باشد و هنگام رخصت او را بعنایت خلعت
خاص و جمدهر مرصع با علاقه مرزاید و انعام محالی که یک کرور
دام جمع آن بود نوازش نمودند و همپیش داس راتهور بمرحمت
اصب مباحی شده بهمرای او معین گشت و نوازش خان باصفانه
پانصدی بمنصب سه هزار سوار نوازش یافته درحاک کومکبان
صوبه مالوه منتظم شد و عهد الاء بیدگ ولد علیمردان خان از
کومکبان لشکر خلیل الله خان بخطاب گنجعلی خان بلند نامی
بانست و کیسری سنگه ولد راوکرن بدوید بهمرحمت شمشیر با ساز
میناکر و تهور خان بانعام پنج هزار روبیه و جانباز خان خویشمی و

حیدر منصور باره هر یک بعنایت اسب و موهر کن بندیده بمرحمت
فیل مباحی گردیدند و راجه تودرمل خلعت یافته بخدمت
خود مرخص شد و چون حقیقت جدا شدن راجه راجروپ
از دارایی شکوه و ندامت او بر وقوع تقصیر و اراده آمدنش
باعتیالام سده سپهر نظیر بعرض اشرف رسید عاطفت بادشاهانه او را
بمناسبت ارسال خلعت نواخته حکم جهان مطاع از پیشگاه نص
و اصطناع صادر شد که بمذممب حایق که سه هزار و سه
بود سرافراز باشد و بزودی خود را به دولت ملازمت رساند و از وفای
دار الملک کابل معروض بارگاه خلاص گردید که دلارز ولد بهادر
خان روئیده از کومکین آن صوبه بساط حیات در نور دید و چون
زید امرای عظام معظم خان که از بندهای شایسته و سزاوار احسن
بود و منشأ خدمات بزرگ و مصدر کارهای مترک میتوانست
گشت بنابر بعضی مصالح و تدابیر ملکی که ناگزیر نشاء
ملطنت و جهانبانی است تا اینوقت در حصن سپهر بنیاد دولت
آباد محبوس بود چنانچه کلک حقایق نگار قبل ازین ایمانی بان
نموده درین ایام فیروزی انجام که امور دین و دولت و مهام ملک
و ملت بر وفق خواهش اولیای سلطنت انتساق و انتظام یافته
مصلحتی در محبوس داشتن خان مذکور نموده بود شهشاه عاطفت
پرور مهربان که قدر دان جوهر پاکیزه گوهران و قیمت صنیع گوهر
صاحب جوهرانند پرتو تفقد و بغده پروری بحال آن قدر خوانین
انگنده بانواع عنایت و اقسام مکرمت و انصال در مقام تلافی و
تدارک وقوع آن عتاب مصلحت آمیز شدند و یرلیغ گیتی مطاع

بنام رخشنده اختر برج رات تابنده گوهر درج سعادت بادشاهان
والا تبار مرخنده شیم محمد معظم صادر شد که خان مذکور را از
قلعه ارک برآورده در حصن مبدت قرین یائین در منزلی لایق
جای دهند که تا انقضای ایام ترشکال محلی بالطبع آنجا بسر
برد و پنجاه هزار روپیه از خزانه عامه آنصوبه بر صبدل اعام بدهند
و هرگاه فرمان طلب صادر شود آن والا تبار گرامی نسب او را روانه
جناب خلعت سازند و بعد از وصول این منشور کرامت پرتو نوید
این مراحم جلیله و مکارم منبیه بآن خان بلند مکان رسانیده پیش
خود طبیند و دو اسب با ساز طلا و یک پالکی داده او را بمنزل
رحمت کنند و باعتبار خان حواجه سرکه حارس ارک قلعه مذکور
بود برامع جهان پیرا عزتشان یافت که سرانجام ضرورت و تهیه
لوزم سفرو دیگر مهماتش بعهده سعی و اهتمام خود دانسته در
احترام و نگو داشت او دقیقه فرو گذاشت نه نماید و بوزیر خان صوبه دار
خاندریس فرمان شد که تمامی اموال و اتمعه خان مذکور از نقه
و جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا که بمرکار والا ضبط شده در بلد
برهانپور موجود بود بتصرف گماشتهای او سپرده وقتی که
بموجب طلب از دولت آباد روانه حضور پرنور شود و به برهانپور
رصد پنجاه هزار روپیه دیگر از مرکز خاصه شریفه بار دهد و فرمان
مرحمت عنوان مشتمل بر مژده این الطاف سینه و اعطای بهیه با
خلعت خاص و جمدهر خاصه گرانها بجهت او ارسال یافت و چون
شیخ فرید مخاطب باخلاص خان صوبه دار پنده بعد از وقوع مقدساتی
که در مستقر الخلافة اکبر آباد روی داد از پنده برآمده روانه درگاه

آسمانچاه گفته بود بربلغ لازم الانقیاد صادر شد که به اله آباد آمد
در سلك كوميان خاندوران باشد و از پنجهت که خطاب اخلاصخانی
باحمد خوشگي مرحمت شده بود و شیخ فرید خطاب احتشام
خانی عز امتیاز اندوخت پنجم ذیحجه که باقتضای رای عالم آفر
عزیمت عبور از آب منلیج پیش نهاد همت جهانگشا گشته بود
شهنشاه فیروزی شعار بکشتی از آب مذکور گذشتند و چون سهانلی
که فراهم آمده بود صلاحیت بسنن جسر نداشت حکم فرمودند که
آنها را بر لشکر ظفر اثر قسمت نمایند تا بکشتی بگذرند و از آنجا که
عبور موکب نصرت آیات بنابر قلت کشتی و عدم پایاب جز در
موضع چند روز میسر نبود مقرر شد که تا گذشتن مجموع اردو لشکر
خدیدو مالک رقاب درانطرف آب بدولت اقامت فرمایند چنانچه
مدت یازده روز آسروی آب از نزول اشرف فیض اندوز بود و درین
ایام میرزا سلطان صفوی از کومیان صوبه دکن بجاگیرداری برگشته
دهامونی و بمرحمت برگشته جوزا گده بر سبیل انعام کامیاب مواه
شهنشاهانه گردید و اعتقاد خان از مستقر الخلافه اکبر آباد رسیده
جبین اخلاص و اعتقاد بر زمین عبودیت بود و از اصل و اقارب
بهگوت سنگه هاده بمنصب دو هزار و پانصدی هشتصد سوار
شیر هنگه ولد رام سنگه راتهور که چنانچه گذارش یانت پدرش
در جنگ دارا بی شکوه از دم تیغ مجاهدان جند اقبال شریعت
هلاک چشیده بود بمنصب هزاری هزار سوار مورد نوازش شدند و
سورجمل ولد راجه میو رام کور که او نیز پدرش دران معرکه و غا عرصه
نفا گشته بود باضافه هشتصدی هشتصد سوار بمنصب هزاری

هشتصد سوار و غیرت بیگ از اصل و اضافه بمنصب هزاری درود
سوار و سنگلی خان و میر ابراهیم میر توژک هر یک بمنایت اسپ
و روپ سنگه راتهور بمرحمت خلعت مباحی گردیدند و یادگار
که قبل ازین خطاب احمد بیگ خانی نامور شده بود خطاب
مسمود خانی سعادت اندوز گشت و منصب امتیاز خان خواجه حرا
حارس قلعه ارک درایت اباد از اصل و اضافه هزاری درود سوار
مقرر گردید و اعتقاد خان از مستقر الخلافه اکبر آباد رسیده جبین
اخلاص و اعتقاد بر زمین عبودیت بود و بعرض اشرف رسید که راجه
انورده ولد راجه بیدهلداس کورکه بهمراهی سلیمان بی شکوه در جنگ
دشجم زخمهای کاری برداشته بود و در بنارس بجهت معالجه
خود توقف نموده درین اوقات که فی الجملة خفگی در آزارش
حاصل شده بود عازم استیقام شد و الا گشته بمتمرا رسیده است حکم
جهان مطاع از پیشگاه عاطفت صادر شد که باکبر آباد معاونت
نموده تا بر گشتن آیات جلال از یورش پنجاب در خدمت بادشاهزاده
عالیقدر والا تبار محمد سلطان باشد و خوشحال بیگ کاشغری که
اختیار گوشه نشینی کرده بود بسالیانه پنج هزار روپیه و عطای دهی
چند در وجه مدد معاش از محال پنجاب کامیاب شد و چون رسید
مدرسه ولد سید خان جهان باره چنانچه در محل خود مرقوم گردیده
خطاب شجاعخاننی نامور شده بود شجاعخان معروف بشاه خان
حارس قلعه کابل خطاب منوالخانی ممتاز گشت و مقلخان که

حراست حصار شهر دولت آباد باو متعلق بود بتفویض محارمت
حصن رفیع بنیاد آن خطه فیض پیرا از تغییر اعتبار خان خواجه مرا
و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و بیژن بیک
که سابق قلعه دار کلیان بود از تغییر عاقلخان بحراست حصار
آن شهر کرامت بهر و خطاب قلعه دار خانی و از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و چهار صد سوار سر فرازی اندوختند دهم ماه مفر
که عید فرخنده اشکی مسرت پیرای دلها گوید دران روی آب
ستلج که زینت پذیر مرکب جلال بود پیشکاران پیشگاه سلطنت و
اقبال بموجب حکم لازم الاستغال بساط جشن و انبساط گسترده ببا
بارگاه حشمت و جاه پاوچ مهر و ماه بر افراختند و یزیدی دلکش از
مجلسی طرب پیرا مرتب ساختند شهنشاه مهر اسر چرخ اورنگ
چون آفتاب که بر سر مهر سپهر فروزه رنگ جای گیرد بر تخت
بلند پایه فلک پدرا ده جلوس سعادت فرموده الحسن رای نشاط
کمری گشتند و در همان منزلگاه دولت در رکعت نماز عید گذارند
ادای مراسم مرثیه نمودند و درین روز میمنت امروز جمعی کثیر
از فیض مزاحم خدیو دوست پرور دشمن سوز کامیاب و بهره اندوز
گردیدند از آن جمده را باراجسنگه باضافه هزار و هزار سوار دو اسبه
و سه اسبه بمنصب شش هزار و شش هزار سوار یک هزار سوار
دو اسبه و سه اسبه مظمع انظار عاطفت گشت و محالی که در کرد
دام جمع آن بود رسیدن انعام باو مرحمت شد و مهاتخان صوبه دار
کابل بعنایت ارسال خلعت خاص و قیل باماده قیل نوازش یافته
هزار سوار از ابدان او دو اسبه و سه اسبه هزار یامت که منصبش از

اصل و اضافه پنج هزار و پنج هزار سوار سه هزار و پانصد سوار دو اسبه
و سه اسبه باشد و عمده ندویان شیخ میر بعلای جمد هر مینا کر باعلاقه
مروارید و احد خان بخشی دوم بعنایت نقاره و کنور رام سنگه
بمرحمت دهکده کی مرصع و سیفخان بعلای علم و مخلص خان
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار تارک افتخار
امراختند و از عظمای امرای کومکدان صوبه کابل مغولخان باضافه
پانصدی بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و سعادتخان
باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و
شمسیر خان حاکم غزنین باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و
دو هزار و پانصد سوار و مبارز خان باضافه پانصد سوار بمنصب
دو هزار و پانصد سوار و در عاقلخان بخشی احدیان صوبه
مدکور باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و
احقاق بنگ بخشی منصبدار آن صوبه باضافه پانصدی
بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و میر یعقوب دیوان آنجا
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصد سوار و مجموع بعنایت
ارسال خلعت سرمایه مهابات اندوختند و لشکر خان صوبه دار
کشمیر بمرحمت ارسال خلعت باضافه پانصدی پانصد سوار
بمنصب سه هزار و دو هزار و پانصد سوار سر بلندی یافته مامور
شد که بحضور پرنور آید و سعید خان بقوجداری بهنیر و نوشهره
معین شده بعلای خلعت و اسب نوازش یامت و قذاح خان

معاونت امپ و علیخان بمرحمت خلعت و امپ سرفراز شده
 بشکر خلیل الله خان مرخص گشتند و اللهیار خان میرنوزل
 باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و محمد
 سلیم بخشی صوبه کشمیر از اصل و اضافه بمنصب هزار و چهار صد
 سوار مورد انظار مرحمت گردیدند و سارنگدر زمیندار جمون از
 کومکبان لشکر خلیل الله خان بموجب التماس خان مذکور بتفویض
 فوجداری دامن کوه جمون مر بلند شده بعنایت علم رایست مباحات
 افراخت و اخلاص خان بمرحمت امپ سوار از گردید و همچنین برخی
 دیگر از عمد های اطراف و امرای صوبجات باضافه مناصب و دیگر
 عنایات مر بلند گردیدند و وزیر خان صوبه دار خاندیس با ف
 هزار و هزار سوار بمنصب پنج هزار و سه هزار سوار و صف شکن
 باضافه هزار و پانصد سوار بمنصب سه هزار و هزار و پانصد
 سوار تارک اختیار افراختند و اعتماد خان بصوبه داری کشمیر جذ
 نظیر از تغییر لشکر خان معین گشته بعنایت خلعت و اضافه
 منصب نوازش یافت و عید الله بیگ ولد علیمردانخان بمنصب
 خطاب جد خطاب گنجعلی خانی و سید منور ولد سید خانجهال
 باره خطاب خانی و محمد یوسف که سابق مخاطب بشمشیر خان
 شده بود خطاب نصیر خانی و یادگار مصعود که قبل ازین بمنصب
 خطاب جد خویش باحمد بیگ خان مخاطب گشته بود خطاب
 مصعود خانی ناصور گشتند و بسیاری از ملنزمان رکن دولت
 و مبارزان جنود نصرت باضافه مناصب و دیگر عطایا و مواهب
 مورد انظار عاطفت گشتند و پانصد هزار ریهه بچندی از

خدمتگاران آستان مطاب اداء شد سید نعم دانیخان از میان
 دو آب رسیده نامه های آستان خلافت گردید و درین هنگام
 شهزاد خان به حداری چاکه دالپور از تقدیر راحه تودر حال معدن
 گشته باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد
 سوار مباحی شد و منصب ابوالبقاء از کومکبان صوبه احمد آباد
 باضافه پانصدی هزار و پانصدی هزار سوار مقرر گردید پانزدهم
 نذالخان بعنایت خلعت و فیل معمول عاطفت گشته مرخص
 شد که بخلیل الله خان پیوسته در تعاقب دارایی شکوه ضمیمه جنود
 اقبال باشد و قلیچ خان بفوجداری پیره و خوشاب از تغییر خنجر خان
 معین شده بمعطای خلعت و فیل مفتخر گردید و منصب صف
 شکنخان باضافه هزار و پانصد سوار سه هزار و هزار و پانصد سوار
 مقرر شد و سید منور ولد سید خان جهان باره خطاب خانی
 نامور شده باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 شصت سوار مباحی گردید و امان الله بحر امانت قلعه دار السلطنت
 لاهور و عنایت خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب هزار و
 دو صد سوار مر بلند پیوسته مرخص گشت شانزدهم مومک ظفر
 طراز از آن روی آب متلج باهنراز آمده نواحی موضع مانجهواره
 مضرب خیام نصرت اهتمام گردید و از وقایع صوبه کجرات بهرض
 اشرف رحید که مجاهد جالوری از کومکبان آنجا ودیعت حیات
 مستعار سپرد و روز دیگر نواحی قصبه راهون فیض اندرز نزول

همایون گشت و راجه راجروپ که بوسیله اظهار ندامت برتقصیرات و التماس شفاعت راجه جیسگنه و خلیل الله خان و دیگر عمدهای بارگاه خلافت مرحوم شهنشاهانه رقم عفو بر جریده جرائم او کشیده بود از وطن رسیده فاصیله خجالت و افعال بر زمین عجز و ابتهال نمود و بمرحمت خلعت فاخر و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار و پانصد سوار میبای شد و سید صلاحخان باره از عمدهای دارا بی شکوه که بیاروی بخت و رهبری دولت از همراهی سلیمان بی شکوه تخلف ورزیده روی عبودیت بدرگاه آسمانجا آورده بود جبه های عتبه اقبال گشته ظلمت زدای چهره طالع گردید و بعطای خلعت فاخره و جمدهر میبای کار و بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار مطرح انوار مکرمت و تفضل شد و از اصل و اضافه رکعتاته راتهور بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خواجه عبدالله بمنصب هزار و پانصدی چهارصد سوار مشمول مرحمت گشتند و راهبوندت گپ اندر هر یک با تمام یکپیر و روبه مورد عنایت گردید هر دهم سه کروه از قصبه راهون گذشته نزول اجلال شد و درین روز جمعی کثیر از نوکران دارا بی شکوه که برهنمون دولت از جدا شده بندگی آستان خلافت وجه همت ساخته بودند با حرا از معادلت ملازمت قدھی برکت سرمایه مباحات اندوخته در سلك یتدهای درگاه خلائق پناه انتظام یافتند و بعنایت خلعتها و مناصب شایسته کمپاد گردیدند بیست و یکم نزدیک قصبه ملطانیور فیض اندوز نزول موکب اقبال شد و خنجر خان که در زمان اعلی حضرت فوجدار بهر

و خوشاب بود و بعد از آمدن دارا بی شکوه بلاهور چنانچه مذکور شد بنابر قلم سرمایه دانش و تدبیر صلاح کار خویش از نساد باز ندانسته باو ملحق شده بود و درینوقت که آن رسیده بخت ادبار نصیب از دهشت قرب وصول موکب نصرت زیب و هکرامی رادی فرار می شد بغلط کردار خود متفطن گشته از جدائی گزیده بود بشفاعت مقرران پیشگاه اقبال سعادت اندوز تقبیل عتبه جلال گشته بعفو جرائم تقصیر کمپاد مرحوم شهنشاه جرم بخش عذر پذیر گردید و بمرحمت خلعت نوازش یافته به تنبیه و تادیب مفسدان دامن کوه کنگره معین شد بیست و دوم گذار دریای بیاه محط مرادق هشمت و جاه گردید و روز دیگر خدیو جهان بکشتی از آب مذکور عبور نموده آنطرف دریا منزل فرمودند و از دو لشکر بجمر که بموجب حکم جهانمطاع بسته شده بود گذشتند و درین ایام یک زنجیر قبل خاصه بر خشتند برج اختر عظمت تا بند کوه درج ابهت بادشاهزاد ارجمند محمد اعظم عطا شد و سید صلاحخان بصوبه داری برار از تغیر حسام الدین خان تعین یافته بخطاب اختصاص خانی و عنایت خلعت و اسب سرمایه افتخار اندوخت و فوجداری سرکار بیجا کده بحسام الدین خان مفوض شد و راجه راجروپ بمرحمت جمدهر و اسب میبای گشته به تپانه داری موضع چاندی که سرحد ولایت سری نگر است تعین یافته که بضبط و بعد و بست بیرون آن کوهستان قیام نموده سه راه بر آمدن سلیمان بی شکوه و مانع رفتن مردم نزد آن خندان مزوره باشد و مانسنگه گوالداری جیدن های عتبه چهر اما گشته بعنایت خلعت و از اصل

و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار نوازش یافت و میر
مهدی یزدی بدیوانی سرکار پادشاهزاده کامگار بخدیوار و الاقدار سعادت
توأم محمد اعظم سر بلند گشته بعطای خلعت مباحی گردید و
محمد حسین سالدوز از نوکران دارا بی شکوه دولت اندرز ملازمت
اشرف شده خلعت سرامرازی پوشید بیست و چهارم نواحی قصه
هیبت پور محیط انوار فزول گشت •

توجه الویة ظفر طراز بر سبیل ایلاغر بنعاقب دارا بی شکوه ادبار شعار

چون از عرایض خلیل الله خا و دیگر دولتخواهان که بتکامشی و
مأمور شده بودند بوضوح پیوست که آن باطل پزوه با خزانه و توپخانه
و سامان شایسته و لشکر آراسته که قریب چهارده هزار سوار بود از لهور برآمد
و مگنون ضمیر فساد تاثیرش ایضست که هر جا قابو داند یا جنود
ظفر پیرا صف آرا گردد و احتمال آن میرفت که در ملتان ثبات
قدم ورزیده عنان عزیمت از وادی فرار بسوی مدافعه و پیکار
تا بدو ازین جهت که با عساکر منصوبه سردار توره که مردم ازو حساب
بر گیرند و در برابر آن نا خلف دردمان سلطنت و سرودی شاد
و اعتبار سرداری و سر لشکری داشته باشد نبود و از راه حزم و
احتیاط مظنه آن می شد که اگر جنگی روی دهد و نیرودی اتفاق
آمدن خدا نخواسته چشم زخمی بجنود اقبال رسد که تدارک آن
مشکل باشد و از سرداران عساکر نصرت نشان نیز بملاحظه ایست
مخاصمه و کوتاهی در تعامد او واقع شده بود الجرم بر ضمیر اله

پذیرش شاه عالمگیر که مرات صورت دوراندیشی و پیش بینی و دمنور
العمل صلاح دانی و مصلحت گزینی است پرتو این عزیمت یافت
که خود بنفس نفیس بازید و سپاه ظفر بقاد ایلاغر نموده تعاقب آن
بد عاقبت نمایند و او را هیچ جا مجال ثبات و درنگ و فرصت خیال
جدال و جنگ نداده ساحت ملک و دولت بباد دامن همت از قبار
وجود نماند آمودش پیرایند تا خاطر ملکوت ناظر بالکلیه از مهم او
جمیعت پذیرفته بزدی عنان معارفت بصوب دارالخلافه شامعجهان
آباد معطوف گردد و بفراغ بال توجه والا بنظم و پرتاخت امور سلطنت
که انواع فتور و اختلال بارکن و قواعد آن راه یافته بود مصروف شود
بغایرین درین منازل قوه الظهر عظمت و جلال مصرت الصدر ایست
و اقبال پادشاهزاده خجسته شیم محمد اعظم را بازواند لشکر دارودی
بزرگ و کارخانجات بدار السلطنة لهور رخصت نمودند که تا
معارفت موکب ظفر پیکر ازین مهم نصرت اثر آجا برسر برند
و دولتخانه مختصری با کارخانجات ضروری همراه گرفته با خلاصه
عساکر گردون مآثر عزیمت ایلاغر مصمم فرمودند و هنگام رخصت
پادشاهزاده والا نژاد را بمرحمت ذیل خاصه مزین بساز نقره و جل
زربفت و در اسب با ساز طه مشمول نوازش ساختند و محمد امین
خل مبر بخشی و اعتقاد خان و رای رایان متصدی امور دیوانی
را بعطای خلعت نواخته در خدمت آن گوهر محیط جاه و حشمت
رخصت کردند و بجمعی دیگر نیز از مردم همراه ایشان خلعت
سرحدت شد و بیست و پنجم ماه مذکور موکب جهانکشا از هیبت
پور بیست سنگره و قصور منوجه گشته نه گروه جریبی طی نمود و یاغ

تعلب الدین خان خویشتکی که در ظاهر تصبیه تصور واقع است از فیض نزول اشرف رونق نردوس و تصور بامت و روز دیگر نیز نه کروه طی شده نزدیک بموضع محمد پور مخیم جیش منصور گردید و درین منزل راجه جیسنگه که بموجب حکم معالی در لاهور توقف نموده بود شرف اندوز دولت ملازمت اکسیر خاصیت گشت و رندوله خان بمقامت خلعت واسپ مباحی شده بدکن مرخص گردید و چون بعرض همایون رسید که ارادتخان صوبه دار اوده و دیعت حیات مستعار بمقتضای اجل موعود چیده است عاطفت بادشاهانه هوشدار خان برادر زاده او را بمقامی خلعت از لباس کدورت برآورد و بهادر چند و راجه کمانون و مان دهاتلی خلف راجه راجروپ که بنیابت پدر خویشت بحراست قلعه کهمردنجام داشت بمقامت ارحال خلعت قامت مباحات انراختند و بیست و هفتم هفت کروه طی شده موضع شیر گزه از فر نزول شهشاه شیر دل زینت یافت و راجه جیسنگه که از دیر باز بوطن خویشت نرفته تعب یصاتهایی پی در پی کشیده بود رخصت وطن یافته بمرحمت خلعت خاصه مورد نوازش گشت و روز دیگر موکب گردون شکوه هفت کروه طی نموده منزل آرای اقبال گردید و فدائی خان که بموجب فرمان همایون از لشکر خلیل الله خان رحیده بود بموکب معالی پیوسته احرار سعادت ملازمت نمود و بقوجدارای اوده و گورکپور و عنایت خلعت و مادا فیل و باضافه هزار و پانصد سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار نوازش یافته مرخص گردید و رگهخانه سنگه راتپور بمرحمت اسپ مباحی گشت بیست و نهم یازده کروه طی گشته فواهی موضع

موکب پور از پرتو درود اشرف هر نور شد •

نعیم یافتن صف شکنخان بتعاقب دارابی شکوه از ملتان و ترک ایلغار موکب گیمهان منان

چون بمسامع جلال رسید که آن خمران مآل در ملتان ثبات قدم نورزیده باستماع خبر توجه ریاست اقبال در کمال سراسیمگی و تشنگ حال بسمت بهکروه نورد وادی فرار شد و بصیاری از سرداران و نوکرانش که تا ملتان با او همراهی کرده بودند از آنجا راه مفارقت پیمودند و روز بروز سلک جمیعت سپاهش بیشتر از پیشتر از هم گسیخته اسباب پریشانی و ادبارش تزیید می یابد و جز اینکه بزمخت بصیار و پایمردی فرار از سطوت و مولت جنود نیروزی شعار خود را بملجای و مقری رساند کاری دیگر نمیتواند ساخت لجرم رای عالم آرای گیتی خدبو کشور کشا برین قرار یافت که ترک ایلغار نموده عنان سرعت و استعجال باز گشت و بمیر منزل حکم شد که من بعد منازل نزدیک قرار داده مصافحت بعید نه پیمایند و امر اعلی بنفاد پیوست که صف شکنخان حیرانیش از ملتان بتعاقب آن بد عاقبت شتافته او را از ممالک محروسه بادشاهی رهگرای وادی آوارگی سازد و فوجی از دلبران کار طلب رزم جوو بهادران جلالت کیش شهابت نحو مثل محمد بیگ و یادگار بیگ و شهسوار بیگ و گدا بیگ بازمرد از اوزبکان و زاهد بیگ ترکمان و امام قلی نوری بیگ آغرباطایفه آغران و پردلخان و جمال خان بلجپهوری و سید نصیرالدین دکنی و عنایت میانه و سید منور خان پاره و

اودیهان و اتهور هر یک با قوم و قبیلۀ خود و جوتی از مبارزان توپخانه و جمعی دیگر از منصبداران که قریب شهر سور سوار بودند با خان مذکور معین گشتند و یرلیغ گیتی مطاع مشتمل بر تقویض این خدمت با خلعت خاص و شمشیر و یک زنجیر قیل برای او و بیست هزار اشرفی بجهت تنخواه موجب سپاه مصحوب الله یار خان ارمان یافته حکم شد که بسرعت خود را بملتان رساند و عساکر گومی و سزایی نموده مجال درنگ و امهال ندهد و فرمانی دیگر بخلیل الله خان صادر گردید که گروهی با صف شکنخان معین گشته اند همراه او روانه حاکمۀ خود با بقیۀ جنود فیروزی تا رسیدن موکب جلال در ملتان توقف نماید •

مجملی از حال دارا بی شکوة بعد فرار از لاهور آنکه

بسیب تاخیر و کوتاهی که از عساکر منصور در تعاقب واقع شد فرصت یافته بمرحله پیمائی و ره چواری روزی چادر و طۀ هلاک و گرفتاری برآمد و هفدهم ذی حجه بملتان رسید و نزل ادبار گزید و چون از سطوت موکب جهانکشا مغلوب خوف و رعت گشته پارس همتش را در روی استقامت نهاده بود بعد از هشت روز اقامت دیگر باره بعزم فرار رخت فاکمی بسته پیست و پنجم ماه مذکور از انجا رو بواحدی ادبار قها و چنانچه عادت او بود که بهر جا میرسید دست تصرف و تعبیب با موال و خزائن بادشاهی دراز می نمود بیست و دو لک روپیه که در خزانه آن صوبه فراهم آمده بود متصرف شده آنرا با اکثر خزانه و توپخانه و احوال و انفالی که همراه داشت و از لاهور بکشتی آورده بود بر همان نهج بر کشتیهای

بزرگ انداخته فیروز میواتی و بسنت نامی خواجه مرا با جوتی از سپاه بر سر کشتیها گذاشت که آنها را محافظت نموده به بهکر رسانند و خود از راه خشکی بطرف اوچه روانه شد و از آب بیداد و سنج که باشاره او بر هر دو جسر بسته شده بود عبور نموده راه بهکر پیش گرفت بقصد آنکه از انجا رخت ادبار بخود قندهارکشد و چون یکروز بعد آمدن او از ملتان این خبر در نواحی تلینیه؟ بخلیل الله خان و بهادر خان و حائر سرداران جنود اقبال که بتعاقب آن خسران مائل می شتافتند رسیده برجفاح استعجال روان گشته سوم محرم بملتان رسیدند و قراران سپاه ظفر اثر که پیشتر بجهت تحقیق خبر رفته بودند چون تا آنوقت هنوز مشخص نبود که او عزم اجمیر دارد یا اراده بهکر بلکه رفتنش بطرف اجمیر اقرب می نمود راه اجمیر سر کرده بطرف دیباپور شتافته بودند و اثری ازو نیافته و حال آنکه آن مر گشته دشت ادبار پراه لکھو کپاره بمزیمت بهکر مرحله پیمائی وادی فرار گشته بود و ظاهر شد که حاجی خان بلوچ که از زمینداران عمده ملتان امت از رسته دولتخواهی و خدمت گزاری با جمعی بر سر کشتیهای خزانه و احوال او که فیروز و بسنت میبردند رفته میخواست که سد راه شود و آنها را بر گرداند چون توپخانه و مپاهی همراه داشتند بمذایع پیش آمدند و نیمابین جنگی رو داد و چندنی از طرفین کشته شدند آخر الامر از عهده سماعت بر نیامده آنها را راه دادند و چهارم محرم الله یار خان با خزانه بملتان رسیده یرلیغ

واجب الادعان که در باب تعاقب دارایی شکوه صادر شده بود بصف
شکنخان رسانید و او امتثال مثال همایون را کمر همت بر میان جان
بسته از روی کار طلبی همانروز کوچ کرده بتعاقب شتافت و تنه
این احوال بعد ازین در محل خود گذارش خواهد یافت •
اکنون بر مر تحریر وقائع حضور پر نور رفته سر رشته سخن
از جای که گذشته بود بدست کلک جادو غن میدهد
چون خبر نزار دارا بی شکوه از ملتان سامعه انروز اولیای
دولت گشته سرعت سیر و ایلغار موقوف شد ریاست ظفر اعظم
در کنف رنهایت و آرام طبی مراحل نموده تا ظاهر بلده ملتان
هیچ جا اقامت نگزید دران اوقات میر باقر که میر سامان ایام
خلافت انجام شاهی بود بغوجداری و نظم مهمات سرکار پیکر
سر بلند شده بمطای خلعت واسپ و خطاب باقر خانی و از اصل
و اضافه بمنصب هزار سوار نوازش یافت و سالیانه مبرز
توفیر صفوی که مبلغ سی هزار روپیه بود باضافه ده هزار روپیه
افزایش پذیرفت و آقا یوسف بخدست داروغی فیل خانه از تغییر
ملذمت خان خلعت سرفرازی پوشید و از اصل و اضافه چتر و چی
دکنی بمنصب هزار سوار و غیرت بیگ و ابو مسلم و محمد
صادق هر یک بمنصب هزار سوار و جمعی از نوکران دارا
بی شکوه که بدالت بخت سعادت اندوز تقبیل عتبه خلافت گشته
بودند بعنایت خلعت میاهی گردیدند و چون از عرضداشت خان
دوران حقیقت حسن خدمت و کار طبیبی راجه دیبی سنگه بندیده
بمرض اشرف رسید عاطفت خسروانه او را باضافه پانصدی پانصد

سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار از انجمله
پانصد سوار دو اسبه و سه اسبه نوازش نمود هفتم محرم گذار آب
راوی که سه گروهی ملتان است از فیض نزول شهنشاه عالم گیر
میعنت پذیر گشت و خلیل الله خان و بهادر خان و دلیر خان
و ظاهر خان و خان عالم و رایسنگه ولد راو امر سنگه و بکه تاز خان و
گنجعلی خان و چهلپت بندیده و سائر بندهای که بتعاقب دارایی شکوه
پیش آمده بموجب حکم واد در ملتان توقف نموده بودند احرار
دولت آستان بوس نمودند و از نوکران عمده دارا بی شکوه سید عزتخان
که برهبری سعادت در ملتان از همراهی او تخلف ورزیده بود و شیخ
موسی کیلانی که از قبل او بحکومت بلده ملتان قیام داشت رسید
محمود باره که او نیز بیاری بخت درین هنگام ازو جدا شده بود
باستقامت سده سلطنت سر بلندی یافتند و سید عزتخان بمطای
خلعت و منصب سه هزار پانصد سوار رسید مسعود بعنایت خلعت
و منصب هزار و پانصدی در صد سوار مشمول مرحمت گشت و فیض الله
خان از تغییر خواجه عبید الله قراول بیگی شده بعنایت خلعت
قامت مباحات بر افرامت و نوازش خان بغوجداری سرکار مند
و حراست حصار آن نوازش یافت و از اصل و اضافه متکلی خان
بمنصب هزار سوار و بادل بخنیا بمنصب هزار سوار و
سوار و محمد علی ولد تقرب خان بمنصب هزار سوار و پنجاه سوار
مباهی گشتند •

تعیین یافتن شیخ میر با فوجی تازه از عساکر گردون شکوه بتعاقب دارا بی شکوه ادبار پزوه

اگرچه صف شکفتن ب موجب برلیع گیتی مطام با فوجی
از جنود قاهره چنانچه سبق ذکر یافت چهارم محرم از منتهای
بتعاقب او برآمده از روی کار طلبی برجناح سرعت و استعجال
در پی آن خسران مآل شناسیده بود لیکن چون با خان مذکور
لشکر و سامانی در خور اینکار نبود و هنوز دارا بی شکوه لشکری
آراسته با خزانه وافر و توپخانه بسیار داشت حزم و احتیاط
شهنشاهانه اقتضای آن نمود که عمده نوئیان صائب تدبیر شیخ میر
که سرداری با سکینه و وقار و نقد شجاعت و بسالتش بر محک
امتحان کامل عیار بود با فوجی دیگر از عساکر نصرت شعار بتعاقب
آن راه نورد وادی فراز و مرحله پیمای پادیه ادبار تعین بانه تا
هیچ جا مجال اقامت و درنگ نیافته حبال فاسدی بخاطر راه
نهد و اگر بالفرض جای ثبات قدم ورزیده بجنگ و مدافعه برگرد
جنود اقبال از عهده نبرد و پیکار آن یرگشته روزگار برآمده کفایت
آنها نتواند نمود بنابراین آن زنده مدویان هشتم شهر مذکور مرخص
شد که برجناح تعجیل بصف شکفتن و لشکر پیش ملحق گشته
باتفاق یکدیگر کمر همت به تقدیم این خدمت بندند و دایم خان
بادهای ورن مست پسران بهادر خان روئیده و قباد خان و شرزه خان
و پردلخان و مانسنگه بندیده و حید منصور و مدگی خان و جمعی
دیگر از مردان کار و مبارزان شهابت شعار که مجموع ده هزار حوال

موندند با او معین گشتند و هنگام رخصت آن نوئیان اخلاص آئین
بعطای خلجی خاصه با علاقه مروارید و انعام یک لك روئیده و دلیر
خان بمرحمت یک زنجیر نایل و جمدهر میذاکار و شرزه خان بعنایت
خلعت و نایل و دیگران هر يك در خور حال بمرحمتهی مقتدر
و مبهاهی شدند و روز دیگر شهنشاه یزدان پرست حق آگاه بقصد
زیارت روضه فیض آئین جناب قدرة الاولیاء الواصلین عارف صمدانی
قطب ربانی شیخ بهاؤ الدین ملتانی قدس الله سره العزیز پشهر
کرامت بهر ملتان شرف قدوم بخشیده فیض اندوز مزار برکت نقار
آن مقرب درگاه احدیت گردیدند و استمداد همت و استفاضه انوار
توجه از باطن پرنقوح آن نقاد کبراء عارفین فرموده شیخ
بهاؤ الدین صاحب سجاده آن پیشوای اولیاء عظام و خدمه مجاوران
آن مقام قدسی احترام را از فیض العام عام بهره ور ساختند و در رفتن
و آمدن از زرمشانی دست جود و عطا خلقي ابوه را نقد آرزو
بدامن امید انداد و دو روز دیگر قرین نصرت و ظفر انجا بصر برده
نشاط اندوز دولت و کسراتی بودند و درین ایام شاه نواز خان که
بظاہر بعضی مصالح ملکی چنانچه در محل خویش گذارش یافته
تا این هنگام در قلعه برهاندپور محبوس بود مورد انتظار فضل و کرم
گشته عاطفت شهنشاهانه او را از قید تقصیر و حجاب تشویر برآورد

(۲) از یک هزار روئیده بشیخ بهاء الدین صاحب سجاده که از
ازان کرام آن پیشوای اولیاء عظام امت و یک هزار روئیده بخدومه
و مجاوران آن مقام قدسی احترام انعام نمودند

و بعفایت ارمال فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاص بمنصب قدیم باضافه هزاری هزار سوار دو احمده و سه احمده که از سابق و از حق شهنزاری شهنزار سوار از انجمله پنج هزار سوار دو احمده و سه احمده باشد نوازش نموده خدمت موبده داری گجرات که تا آنوقت در دست مراد بخش بود باو تفویض فرمود و معصوم خان مهین خان خاف خان مذکور باضافه هشتصدی پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و مهر محمد منظم پسر دیگرش باضافه پانصدی دو صد و پنج سوار بمنصب هزاری پانصد سوار مرود انظار تربیت گشتند و محمد حسن ملدوز از نوکران دارا ایدشکوه بمنصب هزاری دو صد سوار و لودجر بمرحمت شمشیر و میرداد افغان بعفایت اسب سر بلند شدند و اگرچه لشکرخان موبده دار کشمیر بصوبه داری ملتان معین گشته برلایح همایون بطلب او صادر شده بود لیکن چون تا رسیدن خان مذکور بجای نظم مهمات آنصوبه حاکمی ضرور بود مقرر گردید که خان عالم آمدن لشکرخان بمحکومت و ضبط آنجا قیام نمایند و بعد از رسیدن او بحضور پیر نور آید و بعفایت خلعت نوازش یافته بدین خدمت مرخص شد و محمد یوسف از اولاد کرام عزیز مصر کرامت و عزیزی شاه یوسف گردیزی که مرقد شریف آنجناب در بلده طایفه مدینه است بمطای خلعت و ماده فیل سرمایه اعتبار اندوخت *

معادرت موکب منصور از دارالامان ملتان بدار السلطنة لاهور و نهضت نمودن از انجا بدار الخلافت شاهجهان اباد قرین فتح و فیروزی بنا بر فتنه انگیزی ناشجاع و شرح سوانحی که بعد از ان روز نمود

با آنکه حضرت شاهنشاهی که ذات قدسی ملکاتش مظهر الطاف الهی و مصدر اعطاف نامتداهی است در یار ناشجاع انواع احسان را مضاعف بجا آورده بودند چنانچه بعد از شکست دارایی شکوه و وصول موکب اقبال بمستقر خلافت از عظام امور اول کبری که پیش نهاد خاطر را داشته بر جمیع مطالب و مهمات مقدم داشتند این بود که موکب را با صوبه بهار و پشته که همیشه آن اقبال قرین آرزوی انداشت میسر نمی شد از حضرت اعلی بمالان تمام برای او گرفته ضمیمه ملک وسیع بنگاله گردانیدند و فرمان تفویض این ولایات از ان حضرت حاصل کرده فرستادند و با او در مقام کمال عطوفت و محبت نهادند چنانچه بعد ازین مفصله گزارش خواهد یافت درین هنگام از عرفت و قیام نگاران ممالک شرقی بمسامع حقائق مجامع رسید آن بیخرد سفاکت پرور از نا میامی و حق ناشناسی قدر این دولت و حمایت ندانسته هوای خود مری و زیاده طلبی در دماغ نخوت و بغداز افکنده امت و پادشاهی محال از بنگاله برآمده عزم مخالفت و منازعت دارد چون این خبر بطریق تواتر و توالی بکتاب خلافت رسیده بقضای مصالح سلطنت و فرمانروائی دمع مدد شروع افزائی او لازم و متعین نمود و مهمات مملکت گنجان

لمحض هندوستان ندر چنانچه باید هنوز نظام نیافته خاطرجهان
پیرا پیردخت امور ملک و مامت و رفع اختلاف قواعد دولت متعین
بود لاجرم درین هنگام که دارا بی شکوه رسیده بخت ادبار فرجام
بهزاران ناکامی و سرگشتگی رهگرمی وادی فرار و آوارگی گشته از
ملتان بجانب بهکر شفافیت و افواج قاهره بنعاقب آن بد عاقبت
تعبین یافت خاطر اقدس را عزم معاودت بسوی معتبر سریر خلافت
مصمم گشته دوازدهم محرم الحرام رایات ظفر اعتصام از ظاهر بلاد
ملتان که مدت پنجروز فیض اندوز افامت موکب گیتی فرور بود
باهنوز آمد و شهشاه فیروز بخت عالمگیر از کنار آب راوی قرین
عز و جلال بر صفین اقبال نشسته لوای مراجعت بر انراختند
درین تاریخ حاجی بلوچ که از زمینداران عمده ملتان است باستقام
عتبه فلک رتبه فائز گردید و بمرحمت خلعت و قیل و اسب کامیاب
عزت و مباحات گشته بحال زمینداری خود مرخص گشت و طاهر
خان بعفایت نقاره مورد نوازش شد و قباد خان از کومکین شیخ میر
بمرحمت ارسال نقاره مصحوب عبد الله بیگ پسرش بلند آرزگی
یامت و سعادت خان خویش خلیفه سلطان که در جاگیر خود بود
باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و آرتبه
گشته حکم شد که بپا آید شده و در سبک کومکین خل دوران بخند
و بعد از طی چهار مرحله رای را دل که بموجب یرلیغ و لا از لاهور
عازم پیشگاه حضور گشته بود در سبک منصور پیشوای دولت اقبال
بوس دریافت و موکب گیتی کشا کوچ بر کوچ قطع منازل نموده
بیست و چهارم شهر مذکور باغ و عمارات آنچهره که در ظاهر دار

السلطنة بر سمت راه ملتان وقع احت محبط مرادفات دولت و
عظم گدود و عتقاد خان کدر شهر بود و سیفخار که رخصت از راه
یافته بشهر آمده بود رسید هدایت الله صدر و جمعی دیگر از یندهایی
عتبه سلطنت دولت اندوز ملازمت اشرف گشتند و پرم دیو سیسودی
از وطن رسیده غبار آستان خلافت را مندل ناصیه اعتبار ساخت
و بعفایت خلعت قامت انتخار امراخت و معین خان و سید فیروز
و محمد حسین ملدوز و عباس افغان از نوکران عمده دارا بی شکوه
که بپاوری طالع از سلیمان بی شکوه مفارقت بسته بودند و حواجه
مدق بدخشی که در لاهور از دارا بی شکوه جدائی گرفته بود بتلقیم
مدد جلال مشرف شده بمرحمت خلعت و مناصب شایسته هراترا گشتند
و دومین (۹) بمنصب هزاری دو صد سوار مباحی شد و چون از وقایع
موبه گجرات بعرض همایون رسید که دلداد خان فوجدار پش و دیعت
حیات مستعار - پرده سردار خان برادرش بخدمت او منصوب گشته
داده پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار از انجمله
هزار سوار دو اسبه و سه اسبه نوازش یامت و چون درین روز برای
ملازمت فروغ اختر عظمت و حلال غره جیدین ابیت و اقبال بادشاه
زاده والا قدر محمد اعظم ماعتی مختار اختر شفاکان نبود حکم شد
که مرثی آں که ساعتی مسعود بود و رایات عالیات ظل رود شهر
می اندکند آں بوگل حدیقه دولت احراز سعادت ملازمت اشرف
دماوند و گرچه خاطر مگوت اطر حضرت شهنشاهی چنان میخواست

که روزی چند در دار السلطنة لاهور بمقام اقامت گسترده پیرداخت
 مهمات پنجاب که از وجود دارایی شکوه کمال خلل و فقر پذیرفته
 بود پیرداختند و خاطر اقدس از بند و بستم آنحدود جمع سازند لیکن
 چون مصلحت ملک و دولت بتأثیر جویی که گذارش یافت مقتضی
 توقف نبود قرار اقامت در دار السلطنة لاهور و نزول اجلال در قلعه
 مبارکه نداده امر والا بفغان پیوست که اردوی معالی داخل شهر
 نگشته باغ فیض بخش که در بیرون دار السلطنة بمقام اهلی واقع
 است منزلگاه نصرت شود و مقرر فرمودند که خود بدولت بر بیل
 عبور شهر را از فیض قدوم گرامت بهر آذین سعادت بسته از آنجا ظل
 دروید بباغ اندازند و روز دیگر که بیست و پنجم ماه بود بادشاهزاده
 عالیقدر والا گهر از شهر رسیده بادراک شرف پایبوس سرمایہ دولت
 و کامکاری اندوختند و محمد امین خان میر بخش و سایر بدهای
 که در خدمت آن نهال گلشن حشمت و بختیاری بودند بتقبیل
 سده منیه چهار میاهات افروختند و شهنشاه جهان با جهانی فرد
 جل جلاله بر کوه پیکر فیلی فلک تمثال سوار شده از آنجهه رایت توحه
 بهر افراختند و تا دروازه هتیه بول شرف قدوم بخشیده لمحه در
 توقف فرمودند و قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه نمودند و امان الیه
 قلعه دائر دولت زمین بوس یافته باحکام ارشاد آئنی که در هر باب
 بفغان پیوست مسترشد گردید و از آنجا عیان اندال منعطف ساخته
 در اندامی راه بمسجد وزیر خان مرود آمدند و نماز ظهر آنجا بجماعت
 گزارده نزدیک سه پاس روز ساحت باغ فیض بخش از نزول اشرف
 فیض اندوز گشت و لشکر خان که بجهت صوبه داری ملتان بموجب

بر بلیغ معالی از کشمیر آمده بود کامیاب دولت ملازمت گردید و از
 نقائص اسنمه کشمیر پیشکشی بنظر انور در آورده بقبول آن سر
 بلندی یافت و بعفایت خلعت کسوت میاهات پوشید و خلیل الله
 خان بتقویض صوبه داری پنجاب میاهی شده بعطای خلعت خاصه
 و انعام محالی که یکروز دام جمع آن بود مشمول نوازش شهنشاهانه
 گردید و چون بجهت نظم و نسق بعضی مهمات ضروری صوبه
 پنجاب و رفاهیت و آسودگی جنود ظفر مآب که بتازگی درین ایلغار
 تعب بسیار کشیده بودند چند روز اقامت ضرور بود تا بیست و نهم
 ماه مذکور آن سرا بمستان حشمت و جاه از فیض بهار اقبال حریمی
 و نصارت بذرف درین ایام منصب مکرم خان نوجدار جونیپور
 باضافه پانصدی پانصد سوار چهار هزاری چهار هزار سوار مغور
 گردید و احتشام خان از کومگیان خاندوران که بمقامه سده
 اله آباد قیام داشت باضافه پانصدی به منصب چهار هزاری
 سه هزار حواری مبارز خان از کومگیان صوبه کابل باضافه پانصدی
 بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و راجه امر سنگه
 فرودی که سابق بنابر تقصیری از منصب معزول شده بود بمنصب
 هزار و پانصدی هزار سوار و کلیان سنگه زمیندار باندو بموجب
 التماس خان دوران بمنصب هزاری پانصد سوار و علی بیگه ولد
 مرشد قلیخان مرحوم که تازه از دکن باستقامت سده سلطنت رسیده
 نو ببعفایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد
 سوار عباس افغان از بومران دارایی شکوه به منصب هزاری چهار
 صد سوار و میر محمد صادق ولد میر عبد الله صفوی از گوشه

شرفان اعزاز به عطاء خلعت و انعام یک هزار روپيه نوازش یافتند و حاجی بقا ملازم نا شجاع که چندی قبل ازین از جانب او تهنیت نامه متبحر آورده بود بمرحمت خلعت و انعام مباحی گشته بخدمت مراجعت یافت مصلح محرم مواکب نصرت طراز از داغ فیض بخر باهتزاز آمده قرین سعادت بصوب دار الخلافه شاهجهان آباد تشریف نمود و آنروز اندک مسافتی طی گشته نزول اجلال شد و پیشکش بهادر خان از جواهر و مرصع آلات و نفائس اقمشه و غیر آن بفر انور گذشته برخیز رتبه قبول یافت و خاندوران به عنایت ارمال خلعت مشمول نوازش گردید و رضوان خان که درین ایام از مسافر الخلافه اکبر آباد بسد سپهر بنیاد رسیده بود خلعت یافته بخدمت عرض مکرر منصوب گشت و پند فیروز رستمخانی بفوجداران درآبه چناب و راوی معین شده خلعت مرافراز پی پوشید و روز دیگر که غره صفر بود مقام شده خدیو اقلیم شکار عالمگیر نشاط اندیز مید نخچیر گشتند درین اوقات نوری بیگ و امام قلی آغرا که همراه صف شکنان بودند چون خانمذکور حقیقت کار طلبی و حسن خدمت آنها معروض بارگاه اجل داشته بود مشمول مرام شهشاهان گشته اولین بترکناز خان و دومین بآغرخان مخاطب گردید سوم مذکور کوچ شده آنطرف تا آب راجه تودرمل مضروب خیام اقبال گشت و درین منزل خلیل الله خان که بصوبه داری پنجاب معین شده بود

(۲ ن) بمرحمت خلعت و انعام یک هزار روپيه — بمرحمت خلعت و انعام دو هزار روپيه

بمرحمت خنجر با علاقه مرور از سباهی گشته بخدمت مراجعت باهور یافت و لشکرخان که صوبه داری ملتان باو تفویض یافته بود بعنايت نقاره و نعل واسپ مرافراز گشته مرخص شد و مهر خان خلع خلیل الله خان بفوجداري دامن کوه کانگوه و عنایت خلعت و باضاضه هانص حوار بمنصب سه هزاری دو هزار مولو مر بلند شد و راجه مان سنگه گوالیاری بمرحمت دهکده کنی مرصع مشمول عاطفت گردید و از امل و افاضه تهور خان بمنصب دو هزاری هانص حوار و مید مقتدر بمنصب هزاری شصت سوار و غیرت بیگ بانعام دو هزار روپيه کامیاب عنایت گشتند سوم موضع چنپال و فردای آن نواحی مرای چوهرمل از سایه شفق جهانگه نور آمد گردید و حیات زمیندار و اجور خطاب راجگی و عنایت اسپ و خلعت نوازش یافت و چنیت بندیل و انکد پسرش بمرحمت خلعت مباحی شده بدار السلطنت اهور مرخص گشتند که در ملک کومکیان خلیل الله خان باشند پنجم آب بیه که بموجب حکم پادشاه دین پناه بران جسر بنه شده بود از پرتو عبور رایت خورشید تاب و شک چشمه آفتاب گشته آن روی آب نیل اندوز نزول خدیو سالک رقاب شد و روز دیگر مواکب منصور از سلطانپور گذشته نزول فرمود درین هنگام قباد خان که در ملک همراهان شبنم صبر بود بصوبه داری ننه تمدن یافته بمطای نقاره و باضاضه بخدمت هانص حوار بمنصب چهار هزاری سه هزار حوار نوازش یافت محمد یوسف از اولان کرام عزیز مصر کرامت و عزیزی شاه یوسف کردیزی که مرقد شریفش در بلده طیبه ملتان است بمرحمت

خلعت و ماده قیل حرمانه اعتبار اندوخت ششم موکب منصور
از سلطان پور گذشته نزول فرمود درین ایام منصب وزیر خان
صوبه دار خاندان باضافه هزاری هزار سوار پنج هزاری سه هزار
سوار مقرر گردید و منصب میرزا سلطان مقوی فوجدار دها مونی
و چوراکده باضافه پانصد سوار چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار
قرار یافت و حسین بیگ خان بفوجداری هردو بنگش از تعبیر
فتح الله خان و عطای خلعت و باضافه پانصد سوار بمنصب
دو هزاری دو هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه و سه اسبه
و داور دان بفوجداری و قلعه داری اٹک از تعبیر ابراهیم بیگ
و عنایت خلعت و اسب نوازش یافته بخدمات مرجوعه امرخص
گشتند و کاکرخان بفوجداری هرکار کوه مانک پور و از امل و
اضافه بمنصب هزاری هفت صد سوار سه بلندی یادند و میر
غضنفر میرتوزک و چندین دیگر بمرحمت اسب مباحی گردیدند
هفتم مابین سلطانپور و نور سرای مضرب خیام ظفر پیرا گشته
روز دیگر باغ نور سرای از پرتو رایت جهانکشا نور آگین شد
و خواجه امجدیل کرمانی از امل و اضافه بمنصب هزاری سه
و پنجاه سوار و محمدتقی برادرزاده وزیر خان و شیخ کتب هریک
بانعام یکپزار روید و جمعی از بندها بمرحمت خلعت و برخی
بعنایت اسب مرافرازی یافتند نهم کنار آب حنلیج از نزول اشرف
کامیاب میض و صفاکرید درینوقت عاطفت شهشاهاله عمده اسرای
مظام معظم خان را که چندین قبل ازین چنانچه گذارش پذیرفته از
همس رهائی بامت و بعدایات و مکاره ارجمند مر بلند گشته مخلی

بالطبع در قلعه دولت آباد بود بصوبه داری خاندان مباحی
حاجت که یکچند آنجا بوده بنظم و نسق احوال خود و سرانجام لشکر
و چهار پرداز و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر نوید این مرافرازی
باشمشیر خاصه برای او مرسل گشت وزیر خان صوبه دار خاندان
بعنایت احوال خلعت خاص عز اختصاص یافته حکم شد که بعد
از رسیدن معظم خان بیرهاپور از آنجا باورنگ آباد شتافته به تنظیم
مهمات آن صوبه دولت بنیاد و خدمت بادشاهزاده عالیقدر و الانزاد
قیام نماید و مهابتخان صوبه دار کابل بعنایت ارسال خلعت خاص
مصحوب طهماسب پسرش شرف امتیاز یافت و از کنار دریای سندلیج
بعد مرحله رایت جهان پیرا همای آحاطل ورود به بلد فیض
قرین سپردند انگند و باغ خلعت آتین آن که مشتمل بر عمارات
دلنشین عالیشان و به نزهت و صفا گل سرچید باغهای جهان است
به یمن نزول اشرف روکش حدیقه جلالت گشت و پیشکش راجه
نودرمل از اقسام اتمه و نفائس سپردند از نظر اشرف گذشت از آنجا
لواهی گیتی کھا بدو منزل برگشته انباله که باغی خوش و بستانه سراسر
دلکش دارد پرتو سعادت گسترده و باغ مذکور از نزول همایون خرمی
و نصارت پذیرفت درین وقت منصب حارنگده هرزمیندار جمون
باضافه پانصد سوار و منصب مراد قلی سلطان کمپران از کومکیان
صوبه کابل باضافه پانصدی صد سوار هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه و سه اسبه مقرر گشت و نوبتخان
چیده بفوجداری درآب حاندر از تغدیر نصیری خان معین شده
خلعت مرافرازی پوشید پانزدهم نواحی قصبه شاه آباد در روز دیگر

ظاهر قصیده تهنیت مضرع حیدام نصرت و ظفر گشت و شمع بند
الکریم تهنیت سوری نظم مراثی چکنه مهری از تغیر راجه تودرس
بلند شده بعدایت خلعت و مبل و باصاف هزار و پانصدی هشتصد
و پنجاه سوار بمنصب دو هزار سوار چهره اختیار بر امر و خفا
و از تهنیت سر بدو منزل ظاهر قصیده گردان محل ورود موکب
و جلال گشته تهنیت مراثی قصیده پانی پت از سایه منحوق حبل
کشا سوز بدوز شد و از آنجا به چهار منزل دست و موم هاهت دلگشای
باغ اعز آباد از فیض نازل اشرف جرمی و طراوت پذیرفت و هوای
ظاهر دار الخلافه از گرد قدوم موکب عالمگیر دامن دامن
رفت و راجه جسونت منگه که بموجب حکم لازم الانقیاد
شاهجهان آباد بود و معاندخان صوبه دار آنجا و دانشمند خان
و ابراهیم خان خلفه علیمردان خان که هر دو دران مرکز خلافت
گوشه نشین بودند و دیگر بندها و متصدیان آنمصر دولت و ادب
جبهه ساری آستان جلال گشته سعادت ملازمت یافتند و راجه الزهرا
نور از اکبر آباد رسیده جبهه ساری عتبه عیونیت گشت و موبهات
پرکش زمیندار سرور که از بتجیل سده سلطنت رسیده بود
بعفایت خلعت و سر پیم مرصع تارک افتخار اراخت و عاطفت
نادرشاه راجه جسونت منگه را بمرحمت خلعت خاص با داری
عز اختصاص بخشید و چون ساعت دخول شهر و معمه مبارکه چهار
ماه ربیع الاول بود مدت نه روز خدیو جهان دران سرا بستان بیض
مکمل اقامت گزیده بهار افروز دولت و بخش و نشاط اندوز همه
و کامرانی بودند درین هنگام اسلام خان از اکبر آباد و بهار منگه هاده

و کثرت منگه ولد راجه جیسنگه و گرد هرناس کورو و منبل منگه
میسوده و حکمت منگه ولد سکند منگه هاده و سوز جمال و منو هرناس
کورو از اوطان خویش رسیده جبهه ساری آستان سلطنت گردیدند و
بعفایت خلعت کسوت مهابت پوشیدند و بهار منگه مذکور پنج
روز در میل بصریق پیشکش گذارید و حویداگه پرکش زمیندار سرور
بعفایت خلعت و گوشواره مروارید و اسب با زین و ساز مقوه و
حشم مرصع با علامه مروارید مورد مرام گوناگون گشته رخصت وطن
یافت و راجه هاده منگه گوالیاری بمرحمت سر پیم مرصع جریبلند شد
و داذخان که در نواحی بهکر از دارا پیشکوه جدا شده از راه جیسلمیر
بمحاصر فروزه که وطن اوست رفته بود بعفایت ارمال خلعت نواز
یافت و محمد صالح کرمانی که قبل ازین دیوان بیوتات دار الخلافه
شاهجهان آباد بود بدیوانی بیوتات معتقر الخلافه اکبر آباد و خواجه
اسمعیل کرمانی بدیوانی دار السلطنه لهور معین گشته بعفایت
خلعت سراقاز گردیدند و از اصل و اضافه درویش محمد بمنصب
هراری پانصد سوار و سلطان بیگ بمنصب هزاری چهار صد سوار
و حمی نقیر از بندهای عتبه خلافت و گروهی ابیه از بوکران
در می شکوه که سواران دولت بقدری بودند عطاء خدمت و اسب
کامیاب مواهب شاه شاهانه گردیدند و از وقایع صوبه گجرات معروف
حجاب بارگاه اقبال گشت که ابو القاسم ولد حیفخان مرحوم که در
سنگ کومکبان صوبه مذکور بود باجل طبیعی بهاط حیات در نور دیده

از سوانح عبرت بخش آنکه درین ایام منبجیان کار آگاه از ممالک شرق
رویه پیلای بدرگاه خلائق پناه رسیده خبر فتنه جوئی و شورش
انگیزی نا شجاع حق ناشناس و عزیمت او از پهنه بصوب آله آباد
بقصد افراتین لوائی عذاک و افروختن نیران جدال بمصامع عظمت
و جلال رسانیدند و مرانض امرا و نوشتنهای وقایع نگاران آسودن نیر
مهریابند معنی بر سهیل تواتر و توالی به پیشگاه خلافت رسید و آنچه
قبل ازین از بعض اخبار و امارات مظنون خاطر دور بین شهناشا
دانش آئین بود درین اوقات بیقین پیوسته منشاء تعجب خردوران
هوشمند گردید و الحق این حرکت ناانگار و عزیمت دور از
کر از آن مدعوش نشاء غفلت و پندار بی صدور باعنی بغایت
مستبعد و نامزادار بود زیرا که همیشه با حضرت شاهنشاهی اب
مخالفت و مصالحت و دم یکجبهی و موافقت میزد و همواره
بمشابه و مکتبه اظهار این معنی نموده عهود صفت و صفا و موافقت
یکنگی و در میان می آورد آن گوهر یکنای معدن فتوت را
نیز بمقتضای مهربانی و محبت اخوت از قدیم ایام با او را ط
الفت و التیام بود و همواره در رواج کار و رونق حال و حفظ بدین
دولت و استقلال او کوشیده در صد نصرت و اعانتش بودند چنانچه
از قضیه شکستی که او را از عدا و اساد دارا بی شکوه در نواحی
بخارس رویداد و خلل و تیزی که ازین جهت بمبانی احوال و مراتب
ملک و مالش راه یافت پیوسته خاطر عاظر ملالت آگین بود و
میخواستند که جبر آن انکار فرموده دگر باره کار او را رونق و نظام
و اساس ملک و دولتش را استحکام بخشند و جرم بعد از آنکه دار

بی شکوه فتنه پزوه در نواحی اکبر آباد از محاکم گردید شکوه منبجیان
گفته بود بی آزارگی شتانت و دست تسلط و استیلا او کوتاه شده
نظم اسباب سلطنت و بصت و کلاه مهام خانت بفرماندهی و اقتدار
خدایو زمان قرار یافت چنانچه گزارش پذیرفت از عظام امور اول
کاری که پیش نهاد خاطر اشرف ساخته بر جمیع مطالب و مهام
مقدم داشتند این بود که مونگیر را با صوبه بهار و پهنه که همیشه
ناشجاع را آرزوی آن مکنون ضمیر بود بمبالنه تمام از حضرت اعلی
برای او گرفته ضمیمه ولایت وسیع بنگاله که باقطاع او تعلق داشت
گردانیدند و فرمان آنحضرت مشتمل بر تفویض این ولایت حاصل
نموده با تنسی محیفه ملاطفت پیرا مبنی بر تفقد و دلجوئی
سیدار و مشعر بسویح و حقائق دربار جهاندار مصحوب محمد
میرک گرز بردار از پیشگاه خلافت نزد او فرستادند و باو نوشته بودند
که چون همواره خواهش این صوبه داشتید بالعل آنرا با ولایت بنگاله
منصرف شده بجمعیت خاطر و فراخ بال روزی چند بنظم و پرداخت
آنصوب و جبر اختلال احوال خود پردازید تا آنکه جنود قاهره از تعاقب
دارای شکوه و کفایت مهم او فارغ شده بمستقر اورنگ حشمت
مراجعت کنند در انوقت مطالب و مدعیات دیگر که داشته باشید
در حصول آن نیز خواهیم کوشید و چنانچه آئین اخوت و مقتضای
فتوت است در هیچ چیز از مراتب ملک و مال مقایقه نخواهیم
نمود و چون محمد میرک به بنگاله رسیده فرمان عالیشان و ملاطفت
دارای خدیو جهان باو رسانید از وقوع این عطیه عظمی که فوق تصور
و حد است او بود منصف پذیر گشته در پیراهن نشاط نگنجید و از خبر

خراز و ادبار دارا بی شکوه که همواره باو گمان کین و عناد کشیده داشت و کفایت شرو دفع افسادش جز بسلطوت اقبال دشمنان شاهنشاه عالمگیر صورت پذیر نبود بغایت مصرور و مبتهج گشت و تهنیت نامه مشتمل بر مراسم مبارکبادی و مراتب شکرگزاری در جواب نوشته بجناب والا فرستاد و خود از اکبر نگر که حاکم نشین بنگاله امت به پتله آمد لیکن از آنجا که بخت و سعادت ازو رمیده روزگار دولتش سررسیده بود و ضمیر کار آگاه و عین معامله دان به سرمایه تمبیر سود از زبان امت نداشت بعد از رسیدن به پتله تصرف در صوبه بهار سودای زیاده طنبی در سرش جای کرده بطمعهای خام و مکرهای دور از کار دیگر باره سرانجام امداد در نمود و در نعمت و عافیت در نرفته و حق تعقد و دلجوئی خدمت زمان نغفلتخته راه ناسپاسی و طریق حق ناشناسی پیمود و چون دانست که رایات خورشید تاب بتعاقب دارا بی شکوه متوجه پنجاب شده و اتمام آنهم را بزودی گمان نمی برد و تختگاه ساطب و مستقر خلافت را از فرسوده مویب جلال عالی می شمرد از خدای طمعی و بخردی باین وادی اندک که لشکری جمع آورده بصوب اله آباد آید و از آنجا اگر تواند خود را باکبر آباد رساند شاید باین نیز دستی کاری از پیش برود و اغوای نوکران و خوشامدگویان و تحریک واقع طلبان و منتفج جویان که چشم از صلح دولتش پوشیده رونق کار و گرمی بازار خود می جستند نیز عاقله بدد افشی و تبه رانی او شده دماغ پندارش را بشووش آورد و بعد از اندک توقفی در پتله با لشکری آسمند و توخانه و فواره عظیم بنگاله اواسط صفر این سال

که رایات عالیات ظل ورود بهاصت پنجاب انگنده خاطر جهان پیرا مشغول دفع فتنه دارا بیشکوه بود انتهاز فرصت نموده لوائی عزیمت از پتله بسمت اله آباد انراشت و باغوائی مفسدان کوتاه اندیش قدم جسارت از حد خویش پیش گذاشت و چون بفواهی قلعه رهناس رسید رام سنگه نوکر دارا بیشکوه که از جانب او بحراست آن حصن ملک امام قیام داشت بایمانی آن فتنه پزوه که بعد از فرار از مسافر خلافت اکثر آباد باو و دیگر قلعه داران بسمت اله آباد حمله نمود که دلاخ آن بواسطی به ناسخاج دهند رفته باو ملاقی شد و مدتی را سپرد و همچنان مدتی بعد التحلیس باره که از جانب دارا بی شکوه حارس دلعه چذره بود دلعه مذکور باو داد و در خلال آن "همواره سید قاسم خان قلعه دار اله آباد بار منوشت که من هم باین مأمورم که اگر خود باینصوب آیند قلعه را تسلیم کنم و منوج اینهمه مقدمات نیز باعفا و سوغ عزیمت باطل و از دیار مواد بخردی او گشته قدم جرأت بیشتر نهاد و چون این معائنات و احوال معروض بارگاه اقبال گردید اگرچه بمقتضای عموم رافت و صلاح اندیشی که شیمه قدسیه این خدیو مهر پرور خیر گستر است مرکوز صبر انور آن بود که تا ممکن و مقدور باشد پرده مصاحبه و اغماض نکند او کشیده این حرکت ناهنجار از ان بخرد نگویده اطوار ناکرده بکارند از مقالات هوش افزا و مقدمات دولت پیرا او را بشاه راه داد آورد و چنان نشود که کار بفتنه و خوف ریزی کشد چنانچه بعد از تحقیق این اخبار شورش انرا مکرر از کمال بزرگ منشی و والا بدی موعظت ناصحی دلاویز صالح انگیز بآن بپهوده کوش باطل

ستیز نوشتند که شاید سرمایه شعور و آگاهی شده از کرد و نا صواب خود باز آید و دست ندامت بذیل اعتذار زده باز گردد لیکن درینوقت بنابر رعایت مراتب حزم و احتیاط که منافع حده سلطنت و جهانداري و مقتضای خردمندی و هوشیاری است بر خاطر خورشید مآثر چنین تافت که اگر آن رمیده بخت برگشته روزگار از بیهوشی نشاء غفلت و پندار بخود نیاید و ترک ارادا ناپسند و عزیمت فا سزاوار خویش نکرده بر مخالفت و عناد اصرار نماید چون خاندوران با عساکر کومکي اله آباد تاب مقاومت او ندارند چندی دیگر از اعظم امرا و فوجی از موافکین نصرت پیرا در ظل رایب بادشاهزاده محمد سلطان پدانشوب تعیین نمایند که راه او بوده از حقیقت محال و کیفیت عزیمت و اراده آن نادر فتنه سگال هرچه دریابند بسده جلال معروف دارند بنابراین یراع کرامت طراز بطفرای نغان پدوست که بادشاهزاده والا تبار نظم مهلم مستقر الخلافة بعدة السلطنة امیر الامرا که آنجا بود وا گذاشته با توپخانه و لشکر اکبر آباد هفتم ربیع الاول که ساعتی مسعود و لوای نهفت با آهوب برافرازند و از پیشگاه حضور نیز جمعی ر مبارزان نبرد آزما و دلیران عرصه و غا معین گشتند و حکم شد که چون نا شجاع باله آباد نزدیک شود خاندوران دست از محاصره قلعه باز کشیده بجنود مسعود پیوندند و تنگه این احوال عنقریب مرقوم کلک سوانح نگار گشته عبرت انزای ناظران این مجموعه بدائع قدرت ایزدی خواهد شد اکنون بوضیفة معروض زبان خامه بگزارش و فائز حضور قدسی نشان گوهر افشان

میکرد چهارم ربیع الاول مطابق نیم آذر ماه رایات نصرت پیکر اوائل روز از باغ دلکهای اعز آباد بقصد دخول دار الخلافه باحتراز آمد و چون ساعت داخل شدن قلعه مبارکه اواخر روز بود شهنشاه جهان نخست بشکار گاه توجه نموده نشاط اندوز شکار گشتند و بعد از مراجعت که قریب دو پاس از روز گذشته بود بباغ مندر بازی که مابین شهر و اعز آباد واقع است نزول سعادت نموده ساعتی چند آنجا باستراحت گذرانیدند و آخر روز با بخت فیروز و اقبال عدوموز چون خورشید جهانتاب و بدر عالم افروز که بر ادج منیر برین بر آید بر قبلی کوه پیکر بدیع منظر که تخت زرین بر کوهی پشت آن نصب گشته بود سوار شده لوای عزیمت بصوب عرصه مصر دولت و اقبال و ساحمت دار الملک مجید و جلال انراختند نقارهای نشاط و گورکهای شاد یانه بنوازش آمده از فریو طبل و کوس و خروش کرنا و تغییر طنطنه شوکت و غلغلله حشمت در گوش روزگار پیچید و گیتی خدیو عالم گیر با فرالهی و شکوه شهنشاهی همعنان نصرت و ظفر نیل سوار از میان بازار نسجت آثار شهر عبور فرموده چون وقت نماز عصر رسیده بود بخدمت پرتو نزول بمسجد جامع انگذند و نماز بجماعت گذارده قریب دولت سوار شدند و دو نیم گزری از روز مانده قلعه مبارکه از فر نزول اشرف سرکوب حصار انک و شرافت بخش مرکز خال گشت •

جشن وزن فرخنده شمسی سال چهل و دوم

بر حقایق سنجان این صحائف مآثر اقبال و دقائق شناسان

این دفاتر معاخر عظمت و جلال مخفی نماید که از بدائع توان
معمول این دولت جاوید طراز یکی است که درما روایل این
دودمان عظیم الشان عمده الاحسان در هر سال از سندن عمر سعادت
فرین چون تاریخ میلاد منعمت نیاک در رصد بشرائف بقول از زرد
سپهر و دیگر نهانمن اشیا سلجند باین طریق که یکدفعه بطلا و دیگر
مرتبه بفقره و پس ازان چند دولت دیگر بسائر منزلت و اشیای که
مقرر و معهود شده آن مدارک وزن بعمل می آید و حوض مدینه
به محتاجین و ارباب استحقاق خال و اتفاق کرده جهانی را بند
مقصود بدامن آرزو میریزد و دران جشن خجسته ملازمان عبده
خلافت و ایستادگان پندشاه قرب بروفق رتبه و ساینسگی بمراجم و
عز امتیاز می یابند و بذایر اختلاف تاریخ شمسی و قمری از
دوبار این جشن عام آر پدایه انعقاد یافته مگر را بامت جم
پیدانی و طرب امرئی میگردد •

هر سال شود بعد از این زمان • ناگوه و زر وزن شه سیک
لیکن اگر از روی حقیقت سلجند • انزور آید سایه حق از دو حال
و همانا غرض از وضع این قانون فرخنده آنست که هم اینمعنی وسیله
کمیابی بیغوال و حاجتمندار شده سركت دعاء بجااست ثر نگرد
سرمایه حصون مقامد علیا گردد و هم تقرب جشن و مور منشد
صدور آثار عنایت و تربیت شهنشاهانه گشته نوازش و کامبخشی
بفدهای سده منعمت و ایستادگان بساط خدمت بظهور رمد و از
ایام خجسته مرحام که سال چهارم و یکم شمسی ز عمر مسعود شده
کیوان غلام بعد از آن در روزی صورت انجام یافته اعاز جهان بروزی

سال چهارم و دوم بود جشن و زن شمسی بآئین مقرر و رسم معهود
صورت انعقاد پذیرومت و هفتم ربیع الاول مطابق دو از دهم آذر
برم و لا جشن دلکشا ترتیب یافته در ایوان گردون آساس عسلجیه
مدارک اوائل روز که ساعت بانوار منعمت فرین و میوان مدک را
چشم حسرت بر زمین بود کفۀ ترازو از گوهر عنصر مقدس شهنشاه
دیده دیدن گرانبار مدر و شرف گشت و آن پیکر دولت و هیکل
مدل که از مرطسریگی و کمال عظمت با گوهر جاسهای پاک و جواهر
خران املاکش بدوان سلجند بمقتضای رسم و عادت و آئین صورت
و محارز بزر و دم و سائر اشیاء معهوده سلجیده شد و بعد از ادای
این رسم منعمت پیرا خاتمان جهان چون آداب جهان از برج میزان
برآمده سر بر آرای دوش و دسرانی شدند و دران جشن خجسته
سیاری از پدهای عظیم خلایق پوشید و مکرر رحمت سر بلند
گردیدند ز ستمله مهر راحه حسوبت سنگه بعد از طره مرصع تارک
سوار در او راخت و محمد مدد خال میر بخشی و بهادر خان
مرتضی خان و سائر امرای ربیع الشان و بسیاری از منصبداران
و ملازمان سده سپهر نشان بقدر تفاوت رتبه و پایه بخلعتهای فاخر
گرمایه کسوت امتیاز پوشیدند و امیر الامرا که در مستقر الخلافه
کبر آاک و راجه جیسنگه که در وطن بود و جعفر خان صوبه دار مالوه
و خلد الله خان صوبه دار لاهور و سائر امرا و عدهای که از پایه
سربز خدمت دور بودند باز حال خجست سرمایه مهادت اندوختند
و مهابتخان صوبه دار کابل باصافه هزار سوار بمنصب شهراری
باعتبار سوار سه هزار و باصافه سوار دو اسبه و سه اسبه بلند

پایگی یافت و املامخان باضافه دو هزار سوار بمنصب پنجهازاری
پنجهازار سوار و مرحمت امپ با ساز طلا و شمشیر صرغراز گشته
بخدمت دادشاهزاده محمد سلطان مرخص شد و بهادر خان که
بمنصب پنجهازاری چهار هزار سوار مباحی بود باضافه هزار سوار
در اسب سه اسبه والا رنده گردید و مرتضی خان بمنابت عم لوی
امتیاز ابراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار سوار دو هزار سوار
سریند گشت و راجه سرده کور از اکبر آباد رسیده جبهه سالی غنیه
خلعت شد و بمرحمت بدل و سر پنج مرصع مدعی گردید و
سجانبخان که چندین قبل ازین بفسر مدور تقصیری عظم به تمییز
منصب و جاگسرو عزل از رتبه شوکت و اعتبار و سبب خطب
خانجانبی و سپه سالاری مورد بی عزایتی گشته مدتی از دولت
بار و سعادت کورنش سایه آمیزگار محروم بود چون درین هنگام
بوسیله شعاعت و آتماس استادانهای بساط تربت مرادم شهشاه به
رقم عفو بر حریده جرائمش کشیده او را رخصت کورنش ارزبی
داشته بودند درین روز خسته بواسطه امیر خان جبهه سالی سده
اندر گشته عرق خصب و شویر از ناصبه تعصیر امشاند و بعطای
خلعت خاص اختصاص و دانشمند حال و ابراهیم خان که در
ملک گوشه نشینان بودند بمنابت خلعت شریف امتیاز پوشیدند
و داود خان که در حدود بهکمر از دارا بی شکوه جدا شده بود
بمساعادت سعادت درین ایام دولت آستانبوس درگاه والا یافته بود

بعطای خلعت و شمشیر و منصب چهار هزار سوار که باب
منابت شد و بهار سنگه هاده که تازه از وطن باسلام غنیه سپهر و تنجه
بخدمه بود بمنصب سه هزار سوار و عطای خدمت و
حمد مرصع و اسب با ساز طلا و یک زخمیر بدن و ناره و علم
مورد انتظار مرحمت گردید و چون همواره شخصی که از آید آن سلسله
شاهت آید و مورد نوازش فرماندهان این دولت اند فرین
باشد از پاشگاه سلطان مخاطب برار منسوب عاقلات دادشاه
درا از روی تربیت و خنده زاک پروری با محضت نامور ساخته
محمود اقران گردانید و محمد بدیع بن خسرو بن بصر محمد خان
که سابق بفاخر تقصیری از منصب معزول شده بود بمنصب سابق
که سه هزار سوار چهار صد سوار بود سر بلند گشته و گردن داس کور
دماغه پانصدی بمنصب سه هزار سوار و بر موجی دکنی
بماغه هزار سوار بمنصب سه هزار سوار و همواره سرمایه افتخار
بدیختند و سوبه اگ پرکاش زمنددار سر مور که درین تازگی دولت
آن موس در یافته بعطای خلعت و اسب و سر پنج مرصع با علاقه
موازد مورد مرادم گواهی گشته رخصت وطن یافت و مدد الله
خان بمرحمت شمشیر و علم و الا در خان بمطاف حبیله مرصع
مرافرازی اندوختند و از اصل و اضافه دیلداد خان بمنصب دو هزار
و پانصدی هزار سوار و شایخ عبد القوی بمنصب هزار و پانصدی
بجاه سوار مشمول مرادم همروانی گردیدند و همت خان خلف
امامان بمرحمت خلعت و قبل مباحی گشته با پدر خویش
مرخص شد و مخلص خان خلعت یافته باکبر آباد مرخص شد که

کومکین آن مستقر الخلافه را که برکاب بادشاهزاده محمد سلطان معین شده بودند هر برآمدن قدغن و هزارلی نموده مجال تعلق و امهال ندهند و مصحوب او یک عدد جلیقه مرصع از سرفرازش بجبهت بادشاهزاده والا تبار مرسل شد و غیرت بیگ بخطاب شجاع خانی و محمد صادق بخطاب دلاور خانی و وزیر بیگ بخطاب ارادت خانی و محمد علی ولد تقرب خان بخطاب خانی نامور گشته و شیخ عبد الوهاب بخاری و ملا عوض وحید و قاضی عبد الوهاب انصاری القضاة هر یک افعام بکهر روزبه کلیداف گشت مدر حسان ندیده و مدر رستم حنی و مدر عزیز بخششی از نوکران عمده دارا بی شکوه که درین ایام بمساعدت طالع بدوالت آهنا موس رسیده بودند بعطای خلعت و دمه اصم شایسته مبداهی گردیدند و بسداری زامرا و عمدتهای دارگاه سلطنت و سائر بندهای عمده خلعت با مزایمش منصف و عطای خدمت و شمشیر و خنجر و اسب و دهن و برخی امرحمت بقاره و سم و بعضی نانعام بقوت بواژتن یافتند و خوشحال خان و بسراجمان که سر آمد نغمه سنجان هندوستان بد هر یک بعافات ماده عین بهره اندوز عزت گردیدند و سائر اهل نغمه و نشاط و سرود سرایان آن مستقر انبساط پنجهاز روپیه اهداء شد و پیشکش بادشاهزاده محمد سلطان مشتمل بر سه زنجیر وین و یک سراسر عربی و زقائنس جواهر و مرصع آلات بنظر روز رسیده رتبه قبول پذیرفت و همچنین بوندان عالیقدر و اسرای نامدار و سائر بندهای آستان ملک مدار هر یک در خور حال رحم پیشکش و نثار بجا آورده از مجموع موازی سه لک روپیه درجه

پذیرائی یافت و چون آن روز فرخنده بآئین بهجت و کامرانی و قرین طرب و شادمانی بانجام رسید شب هنگام آتشبازی که بشاره والا دران روی آب جون محازی درمن مبارک آلات و ادوات آن ترتیب داده بودند مسرت امروز خاطر نظارکیان شده فروغ انزای انجمن عشرت گردید و شب دیگر چراغانی که هم دران روی آب در کمال خوبی سر انجام یافته بود نظر فریب تماشاگینان گشت و تا سه روز این جشن پر نشاط و بساط انبساط مرتب و مهذب بود و درین ایام پیشکش امیر الامرا مشتمل بر جواهر و مرصع آلات از مستقر الخلافه به پیشگاه حضور رسید و پذیرای انوار قبول شد و درین هنگام یرلغ گیتی مطاع بنام زبد اسرای عظام معظم خان صادر گردید که نظم مهمات صوبه خاددیس بذیات خوشبختی از کومکدان صوبه مذکور که مناصب داند مغفوض داشته برخی از تائمان خود آنجا بگذارند و بر جناح تعجیل روانه پیشگاه حضور گردند و شب دوازدهم ماه مذکور که شب میلاد سعادت بذیان خلاصه نشاء ایجاد برگزیده خالق عباد مرور عالمیان بهتر آدمیان حضرت خاتم الابدیاء صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه الاصغیاء بود شهنشاه دین پرور بآئین مقرر این دوالت خیر اثر درازده هزار روپیه بارباب استحقاق و محتاجین و زمره اتقیا و صالحین انفاق فرموده سعادت دارین اندوختند درازدهم هوای حیر باغ دلکشای صاحب آبان که در عین دارا الخلافه واقع شده در گشن همیشه بهار خاطر اشرف سر بر زده نشاط اندوز گشت آن مرا بستان بیض مکان گردیدند و روز دیگر عزیمت زیارت روضه منوره حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه طاب ثراه مرکوز

خاطر اقدس گشته کشتی سوار باد صوب توجه فرمودند و زول پاک
آن همای سدره نشین را بفتح و دعا روح و راحت بخشیده بزم
هرار رویده بخدم و محارران آن روضه خلد مانند انعام نمودند و
بعد از فراغ آن بطواف سرار مائض الادوار قدوة عرفای کرم
حضرت شیخ نظام الدین معروف باولیا که در همان سمت است
تبرک جستده یکبار رویده بمسجیان و محارران آن بقعه مذبر که
انفاق کردند و از آنجا بروضه قدسیه جناب قطب الاولیاء الواصلین
قدوة الاتقیاء الموحدین خواجه قطب الدین کاکلی قدس الله سره
العزیز که در هفت گروهی دار الخلافه است توجه نمودند و در
زیارت بجای آورده و استمداد همت نموده دو هزار روپیه بسنده
آن مقام قدسی احترام مکرمت فرمودند و اواسط روز از آنجا قرن
توفیق ربانی و برکات آسمانی عذاب معاودت معطوف داشتند و
در اثنای راه عشرت اندوز شکار گشته اواخر روز دولخانه همایون
از سر قدوم اشرف رشک بیت الشرف خورشید گردید و درین هنگام
لابان اختر سپهر سلطنت گرامی گوهر بحر حشمت بادشاه زاده باز
قدیر محمد سلطان را بمرحمت دو امپ از طوبیله خاصه یکی با سار
مینا کار و دیگری با ماز طلا نوازش نموده مصحوب ارادتشان از
داشتند و یرایغ گیتی مطامع بغام ذوالفقار خان صادر گشت که قعه
مبارک اکبر آباد را بعد از رسیدن وعد انداز خان که بقلعه دایم
آن مرکز سلطنت مقرر شده بود باز سپارد و یک کرور روپیه با برخی
اشرفی از خزانه عامه آنجا برداشته با توبخانه و همراهان خویش
روانه اله آباد شود و به بادشاهزاده ملک مکمل محمد سلطان محلی گردید

و راحه اسروده کور و راو بهار سگه هاده و گرد هرداس کور رجکت هگه
هاده و پرم دوسیب و دینه و تنیق بختان و گروهی دیگر از مبارزان
نصرت شان ضمیمه جنود معنی گشته مرخص شدند و همگی
در حور حال بعطایا و موهب بادشاه دریا نوال سرار از گردیدند •

توجه الیه طفر پیرا بشکار گاه مورزن

جهت اطفاء نائرة فتنه ناشجاع

چون بقواتر اخبار و ظهور شواهد و آثار معلوم خاطر مهر
انور گردید که ناشجاع عادت دشمن ناسپاس با وجود اطلاع
بر معاودت موکب ظفر ایاب از حدرد پنجاب و وصول بمستقر
اورنگ خلافت از اندیشه کج و پندار خطا باز نگشته بوسوسه خیال
علی راه مخالفت و عناد می سپارد و بگام جمارت با جنود ادبار
بحدود بغارس نزدیک رسیده قصد اله آباد و عزم جنگ جوئی و
انساد دارد وای مصلحت پنداری حضرت شاهنشاهی که گنجور
اسرار دانش و آگاهی و دستور رموز خلافت و جهان پناهی است
بر آن قرار گرفت که قرین دولت از مقر سلطنت نهضت نموده
بسمت شکار گاه مورزن توجه فرمایند و بکچند دران نواحی بششاط
شکار گذرا بیدست منتظر ورود اخبار و تحقیق حال آن خلاف منش
مذمه کار باشند که اگر بنصائح هوش افزا و مواعظ غفلت زدا بصلاح
کار راه برده دست ندامت بذیل اعتذار زند و قدم جرأت از حدود

بزارس پیش نه نهاد بهمت پتفه معارفت کند بادشاهزاد ناسدار
والا تبار محمد سلطان را با مساکر منقلا باز گردانند و خود نیز
بصداقت بعد از فراغ شکار مورون بمستقر دولت روز افزون مراجعت
فرمایند و اگر ز غنوده بختی و بندرتنی توفیق آگاهی و ابتیاه بیامده
مرغوت و اسنکبار امرازد و باله آبد آمده بارتکاب محاربه و بیکار
پردازد و تنبیه و گوشمال اورا وجه همت گیتی کشا ساخته بدع
آن فتنه جو توجه نمایند و بنابرین عزم خیر اساس شانزدهم ربیع
الاول موافق بیعت و دوم آذر عملی مشیخانه را خلعت داده ختم
فرمودند که سرانق اقبال پیروز زنند و عمارات فیض بنیان خضر
آباد محط بارگاه حشمت و جاء کردند و روز دیگر که ساعتی فرخنده
اثر بود اوائل روز با بخت نیروز و طالع دشمن سوز از قلعه مبارک
بر نیل ظفر گنج حوار شده بهمعنائی جنود آسانی رایت عزیمت
همایون بصوب مقصد برانراختند و از میان شهر متوجه گشته تا
خضر آباد همه جا خلعتی را از زر افشالی دست چود کامیاب
ساخندند و برای سرانجام بعض امور در روز دران مقام دلکها بساط
اقامت گسترده انتظام بخش مهام دولت بودند قلعه داری در
الخامه و حرامت و خبرداری مراد بخش که در نجا محبوب
بود بدستور سابق بامیرخان تفویض یافت و سیدالتخان بنظم
مهام آن مرکز حلاوت معین گردیده بعنایت سادری خاصه مباحی
شد و دانشمند خان بااعام بیعت هزار روپیه کامیاب مرحمت
گشته بانجاالتخان و ابرهیم خان و فخرخان و ظفرخان که از
منصب معزول شده در دار الخامة وظیفه خوار احسان بودند رخصت

امصرف یافتند و وعد انداز خان که بقلمه داری مستقر الخامة
البرآباد مورد انظار اعتماد گشته بود بعطای جمدهر میفا کار و باضافه
بالصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار نوازش
یافته مرخص شد که خود را بر جناح سرعت باکبر آبد رساند و
خدمت میر بخشی گری رمره احدیان که دار متعلق بود بسراوار
خان تفویض یافت و راو بهار سنگه بعنایت نیل و جمدهر مرصع
و امپ با ساز طلا و پرم دیو سیسودی بهعطای دهکدهکی مرصع و امپ
با ساز طلا و سیل سنگه سیسودی بهمرحمت امپ و راجه اودیبهان
مریته بعنایت خلعت مباحی شده ضمیمه جنود منقلا گشتند
و فضل الله خان بخدمت بخشی گری واقع نویسی دار الخامة
و کرم افغان بقوجدارچی نواحی شهر تعیین یافته بعنایت خلعت
سرفراز گردیدند و خواجه عبد الوهاب دهبیدی و میر عبد الرحیم
و داد اسلام خان مرحوم و جمعی دیگر از بندها در ملک کومکیان آن
دار الملک حشمت و جاء انتظام یافتند و کیرت سنگه بکامای بهاری
که قوجدارچی آن باو متعلق بود مرخص شد و راجه پرتھی چند
باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار
سراسراز گشت بیسکم ماه مذکور رایات منصور بعیورزی و بصرت از
خضر آباد نهضت نموده بعد از طی سه مرحله بعرض اشرف رسید
که غره لاصیه متح و ظفر بادشاهزاد عالیقدر والا گهر محمد سلطان
بااعمار منقلا نور هم همین ماه باذاره رسیدند باجمعه شهنشاه
جهان صید کفان و شکار انگدان طی منازل نموده سیم ربیع الثانی
صایقه عز و جلال بر نواحی قصبه مورون گذردند و روز دیگر دران

مخچیر گاه اقبال مقام کرده بنشاط شکر پرداختند و از آنجا که خدیو جهان را نیت خیر فرجام و همت حق شفا بر هدایت ناشدند فتنه انگیز ناسپاس مقصور بود و بمقتضای عموم رامت و عام اندیشی میخواستند که تا ممکن و میسر باشد این مهم تمام و مصالحه انجام یابد و کار به حلیه و آویز نکشد از یک منزلی دور دیگر بازه نفسی صمیمه مدنی بر مراتب نصیحت و خرد بروری مرقوم کلک فتوت گستره حاشیه مصحوب یکی از پندهای دوز فزاد او فرستادند تا کیفیت عزیمت و حقیقت مافی الضمیر بی بهره جوهر دانش و تدبیر بوضوح پیوسته اتمام مراتب حجت بد بظهور رسد و در همین منزل مخلص خان که بر سر سزاولی و عهده منقذ تعیین یافته بود از لشکر پادشاهزاده خورشید قدر سپهر مکن حاکم سلطان رحیده احرار دولت معزمت اشرف نمود و مرضه داشت آن والا نصب مشعر بکیفیت حال جنود مخالف بخندست هدایت گذرید و چون اخبار دست وصول تا اجتماع و مقدمات فتنه حوی و شورش انگیزی و روز بروز بمساجع دولت مفرود و بدقتن انجمنه که آن شوریده دماغ سودای سیطفت بر راجر بصانح و شریف ملاطعات حسروا ترک باطل ستیری کرده از بخردی همت بر احتیضال خود میگردان و در کج اندیشی و عیان نوعی راسخ است که به هیچ وجه مدار و موااسا با خود ندارد لاجرم بپای سلطه و حال خدیو کشور و اقبال با احوال آمد و چهره غیبت و عتاب پادشاه و روزان شده به چشم ماه مذکور از سوزن لوی توجه بمداغه و انداختند و به پادشاهزاده والا نزاع و عداوت مینمود و مانع شد که در

حک و پیکار تعجیل نکرده انتظار وصول موکب مسعود برند و در همین روز که از نواحی سوزن کوچ میشد ذو الفقار خان از مستنقر الحاقه اکبر آباد رسید به لشکر ظفر اثر ملحق گفت و بهادر خان لشکر ملقا مرخص شد و بعد از طی دوره مرحله بوضوح پیوست و اشجاع پادشاه آباد رسید و بعد قاسم قلعه دار اله آباد بمقتضای قرار داد رفته باو ملاقی گردیده است. مجملی از حال پد فرجام آن ناحق ندش بعد بر آمدن از پنده آنکه چون به بنارس رسید از ظلم پادشاهی و بیداد گری که همواره در طبع او مرکوز بود دست چور و غصب بر میگذرد و متوطنین آن پلده کفاده محصلان و متشددان ناشتب که مبلغی خطیر از زمره تجار و متمولین هند و مسلمانان که در آنجا بودند بگیرند و بچیر و قهر و عنف قریب سه لک روپیه بزور سر بلجعه تطاول از اهل بنارس گرفت و از کمال ستم و بی ادبانی او جمعی که متصدی این جور و ظلم بودند به قتل رسانیدند.

در این زمان که سلطان هند در دایره از پادشاهش هر روز مرغم لسیخ مدافع مدع مذکور از مال و دولت و سر و مال و ناموس آن مطومان رسانیدند و آنرا در بدست جمع این سال را مرصافه جمعیت اجاب پراشایی و بکل - خانه از اقامت عدم جرأت پیش گذاشت و چون فوجی بر سر گردن سید عالم و حسن خویشکی و حواص خسر و بکرل خود بر سر حویور مرصافه بود و آنها رفته بمحاصره آن پرداخته بودند مکرر محاصره می نمودی حاکم آنجا تب ثبات و پایداری در خود ندیده بعد از انداختن توپهای چند و اندک

آو برسی از قلعه آمد و باتفاق مرده مذکور در دو منبری اله آباد
 بار پیوست و هفتم ربیع الثانی که آن مورد نذران مکنه و معاد
 باله آباد رسید سید قائم باره نیز از قلعه برآمده باو ملاقی شد
 و چون آن باطل اندیش بخبر بدستور سابق قلعه را بنصره نتر
 وا گذاشت و سید تاج الدین نام سیدی از اقوام خود بنیاد
 خویش آنجا گذاشته با جمعیتی که داشت ضمیمه جیش دند
 گشت و ناشجاع بعد از هشت و نه روز توقف در اله آباد از آب
 گذشته قدم جسات پیش نهاد و سرانجام حالش عنقریب عبرت افزای
 هوشمندان خواهد گردید درین هنگام عاطفت بادشاهانه داوود خان
 بمرحمت فیل با جل زر بفت نواخت و حسن علیخان را قوش بیگی
 کرده عطای خلعت و علم باضافه پانصد بمنصب دو هزار و هزار
 مباحی ساخت و یزدانی پسر عم او بقصداری فتح پور خانه از تغیر
 راجه مهمانگه بهدوریه و مرحمت خلعت و اسب و باضافه شش صدی
 چهارصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و سزاوار خان بخدمت
 میر بخشگیری احدیال از تغیر بعد انداز خان و عنایت خدمت
 او از اهل و اضافه بمنصب هزاری صد صد و پنجاه سوار و قزلباشان
 بانعام پنج هزار روپیه و شجاع خان و چندی دیگر از بلدها بمرحمت
 اسب مورد نوازش گشتند در او دهم ماه مذکور میر ابو المعالی را
 میرزا والی مرحوم از جایگیر داران صوبه بهار که بنابر ضرورت
 بناشجاع گرویده درین وقت برهبری سعادت از لشکر او روی ارادت
 بموکب اقبال آورده بود دولت زمین بوس دریافته بعطای خلعت
 و اسب با ساز طلا و میل با جل زر بفت و شمشیر با ساز میثا کار

و خطاب میرز حاسی و نعم سی هزار روپیه و باضافه هزار
 پانصد سوار بمنصب سه هزار سوار مشغول مراحم گویا
 گون گردید و بعرض اشرف رسید که راجه افنده کور از کومکیان
 معاکر معقلا که بسبب اشتداد آزار قدیم چند روزی در اکبر آباد
 توقف کرده درین اوقات با رجوع بقیه کوفت از روی کار طلبی
 تعزیمت لشکر ظفر اثر از آنجا روانه شده بود در نواحی مستقر الخلافه
 اکبر آباد روزگار حیاتش بسر آمد چهاردهم که عبور موکب منصور
 از نواحی مکن پور می شد شهنشاه مؤید دین پناه که همواره طلب
 هدست از دلای آگاه و استفاضه انوار توجه از سلطان اولاد الله شمیمه
 کریمه آنحضرت است بروضة قدسیه قدوة اصغیاء عظام نقاره عرفاء
 نرام حضرت سید بدیع الدین قدس سره که بزبان عوام اهل هند
 بشاه مدار اشتها دارند عنان توجه والا انعطاف داده رسم زیارت بجا
 آرند و مجاوران آن مزار فائض الانوار را از فیض انعام عام بهره ور
 ساختند هفدهم ظاهر قصبه کوره که بادشاه زاده والا تبار عالمقدار
 رحمت بخت بلند محمد سلطان با عساکر مذکور آنجا نازل شدند
 و ناشجاع بچهار گروهی آن رسیده توقف ورزیده بود و توپخانه در برابر
 خود چیده عزم صف آرایی داشت مضرب سرادق نصرت و ظفر گردیده
 در اندک زمانه ارجمند بلند مقداد محمد سلطان احراز سعادت ملازمت
 شرف نموده یگهزار مهر بطریق نذر گذاریدند و بعطای خلعت
 (۲۴۱) و در هر روپیه یکصد و مجاوران آن مزار فائض لا و ر تظا
 درند هفدهم

خاص با نادری مورد نوازش گردیدند و همچنین سایر امرا و پندهای
که در رکاب ایشان بودند بدولت زمین بوس رسیدند - از شرائف
اتفاقات و بدائع اسباب فیروزی آنکه زنده امرای عظام معظم خان
که بموجب برلغ گلبی مطاع از خاندیس متوجه درگاه آسمان
گشته بود درین تاریخ که در روز بعد از آن محاربه و قتال روی داد
بموجب حاکم و حلال بدوستانه حبه سالی آستان سلطنت شد و از
رسیدن بوقت مجددا حسن احلام و نیکو ننگی و جوهر هم
و کار طبعی آنحال و لا ممکن که در پیشگاه خلعت جوق ظهور نموده
مشمول اظفار عاطفت و توجه بادشاه گشت و یک هزار مهر بر سر
بذر گذریده بعطای خلعت خاصه بد نادری قامت مبالغت
انراخت و شهنشاه مؤید مظفر روز دیگر دران منزل فیروزی انرا
اقامت گزیده بتقسیم افواج نصرت شعار و تمهید لوازم رزم و جنگ
پرداختند و درین روز بادشاهزاده محمد سلطان بمغایبت خاتمه
خاصه با علاقه سرواورد و یک صد اسب از آنجمله ده اسب عربی
و عراقی و معظم خان بعطای جمدهر مرصع با علاقه سرواورد و یک
صد اسب از آن جمله پنج اسب عربی و عراقی یکی با زین
و ساز طلا و خان دوزان و راجه رای سنگه هر یک بعطای خدمت
و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان بمهرمت اسب عراقی
و پرموجی باضافه هزار سوار بمنصب سه هزار و دو هزار سوار
مطمئن انتظار نوازش گردیدند •

ذکر محاربه شیران بیشه هبجا و بهادران رزم پیرا و قتم و فیروزی عساکر ظفرلوا و فرار ناشجام ادبار افزا از معرکه مرد آزما

در ضمن دور بدین دنده زمان دانش آشن صورت اینمعنی جلوه گر
ست که هیچ معدی در آدمی نگویده تر از حاجت و برداش
جویی • شور ادگری و دنده خوی است چه برداشت این خصال
دستیمه بسیار باشد که دونهای عظم خان پذیر کردن و کج رعیت
و نصر حشمت سلطان و الا مقام پادشاه گرانند بسا داندان و الا نزان
بامروزش دران جدال و عداد خون ابدال و کمرنی بباد داده اند
راز باطل ستیزی و شک سری سر بر سر کیده وی نهاده • شعره
بسیار یک کار آگاهان روشن است • که زنجیر کردن رگ گردن است
لجبا شعله باحار و خس آن کند • که با خویش مغرور ندان کند
نهی مغرور طرف همچون حباب • ز خویش است بنیاد کوش خراب
خاصه دران هنگام که این رذائل مساند انجام یا سوء تدبیر و اختلال
رای که خود به تنهایی سرمایه هزار زیان و بحقیقت دشمن
خونگی عبارت از آنست قرین شود و اگر با اینحالت و خاصیت اثر
نفران نعمت و فایده دینی و دنیای عهد و ناحق شناسی علاوه گردد
و بدست خیر احساس و اندیشه حق پزوه که دواست و بهروزی و سعادت
و مدد از نجات و برکت آن است مفقود باشد مکانات آن بطریق
دشمن از پیشگاه عدالت منتقم حقیقی که پادشاه هر نیک و بد در
کارخانه قدرت بدیع اوآماده و مهیاست بمنصه ظهور رسد و پیداست

که چون کمی را اتفاق ظهور این احوال با یکی از خداوندان اقبال و برگزیده‌های خاص ذوالجلال افتد زود تر از زود مستحق خدای و نکال و سزادار نکبت و ادبار گشته سرانجام کارش بخوار و نگونساری کشد آری در پیشگاه اراده ازل و مشیت ربانی هر دس غفلت حجاب بگیرد روزگارش خاب مدلت بسوزد و هر که از مجال جرئی و ناخردانی با فضا و قدر ستد و با کار کدن آسمانی در آویزد • ع • چنان امتد که هرگز بر فحیض • مصداق این بدع سخن صورت حال با شمع دانه خوی عاید دشمن است که بی خردی و باطل اندیشی و زیاده طلبی و حسد کیشی حفرق مروت و مردمی خدیو جهان و مراعات سوابق عهد و پیمان بر طاق نسل گذاشته بیداد دامن نخوت و غرور ایران خلاف و نزاع امروخت و بدست کردار خویش تیشه بر پای بخت و دولت زده بآتش کین خود سوخت تفصیل این مقام آنکه چون بمصالح واهی پادشاهی که هر یک عنوان نامه هوشمندی و آگاهی بود آن سر خوش بشاه غفلت و غرور را ادا و شعور دست نداد و چنانچه گزارش یافته از اله‌آباد بقصد محاربه و پیکار کام ادبار پیش نهاده در عزیمت باصواب خویش و سوخ و اصرار داشت و درین وقت با جنود نکبت اثر در برابر مؤنّب ظفر پیکر نهاده همت بر استیصال خود می گماشت لاجرم شعله قهر جهان سوز شهنشاه دشمن گذار از کین غیبت زیاده مرمر مطوت پادشاهی از مهیب غضب و زدن گرفت و تنبیه و گوشمالی آن بخرد بن مآل از واجبهات دیوانت و اقبال داسده روز یکشنبه نوزدهم ربیع الثانی مطابق بیست و هجدهم دی ماه

از صیوم وصول ریات ظفر پناه بموضع کوره بود عزم صف آرائی و گلزار با آن برگشته بخت تیره روزگار از خاطر اقدس سر بر زده در قهرمان جلال صادر شد که توپخانه رعد نهیب برق نشان را بشتر برده در برابر افواج غنیم صاعقه بار و آتش نشان حازند • موکب صورت پدرا اوی همت بدیع اعدا بر امر از بد مجروح مدور در درمب اثر در برابر لشکر چون بحر ز جندیش نسیم بجوش آمد • پادشاه شیر امکن دشمن شکن تن بزیب حده و جوشن پیرامنده توجّه می نمود موج ز بی هم برخاستند و یساروان جنود دیوانت میرو تو زکن بهرام صولت به ترتیب و تصویب عساکر گردون شکوه بر حده صقوف قتال بر آراستند هر اول برایت اقتدار غرّه جبین حشمت و سربلندی طراز کسوت نصرت و فیروز مندی پادشاهزاده در برابر محمد سلطان رونق یافته خان عالم و سید مظفر خان باره و سید بجانبخان باره و اراد تخان و شیر سنگه راتهور و قزلباش خان و حاکم اودیدبان میرتیه و هرچس کور و بهادر بیگ و راجسنگه کور و ... از میان کور و گروهی دیگر از مبارزان شهابت نشان بایشان معین شد و ذوالفقار خان با توپخانه و اکثر بر قندازان و جمعی از شیران عرصه و غا و ثابت قدمان معرکه هیجا مثل فتح جنگخان در میان انصاری و رادیهار سنگه هاده و لودیکان و سید شیرخان و وزیر ستخان و سکندر روهیله و رام سنگه راتهور و دولت ... و سید نور العیان باره و کاکر خان و هید الباری و قادر داک

اخلاص نشان مثل عابد خان و اسد خان بخششی دور و بیض الله خان
یا محمد عابد برادر خود و سید تمیز خان و محمد بدیع بن حمد
بن ندر محمد خان و امداد خان و رضوان خان و محمد خان و شاد خان
و تهور خان و مخلص خان و افتخار خان و اله یار خان و عبد
هدایت الله صدر و رای راان و شیخ عبد القوی و سرخان و بیگ
حمده و میر نعمت الله و محمد علیخان و مراد خان و ذوالقدر خان
و سیف الدین صفوی و شیخ نظام و ملتفتخان و اسمعیل خان
نجانبخان و لطف الله خان و لد سعد الله خان و افتخار ولد فاحر خان
و قباد بیگ و آقا یوسف و محمد مقیم دیوان بیوتات و معین خان
و قطب کاشی و محمد عابد ولد زاهد خان مرحوم و فتح الله نوبه
معتمد خان و جهانگیر قلی بیگ داروغه قورخانه و محمد نوری
برادر زاده وزیر خان و اختیار ترین و عبد الله بیگ شیرازی و زار
محمد انصاری و جمال غوری و صالح بیگ و کامل بیگ گرز برادر
و حواجه بختاور و خدمتگار خان کامیاب ملازمات رکاب ظفر ملک
شه نشاه مالک رقاب گردیدند و تا بنده اختر برج - ملطمت و حشمت
گوهر درج خلافت بادشاهزاده محمد اعظم را بدستور دیگر معارف
و حروب بهره اندوز سعادت همراهی نموده با خود در حوضه فیله
نشانیدند و عمده امرای عظام معظم خان را که با جمعی در
باولغار رسیده بود در حوضه فیله جای داده حکم فرمودند که در
مرکوب او در جنب فیله مبارک باشد و یمن و یسار قول که در

(۴ ن) رضوی خان (۷ ن) الله یار خان

رضوی بصرت و ظفر بود بدو فوج دیگر احتکام یافته سرداری میمند
گوهر شهابت و کار فرمائی محمد امین خان میر بخششی مقور
گردید و گنج علی خان و سید منصور یارده و بهکونت سنگه هاده
و مترسین بندیه و سید مسعود یارده و عباس افغان و فرهاد بیگ
نایب دران خان و خواجه صادق بدخششی و حیمه سنگه بهدری و سید
آثار یارده و شیخ نظام قریشی و سید حامد بخاری و روپسنگه راتهور
و چندی دیگر با خان مذکور معین شدند و کار فرمائی میسر و بحسن
نصایات و جاهدشانی مرتضی خان تفویض یافته سید حامد
حرف او و کیسری سنگه بهورتیه و رای سنگه راتهور و سید بکر
نقدیه و محمد بیگ ارلات و نصرت خان و نیاززی خان و رکعتیه
سنگه راتهور و خانه زاد خان و قاتلخان و سلطان بیگ و میر رستم و
احمد کاشی و شیخ جلال داود زئی و لطف الله میدانی بهمرای
و زینب یانفند و عبد الله خان حواری و عبد الحمید دکنی و
زنده ای و سیف بیجاپوری و آتش طماق و ولی بیگ کولائی و
امام وردی و یارکار بیگ ارلات و قرب شیخ ولد طاهر خان مرحوم و
جمعی دیگر از دلیران از طلب بقراولی و چاه ظفر پناه توسن جلالت
و استخفاف و خدمت چنداولی بخواندخان و اخلاصخان و هزارار
خان و رای قانوجی و جمعی دیگر از منصبداران و گروهی از احدیان
مفوض گشت و فیلان ملک پیکر خصم امکن دشمن را که هر یک
نیزه ابر طوفان خیز بلا و مایه حیه روزی اعدا بود باسلحه و یراق
چنگ شکوه آسمانی یافته و برق انگنان چابک دست قوی بازو
و نقد چپان مو شکاف شعله خوب بر پشته پشت آنها جای گرفتند

و در هر فوج چندی از آن عربده جویان معرکه آشوب با توپخانه جداگانه معین گشته از اسباب سطوت و مولوت دقیقه ذامری بدید در آنروز از کفرت سپاه و جوش لشکر آغاز شور محشر هویدا بود و غبار هم جنور و وفور مواکب منصور پهره آسمان و روی زمین دید لشکری آراسته و رنگین چون خیل سبزه و ریاحین نوگفتی از زمین میجوشید و جیشی پر قهر و طیش مانند امواج بحر مواج شورش کین میخورد زمین با همه تحمل و سخت حاسی از حد گزاف آن خیل انبوه ستوه بود و از بسیاری بیان آهین جوش فلک شکوه سراسر داشت و صحرای کوه می نمود • شعرا زمانه شور محشر عرض منگود • زمین از چرخ وسعت قرض منگود چنان از جوش لشکر محط جا بود • که نقش سایه بردوش هوا بود اگر سبزه بارییدی چو آوان • نمایی بر سدان نیزه دوازده القصه قریب بود هزار سوار مکمل آراسته که کم رفتی در طن رامت ملاطفت نامد و خومین گردون قندار مثل آن فراهم آمده اند مریای ببرد و آمادگی گار و دار گردید و حکم اشرف صادر شد با از روی معلی و در آنخانه والا در همانجا که بود نزول اجلال دنا باشد و در همین روز دشجاع بدزیه ترتیب و تسویه افواج خویش پرداخته خود بلبله و رنگینان و عبد الرحمن بن ندر محمد خان در این فراز گریخت و بند اختار پسر خرد خود را با سید عالم دایره وحدت طلعه دار اله آمان و سنج و سبک اله پسران اله در آنخان با موخی خان مدکور و مشومی دیگر از مردم کاری هر ایل کرد و سنج وانی بر می را با جمعی بهر آنی • • • • •

با موخی عظیم در برانفار باز داشته حسن خویشکی را با جمعی هر ایل او ماضت و مکر مخان صفوی را با سید راجی و چندی دیگر از سردران عمده و گروهی انبوه در جرانفار مقرر نمود و سنج ظریف در آن روزی را با موخی طرح ساخته اسفندیار معموری را در التمش مقرر داشت و اهتمام توپخانه با ابوالمعالی میر آتش گذاشته میر عه الدوله دیوان خود را با جماعتی بچند اوی و سیه قلی اوزبک را با موخی بفراری گذاشت مجمل بعد از دفعه ای چهار گوی از رزم مدکور که صفوف قتال ترتیب یافته شهنشاہ مؤید عالمگیر تسلیم سینه خویش که در معارک رزم و پیکار و التزام سوارانی بر دل برآمده اند تا فروغ طلعت مهر انوار از ابرج رفعت و عوثر عرصه گزارش دهنده هم از حسن دایری و تلاش و جوهر سعی و کوشش محاهدان فیروزی شعار آگهی یابند و هم مواج بصرت اثر و کوه چاه و شکر را مشاهده و عظمت و جلال آنحضرت سرمایه ثبات و قرار هست و استقلال گردن دسان خورشید که در سپهر اعلی برآید بر روی طغر با مکر آسمان منظر سوار شده پایه افزای عزت و علا گردیدند و حسنان حدود توبیخ و تابید با فریدون و حشمت جمشید در نال آهستگی و آزار نوعی که ترتیب صفوف و تسویه افواج برهم خورد مصافی که تا لشکر گاه عید بود بگام بصرت پیمودند و سه پس از روز گذشته بغاصه بدیده کوه از معسکر مخالف در سرزمینیکه توپخانه همایون را نصب کرده قراران موکب اقبال آنجا میدان جنگ دیده بودند در برانفار اعلی صف کشیدند با شجاع منته العیش آنروز بدم حرات از جای خود پیش نگذاشته بروی از

توپخانه را با حید عالم بارهه و سید مرتضی امامی و شیخ ظریف و شلیخ ولی فرملی و سید راجی و سرداران خویش ربع گروه از لشکر گاه پیش فرستاد که آمده برابر جنون ظفر اثر به توپ و تفنگ نیران جنگ بر امروزید باشاره والا کار فرمایان توپخانه منصور در شعله افروز حرب و بدکار گشته ازدهای آتش دشان دان و فداک خون آشام توپ و تفنگ را سر بجان سخاها دادند و تا شب از طردین هنگامه جدال گرم بود و چون شب در رسید و طلعت لیل پرده تیرگی بر چهره بخت اعدا کشید ناشیام نرفته مذکور را با توپخانه باز پس طلبیده سپاه خود را یکجا فراهم آورد و چون سرزمینی اعدا آنجا بجنگ پیش آمده بودند مکانی مرتفع بود و بر مسطح آنها اشراف داشت معظم جان بصواب دید رای صائب چهل توپ از توپخانه بادشاهی برده در سرزمین مذکور رو به لشکر اعدا نصب نموده و پرتیغ گیتی مطاع صادر شد که عساکر ظفر قرین بهمال ترتیب و آئین که صف بسته ایستاده بودند از اچان فرود آمده جوشن و سلاح شب را پاس دادند و سرداران فیروزی نشان هربک در پیش موج خود مورچال بسته از غدر و کید اعدا غافل بماند و بموجب امر اعلی معظم خان تا پاسی از شب بر اطراف لشکر فیروزی مصاف گشته باهتمام مورچالها و تالیف مراتب خبرداری و کشتک قیام داشت و آن شب بر طبق فرمان لازم الامتثال مبارز مورکب فیروزی مآل سلاح از بر نیفتادند و زمین از اسبان بر نداشتند و گیتی خدیو عالم گیر بعد فراغ از مراسم هزم و احتیاط بادشاه از نیل فرود آمده بدولتخانه مختصری که باشاره والا دران بود

امال ترتیب یافته بود نزول اجلال ارزانی داشتند و بعد از ادای نماز مغرب و عشا و طلب نصرت و فیروزی از حضرت خلاق ما یشاه با تخت بیدار و دل هوشیار بر بستر استراحت تکیه فرمودند و در اواخر این شب ساعات پرتو سالحه شورش افزا بظهور بدوست که طهر بدین صورت در سمت آرا چشم زخمی عظیم داشتند و از اجابت بی الجمله تفرقه و درهم خوردگی عساکر منصور راه یامت چنانچه جمعی از کوه فطرتان تدک حوصله را که از پیدای ثبات العس در موج همت بهره نداشتند پای ثبات و قرار لغزش پذیرفته عیان استقلال از کف رفت و تیمه درونان نفق پرده را که هیچ لشکری از وجود فساد آموذ آن گروه خالی نیست دست آویز خلاف منشی و تیراه روی بدست آمد اما هوا خواهان وفا کیش عقیدت مند که پیوسته لطائف تابیدات آسمانی و امداد عون عنایات ربانی در روز این دولت جاردانی بی توسط اجاب ظاهری بچشم شهید و عدان دیده و حسن توکل و رسوخ همت آسمان پیوند این خدیو مؤید فیروز مند بارها در مهالک و اخطار سنجیده بحیل المنین امداد بیزوال شهنشاه دین پناه وثوق و اعتصام تمام داشتند تزلزل در اساس والای عبودیت و اخلاص شان راه نیافت - شرح این واقعه عدت افزا آنکه راجه جسوریت سنگه ضلالت کیش جهالت خو که شهنشاه فضل پرور فتوت گستر از کمال مروت ذاتی و کرم جبلی مواخ زلت و تقصیراتش را بعفو و بخشایش مقرون ساختند مراسم عنایات بی اندازه که بعضی ازان رقم زده کلک حقائق نگار شده در باره او بظهور رسانیده بودند اگرچه بظاهر سر بر خط بندگی و

انقیاد نهاده اظهار دولت خواهی میکرد چنانچه بدین جهت درس
یورش ظفر پیرا بهمراهی موکب جهانکشا اختصاص یافته بود لیکن
از آنجا که طینت فتنه سرشت او از خمیر مایه کفر و عناد مغیر
و داعیه شر و فساد در ضمیر نفاق پرورش سرگوز و مضمربود و نظر
بر خبیث باطن خویش کرده خائف و ناپسند می زیست پیوسته
از بد نهایی و شقاوت منشی فرمت انعام و بد اندیشی می جست
و نهانی ماده خلاف و طغیان در خاطر می پخت تا بد
در بدومت که خدیو جهان نظر بر ظاهر حال آن کابر بد نگال کرده
او را سردار موج برادر مار ساخته بودند بعزم شورش انگیزی از صبره
کارزار قصد مرور نمود و شبشب کس نزد ناسخاج مرسله از دیار
فاسد خون او را خبر داد و در آخر شب مذکور از تیره ریزی و سرکشی
بختی با تمام لشکر و سپاه خویش و گروهی دیگر از راجپوتان ضلالت
کیش که با او در بربره معین بودند مژد مهیج داس و رام سنگه
و هر رام راتهور و بسوی چوهان و جمعی دیگر از سبب عقیدن
باغواهی غول حیل و ترور از موکب منصور روگردن شده عمان بودی
ادبار تامت و نخست ناردوی نادرده محمد سلطان که سرور
آن گمراه بود گذشته مردمش دست جسارت بغارت کشودند و هرچه
توانستند تاراج نمودند و چون بلشکرگاه انبال رسید نیز در اندی
گریز از مقامیر لئیم دست اندازهای عظیم رافع شد و همچنین
آن مرغیل اهل نکال با آن حزب کفر و ضلال بهرجا میگذشت
هرچه و هرکس بر مر راه می آمد دست خوش تاراج و پایمال
تطاول راجپوتان میگشت و ازین جهت شورش و انقلاب عمومی

در اردوی معلی راه یافته مردم بهم بر آمدند و خبرهای موحش
لشکر آشوب شائع شد و مفسدان فتنه جو و هرزه کاران اردو مر
فساد برداشته دست جرأت بخرانه و کارخانهجات و دواب پادشاهی
و ائمه و اموال اسرا و منصبدار و سپاهی دراز کرده بخود مری
و شورش انزائی پرداختند و چون نزدیک بصبیح این خبر بلشکر ظفر
پایک رسید باعث برهم خوردگی جنود فیروزی اعلام گشته سنگ
جمعیت موکب همایون از انتظام افتاد و بسیاری از مردم بهمت
دست کم حوصه و آحاد لشکر و سپاه برای خبرگیری بنگاه از روی
مرسنگی و اضطراب بمعسكر والا شتافتند و دامن تقریب رخ از عزمه
کارزار فتنه و جمعی از سینه نهال کوته اندیش و دورویان مدافق
کدش بحیثیات باطن و مکرهای لا طائس احمال علیه طرف مخالف
را ریحان داده شبشب بلشکر ناسخاج پیوستند و گروهی دیگر از
مدان عامت گزین و کم فرصتان ادبار قرین پای همت پس
کشیده از دولت مراقب و همراهی موکب جهانکشا باز ماندند
و همه چون خبر دراز آن ضلالت شعار بمسامع جلال رسید خدیو
نورکار که ذات مدعی شایش سعدن تحمل و وفار و همت ثابت
ارکیش در شدائد و مهالک دسان کوه استوارست اصلا و قطعا بوقوع
این مقدمه از حد برفه تامل در بیای استقلال آنحضرت ره نیامت
و از سر پند اقبال بیرون خرامیده بر تخت روان سواره ایستادند
و سواهی اسرا و بندهای که در رکاب فیروزی مآب حاضر بودند خطاب
در نه فرمودند که منوج این قضیه را از منمات امباب نقج و ظفر
مید بزم چه هرگاه آن مفسد ضلالت کیش را داعیه بدخواهی و خلاف

اندیشی در خاطر بود رفتن او عین مصالحت دولت امت و عذوق
 عزای کردار نگویدد خویش خواهد یافت و بجای بر هم خوردگی
 صفوف و تجدید توکل افواج پرداخته اسلام خان را که هراول بر اعزاز بود
 بجای آن رسیده بخت تیره روزگار سردار کردند و میفغان و اگر امیر خان
 با جمعی از دلبران پاکر جو و مبارزان بسالمت خود هراول او را خاند
 و دیگر دانه صفوف نصرت و مدروزی آراسته لواهی در امت و بهروزی
 امر کردند و چون کوبه اقبال جهان امروز صبح ظاهر شده غبار فساد
 هندی تیره روز شب فرو نشست و خسرو گردون سریر عالم گذر مهر
 بقصد جهان کشتی ترکش زرس از خطوط شعاعی بر میدان بست
 شهنشاه خورشید قمر ملک امتدار بعزم رزم و پیکار و آهنگ جنگ
 و کارزار جوشن نصرت و توبه پوشیده و تبع بخت و تابند همان
 کرده بدستور روز پاش بر فلی کوه پیکر سپهر مانند سوار شدند و
 اگرچه از لشکری که روز گذشته در ظل رایست مذبح آیت مجتمع بود
 بواسطه مزاج فضیله شورش انگیزی راجه جسونت سنگه تیره بخت
 درین روز خسته فراموش بنصف متعرق شده از موکب حائل
 تخلف ورزیده بودند لیکن از آنجا که این پادشاه توفیق سپاه
 بمقتضای **وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** در معارک کشور کشائی و جهل
 مقامی جز بر تابد آسمانی و نصر و اعزاز ربانی نظر نیست و از
 کمال صدق توکل و حسن اعتقاد اعتماد همت خدا دادش بر
 امانت و امداد مدیه و لشکر نه چه بکرات در شدند محاربات مدد
 کرد **كَمْ مِنْ نَفْثَةٍ فَلَبَّاتٍ غَلَبَتْ نَفْثَةً كَثِيرَةً يٰۤاَيُّهَا اللَّهُ** را هفکام کثرت
 اعدای و قتل اعوان و انصار آزموده به نیروی ابات و اعتماد

در مضمار شجاعت و شہاست گوی سروری و نصب المبق
 ستری از خسروان آفاق ر بوده نظر القفات همت بر تفرق افواج
 و نفس کمیت لشکر منصور نیفتند با انتظار جنود غیبی و اعتضاد
 حبوش همای با بقیه عساکر فیروزی مآل متوجه میدان رزم
 و عزم دغال گردیدند و باشجاع که روز پیش چنانچه گزارش یافت
 تقسم مواج نموده میمند و میسره و قلب و جناح مرتب داشته بود
 درین روز آن ترتیب و صف آرانی را تعمیر داد و مجموع لشکر
 حوش یک صف کرده در عقب توبخانه باز داشت و خود با بلند
 خنجر پسر خرد در وسط موج قرار گرفته زین الدین پسر بزرگ از رسید
 عالم و شیخ ظریف داود زنی و شیخ ولی مرملی و حسن خوشکی
 در دست راست و مید فاسم و مکرم خان و عبدالرحمن خان بن قدر
 محمد خان در دست چپ صف آرا گشتند مجله شهنشاه جهان
 عساکر گیاهان حقان به توکل و آئین شایسته آهسته آهسته روان
 سه چهار پنج گهزی از روز گذشته با موج غنیم رسیدند و نخست از
 طرمین بان اندازی و جنگ توپ و تفنگ سر شده بیوان جدال
 استعمال یافت و هنگامه برق انروزی و عید موزی گرمی پذیرفت
 و بهت صور ضرب زن و نیش زنبورک خصم افکن آثار قیامت
 آسکر و رگ جان دشمن فگار گردید توپ حبه درون آهنین دل
 آواز بلند آوازه اجل در شش جهت معرکه در داد و مهره تفنگ
 جان گسل از مهره پشت مخالفان گذر کردن آغاز نهاد و از گرمی برق
 بعدق و بان آب تیغ و سنان آتش آمیز شد و بسکه ناثره کین
 بر امر و خفت تو گفتی زمین شعله خیز و آسمان شراره ریز گشت

• شعر •

شد از برق کین گرم بازار جنگ • خروشید باز از دهائی تفنگ
 مصادم ز خوابیدن ماهبا • همین رفت دشمن بخواب فد
 ز یس آتش کینهها در گرفت • عرق بر بدن رنگ اخگر گرفت
 درین حالت از توخانه همایون نویی به فیل مرکوب زمین الدین
 پسر ناشجاع رسیده بکهای فیلبان و یکپای شخصی که در عقب
 میل نشسته بود بر پراید لیکن یار و فیل آسیبی نرسید و رفته رفته
 غلغله صرب افزوده تر شده میان هر اول جنود مسعود و لشکر
 مخالف کار جنگ از رعد خروشی و صاعقه ریزی توپ و تفنگ
 گذشته پآمد و شد ناوک و خدنگ رسید و مبارزان پیکار جوو بهادر
 شهادت خو از هر دو سو دمت کوشش از آستین جرأت برآورد
 بمقتله و ستیز پراگنده و بآتش غیرت هنگامه کارزار گرم ساختند
 از کثرت بارش تیر گمان نمودار ابر مطیر بود و عرصه دار و گیرار
 مبارزان دلیور نستان هر شیر می نمود نوک پیکان جگر فرسایان
 آسا خار آرزوهای باطل از دل اعدا بیرون کرد و ناوک متفر شک
 جان ربا به شدک حازی و رخنه بردازی هوای پندار و غرور از سر
 پر شور مخالفان بر آورد

ز برج کمان طائران خدنگ • پریدند بر روی مردان جنگ
 نهان گشت از تیر برق عذر • بدان سان که در زیر نرگس کدر
 گذشتی خدنگ از تن زخم دار • به بیرحمی باد از لاله زار
 درین اثنا حید عالم باره که از مردان عده آن لشکر و رکن اعظم
 آن جنبش نکبت اثر بود با موجی عظم از دایران کار طلب جلالت

لشکر و سه فیل محنت جنگی کوه توان که هر یک آشوب کشوری
 و برهم زن لشکری بود از دمت راحت غنیم بر جرانمار موکب ظفر
 شمار حمله کرده بصدقه فیلان مذکور افواج دست چپ برهم خورد
 و پای ثبات اکثر مردم آن سمت لغزش پذیرفته توفیق مدانعه
 و مبارزه نیامدند و بی کوشش و آویزشی هزیمت خورده پراپ بی
 سامومی شتافتند از وقوع اینحال کمال تفرقه و فتور پساگر منصور
 رانیده تمام افواج بصر امواج بهم برآمد و مردمی که نه آبروی
 غیرت و حمیت داشتند و نه بهر از گوهر بی بهای اخلاص و ندویت
 بوسمه دیو پندار و رهنری غول ادبار از سعادت و اقبال رو گردان
 شده عیان بواجی گریز میزدند و بی ضرورت عار نوار گزیده عرض
 میادگری و ناموس مردی خود بردند و ملک جمعیت قول همایون
 نیز از هم گسسته زیاده از دوهزار سوار در رکاب فیروزی مآب نماد
 دایمه مخالفان تیره اختر از مشاهده تزلزل افواج نصرت اثر خیره
 نرسیده به همان هیئت اجتماعی با فیلان مذکور روی جسارت بقلب
 لشکر ظفر اثر آوردند درین هنگام از بهادران جنود فاعره مرتضی
 ح از میسر فیل و بهادر خان از الشمس و حصن عالی خان از طرح
 دست چپ هر یک با معدودی از همراهان به نیروی همت و اخلاص
 رهش شجاعت بر انگیزخته سر راه بر دشمنان گرفتند و در همین
 وقت سله شاه توفیق سپاه نیز از مشاهده این حال روی میل مبارک
 آسمان تمثال بسمت ادای بد سگال گردانیده متوجه دمع آنها
 گشتند چنانچه پشت قول همایون بجایاب بر ابعاد نصرت آثار گردید
 و مبارزان میروزمند و معاهدان ظفر پیوند که بر ادای حمله برده

بودند به نیروی جرأت و استقلال خدیو کشور انبال و پشت گرمی
امداد و اعانت سایه ذوالجلال بجهد و کوشش تمام بآن گروه بد فرجه
در آویخته چون باد صرصر که بر خاک و خاشاک سبک هرزد آن
جسارت کیشان محال اندیش را از پیش برداشتنده و به تیغ تیز و حلق
خون ریز بسیاری از آن برگشته بختان باطل سقیز را بر خاک هدک
انگنده لوای غلبه و استیلا بر افراشتند مید عالم را بمشاهده جود
شهامت و دلدریج بهادران فیروزی لوا باد نخوت از حر رفته و نازنی
همت هست گشته بگام فرار و ادبار براهی که آمده بود باز گشت
لیکن آن سه فیل مست عریضه جو که پیشاپیش فوج او بودند از
دفع و منع مبارزان دلیر و ضرب تفنگ و تیر رخ از عرصه کلرز
نقافته بر همان تیره خیره و تیره پیش می آمدند بلکه از بارش
تیر و پیکان و صدمه بندوق و بان بمان سبیل از ریزش ابر تند تر
روی قهر و صولت بجانب قول ظفر قرین آوردند و از آن سه فیل با
پیکر عفریت منظر یکی پیشتر آمده بغیل مرکوب مبارک قریب
و چون ابر تیره بخورشید تابان نزدیک رسید شهنشاه گران قدر
و قار بحمله آن حیه مست باد کین از جا نرفته سر رشته شد
و قرار که مهدن شبیه آن خادان موید کامکار است از کف نگد شد

• شعر •

بمردی ز جا یک سر موشد • ز راه چنان سبیل يك موشد
به تمکین سرشته ز بس جودیش • نجیبید جز نبض از بیکرش
و بقراولی که در حوضه یکی از فیلان همراه نشسته بود اشاره
بصدور پیوست که فیلبان بد گهر خیره رو را که سوار آن فیل

حنک جو و باشاره کجک محرک صولت و تندمی آن بد مست
دبوانه خوبود به تفنگ بزند و از بیچالکی و تیز دستی بندوقی
ساخته بمساعدت اقبال خصم افکن شهنشاه جهان تیرش بر نشان آمده
و آن مقهور لئیم مانده دیو رجیم که بشهاب ثاقب از آسمان فرو افتد
و نمان پلنگ خشمگین که از قلعه کوه نگوینار گردد از بالای فیل
نور افتاد و فیلان بادشاهی رسیده فیلبانان دلیر و چالاک خود را
به پشتنه پشت او رسانیدند و آن ده صفت گسسته عیان در
بید اطاعت و فرمان خویش آوردند و آن دو فیل دیگر از قول
همان گذاره شده بجانب دست راست جفون مسعود حمله بردند
درین اثنا بلند اختر پسر ناشجاع و چندی دیگر از سرداران او مثل
شیخ دلی فرملی و شیخ ظریف داود ژنی و حسن خویشگی و خواجه
حسین هریک با فوجی روی جسارت بصمت برانفار مرکوب فیروزی
آوردند و هم از رفتن فیلان مذکور و هم از حرکت این فریق بآن
طرف درین وقت که خدیو کامکار مخالفان تیره روزگار را از جرانفار
دفع کرده بودند از عقب قول منصور که بجانب برانفار گشته بود
آن برهم خوردگی و انقلاب ظاهر گشت و معلوم شد که غنیم بآن
طرف حمله کرده شهنشاه مالک رباب خواستند که با ملازمان رکاب
فصرت مآب عیان توجه والا بآن مو تافته بدفع اعدای پردازند از آنجا
که یکی از کرائم فضائل و جلائل خصائل آنحضرت این است که در
عین شدت هنگامه حرب و پیکار که کم کسی از شجاعان و پهلوان
روزگار را در آن حالت مرد آشوب متانت رای بر جای ماند و اجرای
در شهادت و دلوری بر نهج اقتضای عقل اتفاق افتد آن خدیو

مؤید عالم گیر را با کمال جوش بشه باد شجاعت و پیردنی مرز شنه
دانائی از کف نمبرود و همواره جوهر ششمر با گوهر تدبیر
میبرد در اندای این اراده بخاطر دانشور رسید که چون روی جنگ
و کارزار بسمت حرارت گشته هجوم امواج مخالف در آن طرف است
و ازین جهت هر اول منصور بیزبان جانب مین کرده مداد از انحراف
قول بسمت برانگار باد شاهزاده عالمقدر را لا تبار محمد ماطن
و نوالفقار خان و که مقدمه الجیش ظفر اند تذبذبی بخاطر را
یافته این حرکت را بر چیرگی دیگر حمل کنند و خدا نخواست
فتور و تزلزل نفوج هر اول رعد و ناعث مرید خیرگی و چیردستی
اعداد گردن لهذا بحکم دور اندیشی و پیش بینی کسی نبرد دادند
زاده والا تبار و خان شهابت شعار فرموده حقیقت حال بزم بود
و پیغام فرمودند که شما بخاطر جمع و دل قوی در برابر غنیمت بود
مرز شنه کوشش و پایداری از کف بدهید که ما بسطوت و اند
دشمن مآل این حسارت کیشان محال اندیش را از نواها و دمع کرده
بکومک خواهیم رسید و بعد از رعایت این دقت حزم به نبردی
همت خمر روی و معاضدت تأیید «ماوی روی وین مبارک بجز
دست راست گردانیده بعدامعه مخالفان توجه نمودند و در حال
اینحال مبللی که اسلام خان سردار برانگار بران سوار بود بصدمه
بل رم کرده امواج طرف برهم خورد و اکثر مردم آن سمت زهای
رنه تویق ثبات و قرار نیامدند اما بیخبران و ازو محال که هار
اسلام خان بودند با معدودی قدم همت دشرده کوششهای مردانه
نمودند و بخندان بیگ روز بهادی که کار مرعای تویخانه برانگار

و پیش روی سیفخان و اکرامخان بود دران آویزش و پیکار جان نثار
شنه بمرتبه ولای شهادت و نیکنامی رسید و در اثنای این اختلال
شاه میروزی پناه با جود نصر و تأیید آگهی و مابیت و شکوه
شاهی کومک رسیده بقاع عساکر عفر مآل راده بدم استقلال
دشده وی همت از عرصه کارزار بقاوه بودند موی دل ماختند
و من دایری و دایوری آن حضرت مجاهدان بهرام صولت و ملازمان
زک دولت دست جلالت از آستین سبی بر آورده باعدای تیره
جست در آختند و بکوششهای دایرانه و ببرد های مردانه سلک
حالت و جمعیت آنها از هم گسیختند و درین گیر و دار شیخ ولی
برملی که هر اول بلند اختر بود از دم تبع مبارزان شهابت پرور زهر
فلک چشید و حسن خوبشکی زخمی شده در عرصه رزمگاه افتاد
معداری ازان مخدوران بد نهاد را شنه شان آتش بار و برق
مشیر صاعقه کردار مجاهدان بسالت شعار خرمن حیات بباد فنا
بردارد بلند اختر چون اختر راجع برگشته با معدودی خود را بشا شجاع
نکسته طالع رسانید اقصه خدیو میروز سخت کاسباب چون خورشید
خاند که بیک تبع نشیدن حاجت میدان سپهر از هجوم نجوم
جودازن و مانند پاک مباد که بیک وزیدن صحن چمن از خس
و خشاک پاک ازان بیک توجه داد شاهانه عرصه برانگار را نیز از
عمر تسلط و استیلا محالان حسارت دانش برداشتند و بعد از
دفع آن مقهوران ندسکال فردن عظمت و جلال منوجه پیش شده
نوی همت دمع ناشجاع افراختند و ندسی چند رنده بودند که
مکر محال مقوی موجودار حو پرور که چنانچه بدل ازین گزارش یافته

بنابر اضطرار بناشجاع پیوسته ضمیمه لشکر او شده بود و درینوقت بدالت بخت و رهبری سعادت از جنود ایدار روگردان گشته بجانب موکب ظفر قرین می آمد از دور برسم زنهاریان نمایان شد و از میامس مراجع بادشاهانه امان یافته شرف زمین بوس دریانت خاقان جهان او را بر حوضه قبلی جای داده همراه گرفتند و بعد از عبد الرحمن بن نذر محمد خان که در زمان اعلی حضرت در ملک کومکین بنگاله انتظام یافته با ناشجاع می بود رسیده چندی نیاز بر خاکت عبودیت مود و منجر بحر الله وردیخان که جدائی پدر اختیار کرده روی ارادت بلشکر ظفر اثر آورده بود با حراز ملازمت اشرف چهره مباهات بر افروخت و درین اثنا پیک اقبال مرزده نصرت رسانیده خبر فرار ناشجاع سامعه پیرای اولیای سلطنت گشت و از گلشن عنایت ازلی باد بهار مسرت و خوشدلی بر منچیه خاطر ددهای عقیدت مند و تدویان اخلاص پیوند وزیده گل مع و میروزی از گلبن امید شگفت همای دولت بال سعادت گذرد و شهباز حشمت اوج عزت گرفت زمانه تهنیت دوستگامی داد مظهر بهارت کمرانی نرسنه دهان تیر از خنده نشاط لبریز گشت تیغ را زنگ غم از دل زوده شد گمان آبروی نیاز بالا کشیده حد قد بر عنائی افراخت نقارهای شاد یانه و نشاط بر پشت فیال و احوال بنوازش در آمده نوای دلکشای بهجت و کسبایی بلند گردیده و صدای کرنا و خروش فقیر طنطنه عظمت و جلالت بگوش کردن رسید و بالجمله بمیامس تأییدات ربانی و امده جفود آسمانی و حسن ثبات قدم و نیروی بازوی همت و جرأت این فرازنده لوای کبر

مندی با وجود تفرق و انتشار لشکر و برهم خوردن افواج ظفر اثر ظهور انواع نفاق پیشگی و عذر گالی منافقان کید اندیش واقع و چندین فتور و چشم زخم عظیم که عساکر جاه و جلال را در مصاف اقبال روی داده اینچنین فتح نمایانی که طراز متوحات آسمانی و عنوان مآثر گامگاری و کمرانی تواند بود نصیب احباب سعادت روز افزون گردید و ناشجاع رسیده بخت برگشته ایام بهزاران حیرت و ناکامی و خذلان و بد سرانجامی با پسران الله وردیخان در حفره سکنت نشان عیان یوادی ایدار تافته راه مرار پیش گرفت از در و بنگاه و اکثر اسباب تجمل و جاهش دست خوش تاراج لوح ظفر پناه گشته پیاد نهیب و غارت رفعت و تمام توپخانه و پیشتر در لنگرگاه نامی او غنیمت اولیای دولت گردید چنانچه یکصد چاره توپ از خرد و کلان و بازده زنجیر بد کوه توان بقید ضبط تصرف آمد العصه خدیو جهان بعد از حصول این فتح شگرت و محققیت بی مدت سپاه و لشکر و مشارکت کوشش خدمت مرزبان کوتاه نظر دست داد بیکه بمقتضای دید ازای و امده حوس ساموی اتفاق افتاد دست نیاز بدرگاه ایزد نصرت بخش گرامز بر آورده پاس مواهب نامتناهی الهی بجای آوردند و با جنود مسعود از لشکرگاه غنیم که نزدیک بتالاب موضع کچه بود نشسته منزل آرای اقبال گردیدند و از آنجا که بمقتضای دور بینی و بصیرت گزینی قلع مانده اقصاء و شورش انگیزش ناشجاع شمر باطل ستیز بر ذمت همت بادشاهانه از لوازم خیر اندیشی شریکائی و واجبات امور سلطنت و جهان پیرائی بود و تاخیر

فرمان منافع قانون تدبیر می نمود چه متصور بود که آن نخل دنیا
فخر بستان ملک در حدود بنگاله قوت گرفته دیگر باره شاخ و برگ
فساد جهان و ریشه غرور و استبداد در زمین خصوصیت و عذاب در
لاجرم بعد از نزول بمنزل کلا عز و جلال جمعی از عساکر نصرت
بیابلیقی جوهر تیغ عظمت و کمال فروغ کوکب ابهت و اقبال
بادشاهزاده والا قدر محمد سلطان بقاعقب آن مرحله پیمای دانی
ادبار و خدایان تعیین نموده حکم فرمودند که بمراحم نگامشی پرد خدا
هینچ جا او را مجال اقامت و درنگ ندهند و تا اقصی ممالک
بنگاله رفته ساحات و دیات شرق رویه را از خار وجود شر آموشد
بپیرایند و فرمان شد که بادشاهزاده والا تبار در منزل مذکور توقف
نکرده همدیگر روز فیروز با جمعی که در رکب ایشان حاضر بود
بزودی متوجه آن مهم گردند و پیشتر منزل گزیده آنجا انتظار روند
امرای کومکی و جمعیت انواع بوند و آن مهین شعبه دوحه حطنت
را بحالۃ بعطای یک عقد مروارید گران بها که بدوشش اقدس اشراف
پذیرای معادت و شرف بود با دو پته که بر کتف همایون داشتند
نوازش نموده مرخص فرمودند و بعد از رسیدن اردو و کارخانجات
تفوز خلعت خاص یا شمشیر خاصه برای ایشان فرستادند و تا بدست
و عثم این ماه شهنشاه با شصت و معاد و اتبال و مزود
دوان منزل فیروزی اثر اقامت گزیده مریر آزادی دولت و کامرانی
بودند و هر روز جمعی از یزدگان متبیه خلافت و مجاهدان خند
نصرت کامیاب عواطف بادشاهانه می گفتند از انجمله زید امرای
عظام معظم خان که بعد از رهائی از قید تا اکنون بمنصب مرید

گفته بود بمنصب والی هفت هزاری هفت هزار موارو انعام
دلاک رویه و عطای خلعت خاص یا پوستین مرور و نیل خاصه یا حاز
نقره و جل زر بقت و شمشیر و مهر با ساز مرصع مشمول مراحم گوناگون
گردید و محمد امین خان خلع خان مذکور بمرحمت یک زنجیر
بسی و بهادر خان بمکرمات خلعت خاصه یا نادری و عبد الرحمن
بن نذر محمد خان که چنانچه سابق ذکر یافت در روز جنگ از خیل
مخالف جدا شده به تعبد رکب اقبال ظلمت زدای چهره بخت
گفته بود بمنصب پنج هزاری دو هزار و پانصد سوار و عطای خلعت
خاص و پنج مر اسب یکی عراقی یا ساز طلا و مکر مخان که کیفیت
حل او نیز مست گزارش یافته بعنایت خلعت خاصه یا نادری
و پنج مر اسب یکی عربی و دیگری عراقی و یک زنجیر نیل و باضافه
هزاری بمنصب پنج هزاری چهار هزار موار و ذوالفقار خان و امام
خان هر یک بعنایت خلعت خاصه و کتور لعل سنگه و لد زاناراج سنگه
نطای یک عقد مروارید و مر پیچ و جینه مرصع و زار بهاو سنگه
خانه بمرحمت خلعت خاص و شمشیر با ساز مرصع و باضافه
هزاری پانصد موار بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد موار
درجه سبجان سنگه بقیدله باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب
سه هزار و پانصدی سه هزار موار و رایسنگه راتهور بمکرمات اسب
با ساز طلا و مر پیچ مرصع و جمد مرصع با علاقه مروارید و باضافه
هزاری پانصد موار بمنصب سه هزاری دو هزار موار و هوشدار خان

بافاضه پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و راو امر منگ
چلدروات و یکه تاز خان و خواصخان و راجه اندرمن و علی قلین
هریک بمکرمیت خلعت و اکرام خان بافاضه پانصدی پانصد سوار
بمنصب دو هزاری هزار سوار و سید محمود باره بافاضه پانصدی
بمنصب دو هزاری سید سوار و نصرت خان از اصل و افاده
بمنصب هزار و پانصدی بمنصب هفتصد سوار و نرهدا بیگ
مردان خانی بافاضه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
سید و پنجاه سوار و از اصل و اصافه عنایت افغان بمنصب هزاری
پانصد سوار و شجاع خان بمنصب هزاری سید سوار و محمد دام
علی مردان خانی بمنصب هزاری دو صد و پنجاه سوار و قطب کامی
بمنصب هزاری دو صد سوار و قابل خان و موپه گرن بدیده که
برادرش جان نثار گشته بود و جمعی دیگر از بندهای حده اقبال
مبارزان فیروزی مآل بعنایت خلعت و دیگر مرام جلیله مستهل
گردیدند و رای مکرم فوجدار بریلی بعنایت خلعت و اسب
کامیاب نوازش گشته بحال فوجدار حق خود مرخص شد و مرتعی
خان بعطای علم و نقاره نوازش یافت و نرسنگه ولد راجه انروند
که پدرش چنانچه مذکور شد درین تازگی و بیعت حیات سپرد
بود بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و درادانش هر کدام بمنصبی
در خور حال منظور انتظار عنایت گشته بعطای جایگیر در وطن
بدستوریکه راجه انروند داشت کامیاب گردیدند و میر محمد هادی
ولد میر رفیع الدین صدر ایران که در سلك کومکیان سوخته بنگاه انده
داشت و بنابر مقرر همراهی ناشجاع گزیده بود دولت زمین یوس

دریافته بمنصب دو هزاری پانصد سوار تارک افتخار بر انوارخت
و سیاری از بندهای ارادت پیوند و مبارزان نصرت منگ بافاضه
مناصب و دیگر عطایا و مواهب از خلعت و اسب و قیل و خلیج
شمشیر مورد انتظار عاطفت خسروانه گردیدند و می هزار روپیه
چندی از خدمت گزاران آستان سلطنت انعام شد و بیست ششم ماه
مردوز راجه جیسنگه از وطن رسیده غبار آستان سلطنت را صندل نامیده
دوات ساخت و پانصد مهر و یک هزار روپیه بطریق نذر گذاریدند بعطای
خدمت خاص بازاری و طبع مرصع و حمده مرصع با علاقه مرورید
عمر متیاز یافت و گرد هر داس کور بموکب معلی پیوسته دولت زمین
یوس اندوخت بیست و هفتم از نواحی کچهوه کوچ شده بماحل رود
کنگ از مایه سنجق جهانکشا کسب انوار میمنت نمود و تا سلخ
این ماه کنار آن رود دایمیر شرف اندوز اقامت موکب عالم گیر بود
بسر از نزول باین منزل عده نویندان معظم خان با ذوالفقار خان
و امیرخان و کزور و اسنگه و دارک خان و فدائی خان و راجه اندرمن
و ده دایره و راو یها و سگه هاده و احتشام خان و فتح جنگ خان و
راو امر سگه چلدروات و اخلاص خان خویبکی و خواصخان و یکه تاز
خان و رشید خان و لوندخان و سید فیروز خان باره و سید شیرخان
و سید مظفر خان باره و زبردستان و علیقلینخان و قزلباش
و اسکندر روهمله و کاکر خان و دلاور خان و نیکنامخان و نیازی
خان و قادر دان انصاری و گروهی دیگر از مردم کاری و دلیران
مرصع جانشداری تعین یافت که به بادشاهزاده محمد سلطان ملحق
گشته بتعاقب ناشجاع پردازد و هر یک ازین فریق بمهرمتی مورد

نوازش گردید و رای سنگه را تپور که برادر خردش را شخصی از روی
فادانستگی بضرب بندوق از پای در آورده بود عاطفت پادشاهانه
بمعافیت خلعت و مرپیج مرصع دل جوئی نموده از لباس کدورت
برآورد و درین ایام مرتضی خان بعبای نقاره بلند آواز یافت و
محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان با تمام ده هزار رنده و از
اصل و اضافه بمنصب سه هزاری پانصد سوار و سید عزت خان از
اصل و اضافه بمنصب سه هزار و هفت صد سوار و بیف خان
باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار پانصد
سوار و حسنعلی خان بااضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و
پانصد سوار و هرجس کور بااضافه هشتصدی شصت و پنجاه سوار
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و چتر بهوج چوهران از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و آقا یوسف باضافه
پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی و پانصد سوار و الله یار
خان و میر نعمت الله و خانه زاد خان هر کدام از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار و میر رستم بااضافه پانصدی
صد سوار بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و عمرترین
باضافه پانصدی هفتصد سوار بمنصب هزار و هزار و از من
و اضافه بیف الدین معوی و ملتعت خان و عباس افغان هر کدام
بمنصب هزار و پانصد سوار و محمد عابد و آید زاهد خان مرحوم
بمنصب هزار و دو صد سوار معتمر و مداهی گردیدند و بر سر کلاه
و الله راجه انورده کور که چنانچه گزارش یافته پدرش درین تازگی
در نعمت حیات موده بود بمنصب دو هزار و پانصد سوار و خط

رحمی و گنج سنگه و انوب سنگه برادران خردش هر کدام بمنصبی در
خود حال مرزبازی یافته بمرحمت جاگیر در وطن بدستوری که
راجه انورده داشت کسباب عاطفت گردیدند و عادات خان بمعافیت
نقاره نوازش یافت و میر محمد هادی و الله میر رفیع الدین مدر
ایران که در حاکم کومکدان صوبه بنگاله انتظام داشت و بغایر اضطرار
رفت ناشیخام اخذ کرده همراه او آمده بود باحرار دولت ملازمت
اشرف چاره امروز طالع گشته بمعافیت خلعت و منصب دوهزار و
پانصد سوار مدهای گردید و میر رحمت الله متوای مزار و لافض الانوار
امیر کبیر و خانان اعظم مطاع سلطان عالم حضرت صاحب قرانی
ط مثنوی که از خطه همرفت آمده درین ایام عادات آتانه
نوس درگاه معالی یافته بود با تمام چهار هزار رنده تیره اندرز
مرحمت شد و میر عرب باخزری بغوجدار و حرار کوره و کهاتم
پور و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصد سوار نامیده اعتبار
بر افرودخت •

الکون کالک سواجم طراز که نخل پیرای این گلشن متأخر
دولت و کامکاری است سر رشته نگارش و فائز حضور پر نور اینجا
گذشته بگزارش حقائق لشکری که بسرگردگی شیخ میر و صف
شدن بتعاقب دارایی شکوه معین شده بود از ابتدای آن مهم
نصرت فرجام تا اختتام با برخی از کیفیت مرگشتگی های
دارایی شکوه تیره ایام نهال شاداب سخن را شاخ و برگ تفصیل
میدهد تا نظارگان این بهارستان اقبال بر حقائق احوال کماهی
آگاهی یابند پوشیده نماید که صف شکوه آن به موجب یرایع گیتی

سطاع چهارم محرم که ده روز قبل از آن دارا بی شکوه از ملکان رهگرای
فرار گشته بود از بلده مذکوره بتعاقب آن باطل پژوه شتافته در
پنج گروهی شهر منزل گزید و روز دیگر با انتظار رسیدن کومکیان
و در محنت شدن حاکم جمعیت مقام کرده از آنجا بدر منزل مسافری
بعید پیغمده بکنار آب بیاه رسید و چون پیشتر جسر بر آن بسته بودند
هشتم از آب عبور کرده بطی دو مرحله دیگر در کنار آب سنج که
از آنجا تا قصبه اوجه دوازده کوه است نزول کرد و با اهتمام بمشکل بل
پرداخت و ظاهر شد که دارا بی شکوه در سه روز در اوجه مقام داشته
باستماع خبر وصول جنود ظفر بنده بکنار آب بیاه هشتم اینماه در
کمال خوف و سرسیمی روانه پیش شده و روز دیگر که جسر بسته
شده بود صف شکنخان با جنود منصور از آب مذکور عبور کرد
و دوازدهم قصبه اوجه مورد نزول افواج قاهره گشته دو روز آنجا
بانتظار وصول خزانه و بعض کومکیان که هنوز نرسیده بودند مقام شد
و صالح بهادر گرز بردار از جذاب سلطنت رسیده هشتاد هزار اشرفی
و دیگر ضروریات با جمعی از بند و قبیان و پداده و بیدار و سقا
که از درگاه والا فرستاده شده بود رسانید و کومکیان و مردمی که
عقب مانده بودند بآن جیش نیروزی ملحق شدند و چون از
اوجه کوچ شده دو مرحله طی گشت از نوشته شیخ میر که با دلیر
خان و قباد خان و دیگر عساکر نصرت نشان چنانچه گزارش یافته
هشتم محرم از پیشگاه خلافت مرخص شده بود بوضوح پیدوست که
درین تاریخ با همراهان بگذر بیاه رسیده و سی کوه بین العسکرین
فاصله است بیستم قصبه ججهبی و آهن محل ورود جنود مسعود

گشته از تقریر حکفه آن معلوم گردید که دارا بی شکوه دوازدهم از آنجا
کوچ کرده تقریباً هشتاد کوه پیش افتاده خواهد بود و چون صف
شکنخان را بانتظار رسیدن شیخ میر چند مقام بایست کرد در قصبه
مذکور دو مقام نمود و بعد از طی شش مرحله دیگر که بانتظار وصول
آن جیوش قاهره دیگر باره مقام داشت شیخ میر و دلیر خان و قباد
خان با سائر عساکر منصوره از عقب وسیله بازوی جرأت مبارزان
حاکم از در مساجد آن شهر بفرار و انقضای انتظار یکدیگر قوی
شد و درین منزل از لشکر قراول خبر رسید که دارا بیشکوه بیست و پنجم
همین ماه در بهکر از دریا عبور کرده بمکر نزول نمود و از منزل
مذکور تا بهکر که این روی آب است شصت و سه کوه و از آنطرف
قاکمیر قریب صد کوه بود شیخ میر با صف شکنخان و دیگر
دو آنخواهان گذارش کرده مصلحت در آن دید که خون با دلیر خان
و قباد خان و لشکری که همراه اوست از آب گذشته از آنطرف بجانب
مکر روان گردد و صف شکنخان با کومکیان خویش ازین روی
آب بصمت بهکر شتاب تا از هر دو سو بتعاقب پرداخته کار بر دارا
بیشکوه بد ملتبت تنگ سازند و اواسط همان روز هر دو لشکر کوچ
کرده در نواحی قصبه کن نزول کردند و روز دیگر بنا برین موافقت
صف شکنخان از شیخ میر جدا شده بصمت بهکر روانه شد و شیخ
میر آنروز بجهت سرانجام کشتی و تمهید احباب عبور مقام کرد
و فردای آن چون یکصد کشتی فراهم آمده بود اردو را کوچانیده بر
ساحل دریای سند در گذر قصبه کن فرود آورد و آن روز قباد خان
با سپاه خود و حائر اوزبکیه از آب گذشت و تا دو روز دیگر اردو و

لشکر بنوبت از آب عبور میکرد و اواخر روز دوم شیخ میر خود نیز از آب گذشته مقرر نمود که بقیه مردم شباسب از آب بگذرند و دایر خان و قباد خان و لشکرها که پیشتر عبور کرده بودند برسم منفای روانه پیش ساخت و از کنار آب سه منزل قریب هشتاد گز پیموده پنجم صفر بدرآزده گروهی سکه زدند و چون درین سه منزل راه از کثرت بیشه و تراکم اشجار خار دار بغایت صعب رنگ و دشوار گذار بود و طول مسافت و مرعت سیر نیز علاوه آن گردیده دواب بسیار تنف شد و لشکریان تعب و آزار کشیدند و در منزل سوم از خیمه و بار جدا مانده آذوقه کمتر یافتند و ششم ماه مذکور تصبغه سکه محل ورود جیش منصور گردید و صف شگنخان سه روز پیشتر به بهر رحیده روز پیش از آنجا کوچ کرده بود و ظاهر شد که دارا بی شکوه احوال و ائقال و بعضی پرندگان با برخی از خزانه و آلات و نقره آلات سنگین بقلعه سکه درآورده بسنت نام خواجه را که مورد اعتمادش بود با سید عبد الرزاق یکی از نوکران خویش بحراست قنعه برگماشته و چند توپ بزرگ که با خود داشته نادبیر لوزم توپخانه و گروهی از برق اندازان و تیر اندازان و پیاپی بقدوچی دران حصار استوار گذاشته صلح محرم از سکه تیغ کم باس و حرمان روانه پیش گشته است و بقیه خزانه و احوالش در کشتیه است و خود براه بیشه و جنگل درخت بریده و راه ساخته میبرد و از نوکران عمده اش داود خان و شیخ نظام و میر عزیز و میر رستم و سید تاتار بازه و سید جواد بخاری و دیگر سرداران با قریب چهار هزار سوار در نواحی بهر از جدا شده راه مغارب

پیموده اند چنانچه داود خان با جمعی براه جیسله میر بصمت حصار ببروزه که وطن او بود رفت و میر رستم با گروهی متوجه استلام سده خلافت شد و میر عزیز و شیخ نظام و سید تاتار و سید جواد چنانچه گزارش خواهد یافت بصفت شگنخان ملحق شده خان مذکور آنها را روانه درگاه ملاطین پناه نمود و جمعی دیگر نیز در بهر از جدا شده آنجا ماندند بودند چنانچه از آن طریق شیخ عبد الرحیم خیر آبادی که در ملک مقربان و مصاحبانش انتظام داشت درین وقت آمده بشیخ میر ملاقی شده اظهار نمود که قریب سه هزار سوار با او همراه مانده اند باحمله شیخ میر پس از یکروز اقامت در سکه رجعت رسیدن بقیه اردو را شکر که بسبب ایلغار عقب مانده بود دیگر باره راه تعاقب میبرد و از تقریر زمینداران بوضوح پیوست که چون از سکه بصمت و پنج گز پیشتر راهی بجانب فندهار جدا میشود دارا بی شکوه بعد از ورود آنجا میخواست که بقندهار رود چون دریافت که نوکرانش همراهی نخواهند کرد و اهل حرمش بپیراخی بآن عزیمت نبودند ناچار عفان ادبار بسمت تهمینه منعطف ساخت و صف شگنخان که بصمت و بهم محرم در نواحی تصبغه کن از شیخ میر جدا شده پیشتر بصمت بهر شفاخته بود از آنجا بدو منزل می رسد کرده پیمود و در منزل دوم از نوکران دارای شکوه قریبی که مذکور شدند بار ملاقی گشتند و خان مذکور آن گزده را بغایت پادشاه مستمال ساخته روانه سده واقعی خلافت و حاکم می نمود و فراوان لشکر او و کوتوال دارا بیشکوه و چندی دیگر از نوکران او با علمهای اردو سازش که هنگام عبور او در بهر

از دریا اندر طرف ماده مرصع گذاشتن نیافته بودند بلشکر ظفر شر
 رسانیدند و ظاهر شد که پنجاه تن از سپاه مخالف در کنار دریا
 بآب تدخ مجاهدان بهنگ صوات غریق بحر هلاکت گشته اند بالجمعه
 سیوم صفر صف شنگخان به بهکر رسیده نزدیک بقصبه لوهری
 فزول نمود و روز دیگر بدظم و نسق بهکر پرورداخته آغرخان را به
 صد و پنجاه سوار بقوحداری آنجا و محمد علی بیگ جماعه در
 توپخانه را با دو صد سوار برق انداز و سه صد پیداده بندوچی
 بگوتوالی صد لوهری گماشت و موجهی بیگ را با پانصد سوار
 برق انداز و سه صد پیداده بندوچی و پنج توپ از توپخانه همراه در
 سکر تعیین نمود که از مداخل و محارچ صعه با خبر باشد و
 حتی المقدور تا معاونت لشکر معصومیه توپ و تفدگ شعله امروز
 بفران جذت بوده کار بر محصلان تنگ نماید و پنجم از ساحا کوچ دره
 بعد از طعی هشت مرحله دراز، هم ماه مذکور در سیزده گروهی
 سیوستان برول گردید و بوسته محمد صالح تر خان موحدار و ولعه دار
 آنجا رسید که دارایی شکوه به پنج گروهی قلعه رسیده باید که سه
 خود را زود رسانده کشتیهای خرابه و اصول و اسبای اوزا که از عقب
 می آید در کنار دریا سد راه شوند لهذا خان مذکور محمد معصوم
 خویش خود را با هزار سوار برق انداز و چهارده شتر فال و باران
 و حمعی بلندار و مقا بدشتر مرصع که از کشتیهای دارایی شکوه
 گذشته نزدیک بقصبه سیوستان حاکمه عرض دریا کمتر باشد بر کر
 دریا مورچال با ساز و توپها نصب کرده برق اندازان و ان دازل
 حاکمه را در و حوا شایست کوچ کرده در زده گروه طعی نمودند

کرده از محاذی لشکرگاه دارایی شکوه گذشته اوائل روز بر کنار دریا
 بغاصه بک کرده از سرزمینی که محاذی قلعه سیوستان بود نزول
 نمود و محمد معصوم پیشتر رسیده تا نیم کرده راه بر کنار دریا مورچالها
 بسته بود و خان مذکور خود نیز بعد از زود با آنجا تا نیم کرده
 دیگر مورچال بسته مترصد کشتیهای غنیم نشست مخالفان کشتیها
 را از حائی که بون آورده بمصامت یک و نیم کرده از معسکر ظفر
 افراد آن کنار دریا باز داشته بودند و قریب یک هزار سوار ازان حیل
 انداز نیز با ده میل و علمی چند در طرف نزدیک کشتیها نمایان
 بودند صف شنگخان خواست که با جنود ظفر مآب از آب گذشته
 بدو و منع اعدای پروراز و چون کشتیهای آنها پیش آمده مانع
 رسیدن کشتیهای همراه از بود محمد صالح پیغام نمود که ازان
 طرف کشتی نفرستد و خود نیز با سپاه و تابینان خویش از قلعه
 بآید و عقبه صعب دشوار گداری که نزدیک سیوستان واقع
 شده و عمود دارایی سکوه ازان میشد گرفته تا رسیدن جیش منصور
 حتی المقدور در مراتب مصامت کوشش بکار برد و باهل قلعه
 تکیه نماید که هرگاه مخالفان کشتی هارا از جای خود حرکت
 داده خواهند که از پای ولعه بگذرانند از قلعه ابواب انداختن
 توپ و تغذ مغرور داشته شرط مصامت بتقدیم رسانند محمد
 صالح از بی جوهری و مردمایه همی توبیخ خدمتی بسزا نیافته
 بدعا داد که اگر کشتی مرصع شود مردم دارایی شکوه که بر روی
 آن اند از راه خواهند گریخت و سرا بی امداد عساکر پادشاهی قدرت
 گرفتن سرکفل و تاب مقاومت و مصالحت جنود مخالف نیست

و چون ازین کنار عمیق آب بمرتبه کم است که عبور کشتی امکان ندارد و بالضرورت عبور کشتیها از آن کنار خواهد شد از آن طرف هر مراتب ممانعت باید کوشید بنا برین صف شکنخان از آب عبور نکرد و باجیوش قاهره تمام شب بانتظار کشتیهای دارا پیشکوه برکنار دریا مستعد مدافعت و مہیای ممانعت بسر برد و نوشته شیخ میر که چنانچه گزارش یافت از جانب مکرر بتعاقب شتافته بود رحید مشعر بآنکه ما نیز درین دوسه روز میریم و روز دیگر منہاج خبر رسانیدند که دارا پیشکوه مقام کرده لهذا میجهدان لشکر فیروزی تمام آن روز در مورچالها خبر دار و مستعد کار بودند و فرمای آن بکواس از روز گذشته از اثر گرد و غبار آن روی آب ظاهر شد که دارا بی شکوه کوچ کرده و در آن اثنا کشتیهای او نمودار گردید و صف شکنخان بکمان آنکه گفتار محمد صالح فروغ صدق دارد و کشتیهای غنیم را با گریز عبور ازین طرف خواهد شد با تمام لشکر آماده و مترصد بر کنار دریا نشسته بود و بعد از ساعتی معلوم شد که مخالفان کشتیها را از آن طرف روانه ساخته بسمت مورچالها نمی آیند مقارن اینحال توپخانه بادشاهی را که بر کنار دریا نصب شده بود کشودند لیکن از جهت بعد مساعد چندان فتنی نپخشید و بغیر از دو کشتی که یکی از صدمه توپ شکسته در پای قلعه ماند و یکی در گل نشست دیگر مجموع آنها بی ممانعتی از طرف قلعه عبور کرده از آن ورطه تهلکه و بیم گذشته و این قسم منصرفه فتنی بکچ بازی محمد صالح باطن گشت همانا آن بی بهره جوهر دانش و تهی دست سرمایه سعادت را ادسون و سوسهای طمع و امید در بفته

و خیالات باطل مردم غریب بردا بینش گشته دیدا ناعاقبت بین از شرائط دولخواهی و خدمت گذاری پوشید و مدار کار بر مسامحه و تساهل نهاده از سطوت قهرمان عقاب نیندیشید و درینوقت که بلندک حسن سعی و جوهر همتی مصدرخد متی نمایان میتوانست شد سر رشته صالح اندیشی و غیر سنگالی از کف داده بادای حقوق عبودیت و نیکو خدمتی واحراز قصب السبق ارادت و هواخواهی که در گرو اتفاق این قسم اوقات و رهن اقتضای اینچنین فرمونها میباشد موافق نگشت و الا اگر بدولت بخت و یاری سعادت کمر همت بر میان دولت خواهی بسته مرگزل را میگرفت چنانچه صف شکنخان ازین طرف تهیه اسباب ممانعت نموده بود او نیز از آنطرف ابواب مدافعت بر روی مخالفان میکشود نه از ای شکوه باطل بزره با لشکر از آن عقبه صعب میتوانست گذشته و له کشتیهای آن غریق بحر ادبار را عبور از پای قلعه بآسانی میسر میکشست و منقرب زد نوینان اخلاص گیش شیخ میر با جوش اقبال و عساکر دشمن مآل از بی رسیده آن سرگشته تبه نگال را با تمامی اشیاء و اموال بسمت می آورد و همدران زودی حاجت مذک و دولت از غبار فساد او پیرایش می یافت لیکن از آنجا که بر آمد در کار در گرو وقتی معین و حصول هر مطلب باز بسته بزمانی مقدر است و مصلحت منجان قضا و قدر چندی دیگر آن رسید که کشور عاقبت و رانده اقلیم دولت را در یوادی حیرت و سرگردانی و نیانی وحشت و پریشانی مرگشته می خواستند تا با اقدام رنج و تعب لشکر و فراز دشت فاکسی و پست و بلند بیدلی آوارگی

پیموده از هر سرخاری گل پاداش اعمال چینه و از هر یک
بلایه خدایان سنگ مکانات در راه خود بیند در بقوت اگرچه
بظاهر اسباب گرفتاری و امتیصال آن وحشی دشت ادبار نراه
آمده بود اما ایام مهلتش منقضی نگشته زمان مقدر نرسیده بود
شاهد این مقصد در آئینه حصول چهره نما نشد و چندی دیگر
در پرده تعویق ماند و چون هنگام آن رسید که کارکنان آسمانی
آن صید از دام جسته را بکنند تقدیر بسته بدست قهرمان جان
سپارند و پیش ازین او را در بر انگشتن غبار غنچه و آشوب مطلق
الغنان و خلیع العذار نگذارند دست قضا عفانش گرفته از توس
اقبال نور انداخت و گلشن دین و دولت را از خار شورش و فسادش
پرواخت چنانچه تفصیل آن در جای خود عجزت بخش همکار
خواهد گردید بالجمله چون دارا بیشکوه بدعا بدست کشتی عافیت از آن
گرداب خوف و موج خیز خطر با ساحل نجات زمانیده از گریه سیومه
که محل یم و هاگ بود عبور نمود شانزدهم ماه مذکور که خبر
گذشتن او از کتل بصف شکنخان رسید کوچ کرده همدین روی آب
بتعاقب آن بد مآب دو مرحله پیمود و هزدهم که بانتظار رسیده
شیخ میر مقام کرده بود آن زبده نوینیان دولتخواه از انطرف با لشکری
که همراه داشت رسید باو پیغام نمود که صلاح دولت درین است که
شما هم از آب گذشته باینطرف آید تا باتفاق راه تعاقب میرد
همس بر امتیصال مخالفان گماریم لهذا خان مذکور بیستم از در
عبور نموده آن طرف نزول کرد و ازین جهت که کشتی کم بود تا
چند روز جنود ظفر مآب بلویت از آب میگذشتند و چون تسمه

لشکر از آب عبور نمود بصف شکنخان با همراهان از آن طرف دریا
کوچ کرده برجناح سرعت روان شد و بیست و هفتم بشیخ میر که
چند منزل پیش رفته بود رسید و روز دیگر هر دو لشکر باتفاق کوچ
کرد راه مقصد میبردند و قراولان جنود فیروزی پیدای چند که در
تهپه از لشکر دارا بی شکوه جدا شده بودند بمسکوظفر اثر رسانیدند
از تقریر آنها بوضوح پیوست که آن مرحله پیمای وادی فرار با
جنود ادبار بیست و ششم صفر داخل تهپه شده بعزم رفتن گجرات
و اردوی خود از آب میگذرانید و غره ربیع اول دیگر باره در
دری راه بصف شکنخان که از شیخ میر پیش امتداده بود نوشته
آید از خان که با عبدالله بیگ نیرمن و زمره آغزل قراول افواج قاهره
بود رسید مشعر بآنکه دارا بی شکوه بیست و نهم صفر از دریا عبور
کرد و ما را بعد از وصول به تهپه با گروهی از مخالفان بد مآب که
دور از آب نگذشته در صدد عبور بودند آویزش روی نمود و جمعی
از گروه خدایان هزوه طعمه تیغ انتقام مجازان شهامت کیش
شدند و پاره زخمی شده از بیم آتش تیغ خود را در آب افکندند
چندی دستگیر حربلجه قهر و جادوت بهاداران نصرت نشان
کردند و از بندهای پادشاهی یک کسر جان نثار گشته برخیز چهره
سرمه بگونه زخم پیرامند و دارا بی شکوه خود هنوز در آن طرف
آب نزول دارد خان مذکور با حتماع این خبر آن روز چهارده کرده
پرسوده در یک گروهی تهپه بکنار دریا نزول نمود و روز دیگر مقام
آید بخشی سپاه نصرت پناه را با محمد مصوم بهر فرستاد که
آنچه از اموال دارا بی شکوه بدست آمده باشد ضبط کند و همان

روز شیخ میر و دلیر خان با لشکر ظفر اثر از عقب رسیده نزدیک
بشهر منزل گیریدند و قباد خان که از پیشگاه خلافت صوبه دار
تهته باز مقوض گشته بود داخل شهر شد و اواخر روز خبر رسید که
دارا بی شکوه از آن طرف دریا کوچ نموده بصوب گجرات روانه گشت
و چهارم شهر مذکور صف شکنخان از جایی که بود کوچ نمود و سه کوره
از شهر پیش رفته بعزم گذشتن از دریا و قصد تعاقب برکنار آب
نزدل کرد و بسر انجام کشتی و بختن جسر پرداخته هفتم که جسر
بسته شده بود از دریا عبور نموده آن طرف منزل گزید در حال این
احوال یرایغ لازم الامتثال بنام شیخ میر و دلیر خان پرتو در
انگند که ترک تعاقب نموده برجناح سرعت و احتیاج خود را
به پیشگاه جاء و جلال رسانند که کارهای اہم در پیش است بنابراین
شیخ میر و صف شکنخان و دیگر دولتمخواهان یکجا فراهم آمده در باب
پیش رفتن از تهته و معاونت بدرگاه خلافت پناه باهم مشاوره و
مطارحه نمودند و چون مبارزان آن جیش مسموم درین یورش
فیروزی اثر مسافتهای بعید و مراحل صعب شدید پیمود
درخشوش انواع رنج و تعب و متحمل اسام سخت و مشقت
گشته بودند و اکثر چاه و لشکر آنها مرکوب و باز بردار تلف شد
بضاعت ابلغار نبود معینا در خزانه حاضر همراه پیش از تلف
یکماهه مواجب پناه زر نموده اتمام آن سهم را کفایت نمیکرد و در
راهی که دارا بی شکوه خدان هزوه بنا بر اضطرار اختیار کرده رهنمای
وادی قرار داده بود اکثر آن چول و بیابان بی آب و آبادانی بود
لجوج را می دور بین دولتمخواهان صلاح گزین تجویز پیش رفتن لشکر

ظفر فرین از تهته نکرده فسخ اراده تعاقب و جزم عزیمت مراجعت
نمودند و بنابراین موافقت نمودند نوزدهم شیخ میر با دلیر خان و حاکم
همان لژیون روی دریا وصف شکنخان با کومکیان خود از آن طرف
کوچ کرده عنان معاونت یو بکر معطوف داشتند و از اخبار منبہیان
بصوب پیوست که دارا بی شکوه هفتم ربیع الاول بقصبه بدین که
در سی کروهی تهته بصمت گجرات واقع است رمیده از آنجا روانه
ولایت کچه گردید و بطریق سه مرحله بکنار چول رسید و چون درین
حال از جهت کمی یازان تالابهای آن راه بی آب بود و در بعضی
جاها که چاهی بود لشکر را کفایت نمی نمود در آن دو سه منزل
از گذر کمی آب اکثر لشکریان خسروان مآب نزدیک بهلاکت رمیده
در آب بمیار تلف شده و یازدهم داخل چول شد حقیقت چول
مذکور آنکه دشتی شورستان است بمصافت چهل کوره برکنار
دریای شور و در تمام آن مسافت آب شیرین مطلقا نایاب و از همه
سویای آب جلوه امواج مرابعت و بواسطه قرب دریا در بعضی
مواقع آن سرزمین نوعی از گل است که در ته آب دارد و در آب
دال فرو میروند و بهندی آنها دلیل گویند و در جاده پیش از
جند مواز بهلوی هم عبور نمی توانست نمود طول آن بیابان متنبی
میشود بموقع لونه که داخل ولایت کچه است و از آنجا يك راه
تجرات جدا میشود و راهی دیگر همچون گدگه القصبه شیخ میر
وصف شکنخان با عساکر فیروزی نشان ششم ربیع الثاني به بکر
رسیدند و یکروز بجهت بدو بست آنجا و تدبیر تسخیر قلعه اقامت
نموده باره توپ با آنچه از آلات و اثوات توخانه همراه برد نزد بافر

خان فوجدار بهکر گذاشته ولی بیگ علیمردان خانی را بداورغلی
توبخانه آجا گماشتند و آغر خان یا زمره آغزان در سهر و زاهد بیگ
جور اغاسی و حاجی الله وردی را با یکصد حوار برق انداز در تهیه
لوهری مقرر داشتند که از طرفین با خبر بوده مانع رسیدن آتوق
بمحصوران باشند و هشتاد ماه مذکور از بهکر کوچ کرده بر جناح
اتعمیل روانه پیشگاه خلافت گردیدند • اکنون خامه حقائق نگار
بفکر وقایع حضور حراسر نور باز گشته سر رشته نگارش سوانح دولت
انرا را از جایی که گذاشته بود باز بکف می آرد •

ذکر توجه الویه ظفر طراز بعد از شش روز و هزیمت
ناشجاع از موضع کچه به مستقر الخلافة اکبر آباد جهت
تدبیر استیصال دارا بی شکوه ادبار قرین و تنبیه راجه
جسونت سنگه خسران مال و مزده تسخیر قلعه اله آباد

چون بعد از هزیمت یاران ناشجاع مدت شش روز بموضع
کچه و روز دیگر بساحل دریای گدگ از پرتو ماهیچه راست
جهان کش سور آگدن گشته ادواج نصرت اثر تعاقب آن برگشته اخبر
تبعین یامت و خاطر جهان پیرا از مهم او مراغب پذیرفت از بخت
که حیرت من در ابی شکوه بکجرت و شورش انگیزی و فتنه کلینی
او در اینجا بمسامع حقائق مجامع رعیده بود پیش ازین توتف در
حدود آله آباد جائز ندانسته بر ضمیر مهر نظیر چنین پرتو انگند که
عنان سمند عزیمت بموی معاونت تافته لوای نهضت والا بمقتدر
الخلافة اکبر آباد بر افرازند و تدبیر دفع و استیصال دارا بی شکوه

نفقه اندیش و تنبیه و تادیب راجه جسونت سنگه ضلالت منش
جسارت گیش نموده بزودی خاطر اقدس ازان دو مهم پیردازند
بنابرین غره جمادی الاول موکب جاه و جلال از کنار گنگ باهتر از
آمده بمزم مراجعت مرحله آرای اقبال گشت و نواحی تصبه کوره
مضرب خدام ظفر اعنصام گردید درین منزل خجسته از عرضه
دشت بادشاهزاده والا نزاد محمد سلطان خبر فتح قلعه اله آباد پرتو
مایل انگنده طنطنه کوس فیروزی سامعه امروز اولیای دولت گردید
تمدن ایلمقدسه آنکه چون ناشجاع قلعه دارا اله آباد را چنانچه گزارش
داشت بدستور سابق بسید قائم نوکر دارا بی شکوه مقروض داشته
بود و او سید عبدالجلیل نام یکی از اقوام خود بنیابت خویش در
سعه گذاشته با برخی از سپاه همراه ناشجاع آمده بود بعد از هزیمت
ممن آن تیره بخت از روی بختگی و منصوبه شناسی ابلاغ نموده
پیش ازان مرحله پیمایی و اتبع فرار خود را باله آباد رسانید و با
نشان خویش داخل قلعه شد و چون ناشجاع باله آباد رسید
چند که معنی و تلاش کرد که قلعه را بتصرف آورد سید قائم از
مواهب اندیشی و مثنی دمی بایده معنی تن در نداد اما بمقتضای
رسم سازی بی حکمه مدارائی کرد و بقول و قرار و عهد و پیمان
نمود از سعه بر آمده باو ملاقی گردید و بعد از ملاقات مرخص شده
بقعه رومت و چون خبر آمدن بادشاهزاده خورشید قدر سپهر مکان
محمد سلطان با معظم خان و سائر عساکر نصرت نشان باله آباد
شنید از صدمه صولت سپاه ظفر پناه حصار عاقبت بر خود تگ
صادیده چاره کار و مصلحت امر خویش در سلوک طریق بندگی

دربار خوئی و سپردن همه به بددهای پادشاهی دانست و رتبه
مشعر بمقام بدست استماعی جرائم و اراکه تسخیم قلعه باولهای
دولت بپوزال و خواهرش اسلاک در ملک بددهای عتبه ابدال
بخاندوران که از مرگ کومکین پادشاهزاده ارجمند والا تبار محمد
سلطان بود نوشته با عرضه داشتی که درین باب بخدمت ایستادهای
پایه اوردن خلعت بکلک عجز و انکار نگاشته بود نزد خان مذکور
مرستاد و او را بمنامیت آنکه قبل ازین بمقامه اله آباد قدیم
داشت واسطه طلب امان از پیشگاه فضل و احسان سلطنت حق
مشار الیه مکتوب او را با عرضه داشت بخدمت پادشاهزاده و آورد
برده ایشان حقیقت اینمعنی بدرگاه خلعتی پناه معروض داشتند
و عرضه داشت او را فرستادند از آنجا که عذر نبوشی و خطا پوشی از
جلال مکرّم و شرافت اخلاق شهنشاه آفاق امت او را امان داده برقع
گرامت نشان رقم نفاق پذیرفت که خاندوران یاله آباد رفته قمر
متصرف شود و مید قاسم را بمواظب پادشاهانه مستمال ساخته
ردانه درگاه آسمان جلا سازد و خود صوبه دار اله آباد بوده بحکومت
و ایالت آنجا پردازد و خان مذکور بمنابیت ارسال خلعت سرفرازی
یانت و فرمان جهان مطاع به دارن خان که همراه معظم خان بود
مادر شد که بعد از رسیدن به پنده بصوبه دارن آنجا منصوب باشد
و منصبش که چهار هزار می هزار سوار بود باضافه هزار سوار در
اسپه سه اسبه افزایشر پذیرفت و درین هنگام سیفخان قلعه دار
کاکره شرفزمین بوس آستان معالی دریافتند بمنابیت خلعت کمرب
مجاهات پوشید در آنچه مار نگد هر ملازم باضافه پانصد سوار بمنصب

هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و راجه مانسنگه گوالیاری
باضافه ششصدی صد و پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار
سوار سرفراز گشتند و از اصل و اضافه دارن خان بمنصب هزار
و پانصدی دو صد سوار و داراب خان بمنصب هزار و پانصد سوار
و همه دار خان بمنصب هزار و چهار صد سوار نوازش یافتند دوم
مال مذکور نواحی کهاتم پور مضرب سرادق منصور گردید و مکرم
خان بمنابیت خلعت خاصه و اسپ با ساز طلا مبهلی گشته بدستور
حلق بفرجدارن مکرار جرنپور مرخص شد و میرزا خان و راجه
مندانسنگه بدنباله و گروهر داس و منوهر داس کور خلعت یافته
مهمه کومکین پادشاهزاده قاسم دار مال مقدر محمد سلطان شدند
و میر نعمت الله بخطاب نعمت الله خانی و عطای خلعت سرفراز
گشته همراه مکرخان بجونپور مرخص گردید و میر محمد هادی
بخطاب هادی خانی نامور شده رخصت جاگیر یافت و حیف خان
در رحمت شمشیر و اسپ با ساز و طلا کمیاپ عاظفت شد و سلطان
نک بقلعه دارن آله آباد معین گشته بمنابیت خلعت و اسپ و
اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی سوار سربلند گردید
نصرت خان باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
ششصد سوار و نرهاک بیگ علی مردان خانی باضافه پانصدی صد
سوار بمنصب هزار و پانصدی سیصد و پنجاه سوار و شیر افغان که
نازه در سلک بلذگی انتظام یافته بود بمنصب هزار و دو صد سوار
و ای بیگ گوالی از اصل و اضافه بمنصب هزار و پنجاه
سوار سرفراز گشتند و عمرترین بفرجدارن کوه و نقیپور معین شده

بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار
مباهی گردید سیوم رایات منصور از فتح پور گذشته نزل نمودند
از آنجا که تنبیه و گوشمال راجه جسونت سنگه ضلالت شعار و ...
دادن آن جوارات منشر زشت کردار که طبل خلاف و بفاق بر ما
نواخته از موکب معلی رو گردان شده بود و کام فرار و ادبار را
درین پیش گرفته عزم پیوستن دارا بی شکوه و سلوک منتهی امانت
باستظهار آن باطل هزوه در خاطر داشت بر ذمت همت ملک پیر
آزم بود و تاخیر درین امر و فرصت دادن او منافعی آئین قدس
مواب اندیشی مینمود و حضرت شاهنشاهی درین منزل محمد
امین خان میر بخشی را با فوجی از امرا و منصبداران مثل عبدال
خان و هنر خان و محمد بیگ ارادت و سید مسعود بارهه و بلنگ
حملة و نصرت خان و فرهاد بیگ علی مردان خانی و محمد طاهر
نواخته رحمت خان و راجه سورجمل کور و حیف بیجا پوری و ...
علی اکبر بارهه و روپ سنگه راتپور و سید قاتار بارهه و سندر دان
و راجسنگه کور و گروهی دیگر از بندهای کار طلب پیکر جو و مبارزان
جلادت آئین شهاست خوکه قریب ده هزار سوار بودند با متحصلات آن
مرخیل اهل ضلال تعیین فرمودند و رایسنگه راتپور را که برادر زاده
راجه جسونت سنگه است بخطاب راجگی نامور ساخته و بعد از
خلعت و قیل با ماده و شمشیر مرصع و نقاره و اقام یک لک
باضافه هزاری دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار
پایه قدر و منزلت افزوده همراه نمودند که بعد از متحصلات شده
آن مقهور راجگی قبیل راتپور و مرزبانی ولایت جوده پور بار متعلق

نوده بجای آن بد کیش محال اندیش ریاست قوم خویش گند
و محمد امین خان را هنگام رخصت بمعطای خلعت خاص و شمشیر
و سب عربی با ساز طه و یک زنجیر قیل مشمول مرحمت فرمودند
چون بعرض اعرف رسید که حیف خان اراده گوشه نشینی دارد
از او از منصب معزول گردانیدند و افتخار خان را از تغیر او آخته
لنگی ساخته بعنایت خلعت و باضافه پانصدی دو صد سوار
منصب دو هزاری هزار سوار بمنصب بخشیدند و در منزل
مفکور یگروز مقلم کرده بآنجام از آنجا قریب دولت و کامرانی نهضت
فرمودند و تا بموضع عماد پور که نزدیک به سموکر است ازین
جست که صف آرائی عساکر اقبال با دارا بی شکوه بقتله سگان و فتح
در روزی اولیای دولت بی زوال در نزدیکی آن اتفاق افتاده
خان بفرمان همایون موسوم بفتح شکار امت جائی دیگر مقام
فرمودند (برخی از حوائج حضور پرنور در عرض این فرخنده ایام
آلله مآدات خان باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی
در هزار سوار مورد مرحمت گشته بجایگزین خود مرخص شد و بمکونت
سنگه هاده که در جنگ ناشجاع زخمی برداشته بود شرف بساط
نرس در پادشاه بعنایت خلعت و اصل و اضافه و منصب دو هزار
صدی هزار سوار کسباب قواش شد والله بار خان میر توزک
نصرت داروغگی ملازمان جلو که قبل ازین بسیفخان مغرض بود
آمین پادشاه بمعطای خلعت و باضافه پانصدی هزار سوار بمنصب

هزار و پانصدی هزار پانصد سوار مرسلند گشته رخصت جاگیر یافت و اندر من بلندبیل باضافه پانصدی و دویست سوار و سردار قیام خان الف خانی و باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و قبا بیک باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دویست سوار و شرف خان بیک از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی صد سوار فیض اندوز مرحمت گشتند و حسنعلی خان و خواجه عبید الله هر یک بمقامت خلعت و سنج و ولد الله وردی خان بهرمت خلعت و اسب و انعام سه هزار روپیه مباحی شدند درین اوقات خان عالم از ملتان و طاهر خان از جاکیر خود رسیدند جبهه مای مدد خلافت گردیدند و چون نوگل حدیقه سلطنت تازه نهال گلشن خلافت بادشاهزاده والا گهر محمد اکبر با پردگیان سران دولت و عظمت که در دولت آباد بودند بموجب منشور جمع الدوله از آنجا متوجه کعبه حضور گشته بودند خانه زاد خان بمقامت خلعت نوازش یافته با جمعی مرخص شد که پذیره شد آن غره ناصیه دواب را بزودی بجز ملزمت رسانند و بمنصب قباد خان صوبه دار تهمینه باضافه پانصدی پانصد سوار چهار هزار و سه هزار سوار و منصب مرحمت خان از اصل و اضافه دو هزار و پانصد سوار مقرر گشت و مقاصب امرای که در رکاب پادشاه زاده محمد سلطان معین بودند بمقامت پادشاهانه افزایش پذیرفت از آنجمله فتح جنگ خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی سه

هزار سوار و رشید خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سوار و ولیدی خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصد سوار و از اصل و اضافه یک هزار و پانصد سوار و دویست سوار و حید مظفر خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار و علی قلی خان بمنصب دو هزار و پانصدی سوار و قزلباش خان باضافه پانصدی صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی سوار و رحمت خان باضافه پانصدی صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی سوار و الله داد ولد اخلاص خان باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی سوار و پانصد سوار و سکندر روپیه بمنصب هزار و پانصدی هزار و دویست سوار و عبد المجید بیجاپوری بمنصب هزار و پانصدی سوار و قادر و داؤد و عبد الباقی انصاری هر کدام بمنصب هزار و پانصد سوار و سرافرازی یافتند دوازدهم زید امرای رفیع مقدار امیر الامرا که از مستقر الخلافة اکبر آباد باستقبال موکب حلال برآمده بود چهار منزلی فتح شکار بموکب معلی پیوسته با عقیدت خان و بزرگ امید خان و ابوالفتح پسران خویش کامیاب ملزمت اکسیر خاصیت گردید و بمقامت خلعت خاص کسوت مباحات پوشید و چون درین ایام از روی دور بینی و مصلحت گزینی واهی آرای اقتضای آن نموده بود که سرافرازش را از قاعه شاهجهان آباد که مستقر اورنگ خلافت ابد بنیاد است و پیش نهاد خلعت مخصوص آن بود که بعد فراغ از مهم دارا بی شکوه آمرکز سلطنت را بجز سربل اشرف آسمان پایه گردانند برآوردند بقاعه محکم اساس گویار

که در نعمت و حصانت و رعایت شهر روزگار و حبسگاه که روزگار
 جمارت شمار است بفرمانند تا آنجا پایی بند زندان مقامات بود
 از خیالات محال فارغ بال باشد قهرم بربیع گیتی مطامع بنام امیر
 خان حارس قلعه دار الخلافه صادر گردید که بعد از رسیدن عمدا
 نویندگان شیخ میر که بموجب فرمان همایون با عساکر منصور
 تعاقب دارا بی شکوه برگشته برجناح احتمال به پیشگاه اقبال
 می آید آن بی بهره جوهر دولت را از قلعه مذکور برآورده
 تابندگان خود و کومکبان دار الخلافه و جمعی از همراهیان شیخ سر
 بگوالیار رساند و از آنجا بموگب محلی پیوسته با مهین برادر اخلاص
 پرویز خوشتر شرف اندوز رکاب ظفر اثر باشد و صفی خان که در قلعه
 دارق کاکره ازو آثار نیکو بندگی بظهور رسیده بود بقلعه دارق
 دار الخلافه مورد انظار اعتماد گشت و بعنایت امپ و علم و دانش
 هزاری پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار نوازش یافت
 مرخص شد که بزودی خود را بشاهجهان آباد رساند چهاردهم که
 در گروهی فتح شکار مرکز وایت ظفر نگار بود قهرمان از مسافر
 الخلافه اکبر آباد رسیده باستقامت سده مهتر بنیاد سرمایه سعادت
 اندوخت و روز دیگر ساخت دلگشای فتح شکار مضرب خیام
 حشمت شده مهارت دانشین آن فیض اندوز نزول محمود گردید
 و چون بقصد دنع و استیصال دارا بی شکوه و تنبیه و تادیب راجه
 جمیعت سنگه ضلالت پروزه مزیت صوب انجیر پیش نهاد خاطر
 گیتی خدیو عالمگیر بود و می خواستند که بی توقف و درنگ
 راست توجه بخشد امر خدای که است آن مهم صمیمه این فتح خدا

داد سازند بنابرین عزم دخول بمستقر خلافت نمودند مقرر نمودند
 که برای سرانجام بعضی مهام در روز دران نخبهیرگاه دولت و در روز
 در باغ نور منزل مقام کرده از آنجا بمقصد اقبال متوجه گردند و درین
 روز خسرو بی پدر محمد خان که در مستقر الخلافه بود و ناضلخان
 میر سامان (و میرزا نوذر مغوی) و معتمد خان خواجه سرا با جمیع
 منصوبان مهمات مستقر الخلافه شرف اندوز ملازمت اشرف گشته
 بعنایت خلعت سرخرازی یافتند و راجه راجروپ که بموجب فرمان
 طلب از تپانه چاندی که سرحد ولایت سوبی نگر است بصدا سلطنت
 آمده بود جبهه حای عقب خلافت گردید (و بنهاجی دکنی که در جنگ
 شام زخمی برداشته بود دولت ملازمت یافته بعنایت خلعت
 و پانصد پانصدی در صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار دو صد
 سوار مباحی شد و سید بهادر باره باضافه پانصدی صد سوار
 بمنصب هزار هشتصد سوار چهار اعتبار بر اثر رخت و شیخ محمد
 معین و شیخ محمد معصوم پسران شیخ مغفور مرحوم واقف امرای
 حقائق و علوم شیخ احمد سرهندی که در هر یک فضائل و کمالات
 صوبی و مغوی خلعت الصبق آن حالک مسالک طریقت و عرفان
 است بانعام سه صد اشرفی و میر ابوالیقا ولد میر محمود مغانی
 بانعام دو هزار روپیه و خوشحال خان کلونت بانعام یکصد اشرفی و
 جمعی دیگر از بندها بانعامات فزقه سوره نوازش گردیدند (و درهم
 ایت منصور از فتح شکار باهتر از آمده باغ نور منزل از نزول همایون

خرمی و نصارت یافت و دو روز دیگر خدیو مؤید مظفر آنجا بدلا
افاست گسترده چمن آرای دولت و کمرانی بودند و در عرض این
چند روز که فتح شکار و باغ نور منزل از پرتو لوی جهان کشای
خروغ سعادت داشت فاضلخان مدو سامان برخی از اموال دارا بی
شکوه را که در آن مدت بحسن سعی و اهتمام خال مذکور تحیطه
صدق در آمده بود و از نقد و جنس ثقیب پنجاه اک روپیه میند
بظفر انور شاهنشاه حمل گذارید و بیست و یکم موکب حاکم و حال
از آن سر منزل دولت و بستان سرای هشتم نهضت نمود و چون
مقرر شده بود که امیر الامرا درین سفر فیروزی اثر ملازم رکاب نصرت
مآب باشد در منزل دوم مخلص خان که بصوبه دارای مستقر آغاده
معین شده بود و بعنایت خلعت و نیل و باضافه پانصدی در صد مؤید
بمنصب دو هزار و پانصدی هفت صد سوار میاهای گشته بدین
خدمت رخصت یافت و تقریرخان بعطای خلعت خاص و سعادت
خان خواجه مرا بمرحمت جمدهر میدناکار و یک زنجیر نیل و از اس
و اضافه بمنصب هزارای سیصد سوار و محمد صالح دیوان بیوتات
آباد بعنایت خلعت و خطاب مکرمتخان و حاجی محمد سعید
دیوان و سائر متمندان آن سرگز اقبال (و مستحکم خان خواجه سر
هر یک) بعطای خلعت و حکم صالح شیرازی بعنایت خلعت مرصع
سرمه ز شده و حصص انصرفت بمستقر آغاده یافتند (و همدار ح
بمرحمت یک زنجیر نیل و سوهیگرن بند بده بعطای گوهر

(یک نسخه)

مروید میاهای گردیدند و میر فتح خلعت یافتند در ملک کومکیان
کرا آید منتظم شد) و بیست و میوم عمارات فیض احاس شکارگاه
نورس شرف الدوز فزول اشرف گشته نهضت آن عرصه دلیزیر
و شاط مید فخر پیر بهجت افزای طبع مبارک شهنشاه اقلیم هکار
عالم گسر گردید و روز دیگر آنجا مقام مرصوده شکار و حوت و طهور
مسرت بدرای خاطر بر نور بودند و بیست و پنجم کهرابات عالیات از
تحت نهضت نمود عمده نویدان احلاس کیش شیخ مدو دلفرخان
سوکب گلبان سنان پنهانده سعادت پذیر ملازمت اکبر خاصیت
کرده و عاطفت پادشاهانه هر یک را بعطای خلعت خاص و اسب
و سوار اخلاص بخشید .

ذکر رسیدن دارا بی شکوه بد مال

بکجرات و کیفیت بر آمدن او باجمیر

چون ناظران این روز نامه متأثر اقبال را اطلاع بر مجملی از
حال آن خسران مال بعد از رسیدن بولایت کجرات و کیفیت
بر آمدن او از آنجا بصوب اجمیر ضرور میفماید کلک بدائع ارفام
سرشته دقاع حضور لامع النور را درین مقام گذاشته شرح بعض
هواش میگردید چون ادواج دهر در نهشته بموجب مرمان همایون
سائر مقدمات دیگر که در محض خوش رفتند کلک بیان شده
از تعاقب آن بد عبادت باز ایستاده طریقه معاودت سپردند او
بمعنی را نفیست شمرده دیگر باره هوای خود سری و سودای
معال جوئی در دماغ پندار انداخت و چون ولایت کجرات را از

وجود لشکر و مردی که با او مقاومت و مدافعت توانند کرد
 خالی میدانست بعزیمت آنحدود قسم در راه چول و پیدایان گذشت
 برهمنائی و امداد بعض زمینداران از راه کنار دریای شورو
 طریقی است غیر مسلوک و راهی صعب و دشوار گذار رهگرایی وادی
 انبار گردید و چون بولایت کچه رسید مرزبان آنجا از بیداشی
 و ناعاقبت اندیشی سود خویش از زیان شناخته باستقبال شتاب
 و با او ملاقی شده دازای بی شکوه از مردم مریدی که داشت ملاقات
 و بخشش بسیار بار کرد و دخترش برای سپهر بی شکوه بحر
 خود خواستگاری نموده نامزد ساخت زمیندار مذکور به نفع
 احتمالت و چرب زبانی های او فریفته گشته آن اداره تبه خذل
 را از میان ولایت خود راه داد و از آنجا با قریب سه هزار نس
 از مردمی که با او مانده بودند روی عزیمت بگجرات نهاد شاه نور
 خان صوبه دار آنجا که در آن تازگی بآن صوبه رفته بود چون زدیوه
 قضیه که هنگام توجه رایات اقبال از برهانپور بقصد دفع نفوذ
 باطل پزوه بظاہر رعایت مصالح دولت و فرمانروائی و
 بر مقتضیات نشاء سلطنت و جهانگشائی نسبت باو ظهور یافت
 چهرة اخلاص خدشه ناک گشته سرآت عقیدتش غبار آرد
 رنجهایی نفسانی بود و نیز لشکری شایسته که بآن متصدی بودند
 و پیکار آن برگشته روزگار تواند شد هنوز بهم نرسانیده بندوبست
 آن صوبه نکرده بود و در کومکبان گجرات هم که کهنه فعله آنجا شده
 برای رونق کار و گرمی بازار خود هنگامه حرو و واقعه طلب بوده
 اتفاق و انقباضی که بایست نبود و جوهر توفیق خدمت و پند

درگی که گوهر رشت کم یاب و درین قسم اوقات جز از دبیرین
 بندهای ونا کیش راست عبودیت و ثابت قدمان مسالک اخلاص
 و سرب چشم نتوان داشت در کسی مشاهده نمیکرد بازوی همت
 هست کرده در مقام مدافعت و مدافعت نشد و با کمال دعوای دانائی
 و در درگی سرزخته صلاح دانی و صواب اندیشی از کف گذاشته
 و در رنج خاطری و نقار باطن که دور از آئین بندگی است
 و در رنج پیمود اگر بر جاده بندگی و دولتخواهی ثابت قدم بوده
 و در نیروی جرأت و بازوی همت کار میکرد آن بخود فساد اندیش
 که در آن وقت لشکر و سپاهی چندان نداشت مانع دخول باحمه
 و میتوانست شد و بر تقدیری که اینمعنی از نیروی طاقت و
 دست خود فرائر میدید بایستی که قبل از وصول او بآنحدود از آنجا
 در رنج بدکن رود یا خود را به پیشگاه حضور رساند چنانچه شهباشاه
 و شاه دانش آئین که از مرط پیش بینی صورت اینحال در سرآت
 نمیر الهام پذیر میدیدند او را پیشتر درین باب ارشاد فرمود بودند
 و دران سعادت عنوان متضمن اینمعنی از موقف عاطفت صادر
 شده بود حاصل که هم از خطایی کنکش و تدبیر و هم از کم عیار
 و اخلاص و ضعف عقیدت که همگان را ازو خلاف متوقع بود بادی
 حقیق عبودیت موفق نگشته قرار گردیدن و سازکاری بدوا بیشکوه
 و با رحمت خان دیوان آنجا و جمیع کومکبان آنصوبه بامتقبال
 آن بی بهرة جوهر دولت و اقبال از گجرات بر آمده در موضع سرکنج
 در کوهی شهر است با او ملاقی شد و از روی هوا خواهی
 و خبر اندیشی پیش آمد و آن باطل پزوه بی مانع و مزاحمی بشهر

در آمده مرخود سرب بوداشت و دست تصرف و تعرض باموال و اشیاء و کارهایجات مراد بخشش که آنجا مانده بود دراز کرده قریب ده لک روپیه از مال او منصرف گشت و چنانچه عادت آن نبی دست نقد سعادت بود اسباب اسراف و تذبذب کشوده در صدن مراد آوردن لشکر و عیاله شد و کوشکیان آنصوبه را بداد و دهش و استعانت و بخشش فریفته بدادن مناصب نامقام و زواری بی موجب و خطابیهای بیجا هدایای سفاک و بیخردی گردید و طمع در محصور و خرج بددر حاصل خبر صورت نموده امیدای گجراتی را که در زمان اعلی حضرت یکچند حکومت آنجا کرده و آبودت در گجرات بود از جانب خود بآنجای مرستاد و صادق محمد خان ملازه سرکار والا که بنظم امور بندر مذکور یدام داشت بی کوشش و مداومتی از بیخوهری و نازیده کاری خود معزول شده زمام مهمل آنجا را بدست اهدیار او گذاشت و چند روزی که امیدای باین حکومت عاریت منصوب بود انواع اختلال بمهمات مالی و مسکنی آن بندر و حایده بتضییع موال خاصه شریفه حسارتها کرد و آخر الامر بداد پیرس عذب باد ساهی که نموده سطح و عفاف آلهی است گرفتار آمد بدخوله دارا بدشکوه حصران پروه در گجرات مدت یکماه و هفت روز بصر نرود موجی آرند و لشکر شایسته که بیست و دو هزار مردار بود مرهم آورده توانای حوای آرند دیگر باره دماغ دروش از داد غرور و بیدار گرم شده خیالات داسد بخاطر راه داد کاهی عمر آن میکرد که از گجرات بصوب دکن رفته آنجا غبار فساد انگیزد و از فطب آله ک و عدلحان استعانت نموده در توفه مر لشکر و تفر

مواد شور و شر کوشد و گاه اراده بر آمدن بممت اجمیر و قصد صف آرائی و بمن ناموگب عالم گیر میگفتد اینک از آنجا که مدینه مال دشمن مال شهنشاه جهان رعس امکن باطش گشته از لطمه مهر و عطوب پادشاهی چهره همتش رنگ جرأت در باخته بود در ارتکاب این عریمت ترند داشت تا آنکه خبر حدنگ آله آبان بطریق غیر رافع و بر عکس آنچه روزی نمود بار رسید و هبب آنکه در چشم زخمی چند که موگب طغر بدود را دران محاربه روی داد بدلالی که در عن حدنگ و آویرش از معرکه قتال رخ تافته بود بدی تحقیق انجام حال از خبرهای موخش کشور آشوب خود را بدر بردند و نخست آن اخبار کاذبه باطراب و اکتاف رسیده غورش امرا گردید و پس ازین خبرهای دیروزی ثراوایای ماطنت سامعه روز در و نزدیک گشته سرمایه امن و امن ملک و دولت شد محمله آن مساد اندیش منده گردید و بدین آن خبر کذب نربی تودف و قنطار و تعدیش حقیقت کار عریمت موب اجمیر مصمم نموده عمره جمادی الآخره از گجرات برآمد و شاهنواز خان را دا جمیع اتباع و لواحق از بصران و خروشان و کوچ مراد بخش که آنجا بود و اکثر کوشکان عمده تصویه مذن رحمت خان دیوان آنجا همراه گرمیت و سید احمد برادر سید جلال بخاری را که جز نسبت مرزیدی شاه عالم و انتساب بپادان مکرم آن هدایت شعار کرامت شیم نهرو از سایستگی نداشت صوبه دار گجرات کرده چند کسی از نوکران خود آنجا گذاشت و چون از گجرات سه مرحله پیمود باخبار مدعیان و نوشتهایی که بار میرمید دند بخباری که از ناعث جرأت برین

حرکت شده بود معلوم نمود و چون در آن روز در آنجا رسید
بهم رسید و در مصلحت کار خویش مقرون گشت درین اثنا
نوشتن از راجه جسونت سنگه عصیان مفسر مشعر بکیفیت حال
خود و تحریض آمدن آن ذاتی خرد بصوب اجمیر بار رسد
محرک مله عزیمت باطلش گردید و باستظهار موافقت
و مرافقت آن شقاوت شعار و امداد خدمت نمود و راه بود و در
اقوام راجپوتان که اوطان آنها در نواحی اجمیر بود تجدید اراده نمود
خود نموده در پیش آمدن دلیر شد و در هر منزل نوشته میبوی
بر مزید ترغیب و تاکید از راجه جسونت سنگه خلافت کیش بان
ننهد جوی محال اندیش میسرید و آتش عزمش بباد سفاقت
تند ترمید تا آنکه بمیرته نه مه منزلی از جوده پور امدت
رسید و تلمه حال بد مآل آن تیره بخت برگشته روزگار غمگین
مرقوم خامه حقائق نگار خواهد گردید اکنون غنان پگران قلم بصوب
تحریر وقائع حضور اشرف یافته از جایی که سر رشته سخن از کف
گسسته بود دیگر باره حوائج نگار میگردد بیست و هفتم جمادی الاولی
رایات جهانکشا پرتو دولت و بختیاری بشکار کاه باری انگنده عمارات
فاصله اندک از تاج مهابت سوار زول خادان ملک خاں گردید و
سه روز در آن بختیگرگاه اقبال بساط اقامه گسترده نشاط اندوز شکار بودند
و چون قراولان در بیشه های آن نواحی دو شیر دیده بعرض همایون
و رسانیدند شهنشاه شیر دل وزیر مملکت بشکار آنها توجه فرموده آن
دو سبب جانگزی را که مضرت رسان ساکنان آن سرزمین بدو
به تعگ از پای در آوردند درین هنگام فرقه ناصیه حشمت

و اختیار از قرق باصره ایست و نامداری بادشاهزده نیک اختر
والا گهر محمد اکبر با سائر ثمرات ریاض سلطنت و پرده گزینان
آن عظمت که بموجب فرمان طلب از دولت آباد آمده بودند
عزم کعبه حضور رسیده کامیاب سعادت ملازمت گردیدند و اصالت
حاکم که در خدمت بادشاهزاده نیک اختر والا تبار از دکن آمده بود
شرف السلام سده سپهر احترام دریاست و اکرام خان بتغویض دعه
دانی مستقر الخانه اکبر آباد از تغیر رعند انداز خان مورد انتظار
نشد گشته بعنایت خلعت و اسب و علم و شمشیر و ماده نبل
مهدی شد و خواجه عبید الله بقلعه دارج گوالیار تعین یافته
ایش منصب و عطای خلعت و علم و شمشیر و اسب و ماده
نبل و خطاب عبید الله خانی و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
سوار سر بلند گردید و محمد مقیم دیوان بیوتات بخطاب مقیم
ذی نامور شد و چون چندی بدیده که هنگام معارفت رایات
در تاج از پنجاب در سلک کومکیان آنصوبه انتظام یافته بود
نواحی شقاوت و قیره بختی راه بغی و طغیان پیموده از آنجا فرار
کرد بود در وطن خویش رفته بدزدی و رهزی و انساد که شیمه
دعه آن خلافت نهاد بود قیام می نمود و مترددین راه مالوه از
سورتن انگیزی و عصیان او در آزار بودند لاجرم درین ایام دفع شر
از سر فرار آن مدبر بد گهر وجه همت ملک پیرا گشته موپه کرن
دیده که هم از نوم اومت و از حقائق بوم و بر آن ولایت و کیفیت
سرزمین آن گروه فساد آئین آگهی داشت به تنبیه و احتیصال
خسارن مآل تعین یافت و باضافه پانصدی هزار سوار بمنصب

دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و عطای خلعت و اسب و
 فیل و علم کامیاب عاطفت گشته مرخص شد و اندر من بد
 بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسب و علم و راجه مهانگه بهطور
 بعنایت خلعت و اسب و مترجمین بندیده (عطای خلعت
 و اسب و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و
 صد سوار و او بهگونت سنگه و جیصنگه بهدریج) و جمعی دیگر
 راجپوتان بعنایت خلعت مباحی شده بهمراجه او معین گردیدند
 و عزت خان از اصل و اضافه بمنصب صد هزار و هفت صد سوار
 و حسنعلی خان بمرحمت اسب نوازش یافتند و همگی بعنایت
 خسروانه مرتزای یافتند دوم جمادی الآخره ربابت نصرت طبر از
 شکار گاه باری باهتزاز آمده (روز دیگر مقام شد درین اوج
 مهانخان صوبه دار کابل و اعتماد خان صوبه دار کهمیر هر یک
 بعنایت ارمال خلعت و هوعدار خان بمرحمت یک قبضه شمشیر
 مفتخر گردیدند و دوزنجیر فیل پیشکش راجه نرسنگه کنور و دوزنجیر
 فیل پیشکش حمام الدین خان بنظر انور رسیده و تبه پذیرائی بود
 و محمد مقیم دیوان بیوتات بعنایت خلعت و خطاب مقیم خراسان
 سر بلند گشته خدمت دیوانی مرکز ملکه ثریا جناب تقدس نقاب
 نور افزای هودج عفت و احتیاج روشن آرا بدگم ضمیمه خدمت
 شد و موجدار خان از تغیر یزدانی بفوجداری رویباس خدمت
 مرتزای پوشیده باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار

پانصدی هزار حوار مباحی گشت و درویش بیک از اصل و اضافه
 بمنصب هزار و هفت صد سوار سر بلند شد هفتم نزدیک قصبه
 هندون مقرب خیام نیروزی گشت و آنجا یکروز اقامت شد درین
 منزل صف شکنخان که از شیخ میر در عقب مانده بود باهمراهان
 بموکب معلی پیوسته احراز دولت زمین بوس نمود و بعنایت
 خلعت کسوت مباحات پوشید و فاضل خان و اصلخان عطای خلعت
 خاص اختصاص یافتند و چون رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی
 چنان اقتضا نموده بود که پرده گزینان سرادق عظمت و انبیا را
 مسافر الخان اکبر آباد فرستند شیخ میرک و رضوی خان و سید
 هدایت الله صبر و لطف الله ولد محمد الله خان و معین خان و
 جمعی دیگر را بمرحمت خلعت نواخته مقرر فرمودند که مخدرات
 مشکوی حشمت و ابهت را بمقتدر الخان رسانند نهم موضع وزیر
 پور مخیم عساکر منصور گردید درین تاریخ بهادر خان که بموجب
 بریغ همایون از پادشاهزاده محمد سلطان جدا شده روانه پیشگاه
 حضور گشته بود بموکب ظفر نشان پیوسته دولت زمین بوس
 در است و این منزل نیز یکروز فیض اندوز اقامت بموکب جاوید
 نور گشته یازدهم از آنجا کوچ شد و تا هنگام وصول بقصبه توده
 در جایی اتفاق مقام نیفتاد درین تاریخ مید قاسم قلعه دار آله
 آن که آن حصن فلک بلید را بخاندوران مهرده خود از روی
 صدق نیت بقدم عبودیت روانه درگاه آسمان جاه گشته بود بادر اک
 دست آستان بوس چهره انروز طالع گردید و بعنایت خلعت و
 خطاب شهابتخانی و بمنصب صد هزار و حوار مباحی انتخاب

اندوخت میردهم تربیت خان حاکم اجمیر که قتل از وصول در
بی شکوه بآجا از صعه برآمده بود موکب نصرت فرین پیوسته
اندرک دولت ملازمت نمود پانزدهم امیر خان که بموجب امر
لازم الانقیاد مراد بخش را از صعه در الحاقه به ارجان آید برآورد
بگوالیار رسانیده بود به معسکر همایون پیوسته کامیاب ملازمت اسیر
گردید (پرتل خان و شرزه خان از کوسکیان شیخ میر و ترکزار خان
از همراهان صف شکنخان شرف تقدیر شده یافته اند) و چون
دارا بی شکوه باجمیر رسیده آمادگی رزم و پیکار بود رای صبرانور
شهنشاه نصرت شعار چندین اقتضا نمود که جمعی برسم درویشی تعد
فرمایند تا از کیفیت لشکر مخالف آگاهی یافته خبر دهند
بنابر آن شانزدهم طاهر خان را بعد از خدمت ترکش نوازش نمود
جمعی دیگر بدین خدمت رخصت فرمودند (و هرچس گیر
بمرحمت جمدنصر مرصع مداهی گشته به همراهی خان مذکور معین
شد و درین هنگام زنده نویدان عقیدت منتش شیخ میر بمرحمت
پنج سر اسب ازان حمله یکی عربی و سار طلا مورد انتظار عطف
گردید و راجه نرسنگه کور بعد از امت علم رایت میبایست انراخت و
مهدی قلی خان سپاه منصور باضافه پانصدی بمصوب دو هزار
و پانصدی هزار سوار و راجه کش سنگه تونور باضافه پانصدی
بمصوب هزار و پانصدی هزار سوار و حواجه رحمت الله ده بدی
باضافه پانصدی بمصوب هزار و پانصدی سیصد سوار و از امر و

امامه مصری امدان بمصوب هزار و پانصدی پانصد سوار و غلام
محمد افغان بمصوب هزاری چهار صد سوار کامیاب علمیت
دشمنانه گردیدند (هردهم محمد امدان خان که بدین طرف وصول
دارا بی شکوه بموجب امر اعلی از دواخی توده کده برگشته بود
با همراهان موکب انبال پیوسته سعادت اندوز ملازمت اسیر شد
نوزدهم دواخی نصیبه توده که جاگیر و وطن راجه رایسنگه سندسودیه
ست از پرتل موکب ظفر فرین فیض آگین شد و راجه مذکور ملک
زحدر دال و دو سر اسب با دیگر اشیا پاشکش نمود و درین منزل
همایون تکموز مقام شد چون عنیم بدین یک و جنگ درین بود حکم
والا صادر گردید که خزانه و زواید کارخانجات و احمال و اقبال غنیم
موردی بقعه که در قصبه مذکور واقعست برده نگاه دارند و باقتضای
رای امدان پیرا بعض از پرستارن و خدمتگذاران سوادق عرت را
که سعادت پذیر دولت همراهی بودند پذیرانجا گذاشتند و راجه
رایسنگه را حنعت بمرحمت کرده بمحافظت صعه گذاشتند (درین
هنگام دایم خان بمرحمت اسب با ساز طلا و بهادر خان بعنایت
رزه و حود و سید قاسم دله دار اله آباد بمصوب سه هزار و سوار
سوار و خطاب شهابت خان و پرتل خان بعطای خلعت و دلیر داد
به در خان روهیده و رنده جی هر یک بمرحمت اسب و حواجه
شهابت الله باعام دو هزار روپیه و عطای خلعت سروازی یافتند)
و بیست و یکم رایات عالیات از توده بهضت نمود و بیست و چهارم

شش گروهی تالاب را مصر محل نزول عسکر ظفر اثر گردید و طاهر خان که برسم قراولی پیش آمده بود اواخر روز بعد ملازمست و حیدر آنچه از کیفیت حال غنیمت دریافته بود معروف داشت و باز مرخص شد و درین منزل حضرت شاعرشاهی پرتو توجه بفرست و توزک لشکر و تقسیم افواج نصرت اثر انگشته تمین صفوف اقبال فرمودند و سرگردگی هر اول بجوهر شهابست و دلاوری راجه جیسنگه و دلیر خان مقرر شده حسن علیخان و بهوجراج کچهوازه و دایر و نعمت پسران بهادر خان روئیل و سوزجمل کور و بهار سنگه کور و پرتویراج بهاتی و جمعی دیگر از مبارزان کار طلب جلالت نشان بآنها معین شدند و صف شکنخان با توپخانه منصور و زمره برقتدازان در پیش صف هر اول مقرر گردید و سرداری الشمس بحسن شجاعت و کوشش زبده نوینان اخلاص منش شیخ میر مغفوس گشته امیر خان برادر او و راجه رایسنگه راتهور و کیسریسنگه بهورتیه و جان نثار خان خویشگی و جگت سنگه هاده و میر وستم و منگلخان و حیدر منصور و سید زین العابدین بخاری و شجاع خان و میرداد افغان و جعفر بیگ ترکمان و بایزید غازی و گروهی دیگر از دلبران جلالت کیش بهمراهی او مامور شدند و براندر نصرت شعار بسرازی زبده امرای رفیع مقدار امیر الامرا رونق گرفته پسران خان مذکور و گنج علی خان و بزم دیو میسودیه و سبل سنگه میسودیه و مصعود خان و ابو المکارم ولد افتخار خان مرحوم و چندین دیگر در ملک کومکدان او انتظام یافتند و خان عالم و راجه نوهمنگه کور و محمد بیگ و یادگار بیگ بهراولی آن نوج

دربا موج فرمان پذیر شدند و سرداری جراتدار فیروزی آثار نامزد گرامی گوهر محیط ملطنت تابان اختر مظهر خلافت پادشاهزاده احمد سعادت توام محمد اعظم گشته حکم شد که چاه ایشان یا بهادر خان و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان و نصرت خان و ملتقنخان و شیخ نظام ولد شیخ فرید و میر ابراهیم میر توزک و فضل الله خان و حیدر حامد بخاری و شیخ نظام قریهی با جمعی دیگر در آنطرف صف آرای نصرت گردند و فیض الله خان و دیندار خان با گروهی از مبارزان نبرد جو بهراولی این فوج مقرر شدند و محمد امین خان میر بخش با جوقی از بهادران کار طلب مثل حیدر مسعود باره و مرهاد بیگ علیمردان خانی و محمد طاهر نواسه وستم خان و کنگار خان و عباس افغان و سید علی اکبر باره و لوزیک خان و قطب کسی و روپسنگه راتهور و حیدر تاتار باره در دست راست مرکب جلال بطریق طرح تعیین یافت و هراولی این فوج برلجه راجهروپ قرار گرفت و هوشدار خان و شرزه خان و غیرت خان و پلنگ حمله و میرزا علی عرب و عباد الله بیگ و راجسنگه کور و گروهی دیگر از دلبران عرصه و غا طرح دهمت چپ شده هزیر خان بهراولی آنها معین گشت) و در قول نصرت طراز که مطلع خورشید رایت بادشاهی و مہمنمت پذیر سایه چتر ظل الهی بود عبد الرحمن بن نذر محمد خان و فاضلخان و عابد خان و افتخار خان و تهور خان و ایرایان و آقا یوسف و محمد علی خان و قباد بیگ و شیخ عبد القوی

(۵) راجه جیسنگه کور (۶) بیگ نسخه (۷) هزیرخان

و جانباز خان و ذو القدر خان و قایلخان و امانت خان و خواجه مازق
 شمشیری و اعتبار خان خواجه مراد جهانگیر قلی بیگ داروغه نور
 خانه و خسرو چیل و قادر خواجه و خواجه بختاور و دربار خان و جمعی
 دیگر از بزرگان مقرر گشته محاصرت مینماید نول بحسن مصالح
 و اخلاص امانتخان و نگاهداشت میسر به خدمت گذاری تربیت خان
 تفویض یافت و باهر کدام قشونی از مبارزان نصرت اعصاب آماده
 رزم و پیکار شد و دو فوج دیگر بطریق طرح بر زمین و بساط قول
 مرتب گشته در جانب راست مرتضی خان با بهکونت مانده
 هاده و نصرت خان و رگناتهه مانده راتهور و خانه زاد خان و آمد
 کلی و قلندر داود ژنی و سید حامد ولد مرتضی خان و ابراهیم
 خوشکی و در جانب چپ الله یار خان با ملازمان جلو و گرد
 برداران و اودیدیان راتهور و سید بهادر و شیخ ظریف فرملی مستعد
 کوشش و جانفشانی گردیدند و سرگردگی فوج قراول به تکاپوی
 جرات و سپاهیگری ظاهر خان و عبد الله خان مغوی شد و بعد اندر
 خان و شهبسوار بیگ و خواجه رحمت الله ده بیدی و آتش قلند
 و ترکناز خان و گدا بیگ و خواجه حسن ده بیدی و ولی بخت
 و محمد شریف ده بیدی و عبد الله بیگ نیم و دوست بیگ و
 زمره لوسا کابل به همراهی آنها کمر همت بر میان عبودیت بستند
 و حکم معالی صادر شد که بعد ازین افواج نصرت قرین باین توزدک
 و آئین حواری شده آماده و مسلح مراحل دولت و فیروزی سپارند

و در فنون و رکوب شیعه حزم و احتیاط که مناسبت رزم آزمائی و اسلح
 جانکشان صحت مرعی دارند اکنون چون بحکم اقتضای مقام
 ذکر شده از حال دارابی شکوه بد فرجه بعد از رسیدن بمیرته و
 بعد از معامه او با راجه جسوریت مانده تیره ایام از مدمات داحتان
 موازی و وقایع نگار است سر رشته سوانح موکب اقبال اینجا گذاشته
 سر آن سخن میرود و نخست بدکرمجملی از حال راجه مذکور
 در مقدمه اتمام این مقال ست تمهید کلام نموده مقصود را گزارش
 میدهم آن جهالت ملش ضلالت شعار چون در جنگ ناشجاع
 مصیر بغی و عصیان گشته از موکب نصرت نشان رو گردان شد
 و عا که حرم و زاسخوش را از پایگاه معوی و بخشش فرامیدید
 و بدین میدانست که افواج قاهره عنقریب بتادیب و تنبیه او
 معین خواهد شد ناچار چاره کار دران دید که محرک حمله شورش
 در دست دارابی شکوه گشته بلطائف ترغیب و تحریض او را
 دست خویش کشد و از اروس راتهور و دیگر اقوام راجپوتان
 سمری فراوان گرد آورد و باسقطهار او را بهت خلاف اندیشی و محال
 حواری بر فرازد و آن بشخرد رسیده بخت را با خود شریک بلا سازد
 بعد از رسیدن بمجوده پور چنانچه مذکور شد بتحریر
 دارابی شکوه پرداخت و خود در مدد فراهم آوردن
 راجپوتان و سرانجام لشکر شده منتظر رسیدن او بود در حال این
 حال راجه جیدانکه که بحسن خدمت و دولتخواهی و فرط عقیدت
 اندیشی در پیشگاه خلافت منظور انظار قرب و اعتبار و پیشوای
 اجهای بلند مقدار بود بقا بر رعایت مراسم جلوسیت و رابطه

نسبتی که بآن حسارت گشش داشت ترحم و عطوفت بحال آن
نموده و جلدن ضرعت بر زمین عبودیت سوده بزبان محزون و اکسار
درخواست عفو تقصیر آن نابکار از مراحم شهنشاهانه کرد و معروض
داشت که اگر عاطفت پادشاهی رقم صفح بر جریده زلات او کشد
آن خائف نا ایمن را بمرده عفو و امان جان بخشند هم اینمعنی را
سرورازی این بنده خواهد گردید و هم آن وهشی و محروبه بکس
اطاعت و انقاد در آمده دیگر باره از سر صدق و اخلاص گردن بصدق
یفدگی خواهد سپرد مراحم والای پادشاهی که نمونه ادب
الهی است بقبول این ملتسم آن عمده راجهای دولتخواه
عزت و سر بلندی بخشیده حکم همایون صادر شد که از جانب خود
مکتوبی نارویسد و مصحوب یکی از معتمدان خویش مرستاده
اورا از والای خلافت و گمراهی بمسک دویم عبودیت و دولتخواهی
رهمنون گردن و نبود عفو جرائم و صفح مآثم مستمال ساخته
اراده پیوستن بدارا بی شکوه باز دارد و از پیشگاه مکرمت و تقصیر
نیز منشور نجات و رقم عفو زلات مقام آن گمراه صادر گردید و چون
مرده این فضل و موهبت و بشارت این بخشش و مرحمت
رسید دل وحشت منزش را که مغلوب جنود خوف و هراس
و دهتخوش هزار اندیشه و وسواس بود آرام و اطمینان حاصل شد
از دهشت و سرامیدگی باز آمد و اینمعنی را فوزی عظیم و نعمتی
معظم دانسته از بیست گروهی جودهپور که بعزم آمدن احمد
لاحق شدن بخنود انبار دارا بی شکوه برآمده بود فسخ آن عریضت
باصواب کرده مراجعت نمود چندانکه آن باطل پرتوه مبدعه و احجام

در طلب او گرد نمودند نیامد باحمله چون دارا بی شکوه بمیرته که
به مدتی جودهپور است رسید و اثری از آمدن راجه جمونیت سنگه
عاهونشد متروک خاطر گشته آنجا توقف نمود و در بین چند نام هندوی
معتمد خود را نزد او فرستاد و طلب ایفای وعده و تکلیف سرعت
در آمدن کرد و مرستاده مدکور در پنج گروهی جودهپور که راجه
مدتی بود که بهانه انتظار فرهم آمدن اعوان و انصار آنجا مقام
داشت و در آمدن تعلل و امهال می ورزید باو بر خورده پیغام
رسید و از جواب داد که وجه تاخیر انتظار رسیدن مرده و درست
سدن سنگ جمعیت ست و صواب دید من آنست که دارا بیشکوه
بهشتی رفته در اجمیر که مرکز اوطان راجپوتان است رحل اقامت
دارد تا اقوام راجپوت از همه سو رو باز آرند و من نیز سپاه و اقدام
خود جمع نموده مدقرب مرسوم و مرستاده را رخصت نمود بظاہر
آن لشکر برگشته روزگار بامید رسیدن و مراحم آمدن راجپوتان
بهشتی راجمیر آمد و تربیتخان ناظم مهمات آنجا چون تاب مقاومت
نیست قبل از وصول او چنانچه سبق ذکر یافت از آنجا برآمده
مکتوبی معلی پیوست و دارا بی شکوه بعد از رسیدن باجمیر
دیگر باره در بدن چند راجه جمونیت سنگه مرستاد که محرک
سده بروی او را بیاورد این نوبت در بیست گروهی جودهپور در
حالی که راجه را اراده آمدن اجمیر بظاہر مقدماتی که گزارش
به دست مقور یافته عزم مراجعت جزم شده بود باو بر خورده تحریک
و ترسان آمدن نمود چون از سیمای حال و نحوی مقال دریافت
عزم آمدنش بسستی گزید و در مقام یکدای و اتفاق که

اطهار می نمود دست امید از نعل مطلب بریده با حمیر سرافتم
نمود و راحه ز آحاد برگشته روانه حوله پیر شد و با وجود این امرات
دیگر باره دارا بی شکوه بعد از برگشتن او بدین چند از خانه طعمی
باطل اندیشی - پشیمانی شکوه را صد - و او را راجه مرسته اند که در
که باشد اور بکمد تدبیر و تدبیر با حمیر کشاید آن نمره سینه
فساد بر خفاج سرعت شدت در روحی حوله پیر باو رسد
ملایمت بسیار کرده تکلیف آمدن را بر سرحد مبالغه و 'حاج رسد
و چون راحه ز صدمه مهر و مطوت دان ساهی لطمه بدم و ده شب
بر رخصت خورده بود و خدش و استیصال خویش در مور
اتفاق بآن بخورد محال ندیش بدیده پیش بینی صدمه
می نمود و ز مرده عبور بخشایش حدیو زمان و وصول مشور
حیات تازه یافته بدقت میدانست که گراین بار راه حلال و عبور
پیماید و طریق سرکشی و عدوان - پارک بعد از سن بدامت و سر
سودی ندارد لاجرم بدستای رای مصیحت بدن و حرد مو
گزین افسون ملایمت و 'حاج او بدیده دم عریض سرچند
اناست و باز گشتی که کرده بود اسوار داشت و بلایت و
لطائف معاذیر و حدیو مع الونت می نمود تا آنکه آن شعبه در
خصوصیت و عناک ز آمدن او نومید شد و بی ندن - مقصود حمیر
معدودت نمود و چون دارا بی شکوه قطع طمع از آمدن راحه کرد
از اتفاق و آمده او بدیده امید فرو دست و مقارن با سر
چهارکشا بدر با حمیر سر یک رسید با ضرورت صلاح کار در ارتکاب
آویزش و پیکار دنده خود - شکوه دل سر - رفته - چه طفره پاره

و چون بدید دست که اشکری تاب صدمه - کرا بیال و طافت
مست با مواکب شاه و حلال ندارد و حرأت صف آرائی و معرکه
پیش در حود نمی - دست از کونه اندیشی و باطن خرد می
مست دست از آن بدید که در کوهستان حمیر را که ز دو جانب
بدن ملک تملک می نمود دست گرفته سر اسر عرص آل را مورچال
بدن و سدها ساخته توب و تفنگ و - اثر آلات و ادوات جنگ
احکام دهد و - عنوان روزی چند گذرانده به بدید که چه رخ
صدمه ز صدمه غافل بود که با تظار مشتی خاب و گل که
دست کوشش دطن نوبه بد از آسیب سطوت نند مدخل خروشان
امن تون نشست و دیوار پستی که بر آورد همت کوتاه
بود دند آفتاب تابان را راه بتوان بست القصه داین خیال خام
ندید دست با تمام قد از وصول موکب طفره اعلام شروع
در احیان مورچال نموده سیدها بر مرده خود بخش کرد و هر سیده
مهدا محافظت و اهتمام یکی از عمدها مقرر ساخته بآلات توپخانه
مفتحه تمام دان از جانب بمبین خویش مورچال حمله بدین که
منصل بکوه کده بدتهای بود بکار مرئی صد ابراهیم که اورا
مصطفی خال خطاب داده بود و عسکر خال حکم دانی و حال بیگ
بمزش که در آن وقت منتشر بود مقرر نمود و مورچال پهلوی آن
نظاره صواتی که از مرداران عمده او بود میرد در جنب آن چند
توب کلان بر فراز پشتی که بر دره مشرف بود نصب کرده نزدیک
آن حامی بودن خود قرار داد و از جانب چپ پهلوی خود مورچالی
داده - شاهنواز خان را با پسران و - اثر اتعاج و اشج خان

مذکور و محمد شریف نام نوکر عمده او که او را قلچ خان خطاب داده در آن اوقات میر بخشی ساخته بود و برق انداز خان و جمعی دیگر بضبط و نگاهداشت آن گماشت و ازان گذشته مورچانی دیگر بکوه معروف بکوه پهازی متصل بود نامزد پهلوی شکوه کرده به مردم او را با مغول پسر تحماق خان خوابی آنجا گذاشت چون برخی از احوال آن کوتاه اندیش بدست که مقدمه گزینش سوانح اقبال به تحریر پیوسته اکنون انگیزش و فاعل موکب ظفر لوا پرداخته کنگ و پرداز را داستان طراز نصرت و مروتی میسازد باست و باجم جمادی الآخره شهنشاه گیتی پناه بآئین صف آرانی و نوروز جهان کشائی از پا رده گروهی اجماع نهضت نموده دواخی را بر راصع را از نزول والا سرب اوج سپهر براراشدند و روز دیگر به گروهی موضع دیوانی که از آنجا تا احمدیه سه گروه سب و سه سحر ادانت دارا بی شکوه اندک مسافری داشت مرکز رایان دگر بر گردیده فرمان فرمان جلال صادر شد که صف شکستل مدر آتس توپخانه همایون را برده و روزی مورچانی غنیم در مکلفی مذکور نصب نماید و شروع در پیش برد کار و تمهید مراسم رزم و پیکار کرد تفنگچیان برق صواحت و شعله خوبان حدود دوات سرگرم دشمن سوزی و آتش امروزی گردان و جمعی از سواران نمود جو مژد بر دشت و حید نصیر الدین دکنی و جمال و عنایت پیچاپوری و یوسف نیازی و ایمن آفریدی بهمراهی خان مذکور مامور شدند و او

در امان بموجب حکم معلی توپخانه را بقدر یک توپ انداز از موکب نصرت طراز پیش برده در جای مناسبی باز داشت و چون غنیم نزدیک بود از کمال دور بینی و حزم بادشاهانه حکم اشرف و در شد که عمده نوئیان عقیدت منش شیخ میر با لشکر الشمس و دایر خان با دلیر و رنمست پسران پهاور خان و هیله از معسکر صف درین پیش رفته نزدیک به توپخانه مهدای رزم و پیکار و از بند و دست برد مخالفان خدر دار باشند و روز دیگر عساکر گردون شکوه بزم گروه پیش آمده نزول نمود و از پیشگاه حلال پرتو اشارت رفت که امیر امرا با جند و برافزار و راجه جیسنگه با موج هرل بر دست راست موکب نصرت شعار محاذی کوه پهازی و جنوب جرافار در دست چپ عساکر مروتی اثر در برابر کرده تا بانی دائر کند و سایر امواج سحر امواج با لشکر قول بر اطراف و حسی توپخانه والا نزول کرده دترة سان بر مرکز اقبال احاطه کردند و درین روز صف شکستل توپخانه را از جانی که بود پیشتر رفته به صف نیم توپ انداز در برابر مورچانی غنیم عاقبت درخیم نصب نمود و مستاهدان دشمن حوز شعله امروز کوشش و جدال گشته و خاخه کردن دود عمر مخالفان و هدم بدیان احتلال مقهوران ازین حرأت و جلالت کشتند و توپ بعد حرارت قیامت مهیب از طرفین بغرش در آمد و محاب ژاله ریز تفنگ از هر دو سو بارش گرفت هوای معرکه از دود باروت نمودار ابر صاعقه بار شد و زمان کارزار از مجاورت شعله و شرر حکم کبریت اهر پذیرفت

زهر موفرو ریخت توپ و تفنگ • در آنکس نهانگشت میداد جنگ
بانداز خون ریزهم از دو مو • نهشتند برق انگلکان روز
القصة مبارزان خصم انگن دشمن شگن بصدقات توپ و ضرب از
زلزله در احساس قرار و ثبات اعادای انگنده سرگرم تلاش نصرت و
فیروزی بودند و آن غیره اختلال باطل متعین نیز از مورچاها توپ
و تفنگ و بان بر توپ خانه همایون و افواج منصور انداخته از
مداومت و مقاومت بطور مبرسایدید و آن روز و آن شب و روز
دیگر تا سه پاس برهن و تیره دانه حرب و آتش میمایید استمر
داشت و گاهی جمعی از مخالفان محال اندیش از مورچاها بر
آمده خبرگی میدادند و قاتوبی کین جسته در کمین انتظار مریض
بودند و چون اهل توپخانه همایون اسایش و آرامش را خردند
گفته در مراسم پاس داری و آواز هوشیاری تهاون نمی ورزیدند و شب
و روز کمر همت بسته مرده وار میکوشیدند محذوران محال طلب
محال دستبرد نمی یافتند و ازین جهت که مورچاها می عدد
فرجام در کمال مقاومت و استحکام بود و چنانچه مذکور شد مور
مردان دیوارهای استوار بر آورده مدی شدید و حائل می
در پیش رو داشتند و جا بجا توپ و تفنگ و سائر آلات عهد
و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت
دیوار همت مداومت و محاربت می گماشتند بفا بر آن شیخ مبرور
دلیرخان و سائر سرداران موکب ظفر نشان از روی پیش بینی رند
اندیشی مصلحت دولت درین نمیدیدند که حواری شده بر مورچاها
بورش کنند چه در صورت ثبات و انتقال مخالفان در مراتب

مقاومت مردم خوب کار آمدنی بمبیت تلف میگشتند و احتمال
آن بود که باوجود این نیز کاری از پیش نرفته خدا نخواستد چشم
زخمی بچند مسعود رسد که تدارک آن مشکل باشد لهذا در باب
صف آرائی و یورش و حمله برهن بر اعادی بد منش سرعت
و تعجیل جائز نداشته بفا بر رعایت مراتب حزم و تدبیر ثانی
و تفرسی ورزیدند و مقصود می اندیشیدند که بی آنکه مردم
خوب مانع شوند و بی دانه جمعی برخاک هلاک افتند صورت فتح
و صرف در آنکه حصول حمله گر آید و نیز ظفر و دروژی از ادق
امثال چهره نماید تا آنکه کار کزان آهاسی و نقش پرازان تقدیر که
همواره در تمهد مقدسات رحمت و اعتلای این دولت ابدی بقا
و اعداد مواد علیه و استیلای این سطت ازلی بفا چهره کشای
مدافع اسباب اند و پیوسته مقاصد و مدعیات این برگزیده آهی
و اوعی که در حمله عقول و اوهام نکنند و مدارک و اوهام
در بیان بمقام تصور بسجد بدست توفیق سرانجام میدهند
ساعد این فتح دشوار نما را بدیع ترین صورتی و آسان ترین وجهی
ببرای حصول بخشیده بر منصف ظهور جلوه دادند تا ظاهرینان سبب
اندیش و تدبیر گزینان تقدیر ناشناس را که از سر کار و گنه اقبال
این برگزیده ذوالجلال غافل اند روشن و مبرهن گردد که بخت
چنانکسایش کامیاب نصرت ازلی و دولت عالم آرایش بهره اندوز
تجدید لم یزلی مت •

ذکر محاربه شیران بیشه همجا و نهنگان
بحر و غا و فتح و فیروزی اولیای دولت
و فرار دارایی شکوه بد عاقبت از اجمیر

مصلحت سنج دهان آفرینش که رموز حکمت بهاش چهره
آورد حال جهان سمت چون دشگرف کاری مشیت داله نقش
افعال برگزیده را در گاز گاه عز و حلال در سمت نشین سازد و اسناد
دولت و کمال سعادت در پیشگاه ازل بدست عذابت خویش
پرداخته خواهد که چتر والای جهان خدیوی و عالم گدیری بر فرق
مردم مای عزت او بر اندازد سخست دافضای حکمت کامله خنجر
طالع دشمنان مژده سنگ و مدعیان باطل خنجر را به وصال نکال
امکنده بر تو نظر هدایت اثر تو ایق که شمع راه سعادت و بخنداری
همان تواند بود از حال آن گروه خسروان پیروز داز گنبد و مضار و در
را که طرازند گل صور آسمان و نقشندگان بدائع احوال اند از سوا قف
آزاد و عزیزم آن کج اندیشان محال طرب باز دارد تا نقش هر
مامول که یکدک بد بدشی بر لوح تدبیر کشند باقتضای تقدیر
کج نشیند و صورت هر مطلوب که بچشم بدخواهی در صورت ندیده
بافتد عکس آن در تیشه و موج جلوه ظهور گزیند پیوسته بخت و در
چرخ دولت شان در رهگذر باد نهد و همواره طالع بد شگون رخت
امید شان بسبب دهد از دست زمانه لطمه حیران بر در دست
ناکمی بر سبب خورد و بدی با مرادی و سرگشتگی وادی بخت
برگشتگی سپرد بوسه دیو پندار اگر صدمه بهمنز پیکار برخیزد

برگار شان بر زمین ادا ز د و بسودای دور از کار اگر هزار بار گیرد
نحوه انکار بد سپهر شان بر خراب صواب نگردد و اندک از صحت
جوئی داغ حسرت بر دل و پای حیرت در گل بدیند و مدام از
ناله جوئی چشم دولت خیره و روز حشمت تیره یابند بنافخ
سعی خویش همه چهره اقبال خرسند و بدست تدبیر خود خاک
دستی بر فرق آمال پاشند • شعر •

کسی را که لطف ازل داور است • هفتش ز نختش سر اهر است
چو اقبالش آید بحکم انگلی • کند در پیش ر واک دشمنی
که بد عذرش چو بازوی کین • ز د آیدش سیک بر زمین
از هر که حسرت ز حصومت ببرد • نه یا او که را چرخ آرزو کرد
بد اندیش از سمت بد کافیه • چو ازل ز بد خود او خواسته
ز خواهد صدق این مدعا شکست یافان درایی شکوه باطل ستیز
هر صفت بصیرت است نازگی در اجمیر از جلوه نصرت شان و
زده شدن بواجی هلاک و خذلان تدبیر این صفا آنکه پس از
سه روز آویزش و پیکار که مدال عساکر گیتی کشا و امانی تیره بخت
انداز اوا بدو و تغنک بدرا حنک اشغال داشت و چنانچه
گوش داشت عزت بدیدی سوارش در موآت صمدی صاحب کیش
مرای حیر اندیش حنوه ظهور دمی موه و مران و مپیدان لشکر
مصور صلاح در سوزی و حنک موج بدیده وقوع نصرت و ظفر را
وادی و آسانی گمان نمی برند روز پیروز که کشفه بیست و هم
دهادی الاخره مطابق موه مرور می بود از بزرگی اقبال می زوال
بهشاه جهان و شگرف کاری طالع والای گبهان خدیو گیتی شان

بی توطئه و تمهید هوا خواهان بغته سوزنی بدیع از برد غیب
 نمود و منصوبه اتفاق امتداد که نقش مراد اولیای دولت ابدی
 بر صفحه شهود جلوه گر گشت و نوعی که در تصور ظاهر بینان نمی
 گنجید و از پایه اندیشه مصلحت گزینان فراتر بود قفل مقصود
 بمفاتیح توفیق ربانی و تایید آسمانی گشایش پذیرفت کیفیت
 ظهور آن فتح مترک آنکه راجه راجروپ زمیندار کوهستان جمور
 پیداهای او در کوه گردی و کربوه نوردی ورزیده کار و چالاک اند
 بعضی اشرف رسانیده بود که مردم من از عقب کوهله پهازی را
 بر آمدن بران کوه دیده اند حکم والا مادر شد که در کمین فرصت بود
 هرگاه قابو یابد پیداهای کوهی خود را با جمعی از بلندپایان
 توپخانه همایون ازان راه بفرستد که اگر توانند آن کوه را از دست مردم
 دانا بی شکوه بگیرند بنابراین راجه مذکور اولخر این خجسته آوان
 گروه را بصمت کوهله پهازی فرستاده خود نیز با تاج خویش سوار شد
 و بروی آن کوه بکوک آنهاستند ایستاده ماند مخالفان برین حال
 اطلاع یافته قصد مداخلت و ممانعت نمودند و از بیجهت که مبارزه
 توپخانه منصور حاعتی آرام گرفته دست از جنگ کشیده بود
 و توپ و تفنگ نمی انداختند انتهاز فرصت نموده قریب هزار سوار
 ازان خیره رویان تیره روزگار بخبال محال و پندار دور از کار دست
 قدم جرأت از مورچال بیرون نهادند و بفوج راجه راجروپ نزدیک
 رسیدند بجنگ و پیکار در آوریدند چون حضرت غفغهای لوانل
 روز نصرت امروز سرداران سپاه ظفر پناه را بحضور لامع النور طلب
 داشته در مراتب یورش تاکیدات خسروانه و ارشادهای پادشاهانه

رسیده بودند و آن بندهای ارادت شمار را بذایر تاخیر در پیش
 کار به سخنان گرم عذاب آمیز و مقدمات همت بخش غیرت
 نما تحریض بر حرب و قتال نموده درین وقت آن بمالت منشان
 حالت آتین را بمشاهده این حال حوهر شهاست و کار طلبی
 در دست کرده کمر جانفشانی بدفع اعدا بر میان عبودیت بسته
 دست دلیر خان از دست راست توپخانه با فوج خود سوار شده
 با انبیا دشمن مال خدبو جهان کواهی جرأت و دلیری
 آن جرات کیشان بر انراخت و بعد از زنده نوینان
 نصرت مقد شیخ میرزا همراهان خویش از دست چپ سوار شده
 با بیست و همچنین راجه جیسنگه با فوج خود و امیرالاعرا
 با عساکر پیرانگار و اسد خان و هوشدار خان با جنود جرانگار از دو
 طرف سوار شده بعزم رزم و آهنگ یورش صفوف نصرت آواستند
 ازین افواج قاهره لشکری که پر مورچال مخالفان یورش
 برده مصدر نبرد و آویزش شد فوج شیخ میرزا دلیر خان بود و در
 میدان موکب گنبد ستان کسی که مصدر خدمت شایان و
 نمایان گشته توفیق ادا حق عبودیت دریافت آن
 سردار دلیر شهاست آثار بودند و بعد از اتمام جنگ و پیکار
 که نسیم فیروزی بر شقه اعلام مبارزان ظفر اعتصام ورزیده اقدام
 در خصم تیره سر انجام لغزش پذیرفته بود راجه جیسنگه از
 عقب رسیده ضمیمه آن افواج منصور گردید بالجمعه شیخ میرزا
 خان بیامان همت اخلاص هرور با اتفاق یکدیگر بر مورچال
 سوار خان که بصمت کوهله پهازی بود حمله آور گشتند و مجاهدان

توپخانه همایون نیز آتش کارزار بر افروخته بازمی گوشش
 بخصم افگنی و برق اندازی گشادند و علی الاتصال بیجاکی و گره
 دستی توپ و ضرب زن تفنگ و بان بر مورچالها انداخته دشمنان
 تیره بخت را فرصت ندیده گشودن نمیدادند چنانچه از هر مورچ
 جمعی که بقصد کوهک برآمده میخواستند که خود را بمورچال
 شاهنواز خان رسانند بمصدمات متواتر توپخانه بارش ابرها و صوت
 برق اجل را برای العین مشاهده کرده قدم همت باز پس می
 نهادند و درین بیفولهای مورچال می خزیدند و دریغوت که افواج
 گیتی کشا نزدیک بمورچال اعدا رسیده آثار تسلط و استیلا جیوش
 نصرت لوا ظاهر شد مردم راجه راجه روپ دلیر شده چندی بر فراز
 کوهک بهازی برآمدند و علم ادرا بر بالای آن برآورده باعث ترس
 ارکان استقلال مخالفان گردیدند و مقارن اینحال شیخ میر و دلیرخان
 با عساکر اقبال با ساهی بمورچال شاهنواز خان رسیده با دشمنان
 مقهور که جمعیت نموده آمده مددعت بودند بجنگ و پیکار در
 آویختند اگرچه سعادولان دلاکار با حفظ باز حمایت دیوار کمال سعی
 و تلاش بکار می بردند و به توپ و تفنگ و نیز در مراتب جدال و
 قتال بهامت کوشش بظهور میرساییدند و چنانچه گزارش باب
 از جنود نصرت طراز موای موج شیخ میر و دلیرخان لشکری
 دیگر بجنگ برآمده لیکن مجاهدان مدروزمد و مبارزان نصرت
 پیوند که جانشانی را در راه فدا و مرشد دوحهای سرمایه حیات
 جانوری میدادند و مردازی را در معارب و پاینده داند همرازی
 می شناسند و پیش گوئی توپ و تفنگ و بارش مارک و خدیگ را

چون بطرات اسطار که از ابر بهار یازد و مانند اوراق ازهار که بتحریریک
 نیم در صحن گلزار ریزد سرمایه آب و رنگ چمن اخلاص و
 عذوبت شمرده روی همت و جلالت ازان موقوف صعب که آزمونگاه
 خورشید توفیق و معاد است بود بر نداشتند و بتلاش جرأت و دلیری
 و طوت شجاعت و مردانگی داخل مورچال شده تیغ خون آشام
 بقصد دشمنان به فرجام از پیام قهر و انتقام کشیدند و مخالفان
 تیره روزگار نیز پای تجدد استوار داشته بقدر طامعیت و توانائی
 میگوشتند از خروش های و هوی دلاوران و بهیب گیر و دار
 به دران نغمه جانفراش نفا بگوش جان اعدا رسیده و از گرو فر
 یان و زده و غور پر دلق شیر حوار میدان میبرد چون شیر علم بر
 خوشن ارزید • • •

چنان تیغ را بود شوق مصاف • که چون برق جسنی ز اسر غلاب
 نصیب آنچنان کرد در صورت کار • که رگ شد به تن افعی زخمدار
 چو سر بنجه از دست میشد رها • ز کین مست گشتی بروی هوا
 بهر باد برشی به پیوسته بود • که برفش ز زیر بغل جسته بود
 ز درای شکر مردم جمعی را از پیش خود بکوهک تعین میکرد
 چنانچه شاهنواز خان را که دریغوت با او بود فرستاد که بمورچال
 خود رفته در مراتب مددعت کوشش نماید خان مذکور در عین
 جنگ رانده باورش و جدال و تحریض مردم بر حرب و قتال
 برون رفت و دران نبرد مرد آزما و مصاف نصرت پیرا روز باخر رسیده
 خورشید خاوری از هول ربه آن معرکه رنگ جرأت در باخت و
 دران رسیده به شاهنواز خان پیداش کردار و مکافات تقصیر هدایت

تیر تقدیر گشته از پا در افتاد و سیاه تخان پسر خان مذکور چند روزه
برداشت و محمد شریف میر بخشی دارا بی شکوه را از دست
دلیر خان تیری بر شکم رسیده از بهشت گذر کرد چنانچه مذکور خواهد
شد بهمان زخم کرمی در گذشت و محمد و ابابکر خویشی از عمده های
لشکر مخالف بتیغ اجل پیری شده در معرکه افتادند و از مجاهدان
مؤکب جلال زبده نوئیان عقیدت مکل شیخ میر که بر حوضه فیض
سوار و مردانه وار سرگرم کوشش و پیکار بود بضرب پندرتی که
سینه اش رسیده جان سپردنی و حیات گذاشتنی را در راه خدمت
حقیقی و خداوند مجازی نثار کرده پدای سعادت پیایه و این
شهادت که معراج کمال مجاهدان میدان ارادت است فائز شد در
وقت میدی میر هاشم نام از اقوام خان مذکور که در عقب سر
بر حوضه فیض نشسته بود بدقتین ملهم اقبال حضرت شاهنشاهی
مستتر شد گشته حسن تدبیری بکار برد و آن نوئیان شهادت نصیب
سعادت نشان را در بر گرفته بوضع که بود نگاهداشت تا جهت
بآخر رسید و غلبه و استیلا نصیب اولیای دولت فلک اعتراف گردد
و دلیر خان کوششهای مردانه و تلاشهای دلیرانه کرده زخم تیری
بر دست خورد و سائر مجاهدان جلالت پرورداد مردی و دلیری
داده بضرب تیغ و طعن سائل بسیاری از آن محال اندیشان بکشت
منش را بر خاک هلاک انداختند و ریش بدو زنی و نصرت بدو
چرب و تر است بر امر اخذند و درین راه راه حاسه که بدو بود
خود رسیده ضمیمه جند ظفر شمار گشت و مذبذبان نابکار را یکبار
پشت همت شکسته تاب ثبات و قرار بماند دارا بی شکوه از آنجا که

سری طالع والی خدیو جهان و سطوت و صولت عساکر گنبدان
سپاه را آزموده از نهیب اقبال بادشاهانه جگر در باخته بود و یقین
میدانست که بخت رسیده و طالع بر گردیده او را دگر باره راه
آزادی و فرار و ادب سرگشتگی و ادب در پیش است هم در اول
خدمت و پیکار مقرر کرده بود که پدگان او را سوار کرده و خزانه
کار خانات ضروری بار نموده آماده فرار دارند و خود با سپهر
بی شکوه مهابی گریز بر فراز بلندی ایستاده مشاهده کوشش طرفین
میکرد و انتظار انجام کار می برد و بآنکه بغیر مورچال شاهنواز خان
که در گردن مآثران راه یورش کرده بودند و مورچال سپهر
بی شکوه بغیر قرب اتصال بآن برهم خورد و دیگر همه مورچالها
تحتکام داشت قریب شش هفت هزار حمار با او آماده گلزار بودند
خبر همت و ثبات در خود ندیده فرار بر قرار اختیار نمود و چون
در رسیده پدای ظلام بر روی مخالف و موافق کشیده بود و پناه
مستتر نذر بصبب گشته شدن شیخ میر سرخود سری برداشته
مستتر نهیب و غارت بودند انتظار فرصت نموده با سپهر بی شکوه
در زیر میواتی و چندی دیگر از پناه را دگرگزین چون و خائف و هراسان
در حباب ظلمت لیل جان آزان عرصه بیرون برد و ازین جهت که
سواران محمله شریفه و اصول و اهل و عیال خود که همراه داشتند
در محله حمار در آورده بودند از سرداران سوای دیروز میواتی کسی باز
نماند و بقیه بکشت و حلال شد و مجموع از دیروزه و احباب شوکند
رج حادثه زده بسیاری از خزانه و کار خاناتش را بچوپانان و
مرد بی سرو پا که درین مدت برو گرد آمده بودند دران هنگامه

شورش و آشوب غارت کردند و بغیر از جواهر پوشیدنی و قلیلی از
اشرفی که در عمارت‌های اهل حرمش بر نیلان بود از امتعه و اسباب
چیزی یار نرسید و غائب و خاسر بصد پریشانی و بی سرانجامی
ره بوزن رادی خسرا و داکمی سده عازم گجرات گردید و بعد
رفتن او جمعی از سرداران و مردمش که در مورچا‌های سب
گده بپنهان بودند و از رفتن او خبر نداشتند مدتی عسکرها را دید
ابراهیم و خان بیگ پسر او و محمد بیگ ترکمان از کومکین گجرات
که او را از آنجا همراه آورده در آید اشجان خطاب داده بود تا درین
یکپاس شب مورچا‌های خود نگاه داشته بخانک و تلاش مشغول
بودند و با هوشدار خان و اسد خان و فیض الله خان و دیندار خان
و دیگر سپاه ظفر پناه که بآن طرف حمله کرده بودند با دست‌های ارحام
دیوار مدافعت و پیکار مینمودند و پس از آنکه بی کفایت مر
آن بر گشته روزگار اواخر آن شب عسکر خان و سید ابراهیم و محمد
شریف میر بخشی او که چنانکه گورنش یافت زخم‌تیر خورده بود
دیگر سرداران و عده‌ها از صف سیدخان اسان طپیده بزد او آمدند
و محمد شریف چون زخمش کاری بود آن شب در همان جا بمرد
حیات در نوردید و دیگران روز دیگر بوساطت خان مذکور روزی
عبودیت و التجا بجناب والا آورده جبهه‌های آستان جلال و مورد
انظار بخشایش و امضال گردیدند القصه این قسم فتحی بود
که دین و دولت را سرمایه صلاح و بهروزی بود بی آنکه شهنا
جهان بنفس اقدس تصدیق نهضت و سواری گشتند و چتر افشان
پرتو سعادت بر سعادت میدان رزم و عرصه قتال افکند به دین

حت جهانکشا و طالع نصرت پدیرای آن خدیو مؤید مظفر لوا
بنوعی که متوقع اولیای دولت و اصفیای سلطنت بود صورت وقوع
باقیه ملک و ملت را زیب و پیرایش داد و بلاد و عیان را امن و
آرامش بخشد در حدائق ممکت گلهای آمینت بر نیلان آمدیت
در این شکست و نهم دیروزی خاخال خلاف از طرف چمنستان
حلب رعت پیشگاه حله و حشمت بی عیار و گنزار ایهت و
کسریای بی خس و حار شد چشم منده غفون و روان ملک بر آسود
در حوض رافعه طناب را دسب آویز شورش امزنی از کف رعت
و عقبت نشان دولتخواه را خاطر از اختلال دولت و اید آمد •

• شعر •

در این شاه دیروز مند • که هرگز میدانش ز گیتی گرد
نشد بد به پیش سد آب • دل اندر بر خصم همچون حداب
در هر کجا سد تدبیر بست • شکوشت بیک حمله درهم بست
در خصم زان گونه درهم مشرد • که خود حمله بر قدب دشمن نبرد
در سب نصرت شه کامیاب • بدانسان که نهد پا در رکاب
در دور بین دیده و روان هوشمند و بالغ نظران • حقیقت پیوند
در سرآت خاطر شان نقش پذیر وقایع روزگار گشته از تصفح حوائج
در حادثه‌ها و مطالعه پاستانی نامهای حیرت بخش عبرت افزا
در سرای اوضاع و احوال جهان نموده اند و دناتر مآثر و
در مفاخر سلاطین ماضیه و حواقین مابقیه جلوه گاه انظار تتبع
در نظارگی کارخانه ابداع بوده صورت این معنی پوشیده نیست که
در کسی از پادشاهان کشورستان و خسروان عالی مکان را در عرض

این قدر مدت این چنین محاربات شگرف خمروانی و مصای
مرد آزمای سلطانی اتفاق افتاده و از آن دم که توفیق ربانی و تاپ
آسمانی دست نوازش بر سر اقبالمدان گیتی پناه نهاده کم نیست
بلندی را این نصرتهای غیبی و فتوحات سماوی دست داده
اگر بدیده تحقیق نیک ملاحظه رود و از تاریخ نامهای کهن
ملوک روزگار گرفته آید اکثر کشور کشایان نامدار را که علم عالمگیری
و جهان پروری بدست همت برانراخته اند و ستمد عزیزت
میدان خصم انگنی و دشمن سوزی تاخته هنگام ظهور داعیه گری
ستلنی و طلوع بیدار اقبال و کامرانی باقتضای قوت طالع و فاع
تقدیر دشمنی قوی که بحسب جاه و دولت و سپاه و شوکت با این
برابری کند و دم معارضه و هم سرب زند مفقود بوده وصف آرد
و نبردی که کلر آزمایان موافق هیجا ازان باز گویند در
سلطنت بطریق ندرت روی نموده و بر همکنان ظاهر و هویداست
که این پادشاه میروز بخت نصرت سپاه خدیو عالم گیر گیتی پناه
با وجود اعدای قوی دست ذی شوکت و مدعیان با اقتدار
مکنت که هریک کلاه گوشه نخوت و استکبار بر فرق بلندار می شنید
به نیروی توفیقات ازلی و تاییدات لایزالی در عرض
محاربات سترگ و نبردهای دشمن سوز واقع شده همه جا
ظفر نصیب اولیای دولت ابد پیوند گردید و خود بنفس نفیس
در سه موقف دشوار و معرکه خونخوار که جگر گسل شیر دلان روزگار
و زهره گذار دهم را اعدای دین نبرد خو و رزم آزمایان و در
صف آزائی و کلزار از کار نامه دلوری و استقلال بر طاق

دست و مردانگی نهاده بضرب تیغ هرا نشان و قوت بازوی نصرت
شان گوی سروری و قصب المبق برتری از معاندان دعوی کار
و شوکت اندیشان نخوت شعار بردند و با این کوشش همت و تلاش
حرار و معاصی جهانکشا و محاربات ظفر پیرا که ازان خاقان گیتی
نشان مشهور عالمیان گشته از غایت آگاه دلی و هوشمندی هرگز
بندار این امور شگرف پرده غفلت برداشتن خدا داد آنحضرت
می کشد و از نهایت خضوع و نیازمندی که بدرگاه کبریا دارند این
مراتب را ببازوی قوت و نیروی اقتدار خویش احقاد نکرده همواره
در حلوات قدس و محافل انص بر زبان حق ترجمان که مفتاح
حران صدق و ایمان است میگذرد که ظهور این مواهب عظمی
و فتوحات علیا را از معجزات باهرات حضرت سرور کائنات و آثار
مباین امداد و ابعاد باطن مقدس آن خاتم موجودات علیه و علی
آ و اصحابه شرائف الصلوات و کرائم التحیات میدانیم لاجرم
پیوسته شکر این نعمت ارجمند بطاعات و عبادات و انتقای مرضیات
می و ترویج شرع مطهر حضرت خنمی پناهی و محو آثار بدع
و سفاهی بجا می آورند و از نفسی منفی و توفیق نصیبی با وجود
نکرت اسباب جاه و تجمل و تهور مواد حشمت و کامرانی لیسند
نعمت و تن آسانی نداده بدوام آگاهی و ایزد پرستی و کمال
عدل پروری و رافت گسترده و پژوهش حال سپاه و رعیت و رعایت
دانون انصاف و محبت که غرض از سروری و سرفرازی همان تواند
بود منطقت را فروغ خلافت بخشیدند امید که پیوسته کشور صورت
و مدنی و اقلیم ظاهر و باطن از نور مبینی آن خدیو عالم گیر

رونی پذیر بوده تیغ مطوت و اقبالش سر انداز خود سر
و ماهیچه رایت عز و جلالش هم چشم خورشید خاوران باد
حضرت شاهنشاهی بعد از اجتماع مؤده این فتح آسمانی روز
نیاز بدرگاه اهزه نصرت بخش کار ساز آورده مراسم شکر و حمد
آلهی بتقدیم رسانیدند لیکن خاطر حق پرست و حاجوی که تقدیر
جوهر عبودیت و قیمت شناس گوهر عقیدت است از نصیبه کشیدند
زبدان فوئیدان اخلاص شعار علیح میر که از دیوین بندهای ندر
ارادت کیش و سرخیل دولتمهان بغیر اندیش بود قرین قدس
و ثانی گردیدند و روح او را بانوار توجهات باطنی و طلب غفران آرزو
نوازشهای معنوی و الطاف روحانی نموده حکم فرمودند که چون من
شود نعلش آن نوین مغفور را بآئینی شایسته بر داشته و در
قدسیه معینی بهت پائین پای قدس ابرار حضرت خواجه یزرگر
قدس الله سره العزیز دهن کنند و نعلش شاهنواز خان را نیز بآینه
قدس حیات نه در راه اخلاص و عقیدت باخته بود نظر بر
نصبت و خدمتش حکم شد که باعزاز و احترام برداشته در
بقعه مبارک مدفن سازند و روز دیگر که سلج جمادی آخره
خاقان مؤید پاک دین بطواف روضه منوره پیشوای اهل بیت
نخبه اصفیای کرامت آئین حضرت خواجه معین الدین
سره العزیز شرف قدم ازانی دهفته بعد از تقدیم آداب زیارت
پنج هزار رزیده بمجاوران و خدمت گزاران آن مزار قدسی انوار شده
فرمودند و از آنجا عذاب نومن اقبال را انعطاف داده در صورت
فیض اعلی دولتخانه پادشاهی که در کنار قلاب انا ساگروایع

نعت نزول اقبال نمودند و اردی همایون باشا را معنی از جانی که
به بچ کرده بنواحق تالاب آمد و چون تعانی دارا بی شکوه
دران پژوه از مقامات جهان پیرائی و نفعه زدهائی بود بعد
مردت از روضه معینی باقتضای رای عالم آرای راجه چیسنگه
و در خان را با جمعی از بدهای کار طلب و مبارزان نصرت
بغلی مثل پیر دلخان و محمد بیگ و یادگار بیگ و اودیجهان
زهر و بهوجراج کچهواهد و شهسوار بیگ و مصری افغان و مسکت
سکه توبر و سورجمل کور و یوسف نیازی و آتش قلماق و
خان تار خان و غلام محمد افغان و ترکناز خان و شیخ نظام
نکامشی او تعیین کرده مرخص ساختند که آن سرکشه تیه ادبار را
هیچ جا مجال درنگ و قرار نداده اگر میسر شود دستگیر کنند و الا
مست بر تعاقب او گذاشته او را آواره دشت ناکسی مازند و هنگام
بخصت راجه چیسنگه را بعنایت خلعت و یک زنجیر نیل
و شمشیر مرصع و انعام یک لک روپیه و بهادر خان را بمطای
مست و محمد میر میقاتی کار با ملاقه مروراید و انعام می هزار روپیه
فرمودند و از کوهکشان آن جیش فیروزی یادگار بیگ
مست خاصت و خطاب یادگار خانی و محمد بیگ برادرش خطاب
مست از خانی و دیگر مدد ها بمرحمت خلعت و بعضی بمطای
مست گشتند و برای تسلیه خاطر و میده راجه جسونت سکه که
مدق بدست و باز گشت او بر ساحت مدبر خورشید نظر شهشاه

جرم بخش عذر پذیر پرتو وضوح امکنده بود درمان مرحمت نمود
 مبنی بر مرده بخشایش و عفو حیوانی زلات و خطابا از پیشگاه محمود
 مادر گشته خلعت خاص جهت او مرسل شد و بمنصب -
 که هفت هزاری هفت هزار سوار از اسکنه پنج هزار سوار دو اسبه
 سه اسبه بود مرمر از گردید و چون از وقوع تفصیرات و مآثم گذشته
 افر حاکمیتی در قامیه عبودیتش بود جلال مرحمت و انصاف
 پادشاه چنان اقتضا نمود که یکچند از بساط قریب و حضور نور پدا
 از خلعت کردار و نشویر تفصیر بر آید لهدا صوبه داری کثرت
 بار تقویض یافته حکم معلی صادر شد که آن صوبه شتافته ده
 مهمات و جبر اختلال امور آنها پردازد و کنیز پرتوی سنگه به
 خود را روانه پیشگاه حضور مازند و تا سه روز دیگر رایات جهالت
 دران مکان نبض نشان اقامت گرفته حایه چتر اقبال دروغ بخش
 حاجت آن بوم و بر بود و هر روز محفل کمرانی و کام بخشی مرتب
 گشته هم امور ملک و ملت انتظام می یافت و هم آثار نورش
 و مکرمت بظهور میرسد و دین هنگام بافتضای رای عالم آرای
 امیر الامرا بمنقر الخواجه اکبر آباد مرخص گشته بعضای خلعت
 خاص و شمشیر مرصع گران بها عز اخفصاص بدست و عاطفت
 خسرواده امیر خاں را که از قصبه شنج میر شهسوار بود بعضی

(۶ ن) و پرتو توجه بحال باز ماندهای شنج میر شده
 همگی را بمطای خلعت از لباس کدورت بر آورد و امیر خاں برادر
 آن معفور باخانگه در هزاری دو هزار سوار بمنصب چهار هزار

خلعت از لباس کدورت بر آورده دل جوئی و نوازش نمود و جمعی
 دیگر از خوشان و منوچران آن بودند معفور خلعت مرحمت شد
 و چند سوادوی نسبت و بدگی شاه نوازش خاں منظور خاطر خاطر
 پادشاه حق بر حق شناس بود پرتو التفات بحال و مزیدن و باز
 منده می او انگذند و به پسران آن خاں مرحوم و اصالت خاں و
 میر صالح هر دو دامادش و خاده زید خاں که نسبت مراتب باو دارد
 خلعت عذابت کرده آن هارا نیز از کثرت مآثم بر آوردند و معصوم
 خان مبین پسر او را که حلق هزار و پانصدی هزار سوار منصب
 داشت منصب دو هزار و هزار و دو صد و پنجاه سوار و

مادر هزار سوار و مرحمت نقاره و شمشیر و جمدها با علاقه مرورید
 و میر ابراهیم مبین پسر آن مرحوم بمنصب هزار و چهار صد سوار
 و کنیز دیگرش بمنصب شایسته مریدند گردیدند و به جمعی
 دیگر از خویشان و به منسوبانش خلعت عذابت شده مجموع
 اعداد عاطفت شدند و چون سابقه نسبت بدگی شاهنواز خان
 معفور خاطر خاطر باک - احق پرتو و حق شناس بود باز ماندهای
 آن خان مدبر را نیز مطرح انوار التفات ساختند و همه را بمطای خلعت
 و خنده و معصوم خان پسر بزرگ او را بمنصب دو هزار و یک هزار و
 مینصد سوار و حیات خان پسر دومین را بمنصب هزار و پانصدی
 مینصد سوار و میر صالح دامادش را بمنصب هزار و پانصدی پانصد
 سوار و مرمر از بی کشیدن و بسپاری از بندهای عقیدت آئین و مبارزان
 نصرت قرن بمواهب سنبه و مکرم بیده مورد بطار نوازش گردیدند

خان را بدستور مابق بصوبه دارى اجمیر منصوب کرده بعنايت خلعت
و امپ نواختند (و مانسنگه راتپور بعز ملازمت فائز گشته يك زنجير
فيل و دو سر امپ پيشکش گذرانيد و بمرحمت خلعت سر پنج سر مع
سر بلند گشته رخصت وطن يافت و بعد انداز خان بخدمت مير بخشيد و
اهدایان معين گشته خلعت سرافرازي پوشيد و در محنت خان بعقاب
خلعت مياهي شد) ستم ماه مذکور بزرگ تالاب را بر سر مستقر
رايات ظهير گرديد و روز ديگر که از آنجا کوچ شد راجه رايه
مسوديه از دصبه توده که موطن اوست رسیده دولت زمين بوس
در دولت و مقدم خان ديوان بيوهات بيز شاهزاده و زوائد کارد
که بموجب امر ايمى در دصبه فصبه مذکور بود بموکب معى
پيوسته حراز ملازمت اشرف نمود و هشام که بدستور روز پيش
کوچ بود از عرضه داشت اختر برچ منصوب کوه در چ خد
باد شاهزاده والا بدر محمد سلطان و معظم خان بوضع بدو
شجاع باطن ستيز منته مکن که بحيان مکن روزى چند در موکب
ثبات قدم ورزیده باستظهار پای ديوارى استوار که در قدیم
افغانان در پيش آن بلده کشيده اند مغرور گشته بود و ميخواست
که آنرا استحکام داده چندی آنجا پای همت فداور از فريب
قرب وصول اوج قاهره احساس استقلالش تزلزل يافته تاب نداشت
و پايدارى نياورد و بيست و يکم جمادى الاولى از موکب رايه
ادبار افراشته بکام ناکسى روانه جهانگير نگر گرديد و معظم

دور بندهاى پادشاهى بيست و چهارم شهر مذکور داخل قلعه
موسر شد از ورود اين مزده بيجت پيرا اولياى دولت و امنياى
دولت را مسرت بر مسرت افزوده صفيير نصير نصرت و ططنه کوس
اليمى نوای بشارت بمصامع همگان رسانيد و مراحم خسروانه
محمد سلطان را دارمال خلعت خاص عز اختصاص
بخش و شش هزار سوار از تابدين خود آن والا برادر را در اسبه سه اسبه
موسر نمود که از امس و اساه بمنصب پاورده هزارى ده هزار سوار
در دصبه پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه هر بلند باشند و معظم
خان دارمال خلعت خاصه و ايعام محالي که يك کرور دام جمع آن
در دصبه عدايت گشت بهم موکب جلال از دصبه توده گذشته
از دصه در مسون روز ديگر آنجا مقام شد درين منزل دليور خان
دور جنگ زخم تير برداشته بود عز بساط بوس در يافته بعنايت
دست و شمشير و ايعام پشاه هزار رديده نوارش يافت و از
منش که پنج هزارى پنج هزار سوار بود يک هزار سوار دو اسبه سه
در دصبه گشت (و بيگ منصور بفوجدارى بقلاده معين شده
خلعت و باضانه پانصدى پانصد سوار بمنصب هزار
صدى هزار سوار مياهي گرديد و هر جس گور بمرحمت علم
مياهاات افراخته رخصت جاگير يافت و دليور و نصرت
بهران بهادر خان زرهيله هر يك بعنايت خلعت و امپ سرقرار
گشت ۲ هزاره هم کوچ شد و بطى ده مرحله بيست ماه مذکور

ظاهر قصیده هندون مخیم عساکر منصور گردید و دو روز آن
مقام شد درین ایام رخشنده اختر برج درانت تابنده گود
درج حشمت بادشاه زاده عالیقدر درخنده شمس محمد معطر که در
دکن بودند بارسال خلعت خاص و یک قبضه سپر خاصه مراد
نوازش گشتند و بمحمد امین خان و فاضل خان از روی عاطفت
خلعت عطا شد و راجه رایسنکه سیسودی به بمرحمت خلعت و حیدر
مرصع با علاقه مروارید و بیرم دیو سیسودی به عنایت خلعت و سپ
و نقاره و پر سوجی دکنی و سندراس سیسودی و مسعود حیدر
و ادیبپهان راتپور و پرتاب سنگه جهالا و جمعی دیگر بمرحمت خلعت
سروراز شده در سنگ کومکبان دکن انتظام یافتند و هنگام رخصت
همگی بعنایات و مراسم خسرویه مورد نوازش گردیدند و مطب
خویشگی فوحدار سورتبه و چونانگده که هنگام شورش انگلیزی
بی شکوه در گجرات بمقتضای پادشاهی دکنی و کار آگاهی سرور
بندگی و دولت خواهی از کف گذاشته از سعادت ناشی
باطل پووه نگردیده بود منظور انظار عاطفت پادشاهانه گشته به
پانصدی پانصد سوار دو اسبه سپه اسبه بمنصب سپه
و پانصدی سه هزار سوار از آسمه هزار و پانصد سوار در اسبه
(۷ ن) باقتضای رای عالم آرای راجه رایسنکه و بیرم دیو
سندراس سیسودی و پرسوجی دکنی و مسعود خان و دیو
راتپور و پرتاب سنگه جهالا و جمعی دیگر در سنگ کومکبان دکن
انتظام یافتند

اسبه و عنایت و ارسال خلعت و خطاب خانی مشمول بمرحمت
شد (و راجه اندرمن که چهار هزار و سه هزار سوار بمنصب داشت
پانصد سوار از تابندگان او دو اسبه و سه اسبه مقرر گردید و سرور
خان بفوجداری سلطان پور و نندوار سربند گشته بعنایت خلعت
و سه روزش باعت و هوشدار خان بمرحمت یک قبضه شمشیر
مورد عافیت گردید و متج الله خان ولد سعید خان بهادر مرحوم
و خواجه عنایت الله هر یک باضافه پانصد سوار بمنصب هزار
و پانصد سوار و از اصل و اضافه گویال سنگه ولد راجه مراد از
کومکبان صوبه کلل بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار
و مصری افغان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و غلام محمد
اندلس بمنصب هزار و چهار صد سوار) و محمد قاسم علممردان خانی
از کومکبان دادشاهزاده محمد سلطان ب خطاب اتمام خانی سرورازی
پانصد (و سنگی خان بفوجداری سرکار سارن معین شده بعنایت
خلعت و اسبه و باضافه پانصدی چهار صد سوار بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار دصیقه اعتبار امروخت) و درین هنگام حضرت
سعدشاهی بذات رعایت مراسم قدر دانی و ذره پروری روزی در
حدن بهضت و سواری عنان توجه پادشاهانه بسر منزل بازماندهای
شاهد از خان اعطاف داده از روی نوازش پرسش آنها فرمودند
در بیست و منوم که سوکب نصرت طراز از صیبه هندون باهتر از آمد
و محال میر سامان برای اتمام بعضی مهام بمستقر الخلاء

اکبر آباد رخصت یافت او دایر خان ولد بهادر خان روهيله که هزاری
هزار سوار منصب داشت دو صد سوار از تابانان او دو اسبه و دو
اسبه شد و منصب راجه بهروج زمیندار موکیر از امل و ...
هزاری هزار سوار مقرر گردید و فتح افغان بعفایت خلعت و عتبه
مباهی گشته رخصت وطن یافت و بیست و چهارم عرصه دله
فتح پور از پرتو ریات جاه و جلال مطلع خورشید اقبال شد
امارات فیض اسلوس دولتخانه آن شرف اندوز نزول همایون گردید
خدیدو حق پرست مکرمت شعار مبلغی گرانمزد برسم نذر
قدسیه قدوة اکبر عظام شیخ سلیم چشتی فرستاده چهره دولت
و سر بلندی را فروغ نیاز مندی بخشیدند درین روز منصب
از اکبر آباد رسیده ناصیه سالی آستان سلطنت شد و فردای
امیرالامرا که پیشتر آمده بود و تقریر خان که در خدمت
حضرت بود و کومکیان و تصدیان آن مستقر الخلافه از
رسیده دولت اندوز ملازمت گشتند و روز دیگر معتمد خان
سرا آمده (میرین عزت بوسیده يك هزار اشرفی که پرده آرای هودج
نور افزای شهرستان حشمت ملکه قدسی مقامات ملکی مکت
صاحب برسم تهنیت قدوم اشرف فرستاده بودند بنظر انور
درجه پذیرائی یافت و تا پنجم شعبان آن عرصه دل نهین
اندوز اقامت موکب ظفر قرین بود درین ایام پیشکش عادی
بیجاپور از نقاش امتعه و جواهر و مرصع آلات به پیشگاه

و دار رسیده رتبه قبول پذیرفت و دو اسب عربی باک رفتار که امام
احمیل والی یمن از روی اخلاص و عقیدت مندی مصحوب میر
الهدیه ولد میر نعمان برسم پیشکش بدرگاه خلافت پناه فرستاده
بود بنظر اکسیر اثر رسیده پذیرای انوار استعجاب گردید و پیشکش
راحدکه مشتمل بر دو قبضه شمشیر با سحر مرصع و یک عدد
لجی مرصع میفاکار به پایت سریر اعلی رسید (و مهابت خان
مویه دار کابل و خلیل الله خان ناظم میام دار السلطه از لاهور
خدمت ارسال خلعت خاص عز اختصاص یافتند و عبدالرحمن بن
در محمد خان که در اجمیر بنابر تقصیری از منصب معزول شده
بود بمنصب سابق که پنج هزاری بانصد سوار بود مرتراز گردید
و نامت خان و مرتضی خان و طاهر خان و اسد خان بخشی درم
و هو دار خان و خاتعالم و راجه رایسنگه راتهور از روی عفايت
درست مرحمت شد و وکتور لعل سنگه ولد رانه راجسنگه که دولت
سوز ملازمت رکاب ظفر مآب بود بمرحمت خلعت و ممرین
مورد و جیفه مرصع و نیل باجل زربفت سر بلند گشته رخصت
طال باسب (و راجه دیبی سنگه بندیده و جعفر فوجدار متبرا بتقیل
مده حنیه فائز گردید) و شهابت خان بتخانه دارق غزنین از تغیر
شمسیر خان منصوب گشته بعفایت خلعت و یک زنجیر نیل
مباهی شد و عزتخان بفوجدارق سرکار بهرائج (سرانراز گشته
بمرحمت خلعت و اسب و باضانه هشتصد سوار بمنصب ده هزاری

هزار و پانصد سوار نوازش یافتند و اعتبارخان خواهره سرا بقلعهداری
مستقرالخلافه اکبرآباد از تغیر اکرامخان بعنایت خلعت واسب و معتقد
خان خواهره سرا بخندمت ناظریم حرم سرای مقدس بجای اعتبارها
منصوب گشته بعنایت خلعت و مراحم نوازش یافتند و سیفخان که
بعد از جنگ آله آباد از منصب معزول شده بود درین هنگام عاطفت
پادشاهانه شامل حالش گشته بعطای خلعت بمنصب سابق که
در هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بود مورد انظار التفات شد
(و راجه سنگه بندیده و ضاع پانصدی پانصد سوار بمنصب
سه هزار و پانصدی سه هزار سوار والا رتبه گردید و عسکرخان
نجم ثانی از نوکران دارا بی شکوه بمنصب دو هزار و چهار صد
سوار سروراز گشت و بالله یار خان و میر توزوک افتخار خان
آخته بیگی و مید نصیرالدین و جمعی دیگر از بدهای حضور
خلعت مرحمت شد و فوجدار خان بفوجداریم فتح پور و خاندان
از تغیر یزدانی و عنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار دو اسبه و سه اسبه (و صدر متاج بفوجدار
بروده (و عطای خلعت و سپ و خطاب فتاح خانی و از اصل و
منصب هزار پانصدی هزار سوار دو اسبه و سه اسبه مرفرازی یافتند
و روپ سنگه سیمودیه و پرنی راج پهازی و راجه کهن و محمد
ظاهر نواسه سنگه مذکور و رستم خان بعنایت خلعت مبادی شد

(۶) بیک نسخه (۷ ن) که از اعمال صوبه گجرات تعیین داده

خطاب نیک خانی تارک مباحات برافراخت

در ملک کومکیان صوبه کابل منتظم گشتند (و همت خان از لشکر
پادشاهزاده محمد سلطان رحیده جبهه سایی عتبه خلعت گشته
(عطای خلعت کسوت مباحات پوشید و محمد ابراهیم و محمد
بغوب و محمد اسحاق پسران شیخ میرمنفور که در مستقرالخلافه
اکبرآباد بودند دولت زمین بوسی دیوانه بشمول مراحم خسروانه
مصور انظار نوازش گردیدند (و محمد بیگ ترکمان از کومکیان صوبه
گجرات که دارا بی شکوه او را با خود آورده بود خلعت داده دستور
عدم در ملک خدمتگذاران آنصوبه منسلک گردید (و خواهره عنایت
از خواهرهای ماوراء النهر درین ایام بدولت آستان بوس رسیده
بعطای خلعت و انعام پنج هزار روپیه کلمیاب شد (ششم شعبان رایست
منصور ازمنج پور بعزه توجه بدار الخلافه شاهجهان آباد نهضت نموده
موضع چغداوی مضرب خیام ظفر اعتصام گردید درین تاریخ از
عرضه داشت پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان بر پیشگاه سلطنت
برنو بشارت تانت که داسجای رسیده بخت تیره اخراج چنانچه
گوش نامت بصدقه موافقت عساکر قاهره در موگیو تاب ثبات
دارنده به اکبرنگر که آسرا محل نامیت و مسکن امنیت خویش
می بنداشت رفته بود درین وقت که جنود گردون شکوه برهبری
دوای و اقبال از موگیو بانهاقب آن فتنه پرور شتافته باکبرنگر
در یک رسید چون بر قرب وصول انواج نصرت شعار اطلاع یافت
در آنجا فیو تاب مدافعه و پیکار از اندازه جمعیت و اقتدار خود افزون

دانسته دیگر باده عزم فرارش بقرار ساخت و بیست و یکم رجب
با اهل و عیال و مردم خود رخت ادبار بکشتیها کشیده از دریای
گنگ گذشت و اکبر دگر که مرکز حکومت و مقر ایالت ارباب
بتصرف بندهای درگاه خلائق پناه در آمد از درود این مرده در اب
انرا انوار بعجت و معریت فروغ انزای خواطر امفیای سلطنت شد
نوای تهنیت از بار یافتگان بساط عزت بلغدنی گرا گشت و نقاره های
شاد باده بنوازش آمده اسرای رفیع مقدار و مائر استاده ای
مسفل ملیمانی تسلیم مبارکباد این فتح آسمانی نمودند (درین
منزل حکیم نور الدین دیوان بیوتات اکبر آباد و دیگر متصدیان
مستقر خلعت خلعت یافته مرخص شدند و روز دیگر کنار دریای
جون برابر موضع کوکل مقرب سراق ظفر پدرا گشته فردای آن
مقام شد و مخلص خان بعنایت خلعت کسوت افتخار پوشیده بر فهم
سابق بنظم مهام اکبر آباد مرخص شد (و حکیم صالح شیرازی که
بموجب امر و الا دولت اندوز خدمت حضرت اعلی بود بعنایت
خلعت مباحی گشته رخصت معارفت یافت و نهم ماه مذکور یام
و عمارات بادشاهی که ما بین متورا و بندر این ست فیض اندیز
نزول اشرف گردید و پیشکش جمفر خان نوجدار متورا مشتمل بر
اسبان خوب و نفائس مرغوب بنظر اکسیر اثر رسیده پذیرای
انوار قبول شد (درین هنگام عواطف بادشاهانه پرتو التفات و توجه
بحال ناز مایه های شیخ میر انگنده هریک را کامیاب فیض عادت

رعایت خلعت امیر خان برادر آن متغور بمرحمت خلعت
خاص و شمشیر با ساز میفا کار و جمدهر میفا کار با علفه مروارید
رعطای نقاره و باضانه دو هزار و دو هزار سوار بمنصب چهار
دراری سه هزار سوار سر بلند شد و میر ابراهیم مهین پسر آن مرحوم
بمنصب هزار و چهار صد سوار و میر اسحاق و میر یعقوب پسران
خرد و سید محمد خواهر زاده او بمنصب شایسته مورد انظار
تربیت و نوازش گردیدند و فیض الله خان بعنایت خلعت و اسب
ساز طار و شمشیر با ساز میفا کار و میف خان و همای خان بمرحمت
شمشیر مباحی گشتند و بعد از طی سه مرحله باغ بلوچپور
از رول مسعود خرمی و نصارت پذیرفته روز دیگر آنجا مقام شد
و دانشمند خان که برهبری سعادت از دار الخانه اجتهال موکب
حلال نموده بود چیده حامی عتبه اقبال گردید و جمفر خان نوجدار
منبرا خلعت یافته بخند مساف مرخص گشت و اکبر خان
نهم دار سابق اکبر آباد بعد ملازمت نائز شد و بعرض اشرف رحید
که حید شجاعت خان باده بساط حیات در نوردید و سردار خان
نه در سلک کومکبان گجرات انتظام داشت چون درین هنگام
نه دارا بی شکوه بد فرجام از اجمیر فرار نموده بآن صوب رفته بود
و دیگر باده قصد تصرف گجرات داشت مصدر دولت خواهی
و خدمات شایسته گشته آن بلده را از تصرف آن باطل پزوه
محافظت کرده بود عاطفت بادشاهانه او را باضانه پادصدی
سوار و پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و
نص سوار از آنجمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه نوازش نمود

(در سنگ خال که بقومداري سگدیده بود بمنايب خلعت و مده پانصدی ميصه سوار بمنصب هزار و پانصدی نهصد سوار و سگ مرزا سوزاوي از گومکيان پنده که درين ايام پايه اعلی آمده بود بمرحمت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب ساري ميصه سوار سرفراز شدند) هژدهم یک مغزلی خضر آباد مغرب خيام نصرت اعتمام گردید و فاضلخان مير هاشم که بموجب حکم را بجهت آوردن کارخانجات پادشاهی در مستقر الخلافه اکبر آباد آمد بود بموکب معلی پیوسته فیض اندوز ملازمت همایون بود نوزدهم عمارات فیض بنیاد خضر آباد از سایه منجوق جهانکشاف سعادت پذیرفته روز دیگر سیادخان ناظم مهام دار الخلافه و نجانبخ و ابراهيم خان و ظفر خان و فخر خان که در سلك گوشه نشینان بودند با متصدیان آن مرکز خلافت بدولت آستان بیوس رسیدند و مدتی بازده روز شهنشاه جهان قرین دولت و کامرانی دران منزلگاه اقبال به عافیت گسترده نزول اجال داشتند درین وقت (راجه جسونت) سگ سونه دار گجرات و راویاها و سنگه گور که در ملک گومکيان دکن بود بدست ارمال خلعت سرمایه مباحات انداختند و بجیسنگه عم را نا بمنايب خلعت و اسب سرفراز شده بوطن مرخص گردید و (راجه دیبی) سگ بندیده بقومداري بهلمه از تغیر راجه عالم سنگه و عنايت خلعت و اسب و اکرامخان بقومداري نواحی مستقر الخلافه اکبر آباد تغیر مید ساغر خان (و عطای خلعت و قیل و یاضانه هزار سوار

منصب دو هزار و دو هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو امده سوار و حسنعلی خان بقومداري نواحی دار الخلافه شاهجهان آباد (در گیت سنگه) و عنايت خلعت و اسب و فضل الله خان (در گیت جواهرخانه و مرحمت خلعت و سید ابراهيم پيشکوهی منصب هزار و چهار صد سوار و سید محمد قنوهی پانعام دو هزار و سینه سرفرازی یافتند و قابل خان که پدرش فوت شده بود خلعت مورد عاطفت شد و رعایت خان بقومداري سوزاوي از تغیر محمد صالح ترخان تعیین یافته مشمول مرحامه گردانده گشته و درین ايام میمنت پرتو شهنشاه حق پرتو قدسی حاصل همزمان دولت و سعادت بزیارت روضه منوره قدره اکابر عظام و مشایخ کرام حضرت خواجه قطب الدین کاکلی قدس الله سره و توجیه فرموده برکت اندوز گشتند و خدمت و مجاوران آن بقعه سوره را از فیض مکرمت و انعام بهره ور ساختند و ملخ ماز مذکور ده است داخل شدن بمستقر اورنگ حشمت بود گیتی خدیو عالم سوزاوي روز قرین عز و جلال با کوبه بخت و دیدنه اقبال بعزم دلال دار الخلافه بر نیلی فلک خرام کوه تمثال سوار شده پایه ساری عزت و اعتلا گردیدند و صدای نقاره و غروش طبل و کوس از بند آبنوس در گذشت و صغیر نفیر و نواي گریای پرده کشای کشتن املاکيان گفت و چنانچه رسم و آئین این دولت ابد قرین است

میلان کوه پیکر بدیع منظر گردون شکوه گروهها کرده آراسته بپیراهنی
طلا و نقره و جلاجل زرین و حلال میمین و برگستوانهای زردوری
و مخمل زربفت و بر پشت هر یک علمهای خورشید تاب نورافشان
چون رایت آفتاب از اوج چرخ کبود درخشان و کوبهای کواکب
نشان بمان قندیل ماه و مهر از چش طاق سپهر تابنده و درختان
و پری چهره اسپان عراقی نصب عربی نتاج همه زرین مقام و موی
لجام و ماده فیلان کوه پایه و شتران نرو ماده جمله بازبفت و پیراه
و پیراههای بسیار از تفتنگچی و بانداز با برقههای زر نگار پیش پیش
افواج نصرت شعار نظر فریب تماشااتیان شهر و بازار گردید و امری
نامدار و نوینان و نایع مقدار آن بدرمید و خورشید عالم گیر را
دار درمیان گرفته و عساکر ظفر مآثر از عقب و میمن و میسر
موج مانند خیل کواکب سیار صف بسته در ظل رایت مهر افروز
هر یک بجای پایت خویشت روان گردید ترک بهرام را از مشاهده
شودت و احتشام چشم نظاره خیره گشته بحیرت و شگفت برآمد
و ملک جهان دیده از حسن این توزک و آئین پسندیده قوت
خرامش کرده بتفرج ایستاد از بس زر و سیم نگار در هر ط
و دهگذار بمان شکوفه از باد بهار ریزان بود و دامن آمید نظارتین
از نثار چینی لبریز نقد عطا و احسان

و هم پنداشت مگر خاک زمین زرخیز است

عقل میگفت که گردید فلک سیم نشان

القصة خدیو سکندر نشان باین توره و آئین و شوکت و شان از

بازار شهر قدیم یا امرا و ندیم عبور فرموده پرتو درون بساحت

در اخرومه امگلدند و از راه دروازه قهوری داخل قلعه مبارکه شده
تحت در ایوان سعادت بقیان خاص و عام و پس از آن در محفل
دولت اساس غلخانه سریر آرای معشمت و کامرانی گردیدند زبده
نوینان عظام امیر الامرا مبلغی گرانمند بصیغه تصدق و نثار گذرانید
و دیگر اصواب و الا مقدار و ایستادهای بحاط سلطنت درخور حال و هم
تصدق و نثار بجا آوردند و صفی خان قلعه دار دولت اندوز ملازمت
شرف گردید از سواست دولت افزا آنکه درین ایام از عرصه داشت
حالی دوران صوبه دار آله آباد معروف پیشگاه خلافت و جهاندار
گردید که قلعه چنانچه قبل ازین گزارش یافته بعد از برهم
خورشید دارا بدشکوه بنصرف ناشجاع آمده بود و گنبد ابو محمد
دم یلی از نوکران او احرامت آن حصن منیع قیام داغمت اوائل
امضان المبارک این حال فرخنده فال بی تعب محاصره و بعد از
تصرف اولیای دولت بدزوال در آمد و مید ابو محمد برهبری
طالع بیدار شاه راه عبودیت و دولتخواهی مبتدی شده اختیار
در کعبه درگاه آسمان جاد نمود و یرایخ گیتی مطاع بصورت پیوست
در عراست آن حصن فلک اساس بخواص خان که از کوشکیان آن
صوبه بود مفوض باشد و مید ابو محمد به پیشگاه حضور آید

گفتار در تمهید جلوس ثانی

قبل ازین در داحتان نخستین جلوس سعادت قرین گزارش

(۱) پنج هزار روپیه بصیغه الخ

یافته که چون دران هنگام فرخنده فرجام مواهب نصرت است
بقصد دفع دارا بی شکوه عزیمت یورش پنجاب داشت و پس
فرصت را گنجایش آن نبود که جشنهای پادشاهانه و بزمی
خسروانه که شایان این امر سترگ باشد آراسته گشته جمیع
و مراسم که معمول این دودمان کرامت پذیرد و منت سرپر آری
اورنگ نشینان این سلطنت خدا داد است رعایت کرده شود
خدایو جهان آن جلوس میدنست طراز را بحکم تقاضای وقت و حال
مختصر قرار داده خطبه و سکه و تعیین لقب اشرف را موقوف
داشتند و پیش نهاد ضمیر مهر تنویر آن بود که چون خاطر ملک
ناظر بالکلیه از دفع ننگ اعدا ببرد اژد و غبار شورش فساد اندیشه
باطل سگال بآب تیغ جهانکشا از ساحل ملوک و دولت فرو نشاند
و موکب ظفر لوا از رنج سفرها و محنت یسافها آسایش یابد
قرین سعادت و کسرانی و نصرت بمرکز خلافت و جهانبانی سعادت
گزیند دران دار الملک مجد و جلال بجمعیت خاطر و فراغ بال در
باره به تمهید جشن جهان پیرانی و بزم سرپر آرائی بدو عی که
امر جلیل القدر را سزوار و درخور باشد پرداخته اورنگ سلطنت
بجلوس عالم آرا آسمان پایه گردانند و رؤس مذاهب و وجوه دین
بخطبه دولت و سکه اقبال آرایش داده آنچه از مراسم جشن در
و طرب و سرور و لوازم عطا پروری و گرم گسترده و مراتب داد
دهش و انعام و بخشش در حین توقف و تاخیر مانده باشد
بعمل آورند لهذا درین ایام فیروزی انجام که مهمات سلطنت و
گیتی ستانی برفیق خواهش اولیای دولت جاودانی ارادت

نده و ایات نصرت بیکر کامیاب فتح و ظفر بمستقر خلافت نزل
حال نمود این اراده دلپسند که مرکوز ضمیر آسمان پیوند بود از
شکاه باطن الهام موطن سر بر زده اشاره و لا بصدر پیوست که
حسطنی کشایان رصد بند و اختر شناسان دقیقه منج فرخنده معانی
مستات بخشش برای این جلوس همایون اختیار کنند و باتفاق
سر ارباب تنجیم از اهل فرس دهند بیست و چهارم شهر رمضان
ستارک که مستجمع انوار فیوض و برکات و منتخب جداول تقویم
زمانه و اوقات بود ساعت این جلوس مسمود مقرر شد و حکم گیتی
مطاع بقاظمان منظم دولت مادر گشت که تا ساعت مذکور تهیه
وزر حش و سرانجام مراسم طرب نمایند و بارگاه حشمت و جاه را
بمواهب تجمل و شکوه به پیرایند کار پردازان امور سلطنت
و پیشکاران پیشگاه خلافت کمر بامتثال فرمان بعهده بآرایش محفل
نشاط و سامان احباب انبساط دست سعی و کوشش کشوند و
بموجب حکم اعلی سقف و ستونهای ایوان چهل ستون دولتیخانه
حص و عام را بمحمل زر بفت و محمل زر دوزی و زر بفت های
شائک و نقره بان عراقی و طاسهای گجراتی پرکار در کمال
حی و نظر فریبی آذین بدهد و شک نگار خانه چین ساختند و
نوبتهای مرصع و مینا کار و طلای ساده مانده کواکب رخشان از
طلای آن ایوان سپهر نشان بزیجیوهای زرین در آریختند و در
وسط ایوان تختگاهی مربع ساخته اطراف آن را بمحجر طلا مزین
کردند و تخت مرصع را که تا خسرو زرین کلاه مهر بر سر
مهاب گون سپهر قرار گرفته چنان فلک پایه اورنگ گرانمایه ندیده

بر روی آن جای دادند و در پیش تخت شامیانه لوان نگاری که
حاصل عمان صرف آن شده و مسلسل دورش از مرزهای گز
بها ترتیب یافته چهار منور مرصع برپای کردند و بر جانپوش
تختگاه دو فرخنده چتر مرصع و مسلسل از مرزهای که خورشید در آن
آن از شرف مر بر آسمان حایک باوج اقبال پرا افراشتند و بر دو بالوی
تخت مرصع دو زرین سریر میثا کار گذاشتند و در عقب تخت
سندای های طلا نهاده نور خاصه را که مشتمل است بر شمشیرهای
مرصع ساز با پردلای جواهر طراز و سپرها و برجهای مرصع
کار جواهر نگار که در ترمیع آنها از جواهر قیمتی خراج کشوری
بکار رفته بر روی آن سندای ها گذاشتند و در پیش ایوان مذکور
بر فراز محسن آن که محاط است بمحجر مرصع شاد روانی عظمت
نشان از مخمل زر بفت که ایوان کیوان سایه نشین دامادش تو
بود بستونهای میمنه صیغ فروغ پرا افراشتند بر دور آن شامیانهای
مخمل زر بفت و مخمل زر دوزی بستونهای نقره برپا کرد
و درشهای زرنگار رنگارنگ و بساطهای گوناگون گسترده بیرون محجر
نقره که کنار ایوان منصوب است محجر نقره دیگر در میان محجر
مرصع نصب کرده بر دو طرف حراکهای عالی با پوشه های
زرنگار بر پای کردند و در دیوار خاص و عام را بعموم
زر بفت و مخمل کلاهدوزی و ده یک دوزی و پردهای مروانی
و دیبایهای رومی و چینی زینت دادند و پیرایش حجرهای در
محسن خاص و عام بعهده امرای عظم و بونفان والا مقام مقرب شده
مجموع آنها را بر قیاس ایوان عام و خاص بقیاس انداخته از

زربفت و مخمل و طاس آذین بستند و شامیانهای زربفت و مخمل
زر دوزی بر فراز محسن ایوان هر حجره برپا کرد و فرهای ملون
و بساطهای مزین گسترده و همچنین محفل خلک مشاغل غلامخانه
را که انجمن خاص دولت است بآذین حشمت و ابهت پیرامند
ایک مخمل زر بفتی که عاشر فلک اطلس تواند بود بدو منور
عظیم الشان نقره که هر یک از گهکشان نشان میداده در پیش ایوان
دارج کیوان پرا افراشتند و در زیر اطراف دامن ایوان مذکور محجر
نقره بر زمین نصب کرده درون آن قالبهای نفیس گرمایی و
بساطهای رنگین خسروانی فرش کردند و اندرون ایوان را که از
غایت تکلف و تجمل و زیب و آرایش اصلی تماشاگاه صورت
منع جهان آفرین است و سقف و جدار و طاق و روانش از
منبت گرمی و کاهپردازی هنروران بدائع طراز سحر آئین نسخه از
نقش ارزنگ و نگارخانه چین بود بحال خود وا گذاشته کمال حسن
و حسن کمالش را محتاج تکلفی ندانند جز اینکه از طاقهای آن
ایوان ملک نشان کوبهای مرصع و میناکار و پرچمهای طاق پردهای
زرنگار آویختند و تحت کوچک مرصع و میناکار را که مخصوص جلوس
است انجمن خاص است در پیش ایوان قرار داده زرین تختی کلان
مشمع مسقف در وسط ایوان گذاشتند و ایوانهای اطراف محسن
مستخرجه را زربفت های نفیس ترین نموده در پیش آن
شامیانهای زربفت و مخمل به توتوهای نقره برپای کردند و در
ایوانهای مذکور چندان اوانی طلا و ظروف نقره که از لوازم آرایش
این قسم پیرهای دولت آذین است بر کرسیهای زرین و سمن

چیده شد که دیدند نظارگیان از مشاهده آن خیرگی می پذیرفت
و با اشاره معنی اکثر عمارات فیض آیات بتجلیه و تصفیة و سفیدکاری
و نقاشی و تجدید تصویر و رنگ و روغن زینت و صفای تازه و
لقیصه هرچه از مراتب زیب و آراستگی و فرو بها و شان و شک
و شوکت و عظمت در حوصله روزگار می گنجید و دست قدرت و ممد
امکان آن میسر شد در تمام این بزم دلکشا جلوه ظهور نمود آن
قدر نقش بدیع غریب و تصرفات دل پهنه خاطر فریب که در کار
مکر و خیال کماش داشت در آرایش و پیرایش این
طرف پیرا بروی کار آمد

چو خلد برین محفلی ساز شد به نظاره چشم فلک باز
میزین بصد نقش خاطر فریب همه آشنای دل اما غریب
برنگین باغ هر نو بهار به زیبایی خلوت وصل
هویدا درو نقش هر صنعتی ز هر معنی جلوه گر صورتی
ز نظاره اش دیده رنگین چندان که شد بال طاووس مزگان از
جلوس میمنت عنان بایه افزای هفت اویک امکان
گیمهان خدیو فیروز مند جهان ستان دوم باره بر سر
سلطنت جهان شوکت و تعین خطبه و مکه گرامی و نام
و دلقاب سامی این برگزیده الطاف ذوالجلال الهی
یکانه ایزد جهان آنروم که رامت مصلحت پناه نشاند
و تکریم را بر آسای والای حکمت نهاده و از عطا خانه جود و احسان
اسباب خیر و کمال بر دره از ذرات امکان داده بمقتضای مشیت

و به سلسله ذرات عالم کون و مداد و طبع و صنعت خدا را
و عدالت قهری و عدالت قسری انتظام و التیام بخشیده و صدمه
و عتبات خداوندان اقبال و بهیب عدل و داد اوزنگ نشینان
و جاه و جلال را سرمایه صلاح حال زمان و پیرایه اعتدال مزاج
گردانیده اگر سر رشته انصاف و سیاحت فرماندهان نامدار
در دست روزگار نکردند و مکر آراسته طام کس بصر مصر حادثه
مندی اوراق گل از باد پریشان گردد و اگر رابطه حفظ و حراست
دری الامور در نظم سهولت احوال جهانیان رسته و از پا
درمان نهد چون سبزه دسخته حال حق تعرق و اختلال گران
آری نعمت امن و امان باز بسته بوجود کشور کشایان فی شان است
و روح کارگاه کون و مکان از فیض هست و بود ایشان پداس
و نصفت این گروه معدلت پژوهست که عافیت گزینان
در تعلق در مهد تنعم و آسایش قرن به بستر راحت داده
در خاک نشینان گوی تجربه در زاویه مسکن از خشت
و عتبات در زر و سحر نهاده هم ابدیم صورت از برکات مدد
وجود و بیت المعمور است و هم دار الملک معنی از وجود
معمود شان دار المصروف

ز شاهان کشور آبادی پذیرد که از خورشید عالم نور گیرد
چو گل چیدن توان زن ملک و اقلیم که نبود خلق را از کس درو بیم
و سلطانست خرم گلشن ملک ملک جانست گوئی در تن ملک
س رامت و خیرند شاهان متون این کهن دیرند شاهان
حکمتی از عطا خانه جود و احسان چمن را گشتن آری به برکت

و چون نباشد که کاخ دین و قصر ایمان بمعماری سیاحت برور.
احکام قوی بنیان ستاد اوامر شرع و احکام عقل بفرمان فرمانروایان
صاحب احتشام کامیاب نفاق و جریان ازان دم که کلک قضا در
هستی بر لوح امکان زده منشور ترویج حق پرستی بنام نلی
بادشاهان دین پرور نوشته و ازان سعادت که دست تقدیر بخیر
عالم آب و گل نموده خمیر مایه نظام ملت بآب تیغ دین بنام
شریعت گستر مرشته بی مفتاح شمشیر جهان کشا ابواب رواج و رونق
بر روی اوامر حق گشوده نگردد و بی مصقل تدبیر جهان پیر
زنگار شرک و بدعت و غبار کفر و ضلالت از چهره مرآت دین
زدوده نمود

• شعر •

وجود شهاب در جهان کیمیامت • شعست آنکه بالاتر از وی خداست
لجزم حکمت کسله ایزد بشیون بهر دوری از ادوار یکی از برگزیده های
خاص خود را که بخاسته صوبت ازلی رقم قبول و اقبال بر ذممه
حالش کشیده مظهر اتم قدرت بر کمال و مرآت صفات کبریا و جلال
خویش گردانیده باشد بر تبه علیای ظل الهی و منصب والی
گیتی پناهی کرامت امتیاز داده بر خلق جهان مرور و فرمان رز
سازد و سر رشته امور بدائع انام بقبضه اختیار او نهاده رایت
اقتدارش باوچر نعمت و برتری و ذروه سپهر سروری برافرازد تا بمیان
عدل و راست و مکارم احسان و نصفت و اجرای لوازم لطف و مهربانی
و امضای مزائم نهای و امر و تمهید مراسم داد دهی و کرم گستری
و تشدید قواعد کفر موزی و شریعت پروری احاس قوام عالم معنی
و مناط استحکام نظام جمعی بوده دین و دولت در سایه حمایت

و معدلت گیرد و از آنجا که بنای نگار خانه هستی بر تغییرات گوناگون
و تغلب اوضاع و تلون احوال از خصائص عالم کن فیکون ست
ست منیه آملی برین رفته که هرگاه سریر سلطنت و خلافت از
دوره فرمانروائی خالی و عاطل ماند یا باقتضای سنج حوادث
آسمانی که هر ظهور آن جز مصلحت منجیان تقدیر ندانند و هن
و نبوی در قواعد سروری و استقلال یکی از خسروان نامدار راه یافته
خال جهان و جهانیان ازان باغتنال گراید بحکم صلاح اندیشی
افاق شامله اختر دولت تخت بلندی دیگر از مطلع نور ظهور
عالم آرا سازد و سریر فرماندهی از شکوه اقبال سعادت مندی
آس پایه گردانده که بقوت تابد ازلی و نبوی توفیق آسمانی
حامل امر جلیل خلافت و جهانبانی تواند شد و بار گران سروری
و پاسبانی عالم بردوش همت بلند نهمت تواند گرفت و از زنجیر
عدالت سلسله انتظام جهان بر پایی دارد و بکار فرمائی عقل متین
فست برمد رخنهای مملکت گمارد پاس حیرت عالمیان را ناگزیر
ناموس سلطنت و جهانداری داند و اغماض از زلات زیر دستان
سر عین عفو و بردباری شناسد بالهام اقبال در عظام امور قدم
تدبیر از حد اندیشه ظاهر بینان فراتر نهد و به نبوی شهامت و
استقلال در مهالک و اخطار پایی همت از منتهای طانت شیر دلان
بیشتر گذارد بمیان حق طلبی دین و دولت را چون شیر و شکر
هم آمیزش وحدت دهد و از فیض شریعت پروری ملک و ملت
را مارد شاخ و برگ بایکدیگر پیوندد الفت بخشد تیر تدبیرش در
مصار جهانبانی بحدی دور آهنگ بود که خدنگ فکر و اندیشه

مقل دور اندیش بآن نرسد و مانند عزیزتش در طریق کشور ستان
بمثابه جهان نورد باشد که توسن همت فلک تیز گرد از همراه
آن باز ماند کوس انصاف را از پوست تن جور اندیشان بلند
دارد و قانون سیاست از تار موی نازک گردن کشان خوش
سازد بنگاه گرم عقابش نگه در دیده خیره چشمان بی ادب
و لطمه نمی احتسابش آتش از رخسار مبتدیان دین برافروز
کمند زود پیوند سطوتش تارک گردن هر کهان نخوت مند
خورد و آب تیغ گرم خونش با خون اعدای دولت جوش الفت
انسر سر بلندی از سجود درگاه ممدیت جوید و مشهور جهان
از اطاعت فرمان شریعت طلبد چتر والای ظل آسمی بآن نیت
هر اغراض که ظلال احسان و انضال بر مفارق کائنات اندازد و
دولت برادرنگ گیتی پناهی بآن عزیمت نهد که خلائق در
کنف عاطفت و مکرمت پناه دهد طایفه کوس اقبالش بدو
غفلت از گوش جباران اطراف کشاید و جبهه های آستان جبار
چین نخوت از پیشانی هر کشان اکناف فرماید عموم وظایف
مکرمتش از اذرات صاحب نیسان باز گوید و دوام عواطف مرحمت
بفیض بخشش آفتاب تابان نسبت جوید ببارش صاحب تبارش
نهال اعتماد ارباب هنر نشو و نما نمایان گیرد و از تابش آفتاب
عنائش گلبرگ نظرت اهل کمال رنگ و بوی امتیاز پذیرد
درگاهش کعبه سعادت ساکنان شش جهت عالم بود که رنج را
نوردد و محنت بادیه گردی بر خود پسندیده همت بر طوب
آن گمارند و بازگاه جاهش قبله ارادت قاطنان هفت کشور باشد

سیرت اوطان و معارفت خلان گزیده روی عبودیت و نیاز بدان
آزاد باقبال بلند دشت دعوی دشمنان از دامن مملکت کوتاه دارد
و طالع نصرت مقد همت بر نصرت و اعزاز دین گمارد و ترویج
نمی نبوی را از واجبات دولت و کمکاری داند و تعظیم احکام الهی
و موجهات عظمت و بخت یاری شناسد مشعل دولت از مشکوه
دین برافروزد و سرمایه اهدت از طریق شریعت اندرزد تسخیر
آزادگان بر تسخیر عالم مقدم داند و دستگیری از پافشاران
و نصاب قدرت و زیردستی شناسد ارباب فضل و کمال را بمواند
و در انضال موظف دارد و محبت اهل روع و صلاح سرمایه موز و نلاج
در و ولایتش در خاطر مسامران مقیم شود و دعایش بر زبان
عزیزان وطن کند • شعر •

بسی را کند حق مزاور ملک • که باشد بدانش نگه دار ملک
حق زبده اقبال و بخت • که نازد بهمشیر او تاج و تخت
دولت آنرا دهد بیدریغ • که باشد نگه دار دولت به تیغ
مسلم بود سروری • که بر سر نهد بار دین پروری
کسی را ز آدم رسد • که عدلش بفریاد عالم رسد
مصدق این مکررم و مفاخر دایم و مرآت صورت صدق این تشریر
مقدس گیهان خدیو فلک قدر عالم گیر ست که چون نقشند
هر نگار خانه تقدیر چهره سعادت سیمای دولتش بفروغ این
شکر و محاسن ارجمند برافروخته بود و کسوت طراز قدر
درگاه ابداع خلعت والی دین پناهی و عالم گیری بر قامت
در کشایش دوخته الحوم پیوسته روزگار برای تمهید مقدمات

سلطنت و کامکاری او در کار بود و چرخ دوار در سرانجام احباب
حشمت و بخت یاری او ببقرار هر دم اقبال بلندش بنیرنگ سازید
توفیق نقشی مینمود و هر لحظه طالع فیروز مندش بصر رنگ
تایید عقد میکشود بشیر بختش هر روز بنو مژده میداد و سرور
دولتش هر نفس بتازه بشارتی می فرستاد چنانچه هم در مبادی
انکشاف صبح نظرت و جهان پیرائی و عنفوان ظهور تابش نور خف
و عالم آرائی که نخل برومند حشمتش در سرا بستان سعادت نونه
و سرور فراز قدرش نور منته جویبار جاه و جلال بود نسائم سعادت
از گلشن کمالش بر پیشگاه خاطر ارباب فطنت و ذکا میوزید و شانه
جهان یابی از بهارستان فضا نشین بمشام ادراک تیز هوشان میروید
نورخ جهان فروزی از مایه چدرش چون آفتاب روشن بود و جوهر
دشمن موزی از جوهر تیغش مانند شرار از شعله بر ساعت
پرتو افکن می نمود رصد بندگان ملک دانش و شعور از جدان
تقویم خطوط جبهه اش استخراج دلائل بخت مندی و امتداد
درجات سر بلندی میکردند و واققان رموز رمل سعادت از نقاط
رخسار سعادت فالش قرعه سلطنت ربع مکنون بنام همایونش بر
لوح تفاؤل و شگون می زدند زینت دادن افسر عزت و سروری از
تارک آسمان مایش هویدا میگشت و پا نهادن بر اورنگ خات
و برتری از نقش پای ملک فرمایش خوانده میشد لمولفه • شعر
هنوزش بود با گهواره الفت • که بودش خار خار تخت دولت
هنوزش بخت در نهو و نما بود • که با پیل دمان تیغ آزما
لبش بودی هنوز آلود شیر • که میزد همیش سر پنجه شایر

چون نخچیر و صید افتاد کارش • غزال ملک بود اول شکارش
و بخت و اقبالش عیان بود • که شاهنشاه عالم می شود زود
آنکه درین هنگام سعادت فرجام که کار پر دازان استار تقدیر اسباب
خلفت و جهان بینی آن پادشاه عالم گیر بر وجه کمال آماده ساخته
ملاح حال جهان و مصلحت امور جهانیان منوط بفر سعادت و
سرورائی او دیده بودند و خلق عالم خصوصا حاکمان کشور هند
در کجای بنابر اختلال مبادی مملکت و شورش افزائی مدعیان
سعادت مورد حوادث و فتن و دستخوش تقلبات و محن بودند
سرور برکت سروری و جهان داری او گشته استحقاق این موهبت
نداشتنند باقتضای حکمت بالغه ایزد بیهمال نیز عالم آرای جاه
و حال و کوی سعادت پیرای عظمت و کمالش از مطلع نصرت
و پیرای پرتو جهان انروزی بر عرصه آفاق گسترده و جهان افسرده
مهرم برهم خورده را دیگر باره روزگار دولتش بهارستان خرمی
و گاهستان بیغمی کرد زمانی که سعود آسمانی در ادوار و اکوار
امکن سرگردان وصول آن بودند رسید و وقتی که وقت شناسان
محنت کون و مکان در دهور و قرون انتظار درود آن میبردند بجلوه گاه
خرامید سرادی که زمینیان از گردش انلاک و انجم منبجهتند
محصول پیوست و مقصدی که علویان در تمنا می آن دیده بر زمین
اوخته بودند پیایه والای روائی برآمد در ساعتی فیض آیت لامع
از که زنده اوقات سنین و شهر و جامع برکت بطون و ظهور بود
می روز فرخنده یکشنبه بیست و چهارم ماه مبارک رمضان سال
۱۱۰۰ شمس و نه هجری مطابق بیست و پنجم خرداد ماه الهی

و بیست و هفتم خرداد ماه جلالی سنه پانصد و هشتاد و یک سنه هجری
و هشتم آذر ماه قدیمی سنه هزار و بیست و هشت بزرگ جردی و بنی
خزینان ماه رومی سنه هزار و نصد و هفتاد (مستندری که عمر ابد طرا
بچهل سال شمسی و هفت ماه و سیصد و هشتاد و یک روز و یک سال قمری
و ده ماه و ده روز رمیده بود بعد از الفصای هشت گزری و هفت
هل از روز مذکور که سه ساعت و پانزده دقیقه نجومی باشد خاند
سپهر مرمر مهر اصر شهد شاه عالم گیر عدل پرور دیبم کرامت آثار
جهان بانی بر سر و خلعت سعادت نگار کامرانی در بر بایوان دست
نشان چهل ستون خاص و عام که بآذین ایهت و احشام زب
و آرایش یافته وقوع این لطیفه ارحم و عطیه شرافت پیوند در
مقرر شده بود خرامش اقبال نمودند و بافر آلهی و شکوه و عظمت
ههلشاهی بر اورنگ عظمی و جلال و سریر عظمت و استقامت
جلوس اجلا فرمودند لمولفه

شاه از مشرق بخت شاهنشاهی • جهان تاب انوار ظل الهی
ز شاهنشاه نوجوان تازه شد • تن ملک را بال جان تازه شد
شب هند را صبح دولت دمیده • بهر کلبه آفتابی رفته
مرمر مرصع مهر آما که از جواهر شب تاب و گوهرهای نوروز
در انتظار این جلوس دولت همه تن چشم گشته بود بآرزوی خود
فائز شد و چتر زرین مهر فرما که عمری بترسد این لطیفه سعادت
بیگ با استاده بود بتمنای خویش رسید در آنکس ماکنان مواع
جبروت از الواح قدس آیات بیانات فرخی و بهر زوی خوانده بر تالار
افسر زبش دمیدند و مقدسان مجامع ملکوت حرز سعادت

دکام گاری بیرونی منشور اقبال نوشته بهازری پرنیروی تدرش پند
قدسیان دفع گزند را از کوب بخت بدخواه سپند بر مجمر گردون
مروند و علویان از جواهر خزائن انلاک دامن دامن گوهر بهر
بذر نندوختند مهر و اختران شانمانی کرده بشارت کامرانی دادند و
زمین و زمان تهذیب گو گشته باین ترانه زبان بر کشادند • شعر •
کای ز تو اورنگ شهی سر فرال • تاج خلافت ز تو گوهر طراز
آینه صورت شاهی ثوی • مایه خورشید آلهی ثوی
تبع ترا شد چو معطر جهان • خیز و کنون خطبه دولت بخوان
کوس شهی بر سر جمشید زن • مکه خود بر زر خورشید زن
رباب ده از همت والی خویش • نامه اقبال بطنرای خویش
عرب کوس شادی و صغیر بغیر شادمانی آهنگ دروه انلاک کرد
و غفل گلبانگ دعا و شور زمزمه تحیت و ثنا با خروش ذکر کردیدان
بم آه بخت عمده آراز خندگران در خرمن طاقت ناهید در گرفت
• مضارب ساز مطربان تار صبر بر چیس را بگسستن برد نوای طنبور
و باون و نغمه نای و ارغنون یاد از چنگ زهره در یک پرده کوک
شد و حرکت شوقی انلاک بر اصول دست اندازی و پای کوپی
اهل نشاط انداز

سنه نغمه سازان دستان سرا • در آب گلشن بزم بلبل نوا
سرد آن چنان اوج برداشته • که یک بخت خوابیده نگذاشته
کسره های بین کامهای رباب • می نغمه پیچیده بر شیف و شام
مادمان انجمن علوی همچو خوبان جلوه دوست و لعینان پری چهر
شماشاهی این شگرف مجلس طرب پیرایه سر از غریفات چرخ و

مناظره پیر بر آوردند و شاهدان احتار فلکی که پیوسته از بون
چادر شب رو می نمودند در عین روز بنظاره آن فرخ آئین محفل
دل افروز بر بام انلاک جلوه گر گشتند روزگار بعد از کج روی و ستمگری
کمر خد متکاری بر میان بسته سر بر خط بندگی و فرمان برداری
نهاد و آسمان از کهکشان دست کورنش بر هر گذاشته بامه
دولت و نوینان عالی جاه دران و آلا بارگاه دوش بدوش ایستاد چو
بسر فرازی علم گردید که مایه بر سر مایه الهی گسترده و تخت بر
خویشتن بالید که کوه وقار و جهان حلم برو تکیه کرد دین و دولت
با هم بر آمیخته یکدیگر را تهذیبها گفتند و صورت و معنی هم آمیخت
گشته عیار دوستی از میان رفتند شام فتنه را محرر مید و روز فتنه
بسر مید جهان هوای جوانی از سر گرفت و دوران قبای کلمری
در بر کرد آئین حشمت و جلال تازه شد و خطبه دولت و انوار
بلند آوازه گردید خطیب سعادت منش بلاغت نشان دراج محفل
عالی شان بدای مردی لخت بلند در منبر کرامت پایه آسمان
که سم نام شرف و سعراج شهر عزت بود بر آمده از رعیت رومی
کهکشان بر دوش گرفت و با خطبه سرایان حضائر قدس هم
و هم آمیخت شد و خطبه بلبلع نشا کرده بعد از پیاس آید بار
جهان و درود واسطه اتحاد کون و مکان نشر مدح و مهابت باد
آوران این دودمان همایون و ذکر القاب سامی و اسماء گرامی
تاجداران این خاندان اید مقرون پرداخته داد بلاغت داد و چنانچه
رحم و آئین این مملکت فیض قرین ست نام والا مقام هر یک
از آیای عظام و اجداد گرام آن حضرت که بر زبان جاری می صاحب

بعطای تشریفی از خلعت خانه جود و احسان قامت مبادات
می افراخت و چون زبان را بگوهر نام ارجمند خدایگان جهان زینت
بخش هفت اوزنگ امکان پدیرایه سعادت بخشید و دهان بذکره
دش فزای پادشاه دولت و دین چون دهان تنچه عطر آگین گردید
نگران مایه خلعتی زر نگار که کسوت شرف و افتخار نام جویان و زنگار
تواند بود تشریف امتیاز پوشید و جیب و دامن امیدش بلند
مقصود آمده شد چندان طبقهای سیم و زر بر نام والی خاقان دین
ببر نثار کردند و آن قدر خوانهای در و گوهر بر تارک آسمان سای
خدایگان دین پرور بر افشاندند که از نثار چنین آن بزم نرخته
نشد فراخ اهل مجلس پر شد و دست کشاده از لب ریز در گشت
استادهای بساط عزت و بار یافتگان محفل قرب در موقف تسلیم
نمود ست دمت ادب بر تارک اخلاص نهادند و از صفای عقیدت
صدق صمدان به بندگی و هواخواهی بستن زبان ندعای خلیفه
زبان کشاد و خردان ابداء پادشاهی چون ابواب رحمت عام آلهی بر روی
چال کشیش یافت و از خدمت های رگازنگ و تشریفهای
آنکس دمت تمناهای پیر و جوان از سر بدرست خدمت پیشگان
آنکس دولت پیدایهای ارکیده بگرفتند و رده بیرون ایستادهای
آن بزم عشرت را چون جیب تنچه و گریبان با سیمین مشک پر
و عطر آگین ساختند و خوانهای پان بخش کرده خرد و بزرگ
آن محفل انبساط را بپرگ طرب و نشاط نواختند در بخور عنبر
و بود زلفهای مشکین عنبر آمود بر روی هوا فرو هشت و شمیم
نصبر و عنبر دماغ جهانیان را از بزم روحانیان خبر داد در همان روز

عالم امروز زوهای ناب بسکه دولت آن پادشاه مالک رقاب چهر
بزیور قبول آراسته نقش رواج گرفت و زانگان کل از فرمان والای
باچاک گوهران دودمان دریا دعوی مباحات کردند گنجینه دار
آسمانی طبق های املاک از اختر شب تاب مملو احاطه
یدار الضرب اقبال رسانیدند تا بسکه سلطنت فرمان روی چهر
زیب و زینت گیرد و حارسان خزائن سپهر طلای بیفش خورشید
را دیگر باره گذاخته بعیار گاه عزت و جلال آرند تا بزرور
همایون خدیو زمان عیار کامل پذیرد مولفه • شعر •
از سکه اقبال شه مهر نظیر • صیم و درم ستاره شد نقش پذیر
از خطبه او غلفه در چرخ افتاد • گردید زر از سکه او "م" گیر
چون در عهد سلطنت اعلی حضرت متن یک روی اشرافی و در
بکلمه طایفه و هاشیه با امامی سامی خلفای راشدین مهدیین
رضوان الله علیهم اجمعین و روی دیگر بنام نامی و القاب گرامی
آن حضرت مزین بود شه شاه موفق شریعت آئین را که در جامع
امور منظور نظر حق بین انتقای آثار شرع مبین و رعایت امور
حضرت خاتم المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله اجمعین
ست و همواره از سعادت منشی و والا گهری در تمظیم و احراز
شرع و اسلام کوشیده امری که مستلزم اهانت و ازاد بقواعد است
بیضا باشد جائز نمیدارند بخاطر هوشمند و ضمیر آسمان پیوند رحمت
که نقش کلمه طایفه بر دراهم و دنانیر که شب و روز دست مردم
طوائف انام میگرد و لوک کف کفار ضلالت آثار بآن میرسد
موجب سوء ادب و هتک حرمت است لاجرم بالهام مروض غیری

در انجای توفیق الهی مقرر فرمودند که یک روی اشرافی و رویه را
نقش این بیت فل پذیر که • بیت •
سکه زن در جهان چو بدر منیر • شاه اورنگ زیب عالمگیر
رویی دیگر را بنگارش ضرب بلده و حله جلوس همایون زیب و
زینت بخشید و مذهب اقبال بطغرای فرای ابو المظفر محسن الدین
محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر پادشاه غازی مزین
و محسن گردید و فرمان شد که دبیران سخن پرداز عطاران نشان
مدانیر جلالت عنوان مشیمل بر مژده این جلوس میمنت طراز
نعمت داران و حبه کشان اطراف و امرا و حکام صوابجات نگاشته
مصعوب مسرعان خجسته پی با کفاف و حدود ممالک محروسه
برسند و بشارت امن و امان و نوید سعادت و احسان بحمایان
رساند القصد پایه افزای اورنگ جهان بانی در آن محفل
حمروانی تا هفت گهری بر مریر مرمع جلوس اجمال نموده فروغ
انجای بزم دولت و کامرانی بودند و از اینجا بمشکوی قدس شرف
نور بخشیده حاجت آن حرم گدا عزت بانوار ظل الهی برافروختند
دران شبستان سعادت لیل همایون مجلسی نور امروز بزم قدمیان
مقدس محفلی نمودار مجمع روحانیان ترتیب یافته مستحبات
مرادق حشمت و مختدرات امتار سلطنت پزوانه وار برگرد آن
سمع انجمن خلافت و گیتی صفای جمع آمدند و وظائف
تهنیت و مبارک بادی بجای آورد برای نثار آن برگزیده
"ی طبق طبق میم و زر با گوهر جان بر آمیختند و دامن
دامن درو گوهر با نقد حیات درهم ریختند خدیو بحر کف

هر با نوال دست عطا و انضال گشاده هر يك از بيگمان معمر
و بانوان مكرم و پرستاران بارگاه خام و پردگيان حريم عزت و اختصاص
را با نعامات ساميه و مواهب عاليه نوازش فرمودند از آن حد
بمسلك نهين حرم عزت و احترام پرده گزين نقاب ابهت و احسان
ملكه ملكي خصائل مالكه قدسي شمائل عاقله هوشمندانه
سعادت پيوند نخله رياض عظمت و اقبال دوحه گلشن جلال
جلال روشن راى بيگم گرامى همشيره خوبش كه بميلان شاد
ذات و كرامت صفات و محاسن اخلاق كزیده و مكرم اطوار بساط
و صدق اخلاص و عقيدت و سموخ يك جهتي و ارادت بخير
خديو جهان و خليفه زمان كه صدر معن مشكوي دولت بوجود
آمد آن ملكه تقدس نقاب مزین ست پنج لك روپيه مرحمت
كردند و به پرده آزاي هودج عز و علا نور بخش تقوى عظمت را
زبد مكرمات دودمان خلافت اموي مقدسات خاندان شرافت پادشاه
انوار ساحت دانش و هوش مندى لامعه نير سعادت و سر بلندي
زيب صفت عزت مخدو نقاب عظمت زيب النما بيگم چهار ك
روپيه و بدره فاخره بحر رحمت و كمراني ثمره طيبه نخل دوا
و جهانباني زينت مرادق ابهت طراز طيلحان عفت زينت النما
بيگم دو لك روپيه و بقره باصره دولت و سروري غره ناصيه
و برتري زهره حمای رفعت بدر آسمان جلالت بدر النما بيگم
لك و شصت هزار روپيه و بمحجوبه افتار عزت نور افزاي
ابهت زبد طامرات نخله مكرمات زبد النما بيگم يك لك و پنجاه
هزار روپيه و بچندي ديگر از پرده گزينان مرادق عصمت يث

د هزار روپيه انعام فرمودند و چون حرم مراى اقبال از انوار
شوكت و جلال خديو زمان فروغ ميمندى بافت از انجا بدولت كند
دست فضل خانه پرتو قدوم انگنده سرير آراى سعادت گرديدند و
نور محفل سپهر احترام نيز بدستور مجلس خاص و عام انجمن
نشاط آراسته گفته آئين كام بخشي و كمراني تازه شد و هنگام
شرف آرائي و جهان پيراني ديگر باره گرمي پذيرفت و از نيفض
عجب عنايت و مكرمت پادشاهي نخل مراتب و مناصب باليدن
دست و از نصيب باد فستقي جود و احسان خليفه آلهي غلظه آمال
و ماني شگفتن آغاز نهاد و هر يك از پادشاه زادهای كام كار نامدار
و مصلحت بختبار را مورد انظار توجه و نوازش ساختند بمواهب
نظمي و مرام عليا عز اختصاص بخشيدند از آن جمله براي مهين
سنة نوحه سلطنت گزين باو نهال خلافت پادشاه زاده نام دار و الامكان
سنة سلطان كه در بنگاله بودند سه لك روپيه و جهت رخشده اختر
دولت و سروري تابنده گوهر درج عظمت و برتري پادشاه زاده
نور قدر فرخنده غيم محمد معظم كه در دكن بودند دو لك روپيه برهم
و سرستاند و نوگل حديقۀ عزت و ارجمندى تازه نهال جويبار
خشم و سر بلندي پادشاه زاده كامكار سعادت توان محمد اعظم را
عام دو لك روپيه و مرحمت همشير مرصع گران بها و نيل خاصه
نق نقره و جل زر بفت و باضافه يك هزار سوار به منصب والي
د هزاراي پنج هزار سوار نواختند و قره العين سلطنت و نامداري
سرور الصدر ابهت و بخت ياري پادشاه زاده والا گهر محمد اكبر را
م يك لك روپيه مشمول عاطفت ساختند و همچنين بهر

کدام از امرای نامدار و نویندگان عالی مقدار و مرداران و حید داران
جنود نصرت و سائر بندهای آستان خلافت دقدور رتبه و شایستگی
عواطف نمایان و عذایات شایان که بر پیدل تعصیل جداگانه رقم
زده کلک و بان خواهد شد سمع ظهور یافت و بزم صفا و اتقیا
و سخن منجان و شمع و از باب طرب و فضا و سرود سرایان آن انجمن
انبساط انعامات لائقه و صلات گرانمایه مرحمت شد بالجمله آن
مجلس دل کشا و محفل سعادت پیرا در کمال رنگینی و دل
فریبی و زیب و زینت و شکوه و عظمت و بهجت و سرور و شاد کلمی
و حضور پسر رسید و حضرت شاهنشاهی تا دو گهزی دران بارگاه
جلال و گارین سرای اقبال سریر آرا و بزم امروز گشته باطف و
نوازش و عطا و بخشش داد تمغای عالمی دادند و اشاره معلی بصدر
پدوست که این جشن سعادت آذین بهمین تزیین و آئین تا دهم
ذی الحجه مستد بوده بمقدم فرخنده عید امخی متصل باشد تا
در عرض این اوقات خجسته فرجام که ایام دولت روزگار و روزگار
دولت ایام ست جهانیان را کام دل در کنار آمده آرزوهای دیرین
جهان بحصول انجامد تاریخ این مجلس مینعت قرین را شاه
بدخشی که بهسمت فقر و تجرد معروف بود و دلرا بی شکوه باو
رابطه ارادت و اعتقاد عظیم داشت ظل الحق گفته و این گوهر
نظم مقلده •

• رباعی •

مبغی دل من چون گل خورشید شکفت
کامد حق و غبار باطل را رفت
تاریخ جلوس شاه حق آگه را

ظل الحق گفت الحق این را حق گفت

و یکی از فضلی پایه حریر اعلی (بادشاه ملک عفت اقلیم) گفته
و دیگری از نکه (سنجان زیب اورنگ و تاج پادشاهان) یافته و مد
عزیز الله خلف ملا محمد تقی محلمی صفه ای بالقای مروش غامبی
و امداد الهام و دانی تاریخ وقوع این عطیه ارحمقد را از انوار مشکوت
کلام آبی چنین اقتباس نموده که (انَّ الْمَلِكَ لِلَّهِ يُوْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ)
الحق درود این لطیفه بشارت پیرا پیدان فصیح بل بنص صریح ازان
انصاح مینماید که طلوع نیر این دولت آسمانی و جلوس
این زیبلده افسر خلافت و جهانبانی بر اورنگ عظمت و کشور
حنانی بمیانم قایدات صماری و کرائم توثیقات سبحانی
ست و آنچه از مراتب غلبه و استیلا این برگزیده ایزدی
و مدارج رفعت و اعتلای این سلطنت مریدی و دنع و استیصال
اعدای بد سگال و نصرت و فیروزی جنود ظفر مآل درین فرصت
اندک و مدت قلیل بمنته بروز آمده چون مصاحبت لامل ازلی
و حکمت شامله لم یزلی اقتضای ظهور آن نموده لا محاله
بشرایف رضای ایزد بیچون مقرون بوده ست و چون نباشد
که یمیان آثار دینداری و برکت دولت و کامگاری این بادشاه حق
پسند شریعت پرور احکام ملت بیضا و شرع مطهر امروز در
شش جهت و هفت کشور کامیاب نفاذ و روانست و شاهد مستور
حقیقت و حقایق که از غلبه بطلان و استیلا باطل گزینان مجال
ظهور داشت درین عهد سعادت مهد باب خفا از رخ برآمده
سرگرم جلوه خود نمائی ست در پناه حمایت دولتش دین از

کشایش شرکت شرک و ضلال فارغ البالی و بتکا بوی اقدام معی
و همیش آزار کفر و رسوم بدعت پایمال سحر و زوال است امید نه
تا بدر منیر را بر آونگ میثا رنگ مهر جای قرار و خورشید عالم
گیر را بر تخت صرع و چتر زنگار باشد سر بر شاهنشاهی و جگر
گیتی پناهی ازین دست پرورد الطاف الهی فلک پایه و خورشید
مابه باد .

ذکر زائجه طالع سعادت مطالع جلوس میمنت مانوس قرین بطور اختر شناسان فرض

لوحه

ای رصد آموز خرد سنگه . کوب طالع نگر و ارج چه
طالع نرغنده شاهی به بین . مطلع انوار الهی بین
دیده برین زائجه ارجمنده . باز کن درج سعادت بیند

چون بمقتضای تقدیر ازلی و تایید سخانی جلوس معمود این
پایه انزای اورنگ خلافت و کشور ستانی در امد اوقات و ایمن
سعادت که جامع برکات کونی و الهی و حار و میامن ارضی و معاری
بود اتفاق امده لجرم خاصه ننگه پنج حقائق نگار که رصد بله
آسمان معانی و دقیقه باب جداول اسرار ننگه دانی ست زائجه
طالع آن جلوس همایون درین صحیفه اقبال ثبت و مرتوم میسازد
و از اینجا که استیغای جمیع دقائق و نکات و استیعاب همه مزایا
و خصائص این سعادت نامه هفت آسمان فراتر از نیروی شرح
و بیان ست بتجسس بعضی از لطائف رموز و شرائط احکام آن بنوعی

که اختر شناسان فرض استخراج نموده اند می پردازد تا ارباب
دانش و ادراک و دقائق منجیان انجم و افلاک را بر خشی از الظار
سعادت علوی و آثار برکات آسمانی که این زائجه میمنت طراز آن
مخصوص و ممتاز ست بر خاطر حقائق ناظر جلوه ظهور نموده
باصطرب حقیقت پیمای فکر و تعمق ارتفاع درجات آفتاب این
دولت ازلی امس توانند گزینند و ازین جدول تقویم سعادت و اوجده
اوقام مراد است استخراج احکام فرضی و بهروزی و استنباط انوار
علم آرائی و جهان نروزی این سلطنت ابد پیونده شوندند کرده .

شرح مراکز بیوت دوازده گانه

خانه اول برج اسد ست

که بیت نیر اعظم و عطیه بخش عالم ست و در کتب
اختیارات مصطور ست که بهترین برج برای طالع جلوس برج
اسد ست مرکز این خانه درجه هفتم ازین برج ست که حد
زهره و درجه زحل و اثنا عشره زهره ست و نه بهر عطارد و هفت
به زهره و درجیان شمس و آذر جان زهره ست و رب و مائده
آفتاب ست شرکت زحل و سنوی برین خانه آفتاب و سهم
الملک و الحطان درین خانه ست و دقیقه منجیان علم احکام بودن
سهم الملک در رتبه طالع دلیل دوام و ثبات دولت گرفته اند .

بیان احکام

این خانه دولت میبکند بر احکام امس دولت و فرمان
روانی و انتظام امور خلافت و جهان پیرانی و کثرت و آرامگی

خیل و حشم و سلاطین و جلالت در دلهای اهل عالم و غلبه و فیروزی در معارک و غار و نگونساری و تیره روزی اعدا - و وقوع مشغری درین خانه و اتصال از آفتاب که صاحب خانه ست بظفر قبول دلیل ست بر ثبات ملک و بقای حشمت و صدق اخلاص و یکرنگی اولیای دولت و رسوم عقیدت و یک جهتی اصفیای سلطنت و کثرت بندگان جانسپار خیر اندیش و نور ملازمان دولت خواه و فاکیش و روز افزونی اسباب سعادت و کمال بمیانم تایید ایزد منعم و نشو و نمای نهال جاه و جلال از نبض بهار بخش و اقبال - و از بدائع تاییدات آسمانی آنکه طالع مهرورخ این آفتاب جهان تاب اوچ عالم گیری و جهاندانی موافق عاشر قران علویین در برج قوس واقع شده و اهل قرانات این قران را قران اوحط گمان کرده اند چه در مئذنه آبی دوازده نوبت قران شده و این اذل قرانیمست که از مئذنه آبی یاتشی انتقال نموده و قران مذکور در مدت دویست و چهل و پنج سال تقریبا واقع میشود - و از شرائف اتفاقات غریبه آنکه طالع ولادت سعادت قرین خدیو زمان و زمین با طالع این قران موافق ست و این هر دو اتفاق بدیع در دلیل قوی و دو شاهد صادق ست برینکه پایه والای این دولت خدا داد و رتبه ارجمند این سلطنت کرامت بندگان در مراتب عز و علا و مدارج رفعت و امتلا هم چشم نیروین و انگشت نمای خانقین گردند و صیت عالم گیری و دولت و آوازه جهانمندی و مولیت این حضرت در انتشار باطراف و اقطار بر پدک صبا و شمال و بریه و هم و خیال مسابقت جوید بضرع شمشیر و حسن تدبیرش

ممالک و اقالیم جهان بحیطه تصرف و تسخیر آید و سنده عزیمت آفاق گیرش عرصه دوران بکام نصرت و فیروزی پیدمان و سرکشان اطراف و نخوت مذهب اکتاف مطاعست و انقیاد بر درگاه سلاطین مطامش فهند و خواندین روزگار و فرماندهان فاصدار گردن از ریشه متابعتش نه پیچیده کشور دله با تصرف والیان و الایش دهند و دلیل ست بر توفیق یافتن آنحضرت باعلای اعلام دین متین و احیای حق حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین و ابداع قواعد سلطنت و جهانجانی و اختراع قوانین خلافت و کشور ستانی و تصرفات بدیعه و دلهای بجا در هر باب و وضع ضوابط و رسوم پسندیده بذهن ثاقب و فکر صواب بدو که سالها و قرنهای در روزگار از آن باز گویند و بزرگان جهان و سرداران دوران آن را دستور معامله خود سازند •

خانه دوم برج منبله ست

که خانه عطارد و شرف اوست و مرکز این خانه درجه ششم ست که حد عطارد و وجه شمس و اوجا عشریه مریخ و نه بهر زحل و هفت بهر قمر و در بجان عطارد و آذرجان مشغری ست و رب مئذنه زهره ست بشرکت مریخ و این درجه مضبئه و مذکر ست و مستوی برین خانه عطارد که واقع ست در یازدهم درخانه خود •

بیان احکام

این خانه دلالت می کند بر آبادی خزانه عماره و کثرت نفوذ و

جواهر و اجتماع کنوز و ذخائر و فراهم آمدن تحف و نفائس از هر دیار و رسیدن اموال خراج و پیشکشهای نمایان از اطراف و اقطار و ازدیاد محصول مملکت بمسبب تدابیر صائبه و ضبط و تصدق مداخل و مخارج سلطنت از روی معامله فهمی و هوشمندی و دلیل مستبر آنکه اولیای دولت ابد قرین و بلندهای اخلاص آئین مصدر خدمات شایسته و تدریجات پسنديده گشته کارهای بزرگ و مهمات متبرک بمساعی همت ایشان بظهور رسد و معضلات امور و عقدهای مشکل بحسن کار دلی و رای و ریت آن گروه اخلاص طوبیت کشایش پذیرد و همواره بصدق ارادت و خدمت گذاری و حسن عقیدت و جان فدايی مشمول عنایات و منظور توجهات پادشاهانه باشند و بودن مهم السعاده که دلیل مال است با صاحب ثانی مفسح از کمال قوت و معادت خانه مال است و وقوع مهم المال در برج میزان و بودن صاحبش در رتبه عاشر در خانه شرف خود هم دلیل کثرت خزائن و ذخائر و وفور اصحاب حشمت و بخت یاری و وسعت دستگاه مکنت و نامداری و حصول گهرهای قیمتی و جواهر نفیسه است •

خانه سوم برج میزان است

که خانه زهره و شرف زحل است و مرکز این خانه درجه چهارم ازین برج واقع شده که حد زحل و وجه و اثنا عشریه مریخ و نه بهر و هفت بهر و درینجا زهره و آذرجان عطارد است و رب مثله زحل بشرکت مشتری و این درجه مونس و بنوره است

و معنوی برین خانه زحل است واقع در بیت شرف و حد در مثله خود •

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر غلبه و برتری و بزرگی و سروری بر اخوان و اقربا و غالب آمدن بر اعدای سلطنت و مدعیان مملکت در معارک و غا و مهالک هلیجا و کمال مهر اندیشی و راقبت و عطوفت بروری و شفقت نسبت بخوهران و خوبشان و نهایت انعام و انفعال در حق ایشان و مسرور گشتن طبع مبارک از بعضی مقرها و نهضت های همایون که رایات عالیات را روی دهد و متضمن فوائد و منافع عظیمه باشد و وصول مرزهای فتح و ظفر و رسیدن خبرهای مسرت اثر از اطراف ممالک و حدود ولایات بر مجید توترو توالی بدرگاه سپهر آیات و میل خاطر ملکوت ناظر بکشف مسائل دنییه و تحقیق مباحث یقینیه و غور و تأمل در قضایای شرعی و عرفی و تدبیر و تعمق در مقدمات عقلی و نقلی و رغبت بصحبت علما و دانشوران و مجالست اتقیا و پرهیزگاران و رسوخ و تصلب در امور دین و امنقاست و استقامت بر جاده عزم مبین و امر به بنای مساجد و معابد اسلام و حکم بهدم بت کدها و عبادت خانهای کفار ضلالت قهرام •

خانه چهارم برج عقرب است

که خانه مریخ است و مرکز این خانه درجه اول از حمل است

که حد و وجه و اثنا عشریه مریخ است (و قد بهر تهر و هفت
بهرو ذریجان و آذربجان مریخ) و رب مثله مریخ است بشرکت
قمر و این درجه مونس و قیمة است و مسئولی برین خانه مریخ است •

بیان احکام

این خانه دلالت دارد بر اقترا عواقب امور بصعادت و بهروزی
و اختتام مقاصد و مهم به خجستگی و غیروزی و آبادانی مملکت
و آسوده حالی رعیت و حیر حاصلی ولایات و انزونی محصول
خاهاست و آراستگی ساخت دولت بمساکن عالی بنا و منازل خلد
آسا و طرح انگندن عمارات عالی اساس و بستاین فردوس مانند
بمعماری همت بلند و بودن راس درین خانه دلیل ازدیاد مواد
جاء و دولت و ترقی باقصی مدارج حشمت و ابهت و حصول
معادات و توفیقات و روائی مرادات و مقاصد و ادراک اجر و ثبوت
باعدات بقاع خیر و معاجد •

خانه پنجم برج قوس است

که خانه مشتری و شرف ذنب است مرکز این خانه درجه پنجم
ازین برج است که حد مشتری و وجه عطارد و اثنا عشریه زحل
و ده بهر زهره و هفت بهر مریخ و ذریجان مشتری و آذربجان
قمر است و رب مثله آفتاب است بشرکت زحل و این درجه نیره و
مذکر است و مسئولی برین خانه مشتری است که واقع شده در طالع •

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر دوام عیش و سرور و کمال خرمی
و حضور و شگفتگی گلزار همیشه بهار خاطر ملکوت ناطر و نواخت
و تقدس باطن و ظاهر و توجه طبع اقدس بمخاطبات و مقارنت
نصوان و تعلق و تعشق به طلعتان و پری رویان و میل کردن بلذات
مشرقة میاحه و دینیت بلباحهای فاخره مشرقانه و آمدن رسل
و رسائل با نفائس تحف و هدایا از ملوک اطراف و اکناف بویافته
سریر سلطنت و رسیدن خبرهای مسرت پیرا و زدهای حامه
انروز بجواب خلعت و سعادت مندی و برخورداری فرزندان کامگار
و شاهزادهای نامدار بتوفیق فرمان پذیری و حسن خدمت و اذقیان
و صدور آثار شفقت و ظهور انوار تربیت در باره آن زمره عالی نژاد

خانه ششم برج جدی است

که خانه زحل و شرف مریخ است و مرکز این خانه درجه هفتم
ازین برج واقع شده که حد عطارد و وجه و اثنا عشریه و نه بهر
و هفت بهر مشتری و ذریجان زحل و آذربجان شمس است و رب
مثله زهره است بشرکت مریخ و این درجه مونس و قیمة است
و مسئولی برین خانه زحل است که در بیت شرف قوس حال است
واقع بنصدیس مشتری •

بیان احکام

این خانه دلالت می کند بر آنکه ذات اقدس و منور مقدس
در اکثر اوقات قرین عاقبت و سلامت باشد و اگر گاهی مزاج قدسی

امتزاج را از منبهج اعتدال الجرافه رود دهد زود بصحت و استقامت
گرایند و عاقبت کوششها بکمال خیریت اقتران یابد و ماده تغیر مزاج انفر
مردی و خشکی و گاه نزله و زکام باشد و دلیل ست بر آنکه بندهای
فردی جان نثار و ملازمان کلر آگاه هوشیار بر آستان سلطنت و سد
خفایت فراهم آیند که مصدر خدمات سترگ و کارهای بزرگ
گشته آثار کفایت و درایت و جان فشانی و عبودیت از ایشان
بظهور رسد و پرمختاران خجسته منظر زیبا و مخدرات فرخنده طلعت
مه میما در مرا پدید دولت و حرم کده سلطنت بهم رسند که بحسن
خدمت رضا جوئی خاطر مهرانوار کامیاب قدر و اعتبار باشند.

خانه هفتم برج دلو ست

که خانه زحل ست و اقربا حاکم مرکز این خانه درجه هفتم
ازین برج ست که جد عطار و وجه زهره و اثنا عشریه مریخ و نه
بهر و هفت بهر مشتری و ذریحان و آذر جان زحل ست و رب مئمه
زحل بشرکت مشتری و این درجه نیره و مذکر ست و سهم
الغیب که منصوب بافتاب ست با مهم الرجا درین خانه ست و
جمع کواکب باین خانه ناظر اند.

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر بهره مندی طالع همایون از منج
و فیروزی در جمیع معارک و میادین و ظفر یافتن بر دشمنان دولت
و اعدای دین و اقتران سفرها بجهنم و ادب و حصول مطالب
و تأرب و دلیل ست بر ذوق و ابتهاج طبع و هاج از منافعه و ازدواج

و عفت و طهارت پرندگان هریم چاه و جلال و سعادت مندی
مخدرات مشکوی اقبال.

خانه هشتم برج حوت است

که خانه مشتری و شرف زهره ست و مرکز این خانه درجه ششم
ازین برج ست که حد مشتری و وجه عطار و نه بهر آفتاب و هفت
بهر مشتری و اثنا عشریه زهره ست و رب مئمه مریخ ست
بشرکت قمر و این درجه قیمة و مونس ست و مسئولی برین
خانه زهره ست واقع در رتد عاشر در بیت خود.

بیان احکام

این خانه دلالت دارد بر آنکه ذات اقدس در مهالک و اخطار
و معارک و احوال از آسب بدایات در کنف حفظ ایزدی و حمایت
عقایت مرمدی بود و در اکثر اوقات و ازمان از علل و امراض و آفات
و اعراض محفوظ بود و بر چار بالشر ست و عاقبت منج باشد
و اگر گاهی عارضه روی دهد زود بصحت گراید و هرگز غبار اندوه
و مکروه بر آئینه خاطر ملکوت ناظر نه نشیند و همواره طبع مبارک
قرین بهجت و نشاط و کامیاب ذوق و انبساط باشد و احوال اعدا
و اعدای و اسباب چاه و مکنت اهل مذی بتصرف اولیای سلطنت
ابندی بپدید آید و ملک و دولت مورد تمام و کمال در قبضه
تصرف و تملک بندهای این آسمان اقبال باشد.

خانه نهم برج حمل ست

که خانه مریخ و شرف آفتاب ست مرکز این خانه درجه چهارم

ست که حد مشتری و وجه مریخ و اثنا عشریه و نه بهر زهره
و هفت بهر ذریحان و آذر جان مریخ ست و رب مثله آفتاب ست
بشرکت زحل و این درجه مونس و مظلم ست و مسئولی برین
خانه مریخ ست و او قوی حال •

بیان احکام

این خانه دلیل ست بر درستی ذمت و پاکتی اعتقاد و ثبات
و استقامت بر جاده صلاح و سداد و کمال و رزق و پرهیزگاری و نهایت
تقوی و دینداری و حسن توفیق بادی طاعات و عبادات و تایید
یافتن باحراز ثنونات و معادات و تقدیم مراسم امر معروف و نهی
منکر و ترویج احکام شریعت طاهره حضرت خیر البشر علیه و علی آله
و اصحابه صلوات الله المک ا کبر و آگاهی از اصول و فروع دین و
بهره مندی از فضیلت علم و یقین و دیدن خوبهای راحت و سهولت
حصول مهماتی که پیش نهاد همت و انگردد و ظهور لطیفهای غیبی
و منصوبهای آسمانی و موافقت تدبیرات با نفع و ارات ربانی و معانیت
نکر و رزالت رای و ملهم گشتن بارانهای صواب و عزائم جهانگشای •

خانه دهم برج ثور ست

که خانه زهره و شرف قمر ست و مرکز این خانه درجه اول
ازین برج ست که حد زهره و وجه عطارد و اثنا عشریه زهره و نه بهر
زحل و هفت بهر ذریحان زهره و آذر جان قمر ست و این درجه
مونس و قیبه ست و مسئولی برین خانه زهره و ثراکت قمر و هر دو
قوی حال و متصل بنظر قبول •

بیان احکام

این خانه دلیل ست بر کمال دولت و جلالت سلطنت و علو قدر
و مومنزلیت و انتظام قواعد خلافت و فرمانروائی و اتحاق قوانین
نصفت و جهان پیرائی و برآمد حاجات و حصول آسایش و مساعدت
طالع و مظاهر اقبال و تصرف یافتن بر ولایات و ممالک و نیروز
گشتن در میادین و معارک و اعانت و انقیاد سرکشان و متابعت
و خراج گذاری نخوت منشان و والا رتبی جای دولت و بلندی
صیت انصاف و معدلت و کمال مطوت و نهایت سعادت و چون
بیت عاشر برج ثابت و صاحبش در وقت و قوی حال ست دلالت
می کند بر ثبات ملک و دوام سلطنت و استقرار قواعد
شکرست و ایهت •

خانه یازدهم برج جوزا ست

که خانه عطارد و شرف راس ست و مرکز این خانه درجه پنجم
ازین برج ست که حد عطارد و وجه مشتری و اثنا عشریه قمر و نه
بهر مریخ و هفت بهر قمر و ذریحان عطارد و آذر جان آفتاب ست
و رب مثله زحل ست بشرکت مشتری و این درجه مذکر و تیره
ست و عطارد که صاحب این برج ست درین خانه واقع شده و
هم الصعاده و آفتاب نیز در همین خانه اند •

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر آنکه نقش هر مامول که بر اوج ضمیر
مقدس ارتحام یابد عنقریب بحصول گراید و شاهد هر امید که در

پدشاه خاطر اندکس جلوه نماید از پرده غیب بخوبنترین صورتی چهره
کشاید و دلائل ست بر وجود ملازمان مافی عقیدت بکدله و بگرنگ
و فراهم آمدن بندهای کار آگاه قوی نرهاک و توفیق یافتن ایشان
بتقدیم خدمات مرضیه و حل مهمات محضه و اشتها مکارم ذات
و صفات و انتشار صیت نیک نامی در اقطار و جهات و اظهار محبت
و داد سلاطین ذی شان و ارحام رحل و رماثل باین آستان سپهر
نشان و همیشه در مقام مذابعت و بگرگی بودن ایشان •

خانه دوازدهم برج سرطان ست

که خانه قمر و شرف مشتری ست مرکز این خانه درجه هفتم
ست ازین برج که حد مریخ و وجه زهره و اثنا عشریه و نه بهر عطارد
و هفت بهر زحل و ذریحان قمر و آذرجان زحل ست و این درجه
مونس و تیده ست و مستوی برین خانه قمر ست و او در خانه
شرف و قوی حال •

بیان احکام

این خانه دلالت می کند بر آنکه دشمنان و مخالفان اگرچه
بدموئی ملک و دولت بر خیزند و گرد خلاف و نزاع انگیزند عاقبت
مغلوب و مغذول و برخی آواره و بعضی مقتول گردند و دلائل
ست بر محفوظ بودن ذات بیهمال از آفات عین الکمال
و عدم تضرر بیکر مقدس در مواضع الخطار و احوال و معارک
رزم و قتال و آراستگی این دولت خدا داد به نیکان فلک
توان کوه پیکر و هیولان دیو هیکل پری منظر و مراکب باد سیر

برق رفتار و خیل و دواب بسیار بر رموز داناان اصرار فلکی و دقیقه
سنجیان اوضاع آسمانی پوشیده نیست که چه مایه نظرات معد درین
طالع همایون جمع آمده و چه انوار شرف و میمنت از مطالع آن
روی نموده چون بمیاسن تائیدات مسماری و تقدیرات مجعانی
بزیور جمع معادلات محلی و از نقص همه نحوسات معرین ست
و نادر ست که طالع جلوهی باجماع شرائط و ارتفاع مسعودات
و دین ماثله آراسته و پیراسته باشد دلیل ست بر آنکه این اورنگ
نشین کشور اقبال را ترقی باعلی مدارج جاه و جلال و عروج باقصی
معارج عظمت و کمال که کم کسی از سلاطین ذی شان و خواتین
گردون نشان را مدلل آن دامت دایه باشد روی نماید و انوار این
دولت آسمان بسطت چون پرتو مهر منیر جهان تاب و عالم گیر
گشته اکثر ممالک ربع مسکون بتصرف اولیای این سلطنت روز
امروز در آید •

ذکر وضع تاریخ مجدد از مبدای ایام عالم

آرائی ابن زبیب اورنگ کشور کشائی

بر واقفان حقائق اوضاع روزگار و ناظران دفاتر لیل و نهار
پوشیده نماید که چنانچه ضبط روز نامه و قانع یومیه باز بسته بتبعین
ماه و سال و محاسبه حوائج کوفیه بی تدبیر از منته و اوقات محال ست
همچنین حفظ سر رشته حوادث ایام و تصاریف دهور و اعوام را
(۲ ن) در آید مستبعد نیست •

از تقدیر مبدای معین ناگزیر و حلقه اطلاع بر وقایع دوران باعتبار
فرض پدایت جزئی از زمان انتظام پذیر ست العجم از مبدای
ظهور آمرزش باطمان منظم دانش و بینش به جهت ضبط
دقائق اطوار عالم و حفظ مراتب احوال بنی آدم بعد از تقدیر ازمنه
و اوقات بمقادیر حرکات و اوضاع علویات پیوسته جزئی خاص از
حلسه زمان را که حامل ظهور شرانقی عظیم و مهتمل بر وقوع
امری شگرف بوده مبدای اوقات حوائج قرار داده مدار انضباط احوال
نهاده کون و فساد و اندازه بصت و کساد کارخانه تکوین و ایجاد بران
نهاده اند و هر چندی که بذای طول عهد و تمدنی عصر حفظ آن
معرضه و نگاهداشت آن قاعده تغییر یافته تا از طلوع غیر سعادت حدید
و ظهور صورت سانحه غریب پرتو نسیم بر ساحت اعتبار آن یافته ست
بتجدید آن منمت منیده بر داخه وقوع امری خطیر و طرح حادثه
بدیع منشی تاریخ مجدد ساخته اند و از بدو ایجاد عالم همواره
طوائف اسم را تاریخی بوده که بنی احکام معاملات دینی و دنیوی
خود بر آن می نهاده اند چنانچه منقول ست که نخست هبوط
حضرت ابو البشر و بعد از آن بعثت نوح و از آن پس و اتمه
طومان و از آن گذشته مهمت دیگر انبیای عالی مکن و وقوع حوائج
غریبت نشان از حدوث دول و تجدید ملل منشی تاریخ بوده تا
آنکه وضع تاریخ میمنت طراز هجری زیب فهرست ازمنه و اعداد
و زیلت دماثر لیل و نهار گشته رقم نصح بر اعتبار و اعتبار تواریخ
ماضیه کشید و چون سنت طائفه عجم قبل از ظهور دولت اسلام
چنین بوده که جلوس ملوک و خسروان خود را بر مرمر حشمت و

فرمانروائی منشی تاریخ می ساخته اند و در ایام دولت اسلام نیز
این طریق بعمل آمده و با وجود تاریخ فرخنده هجری بواسطه بعد
آن عهد سعادت مهد جلوس بعضی از خواقین ذی شان مبدای
تاریخ مجدد گشته ست چنانچه تاریخ جلوس ملکشاهی تا حال
معجز ارباب نجوم و در تقاریر مثبت و مرقوم ست لهذا بنا بر
انتضای منمت صالحین در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی
جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب ثراه که مجدد آئین جهانگشایی
و مشید قوانین این سلطنت جاودانی اند بر موجب خواهش
و فرموده آن حضرت فضلی پایه سریر خلافت ملل انلاطون الزمانی
امیر فتح الله شیرازی و مؤتمن الدوله شیخ ابو الفضل و غیرهما
تاریخ جدیدی وضع کرده تاریخ الهی نام کرده بودند و بطریق
سالهای ترکان هر دوازده سال از مبدای جلوس اکبری یک دور
قرار داده و هر سال را بنام یکی از شهر ائمه عشره شمسی موزوم
گردانیده نوروز سال اول را از مبدای جلوس اکبری که مقارن
و مقارب جلوس آن حضرت بوده مبدای سنوات الهی ساخته
بودند چنانچه در اکبر نامه بتفصیل مذکور ست و در نوبت
سریر آرائی حضرت جنت مکانی نور الدین محمد جهان گیر
بادشاه طاب مقوله جلوس جهانگیری منشی تاریخ گشته بر همان
نهی آغاز سنین از فردین نشاط آیین رتبت اعتبار یافت و بهمان
دستور ضبط وقایع بر حذب و شهر شمسی قرار گرفت و بعد از آنکه
سریر خلافت بجلوس اشرف اعلی حضرت صاحب قران فانی والا
پایه گردید آن حضرت تاریخ الهی و جهان گیری را که منشی

بر سال و ماه شمسی بود اعتبار نکرده بلامی ضبط حوادث و مدار حفظ اوقات بر وفق معمول اهل اسلام بر سنین و شهر قمری که مبدای تاریخ هجری است نهاده و غرة جمادی الآخره که در هشتم آن بر سر بر سلطنت جلوس مرموده بودند مبدای تاریخ قرار دادند بداینکه درین عهد شرافت قریب و زمان مهملت آئین که جهان پیر از میض بهار دولت شاهنشاه جوان بخت عالمگیر نشاط جوانی از سر گرفته امیر حاکمات و مرمانروانی از تارک آسمان سابق مر باندی بات و اورنگ خلافت و جهان پیرانی بفر جلوس والیش بیاید از جهندی رسید همان حنت منیه که بشیعه کریمه دین پروری اقرب بود مختار و پسند خاطر حق گزین آمده بآن طریقه اندیشه عمل مرمودند و مدار ضبط وقایع بر سنین و شهر قمری گذاشته ظهور این دولت کرامت نشان که سر مایه برکت کون و مکان و پیرایه شرافت زمین و زمان بود مناط تاریخ مجدد نمودند و اگرچه نخستین جلوس همایون در غرة ماه مبارک ذی قعدة سده هزار و شصت و هفت هجری اتفاق افتاد لیکن چون لعل انوار نصرت و میروزی و طلوع غیر جهان فروزی آن فرازنده لوای دولت و بهروزی در ماه مبارک رمضان این حال پرتو سعادت بر جهان گشود و طلوع اختر شوکت و استقلال آن برگزیده ذوالجلال در آن خجسته ایام چهره امروز بخت و انبیا شد غرة آن ماه مبارک اثر را که مره جبین معادات نامنهایی و حامل برکات کونی و آلهی بود مبدای سنین این دولت کرامت

(۴ ن) بیستم

قرین اعتبار نموده حکم معنی بنفاد پیوست که در دفاتر و تقاریم و اسناد و مناشیر برین قبط ثبت نمایند و مدار ضبط حوادث و نگارش احوال درین صحیفه مآثر عظمت و جلال برین فرخنده تاریخ بود مال بسال وقایع این سلطنت بی زوال برین ملوال بقید تحریر آمد چنانچه بقرار مذکور تا حال سوانح یک سال و بیست و چهار روز از عهد سعادت مهد خلافت و شهنشاهی این شاهنشاه اورنگ دین پناهی مرفوم کلک حقائق رقم گشته و قبل ازین چهار ماه وقایع ایام میگذشت فرجام پادشاه زادگی از هنگام اهتزاز موکب ظفر طراز بعزیمت عالمگیری و کشور ستانی از حطه دولت بنیاد اورنگ آباد که در غرة جمادی الاولی سده هزار و شصت و هشت هجری اتفاق افتاده تا غرة رمضان آن سال که مبدای اعوام این خلافت سعادت قریب است صمت گزارش یافته که مجموع یک سال و چهار ماه و بیست و چهار روز باشد و من بعد بیاروی سعادت و سرگرمی توفیق از سال دوم جلوس مسعود وقایع نگار خواهد گردید امید که تا رقم شهر و اعوام و نقش لیلای و ایام بر صفحه روزگار صحت محاسبان دفاتر تکوین و ایجاد و محو و روزنامه کون و فساد را سنین و شهر این دولت ابد بذبک صفای حساب باد •

رفع بدعت نوروز و تبدیل آن

بجشن نشاط افروز جلوس مبارک

چون حاکمین عجم و اکامره فرس بدآب و سنت جمشید که واضح آئین کسروی و مختار قرانین خسروی صحت عمل نموده غرة

مورودین را از عیدهای بزرگ میدانسته اند و بعد از آن خواتین اسلام نیز بنا بر رسم و عادت پیشینیان آن طریقه را معمول داشته در آن روز رعایت مراسم جشن و نشاط میکرده اند لا جرم قبل ازین درین دولت همایون و سلطنت روز افزون نیز به سنت ملوک خالقه و خواتین ماضیه در هر نوروز لوازم جشن و عید بعمل می آمد چنانچه در عهد سلطنت اعلی حضرت هم این طریقه معمول بود و رسوم این بدعت بمرتبه رسیدی بود که عوام الناس این روز را در تعظیم و رعایت حرمت ثانی عیدین می شمردند و از ایام متبرکه گمان می بردند از آنجا که این پادشاه مؤید حق آگاه را همواره همت والا نهمت شریعت پیرا بر رفع آثار بدعت و نهی اطوار جاهلیت مقصور و طبع حق پسند حقیقت پیوندش از رسوم و قواعدی که بر قانون شرع و سنت باشد لغو است رفع آن بدعت مستمره که از آثار عجم و اطوار مجوس است از ضروریات دین پروری و لوازم شریعت گماری شمرده حکم فرمودند که من بعد آن رسم مبتدع منسوخ باشد و بجای جشن نوروزی هر سال در ماه فرخنده رمضان که غره آن شهر کرامت بهر مبدای حال مجدد از سلین این دولت میمنت قرین است و جلوس عالم آرا نیز دوم باره بر سریر اقبال و ابرنگ استقلال در آن ماه خجسته فال واقع شده بچندین جهت اولیای این سلطنت این مدت مبارک و متبسم است جشنی پادشاهانه و بزمی خیره کننده در قیام و آن جشن معمور را بعد همایون نظر متصل ساخته اواز عیش و نشاط و مراسم شادی و انبساط عیدی که قبل ازین در نوروز بعمل می آمد در آن جشن جهان افزود

که فی الحقیقت جشن عید ماه صیام و اقرب بر رعایت آئین اسلام است بعمل آید لا جرم راقم موانع این دولت جاویدانی نیز درین صحائف اقبال و کامرانی بر خلاف وقایع نگاران پاستانی که غره نوروزین را مبدای حال نو قرار داده در تعریف بهار و نوروز دستان صرائی و سخن پیرانی کرده اند از غره ماه مبارک رمضان به تمهید قدوم سال نو خواهد پرداخت و بتوصیف جشن جلوس میمنت مانوس از تعریف عید مجوس عدل نموده طرح سخن بر اساس نو خواهد انداخت امید که بمیامن دین پروری و مآثر شریعت گماری این خلیفه جهان و خدیو جهاندار جهان منان تا منقرض ایام پیرایه نظام ملک و دولت و حرایه استحکام شرع و ملت بوده روزگار عالم آرای سلطنتش رشک امزای صبح عید قوانین جهان پیرای خلافتش غیرت بخش آئین جمهید باد •

تعیین محتسب و منع منهیات و مسکرات

از آنجا که شهشاه اسلام پروردین پناه را همواره همت بلند نهمت بر رفع آثار مناهی و ملامی مقصور و از سلطنت و پادشاهی و خلعت و گیتی پناهی پیونده اجرای احکام آبی و ترویج شرع مطهر حضرت رسالت پناهی ملوت الله و حامه علیه و علی آله و اصحابه مقصود و منظور است درین هنگام رای عالم آرا چنان اقتضا نمود که یکی از اضای پایه سربر اعلی که بصفت تدین و مسلمانی و محبت مخالفت و مسئله دانی موسوم باشد بخدعت احتساب منسوب سازند تا خلائق را از ارتکاب منهیات و مجرمات خدوما

شراب خمر و خورین تنگ و یوزه و مائر مسکرات و مباحثرت فواحش
و زانیات منع و زهر کرده حتی المقدور از قبائح اعمال و شذائع
اعمال باز دارد بفرایران ملا عوض و جیه را که سرآمد دانش و روان
نوران صفت پابین خدمت سر بلند نموده بعطای خلعت نواختند
و در عوض سالیانه اش که پانزده هزار روپیه بود منصب هزارمی داد
سوار عنایت کرده ادرا کامیاب عاطفت ساختند و جمعی از مقصوداران
و اهدیان برای معاونت و دستیاران برنات و معین فرمودند که
اگر بعضی بی باکان و خود سران از روی جهل و نادانی و شقاوت
و خیرگی از منع و نهی او سرکشیده و دوش اطاعت و تسلیم از
درد احتسابش پشیمیده بجلگ و پرخاش پیش آیند آن گروه خدایان
پزوه را تنبیه و تادیب نمایند و بحکم - هیچ صوابجات و اطراب
و الکاف - ممالک محروسه پربلیغ گیتی مطاع صادر شد که باین دستور
مد ابواب حباثت و منکرات و منع ارتکاب محرمات و منہیات نهاده
کما هو حق بهرام احتساب پردازند و لله الحمد که امروز بدولت دین
پروری و میامن شریعت گمتری این پایه انزایی اورنگ عفت
و سروری تمام مملکت فلک نصرت هندوستان و سرنامر صاحت
این خرم یومنان از لوث فائز مانی شریعت غرا و خس و حاشاک
بدع و اهلواء پیراسته و مبروی صت و معالم شرع نبوی و مآثر صفت
مصطفوی از رصمت خلل و فتور و سمت نقصان و تصور مصیبت
و معری لمولفه -
• قطعه •

زهی خدایو موفق که در مدارج حق

فهیبت دولت او داد دین و ملت داد

بزور بازوی توفیق و نوک گزلک تبع
زدود نقش مقامی ز صفحۂ ایجان
چنان ز مطوت او می برمت شد هشیار
که صمت اوله بلرزیده و سافرش امتاد
ز بیم آنکه بمصنی کنند منمیش
نهال تن بتمایل نمیدهد از باد
رواج شرع بعهدش چنانکه در رمضان
چمن گر آب خورد سرو را کلد آزان

امید که ایند بیهمال و دادار حتی بخش بی زوال دین و دولت
و شرع و مملکت را از یمن حمایت و پاس عدالت این پادشاه
بزدان برمت حق آگاه کامیاب رزق و رواج داران و فیض توفیقات
آلهی و امدان روح مقدس حضرت رحالت پناه ای اجر این مسمعی
مشکور بروزگار مرخنده آثار دولت پادشاه عائد گرداناد •

شرح بعضی از عذایات و مواضع شهنشاهی که از
جلوس میمنت عنوان صد قربان که منتهای ایام
جشن بود نسبت بامرای نامدار و اعیان دولت
پایدار صمت طهر زیافته و گزارش بعضی از مواضع
حضور لامع النور در مرض مدت جشن و سرور

چون مدت دو ماه و شانزده روز هنگامه این جشن نامدار از مدت
داشت و خدیو کام بخش گرم پرور در عرض این ایام فرخنده اثر هر روز
ابواب بذل و عطا بر روی جهانیان می گشودند و همواره بلندیهای

عقیدت مند و اخلاص منشان معادلت پیوند را که هزاروار لطف و تربیت پادشاهانه بودند کامیاب مکارم و مواهب ساخته بقدر مایه اخلاص و پایه بندگی مراتب و مناصب می افزودند و امرا و ارکان سلطنت و عمدت های آستان خلافت نیز هر روز بقوت ادای مراسم پیشکش و نیاز می نمودند و در هر تاریخ برخی از بلدها بخدمات ارجمند مرسلند گشته جمعی بصیحات و اطراف ممالک مرخص می گشتند و گروهی از اوطان و محال قبول و انتظامات خویش بمدد سلطنت رسیده دولت اندوز ملازمت اشرف میگردیدند و دیگر وقائع دولت انرا نیز درین مدت روی داده که نگارش تاریخ آن درین روز نامه مآثر اقبال ناگزیر است بجمع بجهت حفظ سر رشته وقائع نگاری و ضبط ملک کلام سوانح این ایام سعادت فرجام از داستان جلوس مبارک جدا کرده تاریخ وار بر مجیل تفصیل بدین گونه گزارش میدهد بیست و چهارم ماه مبارک رمضان که روز جلوس همایون بود غایت پادشاهانه رخشنده اختر برج عظمت تائیده گوهر درج سلطنت پادشاه زاده والا تجار محمد معظم را که در دکن بودند بازال خلعت خاص عز اختصاص بخشید و عمدت نوینان عظام امیرالامرا بعطای خلعت خامه با چارقب زر دوزی و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و دو سر امپ یکی بازی و ساز طه مشمول مرحمت گردید و بر حضرت نوازش نوبت در ایام شرف اندرز می حضور پر نور بعد از نواختن نوبت پادشاهی بدستوری که بمین الدوله عضد الخلاء آصفخان خان خانان مرحوم درین دولت ابد طراز بآن امتیاز داشت و غیر ازان

نوین والا احتشام هیچ کس از امرای عظام و عمدت های سلطنت ابدی دوام را دستوری آن نبود رتبه مباهات یافت و به محمد امین خان میر بخشی خلعت و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و بتقرب خان خلعت و می هزار رویه برسم انعام و بدلیز خان خلعت و شمشیر با ساز مرصع با علاقه مروارید و بعد الرحمن بن ندر محمد خان خلعت و خنجر مرصع و یامیر خان خلعت و امپ و سپر و بقرصی خان خلعت و جمدهر مینا کار با علاقه مروارید و یک زنجیر نیل و باصالت خان خلعت و امپ و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و باعتقاد خان خلعت مرحمت شد و فاضل خان میر مامان بعنایت خلعت و باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار والا پایگی یافته اهتمام نگارش امثله جلیله و مناشیر عالی شان که درین دولت ابد نشان بدیوان کل و وزیر اعظم تعلق دارد بار مقوض گردید و بمنصب وزیر خان که در دکن بود باضافه هزاری هزار سوار پنج هزاری سه هزار سوار مقرر شد و دانشمند خان که از اواخر زمان اعلی حضرت تا این هنگام در سلک گوته نشینان انتظام داشت مورد الظار عاطفت پادشاهانه گشته بعطای خلعت و جمدهر مینا کار با علاقه مروارید و منصب چهار هزاری دو هزار سوار نوازش یافت و طاهر خان بمرحمت خلعت و باضافه هزاری بمنصب پنج هزاری دو هزار و پانصد سوار و عابد خان بمکرمات خلعت و یک زنجیر نیل از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری یک هزار سوار و احد خان بخشی دوم بعنایت خلعت و شمشیر با ساز مینا کار و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری و پانصدی در هزار و

پانصد سوار و بیض الله خان بمطای خلعت و نقاره و باضافه پانصدی
پانصد سوار بمنصب ده هزار و پانصدی در هزار سوار و شیخ میرک
باضافه پانصدی بمنصب ده هزاری دویست سوار سر بلند گردیدند
و بنجا بدخان و ابراهیم خان و شیخ خان خلعت و یک زنجیر نیکل
و بصف شنگلخان خلعت و اسب و شمشیر با ساز میذا کار و بمقیدت
خان ولد امیر امرا خلعت و چمدن مرصع و بمالوجی دکنی
خلعت و اسب و شمشیر و دکن خان عالم خلعت و چمدن مرصع و
بانتخار خان خلعت و علم و بالله یار خان خلعت و یک زنجیر نیکل
و بهمت خان خلعت و اسب عنایت شد و زای و گهناخته منصوب
مهمات دیوانی بختاب راجگی نامور گشته بمرحمت خلعت و باضافه
پانصدی بمنصب ده هزار و پانصدی پانصد سوار میاهی شد و مفی
خان بخدمت بخشیدگی و برخی از بندهای ایام خیر فرجام بادشاه
زادگی و عساکر کوهی دکن از تغیر مخلص خان منصوب گشته
خدمت سرفرازی پوشیدند (د کیرت سنگه ولد راجه جیسنگه
بمرحمت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب ده هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار سرفراز گردیدند و قریب سی کس دیگر از امرای
عظام و بندهای مدد ملک احترا بمرحمت خلعت قامت مهابات
امر خنند و برخی بامزایش منصب سرفرازی اندوختند و درین روز
جهان امروز از جانب نهال برومند گلشن جاد و جلال گوهر ارجمند
محیط قبول پادشاهزاده یونخ خصال محمد معظمه هزار اشرفی عوض

پیشکش بنظر کیمیا اثر رسیده انوار قبول پذیرفت و پیشکش
امیر الامرا مشتمل بر جواهر زواهر و سائر تحف و نوادر مهلخ یک
لک و سی و پنج هزار روپیه بنظر انور در آمده درجه پذیرائی یافت
و پیشکش مهابت خان سوبدار کلل مشتمل بر یکصد اسب و دیگر
تحف و نقائس بحمل عرض رسید و همچنین دیگر اموا و بندها
پیشکش ها کشیدند و رسم نثار بجا آوردند و حید محمد علی فقیر
عادل خان و محمد نامر حاجب قطب الملک که برای ادای مرام
تهنیت با پیشکشها بدرگاه معلی آمده بودند جبهه سالی عنقه سپهر
رتبه گردیده بمطای خلعت تشریف استیاز پوشیدند و آنچه آورده بودند
بحمل عرض رسانیدند پیشکش عادل خان که مشتمل بر پوست و یک
زنجیر نیکل و نقائس جواهر و مرصع آلات بود بهمت لک و پنج هزار
روپیه و پیشکش قطب الملک از اقسام جواهر و مرصع آلات بدو لک
روپیه بها شد و درین تاریخ کفر راسنگه و امر سنگه چند وزارت
و شیر سنگه راتهور که نواب صبی که در مقام خود گزارش خواهد
یافت از لشکر پادشاهزاده والا قدر عالی منزلت محمد سلطان جدا
شده بودند بجبهه سالی مدد سلطنت نامه امروز عبودیت گردیدند
(ا) سید محمد دوحی و مدر الامام ولد مدد عمل مرجوه و شیخ
قطب و نعمت خان هر یک بانعام یک هزار روپیه کسب نوازش
گشت (و) بچندی از نغمه سنجان و سرود سرایان پایه سریر گردون
مصیر که در فن خود سرآمد و بی نظیر اند برخی از حلی و حلال

عطا گردید و بغیر نرقه که نام برده شد به بهیاری از منصبداران و برق اندازان و کرز برداران و یساروان و بجمیع اویاب نغمه و سرود از خلعت خانه جود و احسان پادشاهی تشریفات گوناگون و خلعتهای رنگارنگ مرحمت شد و شب هنگام هنگام چراغان کنار دریا که بموجب حکم اشرف باهتمام امرای عظام مرانجام یافته بود فروغ انزای انجمن عسرت و شادمانی گشته شب تیره را چهره بهم چشمی روز روشن بر اثر رخت و روشن شدن مهر را دل از تاب آتش غیرت سوخت از بس پرتو شمعهای خورشید تاب که بر آئینه بلورین آب می ثابت چرخ صیاب گون را دل از هوس آب گردید و ماه شب گرد بحکم آنگه در جنب انوار آن لیلۃ القدر عسرت مانند چراغ پیش آفتاب پرتو نداشت در نقاب عفا احتجاب گزید پرتو انوار عیش و نشاط بخت عباد شب چون روز طالع مقبلان روشن گشت و از گریزی شمع و چراغ سطح دریا نمودار سخن چمن و ماحمت گلشن شد و کشتیهایی که گماشتهای امرا بفرمان همایون بر آنها چوب بندی بطرحهای غریب کرده چراغان نموده بودند با ساز و نقاره و کرنا و فانوسهای رنگین بدیع آئین هر یک چون مهر مکتوب که با چراغ انجم و قندیل ماه و مهر بهیر و گردش در آید بر روی آب جلوه گر شده نظر نریب تماشاگران گردید روز دیگر که بیست و پنجم بود بدینروز پیش انجمن نشاط مرتب گشته پرتو مزاحم شاهشاهانه چهره پیرای حال جهانیان شد و درین روز فرخنده قریب یکصد

(۶ ن) پنجاه و هشتکس از امرا و قریب شصتکس از امرا و منصبداران الخ

و بیست کس از امرا و منصب داران بعلای خلعت تشریف امتیاز پوشیدند و راجه نوسنگه کور بعنایت مریم مرصع تارک میاهات انراخت و جعفر ولد آله و رد بخان که فوجدار متبر بود بمرحمت اسپ نوازش یافته بحال فوجداری خود مرخص شد (و از اصل و اضافت محمد بدیع بن عمرو بن نصر محمد خان بمنصب سه هزار و هفت صد سوار دیدندار خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و نصرت خان باضافت پانصدی بمنصب دو هزار و هفت صد سوار و شیخ عبد القوی باضافت پانصدی دو صد و پنجاه سوار بمنصب دو هزار و سیصد سوار) و میر رحمت خان خوانی بمرحمت اسپ^۱ و باضافت پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و ملتقت خان باضافت پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و فضل الله خان باضافت پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و از اصل و اضافت حکیم محمد امین غیرازی و حکیم محمد مهدی از دستانی هر یک بمنصب هزار و پانصدی پنجاه سوار و شیخ نظام بمنصب هزار و پنجاه سوار میاهی گردیدند) و حید بهار بعنایت عمشیر با ساز میفا گار و چند نصیر الدین بمرحمت علم نوازش یافتند و پیشکش قاسم خان مشتمل بر دو زنجیر نعل و نه سر اسپ

(۶ ن) و پانزده کس از عمدت آستان سپهر مدار باضافت منصب از ذات و سوار مطرح انوار التفات شاهشاه روزگار گردیدند

پیشکش الخ

مراقی و ترکی بنظر انور گذشته رتبه قبول یافت و محمد امین خان میر بخشی و دلیر خان و اصالت خان و مرتضی خان و امیر خان و اسد خان (و فیض الله خان) و جمعی دیگر از امرای عظام و مندهای بارگاه حیدر احترام پیشکشها از نفائس جواهر و دیگر رغائب و نوادر گذرانیدند و امیر امرا دیگر باره پیشکشی از جواهر مرصع آلات گذرانید و ظفر خان و ناخر خان چون از منصب معزول شده در سلک دعاگویان دولت قاهره انتظام یافته بودند نخستین بسالیانه چهل هزار روبیه و دویمین بسالیانه سی هزار روبیه کتبای مرهم پادشاهانه گشتند و محضنقر خان فوجدار میان در آب چون فوجداری موضع دون ضمیمه خدمت شده بود منصبش پامانه پانصد سوار در هزار و پانصد سوار مقرر گردید چون درین هنگام بعرض اشرف رحید که مغول خان حارس قلعه ارک کابل و دیعت حیات مستعار پیرو سعادت خان که حراست حصار شهر کابل بار مغوض بود بمحارست قلعه ارک معین گشته بعفایت ارسال خلعت مر بلند شد و محافظت قلعه شهر از تغیر او بفتح الله خان که از کومکبان آن صوبه بود تفویض یافت و عاطفت پادشاهانه او را بعطای خلعت و پامانه پانصدی بمنصب دوهزاری هزار و پانصد سوار نوازش فرمود (و منصب رعایت خان که بفوجداری سیستان از تغیر محمد صالح ترخان منصوب شده بود پامانه هفت صد سوار هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار در امده و سه امده مقرر گشت

و شاه بیگ خان و عاقل خان که در دکن بودند هر یک از اصل و پامانه پانصد هزار و پانصدی پانصد سوار مباحی گردید و قیات الدین ولد احام خان مرحوم از کومکبان دکن بخطاب خانی مر بلندی یافته خدمت بخشید صوبه اورنگ آباد از تغیر میر ابو الحسن باو تفویض یافت و علی خان ولد میر موسی مازندرانی بخطاب تشریف خانی و زاهد بیگ ترکمن از کومکبان تهته بخطاب زاهد خانی کامیاب عزت گشتند و از اصل و پامانه افتخار ولد ناخر خان بمنصب هزار و دو صد سوار و احمد بیگ نجم ثانی بمنصب هزار و صد سوار سرازری یافتند و سلیم ابن ماه مبارک اثر می هزار روبیه بزمرد اتقیا و صالحین و ارباب احتیاق و محتاجین بوماطت صدر الصدور مرحمت گشته برکات مشیبات آن ضمیمه ذخائر حسنات و میامن توفیقات شهنشاه حق آگاه بزدان پرمیت گردید و روز مبارک یک شنبه موافق غره ماه تیر مقدم فرخنده عیدنظر معرفت پیرای خاطر جهانیان گشته آئین عشرت و خوشدلی تازه شد و هفکامه بهجت و خرمی از نو رونق و گرمی پذیرفت خلایق را از اتفاق این عید مسعود در ایام این جشن نشاط آمود حضرت بر حضرت فزود و شاهد معنی نور علی نور در نظر اهل بصیرت جلوه ظهور نمود و شهنشاه دین پرور شریعت گستر که یادی فرض صیام و دیگر عبادات مسنونه آن ماه متبرک لازم الاحترام به نیروی توفیق آسمانی و قوت تائید ربانی قیام نموده بودند قرین حشمت و جاه بعیدگاه توجه فرمودند و نماز عید بجماعت گذارده بواسطه روز بهم عذابی اقبال و سعادت معاودت نمود

و بعد از مراجعت هریر آرای دولت و کمرانی گشته ابواب گام بخشی و گرم پروری بر روی جهانیان کشوند و درین روز خجسته دانشمند خان و فاضل خان و طاهر خان و چند دیگر از عمد ها هر یک پیشکش از جواهر و مرصع آلات بنظر قدسی انوار در آرد و راجه رایه نگه را تهور و چندی دیگر از عمد ها در خور حال پیشکشها گذرانند و عاطفت بادشاهانه طاهر خان و کیرت سنگه واک راجه جیسنگه و عبد الله خان سرانی را هر کدام بمرحمت جمدهر مرصع باعلاقه مروارید و دیندار خان را بعطای جمدهر میدنکار نوازش نموده و هزار خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری سه صد و پنجاه هزار و محمد شریف بکاول بخطاب شریف خانی سر بلندی یافتند و چون شب در رسید چراقانی که هوشدار خان در آن روی دریا محازی عمارت فیض آسای غسل خانه بر روی زمین از شمع ترتیب داده بود مسرت افزای خاطر نظار گیان گشته پسند طبع اقدس افتاد و روز دیگر جمعی از امرا و عمد های بارگاه در خور حال پیشکشها گذرانیدند و پنجاه و پنج کس از بندهای آستان خلافت بمعافیت خلافت میاهی گردیدند و شبگاه بفرمان فرمانروائی ایام دیگر باره چراغان کشیدند بنسبتوری که قبل ازین شده بود هنگامه آرای انجمن عشرت گردید سوم شوال هوای گلگشت باغ و بستان از بهارستان خاطر ملکوت ناظر شهنشاه جهان هر بر زده بفر آید خجسته بلیک توجه نمودند و در اثنای راه نشاط شکار گشته یک نیله کار بتفنگ مید کردند و شب در آن گلشن سرای دولت بسر برده در طرف شاه نهر را چراغان فرمودند بموجب حکم والا بر طرمی آن نهر فیض بهر لکنهای

حیمن گذاشته شمع کاموری بر افروختند تو گفتی آستان منع مفعله نقره نام آب را بخط شعاعی آفتاب جدول کشیده بود یا در گلزار همیشه بهار خلد از لب جویبار تسنیم گلهای آتشین دمیده چون هوای دلکشای آن سرا بستان اقبال ملائم طبع اقدس افتاد روز دیگر نیز آنجا بساط انبساط گسترده بمعیت اندوز بودند و پنجم فرین سعادت از آنجا عزم معارفت بشهر فرمودند و نخست از باغ سایه توجه بشکارگاه انگنده نشاط اندوز صید نیله کار شدند و از آنجا مراجعت کرده اواخر روز داخل قلعه مبارک گردیدند درین ایام دایر خان رخصت جاگیر یافته بمرحمت ده امپ عراقی و سی امپ ترکی سر بلند شد و غضنفر خان فوجدار میان دو اب بمعافیت یک زنجیر میل مشمول عاطفت گشته بمعال فوجداری خود مرخص شد و پیشکش جعفر الدوله فوجدار متعرا و یزدی خان دو زنجیر نیل یکی از آن جمله با ساز نقره و بیست و سه سر امپ عربی و عراقی و ترکی و پیشکش عابد خان مشتمل بر اسبان ترکی و شتران بختی و دیگر نفائس توران و پیشکش شیخ عبد الکریم تها نسری منصوبی مهمات چکله مهرند از قسم جواهر و مرصع آلات و یک زنجیر نیل پیشکش هنر خان بنظر السیر اثر رسیده پاینده قبول یافت و امتخار خان و خواجه عبد الوهاب ده بیدی و چندی دیگر از عمد ها در خور حال پیش کشا گذرانیده و جگت سنگه واک میکند سنگه هاده از وطن رسیده جبهه سالی سده سنیه گردید و بعطای خلعت و دهکده کی مرصع کامیاب نوازش شد و سردار خان که در ملک کومکبان صوبه گجرات منتظم

بود بمعنایت یک زنجیر نعل مرغرازی یافت و از امل و اضافه
 احد کاشی بمنصب هزاری شش صد سوار و آقا یوسف بمنصب
 هزاری پانصد سوار و سید مسعود باره بمنصب شمشیر با حاز طلا
 و داروداد نوجدهار اناک و حکیم صالح شیرازی هر یک بمعطای ماده
 نعل پلنگ حمله بخطاب ارحان خانی و عبدالرحیم ولد اسلام خان
 بخطاب خانی و سی کس از بندها بمعنایت خلعت و چندی باضانه
 مناصب مباهی گشتند و درین هنگام از وقائع صوبه بنگاله همعرض
 بارگاه جاد و جلال گردید که محمد قاسم مخاطب با اهتمام خان که
 دیوان لشکر بنگاله و داروغه نوپ خانه آن جیش فیروزی بود در
 محاربه و پیکار نا شجاع بجوهر سردی و دلاوری نقد جان نثار
 کرده مرغ روئی جاوید اندوخت چنانچه شرح این مقدمه بعد
 ازین در طی نگارش موانع شرق رویه رقم زده کلک حقایق نگار
 خواهد گردید گنجی خدیو بنده هرور عاطفت گستر پرتو التفات
 بحال باز ماندهای او انگنده انها را بوظائف عنایت و هرائف
 رعایت نوازش فرمودند سیزدهم ماه مذکور که مطابق
 سیزدهم ماه تیر بود جشن فرخنده عید گلابی بآئین معهود
 مرتب گشت بادشاهزاده کلکار نامدار عالی قدر خجسته شیم
 محمد اعظم و نویذیان عظام و امرای راقم مقام بدستور مقرر
 سرلخی های مرصع و مینگار پرگلاب و عرق منده و بهار گذرانیده
 مسرت افزای طبع مبارک خدیو روزگار گردید و جمعی از عمد های
 بارگاه سلطنت پیشکشها کشید درین ایام مهارچه جصوبت
 سنگه صوبه دلار احمد آباد و قاسم خان نوجدهار مراد آباد بمعنایت

ارمال خلعت مربطه گشتند و دانشمند خان بمعطای جمدهر
 میفا کار با علاقه مروارید و کنور رای حنکه بمعنایت خلعت و راجه
 رای سنگه راتهور بمنصب گمشوار مروارید نوازش یافتند و
 سید بهار بخطاب شجاعت خانی و انعام پنج هزار رویه سرمرز
 گشت و چون بعرض اشرف رسید که بزرگ خانم کوچ ظفر خان
 که مبیله میف خان مرحوم از بطن عفت نقاب ملکه بانوبیگم
 بنت غفران پناه یمن الدوله آصفخان بود جهان گزران را بدرون
 نمود عنایت بادشاهانه ظفرخان و عنایت خان پهرش را بمعطای
 خلعت از لباس گذورت بر آورد و سید اشرف مقوم عادل خان و
 مترسین بندیل و جمعی گذیر از بند های آستان خلعت تشریف
 مرحمت پوشیدند و چون متصدیان توخانه بفرمان همایون بیعت
 این جشن فرخنده انواع ادوات آتش بازیهای غریب دلفریب
 سامان نموده بروی عمارت دولت بقیان غسل خانه بر کنار دریا
 چیده بودند حضرت نهفشاهی بعد فراغ از نماز مغرب در سمت
 شرقی ایوان غسل خانه که جانب دریاست سر بر آرای گشته بگناه
 کرم متوجه آتش امروز گرمی آن هنگامه دل پذیر شدند تراکم ابر
 بود سپهری دیگر بر روی هوا آشکار کرد و از کثرت شراره خیل متداده
 درو نموده از شد برق آتش بدامن میله خیمه املاک رسید و از خروج
 صدای بارت آتار نهیب رعد هویدا گردید فروغ انوار مهتابی کرد
 خاک را چون جرم قمر مقور کرد و سطح مرآت الصفا آب را آئینه
 رخسار ماه انوار گردانید تو گفتی ماه بخت از جیب شب سر بر
 زده یا شام نیره روز را صبح معاکت از افق طالع دمیده هر تیر

هوانی که سومی آسمان میرست هنگام برگشتن صد صد پروین
بر روی هوامی گمیخت و دامن دامن اختر شب تاب و خرمن
خرمن کوب غوزان ازان میریخت حاصل که از آندم که پیرگردون
از برق و تیر شهاب سرگرم شغل آتش بازیمت چنین هنگامه دل
امروزی بیدار ندارد •

وصول خبر مخالفت بادشاهزاده والا نبار محمد سلطان در بنگاله

از حوائج نامائیم که درین ایام بحسب نیرنگیهای تقدیر
روی داده سرمایه کدورت خواطر اوایی دولت و امفییای سلطنت
گردید آنکه در خلال این جشن عالم امروز که جهان لهریز عشرت
و نشاط و جهانیان کویاب طرب و انبساط بودند از وقایع بنگاله بمسامع
حفایق مجامع رسید که بادشاهزاده بلند قدر عالی نژاد محمد
سلطان که با زبده نوینان معظم خان و عساکر کیهان سدان چنانچه
سبق ذکر یافته باستیصال ناشجاع فتنه مگال معین بودند درحالی
که خان مذکور باقتضای مصلحت با بعضی از جیوش قاهره چهارده
کرده پیشتر از اکبر نگر در موضع موتی انامست گزیده مفعول دفع
اعدای بود و آن بادشاهزاده را که کبر در اکبر نگر یا برخی از امواج
نصرت اثر این طرف دریای گنگ در مقابل جیش مخالف نزول
داشتند با کمال جوهر دانش و هوش مندی و سرمایه علو فطرت و
شکوه مریلندی از آنجا که خامیهای جوانیست بافسوس فریب
ناشجاع ادبار نصیب که نهانی بار سال رسل و رحائل دام تزیور گسترده

در مبد خاطر ایشان میکوشید فریفته شده برخی خیالات و امور
وهمیه نیز علاوه آن گردیده بخت و هفتم شهر رمضان که جلوس
همایون بر سریر سلطنت روز افزون در بخت و چهارم ان روی داد
با چندی از نوکران عمده خود برگشتی نشسته از دریای گنگ
عمور نمودند و بعزم موافقت و موافقت بشجاع پیوسته طریق
مخالفت پیمودند و از منوح این حادثه لشکری که در رکاب آن
والا نبار معین بود بهم برآمده کمال اختلال بحال میاد ظفر پناه راه
یاست و معظم خان بمجرد آگهی بر منوح این حادثه از موتی
با بلنار خود را بمعسكر شاهزاده رسانیده بتدارک این نفور و ضبط و
نمق لشکر منصور پرداخت حضرت شاهنشاهی را از وقوع این نصیبه
مکروه که چشم زخم این دولت آسمان شکوه بود خاطر مقدس غبار
ملالت پذیرفته جرآن سانچه و حل آن معضله را بطایف عون و
امداد ایزد کار ساز که همواره کلم بردار این سلطنت جاوید طراز است
حواله فرمودند و بمعظم خان یرلغ رفت که بمظاهرت بخت
میروزی ملد و نیرنگسازی اقبال ابد پیوند معنظر بوده مرورشده
ثبات و استقلال از کف نگذارد و افواج بحر امواج را گردآوری نموده
همت بر انصراف آن مهم گمارد که عنقریب پس از انقضای ایام جشن
جهان یبرائی و فراغ از نظم و نسق مهمات سلطنت و جهانکشان
ریات عالیات نیز از مرکز خلافت بدانصوب نهضت خواهند گزید
و تفصیل این وقایع و مراجع این احوال در مقام خود مبین و
و مشروح صحت گزارش خواهد پذیرفت •

دستگیر شدن بیشکوه ابدار بزوه سعی کار کنان قضا و قدر در دست جیون زمیندار دادر

سبحان الله اقبال خصم افکن دشمن شکار خدیو جهان را طره
خاصیتی است که مید از دام جسته او به نیروی تکاپوی گریز از جنگ
میداد قضا ایمن نیست و خجیر رم خورده او را بیامردی صحرا نوردی
و دشت پیمانی رهانی از کمد به ممکن نی زخمی تیغ ابدار
مولتش اگر چون مرغ نیم بمل گامی چند پیاپی اضطراب بهر طرف
پوید آخر از پا در آید و هزیمت خورده جیش مطونش اگر چند
روز از جهان بر فریب و مهبر غدار فرصت یافته راه چاره جوئی چورد
عاقبت در بوادی ابدار پای امیدش بسنگ ناکمی بر آید همانا
روزگار با این دولت پایدار در ازل عهد بسته که تا دشمنان بد فرجام
اعدایی تیره سر انجام را سر بطوق گرفتاری نیارد سر آرایش و ارام
بخارد و تا مدعیان باطل سئیز و محال جویان منته انگیز را دست
بسته بدست قهرمان جلال این بهین مظهر اقبال نسپارد دست از
کوشش و اهتمام بر ندارد آری سعادت مندی را که ایند توانا از
حق جهان برگزیده بر تبه واقعی طلب خویش سر بلفسی دهد و ذات
بدی خصالش را بتشبییه ذات بیهمال خویش رنجه ارجمندی
بخشد ماحضت حرم و حشمتش کی غبار آلود نقش شراکت اغیار
پسندد و رخنه گران مملکتش را کجا مجال انصاف و نفعه حازی

(۲ ن) دهادر

و فرصت دوی همسری و انبازی دهد از بدائع شواهد صدق این
مقال درین اوقات خجسته مال گرفتاری دارا بیشکوه رمیده بخت
برگشته اختر است در موضع دادر بحسن سعی جیون زمیندار آن
بوم و برتیبین این کلام و تفصیل این مقدمه دولت پندرا از آغاز تا
انجام آنکه آن بد عاقبت تیره ایام بعد از جنگ اجمیر و هزیمت
یافتن از موکب عالم گیر یکباره ملک جمیعش از هم گسسته و
هشت همت و شوکتش شکسته پریشان حال و بی پروا بال بصوب
گجرات رهگرای وادی آوارگی و نکال گردید که شاید دران حدود
چند روز بجبر حال بر اختلال خود پرداخته کار خویش را چاره و
تدبیری اندیشه و درین رجوع با اواز عمدها و سرداران همین
فروز میواتی بود با ده دوازده سوار غارت زده بی سامان و اگر چه
دران روز که شب هنگام آن هزیمت یافت بنابر احتیاط و پیش
بینی اهل حرم خود را بر عمارت های نیلان سوار کرده با خزانه و طلا
آلات و نقره آلات و کارخانهای ضروری که بر نیلان و غدران و اسفرها
بار بود از اواسط روز بر کنار تالاب اناساگر دور از جنگ گاه باز داشته
بود و جوتی از سوار و پیاده با آنها گذاشته که اگر شکست روی دهد
خود را بآن ها رسانیده بجمعیت و سامان راه فرار بدارد لیکن در آن
وقت از غایت رمبد و دهشت و خوف و وحشت خبری از آن ها
نگرفت و بهیچ خبر هیچ کس ملنگت نگشته از طرفی بدر رفت
و خواجه معقول خواجه سرای معتمد قدیمی او که ناظر هر رهش
بود چون مشاهده آثار شکست و برهم خوردگی لشکر نکبت الراء
کرده دید که مساکر قاهره بادشاهی غلبه و استیلا یافته بدشکر گاه

او ریختند و بقتل و غارت پرداخته نزدیک بنالاب رسیدند و از آن
تیره بخت هزیمت نصیب خبری نریدند فرار او را متیقن شد
و پرتگیانش را از آن آشوب گاه فتنه بسمت کوهستان کشید و از میان
کوه و دره راهی سر کرده فرازده فیل که زوجه و صبیحه و سایر عورتش
در عمارت ها بر آن فیلان حوار بودند بهره داری ظلمت شب بصد
کوشی و تعب با معدودی از خواجه سرائین و پیاده بدر برد و
جمعی که بحراست آنها گذاشته بود متفرق شده هیچ کس همراهی
نکرد بلکه نخست همان واقعه طلبان آشوب جو در آن تاریکی برونراه
آمده بودند بناراج پرداخته دست جسامت بنهیب و غارت برآوردند
چنانچه قطارهای اشتران را که اشرفی یوانه بار بود راجهوتان که
بمحافظت آنان گماشته بود و دو نواحی اجمیر وطن داشتند پیش
اندراخته بجانب اوطان خود شتافتند حاصل که از خزانه و اسباب
و کارخانجات و دواب هیچ باو نرسید و اکثر بناراج حادثات رفت و آن
و خیم العاقبت و اهل حرمش که تمام آن شب و روز دیگر هر یک
از طریق راهی فرار چیده بودند و آخر روز بعد از هشتاد و
با یکدیگر ملحق شدند و بعد از ساعتی توقف دیگر بار بهمان
سرعت و مراسمی روان گردیده مرگشته و حیوان و غارت زنده و
پریهان گاهی بنا کامی میزدند القصه آن رمیده بخت تیره روزگار
بدای سرمدی فرار در عرض هشت روز بنواحی کجرات رسید و
چون امرا و کومکیان آنصوبه بعد از استماع خبر شکست قطع علاقه
آمید ازو کرده دل بدولت خواهی حدیو جهان نهاده بودند و با خود
دور این معنی داده که اگر آن آواراه کشور دولت و رانده اقلیم

مافیت قصد داخل شدن شهر کنه او را راه ندهند بنابرین سردار
خان از بندهای بادشاهی که از قدیم ایام در سلک کومکیان آنصوبه
انتظام داشت از سعادت مذهبی و نیک سرانجامی بادای حق عبودیت
و خدمت گذاری موصوف شد و با جمعی متفق و هم دانان گشته مید
احمد برادر سید جلال بخاری را که دارا بدشکوه حاکم کجرات کرده بود
دستگیر نموده مقید ساخت و باستیکام قلعه و بند بسمت شهر
پرداخته آمادۀ ممانعت و مدافعت گردید دارا بدشکوه بعد از اطلاع
برین معنی از تصرف شهر طمع بر گرفته به برگشته کبری که هشت
گردهی کجرات است رفت و آن بها بکنجی کولی التجا برده ازو
اعانت و امداد خواست کنجی با اتباع خود همراه شده او را بمحدود
ولایت کچه برسانید و از آن جا سراجعت نمود و در اثنا این احوال
گل محمد خان یکی از نوکرانش که او را فوجدار بندر صورت گرفته بود
با پنجاه سوار و در صد پیاده بندو قبیله باو ملحق گشته همراه شد و
چون بکچه رسید راجه آنجا که هنگام آسمان او بکجرات مسافت پشیدی
باستقبال بر آمده انواع خدمت و همراهی بظهور رسانیده بود چنانچه
سابق ذکر یافت دختر خود نامزد پسرش کرده این نویت در کمال
بیگانگی پیش آمد و باو برنخورد لهذا بیش از دو روز آنجا توقف نکرده
بعزم حدود بهکر روانه پیش شد و چون بکنار دریای سند رسید نفیر روز
میواتی که از بهدو از آن تیره روزگار نومید گشته بوی خیر از اوضاعش
فمی شنید و حیمای فرخی و بهروزی در ناصیه احوالش نمی دید
از عاقبت بیلی و مصلحت گزینی دل از همراهی او بر گرفته با
همراهان خود راه مفارقت پیمود و از نیک اختر و سعادت یاروی

عازم احتلام درگاه خلایق پناه گردید و آن حیدر روز ننگه اندوز از دریای
مندگدشته بولایت چاند خان رسید آن گروه یار به حالت پاش
آمده دمت بغارت و رهزنی کشودند و در حدت گرفتن او نیز بودند
چون هنوز جمعی با او مانده بودند بچنگ و کوشش بسیار از چنگ
آنها رهائی یافته بولایت مکیان رفت و میرزای مکی که مرخیل
آن قوم و سرزبان آن حدود بود او را استقبال کرده بوطن خود که از آنجا
تا قندهار ده دوازده منزل است برد و از راه موافقت پیش آمده
قدومش را با احترام تلقی نمود و اظهار اخلاص و هوا خواهی و تقبل
امداد و همراهی کرده متعهد گشت که بدرقه کرده او را بسرحد
قندهار رساند از آنجا که آن رسیده بخت بی دولت را ایام مهلت
منقضی گردیده روزگار حیاتش بسرحد انتها رسیده بود و کارکنان
تقدیر بمقتضای مصلحت نظام کل اسباب گرفتاری و مواد
مکونناری او آماده کرده بودند قبول این معنی نمودند بنابراین سابقه
مهرتقی که باملک جیون زمیندار داد داشت گمان موافقت
و هوا خواهی یار برد بموجب مضمون

• مصرع •
صید را چون اجل آید موی صیاد رود • روی عزیمت بسرحد دادر
نهاد باین خیال خام که روزی چند اینجا از محنت هفرو تعب راه
آورده شده بدرقه امداد و همراهی او خود را بقندهار رساند • نظم •
اجل راه هرکرد و امان پیش • کسان موی دام فدا مید خویش
نماشائیان قضا و قدر • بر آورده از روزن غیب هر

همی رفت شادان و دامن کسان • کعبه قضا تیغ کین بر فسان
القصد طالع بدشگون و بخت سیه روزگار عیان ادبارش گرفته محدود وطن
ملک جیون که مهبط کوكب آسمان و آخرین منزل اقبال او بود رساید
و چون پیشتر رقیقه معمر بآمدن خود بآن صوب نوشته بود و او را
ازین معنی اطلاع داده ملک جیون ایوب نام افغانی برهم استقبال
فرستاد و در حالتی که دارا بدشکوه داخل حدود زمینداری او شد
ایوب مذکور رسیده همراه گردید چون بیک گروهی وطن ملک
جیون رسید ملک برآمده باو ملاقی گشت و درین وقت هلاول داخل
وطن او نشده بود زوجه آن خسروان مآل که بعد از فرار اجمیر عارضا
صل بهمرسانیده درین مدت بیمار بود و روز بروز کوفتش می امزد
مرحله همتی طی کرده بسر منزل فنا پیوست دارا بی شکوه را
از حدوث این سانحه کمال اندوه و ملال دمت داده جزع و پیدایی
بسیار نمود و ماتم زده و موگوار نعش او بر داشته بوطن ملک جیون
آورد و چون آن عورت وصیت کرده بود که نعش او را بهندوستان
فرستد بعد از دو روز خواجه معقول ناظر را همراه تابوتش کرده
روانه هندوستان نمود که ببلهور آورده در مقبره زیده السالکین میان
میر که آن بطلان بژره تهمت مریدی او بر خود بسته بود مدفون
سازد و چون درین اوقات او را اختلالی در راس و قدوری در شعور
روی داده و سبرشته تدبیر نامص از کفش رفته این معنی علاوه
به دانشی فطری و باطل اندیشی ذاتی او شده بود اعتماد بر اظهار
اخلاص و هوا خواهی ملک جیون کرده هزم و در زمین را کار نه بست
گل محمد نوکر خود را که جوانی پداهی کار آمدنی بود با قریب

هفتاد سوار خوب که بغیر از آن لشکر و پاداهی دیگر نداشت و با احتظار
همراهی آن معدود تا ایلیجا رسیدند بود همراه قمش زن کرد و خود
با چند نفر از خواجه سربازان و خدمتگاران آنجا مانده قرار داد که چند
روز دیگر اقامت نموده از ماتم برآید و بعد از آن متوجه قندهار شود
چون ملک جیون از کار روانی و مصلحت شناسی صلاح کار خویش
در دستگیر ساختن آن فتنه اندوز نساخ اندیش دیده بود و یقین
میدانست که اگر او را از محال زمینداری خود راه دهد و در رفتن
قندهار امداد و همراهی نماید عتق ریب دهن خوش نائرة قهر و غضب
و مورد باز پرس و عتاب خسرو مالک رقاب خواهد گردید لهذا انتهاز
فرصت نموده صبح بیست و نهم ماه مبارک رمضان این سال که دارا
بیشکوه از ایلیجا کوچ کرده داعیه سمت قندهار داشت با اتباع و مردم
خود بر مروره او آمد و آن تیره اختر بر گشته بخت را با چهر
بیشکوه پسرش دستگیر نموده و حقیقت حال با بهادر خان و راجه
جیونگه که با افواج قاهره پادشاهی راه تعاقب آن بد عاقبت می
میدادند و درین وقت بآن حدود نزدیک رسیده بودند و همچنین
بباقر خان فوجدار بهکمر نکاشت باقر خان به مجرد ورود نوشته ملک
جیون این مقدمه را بدرگاه خلایق پناه عرض داشت نموده با
رقیمه ملک جیون مصحوب مصرعان بجانب والی خلافت فرستاد
و این مورد دولت افزای بیست و یکم ماه فرخنده شوال بمسامع جاء
و جلال رسید حضرت شهنشاهی بعد از مطالعه عرض داشت باقر خان
و نوشته ملک جیون باظهار اینخبر میمنت اثر سامعه افروز
ایستادهای پایه اوزنگ اقبال گردیدند لیکن از آنجا که شیمه قندهار

آن تربیت کرد ایندی و دست پرورده معادلت مریدی است که نه از
وقوع صاعب امیر و شدائد مهمات آثار دلتنگی و مال بر چهره و قار
آن حضرت ظاهر میشود و نه از حدیث مقدمات طرب بخش مسرت
غزا امارات فرج و شادمانی و علامات بشاشت و کامرانی در بشره
همایون مشاهده میگردد از وصول اینخبر بهجت پدرا و مزده عشرت
آما از جا در نیامده از کمال حوصله خدا داد و ممانعت و وقار ذات
قدسی نزاکت مورد نشاط و مغلوب انبساط نگشتند و به تکرار و تذکار آن
زیاده توجیهی نفرمودند چنانچه حکم بغواختن شاد پناه بدینصادر نگردید
تا آنکه بعد از چند روز دیگر که خبر رسیدن بهادر خان بدادرو بدست
آوردن آن داطل بزره فتنه گر رحید بنابر مصلحت اعلام عامه خلایق
که بعضی از آنها را در وقوع این معنی شائبه شکلی مانده بود یاشاره
واللهادیانه اقبال بنوازش آمد باجملة بهادر خان بعد از وصول
نوشته ملک جیون از جلی که بود ایلغار کرده خود را بدادر رسانید
و آن خسران بزره را با سپهر بیشکوه بقید ضبط و تصرف آورد و
ملک جیون را همراه گرفته با راجه جیونگه و سائر جنود فیروزی بر
جناح سرعت روانه بهکمر شد و عتق ریب سرانجام حال آن به فرجام
دورین سعادت نامه بدائع ارقام گزارش یافته دیدهوران هوشمند
از آن کامیاب عبرت و آلهی خواهند گردید اکنون کلک حقایق نگار
موانع حضور مع النور رفته رفته وقائع ایام جشن جلوس مبارک
را از جایی که گذاشته بود بر صفحه بیان مرقوم میسازد بیعت و درم
شوال حید محمد علی حاجب بیجاپوری از جانب عامل خان یکهفد
مروارید و یکسا انگشتر الماس که زیاده از پنجاه هزار روپیه ارزش

داشت برحم پيشکش گذرايد و تقریخان الماسی که بدره هزار روپيه
قيمت باشد با سه اسب عراقی پيشکش نهد و روز ديگر جعفر ولد
اله ورد بخان از منتهرا رسیده احرار دولت ملازمت نمود و برحمت
خلعت مياهی شد و درین ایام رای عالم آرا امتضای آن کرده بود
که گوهر درج حشمت اختر برج عظمت بادشاهزاده والا نژاد فرخنده
شيم محمد معظم را که مدتی از شرف ملازمت کيما سعادت محروم
بودند از دولت آباد فیض بغيان پايه سرپر گردون مصير طلب فرموده
يکچند آن والا تبار سعادت پیوند را در پیشگاه عزوجل کامياب دولت
حضور و بهره مند سعادت خدمت لامع انور دارند لهذا زید امرای
عظام امیرالامرا را از تغییر آن غره ناصبه حشمت و بخندباري بصوبه
داري دکن سر بلند ساختند و بیست و چهارم ماه مذکور او را بعنایت
خلعت خاص و خنجر خاصه با علاقه مرواريد و پیر با ساز مرصع و
ماده نيل و بیست اسب از انجمله ده اسب عربی و عراقی یکی
با ساز طلا مشمول مراحم گوناگون ساخته مرخص فرمودند و عقیدت
خان مهین پسر خان مذکور برحمت خلعت و اسب عراقی با ساز
طلا و ابو الفتح و بزرگ امید دو پسر دیگرش هر یک برحمت جوده
میفا کار با علاقه مرواريد مياهی شده با پدر مرخص گشتند و
حکم والا صادر شد که عقیدت خان از تغییر مائل خان بحراست قلعه
ارک دوامت آباد قیام نماید و خان مذکور به پیشگاه حضور آید و -ید
محمد علي سفیر عادلخان يعطای خلعت و انعام پنج هزار روپيه
و محمد ناصر حاجب قطب الملک بعنایت خلعت و اسب عراقی و
انعام پنج هزار روپيه سر فرار گشته رخصت انصراف یافتند و مصحوب

هکیم محمد حمید گیلانی فرمان برحمت عنوان با خلعت خاص
و جوده مرصع با علاقه مرواريد و دهکده کی الماس گرانها برای
سر فرازی عادلخان مرسل شد و فرمان عاطفت نشان با خلعت
خاص و جوده مرصع با علاقه مرواريد برای قطب الملک ارسال
یافت و بیست کس از امرای دکنی تشریف بعنایت پوشیده با آن
مده دوتیادان مرخص گردیدند و برلیع عاطفت پیرا بنام قره باصره
سلطنت و اقبال پادشاه زاده محمد معظم طفرای دکن یافت که
پس از رسیدن امیرالامرا با وزیر خان که در خدمت آن بادشاهزاده
عالمقدر کامگار بود متوجه کعبه حضور کردند و برحمت پادشاهانه
سرپیچ مرصع گرانها برای آن دره التاج خلعت و جواهرانی
و خلعت خاصه جهت وزیر خان مرسل گردانید و از امرای
کومکی دکن راجه دایسنگه سیسویه و سرانرازان خان و خان زمان
و چهل کس دیگر از عهدهای آن صوبه بعنایت ارسال خلعت
قامت امتیاز انراختند و درین هنگام فیروز میواتی از نوکران
بیشکوه که چنانچه مذکور شد در کنار آب سند از جدا شده
بود برهبری سعادت بدولت آستان بوس رسیده ظلمت زدای اختر
طالع گردید بعنایت خلعت و شه شتر و منصب هزار روپيه صدی
پانصد سوار مشمول نوازش یافت بیست و پنج چون روز وزن
ششم سال شمسی از عمر گرامی تازه نهال ریاض سعادت و بخت
مندی نوگل حدیقه دولت و سر بلندی شاهزاده و الانزان خجسته
شيم محمد اعظم بود آن بادشاه زاده گرن قدر بعنایت سرپیچ مرصع
و خنجر خاصه با علاقه مرواريد و پنج سرامپ از طوبیاء خاصه

از اجماع دوراس عراقی یکی با زمین و ساز میلان و دیگری با ساز
 طبل مورد انتظار عاطفت گردیدند و درین ایام سید جعفر مهین
 خلف سید جمال بخاری که بجای پدر صاحب مجادۀ آن سلسله
 است بعنایت احوال خلعت بهره اندوز عزت گردید و شجاع خان
 بقلمه داری چنانچه از تغییر خواصان و عهد الرحیم ولد اسلام خان
 مرحوم مخاطب خانی سرور از گشتند و پیشکش بهرام ولد نذر محمد
 خان و بهگونۀ سکه داده از کومکین دکن و خواصان و چندی
 دیگر از عیالها بنظر قدسی اثر در آمد و بعضی بار یافتگان پیشگاه
 عزت رسید که عیالتخان برادر اسلام خان مرحوم باجل طبیعی
 روزگار حیاتش بسر آمده و اقامت سفانی مخاطب بامانت خان
 بموت مفاجات در گذشت بیست و هفتم طبع اقدس پایه افزای
 اورنگ جهانداري بشا شکار و حواری رغبت نموده بیرون دارالخلافه
 توجه فرمودند و در شکار گاههای نواحی شهر آهوی چند بتفنگ
 میزد نمودند و سلخ ماه مذکور بمنزله اعز آباد از خاطر نیل پلید
 سر بر زده عثمان توس اقبال بآه گلشن عراقی دولت و کسرانی
 اسطاف یافت و درین روز فضل الله خان ولد سیادت خان را با
 برادر خردش و همچنین صفی خان و عبد الرحیم خان و عهد
 الرحیم پسران اسلام خان مغفور را که برادر زادهای آن مرحوم اند
 خلعت عنایت نموده از لباس کنسرت برادرند و روز دیگر جعفر
 موجودات متبر را بمرحمت خلعت خاصه نواخته بان موب مرخص
 ساختند و نوم ذی قعدة قرین سعادت لوی سعادت بشهر انراختند
 پنجم ماه مذکور عرضه داشت بهادر خان بجانب خلعت رسید صبی

بر اینکه بعد از اجتماع خبر گرداری دارا پیشکوه با راجه جیستکه و
 حائر اوج فاعره نهم شوال از نواحی بهکر گذشته یار وجود شدت
 حرارت هوا و بادهای سموم جانگزا که در احمدون میوزد هر روز مصامت
 بمیدنی طی کرده خود را بداند رسانیده است و دارا پیشکوه را بدست
 آورده منوجه حضور پرنور گردیده بعد از وصول این عرضه داشت
 منشور مرحمت و نوازش بنام راجه و خان مذکور شرف صدور یافته
 با خلعت خاص جهت هر دو مرسل گشت و درین ایام عاطفت
 خمرافه معظم خان و حائر امرای عظام و مجاهدان ظفر اعتمام را
 که در سمت بنگاله بودند و جعفر خان صوبه دار مالوه و خلیل الله
 خان صوبه دار پنجاب و دیگر صوبه داران و عیال و امرای
 اطراف را بقدری عزت و مهابت نواخت و مهابت خان
 صوبه دار کابل را بار سال خلعت و شمشیر با ساز مرصع مورد انتظار
 نوازش ساخت و داد خان صوبه دار پنده بار سال خلعت و شمشیر
 و سید مالو خان بکرمات احب عراقی و ربیاهی دکنی بمطای
 شمشیر مهابی گردیدند و شهاب خان بقوعداری غزنین از تنبیر
 شمشیر خان منصوب گشته بافانۀ هزار حوار بمنصب سه هزار
 در هزار سوار سوار شد و چون بعضی اشرف رسید که متبع الله خان
 ولد سید خان بهادر مرحوم که حارس حصار شهر کابل بود باجل
 طبیعی در گذشت بعد خان برادر او که در سلک کومکین آنصوبه بود
 بجای او منصوب شده باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و پانصدی
 دو هزار و پانصد سوار مورد نوازش گردید و سید نصیر الدین مخاطب
 خانی و عنایت یکنزنجیر فیل و جمال بشجابهوی مخاطب خانی و

مرحمت علم و عنایت میانه بخطاب میانه خانی و عطای علم و
فرهاد بیگ علیمراد انجان بخطاب فرهاد خانی و بمرحمت نقیل
سرفرازی پادشاه مامور گشتند که خزانه عامه که از پیشگاه حضور
لمع المنور برای تلخواه موجب سپاه بنگاه مقرر گشته بود بانجا
و مانقد و ملک جیون زمیندار داد بجلدوری دولت خواهی و حسن
خدمتی که در گرفتن دارا بیشکوه ازو بتقدیم رسیده بود بعنایت
ارسال خلعت و منصب هزاره دود سوار و خطاب بخلیلار خانی
کامیاب مراحم عهده شاهانه گردید چون بمرض همایون رسیده بود که
قابله خان ملشی اراده گوشه نشینی دارد عاطفت پادشاهانه او را
بدر باره بخت هزار رزیده موظف ساخت و پیشکش مبارجه جمونیت
سنگه منتمل بر نه انس جوهر و مرصع آلات بنظر قدیمی برکات
رسیده زینر قبول یافت و چون مسجوبه نقاب لغت مخدرة قباب
معصیت نوازش بانو بدگم زوجه کریمه شاهنواز حله برای سرفرازی
خوبش التماس قدوم میمنت لزوم اشرف بمنزل خود نموده بود
حضرت شاه شاهی بجهت آلاء و مهابت آن بوی حمده
صفات هفت ماه مذکور حایه سعادت بمسکن او امکنده سامتی چند
بنور حضور مروج بخش آن گلخانه بودند و نعمت خاصه آنجا تافارل
فرمودند و آن لغت دثار رسم های انداز و ذار و شکر مقدم خدیو
روزگار بجا آورده ببهشتی از جواهر و مرصع آلات و دیگر نفائس
گدازند و آخر روز بدولت خانه معلی قرین سعادت معاودت
نمودند و درین اوقات بمقامیت موسم برشکال بجمع عمدهای بارگاه
اجبال بقدر تعارت مراتب خلعت پازانی مرحمت شد و عهد الرحمن

بن نذر محمد خان بمرحمت مرصع تارک مباحات
امراخت و راجه رایسنگه را تهور بعنایت دهکدهای زمره نوازش
یافت و بسیاری از بندهای عتبه خلعت بعطای خلعت سرفراز
گشتند همدم نامدار خان از مالیه رسیده بتقدیم رسیده بنگاه
گردید و بعنایت خلعت تشریف مباحات پوشید و درین ایام
باعتضای رای عالم ارای راجه را جرور با نوجی از عساکر ظفر اثر
بکوهستان سری نگر که پرتی پست زمیندار آن از کمال کوته اندیشی
و نا عاقبت بینی سلیمان بیشکوه را در ولایت خود جای داده
حمایت و نگاهداشت او را بیهوده سعی می نمود تعیین یافت که
آن بفرقه نشین دیوتخ خلالت را بلطائف وعد و وعید بیم و امید
داده بحسن تدبیر آن شمع دوحه خصومت و عناد را که وجود
بی سودش مقرر تواند نفقه و فساد بود ازان کوهستان برآرد و اگر
زمیندار مذکور بموضع و بند متنبه نگشته در نگاهداشتن آن باطل
ببحاصل اصرار نماید ولایت او را بی حیر انواع جهانگشا ساخته
همت بر استیصالش گمارد و از نوشته وقایع نگاران ممالک شرق
رویه بمجامع حقائق مجامع رسید که اله ورد بخان را که بمقتضای
ضعف طالع و سرنوشت بد همراهی ناشجاع نفقه پزوه ببلخورد
بختیار کرده بود آن مقام کیش جور اندیش را بتبع بیداد از هم گذرانند
مجمعی از کیفیت حال خان مذکور آنکه در عهد سلطنت اعلی
حضرت صوبه دار پخته بود و دران اوقات که بواسطه سوج عارضه آن
حضرت و سود تدبیرات داری شکوه خبرهای شورش انگیز ملک
آشوب باطراف و اکفاف مملکت رفت و ناشجاع را هوای خود

حربی در حر افتاده قدم از حد خود فراتر نهاد و بمزم دعوای ملک و مملکت از بنگاله بر آمده بر مر پنده لشکر کشید خان مسطور از تبه رانی و مصلحت ناشناسی صلاح کار در گرویدن بار دانسته پنده را بی احتیادگی و ممانعت بتصرفش داد و از غلط اندیشی کمر اطاعت بموافقت و متابعت آن ناسزاوار دولت بسته دل بر همراهی و دولت خواهی نهاد و ناشجاع او را ممزور و محترم داشته خان بهائی میگفت و در جمیع امور نکشش و موایدید او عمل میکرد و چون بمزیمت اکبر آباد از پنده بصوب بنارس روان شده در بهادر پور چنانچه در اوائل این محبفه اقبال برسم اجمال صحت گزارش یافته با عساکر بادشاهی که بهرداری سلیمان پدشکوه بمدانعه او معین شده بود جنگ کرد و هزیمت خورده برگشت خان مشار الیه موافقت ورزیده به بنگاله همراهش رفت و با او می بود و در زمان مملکت و استقلال و ظهور نیرو عظمی و جلال حضرت شهنشاهی که آن ناسهاست فتنه کمال دوم باره باندیشه ناسد و خیال محال باله آباد آمده چهره بخص خویشتن بنافحن کفران نعمت و حق ناشناسی خراشید و با سوگند نصرت پدرا صف آرا گردیده نیز همراه آن باطل متیز بود چنانچه پیشتر گزارش یافته بعد از هزیمت یافتن او دگر باره رفیق طریق فرار و هم همان سلک ادبار گشته به بنگاله رفت لیکن درین مرتبه چون از سهامی حال آن بیدولت برگشته اقبال نهان و خامست عاقبت و سوء مآل لائح و هویدای میدهد و آثار فرخی و بهروزی از چهره کارش در نمی یافت از نو میدید گشته از روی مدارا روز می گذرانید و درین وقت که ناشجاع فتنه پور از قریب

وصول عساکر قاهره پاکبر نگر تاپ ثبات و مقاومت در خود ندیده از آنجا بپائنده میرفت چون اراده مقاومت و عدم رفاقت از ناصیه حالش تقوی نموده بود بفتنای بیدانشی و جور اندیشی و اغوای جمعی از مقدسان فتنه انگیز او را با حیف الله خان پسر کوچکش بقتل رسانیده تحصیل این دوز و وبال را نیز ضمیمه خزنی و نگال خویش گردانید چنانچه تفصیل این مقدمه بعد ازین در طی نگارش موانع بنگاله و گزارش احوال ناشجاع بد ترجمان مرقوم کلک حقائق ارقام خواهد گردید •

بنای حصار دولت آثار شیر حاجی بر دور قلعه معادیت بنیاد مستقر الخلافة اکبر آباد

از آنجا که مهندس بنیان ایجاد و معمار حصون سبع شداد تلخ والای این دولت بدی بنیان را برای تشدید قواعد ملک و ملت و تاحیص مبنای حشمت و جلالت بارج رعیت و ائمه امراخته و رونق کهن سرای دهر و آبادی دیرین پناه جهان بحسن تدبیر گیتی آرای این زیست افزای سرای آفرینش ملوط و مربوط ملفته لجرم همواره همت بلند جناب در حصانت و رصانت حصن دین و حصار دولت مصروف میدارند و پیوسته اهتمام زای روزین و عقل متین بر استحکام بنای مملکت و جهانداری و ترمیم اژدها ایهت و نامداری میگذارند مؤید این کلام درین خجسته ایام احداث حصار شیر حاجی است بر دور قلعه مستقر الخلافة اکبر آباد و چون آن قلعه دولت اساس نلک ماس که حضرت علیین مکانی عرض

آغبانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب ثراه بنا کردند از معظمت قلاع منیع و حصون رفیع مملکت مهیتر فسحت هفتصدتان و مرکز و مقر این سلطنت گردن نشان است و از آن عهد همایون تا این زمان سعادت مقرون از بحر بغنائس ذخایر از زر و جواهر مشعشع گشته رشک افزای بحر و کن است و انوار احباب شوکت و اہمت این دولت ابد مدت دران میباشند و قبل ازین فصل که بلحاظ اهل عرف شیر حاجی گویند نداشت لهذا درین هنگام سعادت انجام که قواعد خلافت و اقبال از قوائم اورنگ حشمت و جلال خلیفہ زمان بتازگی مشید گردید و جهان پیرا از پرتو دانش و تدبیر شهنشاه عالم گیر رونق و جوانی از سرگرفت رای عالم آرای که زینت بخش معمورہ هستی است چنان اقتضا نمود که آن قلعه مبارکہ را باعدات حصار شیر حاجی استحکام بخشند و حکم قزم الانقیاد بنظامان مهمات مستقر الخلافہ اکبر آباد صادر شد کہ حصار ی استوار از سنگ سرخ مقصور بران وتیرہ کہ در قلعه مذکور بکار رفته است بنا کردہ در اتمام آن کمر می و اہتمام بر میان بگذرد و شب بہ شبہ پانزدہم ذی قعدہ این سال فرخ فال کہ واقفان احوال تنجیم برای آن بنای آسمان شکوہ همایون آنار سعادت اختیار کردہ بودند بفرخندگی و مبارکی آنرا اساس نہادند از جانب دریا ارتفاع دیوار بنا بر پستی زمین دوازده ذرع و فاصلہ تا دیوار قلعه شصت ذرع و عرض دیوار پنج ذرع و از دیگر جوانب کہ زمین رفعت داشت ارتفاع دیوار هفت ذرع و فاصلہ تا دیوار قسمہ نیز هفت ذرع و عرض دیوار چہار ذرع و خندق در بیرون

شہر حاجی مقرر شد و پنج دروازہ کہ ہر ایک باب الابواب دولت و معادعت بران حصار میمنت انوار قرار یافت از احمہ بہ دروازہ رو بروی دروازہ ہتیدہ پول و خضری و اکبری و یکی بر سمت یمن دروازہ کہ در جانب شاہ برج است و دیگری بجانب دریا محاذی دروازہ خردی کہ در تہ چہرک مبارک است و کنگرہ و سنگ انداز بدستور قلعه مبارکہ معہود گردید بالحمہ بفرمان شہنشاہ دین پناہ معماران خبرت آئین صاحب مہارت و استادان فن عمارت دست کوشش با فراختن آن حصار و پرداختن آن بنای مہیتر آثار گشودہ منعت طرازی و کمر نامہ پردازی بکار میبردند و خارا شکامان آہنیں چنگ قوی بازو و سنگ تراشان فولاد دست فرہاد نیرو داد استادی و ہنر روزی دادہ بنوک الماس تیشہ نام کوہکن از صفحہ ایام می سوزند و باہتمام تمام و تاکید و قدغن عظیم ہر روز خلقی کثیر و فرقہ انبویہ کار میگردند تا آنکہ در عرض ست سہ - ال صورت امام و پدرانہ الحاء یافت •

جشن وزن قمری سال چہل و دوم

درین اوقات سعادت مناظ کہ جہان کامیاب عیش و نشاط و عالم تبریز عشرت و ابدساط بود بزم آرایان ثروت قاہرہ جہانیان را بپورود فرخندہ جشنی نازہ صلا دادند و انجمن ہیرایان حشمت باہرہ بارگاہ سلطنت را بتازگی آذین محرت و کسرازی بستہ ابواب طرب و حریمی بروی عالمیان کشادند یعنی جشن وزن قمری سال چہل و دوم از عمر کرامت قرین شہنشاہ ملک تہر

خورشید نگین در رحیده بهجت افروز روزگار گشت و بیست و هجدهم
ذی قعدة موافق بیست و دوم امرداد آن بزم خجسته و مجلس
همایون صورت انعقاد پذیرفته بعد از انقضای چهار گهزی از روز
مذکور در محفل سعادت اساس غسلخانه میزان دولت از شکوه
عظمت و جلال اورنگ نشین کشور اقبال گران سنگ گردید و وزن
مسعود بآئین مقرر وقوع یافته آن پیکر قدسی و عنصر قدوسی که
ترازوی زور بازوی خرد از سنجیدن بار قدرش قاصر است بطلا و فقره و سائر
اشیاء معهوده سنجیده شد و ارباب استحقاق و نیازمندان کوی احتیاج
را از وجوه آن نقد مقصود بدامن امید آمد خدیو ایر کعب دریا نوال
دست جود و انصال کشوده ایستادهای پایه مرمر مهر نظیر را بگونه
گونه مرحمت و کام بخشی چهره کشای شواهد آمانی و آمال گردیدند
از انجمله درة التاج سلطنت عظمی قرة العین خلعت کبری باده شاه
زاده ارجمند محمد اعظم را بعنایت یک عقد مرورید گران بها
که دانهای لعل آبدار نیز در آن منظوم بود سر بلندی بخشیدند و
امیر الامرا صوبه دار دکن بعطای خلعت خاص با تومان طوغ که
درین دولت مهر فروغ عمدها و نوذبان بارگاه خلعت بان عز احتام
می یابند والا رتدگی یافت و محمد امین خان میر بخشی باضافه
هزاری هزار سوار بمنصب پنجهازری چهار هزار سوار بلند پایه گردید
و ابراهیم خان خلف علممردان خان که قبل ازین چنانچه گزارش
یافت از منصب معزول گشته بمالیانه موظف شده بود درین روز
عالم افروز مطرح انظار عنایت شهنشاهه گردیده بمنصب پنجهازری
پنج هزار سوار و مرحمت خلعت خاص و شمشیر و مهر هردو با

ساز مینا کار و یک زنجیر نیل مرزین بساز فقره و جل ژرفیافت با
ماده فیل کامروای عاطفت شد و عبد الرحمن بن نذر محمد
خان بعطای ماده فیل و امیر خان بانعام سی هزار روبیه و مالوحی
دکنی باضافه هزار سوار بمنصب پنج هزاری پنجهازر سوار و عنایت
یک زنجیر نیل و مرتضی خان باضافه پانصد سوار بمنصب چهار
هزاری دو هزار پانصد سوار و انعام پانزده هزار روبیه و دانشمند
خان بعنایت شمشیر با ساز مینا کار و امپ با ساز طلا و نامدار
خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد
سوار و هوشدار خان بعطای یک زنجیر نیل مطرح انوار التفات
شدند و بمباری از عمدهای آستان دولت و بندهای مدد خلعت
بافزایش مقام و دیگر عطایا و مواهب کامیاب مرحمت خسروانه
گردیدند و گروهی از امرای رفیع القدر که از پیشگاه حضور دور
بودند بعنایت ارمال خلعت چهره مباهات افروختند و گنجعلی
خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و یک هزار و دویست سوار
مطرح انوار التفات شدند و فیروز میواتی بمنصب هزار و پانصدی
پانصد سوار و عنایت شمشیر با ساز مینا کار و محمد بیگ باضافه
پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و از اصل و اضافه
فضل الله خان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و سید
الدین صفوی بمنصب هزار و چهار صد سوار صرافرازی بامتنند و مراد
خان بخطاب التفات خاقی و مدر صالح فرمان نویسن خطاب
مکتوبخانه مامور گشتند و قهوجان و جمعی دیگر از بندهای
آستان خلعت بعطای خلعت کسوة افتخار پوشیدند و سید محمد

قلوچی و ملا عویس وجیه و میر سیدی شاعر هر کدام با تمام یکهزار روپیه مباحی گردید و چندی از پندها بمرحمت اسب مر بلفند شدند و ده هزار روپیه بچندی از ارباب فضل و صلاح انعام شد و درین روز فرخنده نامدار خان و هوشدار خان و راو امر سنگه چندرلوت و کذور و امسنگه پیشکشهایی شبسته از جواهر و مرصع آلات بمحل عرض رسانیدند و پیشکشی لشکر خان صوبه دار ملتان مشتمل بر ده اسب عراقی و جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا از نظر انور گذاشته درجه قبول یافت و پیشکش چندی از عمده‌های اطراف بنظر همایون رسید و بلجهاز روپیه بمروود سرایان آن انجمن محضرت عطا شد و شب‌بنگام چراغانی که با تمام هوشدار خان بر زمین کنار دریای جون از شمع ترتیب یافته بود فروغ افزای بزم اقبال گشته با معنی انبساط خاطر ملکوت ناظر گردید سیوم ذی حجه حضرت شاهنشاهی بصیر باغ اعز آباد نشاط انزلی طبع مبارک شده آن روز و روز دیگر دران گلشن فردوس مایه بدولت و کامرانی و مصرت و شامانی بسر بردند و بتکم قریب سعادت معاودت فرمودند درین ایام ابراهیم خان بمرحمت سپر با ساز میفا کار و هوشدار خان بعطای یک زنجیر نیک نوازش یافتند و منصب سیفخان باضافه پانصد سوار دو هزار و پانصد سوار و منصب راجه کشی معکه تونیز از اصل و اضافت هزار و سوار مقرر شد و شیخ موسی گیلانی و اسد کاشی هر یک بعنایت اسب و بصاری از پندهای عتبه خلعت بعطای خلعت سر افزای اندوختند و گروهی از مددا که از پیشگاه حضور در بودند بعنایت ارمال خلعت چهار

مباحات افروختند و چون در زمان اعلیٰ حضرت امیر الامرا علیمردان خان مرحوم تخت مرصع مختصری برای پیشکش آن حضرت میماخت و دران هنگام پجریه اتمام نیافته در عهد اورنگ نهیانی و انتقال این پایه افزای سرور عظمت و حلال امر اعلیٰ با تمام آن عز نفاذ پذیرفته درین وقت آماده و مهیا گشته بود حکم اشرف مادر گردید که آن را در انجمن خاص غسلخانه بجای تخت کوچک میفا کار نصب نمایند و نهم ماه مذکور که ساعت قریب انوار سعادت بود آن زیبا سریر جواهر نگار زینت پذیر جلوس شهنشاه روزگار گردید و اله‌قلی بیگ داروغه زرگر خانه راجلدی حسن خدمت و اعتماد در اتمام آن تخت همایون بخت عنایت بادشاهانه بزر گشیده شش هزار و پانصد روپیه که همسنگ او بر آمد بار عطا شد و روز دیگر که عید فرخنده افسحی بود بارگاه عزت و دولت سرای عظمت بنمید لوازم عید غیرت بزم جمشید و رشک بیت الشرف خورشید گشته دگر باره نوای کوس اقبال آوازه طرب و نشاط در داد و زمانه آغوش شوق بقبل گیرش شاهد عبس و انبساط کسان آئین خرمی و هیورتازه گردید و آذین بینهی و سرور بزمگاه دلها را طراز عشرت تخفید بلدهای مقیدت شمار و بونیدان رفیع مقدار در عتبه والی خلعت و مدد آسمان سای سلطنت فراهم آمده بتعلیمات تهفیت تارک آرای سعادت گردیدند خدیو مؤید دین پناه سعادت معبود بعزم ادای نماز عید بر نیل کوه شکوهی که تخت سپهر پایه طلا بران نصب گشته بود سوار شده با فر الهی و کوکب شهنشاهی بزیب و زینت تمام و کمال ابهت و احتشام بنوعی که معمول این

دولت ابدی است بمسجد عیدگاه فیض تقوم ارزانی فرمودند و نماز عید بجماعت گذارده قرین معادیت معاودت نمودند و در رفتن و آمدن تماشاگران و اهل کوچه و بازار از زر نثار کام دل اندوختند و از مطالعه انوار جمال سایه افریدگار و مشاهده فرسوکت و جلال خدیو روزگار دیده بنور ظل الهی برافراختند و بعد مراجعت از عیدگاه تقدیم سنت قربان نمودند و پس ازان بر اورنگ کمرانی جلوس فرموده بکام بخشی بندهای عقیدتمند پرداختند و بداد و دهش و عطا و بخشش کام جهانی روا ساختند و چون جشن جلوس همایی که امتداد مدت آن تا این عید سعید مقرر شده بود بهزاران فرخی و نیروی پسر رسید حضرت شهنشاهی روز دوم عید بباغ نبض بنیاد اعزآباد عزتوم بخشیدند تا پیشکاران پیشگاه سلطنت بفرغ بال بحاط جشن در چیده اسباب آذین برگزیدند و چهاردهم بشهر معاودت فرموده سریر ارای دولت و معدلت گردیدند •

بموجب یرلیغ معلی دارا بیشکوه و صهر

بیشکوه را که بهادر خان آورده در حوضه

سرکشاده از میان شهر بخضر آباد بردند

درین هنگام بهادر خان که آن مدبر بد فرجام را با شهر بیشکوه پسر کهنش از بختیار خان زمیندار داد گرفته مقید بمسائل مکانات موزی و معنوی باغبانی که بد منشان نگه داشته کردار را در خوردن و مزاور باشد بموجب یرلیغ معلی باستان فلک نشان می آورد با بختیار خان و سائر همراهان بظاهر دار الخامة رسید و نظر بیک

چیده که از حضور پر نور برای خبر داری آن ادبار نصیب معین گشته بود باشاره والا شافزدهم ماه مذکور آمده دولت زمین بوس دریاقت و حق ثوق احوال و خاصیت مآلش معروض بارگاه اقبال داشته باز مرخص شد و سه عقبه بدست مطابق هفدهم شهریور امر اعلی بصدر پیوست که آنخداان پزوه را با شهر بیشکوه در حوضه سرکشاده بر ماده نیلی بنشانند و نظر بیک چیده در پس حوضه نشسته و بهادر خان با اموال هاده همراه گشته داخل شهر سازند و از راه میان شهر و بازار بدلی کهنه بوده بخضر آباد رسانند و در جای محفوظی از عمارات خواص پورا آن که برای بودن او قرار یافته بود نگاهدارند و غرض ازیں تشهیر آنکه همگی خلایق خرد و بزرگ و خاص و عام آن رسید بحکمت تیره سراجام را بی شائبه شک و ریب برآی العین مشاهده نمایند و من بعد ژاژ خایان بدیده گو و واقعه طلبان فتنه جو را جای سخفان لاطائل و مجال تصورات باطل نماند و در حدود و اطراف مملکت اوباشان را بهانه اعتماد و دست آویز شورش بهم نرسد و بموجب حکم جلالت الرآن سیه روز برگشته اختر را با پسرش بریک حوضه فیل نشانیده آشکارا براه بازار داخل شهر کردند و از پهای قلعه مبارکه گذرانیده بنوعی که همه کس دیدند و احدی را در وجود بی سود او شک و شبهه نماند بشهر کهنه بردند و بر موجب حکم اشرف بخضر آباد رسانیده در جای که مقرر شده بود نگاهداشتند و بهادر خان بعد معاودت از خضر آباد معاودت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گفته به هزار صهر بر سچیل نفر گذارید و بعفایت خلعت خاص اختصاص یافت •

بر آوردن دارا بی شکوه از قید هستی

چون وجود ظلمت اندود آن نخل بی ثمر گلشن وجود جزیرک
نقشه و فساد و خوار ضلالت و الحاد چیز بی در یار نداشت و ارکان
دین و دولت و قواعد شرع و ملت را احتمال انواع اختلال از بودن
او متصور بود چنانچه درین وقت نیز از آتش شرارت وجودش
شراره فساد صحنه ساحت روی داد و در روز دوم بودن او بخضر اباد
اوباشان شهر و هرزه گران کوچک و بازار بر افغانان بختیار خان
شوریده چندی را بضرب سنگ و چوب در هجوم عام از پا در آوردند
و برخی را خسته و مجروح گردانیده نهایت بی اعتدالی کردند و
نزدیک بود که شعله فساد بالا گرفته فتور عظیمی در شهر بهم رسد
لا جرم خدیو جهان را هم بحکم دین پروری و شریعت گستری و هم
باعتضای مصلحت دولت و سروری ستودن غبار وجود شر آمد از
ساحت کشور هست و بود لازم آمده آن باطل پرست ضلالت
نهاد را که اسناد و الحاد او هر یک علة مستقلة فرو نشانیدن ظلمت
حیاتش شده بود پیش ازین برهم زن هنگامه امن و امان ورخته
انگن احساس جمیعت حال عالمیان روا نداشتند و آخر روز چهار
شنبه بیست و یکم ماه مذکور مطایعه هزدهم شهر یور که همان روز
قضیه اوباشان شهر روی داده بود فرمان قهرمان جلال صادر شد
که آن و خیم العاقبة را در خضر اباد از قید هستی بر آرند و باهقمام
سیفخان و نظر بدگ چیل و چندی دیگر از چیلهای معتمد اوائل
شب پنج شنبه چراغ زندگانی او خاموش شده بنهائخانه عدم شتافت

و باشا را معالی پیکر نرفته سرشت پر شور و شوش را بمقبره مغرور
حضرت جنت آشیانی علیین مکانی همایون بادشاه انار الله مقنود
فعل کرده در تعخانه که زیر گنبد مرقد متبرک آنحضرت است
و شاهزاده دانیال و شاهزاده مراد پسران حضرت عرش آشیانی
جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب قراه آنجا مدفون اند دفن نمودند
و روز دیگر فرمان جهان مطاع بظفاق پیوست که سیفخان مهبر
بیشکوه را بقلعه گوالیار رسانیده بحارسان آنحصن عالی احساس میارند
و بمستقر الخانة اکبر اباد معالوت نموده بصوبه داری آنجا از تغیر
مخلصان که به بنگاله تعیین یافته بود قیام نماید و هنگام رخصت
او را بمرحمت خلعت و شمشیر و ماده فیل و نقاره نوازش فرمودند
و وزیر خان بعطای یک زنجیر فیل سباهی شده با جمعی از افواج
قاهره بهمراهی او معین گردید بیست و سیوم راجه جیسنگه که
از بهادر خان در عقب مانده بود جبهه حای عتیقه سپهر آسا گشته
یکهزار اشرفی و دو هزار روپیة بر سبیل نذر گذرانید و بعطای خدمت
خاص و پهنچی مرصع و فیل خاصه مزین بساز نقره و جل زرینغت
با ماده میل مورد مرحمت گردید و چون بعرش اشرف رسیده بود
که از کثرت ایلغار وطنی مسامتهای بعید اسپ بسیار از راجه
مذکور و بهادر خان تکف شده عاطفت بادشاهانه آن زنده راجه را
بعطای دو صد اسپ از انجمله پنج راس عربی و عراقی یکی
با ساز طلا و بهادر خان را بعنایت یکصد اسپ از انجمله پنج راس
عربی و عراقی یکی با ساز طلا نوازش فرمود و پهلخان و جان نثار
خان و اغرخان و آتش قلماق و جمعی دیگر از پندما و مجاهدان

حدود صورت که همراه راجه جیصنگه و بهادر خان معین بودند
 در اندوز ملازمت گشته بعنایت خلعت مباهی شدند و ملک
 جیون که قبل ازین بجلدوی خدمت شایسته که از بظهور آمد
 بمنصب هزاری نود و سوار و خطاب بختیار خانی کامیاب عنایت
 شده بود باضافه صد سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرموع و
 اسب عربی با زمین و ساز مطلی و یگزنجیر نیل و شمشیر با ساز
 معفکار مشمول مراسم گوناگون گردید و چون هم جلیل القدر از
 پادشاه معونات بتحقیق منشأ قضیه شور انگیزی لوپاشان شهر
 که نسبت بانفائان او روی نمود صادر شده بود بعد از تحقیق و
 تفحص بثبوت پیوست که هیبت نام فتنه جویی بی حمادتی
 از خیل احدیان پادشاهی بادی این جرات شنیع گشته محرک
 سلسله فساد بوده است لهذا شحنة شهر او را گرفته پادشاه عدالت
 حاضر ساخته و ازین جهت که منشا اینفهم جمارتی شده است
 هلاک جمعی از مسلمانان گشته بود میرد انظار قهر و عتاب پادشاه
 گردید حکم شد که او را بیایا رسانند تا موجب عبرت دیگر بی
 ادیان خود سرو جمارت کیشان فتنه پرور شود درین ایام پیشکش رانا
 راجسنگه که مشتمل بر یگزنجیر نیل کوه دیگر با ساز بقره و برهی
 از نوادر جواهر و پیشکش جعفر خان صوبه دار مالوه از معائن
 مرموع آلات بنظر الکسیر اثر در آمده پذیرای انوار قبول شد و
 سعادتخان از جاگیر خود رسیده شرب تقبیل عقبه اقبال دریاست
 و بمطای خلعت کسوت مباهات پوشید و مالوجی دکنی باضافه
 هزار سوار که سابق از منصبش کم شده بود بمنصب پنجزاری

پنجزار سوار و عنایت یگزنجیر نیل و راجه سرتنگه کور و مرحمت
 جمدهر مرموع و چندی دیگر از بقدهای آستان سلطنت بمواهب
 خسروانه و بمطای خلعت و اسب سراراز گشته در سلك کومکبان
 عساکر بنگاله منتظم گردیدند و چون توپخانه تازه به بنگاله فرستاده
 میشد برق انداز خان باهتمام رسانیدن آن معین گشته از اصل
 و افزانه بمنصب هزاری صد سوار و مرحمت اسب مباهی شد
 و همت خان که از بنگاله آمده بود بعنایت خلعت و جمدهر
 میناکر و انعام دو هزار روپیه نوازش یافته باز به بنگاله مرخص
 گشت بیست و هفتم باغ فیض یقین اعزاز از یمن قدوم
 اشرف بهارستان دولت و اقبال شد و شب هنگام باشا در فرمانروای
 ایام بر طرفین شاه نهر چراغان شده باصف انبساط خاطر ملکوت
 نظر گردید روز دیگر قرین سعادت و کامرانی آنجا بسر برده
 بیست و نهم مراجعت فرمودند

ذکر اکرام عام حضرت شاهنشاهی و

بخشیدن باج غله و دیگر اجناس و

حاصل راهداری کل مملکت محرومه

حضرت واهب الهیات جات کبریاوه که بعلم ازلی شامای
 احوال عامه خلایق و کائنات بریاست چون گروهی از بدائع نوع
 بشر را باطوار خیر و رحمت و سوار بیض و معیت سوار داد و
 خواهد که آن سره بیک بخش را از اهل دیگر قرون و اعصار که
 انتر دست فرمود جور روزگار بوده اند رتبه امتیاز بخشد هر اینه

باقضای لطف کامل خسروی نیک رای عادل و شهریاری
بلند همت دریا دل برایشان گمارد که ترقی درجات عزو جاه
بر ترفیه حال عباد الله مقصور شمارد و اعتلای مدارج دولت و
سروری از ملوک جاده رعیت پروری چشم دارد از وسعت دستگاه
جود و کرمش خلایق از تنگیهای ایام باز دهند و بیامین بضائل
و نعمش جهانیان داد آسائش و کمرانی دهند بیفویان قلیل
البضاعة از مآثر احسان عامش بطیب عیش و وسع رزق فارغ
الجال زیند و مسکینان عذیم الاستطاعة از برکات اصطناع و اکرامش
آسوده و مرفه الحال باشند بحکم تفضل عام وجهه نذیش خیرت
امر عموم بریت بود و بمقتضای لطف خاص پیشنهاد همتش
رعایت حال خصوص رعیت باشد شاهد صدق این بیان کیفیت
سعادت مندی دریافتهگان این عهد میمنت مهد و زمان فرخنده
عنوان امت که ایزد جهان آمرین بمحض الطاف بیغایت آنمقبلان
عاقبت نصیب را در حایه حمای همایون فال این خدیو کرم پرور
مرحمت گستر ظلم کاه عدل پیرای جهان افروز عالم آزادی جای
داده ایواب فیض و انضال و برو نوال این برگزیده ذوالجلال بر
روی روزگار آنها کشاده از فیض عاطفتش هر زمان بلطفه احسانی
خاص و مردم بوظیفه مرحمتی عام کامیاب میگردداند از جمله آن
مراحم کامله و مکارم شامله که درین ایام معدلت پیرا جلوه ظهور
نموده سرمایه رفاهیت حال جهانیان گردید عفو کردن جمیع وجوه
واهداریست در کل ممالک محروسه و بخشیدن باج غلات و حبوبات
و سایر اجناس ماکولات و مشروبات در اکثر بلاد معظمه چون درین

در حال بقا بر وقوع سوانحی و حوادثی که درین دغائر مآثر نصرت
و غیروی گزارش پذیرفته بعضی فتورات در ممالک هندوستان فیض
مکان روی نموده زن رهگذری الجملة اخذالی بحال سگه و رعایا
راه یافته بود و در ایام ظهور شورش و فترت بسبب بغی و طعیان
متمردان هر ناحیت درین مملکت - چهر بسطت گشت و زرع و ضبط
و عمل نیز چنانچه باید بوقع بیامده و در هر جا زراعتی شده بود
اکثر دستخوش تاخت و تاراج و پایمال تعدی و تطاول سرکشان و
عصیان منشان گردیده ازین جهت سر غلات و حبوبات بالا رفته
بود لاجرم درین خجسته هنگام سعادت نرجام که غبار فساد ملک
و دولت بآب تیغ انبال شهنشاہ عدو سوز فرو نشسته اوزنک عظمت
و استقلال بفر وجود مسمود آن حضرت زیب و زینت پذیرفته بود
مراحم خسروانه بر حال کاه رعایا و طایفه برایا بخشوده سلسله
عاطفت عمیم یادشاه عادل باذل مهربان کریم بجنبش آمد
و رای عالم آزادی بقصد جبر و تدارک این حوادث اقتضای رای
گرمای عام و احسانی شامل تام نمود که صغیر و کبیر و غنی و
فقیر و مومن و کافر و مقیم و مسافر از عوائد فوائد آن بهره مند
گردند و بذایرین نیت علیا نخست در جمیع طرق و مسالک
ممالک محروسه و قلمرو خالصه شریفه محصول راهداری از رسد
غلات و دیگر اشیا و اجناس که قبل ازین همیشه گرفتن آن در
محال خالصات سرکار پادشاهی مقرر و معمول بود و داخل ایواب
جمع گشته بخزانة عامه میرسید و در مواضع تیول و انطاعات امرا
و منصب داران و حدود زمیندارها در وجه تنخواه جاگیر داران

محراب بود و خزائن موزون و گنجهای معمور از وجوه آن سرانجام
توانستی نمود بحضرت افضل بادشاهانه بر سبیل دوام معاف نمودند
و پس از چندی از کمال مکرمت باج غله و دیگر اجناس ماکوله
و مشروبه نه پیشتر گرفتن آن در جمیع شهرها مقرر بود از دار الخلافه
شاه جهان آباد و مستقر الخلافه اکبر آباد و دار السلطه لاہور و
بلد مبارکه پرمناپور و چندی دیگر از معظمت بلاد و معمورها و
بسیاری از دیگر وجوه مال سائر در جمیع ممالک بر وجه استقامت
و استمرار بخشیدند تا رسد غلات و حبوبات و سائر اصناف ماکولات
بر سبیل و نور از نزدیک و دور بجای که مهبط انوار نزول و ایات
عالیات باشد مبرسیده باشد و در هر شهر و معموره ازانی و فراوانی
در اقوات مردم پدید آمده این معنی سرمایه عیش و رفاهیت
خالق گردد چنانچه باین جهت از سرکار خالصه شریفه هر ساله مبلغ
بیست و پنج لک روپیه که هفتاد و پنج هزار تومان رائج ایران
است تحسین شد و آنچه از کل ممالک محروسه بصیغه راهداری
معفو گردید محاسب و هم و مستوفی اندیشه از عهده ضبط و تعداد
آن بیرون نتواند آمد و درین باب امده جلیله و مناسیر مطاعه
موشح بقایید شدید و قدغن بلیغ بنام متصدیان هر صوبه و سرکار
و فوجداران و کروریان اطراف و اطراف این کشور هابیون آثار بطفرای
نفاذ پیوست که من بعد دست از اخذ این وجوه که بخشیده است
والا شکوهست کشیده و کوتاه دارند و گرز برداران و یساولان و حدیان
از جناب معدلت و جهانداری برای رسانیدن این احکام کرامت
نظام و تقدیم مراسم منع و تاکید حکام بهمه صوبجات و ولایات معین

گشتند و بمیان این فضل عظیم و امتنان جسیم در کل ممالک
نسخه الممالک هندوستان تفاوت فاحش در نرخ غلات بهم رسید
و اگرچه چند سال منواتر بعد ازین نیز در بعضی از ولایات باران
کمی کرده خشکی روی داد و بدان جهت ایام عسرت باستاند
کشد لیکن باستاند نه انجامید و الحال اگر احیاناً بعضی سفوات
در برخی از محال و بلاد بصدد قلت باران فتوری در مراتب
گشت و کار و زرع روی میدهند و آفتی سماوی یا ارضی اتفاق می افتد
بدین جهت که از دیگر مواقع معموره بی زحمت باج و تسفا
غلات معموره بآن ناحیه میفرستد رسید مکنه و قاطنان آنجا از
استیلاي قحط ایمن اند و بشدت غلا ابتلا نمی یابند امید که این
جهان افرین پرتو عاطفت این بادشاه با داد و دین و خدیو ظلم
گاه معدلت گزین را تا انقراض زمان بر بسط زمین مبسوط داران
و همت بلند جنابش را همواره در اشاعت انوار لطف و کرم و ازاله
اثار جور و حتم به نیروی توفیق و تائید بخشش هاشم محرم
الحوام ده هزار روپیه وجه خیرات مقرر آن ماه بواسطه صدر الصدور
بارباب استحقاق عطا شد درین ایام ذوالفقار خان قرامانلو که در
سلک گوشه نشینان بود جهان گذران پذیرد نمود و عنایت بادشاهانه
اسد خان خلغ او با نامدار خان را که نسبت دامادی بآن خان
مرحوم داشت بعطای خلعت فوازش نموده از لباس کدورت برآورد
و از رقاع صوبه دکن معروض بارگاه جلال گردید که اختصاص خان
صوبه دار برار و حمام الدین خان فوجدار بلجاکده باجل طبیعی
بساط حیات در نور دیدند و عطاقت حسروانه شاه بیگ خان را که

قبل ازین از منصب معزول شده بود بمنصب چهار هزار و چهار صد و بیست و دو نفر تعیین فرمود و چون ولایت کرناٹک را که معظم خان در هنگام انتساب بقطب الملک تسخیر کرده بود حضرت شهنشاهی بر مبدل انعام بخان مذکور عطا کرده بودند و بعضی قلاع آن مثل کنجی کوه که از حصون معظمه آن ولایت است یا توخانہ بسبار و سائر اشیا در تصرف کسان و گماشتگان او بود و ازین جهت که قطب الملک را خار خار طمع و تصرف آن ولایت میشد مهمات آنجا اختلال داشت بنابراین درین هنگام میر احمد خوانی بنظم و نسق امور آن حدود رخصت یافته بخطاب مصطفی خان و عنایت خلعت و اسب و یک زنجیر نایل و باضافه هزار و پانصد و چهار صد سوار بمنصب سه هزار و دو هزار سوار کامیاب مرحمت شد و حیفخان بیجاپوری بهمراهی خان مذکور معین گشته از اصل و اضافه بمنصب هزار و هشتصد سوار مباحی گردید و نامدار خان از تغیر فیض الله خان نور یگی شده بعنایت خلعت سرفرازی یافت و ساداتخان بمرحمت ماده نایل مباحی گشته در سلک کومکیان عساکر بنگاله منتظم شد و فیروز میواتی بقوجدار میحرار اناوه از تغیر عبدالذبی خان معین شده بخطاب فیروز خان و مرحمت اسب و باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصد سوار تارک افتخار افرامت و سید فیروز خان باره بخطاب اختصاص خان نوازش یافت و رضویخان بخاری چون اراده گوشه نشینی داشت بمالیانه دوازده هزار روپیه کامیاب مرحمت گردید و مخلصان از کومکیان بنگاله و عدو المرز خان

قلاع دار وادھین بعنایت ارمال خلعت هرمایه عزت اندر خند و پیشکش راجه رایسلنگه سیسودیہ از جواهر و مرصع آلات و پیشکش حاجی خان دیوچ مشتمل بر اسب و استر و شتر و باز و جره و پیشکش ہر تہی پت زمینہارا سری نگر از اسپان تانگن و جانوران شکار امکن کہ دران کوهستان بہم میرمید و پیشکش چندی دیگر از امرای اطراف بپایہ حریر خلائق مطاب رحید و وعد انداز خان کہ چندی پیش ازین چنانچہ گزارش یافت ہمہ سری نگر معین شده درین ایام بفایر مطلبی چند باشارہ ہمایون بہ پیشگاه حضور آمده بود دگر بارہ مرخص شد باتفاق راجہ راجہ رپ پاتمام آن ہمہ پردازد هنگام رخصت بطای خلعت و ماده نایل مر بلند گردید و یک قبضہ جمہر مرصع بخان مذکور حوالہ شد کہ برای ہر تہی پت زمیندار آنجا بفرستد و خلعت و جمہر مرصع برای موہباک ہرکس زمیندار حرمور و خلعت بہت راجہ بہادر چند زمیندار کمایون از روی مرحمت ارمال یافت و بختیار خان زمیندار دادر بانعام دہ هزار روپیہ و عطای ماده نایل کامیاب عنایت گشته بمحال زمینداری خود مرخص شد و شیر سنگہ راتھور از اصل و اضافه بمنصب هزار و سوار دوامدہ سه اسب و مرحمت اسب و خلعت نوازش یافتہ بیجاگیر داری سرفراز گشت و چون قبل ازین درین دولت سہر بسطت داروگی داغ و تصحیح چہرا اسپان تابینان جمیع امراء و منصبداران بیک کس متعلق بود و درین ایام ونور عساکر منصورہ و کثرت انواج قاہرہ بمرتبہ رسیدہ بود کہ یک داروغہ از عہدہ آن بر نمیتوانست آمد و ازین جهت کار مردم بتعمیق می

کشید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی چنان اقتضا نمود که داروغه دیگریا مشرف و امینی جداگانه قرار دهند و مبرعابد خوانی باین خدمت سر بلند گشته حکم شد که تا هزارای منصب دار را او تصدیق تابینان بیند و از هزارای بالا تر تصدیق سپاه آنها بقبای بیگ داروغه سابق متعلق باشد از مواعج عبرت بخش آنکه درین هنگام از وقائع صوبه کابل معروض بارگاه اقبال گردید که شیر بیگ ولد معادخان نبیره زین خان هغفور بزخم جمد هر قطع حیات پدر کرد فرمان شد که مهابت خان صوبه دار آنجا او را مقید و محبوس دارد و هر حکمی که در بارگاه او از پیشگاه خلافت صادر شود بآن عمل نماید و بجای سعادتخان شمشیر خان بمحارست قلعه ارک کابل معین گشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و هشت صد موار نوازش یافت و درین ایام میرزا نودر صفوی از اکبر آباد رسیده ناصیه مای آستان معلی گردید و چون حاکم بندر شجر پیچ مع امپ عربی بر میل پیشکش بدرگاه خلافت پناه مرستاده بود آورنده بانعام یک هزار روپیه مشمول مرحمت گشته شش هزار روپیه بار حواله شد که از امتعه هندوستان خرید نموده برای حاکم بندر مذکور ببرد و از وقائع توران زمین بمصامع حقائق مجامع رسید که چون میان سبحان قلیخان حاکم بلخ و قائم سلطان برادرش که ایالت حصار باو تعلق داشت غبار مخالفتی برخاسته مودت و رفاق بکدورت و نفاق متبدل شده بود سبحان قلیخان بطائف تدبیر در مقام دفع او شد و جمعی از مردم خود بمحاصرنزد او فرستاده حرف صلح و آشتی و حدیث

معاصات و یکجہنی در میان آورد و او بصلح راضی شده از خامی و معامله نا فہمی بعزم ملاقات سبحان قلیخان از حصار با جمعی قلیل متوجه بلخ شد و چون قریب بموضع خلم رسید سبحان قلیخان گروهی برسم استقبال فرستاده بانها گفت که اگر توانند او را بقتل رسانند آن مریق دران موضع افتهاز فرصت نموده او را از ہم گذرانیدند و بعرض اشرف رسید که حید بہادر بخاری باجل طبیعی روزگار حیانتش سپری شد و از وقائع چکله سہرند معروض پیشگاه خلافت گشت کہ شیخ عبد الکرم تہانیسری متصدی مہمات چکله مذکور جهان فانی را پذیرود نمود و عبد الذبی خان بظلم مہم آن چکله معین گشته بعنایت خلعت و باضامه بانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی: هزار و پانصد موار سر بلند شد و محمد اسماعیل ولد نجاتخان کہ خدا شدہ بمعطای خلعت و خنجر مرصع و انعام دہ هزار روپیه جہت سرانجام لوازم طوی مشمول عاطفت گردید بیست و نہم صفر حضرت شاهنشاهی عزم سیر خضر آباد نموده قریب معادت بآن صوب توجہ فرمودند و نصرت بروضہ منورہ حضرت جذت اشیانی علیین مکانی ہمایون بادشاہ طاب ثراہ پرتو وزوہ گسترده بقائتہ و دعا روح آن سریر آرای اقلیم قدس را روح و راحت امزودند و پنجہ هزار روپیه بخدمتہ آن روضہ فیض آگین انعام نمودند و از آنجا بمزار مائض الانوار قدوة الصغیا شیخ نظام الدین معروف باولیا قدس سرہ علان معادت تافتہ رسم زیارت بجا آوردند و بکہزار روپیه بمجاوران آن بقعہ قسمیہ عطا کردند و از آنجا سایہ چتر دولت و اقبال بر ساحت خضر آباد انگذدہ روز دیگر قریب ہشت و کمرانی

انجا بسر بردند و بآن روی آب توجه فرموده بشکار گلنگ نشاط
انزای طبع همایون گشتند و دوم ربیع الاول ازان مکان فیض
نشان بزیارت روضه متبرکه حضرت تطلب الولیای و الواصلین
ندوة العرفای و الکاملین خواجه قطب الدین قدس الله سره العزیز
توجه فرمودند و برهم معبود دوهزار روپیه بمجاوران آن مزار مهر
انوار مکرمت شد و بعد از ادای مراسم طواف براه دامن کوه لوائی
مراجعت بشهر افراختند و در گوهچه قدم رسول صلی الله علیه و آله
و علم آهویی چند شکار کرده قلعه مبارکه را مهبط انوار اقبال ساختند

توجه رایات جهانکشا بصوب ساحل رود گنگ بشکار جهت تقویت عساکر بنگاله

چون از رمتن پادشاهزاده محمد سلطان بطرب ناشجاع و وقوع
آنجاهلی و سوء تدبیر که بمقتضای تقدیر ازان و اتجار نا تجربه کار
نظور آمد عساکر قاهره را در بنگاله چنانچه سمت گزارش پذیرفته چشم
زخمی عظیم و اختلالی فاحش روی داده بود و اگرچه زنده امرای
عظام معظم خان باستظهار اقبال بی زوال خدیو جهان لوازم استقلال
و پایداری بکار برده در مراتب مرداری کوتاهی نکرده بود و مغلوب
رعب و تزلزل نگشته با مجاهدان درست اخلاص مقید تمند و مبارزان
شهامت کیش ظفر پیوند در برابر غفیم عاقبت و خیم بر منبج
مستقیم عبودیت و جان نهانی ثابت قدم بود لیکن بنابر آئین
حزم و دور بینی رای جهان آرای که جا پذیر انوار الهام ربانی
و مرآت غیب نمایی مصالح دولت و جهانانیدست چنان اقتضا

نمود که رایات عالیات بعزیمت شرق روزه از معتقر سریر
خلافت حرکت کرده بسمت ساحل رود گنگ ارتفاع یابد و بعد از
رسیدن بآن حدود اگر ضرور شود و مصلحت تقاضا کند بصوب اله آباد
و بنده نهضت نموده باین توجه همایون آنخان ارادت پرور و سایه
جنون ظفر اثر را تصرف و مظاهرت نمایند و اگر تا آن وقت خبر
غلبه و استیلائی اقواج نصرت مآل و مقهور گشتن اعدای بد سگال
بمسامع جاه و جلال رسد و خاطر ملکوت ناظر از اختلال و نفور
جیوش منصور جمع گشته مصلحتی در پیش رفتن ننمایند روزی
چند در کنار رود گلنگ و نواحی آن نشاط اندر ز میسر و شکار گشته
لوائی مراجعت بدار الخلاء برافرازند بنابران سیوم ربیع الاول موافق
بسمت و ششم آبان که ساعتی معهود بود مقصدیان و عمله پیشخانه
را فرمان شد که باین عزیمت خیر انجام سرادات اقبال بیرون
زنند و چون موسم وزن مبارک شمسی نزدیک بود مقرر فرمودند
که آن جشن فرخنده را در مقر اورنگ حشمت گذرانند پس
ازان بدولت متوجه مقصد گردند *

جشن وزن خجسته شمسی سال چهل دوم

درین ایام سعادت فرجام جشن وزن مبارک شمسی سال چهل
و دوم از عمر کرامت قرین شاهنشاه زمان و زمین خدیو رافت
کسرت معدلت آئین صورت انعقاد یافته بزمی دلکشا و محفلی
روح انزاسرتب گشت و پارگاه سلطنت و پیشگاه خلافت بسیط بساط
عشرت و انبساط و زیب اسباب نجل و احتشام آرایش پذیرفته روز

مبارک پنجشنبه پنجم ماه مذکور مطابق بیست و هشتم آبان بعد از
انقضای یکپاس و یکگهری ازان روز فیروز که ساعتی میمنت بخش
نشاط افروز بود دو پله میزان از سنجیدن گوهر عنصر مقدس شاهنشاه
آسمان جاه نمودار گفتین خورشید و ماه گردید و وزن مسعود بائین
معمود بفعل آمده از وجوه آن عالمی را دامن خواهرش مالا مال
نقد آمانی و آمال شد و حال چهل و یکم ششمی از عمر این طراز
باجام رسیده سال چهل و دوم آغاز شد غدبو بنده پرور مکرمت شمار
دست ابر آثار بحود و احسان کشاده بند های آفتان را و ایستاد های
پایه سریر معلی را بانواع لطف و مرحمت نوازش فرمودند
از آنجمله راجه جیسنکه بانعام یک لک روپیه مطرح انوار ماطف
گردید و راجه جسونت سنگه که بنابر وقوع زلالت و سوابق تقصیرات
خطاب مهاراجگی ازو مسلوب شده بود درین روز همایون مورد
لطف و تفضل پادشاه جرم بخش گردیده دگر باره بان والخطاب
کامیاب گشت و بهادر خان بانعام بیست هزار روپیه نوازش یافته
بک هزار موار از نابینان او دو اسبه سه اسبه مقرر شد که منصبش از
اصل و اضافه پنجهزاری پنج هزار موار دو اسبه سه اسبه باشد و مهرزا
نو در مغوی که در سالت گوشه نشینان بود بانعام ده هزار روپیه
مشمول عاطفت و انضال شد و کفور را مسنگه باضافه هزار و
موار بمصوب چهار هزار و چهار هزار موار و مرتضی خان باضافه
هزار موار بمصوب چهار هزار و سه هزار موار بلند رتبه گردیدند و
عابد خان بانعام دوازده هزار روپیه مباحی گشته بمطای علم لوی
تفاخر بر انراخت و میرزا خان از کومکیان بنگاله بمنایت نقاره و

علم نوازش یافت و خان عالم که بنابر وقوع تقصیری از منصب
معزول شده بود بمنصب سه هزار و دوهزار موار مورد انظار نضل
و مکرمت گردید و کیرت سنگه ولد راجه جیسنکه بمرحمت سرپیچ
مرصع سربلند گشته بکلمان بهاری که فوجداری آن باو متعلق بود
مرخص شد و صفیخان بمرحمت یکنزجیر غیل و باضافه پانصدی
بمنصب دوهزار و پانصدی هزار موار و راو امرسنگه چندراوت باضافه
پانصدی بمنصب دوهزار و پانصدی هزار موار و شهابتخان بمنایت
علم و غیرتخان باضافه پانصدی دوهزار موار بمنصب دو هزار و پانصدی
شش صد موار سرفراز گشتند و تهور خان که چندی پیش ازین مورد
عنایت خسروانه گشته از منصب معزول شده بود بمنصب دوهزار
و پانصدی پانصد موار کامیاب مرحمت شد و محمد صالح
ترخان که سابق قلعه دار سیوستان بود بنابر تهارن تقصیری
هنگام رفتن دارا بیشکوه بتهه چنانچه در مقام خود گذارش یافته
از مادر شده از منصب معزول گشته مغضوب و معاتب بود از
سرازم شهنشاه جرم بخش رخصت کورنش یافته بمنصب هزار و
پانصدی هزار موار کامیاب تفضل گردید و منصب رشید خان
از کومکیان بنگاله باضافه پانصد موار هزار و پانصدی هزار و پانصد
موار مقرر شد و راجه آمر سنگه بزودی از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هزار موار و مان سنگه ولد روپ سنگه را تهور
بمنایت بهونچی مرصع و باضافه پانصدی دوهزار موار بمنصب هزار
و پانصدی هفت صد موار و اسماعیل ولد نجابتخان بخطاب
خانی و باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی موار و

فضل الله خان و آقا یوسف هریک از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و ذو القدر خان باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و میر ابراهیم میر تئوزوک باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و سزاوار خان باضافه پانصدی پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار و پرداخان بانعام هشت هزار روپیه و آغرخان بانعام چهار هزار روپیه و عطای خلجیر مرصع و قادی داد انصاری بخطاب خانی و آتش قلماق بخطاب آتش خانی و محمد تقی برادر زاده وزیرخان بخطاب خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد سوار سر بلندی یافتند و معتمد خان خواجه مرای باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی صد صد سوار مباهی شده بحارمت دله مبارکه دارالخلافه بعد از نهضت زایات عالیات مورد انتظار اعتماد گردیده و مکرمت خان بدیوانی صوبه گجرات و اهتمام حرائج اتمعه و اشیای که برای سرکار خامه شریفه در کارخانهای آنها مهیا میشد از تغییر رحمت خان منصوب گشته بمنایت خلعت و ماده قبل و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی صد صد سوار مناجار و مباهی شد و عهد الرسول دکنی بمرحمت جملهدر میدان نوازش یافته باکبر آباد مرخص گردید که در ملک همراهان اعتبار خان باشد و دربارخان خواجه مرای بخدمت نظری حرممرای مقدس خلعت سرافرازی پوشید و پنج هزار روپیه باهل طرب و قهقه و سرود سرایان آن محفل انبساط و یک هزار روپیه بمحمد صادق طالب علم ایرانی که درین ایام باستقامت خلعت و جهانبانی رسید

بود عطا شد و بهیاری از بندهای بمنایت خلعت قاصی امتیاز ابراختند و درین روز چهاره اسریر از جانب مسند نشین مشکوی عزت و اتبال پرده آرای هودج ایست و جلال ملکه تقدس بقاب خورشید احتجاب روشن رای بیکم و هیچدین از جانب نمرات ریاض خلعت و جهانداری مقدسات تنق عظمت و کمکاری و دیگر پرده گزینان استار عفت و نزاهت پیشکشهای شایسته از جواهر و مرصع آلات و خوانهای زرد مهم نثار بنظر انور شهنشاه روزگار رسید و باین دستور امرای رنج منزلت و سائر مقربان پیشگاه دولت پیشکشها بحمل عرض کشیده رسم نثار بجا آوردند از جمله واجه جبینگه پیشکشی از جواهر و مرصع آلات و نقائس اقمشه گذرانیده قریب یک لک روپیه بها شد و درین تاریخ جعفر نوجدار متعرا و مرحمت خان که از دکن آمده بود دولت زمین یوس مدله سلطنت یافتند و مید لطف علی بخاری که مید بهادر پسرش فوت شده بود بمرحمت خلعت از لباس کدورت برآمد و چون شب در رسید خدیو جهان در انجمن خاص غسخانه سریر آرائی دولت و کمرانی گشته بتماشای چراغانی که باشاره والا برکنار آب چون در کمال خوبی و نظر نریبی ترتیب یافته بود محرمات استیاضی خاطر اقدس شد و از آنجا که شهنشاه دین پرور توفیق شمار از کمال حسن نیت و صفای طوبیت مبلقی خطیر از نقد و جنس موازی شش لک و سی هزار روپیه بود نذر سادات و مجاورین و خدمه و معتقدین حرمین شریفین زادهما الله شرفا و جلال نموده مقرر فرموده بودند که مصحوب یکی از معتمدان درگاه آسمان جاده بان

امکان قصص فرستاده زمره مادات و ملحا و مشایخ و اتقیا را که شرف اندوز مجاورت هریم آن در حرم مکرم باشند از فوائد آن بهره ور سازند درون اوقات سعادت پیرا میرا ابراهیم خلف منفرت آیات میر نعمان که حیدری پاک طینت صالح و میمای تدین و پرهیزگاری از ناصیه حالش هویدا و لایح بود و قبل ازین نیز بزیارت حرمین مکرمین مشرف گشته لیاقت و شائستگی این امر داشت بتقدیم این خدمت والا رتبت مقرر شده سعادت دارین اندوخت و بمعنایت خلعت مباهی شده مرخص گردید و خواجه سلامت بخدومت تحویلدارق نقود و اجنامی که مصحوب او فرستاده میشد و موازین شش لک و سی هزار روپیه بود معین گشته خلعت سرورازی پوشید هشتم ماه مذکور موافق غره آذر که ساعت نهضت رایات عالیات بود بعد از انقضای یک پاس و سه گهزی حضرت شهنشاهی قرین تائید الهی از آب چون عبور نموده لواهی جهانگشا بصوب ساحل گنگ انرا خنند و آن روز دو گروه طی کرده منزل آرای اقبال گردیدند و چون از وقائع سمت پورب مکرر بعرض واقفان پایه مربر خلافت مصیر رسیده بود که بهادر نام مقدسی از طائفه بیچکوئی در سمت بیسواره سر بختند و فساد و رهزنی و انساد برداشته امت و جمعی کثیر و فرقه ابوه از کواران و متمردان طایفه بیچس و دیگر واقعه جویان و خلاف منشان آن سمت بار گرویده با محظهار جمعیت و هجوم اوباش لواهی عجرات و جمارت بتلافت و غارت آن حدود انراشته و رعایا و مترددین از سرشورش و طغیانش در امان نبستند لهذا دنع او نیز پیشهاد خاطر اقدس گشته بهادر خان با جمعی

از اتواج نصرت مآل بدنع و استیصال آن بغی اندیش فتنه متال تعیین یانت و بمعنایت خلعت خاص و شمشیر و پیر هردو با ساز مرصع مورد فوازش گشته درین تاریخ مرخص شد و راو امر سنگه چندرادت و جگت سنگه هاده و رام سنگه راتهور و اغرخان و سید مصطفی و رگهاته سنگه و محمد صالح ترخان و غیرت و مظفر پسران بهادر خان افغان و بلوی چو خان و گروهی دیگر بهمراهی او معین گشته بمراحم خسروانه سر بلند گردیدند و دانشمند خان که نظم مهام دار الخلاة باو تفویض یافته بود بمرحمت خلعت خامه و یک زنجیر نیل و نجابخان که در ملک گوشه نشینان بود و معتمد خان خواجه مرا که بمحاربت قلعه مبارکه معین شده بود هر یک بمعنایت خلعت مباهی گشته مرخص شدند و امتقاد خان و تقرب خان بمعنایت خلعت سر بلند گشته رخصت یافتند که تا معارادت رایات عالیات در دار الخلاة بسر برند و کبریت سنگه که فوجدار میوات بود فوجداری نواهی دار الخلاة از تغییر حسن علی خان ضمیمه خدمتش گشته بمرحمت امپ و باصافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سی دو هزار سوار مفتخر گردید و روح الله دیوان دار الخلاة و عید الرحیم خان که بخدومت بخشبگری و واقعه نویسی آن مرکز خلافت تعیین یافته بود و حقیقتا خان و عنایت خان ولد ظفر خان که از زمره لشکروغا بودند خلعت رخصت یافتند و خوشحال بیگ کاشغری که در ملک گوشه نشینان منتظم بود بانعام دوصد اشرفی و قابلخان مغشی که او نیز بوظائف دعا گوئی اشتغال داشت بانعام یک هزار روپیه مشمول عنایت شده

مرخص گشتند و در منزل مذکور دو روز مقام شده بازدهم رایات عالیات از آنجا نهضت نمود و اعتقاد خان بعنایت خلعت مر بلندی بافته بشاه جهان آباد مرخص گردید که تا مراجعت موکب منصور آنجا بصره و رضویخان که منصبش برطرف شده بسالیهان دوازده هزار روپیه کمیناب مرحمت شده بود بعطای خلعت و انعام پنج هزار روپیه سرفراز گشته بکجرات که وطن مالوف اوست رخصت یافت که آنجا مرفه الحال بدعای دولت ابدی دوام قیام نماید نوزدهم رایت مسعود ظل درود بر محل رود گنگ انگنده موضع گده مکتبسر نیض اندرز نزول اقبال شد و چون چر و کافک و مرغابی و دیگر اقسام شکار از مباح و وحوش در آنجا بمیار بود و سرزمینهای خوش و جنگلهای دلکش داشت روزی چند بقصد حیر و شکار در آن مکان دلنشین نزهت نشان اقامت موکب جلال مقرر گشت و ازین جهت که رخشنده گوهر درج دولت تابنده اختر برج عظمت بادشاه زاده والا قدر خجسته شیم محمد معظم چنانچه گزارش یافت بموجب یرلیغ طلب با وزیرخان از دکن متوجه کعبه حضور گشته درین رقت نزدیک رحیده بودند بیست و دوم که ساعت ملازمت آنفرد ناصیه حشمت بود حکم شد که محمد امین خان میر بخشی و فاضلخان میر حاکمان تا یک گروه راه پذیر گشته آن بهین نوباره نهال مملکت را بعز ملازمت اشرف نانو گردانند و بعد از انقضای شش گهزی از روز مذکور بادشاهزاده والا قدر کامکار بتوره و آئینی

شایسته و سزاوار در انجمن خاص غلخانه سعادت اندرز ملازمت اکیسر خاصیت شاهنشاه روزگار شده آداب کورنش و تسلیم بتقدیم رحانیدند و یک هزار اشرفی و یک هزار روپیه بصیغه نذر گذرانیدند و چون آن والا نزان مالی تجار بدولت پای بوس مر بلندی دارین اندوختند حضرت شاهنشاهی از کمال شوق و عاطفت آن فخل گلشن حشمت و کامرانی را در آغوش عنایت و مهریانی کشیده کمیناب سعادت درجهانی ساختند و خلعت خاصه با نادر و یکصد اسپ از انجمنه بیست راس مرپی و عراقی یکی با زین و سار میناکر و دیگری با سار طلای ساده و یکزنجیر نیکل خاصه مزین بساز نقره و جل زینت و یکقبضه جمه هر صرغ باعلاقه مرارید بان غره ناصیه دولت مرحمت فرمودند و وزیرخان که در خدمت آن بادشاه زاده ارجمند آمده بود جبین ارادت بر آستان عبودیت سوده پانصد مهر و یک هزار روپیه برسبیل نذر گذرانید و بعنایت خلعت خاصه نوازش یافت و چون قراولان در پیشهای آن نواحی غیری قبل کرده بودند شهنشاه وزیر دولت شیر شکار عزم مید آن جمع شار فرموده بعد از ملازمت بادشاه زاده سعادت پیوند که یکپاس از روز گذشته بود قرین عز و علا بر تخت روان طلایی که مرپوشیده بشکل بنگله ماخته بودند از مخترعات طبع مقدس این مبدع آئین دولت و کسرافیمت و درین هنگام پیرایه اتمام یافته بود حوار شده بشکار توجه فرمودند و نزدیک تختیر گاه بر نیل سوار شده بادشاه زاده محمد معظم را در عقب مر مبارک جانی دادند و چون بشیر رسیدند آن جمع جانگزی را بضرب بندوق از پا در آوردند و در همان نواحی ساعتی چند بشکار

چرز بیعت اندوز گشته مراجعت فرمودند و سه روز دیگر قریب دولت
و کامروائی اقبال دران سر منزل عز و جلال اقامت گزیده بقشاط
شکار مصرت پیرای طبع اقدس بودند درین ایام پادشاه زاده کامگار
بختیار محمد معظم را بعنایت بکفد مروراید و دهکده کی و پهلویچی
مرمع و شمشیر خاصه و سپر با ساز میذاکار و دو صد ثوب از ملبوسات
خاص عز اختصاص بخشیدند و راناراجهنگه و مهالیکان صوبه دار
کابل بعنایت ارسال خلعت زمستانی قامت مباحات و انراختند و
امیر خان بمرحمت یگزنجیر فیل سر بلند یافت و مبارک خان
نیازی از کومندان صوبه کابل بفوجداری بنگش از تنبیر حسین
بیگخان منصوب شده هزار سوار از تابینان او دو امده سه امده مقرر
گشت که از اصل و اضافه منصبش دو هزار سوار از آجمله
هزار سوار دو امده سه امده باشد و منعم خان بقلعه داری احمدنگر
از تغییر دارالخانی معین گشته بعنایت خلعت و امپ و اضافه
پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار سر انراز گردید
و اماعیل خان بفوجداری جالندپور تعیین یافته بمرحمت خلعت
و امپ مباحی شد و مانسنگه وک روپ منگه راتپور بعطای
جمدهر مرمع باعلات مروراید مشمول عاطفت گشته رخصت وطن
یافت و مهرباب خان فوجدار بالاپور بعنایت ارسال خلعت کلاب
عزت شد و مرحمت خان و تشریفخان که از دکن آمده بودند بعطای
خلعت و آتشخان بمرحمت خنجر باعلات مروراید و اودی کون
وکیل را نا بمرحمت امپ و بهکونیک اس دیوان مستقر الخلفه
اکبر آباد بخطاب رائی مر بلند شدند و مصری افغان بفوجداری

سلطان پور منصوب گشته بعنایت امپ و از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار عز افتخار یافت و پیشکش اعتماد
خان صوبه دار کشمیر از نقائس امنه آنجا بنظر قدمی اثر رسید و
خواجه برخوردار مخاطب با شرف خان که از قلعه داری اودیسه
معزول شده بود شرف اندوز ملازمت اشرف گشته یگزنجیر فیل
پیشکش نمود و چون تخت روان مصطفی طلایی که مذکور شد
باهتمام امینای زرگر که داروغگی کارخانه ساختن طلا آلت و نقره
آلات باو تعلق داشت در عرض اندک فرصتی موانق حکم معلی
و خواهش طبع والا صورت اتمام یافته بود مرحام پادشاهانه او را
بعطای ماده نیل و اضافه منصب نوازش فرمود بالجمله چون قراولان
بنفحص شکار رفته بودند بمسامع جلال رسانیدند که در موضع برکهانگر
چرز بهیار است خاطر ملکوت ناظر بشکار آن سمت توجه نمود
و بیست و ششم رایات ظفر اثر از کده منیسر باهتزاز آمده عرصه
برکهانگر مرکز دایره اقبال گردید و سه روز آنجا مقام شده اشتغال
بصید چرز نشاط افزای طبع مبارک بود و چون قراولان در آن روی
گنگ شیرینی قبل کرده بودند شهنشاه شیر دل هزار امکن روز سیوم
از آب عبور فرموده آنرا بضرب تفنگ از پای در آوردند سلج
ماه مذکور موکب منصور از آنجا نهضت نموده بطی دو مرحله
پرتو معادت و فیروزی بر موضع فیروز پور گسترده و یک روز آنجا
مقام شد از سوانح این ایام مفتوح شدن حصن فلک اساس رهتاس

است مدد ازین بابا بیگ نوکر ناشجاع که از جانب او بحراست
آن دمه پیر ارتفاع قیام داشت از سعادت منشی و نیک سرانجامی
اظهار دادن قلعه و خواهرش عبودیت این آستان جلالت نشان کرده
بود و باشاره همایون سلطان بیگ و کامکار خان با جمعی از جنود
کیهان ستان معین گشته بودند که بانجا شتافته آن حصن قوی
بذیان را بتصرف آورند درین هنگام از عرضه داشت آنها معلوم
رای جهان آزایی شد که بابا بیگ مذکور بروفق قراو داد قلعه را
بتصرف بندهای پادشاهی دانه متوجه درگاه خلافت پناه گردیده
است عاطفت پادشاه بنده پرور مکرمت گستر که پیوسته برای نوازش
فدویان اخلاص مند و تربیت و پرورش بندهای عقیدت پیوند محب
جود بهانه طلب است این فتح آسمانی را که بمعاضدت اقبال
بی زوال و بی تکلیبی سعی و کوشش و فیروی محاصره و جدال روی
داده بود تقوی مرتحمت و بنده پروری ساخته سلطان بیگ را
بخطاب شاه قلی خان و عنایت ارسال خلعت و اسب و از اصل
و اضافه هزار و پانصدی هفت صد سوار و کامکار خان را از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مباحی گردانیدند
و حراست قلعه مذکوره بشاه قلی خان تفویض یافت سیوم ربیع
الثانی موضع احمد پور مرکز ریاست منصور گشته روز دیگر آنجا مقام
شد و از آنجا لوای جهانکشا بطی دو مرحله بموضعی از کنار گنگ
که چرخ دافر داشت پرتو نزول انگنده چهار روز آنجا اقامت واقع شد
و حضرت شاهنشاهی چرخ بسیار شکار کرده بدو دمه در آنروی
آب دو قلعه شیر یکی نرو دیگری ماده که بچه همراه داشت

بضرب تفنگ از پای در آوردند و بچه شیر را باشاره همایون قراوان
زنده گرفتند درین هنگام عاطفت پادشاهانه گوهر درج هشت
واقبال اختر برج عظمت و جلال پادشاه زاده محمد معظم را بمعطای
دهکده کی الماس و یک عقد سروریدگران بها مز اختصاص بخشید
و فیض الله خان قراول بیگی و جعفر فوجدا متبر و حسنعلی
خان قوش بیگی بمعنایت خلعت قامت امتیاز افراختند و هرجه
ولد راجه پهلاداس که برادرش فوت شده بود همچنین راجهنگه
ورامهنگه پسران ارجم کور که برادر زادهای او بودند بمعنایت خلعت
سرفراز گردیدند و عبد الرحیم و محمد رشید پسران مخلصخان که
چندی قبل ازین در صوبه کابل در گذشته مورد انظار نوازش شده
بمناسب مناصب کامیاب تربیت پادشاهانه گشتند یازدهم ماه
مذکور موضع سرن گهاث که قراوان شکار بحیار در نواحی آن دیده
بودند مضرب خیام فلک احترام گردید و خدیو جهان چهار روز
دران هر منزل فیض نشان بساط اقامت گسترده نشاط افروز شکار
بودند و چرخ بسیار صید کرده دو شیر به تفنگ زدند از موانع آنگه
چرخ گوهر محبط خلافت و جهانبانی پادشاه زاده والا قدر خجسته
شیر محمد معظم برتبه بلوغ و جوانی که هنگام نشاط و کامرانی است
رسیده بودند عاطفت پادشاه کامل خرد بالغ نظر پرتو تربیت بحال
آن نونهال گلشن اقبال انگنده پانزدهم در همین منزل گاه عز و
جاء مخدغه عفت مرشتی که از بنات اشرف خراسان بود و
شائستگی اقتران با آن اختر برج عظمت و کامکاری داشت عیاله
در حالک از دراج آن پادشاهزاده ارجمه سعادت پیونده کشیدند و

شبهنگام که ساعت عقد بود انصافی القضاة قاضی عبد الوهاب را طلبیده در حضور پر نور عقد فرمودند و از روی عنایت یکصد مرورید گران بها بآن عالی تجار والا گهر مرحمت نمودند شانزده از سرن گهاست کوچک شده بالای موضع نورنگر مخیم اردوی ظفر بند گشت و چون هنگام نزول بمنزل عبور اشرف از پیش دایره بادشا زاد والا قدر سعادت توأم محمد معظم وزیر خان شد آن کامکار بختیار و خان اخلاص شعار هر یک پیشکشی از جواهر و مروج آلات گذرانید و موکب ظفر پناه پنج روز دران سر منزل مقام فرمود نشاط شکار مسرت افزای طبع همایون بود و چون خاطر ملکوت ناظر از حیر و شکار آن حدود پرداخت عزم توجه اله آباد که مقصد اصلی ازین نهضت جهالکشا آن بود وجهه همت ملک پیرا گردید و بیست و دوم رایت نصرت طراز از نورنگر باهتر آمده بکده مکتبیر مراجعت نمود و شهشاه دین پناه در انقای راه شیرینی که قراولان دران نواهی قبل کرده بودند بتفنگ زدند و بشش کوچ و دوم مقام دوم جمان اولی دیگر باره چتر والی اقبال بر مساحت کده مکتبیر سایه گستر شد و در دیگر که آنجا مقام بود از رفائع بنگانه معروض بازگاه خلعت گردید که بیکه تاز خان در محاربه که عساکر ظفر مائرا درین ایام با شجاع روی داده بود جان نثار گشته سرخروئی جاوید اندوخت و درین وقت بادشاه زاده کامکار عالی مقدار محمد معظم بمرحمت خدمت بارانی و اسب عربی با سازه و یک عدد پادان مروج با خواجچه و دیگر ادوات آن که مجموع مروج بود مورد انظار عاطفت بادشاهانه گردیدند و جمعی از پندهای آستان سلطنت بمعایت خلعت مفتاح

و مباهی شدند چهارم از کده مکتبیر بعزیمت اله آباد کوچ شده میزدهم عرصه مورون که شکار گاهی دل پذیر و دشتی پر نشیخ و راحت کامیاب نزول موکب عالم گیر گردید و در انقای راه ماده شیرینی که قراولان قبل کرده بودند شکار شهشاه وزیر صولت شد و درین ایام کفور رام سنگه بمعطای خلعت خاص مباهی گردید و پرتبی سنگه ولد مهاراجه جسولت سنگه که از پیش پدر خویش آمده بود جبهه سای آستان خلعت گشته دو زنجیر نیل برجم پیشکش گذرانید و بمعطای خلعت و دهکده کی الماس و یک عقد مرورید عز مباهات اندوخت و بهگونت سنگه هاده از وطن و تله دار خان از دکن رسیده دوات اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردیدند و خان مذکور بک زنجیر نیل برجم پیشکش گذرانید و شیخ محبوب محمد از اولاد کرام نقاره اولیای عظام خواججه بهاء الدین ملتانی قدس الله سره بمعطای خلعت و ماده نیل کامیاب مکرمت گشته رخصت وطن یافت بالجمله شکار گاه مورون سه روز فیض اندوز نزول همایون گشته سیر و شکار آن مروج نزهت اثر مسرت افزای طبع مبارک خدیو خورشید قدر جمشید غر شد و از جمله شکارهای خسروانه درانجا بوقوع آمدن آن بود که خاقان جهان در یک روز پنج شیر بنیروی بازوی اقبال عالم گیر از پا در انگنده ساکنان آن سرز و بوم را از شر آن سباع جانگزا بفیض ممدات شهشاهانه رهایی بخشیدند و درین منزل جعفر ولد اله ورد بخان را که فوجداری متهرار باو تعلق داشت و پدرش را چنانچه سابقا گزارش یافت ناشجاع به تیغ بیداد از هم گذرانیده بود مشمول انظار مرحمت گردانیده منصبش

را به سه هزاری سه هزار سوار از انجمله یک هزار سوار در اسب سه
اسب بود از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی سه هزار سوار در اسب سه
اسب مقرر ساختند و بخطاب اله وردیخانی و عنایت خلعت
خاصه و اسب با ساز طلا نواختند و بخدمت مرجوعه رخصت نموده
سه پسر او را نیز خلعت مرحمت کردند و درین هنگام خاطر
منك پیرا پرتو التفات بحال مجاهدان توپخانه همایون افکنده ولی
بیگ کولابی را منک باشی اول برتندازان فرمودند و بعنایت
خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری دوصد سوار نوازش نمودند
و ولی بیگ علیمردان خان را منک باشی دوم ساخته بمرحمت
خلعت و اضافه منصب مفتخر و مباهی گردانیدند و جمعی
کثیر از جماعت داران دیگر را برتبه بوز باشمیری پایه عزت افزوده
خلعت هر امرای بخشیدند همدوم از سواران کوچ شده موضع
چاندپور محط مرادق منصور گردید و از وقائع جنگاله بمسامع
حقائق مجامع رسید که نور الحسن که از عدهای نا شجاع
بود برهبری بخت بیدار از آن بر گشته روزگار جدا شده بجلود
مسعود پادشاهی پیوست و روز دیگر سه گروه طی کرده نزول
اجلال شد و چون طبع اقدس حضرت شاهنشاهی بتماشای جنگ فیل
رغبت داشت فردای آن که کوچ بود اوائل روز حضرت شاهنشاهی
یک جفت فیل بچنگ انداخته نشاط اندوز آن تماشای غریب
خاطر فریب شدند و بعد از فراغ قرین سعادت و کسرانی ازان منزل
نهضت فرمودند درین تاریخ عرضه داشت زید امرای عظام معظم
خان مشهرباین معنی به پادشاه خلافت رسید که نا شجاع بیخرد

به مآل که بسودای باطل و خیال محال درین مدت در جنگاله قدم
استقامت بمدانعت و مقاومت جلود اقبال افشوده غبار فساد
انگشت و چون مرغ نیم بسمل سمت و پائی زده حرکه المذبحی
میگرد درین هنگام از سطوت و استیلا عساکر ظفر مائثر قواعد همت
و ارکان ثباتش تزلزل یافته سلك شوکت و جمعیتش از هم گسسته
است و آن خان عقیدت نشان بانواج منصور از آب گنگ عبور کرده
بقلع و استیصال و اتمام مهم آن فتنه انگیز بد سگال کمر همت
بسته چنانچه بالغفل از تانده که آنرا بنگاه خود ساخته آنجا رهل
اقامت انداخته بود هزیمت جهانگیرنگر کرده است همچنانکه
تفصیل آن بعد ازین مرقوم کلک حقائق نگار خواهد گردید بالجملة
روز دیگر که مقام بود چون قراولان دران نواحی شیری قبل کرده
بودند شهنشا هزیر انگر شیر شکار سوار شده آن جبع ضار را بضرب
تغنگ از پای درآوردند و از آنجا بطی سه مرحله بالای شمس آباد
نزول سعادت نمودند و دران موضع بغابر رفور مید و شکار سه روز
اقامت گزیده در ماده شیر و چرزو مرغابی بسیار شکار فرمودند چون
مقصد اصلی ازین نهضت جهان پیرا معاضدت و امداد عساکر جنگاله
بود و نیروی تائیدات آسمانی و میامن توفیقات یزدانی بی آنکه
کومک تازه بان جنود مسعود پیوند و صورت فتح و ظفر در آئینه
نیغ مجاهدان جیوش قاعره جلوه گر شده مزده نصرت و نیروزی و
نوید دولت و بهروزی بمسامع جاه و جلال رسید و خاطر مهرنویز
ازان مهم خطیر فراغت پذیرفته موکب منصور را مصلحتی در پیش رفتن
نماند رای عالم آرای پادشاه عالمگیر کشور کشا درین منزل همایون

عزیمت معارفت مصمم فرمود و عذر توجه والا بعمت دار الخلافه
افعطاف داده لوای مراجعت برافراختند درین ایام فروغ اختر عظمت
و بختیاری بهار گلشن ابهت و نامداری بادشاهزاده عالیقدر ارجمند
محمد معظم بعنایت خلعت خاص زمستانی عز اختصاص یافتند
و همچنین امرای عظام و سائر عمدت های آستان سلطنت مقام که
کامیاب خدمت حضور بودند باین مرحمت کسوت امتیاز پوشیدند
و امیر الامرأئمه دار دکن و معظم خان سپه دار بنگاله و دیگر عمدت ها
و امرای اطراف باین عنایت قامت مباحات افراختند و مرتضی
خان بعطای شمشیر خاصه و ابراهیم خان بمکرمت خنجر مرصع
مشمول عاطفت خسروانه شدند و میر خان خلف خلیل الله خان
که در حدود کوهستان جموں خدمات شایسته ازو بظهور رسیده قلعه
تاراکنده را که مفسدان آن سر زمین در ایام قنور از تصرف بندهای
بادشاهی بر آورده بودند استخلاص نموده بود بعنایت ارسال خلعت
و نقاره مورد نوازش شد و فیض الله خان وصف شکنخان بعطای
خلعت مباحی گردیدند و پرتی سنگه ولد مهاراجه جسونت سنگه
دو زنجیر نایل پیشکش نموده بعنایت دهکده کی الماس سر بلند
گردید و نصرخان بفوجداری مانیکپور معین گشته از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاره مه صد حواری مرقر از گشت چون خواجه عبد
الفقار که از خواججهای معزز معتبر ماور النهر است چون درین
ایام عریضه میقی بر مراسم دعاگوی وقواعد هواخواهی با مختصر
پیشکشی بدرگاه آسمان جاد فرستاده بود از خزانه انعام
بادشاهی که نمودار گنجینه فیض عام الهی ست دوازده هزار روپیه

بفرستادهای او حواله رفت که از نفایس امتعه هندوستان فیض
مکان خرید نموده برای خواجه مشار الیه ببرند و آن ها نیز
کامیاب انعام و انصال بادشاه دریا نوال گردیدند و خواجه میر عبد
المعظم که او نیز از خواججهای ماور النهر است بعطای دو هزار
روپیه مورد عاطفت گشت و میر مظفر حسین و میر ابن حسین
از اولاد ابن حسن خان فیروز جنگ که درین ایام از ایران بعزم
بندگی این درگاه خلائق پناه آمده بودند هر یک بعنایت خلعت
و خنجر و انعام دو هزار و پانصد روپیه کامیاب مرحمت گشته
بمناسب مناسب مغنجر و مباحی گردیدند و موکب جاه و جلال
از بالای شمس آباد بچهار منزل سلج ماه مذکور پرتو ورود بشکار
گاه سورون افکند و یکروز آنجا اقامت گزید و از آنجا تا چهار روز دیگر
بر کنار رود گنگ مرحله پیمای گشته ششم جمادی الاخر از ساحل
گنگ بعمت دار الخلافه میل کرد و از سورون تا اینجا حضرت
شهشاهی به نیرویی تانید الهی هشت شیر دیگر شکار فرمودند درین
هنگام ذو الفقار خان از کومکبان بنگاله بعنایت ارسال خلعت خاصه
با مادری عز امتیاز یافت و اله وردخان فوجدار مشهور از محال
موجداری خود رسیده دولت اندوز ملازمت گردید و پیشکشی از
مرصع آلت گذارید و میر بامی ولد میر محمود اصفهانی که
مراد بخش در ایام قنور و زمان خود سری بمظنه نفاق و بی
اخلاصی ازو منحرف شده او را با پدرش از گجرات اخراج کرده
از راه دریا با ایران فرستاده بود و او درین ایام باستماع صیت
خلافت و سرور آرائی شهشاه جهان از ایران احرام طواف کعبه

اقبال بمنه متوجه درگاه خلایق پناه شده بود بادراک دولت زمین
بوس ظلمت زدایی اختر طالع گردید و بمرحمت خلعت و انعام
چهار هزار روبیه نوازش یافت درین اوقات نگارندگان وقایع حضور
لامع النور بعرض اشرف رسانیدند که درین مدت که شاهنشاه روزگار
نشاط اندوز مید و شکار بودند و چهار صد چرخ شکار شاهین دولت
شده از انچه دو صد و پنجاه و هشت چرخ بدست مبارک مید فرمودند
و مابقی چه در حضور پرنور و چه غایبان شکار توشیحان و میر
شکاران شده و بیست و پنج شیر هدف تیر اقبال عالمگیر گشته از انجمله
بیست و سه شیر بنفس اقدس از پای در آوردند و یکی را پادشاه
زاده جوانبخت کامگار محمد معظم باشاره والا بتفنگ زدند و یک
شیر بچه را قتلوان زنده گرفته و دیگر اقسام شکار از مرغابی و دراج و
غیر آن فزین از حیث تعداد است بالجملة مویک جهانگشا از کنار
گنگ بطی شش مرحله یازدهم ماه مذکور ظل اقبال بر نواحی
دار الخلافه امکنده در پنج گروهی شهر نزول اجلال گزید و روز دیگر
مقام شد و دانشمند خان صوبه دار دار الخلافه و اعتقاد خان و ظفر
خان و فاخر خان و خواجه عبد الوهاب و متصدیان و کومریان آن
مستقر دولت سعادت زمین بوس دریافتند درین ایام راجه
جیسنگه یک راس امپ عربی با ساز طلا بنظر معلی در آورده
بقبول آن مر بلند شد و طاهر خان بمرحمت امپ عراقی با ساز طلا
مورد نوازش گشته بجایگزین مرخص گردید و جانباز خان بفوجدارای لکهی
جنک و دیبال پور از تغیر شهباز خان معین گشته بمرحمت خلعت
و امپ مباحی شد و منصبش که در وزارت پانصد سوار بود باضافه

در اسبه سه اسبه افزایش پذیرفت و معمر خان بفوجدارای بنارس
از تغیر شرف خان بیگ منصوب گشته بمنایت خلعت و از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و هفت صد و پنجاه سوار سوارازی یافت
و معین خان بخدمت و کلت سرکار پادشاه زاده نیک اختر والا گهر
محمد معظم خلعت مباحات پوشیده از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصد و دو صد و پنجاه سوار مشمول عنایت گشت سیزدهم کوچ
شده موضع شاهدره که یک گروه شهر است محط مرادق جاده و جلال
گردید و حضرت شاهنشاهی در اثنای راه نشاط اندوز شکار گشته
بازده آهو و کنگ و مرغابی بسیار مید فرمودند و روز دیگر مقام
شده نجایت خان که برسم گوشه نشینی در دار الخلافه بسر میبرد
جبهه مای عقبه خلعت گردید و کیرت سنگه ولد راجه جیسنگه از
میوات رسیده بتقبیل مده منیه تارک انتخار امراخت و بهادر خان
چنانچه گذارش یافته بدفع نفقه بهادر بچه کوتی معین شده بود
چون کفایت مهم او نموده رفع فساد آن بند نهاده بود درین
اوقات بصوبه دارچی اله آباد از تغیر خان دوران مر بلند گشته فرمان
مرحمت عنوان مشعر باین معنی با خلعت خاصه برای او ارسال
یافت و روز مبارک جمعه پانزدهم جمادی الاخره مطابق نیم
اسفندار که ساعت دخول دار الخلافه بود خدیو زمان شهنشاه جهان
ستان یا جهانی فرودشان بر قبلی کوه پذیر گردون توان که تخت
فلک پایه طلا بر پشت آن نصب کرده بودند قرین سعادت و عظمت
سوار شده متوجه شهر گردیدند و فیل سوار از دریا عبور نموده داخل
دار الخلافه شاه جهان آباد شدند و نخست پرتو نزول بمسجد جامع

امکنده نماز جمعه گزاردند و از آنجا با شکوه آسمانی و فریادانی سوار
 شده در ساعتی مسعود قلعه مبارکه را از یمن نزول همایون حرباوج
 گردون برافراختند و زمانی در خاص و عام و لمح در غلجانه
 سریر آرای اقبال گردیدند و تقرب خان که در شهر بود و معتمد خان
 قلعه دار یادراک دولت زمین بوس چهره عزت برافراختند درین
 ایام پیشکش تازه بهال گلشن حشمت و جلال بادشاه زاده ارجمند
 سعادت پیوند فرخنده فال محمد اعظم از نوادر جواهر و نفائس
 اقمشه بنظر اکمیر اثر رسیده رتبه قبول پذیرفت و یک زنجیر نیل
 با ساز نقره و جل زربفت و یک ماهه نیل که مختار خان از دکن
 برسم پیشکش بجناب خلعت فرستاده بود و پیشکش قباد خان
 صوبه دار تهیه بمحل عرض رسیده شرف پذیرای یافت و بهگوت
 سنگه هاده بمرحمت علم رایت مباحات انراخت و شاه قلیخان
 که چنانچه گزارش پذیرفت قلعه داری رهناس باو تفویض
 یافته بود باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و هفت صد سوار مورد
 انتظار مرحمت گردید و منصب و قلعه دار خان از اصل و اضافه
 هزار و چهار صد سوار قرار یافت و درین هنگام خضر آباد از میانه
 قدوم خدیو جهان فیض اندوز گشته دو روز حیر و شکار آن نواحی
 مسرت افزای خاطر ملکوت ناظر گردید و از آنجا معاودت نمود
 باعز آباد توجه فرمودند و دو روز دیگر قرین دولت و کامرانی دران
 مکان فیض نشان بسر برده روز میوم از آنجا بشکار گاه حیولی که آن
 باتوپ شکار موسوم ساخته اند متوجه گشتند و دران بختیگر گاه
 اقبال نیز دو روز بشکار بیله کار و آهو نشاط اندوخته پیست و

بغز آباد مراجعت نمودند و روز دیگر هم عذرا دولت و سعادت شکار
 کفان و صید انگزان بمستقر حلاوت رسیدند و چون منزل گرامی
 کوهر محیط حشمت و کامرانی تابان اختر مظهر عظمت و بختیاری
 بادشاه زاده والا قدر فرخنده شیم محمد معظم بر مر راه بود برای
 سربلندی آن دره التاج سعادت و ارجمندی آنجا نزول اجلال
 نموده بدولت ساعتی بشتند و بادشاه زاده نامدار عالمقدار ادای
 مراسم تقار و شکر مقدم شهنشاه روزگار نموده پیشکشی از زواهر جواهر
 و نفائس اقمشه بنظر مهر انور در آوردند

بنای مسجد فیض اصاص مختصر نزدیک

بآرام گاه خاص اختصاص یافت

از آنجا که همواره همت حق نهمت گیتی خدیو دین پرور یزدان
 یزده بر مواظبت طاعات و عبادات و احراز مشروبات و سعادات
 مصروف است و همگی خواهش طبع مقدس آنکه تا ممکن
 و مقدور باشد صلوات خمس و سکن و نوافل را در مسجد ادا نمایند
 بر پیشگاه خاطر ملکوت ناظر که پیوسته شاهراه جنود ارادات الهی
 و سر منزل رفور عزائم قدسی است پرتو این عزیزمت تافت که
 نزدیک بآرام گاه خاص خجسته مسجدی مختصر طرح اندازند و
 عبادتگاهی فیض اثر بپاژند تا همواره بصورت و آسانی بی تشم
 رکوب و طول حرکت در اوقات لیل و نهار از راحتگاه قدس بآنمعب
 همایون آثار خرامش اقبال فرموده بطاعت داد و پاک و پرستش
 داور بیهمال پردازند بقابلین در سمت شمالی غلخانه مبارک

مابین عمارت آن نگارین سرای حشمت و جلال و باغ خلک مثالفر
که موسوم بحیات بخش است زمینی برای این بنا کرم است
اختیار نموده معماری توفیق مسجدی میمنت اساس از سنگ
مرمر طرح فرمودند مشتمل بر دو ایوان عالی بنیان با هم در طول
متصل و سقف هر یک بشکل بنگله و دو گنبد بر زمین و چهار بر
نهجی که در ایوان عقب که جانی محراب است گنبد از بیرون
چندانه نمودار نباشد و بر بالای ایوان پیش سه گنبد عالی نمایان
باشد یکی بر بالای بنگله و دو بر هر دو بازو و طول عمارت پانزده ذرع
و عرض نه ذرع سواي اساس و طول صحن آن پانزده ذرع و عرض
دوازده ذرع و هزده تسو و ارتفاع زمین گرمی عمارت از صحن به
و نیم ذرع و بر سمت شمالی این عمارت مختصر ایوانی طوشر
و نیم ذرع و عرض سه و نیم ذرع یک در ازان بجانب ایوان مسجد
و نه منظر بسمت باغ حیات بخش سه ازان شرقی و سه غربی و
سه شمالی و در وسط ایوان حوض مطبوع خردی که آب ازان حوض
و از صحن مسجد سه در بجانب باغ کشوده شود و پنجم ربيع الثانی
این سال همایون فال که آیات عز و جلال در ساحل رود گنگ نشاط
اندوز میر و شکار بود باشاره والا مسجد مذکور اساس یافته متصدیان
مهمات عمارت کمر سعی و اجتهاد باهتمام آن بناء عراست بنواد
بر میان همت استوار ساختند و از معماران پیشه و رو بنایان هنر
گستر و سذگ تراشان فرهاد فن و خارا شگنان کوه شکن و نقاشان
سحر طراز و طراحان کارنامه پرداز هر روز گروهی انبوه در عمارت آن
مسجد قدسی شکوه بازوی جد و سعی کشوده بکار پرداختند و اگرچه

در عرض اندک مدتی بتاکید و اهتمام تام ایوان اصل مسجد مهیا گشته
چنان شد که حضرت شاهنشاهی دران نماز میگزاردند لیکن آن
بقعه مبارکه بالتامام در مدت پنج سال پیرایه اتمام یافت و مبلغ
یک لک و شصت هزار روپیه صرف آن شد بالجمله این فرخنده
مسجد عالی بنا اگرچه عمارتش مختصر است لیکن زیب و زینت
و نبض و کیفیت آن در مرتبه قصوی و درجه علیاست و بغایت
مطبوع و دلمشین واقع شد و در سقف و جدار آن سراسر تختهای
سنگ مرمره بنوک تیشه استادان هنر پیشه تراش یافته چنان تنگدرز
بکار رفته است که گویی از معدن صنع یک لخت برآمده بتجلیه
و تصفیه بمثابه صفا و مقال یافته که پای نظر ژوب نگاهان بر سطح
آن لغزش پذیرد نقاشان نازک دست بدائع نگار طاق و رواق و سقف
و جدار آن را سواي ازاره دیوار بگونان گون نقشهای دل پسند غریب
و الوان گلها و بوتهای مرغوب خاطر فریب که طراحان جادو قلم بر
مسحک سنگ رقم زده اند ملبست کرده کار نامه هنر برطاق بلند استادی
نهاده اند و از راه دیوار صاف و هموار و ساده هر کار قرار یافته روشنی
و صفای آن به مرتبه است که سطحش با صرح مردم دم مساوات میزند
و از صفحه آئینه حکایت میکند و گنبد های آسمان شان آن مسجد
فیض نشان را از تکه پوشش ساخته بطای ناب تلمیع نموده اند
و همچنین سرگلدستها را بگلهای ملمع مهر فروغ و زیب و زینت افزوده
بی شائبه تکلف وصف طرازی و آب و رنگ سخن پردازای نظارگیان

را از مشاهده آن گنبد های فلک اعتلا کوه های طلا بنظر می آید
و هرگاه پرتو آفتاب بران می تابد تدریجاً آنرا از بارقه انوار ملمس
دیده بخیرگی میگرداید •

از انوار رحمت چو طور • خنونهای مرمر علمهای نور
ز گل دستهایش که شد اوج گیر • جو انانه گل زد بصر چرخ پیر
فلک را در و پشت طاعت دوتا • ز انجم بکف سبزه کهر با
نمایان ز سنگ لطافت سرشت • که شد سجده عکس خط مرئوس
تاریخ اتمام این بنای قدسی احترام ملائک مقام را عادل خان که از نیکو
بندهای قابل این درگاه گردون تعاضدت آید کریمه (وان المساجد لله فلا
تدعوا مع الله احدا) یارنده اگرچه زیب و زینت و تکلفات این مهبط
انوار برکت در سال هزار و هفتاد و چهار صورت اتمام یافت لیکن
اصل عمارت در سنه هزار و هفتاد و سه که عدد هرون این ایت وانی
هدایت مشعر با نسبت مرتب شده بود چون تاریخ مذکور کمال
ندرت و غرابت دارد پسند طبع همایون آمد و بموجب امر اعلی
دران بقعه مقدسه بر سنگ ثبت افتاد از خوانی دولت پیرا آنکه
درین ایام سعادت انجام از وفات بنگاله بمسامع حقائق مجامع
رسید که بادشاه زاده عالیقدر والا نژاد محمد سلطان که باغهای
خامی و جاهلی چنانچه گذارش پذیرفته طریق مخالفت و عصیان
مردود پناشجاع گرویده بودند درین هنگام که از غلبه و استیلا
عساکر نصرت نشان و سطوت اقبال بیزوال شاهنشاه زمان دهن
و اختلال عظیم بارکان شوکت و قوت آن بد مآل راه یافته بود و
عزیمت فرار بجهانگیر نگر داشت باقی ضای مصالحت دید خرد

خرد دان و رهبری دولت بیدار خدیو جهان بشفاعت کردار خود
منطفی شده از غلط صریح که کرده بودند برگردیدند و ششم
جمادی الاخره بمطمانی که ازین طرف رفته بودند پاکبر نگر آمده
باسام خان ملحق شدند چنانچه حقیقت این مقدمه بعد ازین
بتفصل در طی و نافع بنگاله مبین خواهد گشت این خبریشارت
اثر مجدد آثار نیرنگی اقبال نصرت طراز این دست پرورد الطاف
ایزدی در نظر بصیرت دیده روان دور بدن جلوه ظهور نمود و مراحم
بادشاهانه آن والا نژاد را با رسال خلعت خاص با نادری مصحوب
محمد میرک گرز بردار نواخته یرلیخ گیتی مطاع بطفرای نغاد
بیوسمت که فدای خان با جمعی از عساکر بنگاله آن عالی تبار را
به پیشگاه خلافت رساند و درین اوقات پیشکش عادل خان حاکم
بیجاپور از اتمام جواهر و مرصع آلات موازی یک لک می هزار روپیه
بخطاب سلطنت رسیده پایه قبول یافت و چون از وفات بندر صورت
بمسامع حقائق مجامع رسید که میر عرب خوانی متصدی مهمات
آنجا باجل روزگار حیانش پیروی شد میر احمد خوانی بنظم مهم
بندر مذکور معین گشته با امرایش منصب و خطاب مصطفی خانی
و دیگر مراحم خسروانی کامیاب عاطفت شد و تشریف خان بخطاب
منتظر خانی سرمایه پتخار اندوخت و عاقل خان از دکن و همت
خان از بنگاله و رحمت خان از گجرات بموجب فرمان طاب رسیده
دولت زمین بوس یافتند و خوشحال بیگ قافشال که قبل ازین
مخاطب بقلیج خان شده بود بخطاب سعادت خانی و عنایت امپ
مبامی گشته در ملک گومکیان صوبه کابل انتظام یافت و همت

خان بعنایت خلعت و اسب و باضافه پانصدی بمنصب دوهزاری
چهار صد سوار و عادل خان بعطای خلعت مشمول مرحمت گردیدند
و قلعه دار خان بحراست قلعه ارک کابل از تغییر شمشیر خان معین
شده بعنایت اسب و باضافه پانصدی حصه حواری بمنصب هزار
و پانصدی هفت صد سوار مرمرار گردید و ارسلان خان در ملک
کومکیان صوبه کابل منتظم شده بعطای خلعت نوازش یافت و مانکو
بلال دکنی که درین هنگام بندگی درگاه آسمان جاه از دکن آمده
بود جبهه حای آستان خلافت گشته یک زنجیر فیل و دو اسب
عراقی برسم پیشکش گذرانید و بعطای خلعت و اسب و بمنصب
دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مهابی گشته بدولت بندگی
سر بلندی یافت و میر باقی ولد میر محمود اصفهانی که چنانچه
گزارش یافت تازه از ایران آمده بود نه سراسپ عراقی پیشکش
نموده بقبول آن سرمایه مهابات اندوخت و بمنصب هزاری صد
و پنجاه سوار مرمرار گردید و خواجه پهل بانعام یک هزار روپیه و
چندی از قرارداد بمرحمت اسب مورد عنایت گشتند چهارم رجب
عمره دلفشین خضراباد محیط انوار قدم همایون گشته دو روز فیض
اندوز نزول اشرف بود و ششم بعهر مراجعت فرمودند هشت ماه مذکور
که غره مردردین بود وزیر خان پیشکشی نمایان شد و مل بر نفاس
جواهر و مرصع آلات و لطائف اتمه و پنج زنجیر فیل و هفت مر
اسب بنظر کیمیا اشرف آورده بقبول آن تارک تفاخر برافراخت
و مجموع بمبلغ یک لک و بیست هزار روپیه بها شد و روز دیگر
حضرت شهنشاهی بعزم سیر و شکار با عزاباد فیض بنیاد شرف قدر

بخشیده فردای آن از آنجا بخاص شکار توجه فرمودند دو روز در آن
تخیمیر گاه اقبال نشاط اندوز شکار گشته میزدند رایت معاودت بشهر
انراختند و درین ایام غنیمت میرک هر وی که از دیرین بندهای
این آستان میسر نشان بود و جمال حالش بحلیه سیادت و علم و
صلح آرامتگی داشت بخدعت جلیل القدر صدارت کل از تغییر مید
هدایت الله قادری والا رتبیکی یافته بعطای خلعت کسوت مهابات
پوشید و عبید الله خان بفوجداری گوالیار از تغییر کشتن سنگه تونور
معین گشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و دو صد حواری
سر بلندی یافت و در محنت خان بخدعت دیوانی سرکار ملکه نصیبی
خصال تقدس نقاب پرده آزادی هودج مفت و احتجاب روشن
رای بیگم از تغییر مقیم خان منصوب گشته بعنایت خلعت
و باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی صد صد سوار مهابی
گردید و یادگار خان از کوهستان جمون رسیده دولت اندوز ملازمت
اشرف گشت و میر هدایت الله خوبش خلیفه سلطان که تازه از
ایران آمده بدولت بندگی این آستان شهر نشان مرافرازی یافته
بانعام پنج هزار روپیه فیض اندوز مرحمت گردید و شیخ عباس
برهان پوری یک هزار روپیه و جمعی از تراول و عملت شکر بعطای
خلعت و برخی بمرحمت اسب مهابی گشتند و چون خلیل الله
خان صوبه دار لاهور چندی قبل ازین التماس عتبه بوسی کرده
بود و ملتصق او درجه پذیرائی یافته حکم اشرف بنفاد پیوسته
بود که میر خان خلف خود را بنیابت خویش در لاهور گذاشته
بدولت پای بوس رسد بیعت و چهارم ماه مذکور به پیشگاه خلافت

رمیده امر از معادلت ملازمت نمود و پانصد اشرفی و یک هزار روپیه بصیغه نذر و خلیج مرموع گران بها برحم پیشکش گذرالید بیست و نهم هوای گلگشت باغ و یمنان از گلزار همیشه بهار طبع اندس شهشاه جهان مربرزده بخصمت بباغ صاحب آباد عز ورود بخشیدند و از اینجا بباغ معروف بسی هزارایی و از آن گذشته بباغ مندر باری که هر دو بر مر راه اعز آباد واقع است پرنو قدوم انگند» بعد فراغ از سیر آنها با عز آباد توجه نمودند و سه روز آنجا بهیر و پشکار محرت افروز گشته دوم شعبان بدار الخلافه معارفت فرمودند درین ایام پیشکش ملکه ملکی صفات قدسی خصال صدر آرای عبسنان دولت و اقبال بیگم صاحب که در مستقر الخلافه اکبر آباد کامیاب معادلت خدمت اعلی حضرت بودند مشتمل بر جواهر و مرموع آلات بنظر انور رمیده رتبه قبول پذیرفت و محمد امین خان مدیر بخشی بمرحمت قلمدان مرموع مورد نوازش شد و خان دوران که مابق صوبه دار اله آباد بود بنظم مهم اودیمه معین گشته فرمان عالیشان مشعر باین معنی باو طفرای نفاذ یافت و طاهر خان از جاگیر رمیده بتقبیل عنبه خلعت ناصیه افروز عبودیت گردید و منصب نوازش خان که در ملک کومکیان صوبه مالوه انتظام داشت از اصل و اضافه سه هزارایی هزار و دو صد سوار مقرر گشت و چون بمرض اشرف رمیده بود که چکر معین بهیل زمیندار موضع کهاتا کیوی از اعمال مالوه باقتضای شقاوت کیشی و نعامت اندیشی از مذهب تویم اطاعت و انقیاد انحراف ورزیده سلوک طریق نمود پیش گرفته است بهکونت منگه هاده که موطن او بانحدود

قریب الجوار است بتنبیده و تادیب آن غلات شعار جهالت آئین و انتزاع قلعه ولایتش تعین یافته بعطای خلعت و اسب و باضاده پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مشمول عاطفت شد و غیرتخان بقلعه داری رهناس از تنبیر شاه قلیخان منصوب شده بعنایت خلعت و اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی هزار سوار سر بلند گردید و غصنفر خان فوجدار میان دراب از محال فوجداری خود رمیده دولت اندوز ملازمت اشرف شد و مبارک خان بیازی که بفوجداری هر دو نیکش قیام داشت و منصبش در هزارایی دو هزار سوار بود یک هزار سوار از تابینان او در امیه سه امده مقرر گردید و چتر بهوج چوهران بفوجداری و تپانه داری موضع دون که قبل ازین صمیمه خدمت غصنفر خان فوجدار میان دراب بود منصوب شده بعطای خلعت و باضاده پانصدی نه صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مرافرازی یافت و مر انداز خان و یادگار خان در ملک کومکیان بفکاله انتظام یافته بمرحمت خلعت مباهی شدند و شهباز خان از اصل و اضافه بمنصب هزارایی هشت صد سوار و عید الرحمن خویشکی بمرحمت اسب سرافراز شده در ملک کومکیان کلل معدود گشتند و منصب قلم محمد افغان از کومکیان صوبه اله آباد و از اصل و اضافه هزارایی و هفت صد سوار قرار یافت و فیروز خان میواتی بفوجداری مرکز اثاره معین گشته خلعت سرافرازی پوشید و خانه زاده خان چون کدخدای میشد بعطای خلعت و اعام ده هزار روپیه مشمول عنایت شد و زمیندار چانده بمرحمت ارسال یک زنجیر نیکل و اسب بازین

و سائر مطلق مورد عاطفت پادشاهانه گردید و کفایت خان از بنگاله رسیده دولت ملازمت اندوخت و محمد مومنی ولد شاه بیگ خان بعطای اسپ نوازش یافته بدکن مرخص گشت و مصحوب او خلعت برای شاه بیگ خان مرسل شد و میر رحمت الله متولی رومند منوره امیر کبیر و خاقان اعظم مطاع سلاطین گیتی و سرور خواقین عالم حضرت صاحب قرانی انار الله پرهانه که چندینی قبل ازین از خطه سمرقند بدرگاه سپهر مانند آمده بود بانعام هفت هزار روبیه از خزانه احسان پادشاهانه کامیاب نوازش شد و چلیپی بیگ نوکراوتار خان حاکم قندهار که از جانب اربابستان سپهر مدار آمده بود بعزایت خلعت و انعام دوهزار روبیه بهر اندوز مرحمت گردید و چون پادشاه زاده عالیقدر والا نژاد محمد سلطان که ندائی خان از بنگاله با فوجی از جنود قاهره بآوردن ایشان مامور شده بود بکمیه حضور نزدیک رحیده بودند حکم والا صادر گشت که مرحمت خان پذیره شده و آن والا نژاد را بزودی بدار الخلافه رساند و هنگام رخصت بمرحمت اسپ مهابی شد و از آن رو که در بنگاله از فدائی خان و چندینی دیگر از امرا بعضی تقصیرات سرزده بود فرمان شهنشاه مالک وفاق از پیشگاه عتاب بصدر پیوست که خان مذکور بحضور لامع النور نیامد از همانجا بگورکپور که جاگیر او بود بروی نوزدهم ماه مذکور از وقائع بنگاله بمسامح حقائق مجامع رسید که ناشجاع نساک انگریز فتنه پرور که در فتنه پای جرأت شمرده حتی المقدور در مراتب مدافعت کوشش می نمود بمسامحی جمیل و ترددات شائسته معظم خان و دلیر خان و داود

خان قواعد همت و ثباتش اختلال ناحش یافته بحالی که سزاوار اعدای بد کمال باشد از انجا بر گشتی نشسته روانه جهانگیر نگر شد چنانکه بعد ازین حقیقت این مقدمه در گذارش تفصیل حال آنخسران مآل مشروح و مبین خواهد گردید از ورود این خجسته خبر ایستادهای بساط سلطنت و بندهای آستان خلافت سرانم تهنیت بجا آورده تسلیم مبارکباد نمودند و نقارهای نشاط بنوازش آمد و عاطفت خسروانه معظم خان را به نمایندگی ارمال خلعت خاص و شمشیر و سپر خاصه عز مباهات بخشید و محمد امین خان خلعت او را بجدوی ترددات شایسته و مسامحی آن خان اخلاص نشان بمرحمت خلعت و اسپ با ساز طلا مهابی ساخت و دلیر خان و داود خان و مخلص خان و چندینی دیگر از عمدهای کومکبان لشکر ظفر اثر بنگاله را بمرحمت ارسال خلعت نواخت و درین هنگام پیشکش امیر الامرا مشتمل بر جواهر نفیسه و دیگر تحف و رغائب از دکن بدرگاه خلافت پناه رسیده پایت قبول یافت و خلیل الله خان چون میر روح الله پسر خود را با صبیحه امیر الامرا نسبت کرده اراده طوی او داشت پیشکشی از جواهر و مرصع آلات بحمل عرض رعایتده التماس رخصت کرد عقابت پادشاهانه روح الله را بعطای خلعت و اسپ با ساز طلا و جمدهر مرصع با علاقه مرورید و مهر مرورید که در روز طوی بر مرصعی بندگان نوازش فرموده بدین الاثران امتیاز بخشید و مرتضی خان بمرحمت ساده فیل مهابی شد و مکرم خان فوجدار جونپور بفوجداری سرکار اوده که قبل ازین بفدائی خان مفوض بود و غضنفر خان بفوجداری سرکار

هونیز از تغییر خان مذکور منصوب گشته بعنایت خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی و دوهزار سوار سرفراز شد و عاقل خان بفوجداری میان دولاب از تغییر غضنفر خان معین شده بعنایت خلعت و اسب با سوار طلا و باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سربلند گردید هر يك بانزایش منصب و دیگر مراحم خسروانه سربلند گردید و راجه عالم سنگه زمیندار مالوه از وطن خویش و سربگرن بندبیله که بکفایت مهم چندیت مقهور معین بود بدرگاه معلی رسیده دولت زمین بوس یافتند و پالغانخان و چندی دیگر از بندهای که طوی که خدای آنها بود خلعت و به برخی اسب مرحمت شد و میر رضی خراسانی متخلص بدانش بعطای خلعت و انعام یکهزار روپیه کامیاب منابت گردید •

رسیدن بادشاهزاده محمد سلطان بجناب خلافت و ممنوم شدن از سعادت ملازمت و به سلیم کده نگهداشتن

درین هنگام فرخنده انجام که آن عالی نژاد بیا من هدایت الهی و رهبری اقبال بلند حضرت شاهنشاهی نزدیک بدار الخلافه رسیده بودند رای عالم آزادی که رموزدان امراض دولت و جهانبها نیست چنان متاضا نمود که چون بحکم جهالت و خطا اندیشی دامن کردار آن والاتجار غبار الودعصیان و مخالفت شده است بکچند بمکاتبات آن از دولت کورنش و سعادت حضور لامع النور مکروم بوده در گوشه خمبول بسر برند و در

زاربه وحدت از شر اغوا و موسسه اغرای شور انگیزان شیطان منش در مهک امن و آسایش بوده روزگار فرخنده بعنایت مهرند بنابران مجسم روز بخت و پنجم شعبان بموجب حکم اشرف الله یارخان داروغه گرز برداران بشکر پور که آن روی آمد جوی است رفته ایشانرا از راه دریا بسلم کده برای بودن آن والا گهر مقرر شده بود رسانید و حراست و خبرداری ایشان بمعتمد خان خواجه سرا که در پیشگاه خلعت مورد انتظار اعتماد است تفویض یافت بیست و هفتم از وقائع مستقر الخلافه اکبر آباد بمرض همایون رحمت که ذو الفقار خان که از بنگاله کونتناگ برآمده در اثنای راه آزارش اشتداد نموده بود و بدان جهت از خدمت بادشاهزاده محمد سلطان جدا شده در مستقر الخلافه ماند جهانگردان را پدرود نمود چون از بندهای درست اخلاص شهاست منش بود حضرت شهنشاهی را خاطر مبارک قرین تأثر گردید درین اوقات راجه جیصنگه بعطای خلعت خاص و هوشدار خان بمرحمت یک قبضه شمشیر سربلند گردیدند و راجه راجروپ که با رعد انداز خان و دیگر اتواج منصوره چنانچه گزارش یافته بمهم سری نگر قیام داشت و درین ایام بعابر بعضی مطالب بادر اک شرف حضور مامور گشته بود دولت اندوز ملازمت اکمیر خاصیت شد و جانباز خان و پردلخان و آتشخان که به همراهی بهادر خان به تنبیه بهادر بچکوتی تمیین یافته بودند و اندر من و مترسین بندبیله که در ملک کومکیار سربگرن منظم بودند شرف زمین بوس درگاه والا یافتند و وزیر بیک مخاطب بارات خان که از قدیم ایام بخدمت بادشاهزاده محمد سلطان

معین بود جبهه حامی آستان خلافت گشته بنابر وقوع تقصیر در
مهارست آن والا نژاد مغضوب و معاتب و معزول از منصب شد •

آغاز سال سیوم از سنین دولت دارایی عالم گیری

مطابق سنه هزار و هفتاد هجری

درین هنگام مبارک فرجام که جهان بگام هوا خواهان این
سلطنت گیتی اعتصام و امور دین دولت کامیاب انتظام بود
قدوم فرخنده ماه میام میمنت بخش ایام گشته سرمایه نزول
برکت آسمانی و پیرایه حصول سعادت جاردانی شد و شب مه
شبه مطابق بیست و یکم اردی بهشت رویت هلال اتفاق افتاده
سال سوم از سنین خلافت و جهان پیرانی خدیو جهان و خلیفه
زمان بفرخی و فیروزی و نیک اخترى و بهروزی آغاز شد و دگر
باز ایوب فوز و فلاح و سداد و صلاح بر روی عالم و عالمیان باز گردید و
اشاره والا بصدر در پیوست که ناظران امور سلطنت و پیشکاران
پیشگاه ابهت و بترتیب اسباب و تمهید مقدمات جشن جلوس
میمنت قرین که هر ساله بجای جشن نوروزی چنانچه گذارش پذیرفته
مقرر و معهود گشته پیردازند و دولخانه مبارک خاص و عام و انجمن
خاص غمخانه را بدستور مال گذشته آیین دولت و اقبال بسته اسبک
دل بادل که چهر برین چون ماهیت زمین سایه نشین و داماش
تواند بود در پیش ایوان فلک نشان خاص و عام بارچ عظمت و
احتشام برافرازند و مقرر شد که بیست و چهارم این ماه سعادت
پرتو که جلوس ثانی بر اردونگ عظمت و کمرانی دران روز واقع

شده آغاز جشن کرده آنرا بید فرخنده نظر متصل حازنه درین
اوقات وزیر خان بصوبه دارى مستقر الخلافه اکبر آباد از تغییر منصب
خان معین گشته بعنایت خلعت خاص و احباب عراقی باماز طلا
و جمدهر مرصع باعلاقه مروارید و نخل خاصه با ماده نخل سر بلندى
یامت و قاسم خان از مراد آباد و اله وردیخان از مهنرا رسیده
دولت اندوز ملازمت اشرف گردیدند و الفه خان که بموجب حکم
جهان مطاع از صوبه کلل آمده بود و باقر خان که از فوجدارى بهکر
معزول شده بود باستیلام عقبه مظهر رتبه مقرر شدند و ایرج خان از
کوسکیان مالوه بفوجدارى بهلمه از تغییر راجه دیبى سنگه بلدیله
تعیین یافته از اصل و اضافه بمجلس دو هزارى دو هزار حواز
سرفراز شد •

ذکر جشن همایون و دیگر سوانح دولت روز افزون

چون اسباب و ادوات این جشن فرخنده بسمی کار گذاران بارگاه
حشمت و جاه مهیا گردید بیست و چهارم این ماه میمنت اثر
سوانح چهاردهم خرداد که وقوع این بزم معهود دران روز خجسته
معهود بود در دولت خانه مبارک هزار الخلافه شاه جهان آباد محفلی
دلگشا و انجمنی والا ترتیب یافته بساط عشرت و انبساط
گسترده شد و اسباب خرمی و نشاط اماده گشت مجلس آرای
اقبال هنگامه عالم آرای و طرب پیرای از سرگرفت و بزم افزوز
دولت پیشگاه ایام را بزبور تجمل و احتشام آیین دست نخل
مراتب و ملاصق را از فیض بهار تربیت بادشاهی موسم نشو و نما

رسید و نهال آمال و آمانی بقطره نشانی محاب الطاف و مراحم
خسروانی دگر باره سر مبنی آغاز نهاد جود و کرم را هنگام جهان
پیرانی و آرزو امید را وقت حاجت روانی آمده لمؤلفه • نظم •
دگر تازه شد رسم عیش و سرور • جهان گشت لبریز ذوق و حضور
شنیدند از هم زمین و زمان • ز تو مرده عشرت جاودان
فلک دهر را باد کلم داد • طرب دست بیعت پیام داد
و بعد از یکپاس روز حضرت شاهنشاهی با فروشان الهی دولت
خانه خاص و عام را از فیض قدوم والا غیرت بخش مهر اعلی
ماخذ چون مهر منیر و آفتاب عالم گیر از مشرق مریر مرصع نگار
گردون نظیر انوار سعادت بر جهانیان گسترده صدای نقاره نشاط
و غلغل کوس شادی و طلطنه شوکت جمشیدی و حشمت کیقبادی
بمجامع سالکان مجامع انلاک رسانید و آهنگ تحیت و نوای
تهنیت از خیل قدسیان بزمین و از زمره انسیان بپرخ برین رحمت
تخت از شکوه عظمت و جلال خدیو جهان صد پایه برخویش
افروک و چتر از فرمینت نرق نرقدان سای خلیفه زامن با مایه
بال هما دعوی شرف و مباحث نمود بهرام بر نهیب بر بام پنجم
فلک برای توزرک این جشن فرخنده کمر خدمتکاری بر میان
یست و ناهید عشرت نصیب در انجمن سومین مهر بقصد هنگامه
آرانی و طرب سازی برامشگری و نغمه پردازی نشست بخت که از
خدمتگاران این سلطنت آسمانیست باین خجسته مقال نا خوانی
آغاز نهاد • لمؤلفه •
شاه گهر محیط اجال تونی • آرایش بزم جود و انضال تونی

هر روز ییاری بعیش انجمنی • که اورنگ نشین بزم اقبال تونی
آسمان که از هوا خواهان این دولت جاودانست بلب ادب زمین
عبودیت بوسیده بعرض این مضمون لب کشاد • لمؤلفه • نظم •
از جشن تو بزم دهر آرایش یافت
واز عدل تو چشم غنچه آسایش یافت
در عهد تو از شکوه و زیب و زینت
هر چیز که میکرد جهانخواهش یافت

القصة این جشن سلطانی و انجمن دولت و کسریانی بنوعی انعقاد
یافت و بعنوانی تمهید پذیرفت که مشاهده ترتیب و توزرک و
زیب و آرایش آن هوش ربای حاضران و حیرت فزای ناظران
گردید شنشاه کام بخش کرم پرور با جهانی قدر و عظمت و شوکت
و نمرعانی چند دران محفل خلک مثال بر اورنگ حشمت و جلال
جلوس سعادت فرموده با حیای مراسم لطف و بخشش و انافه
آثار عطا و نوازش پرداختند و بحرمان کف احسان گشوده دامن امید
اهل تمی را لبریز گوهر صدعی ساختند و از آنجا بانجمن خاص
غسلخانه که آنهم بدستور خاص و عام زینت و آراستگی تمام یافته
بود و شرف قدوم بخشیده دران بزم همایون نیز ماعنی مریر آرا
گردیدند از شرافت لطائف اقبال آنکه درین روز عالم از روز خبر از
بنگاه رسید که ناشجاع و خیم العاقبة که از صدمه صولت و احتیالی
جلود قاهره چنانچه ایمانی بآن رفته رخت ادبار از لاندۀ بجهانگیرنگر
کشیده بود آنجا نیز از سطوت جیوش نصرت آیات مجال ثبات
نیافته ششم ماه رمضان این سال که اوائل منه ثالث از جلوس

همایون حضرت شاهشاهی است بولایت رخنگ آواره گردید و هر
تا سر مملکت و صبح بنگاله از گرد شورش و انساد او پیرامنه بحیطه
ضبط و تصرف اولیای دولت در آمد و معظم خان با عساکر ظفر
نشان نهم ماه مذکور داخل جهانگیر نگر شد از ورود این مزد دولت
امرا اولیای سلطنت و لهجای خلافت را مسرت بر مسرت افزود
و بنازگی ابواب بهروزی و کمرانی بر روی این دولت آسمانی
کشود و غبار فساد از مرآت حشمت زدوده شد و خار عذاب از مرابستان
ابهت دروده گشت خیل متنه منبج و سلك اصلیت منتظم گردید
ملک بقرارگاه سلامت و سید و سلطنت باوام جای جمعیت فراهمید
هوای فتنه و شور از دماغ پندار و غرور مخالفان بیرون شد و مواد
نزاع خصم بد کال بقطع و فصل تبغ اقبال مرتفع گردید هواخواهان
خیر اندیش را نقش مامول بر صفحه حصول دردمت بهست و
مخلصان ارادت کیش را از کشاکش تفرقه و تشویش رست
و عنقریب کلک حقائق نگار بعد از تمام داستان این جهان جهان
پیرا بتفصیل سوانح بنگاله که تا حال جا بجا بر مبدل اجمال و ایما
گزارش یافته خواهد پرداخت باجمعه درین جشن مسعود که مدت
ده روز امکان داشت عنایت بادشاه ابر کف دریا نوال شامل حال
همکنان گشته دور و نزدیک و خرد و بزرگ بمراحم والا و مکرم سترگ
کمیاب شدند نخست رخشنده گوهر محیط حشمت تا بند اختار
«چهر مظمت بادشاه زاده ارجمند والا قدر محمد معظم بمرحمت
خلعت خاص و مرید مروارید که دانهایی لعل ابدار نیز دران منتظم
بود شرف اختصاص یافتند و نخل ارجمند گلشن سلطنت نهال

برویند چمن خلافت بادشاه زاده جوان بخت محمد اعظم بعطای
در عقد مروارید با آویزه لعل و زمرد مطمح انظار عاطفت
گشتند و معظم خان بعنایت ارمال خلعت خاص و خنجر مرصع
تارک میاهات انوارخت و براجہ جیسنکه و خلیل الله خان
و محمد امین خان میر بخشی و مرتضی خان و امیر خان و
اصالت خان و تقرب خان و غافل خان و دیگر امرای رفیع مقدار
و ارکان دولت پایدار و بسیاری از بندهای منصبدار بقدر درجات
و مناصب و ترتیب و تبه و پایه خلعتهای فاخر گران مایه مرحمت
شد و امیر امرای صوبه دار دکن و مهاراجه جسونت سنگه صوبه
دار گجرات و جعفر خان صوبه دار مالو و مهابت خان صوبه دار
کابل و دیگر امرای اطراف و عمددهای صوبجات و حکم و ریاست
بعنایت ارمال خلعت مرمايه افتخار اندوختند و پشماسی اهل
فشاط و نغمه سنجان آن محفل اندیسات خلعتهای و نگارنگ عطا شد
چنانچه درین ده روز جهان افروز قریب شش صد سمت خلعت از
خلعت خانه جود و احسان بادشاهانه زیب قامت افتخار بند های
سده خلافت گردید و جمعی کثیر و زمره انبوه باضافه منصب و
دیگر عطایا و مواهب مرفرازی اندوختند از انجمله امیر خان بمرحمت
یک زنجیر فیلی و مرتضی خان بعطای اسب با ماژ طلا وصف
شکن خان بمرحمت اسب با ماژ مطلی سربلندی یافتند و تربیت
خان بصوبه دار پی ملتان از تغیر لشکر خان منصوب شده خلعت
مرفرازی پوشید و لشکر خان بصوبه داری تبه از تغیر توان خان
معین گشته بعنایت ارمال خلعت و فرمان مرحمت عنوان شعر

باین معنی عز امتیاز یافت و منصب راجه سجانده که بقدیده که
 سه هزار و پانصدی سه هزار سوار بود باضافه پانصد سوار دو امیه
 سه اسبه افزایش پذیرفت و گنجعلی خان از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزاری دو هزار سوار مبالغی گشته در ملک کومکبان صوبه کابل
 انتظام یافت و راجه رکنفاته از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و
 پانصدی شش صد و پنجاه سوار و از اصل و اضافه شاه قلینخان
 بمنصب دو هزار و هزار سوار و الله یار خان بمنصب دو هزار و
 هفت صد سوار و بعد انداز خان بمنصب هزار و پانصدی شش
 صد سوار و رام سنگه وک رتن را تهر که در ملک کومکبان بهادر
 خان صوبه دار اله آباد منتظم بود و بمنصب هزار سوار و مید
 حامد وک مرتضی خان بمنصب هزار و سه صد سوار مقبول
 عاطفت خسروانه گردیدند و میر روح الله ولد خلیل الله خان بخطاب
 خانی و باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و
 التفات خان باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی صد سوار
 میامی گشتند و بهرام وک قزلباشخان مرحوم که سابق از منصب
 معزول شده بود مورد انظار التفات گشته بمنصب هزار و شش صد
 سوار مقرر گردید و سالیانه فاخر خان که سی هزار روپیه بود
 باضافه پنج هزار روپیه افزایش پذیرفت و میر عماد خواهرزاده خلیفه
 سلطان که از نیک اختری و معادیت یابوری بعزم بندگی درگاه
 خلافت پناه از ولایت ایران آمده درین اوقات به تثلیث صد خلعت
 چهار طالع برافروخته بود بمنصب خلعت و خنجر مرصع و شمشیر
 با ساز میثاکر و اسب با زین و ساز مطه و انعام نوازده هزار روپیه

و منصب هزار و دو صد سوار مرمایه کمرانی اندوخت و میربانی
 وک میر محمود اصفهانی بانعام ده هزار روپیه و عزیز الله پسر خرد
 خلیل الله خان بمنصب ماده فیل کامیاب عنایت گشتند و
 شمشیرخان از کومکبان صوبه کابل بهرامت حصار آن دار الملک
 انبال از تغییر سعید خان منصوب گشته فرمان گیتی مطاع درین باب
 بار صادر شد و رحمت خان بخدست دیوانی بیوتات حضور قمع النور
 از تغییر مقیم خان و خانمذکور بدیوانی صوبه کشمیر از تغییر محمد
 عسکری و عنایت خلعت و اضافه بمنصب هزار و دو صد سوار و
 اسمعیل بیگ کرمانی بخشگیری اول احمدیان از تغییر بعد انداز
 خان و از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد سوار و نظر بیگ چیده
 که داروغگی نقارخانه باو مفوض شده بود بخطاب نویت خانی
 نوازش یافت و هرجس کور بقوعداری بعضی از مجال ولایت
 دهندیره معین گشته بمنصب امپ میامی شد و شیخ بهاء الدین
 از اولاد اسماعیل قدرد اولیای عظام زنده اصفهانی کرام قطب ربانی شیخ
 بهاء الدین ملتانی قدس حرة العزیز بعنایت خلعت و ماده فیل
 و انعام یک هزار روپیه بهره اندوز عزت گشته بوطن مالوف مرخص
 شد و سید جلال بخاری و سید محمد خلف او و سید حسن برادر
 سید جلال مغفور بمنصب خلعت ناخره کسوت امتیاز پوشیدند و میر
 ابراهیم و میر طالب برادر زادهای میر حسن قاینی بواسطت
 ماضل خان دولت ملازمت اشرف یافته بانعام شش هزار روپیه
 کامیاب مکرمت بادشاهانه گردیدند و خوشحال خان کلات را که
 سرآمد نغمه سربان پایت حریر خلافت مصیر و درین خود منفرد

و بی نظیر است عاقلان خسرواده بزر منجیده هفت هزار روپیه که هم سنگ او برآمد باو عطا فرمود و سی هزار روپیه یوصا طاعت صدر الصدر باریاب استحقاق و محتاجین و اُمراء اتقیا و صالحین مرحمت شده آثار دعای اجابت انتمای آن گروه ضمیمه برکت این دولت گردون شکوه گردید و توکس از کپتانان ترک که درین ایام باستیلام آستان خلافت نشان رسیده بودند بمکرر سی خلعت و انعام پنج هزار روپیه مورد نوازش پادشاه گردیدند و شیع قطب و انطا طون چیله هریک بانعام بمهرز روپیه مبلای گشت و پنج هزار روپیه بغضه سنجان و مردو مرایان این جشن مسعود عطا شد و درین بزم عالم افروز پادشاه زادهای کامکار بخت پیدار و نوینیان رفیع مقدار اقامت رزم نثار نموده پیشکشهای شایسته گذرانیدند از آنجمله اختر سپهر عظمت و بختیاری گوهر محیط حشمت و مامداری پادشاه زاده ارجمند محمد معظم پیشکشی که قریب یک لک روپیه قیمت آن بود گذرانیدند و از جانب معظم خان پیشکشی از جواهر و اسب و نفائس ائمه واقعه بنظر اشرف رسیده پنجاه هزار روپیه بها شد و خلیل الله خان از جواهر و مومع آلات و اسباب عربی و عراقی و ترکی پیشکشی نمایان که دو لک روپیه قیمت آن شد بنظر همانون رحابیه و قاصم خان صوابی عصف هزار روپیه از جواهر مرصع آگت پیشکش کرد و اله وردخان و هوشدار خان هریک پیشکشی که پنجاه هزار روپیه بها شد گذرانید و امیرخان و ناصرخان هر کدام از نفائس و مرغوبات قریب باین مبلغ بنظر اکبر اثر رحابیه و ابراهیم خان زمین مرصع با ساز و لوازم آن و

تغریب خان بکمراسپ عربی با ساز طلا گذرانیدند و محمد امین خان میر یخشی و مرتضی خان و دیگر ارکان دولت و عمدتهای بارگاه سلطنت پیشکشهای لایق از جواهر و مرصع آلات و سائر نفائس و مرغوبات بنظر مهر انور در آوردند و همچنین از جمیع امرای اطراف و حکام صوبجات در خور حال پیشکشها بنیایه سریر گردون نظیر رحید و خوانهای زر و مین نثار و پیشکشهای شایسته و جزوار از جانب پرده آزای هودج عزت مملد نشین مشکوی ابهت ملکه تقدس نقاب روشن رای بیگم و دره نثاره بحر سلطنت نخله طینه گلشن خلافت ملکه ثریا جناب زیب النما بیگم و دیگر ثمرات ریاض عظمت و اقبال و مقدسات مشکوی ابهت و جلال بانوار نظر اکبر اثر زیور قبول یافت و همگی بمکارم عالییه و مواهب سامیه عز لخصاص یانند و در ایام سعادت انجام این جشن فرخنده باشاره معلی یک مرتبه بر کنار دریای جون محاذی دوسن مبارک چراغانی که از شمع بر روی زمین ترتیب داده بودند فروغ بخش انجمن دولت گردید و دوم باره چراغان گشتیا که بدستور حال گذشته باهتمام متصدیان مرکز پادشاهزادهای ارجمند کامکار و گماشتهای فوئینیان عالی مقدار در کمال خوبی و پذیرایی مرانجام یافته بود نظر قریب تماشاگران شد و یکشب تماشای آتشبازی که اسباب و ادوات آنرا هم بر کنار دریا نصب کرده بودند مسرت فزای خاطر ملکوت قاطر گشت و در همین ایام عزایت پادشاه ابرکف دریا نوال بمقامت موم بر شکل نخل پرومند گلشن عظمت نهال سعادت ثمر بوستان حشمت پادشاه زاده ارجمند محمد

معظم و نویینان والا مرتبت و امرای رفیع منزلت را بمطای خلعت
بارانی عزا اختصاص بخشیدند و شب شنبه مطابق نوزدهم خرداد
هلال فرخنده شوال از مطلع شرف و کمال سر بر زده در انشای این
جهن مصمود جهانیان را بتازگی مؤده خرمی و بفارت خوشدای
هاد اختر مراد از مظهر امین دمید ماه سعادت از نالک عزت تابان
هد اطفال آسانی و آمال بعید دل افروز حصول و انجام پیوستند
و آرزوهای نهم از صوم انتظار بر آمده بر ساط نشاط نهشتند
ماه نو چون زهره جبینان غرقه نشین از منظر قصر زمردین مظهر
گوشه ابروی التفات بمنظران عید امید نمود چرخ پیر از مرط
شادمانی مانند کودکان زینت دوست از کف الخضیب دست در
حفا گرفت بکلید هلال درهای شادکامی بر روی عالمیان گشاده
شد و از طلعت ماه منیر طلوع انوار عشرت و کامرانی آشکار گردید
غریب کوس شاد باده و طمطراق شک خسروانه پرده کشای گوش زمانه
گشت و طنطنه تهنیت و زمزمه مبارک باد از زمره خاکیان بمسامع
انلاکیان رسید بهجت قدوم عید اسلامی با نشاط جشن شهشاه اسلام
مانند رنگ و بوی گل بهم آمیخت و آسبزش این دو هنگامه سر
گلپای فرح و سرور در دامن روزگار فرو ریخت و چون طلوع تابشیر
مباح فرخ رواج عید جهان را چهره بنور سعادت و بهروزی بر
امروخت نویینان رفیع قدر و امرای نامدار و سائر بندهای آستان
مهر مدار در عتبه والای سلطنت و سده علیای خلافت حاضر
آمده بتقدیم تسلیم تهنیت رسم عیدیت بجا آوردند و شهشاه
موفق موبد دین پرور که مرتاخر این ماه مبارک اثر بادای صوم

و مواظبت دیگر عبادات و تحصیل مریدات و معادات و ذکر
و طاعت و شب بیداری و خیر و مبرت و پرهیزکاری و التزام موالج
انعال و اهتمام بهرائف و طائف و اعمال و اشتغال بتقوت کلام
ملک عالم و سلوک جاده سلک حضرت خیر الانام علیه و علی آله
کرائم الصلوة و السلام بسر برده بودند عزم توجه بمصلی فرموده
بنوره و آئینی که معمول این دولت خدا داد است بر فعلی کوه شکوه
مهر مانند که تخت مهر فروغ طه از کوه پشت آن برنگ اوزنگ
زین شفق از چرخ نیلوفر بی سطوع باره تلمع و روشنی بخش
ایاق بود سوار شده بادشاهزاده نیک اختر والا گهر سوده شیم محمد
معظم را در عقب حرم مبارک جای داده بمیدگاه توجه فرمودند و
نماز عید بجماعت ادا نمودند و بعد از معاشرت ساعتی در محفل
معادت اساس خاص و عام بر اوزنگ کامرانی و کام بخشی نهشته
خوشید مان پرتو مرحمت و احسان بر ساحت اموال جهانیان
کستردند و ابروار از فیض عام مکرمت و انعام حدائق امید خلائق را
سر مینو شاداب گردانیدند و تا دو روز بعد از عید مراسم جشن و سرور
و تمهید و قواعد عیش و سرور مهید بود و درین ایام فام خان یعنایت
خلعت خاصه و اسب با ساز طه مباهی گفته بمراد آباد که جاگیر
او بود مرخص شد و اله ورد بخان بمرحمت اسب با ساز طه سر بلند
گردیده رخسار معاودت بمتهرا یاست اکنون کلک سوانح نگار مرشده
و نافع حضور قدسی سرور را اینجا گذاشته بتکارت حقائق ممالک
شرقی و شرح حال تاشجاع خسروان مال و ذکر ترددات و محاربات
امواج قاهره که پیاشلیقی بادشاهزاده عالیقدر و الانوار محمد سلطان

و عمدة الملك معظم خان در ربیع الثانی نخستین سال جلوس
 همایون از اله آباد بتعاقب آن تیره بخت معین شده بود میپردازد
 و از هنگام رسیدن او به بنارس آغاز سخن کرده تا برآمدنش از
 بنگاله بجانب رخنگ که قریب شانزده ماه بود آن سوانح دولت
 امرا را که قبل ازین در طی این دفاثر ماثر نصرت جا بجا بطریق
 لجمال مذکور شده بر حیل تفصیل گزارش میدهند تا ناظران این
 مجموعه بدائع عظمت و جلال بر کیفیت احوال آن فتنه اندیش
 باطل گال و قوت بازوی بخت و نیروی هر بنجه اقبال این برگزیده
 الطاف قادر بهمال گماهی آگهی یامته عبرت اندوز کارخانه ایجاد و
 خبرت پذیر تقلبات نهأ کون و فساد گردند بر متبعان میر و اثار این
 دولت گیتی مدار پوشیده مباد که آن بیخرد و تیره رای بعد فرار
 از اله آباد چون به بنارس رسید از بیداشی و باطل اندیشی اراده
 کرد که در بهادر پور که در دیم کروه بالای بنارس برکنار دریای گنگ
 واقع است حصاری کشیده مورچالها بچند روزی چند انجا قدم
 ثبات نهاده حتی القدر همت بر مدافعت گمارد و هرگاه کار برو
 تنگ شود با منتظران نواره راه فرار پیارد و بهادر پور سرزمینی است
 که آن برگشته بخت ادبار قریب قبل ازین در ایام بیماری اعلی
 حضرت که بهوس خود مری و استنقال لشکری فراهم آورده بهمت
 اله آباد می آمد بصوبه دید رای ناقص انجا رحل اقامت انگنده
 حصاری بر دور معسکر خود کشیده بود و مورچالها بسته و در همانجا
 از عساکر باد شاهی که بسرنوی سلیمان پیشکوه بر سر او تمهیدین
 یامته بود شکست خورده راه فرار پیمود چنانچه خامه هفتاق نگار در

اوائل این صحیفه دولت مجله ایمانی بان نموده القصه باین خیال
 خام های تجلدوران مقام استوار کرده شروع در کشیدن دیوار و بستن
 مورچال نمود و از قلعه چفاده که هنگام آمدن باله آباد بقصر آورده
 بود هفت توپ کلان بر آورده در مورچالها نصب نمود و کمان فرستاده
 بود که دیگر توپها از آن قلعه بیابورند درین اثنا طنطنه وصول پادشاه
 زاده نامدار و اتبار محمد سلطان و معظم خان یاعساکر گردون شکوه
 بدو منزلی چفاده شنیده ارکان ثبات و عزیمتش تنزل یاست
 و توقف در بهادر پور مصلحت ندیده بکام فرار بهمت پخته شتابت
 و بیست و هفتم جماد الاولی بظاهر آن بلده رسیده قریب خفت
 و خواری در هین مذلت و شرمساری آنجا نزول نمود از کور
 های بی هنگام آن بیخرد و تیره ایام آنکه در خلال این احوال بر
 اختلال که ناموس حشمت و موری بدست لجاجت و فتنه پروری
 بیاد داده شاهد ملک و دولت ازو فراق می جست و عروس بخت
 و اقبال طلاق می طلبید در پخته داعیه کدخدای کردن پسر از خاطرش
 سر برزد و صبیغه فر الفقار خان قراما نلورا که برسم گوشه نشینی
 آنجا میبود بمنف و تکلیف تمام برای زمین الدین سید ناخلف
 خویش خطبه نموده بقید ازدواج او آورد و از انجا روانه پیش
 گشته ششم جمادی الاخره داخل مونگیر شد و چون یک طرف آن
 بلده کوهیست بلند فلک مانند و طرف دیگرش دریای گنگ است
 و انغانان در زمان حکومت خود بجهت استحکام بلده مذکوره
 در پیش آن دیواری کشیده از یکجانب بدریان و از طرف دیگر بکوه
 که ماصله فیما بین یک کروه و ربع جریبی است متصل ساخته اند

و خندنی حقیر نموده و تا شجاع بنابر احتیاط از سال گذشته تا این هنگام بتجدید و مرمت آن کوشیده در هر سی گز برجی ساخته بود و خندق آنرا بآب رسانیده بعد از وصول بآنجا از مصالح طلبی و باطل اندیشی باستحکام آن دیوار پرداخته و باستظهار حمایت آن محل اقامت انداخته خواست که روزی چند آنجا قدم جرات افروز سازد و بلوازم مدافعت و محاربت پردازد و باین هوس خام و سودای ناتمام مورچانها بمردم خود بخش کرده آنها را بآلات توپخانه که در نواره داشت مستحکم گردانیده و راجه بهروز زمین دار کهرپور چون بظاهر بنابر مصلحتی مماشائی با آن تیره اختار برگشته روز میکرد و خود را باو متفق و امین نمود محافظت دامن کوه که از میان آن راهی غیر مسلوک دشوار گذار باکبر نگر بود بمهدی راجه مذکور گذاشته با اعتماد موافقت و هواخواهی او خاطر جمع نمود و چون پادشاهزاده ارجمند عا لیقدر محمد سلطان و معظم خان که با عساکر کپهانستان راه تعاقب آن به عاقبت می سپردند اواسط جمادی الآخره بمحده مونگیر قریب شدند از مصلحت منجی و حسن تدبیر اراده تسخیر مونگیر و محاصره آن که بطول می انجامید مستدرک دانسته قصد درآمدن از راه کوهستان کردند و راجه بهروز را بفیض الطاف و مرام پادشاهانه بر فرض عبودیت و دولت خواهی و بتهدید قهر و عتاب خسروانه بر تقدیر مخالفت و گمراهی پیغام داده بشاهزاده اطاعت و بندگی دعوت نمودند از آنجا که مقدمات نصرت و استیلا و موجبات رفعت و اعتلای این دولت جاودانی همواره ساخته و پرداخته کار کفان آسمان نیست راجه مذکور از یازوی بخت و بهروزی طالع

مسلک مستقیم بندگی و خدمتگذاری و منهی قیوم دولت خواهی عبودیت شعاری اختیار کرده برهبری سعادت قبول رهنمونی جنود اقبال از طریق کوهسان نمود و افواج قاهره بدالات او مونگیر را طرح داده و کوه را در دست چپ گذاشته پرا دامن کوه کهرپور که پیشه و جنگل است روانه شدند که از عقب ناشجاع در آمده کار بروتنگ سازند آن تیره بخت چون برین معنی اطلاع یافت و دانست که اگر چندی دیگر در مونگیر توقف کند جنود مسعود از عقب رسیده راه فرار او مسدود خواهد شد و رسیدنش به بنگاله که مقر اهل و عیال و مستقر حکومت و ایالت او بود و ملجا و مقری جز آن نداشت متعذر خواهد گشت ارکان ثبات و استقامتش متزلزل گردید دست از آن مطلب بلطری و سعی بیحاصل کشیده بیست و یکم ماه مذکور از مونگیر روانه پیش شد و عساکر قاهره باستماع این خبر از پیاله پور که قریب بیست کرده از مونگیر بسمت اکبرنگر حرکت پرا راست میل کرده معظم خان بمونگیر آمد که بند و بخت آن نماید و پادشاهزاده پیر مکان محمد سلطان با عساکر ظفر قرین تا برگشتن آخان اخلاص آئین دوان حدود اقامت نمودند و چون ناشجاع بموضع رنگامانی که از مونگیر سی و سه کوهه و تا اکبرنگر قریب پانزده کوهه است و آن نیز موضع مونگیر واقع شده که یکطرفش کوه و طرف دیگر دریای گنگ است رسید و خبر میل کردن عساکر منصور پرا راست شنیده گمان برد که چون راه کوهستان متعذر عبور بود ترک آن نموده از راه متعارف بتعاقب خواهند پرداخت در آنجا باز بهمان خیال ناصد و اواده پیروید که در مونگیر

کردند هوای قرار و درنگ داشته و سودای اهنگ مدافعه و جنگ در سرانگند و دیگر باره دیواری چون بنای همت خود صحت بنیاد از صحت دریا بر آورده بکوه رسانید و پانزده روز آنجا اقامت گزیده با استحکام آن دیوار و ساختن مورچال پرداخت و چون خواجه کمال افغان که زمین دار بیربوم و چاک نگر بود بنابر مطالب و مدعیات زمیندارانه بظاهر با او دم موافقت میزد آن بی بهرا جوهر عقل و رای از خام طمع می کار او را بر معامله راجه بهروز نیاس نکرده بحکم (الفریق یتشبه بکل حشیش) بظاهر اتفاق و هوا خواهی او مستنون شد و امفندیار معموری نوکر خود را باو همراه کرده بموضع بیربوم فرستاده که حد راه سپاه ظفر پناه شده بگذارند که از میان بیشه و جنگل آن حدود راه عبور یابند بالجمله معظم خان بموگیر رسیده بنظم و نسق شهر و قلعه پرداخت و تا تعیین قلعه داری از حضور اسمع النور محمد حسین سالدوز را بحراست قلعه معین ساخت و بعد فراغ از ضبط و بند و بست آن معاودت نموده به بادشاهزاده والا نژاد محمد سلطان بیربومست و عساکر منصور از پباله پور بدستور پیش برآه بیشه و کوه متوجه مقصد شدند و از آنجا که خواجه کمال را تدبیر در صحت و عقل مآل اندیش بود و از کار شغلی و مصلحت دانی خود از زبان میدانست بعد از رسیدن افواج جهان کشا به بیربوم در راه دادن عساکر بادشاهی و سلوک جاده بندگی و دولتخواهی بطریقه راجه بهروز عمل نموده باولیای دولت آثار مخالفت و ممانعت بظهور فرمائید و خود آمده بیادشاهزاده والا تیمار ملازمت نمود و جنود قاهره اینجا نیز بهمان

معاون که از موگیر عبور کرده بودند کوه را در دست چپ گذاشته برآودان کوه طریق نصرت پیمودند و امفندیار چون خواجه کمال را با احبابی سلطنت متفق یافت بی نیل مطلب معاودت کرد از سوانخی که در خلال این ایام دران لشکر فیروزی اعتصام روی داد قضیه شورش الگیزی و نفلق پزوهی راجپوتان خلاصت کیش و جدا شدن آن گروه تا عاقبت اندیش است از جلوه معمول تبیین این مقال آنکه چون اکاذیب موحشه و اخبار غیر واقعه از جنگ اجمیر باها رسیده از اجتماع آن اراجیف بمقتضای واقعه طلبی و مذهب جوئی غبار نفاق و دو رویی بر چهره احوال شان نشسته بود بعد از روانه شدن عساکر منصور از پباله پور کفور را سنگه ولد راجه جی سنگه و راو بهار سنگه هاده با اکثر آن فرقه ضلال مدل امر سنگه چندارت و گرد هر داس کور و چتر بهوج چوعان و شیر سنگه روتله و برهمن کور از بیداشی و کوه اندیشی بی تحقیق حال و معاشه سوه مآل بعزم تخلف از همراهی افواج اقبال چند روز هنگام سواری و فرود آمدن ترک کورنش و ملازمت بادشاهزاده عالی مقدار محمد سلطان نموده در روز مقام نیز بخدست ایشان نمی آمدند و کیفیت جنگ اجمیر را بعنوانی فا سزاوار که نصیب دشمنان این دولت پایدار باد شهرت داده برهمن جمعیت دلهای صحت عقیدت آن گردیدند و از آنهم رجب که لشکر ظفر اثر در دو منزلی بیربوم بود تغیر فاحش در سلوک پیش گرفته هنگام نزول در جای که برای هر یک

(۲ ن) بیر سنگه روتله

مقرر شده بود فرود نمی آمدند و همگی اجتماع نموده دور از لشکر
گاه نزول می نمودند و وقت کوچ اردوی خود را در میان گرفته
عقب لشکر می آمدند تا آنکه شانزدهم رجب که جنود قاهره در
سه منزل از بیربوم گذشته بود اتفاق نموده روی دولت از همراهی
جیش منصور بر تافتند و بهیأت مجموعی براه مخالفت و معارفت
شمارند و شاهزاده عالیقدر و معظم خان بمقتضای مصلحت متعرض
احوال آنها نگشته جزای حرکت ناهنجار آن چهارت ملشان
جسارت شعار را بقهر و عتاب بادشاهانه حواله نمودند و اصل ازین
معنی منزول نشده باعثان جنود عون الهی و اعتماد اقبال
بیزوالی شاهنشاهی روانه مقصد گردیدند بالجمله ناشجاع بعد از آگاهی
بر گذشتن عساکر جهان کشا از بیربوم هوای مقاومت و معانعت
از سر بیرون کرده ناچار و ناکام باجنود نکبت نرجام از رانگامائی
روانگه اکبر نگر شد و اوائل ماه رجب یا نجا رسید و چون از بیر تعاقب
انواج بحر امواج سفینه طمانت بگرد آب اضطراب داده فیروزی همت
و جرأت در باخته بود قرار استقامت و پایداری با خود نتوانست داد
و در اینجا مقاومت با عساکر ظفر مائر از اندازه قدرت و عدت خویش
نراتر دانسته اواسط رجب بعزم گذشتن دریای گنگ از اکبر نگر برآمد
از شنائع افعال ناصواب آن بیخرد بدما ب که در خلال اینحال بارتکاب
آن ویاں دارین اندوخت کشتن اله و ردیخان بود با حیف الله پسر
خرد او تبیین این مقدمه آنکه چون میخواست که در گذر دو گنجی

که دوازده گروه از اکبر نگر بمقت مخصوص آباد است از آب گنگ
عبور کند از شهر بر آمده در دو سه گروهی گذر مذکور نزول کرد
و سراج الدین جابری و نور الحسن را که از عمدهای او بودند
در شهر گذاشت که اهتمام بر آوردن کار خانات و مردمش نمایند
و خود بکنار آب رفته کشتیها بمردم بخش کرد و مقرر نمود که او اهر
عب از دریا بگذرد چون آذنب بادی عظیم میوزید و دریا بتلاطم
آمد روان شدن کشتیها را مانع گردید از کنار آب مراجعت کرده
بدایره خود آمد که صباح از آب بگذرد و درین وقت عساکره قاهره
بموضع بلکبه که تا جای نزول او قریب هاترده گروه بود رسیده
مقام داشت چون اله و ردیخان از معامله فحشی و کار شناسی رقم
خدا و نگل از ناصیه حال آن خسران مآل خوانده این معنی را
متیقن نمود که بر تقدیری که به تگابی گریز و آوارگی از تیغ قهر
و مطوت مبارزان جیش اقبال آسان یابد لامحاله در دریا طعمه
ماهی و نهنگ یا محشور با دودام صحرای رخنگ خواهد گردید و
برهنمونی عقل صواب اندیش میخواست که از غلط کردار خویش
برگشته بجنود مسموم پیوندد و درین هنگام که طنطنه قرب و وصل
انواج فیروزی لوا جگر کسل مخالفان و زهره گداز اعدا شده بود حصول
این مطلب را نزدیک بکار میدانست درین شب که ناشجاع از کنار آب
برگشته بخیمه گاه خود آمد خان مذکور انتهاز فرصت نموده بشهر
مراجعت کرد و چون بسیاری از مردم ناشجاع که از بهبود حال و حسن
مآلش امید برگرفته آراسته جدائی داشتند باو متفق و همداستان
بودند و خود نیز جوقی از حیداه داشت منزل خویش را استحکام

داده در مقام این شد که اگر جمعی از جانب آن شور انگیز فتنه
 بروز بر سر او آیند بقدری جمعیت اتباع و همراهان بجنگ و
 مدافعت پیش آید و اعلان مخالفت نماید چون ناشجاع خبر
 برگشتن او بشهر شنید دران باب تدبیری اندیشید و خبرهای غیر
 واقع که فروغی از صدق نداشت شهرت داده بسمت اکبرنگر برگشت
 و آنروز نخست میرزا بیگ نام یکی از نوکران عمده خود را از راه
 بر سر او تعیین کرد و پس ازان هرکس از سرداران و نوکران که
 بنظرش می آمد پی در پی میفرستاد چنانچه اکثر سپاه و مردمش
 پر دور منزل خان مذکور اجتماع کرده مقصد اشاره بودند که برخند
 از یورش نمایند و سراج الدین چابری دیوان خود را فرستاده بود
 که او را بلطائف و مدوید و استمالت و تهدید از اراده مخالفت
 و مقارقت باز داشته بهر عنوان که باشد پیش آن ادبار اثین بود
 چون خان مذکور صورت حال بر این منوال دید و از برگشتن
 ناشجاع بشهر و اشتباه اکذیب باطله که آن بیخبر کوه اندیش
 شهرت داده بود جمعی که با او متفق بودند از کل ثبات و همت شان
 پستی گرا نیده بود بحکم ضرورت تن بآمدن نزد آن گوهیده کردار
 داده بر عهد و قول نا استوار او دل نهاده با سیف الله پسر خره
 خود را بر اقامت سراج الدین از شهر برآمد درین حالت سپاه و
 مردم ناشجاع هجوم آورده او را در میان گرفتند و برسم گناهکاران
 دستها بر پشت بسته در بیرون اکبرنگر که ناشجاع بآنجا رسیده
 در باغ خود فرود آمده بود پیش او بردند و آن تیره بخت تبه رای
 او را با پسرش بر نیلی نهاده همراه بشهر آورد و در منزل خویش

نزل ادبار نمود و بفتوی رای فتنه بروز و تحریک مغمضان کوه نظر
 چشم از عقاب یوم الحساب و باز پرس روز محشر پوشیده او را با
 سیف الله پسرش دران مقام بتیغ کین و انتقام از هم گذرانیده و
 دست تطاول و بیداد باخذ و نهب اموال او کشوده تمامی را
 متصرف شد و بنابر مصلحت سه روز دیگر در اکبرنگر بسر برده
 بیست و یکم رجب دگر باره برین خزی و نکال و رهین و زروبال از شهر
 بر آمد و در دو کچی از آب گذشته در سرزمین باقرپور که محافی
 آسمت طرح اقامت انداخت و مجموع نواره بنگاه که مدار جتک وترند
 دران ولایت برانست بحیطه ضبط و تصرف خود آورد و از باقرپور
 تا مقابل سوتی جا بجا مورچاها ساخته بنواره و توپخانه و سرداران
 و مردم کاری استحکام داد و یاه شاهزاده والا نژاد محمد سلطان و معظم
 خان با حنود گیپانستان سلخ رجب باکبر نگر رسیده نصرت و ظفر در
 دو کچی نزول نمودند و چون مابین موضع مذکور و باقرپور در میان
 دریا سرزمینی مرتفع بود ناشجاع خواست که آن زمین را گرفته
 برخی از توپخانه با جمعی از سپاه فراز آن بر آرد که از آنجا باسانی
 توپ و تفنگ بر افواج قاهره اندازد و باین اندیشه شبهنگام جوئی
 از مردم خود با توپی چند بکشتیها در آرد و بآنجا فرستاده آنها در
 حجاب ظلمت شب بران سرزمین بر آمده شروع در بستن مورچال
 و ساختن دمدمه نمودند و اهل نواره دست جرأت بانداختن توپ
 و تفنگ کشودند معظم خان همت اخلاص ترین بر انتزاع آن سر

زمین گماشته چون روز شد سعی کوشش بسیار چند کشتی سرانجام کرد و باین عزیمت مائب وقت شام باجمعی از مبارزان فیروزی اعتصام بگذار دریا رفت و چون اول شب باد اشتداد داشت و سیر کشتی منفر بود دریا پس از شب گذشته که باد ایستاد و طایم دریا غوغا نشست جمعی از بهادران جلاهد آئین بران کشتیها نشانیده بسوی آن سرزمین روان نمود و آنها فرود آمده کشتیها را باز پس فرستادند و برخی دیگر دران سفائن نشسته رفتند و همچنین بمیامن کوشش و اجتهاد آخان اخلاص نهاد تا او آخر شب قریب دو هزار کس از تابینان او و چندی از بدوهای عمده بادشاهی مثل ذو الفقار خان و فتح جنگ خان و رعید خان انصاری و لودی خان و راجه سبجان سنگه بدیل و تاج نیازی هر یک با تابینان خویش و دو و یست پیلدار و پاره توپخانه از آب گذشتند و چون صبح دمید مخالفان از عبور لشکر منصور آگهی یافته اندام ثبات آنها لغزش پذیرفت و توپها را بر سفائن انداخته مانند خاشاک مچک سر از پیش موج گریزان شدند و مجاهدان فیروزی لوا بجای آنها آمده دران سرزمین علم نصرت بر امرآهتند و طرح مورچال انداختند روز دیگر اعدای تیره ایام با هئیت و جمیعت تمام با کل نواره بر سر آن سرزمین آمدند و از کشتیها جنگ توپ و تفنگ سر کرده بر روی آب آتش کارزار بر امرآهتند و عساکر فاهره نیز از مورچالها بمداومت پرداخته قدم همت از جای خود برداشتند و نیروی مردانه نموده چند کشتی را بتوپ زدند جمعی ازان خیل ادبار از کشتیها برآمده خواستند که با منتظران نواره برکنار آب مورچال

مازند تاج نیازی و جوتی از افغانان و گروهی از تابینان معظم خان بران جسارت منشان حمله برده آنها را فرصت تمکن و مجال قرار ندادند و از طرفین جنگ نمایانی شده چندی از بدوهای بادشاهی و تابینان معظم خان رتبه جانفشانی یافتند و برخی از مقهوران را حقیقت حیات یگرداب فنا افتاد و پس از یکروز مدبران شقاوت اندرز دگر باره با منتظران نواره آمده بجنگ در پیوستند لیکن از سطوت و صولت بهادران فیروزمند مغلوب و منکوب گشته طرفی بنشستند و جمعی کشته و پاره مجروح گردیدند و چندی از مبارزان جلالت شعار نیز جان نثار گشته گروهی را آسیب زخم رسید و بعد از وقوع این حال اعدای بد سگال طمع خام از گرفتن آن سر زمین بریده دست از اوینش کشیدند و همگی همت بر استحکام مورچالها و نگاهداشتن آن مصروف ساختند اما همواره نواره آنها برزی دریا سیر می نمود و گاهی بسمت اکبرنگر که محمد مراد بیگ باقشونی از جنود مسعود در آنجا معین بود میرفت و شب و روز از طرفین بتوپ و تفنگ هنگامه کوشش و جنگ گرم بود بالجملة چون در سمت دو کاجی و اکبرنگر دریا عرضی عرض داشت و ناشجاع با اکثر لشکر و سامان توپخانه در برابر توپخانه نشسته بود و آنقدر نواره که جیش منصور بان عبور تواند نمود یافت نمیشد معظم خان بصوابدید رای اخلاص پیرا چنان اندیشید که خود باشش و هفت هزار سوار از بادشاهزاده و الانزاد محمد سلطان جدا شده

بطرف سوتی که قریب چهارده کوه از اکبرزگر بسمت جهانگیرزگر واقع است رفته اجا بتدبیر گذشتن از دریا پردازد و عساکر ظفر مآثر از دوکچی تاسوتی جا بجا در کنار آب مورچالها ساخته در کمین انتهاز فرصت باشند بنابراین آخان ارادت اثین با برخی از جیوش نصرت قرین بسوتی رفته آنجا بساط اقامت گسترد و همت عقیدت پیوند بر عبور از دریا و استیصال اعدا مقصور گردانیده بسرانجام اسباب و تمهید مقدمات آن پرداخت طی قلیخان و با جمعی در محاذی دوناپور که قریب شش کوه از باقرپور بسمت جهانگیرزگر است تعیین کرد و بادشاهزاده بلند مقدار محمد سلطان با ذوالفقار خان و اسلام خان و فدائی خان و جمعی دیگر از امرا و حائراواج نصرت پیرا در دوکچی قرار اقامت داده رویروی ناشجاع نشستند و آن باطل سبیز ننگه پرور نور الحسن را که از عدههای او بود با فوجی و برخی از توپخانه فرستاد که در مقابل سوتی نشسته بمراتب مدامعت پردازد و اسفندیار معموری را با جمعی بدوناپور معین نمود که آنجا مورچال بسته مانع عبور عساکر منصور باشد و زمین الدین پسر بزرگ خود را باتمامی پردگیان و زائد اموال و اشیا بنانده فرستاد بالجملة معظم خان بعد از استقرار در سوتی بسرانجام نواره پرداخته قریب صد کشتی سامان نمود و شب و روز در کمین فرصت بوده مخالفان آنطرف دمدما بهتد هشت توپ گران پرفراز آنها نصب کرده بودند و بدوخته بلشکر منصور می انداختند و اکثر اوقات آسیب آن بلشکریان و اهل اردو و دواب لشکر میبردید معظم خان در خلال این ایام خواست که دستبردی بمقهوران نماید بنابراین ده

کشتی مشحون بالات توپخانه کرد و جمعی از تنگچیان و مردم کوری بران نهانیده شبی روانه نمود که بآنطرف رفته دستبردی بکار برند کشتیهای مذکور چون قریب بمیان دریا رسید دیده بانان و قراوان نواره غنیم آگاه شدند و نواره آنها بمدافعه پیش آمده این فریق کوری نساخته بر گردیدند روز دیگر آخان عقیدت پرور دگر باره بآن عزیمت نصرت اثر بیست کس از بندگان پادشاهی و جمعی از غلمان خود برده در کشتی نهانیده در گرمگاه روزی که هوا در فحایت حرارت بود و اعلای غافل بودند آنها را فرستاد که شاید فرصت یافته دستبردی نمایند آن کار طلبان چالاک بصدد سیرج باد از آب گذشته بر مرتوپخانه غنیم که در مورچالهای کنار دریا بود رسیدند و بدلیبری و تیزدستی شش توپ برداشته بکشتیها در آوردند و دو توپ گران که قابل نقل و تحویل نبود آتشگاه آنها را میخ زده باطل گردانیدند و حالما و غانما معاودت کرده بغیرنگی اقبال بیزوال خدیو جهان اینقسم دستبردی عظیم و جرأتی نمایان از آنها بظهور آمد اعدای از وقوع این مقدمه انگشت حیرت بندگان تعجب گزیده از مطوت و صولت مبارزان بهرام انتقام حساب تمام بر گرفتند چون باشجاع ازین معنی آگاهی یافت سید عالم را که رکن اعظم لشکر او بود بانوجی تازه بجای نور الحسن تعیین نمود و پس از وقوع این قضیه شگرف باقتضای تدبیر عساکر گردون مآثر را چشم زخمی روی داد و تبیین این مقدمه آنکه چون مبارزان فیروزی نهان چنان دستبردی نمودند و نقش آن تدبیر بحسن اتفاق و بغایر غفلت ارباب عناد و شقاق در صحت نشین شد معظم خان را بخاطر

رسید که دستبرد ی بهتر از آن بکار برد لهذا بعد از وقوع این مقدمه
به چند روز بندهای بادشاهی را طلبیده قرارداد که نویتی دیگر
جمعی کثیر باستعداد تمام به کشتیا نهشته بر سر مخالفان روند
باین عزیمت شب دوشنبه نوزدهم شعبان از نخستین سال جلوس
همایون خود بکنار دریا رفته زمره از دلبران و دلوران جیش محمود
را که مرداران و مردم نامی دران میان بودند بر کشتیا نشانید و
بصعی و اهتمام تمام تا اواخر شب هفتاد و سه کشتی مشحون
بمردان کار و آلات پیکار ساخته نزدیک صبح بآنطرف آب روانه نمود
چون درین نوبت اعدای غافل نبودند بلکه از عزیمت این حرکت
بیشتر آگاهی داشتند و امداد مدافعت شده شب و روز لوازم حزم
و پاسداری و مراسم تیغ و هوشیاری بکار میبردند سید عالم که
سرگروه مخالف بود مستعد مقاومت و مصاصمت گشته بالشکری
شایسته و چند نایل مصت جنگی دور از مورچال عقب ندمها دو
کمین فرصت شد کشتیهای مذکور نزدیک بکنار رحیده دو سه کشتی
که از همه پیش بود اهتمام خان و گروهی دیگر دران بودند خان مزبور
و معدودی از مبارزان منصور بچمتی و چاکتی فرود آمده بر مورچال اعدا
حمله آورگشتند و مردمی که در مورچال بودند از پیش آنها گریزان
شده بهادران نصرت لوا علمهای خود بر بالایی مورچال زدند بمشاهده
انحال مید عالم بآن جمع کینه خواه از کمینگاه بر آمده درینوقت
که این زمره قلیل فرود آمده بانی در مدد نزول بودند و اکثر کشتیا
هنوز بکنار دریا نرسیده بود برین گروه حمله کرده بکام مدافعت
پیش آمد مبارزان جلالت آئین باوجود قلت عدد قدم دلبری

مهرده دست جرأت بانداختن تیر و تفنگ کشودند و مخالفان را
بر گردانیده نگذاشتند که داخل مورچال شوند لیکن مردمی که
در کشتیا بودند توفیق اعانت و امداد نیافتند و در عین این زد و
خورد قدم همت پیش کشیده کشتیا را برگردانیدند و از مجموع
نواره پادشاهی همین شش کشتی دران کنار ماند که برخی مردم
از آنها فرود آمده داخل مورچال شده بودند و پاره هنوز در کشتی
بودند مخالفان از مشاهده این حالت چیره دلبر شده بهمان هیئت
اجتماعی که نخست بر مورچال حمله آورده بودند با وفادری
مصت باهنگ مدافعت برگزیدند لیکن متعرض مردمی که داخل
مورچال شده بودند نگشته بر سر کشتیهای مذکور هجوم آوردند و
فرصت غنیمت شمرده بازوی جسامت بمحاربه و پیکار کشودند
معظم خان چندانکه معی گرد که کشتیهای که از کنار برگشته بود
باز بکوسه آنها برود یا باینطرف آید که جمعی دیگر موار کرده بودند
فرماند صورت نصرت و درین اثنا که بهادران فیروزمند باعدایی
شقاوت پیوند گرم تلاش و اویزش بودند از نواره مخالف چند گوشه
جنگی از اطراف این کشتیا در آمده بر روی آب نیز مخدوف
خاکسار آتش امروز پیکار شدند و بحر طونان خیز فتنه و ستیز
بنظام آمده حربی مصعب فیما بین روی داد و نهنگان بحر شجاعت
را با آن رویه صفان اویزش رستمانه اتفاق افتاد زبردستان برادر
منج جنگ خان که بارفقای خود دریکی ازان کشتیا بود باجمعی
از مخدوفان که در گوشه بودند جنگی مردانه و کوشش دلیرانه کرده
بسیاری ازان گروه ادبار بهره را مقنول و مجروح ساخت و جنگ

کنان از میان گوشها برآمده بکسرم تفتنگ و در زخم تیر برداشت و چند کس از همراهانش نیز زخمی شدند و شهباز و شریف برادران فتح جنگ خان و رستم و رحول برادر زادهای خان مذکور و جمعی دیگر از اقربا و تابعان او که در کشتی دیگر بودند برخی فرود آمده بمداومت اعدا پرداختند و مابقی در صدد فرود آمدن بودند درین اثنا فوجی دیگر از دشمنان بد سیر قریب بدو رستم سوار فیلی پیشاپیش برانها حمله کرد و فیلی بآب درآمده بر سر کشتی رسید این دلیران جانهار سرد وار دل بر هلاک نهاده آنچه نهایت مرتبه سپاهگری و جانشناسی بود بظهور رسانیدند و بعد از کوشش بحیار شهباز را فیلی بصدقه دندان از هم گذرانید و رستم و رحول با جمعی دیگر جنگ کنان برتبه والای شهادت فائز گشتند و قتی چند که مجروح گشته از تلاش و ترده بازمانده بودند بحسب تقدیر دستگیر شدند حاصل که دوان موقوف قیامت اثر و موج خیز حادثه و خطر جمعی کثیر را آب هلاک از سرگذشت و سفینه حیات بسیاری بگرداب اجل فروشد و بعد از وقوع این کارزار مخالفان نابکار بر سر اتمام خان و گروهی که پیشتر از کشتی نزول نموده بمورچال درآمده بودند هجوم آوردند آن دلاوران شهامت پرور که جان فشان را در راه بندگی پیرایه بقای جاودانی و سرمایه عمر فانی می شمردند بازوی بصالت و دلیری کشاده خرید متاع نیکبازی را نقد روان بر کف همت نهادند و تبخیر گین از لپام قهر کشیده داد سعی و جلا دیت دادند لیکن چون پیاده بودند و از عقب کومک نرسید و فیان غنیم از اطراف بر آنها حمله کرد اتمام خان و برخی دیگر گوهر حیات در راه عبودیت پرداختند

و جمعی دیگر را اعدای هجوم آورده دستگیر ساختند القصه پس از وقوع این مقدمه بیست روز چون موسم برشکال نزدیک رسید بود باران مر شده بمیانجی ابر قطره بار غبار بیکار فرو نشست و کثرت بارش و طغیان آبها باعث غمود لیران جدال و قتال گردید و از طرفین بساط محاربه در فرودیده بسر انجام اسباب گذرانیدند ایام برشکال پرداختند *

روگردان شدن شاهزاده عالی تبار محمد

سلطان و رفیق به پیش ناشجاع قننه شعار

و شرح وقایعی که بعساکر ظفر پناه رود داده

چون اینک جهان آرا خواهد که یکی از برگزیدههای خویش را که جمال عظمت و کمال جلالتش از نظر ظاهر نگر صورت بینان در نقاب احتجاب مستور باشد در پیشگاه ظهور جلوه دهد و بلطائف توفیقات و شرائف تائیدات شان معنوی و فز ظل الهی او را بکانه عالمیان نماید تا هم اهل روزگار که بی دستیاری دلائل ظاهر و براهین باهره کمیاب معرفت حقائق اشیا نتوانند شد معلوم قدر و منزلت او راه برده چراغ بینش از مشعل هدایت بر افروزند و سرمایه آگهی و بصیرت اندوزند و هم آن دست پرورد انوار توفیق از ظهور بدائع وقائع و جلائل احوال اندازه مواهب و الطاف ذوالجلال در باره خود گرفته دست اعتصاب و تامل از عروقه رفقی توکل بر نداده و همواره همت والا بشکر نعم والای نامتناهی آلهی گمارد باقتضای

حکمت‌های پنهان که در صنوح حوادث نشأ کون و فساد و دیعت نهاد
گاهی در ساحت دولت آسمان و فتنش غبار حادثه ناملازم که با صر
آشوب ظاهر بینان و توتیلی دید؛ دانش هوشمندان باشد بباد
داسن مصلحت بر انگیزد و احبابی سلطنت و اولای خلانتش را
بحدوث مانع نا مرغوب که غافلان اسرار حکمت ایزدی آن را از
موید عین الکمال و خردمندان بصیرت منش از آیات مبین
اقبال شمارند امتحان نماید تا چون عقول و افهام از باب الباب در
تدبیر آن معضله فرو ماند و اقدام نفوس اصحاب همت در حلول
آن واقعه از جاده ثبات و استقامت لغزش پذیرد سلسله عنایت
ازلی که همواره کفل آمال و ناظم اشتات احوال این دولت آسمانی
شکوه همت بجنبش آمده بچاره گری و کار سازی پردازد و بحمل
آن عقده دشوار قوت بازی بخت کسکار او بر همکنان روشن و اشکار
سازد از شواهد و نظائر صدق این مقال در مدارج ظهور نیز ایهام
و جلال خدیو جهان و خلیفه زمان قضیه مخالفت و طغیان بادشاهزاده
عالی نژاد محمد سلطان است که درین هنگام بحسب تقدیر روی
داده موجب حیرت آرا و افکار شد و بآن نسبت فی الجمله و هن
و اختلالی بعساکر کیهان ستان راه یافته یکچند سرمایه نخوت و عز
مخالفتان گردید و آخر الامر امداد لطیفه تائید الهی و رهنمائی
انوار شمع دولت حضرت شاهنشاهی آن والا تبار خلاف اندیش
را از تیه عصیان و گمراهی بر آورد و مسجددا نیروی طالع والای این
خدیو انفس و اتفاق پرتو ظهور داده جهان و جهانیان را دیده بنور
بذیش بر انروخت تبیین این غریب واقعه آنکه چون درین مدت

باشجاع از روی عذر و مکیدت بارسال رحل و رسائل و تمهید
تسویات و تخلیفات که در نفوس جوانان نا تجربه کاران حریج الذائیر
احمت باغواهی آنشعبه دوحه سلطنت میکوشید و به نیرنگ تلخیص
و تردیر اسون مکرو فریب میداد و حرف تزویج صبیحه خود با آن
والا نژاد در میان آورده بود و نیز بعضی مفسدان واقعه طلب میانه
ایشان و معظم خان که حضرت شاهنشاهی بمقتضای پیش بینی
و کار آگاهی او را در سرداری عساکر نصرت شعار کمال استقلال و
اختیار داده بودند غبار نقاز انگیزنده همواره بنامی و غمازی
و نجش انگریزی و نقده سازی می نمودند درین وقت آن عالی
تبار را بنابر مقدمات و همیه اندیشیهایی فاسد بخاطر راه یافته این
معنی عاوه مراتب اغوا و افغال مخالفان گردید و از حامی و
جاهلی ارتکاب امری که سزاوار آئین دانش و هوشمندی و
شایان شکوه حشمت و سر بلندی نبود نموده چهره دولت و سعادت
خود بفناهن مخالفت خراشید و اراده گردیدند بناشجاع و موافقت و
معاونت او پیدنهان خاطر ساخته باین قصد نامواب و عزیمت
نالایق شب بیعت و هفتم ماه رمضان دوم سال از جلوس همایون
با امیر قلی داروغه توپخانه و قاضی علی میر توزک خویش که
محرم این راز بودند و دوسه کس دیگر از خدمتگذاران بر کشتی
نشسته از آب گذشتند نا شجاع بعد از اطلاع برین مقدمه انبساط
و استیشار عظیم نمود و بلند اختر پسر کهنر خویش را با جانی بیگ
که سرخیل عمدهای او بود باستقبال فرستاده قدم ایشانرا باحراز
و احترام تمام تلقی کرد و این معنی را سرمایه رونق کار و بهبود

حال خویش دانسته با منظرها و یکدلای و اعتضاد موافقت آن راه
نزد مستوفی گردید و ازین سانحه کمال فتور و اختلال بجلود اقبال
راه یافته سپاه ظفر پناه بهم برآمدند و بند های بادشاهی را دل از
جایی رفته بازوی همت بمستی گزائید و ناشجاع لشکری با برخی
از نواره بدو گاهی فرستاد که از اشیا و اموال و کار خانجات و لشکر
شاهزاده هر چه توانند بآفری آید ببرد معظم خان همان شب از
سلوک این قضیه آگاهی یافته بحسن همت و نیروی تدبیر عیان
نبات و سکون از کف داد و املا مغلوب تزلزل و هراس نگشته پای
عبودیت از جاده مستقیم اخلاص و دولت خواهی بیرون نهاد و
فردای آن بقصد جبر این حادثه از روی کمال سرداری و عبودیت
عماری جریده از موتی خود را بدر کچی رسانید و لشکر نصرت
لشکر را که از وقوع این سانحه سر رشته استقلال از کف داده بودند
ضبط و نسق کرده با تمکات و دلداری همت بخفید و جمعی از
مخالعان را که چرگی و چیره دستی کرده با نواره بقصد بریدن کار
خانجات و لشکر شاهزاده باین طرف آید آمده بودند از آنجا دفع
نموده خائب و مغلوب ساخت و کمر اخلاص و بندگی بر میان جان
بسته بتدبیر تدارک این قضیه ناملائم پرداخت قصه بعد ازین
مقدمه چون موسم طغیان آنها بود از طرفین مورچالها برخاست
و معظم خان خود در موضع معصومه بازار که سرزمینی مرتفع و از
اکبر نگر بممانعت می کرده واقع است قرار گزینیدن ایام برسات
داده آنجا بساط انصاف گشود و بروفق تجویز و موافقت او ذالفقار
خان و اسلام خان و فدائی خان و عید مظفر خان و اخلاص خان

خویشگی و راجه اندر من بندیده و تزلزلشان و چندی دیگر از امرا
در اکبر نگر ماندند و چون رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی
که پیوسته از فروغ الهام روشن و دقائق امر او ملک و ملت دوان
پرتو افکن است از کمال دور بینی و مصلحت منجی چنان اقتضا
نموده بود که یکی از بندهای شهابت کیش جاسپار با فوجی از
جلود نصرت شمار از دریای گنگ عبور نموده بر سر تافته که بنگاه
ناشجاع بود بروی چنانچه معظم خان با عساکر نصرت اثر از همت
مخصوص آباد و اکبر نگر در احتیصال آن شور انگیز ندیده گر
میگوشید از آنطرف دریای گنگ نیز برخی از افواج ظفر اوا بدفع
او پردازند و از هر دو مو کار بران برگشته روزگار تنگ مازند از جناب
خامت و جهانداری برلیغ گیتی مطاع بنام دژ خان صوبه دار
بهار صادر شده بود که کمر همت بتقدیم این خدمت بزدند و با
تابینان خود و گومکیان آن صوبه هرجا مقامی داند از آب گنگ
گذشته بر سر تافته رود خان مذکور بعد از ورود منشور جمع النور
شیخ محمد حیات برادر زاده خود را با هزار و پانصد سوار و دو هزار
پیاده بتیابت خویش در پهنه گذاشته بموجب فرمان واجب الانعام
نمره ماه مبارک رمضان با رشید خان و میرزا خان و هادی داد خان
و قادر داد خان و خواجه عنایت الله و سائر گومکیان صوبه بهار
بلده پهنه از گنگ گذشته و چون موسم برشکال رحیده آنها و ناله
طنیان کرد و دریای ترجوک و گندک و دیگر شعبهای دریای گنگ
که دران نصل بسوی گشتی و جسر عبور از آنها متعذر است در راه
واقع بود و غنیم عاقبت و غنیم با منظرها نواره عظیم جا بجا بر کنار

آن آنها مورچال بسته و جمعی بمدافعه مقرر نموده از روی زمین دریا در مقام مسامحه بودند ازین جهت طی مسافت تا رسیدن بمحدود منگیر و بهاکلپور بطول کشید و درین مدت اکثر اوقات میان مبارزان جیش منصور و اعدای مقهور جنگها و آویزشها روی می نمود و همه جا غلبه و استیلا اولیای دولت را بود و چون داؤد خان بموضع قاضی گریه که برابر بهاکلپور است رسید هنوز موسم بارش آن ملک که استدادش بیشتر از دیگر جاها است شهری نگشته آنها و نالها که مهور از آن ناگزیر بود طفیان داشت خصوصاً آب کوهی و کاله پانی و مهاندی که در برشکال بغایت عظیم می باشد و هیچ یک پایاب ندارد و ازینجهت برای گذرانیدن بانی ایام برشکال و فرونشستن طفیان آنها و فالها دران موضع قرار افامست داده یکچند بانظار و قوت و فرصت آنجا بسربرد و چون ناشجاع بار دیگر چنانچه عنقریب گزارش خواهد یافت اکبر نگر را متصرف شده باین روی آب آمد خان مذکور نیز بصوابدید رای مائب از کنگ گذشته درین طرف اقامت گزید و یکچند در حدود بهاکلپور و کهل کانو گذرانید و در اواخر ربیع الاول که موسم باران منقضی گشته آنها از طفیان استداد و میان ناشجاع و معظم خان درین طرف آب محاربات و صف آرائیها روی داده دگر باره از کنگ گذشته روانه مقصد گردید باجمله ناشجاع بجهت گذرانیدن ایام برشکال در تانده طرح افامست امگنده مجموع لشکر خود را آنجا جمع کرد و چون شنیده بود که رحمان یار مخاطب برشید خان پسر افشارخان قدیم که در سلک کومکیان هنگامه انظام داشت و آن بخود

نیز بهت اورا حاکم جهانگیر نکر کرده بود زمینداران آنجا را باخود متفق ساخته در مدد بلنگی و دولت خواهی خلیفه جهان است و مغور خان پسر معصوم خان زمیندار جانگیر نگر باشاره او اکثر نواره پادشاهی را بقید ضبط و تصرف خود آورده بآن برگشته ایام در مقام سرکشی و خلاف است و مجموع زمینداران آنحدود بموافقت او دم از مخالفت میزنند و عنقریب خانم مذکور بانواره پادشاهی بمعظم خان پیوست از اجتماع این خبرلواجم نگران خوف و هراس از کانون باطنش سر بر زده زین الدین مهین نا خلف خود را با خواجه خسرو که نوکر مهدی او بود و لشکر شایسته بجهانگیر نگر فرستاد تا بضبط و نسق آن حدود و استمالت زمینداران آنجا پردازد و رحمان یار مذکور خاطر خود را بفعل نتواند آورد و چون خاطرش ازین معنی بغایت هراسان بود باین اکتفا نکرده سید عالم را باجمعی دیگر متعاقب فرستاد که بزین الدین پیوسته بهر عنوان که صورت بنده رحمان یار را بقتل رسانند زین الدین بعد از وصول بجهانگیر نگر تمهید کشتن رحمان یار کرده از روی غدر و مکیذت بغساره و انهون روزی او را دربار عام طلبید و باشاره آنشعبه دوحه نصاد مردمی که حاضر بودند هریک حربه انداخته او را از هم گذرانیدند و وبال این قصیه نیز بروزگار و خامت آثار ناشجاع ماندگشته ضمیمه اسباب خذلان و ادبارش گردید .

و از سوانح این ایام آمدن آن بدماآب است باینطرف آب و متصرف شدن اکبر نگر بنابر بعضی موجبات و اسباب تدبیر این مقدمه آنکه چون یکطرف آن بلده کوهستان است

و همه طرف دیگر را در موسم برشکال و زمان شدت باران و طغیان
آنها که با مصلاح اهل آن ملک جهیل میگویند بمذابه آب میگیرند که
همه زمینهای که در غیر این موسم خشک میباشد بزیور آب در
می آید چنانچه بحال تردد آب و آدم نمی ماند و در عین ۹۰
کشتی کار میکند لهذا در هنگام طغیان جهیل بفایر آنکه همگی نواره
را که مدار کار آن ملک بر آنست غنیمت متصرف بود آزوده از راه دریا
بسپاه ظفر پناه نمیرسید و ازین جهت که راجه هر چند زمیندار
منجوه که از تیرا بخشی و شقاوت منعی با اعدای اتفاق داشت
در طرف کوهستان منجوه راه بر مترددین شورانیده بلجاره را میزد
ازان راه نیز غله بمعسکر فیروزی نمیرسید بنابراین مقدمات درین
ایام عصرت و تنگی تمام در لشکر منصور که در اکبرنگر بود روی
داده کار مردم بصعوبت کشید و اختلال عظیم بحال لشکریان راه
یافته اکثر مراكب و دواب از قلت قوت تلف شد و نیز جمعی از
جنود قاهره در سرزمینی مرتفع که آب نمیکرفت رخت اقامت
گرفته منتظر انصرام ایام برسات بودند چون ناشجاع بر اینحال آگاهی
یافته داعیه گرفتن اکبرنگر از ضمیر فساد پرورش سر برزده نخست
شیخ عباس را که میر بحر بود با چهار صد سوار و برخی از نواره
بموضع پتوره که دهی است در هفت گروهی اکبرنگر بر ساحل دریا
و زمینش ارتفاعی دارد فرستاد و او با همراهان پانجا آمده چون
مانع و مزاحمی نبود بمط اقامت و دلگ گسکرد و با آنکه درین

مدت که اکبرنگر در تصرف جنود ظفر اثر بود و اهل و میال اکثر
نوکران ناشجاع با سوال و امتعه آنجا بودند معظم خان و ذو الفقار خان
نظر بر شمیمه معدلت و نصفت و شیوه احسان و مروت خدیو جهان
و خلیفه زمان کرده منسوبان و متعلقان آنها را در مهد امن و امان
جای داده بودند و احدی را یارای آن نبود که دست تعرض و
تطاول بعرض و مال آفریق رحماند شیخ عباس مذکور در عرض این
ایام که در پتوره بود اکثفا با آثار جور و بیداد ناشجاع کرده همواره جمعی
بر نواره بتاخت و تاراج اکبرنگر میفرستاد چنانچه مال و ناموس
بسیاری از مردم ناشجاع دران غارتها دستخوش بیداد اوباشان شد
بالجمله بعد از چندی که شیخ عباس در پتوره پای جرأت استوار
کرده بود ناشجاع دلیر شده عزم آمدن باین روی آب نمود و مراجع
الدین جابری را بامیر علاء الدین دیوان و محمد زمان میر سامان
خود در تانده بمحافظت بنگاه و اهل حرم گذاشته بمنتظار نواره نهم
دی الحجه باین کنار آمد و در پتوره نزول ابدار نمود و چون میخواست
که صبیله خود بحواله نکاح پادشاهزاده محمد سلطان در آرد تا
ایشان دلنهاد همراهی او شوند و تهیه اسباب این طوی کرده بود
از اینجا ایشانرا بتانده فرستاد که کد خدا شوند و بعد از وقوع طوی
مراجعت نمایند و میزدهم ماه مذکور از پتوره قصد اکبرنگر کرده
بآنجا آمد ذو الفقار خان با اکثر لشکر ظفر اثر در سرزمین بلندی
از دامن کوه که مابین شهر قدیم و شهر نو است جای اقامت
گزیده بود و راجه اندر من بندیده با جمعی در منازل و عمارات
ناشجاع نزول داشت خان مذکور بعد از وقوف بران معنی چو

دران اوقات کوفتگ بود خود حوار نتوانست شد اسلام خان و فدائیان با حائر عساکر بادشاهی سوار شده بقصد مدافعت اعدا براه خیابانی که ازان دامن کوه تا شهر نواست و در موسم طفیان آنها همان زمین خشک میباشد بجانب مخالفان روانه شدند قبل از رسیدن این گروه راجه اندر من با همراهان خود در مقام مدافعت در آمده حتی المقدور کوشش و اویزشی با مخالفان نمود لیکن از قلمت جمعیت همراهان تاب مقاومت نیاورد و اسلام خان و فدائیان و سایر عمدها و سرداران لشکر بادشاهی بظاہر اغراض باطله نفسانی بایکدیگر خلاف ورزیده توفیق مییافتند و با آنکه از جانب اعدا اصلا آثار غلبه و استیلا رخ نمود بلکه شوکت و کثرت مبارزان جنود دولت را بود بی کوشش و جانفشانی قدم همت پس نهاده رخ از عرصه مقابلہ تافتند و بهمان سر زمین که محل اقامت بود برگشته آنجا نیز از عدم اتفاق استقلال نورزیدند ذوالفقار خان چون حال بروی منوال دیدناچار با مجموع عساکر فائزه در اواخر شب کوچ کرده براه دامن کوه منجوه و جباسه بجانب معصومه بازار روانه شد و بمعظم خان ملحق گشت و بعضی از بندهای همت نظرت مست عقیدت راه بیوفائی پیموده رو گردان شدند و بجنود مخالف پیوستند و اکثر فوکران بادشاهزاده والا تبار محمد سلطان از سپاه و خدمه بآنطرف رفته بعضی کل خانجات و فیق و اسبان شاهزاده نیز که آنجا بود بتصرف ایشان آمد و مخالفانرا از وقوع اینمعنی نخوت و جرأتی تازه و قوت و شوکتی فراوان بهم رسیده قدم جسارت در اکبرنگر فشردند و بی مانع و مزاحمی

ایام برشکال را آنجا بسر بردند و چون موسم باران منقضي شد و طفیان آنها فرو نشست و بادشاهزاده والا گهر محمد سلطان که بجهت کدخدائی پندارده رفته بودند با جنود مخالف که دران طرف آب بود باکبرنگر آمدند ناشجاع را دگر باره سودای پندار و غرور و هوای فتنه و شور بسر افتاده باندیشه محال عزم صف آرایی و نبرد با عساکر اقبال که همه پیش معظم خان در معصومه بازار یکجا فراهم آمده بودند مصمم کردند و با بادشاهزاده محمد سلطان و بلند اختر بسر خرد خویش و قریب هشت هزار سوار باهنگ جاذگ و قصد پیکار روانه شد و میر مرتضی بخشی خود را بحراست اکبرنگر مقرر نمود معظم خان بعد از استماع خبر نهضت غنیم از اکبرنگر بقصد مدافعه و مقابله از معصومه بازار روانه شد و چون نزدیک بموضع بلکته رسید بصوابدید رای مائب دو عقب ناله عمیقی که بدرباری بهاگیری منتهی شده قرار اقامت داده دو جسر بفاصله نیم کوه از هم بران ناله بستی یکی پیش روی معسکر ظفر افر و یکی با دست راست در سمت بلکته که هرگاه خواهد جنود مسعود را باین دو جسر از آب بگذارند و در آنطرف جسر ها مورچال بسته بادوات توپخانه امنحکام داد و محمد مراد بیگ را باهتمام توپ اندازی در مورچال محبت رو بروی خود و یک تاز خان را باجمعی بمحافظت جسر جانب دست راست و پیر محمد آخر را با فرقه آغران بقراوی تعیین کرده منتظر ورود اعدای نشست بالجمله چون ناشجاع می خواست که از نواره جدا نشود و از اکبرنگر تا نواحی معسکر جیوش فیروزی که براه راست همگی بدست و چهار کوه

بود مریب بدو ماه طی کرده عرق شهر ربيع الثاني از دوم سال جوس
همایون در حدود سیه تپه در برابر امواج بحر اسواج نزول امداد نمود
و چون ناله درمیدن هائل بود شخصت نایب و دل و تنگ جنگ
سر شده تا هشت روز داین عداوت از طرفین هنگامه ببرد گرم بود
و گاهی بیک جوان و دلاوران حدون دهره که برسم قروای از آب
گذشته بودند با مخالفان مقهور که خبرگی نموده قصد نزدیک
آمدن بخسار میکردند آتش کز زرمی ابرو خندان در شعله جان
موزاج و سال خرمین در حدون جمعی را اعدای انکار و دشمنان تیره
روزگار می سوختند چون معادن دیدند که جسر می که از بروجی لشکر
فیروزی اثر بود بمخاطرات امواج گردون توان و توپخانه برق سطوت
و عد نشان و حسن تدبیر و هوشمندی معطم خل مستحکم است
و از آن سمت محال یورش و عبور و احتمال آویزش با لشکر منصور
نیست و قراولان آنها حذر رسانیدند که در سمت جسر بالا جمعیت
لشکر ظمراو کم است و امداد ایستادگی کلری از پیش برد
روز هم از مقابل حمله امداد کوچ کرده سمت جسر مذکور رفته
شدند که آنجا جنگ را انداخته بعبه و اسلحه از آب بردند تا سیم
خود را بلند اختر پسر کهتر خواش در بول دراز گرفته هر اول را قدر
جرات داشتند زاده بلند مقدار محمد دسائس استوار کرده ساهزدیچ
میل حدکی با توپخانه پیتس روی خود قرار داده دانی شایسته
بسوی جسر روان شدند بیک ترخان را همراهان خود بقدم همت
و جلالت بقصد مدافعه بموچال اینطرف آب آمد و معطم خل
بعد از توقف برین معنی در افقار خان را ب همراهان و مرفه

انغان و روز به انیان بودند بیکه تاز خان مرستان و آخان شهابت شعار
خون دران طرف حسرت قرار گرفته رسول بیگ روز بهای را با
حمایت او و طبعه انغان و پاصد سوار برق انداز و پاصد پیاده
بندوچی بکومک بیکه تاز خان از آب گذارید انصه موج مخالف
داسطه از ویدان و توپخانه عظم نزدیک بموچال رسیده بجنگ و
کوشش پرداخت بیکه تاز خان با آنکه سپاهی درخور هجوم مخالفان
همراه بدست و دم نداشت و استقلال اندر شده داد سعی و مردی داد
و پس از تلاش و نردن بسدار که منظم ای سراتب کارزار و سوار
به درن جان خاار وون زخم تعلگی که از دست اجن کشان یافت
ارپی در آمده بدو سرادر حقیقی بقدر جان در راه وای نعمت
صورت و معنی در باخ و بنایروی کوشش و جان فشانی لوی
شهادت در میدان سعادت بر امراض و از بندهای روشناس محمد
صادق از و دانی نیز دران دارو گدر بسوزانی رتبه سرمرازی
اندوخت و چندی دیگر از جوانان دلاور سرحدیت نیکدامی فرو
برد جمعی کندر چهره مرد می بزور زخم آراستند و از نامدران لشکر
مستحق منصوب بیگ مستطیب بقدر انداز جان و سرمصبت انغان
هدت یارب قضا گشته بر خاک هلاک افتادند و بسداری از آن
حرب انداز کشته و زخمی رگشتند و بعد از سواج انفعال چون
همراهان بیکه تاز خان که جمعی ویدان بودند تا اسبابی اعدا
نمودند و از آب گذشته بدو افقار خان که دران طرف جسر بود
مستحق شد آسمان عقیدت مآب از بروجی آب توپ و تنگ
درگاه ندان امروز خنده بار بی شهاب و پردای اندوخت کشان و

تلاشهای مردانه و کوشش های دورانه بظهور رسانیده داد مردی و مردانگی داد و از مشاهده کثرت اعدای و قلت جمعیت همراهان خویش چند گشتی را از آن مرجع بحدت رای صائب آتش زده موخت تا اگر بالقرض غنیمت نماید و داخل جسر شود از آب نتواند گذشت و مخالفان تابکار پس از معی بهیار و تلاش بی شمار دست از جنگ کشیده کاری نتوانستند ساخت و قدم جرأت بجزر نتوانستند گذاشت معظم خان بعد از وقوع این مقدمه مراتب چنان دانست که از ناله عبور کرده بر سر مقهوران رود بنابران محافظت اردوی و معسکر بمهدی ذوالفقار خان نموده باین مزیمت نصرت اثر با عساکر ظفر پیکر در همین روز از آب گذشت و ترتیب و تسویه انواع قاهره نموده خود در قول قرار گرفت و اسلام خان را با حید مظفر خان و داور خان و نیکفام خان و جمعی دیگر از مبارزان جلالت التار در میمنه و تدبیرخانه با راجه سجان سنگه بلدیله و گروهی دیگر از مردان کار در میسر جای داد و فتح جنگ خان را با لودیخان و زبردست خان و فریقی دیگر از افغانان که همگی در هزار سوار بودند بهر اولی مقرر کرد و اخلاص خان خویشگی را با جوتی از مجاهدان شهابت شعار طرح نمود و تکیه بر بخش بلخه و اقبال نصرت پیوند گیتی خدیو عالم گیر فیروز مند کرده بتولدی لائق و سزادر در عقب انواع مخالف که همه سردار توره داشت و بادشاهزاده عالیقدر محمد سلطان بآن مایه جرأت و دلوری و بهارت در نفون مردازی و مچاهیکری که در عرض مدتهای مدید از بر سر خدمت و میامن ارشاد حضرت شاهنشاهی اندر خفته بودند مقدمه

الجبیش بودند روان گردید و ازین جهت که راه گل ولای بهیار داشت و بیشه و جنگل بود و آهستگی روان گشته چون بکنار دریای بهاگیرتی در جای که بذاته بلکه پیوسته و پایابست رسید چنداول غنیم که مردارش اسفندیار معموری بود از آن طرف نمودار شد باشاره خان سپه دار از توپخانه بادشاهی دست بانداختن بان و گجنال و شتر نال کشوده نیران قتال بر افروختند و دشونی از افغانان که در فوج هراول بودند و برخی از تدبیران معظم خان و گروهی دیگر از مبارزان نصرت مند از آب گذشته باعداد در آویختند و بیک حمله انواع قاهره بای ثابت دشمنان از جای رفت و بسیاری از آن گروه شقاوت پزوه به تیغ آتشبار زهر آبدار مبارزان ظفر شعار گریبان بچنگ اجل داده سر بچسب عدم در کشیدند و زخمهای کاری با سمندپار رسیده در معرکه افتاد و نور الحسن که از عدهای مخالف بود چهار زخم برداشته از عرصه کارزار عذبان بواهی فرار تافت و گرد هراتپور که او نیز از نوکران عده ناشجاع بود و با مهاراجه جسونت مکه سمت خویشی داشت در آن آویزش و پیکار بدار البوار شتافت و بقیه الیسف بتنگ پا جان از آن مهلکه برآوردند ناشجاع چون برآمدن معظم خان باین طرف

نظر داشت این حسین داروغه توپخانه را با فوجی در برابر در سوار خان بر سر جمر گذاشته از آنجا بقصد مقابله معظم خان هر کشت و بعد از انقضای سه پاس روز روبروی جنود اقبال شده صف آری حرب و قتال گردید و بهت بدهی که در آن نواحی بود داده توپخانه را پیش روی خود چند القصد بتوپ و تغذ و زنبورک و نیران جدال زیاده زده برق مکنه درخشیدن گرفت و بعد بلا

بوی فضا ساز کرد معظم خان خواست که با مواج منصور بهمان
ترتیب و توزک که قرار داده بود در مخالفان حمله کرد لیکن چون
مر بذر ادب و خون سری سخن سندی و مرمان بری نکردند
و ارمی الحمله بفرار رزیده خود نری و کوتاهی نمودند و باین
سبب ز عساکر طغر انتر ترتیب و توزک انداده ملک اجتماع و
اتفاق نریدی نمید چنانچه هر اول و صرح ز قول دسار دوز انداده
دسار چندان بدست چپ مین کرد که قول بمنزل چناناول شد
و از مامنه بعنبر اسلام خان کسی نزدیک نمید و با معظم خان در
قول ز بندان او پامد سور و از امرا همین فرمانخان و ارادت
خان و راجه روز مانده بودند لاجرم آن روز ز طریق هندکمه جنگ
انداختن توپ و تفنگ گذشت و از کوتاهی مرده کوتاه اندیش
کار سلاح کوتاه رسیده استعمال تاج و سنان و خدایای لایران ورزم
آزاد که بآن کار پیکار یک روی شون روی داد جون شیر سور
مندان سپید و رمه که گردون در گشته بماران گاه معرب مرود آمد هر
دو اشکریست ز صحرانه و حسن که رسیده حاکم مخالف آن طرف
در ای بی اگر برقی قول اندازد که معظم خان چون حال بدین مداول
دید با اقتضای رای مصمم بر برای ز سالت بلکه به عبور کرده بمامنه
گاه حوا آمد و ارتقا که ز زید حوا ب عظام بدزدن خان که چنانچه
گذشت بمامنه بدو حوب بدایع گاتی مطاع با عساکر پنده از دری
کلیک گذشت در حدود سونامر به دست گذر بدین راه بر شکل اولاد
دست سونامر بود که درین وقت که مور در آن تاخر رسیده در ده
و باها از دست و طعن بر رسیده است و با شجاع دسار اندیش

را انتر جنود عساکر خود پیش درین طرف مشغول مقابله و
مبارزه عساکر اقبال است ز حای که اقامت داشت پیش رفته
صد شده بماید و خبر رسیده بود که خان مذکور از آنجا روانه پیش شده
دران زودی از آب کوسی خواهد گذشت و بدین مبدانست که عده قریب
اشباع میده پرور برگشته خنر یا تسماع این خبر سر رشته نبات ز کف
داده دهم همتش اعترش خواهد پذیرد و بی تعب حرب و
کوسس و چشم جرد و آویزش هرمت یافته شایده خواهد رفت
و باز چون دایر خان ز پیدگاه عرو جلال لکومک جنود مسعود
معین شده بود انصر رساندن او نیز میبرد لاجرم بدقتضای حسن
تیر چند رزوی صلاح در صف آرایی و معرکه پیرای بدیده روز
دیگر ز کفار دانه کوچ کرد و بقصد تعیل و تاخیر در صحرانه و
کازر که از آن دانه گرفته بسمت مخصوص تیان روانه شد ناشجاع
ز طرح دادن معظم خان و هضاب عساکر فاهره بسمت مخصوص
آباد گمان معف و وهی در حال جنود اقبال و توز و اختلالی
در حراب و استعجال معظم خان براه از امانت رای و صلاح
اندیشی آنخان خلاص نشان غاوس بود و بدایرین خیال غدا و پندار
دطن او بدین جنود دانه از مسعود دست خود کوچ کرده از آن طرف
در ای بی اگر برقی بسمت مخصوص تیان روان گردید که بدیشتر رفته
از آب نگردد و مواج صرت شمار کزاز کند و در گذر نصیر پور
ده شش گروهی مخصوص آباد است و لشکر منصور در بر دیکر آن
روز گردیده بود باریاب دانه بقصد گذشتن از آب در برابر حوش
صرب مت سونامر آمد و هر روز ز طریق در توپ و تفنگ هندکمه

جنگ گرم بود و قراولان لشکر فیروزی از آب گذشته با قراولان غنیم
آویزش می نمودند و ده دوازده روز باین عنوان گذشت تا آنکه
شب دوشنبه بیست و یکم ربیع الثانی که مخدولان بعزم محاربه و
مجددانه آهنگ گذشتن از آب داشتند و باین سودای محال و پندار
دور از کارلوی نخوت و غرور بهوای استکبار می افراشتند نیرنگ سازی
اقبال دشمن گداز شهشاه جهان منصوبه طراز آمد و خبر بناشجاع
رسید که داود خان از آب گومتی که آن باطل اندیش مید تاچ
الدین باره و جمال غوری و خواجه مشکین نوکران خود را با نوجوی
در کنار آن تعیین کرده بود که آنرا از عبور امواج منصور محافظت
نمایند بکوشش همت و تلاش جرأت گذشته است و جمال غوری
دیوان مقاومت و مدافعت با جمعی دیگر بدفع جلالت مبارزان
فیروزمند میری گشته و عنقریب خان مذکور بناده که بنگاه او بود
میرسد از استماع این خبر رعب اثر مغلوب جنود خون و هراس
گرفته بنوعی که معظم خان اندیشیده بود داعیه نبرد و پیگار
بمزممت معلومت و فرار مبدل ساخت و اولخر همان شب نا کام و
و ناچار در کمال اضطرار طویل رحیل ادبار فرو گزیده با جنود نکبت
و خذلان و وفود خبیثت و خسران از کنار آب بهاگیرتی کوچ کرده
روی عزیمت بسمت سوتی آورد که از دربابی گنگ گذشته خود
را بناده رساند معظم خان که بدیده داش و تدبیر این منصوبه
پیش دیده بود انتهاز فرصت نموده دنع مخالفان مطرود را کمر
حافشانی بر میان همت بست و بقصد تعاقب بعد از یکپاس روز
سوار شده با مواکب منصور از نزیای بهاگیرتی که پایاب بود عبور

نمود و چون تمام اردو و احوال و ائصال لشکر نصرت اثر بدستی از
آب بگذرد و سه ناله دیگو نیز تا معسکر غنیم در میان بود آنروز يك
و نیم گروه طی شد ناشجاع در کنار ناله که سه طرف دلدل داشت
توپ خانه را چیده خود با امواج غروریش سواره در عقب آن ایستاده
بود معظم خان چون بر حقیقت گل ولای و دلدل آن سرزمین آگاهی
یافت پیش رفتن را بی رعایت مراسم حزم و احتیاط که از لوازم
سرداری و سپاهگریست مناسب ندید و همانجا ایستاده توپخانه
بادشاهی را روی روی مخالفان چید و بتوپ و تفنگ هنگامه جنگ گرم
شده تا اواخر روز نائرا جدال شعله ور بود و مردم از طرفین سواره
ایستاده بودند و چون شام نزدیک رسید معظم خان اردو را عقب
افواج فرو آورده بعد از سه گهری شب بخیمه کلا آمد و مقهوران
در جایی که ایستاده بودند منزل نمودند و درین تاریخ مخلص خان
و عبد الله خان و سید نصیر الدین خان و سید سالار خان و دیگر پندهایی
یادشاهی که از درگاه سلاطین پناه با خزان و توپخانه لشکر منصور
معین گشته بودند بجنود قاهره پیوستند و دوازده لک روپیه و هفت
صد بان و دیگر ادرات توپخانه که همراه آورده بودند رسانیده ضمیمه
اسباب نصرت و فیروزی گردیدند بالجمله سه پاس از شب گذشته
ناشجاع از جایی که بود کوچ کرده رهگرایی فرار شد و بادشاهزاده
محمد سلطان را با سید قلی اوزبک که از عمدهای او بود و گروهی
دیگر چنداول قرار داد صبح روز دیگر که خبر بمعظم خان رسید
باجنود مسعود بعزم تعاقب سوار شده توپخانه و لشکر را
با احتیاط تمام از ناله و مواضع گل ولای گذرانید و چون منتهیان خنجر

رومانیده بودند که غنیمت عاقبت و خرم در گذر کلکته محاذی مונج
 تردی پور عزم گشتن از دریای گنگ دارد بر جناح تعجیل پان
 همت روانه شد و چون یک گروه طی نمود خبر رسید که مخالف
 بسمت دریای گنگ نیامده بطرف سوتی روانه شده است بنابراین
 آنخان اخلاص کیش بجهت تحقیق حال مقبول بجای که رحیده
 بود توقف نمود و چون متواتر اخبار محقق رسید که غنیمت براه
 سوتی رفته آن فوئین معظم از سمت گذر برگشته از همان
 راه بتعاقب شتاده و دو نیم گروه جریبی طی کرده اواخر
 روز در موضع نته پور نزول نمود و از آنجا تا منزل گاه مخالفان چهار
 گروه بود چون پاسی از شب ماند توپخانه منصور را پیشتر روانه
 کرده فیهان خانرا با فوج طرح و پیر محمد آنرا با قراولان و محمد
 مراد بیگ را با اهل توپخانه همراه نمود و هنگام صبح خود با انواع
 قاهره سوار شده در پی اعدای روان گردید و در اندامی راه بغیر رسید
 که ناشجاع از سوتی گذشته آن طرف جیلاری نزول ادبار نموده
 است عساکر گردون ماضی ربع کرده از سوتی گذشته با فوج مخالف
 نزدیک شد ناشجاع خسران مآل از مشاهده قرب وصول جنود اقبال
 از روی ضرورت بمقابله و مدافعت برگشته توپخانه خود را که پیش
 انداخته بود طلبیده در برابر جیوش ظفر پیکر چید و به توپ رتنگ
 و بان نابو قتال اشتعال یافته تا هنگام غروب آفتاب برین و تیره
 گذشت و چون شام در رسید قریب صد سوار از آن جیش ادبار
 جمارت و دلیری کرده بقوچ در الفقار خان که از سمت چپ جنود
 فدیروزی شعار به برانگار غنیمت مقابل شده بود نزدیک رسیدند شبن

محمد امجد دکنی و چندی از همراهان خان مذکور و پیر محمد
 آثار با قراولان بشواری غیرت و همت مرکب جلالت برانگیخته
 بران تیره بختان حمله بردند و به تبغ سرامشان مبارزان نصرت نشان
 جمعی از آنها بر خاک هلاک افتاده بقیة السیف راه قرار سپردند
 و چندی از مجاهدان شهاست آثار نیز زخمی و جان نثار گشتند
 و چون ساعتی از شب گذشت هر دو لشکر دست از جنگ کشیده در
 برابر هم فرود آمدند و شب را با صلاح پاس داشته مستعد گیرودار
 و آماده کارزار بودند و در اواسط این شب نور الحسن که از عمدها
 و ارکان لشکر مخالف بود چون بحسن فرامست و عاقبت بینی
 دریافته بود که بوی خیر از اوضاع ناشجاع نمی آید و عنقریب از سطوت
 و صولت جیوش نصرت شعار راه آوارگی و فرار می پیماید برهبری
 نضت و یاروری توفیق از آن برگشته اختر ادبار رفیق مفارقت
 جسته بجنود ظفر انبر پیوست معظم خان او را بنوبد الطاف بادشاهانه
 مستمال ساخته خلعت فاخر و خنجر مرصع و ده هزار روپیه از
 سرکار خاصه شریفه داد و رفیقانش را نیز در خور حال رعایتها نمود
 القصة تا چهار پنج روز باین دستور هنگام جنگ بنوب و تعدد
 گرم بود و فریقین حواره و مسلح در برابر یکدیگر صف کشیده می
 ایستادند و قراولان باهم آویزش می نمودند تا آنکه اواخر شب
 پیشت و هفتم خبر رسید که غنیمت مقهور پاسی از شب مانده
 بجانب دوناپور فرار نمود چون مانجه رایست صبح نمودار شد معظم
 خان که همت بر میان عبودیت بسته با جیوش رعد خروش
 بتعاقب روان گردید ناشجاع پس از رسیدن بدوناپور که آنجا ناله

از درباری گنگ جدا شد و اکثر اوقات بی کشتی و پل متعذر بعبور
است ازین جهت که لشکر فتح رهبر بتعاقب آن تیره اختر بزدی
از آب بگذرد و از جمله دو پل پخته که از قدیم الایام بر ناله مذکور
بسته شده یکی را که بگنگ نزدیک بود شکسته بدو کجی رفته بود
معظم خان چون بکنار ناله رسیده پل را شکسته یافت ساعتی چند
آنجا ایستاده باهتمام تمام جای پل را بخاک انداخت و توپخانه
و لشکر را گذرانید و در حین توقف بر کنار آن ناله یک کشتی از
غذیم مشحون بالوات توپخانه که از جمله ده توپ و دو صد بان بود
بدست آمده داخل توپخانه منصور شد و بعد گذشتن از دونا پور
در انقای راه خبر رسید که ناشجاع از کمال سرامیکی ترتیب افواج
را برهم زده بالشکر پراکنده بدو کجی فرار نموده است از اجتماع
این خبر فتح جنگ خان تیز عثانی کرده با تمام فوج همراهی
تحقیق و تاصل بر جناح سریمت روانه شد و اسلام خان نیز با افواج برانغار
جلوریز رفته خود را بهراول رسانید و چندانکه معظم کمان فرستاده
آنها را منع نمود بعضی از بازه ایستادند تا آنکه بکنار ناله دو کجی
رسیدند افواج مخالف آن طرف ناله صف کشیده ایستاده بودند
و توپخانه را پیش رو چیده مقاومت و مدافعت را مهیا و ساده
در دست جرأت بانداختن توپ و تفنگ کشودند و حتی المقدور
در دفع صولت سپاه منصور کوش نمودند و فتح جنگ خان و اسلام
خان با همراهان این طرف ناله عثان کشیده مجال گذشتن و پیش
رفتن نیامتنند تا آنکه معظم خان نیز با ذوالفقار خان و مدائینخان
و دیگر جنود ماهر رسید و صلاح دران دید که چون این تیز جلونی واقع

شده امواج بحر امواج بصدمة توپخانه مخالفان عثان و لیربی باز
نکشیده و غیبی توپ و تفنگ آنها را اتمی نهاده باعقضان تانید الهی
و استظهار اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی ازان ناله که چندان
آبی نداشت تلاش جلالت و دلاوری بگذرد و همت بردستگیر
حاجتن ناشجاع مقصور گردانیده او را مجال عبور از درباری گنگ
ندهند لیکن چندانکه درین باب امر را و مرداران را تحریک و تکلیف
کرد کوتاهی و خود داری نموده سخن آن نوین احسان آئین رار کا
لبستند ناچار خان سپه دار توپخانه سبکی که همراه رسیده بود ازین
طرف ناله بروی غنیم چیده در برابر آن جیش لدبار صف کشیده
ایستاد و به برق انگیزی و آتش امروزی هنگامه دشمن کشی و مدو
سوزی گرم گردیده از اواخر روز تا اواسط شب نایره جدال مشتعل
بود و قریب بنصف شب که اندای باطن آهنگ دست از جدک
کشیدند عساکر منصور بخیمه گاه خود که تا جای نزول مخالفان نیم
کره بود رفته باقی شب را بسر بردند و روز دیگر معظم خان از آنجا
کوچ کرده بر کنار ناله که بسمت اکبر نگر در بخش غنیم واقع بود نزول
نمود و صباح آن ناشجاع نیز از جای نزول خود کوچ کرده برابر
لشکر نصرت اثر فروز آمد و در مدد گذشتن از درباری گنگ سه
لیکن این اندیشه داشت که اگر نخست خود با جمعی بگذرد باقی
لشکر نکبت اثرش که پیوند امید ازو گسسته جدائی را فرصت
می جستند طریق مقاومت پیورده همراهی او نخواهند نمود و اگر
اول لشکر و مردم از آب بگذرانند و خود با جمعی قلیل بماند مبادا
گردنار سرینجه سطوت و استیلائی عساکر قاهره گردد لهذا باتنضایی

مصلحت خندق عریض عمیق بر اطراف لشکر گاه حفر نموده
مورچالها بست و با سیلاب و ادوات توپخانه استحکام داد تا از مدتها
امواج بحرامواج ایمن بوده باسانی و فراغ بال از آب بگذرد و شخصت
بادشاهزاده نامدار و لاتبار محمد سلطان را که درین وقت از رفاعت و
و اتفاق ایشان خاطرش جمع نمود از آب گذرانیده بنانده فرستاد
و چون نزدیک دوکاجی و جزیره درمیان دریای گنگ واقع شده که
عساکر ظفر مآل چنانچه گزارش پذیرفته حال گذشته آنجا مورچال
بسته بودند احوال و ائفال و اندر لشکر را بنواره از شعبه اول گنگ
گذرانیده بآن جزیره فرستاد و در صدد بستن جسر شده بانظار
آماده شدن آن جسر باستظفار توپخانه یک دو روز بهمرور و در
عرض این ایام نصرت فرجام معظم خان هر روز با عساکر ظفر اعتصام
از معسکر فیروزی سوار شده نزدیک بمحل اقامت اومی آمد و
بانداختن توپ و تفنگ نایره پیکار ادا وخته باعث تفرق حال پر
اختلال او میگردد تا آنکه شب دوشنبه ششم جمادی الاولی که جسر
بسته شده بود پاسی از شب گذشته منتهیان اقبال خبر رسانیدند که
آن باطن اندیش بد سگال پریشان و آشفته حال بسان باد از آب
گذشته بحزب ادیار خویش ملحق گردید و چون روز شد معظم خان
باقضای رای صائب فرهاد خان را با سه هزار سوار و محمد مراد
بیک را با توپخانه پیشتر بجانب اکبرنگر فرستاد تا راه کدھی و
رنگ مائی که از هنگام استیلائی غنیمت بر اکبرنگر تا این زمان مسدود
بود بکشاید و آنحدود باسلیمت گراید و فوجدار و کوتوال باکبرنگر تعین
نمود و بدو آن خان که در آنروی گنگ بود نوشت که اگر احتیاج

بکوسک داشته باشد بنواره خود فرستاده از گذری که مناسب داند
خان مذکور را از آب گذرانیده بلشکر خویش ملحق گرداند و خود
روز دیگر در دو کجی برای سرانجام بعضی سهام مقام کرد و هشتم
ماه مذکور با عساکر منصور کوچ نموده بسمت اکبرنگر روانه شد و در
اثنای راه خبر رسید که دایر خان در گذر دوده که بکدم تلی نیز
اشتهار دارد ششم شهر حال بنواره داؤد خان عبور نموده درین دور روز
باو ملحق خواهد گردید و چون از پیشگاه خلانت و جهاندار می
یرلیغ گیتی مطاع بنغاز پستگاه بود که هرگاه این روی آب از وجود
اعدای پیرایش یافته معظم خان با جنود گیپانستان بتعاقب
مخدولان از گنگ بگذرد اسلام خان با جمعی از لشکر ظفر اثر در
اکبرنگر بوده ضبط و حراست این روی دریا بعهده او باشد معظم
خان در همین روز خان مذکور را با فتح جنگ خان و زیندست
خان و راجه سجادنگه بندیل و سمندر روهیل و راجه اندرمن
بندیل و اسمعیل خان نیازی و دلاور خان و نیکنام خان و عبد الرسول
و شیخ حمید دکنی و میر عزیز بدخشی و جمعی دیگر که قریب
بده هزار سوار بودند مرخص کرد که باکبرنگر رفته آنجا اقامت گزینند
و از دوکاجی تا سوتی جا بجا تهاه نشانیده ازین روی دریا باخبر
باشد که میداد اعدای خسران مآب نقشی بر آب زده دگر باز
باستظفار نوره بر اکبرنگر توابع آن استیلا یا بند و خود با ذوالفقار
خان و ندائیخان و مخلص خان و اخلاص خان و سید مظفر خان و لودی
خان و قزل باش خان و راجه بهروز زمیندار و منگیر و راجه کوکلت
زمیندار اچینه و دیگر جنود قاهره نه کرده جریبی طی کرده در

پیر بهار که منتهای اکبر بکر است منزل کرد و فردای آن بگذر دوده
که از پیر بهار بمساحت چهار کرده جریبی واقع است رسیده نزول نمود
و رسول بیگ روز بهایی را بتهانه داری اکبر بکر و عیقلی خان را
بتهانه داری دوناپور و راجه کوکلت را بتهانه داری لوده جنگل
و رنگمائی و کدهی در راجه بهروز را بفوجداری آکندود تا موگیر
که محال زمینداری او بود رخصت نمود و چون قبل ازین دود لک
و پنجاه هزار روپیه برای تلخواه مواجب پناه نصرت پناه از پیشگاه
خلافت مصحوب مخلص خان بلشکر ظفر اثر مرسل شده بود و خان
مذکور از آن جمله ده لک روپیه در قلعه موگیر گذاشته و هفت لک
روپیه دیگر که سید میرزای حیززایی برسانیدن آن معین بود نیز
بموگیر رسیده ضمیمه آن شده بود سید نصیر الدین خان را با جمعی
بآوردن خزانة از موگیر تمین نمود و روز دیگر نوآره داود خان
را که یکصد و شصت کشتی بود شیخ حمید پسر او آورده بگذر
دوده رسانید و چون دریای گنگ درین موضع منتهی بسمه شعبه
شده است مقرر کرد که بر شعبه اول که آب آن کمتر بود جسر بخته
لشکر منصور عبور کند و در سر زمیني که میان شعبه نخست
و دوم واقع بود فرود آمده از شعبه دوم بکشتی بگذرد و در ازدم ماه
مذکور که جسر بسته شده بود باجنود قاهره از نخستین شعبه گنگ
عبور نموده در جزیره میان دریا نزول کرد و کشتیها را بشعبه بزرگ
آورده اواخر روز بر مردم قسمت نمود که بتدریج از آب گذشته
در جزیره که مابین این شعبه و شعبه سیوم گنگ است فرود آیند و ازین
جبهه که در آن چند روز اکثر اوقات از شدت و اشتغال بان دریا در توج و

نظام بود لشکریانی عبور نموده در عرض دو سه روز گذشت و چون
خبر رسید که چندی از قراولان غنیم بموضع آمده که میان شعبه بزرگ
و شعبه سیوم گنگ محاذی اکبر بکر واقع است و اکثر ملاحان
بنگاله آنجا توطن دارند آمده اند تا اهل و عیال آن غرقه را
کوچانیده ببرند آن خان اخلاص شمار دویست موار از تابینان خود
با جمعی از قراولان بادشاهی از آب گذرانیده بآنجا فرستد که دوع
مخدولان نموده اهل و عیال ملاحان را از رفتن بطرف غنیم مانع
آیند و آنها پسمده رفته از قراولان مخالف که بآنجا آمده بودند چند
سوار را دستگیر کرده آوردند و خود چهاردهم ماه از شعبه بزرگ
گذشته در جزیره که معسر فیروزی بود فرود آمد و اشاره نمود که
کشتیها را بشعبه سیوم گنگ آورده مینا به بستن جسر بدارند و هزار
سوار دیگر پسمده فرستاد که آنجا تهاه نموده از اهل و عیال ملاحان
با خبر باشند تا آن جماعه از حزب مخالف جدا شده باین طرف
رجوع آورند و مبارزان نصرت شعار در سده دو سوار دیگر از غنیم
دستگیر کرده فرستادند و از تقریر آنها بوضوح پیوست که نا شجاع
بر ناله مالدی جسر بسته قرار داده بود که بادشاه زاده محمد
سلطان را با توپخانه و لشکری از آب گذرانیده بمداغمه دلیر خان
و داود خان فرستاد بعد از استماع خبر عبور جیش منصور از شعبه
بزرگ گنگ تزلزل در بنای همت و عزیمتش راه یافت و مغلوب
رعب و هراس گشته جسر را کثود بالجملة دلیر خان و داود خان
که آن طرف دریا بودند اواخر روز جریده باین روی آب آمده با
معظم خان ملاقات نمودند و در صلاح کار مشاورت و کنکاش کرده

بعد از یکداس شب بلشکر گاه خود رفتند و اگرچه نوئین معظم از روی کوشش و کار طلبی میخواست بر شعبه سیوم گنگ نیز جسر بسته بزرگی ازان عبور نماید لیکن چنانچه مذکور شد چون سنده در سرزمین همین جزیره که معسکر میروزی اثر بود واقع شده و افواج غنیم بفاصله دو کروزه از موضع مذکور آنروی ناله میباندی مورچال بسته اقامت داشتند بملاحظه آنکه میان اعدای پیش از برخاستن معسکر فاعره از سرزمین مذکور بانجا آمده آنها متصرف شوند و در سنده مورچال بسته بمردمی که در اکبرنجر بودند مجال تعرض و آویزش پابند رعایت مراتب حزم و تدبیر را روزی چند در همان جزیره فرار اقامت داده در کمین فرصت بود و دلیر خان و داؤد خان با همراهان خود و مرهاد خان و جمعی دیگر که با توپخانه یکومک آنها معین شده بودند و در برابر افواج غنیم که بصر گردگی سدن تاج و خواجه منکی و دیگر سرداران مخالف در آنطرف ناله میباندی مورچال بسته بودند فرود آمده در تدبیر عبور لشکر مفسور سعی و تلاش می نمودند .

اکنون درین مقام کدک هتائق ارقام بنحویر میباید از کیفیت

ناله میباندی و تصویر چگونگی اختلاط ان پادریای گدگ

و حقیقت مورچال مخالفان باطل آهنگ تر زبان میگردد

آن ناله از کوهستان مورنگ آمده درین مکان داخل شعبه سیوم گنگ شده و نیم کروزه پائین دست این موضع از شعبه مذکور جدا شده بطرف مالد رفته است و از پیش مالد گذشته نزد یک شیرپور و هجراپور بدربای گدگ پیوسته است و شعبه

مذکور نیز برابر اکبرنجر در موضع چاندپاره بشعبه وسطی ملحق گشته است و این شعبه از جایی که معسکر گردون مآثر برکنار آن نزول داشت تا یک کروزه عرض در نهایت تذکی و آتش بغایت عمیق است و زمین آنطرف دریا از سطح آب کمال ارتفاع دارد ناشیاج از جایی که ناله میباندی داخل شعبه گنگ شده تا جایی که ازان جدا گشته بمالد میروند مراصر مورچال بسته حید تاج و خواجه منکی را با برخی از جنود ادبار بمسانطت آن تعیین کرده بود و از محل انفصال میباندی از شعبه گنگ برکنار دریا دیوار کشیده مورچالی دیگر ساخته بود و خود با بادشاه زاده بلند قدر عالی نژاد محمد سلطان در گهاک چوکی میردادپور توپخانه را پیش روچید آنها اقامت داشت باجمعه چون گرفتن سرزمینی که حید تاج و خواجه منکی بمعارضت آن معین بودند بگذشتن از شعبه سیوم گنگ در سمت مقابل اعدای صورت پذیر نبود زیرا که چنانچه گزارش یاست عرض دریا کم و عمقش بسیار و زمین آنطرف مرتفع بود رای معظم خان برین قرار گرفت که در بالای آب شعبه گنگ جایی که میباندی داخل نشده بسور از آب گذشته باتفاق دلیر خان و داؤد خان بتدبیر عبور از ناله میباندی بردازد و باین اندیشه صائب مقرر نمود که آن دوخان شهابت شعار درکنار ناله مذکور برابر اعدای بدسگال مورچال سازند و در روزی که آنها بتقدیم این امر می پرداختند از کمال حسن تدبیر توپخانه را از جایی که بود پیشتر برده بدوپ و تغلگ ازین روی شعبه گنگ باورش و جنگ برداخت و مخالفانرا بطرف خود مشمول ساخت تا ازان طرف

دلیرخان و داود خان بآسانی برکنار ناله مهاندی مورچال بسته در برابر اعدای قرار گرفتند و دمدنها بر افراخته توپهای رعد مطوت از در نهیب بران منصوب ساختند و بعد از استحکام مورچال شب و روز از طریق بتوپ و تفنگ و بان و ضرب زن نواثر جدال و قتال شعله ور بود و اولیای دولت و مجاهدان جنود نصرت در تدبیر عبور از ناله مذکور و تمع و استیصال غنیم مقهور مساعی موفور بظهور رسانیده می خواستند بهر نوع باشد از آب گذشته بنای ثبات مخالفان را بباد هزینهت دهند و چون معظم خان جامومان بسمت بالای آب مهاندی برای تفحص گذری که صلاحیت گذشتن لشکر فتح رهبر داشته باشد تعیین نموده بود شب سه شنبه بیست هشتم ماه مذکور منهدل خبر آوردند که در گذر گون رگه موضع قابل عبور هست و از معسکر ظفر اثر تا آنجا بیک راه چهار گروه و براد دیگر دوکرة مسافت بود لهذا آنخان عقیدت نشان هنگام صبح قبل از ظهور طبیعه آفتاب برخی از توپخانه با مرهاد خان و جمعی از قراولان بآن سمت فرستاد که توپها برکنار ناله چیده به بستن مورچال پردازند و آنمکانرا بادوات توپخانه مستحکم سازند و ذوالفقارخان و ندائیخان و لودنخان را بجهت محافظت و خیر داری اردو و لشکر کاه گذاشته پس از یک و نیم پاس روز خود یا مخلص خان و جمعی دیگر از عساکر گردون توان از شعبه میوم گذگ بجزر عبور نمود و آنطرف دلیر خان و داود خان و میرزا خان و رشید خان و دیگر مبارزان ظفر پناه همراه شده باتفاق روانه سمت مقصد گردیدند و در افنای راه قراولان خبر آوردند که مرهاد خان و جمعی که پیشتر رفته بودند

برکنار ناله مورچال ساخته توپها نصب کردند آن ناله در موضع مذکور قریب پنجاه گز عرض و آبش عمق بسیار داشت و بر طرفین آن جنگلی صعب دشوار گذار از اقسام اشجار در نهایت تشابک و تراکم واقع بود و چون بظهور پیوست که مخالفان کشتی چند آنجا در آب غرق کرده اند معظم خان بعد از وصول بآن موضع جمعی از ملحان را به برآوردن کشتیها اشاره نمود و آنها عجالة دو کشتی بر آورده بکنار رمایندند آنخان اخلاص آئین نخست جمعی از تفنگچیان پیاده بابرخی از بیلداران بآن دو کشتی بچند توپ از آب گذرانید و بعد از آن پیر محمد آغور را با زمره قراولان بدفعات بر کشتیهای مذکور نشانیده بآن روی ناله فرماد و ایشان اسبابها بشنا گذشتند و آنطرف بپسگی و چالکی و جد و جهد تمام مورچال بستند و اگرچه جمعی از سوار و پیاده غنیم یا امیرنلی داروغه توپخانه بادشاه زاده و اعتبار محمد سلطان بنگاهدانی آن گذر قیام داشتند لیکن از نهیب مهابت اقبال دشمن مال خدبو جهان و مطوت و ملاحت عساکر کیهانستان قدم جسارت بدیع و منع پیش نگذاشته مانند حراب از دور نمایان بودند درین وقت پیر محمد آغور با چندی از قراولان بتکلیف شهادت و دلوری از مورچال باره پیش رفته بسمتی که آن گروه جلوهرگر بودند روانه شد مخدولان نظر باطل نگر بر قلت جمعیت آن مبارزان جلالت پرور در انگنده قریب صد کس آنها حمله آور شدند دلوران نصرتمند مضمون (الحرب خدعة) را کز بند گشته از روی مصالحت سپاهگری از پیش آنها ردگردان شدند و مقاهدرا بکنار آب کشیدند و ازین طرف مجاهدان

توپخانه بتوپ و تفنگ و بان و ضرب زن روی جرات آن خیمه رویان
تیره بخت را برگردانیدند درین حالت گوله توپی از توپخانه منصور
بسواری ازان زمره بایکار رسیده او را از باره حیات دور انگذد اعدای
بدسگال از مهاجمه این حال مغلوب رعب و دهشت گشته سراسیمه
وار راه فرار سپردند و پیر محمد آخر با قراولان تعاقب نموده یک کس
از آنها را دستگیر کرد و درین اثنا قریب سه صد کس از تابیلان معظم
خان از آب عبور کرده بآن طرف رفتند و چون دوازده گشتی دیگر
که مخالفان غرق کرده بودند بدست آمده بود و دلیرخان و داود
خان از روی کارطلبی بر دیگران مبعثت جسته شروع در گذرانیدن
مردم خود کردند و تمام آن شب سواران بکشتی و اسبان آنها
بهذا میگذشتند و آن دو خان شهادت نشان پیر او اخر شب عبور
کرده بلشکر خود پیوستند معظم خان آنشب و روز دیگر تا پاسی از
شب برگزار ناله بسر برده بتأکید و اهتمام گذرانیدن جنود فیروزی
اعتصام قیام داشت چنانچه در عرض آن دو روز چهار هزار کس از
آب گشتند و روز سیوم آنقدر کشتی بدست آمد که بر ناله مذکور
جسر بسته شد و رشید خان و میرزا خان و دیگر دو مکیان و همراهان
داود خان عبور نمودند و چون مورچال دلیر خان و داود خان که
دران روی مہاندی برابر مورچال حید تاج و خواجه مشکي بسته
بودند خالی و تنهیم نزدیک بود معظم خان محافظت و خبرداری
آفرامهده مید الله خان سرای و سید سالار خان و میانه خان و جمال
دلزاق کرده خود بلشکر گاه بزرگ که در میان دو شعبه گذر بود
معاونت نمود و روز دیگر که غرق جمادی اخره بود ازان طرف مہاندی

خبر رسید که مخالفان را از سطوت عبور امواج منصور پای ثابت و
قرار از جای رفته مرحله پنجمی وادی مرار گشتند و سید تاج و
و خواجه مشکي مورچال را خالی کرده پیش ناشجاع رفتند و سیوم
ماه دلیرخان و داود خان از جانی که بودند کوچ کرده برگزار ناله
نزدیک بمکانی که قبل ازین مخدولان مورچال بسته بودند فرو
آمدند و منہیان از لشکر ناشجاع خبر آوردند که حید عالم که با زین
الدین مہسن ناخلف او در جهانگیرنگر بود با قریب یکہزار و پانصد
سوار و پیاده و دوصد توپ از خرد و کلان آمده بار پیوست و چون
آنطرف مہاندی یک گروه پیشتر از محل نزول دلیرخان و داودخان
ناله دیگر بود که لشکر منصور را ازان عبور با یستی نمود بلجم ماه
مذکور معظم خان با جمعی از شعبه مہوم گنگ گذشتند و از مہاندی
بکشتی عبور کرده بگزار ناله رفت و بران جسر بسته یک گروه پیشتر
رفته آن مرزمین را بنظر حزم و احتیاط ملاحظه نمود و مراجعت
کرده بمنزل گاه خود آمد و روز دیگر سید سالار خان و میانه خان و
جمال دلزاق را با هزار سوار و پیاده بسیار و برخی از توپخانه بمالک
تعمین کرد و جمعی از مخدولان که در آنجا بودند باستماع خبر توجه
این فوج از ناله مہاندی عبور نموده بآن طرف رفتند و مقرر شد
که داود خان بامیرزا خان و رشید خان و سائر کوکبایان خویش مہاندی
مکانی از مابین دریای گنگ و ناله مہاندی که ناشجاع خود آنجا
امامت گزیده بود مورچال بسته بمراسم جمعی و کوشش قیام نمایند •

برگشتن بادشاه زاده محمد سلطان بدلاکت اقبال بی زوال خدیو جهان

از بدائع تائیدات آسمانی و لطائف عنایات ربانی دربار این دولت جاردانی که درین هنگام خجسته مرجام بجلوه گاه ظهور آمده غبار ملالت از چهره حال اولیای دولت زدود و مجدداً جمال عظمت و کمال حضرت شاهنشاهی را بعالمیان روشن و آشکارا نمود آنکه بادشاهزاده نامدار بلند مقدار محمد سلطان که یاغوی و ساس نفسانی و خامی جوانی چنانچه گذارش یافت ارتکاب مخالفت و عصیان مرشد حقیقی و تبیه و کعبه دوجہانی نموده غبار شورش انگیزخته بودند درین وقت که آثار بکبت و خذلان و امارات تیره ریزی و ادبار در ناصیه حال ناشجاع رسیده بخت برگشته روزگار برآی المؤمن مشاهده نمودند و بیقین دانستند که رمازت او جز سویی خاتمیت و رخامت عاقبت نتیجه ندارد چشم بصیرت بر سرپای احوال خود گشوده بیاروری عقل رهنما بر قبح کردار باسزوار خویش متنبه گشتند و از غلطی که بمقتضای تقدیر از ایشان سر بر رده بود بتعلیم سرورش دولت و تلقین ملهم اقبال حضرت شاهنشاهی برگشته بشاهراه سعادت و هوشمندی مہتدی شدند و چون بعزم رجوع و انابت از روی صواب اندیشی چند روز قبل ازین به بهانه دیدن اهل حرم خود که دران اوقات عارضه بیماری داشتند از ناشجاع مرخص شده بنانده آمده بودند و اسلام خانرا که باموجبی از عساکر قاهره دراکبرنگر بود از دامیه خود آگهی داده مکرر نوشتههای

نہانی با فرستاده بودند که با جنود مسعود در درکچی منتظر ورود ایشان باشد درین هنگام اذتہاز فرصت نموده آن اراده پسندیده را از قوه بفل آوردند و شہر جمادی الحرة اواخر روز به بہانہ شکار سوار شده بکنار دریا آمدند و خود در کشتی نشسته و یازده کس از نوکران روغناس و برخی از خواجہ سربان و خدمہ و یک اسپ سوار بی در چهار کشتی دیگر در آورده از گذر قانده بگذر دوکچی کہ اسلام خان با امواج قاهره بموجب رمدہ ایشان آنجا مترصد بود متوجہ شدند درین اثنا جمعی از مردم ناشجاع کہ در قانده می بودند ازین معنی آگهی یافتند و در کشتیها نشسته راہ تعاقب پی بردند و بسیار نزدیک رسیده بودند مقارن ایصال اسلام خان کہ منتظر قدم ایشان بود خبردار شده خود را با ہمراہان بکنار دریا رسانید مخالفتان ادبار فرجام چون جمعیت لشکر ظفر اعظم مشاہدہ کردہ دیدند کہ کشتی بادشاهزادہ بکنار نزدیک رسدہ است خامرو ناکام برگشته بآنطرف رفتند و بادشاهزادہ بقائید اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی قرین سلامت بساحل مقصود رسیدند لیکن یک کشتی کہ گروہی از خدمہ ایشان دران بودند از گرانباری نزدیک باہر کنار غرق شد و برخی مردم را آب ہلاک از سرگذشت و چندی بہ نیروی شناوری از غرق آب اجل رفتند و دوہاس از شب گذشته این خبر بہجت اثر از نوشہ اسلام خان بمعظم خان رسید از وقوع این شکر واقعہ مسرت افزا احبای مہطنت و اولیای دولت مسرور و مہتہہ گشتہ بعجائب الطاف ربانی و غرائب کارسازہای آسمانی کہ ہموارہ قرین روزگار این خلعت جاردانیست متیقن

گردیدند نصرت را آب رفته بجوی و دولت را رنگ تازه بروی آمد
و چون پادشاهزاده جریده آمده بودند معظم خان از سرکار خاصه
شریفه برای ایشان از مایحتاج آنچه عیاله مقدر بود مامان نمود
و از آنجا که بودن ایشان در آن روزی آب مقتضای مصلحت نبود قرار
داد که در گذر سده از آب گذشته بشکر ظفر قرین آیند و دهم ماه
مذکور آن شعبه در حقه حشمه و جاد از گنگ عبور نموده بمعسكر
منصور متوجه گردیدند معظم خان با دیگر بندهای پادشاهی پذیره
شده آن والا تبار را بخیمه که برای ایشان مهیا گشته بود نبرد آورد
بالجمله چون منبیهان خبر رسانیده بودند که در سمت پائین آب مهندی
نزدیک بگله گهاک بغاصله پنج کره از مالد پایا بدست که صلاحیت
عبور موکب ظفر ایات دارد محمد مراد بیگ که با سید سالار خان و
میانه خان و جمال دنازاق و گروهی دیگر در مالد بودند باشاره معظم
خان جمعی از رفقای خویش با برخی از توپخانه همراه گرفته خود را
بموضع پایاب رسانند و آنجا مورچال بسته کنار آب را با درات توپخانه
استحکام بخشند ناشجاع بعد از اطلاع بر معنی بلند اختر پسر کهنر
خویش را با سید عالم که عمده ترین سرداران او بود و سید قلی
اوزبک که او نیز بمزید قرب و اعتبار اختصاص داشت و سراج الدین
جابر و میر مرتضی امامی و اکثر سرداران و نوکران عمده و
سوار و توپخانه سمت مالد و بگله گهاک مستعد که در حد
بر گذار مهندی هر جا پایاب و قابل عبور لشکر منصور باشد
مورچال بسته بمراحم مدافعت و مقاومت پردازند و خود با جان
بیگ و ابن حسین و فوجی کمتر از هزار سوار با منتظر توپخانه

و نواره در جای که ناله مهندی از آب گنگ جدا شده بطرف مالد
میرود بغاصله ناله مذکور برابر لشکر داود خان پای تجلد استوار
کرده معظم خان چون برین معنی آگاهی یافت عبد الله خان برای
و حق وردیخان و گدا بیگ را با پانصد سوار از همراهان ذوالفقار
خان و قریب هزار سوار از تابینان داود خان و دلیر خان و گروهی
دیگر از مبارزان یگومک لشکری که در حدود مالد بود تعیین
نمود و درین اوقات سید نصیر الدین خان که با آوردن خزانه از موگیر
ممین شده بود بشکر ظفر قرین رسیده چهارده لک و پنجاه هزار
روپیه که از آنجا آورده بود رسانید و چون مدتی بود که ذوالفقار
خان را کونتی صعب طاری شده آنعارضه بامتداد کشیده بود و خان
مذکور از غلبه ضعف و آزار نیروی سواری و تردد و طاقت
و ناکت عساکر قاهره نداشت بنابراین از جناب خلعت و جهاداری
استدعای آمدن بکمبه حضور نموده با دراک این سعادت دستوری
یافته بود و درینوقت بعزم روانه گشتن بدرگاه والا از معظم خان
مرخص شده با کبر برگر آمد القصه چون افواج مخالف در حدود
مالد و بگله گهاک اجتماع کرده بودند و ازینجهت که جمعیت عساکر
فهرزی مآثر دران طرف کم بود و سردار عمده نیز بانها نبود مظنه
این می شد که مخالفان از آب گذشته باین طرف آیند و دستبرد
نمایند معظم خان بصوابدید رای اخلاص پیرا دلیر خان را نیز بآن
سمت تعیین نمود و خان مذکور بدست و پنجم ماه مزبور بآن
جانب روانه شد و چون برلای لازم الامتثال از جناب سلطنت و انتقال
بطفرای نغان پیوسته بودند که پادشاهزاده محمد سلطان را روانه پیشگاه

حضور نماید معظم خان بموجب حکم واجب الاذعان مامان لوازم رفتن ایشان کرده از بندهای بادشاهی فدائیکانرا با قوجی از مپاه ظفر پناه و ارادت خان را که سابق در خدمت ایشان معین بود با چندی از نوکران قدیمی ایشان بحراست و خبرداران آن والا نزد مقرر نمود و بنوالفقار خان که چند روز پیشتر از لشکر ظفر اثر جدا شده روانه درگاه صعلی گشته بود نوشت که بهر جای رسیده باشد تا رسیدن شاهزاده توقف گیرند و او نیز در خدمت آن عالی نسب بوده لوازم حراست و محافظت بجا آورد و شاهزاده بیست و هفتم ماه مذکور از آب عبور کرده در پیرپار نزل نمودند و غرة رجب از آنجا روانه درگاه آسمان جاهد گردیدند و معظم خان در همان روز که شاهزاده از آب گذشتند از مرز زمین جزیره که مابین شعبه دوم و سیوم گدگ است و آنخان مصلحت دان با انتضای حزم و صلاح اندیاهی مدت یکماه آنجا اقامت داشت کوچ کرده بآن روی آب رفت و راجه میخانه را با هزار سوار و پانصد پیاده بندگی و برخی از توپخانه برای محافظت آن سرزمین گذاشت که مبادا مخالفان آنها بتصرف آرند و روز دیگر از ناله مہاندی گذشتہ آنطرف منزل نمود و صلح ماه مذکور که از آن جا کوچ کرده روانه مالد بود در افتاد راه نوشته دلیر خان از بگله گہات رسید و بوضع انجامید که میرزا بیگ نام یکی از سرداران عمده ناشجاع با قوجی قریب هزار سوار و چند فیل که از مہاندی گذشتہ بقصد محاربه و پیکار با مواج تہرہ باین طرف آمدہ بود و در سین گہات دلیر خان را باو تبریدی مردانہ و جنگی دلیرانہ روی داده است و مخالفان بقاوت شعار بعد

از کوشش و آویزش بسیار هزیمت فاحش خورده راه فرار سپرده اند چنانچہ میرزا بیگ مذکور یک زخم تنگ و دیگر زخم نیزہ برداشته با هفت سوار نیچان از آن صہلکہ بر آورده و خواہر زادہ از کہ بخطاب یکہ تازخانی متہم بود و دیگری از رؤسای مقہوران کہ بخطاب مرانداز خامی بدنامی داشتہ دران داروگیر دستگیر سرباغہ اقبال مدو بدد دشمن شکار شہنشاہ روزگار گشتہ اند و گروهی ابوہ از ان جسارت کیشان طعمہ تیغ سرامشان سجادان نیروزی نشان عده برخی هنگام گریز از ان رختخیز فتنہ و متیز در آب مہاندی بخرق آب عدم فرو رفته اند و آنخان جلالت شعار بعد ازین فتح بہ بگله گہات رسیدہ برکنار مہاندی مورچال بستہ و در آنطرف سین عالم باتوپخانہ و لشکری در برابر نشسته است معظم خان از وقوع این لطیفہ نصرت کہ بذیرگی طالع والی خدیو جہان چہرہ امروز دولت گشتہ بود بہجت فرین و نصرت اقدوز گشتہ چہارم رجب بمحمود آباد کہ بہ گروهی بگله گہات است و بلند اختر پھر کہتر ناشجاع با سین قلی اوزدک و جمعی دیگر از سرداران و مپاہ مخالف درانطرف مہبای مدافعہ بود رسید و آنجا مورچال بستہ اقامت گزین و روز دیگر سوار عہدہ برای دین بگله گہات و ملاحظہ مورچال بلعکس دلیر خان آمد خان مذکور دمدمہا بر امراختہ توہا بران نصب ساخته بود و شب و روز آنها را بر مقہوران می انداختند و چون از طریق خشکی بجہاگیر بگرہہ راه است یکی راہ مالدہ کہ سین سالرخان و جمال دلزاق و گروهی دیگر بہ محافظت آن قیام داشتند و دیگری راہ بگله گہات کہ آنرا دلیر خان گروہہ بود و سیوم

راه شیر پرور و هجر اهنگی که بسمت پائین آب مہاندی و از بگله گہات بمسافت ہشت کرہ واقع است و تا این ہنگام فریقہ بمحافظت و سد آن طریق معین نبودند و غلہ نیز از ان راہ بتانندہ می رسید بنابراین معظم خان درین ہنگام لودبخانرا با فوجی و شش توپ و دیگر ادوات توپخانہ بآنجا تعین نمود کہ ضبط و حراست راہ و منع رسیدن غلہ و آذوقہ بتانندہ نمودہ از ان ناحیہ با خبر باشد بالجملہ معظم خان مدت یکماہ در محمود آباد اقامت گزیدہ تمام ہمت اخلاص نہمت خویش بتدبیر عبور از مہاندی و دفع و استیصال دشمنان فساد اندیش کہ بمیانجی آب و انتظار توپخانہ و نوارہ قدم ثبات فخر دہ اظہار آثار تجلید میکردند بصدہ بود و چنانچہ غدوہ عبودیت و آئین خدمتگزار بہت آسایش و آرامش را خیر باد گفتہ شب و روز درین باب سعی و کوشش مینمود تا بالکل غبار فتنہ و آشوب ناشجاع باطل ستیز فتنہ پرور از ساحات آن بوم و بر فرو نشیند و آن مہم نصرت فرجام بزودی انجام یافتہ کار بہ موسم بر شکل آیدہ نکشد و چون در خلال این ایام گذر پایانی در حدود بگله گہات بہمرسدہ بود رای اخلاص پیرای آن نوین ارادت آئین برین قرار گرفت کہ پیش ازین توقف و درنگ جائز نداشتہ و تکیہ بر اقبال بیزوال خدیو جہان نمودہ بہر عنوان باشد بالشکر منصور از گذر مذکور عبور نماید و ہران و مرداران جنود قاہرہ را ازین قرار داد با خبر ساختہ چہارم شعبان از دوم سال جلوس ہمایون پامی از شب ماندہ باین عزیمت صائب با مخلص خان و اخلاص خان خویشکی و دیگر مبارزان فیروزی شعار سوار شد و در اندای راہ دلیر خان

و سید مظفر خان و گروہی دیگر از مرداران شہامت نشان کہ در ان ضاح بودند با سپاہ خود از مورچالہا برخاستہ رفیق طریق نصرت گردیدند و بہیئت اجتماعی روان گشتہ اول روز نزدیک بگذر مذکور کہ دو کرہ پائین بگله گہات بود رسیدند چون ناشجاع پیشتر ازین ارادہ آگاہ شدہ فوجی بابرخی از توپخانہ جہت مدافعت عساکر ظفر قرین تعیین نمودہ بود آنہا آمادہ مدافعت در انطرف ایستادہ بودند بمجرد ورود جنود مسعود بگذار نالہ دست بانداختن توپ و تفنگ کشودند معظم خان توقف و درنگ مصلحت ندیدہ مردم را تکلیف گذشتن از نالہ نمودہ مجاہدان فیروز مند و مبارزان نصرت پیوند ہمیان ہمت و جلالت و یاری توفیق و سعادت جمعیت مخالفان را واقعی نہ نہادہ ہمگی دل بر عزیمت عبور گذاشتند و نخست دلیر خان و اخلاص خان و مخلص خان قبل سوار آب زدند و پس از ان سید مظفر خان و دیگر نہنگان بحر شجاعیت بآن نالہ در آمدہ از چپ و راست و پس و پیش فوج فوج مانند موج در آب روان گشتند درین وقت مقہوران بد فرجام بجد و کوشش تمام از کفار آب آتش پیکار برافروختند و بہادران نہنگ مولت ہزیر آہنگ را در میان نالہ بشیہ توپ و تیر و تفنگ گرتدہ لوازم مقاومت بظہور رسانیدند و چندی از سپاہ ظفر پناہ هدف ناوک تقدیر گشتہ در بچیب نیکنامی فرو بردند و برخی را آسیب زخم رسیدہ جمعی از صدمہ ریزش گولہ و پیکان برگزیدند و گروہی از دلیران بسالت کیش شہامت خو کہ حفظ ناموس سپاہ گیری و آب و دامن گیرشان بود روی ہمت بر نداشتند و چون دو طرف گذر غرق آب بود و در میان نالہ از طرفین گذر چوبہا

بر زمین فرو برده بودند که نشان پایاب باشد و مردم بر زمین غرق آب نیفتند درینوقت بصیب عبور لشکر ظفر اثر آب بتلاطم آمده ریگ زمین از ته بدو رفت و بعضی مواضع پایاب غرق آب شد و چوپا نیز غلطیده نشانها بر جای خود مانند و بدین صیب از سوار و پیاده قریب هزار کس را لطمه امواج تقدیر غریق بحر هلاکت ساخت و فتح پسر دلیور خان رخت حیات بصیلاب اجل داد و باقی جنود قاهره قرین نصرت و سلامت چون باد از آب گذشته پساحل مقصود رسیدند و بمجرد بر آمدن جیوش بحر غروش از آب اعاده بد مآب رخ از عرصه مقاومت گردانیده بمورچالها رفتند و معظم خان نیز متعاقب عبور نموده بموضع منصور پیوست و همگی عساکر گردین مآثر باتفاق بجانب مورچال مخالفان روان گردیدند جمعی از آن تیره بخشان قدم جرأت نهاده ساعتی چند با منظر توبخانه و مورچال هنگامه افروز کوشش و جدال گردیدند و عاقبت الامر تاب ثبات نیاورده روی همت بر تانند و مجموع توبخانه آنها بدست سپاه ظفر پناه بر آمد و در حال این احوال بلند اختر و حید عالم و حید قلی اوزبک که ناشجاع آنها را نیز متعاقب این گروه باین طرف تعیین کرده بود رسیده از دور نمایان شدند و از مطوت افواج گیتی کشا بی آکه میاهدان نصرت لوا بر آنها حمله آورد و آویزشی فیما بین روی نماید عنان عزیمت تانده راه فرار سپردند و بر آوردن جان از آن عرصه متعاقب شدند و بلند اختر با حید قلی اوزبک از سر اسیمگی بتانده شدت و حید عالم با دیگر جنود مخالف بگام ادبار بناشجاع بر گشته روزگار پیوست بعد از وقوع این

فتح شگرف چون آنقدر کشتی که قابل یحتمل جسر باشد بهم رسیده بود معظم خان بر کنار ناله شسته باهتمام بستن جسر پرداخت و چون جسر مهیا شد بقیه جنود مسعود را که از آب گذرانیده همانجا منزل کرد ناشجاع و خیم العاقبة اواسط همین روز خبر عبور عساکر منصور از ناله شنید و چون دید که میل بلانچنان بالا گرفته که بخس و خاشاک تدابیر باطل و اندیشیهای بلحاصل سد راه آن توان کرد یکباره مورد یاس و ناامنی شده با هزاران خسارت و حرمان و نکبت و خدایان دل از بودن بنگاله و مملکت و دولت دیر ساله برگرفت و چون شب در رسید بالشکر نکبت زده و حال تباها از چوکی میرداد پور رحل انانیت برداشته روی ادبار بتانده که هنگام او بود آورد که از آنجا پمپج راه آوارگی نموده بجهانگیر نگر رود بالجمله معظم خان روز دیگر با فواج ظفر اثر بجانب تانده که ناشجاع تیره اختر بانجا رفته بود روانه شد و بعد از طی اندک مسافتی باو خبر رسید که تمامی نوارا غنیم نزدیک تودی پور که از گذر مذکور تا آنجا هشت کوهست جمع شده و ناشجاع خود نیز بآن راه خواهد آمد لهذا با جمعی از لشکر جدا شده بر جناح سرعت و تعجیل بجانب تودی پور شدت و باقی جنود مسعود نیز متعاقب بآن سمت روان گردید و یکپاس از روز مانده آتخان خلاص نشان بتودی پور رسید و چهار صد کشتی از نوارا ناشجاع بعضی از آن مشحون باسوال و کار خانجات او که در آن موضع بانتظار رسیدن آن رسیده تحت مجتمع بود بتصرف اولیای دولت ابد قرین درآمد و معظم خان نور الحسن و میر عزیز دیوان لشکر ظفر اثر را با واقعه

نوبتی و جمعی از سپاه و شصت پداده بندوقچی برای ضبط آن اموال آنجا گذاشته صبح روز دیگر برسم ایلغار روانه تانده شد و با چهار صد سوار قریب بنصف النهار تانده رسید باشجاع که شب پنجم ماه مذکور چنانچه گزارش یافت از چوکی میردادپور. روانه تانده شده بود صبح آن بانجا رسیده بمنزله فرار و قصد ساز و برگ راه ادبار بیرون تانده برگزار دریا فرود آمد و بنائید و اهتمام تمام در غراب که اعتماد بر استحکام آن داشت از نفائس و غرائب اموال مثل اشرفی و طلا و جواهر و مرصع آلات پر کرده خلاصه دیگر اشیا و کثر خائجات که در آنجا داشت بر دو غراب دیگر بار نموده آنها را روانه ساخت و بعد فراغ از سرانجام این امور نیم کوه از تانده پشتر رفته در درخت زاری فرود آمد و ساعتی چند آنجا توقف گزید درین اثنا قراولانی باو خبر رسانید که امواج قاهره نزدیک رسیده است از غایت رعب و دهشت مضطرب گشته حراسیمه و از آنجا سوار شد و پنج و شش گهزی از روز مانده خود را بمنار دریا رسانید و با بلند اختر و زمین العابدین پسران خود و جان بیگ و حید عالم و سید قلی اوزبک و میرزا بیگ و معدودی از سپاه و خدمه و خواجه مرایان که همگی قصد کس بودند در گشتی نشسته با قریب دهشت کومه در همان روز که پنجم شعبان از دوم حال جلوس همایون بود بجانب جهانگیرنگر آواره گردید و دیگر نوکران عمده و سردارانش که سیمای خیر و صلاح و آثار بهروزی و نفع در چهار احوال او نمیدیدند باقتضای صلاح اندیشی خون را بیکسو کشیده مفارقت گزیدند و اموالان و خود حرا را لشکرش دست بغارت کشوده باخذ

اموال او عمارت نمودند چنانچه برخی از نفائس ائمه توشخانه اش را که صندل نام خواجه مرایان تحویلدار بلافاصله آن خسران مآب انتخاب کرده بر شش قیل و دوازده شتر بار نموده آورده بود که داخل گشتی کند با چندی از جنائب خاصه که آنها را نیز میخواست بگشتی در آورده همراه ببرد جمعی از اوهاش بتاراج بردند و درین وقت مردم بهم برآمده طرفه حالتی رخ نمود و غریب هرج و مرجی پدید آمد هر کس را هر چه بدست می آمد بذهب و غارت میدرد و آن را غنیمت می شمرد و چون معظم خان ششم ماه مذکور که روز پیش آن فاشجاع از تانده بواسطه آزارگی شتافته بود بانجا رسید و برین احوال مطلع گردید بضبط و کرد آذری اشیا و اموالی که مانده بود برداشته در استرداد آنچه اوهاش لشکر بغارت برده بودند از آن خبره چشمان تاراجگر و گستاخ رویان جهالت پرور صاعی شد و عورت و پردگیان را که آنجا مانده بودند با احتیاط تمام حراست کرده جمعی برای کیشک بر اطراف حرماکه گذاشت و ناظران و خواجه مرایان قدیمی را تاکیدات بلیغه نموده مقرر ساخت که بدستور سابق بخدشت خود قیام نمایند و لوازم هوشیاری و خبرداری بیشتر از بیشتر بظهور رسانند و داور خان که بعد فرار ناشجاع از چوکی میردادپور بر آب مہاندی جمر بسته گذشته بود اولخر این روز رسید و از جلال دولت اقبال این پرگزیده ذوالجلال و امارات روشن بر تیره روزی و ادبار ناشجاع حیران مآل که درین هنگام جلوه ظهور نموده بتازگی سرمایه عبرت و بصیرت عالمیان گردید آنکه آن دو غراب که مجموع خزانه و جواهر خانه و نفائس اموال آن بد مآل

در آنها بود پس از برآمدن معظم خان از تردی پور چون محاذی موضع مذکور رسید بندهای پادشاهی خبردار شده ازین طرف کشتیها درانیدند و بقوت طالع والای خدیو جهان و خلیفه زمان هردو را بدست آورده بکنار رسانیدند و مجموع اشرافی و طلا آلات و جواهر و نفایسی که در آنها بود بحیطه ضبط و تصرف اولیای دولت قاهره درآمده ضمیمه غنائم گردید و از غیر پور و هجرا همتی که لود بخان با جمعی در اینجا بود خبر رسید که هنگام عبور نوار غنیمت قریب سی کشتی که در بعضی اراپا برخی اشیاء و اموال ناشجاع و منسوبان و اتباع او بود بدست مبارزان نیروزی نشان آمد و برادر زاده سید عالم و رندوله پسر خوانده او با چندی دیگر از مخدومان که در آن کشتیها بودند امیر سر بلجی انبال دشمن شکار شهنشاہ کامکار گردیدند و همچنین اکثر اموال ناشجاع که بغارت رفته بود بحسن سعی و تخصص و تدبیر و اهتمام معظم خان از جسارت منتهانی که دست تطاول با خداوند استرداد یافته بحیطه ضبط آمد و هشتاد و سه مذکور جمعی از نوکران عده ناشجاع مثل سراج الدین جابری و اسفندیار مدموری و میر مرتضی امامی و ابن حسین داروغه توپخانه و محمد زمان میر سامان و قاسم کوکه و داراب پسر فاضل خان قدیم و گروهی دیگر که روی امید از بر تافته با اهل و عیال و امتعه و اموال مانده بودند آمده بمعظم خان ملحق شدند و آن زده نوینیان نظر بر شمیمه فضل و کرم و شیوه بخشایش و احسان خسروانه کرده همگی را بجان و مال امان داد و بنمود مراجع پادشاهی و بشاوت مکارم مایه الهی خوشدل و مصممال مانده

مناصب مناسب در خور حال آن فریق تجویز کرد و حقائق احوال آنها را بدوگاه معلی مرصه داشت بالجملة معظم خان دوازده روز در تادیه توقف نموده بنظم و نسق مهمات هردو روی گنگ و گرد اوزی اموال ناشجاع نگویده فرجام قیام ورزیده هیزدهم شعبان بعزم تعاقب آن بد عاقبت تیره اخگر کوچ کرده بتردی پور آمد و اسلام خان که با نوجوی از عساکر ظفر مآثر در اکبر نگر بود چون بنا بر بغار خاطری که با آن نوین ارادت آئین داشت بی آنکه از پیشگاه خلعت و جهانداری فرمان طلب بنام او صادر شود یا جمعی از همراهان خود از اکبر نگر برآمده درگاه خلایق پناه شده بود سخاوت خان را بفوجداری اکبر نگر مقرر نموده بآنطرف آب رخصت کرد و نتیج جنگخان و خلاص خان خود شکی و عهد الله خان سرای و زبرد سخنان و مالوجی و میانه خان و علیقلی خان و جمال دلق و امرنگه فردوسی را با هزار سوار دیگر با خان مذکور تعیین نمود و خود با دلیر خان و داود خان و رشید خان و سید نصیرالدین خان و راجه نرسنگه کور و فرهاد خان و آغرخان و قراولخان و عبد الجاری انصاری و گروهی دیگر از مبارزان جیش انبال نوزدهم از تردی پور کوچ نموده در هجرا پور منزل گزید و روز دیگر از اینجا بر جناح مبارعت براه خنکی روانه جهانگیر نگر گردید تا فاشجاع آنها مجال ثبات و استقرار زیانده آواره کشور ادبار شود و بالکلیه مامحت آن مملکت از خص و خاشاک فتنه او بپیراید بالجملة آن ناسزا از دولت و اقبال نکبت زده و پریشان حال با هزاران خدایان و ناکسی که بمکانات حوی انفعال از پیشگاه عدل داور بیم مال

مستوجب آن شده بود یازدهم شعبان جهانگیر نگر رسید و درین مدت که زین الدین مهین ناخلف او در آنجا بود با اشاره آبی بی پره جوهر عقل و فرهنگ یا راجه رخسار راه ارسال رمل و رسائل گشوده مکرر کسان با ارمغان نزد او فرستاده بود و بجهت منع مغرور خان زمیندار جهانگیر نگر که از بخت مغربی و پیش بینی چنانچه گزارش یافته زمینداران آسودگ را با خود متفق و عهد استن حاصله مر از اطاعت و فرمان پذیری ناشجاع پیشیده بود چندی قبل ازین کومک طلبیده و دران وقت راجه جمعی کثیر از رخفگیان دیو حیرت بهائم خو با چلیه و غراب بسیار آمده فرستاده چنانچه آن شبیه شوحه فدای پمارفت و اسدک آنقوم بد نهاد بر سر مغرور خان رفته او را شکست داد و پس از کفایت آنهم مبلغی از نقد و جنس بر مجید جلد بآنها داده آن گروه خدایان پوره را رخصت معاودت نمود و بنامه و پیغم با راجه مقور کرده که هرگاه پدر منزه پرورش بر متن رخنگ مضطر شود و جهانگیر نگر آمده خواهد که بپایمردی فرار رخت ادبار بآن دیار دهد و گریاره جمعی بسرحد فرمند که او را دلیل راه آزارگی شده بآن کفر ابدی رسانند و راجه اجاکم چاکام که سرحد رخنگ امت تاکید کرده بود که هرگاه ناشجاع درین باب ایمانی کند بی توقف گروهی را نزد او فرستد در خفگیان بد گوهر لئیم درین آمدن خرابی عظیم با طراف و فوایح جهانگیر نگر رسانیده چنانچه شیعه آن بی هیفان و عادت آن خالت گزینانست خلقی کثیر از رعایای آنجا که اکثر مسلمانان بودند بقید اسرا مر آورده با خود بردند و وبال آن نیز یروزگار ناشجاع

و خیم العاقبت عائد گشته ضمیمه موجبات خزی و ادبار او گردید و درین ایام که بد نرجام از تانده فرار نموده جهانگیر نگر رسید چون این معنی را متیقن بود که از صولت و سطوت عساکر جهانگشا آنجا نیز نبات و استقامت نمی تواند ورزید و جاره کار جز فرار بجانب رخنگ نمی دید کسان بانوشتها نزد راجه آنجا فرستاده درخواست نمود که جمعی از مرد خود بفرستد تا او را رهبری و همراهی کرده بآن دولت کفر آیت که نمونه از درکات سعید و سوزنی اثر معنی یمن المصیر است برسانند و قریب یکماه بانتظار خبر بهر برد و آنجا که معظم خان باغواچ نصرت پدر چنانچه مذکور شد بمقابل او پرداخته بود از طنطنه قرب و مول موایب ظفر لوا مورد رعب و هراس گشته مقید بر مدین خبر و معاودت فرستادهای خود نقد و یکشنبه ششم شهر رمضان که آغاز سنه ثالث از جلوس همایون بود رخت نکیت بر سفینه ادبار نهاده با زین الدین و بلند اختور زین العابدین پسران خویش و چندی از عمدها که تا اینجا رفاقت کرده بودند مدخل جان بیگ و حید عالم و حید قلی اوزدک و میرزا بیگ و جمعی از سپاهیان و محدودی از خدمه و خواجه سواران از جهانگیر نگر برآمد و در موضع دهله که چهار گروهی شهر و جای تهاه اسف منزل نمود و در آنجا جمعی از ملکان و غرقه از سپاهیان و رخصت حال و خدای و نکل خود در صورت رفاقت آنخسروان مائل بدیده پیش بینی و مصلحت شناسی میدیدند برگشته بشهر آمدند و از نقدان ملج چند کشتی همانجا ماند و روز دیگر از آنجا روانه شده دو سری پوره یکی از تهاپای عمده و ترازده گروه بالای جهانگیر

نگر است نزول ابدار نمود و در اینجا جان بیگ که از تربیت کرده‌های
عمده قدیمی او بود با چندی از نوکران روشناس و گروهی از عمده
نواره و ملاهان که درینوقت بوجود آنها بیشتر از عمدها و مرداران
احتیاج داشت ترک رفاهت کرده راه مفارقت پیمودند فردای
آن از اینجا روانه شد و چون زمین الدین مهین فاضل او قبل ازین
بسمه ماه شخصی نزد راجه رخنگ و دوکس دیگر سه چهار روز قبل
از رسیدن ناشجاع جهانگیرنگر برای طلب کمک پیش حاکم
چانگام فرستاده بود درین روز بعد از طی اندک مسافتی آن هر
سه کس با پناه و یک منزل جلیله رخنگی و فرنگی مشحون
بمردان کار و ادوات حرب و پیکار که حاکم چانگام با اشاره راجه سامان
کرده برسم کمک فرستاده بود بآن برگشته بخت ملاقی شدند
و نوشته راجه و حاکم چانگام رسانیدند و رؤسای قفره رخنگ اظهار
نمودند که اگرچه راجه ما را برای امداد و کمک فرستاده است و
قرار داده که خود نیز آمده در چانگام بنشینند و متعاضد نواره عظیم
بفرستند و جمعی براه خشک نیز تعیین نماید لیکن این مراتب
در صورتی مقرر بود که شما دو جهانگیرنگر قدم ثبات نهاده
احتمالست میوزیدید چون اضطراب کرده برآمدید مامور نیستیم که
شمارا بر رخنگ بریم ناشجاع بآنها گفت که ما باین عزیمت از
جهانگیرنگر بر آمده ایم که در موضع بهلوله که سرحد ملک بادشاهیهست
و محل ثبات انگنده تمکن و اقامت نماییم و قلعه آنرا با دیگر تهاجمات
احتکام دهیم باتفاق و اعانت شما هرچه باید کرد از قوه بفعل
آوریم بفاوین آن گروه ضلالت آئین بمراقبه و موافقت راضی گشته

همراه شدند و آن روز در برگنه لکهی دوه منزل نمودند و صبح آن
ناشجاع بیدارلت باطل آهنگ بانواره رخنگ از آن موضع روانه شده
در برگنه بهلوله در مکانی که تا قاعه آن براه خشک چهار گروه مسافت
بود نزول نمود و در اینجا امام فلی خویش حسین بیگ اباکش که
بحراست قلعه بهلوله قیام داشت با اشاره حسین بیگ مذکور آمده
بآن تبره ایام ملاقی شد و آنقدر از تبه کار او را تسلیم و استماله
نموده فرستاد که حسین بیگ را مستمال ساخته پیش او آورد حسین
بیگ از قلت سرمایه دانش و تدبیر سود کار خویش از زیان باز
نداشته روز دیگر بانمون فریب آفتله پرور با یکصد سوار از قلعه
بهلوله برآمده بدیدن او رفت و آن آواره کشور دولت او را با امام
فلی مذکور نگاه داشته تکلیف دادن قلعه نمود و امر کرد که بمردم
خود که در قلعه گذاشته بود بنویسد که قلعه را باتمامی اموال که
آنها داشت حواله کسان او نمایند و روز دیگر میرزا بیگ را با
دوازده کس در دو کشتی نشانیده با نوشته حسین بیگ فرستاد که
رفته قلعه را باموال و اشیای او بتصرف آورد میرزا بیگ در دو
گروهی قلعه کشتی را بکنار باز داشت و نوشته حسین بیگ را
بشخصی داده نزد گفاهتهایی او که در قلعه بودند فرستاد و بآنها پیغام
نمود که مرکوبی چند بفرستند که با همراهان از کشتی برآمده بقلعه
روند چون نوشته بانها رسید از جواب اندیهی و کار شناسی بظاهر قبول
دادن قلعه نموده جواب فرستادند که اسبان برای سوار میفرستیم
و پس از ساعتی چند مظفر نام غلام حسین بیگ و هندوی که
دیوان او بود با هشتاد سوار و چهار صد پیکان بندوقچی و تبر انداز

و در قیل بگذار دریا رسیده بجنگ پیوستند و غیاث را پاسبان زده بر سر
کشتیها آمدند و برزای بیگ را باده کس از جمله دوازده کس دستگیر
نمودند و دو کس گریخته خود را بناشجاع رسانیدند و او را از سلجق این
مقدمه آگاهی بخشیدند آن تباہ اندیش بلخورد بعد از اطلاع برین
تضییع قرار داد که روز دیگر بمداد رخنگیان و استظهار نوارۀ آنها
کفایت مهم گماشتهای حسین بیگ نموده قلعه بهلوه را بتصرف آورد
و آن غلات کیشان را بسمی و کوشش درین امر تکلیف نمود
چون صبح شد سرداری دیگر از آن گروه عقاوت پژوه با سه کشتی از
چانگام رسیده بفرقه سابق ملحق شد چون رخنگیان دیدند که امر
او از صلاح و کارش از صلاح بیرون است از قبول رای باطل و تکلیف
لا طائل او مر باز زده بزبان معنوت صریح جواب دادند که آداب
و آئین ما نیست که از کشتی برآمده جنگ کفیم بنویپ و تغذ
بر روی آب آتش کارزار می توانیم انروخت و حسین بیگ ابابکش
را که بود او در قید ناشجاع سرمایه هوس گرفتن قلعه بهلوه بود
ازو طلبیده گفتند که با او معامله داریم و طلب را بمبالغه و
ابرام رسانیده چون دیدند که ناشجاع در دادن او تامل و امهال
می ورزد پرده مدارا و مراءعات ظاهر از پیش برداشته بفاخوشی
و تلخی در آمدند و حسین بیگ را با امام قلی از قید او برارده
پیش خود بردند و بعد از نیم مقدمه با او گفتند که اگر بهلوه بتصرف
می آمد شما را آنجا متمکن ساخته یکی از پسران شما را بر خنگ
می بردیم و آنچه راجه مقرر میساخت بعمل می آوردیم الحال
چون نقش تدبیر درست نه نشست و بهلوه بدست نیامد صلاح درین

است که بی توقف و درنگ روانه رخنگ شوید ناشجاع قبول این
معملی نموده بمنز جرم قرار داد که رحمت ناکمی بآن ناحیه کشد
و چون مردمش ازین عزیمت باطل آگاهی یافتند و دانستند که غول
ادبارش راه زده و دیو پندار اسیر ضلال یرو خوانده از بیدانهای
راه دلدی می سپارد که جز پسران مورت و معنی و خندان دینی
و عقبی سودی ندارد و اکثر پاهان و خدمه و ملاحان متفرق شده
هر یک از طرفی بدر رفت چنانچه صبح روز دیگر که از آنجا روانه
میشد سید عالم باده کس از حادثات باره و سید قلی اوزبک با
در زده تن از مغولان و معدودی دیگر که همگی بچهل کس نمی گشتند
قرار رنات داده مانده بودند بالجمله با اعتماد مراقبت و همراهی
و اعتضاد و امید و هوا خواهی آن بی دیزان بد نژاد پرفتن رخنگ
دانهای گشته قطع علاقه امید از بودن ینگاله کرد و با آنکه عقل
مصلحت بین و خرد خرد دان بهزار زبان میگفت • نظم •
اذاعن الغراب دلیل قوم • سپیدبهم سبیل الهالین

از کمال حفاظت و بیخردی روز دیگر باغواهی آن گمراهان از کشور
دولت و شهرستان عاقبت یگبار آواره گردید و بعد از قطع مراحل
ادبار طی لجهای خونخوار بجزیره رخنگ که اردل معمورهای عالم
و مسکن کفر ضلالت شیع است رسیده از تیره بختی و بد فرجایی
باند و دام آن سرزمین محصور شد و بهامت کفران نعمت و ناسپاسی
و زیاده طلبی و حق ناشنایی و نقض عهد و میثاق و هدم بنیان
و فساد و فتنه و سبزه با قضا و قدر و منازعت و لجاج با برگزیده خالق
اکبر مملکت وسیع ینگاله و دولت و حشمت چندین ساله را بباد

نفا داده اواره تبه خندان گردید و خامت حال و حوی مآلش باعث عبرت همگنان شد و سرانجام کار آن بد عاقبت بعد از وصول بآن ولایت خلالت بنیاد و ملاقات با مرگروه آن قوم بد نژاد و دون نهاد که بهزاران هزار مرحله از عهبرستان ادمیت و کشور انسانیست دراز از حلیه دین و دانش و شعار مروت و مردمی مهجور اند بعد ازین در محل خود مشروح و مذکور خواهد گردید .

جشن وزن فرخنده قمری آغاز سال چهل و چهارم

درین هنگام سعادت انجام که زمانه را هر زمان اسباب کامرانی و مواد شادمانی در افزایش بود خجسته جشن وزن مبارک قمری خدیو کام بخش کامران شهنشاه جهاندار جهان ستان نشاط افزای دوران گشته بفروغ بهجت و خوشدلی چهره پداری حال جهانیان گردید و بتازگی صلابی عیش و طرب و نوید خرمی و انبساط بهالمدیان داده بزم گاه گیتی را زینت بخشید و روز مبارک در شنبه هفدهم ذی قعدة این سال فرخ نال مطابق چهاردهم امرداد پس از انقضای یکپاس روز که ساعتی سعادت طراز میمنت امروز بود در محفل میض منزل غسلیخانه که برای این جشن خسروانه زیب و آرایش یافته بود انجمن عشرت مرتب گشته از سنجیدن گوهر عنصر همایون پایه افزای اوزنگ عظمت و مردوری میزان سربناز باآسمان انراخت و بآئین معبود وزن مسعود بفعل آمده جهانی را کامیاب امید ساخت و سال چهل و سیوم قمری از عمر کرامت قرین خدیو زمان و زمین بانجام رسیده سال چهل و چهارم آغاز شد درین

روز خجسته برتو عاطفت شهشاهانه بر ساعت حال سعادت اندوزان بساط اقبال و مقربان پدشگاه جاء و جلال یافته رسم بخشش و نوازش و شیوه مکرمت و انعام عام شد و نخل سرتب و مناصب از فیض بهار تربیت بادشاهی بشو و نما گرانیده شاهد آمال جهانی بگوهر امشائی کف احسان خلیفه الهی پداریه حصول یافت ازان جمله رخشنده گوهر درج عظمت تابنده اختر برج خلالت پادشاهزاده والا قدر خجسته شیم محمد معظم بانعام یک لک روپیه و مرحمت جیفه مرصع و بازوبندی که مشتمل بر دو قطعه لعل آبدار و چهار دانگ مروارید گران بها بود و یک عقد مروارید که دانهای زمرد نیز دران انتظام داشت سر بلندی یافتند و تازه نهال حدیقه کامکاری شاداب نخل گلشن بختداری پادشاهزاده عالی نژاد سعادت پیوند محمد اعظم بعنایت یکمقد مروارید که دانهای زمرد دران منظوم بود عز اختصاص اندوختند و قره العین سلطنت و فرمان روائی قوه الظهر ایهت و جهانگشائی بادشاه زاده ارجمند والا گهر محمد اکبر بر مرحمت یک زنجیر فیل مشمول عاطفت گردیدند و معظم خان سپه دار بنگاله بجلدوی مسامی جمیله که در دفع و امتیصال ناشجاع خصران مآل ازو بظهور آمده بود بخطاب والای خانانانی و سده سالاری بلند نامی یافته دو هزار سوار از تابانان او لواحمه سه اسبه مقرر شد که منصبش از اصل و اضافه هفت هزار و هفت هزار سوار ازان جمله پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و بر مرحمت ارسال خلعت خاص و شمشیر با ساز مرصع عز میاهات یافت و از روی عنایت خلعت خاص با شمشیر خاصه برای امیر

الامرا صوبه دار دکن و خلعت خاصه بجهت رانا راجه سنگه و
و مهابت خان صوبه دار کابل و وزیر خان صوبه دار اکبر آباد و بهادر
خان ناظم مهام صوبه داره آباد مرسل گشت و ابراهیم خان که بصوبه
دارایی کهمیر جهنت نظیر از تغییر اعتماد خان معین گشته بود
بعنايت خنجر مرصع با علاقه مرزاید و اسب با ساز طلا مهابی
گشته مرخص شد و اصالت خان که سابق از منصب معزول شده
بود درین هنگام مورد عاطفت خسروانه گشته بمنصب پنج هزاری
سه هزار سوار سریندگی یامت و بفوجداری مراد آباد از تغییر قاسم
خان منصوب شده بعطای خلعت خاصه و ماده فیل و ترکش
زردوزی کامیاب مرحمت گردید و قاسم خان بفوجداری چکله مهترا
از تغییر اله وردیخان معین گشته بعنايت ارسال خلعت نوازش
یامت و نجابت خان که بمقتضای تقدیر در اوائل این سلطنت
عالمگیر تقصیری از و صادر شده بود چون از انوقت باز که مورد تفضل
و بخشایش خدیو جرم بخش گشته رخصت گورنش یامته بود تا
این هنگام بی سلاح بملازمت اشرف می آمد عاطفت بادشاهانه
او را بعطای شمشیر نوازش نموده حکم شد که بعد ازین براق بسته
به پیشگاه حضور می آمده باشد و طاهرخان بعنايت خنجر مرصع و
احد خان بخشی درم بمرحمت شمشیر و قطب الدین خان فوجدار
چوناکده بمرحمت ارسال خلعت و یک زنجیر فیل و سردار خان
از کومکیان گجرات و سوبهاگ پرکاس زمیندار سرور و راجه
بهادر چند زمیندار کمانون بعنايت ارسال خلعت چهره اعتبار
انروخند و لودخان که درین ایام از بنگاله به پیشگاه خلافت

رحیمه بود باضافه پانصدی پانصد سوار که سابق بنابر تقصیر
از منصبش کم شده بود بمنصب دو هزاری پانصد سوار سرراز شد
و سوبهگرن بندیده بفوجداری ترهات و عنایت اسب و ازاصل و اضافه
بمنصب دو هزاری هزار سوار دو اسبه سه اسبه مهابی گشت و
ازاصل و اضافه نصیری خان فوجدار کوه مانگپور بمنصب دو هزاری
هزار سوار و سید حسن ولد دلیر خان باره بمنصب هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه و تهور خان بفوجداری چنور و
مرحمت خلعت و اسب و باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی
هزار سوار و تشریف خان بقلعه داری فتح آباد دکن تمین یامته
به عنایت خلعت و خطاب معنرخانی و از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و محمد بیگ خان بفوجداری و قلعه
داری انتور معین گشته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
شش صد سوار مورد نوازش گردیدند و از اصل اضافه کاکر خان
بمنصب هزاری هشت صد سوار و میرزا علی عرب که در ملک
کومکیان دکن انتظام داشت بمنصب هزاری شش صد سوار و اسد
کاسی بمنصب هزاری شش صد سوار و اوزبک خان از کومکیان دکن
بمنصب هزاری پانصد سوار حرامرازی یانتند و نور الحسن که شمه
از احوال اردو طی موانج بنگاله گذارش یافت از آنجا رسیده جبهه
سای سده اقبال گردید و بمنصب هزاری پانصد سوار سریند
شد و منصور برادر عبد الله خان والی کاشغر و مهدی برادر زنده
خان مذکور که هر دو از و متوهم گشته براه بدخشان خود را بجمعیت
آباد هندوستان بهشت نشان رسانیده بودند درین هنگام بتقدیر

سده سپهر مرتبه فائز شده مشمول عواطف بادشاهانه گردیدند و اولین بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر با ساز طلا و سپر با ساز میناکار و انعام شش هزار روپیه و منصب هزاری دوم سوار و درمین بمرحمت خلعت و جیوه و خنجر مرصع و شمشیر با ساز طلا و سپر با ساز میناکار و انعام چهار هزار روپیه و منصب هفت صدی صد سوار نوازش یافته سرفراز دولت بندگان گردیدند و تزیینات خان بقلعه داری قددهار دکن از تغیر میر عبد الله معین گشته خلعت سرفرازی پوشید و چون مهدیقلیخان سپاه منصور اراده کوشه نهیانی داشت بسالیانه ده هزار روپیه کامیاب عنایت گردید و سید جعفر ولد سید جلال بخاری که کسوت حیدتش بطراز تقوی و نصیلت آراستگی دارد و بالفعل صاحب سجاده آن سلسله است بمرحمت خلعت و یک زنجیر نایل و انعام ده هزار روپیه و سید محمد خلف از بعنایت خلعت و ماده نایل و انعام یک هزار روپیه و سید حسن برادر سید جلال مغفور بعطای خلعت و ماده نایل مطرح انوار نوازش گشته باحمد آباد که موطن مالوف آنهاست و در اینجا بوظائف احسان و شرافت افضال این دولت بی زوال موظف اند رخصت انصاف یافتند و سید محمد صالح بخاری که از اولاد قدوه مشایخ عظام اسوده ادایای گرام حضرت شیخ قطب عالم قدس مرده و صاحب سجاده آن دودمان گرامت نشانست بمرحمت خلعت و ماده نایل و انعام دوصد اشرقی کامیاب عاطفت بادشاهانه گردیدند و وزیریک مخاطب بارادشاهان که همراه بادشاه زاده عالیقدر بلند مکان محمد سلطان بود و بنا بر سبب قضیه رفتن

آن را لاتجار به پیش ناشجاع مورد عتاب شهشاه مالک رقاب گشته از منصب معزول شده بود مطمح انتظار بخواش گردیده بمنصب هزاری چهار صد سوار سر بلند شد و بقلعه داری ظفرنگرا از تغیر میرزا علی عرب تمیزین یافت و صدی نولد بکوتوالی رکاب سعادت از تغیر محمد خان منصوب شده بعنایت خلعت و خطاب فولاد خانی نامه اعتبار برانروخت و حکیم محمد امین شیرازی و حکیم محمد مهدی از دستانی و حکیم معین برادر حکیم شمسی کشی و میر آق منوای روضه منوره امیر کبیر و خاقان اعظم مطاع ملاطین گیتی و پیشوای خواقین عالم حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه و چندی دیگر هر یک بانعام یک هزار روپیه و سید شیر محمد نادری بانعام ده هزار روپیه و شیخ عبدالله بانعام دو هزار و پانصد روپیه بهره اندوز مکرمت گشت و محمد آمین بیگ خرویش ذوالفقار خان که درین ایام از ولایت ایران روی عبودیت باین آستان سپهر نشان آورده بود بمرحمت خلعت و شمشیر و خنجر مرصع و سپر با ساز طلا و انعام سه هزار روپیه سر بلندی اندوخت و سبها سکر به دوریه که از نیکو محضری و سعادت یابوری توفیق ادراک شرف اسلام یافته بود بعنایت خلعت و اسب سر امر از گشته مسمی بر او سعادت مند گردید و یکی از اهل دکن که از فیض باین دولت فائز گشته بود بمرحمت خلعت و انعام یک هزار روپیه کامیاب شد و پنجهزار روپیه با برخی از حلی مرصع باهل ساز و نوا و فقه سبحان آن بزم والا عطا گردید و درین نرخنده روز جهان امروز از جانب مخدرة نقاب حشمت و اقبال محجوبه امتدار

جاء و جلال ملکه ثریا جناب خورشید احجاب بیگم صاحب که در مسنقر الخلافة اکبر آباد شرف اندوز خدمت اعلیٰ حضرت بودند یکمقد مرورید که پنج قطعه لعل آبدار دران منتظم بود و دو لک و هشتاد هزار روپیه قیمت داشت بنظر میض اثر رسیده پذیرای انوار قبول شد و از جانب صدر نشین مشکوی ابهت و اهنهام پرده گزین تنق عظمت و احترام ملکه تقدس نقاب روشن رای بیگم پیشکشی از جواهر زواهر بنظر قدسی متأثر در آمد و گوهر انسر سر بلندی فروغ اختر ارجمندی بادشاهزاده والا قدر محمد معظم پیشکشی شایسته از جواهر و مرصع آلات که پنجاه و دو هزار روپیه بها شد گذرانیدند و پیشکش قطب الملک که شصت و پنج هزار روپیه قیمت آن بود و پیشکش امیرالامرا صوبه دار دکن و پیشکش مهاراجه جسودت سنگه صوبه دار گجرات مشتمل بر جواهر و مرصع آلات و نفائیس و نوادر آن بنده فخره و امیان کچی یاد رفتار که بقریب یک لک و پنجاه هزار روپیه بقیمت شد از نظر اشرف گذشته بمعرض قبول در آمد و راجه جیسنگه پیشکشی شایسته از جواهر و مرصع آلات موازی یک لک و سی هزار روپیه بنظر انور رسانید و جمعی دیگر از امرا بقدر پایه و حالت خویش پیشکش ها گذرانیدند و درین ایام تربیت خان صوبه دار اجمیر که از انجا معزول شده بود دولت اندوز ملازمت اکبر خاصیت گردید و بمعرض همایون رسید که داور داد خان ناظم مهات اتک باجل طبیعی بساط حیات در نور دید و جمشید چیله که از غلامان روشناس این آستان دولت آسایس بود و بوجداری سرکار بیراته قیام داشت

یکی از سپاهیان بهابقه رنجشی قصد هلاکشی نموده اورا از پای در آورد و چون حقیقت گردن کشی و مرتابی منمردان مراد آباد که از محال مفسد خیز زور طلب است بمسامع حقائق مجامع رسیده بود حکم معلی صادر شد که بخشی سرکار تازه نهال بوستان سعادت و اقبال بادشاهزاده ارجمند فرخنده فال محمد اعظم با هانصد سوار از سپاه ایهان بکومک اصالت خان فوجدار آنجا شتافته یکچند در تدبیه و تادیب مفسدان نگهیدند آئین و ترمز پیشگان ادبار درین آن سر زمین ممد و معاون خان مذکور باشد و بعد از استیصال منمردان بخی کمال مراجعت نموده به پیشگاه جاء و جلال آید درین وقت فیض مقدم فرخنده عید الضحیٰ مسرت بخش دلها گشاده آئین عشرت و خرمی تازه شد و کوس طرب و خوشدلی بلند آوازه گردید نوینان عالی مقدار و امرای والا جاء در بارگاه ملک پیشگاه جمع آمده بتعالیمات عبودیت ممانت تقدیم رسم تهنیت نمودند و حضرت شاهنشاهی بشیخه معبود عزم توجه بمصنوع فرموده بر نیل کوه پیگر بدیع منظری که تخت مهر فروغ طلا بر پشت آن نصب گشته بود سوار شدند و سرور مر افراز گلشن سلطنت و سروری بادشاه زاده کامگار سعادت شیم محمد معظم را در عقب مر مبارک جای داده فیض قدم بعیدگاه ارزانی داشتند و نماز عید بجماعت گزارده پس از یک و نیم پاس روز لوای معاونت بر افراشتند و در رفتن و آمدن تماشاگران و اهل کوچه و بازار از زر پاشی و سیم افشانی دست مکرمت و جود نقد مقصود بدامن امید افتاد و بعد معارفت از عیدگاه شهذاه اسلام پرور دین پناه بدست مبارک ادای

منعت قربان فرمودند درین روز میمنت افروز ترویجیت خان پیشکش می
مشتعل بر یک زنجیر نایل و جواهر و مرصع آلات و دیگر نقائس بنظر
قدسی برکات رسادید و عاطفت بادشاهانه شامل حال بندهای
آستان عظمت و جلال گشته جمعی کثیر را مورد انظار احسان و
نوازش و مطرح انوار عطا و بخشش گردانید *

تعیین امیر خان با فوجی از جنود قاهره به تادیب و تنبیه راجه کرن بهوریه

تبدیل این مقال آنکه در ایام بیماری اعلیٰ حضرت و هنگام
تسلط و استیلا دارا بیشکوه که آن تیره بخت خسران یزده از
بی خردی و باطل اندیشی باغوازی آن حضرت پرداخته ایهان را
برین آورد که اکثر عساکری که بجهت تسخیر پنجپور بملازمت رکاب
نصرت مآب شهنشاه عالمگیر مالک وقاب معین بودند طلب نمود
و جمیع عمدها و سران لشکر بادشاهی بدربار جهانمدار شتافته از
امرای بزرگ موای معظم خان و نجابتخان کسی در دکن نماند
راجه کرن جهالت منش ضلالت انین که پیوسته در سلک گومکبان
آنصوبه انتظام داشت باغوازی دارا بیشکوه از دولت اطاعت و خدمت
گزازی و شرف متابعت و فرمان برداری خدیو جهان رخ برتافت
و بی رخصت از دکن برآمده بوطن خویش شتافت لیکن دران
وقت بحکم صلاح اندیشی آنجا توقف و درنگ نموده بدربار گیتی
مدار نرفت و بعد از آنکه دارا بیشکوه ننگه سگال که از جنود اقبال

(۲ ن) راجه کرن بهوریه .

شکست خورده و مگرای وادی خذلان و کمال گردید و ساخت ملطنت
و حریم خلانت از غبار غوروش آن بیخرد فساد آئین پیرایش یافته
حریر عظمت و کامرانی و اورنگ فرماندهی و جهانبانی بفرجالت
و اقتدار این دست پرورد لطف افریدگار زینت پذیرسد و سران
و سالاران و نوئیقان و سپهداران از نزدیک و دور و غیبت و حضور
مرعوبیت برخط فرمان برداری گذاشته غاشیه انقیاد بردوش
اعتقاد نهادند و گوش اطاعت بحلقه یندگی سپردند از آنجا که سرآت
ضمیرش از زنگار ضلالت تیره و دیده تدبیرش از غبار جهالت خیره
بود تونیق استغفار و اعتذار و دولت استلام آستان سپهرمدار نیافته
یکچند بمقتضای اندیشههای تباه و مصلحتهای زمیندارانه در آمدن
ببارگاه جاه و جلال تعلل و اسهال می ورزید و بس از مدتی که
از بیخردی نشاء غفلت و نادانی بهوش آمده بخطای رای و غلط
تدبیر خویش متفطن شده غلبه وحشت و دهشت و استیلا
خوف و هراس مانع آمدن او بدرگاه گردون اساس گشته از کمال
انفعال و تشویر درپرده حجاب تقصیر ماند و از کوتاه بینی و
ناتعاقبت اندیشی در بیگایر وطن خود که بولایت مالور قریب
الجوار است رحل اقامت انگنده در جواب مناشیر گیتی مطاع که
از پیشگاه خلانت و جهانداري در باره طلب او عز صدر می یافت
از روی مکر و تزویر غرائض مبنی بر حبل و معاذیر نوشته دفع
الوقت میکرد بنابران درین هنگام فرخنده انجام رای جهان آرای
حضرت شاهنشاهی که مطلع انوار الهام الهیست چنان اقتضا نمود
که یکی از عمدهای درگاه والا با فوجی از عساکر گیتی کشا بتادیب

آن بدکیش باطل اندیش معین شود که اگر از خواب غفلت بیدار
گشته دست نداشت بنیل اعتماد زند و اظهار خجالت و سرانگندی
کرده بقدم اطاعت و بندگی پیش آید اورا آسان داده همراه خود
بعینه مظهر مرتبه آرد و الا بتنبیه و تادیب او پرداخته همت بر
احتیصالش گمارد و باین عزیمت مواب انجام امیرخان را با فوجی
از جنود نصرت اعتصام و مبارزان بهرام انتقام مثل راجه رای سنگه
راتهور و دیندار خان و پردل خان و الف خان و سید منور خان و
سید بهادر باره و جان بهار خان و ترکناز خان و راجه دیبی سنگه
بندیده و زاهد خان و آتش خان و گروهی دیگر که قریب ده هزار
سوار بودند به سرانجام این خدمت تعیین نموده میزدند و بی حجه
مرخص فرمودند در هنگام رخصت اورا بمطای خلعت خاص و شمشیر
باساز مرصع و ماده نیل با حوضه نقره و ده اسب از آن جمله پنج
راس عراقی یعنی با زین و ساز مطلی نوازش نمودند و از امرای
کومکی و عمد های آنجیش مسعود راجه رای سنگه راتهور بعنایت
خلعت و اسب با زین و ساز مطلی و دیندار خان بمرحمت ماده نیل
و پردل خان بعنایت اسب و آهنگان بمکرمت شمشیر و اسب و سید منور
خان و سید بهادر باره و جان بهار خان و ترکناز خان و راجه دیبی سنگه
بندیده و زاهد خان و آتش خان و قریب می کس دیگر هر یک
بمرحمت اسب و برخی بعنایت شمشیر و گروهی بمطای خاخ
فاخره سربلندی یافته و کدسری^(۲) سنگه ولد راو کرون مذکور که برهبری

بخت و دولت از دیرگاه بندگی این درگاه آسمان چاه اختیار کرده کلمیا با
خدمت حضور بود و با پدر رابطه الفت و داعیه موافقت نداشت
بموجب التماس در ملک کومکیان امیرخان منتظم گشته بمطای
خلعت و ماده نیل مباحی شد درین ایام الهوردخان که از
فوجداری متهرا معزول شده بود باستیلام کعبه جلال شرف اندوز
گردید و بعرض اشرف رسید که قاسم خان فوجدار سابق مراد آباد
که درین اوقات بقطم مهمات متهرا تعیین یافته روانه آجسود
بود برادر زنش که مجهول شوریده دماغ بود و همانا غبار نقاری
ازو در خاطر داشت بجهالت ذاتی و جصارت نشاء جنون عارضی او
را بزخم جمهر از هم گذرانید و بقصرمان جهان مطاع این بدکیش
شفارت منش بیاسار رسید و عبد اللہی خان بفوجداری چکله
متهرا معین گشته بعنایت خلعت و ماده نیل و از اصل و اضافه
بملصیب دو هزاری هزار و پانصد سوار دو امده سه امده نوازش
یافت و نظم مهات چکله مهرند از تغییر او بیافر خان تفویض یافته
ملصیبش باضافه هفت صد سوار هزاری هزار سوار مقرر گردید هفتم
محرم اخلاص خان خودشکی که بموجب حکم معلی خزانه و
جواهرخانه و دیگر اموال ناشجاع با عورات و پردگیان آن وخیم العاقبة
از بنگاه آورده بود بادرک درخت زمین بوس چهره عبودیت
نورانی ساخت و بعنایت خلعت و شمشیر با ساز میثاکار و اسب
عراقی تارک میاهات افراخت و الهوردخان بفوجداری سرکار
گورک پور از تغییرند ائیمخان سربلند گشته بمرحمت خلعت و شمشیر
با ساز مرصع امتیاز یافت و الهداد ولد اخلاص خان بعنایت

خلعت و ازامل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار
سرافراز شد و درین ماه مبارک بیست هزار روپیه بواسطت
مدر الصدور بارباب استحقاق انفاق شده ضمیمه ذخائر حسنات شهنشا
قدسی سیر قدوس ملکات گردید و درین اوقات عنایت پادشاهانه
پرتو توجه بحال باز ماندهای قاسم خان افکنده جانی بیگ همشیره
زاده و پنج پسر و دیگر خویشان و منصوبان او را بعطای خلعت از
لباس کدورت برآوردند و همگی را بوظائف احمال و شرافت
امضال مشمول عاطفت و بنده پروری گردانیدند رموز سنگه وکیل
رانا بمرحمت خلعت و اسب میاهی گشته رخصت انصراف
یافت و ابو القاسم نبیره لشکر خان بانعام دو هزار روپیه کامیاب
عنایت گردید بیست و دوم ماه مذکور خلیل الله خان صوبه دار
لاهور که چنانچه گزارش یافته بموجب التماس بحضور لامع النور
آمده یکچند کامیاب خدمت سراسر سعادت بوده رخصت معاودت
یافته بعنایت خلعت خاص و شمشیر با ساز میفاکر و یک زنجیر
فیل بایراق نقره و ماده فیل مطرح انوار مکرمت شد *

کشایش قلعه چاکنه که از قلاع حصینه ولایت

کوکن است سعی امیر الامرا رو داده

تبیین این مقال آنکه قلعه مذکور از قلاع حصینه ولایت کوکن است
و ولایتیست واقع در ساحل دریای شور مشتمل بر قلاع محکمه
و بلادیهای زر خیز که از آن جمله بندر چبول و ابل است و پاره ازان
کوهستان و دره و سنگ لاج و بعضی بیشه و جنگل است درموابق

ایام برخی ازان ولایت که بملک بیجاپور متصل است بمعاذل خان
و اکثر بنظام الملک تعلق داشت و در زمان فرمان روائی اعلی
حضرت که قلعه شهر بنیاد دولت آباد با جمیع ولایات نظام الملک
بحبطه تسخیر اولیای این منطقه ابدی درام در آمد و از دولت
و حشمت آن سلسله بی نظام اثری نماند عادل خان که از عنایت
بینی و مصلحت گزینی حلقه اطاعت و انقیاد در گوش کرده و
غاشیه اخلاص و اعتقاد بردوش گرفته در مقام خدمت گزار و
فرمان برداری بوده پیشکشهای غایشته بجناب خلافت فرستاده از
خدمت اعلی حضرت التماس کرد که باقی ولایت کوکن که مسخر
جنود قاهره شده بود بذابر آنکه بمحال مملکت بیجاپور اتصال داشت
باو مرحمت فرمایند و تقبل نمود که بعضی از ولایات خوب خود
نیز در عوض آن بتصرف اولیای دولت سپارد آن حضرت بذابر
الحاج و اقتراح او ولایت مذکور باو عطا کردند و ازان وقت باز کل
کوکن در تصرف محمد عادل خان بود و در اواخر زمان حکومتش
اکثری ازان ولایت باقطاع ملا احمد ناتیه که از عمد های او بود
تعلق داشت و دو پرگنه که یکی موسوم به پونه و دیگری به صوبه
است بیجاگیر ساهو و هوسله که پیشتر از اتباع نظام الملک بود و
بعد از انقراض دولت او بمعاذل خان گرانیده در سلاک نوکران او
در آمد داده بود و ساهو انجا برهم زمینداران وطن گزیده چون خود
در سمت کربانک معین بود سبوانی پسر بد گهرش بنیابت آن
ضالمت پرور آنجا می بود و در اواخر زمان اعلی حضرت چون محمد
عادل خان را عارضه مرضی که بآن درگذشت طاری شده کوفتش

بامتداد کشید و ازین رهگذر انقلابی در احوال مملکت بیجاپور بهم رسید ملا احمد میاهمی که در کوکن داشت نزد خود به بیجاپور طلبید و آن ولایت و قلاعش از لشکر و حشمی که ضبط و محافظت آن کماینبغی تواند نمود خالی ماند درینوقت سیوانی مردود که جلالت و بیباکی با مکر و گریزه نراهم دارد انتهاز فرصت نموده دران ولایت غبار طغیان برانگیخت و آغاز سرکشی کرده جمعی از مفسدان قوم خویش بر خود گرد آورده و نخست بحیله و تزویر قلعه چند را متصرف شده دست غلبه و استیلا بما بقی قلاع که از رجود حراست پیشگان و ذخیره و سامان تهی بود دراز نمود دران اثنا محمد عادل خان را روزگار حیات میبری شده علی عادل خان پسرش که دران وقت طفلی بود گسوت زیارت پوشید و ازین جهت که او را هنوز استقلال در امور حکومت بهم نرسیده تصور و اختلالی در احوال بیجاپور راه یافته بود بخبر این قضیه نتوانست پرداخت و سیوانی مقهور روز بروز قوت گرفته بر تمامی قلاع و حصون آن ولایت دست تملک یافت و بجمعیت خاطر و فراغ بال سامان اسباب بقی و ثمر نمود و بامتظار کوه و جنگل و حصانت و رصانت قلاع سرکشی و مخالفت را میان بصت و اهداث حصون تازه کرده از سابق و لاحق چهل قلعه مشحون به سامان قلعه داری بهم رسانید و با علی عادل خان اعلان خلاف کرده گردن از طاعت ببلچید و چون علی عادل خان را فی الجمله استقلال در مراتب حکومت و ایالت بهم رسیده در مدد دنع او شد رسل و رسائل بمیان آورده از روی کید و تزویر باظهار خجالت قدامت استغفار تقصیر نمود و افضل نام یکی از ارباب دولت

بیجاپور را که بوفور جمعیت میاه و حشم و مزید جلالت و سپاهگری مومرم بود آن مقهور لثیم لزو کمال ملاحظه و بیم داشت از راه احتیال و مکیبت برای استمالت خویش طلبید و بعلی عادل خان نوشت که اگر او باین حدود آید و با من عهد و میثاق در میان آورده خاطر رسیده مرا مطمئن سازد بوحاطت او به بیجاپور آمده ملاقی میموم و با فضل نیز درین باب خطوط عذر آمیز نوشت بنابران علی عادل خان از حاشی و معامله ناهمی افضل را که دو هزار سوار جلالت شعار داشت بآوردن او تعیین کرد و چون بکوکن رسید مقرر شد که او در سیوا هر یک با معدودی بی سلاح و یراق هر مکانی که میباید معین نموده بود با یکدیگر ملاقات کنند و باهم عهد و پیمان در میان آورده قول و قراری که باید بعمل آورند سیوانی غدار نا بکار نهانی مردم خود مسلح ساخته چندی را نزدیک بمکان ملاقات و ما بقی را بر اطراف لشکر افضل در کمین گاهها نشاند بود و خود نیز حربه در آستین پنهان داشت چون افضل بموجب قرار داد بآن پور فریب بد نهاد بر خور در اثنای مصافحه و معانقه نخست خود حربه بر روز و مردمش از کمین کین بر آمده کار او تمام ساختند و در پسرش که رقیق پدر بودند دستگیر شدند و جمعی که جا بجا در کمین نشسته بودند از اطراف و جوانب بر سر بنگاه و لشکرش ریخته دست جسارت بقتل و غارت گشودند و چون سرزمینی که آنجا فرول داشت اطراف آن کوهستان و جنگل بود و لشکریانش غافل بودند اکثر بقتل رفته معدودی ازان مهله بر آمدند و امتعه و اموال و انر و مراکب و اقبال متکثر بدست سیوانی مدبر آمد

و بعد ازین قضیه علی عادل خان لشکری بسرداری رستم نام یکی از نوکران محمد خورشید بدنع او تعیین نمود و در نواحی قلعه پرناله که از معظّمات قلاع سیوا است میان هردو طایفه جنگ روی داده شکست بر لشکر بیجاپور افتاد بالجمله آن مقهور را از سزای اینقضایا قوت و استقلال تازه بهم رسانیده بالکلیه خاطر از توهم و ملاحظه که از جانب بیجاپوریان داشت پرداخت و شروع در تراقیم و تاخست و تاراج اطراف و نواحی کوکن کرده بعضی اوقات که قابو میافتد به برخی از محال ملک بادشاهی نیز دست جرات دراز می نمود چون این وقائع بمصاحف حقائق مجامع رسید بربیع گیتی مطاع از پیشگاه خلافت با امیر الامرا صوبه دار دکن صادر شد که با عساکر قاهره آن صوبه کمر همت بدنع آن بد سگال و انتزاع حصون و قلاع ولایتش بسته آنقدر را از غبار ثمره و افساد او به پیرایه بذاران امیر الامرا بموجب فرمان والا شان بسمت و پنج جمادی الاولی از دوم سال جلوس همایون باین عزیمت مائب با جنود معمود دکن از خطه فیض بنیاد اورنگ آباد برآمده مختار خان نو جدار ناندیر را بحکومت و حراست شهر مقرر ساخت و هم جمادی الآخر باحمد نگر رسیده برای نظم و نسق بعضی مهمات روزی چند آنجا توقف نمود و بیست و سیوم ماه مذکور از آنجا کوچ کرده غره رجب بموضع سون بری که از محال ولایت سیوا است نزول نمود و از آنجا بقصبه سوبه که از معمورهای ولایت کوکن است و حصاری از گل دارد و مقامیر دست از محافظت آن کشیده خالی گذاشته بودند آمده جادونرای را با جمعی آنجا گذاشت که بمحافظت و

حراست آن پرداخته از اطراف و نواحی با خبر باشد و اهتمام رحیدن غله و آذوقه بلشکر ظرفراثر نماید و چون بوضوح پیوست که امواج مخدولان در اطراف و نواحی جزو اقبال برسم تراقی چنانچه عادت دکنیان رویه خصال است جولان می نمایند و فرصت دستبرد می جویند مقرر نمود که هر روز یکی از سران لشکر منصور با سه چهار هزار سوار بنویست برای محافظت جمعی که بجهت آوردن کاه و هیمة و سائر مایحتاج از اردو بیرون می رفتند و باصطلاح اهل هند آنرا کهی میگویند رفته بمراحم حراست پردازد و از آنجا بمنزله قصبه سوبه که آن نیز از معمورهای آن ولایت است و محل اقامت و مسکن سیوای ضلالت آئین بود چهارم شعبان بموضع باراضی از اعمال پرگنه سوبه که قلعه گلی دارد نزول نمود و جمعی آنجا گذاشته مقرر کرد قلعه آنرا که شکست و ریخت بعیار بآن راه یافته بود مرمت نموده بلوازم محارمت و خبرداری قیام نمایند و از آنجا بکنار دریای سیوا منزل گزید و چون خبر رسید که جمعی از سیوای مقهور بدنه گروهی لشکر منصور آمده در کمین فرصت اند شرزه خان را با سه هزار سوار بدنع آن جمع بد فرحام تعیین نمود و مخادیل تیره ایام تاب ثبات و پایداری زیارده برای قرار شناسند و چند روزی در آن حدود بسر برده پانزدهم ماه مذکور بموضع دهال از اعمال پرگنه سوبه که کنار دریای فیراست نزول نمود و از آنجا بطی دو مرحله بقصبه سرول که از ولایت عادل خان بتصرف سیوا آمده بود رسید و قلعه آنرا که غلیم لغیم چون بنای دولت خود منهدم ساخته بود مقرر نمود که تجدید

عمارتش کرده جمعی آنجا باشند و دران موضع سه چهار مقام
نموده چون آگهی یافت که در اطراف قلعه راجکده که از قصبه
مرول ده کروه مسافت دارد و چهار پنج قلعه دیگر از سیوای بدکهر
در نواحی آن واقع است جمعی کثیر و فرقه انبوه از مخالفان
شقاوت منش ادبار پزوه فراهم آمده بخيال محال آماده مدافعت
و قتال اند شمس الدین خانرا بانواج هراول و راو بهاو سئنگه را با
همراهان او و شرزه خان را با جمعی از دکنیان و میر عبدالمعبود
داروغه توپخانه را با هزار تفنگچی بدفع آنها تعیین نمود اعلاهی
مقبور را از مطوت امواج قاهره پای قرار از جای رفته راه فرار
بگردند و مبارزان چیش مسعود دهبای اطراف راجکده را تاخته
آن روز دران حدود بودند و روز دیگر لوای معاونت افراخته غبهنگام
بمسکر نصرت اثر پیوستند و صباح آن که لشکر ظفر پیکر ازان کوچ
کرده جمعی از مخدولان جسارت نموده بر سر او آمدند راو بهاو سئنگه
که سردار جنداول بود خبر یافته خود را بوقت رسانید و مردانه وار
بران گروه نابکار حمله ور گشته تیغ سراقشان بهارزان نصرت نشان
جمعی از مدبران بی پاک را بر خاک هلاک انگند و برخی را
مجرور ساخته رهگرایی وادی فرار گردانید و آسیبدی از آنها باردو
فرسید و آن روز موضع سیوایور که از قصبه مرول هشت کروه است
مخیم جنود ظفر قرین گردید و چون مابین سیوایور و پونه نزدیک
بموضع کراة کو هیبت که ازان بایست گذر کرد و دوراه مشهور دارد
که هریک بغایت صعب المرور است چنانچه سواری بصد تعب
عبور تواند نمود و خبر رسید که مخالفان در پهای کتل فراهم آمده

مصلح و آماده بکام مدافعت و مقاومت ایستاده اشد بلابران امیر
الامرا برای ساختن راه و تدبیر عبور از مضیق آن کوه در سیوایور
قرار اقامت داده عمس الدین خانرا با جمعی از بیلدار و تبردار
بدیکی ازان دو راه فرستاد که ملاحظه نموده اگر قابل توسیع باشد
بساختن آن پرداز و جمیع ساز و خود با گروهی بدیدن راه درم رفته
چونکی بطراب و نواحی آن کوه تعیین کرد که بتحقیق طرق و
مسالك آن پرداخته راه دیگر تفحص نمایند و چون پس از زمانی
خبر رسید که در کمر آن کوه راهی پیدا شده که بعد از ساختن آن
ارابه باسانی عبور میتوانند کرد در ساعت جمعی از بیلدار و تبردار
با هزار و پانصد سوار از تابندگان خود فرستاد که راه مذکور را
بمازند و آنها بجهد بلیغ و کوشش تام بساختن آن پرداختند
تا شام آماده عبور جنود نصرت اعتصام گردانیدند و درین روز که
راجه رایسنگه باهتنام کبی رفته بود قریب چهار هزار سوار از بغی
اندیشان سیه روزگار بقصد دستبرد بسمتی که اهل لشکر بکمی رفته
بودند شتافتند راجه نوچ خود را توزوک کرده و پای همت در
میدان جرأت فشرده بمدافعت آن جسارت منشان در آمد و چون
ازین معنی پیشتر خبر بامیر الامرا رسید بود سرفراز خان را با
جمعی از دکنیان و هزار سوار از مردم خود بکوسک راجه تعیین
کرده بود این گروه در اثنای این حال بمدد رسیدند و مخالفان
مصلحت در آویزش ندیده پای جرأت پس کشیدند بالجمله روز
دیگر که راه ساخته شده بود امیر الامرا از سیوایور کوچ کرده اوسط
روز پهای کتل رسید و بعد از عبور لشکر منصور ازان عقبه سه و نیم

کرده طی کرده در موضع کراده منزل گزید و چون رانهاو سنگه را با جمعی چند اول کرده در پای کتل گذاشته بود که اهدام گذرانیدن بقیه اردو و اشکر نماید بعد از گذشتن آن نوین نامدار سه هزار سوار از جلو آبدار در پای کتل نمودار شده بعزم متبذ قدم جرأت پیش نهادند رانهاو سنگه مرکب جلالت بر انگیزی از روی دلبری و دلوری بر آنها تاخت و ملک جمعیت آنضالالت کیشان را متعرق و پریشان ساخت و در باره مقهوران مجتمع شده از روی خیرگی حمله آوردند درین اثنا شمس الدین خان که امیر الامرا او را بعد آگاهی ازین معنی بکومک چند اول تعیین کرده بود جلو ریز رسیده بران جسارت منشان حمله کرد و مقاهیر تاب ثبات و پایداری نیاروده بودایی فرار شتافتند و روز دیگر قصبه ساپور^(۴) مخیم نزول عساکر منصور گشته امیر الامرا بعد از درود بمنزل جمعی از برق اندازان خود را بتاخت ده پای پای قلعه پونه^(۵) دهر که از اعظم قلاع میوایی بدگهر بود و از ساپور بمسافت دو کروزه و افح است فرستاد مخالفان خبر یافته با سه هزار سوار بر سر آنها هجوم آوردند آنغریق باوجود قلت عدد و عدم وصول مدد پای همت استوار کرده دست جرأت بجنگ تغنگ کشودند و تا سرب باروت داشتند تغنگ اندازی کرده مدامت نمودند و چون مصالح بندوق آخر شد بحکم ضرورت دست بقائم تیغ آبدار برده دل بر هلاک نهادند و دان مرده و دلبری دادند پس از آویزش بسیار و کوشش بی شمار بیست و چهار تن

که سه چهار کس از آنها جماعت دار بودند مردانه وار نقد جان در میدان جلالت در باختند و بیست و پنج کس رخسار دلوری بگلگونه زخم زینت پذیر ساختند و بسیاری از مقهوران سیه روزگار دران کارزار بدار البوار شتافته گروهی زخم برداشتند چون ازین قصیده بامیر الامرا خبر رسید راجه رابسنکه و رانهاو سنگه را بحراست اردو گذاشته خود با بقیه لشکر بصرعت متوجه بآن سمت گردید غنیم لذیم را از مولت و مطوت حیا نصرت پناه پای قرار از جای رفته رهگرای فرار گردید و امیر الامرا بتعاقب آن تهره بختان پرداخته تا سرکنتی که در پای قلعه پونه و هراست از پی رفت جمعی که در قلعه بودند بانداختن بان و تغنگ پرداخته از برج و بارو آن حصار شراره زیر آتش کهن و پیکار گردیدند در خلال این حال چندی از تابندگان شمس الدین خان تیز جلو کرده از کتل بزی رفتند و مخاذیل که در پائین کتل بودند نظر بر قلت آن معدود کرده بر آنها حمله نمودند شمس الدین خان را از مشاهده این حالت عرق حمیت شهادت بحرکت آمد و باوجود ریزش گونه تغنگ از برج و بارو قلعه با بقیه سپاه خویش از کتل بزی رفتند بر مخالفان تاخت و بضرب تیغ جانستان جمعی ازان مدبران بی یاک بر خاک هلاک انداخت و بقیه اسیف رخ از عرصه متبذ تافته راه گریز میزدند و چون روز بآخر رسیده بود و لشکر منصور دو کروزه از معسکر ظفر قرین دور شده امیر الامرا صلاح در ترک تعاقب دیده به بنگاه خویش معادست نمود و روز دیگر ازان منزل کوچ کرده در موضع راجواه منزل گزید و چون کتل دشوار گذاری بر حرا

بود که آنرا بایمختی ساخت و نیز خبر رسیده بود که غنیم عاقبت
و خیم در اطراف چاکنه و پونه هر جا که و غله بوده آنرا چون خرمن
بخت خویش آتش زده در آن حدود از آبادی اثری نگذاشته است
و در منزل مذکور غله یافته میشد و کبھی میسر بود بنابر رعایت
مصلحت در آنجا بانتظار حاکم راه و بجهت اینکه مهله ظفر پناه
مگرر بکمی رفته ذخیره چند روزه برگیرند چهار مقام نمود به قدم
ماه مبارک رمضان از آنجا کوچ کرده بصره گیل رسید و چون جمعی
کثیر از مهله و برخی از اردو گذشتند خود نیز پیش رفته سرانرا
خلع و جاندو نرایی را یا گروهی دیگر و نوجوی از تابیدان خویش
گذاشت که جا بجا در اواسط راه ایستاده اردو را هنگام عبور از دست
اندازی امادی مقهور محافظت کنند مخالفان هر جا قیومیدیدند
بقدم جسارت پیش آمده قصد دستبرد میکردند و مبارزان نصرت
شمار بر آنها تاخته دفع شر آن اشرار نابکار می نمودند تا آنکه مجموع
لوردی لشکر بسلامت از کتل مذکور عبور کرده در نصیب آن نرول نمود
و از آنجا بطی در مرحله قصبه پونه محل ورود اردو مسعود گردید و
چون امیرالامرا هزار حواری از تابیدان خود با ده هزار پیاده بندو قچی
بصره گردگی اسمعیل نامی از نوکران خویش جهت ضبط ولایت تلکوک
فرستاده بود و درینوقت خبر رسید که آن فریق بولایت مذکور در
آمده اکثر آنرا بقید تصرف در آوردند بنابران صلابت دگنی را
بغوجدارای و حراست آن ولایت تعیین نموده بود باباجی بهونسله
و داکو جی و گروهی دیگر را برهم کمک همراهِ او معین ساخت و
ازین جهت که موسم بارش رسیده بود برای گذرانیدن ایام برشکال

روزی چند در پونه اختیار اقامت کرد و قریباً چهل روز آنجا بصر
برد و درین مدت اکثر اوقات انواع قاهره را بر سر کبھی با مخالفان
بد کمال آویزش و جدال روی میداد و چون بمسب طفیان آبهایی
که در میان سرحد ملک پادشاهی و آن قصبه واقع است راه رسیدن
غله و آذوقه بلشکر ظفر اثر مسدود شد و ازین رهگذر عسرت و تلکی
بهم رسید بصوابدید رای مائپ مصلحت چنان دانست که از پونه
کوچ کرده بچاکنه که از آنجا تا سرحد ملک پادشاهی غیر از دریای
بهبونه آبی در میان نیست و آذوقه بلشکر ظفر بیکر باسانتر میرسد
رفته اقامت گزیند و باقی ایام بر شکل را آنجا بصربرد و چون تا
انقضای موسم باران جنود مسعود بیکار بودند تسخیر قلعه چاکنه
که از قلاع متبینه آن ولایت است و انتزاعش از مقدمات ضروری
آن مهم بود پیش نهاد عزیمت ساخت و باین قصد از پونه کوچ
کرده بیست و دوم حوال با عساکر نیروی مآل بیای حصار چاکنه
رسید و برج و باره و اطراف و نواحی آنرا بنظر احتیاط در آورده
همهت اخلاص قرین بر کشایش آنحصن حصین گماشت و مورچالها
بخش کرده هر جمعی در طرفی مقرر داشت در حمت شمال رویه خود
با مهله خویش و گرد هر کور و بصر دیو میودیه و حبش خان و
ترنگی بیونسله و داراجی و جمعی دیگر از یند های پادشاهی
طرح مورچال افکند و در جانب مشرق که رو بروی دروازه قلعه بود
شمس الدین خان و میر عید الممبود داروغه توپخانه و سید حسن

و اوژنخان و خداوند حبشی و بجی سنگه نوکر رانا راج سنگه با
 فوجی که از در دکن معین می باشند و سلطان علی عرب و علی یار
 بخاری به پیش یزدن سیه پرداختند و در طرف جنوب راویها و سنگه
 و مرادراز خان و جادونفرای و جوهر خان حبشی و جمعی دیگر
 از دکنیان تعیین یافتند و در جانب مغربی راجه رای سنگه
 سیویدیه و گروهی دیگر مورچال بسنگ شروع در پیش برد کار کردند و
 تپهای کلان از دها صوت که آن نوین رفیع منزلی به جهت تسخیر
 قلعه مذکور از قلع دکن طلبیده بود اشاره نمود که در جاهای
 مناسب دسدمها ساخته آنها را نصب کنند و از موضعی که زمین
 صلاحیت نقب داشته باشد آغاز نقب نمایند بالجملة مبارزان
 نصرت آثار حصار را مرکزوار در میان گرفتند و کمر سعی و اجتهاد
 در میان عبودیت استوار کرده همت بر گشایش آن حصن قوی
 احساس بستند و باوجود موسم پرشکال و دوام بارش ابرهای طوفان
 بار و تواتر تقاطع امطار شب و روز از طریق بتوپ و تفنگ هنگامه
 جنگ و پیکار گرم بود حراره شعله باروت همواره از برج و باره مانند
 برگ لاله از باد بهار بر فرق مجاهدان ظفر شمار میریخت و گوله
 توپ و بتدوق افواج قاهره در دیوار حصار را پریزن و از مشک
 ساخته خاک ادبار بر سر دشمنان می روزگار می پیخت و گاهی که
 اعدای فرست می یافتند جمعی از قلعه برآمده بطیال دست برد
 بر سر مورچالها هجوم می آوردند و از دسدمه پلرک خون آشام
 مبارزان نصرت فرجام خاک سر و پاکم بر میگشتند القصد مدت پنجاه
 و شش روز برین و تیر و نیزان قتال شعله در بود و چون از مورچال

امیر امرا پیرج مقابل آن نقب رسانیده بودند هفدهم ذی حجه
 از سوم سال جلوس همایون مطابق سوم شهر یور که نقب مذکور
 بباروت انباشته شده بود امیر امرا بصواب دید رای اخلاص پیرا
 اقرار بپوش داده مقرر ساخت که همه لشکر آماده شده بعد از پربندی
 برج از اطراف و جوانب بر قلعه روند و یکپاس از روز مانده اشاره
 کرد تا نقب را آتش داند برج مقابل دسدمه باروت از هم پاشیده
 اجزای آن مانند خیل کیوتران رسیده بهوا اوج گرفت و ساکنانش
 بیلک چشم زدن ببرج مشید افلاک رسیدند و چون راهی برای
 یورش بهم رسید آن نوین عقیدت آئین خود تا پیش دسدمه که در
 مورچال او ساخته شده بود آمده بندهای بادشاهی و تابینان
 خویش را بر یورش و کوشش تحریم کرد عساکر نیروزی مآثر که
 آمده مجاهده بودند تکیه بر نیروی طالع کشور کشای حضرت
 شاهنشاهی کرده و بپیر حفظ الهی بر سر کشیده مجموع بیک دسدمه
 بر قلعه دویدند و دامن جانفشانی بر میان زد باژوبی جرأت گشادند
 و همگی داد سعی و تلاش و دلیری دادند خصوصا غمض الدین
 خان و راوبهار سنگه که نهایت کوشش و تردد از آنها بظهور پیوست
 لیکن چون در عقب برج پشته بلغدی از خاک بود مخدولان بران
 پشته بر آمده دست جلالت ببدانعت گشودند و بانداختن بان و
 تفنگ و حقه و سنگ پرداخته کمال جد و اجتهاد در ممانعت
 نمودند مبارزان نصرت مند آنروز مجال پیش رفتن و برآمدن بران
 گریوه بلند نیافتند و چون دران آویزش و ستیز روز با آخر رسید
 و ظلمت شب پرده میانجی در میان کشید مجاهدان عقیدت شعار

که عار قرار برخود نمی پسندیدند اکثر در پای قلعه قدم همت نهاده
بهر عنوان که بود شب را بسر بردند و صبح روز دیگر که خورشید
جهان آرا مانند بهادران قلعه کشا بر قلعه ذات البروج آسمان پورش کرد
دگر باره عساکر فیروزی لوا آمادگار نبرد و بیکار گشته بر قلعه دویدند
و بمیان اقبال گیتی ستان خدیو جهان بحصار شهر بند درآمده
بقهر و غلبه و صولت و استیلا آنرا محصر ساختند و بدلافت تیغ
آبدار بهیاری از مخدلان نابکار بدار البوار فرستاده قلعه پیکرشان از برج
سر برداختند و بقیة السیف بحصار ارک پناه برده آنرا حصن
عاقبت و آمان گردانیدند و درین دو پورش نصرت اثر دوسد و
شصت و هشت کس از بند های بادشاهی و تائیدان امرا جالثار
گشته سرخروی ابد انداختند و شش صد کس را آسیب زخم رسید
و چون مخالفان ضبط قلعه ارک را نیز از حیز قدرت خویش بیرون
دیدند آمان خواستند و بوحاطت راویهاو منگه آمده بامیر الامرا
ملاقه شدند و قلعه را باولیای دولت قاهرة سپردند امیر الامرا
فردای آن داخل قلعه شده ملاحظه برج و باره و توپخانه و ذخیره
نمود و بتدبیر بندوبست و اهتمام مرمت آن پرداخت و چون
از جذاب خلعت و جهانبانی اوژدک خان که در سلک کومکیان
دکن انتظام داشت بحراست آنحصن رمین معین شده بود او را
با جمعی از سپاه ظفر پناه و توپخانه شایسته در قلعه گذاشت
و بعد از چندی با جنود نصرت اثر از آنجا کوچ کرده بقصد تنبیه
میوای ضلالت کیش و تسخیر قلعه و ما بقی رایت آن مقهور
بغی اندیش بسمت پونه روانه شد و قلعه مذکور بموجب حکم

اشرف باسلام آباد موموم گشت و سوانحی که بعد ازین در دکن
روی نمود در مقام خود محنت گذارش خواهد یافت اکنون کمیت
خوشخرام خامه بشاهراه مقصود برگشته به تحریر وقائع حضور لامع
النور عرصه بیان می پیماید و درین ایام رعد انداز خان که چنانچه
سابق ذکر یافته باشاد معلى بنابر بعضی مطالب از مهم سری نگر
به پیشگاه خلافت آمده بود باتمام آن مهم دستوری یافته بمرحمت
جینة مرصع و اسپ عراقی مر بلند گردید و هفت کس از کومکیان
او بعنایت اسپ و چندی دیگر بمعطای خلعت مباحی گردید و
چون بآزگی برای انصرام آن مهم خیر انعام مقرر شده بود که بعضی
مصالح از بند و تپچی و پیلدار و برخی آلت و ادوات توپخانه و رعد
غله بلشکر ظفر اثر برند حکم گیتی مطاع به نغان پیوست که
تربیت خان که بصوبه دارى ملتان معین شده بود باهتمام رسانیدند
آن ضروریات تیار نموده پس از رسیدن آنجا باتفاق رعد انداز خان
و راجه راحروپ که مقصدی آن مهم بودند جا بجا تپانه بشانند
و رعد فراخ از تقدیم این خدمت مراجعت نموده بملتان شتابد و
خان مذکور هنگام رخصت بمرحمت خلعت و اسپ عربی با ساز طلا
سرامرازی یافت و چون مهمات صوبه بنگاله برونق خواهش اولیای
دولت ابدی دوام انتظام یافته ساخت آن مملکت بالکلید از غبار
امسان ناشجاع شور انگیز پیراسته شده بود بدو ک خان صوبه دار بهار
که بمومک خان خاندان سپه سالار معین گشته بود یرلیغ معلى صادر
شد که ببلند بشته معاونت نموده بنظم مهم آنجا پرن از هژدهم
مفر که جشن وزن سال هفدهم از عمر گرمی چراغ دودمان هشت

فروغ خاندان سلطنت بادشاه زاد سعادتمند فرخنده شیم محمد معظم بود عنایت بادشاهانه آن تابنده گوهر درج اقبال را بتمامی یک عقد مروارید شاهوار که دانهایی زمرد آیدار دران منظوم بود و یک نبضه خنجرگران بها عز اختصاص بخشید و درین تاریخ نذاریخان که از نوچنداری گورکهدور معزول شده بود باسلام مدد جلال فائز گردید و یرلیغ گیتی مطاع بیجعفر خان صوبه دار مالوه هادر شد که برخی از تابندگان خود آنجا گذاشته یا تدمه سپاه خویش برای کمک امیرالامرا بدکن شدند و در تقدیم خدمات بادشاهی و مدد معاون آن عمده الملک باشد شب دوازدهم ربیع الاول که شب میلاد محمود برگزیده خالق و دود خلاصه عالم هست و بود حضرت سرور کائنات و اشرف موجودات علیه و طی آله و اصحابه شرافت الصلوة و کرائم التحیات بود شهنشاه اسلام هر روز دین پناه پانزده هزار روپیه بزمرا ملحا و اتقیا انفاق نموده استفاضة انوار سعادت از میامن روح مقدس مظهر آن سرور فرمودند *

جشن وزن مبارک شمسی آغاز سال چهل و سوم

درین اوقات فیروزی سعادت که ابواب مسرت و کامرانی بر روی اولیای این دولت جاودالی باز بود و نهائیم فیوضات آسمانی رتائیدات ربانی در بهارستان اقبال حضرت خاقانی در احتزاز فرخنده جشن وزن شمسی خورشید جهانتاب اوج عالمگیری و کشورستانی عالمیان را نوید هزاران خرمی و طرب داد و گلشن شادکامی را در برج دلپای عشرت طالع کاشاد و دیگر باره بارگاه سلطنت و انجمن خلاصت بیسط

بمطایعش و نشاط ترتیب اسباب بهجت و انبساط آذین خسروانی و شکوه آسمانی یافته پیشکاران پیشگاه دولت باشاره والا اسپک محمل دلپادل را که سپهر برین از غیرت و جمعیت و امانش دلنگت و از قدرت و نفاست طرح و رنگ نمونه ایست از نقش اوژنگ در پیش ایوان فلک نشان چهل ستون خاص و عام باوچ رفعت و احتشام بر افراختند و مریر گردون نظیر مرصع را که

آسمانیست که مهرش شه عالمگیر است

دران ایوان سعادت اساس بقوایم اقبال نصب کرده جمیع لوازم و ادوات این بزم محمود یائنین محمود آماده و مرتب ساختند و اوائل روز مبارک جمعه پانزدهم ربیع الاول این حال فرخنده ذال مطابق بیست و هشتم آبان ماه که ساعتی فیض بخش میمنت پرتو بود و در محفل شرافت منزل غلخانه این بزم همایون صورت انعقاد یافته عنصر مقدس و پیکر کرامت هر روز خدبوعطا کار مکرمت گستر بسیم و ژر و صائر اجناس مقروضانجیده شد و از وجوه آن جهانی را نقد مقصود بدامن امید آمد و سال چهل و دوم شمسی از عمر کرامت پیروان قرین خجستگی و بهروزی بانجام رسیده سال چهل و سیوم بهبارکی و فیروزی آغاز شد حضرت شاهنشاهی بعد فراغ ازین رحم میمنت طراز مریر آرای عظمت و بختیاری گشته خورشید وار پرتو عام عنایت و نوازش بر سعادت احوال بار یافتگان بارگاه جلال و سعادت اندرزان انجمن خلعت مثال گسترده و بعد از حاجتی چند محفل خاص و عام را بانوار قدیم میمنت قرین نور آگین ساخته ادونک مرصع نگار را بجلوس همایون والا پایه گردانیدند و تا سه روز

این جشن جهان افروز عالمیان را هرگاه که صورت و شادمانی و پدرازی
 حصول آمل و امانی بود و هر روز جمعی کثیر از ندویان ارادت
 کیش و هوا خواهان خیر اندیش کامیاب مرحمت و انصال پادشاه
 دریا نوال گشته بمراحم و مواهب و انعامات و انرایش مناصب
 سر بلندی می یافتند از آن جمله نهال برومند بوستان هشت
 و کامکاری نخل سرانراژ ریاض عظمت و نامداری پادشاهزاده
 عالیقدر فرخنده شیم محمد معظم و بهار گلشن ابهت و سروری
 فروغ اختر سعادت و ذبک اختری پادشاهزاده ارجمند بختیار محمد
 اعظم هر یک باضافه دو هزاری بمنصب پنج هزاری پنج هزار موار
 و بمرحمت دو اسب از طوبه خاصه یکی با ساز طلا عز اختصاص
 یافت و برای سر بلندی امیر الامرا صوبه دار دکن و خان خانان
 مهبدار بنگاله و جعفر خان صوبه دار مالوه و دیگر امرای نامدار و عمدتایی
 رفیع مقدار که از پایه اورنگ خلافت و جهانپانی دور بودند خلایع
 فاخره مرسل گشت و بهار اجه جسونت سنگه صوبه دار گجرات بمنایت
 ارسال خلعت با شمشیر خاصه عز امتیاز یافت و راجه جیسنگه
 بعطای خلعت خاص و گوشواره مروارید و در اسب از طوبه خاصه
 یکی با ساز طلا و مرتضی خان باضافه هزاری هزار موار بمنصب
 پنج هزاری سه هزار موار و عطای خلعت والا پایکی یافتند و اسلام
 خان که بنابر بعضی تفصیلات یکپند مورد عتاب پادشاهانه گشته و
 از منصب معزول شده در معتقر الخلافه اکبر آباد قرین محرومی از
 سعادت خدمت انور بسر میبرد و درین هنگام مطمح انظار عفو
 و بخشایش خدیو عطا کیش خطا پوش گشته رخصت ملازمت

و افتخار بود و باشاره والا درین بزم فرخنده جبهه های آستان ملی
 گردید و بمنایت خلعت و شمشیر و منصب چهار هزاری دو هزار
 سوار دگر باز کامیاب دولت شد و فیض الله خان بمرحمت اسب
 با ساز طلا و شمشیر با ساز میناکار و مرزا نواز صفوی که در ملک
 گوشه نشینان بود بمنایت خلعت خاص و اعام ده هزار روپیه و
 انخالص خان خویشمی با اعام بیست هزار روپیه و صفیخان با اعام
 پانزده هزار روپیه و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان
 با اعام ده هزار روپیه و فدائیلخان که قبل ازین مورد عتاب پادشاه
 مالک رقاب گشته منصبش کم شده بود باضافه هزار و پانصدی
 پانصد موار بمنصب سه هزاری دو هزار موار و حسن علی خان
 بمرحمت خلعت و ماده نایل و اسب عراقی با ساز طلا و شمشیر با ساز
 میناکار و کنور رام سنگه بمکرمست امپ با ساز طلا بهره اندوز عاطفت
 خسروانه گردیدند و نوازش خان که در ملک کوسیدان مالوه منتظم
 بود از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و دو صد موار مطرح
 انوار نوازش شد و مرحمت خان بفوجداری اجمیر از تغییر تربیت
 خان منصوب شده بمنایت خلعت و اسب مهابی گردید و جمال خان
 کاکر بفوجداری هوشنگ آباد مامور شده باضافه هزاری پانصد
 موار به منصب سه هزاری دو هزار موار سرمایه افتخار اندوخت و
 سعید خان بفوجداری سرکار بهرایچ از تغییر سید عزت خان معین
 گشته بمنایت خلعت و اضافه منصب مرفوز گردید و ملتفت خان
 که خدمت میر توروکی قیام داشت میر بخشگری احدیان ضمیمه
 خدمتش گشته بمنایت خلعت قامت اعتبار بر انراخت و محمد

ابراهیم ولد نجابتخان که قبل ازین خان عالم خطاب داشت و بایجاب
تقصیری بطلب خطاب را مستحق شده مورد آن بی عنایتی گشته بود
درین هنگام چون بعرض اشرف رسید که غیرتخان قلعه دار چنانچه
رخت اقامت از حصار هستی بیرون کشید بخطاب غیرتخانی
نامور شد و از اصل و اضافه همت خان بمنصب دو هزار پانصد
سوار و خانه زاد خان بمنصب هزار و پانصدی در عهد سوار و
زیر دست خان بقوجدارئی کوالیار و از اصل و اضافه بمنصب هزار
هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه و جهانگیر قلی
بیگ داروغه تورخان بخطاب جهانگیر قلیخانی و بختاروزخان
بعنایت اسپ و حکیم جمالی کشی که سابق مخاطب بدیانت
خان بود درین اوقات از عیبه ضعف و استیلائی کبرسن گوشه نشینی
گزیده بدعاگوئی دوام دولت قاهره اشتغال داشت بمرحمت دو صد
اشرفی و دلی بیگ کوالی از اصل و اضافه بمنصب هزار و چهار صد
سوار و میر غضنفر میر توژوک بعطای جیغه مرصع مفتخر گردیدند
و سید هدایت الله صدر چون از استیلائی کبرسن التماس کرده بود
که رخصت گوشه نشینی بآنچه بدعای دوام دولت این فرجام قیام
ورزد مراحم پادشاهانه او را بسالیانه ده هزار روپیه کامیاب گردانید و
مالوجی و پرموجی دکنی که از منصب معزول شده بودند
نخستین بسالیانه سی هزار روپیه و دومین بسالیانه بیست هزار
روپیه مشمول فضل و عنایت خسروانه گردیدند و بدیع الزمان
کفایت خان چون از کبرسن استدعای رخصت گوشه نشینی کرده
بود بهالیانه شش هزار روپیه موعظ شد و سید محمد نواسه و میر

ابوطالب مشهدی که درین ایام از خراسان بعزم خدمت گزاری
این آستان فیض مکان آمده بود جبهه سای عتیقه خلانت گشته
بمرحمت خلعت و منصب شایسته و انعام پنجهزار روپیه نوازش
یافت و اسفندیار عم زاد اسد خان که او نیز بقصد بندگی عتیقه
سپهر مرتبه تازه از دیار ایران رسیده بود دولت اندوز ملازمت
اکسیر خاصیت گشته بخلعت و منصب شایان مورد عنایت احسان
شد و پرتهی سنگه ولد مهاراجه جسونت سنگه خلعت پوشیده
رخصت وطن یافت و بهادر چند زمیندار کمانون بمرحمت ارسال
یک قبضه شهید با ماز مرصع مرصع باوج اعتبار رسانید و
بنقوی شعار شیخ محمد معین خلف شیخ احمد مهرندی خلعت
و دو هزار روپیه و بسید حسین عرب دو هزار روپیه مرحمت شد
و محمد وارث و قاضی عبد الوهاب اقصی القضا و چندی دیگر
هر یک بانعام یک هزار روپیه مرفراز گشت و یکی از چوهریان
احمد آباد که درین ایام بسعادت اسلام مشرف گشته بود بانعام
دو هزار روپیه مشتمل عنایت شد و بجمعی گذیر از بندهای آستان
اقبال و خدمتگزاران بارگاه جاه و جلال و بجمع ارباب ساز و نوا
و سرود سرایان آن بزم والا خلعتهای گوناگون عطا گردید و درین ایام
میمنت پیرا که بساط جشن مبسوط بود یکشب بوزمین آنروی دریا
جوق محاذی عمارت مبارک غسالخانه چراغابی که باهتمام هوشدار
خان از بیست هزار شمع ترتیب یافته بود بزمگاه دولت را فروغ
عشرت بخشید و شب دیگر تماشای آتش بازی که ادوات آن هم
بر کنار دریا چیده بودند حیرت بخش نظارگیان گردید •

کشایش قلعه پرینده باقبال بیروال

از آنجا که سرانجام مهم این دولت جادوانی از روز ازل بکار
گنان آسمانی حواله رفته لجرم همواره مقاصد علنا و مطالب واقعی
این خدیو عالمگیر بحسن پرداخت و اهتمام پیشکاران پیشگاه
تقدیری بی تحمل اسبابه ظاهر و توسط کوشش و تدبیر با حسن
و جبهی صورت پذیر میکرد و هر روز مبشر اقبال بدو ده منجی بدیع
و بشارت نصرتی شگرف سامعه افروز اولیای دولت بی زوال میشود
مصادق این کلام درین خجسته هذکام کشایش قلعه پرینده است از
معظیات قلاع حصینه و حصن متین و ولایت بیجاپور بمحض نیروی
اقبال کشور شکار این برگزیده آفریدگار بی رحمت محاربه و پیکار
کیفیت وقوع این فتح ارجمند آنکه غالب نام شخصی که از جانب
عی بادشاهان بحراست قلعه مذکور قیام داشت از آنجا که ملهم بخت
آیت هدایت برداش فروخوانده طالع بیدارش بصلاح کار رهنمون
گشته بود هوای عبودیت و هوا خواهی این کائنات
قبیله حاجات مقبلان و کعبه آمال همگان است در سر همنش
افتاده از خرد منشی و صواب اندیشی بصدق نیت و صفای طویر
عزم انسلک در ملک بندهای عتبه خلافت نمود و سپردن آن قلعه
مانند را باولیای سلطنت ابد پیوند بهین ذریعه بندگی و ارادت
و گزین وسیله ادراک دولت و سعادت دانسته بنامه و پیغام مکنون
صبر خاثر اندیش خویش با امیر الامرای صوبه دار دکن در مدین
اورد و بجهت تاکید این دامیه عبید الله پسر خویش را میز نزد آن

رکن السلطنت فرستاد که مشاهد اظهار این مطلب فایده آن نوشتن
اخلاص آئین صورت این معنی بجناب خلافت و جبهی بی سعادت
داشته اشاره معلی صادر شده که او را بجلال مرام و عذاب رسیده
مستمال ساخته فوجی از عساکر دکن بپای قلعه مذکور فرستاد
و آنرا بتصرف آرد امیر الامرا غالب را بفیوض عاطفت والای پادشاهی
مستبشر گردانیده نخست بشیخ برهان ملازم خود که از جانب
او بفوجداری سرکار پر قیام داشت نوشت که با جمعی که همراه دارد
بر جناح سرعت بجانب پرینده شتابد و متمایب سرمرزخان و جادو
نرای و کار طلب خان و پنهوجی و برادرش و دلاور خان و یعقوب
دلاور و میر عبد المعبود داروغه توپخانه دکن و جمعی دیگر بدان
صوبه معین گردانید چون این گروه بپای قلعه رسیدند غالب از
سعادت منشی بقرار داد خود عمل نموده بیست و هفتم ربیع الاول
این سال مبارک فال قلعه را حواله بند های درگاه آسمان جاده کرد
و خود رخت اقامت از آنجا برگرفته با ائمه و اهل و عیال
بیرون آمد و باتفاق کار طلبخان با سه پسر و داماد و دیگر اتباع و
اشباع سلج ربیع الثانی آمده با امیر الامرا ملاقی شد و آن زیده
امرای عظام از سرکار خاضع شریفه هفتاد و پنج هزار روپیه و یک زنجیر
میل و نه سر اسب و یک قبضه خنجر مرصع و خلعت فاخر بمشار الیه
و بیست هزار روپیه و یک زنجیر میل و خلعت عبید الله پسرش
که چنانچه مذکور شد واسطه این مقدمه بود و بهر یک از دو پسر
دیگر و دامادش خلعت و اسب داده احتمالت و دلجویی آنجا
نمود و حقیقت بجناب خلافت عرض داشت از پیشگاه حضور قمع النور

هرامت قلعه مذکور بمختار خان که سابق فوجدارى ناندیر بار متعلق بود تفویض یافت و عاطفت بادشاه غالب را بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار که منتهای تمناى او بود وعطای خلعت و نقاره و علم و خطاب خانى بهره اندوز حصول آمال و اماني گردانید پوشیده نماند که قلعه مذکور از قدیم الايام در تصرف نظام الملکيه بود در اوائل عهد سلطنت اعلیٰ حضرت که ارکان شوکت و استقلال آنسلسله اختلال پذیرفته مشرف بر انقراض و زوال گشته بود و فتح خان پسر ملک عظیم سرشته و تقویت مقامات آن دولت بکف اقدار خویش گرفته از نظام الملک جز نامی نموده بود و محمد عادل خان حاکم بیجاپور آنها را فرصت نموده شخصی را که دران وقت بحراست آن قلعه قیام داشت بطایف تطمیعات بجانب خود مائل گردانید و سه لک هون باو داده قلعه را گرفت و ازان باز حصار مذکور بتصرف عادل خان درآمده از لواحق و مضافات مملکت بیجاپور گردید و بفرمان اعلیٰ حضرت یکمرتبه مهابت خان خان خاندان بانواج قاهره بادشاهی باندلاع آن قلعه معین شد و روزی چند بمحاصره پرداخته صورت تسخیرش در آئینه سعی و تدبیر جلوه گردید و آخر الامر دست از کوشش کشیده بی نیل مطلوب باز گردید چون از روز ازل طلسم عقد های دشوار بنام نامی این دولت پایدار بسته شده درین ایام نصرت انجام بذیروی بخت همایون و اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی ان حصن حصین باحسن وجهی بحیطه ضبط و تصرف اربابى سلطنت ابد قرین در آمد .

رسیدن امیر خان با افواج نصرت قرین و آوردن را و کرن رابا دوپسر بحضور ظفر پیکر

سابقا گزارش یافت که خان مذکور باز سر از افواج قاهره بنادیب آن جهالت منش معین گردید اکنون کلک سوانح نگار بتحریر انجام آن مهم نصرت پذیرامی پردازد چون امیرخان با جنود منصور بحود بیکار نزدیک شد را کرن بطنطنه توجه عساکر نصرت شعار از خواب گران غفلت و بیخودى بیدار گشته چاره کار در سلوک منہج مستقیم اطاعت و فرمان برداری دید و یقین دانست که اگر برموی کردار اصرار نماید و بحکم جهالت مسلک مخالفت پوئیده بمداومت و مقاومت پیش آید تیغ قهر و انتقام مجاهدان دین و مبارزان دولت گرد دمار از روزگار او انگیزد مال و متوطن و عرض و ناموسش دست خوش فنا و زوال خواهد گردید لجرم هوای پندار باطل از هر جهالت و غرور بیرون کرد و بقدم ندامت و اعتذار نزد امیرخان آمد و او را شفیع عفو جرائم و زلالت در حضرت خلافت ساخته عازم احتلام عتبه سپهر احترام گردید و خان مذکور او را همراه گرفته باعساکر راه معاودت سپرد و چهارم ربیع الثانی بر پیشگاه عظمت و جہانبانی رسیده کامیاب دولت زمین بوس گردید و هشتم را کرن بوسیله آخان عقیدت نشان بآئین بندگان در کمال خجالت و سرافکندگی با انوپ سنگه و پدم سنگه پسران خویش بدین عبودیت برخاک آمدن سلطنت سود و مورد لطف و بخشایش خدیو عطا بخش خطا پوش گشته از امتیلاى رعب و دهشت و غلبه خوف و وحشت

آرام یافت عاطفت و افضال سایه ذو الجلال او را با همرايش بعطای
خلعت نواخته کسوت عفو پوشانید •

رسیدن کنور رام سنگ از سری نگر و آوردن سلیمان بیشکوه را بحضور پرنور

چون پیوسته شرائف تائیدات ربانی و لطائف توفیقات سبحانی
کار ساز و کام پرداز این دولت آسمانیست لاجرم همواره جلالت
امور و عظام مهمات که در نظر ظاهر نگر صورت پرستان چهره نمای
دشواریست بآسانی صورت گیرد و عقد های مشکل و کارهای صعب
که دست تدبیر دقیقه سنجان عالم اسباب از دل آن بدامن عجز آویزند
باحسن وجهی کشایش پذیرد از آن جمله بدست آمدن سلیمان بیشکوه
که یک چند در حیز تعویق مانده بذا بر بعضی موانع ظهورش در
نظر همگان بدیع می نمود و درین ايام نیروزی نشان مفاتیح اقبال
بیزوال شهنشاه جهان قفل افضال از آن بهم کشود تبیین آن
آنکه پرتویی حلقه زمیندار کوهستان سوی نگر که از آن دی و دغل
پروری آن شعبه دوحه نسا را چنانچه گزارش پذیرفته در سرزمین
خود جایی داده تا این هنگام بذا بر فکرهای بیهوده و طمعیهای
خام در حمایت و صیانت او کوشش بی حاصل می نمود درین
وقت از بیهوشی نشاء غفلت بخود آمده دانست که اگر پیش
ازین برین معنی اصرار نماید عاقبت بوبال نکال آن ناقابل بر
گشته اقبال گرفتار آمده مال و موطئش دستخوش قهر و تاراج انواع
بحر امواج خواهد گردید و دیده تدبیر بر سوی کردار خویش کشوده

بظهار ندامت و تمهید اعتذار پرداخت و مکتوبی بر ارجه جیستگاه
مبنی بر استدعای صفر جرایم خود از پیشگاه سلطنت و تعهد سپردن آن
بی بهره جوهر سعادت باولیای دولت نوشته او را وسیله در خواست
عفو و بخشایش ساخت حضرت شاهنشاهی با التماس راجه مذکور
رقم عفو بر جریده تقصیرش کشیده کفور رامسنگه خلف آن زنده
راجهای عظام را معین فرمودند که بمرحد سری نگر شتابد و سلیمان
بیشکوه را از گرفتار بدست پدیر رتبه آرد و نوزدهم ربیع الثانی او را
بعنایت شه شیر با ساز میثاکار و دهکده کی الماس سر بلندی بخشیده
مرخص نمودند و او بآنصوب شتافته چون پرتویی سنگه خبر آمدنش
شفید جمعی فرستاد که سلیمان بیشکوه را در جای که می بود
دستگیر کنند تا بموجب پرتیغ گیتی مطاع او را بکنور رامسنگه سپارد
آن باطل بی حاصل بعد از اطلاع برین معنی از ناقص خردی
بجنگ و مدانعت پیش آمده محمد شاه کوکه او و چندی دیگر
از همراهانش بقتل رفتند و خود دستگیر شد و پنجم جماد الاول
مطابق هفدهم دیماه آن گرفتار دام ادبار را پرتویی سنگه مذکور
همراه مبدنی سنگه پسر خویش و جمعی از مردم خود کرده از
کوهستان فرود آرد و بکنور رامسنگه و تربست خان و رعاند از خان
که چنانچه مذکور گشته قبل ازین افواج ظفر اثر بتسخیر سری نگر
و استیصال آن ضلالت پرور معین شده کار بر تفتک کرده بودند
حواله نمود و چون این خبر بعجت پیرا هفتم ماه مذکور بمجمع
جاء و جلال رسید بشاره معلی شادمانه اقبال نواختند و دولت
خواهان بارگاه خلافت و بار یافتگان بساط سلطنت تسلیمات تهنیت

بجای آوردند و عاطفت بادشاهانه راجه جیمنگه را بعطای طرف مرصع گران بها تارک تفاخر بر انراخت و یازدهم کنور رامسنگه و تربیت خان و بعد انداز خان با دیگر بندگان بادشاهی و عساکر قاهره آن نمره شجره خلاف را که چون شجره خلاف نمره نداشت بظاهر دار الخلافه رسانیدند و باصرای او را در قلعه سلیم کده که بادشاه زاده عالیقدر بلند مکان محمد سلطان نیز آنجا بودند جای دادند و چهاردهم حکم اشرف بصدر پیوست که او را به پیشگاه حضور لامع النور آورد تا سعادت کورنش یافته بتفضل بادشاهانه مستمال و مطمئن خاطر گردد و با اشاره والا الله یار خان و مستمند خان خواجه سرا او را در محفل خلد مثال غسلخانه شرف اندوز ملازمت همایون گردانیدند و حضرت شاهنشاهی که بهین مظهر الطاف الهی اند از فرط رانیت و کمال انصال بر حال او بخشوده آن رمیده بخت هراسان را بمزده بخشایش و امان حیاتی تازه عطا فرمودند و دل وحشت منزلش را که رهین خوف و هراس و ترس و تعب و دهشت بود بهشارت این امندان عظیم و تفضل شکرف احتیاس و آرام بخشیده پس از لمحّه او را رخصت نمودند •

فرستادن بادشاهزاده محمد سلطان را از سلیم کده

بقله گولیار با سلیمان بیشکوه آهوی دشت ادبار

چون رای عالم آرای که دشتور امور سلطنت و جهانبانی و پرتو انوار الهام ربانیت چنان اقتضا نموده بود که آن بادشاهزاده

والا نژاد را با این شعبه و وجه تمام بقلعه مظهر بیداد گولیار که مراد بخش لیز با پسرش آنجا بود بفرستند تا مجموع دران حصن حصین و معقل متین از شر اغوا و اغرای مفسدان ملک اشوب و واقعه طلبان شورش انگیز محروس باشند لهذا مرتضی خان را با چوتی از بلدهای درگاه آسمان جاه برسانیدن ایشان مقرر ساخته بدست و چهارم جمادی الاولی رخصت نمودند و مستمند خان خواجه سرا را از تغییر عبید الله قلعه دار گولیار کرده همراه نمودند و هنگام رخصت مرتضی خان را بمرحمت ترکش زور دوزی و سپهر با ساز میثا کار رسیدن حامد پسرش بعطای اسپ و مستمند خان را بمرحمت خلعت و اسپ و جمعی دیگر را از کومکیان بمعایت خلعت و برخی را بعطای اسپ مباحی ساختند درین ایام عاطفت خسروانه بادشاهزادهای کامگار بخت بیدار و امرای نامدار را بمرحمت خلعت زمستانی عز اختصاص بخشید و امرای و عمد های اطراف را نیز باین عنایت مر بلند گردانید و راجه جیمنگه که کوچ او فوت شده بود بعطای خلعت از لباس کدورت برآمد و کنور رامسنگه بمکرمست سر پیچ مرصع و گوشواره مروارید نوازش یانیت و راو کردن پهورتیه که چنانچه مدتی ذکر یافته درین ایام جنبه حامی آستان مظهر احترام گشته بود پیشگی از جواهر و مرصع آلات و یک زنجیر نیل گران بایراق نقره و پنج مر اسپ بنظر قدسی اثر در آورده بقبول آن نامیه مباحات افروخت و صد راس اسپ پیشکش مهابتخان صوبه دار کابل از آن جمله ده راس عراقی باعاز طلا بنظر معلی در آمد و پیشکش لشکر خان صوبه دار ساق ملتان

مشتعل برده مراحم عراقی و جانواران شکاری از باز و جره و یوز
و دیگر تحف و رغائب بمحل عرض رسید و نتج جنگ خان که از
بنگاه رسیده چیده های آستان اقبال گشت و طاهر خان بجایگزین
مرخص شده بعنایت خلعت سر بلند گردید و تربیت ح...
چنانچه قبل ازین گزارش پذیرفته صوبه دارمی ملتان یار تغویض یافته
بود بمطای خلعت سرافراز شده بتصوب مرخص گشت و امان الله
برادرش بعنایت خلعت میاهی شده بهمرامی او رخصت یافت
و میفغان که بمحال قبول خود رفته بود سعادت اندوز سده جلال
گردید و پرتوی سنگه زمیندار سری نگر بعنایت ارمال خلعت
قامت اعتبار افراخت و میدنی سنگه پسر او که بعد از سپردن
سلیمان پیشکوه باولبای دولتی قاهره همراه کفور راسنگه بدرگاه آستان
جاء آمده بومیله او دولت زمین بوس حاصل نموده بود مشمول مراحم
والا گشته بمطای خلعت رفیل و ده راس امپ و پنجاه هزار روپیه و
چمدهر و پهنوچی و اور یسی مرمع کامیاب مواهب خسروانه گردید
و چون پدرش التماس نموده بود که او را بمنصبی سر بلند مآخذ
کامیاب خدمت حضور لامع النور دارند عنایت بادشاهانه او را
بمنصب دو هزاری هزار سوار مرمایه افتخار بخشیده در سنگ
خدمتگزاران آستان سلطنت منتظم گردانید و معصوم خان از تغییر
میفغان اخذ بیگی شده خلعت سرافرازی پوشید و پردخان
بفوجداری پتی معین گشته بعنایت خلعت میاهی شد و پسر و
برادرش خلعت یافته با او مرخص گشتند و واجه تودرمول بفوجداری
اثاوه و عنایت خلعت سر بلند گردید و خواجه انور بخدمت ناظری

حرم مرای مقدس از تغییر دربار خان منصوب شده بمطای خلعت
و خطاب جواهر خانی دایه اعتبار افراخت و بمرض اشرف رسید
که مید بهادر ولد مید ملا بقغان باره جهان گذران را پدرش نمود
و مقصور کاشغری که برادرش فوت شده بود و خضر ولد کمال لودی
که پدرش میبری گشته بود بعنایت خلعت از لباس کدورت برآمدند
و خاینده ولد یکه تاز خان که پدرش چنانچه گزارش یافته در بنگاه
نثار شده بود و چندی دیگر از خوبشان آن مرحوم بمرحمت
خلعت مشمول عاطفت گشتند و طیب خواجه که از خواجهای
معتبر مارو النهر است و در عهد سلطنت امین حضرت هنگامی که
ولایت بلخ و بدخشان مفتوح شد بهندوستان فیض مکان آمده
بمچند عرف اندوز خدمت آنحضرت بود پس از آن بوطن مالوف
مرخص گردید چون درین هنگام از روی صدق ارادت و رموع
اخلاص عریضه مبني بر اظهار عقیدت و دعاگوی عبودیت و هوا
جویی بدرگاه جهان پناه ارسال داشته بود چهارده هزار روپیه
مکرمات و احسان بفرستاده او حواله شد که از امتعه هندوستان خرید
نموده بجهت خواجه مشار الیه ببرد و همچنین خواجه عهد الفقار
نیز که دران دیار بمصحب عزت و اعتبار هم وطن خواجه است
چون بار سال عریضه و امراز مراسم عبودیت استفاضه الوار الطائف
بادشاهانه نموده بود دوازده هزار روپیه دروجه انعام اعطا گردید و
درین اوقات بیحمت و هفت راس اسپ با برخی از میوهایی بلخ که
سمیعان قلی خان والی انجا برسم ارمنان مصحوب قلیچ بیگ کس
خود بمجناب خلعت و جهانپانی مرسل داشته بود بنظر اکسیر اثر

رسیده آورنده بعنايت خُصمت و انعام نوازش یافت نهم جمادی
الآخره را و کون پهلور تیده که کثیبت حال او گزارش پذیرفت
بمنصب سه هزار و دوهزار موار موز فضل و مکرمت گشته در سلک
کومکبان موبه دکن بدستور سوابق ایام انتظام یامت و اوپ سنگه
و پدم سنگه پسرانش به تشریف عنایت مباهی گشته با او مرخص
شدند و بیست و چهارم مرتضی خان از گوالیار رسیده بدولت
ملازمت اکسیر خاصیت امتساع یامت چون از وقائع بندر سورت
بمسامع حقائق مجامع رسید که حسین پاشای حاکم بصره بمقتضای
نیک اختاری و سعادت یادری عریضه مشعر بصدق ارادت و
و روح عقیدت و مشتمل بر تهنیت جلوس اشرف بر سریر سلطنت
و اورنگ خلافت با اسبای عربی نژاد برهم پیشکش مصحوب قاسم
افای ملازم خود بآستان شهر بنیاد فرستاده موسی الیه بر بندر
سورت رسیده است یرلیغ گیتی مطاع بمصطفی خان ناظم مهمات
بندر مذکور پیرایه نفاذ یافت که چهار هزار روپیه در وجه مدد خرج
از خزانه عامره آنجا بقیام انا داده و سرانجام ضروریاتش نموده
اورا روانه درگاه معلی گرداند •

رسیدن ابراهیم بیگ سفیر مسمان قالی

خان والی توران بآستان فیض مکان

چون آنخان والا دودمان از روی آداب سنجی و قلعه دانی برای

تهنیت جلوس همایون بر سریر عظمت و کمرانی و اورنگ خلافت
و جهانپانی و اظهار مراتب صدق و ولا و تحریک سلسله عطوفت
خاطر والا اهیم بیگ را که از عمدهای او بود با صیقله اختصاص
و یکرنگی و ارمغانی از تحف و نفائس توران روانه درگاه اسمان جاه
کرده بود و درین هنگام معروض بارگاه جلال گردیده که او بظاهر دار
الخلافت رسیده است بیست و ششم جمادی اخره که بجهت امتساع
او بعض ملازمت اشرف ساعت مقرر شده بود باشاره معلی میر
باتی میرنوروزک پذیرفته شده اورا ببارگاه سلاطین پناه آورد و بوسیله
بخشیشان عظام شرف استلام سده سپهر احترام یافته نامه مسمان قالی
خان را گذرانید و سوغاتی که از امپان ترکی و شتران نرو مایه
و جانوران شکری و دیگر نفائس و رغائب توران آورده بود بنظر
انوار رسانید و عاطفت پادشاهانه اورا مشمول نوازش گردانیده بطای
خلعت فاخره و کمر مرصع و انعام پانزده هزار روپیه سربلندی
بخشید و منزلی لایق بجهت بودنش و یکی از بند ها برعایت
مراسم مهمانداری مقرر گردید و چون اورا بعد برآمدن از بلخ عارضه
بهم رسیده درین مدت علیل بود چنانچه کوفتگاک بعبه فلک مرتبه
رحیده با حالت ضعف و ناتوانی امر از تقبیل سده خلعت و جهانپانی
نموده اشاره والا ظاهر شد که اطباء پایه سریر اطن بندبیر صحت و
معالجه او پردازند و هم درین اوقات سعادت عنوان از وقائع موبه
ملتان بمسامع اقبال رسید که شاه عباس والی ایران نیز بمقتضای
صلاح اندیشی و کار آگهی بنجیدید مراسم یکجتهی و و داد و تاسیس
مبانی صداقت و اتحاد پرداخته بوداق بیگ پسر قائد سلطان

چواه تفنگچی اتاسی را که در سداک عمده‌های او بود با نامه‌ی مملی
از روابط موافقت و موافقت و مملی بر تهذیب جلوس همایون بر
ادریک عظمت و خلافت و ارمغانی شایسته روانه درگاه سلاطین
پناه نموده و او از قددها گذشته براه ملتان عازم آستان جلالت
نشان است بدایران خاقان جهان اندال بیگ را که از بغده‌های نزدیک
روشناس بود تعیین فرمودند که پذیرفته شده تا ملتان برود و لوازم
مهمانداری بجا آورده سفیر مذکور را به پیشگاه حضور لامع النور
رساند و غره رجب او را خلعت مرحمت کرده رخصت نمودند و
بوداق بیگ را به عذایت ارسال خلعت مصحوب او کسوت مبالغات
نمکشیدند و بنزیه‌یت خان حاکم ملتان و خلیل الله خان صوبه دار
دار السلطنة لاهور و دیگر حکام و ناظران مهم او مرحد دار الامان
ملتان تادار الخامة شاه جهان آباد پرلیع مملی بطفرای نفاذ
پیوست که هر یک لوازم ضیافت و مهمان پذیری و مراسم تفقد و
نیگوداشت او بعمل آورده از نقد و جنس فراخور حال تکلفات بجا
آورد چهارم رجب ابراهیم بیگ ایلچی مکنان قلی خان بمرحمت
عصای مرصع و یک عدد اشرفی که دوه صد توله وزن داشت و یک عدد
روپیه بهمین وزن کامیاب عاطفت شد و چون کوفت مرصعی داشت
و درین وقت مرصعش اشد اند کرده بود پس از روزی چند باقتضای
تقدیر از تقریر سفیر اجل پیام ممانت شنید و همراهانش بعنایت
خلع و انعام هشت هزار روپیه مشمول نوازش گشته رخصت
معاودت یافتند و درین ماه مبارک ده هزار روپیه بوساطت صدر
الصدور بازیاب استحقاق اغاق شد سوم شعبان عاطفت بادشاهانه

طراز کسوت حشمت و بختیاری بهار گلشن عظمت و کامکاری بادشاهزاده
عالی تبار فرخنده شیم محمد معظم را بعطای خلعت خاص عز
اختصاص بخشید و کسان بوداق بیگ ایلچی والی ایران که خروزه
کاریز و برخی میوه‌های دیگر بدرگاه جهان پناه آورده بودند
بمرحمت خلعت و انعام ده هزار و پانصد روپیه و خواجه ابو ثانی از
خویشان عاید خان بعنایت خلعت و انعام سه هزار روپیه کامیاب
موهبت گردیدند و سید نبروز بقوجدارای سرکار ایلچ معین شده
خلعت یافت و بهار سنگه برادر راجه راجروپ زمیندار کوهستان جمون
که عمری روزگار نجهالت کفر و ضلالت بت پرستی گذرانیده بود چون
درین ایام بمیان ارادت و عبودیت بادشاه دین پرور حق پرست
پرتو هدایت و فروغ سعادت برزآورده باطنش تامله توفیق ادراک
شرف احلام یافته بود مراحم خسروانه او را بعطای خلعت فاخره و
واسپ و ماده نایل نواخته خطاب مرید خانی ارزانی داشت و
و درین ماه فرخنده پانزده هزار روپیه باتفیا و صالحین و زمره
مستحقین و محتاجین عطا شد از مآثر کرم پروری و رافت گستری
خدایو احسان شعار مکرمت آئین درین اوقات میمنت‌ترین کسرتن
ظلال بر و انفضالست بر مفارق کافه فقرا و عامه مساکین چون در
حال بیماری امی حضرت که ایام شورش و فتور بود بنابر انساد
متمردان و عصیان ملشان که از فتنه جوئی و واقعه طلبی در هر گوشه
سر خود سری برداشته دست جرأت از آستین طغیان بر آورده
بودند و آسیب تعدی و تجاوز آنها بکافه رعایا می‌رمید درین
مملکت سپهر بسطت گشت و زرع و ضبط و عمل چنانچه باید صورت

نیست و مزروعات اکثر مجال بنهب و غارت بیداد مفسدان بد نهاد رفت و درین چند سال همایون فال نیز برشکال بکمال نهد و گاهی در اول موسم و بعضی اوقات در آخر فصل کمی باران روی داد درین اوقات فیروزی سمات که این حالت باستان کشیده بود در اکثر این ممالک فسیحة المسالك اثار عسرت و غلا شائع گشته چهره حال فقرا و مساکین و مشارب عیش بیلوایی و خاک نشینان ازان غبار آلود گشت چنانچه در امور معیشت و تحصیل افوات که مناط زندگانی و سرمایه بقای نوع انسانی است تهی دستان دنی برگان فل سوال و رنج طلب میکشیدند و درویشان و مسکینان کیشان در کمال صعوبت و تعب بسر میبردند و در دار الخلافه شاه جهان آباد که مجمع طوائف طوائف اسم و مزدجم خلایق عالم است باوجود فقرای شهر از قری و قصبات اطراف و نواحی نیز رعایا مجنت زده آمت رسیده از غایت اضطرار با اهل و عیال بقصد در یوز و تحصیل قوت ازو بشهر آورده ضمیمه فقرای انباشدند و از نهایت کثرت و انبوهی این گروه وظایف خیرات مقرر در مرکز بادشاهی و وجوه اساقات و مبرات مردم نابره جوع و طلب آنها فرور نمی نشانید بنابراین عاطفت بادشاه در پانوال بر حال آن مسکینان شکسته بال ترحم فرموده حکم جهان مطاع از پیشگاه تفضیل و اصطباع صادر شد که بغیر از لنگرهای مقرر که از سرکار خاصه شریقه هر روز آنجا طعام برای فقرا می پزند ده لنگر دیگر در شهر و دوازده لنگر در پراکنهای نواحی دار الخلافه قرار داده هر روز در وقت طعام دادر به جهت مساکین ترتیب دهند و همچنین فرمان همایون بصدر

پیوست که در مستقر الخلافه اکبر آباد و دار السلطنة لاهور نیز سوائی وجوه خیرات مقرر لنگرهای تازه بدستور دار الخلافه اهداء نمایند و اهتمام این خیر عام بهمدک معتمدان دیانت شعار فرموده چنانجا داروگان و محصلان گماشتند و باسرای بارگاه خلافت و عمدهای پیشگاه سلطنت نیز تا هزاری منصب حکم اشرف صادر شد که بقدر تفاوت مراتب و درجات مناصب از جانب خویش لنگرها مقرر ساخته راتب خیر و موائد اتفاق مرتب دارند و باین دستور هر روز اطعام فقرا می نموده باشند و از غایت اعتنا و اهتمام بشان این امر بر امرای نیز محصلان تعیین فرمودند که بمرام تاکید و مدن پرداخته نگذارند که کسی از فرموده تخلف ورزد و از میامین برکت واقف و احسان این سایه لطف و مرحمت بزدان بنوعی محاط کرم کسرتده شد و نوالهای نوال آماده گشت که هر روز خلقی بدان انبوهی کامیاب آن موائد گشته از رنج جوع و عسرت و تعب در یوزه و طلب رستند و بدمن فضل و احسان خلیفه زمان بسعت میش و رفاهیت حال پیوستند و دمای اجابت امر آن گروه ضمیمه دیگر موجبات بقای این دولت آسمانی شکوه گردید و تا عسر به یسر تمام مبدل نشد رحم این خیر عام معلق نگشت و چون بعضی اشرف رسید که غله از اطراف کم میسرند و مردم شهر در مواضع فروخت غلات هجوم آورده از اقویا بر ضحفا حیف و میل میروند نظام و نسق امور غله و اهتمام آن بغدادیخان مفوض گشته پنجاه کهن از پندهای منصبدار و پنجاه یسارول بهمرای او تعیین یافته و ازان جهت که عساکر گردون مائر و جنود انجم شمار در دار الخلافه

بسیار فراهم آمده کثرت لشکر در رکاب ظفر اثر بر مرتبه کمال رسیده بود فرمان شده نوینیان والا احتشام و امرای عظام نصف اشکرو سپاه را در حضور نگاهداشته نیمی دیگر بمحال قبول و اقطاعات خویش فرمودند تا هم در انبوهی خلاق شهر تخفیفی پدید آید و هم حال آنقریق بوسعت و رفاهیت گراید *

رویت هلال مبارک رمضان و آغاز سال چهارم

جلوس فرخنده و تشریف جشن عید و جلوس

درین اوقات نصرت حکمت که از یمن معدلت و فرماندهی پایه انزای اورنگ دولت و دین عرصه جهان و ماحضت کیهان نشاط آگین و زمین و زمان و سپهر و اختران بهزاران خجستهگی قریب بود ایام میمنت انجام صیام در رسیده آئین صلح و عداوت تازه شده گامه طاعت و حق پرستی گرمی پذیرفت و بیست و نهم شعبان مطابق دهم اردی بهشت غره جبین انجم و افلاک نور بخش انجمن خاک یعنی هلال مبارک فال رمضان خوشتر از گوشه ابروی ماه رویان از منظر انق جلوه ظهور نموده عبادت منشان سعادت پزوه را بعروغ ایمان چشم روشنی بخشید و سال سیوم از سنین خلافت گیتی آزادی آفتاب عالم تاب اوج عظمت و جهانبانی بفرخی و کمرانی پیرایه انجام گرفته چهارم مال سلطنت و انبال بمبارکی و نیروزی آغاز جهان افروزی نمود و اشاره همایون به پیشکاران پیشگاه هشت و جاه صادر شد که بترتیب اصحاب و تمهید مقدمات جشن جلوس اشرف پرداخته دولخانه والای خاص و عام و محفل

فیض اسامی غمخانه را باین مقرر و رسم معهود آیین عشرت و شانمانی بلندند و اسبک و دلدادل فلک دامن آفتاب انقاع را که * لمؤلفه * نظم *

ظدایش چو پهلوی هم جا کند * ره آسمان جاده پیدا کند
بدامان او گر رسد دست کس * همین پلجه افتابست بس
در پیش ایوان چهل ستون خاص و عام باوج زینت و احتشام بر
اقرارند و سریر فلک نظیر مرصع را که * لمؤلفه * نظم *

ز بس تابش در و لعل خوشاب * دهد سایه اش نور چون آفتاب
سپهری درو گوهرش ماه و مهر * ولی رسم او برخلاف مهر
ز تابان گهر های گیتی فروز * شمردن توان اخترش را بروز
در وسط آن ایوان کیوان نشان نصب نموده مرکوب گرمی نه پایه افلاک
سازند و آرایش و پذیرایش حجر های اطراف خاص و عام بدستور
جشنهای حایق بعد از اهتمام متصدیان بادشاه زادهای والا مقام
و امرای عظام مقرر گشته حکم معلی صادر شد که اصحاب چراغان و
آتشبازی نیز بطریق هر مال سامان دهند و دقیقه از دقائق لوازم
این جشن خجسته فرو بگذارند و اگر چه روز حریر آزادی این زینت
بخش اورنگ کهای بیست و چهارم ماه مبارک رمضان است و
حال گذشته دران روز میروز آغاز جشن شد لیکن از آنجا که همگان
را درین ماه میمنت پرتو بهمنضای طبیعت بشری از رهگذر روزه
داشتن و کف نفس از لذات و التزام ریاضت بدنی که باعث کمال
قوای جسمانیست بمراسم خرمی و انبساط رغبتی تام و مبلی کامل
بیست و نهم آذانی وافی ازان حاصل نه و نیز شهنشاه حق آگاه

یزدان پرست را که بنامی تائیدات سماوی و توفیقات ازلی مرتاسر
این ماه مبارک اثر بقلب و جوارح در لیل و نهار بطاعت و پرستش
حضرت امیردگار قیام میورزند و اجماع از ذکر حق و یاد مانع مطلق
غافل و فاهل نیستند از کمال اشتغال بوظایف عبادات و تحصیل
احباب معادات درین ماه متبرک فرصت پرداختن بمراتب بزم
و سرور و طرب و سرور فیضت انوار این جشن سعید را هم حاله از
روز فرخنده عید قرار داده استند مدت آنرا این نوبت تا ده روز
مقرر فرمودند از سوانح مسرت پیرا آنکه پس از انقضای
دوازده گهری از روز دوشنبه دهم این ماه معهود دو مشکوی
دولت گوهر انصر حشمت و عرباندی نهال گلشن ابدیت و بختمنندی
پادشاه زاده جوان بخت محمد معظم پسرری نیک اختر والا گهر
دوم فرخنده بعالم ظهور گذاشته فروغ بخش دیدار اقبال گردید از
استماع این مژده بیست افزا طبع مقدس خدیو جهان و خلیفه
زمان بشفقتی و ابتهاج گرانیده خواجه معقول ناظر آسمانی تبار را
که این بشارت بسمع همایون رسانیده بود بعنایت خلعت و انعام
یکه هزار روپیه نوازش فرمودند پادشاه زاده ارجند کامگار یکهزار مهر
برمیدیل نذر بخدست اشرف گذرانیده برای آن نو باده نهال
عظمت و احتشام التماس نام نمودند حضرت شاهنشاهی آن مؤود
ممعود را بسلطان معزالدین موصی ساختند و درین ایام بمسامع
حقائق مجامع رحیم که بوداق بیگم ایلچی والی ایران که کنگ
حقائق نگار سابقا بآمنان او از آن دیار اشعار نموده صلح شعبان
داخل بلده ملتان شد و تربیت خلن صوبه دار آجا پس از اقامت

مراسم ضیافت پنجهزار روپیه نه تقویر از نقایس اتمش هندوستان باو
تکلف کرد و چون از ملتان برآمده بدار السلطنة لاهور رسید
خلیل الله خان صوبه دار آجا شرائط مهمان پذیری و رسم نکو داشت
بجا آورده او را ضیافتی پسندیده نمود و دران اذراع تکلفات بکار
برده چهار صد قاب طعام و هفت صد خوان از اقسام منقعات و
عطریات کشیده بیست هزار روپیه و یکقبضه خنجر و شمشیر هر دو
بماز میفکار و هفت تقویر پارچه از اتمش هندوستان باور داد
هزدهم ماه مذکور عریضه یوادیق بیگم ایلچی مشعر بروانه شدن از
دار السلطنة لاهور به پیشگاه حضور لامع النور بابرخشی جانوران شکاری
از باز و جره و چرخ و شاهین و غیران مصحوب کسانش بچذاب
عظمت و جهانبانی رسیده آوردها بعنایت خلعت تشریف سر
افزای پوشیدند از سوانح نصرت پیرا درین خجسته ایام انقناح قلعه
کها تا گهری است از منقعات صوبه مالوه و استخلاص آن ولایت از
مخاذیل قوم بهیل بحسن سعی و کوشش راو بهگونت مذکوره داده
چون بمسامع جلال رسیده بود که چکرستین بهیل سرگروه مقدمان
آن سرزمین که قبل ازین بدولت فرمانبرداری و خدمتگزاری آستان
سلطنت کامیاب توطن و زمینداری آن ولایت بود قلعه مذکور در
تصرف داشت بانغواهی چهل و غرور و استظهار حصانت قلعه مسطور
از مملک قدیم عبودیت و منهج معتقدیم اطاعت انحراف ورزیده
دم استکبار میزد چنانچه از آمدن نزد صوبه دار مالوه و دادن
پیشکش مقری عمده لوازم فرمان پذیری آن مخدول بود مر باز زده
شده بغی و تمرد میورزد لجرم حضرت شاهنشاهی چندی پیش

ازین راو بهگونت حنکه هان را که محال زمینداری و وطن او بآن
ولایت قریب الجوار است بدنع آن مدبر خلافت آئین تعیین مرموده
بودند را و مذکور بموجب حکم جهان مطاع بآنجا شتافته باستیصال
او پرداخت و قلعه کهاتا کپیری را بحسن کوشش و تدبیر مفتوح
گردانیده ساخت آن ولایت از لوٹ تصرف آن مردود پاک ساخت
چون درین هنگام این معنی از عرضه داشت راو بهگونت سنگه
معروض بارگاه جاه و جلال گردید عاطفت پادشاهانه او را مورد
نوازش ساخته خلعت کسوت مباحات بخشید درین ماه میمنت
پرتوسی هزار روزه از خزانه احممان عمیم پادشاه عادل باذل
مهربان کریم بوساطت صدر الصدور بزم صفا و اذقیاء و ارباب
احتیاج و استحقاق بذل و انفاق شد و داعی اجابت انتمای آن گروه
بروزگار همایون آثار متواصل گردید بیست و هشتم چون بوداق بیگ
ایلچی و الی ایران بصرای یادلی که نزدیک آغری آباد است رسیده
آنجا نزول کرده بود گیتی خدیو عالم پرور مهربان او را بهغایت
اولوش خاصه مورد نوازش ساختند و اشاره معلی صادر شد
که بیوم ماه شوال که ساعتی نیک بود ادراک دولت زمینبوس
نماید شب دوشنبه دهم خرداد روئت ماه فرخنده شوال اتفاق
افتاده مسرت بخش دلها و طرب افروز خاطر ها شد درهای بسته
نشاط بکلیک هلال پررزی روزگار کشاده گشت و اسباب خرمی
و انبساط باشاره ابروی ماه نوآماده گردید جهانیان بوزد جشن
کامیاب بهجت و خوشدلی شدند و عالمیان بقدم دو عید یکدیگر
را تهنیت گفتند

• مولفه • نظم •

سپهر را دو مسرت رسید از ایام
زمانه یافت بیلک روز از دو شادی کام
یکی ز عید همایون غرا شوال
دگر ز جشن جلوس شهنشه اسلام
برای عیش دوبالای روزگار فلک
دوصاف عشرت مزوج ساخت در یک جام

و فردای آن که عید خجسته بظربود و بارگاه سلطنت و انجمن خلافت
بصمی کار پردازان پیشگاه دولت جاودانی شکوه آسمانی و پیرایش
خسروانی یافته بود نوای شادیانه اقبال طنطنه عظمت و جلال
بگوش گردون رسانید و نوئلان رفیع مقدار و امرای نامدار و سائر
یافتهای آستان سپهر مدار ادای مراسم تهنیت و مبارکباد در گریاس
ملک اساس حاضر آمدند و چون خورشید جمال جهان آرای گیتی خدیو
دین پرور اسلام پناه پسان ماه عید ازواج سپهر بارگاه تابان شد بتسلیمات
عبودیت تارک آرای سعادت گشتند حضرت شاهنشاهی بهیمنه
معروض عزم توجه بمصلی نموده برفیل ابر خرام کوه پیکر بدیع منظری
که تخت زرین بران زده بودند قرین دولت سوار شدند و گوهران سر
حشمت و سروری فروغ اختر ابهت و نیک اختر پادشاه زاد کامکار
بختیار محمد معظم را در پی سر مکارک جای داده بتوزک و آئینی
که معمول این سلطنت ابد طراز است بمیدگاه شرف حضور بخشیدند
و پس از معاودت بدولتخانه همایون در ایوان سپهر نشان خاص عام
سریر آرای عظمت و احشام گشته بکام بخشی خلایق پرداختند
و بسیاری از عبودیت منشان اخلاص مند و ارادت کیشان عقیدت

پیوند را بمراحم و مواهب خسروانه مورد نوازش ساختند از آن جمله نهال برومند گلشن ابهت و جلال بادشاه زاده ارجمند فرخنده نال محمد معظم را بمرحمت خلعت خاص و سرپیچ مرصع و یکمقد مروارید و انعام یک لک روپیه و نوکل حدیقه ابهت و اقبال بادشاه زاده والا ندر خجسته خصال محمد اعظم را بمطای خلعت خاص و یکمقد مروارید عز اختصاص بخشیدند و از آنجا که دین دولت پایدار و سلطنت گیتی مدار جز بادشاه زادهای نامدار کامگار را افزایش مراتب منصب زیاده بر هفت هزاری هفت هزار سوار معمول نیست و هرگاه عاطفت بادشاهانه بیکي از بندهای عمده که باین پایه عالی رسیده باشد اقتضای ظهور مرحمتی کند او را بانعام برخی از محال زیاده بر تیول تلخواه منصب کامیاب عنایت میسازند شهنشاه بنده پرور مکرمت گستر بر اچه جیستکه که از عمدهای بازگاه سلاطین پناه است و باین منصب والا پایه عزت یارچ ترقی افراخته با آنکه سابق بانعام محالی که یک کرور دام جمع آنست سر بلند گشته بود موازی یک کرور دام دیگر تیول بر سبیل انعام مرحمت نموده او را بین الاقران سرفراز فرمودند و بآن زیاده راجهای عقیدت شعار و دیگر نوئیقان رفیع قدر و امرای نامدار خلع فاخره عطا کردند و طاهر خان یکراس اسپه قراقی و کلور را ستمگه بمرحمت یک زنجیر نیل مباهی گشود و با خلاص خان خویشتی علم و بعیدنی ستمگه و پرتی ستمگه زمیندار عربی نگر سر پیچ مرصع مرحمت و بقطب الدین خان فوجدار سورته اسپ با ساز مطه عنایت نموده فرستادند و اعتماد خان بمناجیه نام خطاب اشرف خانی

و شیخ عبد القوی خطاب اعتماد خانی و اشرف خان که در سلک کومکین دکن انتظام داشت بمناجیه امیر پسر خویشت خطاب بر خوردار خانی و سید حامد ولد مرتضی خان و سید خان قلعه دار ظفر آباد هر یک خطاب خانی و میر باقی ولد میر محمود اصفهانی خطاب باقی خانی و علی بیگ ولد مرشد قلیخان مرحوم خطاب اهتمام خالی نامور گشتند و قاضی آقای رومی که چنانچه سابقا گزارش یافت حسین پاشای حاکم بصره او را بجهت اظهار مراتب عبودیت و هوا خواهی و استفاضه انوار توجهات شاهنشاهی بجناب خلافت فرستاده بود و شرف تقبیل مدد سپهر رتبه دریافته پنج سراسیمه عربی نزد که پاشای مذکور برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر همایون رسانید و از جانب خود نیز چند سراسیمه عربی و یک غلام گرجی پیش کش نموده بقبول آن مرتفاخر بر انراخت و بعنایت خلعت و انعام پنج هزار روپیه مشمول عاطفت خسروانه گردید و محمود دلزاق بفوجداری بیکي از محال صوبه دکن معین گشته بمناجیه خلعت و اسپه عروانی و بافاده هشت صد سوار بمنصب هزاری هزار سوار مباهی گشت و میر عزیز بدخشی بداروغگی عدالت حضور پر نور از تغییر خواجه صادق و عنایت خلعت سر بلند گردید و عساکری که از دیوانگی قرن کشمیر معزول شده بود بمخدمت دیوانی و لعل چند ولد زای بهارامل بدیوانی خالصه شریقه شرف امتداز پوشید و چون خواجه موسی ولد طیب خواجه عریضه میقی بر اظهار مراسم دعا گوی دولت قاهره از ولایت توران ببارگاه اقبال که کعبه اعمال ماکنان

شش جهت گیتی است فرستاده بود چهار هزار روپیه در وجه انعام او مصحوب حاصل عریضه مرسل گشت و بسیاری از امرا و منصبداران باغافه مناصب و دیگر عطایا و مواهب از خلعت و اسب و فیل و جینه و شمشیر و خنجر کامیاب عاطفت پادشاه مکرمت شعار فیض پرور گردیدند و سید محمد متولی مرزا فائض الانوار خواجه ابرار و اموات احرار قدوة الفقراء الواصلین خواجه معین الدین قدس سره به عنایت خلعت و ماده فیل و انعام یک هزار روپیه و سید حسین مدنی بانعام دو هزار روپیه و حاجی قلم خوش نویس و شیخ قطب و شیخ عبد الله و ملا فروغی شاعر هریک بانعام یک هزار روپیه نوازش یافتند و بصالی بهادر گرز بردار و پنج کس دیگر از گرز برداران جینه مرصع و بجمعی کتیر از بندها و خدمت گذاران آستان سلطنت مصیر خلعت مرحمت شد و پانزده هزار روپیه بچندی از ارباب فضل و هنر و پنج هزار روپیه بفرمانه پردازان و سرود سرایان آن بزم مسعود عطا گشت و درین روز عالم افروز از جانب نخله کریمه ریاض ارجمندی دوحه شریفه حدائق سر بلندی ملکه تقدس نقاب خورشید احتجاب بیک صاحب برخی از نوادر جواهر و مرصع آلات که از مستقر الخلافة اکبر اباد برحم تهنیت این جشن دولت پیر اخدمت والا اوسال داشته بودند بدطر اکسیر اثر و میده پرتو قبول پذیرفت و راجه جیسنگه نوزده سراسپ با ساز طلا و بعضی از بقائس جواهر و مرصع آلات بمحل عرض رسانید و محمد آمین خان میر بخشی و وزیر خان و امالتخان و بهادر خان و مرتضی خان و تقریخان و چندی دیه

از امرای عظام و عمد های بارگاه مهیر احترام هریک در خور حال پیشکشی شائسته گذرانید *

دلازمت بوداق بیک ایلچی و رسانیدن

نامه و گذرانیدن سوغات والی ایران

چون مفیر مذکور که حقیقت آمدنش سبق گذارش یافته بظاهر دار الخلافة رسیده بود سیوم عید در اثنای این جشن سعید حکم معلی صادر شد که اسد خان و سیفخان و ملتفت خان صدر نوزک پذیر شده او را از بیرون شهر بملازمت کرامت بهر آوردند و آنها بموجب حکم لازم الامثال او را ببارگاه جاه و جلال رسانیدند و در ایوان فلک نشان خاص و عام که حضرت شاهنشاهی آنجا مرید آرای عظمت و کمرانی بودند شرف اندوز تغبیل آستان سلطنت گشته بطرز و قانونی که معمولی این دولت روز افزونعت سعادت ملازمت اشرف دریافت و بعد از ادای آداب کورنش و تسلیم نامه والی ایران را گذرانید و عاطفت بادشاهانه دران مجلس مقدس او را بعطای خلعت فاخره و جینه و خنجر مرصع نوازش نمود و ارکچه جشن با پیاله و خوانچه طلا و پان با پاندان و خوان طلا مرحمت شد و پس از انقضای این فرخنده مجلس با اشاره والا او را بخانه رستم خان مرحوم که سر منزل دست عالی دلنشین برکناره دریای جون و از مرکز خاصه شریفه فرش و دیگر لوازم آن سامان یافته بود فرود آوردند و مفیر عزیز بخشی که از بندهای سنجیده بود بمهمانداری او معین گردید گیتی خدیو مکرمت پرور روز دیگر نیز او را به پیشگاه حضور

قدیمی سرور طلب فرموده سعادت اندوز کورنش ساختند و بعطای
یکقبضه شمشیر با ساز مرصع نواختند و چندی از همراهانش را مثل
نظر قلی میر آخور اچمان سوغات و محمد حسین تحویلدار امتعه
و تفسوفات و احمد بیگ خویش ایلچی مذکور و میرزین العابدین
ملای اروا بمرحمت خلعت کسوت مباحات بخشیدند و شهنشاه در
اجمن خاص غسلخانه بریر آزای اقبال گشته چراغان گشتیها که
باهتمام و کلاهی پادشاهزادهای عالی نژاد والا مقام و نویزان رفیع
قدر و امرای عظام بدستور معهود دیگر جشنها در کمال خوبی و نظر
فریبی سامان یافته بود مسرت افروز طبع مقدس گردید و بودای
بیگ و همراهانش تماشای آن هنگامه دل پذیر نمودند و هفتم
شوال دگر باره سفیر مزبور را بیمارگاه فلک پیشگاه طلب فرموده
کامیاب کورنش گردانیدند درین روز خجسته سوغات والی ایران از
نظر کیمیا اثر پادشاه دین پرور گذشت ازان جمله شصت و شش سر
اسب عراقی برق تک باد رفتار و یک دانه سرورید غلطان آبدار بوزن
می و هفت تهرات بود الحق نطفه این قم گوهری از صلب ابر
نیمان در صدف اسکان کم قرار میگيرد و در دانه باین گون و لون
بطریق قدرت از بحر منع بساحل ظهور می افتد آن در یتیم را
جوهر شناسان پایه سرور اطل به شصت هزار روپیه قیمت نمودند و
مجموع آن ارمغان بوقوف ارباب خیرت اچهار لک و بیست و دو
هزار روپیه بقیمت رسید و بوداق بیک خود نیز از اچمان عراقی و
شهران بختی و دیگر نغانس ایران پیشکشی شایسته بنظر همایون
درآورد و بقبول آن مریدندی اندوخت و عاطفت پادشاهانه او را بانعام

شصت هزار روپیه و عطای ماده فیل باحوضه نقره و جل زربفت
مباحی ساخت و محمد حسین تحویلدار را بانعام پنج هزار روپیه
و نظر قلی میر آخور و میرزین العابدین هریک را بانعام سه هزار
روپیه و احمد بیگ خویش ایلچی را بانعام دو هزار روپیه سرفرازی
۱ شید پنجم ذی قعدة مطابق میزد هم تیر ماه که جشن عید گلابی
بود پادشاه زاد های ارجمند کامکار و امرای نامدار برسم معهود
سراچیهای مرصع و میناکار گذرانیده مسرت پیرای طبع مبارک
شهنشاه روزگار گردیدند درین ایام فاضل خان که طفلی ازو درگذشته
بود بعطای خلعت خاص کسوت مرحمت پوشید و راجه رای هفتم
میسودی از وطن رسیده جبه سالی آستان خلعت گردید و قباد خان
که از صوبه دارای تته معزول گشته بود بادراک شرف بساط بوس
نایز شد و چون ابو معید نیز اعتماد الدوله رحلت کرده بود خانزاد
خان و صلاح الدین پسران او در اچمان همشیره زاده اش را عاطفت
پادشاهانه بعطای خلعت از لباس گذرت برآورد و بمعرض اشرف
رسید که جمال ولد دلیر خان که بنیابت پدر بقوجداری پیسواره بود
باجل طبعی روزگار حیاتش سپری شد •

جشن وزن مبارک قمری سال چهل و پنجم

درین هنگام میمنت فرجام موسم وزن قمری مهر سپهر سلطنت
و سروری در رسیده آئین جهان پیرائی و عشرت آرائی تازه شد و روز
مبارک یکشنبه نوزدهم ذی قعدة مطابق بیست و هفتم ماه تیر
آنچشن فرخنده صورت انعام یافته پس از انقضای بازده گهزی از

روز مذکور در ایوان کیوان نشان غسل خانه که بترتیب اسباب تجمّل و احتشام آراستگی یافته بود وزن معهود بآئین معهود بفعل آمد و سال چهل و چهارم قمری از عمر سعادت قرین خدیو کشور دولت و دین و یقوی و فیروزی و نیک اختیاری و بهروزی بانجام رسیده سال چهل و پنجم به مبارکی آغاز شد بادشاهزادهای کامگار والا تبار و نوینان رفیع مقدار رسم نثار بتقدیم رسانیده تسلیمات تهنیت بجا آوردند حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن مبارک ارزنگ جهانبانی و سریر کمرانی بعد جلوس همایون والا پایه گردانیده بکام بخشی خلایق پرداختند درین روز فرخنده بهایت خان صوبه دار کابل بعنایت ارسال خلعت خاص قامت امتیاز افرات و اصالت خان بمرحمت اسپ مباحی گشته بمراد آباد مرخص شد و خان زمان صوبه دار ظفر آباد باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار بلند رتبه یانیت و بوداق بیگ ایلچی بانعام پنجاه هزار روپیه و مرحمت کمر مرصع و خلعت پارانی و پاندان با خوانچه طلا و یک قبضه چرباسر مرصع و یک قبضه بندوق خاصه مورد عنایات کوناگون گردید و بمحمد حسین تحویلدار سه هزار روپیه و بغفر قلی میر اخور و حکیم یوسف از همراهان بوداق بیک هرکام دو هزار روپیه و بچند کس از قورچیان و همراهان ایلچی مذکور سیزده هزار روپیه عطا شد و اصالتخان فوجدار مراد آباد بمرحمت اسپ باساز طلا مباحی گشته بمحال فوهداری خود مرخص شد و خان زمان صوبه دار ظفر آباد باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار بلند رتبه یانیت

و تاجی دکنی از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار مولدنی یانیت و راجه راج روپ بمرحمت مرصع غزنین از تغیر مید شهابت خان معین گشته بعنایت خلعت و اسپ مباحی شد و از مقصبتش که سه هزار سوار بود پانصد سوار دو اسبه سه اسبه مقرر گردید برلیغ گیتی مطاع بعد نفاذ پیوست که مید شهابت خان بعد از رسیدن راجه مذکور بدار الملک کابل آمده در سلک کومریان آن صوبه منتظم باشد و سید عزت خان فوجداری مرکز بهکر از تغیر خنجر خان منصوب شده بمرحمت خلعت و باضافه پانصد سوار دو هزار و دو هزار سوار مرصع گشته و عسکر خان فوجدار بنارس از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و شصت سوار و بعد انداز خان از تغیر هاتل خان فوجداری میان دواب و عنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار فوجدار خان فوجداری فواهی دار الخلافة شاهجهان آباد و عطای خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و الف خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و شصت سوار سرورازی اندوختند و بهکار افغان فوجداری کوهستان چون از تغیر میر خان ثعین یافته از اصل و اضافه هزار و دو هزار سوار و پانصد خلعت مورد نوازش گردید و ناظر خان خواجه سرا بخدمت داروغگی زرگر خانه و از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد سوار مباحی شد و عالم خان مردار قبیلۀ نو خانی و تاجی ژ میندار کچه و پرتبی سلک زمیندار سرب نگر و راجه دیبی سلک بندیل و اعتبار خان قلعه دار

ابراهیم از اتباع میوای مشهور که برهبری طالع از آنفلات گیش
جدائی گزیده بعزم بندگی در گاه خلعت پناه نزد امیر الامرا آمده
بود بموجب التماس آن عمده نوئیان بمنصب هزاری پانصد سوار
کامیاب شد و چون سیدی جوهر که از عمدهای علی عادل خان بود از
محرور گشته بدولت سعادت نقش ارادت این آستان اقبال بر
لوح ضمیر مرتسم شاخه بود و سیدی بلال وکیل خود را بجانب
خلاصت و جهاداری ترشاده میخواست که روی نیاز بدر دولت
ابد طراز آرد عاطفت پادشاهانه او را باسان خلعت فخره با فرمان
مرحمت عنوان مصحوب سیدی بلال وکیلش مرافرازی بخشید
و وکیل مذکور بعطای خلعت واسپ و انعام دو هزار روپیه مباحی
گردید و جواهر خان خواجه سرا بمرحمت ماده نیل و محمد آمین
شیرازی و حکیم محمد مهدی آزدستانی و مهد محمد صالح
گجراتی هر یک بمنایت خلعت و قلم اقامی که حسین پاشای
حاکم بصری بانعام پنج هزار روپیه و میر شرف الدین صفهانی
از سادات گلستانه بانعام دو صد اشرفی و حاجی حسین عرب
بمکرمات خلعت و انعام دو هزار روپیه و سید عبد الرؤف مدنی
بانعام دو هزار روپیه و شاه قلی و لد شمسوار بیگ که از دکن آمده
بود بمنایت شمشیر با ساز طلا و انعام یک هزار روپیه و بسرامخان
کلارفت و چند سیدی دیگر هر کدام بانعام یک هزار روپیه فیض اندوز
عاطفت خسروانه گردیدند و بچندی از شرف اندوزان بصاط خدمت
از خزانه احسان و مکرمات بیست هزار روپیه انعام شد و سه هزار
روپیه بزمرد نفیض منجان و مرود سرایان آن بزم مسعود انعام شد

مبوم ذی الحجۃ بوداق بیگ سفیر وایی ایران بانعام صد اشرفی
کلی که وزن مجموع هفت صد توله بود و سه صد روپیه هریک بوزن
پانصد توله نوازش یافت و درین هنگام پیشکش امیر الامرا سوده دار
دکن از نوادر و جواهر و دیگر تحف و رغائب و پیشکش قباد خان
سوده دار معزول تهنه مشتمل بر مرصع آلات و نقایص اتمعه تهنه
و یک زنجیر نیل و پیشکش شمس الدین خان غویشکی یک زنجیر
ماده نیل و پیشکش ملکلیخان بنظر قدسی انوار در آمد و راجه
جیدلکه دو اسب عراقی بزم پیشکش گذرانید و چون بمصامع
همایون رسید که میر ابراهیم ولد میر نعمان که چنانچه گزارش یافته
جهت رسانیدن مبلغ شش لک و شصت هزار روپیه که شهنشاه
جهان بدر حرمین شریفین زاد هما الله قدر و تعظیما کرده بود بآن
امکان قدس مرخص شده بود و دران حدود باقتضای اجل موعود
رحلت هندی ازین مرای فانی بر بسته عاطفت پادشاهانه اسلام
خان را که خمر او بود باهمت خان خلف خان مذکور بعطای
خلعت نواخت و کنور رامنگه که کوچ او فوت شده بود و راجه
رامنگه که یکی از انار بش در گذشته بود هر یک خلعت کسوت
نوازش پوشید و افتخار خان و ملتقت خان و بهاء الدین پسران
اصالت خان مرحوم که والد آنها رحلت نموده بود بعطای خلعت
از لباس کدورت پر آمدند و عسکر خان نوجدار بنارس که پسرش
فوت شده بود بمنایت ارمال خلعت مورد الثقات گردید و از وقائع
صوبه کابل بموقف عرض رحیده که نیکنام خان افغان باجل طبیعی
در گذشت دهم ذی حجه که عید فرخنده اشعی بود دگر بار بارگاه

سلطنت و جهانبانی بآذین نشاط و شاهسانی زینت یافته نوای
شادبانه اقبال سامعه پیرای همگنان گردید و عمدتایی آستان دولت
و مائیندهای عتبه خلعت در بار جهان مدار حاضر آمده چون خورشید
جمال عالم آرای گیتی خدیو عالمگیر از اوج عظمت و جلال طالع شد
مرام عبودیت و تعلیمات تهذیب لجا آوردند حضرت شاهنشاهی
بشینه کریمه خویش عزیمت مصلی کرد: بآئین معبود توجه فرمودند و نماز
عید را آنجا بجماعت گزارده قرین سعادت معاودت نمودند و پس از
ادای حلت قربان هر ایوان سیور نشان خاص و عام بر اورنگ فلک
پایه مرصع نگار جلوس فرموده کام بخش خلایق گردیدند و درین روز
خجسته بوداق بیگ ایلچی والی ایوان را رخصت انصراف ارزانی
داشته بانعام یک لک روپیه و عنایت خلعت فاخره و خنجر مبدع
با علاقه سرورید و امپ با زین و لجام طلا و نعل با زین طلا و سار
نقره و جل زر بفت و یگزنجیر نعل دریائی که شکل و صورتش خالی
از طرنکی و غرابتی نیست و یک منزل پالکی با ساز و لوازم آن
مطرح انوار نوازش ساختند و مقرر فرمودند که جواب نامه متعاقب
او مصحوب یکی از بندهای عمده که بسمت فہمیدگی و سبیدگی
موسوم باشد یا شایسته ارمغانی از نقایص و فوائد هندوستان
مکن بفرستند و بالیلچی مذکور از اول تا آخر پنج لک روپیه
و ہمراہانش سی و پنج ہزار روپیه عطا شد و حکم جهان مطاع
بصدور پیوست که خواجہ صادق بخششی اورا بدرقہ نموده بدین
رماند و چون درین ایام از وقائع دارالملک کابل بمسامع حقائق
مجامع رسید کہ عہد العزیز خان والی بخارا بہ مقتضای طرز شہاسی

و قاعدہ ذاتی و بر وفق سنت املاف خویش عمل نموده بجهت تقدیم
مراسم مبارکباد جاوس ہمایون بر اورنگ خلعت و جهانبانی خواجہ
احمد پسر خواجہ خواند محمود را کہ از کبار خواجہای ماوری النہر بود
باتہنیت نامہ خلعت آئین بخدمت اشرف فرجنادہ سفیر مذکور یازدہم
ذی قعدہ بخط کلیل رسیدہ است از پیشکاه سلطنت مصاحب بیگ
بعہت ہماننداری و آرزوی خواجہ معطور تعین یافتہ مرخص
گردید و بطراز کسوت حشمت و نامنداری زینت مسند ابہت و بختیاری
بادشاہ زادہ والا قہر محمد معظم و راجہ جیسنگہ و محمد امین
خان و مرتضی و دیگر اصرای عظام بمناعت موسم بر شکل خلعت
بارانی عطا شد و چون نوکل حدیقہ دولت تازہ نپال گلشن سلطنت
بادشاہزادہ والا قہر محمد اعظم را تربیت بادشاہانہ نوازش بندوق
اندازی کہ تحصیل ملکہ آن ناگزیر نشاء ضروری و سرانزازی است
مامور ساخته بودند ہوشدار خان کہ آن شبوہ را خوب ورزیدہ بخدمت
تعلیم آن والا تبار ترک افتخار اعراختہ خلعت یافت و بادشاہزادہ
سعادت پہوند بمرحمت بندوق خاصہ مورد عاطفت گردیدند و سردار
خان کہ در سلک کومکیان صوبہ گجرات انتظام داشت بموجب
طلب ازان صوب رسیدہ فامیہ علی آستان معلی گردید و یک
زنجیر نعل و چند تلادہ یوز کہ فرد کامل آن در گجرات پیدا میشود یا
دیگر نفائس اشیا بر ہم پیشکش گذرانید و بفوجدار و جاگیر داری
سرکر بہر ایچ معین گشتہ بمنایت خلعت و باضافہ ہزار سوار
بمنصب دو ہزاری دو ہزار و پانصد سوار سر بلندی یافت
و ظفر خان کہ در سلک دعاگویان دولت قاہرہ بود رخصت سکونت

در دار السلطنة لاهور يافته بعطای خلعت مباحی شد و عاقل خان که از نوجداري میان دواب معزول گشته بود چون بسبب بعضي عوارض جسمانی در پیشگاه خلانت و جهانباني استدعا نمود که گوشه انزوا گزیده بدعای دولت روز افزون قیام نماید بسا لباد نه هزار روپيه موظف گشته بدار السلطنة لاهور رخصت یافت و از نوشته و قانع نگاران ممالک شرقي بموقف عرض رسید که ثو القدر خان حارس قلعه رهناس باجل طبیعی رخت اقامت از حصار همتي بیرون کشید و هزبر خان بحرامت حصن مذکور تعیین یافته بعزایت خلعت و از اصل امانه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سربلند گردید از موافق دولت پیرا جوهر نمای تیغ اقبال حضرت شاهنشاهیست بسر افشانی چنبت بد گهر که سرگروه مفسدان خود سربود آن بني اندیش فتنه پرور از قوم ضلالت کیش بنديله امت و از دیرباز در ولایت و سیع مالوه باستظهار بیشهای انبوه و سرزمینهای ناهموار آن حدود قزاقی و رهنری جسارت ورزید بپیرایه بني وطنیان و مسلک نامستقیم خلاف و عصیان می پیمود و بآئین دزد پیشگان زندگانی می نمود در ایام سلطنت اعلیحضرت مکرر اقواج قاهره بادشاهی بدفع واستیصال آن بدسگال معین گشت لیکن قلع ریشه فساد و قطع ماده افساد او چنانچه بایست صورت نه بست در هنگام توجه عساکر گیتی کشا از دکن بدستداری عجز و استکانت و توبه و فدامت در حدود مالوه بموکب جلال پیوسته دولت زمین بوس دریافت و بسلوک جاده عبودیت و دوات خواهی و اختیار خدمتگزاری و همراهی ذلت و جبرام

خویش را پرده عفو و بخشش پوشانید و چون جنود کیهانستان در نواحی مستقر الخلافة اکبر آباد بردارای پیشکوه ظفریافته بتعاقب آن بدسآب متوجه پنجاب گشت و حاجت آن بوم و بر از وجود فتنه آمود او پیرامده شد هنگام مراجعت رایات عالیات بدار الخلافة آن مردود بموجب فرمان همایون در ملک کومکیان خلیل الله خان منسلک گردید در دار السلطنة لاهور ماند و در وقتی که موکب اقبال از مرکز خلانت بدنع فتنه ناشجاع متوجه اله آباد گردید آنضالات کیش را عرق بدرگی حرکت نموده و جوهر فرورمابگی از ذات خساست نهاد سربرزده از دار السلطنة لاهور بآئین ممالیک گزیر پیشه فرار نمود و مالوه رنده بشیمه ذمیمه و عادت قدیمه خویش همان طریقه رهنری و قطع طریق پیش گرفت و چون دران هنگام از طرف اله آباد ناشجاع فتنه جو لویا فساد افراشته گرد مخالفت و مدوان انگیزه بود چنانچه سبق ذکر یافته دران یورش نیروزی اثر راجه جسونت سنگه در عین معرکه رغا و موقف هیجا از لشکر ظفر پیرا روگردان شده منتهج عصیان پیمود و از سمت گجرات دارا پیشکوه باطل ستیز دگر باره سپاه و لشکری فراهم آورده بهوس مقابله و آویزش با موکب ظفر لواروانه اجمیر گشته بود آنضلال اندیش بد مآل به پشت گرمی سنج آشوروش و اختلال انتهاز فرصت نموده مسالک و شوارع ولایت مالوه بر متردین میثورانید و جسارت و خیرگی از حد گذرانیده بود حضرت شاهنشاهی دران ایام عجلانه سو بهگون بنديله را که هم از قوم اومت با چندی دیگر از راجپوتان بتادیت و تنبیه انمردود تعیین نمودند و بعد از آنکه مهم ناشجاع و دارا پیشکوه و راجه جسونت

مذکبه بمیامین اقبال فرخنده غالب بر وفق خواهش اولیای دولت
بیدرزوال بقطع و فصل اجماعید و غبار آن فتنها که بیگوار برافراشته بود
بآب تیغ عالمگیر شهنشاه سکندر نظیر در اندک فرصتی فرو نشست
و ریایات جاه و جلال پرتو دروید بدار الخلافة آمدند راجه دیبی سنگه
بندیده باستیصال آن مقهور مأمور گشته پریغ گیتی مطاع بنام
جمع جاکیر داران و کومکیان صوبه مالوه عز نفاذ یامت که باتفاق
راجه مذکور در دفع و استهلاک او مامور بوده ریشه فساد انضالات
نهاد ازان سرزمین بر اندازند و ماحیت آن برو بوم از غار انسداد او
بپردازند و این گروه بموجب فرمان همایون کمر همت بکفایت مهم
آن مخدول بسته شب و روز در کمین فرصت بودند و آن نابکار از
بیم صولت اوج نصرت شعار دران مدت یکجا قرار نگرفته روبه
صفت هر روز گوشه می خزید و هر شب مسکن و مقامی تازه میگزید
تا آنکه درین سال فیروزی مآل بمردم راجه سجان سنگه بندیده که
خون در ملک کومکیان عساکر بنگاله انتظام داشت و برخی از اتباع
و تابینانش در وطن او بودند خبر رسید که آن حیدر بخت تبه کار
بقوم دهندیره پناه برده میان آن گروه در آمده است باستماع
این خبر بولایت دهندیره شتافته به تجسس حال او پرداختند و چون
آگاهی یافتند که آن عصیان منش در موضع سهره که مرطن راجه
اندرمن دهندیره است بمیامین مردم او مخفی گشته است
بآنجای رفته طلب او نمودند جمعی ازان قوم کوه اندیش که
بمنامبت ملت و کیش او را جا داده بودند از قهر و عذاب پادشاه
مالک رقاب خائف و هراسان شده در حالتی که آن کافر اجل گرفته

عایل و مریض بود مداوای او را ازدم شمشیر تدبیر جهنم و احکم
ضرورت سر پرشش از تن فتنه پرور جدا کرده نهانی از مردم راجه
سجان سنگه بدربار جهاندار فرستادند و پاتها جواب دادند که ما او را
از هم گذرانیده بسزای کردار رسانیدیم و چهاردهم ربیع الاول هر
آن مدبر خیره مر بجناب سلطنت رسیده برخاک ادبار و نکونساری
پای فرسود مذلت و غواری گردید و ظهور آثار نیرنگی اقبال دشمن شکار
خدبو جهان بتازگی تمرک منشان خلاف اثین را سرمایه عبرت شده
دولت خواهان بیدار بخت آگاه دل را بصیرت بخشید *

جشن وزن شمسی و آغاز سال چهل و چهارم

درین هنگام میمنت انوار موسم وزن شمسی خدیو روزگار بصد خرمی
نصل بهار در رسیده گلنهای نشاط بر تارک جهانیان امشاند و دگر بارة
بازگه دولت و پیشگاه عظمت به آذین خسروانی زیب وزینت پذیرفته
رسم عیش و آئین شادمانی تازه شد و چهارشنبه سلخ ربیع الاول مطابق
دوازدهم آذر هس از انقضای هفت گهزی از روز مذکور در ایوان
مهر نشان غسل خانه آتجشن خجسته انعقاد یافته از فیض منجیدن
بادشاه خلک دستگاه گفتین ترازو جرم خورشید و ماه را بهنگ کم
برگرفت و سال چهل و سوم شمسی از عمر سعادت قرین گیتی خدیو
با داد و دین بهزاران نصرت و فیروزی و میمنت و بهروزی با انجام
رسیده سال چهل و چهارم آغاز شد حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از
مرام وزن بایوان چهل ستون خاص و عام که گران مایه تخت
فیروزی بخت مرصع نگار در آنجا نصب کرده بودند سریر آزادی

دوامت و کسرانی شدند درین یزم فرخنده قرة العین عظمت و بختیاری
 قوة الظهور شوکت و نامحاری بادشاهزاده فرخ خصال محمد معظم
 بانعام دولک رویه نوازش یافتند و امیر امرای صوبه دار دکن
 و خان خانان سپه دار بنگاله و مهاراجه جمونیت جنگه ناظم مهام
 احمد آباد و جعفر خان صوبه دار مالوه و مهابت خان صوبه دار
 کابل بعنایت ارمال خلع فاخره قامت مغالطت اتراختند و عبد
 الرحمن بن نذر محمد خان بانعام ده هزار رویه مورد مرحمت شد
 و عابد خان که از نژاد کبار خواجهای مادی التهور است بتفویض
 خدمت جلیل القدر مدارت کل از تغییر شیخ میرک که او را
 کبر من در یافته بود واقایه گردانند و احلام خان بصوبه داری کشمیر
 دایم از تغییر ابراهیم خان معین گشته بمرحمت خلعت و اسب
 با ساز طه مرسلند شد و همت خان پسرش بعنایت اسب
 مباحی گشته برنافت پسر مرخص گردید و چون صف شکار
 میر آتش بنابر تقصیری مورد عتاب بادشاهانه گشته از منصب
 و خدمت معزول شده بود فدائیشان بخدمت داروغگی توبخانه
 خلعت سرفرازی پوشید و قباد خان باضانه پانصد سوار بمنصب
 ده هزاری دو هزار و پانصد سوار چهره اعتبار ابروخت و اکرم خان
 بفوجداری فتحپور و خانوه معین گشته از اصل و اضافیه بمنصب
 دو هزاری دو هزار سوار مورد مرحمت گردید و حسن علی خان
 تون بیگی بعنایت خلعت کموت مباحات یافته جهت بدر
 کردن جانوران بشکار گاههای نواحی دارالخلافه مرخص شد و
 چون فوجی تازه از مبارزان جلوه انبال برده کوهک بدکن معین

شد بود و بعد انداز خان یوسایدن آن مامور گشته بعنایت خلعت
 و علم و یک زنجیر فیل نوازش یافت و از جمعی که با خان مذکور
 بدکن تعیین یافته بودند رکعتانه سنه راتهور بعنایت خلعت و از
 اصل و اضافیه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و قادر دان
 انصاری و جهانباز خان هریک بمرحمت خلعت و از اصل و اضافیه
 بمنصب هزاری پانصد سوار زاهد خان و حید علی اکبر باره
 و چندی دیگر بعنایت اسب و ترکناز خان و سید زین العابدین
 بخاری و جمعی دیگر بمرحمت خلعت و برخی بعطای شمشیر
 بر اندوز عزت گشتند و سوبه کرن فدیله از اصل و اضافیه بمنصب
 دو هزاری هزار و دو صد سوار و مرحمت خلعت و شمشیر سرفراز
 گشته در حاکم کومکیان صوبه دار الملک کابل منتظم شد و سرادقانی
 کبر از کومکیان صوبه مذکور باضافه چهار صد سوار بمنصب هزار
 و پانصدی هزار و چهار صد سوار و از اصل و اضافیه الثقات خان
 بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و امام اویردی که در حاکم
 کومکیان دکن منتظم است بمنصب هزاری هزار سوار و حامد خان
 بمنصب هزاری چهار صد سوار و افتخار ولد فاخر خان بمنصب هزاری
 صد صد سوار و محمد عابد ولد زاهد خان مرحوم بمنصب هزاری
 دو صد و پنجاه سوار و حکیم صالح شیرازی بمنصب هزاری صد سوار
 مشمول انتظار عنایت گردیدند و مانسنگه ولد راجه رویسنگه راتهور
 بعنایت مر پنج مرصع تارک مباحات اتراخته بوطن رخصت یافت
 و روح بدیوانی دار الملک کابل از تغییر یعقوب خان منصوب
 شده بعنایت خلعت و خطاب بشارت خانی سرمایه کسرانی اندوخت

و سید جعفر خان ولد سید جلال بخاری و سید محمد خلف او که در موطن مالوف خود کجرات بودند بعنایت ارسال خلعت سرمایه افتخار اندوختند و کمال نظر داروغه آبدار خانه بخطاب خدمت طلب خانی پایه عزت یافت و انور خان خواجه سرا که التماس رخصت زیارت حرمین شریفین زاده الله شرفا و قدرا نموده بود بعنایت و انعام دو هزار روپیه مرافراز گشته بادراک آن سعادت ماندن شد و قلم اقای کمر حسین پاشای حاکم بصره یانعام درازده هزار روپیه و عطای خلعت کامیاب گشته رخصت انصرام یافت و بهمرامان او یک هزار روپیه عنایت شد و مصحوب او یک صد و شمشیر مرصع گران بها برای پاشای مذکور مرسل گردید و مغول خان که از زمره گوشه نشینان بود بانعام پنج هزار روپیه بهره اندر مرحمت گشت و بسیاری از امرا و منصب داران بمکرمات خلعت و اسب و شمشیر و دیگر عطایای خسروانی مباحی گردیدند و هفت هزار روپیه بزمرة نغمه سنجان و مرود سرایان آن بزم مسعود عطا شد و جمعی کثیر از بندهای آستان خلاء و ملازمان رکن دولت بعنایت خلعت و برخی بمکرمات اسب مباحی گشتند و درین روز جهان افروز از جانب خان خا میه سالار یک قطعه الماس ابدار که هفتاد و پنج هزار روپیه قیمة آن بود بنظر مهر انوار در آمده پسند طبع همایون افتاد و پیکسکس مهاراجه جمعونت سنگه صوبه دار کجرات از نوادر جواهر و مرصع آلات به پیشگاه حضور رسیده پایه قبول یافت و دانشمند عال امامی که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت بمحل عرض رسانند

و دیگر امرای نامدار و عمدهای آستان مظهر مدار پیشکشها درخور حال گذرانیدند و اشاره والا صادر شد که تا پنج روز این جشن فرخنده هنگامه آرای عشرت و غروری و انجمن امروز مسرت و شادکامی باشد

ادراک سعادت ملازمت خواجه احمد

سفیر عبد العزیز خان والی بخارا و

گذرانیدن نامه در ایام این جشن طرب پیرا

چون آن خان والا دودمان چنانچه سابقا گزارش یافت نصبت خوانین اسلاف و طریقه ابا و اجداد که همواره با مریر آزادیان این دولت خدا داد رعایت مراتب یکجبهتی و داد و سلوک سلك صداقت و اتحاد نموده باقتضای صلاح اندیشی طالب اینلاف و التیام و بادی فتح الباب ارسال نامه و ابلاغ پیام بوده اند برای ادای مبارک باد جلوس این فرزنده لواهی عظمت و کشور ستانی بر اورنگ خلافت و جهانبنانی خواجه احمد نام یکی از نزدیکان خود را با تهنیت نامه مبنی بر مراتب الفت و استیذان و محتوی بر قواعد آداب دانی و پایه شناسی و ارمغانی از نفائس و مرغوبات ثوران بزم سفارت باستان فلک نشان فرستاده ایلچی مذکور درین هنگام بظاهر دار الخلافه رسیده بود چهارم ربیع الثانی در اثنای این بزم کمرانی و جشن خسروانی حکم معلی صادر شد که بمساعت تلذیم حده جلال فایز گردد و بموصف فرمان همایون صیفخان و رقبه خان پذیره شده او را ببارگاه اقبال رسانیدند و در محفل فلک شکوه خاص و عام بومیلد بخشیان عظام شرف استلام حده مظهر

احترام دریافت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم نامه
مبد العزیز خان را بخداست اشرف گذرانید و سوغات که مشتمل بود
بر امداد راهوار ترکی و شتران فرود مایه بختی و دیگر تحف
و نوادر بنظر خورشید مآثر رسانید از آن جمله یک قطعه لعل رنگین
خوشآب بود که بچهل هزار روپیه قیمت شد عاطفت پادشاهانه
در آن روز خواجه احمد مزبور را بمکرمات خلعت فاخره و خنجر
گران بها باعلاقه مرادید و انعام هشت هزار روپیه نوازش نمود
و چون در راه کوفتی بهمرسانیده هنوز بقیه ضعفی داشت
مصای مرمع مطافرموده منزلی لایق بجهت بودنش مقرر شد
و شبهنگام باشاره والای فرمان روای ایام کشتیهایی که بدستور
جشنهای سابق بران چراغان شده بود بر روی دریای جوه جلوه گر
گشته هیبت بخش ناظران و طرب فزای حاضران گردید و چراغانی
که از شمع داران روی آب بر زمین کنار دریا در کمال خوبی و نظر
مربوبی ترتیب یافته بود ایستادهای آن انجمن عشرت را مسرت
بخشید حضرت شهشاهی در ایوان سپهر نشان قشخانه رو بدریا بر
سریر عظمت و اقبال جلوس فرموده از اوج رفعت و علایق تماشای
بهجت افزا توجه فرمودند و خواجه احمد الچپی نیز در آن فرخنده
مجلس سعادت حضور یافته از تفرج آن هنگامه دایمیر بهره ور شده •

جشن کدخدائی پادشاهزاده عالی تبار بخت بیدار
خجسته شیم محمد معظم با دختر عفت میر راجه
رو بسنگه راتهور بر طبق سنت سنیه مبدعت افروز

از اینجا که حکمت کامله خالق احد و بدنیاز ممد که ذات مقدسش
بتنزیه لم یولد منفرد و ممتاز و در صفت وحدت و یکتائی
بی سهم و انباز است حشره بقای انسان که خلف الصدق
دودمان اسکن و قوه العین خانواده اکوان است و مخلوق
از برای پرستش مانع و معرفت یزدان بتوالد و تامل باز
بسته و مرور اهل دانش و بینش که کدخدائی سرای آمریش است
در ترتیب سنت سنیه نکاح بامر تذاکرها تکانوا عقد جواهر رحمت
در دامن بخت نیک سرانجامان است گسسته بر قاطبه خلایق و کانه
عباد خصوصاً سلاطین والا نژاد که اساطین کارخانه ایجاد اند لازم و مستحکم
است که همت بلند نعمت بر تکثیر ذریه که سرمایه نظام کشور صورتست
مقصود داشته سراچه همتی و پیشگاه حق پرستی را رونق فزایند
و اخلاف عالی گهر را با عفت منشان نیکو میر سمیت مزاجت داده
در امتیقای نسل که خلود ذکر و دوام نام از شرائف نتایج آنست
کوشش نمایند بنابرین رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که
بهین مظهر خلیفه آلهی و در همه امور مقتدی بآثار شرع مظهر
جناب رسالت پداهی اند درین هنگام میمنت فرجام چنان اقتضای نمود
که فرزند اختر برج دولت رخسار گهر درج سلطنت پادشاهزاده
کامگار بخت بیدار محمد معظم را که من شریفش بدایه نوزده

مالگی رسیده نخل پرورنده قدرش در گلشن شهاب و کمرانی قد کشیده بود ازین سنت وافی ترکست بهر روز ازین و خاطر اقدس از پیوند آن گشتن جایز و حال که باینست بخت و ... بود لازم ادا پذیرد ازین و پس از تأمل در اختیار عفت مرستی که مزارار این نصیب ارجمند باشد قرعۀ این دولت بدام صبیغه ستوده اطوار راجه روپ منگه را تهور که از لژان راجهائی فیضان بهر عمر عم مهارجه جسونت منگه بود افتاده آن مستوره بختمند را نامزد پادشاه زاده عالی قدر نمودند و چون بموجب یرلیغ گیتی مطاع از موطن خویش بمشکوی قدس و حرمکده اقبال رسید نخست بتلقین کلمۀ طیبۀ و ادواک شرف اسلام قایم گردید و روزی چند در خدمت علیه حجه نشینان حرم عفت و پرده گزینان مرادق عظمت کسب ضروریات احکام دینی و آداب و مراسم ایمانی نموده در اندک فرصتی جمال حالش بزبور اخلاق حمیده و عادات پسنندیده آرایش یافت و اشارۀ همایون بترتیب احباب و مقدمات آنطوبی فرخنده صادر گشته کارپردازان پیشگاه سلطنت بهرانجام لوازم آن پرداختند و متصدیان مهمات مرکز پادشاه زاده نامدار بختیار نیز بسامان ضروریات آن تیام ورزیده آنچه بایست مهیا ساختند و عاطفت خروانه از زواهر جواهر و پیرایه های گران سایه زیاده از یک اک روپیه بآن مخدوم نقاب حبا عطا فرمود و بحیاری از نفائس الثواب و امتعه و دیگر اسباب تجمل و تزئین مبدول داشت و همچنین صدر آرایان مرادق حشمت و اقبال و معظمتان جاه و جاهل اغنی بیگمان تقدس نقاب خورشید اجتماع ثریا جفایب نیز از اقسام

حلی و حلال و صرمع آلات و زغائب ملبوسات تملقات بجا آورده جهازی شایسته برای آن عجبیغۀ عفت منش مرتب نمودند و میزدهم ربیع الثانی مطابق پانزدهم آذر که شب هنگام آن با اختیار اختر غلامان پایه سربر اعلی ساعت عقد مقرر شده بود در محفل فردوس مثال غمخانه خجسته جشنی بادشاهانه پیرایه انعقاد یافت

• مؤلفه • نظم •

که بظار جشن آن بزم گاه • تهی ساختنی دیده را از نگاه
بهشتی بزبانی روی حور • از چشمند چون غم از پیش دور
صمن نیز چون دامن بوستان • صفا خیز چون سینۀ دوستان
و آن روز بهجت افزوز در منزل فیض فرین پادشاه زاده ارجمند نیز
بساط جشن و سوز میمویا گشته هنگام عیش و طرب گرمی پذیرفت
ارباب نغمه و سرود با دف و چنگ و بربط و مود آجلا فراهم آمده
نواهی عشرت و خوشدلی بودند و اوائل شب مذکور که آن بزم قدسی
سرور در بارگاه اقبال مهیا گشته بود پادشاه زاده عالی تبار واه
مقام در کمال شوکت و احتشام از منزل خود برآمده براه دریا حور
مقبلة سعادت متوجه پیشگاه حضور لامع النور گردیدند و در برج قلعه
مبارک از کشتی فرود آمده بکران دولت و کمرانی بزریران
کشیدند از آنجا تا پای شاه برج که مطلع آفتاب سلطنت و جهانبانی
است از دو طرف بر زمین کنار دریا چوپ بخت نموده جراتانی
در کمال خوبی و نظر فربهی کرده بودند و فانوسهای رنگین و
و منقش بطرزی دلکش در پیش آن در آویخته بدستور معهود
دیگر جشنها جراتان کشتیها نیز هنگام افزون آن بزم طرب پذیرا شده

از تلمع و ضیا مطمح بلورین آب هم چشم چشمه آفتاب گردیده بود •
• لمولفه • نظم •

ز بحر شمع و مشعل برامروخته • زمین همچو منقل شد انروخته
چراغان چنان گشت عالم فروز • که نگذاشت در دهر یک تیره روز
و دران طرف دریا آلات و ادوات آتشبازی چیده شده بود بموجب
حکم اطن چندی از امرای عظام مثل اسد خان بخشی درم و صفیخان
و افتخار خان اخته بیگی و ملتفت خان میر توژک از جای که
بادشاهزاده بلند مقدار سوار شده بودند در رکاب ایشان روان گشتند و
طایفه مطربان و اهل عشرت و سرور از انات و ذکور با دف و ساز به نغمه
شادی و اهنگ مبارکباد گل بانگ نشاط بر کشیده ترانه سرایان و
سرود گویان پیش پیش می آمدند و آواز نقاره و کرنا و صفیر و
نفیر و حرنا از بالای صفائن چراغان که بر روی دریا جلوه گر بود و
آوازه شگوه و جلالت بگوش گردون میروانید و در انجمن همایون
عسلخانه که حضرت شاهنشاهی بانر الهی سریر آرای خرمی و
انبساط بودند ترانه سنجان محفل خاص در پرده تهفیف نوا ساز
گشته شعله آواز شان در خرمن طاق ناهید در گرفته بود و غلغله
شادمانی و صدای شادبانه کامرانی ازان بزم معلی سپهر اطن
بررفته •
• لمولفه • نظم •

سرود مثنوی شده گرم جوش • زده نغمه چنگ و نی راه هوش
پی گوهر خوشدای رشته ساز • چه آهنگ مطرب چه آوازه ساز
بالجمله بادشاه زاده عالی فروراحشمت قریب دولت و مسرت معادت
اندوز ملازمت اشرف گشته آداب تسلیمات بجا آوردند حضرت

خلافت پناهی آنسکه دودمان ماطنت را مطمح انظار عاطفت و
مطرح انوار مرحمت گردانیده یکمقد سرورید شاهوار که پنجاه هزار
روپیه ازرش داشت از سر عزایت بدست گرم پرور بر سرایشان
بستند و گرانبها هر بندی دیگر از یک دانه لعل آیدار و دودانه سرورید
غلطان که پنجاه و پنج هزار روپیه قیمت آن بود و بازو بندی مرصع
و خنجر خاصه باعلائے سرورید و چرمی خاصه سرورید دوز و جیغه
مرصع و یکا لک روپیه نقد و یکریچیر فیل خاصه باتلایرو پنچ هر
اسب عربی و عراقی ازان جمله یکی با ساز مرصع و یکی بازین و
ساز طه مکرمت فرمودند و اشاره والا بانروختن آلات آتشبازی
صاهر شده تماشای آن هنگامه دلپذیر حیرت بخش ناظران گردید
نخلهای باروتی که بسان سرور جوی باری از کنار دریای چون قد
انراخته بود گلهای آتشین در دامن زمین فرو ریخت و انمطاس
سروران گوناگون نقههای بدیع از صفحه آئینه نام آب انگیخت
صورت هر رفتن و باز گشتن تیر هوایی از گلبازی نو نهالن گل
پیرهن در ساحت باغ و گلشن نشان داد و از شعله ریزی و شرر
باری گل افشان هوای گلریزان بهار در هر مشورت طلبان انتاد
لمعات فروغ ماهتابی کره زمین را چون گوی آفتاب رزین ساخت و
هلهای زر کش نور بهر آذین بزم سرور برادر و بام شهر و کو انداخت •
• لمولفه • نظم •

ز انوار مهتابی مه ضیا • جهان بسکه اندر خست نور و صفا
هوار دشنی بخش ادراک شد • زمین شمع فانوس افلاک شد
و پس از انصرام این تماشای نشاط امرا چون ساعت عقد در رسید

حضرت از روی چمنی و چالاکي تفنگ موموم به بی بدل را که در سرراستی و بی خطائی نظیر ندارد بجانب او ماشه خوابانیدند و گوله بشانه اش رسیده از انطرف گذر کرد و آن صید می قدم رفته از پا در افتاد و دیگری که تعاقب او کرده بود آمده بر دور آنسر زمین سعادت قرین که کیهان خدیو با داد و دین بدولت آنجا صرب زانوی صید انگلی نهشته بودند گردید و چون بقایوی آنحضرت در آمد او را نیز نشان کرده تفنگ موموم بظفر بان را که بر سر دست مبارک بود چنان بجانب او برق افروز شدند که گوله بهان دل در سینه اش جای گیر آمد و او نیز پنجاه قدم رفته فرو غلطید شلیخ بدو و یار محمد قراول که نزدیک بودند رسیده آنها را ذبح نمودند و آن شکار غرابت آثار که آموزشی بود از نقش نیرنگی طالع خصم امکن اقلیم شکار شهنشاه روزگار حیرت افزای دیده و روان هوشمند گشته زن تنزدستی سخت و صید انگلی بدال نیروی بازی قانیدن این برگزیده در الجلال مجددا بچشم بصیرت مشاهده کردند و طبع مبارک خدیو جهان ازان بشگفتگی و انبساط گرائید و چون بیدگ اهنگ توجه بادشاهانه آن دو شگرف نخچیر بروش دلپذیر که گذارش یافت بدو تیر مید شد و باتفاق مهارت پیشگان فن شکار و صید آزمایان کهن دشت روزگار صیدی باین ندرت و خصوصیت کم اتفاق می افتد اشاره معلی صادر شد که سه تخنگاه - مگین یکی دران گل زمین که شهنشاه دولت و دین در حالت صید این و هشیان آنجا نهشته بودند و دو دیگر در دوجا که آن دو نخچیر هدف تیر اقبال عالم گیر گشته بودند بسازند تا نشانی از کیفیت این شکار

بدیع آثار باشد و نیز فرمان همایون بنفاد پیوست که در آن موضع خوب شکار دولتیخانه مختصری بجبهت نزول اشرف به پرد زند درین هنگام بقروغ اختر جاه و جلال کوهر محیط عظمت و اقبال پادشاهزاد ستوده خصال محمد معظم یک سر اسپ از طویله خاصه عطا گردید و بمرتضی داد خان و کنور رامسنکه و هوشدار خان و فیض الله خان و حسن علی خان و دارا بخشان و برخی از قراولان و عمله شکار خلعت شکاری مرحمت شد پنجم جمادی الاولی شهنشاه دین پناه رایت معاونت از شکار گاه برافراخته ساحات دار الخلافه را از فر قدوم اشرف سعادت بخشیدند درینوقت یرلیغ گیتی مطاع بنام مهاراجه جسونت سنکه صوبه دار کجرات عزم دور یافت که باتمامی سپاه خویش بکومک امیر الامرای که باعساکر منصور بدفع و استیصال حیوای مقهور قیام داشت بشتابید و بقطب الدین خان فوجدار جوانا که فرمان شد که بکجرات آمده تا برسیدن صوبه داری دیگر بنظم مهام آنصوبه استغال وزد و از وقائع دار الملک کابل معروض بازگاه خلافت گردید که راجه راجروپ تهانه دار غزنین با جل طبعی پیری شد و شمشیر خان که بحرامت حصار شهر کابل معین بود بجای او منصوب شده باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار مباحی گردید و خدمت او بشهامت خان که در سلک کومکیان آن صوبه منظم بود مفوض گشته منصبش که دو هزار سوار بود باضافه پانصد سوار افزایش پذیرفت و مان دهاتا ولد راجه راجروپ که تهانه داری کهمرد و غور بند و ضحاک باو متعلق بود بنابر تفضیه فوت پدر خویش بعد ایت

از حال خلعت مورد نوازش شد و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار حربنده گردید و بمیرید خان برادرش که چنانچه سابقا گذارش پذیرفته از نیک سرانجامی شرف اسلام دریافته دولت اندوز حضور لامع النور بود نیز خلعت مرحمت شد دهم ماه مذکور اله ورد بخان فوجدار گورکهور بمعز بساط بوس بارگاه سلطنت جبین طالع برافروخت و سه زنجیر نیل بر سبیل پیشکش گذرانید و بعطای خلعت مرمایه مباحات اندوخت و درین اوقات بجمع فوئیدان والا قدر و امرای والا نامدار و بسیاری از عبودیت منشان خدمت گذار خلعت زمستانی عطا شد .

تسخیر ولایت پلارون از متعلقات صوبه بهار

چون از روز نخست کار کذان قضا و قدر مقایده فتح و ظفر بدست شکوه دولت این خدیو مکدر فر داده اند و در مدارج عالمگیری و کشور ستانی ابواب تائیدات غیبی و توفیقات آسمانی بر روی بخت جهان کهای گشاده لاجرم اولیای سلطنت گیتی فرزش هر روز به تسخیر ولایتی فبروز و یکشایش ناهدنی نصرت اندوز گشته بلوامع میوف همت و مجاهدت عرصه مملکت از ظلمت وجود شرکشان نخوت منش پیرایش میدهند پرده کهای چهره صدق این مضمون مسخر کشتن ولایت پلارون است که درین ایام از میامن اقبال کیهانستان خدیو جهان بحسن معی و کوشش دلاور خان صوبه دار پنده برمنصه ظهور آمد توضیح این مقدمه آنکه چون مرزبان آن ولایت که بوراقت نیاکان خلافت آئین آن سرزمین را

متصرف بود باستظهار قلاع متین و حصون استوار و کثرت پناههای جرار و صعوبت طرق و مسالک از بسیاری جنگهای انبوه و غزونی کربوه و کوه پذیرای امسون دیو غرور گشته دم نخوت و استکبار میزد و بدست جسارت لوای استبداد افراخته از دیرگاه باغی و خود حرمیزبست و از بیجوهری و سمست همتی برخی صوبه داران در بعضی اوقات که انتهاز فرصت میکرد پای جرأت از حد خود تراشیده دست تعرض بمحال ملک پادشاهی که بحدود زمینداری او قریب الجوار بود دراز میزدند از کوه نظری و غرومایه گوهری به پندار جهالت و خیال خود سری مر از رنقه مرمان پذیرای بارگاه سپهر مدار و اطاعت و تبعیت صوبه دار پیچیده در دادن پیشکش برسم معبود دیگر مرربان تهاون و تقاعد میوزید لجرم سال گذشته در هنگامی که دارک خان صوبه دار بهار از مهم بنگاله مراجعت نموده بنواخی پنده رسیده بود و دران حدود یک چند توقف گزیده به تذبذبه و تادیب بعضی مقصدان تیره ایام قیام داشت فرمان قهرمان جلال از پیشگاه سلطنت و اقبال بخان مذکور پیرایه نفاذ یامت که با کومکیان و عساکر آن صوبه همت بر تسخیر ولایت آن سیه روز ظلمت کفر و غواپست گماشته ادرا نابود و مستاسل سازد و راحت آن سرزمین را از غبار تصرف آن مدبر بی دین بپردازد و برلیغ گیتی مطاع بنام فوجداران و تئولنداران و زمینداران و سایر کومکیان آن صوبه صادر گردید که با سپاه و تابیلان خویش نزد او شتافته در تقدیم آن مهم شرایط موافقت و موافقت بظهور رسانند آن بخان شہامت نشان بوزود فرمان عالیشان کمر عبودیت بدمشیت آن خدمت بسته بیست دوم شعبان آنسال که

از قادیس بدیگر نصاب کیشان فارغ گشته بود با اتفاق میرزا خان فوجدار در بهنگه و تهور خان جاگیردار چین پور و راجه بهروز زمیندار مونگیر و دیگر عمار بادشاهی و زمینداران و کومکیان آن صوبه بسمت مقصد روانه گردید پلارن بمسافت چهل کروزه در جنوب رویه پتله واقع شده از بلده مذکور تا مرحد آن ولایت بیست و پنج کروزه امت و از آنجا تا مکانی که مصکن و مامن مرزبان آن ولایت و آثار شهر و آبادیست پانزده کروزه آن معموره کفر و ضلالت دو قلعه محکم اساس دارد هر دو سنگین یکی ازان بر فراز کوهی که دران نزدیکی امت و دیگری بروی زمین رودی عظیم از پای آن دو حصن منبع میگردد و در اطراف و نواحی کوههای مرتفع و جنگلهای انبوه امت و سه قلعه متین از متعلقات آن ولایت در مرحد صوبه بهار امت نخستین قلعه کوئهی که بیست کروهی پادشاهت دوم قلعه کنده که از کوئهی بمسافت هفت کروزه بر سمت یمار آن واقع امت میوم قلعه دیوکن که بفاصله ده کروزه از کوئهی در جانب یمین آنست و همواره از قدیم الایام زمینداران ضلالت نرجام آن کفر بوم را بغی و سرکشی با حکام شیوه بوده و به پشت گرمی حصانت قلع و معودت مسالک و انبوهی بیشها با صوبه داران دم مخالفت زده طریق اطاعت نمی بپموده اند چنانچه در عهد سلطنت اعلی حضرت که عبدالله خان بهادر فیروز جنگ مدتی بصوبه داری پتله قیام داشت پرتاب ولد یلبدر چروکه دران هنگام مرزبان آن ناحیت بود از کمال جهل و استبداد تن بطاعت و انقیاد نداشت و در مدت حکومت او پیشکشی نفرستاد و بعد ازان خان مرحوم که امیر الامرا خلاف

یمین الدوله آمفجان که دران وقت بشایسته خان مخاطب بود بصوبه داری آنجا منصوب شد اگرچه بموجب فرمان حضرت اعلی ناعماکر کومکی آن صوبه به تابدیه انضالات پرور پرداخت لیکن او را بمعامل ساخت و انتزاع قلاع و ولایتش میسر نگشته هشتاد هزار رویه پیشکش گزشت و مراجعت نمود بالجملة چون زمیندار شقارت شعار پلارن همواره قلاع سه گانه مرحد را بسامان محاربه و نبرد مشغول داشته باستظهار آن دست جرات بیعضی محال ولایت پادشاهی دراز می کرد داؤد خان انتزاع آنها را از مقدمات مطلب دانسته نخست تسخیر قلعه کوئهی پیش نهاد عزیمت ساخت و پنج ماه مارک رمضان این سال همایون بنای آن قلعه رسید مقصدانی که در آنجا بودند از محاط جند قاهره بیشتر با اجتماع خبر معلوب رعیب و خوف گردیده رخت اقامت بیرون کشیده بودند و قلعه را خالی کرده داؤد خان آنرا بحیطه تصرف آورده بندوبست شایسته داد و بعض ازان کشایش قلعه کنده وجهه همت گردانید آن قلعه امت در کمال استحکام بر فراز کوهی واقع شده و جمعی کثیر از مقاهیر با سامان قلعه داری دران بودند از قلعه کوئهی تا آنجا اگرچه مسافت هشت کروزه امت لیکن مرامر راه آن جنگلی انبوه است و در وسط طریق کوهی بلند و گردیده دشوار گذار نیز هست ازین جهت خان مذکور نخست بقطع اشجار جنگل و هموار ساختن راه پرداخته دران باب سعی و کوشش تمام بظهور رسانید و چون بتیروی جهد و اهتمام مبارزان نصرت اعنصام تا یک کروهی قلعه کنده جنگل بریده شد و راه قابل عبور انواج منصور گردید احساس ثبات و استقلال مخدولان

بد سكال تزلزل پذيرفته آن حصار حصانست آثار را نیز بي مداقه و بينگار خالي کرده بكام فرار مسلک ادبار سپردند و داؤد خان باوواج فيروزي نشان چهارم شوال بيای قلعه رمیده آنحصار منين را تصرف نمود و انهدام آنرا مقتضای رأي صالح اندیش دانسته بهدم بنيانش پرداخت و در اندک فرصتي آن حصار امتوار را با خاک برابر ساخت و چون فصل برشكال نزديک رمیده بود قرار داد که ایام بارش را که نهنگام حرکت و يورش است در آنجا گذرانیده بعد از انقضای موسم باران رهگرایی مقصد گردن و رعایت مراسم حزم و تدبير را از قلعه کونهي تا آنجا در هر سه کروه قلعه گلین ساخته در هر یک صد سوار از تابینان خویش و جمعی از پیداهای بندو قچی و برخی از زمینداران تعیین نمود که چون صد آزوده بمعسكر نصرت آید از حدود خود سلامت بگذرانند و محافظت راه نموده بگذارند که از دست برد مقهوران بي دین آمیختي بمترو دین؟ برسد و چون موسم برشكال پيري شده هنگام نهضت و سواری در رمید همت اخذ می گزین بر تسخیر پلوان بسته با عساکر نصرت قرین عازم آن مهم شد و با آنکه مرزبان آنجا بصدمه صولت افواج منصور از مستی پندار و غرور بهشور آمده و کلا فرستاده بود که تمهید مراسم معذرت و ندامت و تمهید وظائف انقیاد و اطاعت کرده پیشکشي مقرر نمایند تا جفرود قاهره از عزیمت استیصال و انتزاع ولایت آن خصران مأل در گذشته به پند معارفت گذر آن خان شهابست شمار تزلزل در اساس عزیمت خود راه نداد و تیزوک لشکر و ترتیب انواج نموده غره ربيع الاول این سال فرخنده بآئیني شایسته روانه سمت مقصد

گردید میرزا خان با مصلحت سوار جلالت آثار و دوصد پیاده بندو قچی بهراولي کمر همت بر میان پردلی بست و تهور خان با هفت صد سوار و مصلحت پیاده در برانفار آمده کز زار شد و شیخ تاتار برادر زاده داؤد خان با پانصد سوار از تابینان خان مذکور و راجه بهروز با چهار صد سوار و یک هزار و پانصد پیاده کار فرمای جرانفار گردید و داؤد خان خود با دو هزار سوار در قلب جایی قرار گرفته پانصد سوار از تابینان خویش بچندلولي معین ساخت و گروهی انبوه از تهر داران بصر گردگی جمعی از بلدهای پادشاهی و مردم خویش تعیین نمود که مراسم راه را تا قلعه پلوان که جنگلهای معبد داشت و منصور بود که مخدولان در پناه آن کمین گاه گرفته با مظهر تشابک اشجار طریق آمد و شد بر مترو دین لشکر نصرت شمار بشوراند جنگل بری نموده مسطح و مصفی هازند و در هر جا که باقتضای مصلحت جمعی بایست گذاشت تپانه مقرر کرده جوتي بمحارمت آن گماشت تا مقهوران را مجال دستبرد مانند مجمعه جیوش فيروزی لوا بترتیب و آئینی که گذارش یافت هر روز حواص عدده مصافحي قليل می نمودند و جنگل بریده و راه ساخته پیش میروند و هنگام نزول بر اطراف لشکر مورچالها ساخته بلوازم تبیظ و هوشیاری که ناگزیر بمحاربت قیام می ورزیدند و بظاهر تعویق ساختن راه در عرض نه روزه کروه طی شده قهرم مذکور دو موضع نرسی که از آنجا تا قلعه پلوان هفت کروه مسافت است مضرب خیم انواج ظفر اعتصام گردید و اگرچه درین مدت که داؤد خان برای گذرانیدن ایام برشكال در کفده اقامت داشت چنانچه سابق ذکر یافت و کلامی

زمیندار پلادن برای تمهید مصالحه و مقرر کردن پیشکش نزد او آمد
شد داشتند اما خان مذکور سخن آنها را بسمع قبول راه نداده جوانی
که مشعر بحصول مقصود آنمردود باشد نمیگفت درین هنگام که
انواج قاهره بموضع نرسی نزل کرد مجددا صدمه رعب و احتیالی
جنود محمود در باطن ضلالت آمد آن کافر مطرود کار گر آمد و بمشاهده
آثار مطوت اقبال دشمن مال و ملاحظه و خامت عاقبت و سوی
مال هوای سرکشی و سودای مخالفت از هر پندارش برآمد و ناچار
از راه چاره سکالی و لایه گری پیش آمده صورتی که رکیل خود را
که مدار علیه و صاحب اختیار مهمات او بود دگر باره نزد داؤد خان
فرستاده اظهار عجز و زاری و قبول فرمان پذیری و خدمت گزاری
نموده راجه بهروز را در حصول این مدعی و حیل انگیخت و تقبل
دادن یک لك روبیه بر چیل پیشکش بسرکار جهاندار و پنجاه
هزار روبیه بداد خان کرد خان مذکور درین مرتبه از کمال تضرع
و الحاح او تن بقبول این معنی داد و پذیرفتن مامول آن مخدول
را از مقتضیات صلاح اندیشی شمرده این مقدمه را بجناب مملکت
و جهانبانی عرضه داشت و بانظار رسیدن جواب از بارگاه مظهر
جناب روزی چند دران مقام توقف گزیده در استیصال او امهال می
ورزید در خلال این ایام روزی منبیهان جیش اسلام خبر رسانیدند که
جمعی از مقهوران انتهاز فرصت نموده در هفت گروهی معسکر
فیروزی رعد غلغله رازده اند اگرچه پس از وقوع این مقدمه زمیندار
غدار بوساطت وکلا تمهید مراسم اعتذار کرده چنین را نمود که آن
جسارت بی اطلاع و اشارت از لزوم دشمن سرزده و نیز پنجاه هزار

روپیه از جمله پیشکشی که قبول کرده بود فرستاد لیکن داؤد خان
بران ادای ناهنجار مسامحه ننموده بتحریریک غیرت و تکلیف حمیت
بعزم پیش برد کار و سزا دادن آن بکار هشتم ربیع الثانی از نریمی
کوچ کرد و در دامن کوهی که سه گروهی قلعه پلادن بود نزل نمود
و شانزدهم آنجا یک گروه پیشتر رفته خیم نصرت بر افراخت
مخدولان از قلعه برآمده در نیم گروهی عسکر ظفر شعار مورچالها
استوار بسته بجمیعت و هجوم تمام نهشته بودند و مہیای مدافعه
و محاربه گشته اظهار آثار جلالت میکردند درین وقت از جناب
خلامت و جهانداري پرلپخ گرامت عنوان در جواب عرضه داشت
داؤد خان مشعر باین معنی بر تو سعادت گسترده که اگر مرزبان
مذکور برهبری بخت و یاروری دولت توفیق ادراک شرف اسلام
در یانته بدین مبدین احمدی و ملت والای مصطفوی گراید و ترک
آئین ضلال و باطل پرستی نماید او را بیمن ایمان امان داده پیشکش
بگیرد و آن ولایت برو مسلم دارد و الا چنانکه مامور شده همت بر
استیصال آن مقهور و انزاع قلاع و ولایتش گمارد آنخان عبودیت منش
مضمون حکم همایون را بآن بدکیش تبره ایام پیغام نموده انتظار
جواب داشت از آن جا که مبارزان جنود اقبال را شوق جدال و قتال
با اعدای بد سگال عمان گسل شکیب و تحمل بود تهور خان برلاس
که از صدق تام بهره تمام داشت تا وصول جواب آنخسروان مآب که
آثار امتنا و ابا از قبول این پیام هدایت پیرا از چهره خالش
لنچ بود مبر نکرده بتحریر نص تهور و دلوری در احرار نصیلت
مجاهده تعجیل نمود و بی اطلاع و مشورت داؤد خان بیست و

چهارم ربيع الثاني با پناه خود سوار شده بر طایفیان مردود حمله
یرو و نزدیک مورچال آنها رحیده نائره نبرد برامروخت چون داور
خان ازین معنی آگهی یافت از نیز بضرورت با جنود نصرت سوار
شده بیشتر رفت و در برابر مورچال مقهوران بفاصله یک تغذگ
انداز فرود آمده آنجا طرح مورچال انداخت و بتوپ و تفنگ
هنگامه جنگ گرم ساخت از یک پاس روز تا هنگام غروب خورشید
کذاي ميرزا نيران حرب و قتال شعله در بود و دليران جلالت ملش
از طرفين هر گرم کوشش و آویزش بودند چون تهور خان بخدان
منشان جهالت پرور نزدیک تر بود شانزده کس از تابندگان او سر
بجيب نیکنامی فرو بردند و پنجاه کس از حوار و پیاده و بسیاری
از مراکب را آسیب زخم رسید و اوخر روز آنخان تهور نشان
بصوابدید داور خان بمعسكر ظفر بیوست و چون شام پرده ظلام بر
چهره سخت عاصیان تیره ایام کشید آنمردودان دو توپ بزرگ از
قلعه بر آورده در مورچال نصب نمودند و دست جرأت بتوپ
اف- ازی کشودند از صدمه گوله آنها تنی چند از حوار و پیاده با برخی
از دیوب عرصه تاف گردیدند و درین شب زمیندار مذکور بشقاوت
از ای و ضلالت جبلی اظهار اصرار بر آئین کفر و انکار نمود
مرتائی خود از ريقه تکلیف اسلام بداور خان پیام داد بالجملة چي
مورچال متمردان بر فراز گاهی بود و مجاهدان نصرتمند در نشیب
جای سبله ساخته بودند و آسیب توپ و تفنگ آن گروه شقاوت
پزده بعصاگر کردن شکوه میرمید داور خان کوهچه که هر کوب آن
هرکشان مذکور بود و آن را با سائر کوهها و پشتهای بلند فراگرفته

مورچالها ساخته بودند به نیروی تلاش جرأت و جهاد همت بدست
آورده توپی چند بران بالا بود و برق انروزان توپخانه منصور پچااکی
و گرم دمئی طی الاتصال آنها را بران مستحقان عذاب و بلا رسان
غرنده ابر بیسان خروشان میخواستند و در احساس ثبات و ارکان
احتفال آن قوم بد سکان تزلزل می انداختند تا آنکه بیست
و هفتم شهر مذکور اشرار را پای قرار و پایداری لغزش پذیرفته
از سببها راه فرار پیمودند و نزدیک بقله رفته بر گذار رودی
که در پای آنحصار جاریعت دگر باره بازوی جهاد کوشش
بهمن مورچال کشودند چون از معسكر جنود فیروزی تا آنجا
جنگلی انبوه بود داور خان دوسه روز باهتمام بریدن اشجار
جنگل و ساختن راه پرداخت و غرق جمادی الاولی که راه قابل عبور
جیوش منصور گشته بود بانواج ظفر قرین باهنگ یورش بر مورچال
مقهوران بی دین که برکنار آب بسته بودند روانه پیش گردید شیخ
تاتار و شیخ احمد برادر زادهای خود را با تابندگان خویش و جمعی
از منصبداران بادشاهی و پسر راجه بهروز را باتباع او و جمعی از
تابندگان میرزا خان در دست چپ معین ساخته فراداد که از راه
درهای کوه بر مخالفان خدان پزده حمله برند و شیخ صفي را با
جوتی در سمت یمن تعیین کرد و خود با میرزا خان و تهور خان
و راجه بهروز و ابو مسلم و سید نجابت و گروهی از منصبداران در
قلب قرار گرفت و از سه جانب بر متمردان عاصیان ملش یورش کردند
دلیران عرصه و غا و شرا پدیده مبارزت بآن حرب کفر و ضلالت رسید
نیران قتال برانروختند و تا دو پاس روز بآن تیره روزان شقاوت اندوز

جهری صعب و نهری شدید نموده مشورت غزو و جهاد اندوختند و آخر الامر نسائم غلبه و استیلا بر پرچم اعلام جنود اسلام رزیده کفار ضلالت فرجام مقهور و مغلوب گردیدند بشعله تیغ حر افشان بهادران بصورت نشان جمعی کثیر از عصا را آتش در خرمن حیات افتاد و بسیاری از آن بی دلمان بهارش تیرو تفنگ و ضرب شمشیر و طعن متان خسته و مجروح گشته زخمدار بدر رفتند جمعی از آنها در پناه کوه و جنگل در خزیدند و فریقی رخت ادبار بحصار شهر بند کشیدند پس از وقوع این فتح اگرچه قرار داد داود خان این بود که بانواج بصورت شعار برجای موزچال مخالفان قرار گرفته از روی تأمل و تدبیر بتسخیر قلعه که در کمال متانت و استواری بود و کشایش آنها بزدی در سرآه اندیشه چهره نمی نمود بهر دزد لیکن مجاهدان جیش اسلام که رغبت و شغف تمام باهراز رتبه غزا داشتند عنان تمالک و تماسک از کف داده بنیرری جلالت و یاری سعادت بتعاقب آن جمع بد عاقبت رخس شجاعت بر انگیزتند و موج موج پسان فوج کوچک از آب گذشته در پی آن خاکساران باد پیما روان گشتند و بحصار شهر بند رسیده بیورش و آویزش پرداختند معجزان بعی بدیش تاب نداد و ستقامت از حوصله طاقت خویش افزون دانسته حراسیمه وار از حصار بیرون شدند و بهر ازایم خواری و دشواری بقلعه پائین و حصار کوه پناه جستند و زمیندار خسران سأل اهل و عیال و زید و اشیا و اموال خویش که در قلعه بود برآورده بچنگل فرستاد و خود باحتظار حصانت آن دو حصار با گرهی از کفار تحسین گزیده بمراسم مدافعت و مقاومت قرار

ورزید غازیان فیروزمند بحصار شهر بند در آمده بشعله تیغ و سنان آتش دران کفرستان زدند و از آنجا بدروازه قنعه رسیده بفیروبی کوشش همت برکشایش آن بستند و تا یکپاس شب از طرفین هنگامه جنگ بدوچ و تفنگ گرم بود انجام حال بر اهل حصار تنگ شده زمیندار تیره روزگار پس از یک و نیم پاس شب براهی که از قلعه بجانب جنگل داشت برآمده ره گرای فرار گردید و بمیان عون و قائید الهی و امداد اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی فتح و فیروزی قرین حال مبارزان جهاد آئین گشته آن هر دو حصن حصین بتصرف اولیای دولت و دین در آمد ساخت آن دیار از لوث وجود کفار سیه روزگار پیرایش یافت و منم خانها و معابد هندران که از دیوار ظلمتکده شرک و ضلال بود بانوار ذکر و تهلیل برآمود و درین یورش و آویزش شصت و یک کس از مجاهدین اسلام پهای مردی معادت نیایه والای شهادت رسیدند و یک صد و هفتاد و هفت تن بیمن مجاهده و پیکار چهره شجاعت را از گلگونه زخم میمایی سرخروئی بخشیدند و بسیاری از آن تیره بختان بدنهاد را تیغ خصم امکن بهادران دشمن شکن برج مر از قلعه تن جدا کرده بگویی نیستی فرو افکند و جمعی نیم گشته و زخمدار آواره دشت ادبار شدند و جمع غفیر اسیر و دستگیر گردیدند و پس از چند روز چون منهبان خبر رسیدند که گروهی انبوه از خسران مذشان باطل بروه در قلعه دیوکن فراهم آمدند و به یغدار دور از کار استعداد جنگ بیکار نموده آنجا قدم جرأت نهاده دانه خا سنج صفی را با فوجی آراسته از تابندگان خویش و برخی از بندوخیان بدمع اشرار و تسخیر

آنحصار تعیین نمود و او بآنجا رسیده بمحاصره پرداخت و کار بر متحصنان تنگ ساخت متحصران باطل تدبیر تابت نیارنده طریق فرار بهمودند و آن قلعه نیز بتصرف دولت خواهان درآمد و خان مذکور بجهت بندوبست آن ولایت و ضبط و استحکام قلاع و حصون و قلع ریشه فساد گمراهان تیره درون چندینی دیگر دران حدود توقف ورزیده منگلی خابرا که بموجب برابری کیتی مطاع فوجداری پالون و حرمانت آن قلاع باو تفویض یافته بود آنجا گذاشته به پناه مراجعت نمود

انفون مملکت تیز گام آسمان خرام خامه را در طی
مناهیج تدبیر اسب کرب نامه بهمت نگارش و
وقائع حضور پرنور عذرا تاب گشته سرشته سوانح
اقبال را از جای که گذاشته بود باز بکف می آورد

بیت و درم جمادی الاولی عنایت خسروانه داود خانرا که در تسمه
ولایت پالون مصاعی جمیل ازو بظهور پیوسته بود باز مال خلعت خاص
کسوت مباحات بخشید و اضافه مذهبش در یکی از جشنهای خسروانه
مقرر گردید و درون تاریخ رایت اقبال فرمانروای عالم پرتو سعادت
بشکارگاه پالم انگلده سه روز بصدید شکار آن عرصه دایم بصورت پیرای
خاطر مهر تنویر بودند و بدست و بلجم سعادت دار الخلافة بغیض
قدوم اشرف مهبط انوار عز و شرف گردید وصف شگفتان که چندی
قبل ازین مورد عتاب خسروانه گشته از خدمت و منصب معزول
شده بود مورد انظار عفو و بخشایش خدیو بنده پرور مدح
بمنصب دو هزاره سوار سرافرازی یافت بود حمادی
الخره فاضل خان میر سامان بمستقر الخلافة انبر آباد مرخص

گردیده بخدمت همایون اعلی حضرت رفته گزارش بعضی
مطالب و مقدمات نماید و پس از تقدیم آن خدمت به پیشگاه
حضور آید و هنگام رخصت بعنایت خلعت خاص نوازش یافت و درین
هنگام امیر خان بصوبه داری دار الملک کابل از تدبیر مهابت خان
مرید شد و بعطای خدمت خاص و شمشیر خاصه و جمد هر مرصع
با علاقه مرورید و اسب عراقی با ساز طلا و نیل خاصه با ساز نقره
و ماده نیل و زمین نقره و جبل زرین و باضافه هزاره سوار دواپه
سه اسبه بمنصب پنج هزاره سوار ازان جمله یک هزار سوار
دواپه سه اسبه مورد امتنان الطاب گشته هشتم ماه مذکور بدان صوب
مرخص گردید محمد ابراهیم و محمد اسحاق پسران شیخ میر مرهم
و چندینی دیگر در ملک کومکین آنصوبه انتظام یافته بمضی از آنها
خلعت و برخی اسب مرحمت شد و از کومکین آن صوبه مرادقلی
کپور و جمعی دیگر هر یک بمرحمت اسب و خلعت و سعادت خان
بشریف عنایت خلعت مورد نوازش گردید و عسکر خان فوجدار بنارس
در ملک کومکین صوبه بنگاله انتظام یافته خواجه صادق بدخشی
بخدمت او خلعت سرافرازی پوشید و دایم ولد بهادر خان روئیده
بفوجداری ترهار از تدبیر حید عبدالعزیز معین شده بعنایت خلعت
و از اصل و اضافه بمنصب هزاره سوار و دو صد سوار ازان جمله
پانصد سوار دواپه سه اسبه مرغراز گردید و از روی عنایت خلعت
خاص با فرمان مرحمت عنوان جهت راناراجه سنگه مصحوب کبرای
مرحل گشت هر دهم ماه مذکور خلیل الله خان صوبه دار سابق
بنجاب که در لاهور عارضه بر مزاج او طاری گشته از دیر باز کوشش

بود بظاهر دار الخلافه رحید و از اینجا که بقیه ازان آزار و ضعف بسیار داشت اشاره والا بصورت پیوست که داخل شهر شده بسر منزل خویش فرود آید و از کمال عاطفت و بنده پروری تقرب خان و دیگر اطبای پایه سریر خلافت را حکم شده که بمعالجه او پردازند و میر خان خلف خان مذکور با روح الله خان و عزیز الله برادران خود امر از دولت ملازمت اشرف نمود غرض رجب فاضل خان از معتقد اخلاص اکبر آباد رسیده ناصیه های آستان خلافت شد و برخی از نفائس جواهر و مرصع آلات که حضرت اهل از سر عاطفت مصحوب او مرصع شده بودند و قریب شانزده لک روپیه قیمت آن بود بخدومت اشرف گذرید و متوجه هرنه سر اسب عزیزی را برخی از جواهر مرصع آلات بر سبیل پیشکش بنظر انور رسانید و هرنه سر اسب کجی باد رفتار مرصع خرام از انجماء به سر با ساز طلا که قطب الدین فوجدار سورتیه بر سر پیشکش بدرگاه معلی فرستاده بود بموقف قبول رسید و خواجه احمد ایلچی بحارا بانعام پانزده هزار روپیه و برخی از نفائس انعمه مورد نوازش گشت و بمیرزا بیگ میر شکار و لطیف بیگ میر آخور و محمد رحیم مشرف مولات عبد العزیز خان خلع فاخره و پنج هزار روپیه مرحمت شد و از سوانح بسر آمدن روزگار حیات خلیل الله خان است چون کوفتش بامتهاد کشیده ضعف و متور قوی بمرتبه کمال رسیده بود باندک نکسی که از بنی تدبیری غذا روی داد کارش از مدوا در گذشت و بدعوت اجل نمک خوان (کُلْ نَعْمَ ذَا قَعَةِ اَمَوْت) حشره او (حسب الله ذلک الله و الله اعلم) گشت چون از بندهای ارادت غمار اخلاص کیش و فطریان هواخواه

خیر اندیش بود و درین دولت ابدترین نعمت عبودیت موروثی و حقوق خدمت دیرین داشت شهشاه عاطفت شعار قدر دان را از درگذشتن آن ندوی عقیدت مند خاطر حق شناس حقیقت پابند ترین قاسف و تاجر گشته روح او را بانوار توجهات روحانی مرمایه امرزش بخشیدند و روز جمعه که دو روز از رحلت او گذشته بود بمقتضای کمال قدر شناسی و بنده پروری که آیه ایست در شان این خورشید لوج عظمت و پروری از مسجد جامع پرتو قدوم بصیر منزل باز ماند های آن مرحوم انگنדה آن سوگواران را بزبان عاطفت تعلیه و مهرش ددل جوئی و نوازش فرمودند و میر خان و روح الله خان و عزیز الله خان پسران آن مغفور و افتخار خان و ملتفت خان و بهادر الدین برادر زاده های او و حیف الدین صفوی دامادش را بطای خلع فاخره نواخته و همگی منصوبانش را مشمول مرام خسروانه ساخته از گذرورت ماتم رسیدگی بر آوردند و زوجه و صبیبه اش را بحالیاده پنجاه هزار روپیه کسباب مکارم شه شاهانه گردانیدند و پسران و دامادش را باضامه مناصب مطمح انظار تربیت ساخته و قوع آنرا در جشن همانیون عید فطر که نزدیک بود مقرر فرمودند عشم ماه مذکور ختنه مور نوگل حدیقه ایست و جلال تازه نهال ریاض محمت و اقبال پادشاه اراده والا گهر محمد اکبر زینت انزای انجمن خلافت گشته در ساعتی مسعود آن قوت الظهر سلطنت عظمی باین صفت منبه فائز گردیدند و چون این اراده دل بهند دفعه بی تمید و توطیه از پیشگاه ضمیر مهر تنویر حضرت شاهنشاهی که همواره از صور الهام نقش پذیر امت عرب بر زن و خاطر ملکوت ناظر بآن متعلق بود که

این همت ارجمند که از شرائع مسلمانی نبویست بزرگمی از قوت بفعل
آید قهر و قوع آنرا بتمهید جشنی بزرگ در حایز تعویق و تاخیر نیفکند
بروق افتخار مآثر حریمت غراء زیادت تکلفات بذقیم آن امر
موکد نپرداختند و ذمه همت علیا ازان حق لازم ادا فارغ ساختند
و درین جشن خجسته جمعی از ملازمان و خدمت گذاران آن پادشاه
زاده کامگار بختبار را بعطای تشریفات نواختند و درین اوقات بر رونق
خواهش و اشاره حضرت اعلیٰ خواجه بهول و خدمتخان خواجه مرا
و جمعی از چلبها را خلعت داده بمستقر الخلفه اکبر آباد رخصت
فرمودند که ضمیمه خدمتگزاران آن حضرت باشند و چون در پیشگاه
خلافت و جهاداری از تقریر بوداق بیگ ایلیچی ایران بظهور بوسه
بود که والی آمد یاورا بخوردن پان که از شرایف خصایص هندوستان
و برگ سبزی ازین خرم بومنان است رغبت و شغف تام بهمیرسد
لجزم بمقتضای مطونیت پردری حکم اشرف صادر شد که قدری
معتدیه از پان نفیس برای والی مذکور ببرند و یکی از ملازمان
درگاه برسانیدن آن معین شد نوزدهم رایات مهر انوار بمزیمت شکار
پرتو اقبال بآن روی دریا بی چون انگنده پنج روز در آن حدود بصید
نخچر نشاط اندوز بودند و بیست و چهارم که قرین معادت معادرت فرمودند
خواجه احمد ایلیچی بخارا را بمقایت خلعت و خنجر مرصع باعانه
مرورید و انعام هی هزار روپیه نواخته رخصت انصراف بخشیدند و بمهرزا
بیگ میرشکار و لطیف بیگ میرآخور و چندین دیگر از رفقای او
خلع ماخره ده هزار روپیه و برخی از اقمشه مرحمت کردند از اول تا
آخر بصغیر مذکور و بمرا هانش از نقد و جنس قریب یک لک و

بیست هزار روپیه عطا شد و چون عبدالرحمن دیوان بیگی عبد العزیز
خان که از اساطین دولت اوسمت عریضه مبنی بر مراتب عبودیت
و مواضوایی این آئمان سپهر نشان بخدست ایستادهای پایه او تک
عظمت و جهانبانی نگاشته یا مختصر پیشکشی بقصد استفاضة انوار
مواهب بادشاهانه که فیض عاصی پسان ادارات غمام بجمع طوائف
انعام میرسد و دور و نزدیک و ترک و تاجیک از عواند نواند آن بهره مند
میکردند بدرگاه خلافت پناه ارمال داشته بود از خزانه انعام پادشاهی
هشت هزار روپیه بفرستاده احواله شده که از امتعه هندوستان خرید
نموده برای او ببرد و میر عبد الله کاشغری و چندین از رفیقانش
باسام چهار هزار روپیه کامیاب مقایت گشتند غراء شعبان هشتاد
و پنجبر نیل از فیض تاشیج که خان خانان ازبکانه فرستاده بود و دو
و پنجبر نیل از غذائیم پلون بفطر همایون رسید شب پانزدهم ماه مذکور
که لیلۃ الجرات بود پانزده هزار روپیه از خزانه احماس پیکران بوساطت
مدر الصدور باریاب احتیاق اتفاق شد و درین ایام زیفت افزای
انصر و اورنگ مکرر بمزم شکار کلنگ بخضر آباد توجه نمودند چنانچه
یکصد و پنجاه کلنگ درین سال صید شاهباز انبال همایون فال شد
و چندین بار چندر قنک فرحا و لواهی خورشید ما بسمت اعز آباد و دیگر
صید گاه های نواحی دار الخلفه سایه گستر شده اقسام شکار مسرت
بخش طبع همایون گردید و از جمله شکارهای صید قمرغه بود که آنروی
دریای جون در برابر خضر آباد اتفاق افتاد چون خاطر مبارک بقشایط
آن شکار شگرت رغبت نمود بقبض اللعنان قراول بیگی حکم والا صادر
شد که مردم اطراف را گرد آورده باهتمام آن پردازد و خان مذکور

بقراولان و عملة شکار بموجب فرمان بهر انجام لوازم آن کوشیده دامی بزرگ که آنرا بزبان میترشکاران هند باور گویند در عرصة شکار گاه کشید و جانور بسیار از هر طرف رانده بدرون آن در آورد و چون قمرغه دست بهم داد و کیفیت آن بغرض اشرف رحید گنگون عزیمت خسروانه باهنگ نشاط اندوژی آن شکار بدیع آثار بجانب خضر آباد سبک خرام گشته روز دیگر با شاهزادهای ارجچند بیدار بجفت و مقربان بساط عزت و ملتزمان رکاب دولت بآن روی آب توجه فرمودند و چون بکنار دام رسیدند بادشاه زادهای والا مقام و چندی از امری عظام بدرون آن در آمده مشغول صید انگنی شدند و عمدتها و خواص را نیز رخصت شکار فرمودند می صد و پنجاه و پنج آهو بحیطة دام در آمده بود شهنشاه والا بدیروی دست و بازو کشورکشاهاشت آهو زدند از انجمله شش بقتلنگ و دو بضرب خدنگ و سی و یک فنجیر را قراولان دستگیر کردند و چهل و هفت ازان عزالان را جمعی که رخصت صید یافته بودند بتیر تفنگ از پای در آوردند و از آنجا که پرتو انوار رحم و کرم جدلی و فضل و رامت ذاتی این مظهر رحمت نامتناهی چهره افروز حال جمیع مخلوقات الهی است و چنانچه افراد انسان را که بدائع و ذائع ایزدی اند دستخوش جور و تطاول و هایمال ظلم و تعدی نمی پسندند اصناف حیوانرا که بی زبانان کشور آفرینش اند امیر دام مسم و بیداد روا نمیدارند در افنای این حال که طبع قدسی خصال بمقتضای بشریت مشغوف صید و شکار بود ببارقه تیر هوشمندی و تابش انوار آگاهی صورت این خطر الهی بخاطر ملکوت ناظر جلوه ظهور نمود که آن

گرفتاران بی نوا را که از همه سورا تگا پو بسته و سر رشته چاره بیرون شد از جمیع جهات گسسته است پیش ازین بهوای خواش طبع از پای در آوردن از آئین شمول رامت و عموم معدلت دور است و فنوت بادشاهانه و مروت خسروانه بر حال آن و هشیان مسکین بخشایش آورده اشاره والا بملع صید و اطلاق آنها از قید صادر شد و مجموع آنچه عالم مانده بودند از تنگ نای دام رهایی یافته دامن صحرای مانیات گرفتند و بغرض همایون رحید که آهوی بسیار بحیطة قمرغه در آمده بود چون نزدیک بدام رحیدند بهیات مجموعی دم نموده پراهل قمرغه حمله کردند و پنج کس را از صدمه شاک آنها آسیب رسید از انجمله دو تن هلاک شدند و قریب هزار آهو بدر رفته سه صد و پنجاه و پنج بدام آمد بالجمه درین هنگام بفیض الله و هوشدار خان و دارالخا خلعیت مرحمت شد و بسیاری از میرشکاران و جمعی کثیر از بندها و خدمت گزاران به مانیات خلعت و برخی بعطای اصیب سرمرازی یافتند و از نکاشته وقائع نگاران صوة دکن بمصامع حقائق مجامع رسید که گرد هر داس کور که در ملک کومکیان آن صوة بود باجل طبیعی بساط حیاط در نور دید از غرائب سوانح که درین ایام بهوض اشرف رسید آنکه جمعی از اطفال در قصبه سوتی بت چنانکه عادت صبدیان است ببازی شاه و وزیر هنگامه آرای لهور و امب بودند از انجمله دو کس دزد شدند کودکی که شخته آن بازی بود آنها را گرفته پیش طفلی که ببازیچه حکم رانی داشت آورد و او برسم بازی اشاره بعیامت آنها کرد آن کودک ناهوشمند دست و پای هر دو بسته چوبی که در دست داشت چنان بر مرانها زد

که هر دو را بضرب آن سراز هوای حیات پرداخته شد و بانتضای
تقاضای آن لاهو صورت جد پذیرفت .

باقبال جهان کشا ظفر پیرا رفتن معظم خان خانخازان
سه سالار بنگاله با عساکر نصرت پیرا فتح لوا در پی
ناشجام بد فرجام باهک تسخیر ملک آشام
وکشایش آن ناحیت بمیان سعی و جهاد اولیای
دولت فیروزی اعتصام پس از کشایش کوچ بهار

هر بخت مند صاحب اقبال را که ایند کام بخش بیهمال بتغویض
رتبه علیایی خلافت و گنجان خدیوی و بخشش منزلت والای سلطنت
و جهان خسروی بهره مند فضل و کرامت ساخته چهره معاد
میمای احوالش بلوامع انوار داد دهی و معدلت پژوهی برافروزد
و علم عالمگیری و نوای گیتی ستانی بدست دولت گردون شکوهش
داده پایه قدر و حشمت آن برگزیده خویش باوج نصرت و استیلا
ورزیده سپهر رفعت و اعتلا بر افرازد لامحاله کزهای مترک و مهمات
شگرف که حیرت فزای دور بیدان دیده و روینش افروز زلف نگهان
بصیرت پرور باشد بدیرنگ سازی متأثر اقبال و کار پرداز می منتسبان
عنبه جلاش بخوبترین صورتی در پیشگاه ظهور چهره کشاید و ماحمت
ولایات گردن کشان روزگار و عرصه کاه نخوت مرتبان اطراف و اقطار
که بدست غرور سر خود روی خارند و کلاه اعتبار بر فرق بندگان کج
گذارند و کافر مراکب مواکب گیتی نشان فرموده آید از بدائع صداقات
این کلام صدق انجام درون اوقات خجسته فرجام مخیر گشتن

ولایت کوچ بهار و توجه جنود ظفر اعتصام امت از اینجا بتسخیر
مملکت آشام که بمقامی کوشش زنده امرای عظام خان خانان
سپه دار بنگاله سمت وقوع پذیرفت تفصیل این اجمال آنکه چون
در اواخر سال هزار و شصت و هفت هجری که اهل حضرت را
بیماری طاری شده مدت آن عارضه باستداد انجامید و چنانچه درین
محیطه معادلت طراز گزارش یافته بآن محبب در جمیع جوانب و
اکناف این مملکت مهتر بسطت گرد شورش برخاسته فتور عظیم
باحوال ملک راه یافت و مرکشان هر طرف و متمرکان هر ناحیه
قدم جرأت از حد خود فراتر نهاده راه طفیان و طریق مصیان پیمودند
و مفسدان بغی اندیش و فتنه گرایان و افعه طلب که در کمین
چنین وقتی بودند فرصت یافته آغاز شور انگیزی نمودند و ناشجام
از بی حرمدی و خام طمع در بنگاله بدعوی سلطنت و سروری
برخاسته بر مر پتله لشکر کشید و این حرکت نا صواب ازو باعث
فتور و اختلال احوال آندیار گشته زمینداران نصاب جو تغیر حلوک پیش
گرفتند بیم نراین زمیندار کوچ بهار که قبل از حدوث این مانع
بر منہج قویم اطاعت و فرمان پذیری ثابت قدم بود و چنانچه رحم مقرر
سائر مرزبانان است همواره بار سال پیشکش اظهار انقیاد می نمود
چشم از صلاح حال و ملاحظه مآل پوشیده باغوی دیو ضال از شاه
راه خرد یکدوشد و از هر جسارت پداحت گهواره کفایت جسارت ورزید
و جمعی فقیر از صغیر و کبیر رعایا آنجا که اکثر مسلمان بودند اسیر
کرده بولایت خود برد و خرابی بهیار بآن ناحیه و مانید و پس از
ارتکاب این جرأت شایع دیگر باره در سر انجام اسباب نکال خویش

کوشیده بهولانایه وزیر خود را با گروهی انبوه بقصد ولایت کامرود
که عبارت از هاجورا و گواهنی و توابع آن است از قدیم ایام
داخل ممالک محروسه بادشاهی بود فرستاد که آن را نیز بتصرف در
آورد درین وقت جی دهجسنگ راجه آشام که بحسب وسعت
ولایت و فزونی دستگاه قدرت و کثرت جمعیت لشکر و انبوهی
خیل و حشم و بسیاری نواره و توپخانه و فیلان جنگی بر رتبه تفوق
داشت و بهوای پندار باطل سر بر خط اطاعت و فرمان پذیری
نمیکذاشت ولایت خویش را که از بنگاله دور دست واقع است
و آبهای عظیم پهناور و دریاهاى زخار خونخوار و بیشه‌های معذب
دشوار گذار در طریق آن حائل و بر نفع و رفیع و حصون منیع
مشحون بآلات بیکار و مردان کرمشتمل است از آسبب ترکناز مواکب
نصرت طراز ایمان و مصون می پنداشت چون بر سنج آن حوادث
و فتن و مراتب شور انگیزی و ملک آشوبی ناشجاع ارباب نصیب
معاد دشمن آگهی یافت و بر کیفیت دلیری بیم نراین و عزیمت
تازه او مطلع شد او را نیز مودا طمع خام تکلیف جرات بتصرف
ولایت مذکور نموده چشم از ملاحظه موی نتایج و مفاد آنداعیه ناهد
پوشید و از ضلالت منشی و باطل پرستی آن نگهدیده جرأت را
پیش دستی با بیم نراین خیال کرده از رغامت انجام آن کردار
ناهنجار نیندیشید و لشکری عظیم از آشامیان دره نهاد و دیو خصال
بانواره و توپخانه براه دریا و بوخی دیگر از راه خشک بولایت کامرود
تعمین نمود و لطف الله شیرازی که در ملک بندهای بادشاهی
و در اعداد کومکین آنصوبه بود در آن هنگام بفرج داری آنجا

قیام داشت چون دید که سیلاب آشوب از دو طرف در رسیده و شعله
فتنه از دو سو بالا گرفته و تاب مقاومت را فراتر از نیروی قدرت خویش
میدانست و از وصول کومک و مدد امیدش منقطع بود باقتضای
صلاح اندیاهی رخت اقامت از آن ولایت برگرفته بدایمردی نواره
خود را از ممر آن جبل حادثه بر کنار کشید و بحدود جهانگیر نگر
رسید و بهولانایه وزیر بیم نراین چون بر قصد آشامیان و توجه آن
گروه شقاوت پژوه بدان صوب آگهی یافت از آنجا که چیره دستی
و احتیالی آنها را متیقن بود و مقاومت و مقاومت نمی توانست
نمود غنان عزیمت از محبت آن مقصد بر تافته ترین ناگهی
سراحل معاودت پیمود و متغلبان ضلالت فرجام بی مانع
و مغایری بروایات بادشاهی دست تملک و تسلط یافته یفهم
وغارت و جور و بیداد پرداختند و چنانچه شیمه ذمیمه آن جمع بدندان
است سکنه و رعایای آندبار را امیر ماضقند و چون ناشجاع بیخرد
بد فرجام که در آن هنگام از محال جوئی و فتنه پروری هوای حطنت
و خود مروری در سر انگنده اسباب شورش و مواد نماند سرانجام داده
بود در اندک فرصتی غبار آلود ارباب گشته بحال پراختلال خویش
در مانده و گرفتار آمد و بجزیر آن قضیه نتوانست پرداخت آشامیان
مقهور از آنجا قدم جرأت پیشتر نهاده بی مانمی تا حوالی پرگنه
کری باری که پنج منزلی جهانگیر نگر است متصرف شدند و در
موضع مسکنت سله که قریب بکری باری است نهانه ساخته جمعی
کثیر بمحافظت آن گذاشتند و در حواشی ازمنه نیز از آن تیره بختان
امثال این جرأت و خیرگی بظهور رسیده چنانچه در عهد فرمانروائی

حضرت جنت مکانی پای جسارت از مرجه خود پیش نهاده
ولایات پادشاهی را تاختند و سید ابابکر را که از بندهای عمده
آستان سلطنت بود با گروهی انبوه از سوار و پدانه از حوالی جمدوره
باصبری بردند و در لوانل حاکم اطلق حضرت دگر باره چیره دستی
نموده شیخ عبد السلام فوجدارها جورا با جمعی کثیر از گواهی
دستگیر نمودند و درین مدت هیچک از حکام بنگاله توفیق ندید
آن جمع نابکار نیانمت مگر میر عبد السلام مخاطب باسلام خان که
در نوبت صوبه داری خود در زمان سلطنت اطلق حضرت تسخیر آشام
و تنبیه آشامیان تیره ایام را وجهه همت ساخته بصیر کردگی میدان خان
برادر خویش لشکری بدان صوب فرستاد لیکن چون در خلال آن حال
از صوبه داری بنگاله معزول گشته امر جلیل القدر وزارت باور نامزد
شد و آنصوبه باقطاع تا شجاع قرار گرفت توفیق اتمام آن مهم نیانمت
و انواع قاهره پادشاهی از موضع کجیل که دهانه ولایت آشام است
پیشتر نتوانست رفت بالجمله چون در ماه رمضان سال سیوم جلوس
همایون ناشجاع از بنگاله بجای رخنگ رهگرای آزارگی گشته خان خانان با
جنود ظفر اثر متعاقب او بجهانگیر تکرر رسید و در مدتی جبر اختلال احوال
آن حدود شده طنطنه صولت و سطوت عساکر نصرت نشان رعیب اندکن
دلهای مرکشان و عصیان م نشان گردید راجه آشام از صدمه پلارک قهر
و انتقام مجاهدان جنود اسلام بیمناک و هراسان گشته در مقام اصلاح
کردار نااهنجار و تمهید مراسم اعتذار در آمد و کبلی با معذرت نامه نزد خان
خانان فرستاده اظهار نمود که چون بیم نراین زمیندار کوچ بهار که
باسن ممت خصومت دارد در ایام غرض و انقلاب دست تعرض

بولایت پادشاهی دراز نموده ولایت کامروپ را که در قدیم الایام
بآشام تعلق داشت می خواست متصرف شود من او را از تصرف آن
باز نایتم و آن حدود را بحیطه ضبط آوردم الحال هرکس بدین صوب
معبین شود این ولایت را بصرف او میدارم خان خانان با مقتضای مصالح
اندیشی دران وقت بظاهر معذرت او در پذیرفت و وکیل را خلعت
داده باز گردانید و رشید خان را با سید نصیر الدین خان و سید
حاکم خان و آخر حاکم و جمعی دیگر تعیین نمود که رفته ولایات
پادشاهی را بذات قرار دین آشامیان تصرف کند و درین اثنا بیم نراین
نیز مغلوب جنود رعیب و خوف گردیده درخواست عفو نقصیر
خود را و کبلی فرستاد از آنجا که تادیب و گوشمال او لازم و مستحکم
بود خان خانان بحواب آن حاکم مآب پرداخت و فرستاده را روزی
نداده مقید و محبوس ساخت و راجه سحابسنگه بدیده را با قوچی
از بندهای پادشاهی و میرزا بیگ کس خود را با یک هزار سوار از
تابندگان خویش بدنباله آن شقاوت شعار و تسخیر ولایت کوچ بهار
معین ساخت آشامیان چون بر تعیین رشید خان با انواع نصرت
نشان بصمت کامروپ آگاهی یافتند بخصت برگزیده کبری باری و چند
برگنده دیگر را خالی کرده پس نشستند و آخر تا کنار آب پداس
ولایات پادشاهی را وا گذاشتند لیکن رشید خان چهار منزل از
جهانگیر نگر پیش رفته بغیر افراط احتیاط توقف گزید و این معنی
را بر حیل و بی و تزویر آن گروه مبنی داشته در پیش رفتن تملل
نزد و چند آنکه خان خانان مراسم تادیب بجای آورد مؤثر نباشد
تا آنکه سید يوسف که سابق از قبل ناشجاع نوجدار برگزیده کبری باری

بود و آخر خان از کومکيان رشيد خان و جمعی دیگر باشاره آن نوئين عقيدت آئين پيش رفته گري باری و برخی از برگزینت ديگر را که آشاميان واگذاشته بودند بحيطه ضبط و تصرف آوردند و بعد ازین رشيد خان بيز پيشتر رفته بموضع رنگمائی که از توابع کامروپ است رسيد و چون مخدولان آشام از تعلل او در پيش رفتن حيره گشته ديگر باره بمردای طمع خام دل بتصرف آن ولایت بسده بودند و بکثرت و جمعيت تمام با سامان توخانه و دارا بسيار و سائر ادوات نبرد و پیکار در مقام مخالفت و مدامت در آمده و او لشکر و سامانی در خور دفع آنها همراه نداشت در رنگمائی اقامت نموده حقيقت را بخان خانان نوشت و راجه سجانسه که به تذبذب بين ترابين معين شده بود چون ديد که آن مهم از پيش نمی تواند برد او نيز در نواحی یک دواز که در بند ولایت کوچ بهار است توقف نموده حقيقت حال باز نمود خان خانان بعد از اطلاع بدين حقائق مقتضای رای صوب آن دانست که سامان و سرانجام آن در مهم لازم انصراف نموده خود با نواره و توخانه و عساکر بنگاله عازم آن مقصد شود و صورت اين اراده بمحکمات اوقافهای پایت سرپر خلعت مصير عرض داشته دستوري خواست و پرايخ گيتی مطاع بر طبق ملتصق او ببلد هيوست و باصرای کومگی و سران سپاه ذفر بنده که در مهم تاشجاع نا او معين بودند حکم معلى مانر شد که درين مهم شرائط موافقت و مرافقت بظهور رسانیده از صلاح و موافقت او بيرون جا آمد و چون ايام بر شکل بانجام رسيد و طغنيان آنها غر و نعت عزيمت خريش مصمم نموده کمرو حديد بر ميلی

همت و اخلاص بصت و شب هزدهم ربيع الاول از چهارم سال جلوس همايون مطابق سنه هزار و هفتاد و دو هجري بقصد اديبال عاميان بد حال از خضر پور روانه شد و دو ثلث نواره همرا گرفته باقی را در جهانگیر نگر گذشت و بموجب حکم معلى حراست اکبر نگر بمخلص خان و محافظت جهانگیر نگر با احتشام خان تفويض يافت و سبه اختصاص خان و راجه امر سنگه نوروي و جمعی دیگر از عمدای منصبداران با کومکيان مقرري بهمراهی احتشام خان معين شدند و انتظام مهمات خالصه شريفه بموده بهگو تيداس ديوان آنجا بدستور معهود مقرر گشته اهتمام مهم نواره بحمد مقیم مقروض گردید و چون معظم خان با نواح ظفر قرين بموضع پری تله که سرحد ملک بادشاهيست در رسیده به مدد استکشاف احوال طرق و مسالك از سرحد ملک بادشاهی بولایت کوچ بهار شد از تقرير ماهيت دانان آن سر زمین چنين بوضوح انجايد که سه راه مملوک مشهور بولایت مذکور هست یکی از سمت ولایت موزنگ و درم از جانب ملک بادشاهی از جمله آن دو راه یکی راه یک دوار است و آن عبارت از دربنديست محکم اساس که بر بالای بندي عريض مرتفع که باصطلاح اهل آن ملک آل ميگویند از قدیم ايام ساخته شده و شهر کوچ بهار با برخی از برگزینت محصور است بآن بلد عالی و درزش بيست و چهار گروه است و بر بالای آن بلد از همه طرف جنگلي است انبوه از درخت باتس و بيد و ديگر اشجار بلند تفومند و شاخهای آنها بغوي برهم تانته شده که مور از ان بدشواری عبور تواند نمود چند جا بران بند

حصانت پیوند درو در دند در کمال استحکام ساخته و تپه‌های
بزرگ و زنبورک و ضرب زن و دیگر ادوات پیکار بران چیده شده مردان
کار و حراست پدشگان هشیار بمحافظت هر یک معین اند و برگزین
آن در بندها یک دوار است که راه مذکور از سمت محاذی آن سر
برمی آورد و با وجود آن جنگل بر خطر خندقی عمیق پهناور و در آن
در دند حفر نموده اند و راه منفری که از آن بولایت کوچ بهار تردد
می شود همین است و اگر در دند مذکور مفتوح شود تا معموره کوچ بهار
دیگر عائقی در راه نیست لیکن فتح آن بآسانی میسر نمیشود و طریق
دیگر راه گهواره گهاک است که برنگامائی اتصال یافته و عرض آن بند
در انطرف کمتر است لیکن دران راه ناهای عظیم عمیق دشوار
عبور و جنگلی خطرناک صعب المرو است که از تشابک شعبهای
اشجارش هوای آن وادی در زنجیر است و قدرت درختان خاردارش
باک را هنگام عبور دامن گیر و هوای این طرق سه گانه مشهور راهی
دیگر از سمت ماک بدشاهی نشان دادند که آل آن طرف عرض
و ارتفاعش از دیگر اطراف کمتر است لیکن تا معموره کوچ بهار
همه جا جنگلی انبوه برنی دارد که بیم نراین ازین راه که احتمال
عبور موجب مضمور از آن راه دور میداندست چنانچه بایست بمحافظت
آن پرداخته بود و باستظهار صوبت آن بدشه خاطر ازین اندیشه
جمع ساخته خان خانان بامتناسی رای کار آگاه اختار این راه نموده
با پناه ظفر پناه از بی تله روان شد و مقرر کرد که بواره را در ناله

که از گهواره گهاک آمده بدریای برمه پسر ملحق میشود آورده نگاه دارند
و راجه سجاننگه پسر آن نوین عقدت کیش با همرفان خویش
بر سر راه مذکور بچنود منصور پیوست چون عساکر گیتی کشا داخل
آن راه شده شیردان شهابت بدشه دران بدشه در آمدند فیلان
ملک توان کوه دیگر و تیر داران و پادشاهای لشکر پیش پیش امواج
نصرت لوا نهای جنگل درهم شکسته حاجت آن عرصه از تراکم
و ادبوهی آن می پرداختند و راه می ساختند و نخست سواران
جیش فیروزی مرکب رانده اهل اردو از عقب آنها روان میشدند
و باین عنوان هر روز یسمی و کوشش عظیم و رحمت و مشقت تمام
دران بدشه راه کشوده پدای همت مردانه آن وادی پر تپ می
پیمودند در انهای طی این صامت زردی عظیم پهنای پیش آمد
که عبور از آن ناگزیر بود مردم آن نوم و بر اظهار نمودند که بی کشتی
و بختن جسر گذشتن لشکر از آن میسر نیست و بایب ندارد و ازین
رهگذر برخی صورت پرستان ظاهر بگر که از بدایع تائیدات ساری و
شکوه معنوی این دولت جاوید طراز غافل بودند بگرداب تفکر در
انسانه خرد کوتاه دشان را موج حیرت از سر برگذشت از آنجا که
همواره میامن انقب و امداد کاروان آسمانی عساکر نصرت اثر
را در هر طریق راهبر است قراوان موجب فیروزی که بتفحص
بایب هر دو در تگاب بودند بدالت خضر باده در گذر ظفر
شمار یافته بخان بچه سالار خبر رسانیدند و جبوس نصرت ماک
ببایب از آن رون گذشته بمحافل سلامت رسیدند و مشاهده این
شگرف کاری اقبال گلشن ازادت اولیای دولت بی زوال را آبی دیگر

فرزود بالجمله افواج گیتی سنان بصولت آتش و مطرت برق ازان
نیز صدان گذشته غرق جمادی الاولی بپای آل رحیم جمعی از مضمحلان
نیزه ایام که بحر است آن قیام داشتند باوجود آن سد استوار بنای
همت صحت پیوند شان بسیلاب رعب شکست یافته پس از اندک
آویزشی رخ از عرصه مقاومت بر تافتند و فردای آن جنود ظفر
پیرا داخل آل گشته چون شهر کوچ بهار نزدیک رسیدیم برای
که باستظهار آن آل دم سرکشی و استقلال یزد و آنرا حصار
امنیت ملک و مال خود از آسیب حوادث روزگار میدادست قر
مشاهده آقا قهر و استیلائی عساکر نیروزی مآل و داخل شدن در آل
عرصه عادیست بر خود تنگ فضا دیده بر آروین جان و ناهوس ازان
ورطه مغنم شمر و سه روز قبل از وصول افواج قاهره بشهر خلاصه
اموال و تمامات اعلی و عبل را بر گرفته باجمعی از خواص و نزدیکان
و عکرای وادی آدرگی و ادبار گردید و پدایمردی فرار خود را پدای
کوه بهوت نیست که پناه جای خویش اندیشه بود کشید و بهو خانه
رویش با اشاره و مویدید او با پنج شش هزار پیاده به سمت مغرب
رویه کوچ بهار که دامن کوه مورنگ است و جنگل های صعب
دارد فرار نمود بخیمال آنکه چون جنود اقبال از اینجا بهیضت گزید
متوجه پیش شود از کمین فرصت برآمده بقطع طریق و شراندن
راه و موخترن قری و مزارع و غلات و اغواهی سکنه و رعایا پردازد
و نگذارد که آذوقه بلشکر ظفر اثر رسد و ششم ماه مذکور حوالی شهر
مضرب خیام میاه اسلام گشته روز دیگر عرصه آن معموره زهت اثر
که از ظلمت و جود تباه کیشان فضالت پرور پیرایش یافته بود مرکز

رایات نفع شد و سید صادق صدر بمکالمه باشاره خان خاندان بر فراز
خانه بیم نراین برآمده بگلبنگ اذان سامعه افروز ساکنان
آن کفرستان گردید و طغنه تبیر و تهلیل که از بدأ سطوح تابشیر
مهی ملت احمدی تا آن وقت یکوش باطل نبوش اهل آن دیار
نرسیده بود نعم البدل مدای ناقوس آمد در بتکدها مسجد اصف
بسجود و رکوع نماز مبدل گشت و بجای طاق ایرونی بنان صحراب
قرار گرفت آثار کفر و غلال صمت انطمس پذیرست و ارکان دین
و قواعد اسلام بلند اساس شد و از اینجا که همگی همت معتدلت گزین
بادشاه مقوت پرور مروت آئین متوجه آست که اصناف خلایق و
گروه گروه بریاد در هر کشور و ناحیه از میامن فضل و کرم و مآثر
عدل و احسان بادشاهانه بر مهاد امن و امن متمکن بوده هرگز از
رهگذر جفیش عساکر قاهره در اصناف جیدر اقبال بر چهره احوال
رعایا و زیردستان هرچند باقتضای سرفروشت در اطاعت و فرمان
پذیری سرکشان و بقی اندیشان روزگار شان پیروی شده باشد فباو
ملکی نه نشنید و همواره بسپیداران رفیع مقام و نویبان والا احتشام
از پیشکاه عدالت و جهانبانی تهدید و تاکید میرود که قواعد
نصفت و راست را بدر جمیع امکنه و احوال با طوائف انام پاس
دارند خان خاندان بمقتضای کز آگاهی و خلوص عبودیت نظر
بر عرصه تدبیر لطف و مکرمت خسروانه کرده یکروز قبل از وصول
بشهر تاکید و تدبیر عظیم نموده مغادی گردانیده بود و جمعی باهتمام
گماشته که لشکریان و اهل ازم دست تطاول بقاراج و غارت که عیدو
بغیا چنان همت مطرمت نموده عرض و مال و ناهوس رعایه را

خواه در ماسکن خود باشند و خواه از بیم - پناه ظفر پناه قرار نموده متعرض نشوند قتلچنان پس از دخول لشکر یشهر تنی چند از - وار و پیاده را که دست تعدی بمال رعیت گریخته دراز کرده چند بنزد کار و برخی اجناس ما کوله متصرف شده بودند گرفته آوردند خان - پناه سالار آن محفل طبعان جسارت شعار را برواق توره این دولت معذرت آثار بسزای کردار رسانیده آنها را با اشیائی که تصرف نموده بودند تشهیر نمود و انتشار صیت عدل و انصاف شاهنشاهی موجب تالیف و اتمالت قلوب رعایای گریخته شد و اکثر باسندام این معنی بمساکن و اماکن خویش باز گردیده - پاس گذار و تابش گزین عدالت پروری و داد گستری خدیو جهان و خایف زمان گشتند و بشن - لرین بسر زمیندار مذکور بیادری بخت و رهبری دولت پامبال خود از بدر بدگهر خویش جدائی گزیده روی نذر باشکر ظفر طراز آورد و بطوع و رغبت شرف اسلام در پادشاهت بیم - لرین بنابر آنکه از کم بینی و جوهر ناشناسی دایه خود سری و استقلال از سیمای حال این پسر تفرس می نمود او را محبوس و نظربند داشت لیکن از مشاهده احوال و اطوارش امارات خلاف آن پندار در نظر ارباب مصبرت پرتو ظهور داد خان خاندان او را از حرکار اشرف خلعت داده استعالت و دلجوئی کرد و جمعی از مجاهدان جیش اقبال بتعاقب بیم - لرین که چنانچه گزارش پادشاهت در دامن کوه بهوتنت پای اقامت در دامن نایمی کشیده بود تعیین نمود و اسفندیار بیگ ولد اله یارخان مرحوم را که بر خصوصیات احوال آن سرزمین اطلاع داشت بتفحص بهوتنته شورده

بخت که در جنگل های دامن کوه مورنگ در خزیده جویای فرصت شور انگیزی بود فرستاد که هم آن مخدول را بدست آورد و هم بنصایه و استعالت رعایا پرداخته آنها را بمساکن خود شان بازگرداند و فرهاد خانرا نیز با گروهی از سمت دیگر بجبهت همین مطلب روانه ساخت و بحکم کارشناسی و تدبیر اشاره نمود تا عمارات در بند یک دوار را منهدم ساختند و از هر طرفش تا صد گز جنگل بری کرده جانبین آن از هجوم اشجار پرداختند و یکصد و شش توپ از غرد و بزرگ و یکصد و پنجاه و پنج زنبورک و راسخنی و بندوق بسیار و دیگر آلات توپخانه و ادوات بیکار و برخی از احوال و ائقال بیم - لرین بقید تصرف در آمد و احباب توپخانه بجایانگیرنگر ارسال یافت و فرهاد خان که بزمانب بهولا مانده معین گشته بود رزم تکمشی بجا آورده تا جایی که سوار می توانست رفت بدنبال او شدت و برخی از اسبان و اشیای که آن مخدول گداشته بمجنگل رفته بود بدست آورده پس از هفت روز مراجعت نمود و اسفندیار بیگ که ماهیت دان آن بوم بود بمکانی چند که گمان بودن آن خلالت کیش داشت جاموسان فرستاده کوشش بلیع در تفحص آن مدبر گمراه نمود و چون خبر شنید که در یکی از جنگلهای آن سمت بسان مودیات در خزیده میخواد که از آنجا به پناه گاهی دیگر فرار نماید نصف شب با همراهان خود سوار شده بر سر او ایلغار کرد و دو پاس روز بمکانی که او را نشان داده بودند رسید و آن بد فرجام را با زن و فرزند و چندی از اقوام که همراهش بودند دستگیر کرده ترین ذیل مطلب مراجعت نمود و از گرفتار شدن آن

کافر نصاب آتین مغلله آن مرزمین که از هر او خائف بودند مطمئن
گشته جمعی که متفرق شده بودند رجوع نمودند و بیم فراین مقهور که در
دامن آن کوه بهوتفت مایه گزیده بود چون آگاهی یافت که فوجی از
جیوش قاهره بدانصوب معین گشته است بحمايت و همراهِ
مرزبان آنکوهستان توسل جسته بجایای کوه برآمد و آن کوهبست که
جز پیاده را بصند دشواری مجال صعود بر غل آن نیست میجادهای
نصرت شکوه بهای آن کوه رخنه یک زنجیر فیل و برخی از امهان
و دیگران که از آن خسران مأیوس شده بودند با یکی از مردم
آن کوهستان بدست آورده بر گردیدند و آن شخص کوهی بزرگان
عجز و تفرع بخان خانان اظهار نمود که اگر مرا اسان دهید و مکتوبی
مقتول بر مطلبی که باشد بهمرزبان این کوه بنویسید رفته بار
میرسانم و جواب می آرم آن خان صلاح اندیش او را اسان داده
بجوش ظلمت و زر خورده دل ساطعت و پروانه بزمیدار بهوتفت
نفته مصحوب لو مرسل گردانید مقرر باین معنی که بیم فراین
مقهور را که با او پناه جسته است بفرستد یا او را از آنجا بیرون کند
کوهستان بهوتفت سرچیز است و بمسافت پانزده کروزه در مسافت
شمالی کوچ بهار واقع شده و قتل آن که همواره برف دارد از سه
میلزلی بلده مذکوره نمودار است میوههای مرغ شیرین مثل امرو
و سیب و به و امثال آن آنجا میفروش و امهان مختصر که آنرا تانگن
و گونت گویند مشک و بهوت که قسمی از بهشینه است و پری
که پارچه کلدانه است هرزدار مفسوج از ریمان که بکار فرش می آید
در آنجا بهم میرسد و نقره و طلا ظیلی از رنگ شوی پیدا میشود زمیدار

آن کوهستان مردی بود معمر مرتاض رعیت هر روز انصاف پخته مردم آن
مرزمین چنین را مینمودند که قریب صد و بیست سال از عمرش گذشته
و مع هذا قوی و معاشرش مورد کلال فاحش نگشته از حفظ و لذات
اعترازی می نمود و جز کیده و شیر غذایی نمی خورد و با رعیت در
کمال رونق و رانست ملوک میکرد و بر جمعی گذر ریاست داشت
در وسط ولایتش تند رودی عذیق کم عرض جاریست و بجای پل
زنجیری اهلین بر بالای آب بسته اند که هر دو مرش از طرفین
بصنهای عظیم بند است و زنجیری دیگر بر بالای آن بارتفاع قامت
ادبی بر همان تپه تعبیه شده مترددین های بر زنجیر زیرین نهاده
و دست بر زنجیر بالا زده با متصام آن دو سلسله عبور مینمایند
و احوال و ائقال و امهان تانگن را نیز بهمین زنجیر از آب میگذرانند
آن شخص کوهی قوی هیکل و مرغ و سفید بود و در سر سویی
در لال زرد رنگ داشت که از اطراف رو گردن فرو رفته بود و جز
لنگی سفید که بر میان بسته بود لباسی دیگر نداشت گویند زن
و مرد آن قوم بدین هذات و رنگ اند و بهمین وضع و لباس زیست
می نمایند چون بیان برخی از خصوصیات ولایت کوچ بهار درین مقام
ناگزیر است خامه سوانح نگار بگذارش مجملی از آن صفحه ارا
میکرد آن ولایت مابین شمال و مغرب بکاه مانن شمال واقع
شده طولش پنجاه و پنج کروزه جریبی و مرض پنجاه کروزه است
بصحب نزعت و صفا و لطافت آب و هوا و مور ریاحین و ازهار و
کارت بصاتین و اشجار و خرمی و دلکشانی و فیض بخشی و نرح
امزانی از بلاد شرق رویه امتیاز دارد و هوا که با دمار همدستان وینگاه

مانند انبه و کیله و انناس و کونله که بهترین اقسام نارنج است
بنایت خوب میشود و نهال نلقل گرد نیز در آن مر زمین بسیار
است آنچه از آن ولایت در اندرون بند واقع است آنرا بهر بند
و خارج آنرا باهر بند گویند و دریای عظیم و درو نهر مختصر
داخل بند میشود و آنها با دیگر آبها و دریاها که از جوانب دیگر
می آید بدریای سنکوس که از سمت آشام منتهای ولایت کوچ بهار
است داخل میگردد و در ایام برسات هیچک پایاب نیست و بعد
از انقضای موسم باران بعضی پایاب میشود و اکثر در ته سنگ ریزه
دارد و آب شان در کمال لطافت و عذوبت و صفات و در بیرون
بند پنج چکله است مشتمل بر هفتاد و هفت هرگنه و در درون بند
دوازده هرگنه و محصول آن ولایت قریب بند لک ریبه است سنگ
آن دو قوم اند یکی مسیح و آن گروه در هرگنات درون بند حکومت
دارند و درم بهار که بیرون بند میباشد وجه تسمیه آن ولایت بکوچ
بهار وجود آن قوم است و ولایت آشام را نیز کوچ آشام بدین
جهت گویند که بسیاری از آن طائفه در آنجا توطن گزیده اند و هر دو
قوم کافر و بت پرستند و بیم نراین ازین قوم است و نراین جز
نام اجداد و نیاکان اوست بفابرانکه بتی که اهل آن دیار آنرا
پرستش میفمایند موصوم به نراین است کفره هندی زمینداران آن
ولایت را اعتبار عظیم میکنند و از نژاد راجهای بزرگ که قبل از
ظهور دولت اسلام بوده اند میدانند زمیندار مذکور سکه بر زر میزد و آن
زر را در آن ولایت نرائنی گویند و طبعش معیش و عشرت و خود آرایی
و زینت و پاکیزگی بنایت مائل بود به مصطفی و هوا پرستی روزگار

گذرا بیده خود باصر حکومت کمتر می پرداخت و ضبط و نسق مهمات
به بهول فائده دزیر خویش باز گذاشته بود عمارات عمالی و مسکن
دل نشین مشتمل بر دیوان خانه و خلوت و حرم و خواص پور
و حمام و باغچه و نهر و فواره و آبشار بقرینه و طرح در کمال زینت
و تکلف ساخته و همه جا تصرفات خوب بکار برده و شهر کوچ بهار نیز
بطرح و قرینه آباد شده و کوچها همه خیابان دارد و درختهای
ناگسرو گینار که بنایت خوش برگ و گل موزرست نشانیده
شده نقص آن سرزمین منحصر درین است که نهال خلعت اشخاص
از بهار خوبی و جمال بهره در نیست و آب هوایش با کمال لطافت
حصن پرور نه همانا دهقانان قضا تخم و جاهت و زیدائی در زمین
طیفت آن قوم بیفشانده و مصور منع در چهره کشای آن گروه
تصد شبیه کشی صورت الهانی نکرده خرد و بزرگ را روی و طلعت
زشت و نا دلنشین است و لطف منظر از زن و مرد آن کشور گریزان
و کماره گزین در هیأت و اشکال بطائفه فلماق مشابهت دارند لیکن
اکثر سبز قام و برخی گندم گون اند و در قوم مسیح بعضی سفید رنگ
می باشد و این فریق هم مزارع اند و هم سپاهی حربه آنها تیر و
شمشیر و تفنگ است و تیر ها اکثر زهر آلوده پیکانست بمچرد
رسیدن آن بدن جای زخم آساز میکند و مجروح را هلاک میسازد
گویند علاج آن خوردن کشیر و است و طلا کردن آن بر موضع
حراحت و مسموم شده که بعضی از اهل آن ولایت اسبونی میدانند
که چون بر آب میخوانند و مجروح از آن بیاشامد از آسیب آن زخم
جانگزا رهائی یابد بالجملة چون خان خازان را پیشه باد همت اخلاص

معش و عرض اصلی الزم، یورش تخفیر ولایت آشام و تنبیه و
تاهیب آشامیان نابکار تیره ایام بود تا دیب و احتیصال دهر مزاج
و انتزاع آن کوهستان را بوقتی دیگر حواله نموده عزیمت آشام مصمم
نمود و اصفندیار بیگ را که بموجب التماس آن نونین معظم از پیشگاه
خلافت و جهانبانی بخطاب اصفندیار خانیه نامور شده بود با جمعی
از منصبداران و چهار صد حوار از تابندگان خود و یک هزار پیاده
بندویتی بفرجدارای کوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیرنگر موصوم ساخت
و قاضی سمو را که سابق بکرناشجاع بود و بر حقائق و کیفیات آن
ولایت وقوف و اطلاع تام داشت بدیوانی آنجا گماشت و در عرض
شانزده روز که عرصه آن ولایت مورد اقامت جنود قاهره بود خاطرات
بندویمت آنجا پرداخته بیست و سوم ماه مذکور با عساکر منصور
بعزم تصحیر آشام از راه گهوزا گهات روانه شد و بیست و هشتم
موسم فیروزی بکنار دریای بر مهابخر رسید و دو کروه از رنگمائی
گذشته نزول نمود و رشید خان با همراهان خویش آنجا بلسکر ظفر
افر ملحق گردید و چون نواره فرسیده بود دو روز بانتظار رسیدن آن
انامت واقع شد دریای بر مهابخر از طرف ولایت ختا می آید و
آبهای دیگر نیز باو می پیوندند و در کمال شدت و تندسی جاری
است اکثر جاها عرضش نیم گرو هست از طرفین این بحر پهنای
تا مرحد آشام و از آن پهنتر تا جایی که علام الغیوب داند دو کوه بلند
کھیده در ساحل آن از قدرت بیخه و جنگل و غور آبها و نالها و گل و
و دلدل عبور لشکر در کمال دشواریست و اگر چه زمینداران
آن حدود و بومیان آن سرزمین طرق و مسالکی که بصیولت عبور

توانستی کرد نهان میدادند لیکن خان چاه سالار بآنین حزم اندیشی
و دور بینی که اساس سرداری و چاه سالار است بر و همنونی آن گرو
اعلماء نکرده راه کفار دریا با وجود نهایت صمیمیت اختیار نموده
مقرر ساخت که دایر خان با فوج هر اول و مبر مرتضی با توپخانه
منصور آن راه را که راحت بصمت مقصد مذهبی می شد سرگروه
پیش پیش امواج قاهره ره نورد نصرت و فیروزی کردند طامشاد کور
دامن کوشش و اجتهاد بر میان اخلاص و اعتقاد زده گام هست
در مراحل عزیمت عزرو جهاد نهاد و نیلان فلک پیکر کوه توان بصفت
فندان اشبار جنگل را در هم شکسته و نیلای بیخه را که در کمال
ابفوهی رسته بود بکنند طرطوم لخته بخته پایمال می ساختند و
تبرداران و پیکارهای لشکر بفر بغدر وسع و توانائی در تصفیه و
تصرف آن مسلک ناهموار سعی و کوشش بکار برده طریق مطلب
ارضا موانع می برداشتند و آبها و نالها توان راه بصبار بود لیکن
اکثر گذر پایاب داشت و در هر سرزمین که چله و دلدل پیش
می آمد آنرا بقا خهایی درختان و دشتهای نی و بهشت های گاه
می میاشتند آنگاه بکروان وادی نصرت قدم هست بران می گذاشتند
و چون راه بایی مرتبه صعب و خطرناک بود و نواره ازین جهت
که مر بالی آب می آمد دیر می رسید در روزی دو کروه یا درونیم
کروه بدیگر طی نمی شد و هر جا که مرکز راپات نزول میگشت هر
جوشی از چاه اسام در مسط رحال و مضرت خدام خویش جنگل بری
نموده جای نورد آمین می نهادند و رحال انامت می نهادند و
خان چاه سالار از بام تا شام بصافتن طرق و مسالک و گذر آیدن

اردو و لشکر از مواضع اخطار و مهالک اهتمام همی و کوشش می
گماشت و دران مراحل مخوف هائل شبها را بآئین حزن و بیداری
پاس میداشت القصه مبارزان سعادت لوا بمساعدت توابع در قطع آن
طریق خار رنج و تعب که گل راه طلب است در زیر پای همت چون
برگ شکوفه و یا سمی که نسیم فروز دین پای انداز قدم لشکر
بهار سازد تصور نموده بشوق غزا و جهاد با آشامیان بد نهاد و محو
رحوم کفر و جهالت ازان بروم ضلالت بنیاد آن مسامت پر آست
را بانواع مشقت پیمودند تا آنکه ششم جمادی الاخره در نیم گروهی
جوگی کپه منزل گاه جنود ظفر پناه گردید و آن کوهیست بلند بر
ماهل دریای برمه پرتو واقع شده وجهه تسمیه اش آست که در
مواقی از منه یکی از جوگیان هند در مفارقه ازان کوه بیخوله گزین
شده از خلق کناره گرفته بود و بلسان آن قوم غار را کوهه گویند
از اینجا تا گواهی که سرحد قدیم ممالک محروسه است چهل کروز
مسافتست و از اینجا ناگر گانو که ممکن راجه آتام و دارالملک آن
ولایت است یکماه راه آشامیان شقاوت هزاره از دامن این کوه که
که متصل بدریاست قلعه که عرض دیوارش از پائین نه گز و از بالا
پنج گز و دوش از درون حصار زیاده از یک کروزه واقع است مشتمل
بر برج مشیده در کمال متانت و رصانت ساخته اند ارتفاع
دیوار از جانب غربی که بر سر راه چاه ظفر پناه بود تا ناله
کوه رسیده و چنانچه در استحکام قلاع و حصون رسم آن قوم سیه درون
است بمسافت یک تفنگ انداز دور از دیوار کوهالها حفر نموده
میخپای سرتیز پاسب که بلفت آنطائفه بهانچه گویند در میان آنها

نصب کرده بودند و در عقب آن قریب به دویسم تیر انداز تا کنار
خندق بر سطح زمین بهانچه فرو برده در خندق همیق آن که
بعرض سه گز بود نیز بر همین وتیره بهانچه تعبیه نموده بودند و سمت
جفوی آنرا دریای برمه پتر محیط است پیوسته و از جانب مشرق
دریای بناس از پای آن کوه گذشته بدریای برمه پتر پیوسته است
و جهت شمالی بخندق و کوه و جنگلی انبوه استحکام پذیرفته
و محاذی کوه مذکور دران طرف دریا نیز کوهیست که آنرا
بنچرتن گویند و بران کوه نیز بر همین وتیره حصاری متین و قلعه
حصین است در قلعه جوگی کپه قریب پانزده هزار کس باتوبخانه
بسیار و دریای قلعه سه صد و بیست کشتی جنگی با ساز و آلات
بیکار بود که اگر هساکر قاهر بران قلعه مستولی شوند متحصنان
خود را از سمت دریا بپایمردی نواره بقلمه کوه بنچ رتن رسانیده
آنجا ثبات و استقامت ورزند و دران حصار استوار فرست جور بوده
چون لشکر خلع رهبر ازان جا متوجه پیش شود از کمین کش برآمده
رصد آذوقه را بزنند و راه بر مترددین بشورانند و دران قلعه نیز قریب
شش هزار کس ازان جماعت عصات با ادوات توپخانه آماده مدافعه
و نبرد بودند و چون درین موضع دریا منقسم بدو شعبه گشته در وسط
هر دو شعبه قطع زمینی خشک واقع شده بود که نشیب گاهی داشت
مختلوان نگون بخت آنجا مورچال بسته آنرا بچوب و بانص استحکام
داده بودند بقصد اینکه نواره پادشاهی از هر شعبه که قصد عبور نماید
بغروب و تغنگ نیران جاگ افروخته گذارند که پیش رود خان پده
سالروز دیگر آنجا مقام نمود و صد نصیر الدین خان و پاد کارخان

و میانه خان و جمال خان و روپسنگه راتپور و پرتاب سنگه هاده را با جوتی دیگر از دریا گذرانید که دوان روی آب باشد تا غنیم عاقبت و غنیم آن طرف را محل نبات و درنگ نبندید و جمعی بحمت عقب کوه چوگی کپه تعیین نموده مقور ساخت که جنگل بری کرده تا کنار دریای بناس از عقب کوه زمین از هجوم اشجار بهر ازند تا راه فرار گمراهان مردود از طرف جنگل محدود شود چون آشامیان دانستند که راه گریز بسته میشود از صدف خوف و هراس حصار طاقت را متزلزل ارکان دهنده در حجاب ظلمت شب هر دو قلعه را خالی کردند و بنواره در آمده استعداد جنگ با بنواره پادشاهی نمودند روز دیگر که سه ساقار خیل ثابت و میدان بالترتاز بلند حصار مهر از تصرف آشامی شب دیوچهر راوت همت بر امر اخلاص و کار فرمای سفاین گواکب زورق خورشید را باندیان زر نگار کشوده از ساحل افق مهر انصر فلک دریا نورد ساخت خان سه ساقار با مواکب انجم شمار پادشاهی سوار شده روی بجانب حصار آورد و بنواره منصور را با استعداد شایسته و آذین سزاوار روانه نمود و نصیر ندین خان و دیگر امرا با نوجی که از آب گذشته بودند نیز از جای خود با هتزاز آمده از آن طرف محاذی این افواج بحر امواج بهال بسته روان شدند و دریای لشکر از طرفین آن بحر به نیار بصد شورش محیط بجنبش آمد و مبارزان بنواره مستعد لمر از مقاومت عز و جهاد بر روی کشتیا نهنگ آسا بحر فرما گشتند از هجوم و انبوهی بنواره توگندی ابرهای تیره از روی دریا برخاست و غبار جوش سیه از کناره بحر را نمودار رنگ روان گردانید آشامیان شوم بخت تیره روز که از

حصار بنواره پناه بسته بر روی آب آماده افروختن آتش پیکار بودند از مشاهده سطوت افواج نصرت پیرا از طرفین دریا و حرکت بنواره منصور سفینه طانت بگرداب اضطراب داده لشکریات و استقامت بر گرفتند و روی ادبار بودی فرار نهادند بنواره پادشاهی تعاقب آن بخت برگشتگان کرده کار برانها تفک نمود اکثری کشتیا بکنار کشیده جنگل پناه جستند و ما بقی دران بحر خون خوار بطوفان جلالت و کارزار غازیان فیروز مند لطمه خور امواج به گذشته بعضی زخمدار بدر رفتند و جمعی کلبه گرفتار و دستگیر گردیدند و یک صد و چهل و هشت کشتی و عصف و چهار توپ آذین از کوچک و بزرگ و تفنگ و بادایج پدھمار و سرب و باز دست بسیار و دیگر اسباب و ادوات حرب و پیکار بتصرف مجاهدان ظفر شعار و در آمد و منج آن دو حصار چرخ آزار چهره امروز دولت هایدار شده مبارزان نصرت شکره بی کوشش محاربه و یورش کامیاب فیروزی گردیدند اگر مزدوقن پای نبات میفشردند بتلاف بسیار صورت تسخیر آن دو حصار در آئینه سعی و تدبیر جلوه گر میشد چه سه طرف حصن جوگی کپه چنانچه گزارش پذیرفت بحمایه دریای برمهاتر و بناس و جنگل و کوه استحکام داشت و سمت روی بروی لشکر ظفر اثر که سراسر بنواره بود صلاحیت نقب نداشت زیرا که یکدن دو گز از زمین آب می جوشید بالجمله خان خانان عطاء الله صائم خود را با جمعی بحار سمت و تنه داری جوگی کپه تعیین نموده عزیمت گواهی نمود و چون از دریای بناس بایست گذشت باشاره آن نومین معظم جسر بران بسته شد و لشکر منصور عبور

نموده دوازدهم ماه مذکور از کنار بئاس متوجه پیش گردید و سید نصیر الدین خان و دیگر امرا که از دریای برهما پتر عبور نموده بودند مقرر شد که از همان روی آب بصوب مقصد در حرکت آیند و هر روز در برابر لشکر فتح زهیر نزول نمایند و در وقت گذراندن توپخانه از دریای بئاس يك كشتی بآب فرو رفته توپ کانی بآب انفاد خان همه سالار چون ازان آگاهی یافت به بر آوردن آن توپ که کمال اشکل داشت بلکه مضمحل می نمود همت بسته راضی بماندن آن نشد و عمل توپخانه و نوار را به بر آوردن آن تاکید کرد و آنها از موضعی که توپ فرو رفته بود زمین کنار دریا را بریده آب را ازان جانب بدریای برهما پتر انداختند و بجرهای ثقیل و مصالحی جمیل پس از چند روز توپ را ازان تذد رود عمیق بر آورده بلشکر رسانیدند و این معنی باعث شگفت همگان گشته در نظر بپیش ارباب بصیرت از جلالت دلائل و بدائع آیات اقبال روز افزون نمود و بیست و یکم دو گروهی گواهی که سواد آشام بغلیه و از حمام تمام آنجا قدم جرات مشرده مہیای مدافعت و پیکار بودند مرکز ریاست نزول گردید آشامیان بد فرجام آنجا دو قلعه در نهایت وسعت و رفعت و استحکام بنا نموده اند یکی در موضع سری گهات که پنج کوه را حصار کرده اند و دیگری بر کوه باندو که آن روی دریای برهما پتر محاذی سری گهات است و تمامی نوار خود در میان این دو قلعه نگاه داشته بودند و دران دو قلعه از يك لك آشامی زیاده بود بعد از ورود

چند مسموم بدان موضع خان همه سالار رشید خان را با نوجوی تعیین نمود که بسمت شمالی قلعه که راه فرار محصوران ناپاک بود رفته سه طریق گریز آنها نماید و آن مقهوران از سطوت عساکر جهان کشا مغلوب رعب و هراس گشته بای ثبات و قرار شان لغزش پذیرفت و شب هنگام قبل از رسیدن خان مذکور قلعه را خالی کرده جمعی از آنها خود را بنواره رسانیدند و قرین مذلت و خواری از راه دریا طریق فرار سپردند و برخی برای خشک آواره دشت ادیار گشته غبار آلود ناکسی شدند چون خان خانان ازین معنی آگاهی یافت از جای که بود کوچ نموده بسری گهات آمد و داخل قلعه شده مشاهده وسعت و متانت و رفعت و رصانت آن حصار سپهر آثار نمود و خاطر از بندوبست آن پرداخت و از آنجا بگواهی که بمسافت ربع کوه پیشتر بود رفته خیام نزول افراخت حارسان قلعه ناندو نیز بی ارتکاب جنگ و ستیز برای گریز شتافتند یادگار خان اوزیک از آنروی آب تعاقب آن مردودان بدست آب نموده برخی را به تیغ خون آشام رهگرای نیستی گردانید و در موضع کجلی نیز که هفت گروه پیشتر از قلعه ناندو هت کفار ضلالت شعار قلعه متین ساخته جمعی کثیر با سیاب توپخانه و لوازم قلعه داری بحراست آن گذاشته بودند باجماع فرار مقهوران از گواهی گروهی ازان دیومیرتان بی دین که در آنحصن حصین بودند از سراسمگی و بیم قبل از رسیدن چند ظفر ورد راه گریز سپردند و هر سه قلعه که در کمال متانت و استحکام و اشغال بمحاصره هر یکی از آنها مانع تسخیر آشام بود بمقتای اقبال جهان کشا بدین آسانی کشایش پذیرفت همایا معاونان

غیبی و کارکنان آسمایی که همواره سامان طراز و کلام پرداز این دولت جاودانی اند رعیت این دلهای ضلالت امای آنمردودان باطل مکال گشته صرف عنان همت و عزیمت شان از وادی نبات و استقلال نمودند والا اگر بای قرار فشرده میرامم قلعه داری که آن بد کیشان را مسلم استعفی پرداختند تا رسیدن ایام برشکال که برهم زن هنگامه حرب و جدال است تسخیر یکی از اوان حصون صورت پذیر نبود باجمعه بتخانه کومکها و لونا چماری و اسمعیل خوگی که از منمکدهای بزرگ مشهور است و درافسون های هندی و انصانیهای هندوان بعظمت و بزرگواری مذکور برقرار کوهی متصل بقلعه نهند واقع شده از لشیب تا فراز آنکوه قریب هزار زینه از سنگ ساخته اند و قلعه کجلی متصل بجنگل موسوم بجلی بین است که ذکر آن در اسامی کفار هند واقع است و نیل بسیار در آن هست چون ولایت پادشاهی تا گواهی که مرحد قدیم بود از تصرف کفار آشام بغیروی تیغ معی و جهاد مبارزان اعلام مستخلص شد و ساحت آن حدود از بخار تسلط و استیلا آن گروه تیره ایام پیراسته گشت خان خاندان محمد بیگ ملازم خود را با جمعی بقومدار گواهی و حسن بیگ زنکنه را که او نیز در ملک نوکران او بود بحراست کجلی تعیین نموده بدست و پنجم ماه مذکور بالمشکر منصور باهنگ تسخیر ولایت آشام از گواهی روانه شد و ازین جهت که مدارجنگ و بیکار آن قوم دثار نابکر برخدعه و نویب و شبخونست و همواره در موایق ازنده بدستباری مکر سکالی و وحیده اندوژی برلشکرها ظفر یافته اند و بسیاری از جنود سلاطین هند که عزیمت

تسخیر آن ولایت کرده اند باین طریق دران حدود بطورقه هلاکت افتاده خان سده سائر از کمال حزم اندیشه و کار آگهی ناکند و قدغن نمود که جنود فیروزی اعلام شبها در محل نزول و مضرب خیم و مراسم تیقت و بیداری و لوازم احتیاط و هوشیاری قیام ورزیده دیده بخواب غفلت نسپردند و سپاه نصرت پناه سلاح از بر فیکنده زین از پشت مراکب باز نگیرند و هر جونی بنوبت رسم کیشک بجای آورده از مکر و غدر اعدای باخبر باشند و مقرر شد که هر جا معسکر شود در پشت روی فراروان لشکر و در عقب آنها میر مرتضی خان دارنده توپ خانه منصور با گروه تفنگچیان و برق افکنان و تمامی توپ خانه و از عقب آنها دلیر خان بانوج هراول فروز آمده صد راه مقهوران باخند و درین هنگام مکر و پنچ زمیندار ولایت درنگ که از لواحق آشام است از دور بینی و مصلحت گزینی بقدم اطاعت و انقیاد بجنود نصرت لوا پیوسته طریق عبودیت و دولت خواهی سپرد و دو زنجیر فیل برسم پیشکش آورد خان خاندان او را استمالت و دلجوئی نموده بهمراهی جیش منصور مامور ساخت و زمیندار قورسریه که آن نیز از توابع آشام است برادر زاده خود را که سمت نیابت و جانشینی او داشت با یکزنجیر فیل نزد خان سپهدار فرستاده باظهار بیماری نیامدن خود را تمهید اعتذار نمود آنخان عقیدت مکال برادر زاده اش را مستمال ساخته همراه گریست باجمعه درین طرف در بای بر مهابتر که عساکر قاهره را نصرت می پیمود قلعه ایست بجمدهر موسوم از معظلمات قلاع مشهور آن مرزبوم و آن سه حصار استوار است مشتمل بر برج مشیده که بر فراز کوهی

بلند بر روی هم کشیده اند و پهلوهایی آن کوه را تراشیده و یک طرف آن دریای بومهایتر است و سه طرف دیگر غرقابست عریض عمیق که اکثر جاها عرضش یک تیر انداز است و محاذی آن قلعه در آن طرف دریا قلعه ایست در کمال وسعت و رفعت و به نهایت متانیت و حصانت موصوم بسیمله گده و کثرت و هجوم آشامیان در آن بهشت نشان میدهند چون کرگانو که دارالملک آشام و مسکن و مستقر راجه آنجامت آن روی دریای بر مهاتر بود و مدت محاصره جمدهر بامتداد میکشید و تسخیر آن بآسانی دست نمی داد خان سپه سالار صلاح کار در آن دید که بکشایش آن ملتفت نشود و عنان مزیت بجانب قلعه سیمله گده معطوف داشته از دریا بگذرد و پس از کشودن آن حصن حصین که آشامیان بی دین احتظار تمام بدان داشتند روی همت بسوی کرگانو آورد و باین اندیشه صائب ششم و حجب آن لشکر بی شمار را از آن بحر پهناور زخاز بگشتی در عرض دو روز گذرانیده با آئین حزم و هوشیاری روانه شد رزمی در اثنای طی این مسافت تدبیری صومر مافند و زیدن گرفته زاله عظیم یارید و به بسیاری از نوار پادشاهی و لشکریان آسیب غرق و شکست رسید و ستور و مراکب از سدمه زاله گزند یافتند چنانچه بعضی ابدان و دیگر چهار پایان تاپ صدمات آن نیاورد خود را از سراسیمگی بآب زدند و بتازیانه موج دریا پیوه راه عدم برگرفتند و از دهم ماه مذکور افواج ظفر طراز بیای قلعه سیمله گده رسیده بغاصله دو تفنگ انداز از قلعه نزول نمود و آن حصلی است متین و حصاری رفعت آئین که گوئی انمولجی است از قلعه ذات البروج آسمان بر روی

زمین محاصره آن از نیروی قدرت و طاقت ارباب هم عالیه انزون و ساکنانش از جنگباران حوادث روزگار و آسیب ملجنیق افلاک مصون و هم تبرز پا در زمین بیای برج و بازه اش تعلق را کوچه سلامت اندیشیده و از خیال معویت تسخیرش مر اندیشه حصاری گریبان تأمل گردیده • • لمولفه • • نظم •

گشته حصن ز رفعت و وسعت • بهروز چون حصار چرخ برین غوطه خور دلو آسمان بچرخش • ثور چرخش بجای گلو زمین مخدولان نابکار در دو دست آنقلعه سپهر آثار در دیوار عریض رفیع امتوار کشیده اند یکی در جانب جنوب و آن منتهی میشود بکوهی که در عقب قلعه است و از ابتدای این دیوار تا آن کوه چهار کوه است و دیگری در طرف شمال و این دیوار تا سه کوه کشیده بدریای برمهاتر رسیده است و این دو دیوار مشتمل است بر پنج برج کلان که دور هریکی چهار مدور می گز است و برجهای خرد هر کدام بغاصله پنجاه گز دور از دیگری واقع است و بر دور هریک از برجهای بزرگ بدستور قلعه دیواری آمتوار کنکره دار کشیده از طرف درون و بیرونش خلعتی عمیق یزمین فرو برده اند و در آن بجای آبدی جاکی نرم چون توتیا چنانچه طریقه آن کوه خاکسار است انباشته و بر سر آن هردو دیوار توپ و بادلیج و تفنگ و هائر آلات و ادوات جنگ چیده شده بود و قریب سه لک آشامی جنگجو دیو خود در آن حصار فراهم آمده ستیزه و قتال را آماده بودند و در مقام مدافعت بقدم کوشش و ثبات ایستاده جنود قاهره بر کنار ناله که از سمت جنوب قلعه بیای برج جنوبی رسیده و از اسب

بطرف غرب جریان یافته است نزول سعادت نمود و مقرر شد که شبها چندی از مردان افواج جهانگشا با فوجی از سپاه نصرت پناه حواله شده تا هنگام ظهور طلسمه لشکر صبح معسکر ظفر را برحم طایفه پاس دارند و از غدر شبگون مخالفان با خبر باشند و محدود بیک بخشی لشکر منصوب بنسق این امر معین شده هر شب باعتمام مراسم پامداری قیام می ورزید و از آنجا که محاصره تمام آنحصار میسر نبود بصوابدید خان سپه سالار دلیر خان باوج هراول و میر مرتضی با اهل توپخانه از معسکر نیروزی او پیشتر رفته در جای که بندوق از قلعه میفرسید برابر یکی از برجهای گران مورچال بستند و توبهائی بزرگ بر دمدنها بر آورده بر قلعه میزدند و جمعی از مبارزان نصرت نشان و برخی از سپاه خانان با اشاره او بساختن کوچه سلامت پرداخته سیبها قریب بدیوار حصار رسانیدند مخدولان آشام هر روز تا شام و هر شب تا صبح بمرام حرب و کارزار می پرداختند و علی اتصال توپ و تفنگ از برج و باره می انداختند و مبارزان نیروزی شمار ریزش آن ابر را چون قطرات امطار که در فصل بهار بر سبزه و مرغزار باران تصور نموده دمی از سعی و کوشش نمی آوردند و دست از جهاد کوتاه نمی نمودند و در بعضی لیالی مخدولان غدار ابتهاز فرصت نموده بقصد دستبرد بر اهل حبیبه حمله آور میبشدند و بتفیع خون آشام دهادران بهرام انتقام جمعی بخاک هلاک انداده بقیده الحیف تا کم و خاکسار به پناه حصار در میروفتند و چندی از مجاهدان اسلام نیز دران کارزار و متمیز بر تبه والای شهادت میفرمودند و برخی دیگر مردی را بیزیت زخم طراز سعادت

می بخشیدند شبی گروهی انبوه ازان جمع ضلالت پزوه بصورت تمام برسد که باعتمام سپاه و مردم خان خانان بود ریخته اظهار آزار تهور و جلالت نمودند و نزدیک بود که آمیختن عظیم و چشم زخمی فلش باهل سبیه که دران دم از کید مخالفان غافل بودند برسد تا بینان دلیر خان بر جوار و چیرگی آنها آگاهی یافته بکومک پرداختند و مقبولان تاب حمله آن شیردان بیاورده روبه صفت گریزان شدند و کبری نداشتند چون روزی چند از محاصره گذشت و چندان کاری از پیش نرفت چه هر توبی که از توپخانه منصوب بر برج و باره قلعه میروید از کمال استحکام و احتواری آن حصن محکم آساز جز گردی ازان بر نمی خواست و افری متدبه چون شکستن دیوار و امتداد کفره بران مترتب نمی شد و نیز مکنی که جنود مسعود آنجا خیام نزول افراخته بودند سرزمینی قلب خطر ناک و در آنجا مظنه شبیخون جوار اندیشان بی باک بود چنانچه در سوابق از سفه در دفعه در همین مکان لشکری عظیم هندوستان که بمزیمت تخیل آن دیار رفته بودند بخدعه و شبیخون آن قوم غدار سیه درون دستخوش هلاکت و پایمال خرابی شده کسی جان سلامت ازان روطه بر نیارده مجرم رای اصابت انتقامی خان سپه سالار بدان قرار گرفت که بر یکی ازان دو دیوار که کیفیت حضانت و محکمی آن گزارش یافت یورش کرده شود و در کشایش آنحصار سرعت و تعجیل بکار رود که در توقع و تاخیر احتمال هزاران آفات و گوناگون مخامات است و باین اندیشه درست و رای صائب فرهاد خان را برای تحقیق راه یورش تعیین نمود که اطراف حصار را بنظر احتیاط

در آورده جانی که صلاحیت آن امر داشته باشد اختیار نماید اگرچه همه اطراف جنگل بود و مقهوران بنا بر کثرت عدد و وفور ابتاع و انصار از همه موخبردار و آماده بیکار بودند و توپ و تفنگ بسیار می انداختند لیکن چون جنگل جانب جنوب کمتر بود خان مذکور آن سمت را برای این مطلب انصب دید و مقرر گردید که دلیر خان با جمعی از دلیران و ابطال جنود اقبال بآن سمت هشتمه از آنجا یورش نماید و سائر عساکر قاهره نیز از معبر نیروزی طراز باهتر از آمده از پیش روی خود حمله آور شوند و محصوران را از همه مو مضطرب ساخته نوازل در بنای ثبات و رخه در امان هیات آن بی دینان انگند لهذا در غب پانزدهم ماه مذکور باین عزیمت مواب آکین دلیر خان با راجه نرسنگ و فرهاد خان و یادگار خان و سرانداز خان و جمال خان و میانه خان و آغمر خان و قراول خان و زمست بحر بهادر خان و هیله و هزار و پانصد سوار از تابیدان خان خانان و گروهی دیگر از بازاران و میر مرتضی داروغه توپخانه بآن سمت معین شد یکی از آشامیان تیره بخت که در مبادی احوال از میان آن قوم بد مآل بر آمده و سال ها در ممالک بادشاهی سر برده در ملک احاک لشکر منصور منتظم بود مضمون . بیت .

عاقبت گرگ زاده گرگ شود . گرچه با آدمی بزرگ شود

صورت حالش آمده بدنهادی و فرومایه نژادی خار خار شر انگیزی و نکوهیده مکالی از خاطرش بر انگیزت و عرق میجانست ذاتی و مناصبت فطری او بآشامیان حرکت نموده بمر اندوزی در مقام کینه توزی شد و نزد خان خانان آمده بصورت دولت خواهی اظهار

نمود که چون بر حقیقت این بوم و بر کما هی آگهی دارم اگر برهبری من عمل نمایند انواع نیروزی را بموضع که ارتفاع دیوار و عرض و عمق خندق و دیگر موانع یورش کمتر باشد میبرم خان همه حال را بر مکتبت و نفاق آن گمراه آگاه نشده اوست برهبری سپاه ظفر پناه معین نمود و آن عذار نابکار هماندم بمحسوران پیام داد که در فلان مکان که اصعب جوانب و حدود است جمعیت و هجوم نموده مقصد باشید که من افواج قاهره را بآن طرف رهنمون شده بر سر تیر شما می آورم دلیر خان آن بداندیش را همراه گرفته اواسط شب رهبرای مقصد گردید و چون بمحاذی دروازه که در وسط دیوار بود رسید میر مرتضی را با میانه خان و جمال خان مقابل دروازه گذاشت که آنجا بتوپ اندازی مقهورانرا بخود مشغول ساخته از موضع یورش غافل دارند و میر مرتضی توپ خانه را آنجا باز داشته باهتمام توپ اندازی و برق افروزی پرداخت و چون همراهانش را هائل و پناهی چنانکه باید نبود بسیاری از سوار و پیاده هدف توپ و تفنگ شده عرضة تلف گشتند و آن آشامی بد نهاده بجهت رهبری همراه دلیر خان بود مرکز ضمیر بداندیش خویش بفعل آورده خان مذکور را با امواج منصور هنگام ظهور تباشیر هیچ بمکانی برده راه یورش نمود که خدق پر آب داشت و معویت طریق بیشتر از دیگر امکنه و اجتماع مقهوران زیاده از جوانب دیگر بود اهل حصار دست جرأت بمداخه و بیکار گشوده بیکبار چند هزار توپ و باداج و تفنگ و دیگر ادوات آنه بازی رها کرده روی مو را از ابر درد چون روز بخت خویش تیره ساختند

رعد صدای توپ از دایمکر از زمین و زمان زلزله انگیز شد و قهقاری
 باروت از بالای برج و باره بر فرق مجاهدان شراره ریز گشت برق بدوق
 از دامن هوا بگریبان سما رسید و ریزش کوفه تغلک عرصه خاب
 را بسان دامن املاک لهریز سفک حادثه گردانید دران رختخیز بلا
 از حسن اتفاق تغلکی بر مقتل آن آشنای پر نفاق رسیده اورا
 بجزای کردار رسانید و شاهد معنی (لَا يَحْتَقِقُ الْمَكْرَ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ) جلوه
 ظهور نموده مرمایه عبرت سائر بدانندیشان شد دلیر خان را چون و مور
 همت و شجاعت رخ تافتن ازان آشوبگاه حادثه که آزمونجای جوهر
 مردی و مردانگی بود تجویز نمی نمود بر حمایت اقبال بی زوال
 حضرت شاهنشاهی که در میانست بند های اخلاص کیهی نمود از
 حفظ آلهیست تکیه کرده فیلی که بران سوار بود از کمال جلالت بآب
 خندق راند و دیگر بهادران نبرد جو و مبارزان بسالت خو چون آن
 حسن دلیری از سردار مشاهده نمودند همه را عرق جرأت بحرکت
 آمده پلی عزیمت پیش نهادند و مجموع یورش نموده دران
 موقع بر خطر و عرصه قیامت اثر که پردان روزگار را قدم همت
 از قهیب آن میلغزید و روان تهنن و روح روئین تن از خوف
 آشوبش بر خویش می لرزید باعدای نابکار داد گیر و دادند
 و جنگی عظیم در پیوسته مبارزان دین و مجاهدان نصرت قرین را
 با کفار نابکار و فرقه اشرار حربی صعب روی داد چنانچه اکثری از
 سپاه اسلام را تن از آسیب زخم و مکار و جمعی را دران بذل کوشش
 نقد جان نثار شد و پنج نفر بدایر خان رحید لیکن چون صلاح
 پوهیده بود بیکرش ازان مجروح نشد و تیر بسیار بر نیل مرکوبش

و لحظه آن بند شده بود و خان دلیر با چغندی از یلان خصم انگیز
 قلعه گیر بهای حصار رسیده بدستباری شجاعت بیابالی دیوار برآمد
 و متعاقب او دیگر پردان و ابطال رسیده باهل لعل برزم و قتال
 در آویختند و مقارن این حال میر مرتضی که مجازی دروازه حصار
 مفتول کارزار بود بلیری برق اثر روزی و دهم سوزی محصورانرا
 مغلوب ساخته دروازه را مفتوح گردانید جمعی که در صید
 بودند بیاروی همت از خندق گذشته قدم بدیوار حصار گذاشتند و از
 جمیع جوانب عده نصرت شعار داخل حصار شده لوائی غلبه و استیلا
 برانرا گشتند و کفار فجار که در درون حصار بیرون از حصر و شمار
 بودند از مشاهده آثار طوت و مولت و نهیب قهر و انتقام جنود
 اسلام با کمال کثرت و جمعیت و سامان ادوات حرب و بیکار و
 جصانت و روانست حصار ارکان نجات و قرار سقزلزل دیده قرار اختیار
 نمودند و از قلعه برای که باندیشه چنین روزی بخانن جنگل
 گذاشته بودند رهبرای ادبار گشتند و حصن کلیا بر را که قلعه اصل
 بود و آنرا محصور بحصار سیمه کرده ساخته بودند در نهایت جصانت و
 مقانت و احتواری و کشایش آن فی حد دانه در کمال صعوبت و
 دشواری بود از غلبه رعب و بیم خالی کردند و مساکر گردون مآثر
 داخل حصار شده نوحی بسرگردگی محمود بیگ بخشی بتکامشی
 مخدوران شتافتند و جمعی از آنها را طمع شمشیر انتقام گردانیده
 و چندرا دستگیر کرده معلولت نمودند و گروهی از مشاهده
 بحرمانت قلعه چه در قیام داشتند از استماع تسخیر حصار سیمه
 که مغلوب خوف و هراس گشته آنرا نیز خالی کردند و راه فرار

میردند خان سپه سالار بدرون حصار رفته از مشاهده وسعت
و متانت آن حصن محکم اساس و استحکام برج و باره و کثرت
و نور آلات قلعه داری بهنگفت آمد و از تسخیر آن قلعه مهبر
آسا بدین عنوان مجددا بنیرنگسازي بخت والا و نیروی انبال
لشورکشای شهنشاه جهان مستوثق شده نامیده لشکر و سپاس
بسجود درگاه کبریا پراشروخت و مقرر نمود که از آشامیان تیره بخت
که مانده بودند جمعی که بقدم عجز و اطاعت پیش آیند آنها را
آمان داده و سلاح گرفته قید کنند و مقید آنها یکجا فراهم آرند و هرکه
از شقاوت و بدزکی راه خبرگی سپرد و دست بیراق کند بتدیغ خون
آشام از هم گذرانیده نقش وجودش از صفحه هستی بسترند و
تاکید و فذغن نمود که هیچکس از لشکریان دست بغارت نکشاید
و اهل و عیال رعایا را آسیبی ننماید تاخاطر رموده و دل رعب دیده
آن وحشی طغنان دیومش در خصال از آسیب مضرت جنود
قاهره ایمن و مطمئن گردیده در مساکن و اماکن خویش قرار گیرند
و جمعی و خلقی انبوه از فرقه مسلمین و سکند و رعایای ولایت
کسروپ که بقید آشامیان گرفتار آمده در از یار و دیار دران تیره
یوم ضلالت و بی دینی و دیوسار جهالت و نامردمی بصحبت
اشرار معذب میزیستند از تسلط آن ملائین نابکار رهائی یافتند
و باو طان مالونه خویش شتافتند و مقرر نمود که آهارای اشام را
بجهانگیر نگر برده بکار باروت ساختن و شعل سرانجام ادرات نواره
باز دارند و خود قرین نصرت و ظفر باعساگر فیروزی اثر در پای
قلعه کلیابر نزول نمود و پنج روز آنجا اقامت گزیده سید نصیر

الدین خان را با جمعی از بندگان های بادشاهی و تابینان خویش
بفوجداری کلیابر و حید میرزای سبزواری را با سید تاتار و راجه
کشن منکه بتهانه داری جمدهه تعیین کرده خود از آنجا کوچ
نموده روانه پیش شد بنابر آنکه تا در منزل دریای برمهاتر بدامن
کوه پیوسته از پای آن میگذرد و ازین جهت لشکر فتح رهبر را
عبور بر ساحل دریا میسر نبود و از کنار آب دور افتاده در عقب کوه
راه می پیمودند مابین عساکر قاهره و نواره مسافتی بعید پدید آمد
درین وقت مقهوران بی دین که بصحرا و دریا در کمین کین بودند
انتظار فرصت نموده با قریب هشتصد کشتی جنگی مشحون بمردان
کار و ادوات بیکار در جای که پیشتر از صد کشتی از نواره منصور بمقل
نرمیده مابقی در دنبال بود بغتة بر سر نواره آمد بتوپ و تفنگ
بر روی آب آتش جنگ بر اشرار ختنند درین حالت این حمین
داروغه توپ خانه چون خان خانان بنابر بعضی سهام او را همراه
گرفته بود حاضر نبود منصور خان زمیندار و طی بیگ ملازم خان
سپهدار که بحراست و اهتمام نواره معین بودند دران مرج خیر
فتنه و ستیز که طوفان بلا بلند گشته بحر پر آشوب حادثه از صرصر
خطر متلاطم بود سقینه طاقمت بگرداب اضطراب نداده و دل بیادری
الطاف الهی و مدد گاری اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی
نهاد در مقام مدافعت اشرار پاداری نمودند و بازوی همت و
دلیبری بحاربه و پیکار آن جمع نابکار کشودند و چون دو پاس از
شب چیری شد برخی از نواره بادشاهی که در عقب بودند از پی
رمیده باعث انتظار مجاهدان ظفر شعار گردید و تا یکپاس روز

دیگر نایب قتال و جدال شعله ور بود و حربی معرب و جنگی مستند
روی نمود چنانچه بآن اشتداد و استداد هیچ گاه جدک نواره اتفاق
نیفتاده بنابراین کثرت مخالفان و قلت جمعیت مجاهدان نزدیک بود
که لشکر اسلام از مدافعت و مقاومت بمتوآمده مورد غلبه و
استیلا کفار شوند و خدا نخواسته چشم زخمی روی نماید درین اثنا
که کار بر مبارزان ظفر جنگ تنگ شده بود عون عذیبت ایزد نصرت
بخش که همواره در جمیع شدائد یاور بقدهای اخلاص پروه
عقیدت پرور امت چهره ظهور نموده نسیم متج و ظفر از صهب اقبال
بر رایت آسمان مبارزان فیروزمند و زبده آشامیان منکوب منہزم و
مغلوب گشتند و صهب آن بود که چون در شب آواز توپ بلشکر
ظفر پیکر که از کنار دریا تا آنجا رسیده مضافت بود رسید خان
سده سالار بر وقوع این سانحه متفطن گشته محمد مومن نام یکی
از بند های بادشاهی را با جمعی تعیین نمود که خود را بنواره رسانیده
بمدد پردازد و او دران شب راه گم کرده بکنار دریا نتوانست رسید
پاسی از روز برآمده با معدودی بساحل دریا در موضعی که میان
نواره بادشاهی و مخدولان آویریش بود و کرناچی را که همراهش
و حیده بود اشاره نموده تا کرنا کشید مقهوران از شنیدن آواز کرنا و
نمودار شدن جونی از سواران که همراه محمد مومن رسیده
بودند مورد رعب و هراس گشته سفینه همت را لنگر ثبات بر
گرفتند و مبارزان نواره منصور را جرأت و دلیری افزوده سرمایه
استظهار شد و به پشت گرمی وصول گویک بتازگی خود را
سراهم آورده و کشتیها را راحت کرده بصورت تمام بر نواره غنیم

حمله آور گشتند آشامیان کفر کیش در کمال که از مطوبه اقبال
دشمن مال خدیو جهان دل باخته بودند رخ از عرصه مقابله تافته
چون خاشاک سبکسر از پیش باد صرصر گزیزان گشتند و نواره
بادشاهی ثعالب آن برگشته بختان نموده بسیاری از آنها را دران
بحر خونخوار طعمه نهنگ تیغ آبدار ساختند و جمعی که بر تلندرویی
کشتیا اعتماد نداشتند از بیم قهر و انتقام غازیان اسلام خود را
بکنار انداخته خاکسار ادبار برافروختند و باقی ماندنها بپای
مردی سرعت سیر صفائن از طوفان آب شمشیر و هائی یانند
و قریب چهار صد کشتی که بر رویک توپی بزرگ با ادوات آن از
مرب و باروت بود بدست مجاهدان ظفر پیوند در آمده متعجب
سنگ روی داد و شکستی ماحش بر اعدای شقاوت منش
فتاد اگر نه مساعدت طالع ارجمند دشمن سوز و معافدت بخت
بلند چارید امروز حضرت شاهنشاهی شامل حال اولیای درایت
بی زوال گشته همت بخش و ثبات افزای داوران نمی شد و اندک
کوتاهی از اهل نواره بظهور می آمد تمام نواره از دست رفته
بهشت جدوش نصرت پیکر بیشتر میسر نمی گردید و چشم زخمی
عظیم ازان مقهوران لایم میرمید بالجمله هم از وقوع این مقدمه و
هم از تسخیر حصار میمله کده که پیش ازین روی داده بود فتور و
شکست تمام باحوال مخدولان آشام راه یافت و چون خود را در
حصار با شیران بیسه شهاست و در دریا با نهنگان بحر صراست آزموده
آثار عجز و زبونی خویش مشاهده کردند چاره کار در فرار و آوارگی
از شهر و دیار دانسته آمادگی گریز بجانب کوهستان کمروپ که در

کمال معیشت است و - و از را مجال عبور بر فراز آن نیست گردیدند
چون موضع موله گده مخیم جنود فیروزی اثر گشت عمدها و خواص
واجه که مدار مهم ریاست و حکومت او بودند و بلسان آن قوم آنها
را بهوکن نامند بنا بر مکر و خدیعتی که هر شت طاعت آن طایفه
پرفروغ بد نهاد است حیل - بازی و ربه بازی آغاز نهادند و عرائض
مبنی بر عجز و اطاعت و التماس مصالحه نگذاشته مصحوب و کلا نزد
خان خاندان فرستادند آن خان کار آگاه جواب داد که اگر راجه آنچه
از توپ خانه پادشاهی و اموال رعایا و سپاهی که بخت آن از
گواهی جاسوسان نموده با تمامی زمین ممالک محروسه که درین مدت
اسیر کرده در بند دارد بفرستند و من بعد امتثال اوامر و نواهی
پادشاهی کرده قرار فرستادن چند نیکو کلا هر ساله باستان فلک
نشان نماید و بالفعل پیشکشی لایق از نقد و جنس یا دختر
خوبش بجلاب سلطنت مرسل دارد جنود قاهره از تلذیه و
احتیصال او عنان عزیمت مصروف خواهد داشت و الا وصول عساکر
جهان کشا را بگرگانو متیقن گشته آماده آوارگی و ادبار باشد و
چون بنای آن ملتصق بر مکر و تزویر و دفع الوقت و تأخیر بود و
همگی نیست آن گروه بد طوینت مقصود برین که لشکر فیروزی
را از مراسم حزم و پاسداری غافل سازند تا مکر و خنده بکار توانند
برد خان حظه حال و سپاه نصرت شمار را در غایت مراتب تیغ و
هوشیاری بیشتر از بیشتر تاکید و قدغن نموده و هن و فکور در
عزیمت تسخیر گرانو راه نداد و بیست و هفتم وجب موضع لکپوگده
محم حشوش کیهانستان گردید و آن موضع نیست که آب دهک

که از کوهستان جنوبی می آید آنجا بدویایی بر مهابتر ملحق می
گردد و تا گرگانو دیگر آنها و نهرهای کوچک نیز داخل بر مهابتر
میشود بالجمعه یازده زنجیر نیکل از راجه در لکپوگده بدست اولیای
دولت ظفر اثر در آمد و در آنجا برهنی که از مقتدیان راجه بود
باشا او نزد خان خاندان آمده بزبان تصرع و انکسار التماس
مصالحه نمود و متعاقب او یکی از نیکوگان راجه نیز رسیده پاندان
و مشرف طائی و دو سبوی فقره و مدافعی اشرفی و مکتوبی مبنی
بر مراسم فدایت و اعتذار و درخواست صلح و مراجعت انواع
گردون اقتدار و قبول فرستادن پیشکشی شایسته و مزار آورده از هر
عجز و انتقار گزارش مدعی نمود و چون این مقدمات بحکم فرست
و هوشمندی معمول بر خدیعت و حیل وری بود خان حظه سالار
جواب داد که الحال خود جنود مسعود عازم گرگانو است بعد از وصول
بآنجا آنچه صلاح وقت و مقتضای حال باشد بعمل خواهد آمد چون
شهر گرگانو بر ساحل رود دیکپو آباد است که در هشت گروهی آن
باب دهک متصل میشود و آبش آنقدر نیست که سفائن بزرگ
براء مرور تواند نمود مقرر شد که نوارق مقصور در لکپوگده که مجمع
آنهار آن دیار است قرار گیرند و کشتیهایی خرد که بر آب رود دیکپو عبور
تواند نمود همراه بگرگانو آید و این حسین داروغه نواره یا منور
خان و سایر زمینداران بنگاله و جمال خان و جمعی از منصبداران
و علی بیگ ملازم خان خاندان با گروهی از تابندگان او و برخی از
پیانهای تفنگچی بر سر نواره نموده باهتمام رسیدن آذوقه و امنیت
طریق و خبرداری از جوانب و حدود آن ولایت بکوشد و غرق شعبان

ز لکھو گنده کوچ شده در مکانی که کارخانه نوارا راجه بود لشکر گاه شد و قریب صد منزل کشتی بزرگ که در آنجا مانده بود بتصرف اولیای دولت در آمده داخل نوارا منصور گردید و روز دیگر افواج گیتی کشا در موضع دیولگانو از رود عظیمی که در پیش آنجا ریخت عبور نموده بر ساحل آن خیمان نزول بر افراخت راجه در آنجا بتخانه مالی بنا و باغی در کمال زهت و صفا به جهت پرهمنی که از مقتدایان او بود مشرف بران رود ساخته و روز دیگر آنجا مقام شده خان مده سالار جمعی از تائیدان خود را بتخانه داری آنجا وصافظت راه و تسلیه و استمال و عایا تعیین نمود و درین منزل از بعضی مسلمانان کرگانو که بحسب تقدیر امیر کفار شده از دیر باز آنجا بسر می بردند نوشتها رسید مشعر بآنکه راجه بعد از استماع خبر قرب وصول افواج ناهره اهل و عیال وزیده اموال از جواهر و نقود و دیگر نفائس آسیا برداشته بجانب گوهستان نامروپ که از کرگانو تا آنجا چهار روز مسافت است فرار نمود و برخی از فیان بچنگل ها حرا داده بعضی دیگر با مابقی احوال و ائفال آن سرخیل اهل ضلال بجماعت و حارحی در شهر مانده است چهارم شعبان قریه کچپور مورد نزول جیش منصور گردید و در آنجا چهار زنجیر فیل از فیان راجه بدست آمد و فردای آن باشاره خان مدهدار نرهاد خان و حید محمد دیوان لشکر ظفر اثر با جمعی بجهت ضیاط اموال راجه بر جناح استعجال پیشتر روانه کرگانو شدند و روز دیگر آنجا رسیده بگرد آوری غنایم پرداختند و آن روز موضع ترمهانی که مجمع رود دیکهو و دهنک است مضرب خیمان افواج نصرت اعتصام گردید و

دران نواحی شانزده زنجیر فیل از فیان راجه بتصرف اولیای دولت در آمد و جمعی از سپاه فیروزی در کچپور و برخی در ترمهانی و وریقی در قم دانگ که موضع است مابین ترمهانی و کرگانو رودی از پیش آن جاریست معین شدند که بقصد آن حدود قیام نمایند ششم شعبان از چهارم سال جلوس همایون خضه کرگانو که دار الملک آشام است از پرتو ماهچه رایت اسلام نور آگین گشت و جنود ظفر ورود از رود دیکهو عبور نموده در سمت شرقی مساکن راجه سرادق نصرت زده نزول نمود از صولت و استیلائی مجاهدان فیروزی لواطت شوکت و تجبر اشرار نابکار انکسار یافته غبار آلوده ماکلی : پاهوار گریب انبار شدند و به پرتو افوار ایمان ظلمت شواست و باطل پرستی رو بحجاب توری نهاده صاحت آن تیره بوم روشنی پذیرفت از هیبت گلپانگ اذان نا قوس را نفس در سینه شکست و بروز صریح قوت دین متین زبار چون رفته اهل باطل از میان کفار گسست باهتمام غازیان سعادت مند هیکل اصنام بجان قوالب بیجان بالدک فرصتی از هم فرو ریخت و صدمه و غلبه و نیروی احلام گرد نگو ساری از معابد کفر و مذمک شرک بر انگیخت طنطنگ شکوه اقبال شاهنشاهی در اطراف و اقطار آن دیار پیچید و آوارا این فتح نامدار آویزه گوش روزگار گردید و گروه مسلمان و فرقه اهل ایمان که از دیر باز محبوس آن زندان ضلالت و محسور با ارباب کفر و جهالت گشته در دست جور و جفا و قید تسلط و استیلائی آشامیدان شوم لقا دست خوش رنج و پایمال عذا بودند و هرگز این لطیفه فیبی و عطیه آسمانی بخواب و خیال در خاطر صفت زده آن آوارگان و

دشت با و بیچارگان بفرست مبتلا خطور نمی نمود از وصول افواج
 طفر پیدا بهره مند حصول امید گشته جوش شادمانی و نشاط
 در گرفته تند و مانند معذبین است که در قیامت پس از انصرام ایام
 تعذیبت بمیامن نضل و بخشایش رب کریم از بلای حکیم ربانی
 یابند از عذاب محبت کفار لغیر نجات یافتند بالجمله چون بتحقیق
 پیوست که راجه و خواص او بعد از عزیمت فرار از توپ و ضرب زن
 چندانکه توانسته اند در تالاب ها غرق کرده اند خان سپه سالار
 خود بامتصدیان و عملة توپخانه باهتمام بر آوردن آنها بر سر تالاب ها
 رفت و به سعی و تلاش تمام دویست و هفت توپ و ضرب زن بر
 آورده داخل توپخانه نمود از غنایمی که بصحرار والی بادشاهی ضبط
 شد زیاده از یکصد زنجیر نیل و تقریبا موازی سه لک روپیه از طلا و
 نقره و دیگر ائمه و اجناس آندیل بود و از آغاز این یورش نصرت
 طراز تا هنگام مراجعت جفود دشمن گذار شش صد و هفتاد و پنج
 توپ که از انجمله یکی قریب سه من گوله می خورد و دو هزار و
 سه صد و چهل و سه زنجورک و یک هزار و دویست و دو تنگه نوعیست
 از بندوق کتان و شش هزار و پانصد و هفتاد قبضه بندوق و زیاده
 از دو هزار بندوق باروت که هر یک دو و نیم من باروت داشت و
 هفت هزار و بیست و هفت قبضه سپر و از آهن و سرب و شوره و
 گوگرد آن قدر که از وزن و حساب امیزن بود و زیاده از یک هزار
 کشتی جنگی بحیطه تصرف درآمد و یک صد و بیست کشتی بزرگ
 و زینت تمام در کمال بزرگی و استحکام از سفاین خاصه راجه در گرگانو
 بود و چیزها جهت محافظت بر فراز آن ساخته بودند یکی از آشامیان

مقبور شمی بشراوه شرارت آتش در چیزها زده که تمامی آنها دران طوفان
 آتش بباد فنا برسد و از معظمت غنائم که بکار عامه مهیا و کاه
 لشکر آمد انبارهای برنج بود که مخالفان تیره ایام از صفایت و
 طمع خام بگمان آنکه پس از مراجعت لشکر اسلام باز بران دامت
 تملک خواهند یافت بسوختن و تلف ساختن آن نپرداخته بودند
 و درین مدت که عساکر نصرت پیکر دران بوم و بر اقامت داشت
 اعظم اسباب قوت لشکر همان شد و اگر نه آن بودی از بی قوتی و
 فقدان آذوقه خصوصا در موسم برشکل و هنگام طفیان آنها که راه رسد
 آذوقه از اطراف مسدود بود مردم را کار بجان میزدید یک صد و
 هفتاد و سه انبار که در هر یکی ده هزار من برنج و در بعضی کمتر
 بود بضبط در آمد خان سپه سالار از پیش بینی و مصلحت گزینی
 کسان بمحافظت آنها گماشته گذاشت که دست زده غارت و تاراج
 افواج بحر امواج شود و زیاده از قدر احتیاج پایمال آتلاف و اسراف
 گود و مقرر شد که رعایای ولایت کمرور بواسطه خویش رفته بعمارت
 و زراعت پردازند و تا مدت یکسال از ادای سال واجب و تکلیف
 دیوانی مرموع القلم باشند آن محنت زدگان جور دیده و بیچارگان
 حتم رسیده که بمیامن برکات دولت بادشاه دین پناه عدل پرور
 رانست گستر از شر آن قوم بد میر نجات یافته بودند برخاست خان
 سپه سالار بر حفاظت خرد آشامی که از یک تخته چوب میتراشند
 و آنرا کوس گویند سوار شده بمواطن و مساکن خویش پیوستند
 اکنون کلک حقائق ارقام درین مقام بگذارش برخی از کیفیات و
 خصوصیات ولایت آشام و شرح بعضی از احوال آشامیان خلاصت

کبش بد فرجام برداشته متعلقان این فاکر مآثر نصرت را از آن
آگاهی می افکند ولایت مذکور مابین شمال و مشرق بمکانه واقع
شده و دریای برمه پتر که از سمت ختای آمده از میان آن ولایت
میگذرد و آنچه از آن سرزمین بساحل شمالی دریای برمه پتر
اصف اوثر کول گویند و آنچه در طرف ساحل جنوبیست دکن کول
خوانند و منتهای طول اوثر کول کوهستان نیست که گفته آن بقوم سری
مجی اغتیار دارند و مبدأش گواهی است که سرحد ممالک
معمورستان پادشاهی است و امتداد دکن کول منتهی میشود بموضع
که موصوم است بهدیبه و مبادی آن بکوهستان سری نگر پیوسته و
از کوهستان های شمالی مشهور که در طرف اوثر کول واقع است
کوهستان فوله و لاده است و از جبال معروفه جنوبی سمت دکن
کول کوهستان نامروپ است که چهار منزل بالای گرکانو است و راجه
بآنجا گریخته بود و دیگر کوهستان نیست که گفته آنرا قوم نانک گویند
و منوطان جبال مذکور مال گذار راجه نیستند لیکن اظهار انقیاد
میکند و امتثال برخی از احکامش می نمایند مگر قوم دله که از
دائرة اطاعت او بیرونند و گاهی آنها را فرصت نموده محدودی که
متعل بدامن کوهستان آنهاست تاخت می برند ولایت آقام طولانی
واقع شده امتدادش تقریبا فرسود کرده جریبی است و عرضش از
کوهستانهای شمالی تا جبال جنوبی تخمینا هشت روزه راه است
و از گواهی تا گرکانو هفتاد و پنج فرسود جریبی است و از آنجا تا ولایت
خن که معین پیران و یسه بوده و درین زمان مشتهر به آو و دارالملک
راجه پیکوست که خود را از نعل پیران و یسه میداند پلایه منزل

مسافت است از اسمله پنج منزل آن طرف کوهستان نامروپ
جنگل و کوهستان صعب دشوار گزار است و از آن گذشته تا آو که
مشرق رویه است زمین هموار و دشت است و در سمت شمالی
دشت جدالی است و چنانچه گزارش یافت دریای برمه پتر از آن سمت
آمده و چندی از آب از کوهستان جنوبی آقام آمده بدریای برمه پتر
داخل میشود و اعظم آنها آب دهک است که چنانچه سبق ذکر
یافت در موضع لکھو کده بآن دریای بهنادر پیوسته و مابین آن دو آب
جزیره است معمور و زروع در کمال فصاحت و خرمی و صفاتا قریب
بهجاء کروه کشیده و آبادی آن منتهی میشود بچنگل صعبی که
چراکه فیلا نیست و از آنجا نیل میگیرند و مبادی آن در جنگل های
ولایت آقام چهار پنج جای دیگر هست که میدکله نیل است چنانچه
اگر خواهند در سالی پانصد شش صد نیل گرفته میشود و طرف
دیگر آب دهک که جانب گرکانو است سرزمینی است و بیخ
خوش و رضای اصیح دلکش و مجموع آن آباد و معمور و در همه
جا گشت و زرع و باغ و درخت زار و منور و مجموع آن جزیره که مذکور
شد تا این سرزمین دکن کول از موضع سیمله کده تا شهر گرکانو
که قریب بهجاء کروه مسافت است همه جا باغهای پر درخت میوه
دار چنان بهم پیوسته که گویا یک باغ است و در میان باغها خانه های
زیبای است و انعام و ریاضت و رنگین خوشبو و الوان گلها باغی
و خود روی درهم شکفته چون در ایام برسات زمینها را آب میگیرند
بجهت سهولت عبور و تردد بین از سیمله کده تا گرکانو آبی عریض
بلند بسته اند که سرزمینی مزروع جز آن بظفر نمی آید و از او

طرف راه درختان باس سایه گستر سر برهم نهاده از مواکه و المار
آنجا انبه و کیله و کنهل و نارنج و ترنج و لیمو و الناس است
و هنباله که قسمی از آمله است در آنجا بمثابه راست سزه و خوش
جاشنی میشود که جمعی طعم آن دریافته اند بر الوجه ترجیح
میدهند و درخت فارچیل و نهال علف و فومل و ساذج نیز وفور
دارد و نیشکر نفیس نازک شریف سوغ و سیاه و سفید و زنجبیل
بی ریشه و برگ تقبول میشود و قوت نشو و نمای نباتات و قابلیت
زمین بمرتبه کمال است هرچه بکارند و هر نهال که بکشند
خوب میشود و در اطراف کرکان درخت زرد آلو و انار نیز هست
لیکن چون خود رومت و تربیت و پیوند نیافته اثمار آن ژبونت
و محصول عمده آن ولایت برنج و ماش است و عدس بسیار کم
است و گندم و جو نمی کارند و ابریشمی بسیار خوب مثل ابریشم
حینه میشود لیکن بقدر احتیاج میسازند و وفور عظیم ندارد مشجر
و مخمل و تات بقد که قسمی از پارچه ابریشمی است که خیمه و
قذات ازان سازند و دیگر اثواب ابریشمین خوب می بانند نمک
در آنجا عزیز و کمیابست در دامن بعضی کوهها بهم میرسد لیکن
تلخ و گزنده است و در اصل آن ولایت نمکی بنایت تلخ از درخت
کیله میسازند در کوهستانی که قوم نالک می باشند عود نفیس
و امر بهم میرسد و هر سال جمعی ازان قوم عود باشام آورده بلمک
و غله معاوضه میکند و این گروه ضلالت پزده که دران کوه مسکن

دارند بفرسنگها از مرز زمین آدمیت دور و از حیلۀ صفات و شائیل
انسانی بکلی مہجور انداز پای تاسر عربان زیست می نمایند گ
و گریه و مار و موش و مور و ملخ و امثال آن هرچه ببینند میخورند
در کوهستان نامرور و سدی و لکھو کده نیز عود خوب غرقی پیدا
میشود و در اکثر آن جبال آهوی مشکین هست و مرزمین
ساحل شمالی دریای برمه پتر که اترکول گویند در نهایت
آباد نیست نفل و فومل بسیار در آنجا حاصل میشود و وفور معموری و
کثرت گشت و زرع دران طرف بیشتر از دکن کول است لیکن چون
جنگل های صعب و اماکن دشوار گذار در دکن کول افزون تر
است حکام آقام باقتضای مصالح ملکی آنجا را محل حکومت
و مرکز اقامت ساخته دار الملک خویش آنجا قرار داده اند
و در اترکول از ساحل دریا تا دامن جبال که مرد سیرامت و
برف دار و صانفت متفاوتست از پانزده گروه کم نیست و از
چهل و پنج زیاده نه سکنه آن کوهستان ها تولما و قوی هیکل و وجیه
و مستوی الحلقه اند و مانند سائر اهل مرد سیر گونه روی شان خرچ
و سفید است و اشجار و اثمار مرد میری دران کوهستان ها میشود
و در سمت قلعه چمد هره بجانب گواهنی کوهستانیست که آنرا
ولایت درنگ گویند جمیع مردم این کوهها باید دیگر در احوال و
اطوار و گفتار مشابہت دارند و باسامی قبائل و امکنه و مسکن
از هم متمایز اند در اکثر آن جبال مشک و قطاس و بهوت و پوی
و نوعی از اسب کوهی که آنرا کونت و نانگن گویند بهم میرسد و
طایفه و نقره از رنگ شونی آنها پیدا میشود و همچنین در کل ولایت

آغام از شستن ریک دریاها و نهراها طه حاصل میشود یکی از
معمولات آن ولایت همین است گویند که دوازده هزار آشامی و
و برو ایتی بیست هزار بر یک شوئی آنها قیام دارند و مقررچنین
است که بالمقطع هر یک از آن جمع که باین صنعت مشغول اند
در حالی یک توله طلا برجه دهند اهل آشام کرهی بد کیش باطل
آنین اند و دین و ملتبی مشخص ندارند و هرچه مرغوب طبع کی رای
ایشان انتد بفتوی خواهش نفس و میل طبع عمل کرده باختیار
آن میگردانند و هر امر که در نظر اندواک قاصر شان جلوا استحسان
کند بآن اقدام مینمایند از کمال خهویت مقید به هیچ طریقی از
طرق کفر و اسلام و مقتدی به هیچ فریقی از مشاهیر فرق انام نیستند
بر خلاف مائر کفره هند از اکل مطبوخ مسلمانان احتراز نمی کنند
و از تناول هیچ یک از اسیر غیر گوشت آذمی ابا ندارند و میتنه
نیز میخورند و بنابر عدم عادت از خوردن روغن مجتنب اند بمثابه
که اگر بوی آن از طعامی آید رغبت بآن نمی نمایند شکر و حجاب
عورات در میان آن قوم رسم نیست چنانچه زبان راجه آنجا نیز رو از کسی
نمی پوشند و رخ کشاده و سر برهنه در بیرون تردد می کنند مرد
ایشان اکثر چهار و پنج زن دارند بیع و شری و معاوضه ازواج در میان
ایشان متعارف و معمول است و سر زینش و بیروت میتراشند و
هر کس ازین شعار تحلف و وزد او را زجر و ملامت میکنند و زبان
شان با زبان اهل بنگاله اشفاقی ندارد قوت و توانایی و جرأت و بیباکی
از هیبت و خلقشان پیدا و خصال جسمی و صفات بهیمی از سیمای
حال شان هویداست تاب ریاضات بدنی و قدرت بر امور شاقه از

اکثر طوائف اسم بیشتر دارند همه سخت کوش و سخت جان و
وجنگجو و کینه ور غدار و مکارند رحم و شفقت و انصاف و الفت و
صلق نهی و وفا و شرم و عفت و حیا در طینت آن قوم بد نهاد
نمیشد اند و تخم اهلیت و ادمیت در مزرع وجود ضلالت آلود
شان ننگشته چون از لباس ابعانیت بکلی عاری اند پوشش درختی
ندارند کرباسی بر سر و لنگی بر کمر می بندند و چادر بی بدوش
میگیرند دستار بر سر بختن و جامه و ازار و کفش پوشیدن در آن
دیار رسم نیست عمارت خشت و سنگ و گل در کل آن ولایت غیر
در وازهایی شهر گرگانو و بعضی از بتخانها نیست غنی و فقیر
مساکن و بیوت خویش از چوب و نی و علف مرتب می سازند
راجه و خواص او بر سکان و رؤسا و اغنیای رعیت بر درلی که از
سکان نازک تراحت سوار میشوند از دواب اسب و شتر و دراز
کوش در آن مر زمین نمی شود مگر از جای دیگر بانجا برند آن حیوان
سواران بحکم مجانست بدیدن و داشتن دراز کوش میل تمام دارند
و بقیمت اعلی خرید و فروخت می نمایند و از مشاهده شتر
تعجب عظیم می کنند و از اسب بغایت صبرمند چنانچه اگر یک
سوار بر صد آشامی مسلح حمله برد همه ملاح انداخته فرار مینمایند
و اگر گریختن نتواند خویش را به بند میدهند اما اگر یکی از آن
مردودان با ده پداده از قومی دیگر روبرو شود علاوه میزاید سنگ قدیم
آن و پشت دو قوسد آشامی و کلافی قوم ثانی بر گروه نخستین در
جمیع امور تقدیم و مزیت دارند مگر در مراسم حرب و سپاهگری
و تمهیت صواب امور که آشامیان معذور در آن مراتب پیش

قدم اند شش هفت هزار آشامی دیو سیرت جلالت شعار با احتیاج
 رزم و پیکار همواره در اطراف نهیمن و خوابگاه راجه بحراست و پاس
 لو قیام دارند و معتمد و فدوی و میر غضب راجه آن فرقه اند
 حربی اهل آن ولایت بندوق و شمشیر و نیزه و تیر و کمان بانس
 است و در قلاع و نواره توپ و ضرب زن و رام جنگی نیز بسیار دارند
 و در انداختن آن بغایت ماهر اند راجها و حکام و پمدهای آن
 ولایت چون رهگرایی نیستی شوند برای آنها دخمه سازند و زنان
 و خواص و خدمه متونی را با برخی اسباب تجمل و حوائج ایام
 زندگانی از فیل و اوانی زرین و سیمین و فرش و لباس و خوردنی و
 چرانی با روغن بسیار و مشعل داری در دخمه گذارند و این را بمنزل
 توشه آخرت شمرند و سر دخمه بچوبهای قوی با استحکام تمام پیوشند
 چند دخمه کهنه را که مردم لشکریان راه یافته بودند شکافته بودند از
 مجموع آنها موازی نود هزار روپیه از طلا و نقره برآمد از بدائع امور
 که عقل طبیعی مشتریان روزگار از قبول آن مردار زند و جریان عادت
 بر امتناع وقوعش شهادت دهد آنکه جمعی از منصبداران پیش
 خان خانان آمده متفق اللفظ و المعنی نقل کردند که در یکی از
 دخمها که هشتاد سال بران گذشته بود پانصدان طلائی برآمد که پان
 سبز تازه دران بود و العبد علی الروی شهر کرگانون مشتمل است
 بر چهار دروازه که بستک و گل عمارت شده از هر دروازه تا خانه
 راجه سه کوه مسافت است و اطراف شهر را نهیستان احاطه کرده و آل
 بلند عربی بجهت تردد مردم در ایام برسات در مراجر شهر ساخته
 اند و در پیش خانه هر کس باغ و مزرعه است و در حقیقت آن

شهر محوطه ایست مشتمل بر قرین و مزارع خانه راجه بر کنار رود
 دیگهو است که از میان شهر میگردد و در هر یک از طرفین آن رود
 معموره ایست و بازاری مختصر دارد که غیر از بان مروش دیگر
 اصناف محترقه دران نمی نشیند و صیبا آنست که در آن ولایت
 خرید و فروخت اطعمه و اغذیه متعارف نیست سکنه آنجا هر سال
 اقوات یکساله خویش ترتیب داده ذخیره کنند بر اطراف خانه راجه
 آبی بسته اند و بر کنار آن بجای دیوار بانسهای محکم متصل بهم
 بزمین فرو کرده و بر در آل مذکور خندق حفره نموده که همیشه
 پر آبست و در آن محوطه یک کوه و چهارده جریب است در درون
 آن نهیمنهای عالی و مساکن وسیع بعضی از چوب و برخی از گاه
 و علف که آن را چر گویند بجهت راجه ترتیب داده اند و از جمله
 آن اماکن دیوان خانه ایست بطول یکصد و پنجاه ذرع و عرض چهل
 ذرع صحنی بر شصت و شش ستون چوبی و دوازده هزار ستونی قریب
 چهار ذرع است و در اطراف این نهیمن انواع شجرهای چوبی منجبت
 کار نصب کرده از درون و بیرون آنرا بلوچهایی برنجی مصقل که
 چون پرتو آفتاب بران افتد بسان آئینههای درخشان نرین نموده اند
 و بتحقیق پیوسته که سه هزار شجر و دوازده هزار مزدور دو سال
 متواتر دران کار کرده اند تا مهیا شده هرگاه راجه درین ایوان می
 نشسته یا سوار می شده بجای نقاره و نفیر دهل و داند میزدند و داند
 لوحیست مدور متبر از روی و هماد اطاس روئین که در عهد خلایقین
 عجم نواختن آن در حروب و رکضات متعارف بوده همین است
 و راجهای آن ولایت پیوسته بقرت حشر خدم و رفوز جمعیت اتباع

و انصار و سرانجام احباب نخوت و سواد استخبار کلاه گوشه غرور بر
 تارک پندار کج نهاده اند و هرگز سر اطاعت و فرمان برداری
 به هیچیک از سلاطین نامدار و خواقین کمکار فرو نیاورده باج خراج
 نداده اند در جمیع از مدته دست استیلاي فرماندهان هندوستان
 از دامن تصرف آردار کوتاه بوده و معتدل ادب هر هیچ کس از
 اعظم کینگی کشایان کشور گیر طلسم اشکال آن مهم نگشوده در سوابق
 ایام هرگاه لشکری بعزم تسخیر آن مرز و بوم روی توجه بدان صوب
 می آورده چون بسرحد آن ولایت میرسیده است آشامیان مقهور
 در مقام مدافعت درآمده بششخون و خدعه و غدر و صد راه آذوقه
 کار برانها تنگ می ساخته اند و اگر بدین طریقه بران گزیده ظفر
 نیامده از مقاومت و مصاصمت عاجز می آمده اند رعایا را کوچانیده
 بکوهستان ها میبرده اند و آتش در غلات زده ولایت را خالی
 میکرده اند و چون لشکر بآن کشور در می آمده است و ایام برشکال
 میرسیده از کمین فرصت برآمده بکینه خواهی و انتقام میبرد اخذند
 و آن فریق را از فقدان آذوقه و قوت کار بهلاکت کشیده در دست
 آن مضادیل اسیر و قتل می گردیده اند و باین عنوان مکرر لشکر
 های گران و افواج بیکران دران گرداب به فریق بحر فنا گشته متفق می
 الزانها بر نیامده در ازمنه ساله و فتنی حسین شاه نام یکی از سلاطین
 بنگاله را مزیمت تسخیر آن ولایت پیشهاد همت گشته با لشکری
 جرار از پیاده و سوار و نواره بسیار متوجه آندیار شد و در آغاز کار
 بر آشامیان ضلالت شعار ظفر یافت و با پیای خویش بآن ولایت
 درآمده ولایت غلیظ و استیلا بر امر داشت و راجه آنجا چون تاب

مقاومت نداشت ملوک را خالی کرده بکوهستان رفت حسین شاه
 پسر خود را با اکثر لشکر بضبط آن حدود گذاشته به بنگاله معاودت
 نمود چون برشکال در رسیده به طفیان آنها طرق و مسالک مسدود
 کردند راجه با اعوان و انصار خویش از کوه فرو آمد و آشامیان
 بد گهر آن لشکر را در میان گرفته بچنگ برداختند و از جمیع جوانب
 راه وصول آذوقه مسدود ساختند و آن گروه را در اندک فرصتی از
 فقدان قوت کار بجان رسیده در دست سفاکیر قتل و اسیر گشتند
 و همچنین محمد شاه بن تغلق شاه که فرمان روی اکثر مواد اعظم
 هندوستان بود نوینی يك الملك سوار با سامانی سواران بکشایش آندیار
 فرستاده و مجموع دران سرزمین طلسم آئین سر بجیب گمنامی
 فرو برده خبری و اثری از آنها ظاهر نشد و باری دیگر هم بدین
 منوال حیثی بانهقام آن آشامیان بدفعال و تدارک این قضیه نیجهیز
 کرده بدان مهم روان نمود و چون بآنها به بنگاله رسیدند فسخ عزیمت
 نموده این داعیه را موقوف داشت از مردم سرحد هرکس بآن دیار
 قدم گذارد اذن بر گشتن ندارد و همچنین هیچیک از اهل آن
 ولایت را یاری بر آمدن ازان سرزمین نیست ازین جهت کسی را
 اطلاع بر کیفیت حال آن گروه گماهی حاصل نمی شود مردم
 هندوستان اهل آن ولایت را ساحر و جادو گر خوانند و در افسونهای
 هندوی و مبطلات سحر اسم آن ولایت مذکور است و گویند هرگز
 بدان دیار گذار اندک گرفتار طلسم شده راه بیرون شد نمی یابد
 حی دهم بنگاله راجه آنجا ملقب بمرکی راجه است و سرک در لغت
 هندوی آسمان را گویند آن شوریده دماغ مودای بندگان از کمال

ضالالت و جهالت معتقد است که اجداد پدر فرزند او فرمانروای
ملاء اهل بوده اند یکی از آنها وقتی میل هبوط نمود و بنردیان طلا از
آسمان فرود آمده یکچند بنظم مهام آن ناحیه مشغول شد و چون
آن سرزمین دل نشین او گردید همانجا اقامت گزیده دیگر بآسمان
فرست القصه ولایتی بدین مثابه وسیع معمور و کشوری چغین دور
است دشوار عبور که بیان کیفیات اخطار و مهالک و خصوصیات
معویات طرق و مسالک و دیگر عوائق و موانع تمخیرش فراتر از
نیروی بکارش و تقریر است و قومی چغین دو صفت سبع خصال
بدیده اطوار و طایفه همه دیو هیکل سخت گوش بی باک غدار
با عدت رابتهی تمام و کفوت و جمعیتی فزون از تصور اوهام همه
جا در مقام مدافعت و مقاومت عساکر گیتی کشا آماده جنگ
جویی و کینه خواهی بودند و چندین قلعه حصین محکم اساس
و حصن متین نمک مماس مشحون بمردان کار و سامان حصار داری
و بیکار که کشایش هر یک از آنها بمدتی مدید میسر نمی آمد داشتند و
بیشهای معصب پر خطر و دریا های زخار پنهان در راه بود بمدد
کاری تائید ایزد نصرت بخش نیروزی رسان و سپه داری اقبال
کشورستان خدیو جهان مسخر جنود نیروزی اعتصام و مرکز ریادت
دولت اسلام گشته تارک نخوت و استکبار بصیاری از آشامیان
مقبور که کردن گشان مغرور و بی دیگان از خدا دور اند بموانع
مراتب مواکب ظفر مائل پایمال اذلال شد و مجاهدان دین و مبارزان
سعادت آئین مضیلت غرور و جهاد اندوخته برکات متونبات آن بر روزگار
مرخند آثار شهنشااه حق پرور شریعت گستر تومیق شعار عاید گردید

و راجه مردود مطرود که کج دماغش آشیانه زاغ نخوت بود و عمری
در حاکم و ریاست آن دور بد فعال کوس نخوت و استقلال نواخته
هرگز تصور این ادبار و نکال نمی نمود بادل اعمال گردن آرمده با
معدودی از عمدها فرزندان و اهل و عیال و برخی از اشیا و اموال
چنانچه گزارش پذیرفت بکوهستان نامرود که در ذات آب و هوا
و تنگی عرصه و فضا بدترین اماکن عالم و بی شک یکی از درکات
جهنم است قرار نموده حائر مرداران و پاهش باشا از آن روی
آب دهنگ رفته هر جزیره و مینعی که مابین دریای برصهار و آب مذکور
است و مشتمل است بر جزایلهای ابدیه و بیشهای صعب اقامت
گزیدند و برخی دیگر بهمنی کوهستانها جای گرفته جویای فرصت
کین شدند نامرود سرزمینی است در جانب دکهر کول میان
سه کوه بلند واقع شده و از گرگانو تا آنجا چهار روز راهست از بعض
مکان بد آب و هوای تنگ فضا دلگیر است راجه هرکرا مورد غضب
ساختنی با آنجا فرستادی طرق و مسالک دشوار عبور دارد که پیاده
بصعوبت تمام می رود و یک راهست که سوار میتواند رست ابتدای
این راه تا قریب نیم کوه جنگلی ابدوست و از آن گذشته در آنجا است
سفناخ پر آب و بر طرفین آن دره دو کوه بلند و سر بلند بر گشیده
بالجمله خان سه روز و روزی چند در گرگانو اقامت نموده بنظم و
نسق مهام و تسلیه و استمالت رعایا و گرد آوری اشیا و اموال راجه
پرداخت و مکرر خطبه بنام نامی و القاب سامی خدیو جهان و خلیفه
زمان شهنشااه عالمگیر جهان ستان خواننده وجوه دراهم و دنانیر
بسکه همایون زینت پذیر ساخت در اثنای این حال دو سه روز

ناری شدت تمام باریده بادهای تند وزیده آثار موهم برشکال که دران دیار از سائر ممالک هندوستان پیشتر شروع میشود هویدا گردید چون بالضرورت فصل باران را آنجا بایست گذرانید خان چده سالار در مدد تعین تپانها و حفظ حدود و جوانب و ضبط طریق رحیدن آذوقه شده مقرر ساخت که ایام برشکال را آنجا بگذرانند و چون ماحلت میدان سپهر از سیاهی لشکر - حساب منجلی گشته تیر باران ابر و برق انروزی هوا فرو نشیند و آبها و دریاها از جوش و طغیان باز ایستد عساکر گردون متأثر بآهتزاز آمده در قلع و استیصال راجه و ابتاعش کوشش نمایند و مرصه آن بر و بوم از خس و خار وجود ضلالت آمود آن مردود و بپرانند و باین صوابدید خود با اکثر جنود منصور در موضع منبراهو که بمسافت سه و نیم کروزه پیشتر از کرگانو در دامن کوهی ما بین مشرق و جنوب واقع است و بوضع فضا و رفعت و زمین صلاحیت تمکن مویک ظفر قرین داشت قرار اقامت داده میر مرتضی دازوغه توپخانه را با راجه امر سنده و جمعی از ناپینان امرار برخی از بندوچیان پهباد به محاصرت کرگانو و گردآوری آلت و ادوات توپخانه که از راجه مانده بود فرستاد و سید محمد دیوان لشکر نصرت اثر را بجهت تسلیم و استمالت رعایا و پرداخت مهمات دیوانی و محمد عابد دیوان بیوتات را برای ضبط اموال راجه در کرگانو معین نمود و مقرر کرد که میر مرتضی از آلت توپخانه آنچه درکار باشد نگاهداشته تنده را بجهانگیر نگر ارسال دارد و محمد عابد ملاحظه عرض اموال و اجناس نموده از آن جمله آنچه تلخواه موجب سپاه توان نمود در وجه علونه آنها تن نماید و بقیه را با ادوات توپخانه

بجهانگیر نگر فرستد و میانه خان را با ناپینان او و طائفه ارشدان دیگر امرای موضع ساپانی که در دامن کوه جنوبی کرگانو واقع است و یکی از سرداران عمده راجه با بسیاری از مخدولان آنجا پای جرأت فشرده سرمایه نقله جوئی و شورش انگیزی بودند و مزاحمت بحال ساکنان آن سرزمین میسر نمایند معین ساخت که آنجا رفته به تبلیه تهره منشان و حرارت سنده و رعایا پردازد و غازی نام افغانی از نوکران خود با برخی از سوار و پیاده در موضع دیو پانی که ما بین کرگانو و ساپانی واقع است بخبرداری گماشت و جلال ملازم خویش بضبط و محاربت کنار آب دهنک مقرر کرده موجی با او همراه نمود و بیستم شعبان با مواکب گنجانستان از کرگانو نهضت نموده موضع منبراهو مخیم صادق نزول ساخت و بقصد گذراندن ایام بارش آنجا بساط اقامت انداخت و باشاره آنخان - چده سالار نوجی از عساکر گردون شکوه هشت کروزه پیشتر از آن مکان رفته تپان نمودند و مکرر آنها را با مخدولان نابکار که در لیل و نهار انتهاز فرصت نموده از سر جسارت باهره امروز کین و بیکار میگذشتند محاربات عظیم اتفاق افتاد و آویزشهای متراکمی روی داد و در هر کت غلبه و نصرت و اولیای دولت را بود و مقاهیر آشامی همواره جمعی بکشتن داده خاکسار فرا میشدند و همچنین گروهی از کفار تیره روزگار که آن روی آب دهنک در بیشها و جنگل های آن ناحیه چون مور و مار انتشار داشتند هنگام فرصت و قابو بتکرار شبخونها بر عساکر جلال آورده هر بار جمعی از آن مخاذیل بد فرجام عرضه تیغ قهر و انتقام غازیان فیروزی اعتمام شده مغلوب و مغکوب میگرددیدند

و چون بنظر و شبخون کاری نساختند چند نوبت هجوم و جمعیت تمام در روز مجاهدان جاریه فیروز حمله آورده در هر کارزار مبارزان سعادت آئین مظفر و غالب و اعدای بی دین منهزم و خائب میگشتند و چون مکرر این صورت روی نموده نقش جلالت و دلوری جلال مذکور در دلای مخالفان مقهور که دران سمت بیشتر از دیگر امکنه فراهم بودند قرار گرفته سطوت آن سپاه کینه خواه و عب امتزا و زهره ربای متمردان تها اندیش شد و روی همت از عرصه مقابله و مساعده در آن روزی دایمی در شدند و توقف میانه خان در موضع ملیانی باعث امنیت آن حدود گشته غبار افساد آشامیان بد نهال فرو نشست و میر مرتضی با همراهان خویش در گرگانو مضبوط و مهارت آنجا کما یغنی قیام ورزیده همواره بآئین حزم و احتیاط با جمعی که داشت معتمد و مسلح پاس میداشت و از غدر و مکر اعدای هر حذر و با خبر میزیست بالجمله کل مواضع دکن کول بنحمت تصرف و تسلط اولیای دولت قاهره در آمد اکثر سکنه و رعایا بافتخار صیبت یافت و محذوف شهشاه جهان سریر خط اطاعت و انقیاد نهاده بمساکر و اساکر خویش قرار گرفتند و سکن زمین اوتر کول نیز در مدد ایلی و فرمان پذیری در آمدند و چون کیفیت این نتج نامدار و خصوصیات مواضع این یورش نصرت آثار درین ایام سعادت انوار که مقتضای سال چهارم از جلوس همایون بود از عرضه داشت خان خاندان حیدر مایر بمصامع جاه و جلال که همواره شاهراه بشائر اقبال باد رحیده مسرت و بیری خاطر اولیای دولت گردید عواطف پادشاهانه محمد امین

خان خلف آن نوین معظم را که عرضه داشت او گذرانیده بود بعطای خلعت خاص عز اختصاص بخشید و فرمان مرحمت عنوان مینی بر جلالت فراهم پادشاهانه از پیشگاه عنایت و نوازش بنام خان خاندان پیرایه لغاف یافته با خلعت خاصه به جهت او مرسل گردید و دیگر عنایات جلایه و مکارم مذیل که در مقام خود سمت ذکر خواهد یافت در باره او بظهور رسید اکنون کنگ حقائق نگار بتحریر وقائع حضور پرنور پرداخته باقی احوال این مهم خیر مآل و کیفیت انجام آنرا در مقام خود گزارش خواهد نمود •

جشن جلوس جهان افروز و آغاز سال پنجم از سنین دولت فیروز والای عالم کبری مطابق سنه هزار و هشتاد و دو هجری

درین پنجشنبه هنگام میمنت فرجام که از فیض جهان پدروانی و فرمان روائی گبهان خدیو حق پرست بزدان بفره دین دولت بهم امپوش داشت و ملک و ملت بیکدیگر نوازش می نمود قدوم فرخنده ماه میام برکت بخش ایام شده شرف الدوزان دولت اسلام را هنگامه آرای اسچمن سعادت و چراغ امروز شیستان عبادت گشت دگر باز نور طاعت و فیض متابعت دین مبین مؤمن صفای پاک دین را چهره بدیماهی صلاح افروخت و نفوس هوا پرستان طلیعت پرور را اجر تکلیف الهی نظر از مناهی و ملاهی بر دوخت برکت ماه مبارک رمضان جهانبیان را بر مانند توفیق صلی عام در داد و وظائف طاعات و شرائف عبادات معهوده آن شهر

گرامت بهر ابواب حصانات و ملوکات بر روی زمانیان کشاد و شب
پنجشنبه صلح مروردین شرف رویت آن ماه سعادت هر توری نمود
و مال چهارم از حنین سلطنت میمنت قرین طرازداد اوردگ
جهانبانی فرازنده لوای کشور حقانی بهزادان فرخی و کسرانی
پیرایه اختتام یافته پنجم مال خلعت و وزیر آرائی بمبارکی آغاز شده
نوید حسن انجام رسانید پیشکاران پیشگاه دولت و کار گزاران بارگاه
حشمت را فرمان شد که ترتیب اسباب و تمهید قوانین و آداب این
چشم سعید تا رسیدن عید نموده بآئین محمود با فراختر امیک
دلدادل در پیش بلند ابوان چهل متون خاص و عام و نصب کردن
تخت مرصع نگار در وسط آن بارگاه گردون احترام و دیگر لوازم و
مقدمات این بزم همایون پردازند و احباب چراغان و آتشبازی
ببز بطریق هر حال آماده و مهیا سازند و پیرایش و آئین حجرهای
اطراف خاص و عام بدستور پیشین بعهده وکلای بادشاه زادهای
عالی مقدار و امرای نامدار قرار یافت هشتم رمضان المبارک سی
هزار روبیه بوساطت صدر الصدور درمرق اتقیای و صالحین و فقرا و
حقایقین انفاق شده برکات دینی اجابت اثر آن گروه ضمیمه
اسباب خلود و بقای این دولت آسمانی شکر گردید و درین تاریخ
لا نوشته وقایع نگاران دار السلطنة لهور معروض محفل لامع النور
گردید که خواجه احمد ایلچی عبد المیز خان والی بخارا که چنانچه
گزارش پذیرفت درین نزدیکی رخصت انصراف یافته بود در راه
کونت قدیمش عود نموده رخصت اقامت از سر منزل هستی بر
گرفت باز دهم در دیو - یهودیه از وطن رسیده جبهه سالی آستان

خلعت شد و یک زنجیر نیل و دو مر اسب برسم پیشکش گزانیده
بمطای خلعت قامت ماهات افراخت و شب شنبه بیست و نهم
اردی بهشت هلال فرخنده شوال بسان ماه رویا زیبا چهره مسرت
سیما از منظر قصر زر اندود افق بمنظران بزم عشرت و سرور نموده
هنگامه آرای طرب و سرور شد و نوادی آن که عید خجسته فطر بود لوای
کوس محروانی و صدای شادیانه عیدی از بارگاه حشمت و جاه
برده کهای گوش املاک گشته انجمن عشرت و انبساط آراسته شد
آمیزش فیض عید اهل اسلام با نشاط جشی جلوس شهنشاه خورشید
فر فریدون غلام زمانه را بامتزاج برکات دینی و دولت و ابتهاج مزاج
ملک و ملت بهارت بخشید و اختلاط این دو عیش دل انروز رقم
نسخ بر جریده ذکر جمشید و نام نوروز کشید بخت و سعادت اقبال
و کسرانی برود این دو عید یک دیگر را تهنیت گفته مصاحبه
الفت کردند و روشنان حمادی و مقدسان علوی نظاره زیب و
زینت این محفل خسروی را برسم تماشاخانه بر امر از بام چهر
برون هجوم آوردند لونیان بلند مکان و امرای عالیشان و حائر
بندهای آستان کیوان نشان همه سرزمین و زرین لباس در کریاس
دوات اساس و متبع ملک محاسن بجهت ادای مراسم مبارک باد
مراحم آمدند و چون خورشید عالم گیر اوج خلعت بانوار طلعت
جهان پیرا فروغ بخش بارگاه سلطنت شد وظائف کورنش و تسلیحات
تهنیت در موقف عبودیت ایجا آورده از زبان حال باین ترانه ثنا
خوان بزم اقبال گردیدند •
• نظم •
شاهان را بجهت کذب • روز عدد تو آرایش امید کنیم

تا هشر چنان باد که از بخت سعید • بینیم روی تو و عید گزیم
و حضرت شاهنشاهی بملکت معبود عزم توجه بمصلی نموده بر
نیل ملک هیکل همایون منطری که تخت زرین بر کوه پشت آن
نصب نموده بودند با جهانی فرو شکوه و حشمت و عظمت سوار
شدند و بتوزوک و آئینی که معمول این دولت گردون شوکت و
مخصوص این سلطنت میسر بسطت است فیض افزای سعادت
عیدگاه گشته نماز عید بجماعت ادا کردند و پس از معارفت قرین
سعادت در ایوان خاص و عام که بآیین ابهت و احتشام رویش
چرخ برین و رشک افزای نگار خانه چین شده بود بر سریر مرصع
نگار جلوس فرمودند و غمام بفل و انعام باد شاهی چون سحاب
فیض و رحمت الهی بر گشت زار امید جهانیان قطره بار گشته
نهال آمال بسیاری از شرف اندوزان آن محفل فردوس مثال دران
بهارستان مکرمیت و انضال شگونه مراد گزمت از انجمله رخشنده
اختر برج حشمت تابنده گوهر درج ابهت بادشاهزاده
عالی تبار بلند مقدار محمد معظم بمطای خلعت خاص و سرپیچ
مرصع و خنجر مرصع باعلاقه مروارید و دهکده کی و اورمی و دیوچی
مرصع و سمرق مروارید مشمون عواطف جلیده گشتند و فروغ نامیده
بخت مندی انصرتارک سر بلندی بادشاهزاده کلم کار بخت بیدار
محمد اعظم بمکرمیت یک قبضه خنجر مرصع باعلاقه مروارید و نوگل
حدیقه دولت تازه نهال جویبار سلطنت بادشاه زاده ارجمند والا کبر
محمد اکبر بمرحمت جلیقه مرصع عز اخلاص یافتند و چون
مراحم بیکران گیتی خدیو بنده پرور سهریان اقتضای آن می نمود

که خان خانان سپه سالار را بجای مساعی جمیله که از در تسخیر
ولایت آشام و کوچ بهار بظهور رسیده بود مورد موافقتی سترگ
سازند و منصبت آنخان ازادت نشان بمرتبه هفت هزاری هفت
هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه که از پایهای والای
مدهای درگاه معلی است رسیده بود عاطفت شهشاهانه او را
بازمام محالی که یک کرور دام جمع آن بود زیاده بر انتفاع مقرر
و عطای توأم طوغ که درین دولت ابد طرز اعظم نوینان و سپداران
رنج مرتبت را بآن شرف امتیاز می بخشند نواخته رایت عزتش
بارج کامرانی و مبهات افراخت و بمذاپت خلعت خاص اختصاص
بخشیدند و راجه جیسنگه و محمد آمین خان میر بخشی و مرتضی
خان و اعتقاد خان و دانش مند خان و فاضل خان و بسیاری از
مدهای بارگاه خلعت بمرحمت خلع فاخره کسوت افتخار پوشیدند
و امیر الامرایی صوبه دار دکن و رانا راج منگه و مهاراجه جسونت
منگه و جعفر خان صوبه دار مالوه و وزیر خان ناظم مهام مستقر
الخلافة اکبر آباد و امیر خان که ایالت صوبه کابل بار مفوض بود
و دیگر امرایی اطراف و حکام صوبها بمذابت ارسال خلعت مطرح انوار
نوازش گردیدند و ظاهر خان و قباد خان و حسنعلی خان هریک بمطای
یکرام اسب عراقی با ساز طلا و حسن خان بمذابت و سراسپ عراقی
بماز طلا مشمول مکارم خسروانی شدند و الله وردیخان بمطای خلعت
و خنجر باعلاقه مروارید و سه سراسپ یکی با ساز طلا سربلند گشته
بگور کبیر که نوحه داری آن بار متعلق بود مرخص شد و سه پسرش
بمرحمت اسب مدهی گردیدند و فدائیخان باضافه پانصدی بمصوب

سه هزار و پانصدی دو هزار سوار و میرخان باضافه پانصدی هزار سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و از اصل و اضافه الله یار خان بمنصب دو هزار و پانصد سوار و یوسف خان بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و روح الله خان برادر امیر خان بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار و سیف الدین مغوی بمنصب هزار و شش صد سوار و دارابخان بمنصب هزار و پانصد سوار و ناظرخان خواجه سرا بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار سرانرا گشتند و برم دیو و سیسودی که درین ایام از وطن باستقامت و محبت احترام رسیده بود بمهرمت خلعت خنجر مرصع با علاقه مروارید و دهکده کی مرصع و اسب با ساز طلا تارک تفاخر بر افراخت و علی قلیخان که سابق بنابر تقصیری از منصب معزول شده بود مورد فضل و بخایش گشته بمنصب هزار و پانصد سوار نوازش یافت و منصب رای مگردند فوجدار بریلی باضافه پانصدی هزار و پانصدی هزار سوار و منصب بختیارخان زمیندار را از اصل و اضافه هزار و چهار صد سوار مقرر شد و رشید خوشفرویس که در زمان اطمینان حضرت اختیارگوشه نشینی کرده تا این هنگام در کنج انزوا بیظائف دعا گویش دولت ناهله قیام داشت بمنصب نهصدی هشتاد سوار کامیاب عنایت شد و بخدمت دیوانی سرکار برده آزادی هونج حشمت زینت افزای مشکوی ابهت زنده مخدرات و زمزمه ملکه جهان بیگم صاحب که سابق نیز یکچند بآن سرانند و

خلعت مرافرازی پوشیده بمستقر الخلافة اکبر آباد مرخص گردید و میرعماد خوش خلیفه سلطان بخدمت داروغگی روزی در داران که سابق بشیخ میر مرحوم متعلق بود منصوب گشته خلعت یافت و فتحار ولد ناظرخان بخطاب مفاخر خانی و میدنی ملکه فرستاده رانا راجه ملکه بعنایت خلعت و اسب و ماده فیل مباحی گشته رخصت انصراف یافت و مید بهار که قبل ازین مخاطب بشجاعت خان شده بود چون اراده گوشه نشینی داشت بسالمانه ده هزار روپیه بهره انداز وظائف مکرمت گردید و رضویخان بخاری بانعام پنجهزار روپیه و عزیز الدین برادر زاده جعفرخان که کد خدا میشد بمهرمت خلعت و انعام پنجهزار روپیه و میراحمد ولد صفی خان بعطای جیفه مرصع و ماده فیل و مظفر بیگ وزیر کرمان که تازه از دیار ایران رحیده بدولت بندگی آسمان فلک نشان نائل گردیده بود بمهرمت خلعت و انعام پنجهزار روپیه و میر ابراهیم مازندرانی که او نیز تازه ازان دیار بعثت سپهر مدار رسیده بود بعنایت خلعت و انعام دو هزار روپیه و عبد الله ولد خدست طالبخان بانعام یک هزار روپیه و سعید خوشفرویس و میریحیی طالقانی و خواجه اگر که از ملکه معظمه زاده الله شرما و قدرا بر گشته بود هر یک بانعام یک هزار روپیه نوازش یافتند و درین روز جهان افروز از جانب ملکه ملکی صفات تقدس نقاب طراز طیلان عفت و احتیاج بیگم صاحب برخی از زواهر جواهر و نغائس مرصع آلات که برهم تهنیت این نژاد کامرانی و انجمن شادمانی از مستقر الخلافة اکبر آباد ارسال داشته بودند بنظر اکسیر اثر رسیده انوار قبول پذیرفت و

پادشاهزدهای ارجمند کسکار اقامت رسم پیشکش و نثار نموده بوسی
از بقائیس و نوادر روزگار گذرانیدند و پیشکشهای شائسته از نوایندگان
رمیع قدر و امرای نامدار بحول عرض رسید و درین تاریخ پادشاه
خان صوبه دار ملتان که بموجب فرمان طلب از آمدن در دست
زمان و در ارگاه حاکم ملتان بمطایع خدمت و امین و
مراد و چون در روز خجسته بهزاران میمنت و سعادت و شادی
گشته شب در رسید و محفل خاص غمخخانه بانوار حضور شاه
خورشید جاد مانند بزم ملک بفروغ شمع ماه نوروزان شد چراغان
کشتیا که باهتمام امرای عظام و منصوبان پادشاهزادهای عالیقدر
والا مقام در کمال خوبی و نظر فریبی سرکار پادشاه بود و امرای
انجمن عیش و خوشدلی گردید و شب دیگر تفریح و شادی
نشاط پیرا منشی شد و چراغانی که از شمع بر روی زمین کنار دریا
چون مرتب شده بود نیز طبع مقدس را مسرت افزود تا سه روز این
جشن گیتی فرور عشرت آرای محفل اقبال بود.

گفتار در الحراف مزاج مقدس پایه افرازی اورنگ خلافت روزی چند از منہج صحت و استقامت

درین ایام سعادت انجام که مزاج زمانه از میامن عدل و راست
خدیو داد گر معدلت پرور پیرایه اعتدال داشت و اسباب انتظام دین
و دولت و موجبات شگفتگی خواطر اولیای سلطنت سمت کمال
پذیرفته بود چشم زخم تفرقه و تشویشی بهنگام جمعیت دلپاسیده
منہج عارضه ذات همایون روزی چند بندهای ارادت کیش عقیدت

پیوند را ملت تشدید و میامن عنایت بی غایت ایزدی عاقبت
بماینیت گرانید تبیین این مقال آنکه چون در ایام ماه
مبارک رمضان که هوا بنهایت گرم و طول ساعات نهار عماره
آن بود حضرت خلیفه الرحمانی باقتضای تأییدات آسمانی
و توفیقات یزدانی اکثر اوقات روز بوظائف طاعات و شرائف عبادات
و تلاوت و کتابت و حفظ کلام مجید ربانی اشتغال می نمودند
و از آن گذشته بلوازم نصف پروری و معدلت گسری و پژوهش
حال مظلومان و داد دهی - تم رسیدگان که مهین عبادت برگزیدگان
درگاه صمدیت است مشغول بوده بمرام استراحت نمی پرداختند
و شامگاه که افطار میفرمودند عبادت معبود مسجد غمخخانه را بر
آمد حضور ساخته تا مدتی از شب یادای فرائض و عین و نوافل
که حنت تراویح از انجمله بود میگذرانیدند و مع هذا بقصد ریاضت
بدن و تلطیف سر و تصفیه روح بآئین تقدس منشان و ابرار و خدمت
معالیین و احرار از اشراف لذیذ و اطعمه شهیه که سرمایة قوت پیکر
جسمانی و پیرایه قوام هیكل مدصریست احتراز نموده قریب بدیاس
شب غذای قلیلی که از قوت روحانیان نشان دادی تناول میکردند
و اکثر شب در نزهت گاه قدس مسجد بمیاد و آگاهی و ابتغای
مرضات الهی گذرانیدند اگر احمق میفمودند و دمی می آسودند
هموز بستر استراحت از پهنوی مبارک گرسی پذیرفته بودند که بشهرت
بخت بیدار و دل هشیار بقیظ و انقیاد میگزایدند و دگر باره از
چشمه سار تودیق تجدید وضو نموده تا ظهور انوار فجر بمرام
طاعت و حق پرستی قیام می ورزیدند چنانچه مرتاخر آن ماه

فرمودند باین عنوان گذرانیده از قلم غذا و التزام سهرو اتمام
بعبادات شانه عنصر مقدس را کمال رنج و تعب رسید لجرم پس
از الصرام ایام میام و وقوع جشن مبارک بنا بر تقدیم این احباب و
عمل آثار گرانی در بدن همایون و مقدمه الجراحی در مزاج و حاج ظاهر
شد لیکن از آنجا که کمال حوصله و قار و نهایت تحمل و ثبات ذات
قدسی برکات آنحضرت است بقوت نفس از جمله و علو هست بلند
خود را مغلوب آن عارضه نگردانیدند و تا حیوم عید که ایام جشن مسعود
بود هر روز بر سر معبود در دست در محفل رانی خاص و انجمن
خاص غسیلخانه سریر آرای اقبال و کامرانی گشته هنگام نشاط و
ظرب را فرموده ساختند چون روز میوم آن موی المزاج از دیار
پذیرفته تغیی بر پیکر مقدس طاری شد آخر روز که هنگامه
بار غسیلخانه بود از حرمکده قدس بیرون آمده لحظه بر پای ایستادند
و بندهای آستان خلعت که بآئین ملور دران بارگاه عزوجل
فراهم آمده بودند کوزلش نموده بخشیان عظام اهل چوکی را
تسلیم نور فرمودند و پس از آن در درود بارگاه حشمت و جاه
بخشیده امر معلی به برداشتن احباب جشن و آیین ماهر شد و روز
دیگر که حرارت تب اشکداد یافته بود و آخر روز حکیم محمد امین
و حکیم محمد مهدی که سرآمد مذاقت ملشان بارگاه سلطنت اند
آن حضرت را نصیحت کرده بمعالجه و مداوا پرداختند و آن شب
کمال گرانی در پیکر گرامت پرور بهم رسید از استقبالی گرمی
تب بسان آتدب در تاب بودند و گاه مدهوشی روی میداد و ازین
جهت که بقصد خون بسیار کشیده شده بود ضعیفی عظیم نیز علاوه

آن گردید در آن شب از شدت آن عارضه رنگ از چهره دوات پریده
بود و نیرو از بازوی انبال رسیده مزاج عافیت تغیر دامت و طبع
گرمی معده سلطنت بر خویش میلرزید و محاسن از گزند فتنه
میترسید پرده آرایان مشکوی عزت و پرستاران بارگاه عظمت پروانه
راز بر گرد آن شمع انجمن خلعت و جهانداري جمع آمده تا صبح
بر آتش بیدار می بودند و روز دیگر نیز اثر خفگی در تب پدید
نیامد و نزدیک بود که از هول آن حادثه ملک و ملت بهم بر آید
و امن و عافیت بشورش گراید از آنجا که ذات مقدس آن برگزیده
فواجیل در هر حال بهرامند ثبات و استقلال است و اصابت رای
و دانش ملک آرای آن حضرت در حالت مقام و صحت بر یک
وتجربه و مثال درین حالت نظر رانست گفت بر صلاح امر جهان و
جهانیان انگذده با وجود کمال تغیر حال و اشتداد آزار بجهت حفظ
سلسله امن و آمان قصد بیرون آمدن نمودند و قوت نفس موید
را قائم مقام توانایی در حاضره و بیابری معصای تائید ربانی قامت
انبال افراتنه هنگام تسلیم نور که بند های عتبه خلعت در صحت
غسیلخانه جمع آمده بودند بهمان طرز و آئین که در ایام کمال صحت
و قوت آزان حضرت معبود بود از آرامگاه خاص بیرون فرامیده
بتسلیم نور اشاره فرمودند و خلایق را که منتظر طلوع آفتاب سلطنت
بودند از فرخ انوار جمال مهر آثار پرتو سعادت بخشیده خاطر نگران
مقبذت مبدان اخلاص کیش را که رهین هزار گونه تفرقه و تشویش
بود آرام بخش گردیدند و لحظه بقوت روحانی و نیروی همت
عظمت و جهانبایی بر پای ایستاده بخلوت گاه دولت باز گشتند

زهی ذات قدسی نهاک و نفس قانید پرورد که بشدت آگهی جسمانی
و عوارض عنصری که شیردان روزگار و بزرگ همتان عالی وقار را
عنان تحمل گسلد و سر رشته تماسک از کف رباید مغلوب نگردد
دران حالت طبع آشوب و شورش مرد اگهی بهره مند جوهر ثبات و
استقامت باشد و اقتضای خرد والا و دانش ارجمندش بر مقتضیات
جسم و قوی و آثار طبع و مزاج غالب و قاهر اند نگارند این صیقل
معالی و مفاخر آن روز در ملک بندها حاضر بود دران والا بارگاه
دولت بار و سعادت کورنش. آن مایه رحمت افریدگار یافته بدید
تفری میان میدید که در صدور این حرکت مصلحت پیرا و ظهور
این جلوه عالم آرا که سرمایه النظام حال زمان و موجب امن و
آرامش زمانیان گردید آنحضرت را جز قوت نفس موبد محمدی
دیگر از اسباب تحرک نبود چنانچه حضار انگلیا و هوامندان از
مشاهده این نیروی همت خمرویی در شگفت مانده از مرانصاف
ادعای نمودند که در چنین شگرف حالتی این مایه ثبات و حکون
در شخص اقدس و ذات همایون مسلم است امید که ایزد بیهمال
بنوعیه نهان دروغند عمر و عدل این مهمن پادشاه ملک و ملت
و بهین قهرمان دین و دولت را که سرمایه رونق بهارستان ایجاد
است از نسائم ناملائم نشاءکون و فساد میانیت نموده بزل چشمه
سار بقا سر سبز و شاداب دارد یا جمله روز دیگر نیز حضرت
شاهنشاهی بظاہر رعایت مصالح ملکی بهین دستور هنگام تعلیم
نور درون آمده از انوار دیدار مدارک برتو حیات بر عین گذردند
و مردای آن به بندهای آستان خلافت از دولت کورنش محروم

مانده هفتم شوال که روز جمعه بود فرزند اخگر برج حشمت و
وجال بادشاهزاد ارجمند فرخنده خصال محمد معظم را بتدابیت
خوبش حکم فرمودند که بتأیید مقرر بمسجد جامع رفته نماز گذارند
و اواخر روز راجه جیسلنگه و محمد آمین خان میر بخشی و دامن
خان میر سامان و راجه رکبفانه نظم امور دیوانی بآرامگاه خاص
طلب فرموده دولت کورنش دادند تا چند روز دیگر هنگام تسلیم
نور غرب قدم به بیرون می بخشیدند و لکن ایستاده جمال
جهان افروز بخلائق می نمودند و گاه دمی بر فرار کرسی قرار
می گرفتند و درین ایام تقرب خان را که چندی پیش ازین
ورد عتاب خمروانه گشته از نظر التفات ابدان بود مورد فضل
و بخشایش و مشمول کرم و نوازش ساخته رخصت کورنش
دادند و روز سیزدهم که وقت صعود جلوه سعادت به بیرون نمودند
بر تخت سنگ مرمری که در پیش ایوان خوابگاه مبارک است
جلوس فرمودند و جمیع بار یافتگان انجمن غسلسان دولت
اندوز کورنش شده بتأیید مقرر بر رونق تفاوت پایه و منزلت در مقام
خدمت و عبودیت ایستادند و چون شام در رسید نماز مغرب
بجامعت گذارده بعد از ادای نماز بخلوتگاه انس خرامیدند و روز
دیگر که جمعه بود باوجود نهایت ضعف و بقیه کونیت بدستور ایام
صحت هنگام نماز بر تخت روز نهمین ترین سعادت و توفیق
بمسجد جامع تجسم فرمودند تا عامه خلائق از مشاهده جمال عالم
آرای آنحضرت بنمای گرانیده از تفرق خاطر رهائی یابند و جمعه
دیگر نیز برین وتیره عمل نموده جهان و جهانیان را امن و آرام

افزودند و در عرض این ایام بذایر ضعف و نقائص گاه از منظر
درمن آفتاب طلعت همایون طلوع می نمود و برخی اوقات هنگام
تسلیم قور بر آمده بلدها را اطمینان می بخشیدند و گاه بجهت
ادای نماز بمسجد مبارک غسالخانه خرامش اقبال میفرمودند
و درین وقت بعضی از عمدها و خواص و محرمان هریم قریب و
اختصاص دولت کورنش می اندوختند و در هفته دیگر بقبر بعضی
امهات نکس در آزار آن حضرت روی داد چنانچه سه روز متوالی از
آرامگاه خاص بیرون نیامدند و بیست جمعه پرتو حضور بمسجد
لیفگندند چون طبیعت نهایت ضعف پذیرفته بود و این نکس
روی نمود بعضی موارد دیگر علاوه کونست اصلی که سوبی المزاجی
حاد بود گشته مدت این آزار باصناد کشید لیکن بمیان فضل
و موهبت ایزدی بصحت و عافیت انجامیده خاتمت آن احوال
پراحوال که جان قدسیان از بیم گزندش خسته و فرزند بود بخیر و سلامت
قرین گشت .

اعتدال مزاج خدبو هفت کشور و شهنشاه بحر و بر خلیفه دین پرور

در معالجه و مداوای این عارضه از حکیم محمد امین و حکیم
محمد مهدی که باتفاق متصدی علاج بودند بالایی الهام غیبی
و توفیق شفا بخش حقیقی خدمتهای نمایان و تدبیرات شایسته
نظور و بصورت مسامح جمیله بوقوع آمد و مراتب خیرات و مبرات
و نفوذ و صدقات که از مجربات معالجات روحانیت چندان بگذرد

که رسم احتیاج و بینوائی از جهان بر انداد مجده حضرت شهنشاهی
در خلال این ایام خیر انجام باوجود کمال ضعف و بقیه آزار سرزشته
ملاح اندیشی ملک و ملت و رعایت تدبیر دین و دولت از کف
همت فرد نگذاشته گاه اوائل روز از مطلع درمن خورشید مان چهره
معادت می نمودند و گاه وقت تسلیم قور لحظه جلوه اقبال به بیرون می
فرمودند و مطالب و مقدمات ملکی اکثر بواسطه عرائض و نوشتجات
بعرض میرمید و جواب با صواب بخط قدسی نمط تحریر می یافت
و گاهی بعضی متصدیان عمده در آرامگاه خاص دولت یار یافته ضروریات
امور معروض میداشتند و باحکام مملکت پیرا ارشاد می یافتند
و درین اوقات نخل سرتراژ گلشن اقبال گوهر ارجمند محیط جلال
بادشاهزاده ارجمند فرخ خصال محمد معظم بمرحمت خلعت
بازانی شرف اختصاص یافتند و صف شکفتان و راجه رگه خاتمه
و صفی خان و اخلاص خان و الله یار خان و افتخار خان و حسن
علی خان و جمعی دیگر از امرا که در جشن مبارک خلعت نیافته
بودند کسوت مباحات پوشیدند و در مراسم عربی پیشکش امیر
الامرا با ساز مرصع و میثاکار و پنج زنجیر نایل پیشکش خان دروان
مرتب دار اقبیه و یازده مراسم عربی و پنج غلام کرجی پیشکش
مصطفی خان ناظم مهمات بنظر صورت از نظر انور گذشت و بعرض
اشرف رحید که قابلقب خان منشی که مدتی برم گوشه نشینی در لهور
بصر میبرد و درین هنگام بموجب طلب بحضور هر نور آمده بود و
کامگار خان که در سلک کومکبان اقبیه انتظام داشت و مالوجی
دکهنی که چندی قبل ازین گوشه نهی شده بود باجل طبیعی

روزگار حیات شان بهر آمد و چون بمسامع همایون رسید که درخواهی برگزیده گول که در تبول حسن علی خان بود جمعی مفسدان واقعه طلب از کوفه اندیشی و ثمره کبشی غبار شورش انگیزه سرافساده برداشته اند خان مذکور با پانصد بر قنداز و ملتفت خان میر بخشی احدیان پا چهار صد احدی بمجهت تلبیه و تادیب آن عصیان مندان ثمره آئین تعیین یافته مرخص گشتند که گروه آن شقاوت هزوه و بسزای کردار خویش رسانند هفدهم ذی قعدة که بمیان لطف و عنایت ایزدی مزاج و حاج بصمت و اعتدال گرائید بجز بقیه ضعف و نقاحت اثری از عوارض پیشتر قدمی نمانده بود حضرت شاهنشاهی بفرقه دوم اشرف فیض بخش حمام گشته غسل عافیت نمودند و غبار ملالت از دلهای عالمیان شسته شد و نوژدهم قرین فرخی و بهروزی در بارگاه بدر احترام خاص و عام انجمن آرای اقبال گشته جمیع بندها را دولت کورنش دادند چون سیزدهم تیره ماه که عید گلانی بود در ایام عارضه ذات همایون واقع شده مراسم آن بفعل نیامده بود درین روز فرخنده باشا والا پادشاهزادهای عالی قدر و امرای رفیع مقدار بآئین مقرر صراحیهای مرصع میفکار گذرانیده بشکرانه صحت و عافیت ذات مقدس خدیو روزگار رسم نثار بجای آوردند و بیست و ششم مهابت خان که از صوبه دارق کابل معزول شده بود بآستان فیض مکان رسیده شرف اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردید و بعنایت خلعت خاص اختصاص یافت و بیست و نهم چون پرده آرای هودج عزت مروج بخش تنق حشمت ملکه تقدس نقاب خورشید احتجاب روشن زای بیگم

پشاد بی رفع عارضه ذات عظیم المآل در هر مکه قدس و مشکوی اقبال فرخنده جشنی ترتیب داده بودند بامر همایون جمیع امرای و عمدت های بارگاه خلافت برای تقدیم مراسم تهنیت بسده علیه حرماکه دولت رفته تسلیم مبارکباد بجای آوردند و از سرکار آن ملکه ملکی سیر قدسی اطوار تا قریب پنجاه کس از عمدها بخلاف ناخوره مباهلی گردیدند دهم ذی الحجه که عید مبارک اصفی بود بارگاه سلطنت و دولت سرای خلعت با سباب تجمل و احتشام زیب و آرایش یافته صدای شادبانه عیدی و خروش کوس خسروی جهانیان را صلی مشرت و شادمانی در داد پادشاهزادهای کامگار بخت بیدار و فوئیدان رفیع مرتبت و امرای نامدار و سائر بندهای درگاه جهان مدار در جداب و لا و آمد آن معالی حاضر آمده بتسکینات شادمان تارک عزت پر امر افتند و حضرت شاهنشاهی بشیعه معبود عزم توجه بمصلای فرموده یا فر آسمانی و کوبه عظمت و جهان بینی بر نیل بدیع منظر آسمان پیکری که تحت زرین بران زده بودند سوار گشته بتین مقرر پرتو زود بساحت عید گاه ایگندند و نماز عید گزارده پس از معاودت بدست مبارک ادای سنت قربان نمودند و در ذهاب و ایاب آن خدیو مالک رقاب از زر و سیم نثار اهل کوچه و بازار را دامن امید گرانبار نقد مقصود شد کائنات خلایق و عموم سکنه دار الخلافة از صغیر و کبیر و غنی و فقیر که یکچند از حرمان دیدار مهر اموار رنج ناکمی کشیده بودند خورشید جمال عالم آرای آن حضرت را در ادج کمال با فروغ عافیت و اقبال بکام خویش دیده از فیض دو عید و حصول دو امید بهره در گردیدند .

جشن وزن فرخنده قمری سال چهل و ششم

درین اوقات میمنت قرین که جهان از میامن صحت و عافیت خدیو زمان و زمین پاسبان دولت و دین مسرت اندوز و نشاط آگین بود موسم وزن خجسته قمری در رسیده جهانیان را عشرت و قمری افزوده روز چهارشنبه شانزدهم ذی الحجه مطابق یازدهم امرداد که دگر باره بارگاه شصت و جهانپانی از آذین طرب و شادمانی چهره بآراستگی افروخته بود در محفل فردوس مثال غمسخانه زمی نشاط افزا و جشنی عالم آرا مرتب گشت و بعد از انقضای یکپاس و پنج گهری از روز مذکور وزن مسعود با ثین معبود بفعل آمد و سال چهل و پنجم قمری از عمر سعادت قرین آن حضرت پایه اختتام یافته سال چهل و ششم آغاز شد بادشاهزادهای گامگار عالی مقدار و امرای اعیان دولت پایدار رسم نگار بجا آورده تسلیحات تهذیب بنقدیم رسانیدند حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن مبارک سریر آرای اقبال و کمرانی گشته دست دریا نوال بمهرمت و افضال کشادند درین جشن فرخنده ببادشاهزادهای نامدار بخت بیدار و بسیاری از امرا و عدهای حضور فائز الانوار خلعت مرحمت شد و برای جمعی از امرا و حکام اطراف خلعت فاخره مرسل گشت و مهابت خان که صوبه دارم گجرات از تغییر مهاراجه جسونت سنگه بار مفوض گشته بود بمعاذت خلعت خاصه و اسب عراقی یا ساز طلا و یک زنجیر نیل گلان با ساز نقره و جل زر نعت مر باند شد و در هزار موار از تابندگان دو اسبه سه اسبه مقرر گردید که منصبش از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار

سوار ازان جمله سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و بجلدوی مساعی جمیله که قبل ازیں در کشایش ولایت پلورن از دارالخانی صوبه دار پنه بظهور پیوسته بود یک هزار سوار از تابندگان او دو اسبه سه اسبه مقرر گشت که منصبش از اصل و اضافه چهار هزاری چهار هزار سوار ازان جمله دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و منصب راوکرین که در ابتدا در کومکین دکن بود باضافه پانصدی سه هزار و پنج هزار و هانصد سوار قرار یافت و کنور راسنگه بمهرمت پهلوی مرصع مشمول نوازش شد و رضویخان که قبل ازیں در ملک گوشه نهدیان انتظام یافته بود مورد انظار عاطفت بادشاهانه گشته بمصوب دو هزار و پانصدی چهار صد سوار بمعاذت خلعت و محمد مهر مینا کار سرافرازی اندوخت و منصب اسمعیل خان قلعه دار احمد نگر باضافه پانصد سوار بمصوب هزار و پانصدی هزار سوار و از اصل و اضافه مکرمت خان دیوان گجرات بمصوب هزار و پانصدی سصد و پنجاه سوار و قلندر خان بمصوب هزار و هفت صد سوار و محمد ثقی خان بمصوب هزار و پنجاه سوار و منصور ولد ملک عتبر یسالیانه هزار روپیة مباحی گردیدند و فرستاده حاکم راندیز که چندی قبل ازان بآستان فلک نشان رحیده بود بمعاذت خلعت و اسب و زنجیر مرصع مورد نوازش گشته رخصت انصراف یافت و چقدی از نوکران عادلخان که با پیشکش او بدرگاه خلایق پناه آمده بودند خلعت یافته مرخص شدند و میر جعفر ولد سید جلال بخاری و محمد صادق برادر زاده سیفخان هریک بانعام دو صد اشرافی و خواجه عبد المنان بانعام سه هزار

رویده و شیخ عبد الوهاب بخاری بانعام دو هزار روپیه و خواجه قادر و چندی دیگر هر یک بانعام یک هزار روپیه نوازش یافت و یک هزار روپیه به بسرا سخا کلاونت و هشت هزار روپیه بعائر نغمه سرایان و مورد پردازان آن نیز نشاط پیدا عطا گردید و چون مجلس مردوس آئین عسلخانه بهزاران عشرت و شادمانی و مسرت و کامرانی بسر رسید حضرت شاهنشاهی حرمدی قدس را بفرورغ انوار ظل الهی برانراخته دگر باره دران مشکوی اقبال دست دریا نوال بحد و انصال کشودند و مجموع صدر آرایان شعبتان دولت و پرده گزینان مراقب ابهت را بجلدوی حسن خدمت و پرستاری که در ایام کومت و بیداری آن زیبنده اوزنگ عظمت و بختیاری ازیشان بظهور پیوسته بود بانعامات سامیه و مواهب عالیله نوازش فرمودند چنانچه از نقد دو لک و سی هزار اشرفی بآن مقدسات تنق مروت عطا نمودند بالجمله تا سه روز آن جشن طرب افزا امتداد داشت و هفتم محرم الحرام گیتی خدو کمال علام نازل روز بدخ صاحب آباد فیض قدوم بخشیدند و آن روز و روز دیگر قرین حشمت و جلال دران گذشت فردوس مثال بسر پرده نهم بدولت خانة همایون مراجعت فرمودند و چهاردهم پرتو عزیمت بخصر آباد انگلده چون فیض و نزهت و صفای آن مکان دلکشا ملائم طبع اقدس امتداد پانزده روز آنجا بصاط اقامت گسترده مسرت اندوز بودند و سلخ ماه مذکور عرصه دار الخلافه از ورود معمود نور آمود شد و چهارم صفر دگر باره عزم گلگشت باغ صاحب آباد از خاطر انوار مر بر زده دو روز دران مرا بستان خلد نشان بهجت افزای طبع مقدس بودند دهم

ماه مذکور چون مطابق روز دسپره بود که عید هندوانست بر اجه چیسنگه و کفور رامسنگه خلعت خاصه عطا فرمودند و از آنجا که بعضی از زمینداران کوهستان جهون و مقدسان آن حدود از کوتاه بینی و فتنه گزینی طریق تمرد و عصیان پیموده باغواهی جهالت و گمراهی سر بفساد داشته بودند و اوای نخوت و استبداد افراشته دفع و استیصال آن گروه خذلان سگال پیدش نهاد همت خسروانه گشته میر خادرا با جمعی از بندگان های حضور لامع المور بآن مهم مرخص نمودند و فوجداری آن سرزمین نیز از تغییر شهناز خان بخان مشارا الیه تفویض نمودند و هنگام رخصت او را بمعنایت خلعت و اسب عراقی باساز طلا و یک زنجیر نیل و باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی سه هزار سوار نواختند و از کومپان او بروج الله خان برادرش و سیف الدین صفوی و راجه سارنگهر و جمعی دیگر خلعت و به برخی اسب مرحمت کردند و بمیدنی سنگه که پسر راجه مری نگر است خلعت مرحمت گردید شانزدهم عزیمت گلگشت باغ فیض بنیاد اعز آباد فرموده بفر قدوم والا بهار پیرای انجمنستان دولت گشتند و چند روز آنجا قرین خرمی و نشاط بسر پرده بیست و یکم مراجعت نمودند و چون درین هنگام تقرب حال باجل طوبعی رخت هستی بر بسته بود عواطف پادشاهانه محمد علیخان پسرش را بعطای خلعت از لباس کدورت بر آورد و چون بسبب تقصیرات پدرش او نیز از منصب معزول گردیده بود درین وقت مورد فضل و بخشایش شهنشاه عطا کرامت نامش شده بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار نوازش یافت و احد خان

بخشی دوم که طفلی از او در گذشته بود بمطای خلعت خاص از سوگولای برآمد و درین ایام فوجداري تره‌ار از تغییر دلیر افغان براجہ دیبی سنگہ بندبلہ مغرض گشته منصبش باضافہ پانصد حوار دوهزاری دوهزار سوار مقرر شد و پرداخاں بفوجداري هوشنگ آباد از تغییر جلال خان مباحی گشته ^{نک} ^{هزار} سوار از تابینان او دو اسبہ سه اسبہ قرار یافت که منصبش از اصل و اضافہ دوهزاری دوهزار حوار دو اسبہ سه اسبہ باشد و چون عرض ۲۵۰۰ جاہ و جلال گردید که اکرام خان فوجدار بیرون مستقر دار الخلافۃ اکبر آباد ودیعت حیات بمقتضای اجل موعود سپردہ ^{عبد اللہ} ^{خان} بجای او معین گشته باضافہ پانصدی پانصد حوار ^{میر بند} ^ی یافت و از زمیلی ولد الموریدی خان مغفور بفوجداري ^{بن} ^{ارس} از تغییر خواجہ صادق بدخشی تعیین یافتہ بمنابت خلعت و از اصل و اضافہ بمنصب نصدی هفت صد سوار مباحی شد از وقائع دار الملک کابل بمعرض اشرف رحیق که چهار قلی کہکو از کومکدان آن صوبہ باجل طبعی درگذشت دوازدهم ربیع الثانی چوت روز دژن رخشنده اختر مہر مفاخر و ممالی پادشاہ زادہ ہوشمند فطرت بلند محمد معظم بود عاطفت بادشاہانہ آن درۃ الناج عظمت و اختیاری را بمطای یک عقد مروارید گرانبہا فواخت و باشارہ ہمایون فاضل خان میر سامان بمنزل شریف ایشان رفته باہتمام لوازم و سرانجام مقدمات آن فرخندہ حسن پرداخت و دژن آن گران قدر والا کہر بائین مقرر بقفل آمد و سال نوزدهم شمس از من گرامی ایشان بانجام رسیدہ سال بیستم بمبارکی آغاز شد و بادشاہزادہ ارجمند

بامر معلی خلعت فاخرہ و خنجر مرصع بخان مذکور عطا کردند بیستم وزیر خان صوبہ دار مستقر الخلافۃ اکبر آبادکہ ملشور عاطفتا بطاب او عز صدور یافتہ بود از اجا رسیدہ احراز دوات زمین یوس نمود و بمنابت خلعت خاص قامت مہارات افراخت و سیف خان کہ قبل ازین بلابر نقصیری از منصب معزول گشته در سہرہ برسم گوشت نشین بصر میروہ درین هنگام مشمول الوار مرحمت گشته بموجب حکم لازم الامتثال بہجہہ سانی آستان جاہ و جلال چہرہ افروز طالع گردید و بمنابت خلعت و شمشیر و منصب دوهزاری هزار و پانصد حوار صرفراز شد پنجم ربیع الثانی حضرت خلیفۃ الرحمانی بعزیمت حیر و شکار لوای توحہ بہ اعز آباد امراختند و چون باشارہ معلی چندنی قبل ازین نزدیک بآن حدیقہ خلد آما باغی خوش و بہتان برای داکش کہ بنول یاری موعوم است اساس نہادہ بود درین وقت کہ پیرو گشت آن بہارستان اتہال بہجت انزای خاطر قدیمی متأثر گردید و عمارات داپذیرش کہ باہتمام ملتفت خان میرتوزوک صورت اتمام یافتہ بود بنظر اکسیر اثر رسیدہ پسند طمع انور افتاد عاطفت خروانہ خان مذکور را بمطای خلعت و اسب و از اصل و اضافہ بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار صرفرازی بخشید از حوائج مصلحت پیرا نقل نمودن خزائن عامرہ آمدت از حصن سعادت بنیاد مستقر الخلافۃ اکبر آباد بقلعہ دولت امام دار الخلافۃ شاہ جہان آبادچوہ درین ایام رای عالم آرای پایہ انزای اورنگ خلعت و جہانبانی کہ مرآۃ جمال نمایی شواہد الہامات ربانیت باقتضای بعضی

از دقائق مصالح ملک و ملت پرتو توجه بصوب این مطالب انگنده بود حکم اشرف عز نفاذ یافت که وزیر خان بمستقر خلافت شتافته در بر آوردن آن خزائن موفوره و گلجهای نامحصوره رسانیدن آن به پیشگاه حضور لامع النور لوازم قدغن و اهتمام بظهور رساند و اخلاص خان خویشگی و کثرت سنگه و جمعی دیگر باو معین شدند و هشتم ماه مذکور خان مشارا الیه با همراهان بدین مهم مرخص گردید و در خلال این ایام مکرر رایست اقبال بصوب اعزادان و خضر آباد اهتزاز نموده سبزو شکار آن حدود مسرت افزای طبع همایون گشت و نوبتی هنگام نهضت بخضر آباد گیتی غدیو حق پروه بزیارت روضه متبرکه که قدوره آکابر عظام سلطان المشایخ شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز توجه نموده فیض اندوز گشتند و عبادت معهود مجاورین آن بقعه قدسیه را از فیض انعام بهرور گردانیدند درین ایام عاطفت بادشاهانه طراز مسند حشمت و سر بلندی فروغ گوهر فطرت و هوشمندی بادشاهزاده کامگار محمد معظم و راجه جیسنگه را بعطای خلعت زمستانی عز مبهات بخشید و همچنین سائر عمدهای آندان خلافت و مقریان پیشگاه دولت بترتیب قدر و منزلت باین عنایت سر بلند شدند *

جشن وزن فرخنده شمس سال چهل و پنجم

درین اوقات میمنت پیرا که از شکوه معدلت و مرمیان روانی زینت افزای اورنگ سلطنت و سروری دین و دولت در پایت رفعت و بر تری و ملک و ملت کامیاب سعادت و نیک اخترى بود

موسم وزن خجسته شمسی در رسیده جهانیان را کام اغش عشرت و خوش دلی گردانید و روز مبارک غره جماد الاولی مطابق بیست و دوم آذر که بارگاه حشمت و جاه پادین خسروانی بر آراسته بود در انجمن فردوس مثال غسلخانه فرخنده جشنی بادشاهانه منعقد گشت و پس از انقضای دوپاس از روز مذکور گوهر عنصر مقدس حضرت شاهنشاهی بزر و سیم و دیگر آشیای معبوده سنجیده شده وزن مبارک بآئین مقرر بفعل آمد و سال چهل و چهارم شمسی از عمر سعادت قرین سریر آرای خلافت و جهاننایی بهزاران فرخی و کسراتی بانجام رسیده سال چهل و پنجم بمبارکی آغاز شد بادشاه زادهای نامدار بخت بیدار و امرا و عیان دولت پایدار رسم نثار بجای آورده تسلیمات تهذیب بتقدیم رسانیدند و درین روز عالم افروز بهین شعبه دوحه عظمت و انبیا گزین باره نهال جاه و جلال بادشاه زاده والادتر محمد معظم بعطای خلعت خاص و انعام یک لک روپیه و دوة التاج حشمت و کامگاری قره العین شوکت و بختیاری بادشاهزاده ارجمند محمد اعظم بمعنایت یک عقد مروراید و نوکل حدیقه دولت فروغ نامیه سعادت پادشاهزاده والا گهر محمد اکبر بمرحمت جیفه مرصع مطرح انوار عطفیت گردیدند و راجه جیسنگه و وزیر خان و محمد امین خان و مرتضی خان و اعتقاد خان و دیگر امرای نامدار و عمدهای درگاه سپهرمدار بعطای خلاع فاخره قاست مبهات انراختند و امیر الامرا صوبه دار دکن و خان خانان سپهدار بنگاله و مهاراجه جسونت سنگه که در دکن بود و جمفر خان صوبه دار مالوه و امیر خان صوبه دار کابل و دیگر امرای اطراف بمعنایت

از سال خلعت مورد نوازش گردیدند و عذابت ماده فیل بداندند
 خان ضمیمه عطای خلعت گشت و محمد امین خان باضافه هزار
 سوار بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و مرتضی خان باضافه هزار
 سوار بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار و اعتقاد خان باضافه
 هزاری بمنصب پنج هزاری یک هزار سوار و فاضل خان باضافه
 هزاری بمنصب پنج هزاری دو هزار سوار و هوشدار خان باضافه
 پانصدی بمنصب چهار هزاری دوهزار و هشت صد سوار و اسد خان
 بخشی دوم باضافه پانصدی بمنصب چهار هزاری دوهزار و پانصد
 سوار مریند شدند و از اصل و امانت عابد خان بمنصب چهار
 هزاری هزار و دصد سوار و ندائی خان بمنصب سه هزاری دو
 هزار و سصد سوار و اشرف خان بمنصب دوهزار و پانصدی چهار
 صد سوار و عهد الله خان ولد سعید خان بهادر مرحوم بمنصب
 دوهزار و هزار و هفت صد سوار و صف شکن خان بمنصب دوهزار و
 یک هزار و دصد سوار و هرم دیو سیصدی بمنصب هزاری پانصد سوار
 و باقی خان میروتوزک بمنصب هزاری سه صد سوار و محمد منصور
 کاشغری بمنصب هزاری دو صد و پنجاه سوار مریند شدند و نجابت خان
 که در مجادی مال اول این خلافت همایون بنابر وقوع تقصیری
 مورد عتاب خسروانه گشته از منصب معزول شده بود مطمح انتظار
 فضل و مکرمت پایگاهانه گردیده بمنصب پنج هزاری چهار هزار
 سوار دگر باز کامیاب دولت شد و خلعت خاصه و جمد هر باعلی
 مرورید بار عطا گشت و وزیر خان که چنانچه گزارش یافت بجهت
 آردن خزانی عامره بمستقر الخلافه اکبر آباد رفته بود خدمت

مذکور را بآئین شایسته بجا آورده درین جشن فرخنده دولت زمین
 بوس دریافت و بعد طای خلعت خاص و باضافه هزار سوار بمنصب پنج
 هزاری چهار هزار سوار و الا رتبه گردید و صفی خان باضافه پانصدی
 بمنصب سه هزاری هزار و دصد سوار و راجه رکناته باضافه پانصدی
 پنجاه سوار بمنصب سه هزاری هفت صد سوار و عهد الرحمن بن نذر
 محمد خان بانعام ده هزار رتبه و دانش مند خان پمرحمت ماده فیل
 و الله یار خان بعنایت علم نوازش یافتند و علی نجاب بغوجداری
 اعظم آباد از اعمال صوبه گجرات تعین یافته خلعت مورثی پوهید
 و منصب چکرام از کومکیان دکن باضافه پانصدی هزار سوار مقرر
 شد شیخ بدھوی قراول پمرحمت فیل مورد نوازش گردید و جمعی
 کثیر از منصبداران و خدمت گذاران بارگاه سلطنت بعنایت خلعت
 کرموت افتخار پوشیدند و چهار هزار رتبه بزم مرغه نغمه سنجان و سرود
 سرایان آن بزم عشرت پیرا عطا شد و درین جشن خسروانه پیشکش
 امیر الامرا صوبه دار دکن از جواهر زواهر و نفائس مرصع آلات بنظر
 قدسی برکات رسیدند و تبه قبول پذیرفت *

توجه رایات عالیات بصوب پنجاب

چون دران هنگام که مواهب جاه و جلال بتعاقب دارا بی شکوه
 بد مال سایه سعادت و اقبال بر عرصه پنجاب گسترد بنابر سلوح
 فتنه ناشجاع چنانچه سبق ذکر یافته بزودی از آن حدود
 مراجعت واقع شد و آن قدر توقف روی نداده که خاطر اقدس
 حضرت شاهنشاهی از سیر و شکار آن ناحیه نشاط اندرز شود و

درین ایام طبع مبارک را بگلگشت نزهت آباد کشمیر فردوس
نظیر هم رغبت تام بهم رسیده بود و بعضی مصلحت های ملک و
دولت ذیر انتضای آن میگردد که ریات خورشید تاب بصوب
پنجاب انتهای نماید لهذا این عزیزت فرخنده پیش نهاد خاطر
اعرف گشته غره جمادی الاولی که روز جشن وزن مبارک بود
اشاره والا بصدر پیوست که پیش خانۀ همایون بهمت پنجاب پیرون
زنند و هفتم ماه مذکور مطابق بیست و هشتم آذر که ساعت بانظار
سعد و انوار سعادت قرین بود خدیو زمان و زمین های دولت در
رکاب اقبال آورده لوی توجه بدان صوب برافراختند و آن روز اعز آباد
فیض بنیاد را مہبط انوار نزول ساختند هوشار خان بصوبه دارمی
و حرمت قلعه دار الخلاء تعیین یافته بعنایت اسپ با ساز طه
ذیل باحوضه نقره مریند گردید و داروغگی غسله فیه مبارک از تغیر
خان مذکور بالله یار خان مفوض گشته خلعت و علم بار مرحمت
شد و یازدهم از مرایستان اعز آباد کوچ فرموده چند روز در شکار
گاههای نواهی آن نشاط مید بخیر اندوختند و شانزدهم حوالی
تصبه سونی بت مضرب خیام ایست و احتشام گشته دوزوز درانجا
مقام شد و بیست و هفتم نزدیکی کرنال محط سراوات اقبال گردیده
چون خاطر ملکوت ناظر بصیر مخلص پور و شکار چرز دران حدود
مائل بود درین منزل فاضل خان میر سامان را با زوائد اردو و لشکر
و کار حاجات رخصت فرمودند که از راه راست بدار السلطنه لاهور
رود و هنگام رخصت خان مذکور را بعطای پوستین خامه هشت
گرم عنایت ساختند و روز دیگر کوچ فرموده با ملازمان رکاب

دولت مراحل آرای سعادت گشتند و شکار کفان و صید انگنان
متوجه شده پنجم جمادی الاخره بخضر آباد پرتو ورود گسترند و
پس از استیقای بدر و شکار آن حدود عمان توسن اقبال بسمت راه رامت
منعطف ساخته یازدهم باغ انباله را بغزول اشرف خرمی و طراوت
بخشیدند و درین ایام پیشکش امیر الصرای از نفائس جواهر
و مرمع آلات بظفر قدسی بروت رسیده و تبه قبول پذیرفت و فیض الله
خان قراول بیگی و حسن علی خان قوش بیگی و اعتماد خان و رحمت
خان دیوان بیوتات و جمعی کثیر از قراولان و عماله شکار بعنایت خلعت
شکاری نوازش یافتند و مصطفی خان ناظم مهمات بندر سورت و
راجه تودرمل فوجدار اداره و راجه بهادر چند زمیندار کمانون بمرحمت
ارسال خلعت مریند گشتند و جهانگیر قلیخان فوجدار میاں
در آب معین گشته بعنایت خلعت و اسپ مباحی شد و چون درین
اوقات صف شکن صفوی که از دیر باز در گوشه انزوا بوظائف دعا
گونی این دولت گیتی آرای اشتغال داشت روزگار حیاتش بسر
رسیده بود و اخلاص خان خوشگی باجل طبیبی بساط هستی در
نور دیده عاطفت پادشاهانه سیف الدین ولد صف شکن منقور
و دیگر منسوبان او و خداداد پسر اخلاص خان مرحوم و چندی
دیگر از خویشان را بعنایت خلعت نوازش فرمود و موہباک
پراس زمیندار سر مور و باقر خان فوجدار سهرند بموکب جاد و جمال
پیوسته ادراک دولت زمین بوس نمودند و عاطفت پادشاهانه
موہباک پراس را بعطای خلعت و اوربسی مرمع و جمدهر
مرمع و اسپ با ساز طه سرفرازی بخشید پانزدهم ظاهر بلده سهرند

از غبار موکب محمود عبیر آمود شده باغ خلک مثالش از نزول
اشرف چمن زار دولت و بهارستان اقبال گشت و بنا بر فیض هوا
و نزهت و صفای آن بهستان برای دلگشا دو روز آنجا اقامت شد و
بنا بر خان پیشکشی از امتعه و اتمش آن بلده بمحل عرض رسانید
و بمطای خرامت مباحی گشت نوزدهم نواهی قصبه لودیانه مقرب
سراقات جاه و حشمت گردید و روز دیگر ریاست عظمت و جلال
دریای سفلج را که باشاره همایون جسر بران بسته شده بود عبور
نموده قریب بقصبه پهلور فنزل گرد و چون قراولان در پیدیهایی
نزدیک آن دو عبور دیده بودند شهنشاه خبر دل هزیر دولت بعزم
مید آن در مجمع حاضر سوار شدند و هر دو را بضرب تیغ از پای
در آوردند بیست و ششم نواهی تلوندی مخیم عساکر گردون شکوه
شد و ابراهیم خان ناظم مهمات دارالملطنة قهر از آنجا رسیده
احراز دولت زمین بوس نمود بیست و ششم موکب ظفر پناه از
دریای بیابا برخی بکشتی و بعضی بیاباب عبور نموده نزدیک
نقح آباد منزل گزید و درم رجب ظاهر دارالملطنة از طلوع
ماه چه رایت اقبال فروغ سعادت پذیرفته باغ فیض بخش که
عمارت دلفشین و مساکن نزهت آئینش غیرت افزای تصور
فردوس برین است بفنزل اشرف مهبط انوار عز و شرف گردید و
فاضل خان مهر حاکم که پیشتر آمده بود بدولت ملازمت امدمعاد
یامت و چون ساعت داخل شدن شهر و قلعه مبارک دهم ماه
مذکور مطابق غره امفندیار بود خاقان جهان تا رسیدن ساعت
دران بهستان برای دولت بساط اقامت گسترده چمن آرای عسرت

و بلمرانی بودند و دهم ماه مذکور بعزم دخول آن مصدق حشمت
و جاه با قر الهی و عظمت شهنشاهی بر فیل کوه شکوه زیبا منظری
که تخت فلک پایه زرین بر کوه پشت آن نصب گشته بود سوار
شدند و رخسند اختر مظهر اقبال بادشاه زاده فرخنده خصال محمد
معظم را در پی سربارک جای داده لواهی توجه بهر انراختند
و قریب درپاس از روز گشته قلعه مبارک که بمیان قدوم همایون
مر رفعت باوچ گردون رسانید و چون فصل جوش فرگس و اوائل
موسم شکوه و هنگام سیر ریاض و گلگشت بصاتین بود روز دیگر
بسیر باغ دلگشا که آنروی دریای راویست توجه نموده محسرت
پیرای طبع اقدس گردیدند و فردای آن که جمعه بود در مسجد
فیروز خان که در فضایی بیرون قلعه نزدیک بدروازه هندیه پول
واقعست بآئین معبود نماز گذارده مقرر فرمودند که حائر جمعات
بدین دستور آنجا اقامت جماعت می نموده باشند و در ایام
این ماه مبارک اثر بیست هزار روپیه بواسطت صدر الصدور مایندخان
باریاب استحقاق انعاق شد و درین اوقات از وقائع بنگاله بمسامع حقائق
مجامع رسید که سید نصیر الدین خان و سید میرزای مزاولی که
با خان خانان دروساق آشام بودند باجل طبعی مرحله همتی
پیمودند عاطفت بادشاهانه مبر علی اصغر پسر سید میرزا را به
برادر دیگرش و دراختان برادر زاده و عزیز الله دختر زاده آن مرحوم
را بمطای خلعت از لباس کدورت برآورد و فیروز خان میواتی فوجدار
لکمی جنگل که دولت اندوز ملازمت شده بود ساعت یافته بمحال
فوجداری خود مرخص گشت و مهاسنگه عمه رانا راج سنگه بمنایست

خلعت مریبند شده رغصت انصراف یافت و مصحوب او خلعت
خاصه بجهت مرورازی رانا مرحل گشت و رعایت خان بنظم مهمات
بند در صورت از تمییز مصطفی خان معین شده بمنابت خلعت
و از اصل و اضافه بمنصب هزارتی چهار صد سوار میاهی گردید
بیعت و چهارم حضرت شهشاهی بمزم شکار تلوندی رایت توجه
بر انراخته روزی چند دران حدود شاط اندوز شکار بودند دران نواهی
دوشیر که امیبان بسکنه و رعایا می رسید بتفدک از پای در آوردند
و چهارم شعبان ساحت دار السلطنه را از سایه چتر اقبال فروغ
سعادت بخشیدند و چون اراده حیر کشمیر دلیز مرکز خاطر مهر
تغییر بود خدمت کار خان را با جمعی از ییلداران و تهرداران
بجهت ساختن طرق و مسالک آن که اکثر کوه های بلند
و کوه های دشوار عبور و درهای تنگ سنگین معب الامرور است
و مضائق و مزائق بهیار دارد رغصت نمودند ششم ماه مذکور میر
خان فوجدار کوهستان جموع ازان حدود رسیده دولت زمین بوس
دریافت

فتح ولایت جام و کشته شدن رایسنکه نیره
مرانجام زمیندار آنجا بحسن صرامت و شهامت
قطب الدین خان خویشکی فوجدار جواناکنده

تبیین این مقال آنکه رنمل زمیندار سابق آن ولایت که حلقه اطاعت

(۲) ولایت هالار

و بندگی این آستان خلعت نشان زیور گوش جان ساخته بر جاده
فرمان پذیر و دولت خواهی ثابت قدم بود و همواره بمقتضای
صلاح اندیشی و کار آگاهی استدال او امر و نواهی بادشاهی و ادای
پیشگی مقرری می نمود چون درین عهد سعادت مهد روزگار
حیاتش پیروی شد از پیشگاه سلطنت و جهانبانی زمینداری آن
فاحیه بمترسالت پسرش تقویض یافت و او بموجب یرایغ کرامت
لشان و رحم معهود زمینداران برجای پدر نشست و سرکردگی
قوم خویش و راجگی آن سرزمین را کمر بست رایسنکه سروده
برادر رنمل که مقهوری مغرور و غداری نابکار بود عرق غیرت و
همبندش حرکت نموده براه دشمنی و مخالفت مترسالت شناس
و در صد دفع و اهلک او در آمده چون با جوهر دلیری و جرأت
مکر و چریزت فراهم داشت مردم را از فرماندیده بجانب خود دعوت
نمود و بلطائف تدبیرات و حیل فریب پنج شش هزار سوار و
پیاده جمع آورده رایت غلبه و استیلا بر انراخت و گور دهن
راتپور را که جد مادری مترسالت و مدار مهم ریاست او بود بقتل
رسانیده مترسالت را باخواص نوکران و پیشکاران و مادرش مقید
ماخت و زمینداری و ولایتش را منصرف شده بجای پدر نشست
و نمایی زمیندار ولایت کچه را نیز با خود متفق نموده بمعاونت
و موافقت او منتظر گشت و از آنجا که دیده عاقبت بین و عقل
مصلحت گزین نداشت و ظلمتکده باطن سلالت موطنش از تابش
نور خرد بهره در نبود دم نخوت و استقلال زده هوای خود پری در
مر بیمز افکند و کسان قطب الدین خان حاکم جواناکنده را که

جهت تحصیل زر پیشکش بآن ولایت معین شده بودند از همه جا برخیزانیده مردم بادشاهی را از دار الضرب و بندر مروارید که از اعمال آن ولایت است نیز معزول ساخت و پس از چندی مترسال از قید آن مدبر بدسگال رهائی یافته نزد قطب الدین خان آمد و از جور و پیداد آنضالالت نهاد تغلم نمود چون این موانع و وقایع بمسامع حقائق مجامع رسید یرادغ لازم الاثقال از پیشگاه قهر و جلال بطغرای نفاذ پیوست که قطب الدین خان کمر همت بدفع و احتیصال رایسنکه خسروان مآل بسنده عرصه آن ولایت از خاور تسلط و استیلای او به پیراید و مترسال را دگر باره بزمینداری آنجا نصب نمایند و میر رستم خوانی و عبد الباری انصاری و امدگامی و جمعی دیگر از کومکیان موبه گجرات بمعاونت او تعیین یافتند و خان مذکور بمجرد ورود مشهور لامع النور سامان لوازم آن مهم نموده با سپاه خویش و کومکیان گجرات که مجموع قریب هشت هزار سوار و پیاده بسیار از هندوچوی و تیرانداز بود اوائل جمادی الاولی این سال فرخنده مال از جوانکده بمزم دفع رایسنکه روانه گردید و اواسط ماه مصطور داخل ولایت جام شد رایسنکه تیره بصفت بد فرجام باستماع توجه جنود نصرت اعتصام همگی سپاه و مردم خود را فراهم آورده و - رانجام توپ خانه نموده بجمعیت و ابهت تمام از شهر جام بمزم مدامعه بیرون آمده بود و در چهار گروهی از شهر فنزل ادبار گزیده و اطراف لشکرگاه را به بستن مورچال و جیدن ادوات توپ خانه استحکام بخشیده و تماچپی مقهور زمیندار ولایت کچه که از زمینداران آن حدود در قوت و اقتدار و جمعیت

امعان و انصار با رای سنکه شقاوت شعار بود بمقامهت ضلالت ذاتی و انتقاصی جهالت فطری هفت هزار - سوار جرار فیزه گزار از راجپوتان جلالت شعار بمومک او تعیین نموده بون بالجملة قطب الدین خان با جنود قاهره نزدیک بمقهوران رسیده بمافصله یک - گروه در برابر آن گروه شقاوت پزوه فروغ آمد و او نیز بنا بر رعایت مرام هزم و احتیاط که مناط سپاهگری و سردار است در پیش معسکر خویش مورچالها بسته بادوات توپخانه استحکام داد و بافتضای رای صائب توبی چند از لشکرگاه پیش فرستاد که در موضعی که آسیب گوله آنها بمخدران رسد نصب نموده مورچال سازند و میر رستم و عبد الباری انصاری و امدگامی را با گروهی از سپاه خود تعیین نمود که نزدیک بتوپخانه مذکور نزول نموده از دستبرد مخالفان با خبر باشند و این گروه با توپخانه از لشکرگاه پیش رفته در جای مناسبی مورچال ساختند و از طرفین بتوپ و تفنگ هنگامه جنگ سرشده شب و روز نائرة قتال مشتعل بود و ازین جهت که غلیم عافیت و خیم نیز توپخانه عظیم داشت بتوپ اندازی و برق امروزی مبارزان دین را بردشمنان ضلالت آئین غلبه و احتیلا دست نداد و چون قریب دو ماه برین وتیره گذشت و کاری از پیش نرفت و منبذیان خبر آردند که کومک زمیندار ولایت کچه نزدیک رسیده است آن جمع تیره سرانجام بمقریب بمقهوران جام ملحق گشته موت رشوت انامی متزاید خواهد گردید قطب الدین خان بصوابدید خرد مصلحت دان صلاح دران دید که پیش از آنکه بموصل مدد و افزایش جمعیت سپاه بازوی جرأت مخالفان قوت گیرد صف آزایی قتال گشته همت بر

استیصال آنها گمارد و این عزم مصمم نموده بترتیب و توزوگ افواج پرداخت و فوجی بر سر راه کومکین کچه که نزدیک رسیده بودند معین ساخت که مد راه آن گمراهان بوده از حال آنها آگاه باشند و بهریک از میر رستم و اسد کاشی و عبد الباری انصاری که از لشکرگاه پیش بودند فوجی تازه از سوار و پیاده و بندوچی کومک داده مقرر نمود که هر کدام از طرفی بر مردودان حمله برند و محمد پسر بزرگ خود را هراول خویش کرده میمند و میسرور بمردان کار و بهادران شهابت آبار استوار ساخت و شب پانزدهم رجب بعزم رزم و آهنگ کارزار چون پاسی از شب ماند افواج نصرت شعار سلاح پیکار پوشیده لغار جنگ نواختند و از مورچالها بیرون آمده به نیت غزو و جهاد کمر همت بر میان حمی و اجتهاد بستند و اعدای بد نهاد نیز آمده مدافعت و مقاومت گشته از مورچالها برآمدند و قطب الدین خان خود با اکثر لشکر که همراه او بودند در پیش مورچال توقف گزیده قرار داد که نخست افواجی که با ترهخانه پیش بودند نیران قتل ابروخته جنگ سر کنند میر رستم و عبد الباری و اسد کاشی دست استظهار و اعتضاد بمیان تائیدات الهی و اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی زده بدیروی شجاعت و دلوری هر یک از طرفی بر حزب کفر و فرقه ضلال حمله کردند و بگروهی از مخدوعان که پیش خیل جنود عدوان بودند مقابل شدند و دایران جلالت کیش دست جرأت از آستین شهابت بر آورده بضرب تفنگ و سیبه خدنگ روی چسارت مقهوران باطل آهنگ بر تافتند و آن بی دینان بای همت برکشیده برایشنگه شقارت منش پیوستند و چون از سطوت

و استیلائی این افواج نصرت لوا بقطب الدین خان خبر رسید با عساکر ماهره بر جناح سرعت بمقابله کفار نابکار شتافته بجنود نامحمود کفر و طغیان مقابل شد و ایستگاه تیره بخت همگی حیاه خویش یکجا فراهم آورده بچسارت جهل و غرور پای ثبات درمیدان مدافعت فشرود و با راجپوتان جاهل تهور کیش که وقت حفظ ناموس و هنگام جوش حمیت زهر آب تیغ خونخوار را شربت خوشگوار و شیوه سربازی سرمایه مباحثات و افتخار دانند پیاده شده متهورانه دل بر هلاک نهاد و بعد از ساعتی چند که از طرفین ازدهای توپ و تفنگ در خروش و بحر و غا بطونان آتش درجوش بود مبارزان منصور از اطراف و جوانب مقهوران در آمده طائران تیر جنگ خدنگ را از آشیان کمان بروزی اعدای پرواز دادند و در هر سببه نیز جمعی کثیر و جمعی غفیر از آن بی دینان بقعر سعیر و درکت بئس المبصر فرستادند و چون ایستگاه مردود قرار گشته شدن باخود داده بقصد در باخدن نقد حیات قدم استقلال و قرار در عزمه پیکار استوار کرده بود تماچی پسر بدگهر خود را با جانام برادر ضلالت پرور خویش و جمعی از اقربا و راجپوتان جهالت اندیش بمبالغه تمام رخصت داد که پدای مردی گریز ازان و تنخیز با برآمده خود را بگوشه کشند تا ریشه نسل و بیخ نساد او دران سرزمین باقی باشد القصه غازیان نصرتمند و مجاهدان همت بلند داک سعی و جهاد داده بدولت تبع جانستان بسیاری از بی دینان را رهگرایی مطموره نیستی گردانیدند و دای سنگه مردود که روی بروی قطب الدین خان بود بایک پسر و عم و اقربا و خواص و تمدها که همگی شش صد

تن بودند یکجا دران بحر پر آشوب هیچجا بقند باد حملۀ بهادران
 فیروزی اوا حباب آسا سر بگیریان فلان فرو بردند و قریب یک هزار
 کس دیگر از کفار تیره ایام ملف تبغ انتقام غازیان اسلام گشته بقیۀ
 الضیف راه فرار سپردند و یک صد و هفتاد و هفت تن از مبارزان
 شہادت کیش بر تنه والی شہادت نائز گردیدند و چهار صد و سی
 و چهار کس زخمی شده گل نیک نامی از شاخصان مردی چیدند و
 از میر رستم و اسدکاشی و عید الباری انصاری که مقدمۀ این جیش
 فیروزی بودند تلاشهای مردانه و ترغیبات بهادرانه بظهور رسید و
 چون عرصۀ نبردگاه از لوٹ وجود جہالت منشان گمراه پیرایش
 یامت و رخسار سعادت میاهدان دین قوم بگرد گشت این فرو مترگ
 و جہاد عظیم آرایش پذیرفت قطب الدین خان در ساعت میدان
 رزم مرد آمده شکرانہ ایزدیکانہ را دوکانہ ادا کرد و سلامت ذات
 اقدس و شخص مقدس حضرت شاهنشاهی را کہ این فتوحات والا
 و نصرت های مترگ بظیروی بخش جهان افروز و یاروی اقبال
 دشمن سوز چهرہ آرای دین و دولت میگردد بزیان اخلاص
 فائزہ خواندہ اواخر روز یا جلو فیروزی بلشکر گاہ آمد و تفقد حال
 مجروحان نموده جراحان بمداوای آنها گماشت و چون معلوم شد کہ
 فوجی کہ زمیندار کچہ بگومک رایسنکہ مخدول تعیین نموده بود بدو
 گروهی رزم گاہ رسیده بودند و باستماع خبر غلبہ و استیلائی اولیائی
 دولت رگرای دراز گردیده خان مذکور فوجی از جلو منصور
 بتماضی آن برگشته بختان معین نمود و ہمدہم رجب از جایی
 کہ امانت داشت کوچ کردہ در ظاهر شهر جام نزول کرد و لشکریان را از

تعرض حال سکنہ شہر منع نموده مذاکسی گردانیدہ کہ بفرزدان و متبانیان
 جمعی کہ کشته شدہ بودند کسی آسیب نرساند و مقرر سال را کہ
 زمیندار بی آنجا بالامالہ باو میدر مید بجای رایسنکہ متمکن گردانید و عمر
 ہر شر را بسک کہ تیرہ اختر و با منیدہ ہزار و ستمہ رام خالہ زادہ و مانگی
 عمش بکسرات فرحتان کہ از دروازہای شہر در آورند تا مرماہی عمرت
 دیگر خود سران فتنہ پرور باشد و یک دو ماہ جہت بند و بہت و
 ضبط و نطق آن سر زمین دران حدود توقف گزیدہ چون ملہیان
 خبر رسانیدند کہ تماچی ہزارایمنکہ و جسامی برادر آن و خیم العاقبہ
 سہ ہزار کس از سوار و پیادہ فراہم آورده در موضع ہالار غبار
 انگیز فتنہ شدند آن خان شہامت نہان محمد پسر خود را با دو
 ہزار سوار بدفع و امتیصال آن شوریدہ بختان تعیین نمود و آن ہر
 دو مردود باستماع توجه این جیش مسعود باہمراہان از موضع
 ہالار فرار نموده رو بجانب کچہ آوردند و محمد مذکور بر جناح
 امتعجال از دنبال رسیدہ با آن کوتہ اذیشان بجنگ و قتال
 پیوست و حربی معب روی نموده یکصد و ہفت تن از فتنہ
 کفر و طغیان دران آویزش بخاک ہلاک افتادند و بقیہ الضیف
 بتنگ پا نیم جانی بدر بردند و چندی از مبارزان اسلام بسعادت
 شہادت رسیدند و چون قطب الدین خان عرصہ آن ولایت از خار
 فساد بی دینان بد نہاد پیراستہ خاطر از بلد بہست آن حدود
 پرداخت بچوناگدہ معاونت نمود و پس از وصول خبر این فتح
 نمایان باسدان دولت آشیان خان مذکور مشمول عواطف پادشاہانہ
 گشتہ شہر جام بفرمان شہنشاہ اسلام موصوم بسلام بگر گردید .

معاددت خان خانان مهرداد بنگاله از جنگ بعد مصالحه و تحصيل پيشکش و پدروود کردن جهان فانی

سابقا رقم زده خامه حقائق نگار گشت که چون بمیامن اقبال کشور حنّان خدیو جهان و مساعی جمیله خان خانان عساکر اسلام و انجی ولایت آشام دست داده توفیق غزو و جهاد با آشامیان شقاوت بنیاد چهره افروز سعادت شد و شهر گرگانو که مرکز حکومت و مستقر ایالت راجه آنجا است و از دیرباز ظلمتد شرک و ضلالت و دار الملک کفر و جهالت بود بوزد جنود مسعود نور آسود گشته تمامی سر زمین دکن کول که ساحل جنوبی دریای برمه پتر است بتصرف مبارزان دولت و مجاهدان دین در آمد و راجه مردود آنجا بهزاران خواری و خاکساری رخت ابدار بکوهستان کمرورپ کشیده عساکر قاهره دران ولایت استقرار بر افراشتند و سلبه و رعایای آن دیار که از بیم سطوت سپاه ظفریناه بکوهها و جنگلها گریخته بودند باستماع صیت معذات و نصیحت این دولت خداداد باماکن و مساکن خویش باز گشته سر بر خط اطاعت و انقیاد گذاشتند ازین جهت که موسم برشکال نزدیک رسیده بود و ایام بارش را آنجا بایست گذرانید خان سپه ساقر همت بر ضبط و محامضت حدود و ثغور آن ولایت گماشته در هر جا که مظنه شورش و نساد آشامیان بد نژاد بود تهانه قرار داد و یکی از سرداران با فوجی بآنجا فرستاد تا از هر طرف که آن قوم مقهور سر بقتند و شور بر آرند مبارزان منصور همت بدنع آنها گمارد و میر مرتضی

را با جمعی از مجاهدان نصرت لوا در شهر گرگانو گذاشته بیستم شعبان از چهارم سال جلوس همایون خود با بقیه لشکر ظفر اثر در موضع متبرها پور که سه و نیم کروه بالای گرگانو واقع است و سرزمینی بلند دارد که در موسم برشکال آنرا آب نمیکبرد اقامت ورزید درین اثنا موسم برشکال در رمیده جوش لشکر ابر از ساحمت میدان آسمان شورش انگیز شد و از تقاطر امطار و ریزش سحاب مبرار عرصه دشت و بسط هامون طوفان خیز گشت موج حیلاب چون زنجیر پای دیوانگان دشت نرما گردید و خیمه لشکریان در صحرا نمودار حیلاب روی دریا آمد بمشاهد صولت برق زمین از آب رخ در نقاب احتجاب کشید و از بیم تیر باران ابر دریا زره جامه موج در پوشید نهرها و نالها بسان تهر پشکان مر بطغیان بر آورد و طرق و مسالک از نور کل ولای راه تدد بر سپاه و لشکر مسدود کرد مران و سرداران مقاهیر آشام و پاهان و رزم آوران آن گروه تیره ایام که از بیم پلارک قهر و انتقام مجاهدان ظفر اعتصام در تنگنای جنگلها و بر قلل جبال سر بحیب ناکمی در کشیده ربه صفت از شیران بیشه و غما و هزبران عرصه هیجا اخفا گزیده بودند انتهاز فرصت نموده دلیری و جسارت آغاز کردند و نخست در موضع دیوانگانو غبار تهر انگیزته بر تهانه دار آنجا شب خون آوردند بندهای بادشاهی از آنجا که سر رشته حزم و آگاهی از کف نداده هوشیار و خبردار بودند بجهت مخدولان از جا نرفته در مقام مدانمت ثبات قدم ورزیدند و اعدای را هزیمت دادند خان خانان بعد از استماع این خبر یانکار خان اوزبک را تعیین نمود که متمردان آن حدود را تنبیه نموده

بمعاذت آن تپانه قیام نماید و خان مذکور بانجا شتافته دنع
 شراشرار نابکار نمود چون مقهوران در دیولگانو کزی نداشتند آهنگ
 تپانه کچپور نموده غره شوال هجوم و جمعیت تمام بر سر انور بیگ
 تپانه دار آنجا رفتند و او در اول دهله اگرچه بغیروی بازی
 جرأت و دلیری بران دیوسیرتان ضلالت هر روز ظفر یانت و آنها را
 منبزم گردانید لیکن چون پسر از فتح خاطر از دغدغه مخالفان
 پرداخته حزم و احتیاط را که سرمایه سپاهیگری و پیرایه دلیری و
 دقورست کار بصمت و مورد غفلت و بی پروائی گشت ضلالت
 کیشان غدر اندیش که هزیمت یافته بودند بکام جسارت برگزیده
 ناگهان بران تپانه ریختند و او با معدودی شریعت هلاک چشیده
 دیگرانرا پای ثبات از جا رفت و آشامیان مقهور کچپور را متصرف
 گشته انروی آب دهنگ از محاذی موضع مذکور تا نواحی لکپور کده
 مورچالها ساخته بسد راه نواره و منع رسیدن آذوقه بلشکر ظفر
 قرین پرداختند چون خان سپه سالار برین معنی آگهی یافت
 سراندا از خان اوزبک را باجمعی تعیین نمود که بکچپور رفته بتدارک
 این قضیه کوشد و چون آن حدود را از غبار فتنه مفسدان به پدیده
 در کچپور اقامت گزیده بصراست تپانه آنجا قیام نماید و متعاقب
 او محمد مراد بیگ را که چندی قبل ازین با برخی از سفائن
 جنگی بدرقه کشتیهای آذوقه از لکپور کده بفرگانو رفته بود بانواره
 همراه او و چندی دیگر از کشتیهای جنگی مقرر نمود که کشتیهای
 آذوقه را که خالی شده بود بدرقه نوده برگرداند و بسراندا از خان
 ملحق گشته باتفاق راه مقصد بپارند و بمعاونت هم مستظهر باغفت

چنانچه محمد مراد بیگ خان مذکور را پهای سردی نواره که با
 اوست از آبها و نالها بگذراند و سراندا از خان با همراهان خویش
 بر ساحل شرائط اسداد و کومک نواره بظهور رساند و محمد مراد
 بیگ در موضع نیک که سراندا از خان بانظار رسیدن او توقف نموده
 بود باو رسیده از آنجا بایکدیگر روانه شدند و در گذشتن از نخستین ناله
 که بر سر راه سراندا از خان بود فیما بین مذاحمت و ناسازی روی نموده
 از ورزش تند باد ستیزه و رنجش کشتی اتفانشان در موج خیز
 مخالفت و نفق انتاد و بغلبه نفسانیت سر رفته دولخواهی
 و مصلحت شغابی از کف فرو رفته سراندا از خان از همانجا قدم
 مرانقت پسر کشید و محمد مراد بیگ از خود رانی و خویشی
 نمائی مقید بر فاقه او نگشته سفینه عزیمت را بدست سبکسری
 لشکر برداشت و شب هنگام که کشتیها را بکنار کشیده منزل گزید
 برخی از نواره مقهوران نمایان شده ناگهان بر نواره بادشاهی حمله
 آورد و از طرف ساحل نیز مقارن این حالت گروهی از اهل ضلالت
 در رسیده بازمین تگوهید خویشتن شور شبخون در انداختند محمد
 مراد بیگ و همراهانش را پهای نجات و سکون لغزش پذیرفته
 همت و دقوری بر مدافعت و مقاومت یابری نکرد و مجموع
 لشکریان و اهل نواره بی آنکه شرائط پیکار و مراسم کارزار بظهور
 رساند از کشتیها خود را بکنار انداخته عار فرار گزیدند و بفرمانی
 رسیدند و بغیر چند کشتی از امغانان دلیر خان که بمجرد ظهور
 نواره غنم آن پردهان بغیروی بازی جلالت آن حقان را بمیان
 نواره مخالفان زده بدر رفتند و به دیولگانو رسیدند دیگر مجموع

نواره پادشاهی و اشکودان و کشادای که آورده به گرگان و رسانیده بودند را جمیع اسدای که در آنها بود بصرف آسمان در آمده سرمایه نخوت و استکبار آن گروه نابکار گردید و راه رساندن آنرا به لشکر دیروزی افرو و طریق آمد و شد نواره و خبر از گهوه داده مسدود شد و چون خزیره آسری تب دهک را که حائل بضبط آن معین بود اکثر آب گرفته و طعمان دریا و کثرت گل و لای بدینسان دست پیمای را آنجا مجال حوال بود و مبارزان جهاد آندین از تردد بازمانده در سرزمینی رفیع و مرتفع راه را از دست دشمنان گرفته بودند و در دامن کوه سپیدی که مدینه حال با جمعی آنجا بودند از کثرت فنول سلاطین آن کوه مسدودان فرصت پزیره به ستوه آمده جرم مضامین خویش را بر روی دیگر نمی توانستند برداخت و حوال آسمان از مدینه تیغ خور آید از آن ظاهر و خضر بدست گرفته ساخته و ریت جسات امر خده جمعی از آن خستید و خست طبعی که در سیر روی آب بسا خاکی بی تاب و چالاک اند مداک ز آب دهک گذشتند و برخی از دست درازان از سربازان دهک مازی سخت و معوط طاع چو مدی از دراز کوه سپیدی منهدم گشتند و دست درازان آنجا گرگان و دراز کرده فرصت دست بردن بحالشان شهر می هستند و مرتضی که بمقام طاعت شهر رده داشت و پیوسته بژندن عبودیت و اخلاص و زوری کوشش و فدای بدگی و مرام حزم و پاسداری و شرایط خبر گیری و هشدار می داشت پس از آگاهی برین معنی پادشاه از پیشتر در وظائف حرم کوشیده روز و شب آمدن مداومت و پیگیر بود

چون دست اسدیلای مقهوران بگراور و درسد و آنجا کاری از آنجا برآوردند بر سر جمعی کثیر از مدبران و مومنان و نوایبی که عزیزی ائمه در دست سوار و پشاه پادشاه تهازه دار آنجا بودند رفته آنرا قتل کردند از آنجا که او را از جوه در دلمی و سپه گری نصیبی بود نظر بر دست جمعیت همراهان خود نموده بقصد دفع شر آشقات کشان از محوطه پاسی که بحکم سکونت خویش ساخته بود درون آمده با چندی از رفقا که در میدان جلالت و سرداری با او سر یک آمدن بودند بران جمع گذر تاخت درین اثنا سواران مسلحین که خود را بدرزاق محوطه رسانیده بودند بیکدیگر از همراهان عاری مدائن سده شمشیری در پیشانی سپ او رسانید و اسب بصدقه رخ از زمین راست سده سوار بر زمین افتاد و خصم کینه هوای دفع آنرا بخته روید و فک آن سر صفت شهادت کیش و سپیدی و چالاک از زمین بر حمله بآمدن در آن رخ و بر حمله هر خوش با خاک بر آید سوار نابکار ز کشته شدن سر و مغلوب رعب و پندای گذشته روی همت از عرصه پیکار برآوردند با حمله از دوج من مضایع را می که سر بر خط انقیاد پاده نساکان خویش باز آمده بودند بپادی و از دست افتاد و در خلال این حال جبهه ستملای بدی برین م و لایب کوچ بهار استوار افتاد سکونت بری اعدای مقهور و همت گسر بدال اشکر منصور گشت و برین ستم بدان حرم و دوج یافت که جمعی که بنظم و دسوق مهمات مدای آن ولایت معدن گشته بودند را فاضای مصیبت و تدبیر کار نموده بدستوری که در مدک محروم پادشاهی معمول است

شروع در جمعیندی آردیست و مطالبات اموال از رعیت نموده
از آنجا که زمینداران مملکت هندوستان بمقتضای تدبیر بحسب تحطیر
قلوب و استمالت رعایا که سر از ریقه اطاعت و مالگزاری آنها بر
ندارد در مصالح زمینداری خویش معامله در اخذ مال بکار می برد
و دستور و قانونی که در ممالک محروسه معمول است بعمل نمی
آورد و بیم نراین نیز برین دتوره عمل می کرد کانه رعایای
آجا از وقوع آن معامله و قرار آن دستور که از آئین مرسوم آند بیار
دور بود و باهستی بتدریج محسوس ظهور و استمرار گیرد متوجش و
و نفور گشته خواهان بیم نراین شدند و او را بفرود آمدن از
کوهستان و تحریک حمله فساد ترغیب نمودند آن ضلالت آئین
این معنی را دولتی عظیم شمرده از کوهستان فرود آمد همگی
اهل آن دیار بآن بنی اندیش سیه روزگار پیوستند و دگر باره او را
بحکومت و ریاست برگرفته بر سر محمد صالح قام یکی از منصبداران
ازان بادشاهی که در موضع گنهل بازی بود ریختند و او با همراهان
بتخیع عصیان آن مخالفان نقد جان در راه عبودیت در باشت و
ابواب وصول رسد بلشکری که آنجا بود محدود شد و بیم نراین
باسفندبار خان پیام نمود که طریق سلامت آیدست که خود را در
معرض هلاک نیارده رخت اقامت ازین دیار برگیری و به نگاله
روی خان مذکور چون قوت مقاومت در خود ندید بصوابدید خرد
صلاحت بین بارفقای خویش از آنجا برآمده بگهواره گهات رفت
و درین وقت محمدرخان نیم نانی که از جلاب خلافت و جهانپانی
پانجا معین شده بود در گهواره گهات رحیده بار بیحوصت و بغیر آنکه

استعداد استرداد آن ولایت از کفره بدنهاد نداشتند بضرورت آنجا
توقف گزیدند تا مهم آشام بانجام گراید و خبری از خان خانان بیاید
بالجمله چون آن نوین سپه دار بر کیفیت جرأت و جسارت آشامیان
و آمدن آنها بنواحی گرگنو و صحابه باغازی تهاه دار دیوبانی
آگهی یافت ابو الحسن نام یکی از جماعت داران خرد پا فوجی
شایسته بتأمینده مقهورانی که چند جا در نواحی دیوبانی مورچال
ساخته دگر باره در مدد حمله بردن بران تهاه بودند تعیین نمود
و زمره آغران را با جمعی دیگر بکومک میر مرتضی فرستاد
و ابو الحسن بدیوبانی رحیده بتأدیب مفسدان پرداخت و آن
بی دینان مزبور را ازان حدود متفرق و پیریشان ساخت و چون قضیه
شکست محمد مراد بیگ و استیقای آشا میان بر نواره که همراه
او بود بخان سپه سالار رسید فرهاد خان را با راجه سجان سنگه و
قراول خان و دیگر بندگان های بادشاهی و فوجی آراسته از میاه خود
بلنگه و گنده تعیین نمود که رفته گشتیهای آذوقه را که آنجا فراهم
آمده باشد بلشکر ظفر اثر رساند و در رفتن و آمدن مفسدان اطراف
را تنبیه و تا دیب نموده مرانداز خان را بمحافظت کچپور باز دارد
و در هر تهاه که کومک ضرور داند جمعی بگذارند و تهاه های آن
حدود را بنوعی بندوبست دهد که بعد ازین مقهوران بی دین
مجال تعرض بمرتدین نیابند و ابو الحسن را که چنانچه گزارش
یافته بتأمینده مفسدان دیوبانی معین کرده بود نیز مامور ساخت
که با همراهان خویش رفیق خان مذکور باشد و فرهاد خان هر دم
شوال بگرگنو رحیده از ناله دیکهو که کمال شورش و طاعن و نهایت

طعنان و اشتکام داشت شب هنگام عبور نمود و ابو الحسن از انروی
آب بار پیوست و چون بموضع نیک رسیده محسرا را دریای بیکران
دید و چندانکه در جهت و جوی راه کوشید چاره و تدبیرش بجای
نرسید چون آن روز و شب آسمان از سحاب قطره ریز و زمین از آب
طوفان خیز بود سواران جز خانه زمین منزل گاهی بگریزند و بپاها
بغیر ایستادن در آب چاره ندیدند روز دیگر فرهاد خان ناچار
چاره کار در معادوت دانست و هر انداز خان را که دران موضع
بود همراه گرفته بسمت کرکانو روان شد و باز بقا همه دران آب
رانده قریب بموضع ترمهانی رسید آسمان غدار نا بکار بشارگی آنجا
انهار عمیق و جداول عریض حفر نموده بآب دهنگ متصل کرده
بودند و بر مواحل آن مورچالها ساخته بمردان کار و آلات پیکار استوار
نموده راه مراجعت سپاه ظفر پناه را مسدود گردانیده بودند درین
اثناء بسیاری از ملائین آشامی که بر کشتیهای جنگی نشسته بودند
در رسیده بر اطراف لشکر منصور شروع در انداختن توپ و تفنگ
نمودند و از مورچالها نیز دست باستعمال آلات حرب گشودند فرهاد
خان و همراهانش حال برین منوال دیده در گرداب حیرت و اندیشه
فرو شدند نه نواره داشتند که بان دفع اعدای مقهور و از آنها و ناها
عبور توانند نمود و نه آذوقه که قوت دواب و لشکریان شود ناچار خود
را ببالای آبی که دران نواحی بود کهیده دل بفضل الهی نهادند
چون ازین معنی بخان خانان خبر رسید محمد موسی یکه تازخانی
را با فوجی عظیم از سپاه خود بکرمک فرستاد و او بترمهانی رسیده
پیشتر نتوانست آمد خان مپه دار و حائر دولت خواهان عقیدت

همار را از اجتماع این حالت موجب غامت و ملالت گشته در حل
آن معضله فرو ماندند القصه تا یک هفته فرهاد خان و رفقای او
بر فراز آن آل محصور آشامیان دیو حیرت درد خصال بودند و از بی
قوتی گلوان لشکر را ذبح نموده بگوشت آنها تغذی می نمودند و
مقهوران محال طلب هر روز و هر شب از کشتیها و مورچالها بانداختن
توپ و تفنگ ناثره جنگ افروخته مراسم کینه توزی و شر اندوزی
بظهور میفرمایند و چند نوبت از کشتیها فرود آمده قدم جدوت
بر آل نهاده حملات متواتر نمودند و فرهاد خان با مبارزان نصرت
شاه در مقام مدد مع در آمده نصرت تبع در مشال کفایت شر
آتشقوت متهان می نمود نوبتی جمعی کثیر از مقامیر بجای آل
آمده بر معدودی از راجپوتان راجه سجان سنگه که بآنها نزدیک بودند
حمله آور شدند فرهاد خان ازان حال آگاه گشته خود را بآن موضع
رسانید و راجپوتان را اشاره نمود تا مضمون الحرب خدمه را کار
بسته از روی مصالحت قدم همت را پس کشیدند آشامیان بی فرهنگ
باطل آهنگ از مشاهده این حالت خیره گشته بی درنگ پیش آمدند
و از کشتیها دور افتادند خان مذکور چون تیر تدبیر در هدنب مقصود
جایگیر دید با همراهان عطف عنان همت نموده بران گمراهان
حمله نموده اکثری از آنها را طعمه تبغ بی دریغ ساخته چند کشتی
را متصرف شد جمعه چون این حالت با تمداد کشید و جنود مسعود
را آذوقه مفقود گشته از بی قوتی کار بصعوبت انجامید خان مذکور
و اتباعش بصوابدید همت و جرأت قرار داده که کنگا از درخت
کیله ونی و کاه ترتیب دهند و آترا ضمیمه کشتیهای که از محالان

بدست آورده بودند ساخته و بر آنها سوار شده بدفع شر اشرار نابکار
پردازند و خود را بهر عنوان که باشد ازان گرداب خطر بساحل نجات
اندازند بظاہرین قرار داد پس از هفت روز که دران گرداب عنا و
آشوب گله با برنج تسلط و استیلائی اعدا مجتلا بودند فرهاد خان با
جمعی از بزدان که هر یک نهنگ بحر شہامت و شجاعت بود در
اول ظهور تابش صبح که هنوز روشنی روز جهانرا چہرہ افروز نگشته
بود بران کشتیها و کلاک ها که ترتیب داده بودند بر نشستند و سفینه
همت بدریای توکل امکنده در روی آب بر روی مخدولان خسران مآب
حمله ور گردیدند آنضالیت کیشان مقهور از انجا که سر خوش نگاه
پندار و غرور گشته احتمال ظهور این قسم دستبردنی از مبارزان منصور
راه نمی دادند بجمعیت خاطر و اطمینان دل بی پروا و غافل غفوده
بودند از منوح این حال و مشاهدہ جرأت و جلالت مبارزان فیروزی
مائل مغلوب رعیب و دہشت گشته بوادی فرار و بوادی ادبار
شناختند و غازیان اسلام ازان مہلکہ نجات یافتند فرهاد خان سپاس
اضل و مہریت ایزدی بجا آورد و بچہل و یک کشتی که از
آشامیان مردود بدست آورده بود لشکریان را از آنها گذر داد و در
ذی قعدہ بخانخان پیوست و پس از مراجعت فرهاد خان از
کثرت بازش و طفیان آبها طرق و مسالک بالعلیہ محدود شد و هر کس
در ہر تہانہ کہ بود بر آمدنش ازان جا و وصول کومک یا نزدیک
بمرتبہ تعذر رسید بظاہر ان خان سپہدار قرار داد کہ سپاہ ظفر پناه از
تہانہا برخیزند و جلال یا ہمراہان ازان روی آب دہنگ و غازی
از دیوبندی و جمعی از مردم تہانہای دیگر بکرگانو آمدہ نزد میر

مرتضی باشند و میانہ خان از دامن کوه ساہانی بر خستہ با
سرازد خان قروی دالہ دیگوانہ از پیش کرگانو حار دست اقامت
نماید و سقہ آن حدود را از شر تعرض اعدای مردود سخطت گذر
و دیگر لشکرها از ہرجا کہ باشند بمتہراپور آمدہ بجیش محمود
پیوندند بالجملة بظاہر منوح این اسباب و موجبات دگر بارہ جمیع
ولایت آشام بقصر آشامیان تیرہ ایام در آمدہ غیر از کرگانو و متہراپور
جایی دیگر در تصرف عساکر منصور نماند و از خیرگی مقہوران
کار بجای گھید کہ از متہراپور بکرگانو بی فوجی مجال تردد نبود
از وقوع این حالت و ہشت و دل تنگی و دہشت و سراسیمگی بر
ضمانر احتیلا یافت و دلہا قرین حیرت و خاطرہا رھین ضجرت
گردید عسرت و قلت آذوقہ نیز این حالت پر ملالت را علاوہ شد و
راجہ ضلالت کیش یکی از عمدہای خویش کہ او را بیحدای بہوکن
گفتندی سردار و صاحب اختیار کردہ بالشکری عظیم بمداغہ عساکر
گردون مائل تعیین نمود و باطراف آن ولایت نوشت کہ هیچ کس
از گفته و فرمان او سر نہ پیچد و خود از کوهستان نامروپ برآمدہ در
قصبہ سولا کوری کہ در چہار منزلی کرگانو است و در عواقب ایام
دارالملک راجہای آشام بودہ اقامت نمود و بیحدلی بہو کہن
کہ بکار نہر دلی کہ از کوهستان برآمدہ و از نزدیک متہراپور گشتہ بآب
دہنگ می پیوندد و در موسم بہر شکل دریای عظیم می شود
آمدہ قرار گرفت و از اطراف آندیار مردم را طلبیدہ حشری انبوه از
آشامیان شقاوت پزہ فراہم آورد و دیواری عریض مرتفع در کمال
استحکام بطول می کردہ در عرض اندک فرشتی بر لب آب مذکور

ساخت که یکهر آن بکوه متصل بود و هر دیگر منتهی شده بجای
که بهردای متصل بآب دهنگ می شود مقاهیر شقاوت مرجه
چندین نوبت بحکمیت و هجوم تمام از آب گذشته بر لشکر دایرخان
شب خون آوردند و آذرخشهای صعب کردند سوختی آن خن
شهاست شعار خود سوار شده بران مخدولان تاخت و جمعی کذب
را طعمه مصمص اندقام ساخت و دیگر بلشکر او جسارت نمودند و
چون زمیندار چارنگ که از اعظم اعوان راجه بود باتباع خود بنزدیک
متبرپور آمده مورچال بسته بود خان خانان راجه سجان سنگه را
بدفع او تعیین نمود و راجه مذکور در سر او رفته با آن کابر لثم
هری عظیم نمود و او را هزیمت داده کامیاب طغر بلشکر دروژی
اثر معاودت کرد و همواره مبارزان جلالت آثار را در لیل و نهار
اعدای نمره روزگار آویز شهر در پی میداد که ذکر مجموع آن بر سید
تغصن موجب اطذاب و تطو بست چون مخلفان را از معاودت و
مقاتلتی که در متبرپور با حاکم منصور بجای آوردند مقصود
حاصل شد اندراج کرگان که دیوان و اسبان و جمیع آلات توپخانه
و نوره و ذخیره آورده در آنجا بود بدش بهاد همت باطل بهمت
ساختند و شبها بجمعیت تمام بر اطراف شهر و محوطه خانه راجه
هجوم آورده فرصت یورش می جستند و نواحی شهر را بشوراء
شرارت آتش زده خانه را می سوختند و عنق (کریمه بختر) و
بنو (بایدیم) را چراج ظهور در بدشگاه به نمری اورخاند مدرمتی
در زن آل بو دور محوطه خانه راجه از بدایه های بدویتی جمعی
نحرمت باز داشته و گروهی در کداز راه دیکو و معاوضت گاه

بود با همراهای مکمل و مسلح تا صبح آماده مداومت و محاربت
بود و در مراسم خبر داری و هوشداری تهاون نمی نمود چون
خان خانان ازین معنی آگاه شد هفتمی انقده مرهه خان را با سید
حالا خان و مرول خان بکرگانو تعیین نمود بعد از آمدن مرهه
خان مخدولان شقاوت پرور بدشتر از بدشتر جسارت و خیرگی نموده
بمراب و مراب هنگامه تری حدال و نال کشیدند و آوشرهای متبرک
و گوشهای سخت بکار برده هر بار خاسر و ناکام و مغلوب تیغ سطوت
دلوران اسلام گردیدند و صعب ترین محاربات آن بود که در شب غره
ذی الحجه روی دانه مرهه خان زخمی شد و نزدیکی بود که کرگانو
بصرف آشامیدن مخدول در آید و کار لشکر نصرت شعار بفساد
گردید و آن چاه بود که مقاهیر باطل سیدز جمال طیب پرده داری
طوبت سب تهاون و مصد کردن نموده از سمتی که خندق محوطه منزل
راجه پاریاب بود گذشتند و پستی دیوار را پس رانده بشور عظیم که
هنگام رزم و حدال ساعه آتقوم بد حساست بر بدویتیایی که در
پستی دیوار سحرست فدا داشتند حمه ترانند آنها را پس از اندک
در مدتی پاس مرار از حای رفته و رار نمودند و اشرار نابکار دیوار
آتش زده بدویتی حصار آمدند و نصف آنرا بر گرفتند و از دوع
این معنی شورش و انقلاب عظیم در اهل حصار بهم رسانیده مردم
بهم در آمدند و حال دگرگون شد چون سرداران جنود فیردزی
مدنی ها و هوی و وزیر بر معامله هر شب که بر اطراف حصار
آمده شهر می نداشتند و پاس کرده بحدال این جسارت نیفتادند
و بدویتی چنان مذکور بدویتی دهشت و سراسیمگی از وقوع این

جرات دیر خبر بآنها رسانیدند زود بتدارك این قضیه نپرداختند
مجمله چون فرهاد خان و میر مرتضی بر کیفیت استیلا ایام
آگاهی یافتند با جمعی از دلاوران موار شده بدفع آنها متوجه گشتند
اما چون ظلمت لیل پره احتجاب و اختار بر چهره مخالفان میه
روزگار کشیده بود نمی دانستند که جمعیت آنها در کدام طرفست
و بجه جانب حمله باید برد در خلال این حال آشامیان بد حال
یکی از چهره های بزرگ خانه راجه را آتش زدند از پرتو شعلات
آن شب تیره نمودار روز روشن گشته محل اجتماع فساد کیدشان
ظاهر شد و مجاهدان فیروزی مائل بروشنائی آن مشعل اقبال
بران گروه تیره بخت حمله کردند لیکن چون زمین ها کل ولای
داشت و کودالها بر سر راه پر آب شده بود اکثر سواران از هم جدا
افتاده خبر معدودی از سپاه با مرداران فرمیدند آشامیان هست
هست باوجود کثرت عدد از صدمه جرات و دایری بهادران نصرت
نشان مورد رعب و هراس گشته ببالاتی آل بر آمدند و از اجا دست
جرات بانداختن تیر کشودند مبارزان پهای آل رسیده میر مرتضی با
هفت موار از فدویان معادلت مند بپیروی همت و جلالت بیالای
آل حمله کرد و شدت تیر باران آن نابکارانرا چون قطرات ابر بهاران
هرمایه خورد می و طربناگی شمرده دایرانه خود را بیالا رسانید
و بهاد آن حمله مردانه ابر جمعیت آن تیره روزان را فراز آن پشته
متفرق گردانید و فرهاد خان از سمتی دیگر با معدودی بر مخالفان
ناخت و همچنین سائر مردان و دلاوران هر یک از طرفی بر
مخدوران بی دین زده تیغ قهر و کین از خون آن ملاعین رنگین

ساختمند فرهاد خانرا دران رست خیز بلا و ستیز مرد آزما از غایبه
بیگان اعدا دو گل زخم یزدست شگفته کاپچین ریاض سرخروئی شد
باجمله اعدای ضلالت قرین تاب حملات مبارزان معادلت آئین نیابورده
هزیمت را غنیمت شمردند و خود را بخندق امکنده طریق فرار و مسلک
ادبار سپردند و عرصه حصار از خار استیلائی اشرار پیرایش یافته
اولیای دولت بفریروز مندی چیره نشاط برافروختند چون حصار مذکور
از بانس بود و آشامیان مخدول بهوختن آن مجال دخول یافته
بودند روز دیگر میر مرتضی بصوابدید دولت خواهان همت بر ساختن
دیوار گل بجای حصار بانس گماشته بجهد و کوشش بلاغ هدان
روز دیوار سمت شمال را با استحکام تام بر آورد و در عرض یک هفته
بر در آن محوطه دیواری عریض مرتفع مرتب ساخته بتوب و تعنگ
و دیگر آلات جنگ مستحکم گردانید و سید سالار خان و عید الرسول
دکنی و قشونی دیگر از سپاه ظفر پناه مقرر گشتند که شبها بیرون
شهر رفته بمرام حراست و پامداری قیام نمایند و از کید کفار غدار
با خبر باشند لیکن آشامیان سخت کوش بدکیش از بدرگی ترک
خبرگی نکرده دست جعارث از کینه تیزی و شراندوزی نکشیدند
و از آئین فتنه سازی و دست اندازی متقاعد نگردیدند هر شام
بجمع تمام از نهر دلی و باله دندانکاله که یک گروهی کرکلو
گذشته بآب دهنگ می پیوندند عبور نموده بامواج منصور که در
نزدیک شهر پاس میدشتند مقابله و معادله می نمودند و بر طرف
حصار هجوم آورده جویایی فرصت دستبرد بودند و آنروی رود
دیکه که محل اقامت سراندازخان و میانه خان بود مورچالها ساخته

پیوسته شب خون بران لشکر می آوردند و آنها چون جای مستحکمی داشتند بمدافعه پرداخته دنع شرآن بد اندیشان میکردند و در هفتم ذی الحجه مخدولان با همگی ابتاع خودش بکثرت و هجوم تمام شب هنگام بقصد یورش بر حصار از آب گذشتند و بشهر رسیده بیکبار بر افواج بیرون و اطراف حصار حمله آورده جنگ در انداختند فرهاد خان با آنکه از شدت الم زخمها که بدستش رسیده بود کمال آزار داشت سوار شده میان حصار ایستاد و اهتمام جنگ و مراسم سرداری بجا آورده سپاه نیروزی را بمدافعه و محاربه کفار نابکار تعیین نمود تا قریب سه پاس شب نیران قتال و جدال شعله ور بود و حربی معذب و کارزاری شدید که مثل آن کم بوقوع پیوسته بود رو نمود خود مقهوران شقاوت پرور مکرر از هر سو بر دیوار حصار یورش برده در هیچ طرف مجال غلبه و استیلا نیافتند و عاقبت الامر بصدمة تیغ مجاهدان جلالت شعار انداخته بادی فراوان شدند و درین بیکار و آویزش از اکثر مبارزان عقیدتمند و فدویان اخلاص منش خصوصاً فرهاد خان و سید سالار خان و میر مرتضی ترددات مردانه و کوششهای دلیرانه بظهور رسید و شب هشتم شهر مذکور منتهیان لشکر منصور خبر رسانیدند که دگر باره مقاهیر از آب گذشته عزم غدر و شبحون دارند فرهاد خان یا کمال ناتوانی و آزار سوار شده آماده زرم و کارزار گردید و افواج درون و بیرون را خبردار و مستعد بیکار گردانید قریب بد و پاس شب که ماه جهانگرد سر بنقاب احتجاج در کشید عاصیان تیره بخت ظلمت مرشد از کمین کین برآمده برخی با حید سالار خان و عبد الرشول مقابل شدند و جمعی

کثیر محاذی دیوار حصار صف کشیده جویای فرصت یورش بودند درین اثنا تیره ابری مترام که نموداری از انبوهی و هجوم الواج مخالف بود ظاهر شده بارشی شدید آغاز کرد که چون ریزش سیل سرشک عشاق فرصت دیده کشودن نمی داد و آب تا رکاب یادپایان آتش خور رسیده دلاوران اسلام را مجال تاخیر بران خاکساران نماند لیکن مقاهیر نیزهای جرأت پیش نهاده قدرت آویزش نیافتند و از اول تا آخر در برابر عساکر نصرت مآثر ایستاده پایان شب رخ از عرصه مقابله بر تافتند و روز عید الضحی خبر رسید که گروهی انبوه از آغاصیان شقاوت پرور از آب دندانها عبور نموده در سواد شهر میان درآل بدستن مورچال دامت جسارت کشاده اند فرهاد خان قزلو خان را با سرقه آغران و جلال را با همراهان او و دیگر دلاوران بمدافعه بد اندیشان معین ساخت و آنها رفته فضیلت غزو و جهان با آن جمع ضلالت نهاد انداختند و آن باطل ستیزان را مغلوب و مغرور ساخته مورچالها را گه بچوب و تخته ساخته بودند آتش زده سوختند چون فرهاد خان را الم زخم دست داشتند انجامیده از کثرت تردد و شدت آن آزار ضعف و ناتوانی بر دستولی گردیده بود مخالفان ازین معلی آگهی یافته خیرگی میکردند خان سده سالار رشید خان را بجای او تعیین نموده او را نزد خود طلبید و خان مذکور یازدهم شهر مسطور داخل گرگانه شده همان روز شدید که کفار فجار دگر باره بمورچالی که متصل شهر از تخته و چوب ساخته بودند و روز پیش غزات اسلام آنرا آتش زدند آمده بتجدید و استحکام آن مشغول اند بمجرد اجتماع این خبر با جنود ظفر اثر سوار شده به تنبیه آن

تیره بختان شدانت آشامیان مردود از مطوت و مولت جنود محمود
 در نورد قرار شدند رشید خان تا کنار آب دندکا تعاقب آن بدعاقبتان
 کرد از آنجا معاودت نمود و در همین روز مرانداز خان نیز خبر
 یافت که ضلالت ملهان آشامی در یکی از مورچالها که نزدیک
 محل اقامت او درانروی ناله دیکهو ساخته بودند جمعیت نموده
 عزیمت شیخون دارند باوجود کثرت آشامیان بد اندیش و قلت
 همراهان خویش بتحریرک جلالت و دلوری بر سر آن زمره بد حیر
 رفته جمعی کثیر به تیغ کین و کمان قنیل و اسیر گردانید و مورچال
 را خراب نمود و اسیران را که از صد تن بیش بودند مرهائی
 کشتگان از گردن در آویخته نزد خان خاندان فرستاد بعد از وقوع این
 فتح اعدائی خسراں مآب دست از تعرض حال انواج آفرینی آب
 کشیده دگر باره پیرامون عزیمت شیخون نکردند و چون گروهی
 از کنار تیره روزگار بر کنار ناله که موموم است بگاگو جان و از مابین
 نهر دلی و دندکا میگذرد مورچالی باستحکام بسته بودند رشید خان
 محانظت شهر و حصار بمیر مرتضی و راجه امر سنگه گذاشته
 شانزدهم ماه مذکور بقصد دفع آن مفسدان مقهوران از کرگانو برآمد
 و از ناله دندکا با تمامی سپاه ظفر پناه به نیروی توکل و دلیری گذشته
 چون بکنار ناله کاکو جان که دران طرفش غنیمت لایم مورچال بسته
 بجمعیت عظیم نشسته بود رسید فرقه ضلال بازاری جرأت بمداغمه
 و جدال کشوده شروع در انداختن توپ و تفنگ نمودند و چون زمین
 آفری آب بنوعی ارتفاع داشت که صعود بساحل متعذر می نمود
 و چون قاهره در گذشتن از آب متفکر گشته لختی درنگ گزیدند

و درین اثنا عبد الرحمل خویهر رشید خان با چندنی از بهادران
 جلالت شمارو چند بیلدار یاب زدند و چون نزدیک بکنار رسیدند
 مخدولان مغلوب خوف و رعب گشقه روی بفرار نهادند و بیلداوان
 به تیز دستی و چالاکي راهی که یک سوار بیلا تواند رفت دران
 کنار کشادند و مبارزان ظفر پناه ازان راه بیلا برآمده بتعاقب گریختگان
 پرداختند و دیگر لشکریان نیز از عقب آنها بسرعت از آب گذشتند
 مجاهدان اسلام دران محرابی وسیع باعدای ضلالت فرجام رسیده تیغ
 انتقام در آنها نهادند و کشتی بلیغ و قتل بی دریغ کرده مقبوت
 جهاد اندوختند و محرابی بیگانه که مردار آن جمع نابکار بود با
 بقیه السیف آن خیل ادبار بتنگ پانیمجانی ازان عرصه بلا بر آورده
 بکنار نهر دلی رسید و چون گریختگان از بیم تعاقب جنود ظفر مآب
 دست خوش اضطراب بودند سرانیمه وار بکشتیهایی که در کنار
 داشتند هجوم آورده خود را بر روی هم در سفائن انداختند و برخی را
 کشتیه غرق شده بسیاری را موج نفا از سر گذشت و یک صد و
 هشتاد تن از آشامیان در نهاد که اکثر رؤسای آن قوم بد نژاد بودند
 و ازان جمله یکی از مرداران عمده بود بکمند قهر و استیلا
 بهادران فیروزمند اسیر گشتند و رشید خان مورچال آنها خراب
 کرده قریب نصرت و ظفر معاودت نمود و از وقوع این فتح نمایان
 خوف و هراس بیقیاس بر بواطن آن باطل پرستان ایود ناشناس
 مستولی گشت و از جمیع مورچال ها بر خاسته بزوایای ناکسی در
 طریدند و فی الجملة آرامشی در اهل شهر و حصار پدید آمد و
 باشاره خان سپهدار رؤسای اساری را مغلول و مفید ساخته مابقی

و در کنار ناله دند کا بدار زدند تا خلاف اندیشان بد حال از آن عبرت گیرند غم از خوانج لکبوگنده که نواره بادشاهی آنجا بود آنکه بعد از رسیدن موسم برشکال و طفیان آب ها و مسدود شدن راهها چون خمر جمارت و خیرگی آشامیان مقهور و قصه گشته شدن انور بیگ نهانه دار کچپور اشتباه یافت این همین بر دور لشکر خویش حصار از بانس در کمال متانت و استحکام ترتیب داده بر اطراف آن ادوات توپ خانه جید و برگزار دریا نیز بر مرزها و موضع گنجین گاه مقاهر مورچال ها بسته از شر اعدا و شب خون آنها نارغ گشت و برخی از نواره مشهور بمردان کرزار و ادوات پیکر بصر گردگی طی بیگ ملازم خان مده مالز کچپور فرستاد که آنجا رفته بتلقیه و تا دیب اعدای پردازد چون طی بهگ کچپور نزدیک رسید برخی از کفره نابکار بر روی دریا با مقائن جنگی و جمعی از طرف ساحل بر مر نواره بادشاهی آمده از دوسو بحرب وجدال پیوستند و در اول کار نواره منصور مغلوب شده تا موضع بانس باز می که مابین کچپور و دیبول گانو امت باز گردید و در آنجا مغرور خان زمیندار که این همین او را با برخی دیگر از نواره بمدد علی بیگ فرستاده بود باو پیوست و هر دو با اتفاق بر اهل کفر و شقاق حمله بردند و آنضال اندیشان تاب ثبات نیاورده طریق فرار سپردند و چند کشتی از آن ها بدست مبارزان نصرت مند افتاد و مغرور خان و طی بیگ بلکبوگنده معاودت نمودند و چون درین وقت یادگار خان در دیبولگنو از شر اعدا ایمن نبود و بودن او در آنجا با جمع قلیلی که همراه داشت از مصالحت دور می نمود این همین باذن خان سپهدار

مرخی از نواره دیبولگانو فرستاده او را بلکبوگنده طلبید و چند نوبت بیای مردی دایری و شهابت با مبارزان منصور بآنروی دریای بر مهابتورفته چندی از رؤمای آشامی را که گروهی انبوه از آن قوم بد نهاد فراهم آورده در آن طرف مصدر نخله و نماد گشته بودند و بمنع وصول رمد و قطع طریق مسلک ترمز و سرکشی می پیمودند تنبیه و تادیب نمود و جمعی از آن بی باکان را بقیغ بیدریغ از هم گذرانیده زمره کثیر بقید امر آورد و اسیراترا باشیای بصلار که غذیه ت جیوش نصرت شمار گشته بود بلکبوگنده رسانید و در عرض این ایام سه نوبت نواره پرمراز سامان بجبهت بدرقه کشنیهای نرقه که بهشت تجارت غله و رسانیدن آذوقه قیام داشتند بگوهتی فرستاد که از اینجا آذوقه وافر بلکبوگنده آورند و چون مکرر بر سنگ حدود تلعه سوله گده که مابین لکبوگنده و کلیا بر واقع است تاخت برده مفسدان آن مرزمین را گوشمال داد رعایای آن موضع از ترکنار غازیان سعادت بهزوه متوجه آمده مردان خود را که محرک سلسله متغه و شورش بودند دستگیر ساخته نزد او آوردند و اظهار اطاعت و انقیاد کردند و چند کورت بر متوطنین دامن کوه تاخته قتل و غارتی عظیم نمود و آنها نیز در مردار که از عده های راجه بودند و نزدیک کوهستان مورچال ساخته هنگام فرصت قدم جرات بحوالی کرکانو می گذاشتند با زبان و فرزندانش آنها دستگیر کرده نزد او آوردند و چون اکثر مفسدان را تنبیه و تا دیب نموده دست جرات و استیلائی آنها کوتاه ساخت یادگار خانرا فرستاد که بآئین پیش ضبط دیبولگانو نماید و حقائق این احوال را بخان خانان نوشته مصحوب یکی از آشامیان

فرستاد باجمعه چون بپیدایی بهوکن مرکز حملات مرد آزما و شب
خون ها بر عساکر قاهره آورد و در مراتب مدافعت و محاربت
هر تدبیری که ممکن بود بکار برده بیقین داشت که اقدام ثبات
و همت مجاهدان دین و مبارزان نصرت قرین بامال این امور
لغزش نمی پذیرد و شاهد مقصودش در مرآة جمی و کوشش صورت
نمیگردد ناچار مصلک مجر و اینها را سپرده بدولت عقل دور
بین و خرد مصلحت گزین باغارت راجه شقارت کیش ضلالت
آئین بزیان مصلحت و خضوع اظهار نداشت و اعتمادی مصلحت
نمود و مریضه مبنی برین مراتب مصحوب یکی از مردم کلردان
نزد خان خانان ارسال داشت و فرستاده او بمنبرها پور که محل
اقامت مواکب منصور بود آمده خان حیدر را بذکر کلمات
عجز آمیز بخشایش انگیز بصلح راضی گردانید لیکن آن نویسن
صلاح اندیش کلردان قبول این معنی را مشروط بآن مصلحت که راجه
پانصد زنجیر نیل و سه لک توله طلا و دختر خویش بجهت پرمختاری
هرده آرایان خرمکداسلطنت و اقبال بفرستد و هر ساله پنججاه زنجیر
نیل برحم پیشکش به پیشگاه جاد و جلال احوال دارد و آنچه از ولایت
آسام بی مهر افواج ظفر اعتماد گفته بتصرف بندهای بادشاهی
را گذارد و کوهستان نامروپ و دیگر کوهستانهای اطراف آن ولایت
باو متعلق باشد و پورنمل نام دندوی از بندهای بادشاهی جهت
ابلاغ این پیام برفاقت کس بشجبدلی بهوکن نزد او فرستاد و چون
پورنمل آنجا رسید بشجبدلی بهوکن قدومش باداد مهمان
پذیری تلقی نموده شبی او را نهانی از اغیار طلبید و اظهار کرد

که اگر راجه قبول شرائط مصالحه نکند من ازو مفارقت جسته
نزد خان خانان می آیم و بملج عبودیت و دوات خواهی شد و
زمین و زمان میگیریم و بعد از مدتی روز پورنمل را اذن انصراف
داد در خلال این احوال در منبرها پور که خان خانان با اکثر عساکر
منصور آنها اقامت داشت بسبب کثرت بارش و زدات آب و هوا
انقسام امراض و احقاص خصوصا تب لرزا و اسهال شائع شده اکثر
اهل لشکر مریض و کوفتفاک شدند و اثر سمیتی در هوا و مقدمه
و بائی در جنود نصرت لوا بهم رسید جمعی کثیر با تنهایی تقدیر
بحاط حیات در نوشتند و این حالت پرمالمت در کرگان و اطراف
و نواحی آن بلکه در جمیع ولایت آشام سرایت کرده این بلیه عموم
یافت و خلقی انبوه از آشامیان شقارت پوره خصوصا اتباع و اشباع
راجه که خود را بکوهستان های دور و تنگنای درها و جنگلها کشیده آن
مواضع را بندهای خویش اندیده بودند از تیغ زهرآلود و با زخم
فنا حورده بدرکت مجرم پیوستند چنانچه از خواص راجه نقل نمودند
که دو لک و سی هزار آشامی بهلبه و با راه نیستی پیمودند و وقوع
فحط و غلا و فقدان حوائج ضروری معیشت که علقش انسداد طرق
و مسالک و عدم وصول رعد از جهانبگیر بگرد عداوت احوال گشته
کار مردم از آن بدشواری کشید از جمله یک صد و هفتاد و سه انبار
غالی که از مخازیل غنیمت اولیای دولت گشته بود هنگام طفیان
آب و جسامت و خبرگی اعدای خهران مأب شانزده انبار در تصرف
عساکر نصرت شعار مازده مابقی را مقهوران منصور شده بودند
و درین مدت قوت غالب اهل لشکر و دواب برنج بود و دیگر

اما این غلات و ماکولات و مشروبات و حبوب غذا داشت چون کار
 بسیار از مصالح این دولت بپدید ظاهر شده است و چون یک چند
 گوشت کار در آب صرب حو- بندیده یا در پند آ آ حو- با برنج
 میخورند در واحه حل آ نیز میخورند و چون اقسام ایمون
 و نارنج در آن ولایت و امر است گاهی صوفای هوس مندعمان از آن
 می شکست دیگر از رواج حوری چندی داند و بشده عجله به انحراف و فحش
 این مضایا و حدیث این را آ آ مصالح - قوت پیروز خیر و در ده زگی
 آمدند در راج آ ولایت مسدد و آ آ مصالح - چه گزینش
 به است از مصالح و توسل به چرخ برانیده از وی ضرر عذاب مصاحبت
 میکنند و گزیده راه سعادت و طبعان پادشاه و از مرزبان علمی که پیشانی
 نموده بود نیز گشته بگفته تیزی و سر اندوزی فحشست و چون
 عقوبت هوی مهر پرور و حدیث عیب و اسقام ناپاکی است رسد
 حاصل آن با حدود بصورت شش از حد کوچ شود و در زده هم مکره از
 بلحم مال خصوص همان در کار گوی آمد و آ آ مصالح محدود این
 حرکت را در مکرر معمول داشته اند و در حدیث و تائیری
 فروردند اکثر شب ها را باین بکوهده حوش اسباب حصار آمده
 قصد شب حو- میکنند و حمای می توانی می نمودند چون
 سناگر و اهرار در تیر و بلور حیرت رو آمده اند مدامت و پیکار
 بودند و شب ها را در حصار سناحت می نمودند و سرزدان در
 طرف حمای می آوردند تا در هر سر بود یک دانه حو- حو- از
 صوب عزی- اسقام به هم می در آید و توانی متاهله را اجزای
 عصا حو- در صوفای شمی دروز چال در حدیث و راجه سخا حو-

فصرت اثر تعیین نمود که ازان راه بچارنگ رفته بتذیبه مفسدان
اطراف ونواحی آن پرداختن و غازی افغانرا با صد سوار و صد پیاده آنجا
تهانه دار ساخته خود بدیولگانورود و آنجا توقف نموده بابن حسین
اعلام نماید تا کشتیهایی آذوقه را بدیولگانو فرستد ابو الحسن بچارنگ
رفته ترمز گزینان آن حدود را تذیبه و تادیب نمود و غازی افغان
را با جمعی که بهمراهی او تعیین یافته بودند آنجا گذاشته بدیولگانو
آمد و پس از وصول بآنجا چون کشتیهایی آذوقه از لکهنوکده رسید
ازانرو که هنوز برخی مقاهیر بر طرفین دریا در مورچالهایی خود
متمکن بودند و نواره را بیم آسیب تعرض و دست انداز آنها بود
احتیاطا برخی اجناس سفائن را با فوجی از سوار و پیاده براه چارنگ
روان گردانو نمود و خود نواره را همراه گرفته عازم گرگانو شد و چند
قلعه که اعامی بر طرفین آب دهک احداث کرده بودند بقیه و
استیلا اختراع نموده منهدم ساخت و درین اوقات خان خاتان سید
احمد ملازم خود را با فوجی از سوار و پیاده بتهان در ری کچهور فرستاد
و سید سالار خان را بچارنگ تعیین نمود که باتفاق غازی بضبط و
و محافظت آن حدود قیام نماید و او آخر ربیع الاول رسد غلات از
راه خشک سر کرد و ابو الحسن با نواره بر آذوقه بگرگانو رسید و
بیم فضل و کرم ایزد منان شدت عسر به یسر مبدل شد و وسعت
و رفاهیت در حال لشکریان پدید آمد بالجمله آشامیان تیغ
بخت را از فرو نشستن آنها و انصرام ایام برشکال و افتتاح طرق
و مسالك هوئی حرات و نخوت از سر رفته گر باره روی ادبار
بشواحق جبال و تنگنائی درها و جنگل ها نهادند و راه

مخزنول که بموضع کوزی آمده بود باز بکوهستان نامروپ گریخت و
بیلدلی بهوکن اگرچه بامتنظار متانت و استحکام مورچالی که
برکنارنهر دلی ساخته بود با گروهی انبوه از آشامیان شقاوت پیژوه بر
جای خود ثبات و استقامت ورزیده بود لیکن دیگر باره از راه
مستکنت و خضوع درآمد و سفرا فرحتاده مکرر التماس مصالحه نمود
خان پدیدار بقبول ملتصق آن غدار ناپاک اقبال نکرده همت بر
دفع و احتیصال آن مدبر بد سگال و گرفتن مورچالش گذاشت و
هشتم ربیع الثانی ابو الحسن و قراول خان و جمعی از مبارزان
ظفر قریب را تعیین نمود که بر کشتیهایی جنگی نشسته بقومهایی
روند و از آنجا بسرا بالایی شهر دلی روان شده از عقب مورچال او
در آید پس از رسیدن این فریق بآنجا اعدای بقدم مدافعت و
مقاومت پیش آمدند و حربی عظیم و کارزاری سنگر روی داد
آخر الامر مجاهدان نیروزی لوا غلبه و استیلا یافته بحصاری که
اعداد از بانس ساخته بودند در آمدند و مخالفان منهزم گردیدند
و چون ازان جانب که جنوب قاهره در آمده بودند تا محل اقامت
بیلدلی بهوکن که محاذی گرگانو بود و فرقه عظیم از محبوزان لثیم
آنجا بودند ده گروه مهاجرت بود و رفتن ابو الحسن با همراهان بر
سر آن گروه مقتضای مصحت امی بود حد سیده سالار فرزند د که
خود نیز با اکثر عساکر ظفر اثر از گرگانو برآمده برسر بیلدلی بهوکن
رود و مقرر نمود که ابو الحسن با همراهان همانجا اقامت گزیده
منظر رسیدن فوج بحر موج داشت و سفایان وصول حدوش منصور
زان طرف بر اعدای حمله کرد و میر مرتضی را بدستور سابق

بمحافظة و حراست کرکلو و مرانداز خان را بضبط آن روی رود
 دیگر موطن ساخته چهاردهم ربيع الثاني با جنود مسعود از کرکلو بر
 آمد و از آب دندک بیابان گذشته چون لشکر فتح رهبر بکنار فیهودی که
 پایاب بود رسید بحدلی بهوکن که از داخل شدن ابو الحسن بمورچال
 بنای ثباتش تزلزل یافته دل از دست داده بود و آماده فرار ایستاده
 از سطوت عساکر قاهره یکبار مغلوب رعب و خوف گشته چاره کار
 در فرار دید و با همراهان خویش از مورچال بر آمده راه گریز
 بهر و جنود فیروزی قرین نصرت و بهروزی بآن مورچال که در
 کمال رعایت و استحکام بود داخل شده برجای اعدای مخدول
 خیام نزول افراشتند از وقوع این فتح آشامیان تیره بخت مورد
 یاس و ناامی گشته دل از امید غلبه بر داشتند و رعایا و سکنه
 هر ناحیه که در ایام شور انگیزی و فتنه سازی سپاه آشام و ضعف
 و اختلال حال لشکر اسلام طریق بدو عائی و تهر گرائی پیموده
 بعضی بطوع و برخی بکراهت گریخته بودند دگر باره از متابعت
 او رجوع کرده روی التجا بلشکر منصور آوردند و چون مهابان خبر
 رسانیدند که جمعی از مقهوران در مورچالی که آن روی آب دهک
 ساخته اند پای جرات فشرده خیال تهر در سردارند خان خانان
 با جنود کیهانستان از آن موضع کوچ کرده هزدهم ماه مذکور بساحل
 آن دهک رسید مخالفان آشامی که در آن روی آب مورچال
 داشتند با آنکه آن آب عمیق عریض در میان حائل بود از مشاهده
 رایت و اعلام جنود نصرت اعتصام باز نگزیدند از موافقی که
 درین مقام باقتضای تقدیرات آسمانی روی داده مفاهای معارفت

جلود اسلام از دیار آقام شد آنکه هنگامی که خان خانان موافق
 بکناره آب رسیده مورچال مخدولان را با احتیاط نظر می نمود آن نویسن
 عقیدت آنین را غشی وضعی طاری شده بغلبه آن حالت از اسب فرود
 آمد و بروی زمین تکیه کرده ساعتی بخوابید و چون بهوش آمد
 بخیمه گاه رفته نزول نمود و بجای کوفت و آزارش که باعث
 مصالحه با آشامیان گشته و آخر بآن در گذشت هما بود و درین
 موضع بنابر حدوث این عارضه چند روزی اقامت نمود و درین
 مکان بدلی بهوکن که از سرداران عمده نامی راجه و هر آمد شجاعان
 آشام بود و بنابر رنجی که از راجه داشت قطع نظر از اهل و
 عیال کرده با سه برادر خویش از جدائی گزیده بود روی ارادت
 بلشکر فیروزی آورده نزد خان خانان آمد آن خان سپه از باقتضای
 مصالحت او را بخشش خلعت فاخره و دهکده کی و خنجر مرصع و
 اسب خوشدل ساخته دلجوئی و استمالت نمود و مقرر کرد که از مردم
 جنگی آن ولایت هر قدر تواند فراهم آورده بضبط و محافظت قرین
 و قصبات و راهها از ناصروپ تا کرکلو قیام نماید و راه دریا نیز تا
 موضع ترمهائی بعده او کرد چون او را در میان آشامیان بسر داری
 و هر لشکری اعتباری عظیم بود نزدیک فرصتی چهار هزار کس
 از مردم جنگی آن ولایت جمع نموده بمراسم خدمت گزاری و دوله
 خواهی پرداخت راجه ازین معنی بیمناک و هراسان گشته بر همه
 عمدهای خود بی اعتماد شد و بجای بهوکن را که چنانچه
 گزارش یافته هنگام شورش بازان و طغیان آب در محاربه و مجادله
 با عساکر نصرت مآب کمال سعی و کوشش نمود اضلا مدهانه و تبارن

تعمیمت صلح برای و رایست آنها مفوض ساخته بود رسیده بدمهید
مقدمات مصالحه پرداختند و پس از گفت و گوی بسیار چنین
قرار یافت که راجه یالفعل صبیح خود با دختر راجه پندام بیست هزار
توله طلا و یک اک و بیست هزار توله نقره بیست زنجیر نیل برعم
پیشکش و پانزده زنجیر نیل برای خان خانان و پنج زنجیر نیل
بجهت دلیر خان بفرستند و مقتضای در عرض دوازده ماه سه لک
توله نقره و نود زنجیر نیل بمرکار بادشاهی واصل سازد و هر ساله
بیست زنجیر نیل پیشکش می فرستاده باشد و تا وصول تدمه
پیشکش که ادای آن در مدت دوازده ماه مقرر شده بود چهار
کس از عدها که ارکان ایالت و حکومت او بودند هر کدام
یک پسر خود برسم گردان همراه لشکر ظفر پناه به بنگاله فرستاد
و فرزندان و عیال بدلی بهوکن با برخی از رعایای ولایت
کامروپ که در کوهستان نامروپ و دیگر جبال محبوس بودند
بلشکر ظفر اثر رساند و نیز مقرر شد که از سمت اوترکول ولایت
درنگ که یکطرفش بگواهی و طرف دیگرش بدریای آبی
برازی که از حوالی قصبه جمدهر میگذرد متصل است از جانب
دکن کول ولایت ببل قلی و در مرز که هیچگاه در تصرف
بندهای بادشاهی نبوده داخل پیشکش و ضمیمه ممالک محروسه
باشد و حد فاصل میان مملکت بادشاهی و ولایت آشام در
جانب دکن کول دریای کلذک و در طرف اوترکول دریای آبی
برازی قرار یافت و عهد نامه مشتمل بر تعهد این امور از جانب
آشامیان و قولنامه از قبل خان خانان مبنی بر قبول صلح بشروط

مذکوره نوشته شد و چون مقرر گردید که جلوس معهود براه ساحل
آب دهنگ لوی معارفت انراخته بگرگانو برود خان سده سالار بمیر
مرتضی نوشت که با همراهان و توپ خانه و آشپای که آنجا بود و
جمعی از رعایا و سکنه آن ولایت از مسلمان و هندو که اراده بنگاله
داشته باشند از گرگانو برآمده باشکد منصور پیوند و باین حدین
خبر فرستاد که بجهت نقل اسباب گرگانو برخی از نواره بانجا
فرستد و چون بدلی بهوکن اظهار نمود که چندی از نیلان راجه
که هنگام انبزام در صحرا و جنگل رها کرده بود درین نواحی
دمت جمعی بنفعص آنها معین ساخت و شب سه شنبه پنجم
جمادی الآخره وکلی راجه رسیده پیشکشی که رسانیدن آن
به تاخیر مقرر بود از طلا و نقره و صبیح راجه و دختر راجه پندام
با چهار پسر از عدهای راجه که بودن آنها در بنگاله تار رسیدن
تدمه پیشکش معهود شده بود بلشکر فیروزی رسانیدند و جمعی که
بنفعص نیلان رفته بودند بعد از چند روز رسیده پانزده زنجیر نیل
آوردند و دهم ماه مذکور از پنجم سال جلوس همایون که مقدمات
صلح صورت یافته بود خان خانان با موکب کیهانستان از دهنگ
کوهستان نامروپ کوچ نموده رایست معارفت بصوب بنگاله براراخت
و چون درین هنگام فی الجمله خفتی دراز از آن نوین بلند مقدار پدید
آمده بود بسرعت میر ده نورد گشته کوچ بر کوچ طی منازل می
نمود و چون بقره سانی رحید و بظهور بیومت که نواره که ابن حسین
بگرگانو فرستاده و نا تحمل اشیا و احوال مرکار بادشاهی نمی
کند و ازین جهت هنوز میر مرتضی از گرگانو برنیامده در فکر

سراجام نواره است مقرر نمود که تنهانداران چارنگ و کچور و دیو اگانو تا آمدن میر مرتضی در تنهانی خود بوده وقتی که میر مذکور عازم لکهو شده بود با او رفاقت نمایند بالجمله خان حیدر سالار با جنود نصرت شمار بیست و دوم شهر محظور لکهو گشته رسیده بانظار رحیدن میر مرتضی چند روز آنجا مقام نمود و چون میر مرتضی با همراهان و جمیع اشیا و اموال پادشاهی و خلایق کثیر از داور و اناث آن ولایت که بطوع و رغبت عزم مهاجرت از آن کفرستان نموده بودند رسید از آنجا که بلد بخت و سر انجام مهم سرزمین درنگ و دو مریه و غیر آن که چنانچه مذکور شد از ولایت آشام فمیمه ممالک مسروبه گشته بود و نظم و نسق مهمات گواهی که در مدت تسلط و استیلای آشامیان بد کمال اختلال یافته بود لازم بود و نیز بزم نراین زمیندار کوچ بهار را که دگر باره غبار فساد و طغیان انگیزنده بران ولایت مستولی گردیده بود تنبیه بایستی نمود و موسم برشکال قریب شده بود آن نوین سپهبدان باقتضای مصلحت عازم بنگاله گشت و دلیر خان را با اکثر لشکر و نواره بانظار رسیدن برخی از فیضان پیشکش که هنوز نرسیده بود هر لکهو گشته گذاشته بیست و هشتم ماه مذکور عازم گواهی شد و سلج آن ماه بموضع کلیا بر رسیده قره رجب از آنجا کوچ نمود و بجهت ملاحظه کردن حدود دوسریه و سرحد ولایت آشام و مملکت پادشاهی که بدازگی قرار یافته بود براه دامن گوروان گردید و بظاہر صریحت راه و اندوهی جنگل لشکریان سه چهار منزل تعب تمام کشیدند و چهارم شهر مذکور از دریای کهنک عبور نموده در پای قلعه کجلی نزول کرد و

چون مکر و خبیث راجه درنگ هنگام بپوش آشام همراهی جنود ظفر اعتصام اختیار نموده دران سطر بساط حیات در نور دیده بود و مادرش که با پسر خود حال اودر ولایت درنگ بود درین مدت بلوازم دولت خواهی قیام در زنده خان سپهبدان کس بطلمب مادر و پسر مکرده هیچ نرسداده دران منزل چند روز قیام نمود تا آنها و راجه دو مریه که او را نیز طلبیده بود برآمد و مهمات آن حدود را نظم و نسق دهد و درین ایام آن خان خانان سهه سالار را بظاہر استعمال بعضی از ادویه حاره که بتجویر طبیبان فرنگی بکار برد ضیق النفس و خفقان و آثار قرحه شش و استسقا که هر یک برآمده مهلت است برآلام سابق امزود بالجمله یازدهم شهر مذکور که مادر و پسر مکرده هیچ از درنگ رسیدند خان خانان آنها را بعزایات پادشاهی خوشدل و مستمال ساخته آن پسر را که ده ساله بود قائم مقام پدر صاحب و چون راجه دو مریه بسبب عارضه که او را طاری شده بود نتوانست آمد مادر خود را نرسداده تمهید سعادت نمود و او نیز در همین روز رحیده مورد استمال شد و آن نوین عقیدت آئین سیزدهم از کجلی کوچ کرده بموضع پاندو که مقابل قصه گواهی آنروی آب واقعست نزول نمود و چون از پیشگاه خلافت و جهاننایی بولایع همایون صادر شده بود که رشید خان بقوجداری سرکار ناصرب قیام نماید خان مذکور را بآن خدمت معین ساخته جمعی دیگر از امرا و مصلحداران و محمد بگ ملازم خود را با چهار صد سوار و دو صد

پایاده و برخی از نواره بهمراهی او تعیین نمود و روز دیگر دلیرخان از لکهنوده رسیده هشت زنجیر فیل که راجه آشام از جمله فیلان بهشکس متعاقب ارسال داشته بود رسانید و چون خان سپه‌دار باوجود شدت کوفت و آزار مہمات آن حدود را انتظام بخشیده خاطر از آن پرداخت بیست و ششم ماه مسطور از موضع پاندو بکشتی نشسته کوچ به کوچ روانه گشت و سلیم آن ماه بمقام بری تله که سر راه ولایت کوچ بهار است رسیده بعزم انتزام آن ولایت و تنبیه و تادیب بیم‌نر این آنجا نزول کرد و اردو و ساکنان لشکر که براه‌خاک می آمدند بعد از پنج شش روز رسیده محاذی موضع مذکور از آب گذشتند و اسفندیار خان و عسکر خان و راجه بهروز که در حدود گهواره‌گهات قاصت نموده بودند بلشکر فیروزی پیوستند و درین ایام کوفت خان خان بمرتبه رسید که کار از مداوا در گذشت و طبیعت مغلوب احتیالی مرض شد چون حال خویش برین منوال دید و کمال همت و حمیتش بتسخیر کوچ بهار مصروف بود عسکر خان را با اکثر جنود قاهره و نواره بیست و ششم شعبان بدان مهم تعیین نموده بجانب خضره روانه شد و اواخر روز چهار شنبه درم شهر رمضان المبارک از ششم سال جلوس همایون در دو گروهی خضرپور داعی حق را اپیک اجابت گفته ازین مرحله بنا بهر منزل بقایانوست چون این خبر از نوحه سوانج نگران بنگاله در دار السلطنه لاهور بمسامع حقائق محاصع رسید از آنجا که مراحم پادشاهانه قیمت سلج گوهر عذریه و اخلاص نیکو بدو های عقیدت مند و در پیش کا خلافت و جهانپاسی عاطفت و قدردانی را پایانه بلند

است حضرت شاهنشاهی برفوت آن فوئین ارادت آئین که بندد عهد فدوی این دولت ابد قرین بود متأسف گشته روح او را بانواع توجهات روحانی نوازش فرمودند و محمد آمین خان خلع الصدق آنخان مغفور را که بخدست و الاثنی میر بخشیکری و منصب ارجمند پنج هزاری پنج هزار سوار سربلندی داشت مورد انواع مکارم و اصناف اعطاف ساخته تعلی بخش خاطر محزون او گشتند چنانچه عتق‌ربیب بتفصیل در محل خود سمع گزارش خواهد یافت اکنون کلك حقائق نگار مر رفته و نافع حضور مهر انوار را از جای که گذاشته بود و باز بکف می آرد *

آغاز سال ششم از سنین خلافت والای عالم گبری مطابق سنه هزار و هفتاد و سه هجری و توجه بجانب کشمیر جنت نظیر

درین هنگام میمنت انجام که مآثر عدل و رافت پایه افزای اورنگ شمت و فرمانروائی دین و دولت را چهره افروز و جهان از فیض نعل و نصفت زینت بخش دیهیم سلطنت و کشور کشائی نشاط اندوز بود ماه مبارک رمضان بهزاران فرخندگی در رسیده بر زمین و زمان از پرتو معادت نور افشان شد و شب سه شنبه بیست و یکم فروردی رویت هلال کرامت انوار اتفاق افتاده سال ششم از عوام خلافت سعادت قرین گیتی خدیو با داد و دین بفرخی و فیروزی و نیک اختری و بهروزی چهره آغاز بر افروخت و چون بیست و پنجم این ماه میمنت پرتو سعادت نهضت ربابات عالیات

بعزیمت خطه دلهنیر کشمیر بود متبر شد که در ساعت مذکور دریاغ
دلکشا که آن روی آب راوی سخاوی قلعه مبارکه واقعست و بی شواذب
تکلیفات سخن در پی نسخه ایست از ریاض رضوان و مشتمل بر
عمارات فیض آیات و ملازل بهشت نشان پرتو فزول انگذده روزی
چند آنجا بساط اقامت گسترده و جشن فرخنده جلوس اشرف را
هر ساله وقوع آن در عید سعید فطر معهود گشته است گذارید
پس از انصراف آن بزم نشاط انجام لواپی توجه بصوب مقصد بر
امرازند و اسار همایون بکار پردازان پیشگاه سلطنت و سامان طراز
بارگاه حشمت عز صدور یافت که دران یستان سرای اقبال اسباب
و لوازم آن بزم خجسته ترتیب دهند درین ایام طیب خواجه
از اعظم خواجگان مازنی القهرامت چون بمادت معهود عریضه
مبنی بر اظهار مراسم عقیدت و دعاگوئی دولت فاعره با مختصر
پیشکشی شرفیاب خدمت و جهانداری احوال داشته بود عاطفت
بادشاهانه او را بار سال خلعت کسوت مبهات بخشیده ده هزار
روپیه از خزانه احسان بیکران بکسایش حواله شد که از امتعه
هندوستان خرید نموده برای او ببرد و هفت هزار روپیه در وجا
انعام عهد الرحمن دیوان بیگی و سبحان قنبرخان والی بلخ که او نیز
بار سال عریضه اظهار مراسم عبودیت و اخلاص کرده بود عطا گردید
و بقایبک ملازم سبحان قلی خان که از جانب او برخی جانوران
شکاری بوسم ارمنان باستان قبض مکان آورده بود بانعام پنج هزار
روپیه نوازش یافت و جمعی گذیر از اهل مازنی الذهر که بجهت
استفاضه ابواب مکرمت بادشاهانه بدرگاه خلایق پناه آمده بودند

بعطایا و مواهب سنبه کامیاب شدند و محمد آمین خان میر
خان که برحانیدن فوجی از جنود اقبال بجهت کومک لشکر دکن
معین شده بود ازان صوب رحیده دولت استلام عتبه جلال دریامت
و بعرض اشرف رسید که رعایت خان فوجدار موستان باجل طبعی
بساط حیات در نوردید و خنجر خان خلعت یافته در سلک کومکدان
صوبه کابل منظم گردید و معین خان بخدست دیوانی مکرار پرده
آزای هودج عزت زینت انزای مشکوی دولت ملکه مقدس نقاب
روشن رای بیکم از تغییر مقیم خان خلعت سر امرازی پوشید بیستم
این ماه مبارک فرجام موافق بهم اردی بهشت متصدیان پیش
خانه همایون باشاره والا در ساعتی مسعود سرادقات اقبال از
دار السلطنة لاهور بدرون پرده دریاغ دلکشا بساط حشمت و اہبت
گسترده و بیست و پنج مطابق چهاردهم اردی بهشت که ساعت
نہضت موکب مسعود بود پس از انقضای پنج گھڑی از روز مذکور
حضرت شاهنشاهی با مصر الہی و عظمت و شکوه جهان پناهی از
قلعه مبارکه سوار شده لواپی توجه بمن کشمیر بر امراختند و
دریای راوی را بجزر عبور نموده دریاغ دلکشا نزول سعادت فرمودند
درین روز میرخان فوجدار کوهستان جمون را بمعایت خلعت و
اسب با ساز طلا نواخته بخدست مرجوعه رخصت نمودند و از وقائع
صوبه بنگاله خبر در گذشتن خان خانان سه ساله ازین دار بیداد
بسماع همایون رسید و پس از سه روز از کمال مرحمت و نذر
بررسی اشاره معنی بہین ثمره شجره اقبال گزین باو نہال حشمت

و جلال پادشاهزاده قدسی عظیم محمد معظم مادر شد که برای
سرامرازی محمد امین خان خلیف الصدیق آخان مغفور بصره رسید
او عزت دوم بخشیده تارک امتحارش باوچ سربلندی برامرازند
و او را همراه به پیشگاه حضور آوردند و آمد خان بخشی دوم را در
حکم شد که در رکاب پادشاهزاده عالیقدر برود و چون خان مذکور
کامیاب این فخر و مباحات بملازمت قدسی برکات رسید عاطفت
خسروانه او را بمطای خلعت خاص از اجاس مو کواری بر آورد و در
جشن محمود بدیگر مواهب عالیله فوازش فرمود چنانچه در مقام
خود گذارش خواهد پذیرفت شب چهارشنبه نوزدهم اردی بهشت
هلال فرخنده شوال از انق سعادت طلوع نموده هنگامه انروز عشرت
و شادمانی گردید و روز دیگر که عید خجسته فطر بود حضرت
شاهنشاهی در مصلی که از خیمه ترتیب یافته بود برجم معبود
نماز عید گزاردند و بعد فراع از نماز الجمن آرای نشاط و کامرانی گشته
مریر عظمت و جہانبانی را از فر جلوس والا آسمان پایه گردانیدند
درین روز خجسته نخل بر زمین گلشن دولت و کامکاری نهال نیکو در
بوستان سلطنت و بخت یاری پادشاهزاده ارجمند محمد معظم دایم
دو لک روپیه و غرق ناصیه حشمت و سربلندی فروغ اختر اہبت
و بخت مندی پادشاهزاده والا قدر محمد اعظم بمطای طرا
مرصع مطرح انوار عاطفت گردیدند و امیر الامرا و راجہ جہوں
منگہ و دیگر عمدہای اطراب بمعنایت خلعت قامت مباحات
امراختند و براجہ حی منگہ خلعت خاص و آوری مرصع
و دو اسب عراقی یکی با ساز طلا و محمد امین خان میر بخشی

اسب عراقی با ساز طلا و ماده نیل و شمشیر و مہر و جہدھر
با علقہ مروارید و بنجایتخان ماده نیل و اسب با ساز طلا
و بغافل خان میر ماسان یک زنجیر نیل و بداندھند خان لقارہ
و براجہ رایمنگہ آوری یسی مرصع و بتربت خان جہدھر مرصع و
بمعد الرحمن ولد نذر محمد خان و طاہر خان و آمد خان بخشی
دوم و فیض اللہ خان و فدایتخان و حسن علی خان و قہاد خان
ہر یک اسب با ساز طلا عطا شد و نامدار خان کہ در دکن بود
باضافہ پانصدی بمنصب چہار ہزاری دویہزار و پانصد سوار والا پایگی
یاست و حربلند خان کہ او بیژن در ملک کومکیان آن موبہ انتظام
داشت از اصل و اضافہ بمنصب دویہزار و پانصدی ہزار و پانصد
سوار والا پلر خان باضافہ پانصدی بمنصب دویہزار و پانصدی ہزار
سوار و افتخار خان آخذہ بیگی از اصل و اضافہ بمنصب دویہزاری
ہزار و دویہصد سوار و ارسلان خان باضافہ پانصدی بمنصب ہزار
و پانصدی ہشت صد سوار و از اصل و اضافہ روح اللہ خان بمنصب
ہزار و پانصدی پانصد سوار و دیانت خان بمنصب ہزار و پانصدی
دویہصد و پنجہ سوار و التفات خان بمنصب ہزار و پانصدی صد و
پنجہ سوار والا پایگی پانصد منصب خنجر خان کہ در ملک
کومکیان کابل انتظام داشت از اصل و اضافہ ہزار و پانصدی ہزار و
پانصد سوار مقرر گردید و بخندار خان بمعنایت ماده نیل و اسمعیل
زمیندار ہوت کہ درین ایام شرف اندوز ملازمت اشرف گشتہ بود
بمرحمت خلعت و نیل و اسب با زمین و ساز نقرہ و شیخ بہاؤ الدین
ملتانی بمطای خلعت و ماده نیل و انعام یک ہزار روپیہ و یکرم

سنگه گوانداری بعدایت خلعت و اسب بزرگ و ساز بقرة و المان
خویشگی که فوجدار بهرامی بود بعدایت خلعت و خطاب خانگی
و در پیشد زباید از کهور که تازه دولت زمین بوس رسیده بود
بعدایت خلعت و خاتم مربع با علامه مراد و اور بوسی و بهرچی
مربع و یک ز خدر وین و حصص رحگی مشمول عظمت دادشده
گردیدند و عید الرسول دکنی که از منصب معزول شده بود تسالده
ده هزار روپیه موصوف کشت و عمدت خال بعدایت خلعت مبالغی
گشته در زمره و مکه و موافق با خط پذیرفت و میرد حق خلعت بدنه
در یک توپکیان معزول موحداً چون منتظم شد و بهرمان الدین
برادر زده ناصر خان که از ولایت ایران رومی بنابر بان آستان
مپهرشان آورده بود دولت زمین بوس شده سطحت یافته بعبای
خلعت تشریف بعدایت پوشید و شایع عبد اوفای بکاری و بشیخ
عبد الله اکبر دلی و شیخ محمد بوسف کردیزی و کسب در هندی
اعمر هرگاه یک هزار روپیه و محمد صادق داد عند الله مقوی
و صدر موسی بدرا او یک هزار روپیه و بهر عطا گرد و او هزار روپیه
نقد و سکه و سواران آن نیز به خط پادشاه مرشد و دو امرای
نامدار و عمدت های درگاه مپهر مدار منزل راجه جیسنگه و نجابت خان
و مرتضی خان و ابراهیم خان صوبه دار لاهور و فاضل خان میر سامان
و چندی دیگر اداست بهر پیش نموده تحف و زینت و محل عرس
و ساد و چون این امر و ملاحتن عمارت در دهان دولت و کسب امرای

و بهر بشارت و ساد امرای و ساد سواران و سواران رایست مصر
طریق از افغان شاهان بهر از آمد از سوانج این ادا آنگه چون مپوائی
مپهر که امیر امیر صوبه دار دکن و راجه حوت - سنگه سا دیگر جنود
و هزاره با ساد و امرای و مپهر بودند درین وقت جمارت و جبرگی بدوده
شکون بشکمر امیر امرای آورده بود و وقوع این معنی که از غنیمت
آن عده امرای نامدار دلی بود و عت عتاب دشت - ملک رباب
آمرای تالام آری چند ادا نمود که صوبه دار دکن را از تغییر او
ببروزند و خنر برج سلطنت وادان رخ شده گوهردار چ عظمت و جلال
دشت امرای و عاقل قدر مرخنده خصال محمد معظم تقویص فرماید
و هشتم سوال که موضوع چه ده فکر مصر و خاتم است و احتشاده بود
پادشاهان و رجمند و تدار را دایم عوب مرخص نمودند و هنگام
رحلت آن نهال سزید گشتن حسمت و بعدایت خلعت خاص
و بهر رس امپ عمری ازان حمه در رس با زین و ساز طلا
و ساد و رس ترکی و یک رجمند و حسمت حاده و ساز بقرة
و حسمت و ساد و مل و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد
و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد
مورد عواطف گوناگون ساختند و مپهر راجه جیسونت سنگه را که در
دکن بود بعدایت ارمال خلعت خاصه و دو امپ یکی با ساز طلا
و حسمت و وزیر حاکم صوبه دار اکبر آباد را که بصمت تداست خدمت و
انسان و صدق عدول و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد

خلعت و نامداری معین فرموده اورا بمنابت خلعت و یک زنجیر
میل مباحی گردانیدند و سید خانرا بقلمه داری دولت آباد خجسته
بنیاد و محمد تقی خان را بخدست بخشی گری آن صوبه تعیین
نمودند و روز دیگر مکتب ظفر پیکر از چیمه ککر نهضت نموده
دریای چناب را بجهت عبور کرد و چهار دهم قصبه بهنبر که از انجا
داخل بکوهستان کشمیر میشوند فیض اندوز نزول اشرف شد از
دار السلطنة لاهور بکشمیر جنت نظیر چهار راه سلوک مشهور است
یکی راه پکلی که دور ترین مسالک است خم و پنج و نشیب و فراز
بسیار دارد لیکن گرم سیر است و دران راه برف کمر از دیگر
راه ها می بارد و زود زائل می شود چون خواهند اوائل موسم لاله
و شگوفه و جوش بهار کشمیر را دریابند ازین راه میروند و راه مذکور
می و پنج منزل و یکصد و پنجاه و چهار کوه پادشاهیست
کروهی دویست جریب و جریبی بیست و پنج ذرع پادشاهی باشد
دو راه چومک که بیست و نه منزل و یکصد و دو کوهست درین
راه نیز بارش برف کم است اما بعد از آب شدن آن در یکدو موضع
گل و لای بسیار میشود که گذشتن ازان کمال تعب و صعوبت دارد
و ازین راه بداراسط بهار کشمیر میتوان رسید میوم راه پونج که بیست
و سه منزل و نود و نه کوه پادشاهیست آن راه نیز کم برف است
و بآن راه اواخر بهار کشمیر را می توان دریافت چهارم راه پرنچال^(۷)
که هشتاد کوه پادشاهی و بیست و پنج منزل لشکر است ازان جمله

تا بهنبر که راه هموار است هشت منزل و سی و سه کوه و از بهنبر
تا کشمیر که کوهستانست دوازده منزل و چهل و هفت کوه و این
راه ازان سه راه دیگر مراد میبرد و بربر فقر است و برفش دیر مرتفع
میکرد و چنانچه تا اواخر اردی بهشت در سرگدل پرنچال برف و سرما
می باشد و ممکن نیست که ازین راه بعیر شگوفه و لاله جوغاسی
که بهترین اقسام لاله است و در مبادی موسم بهار کشمیر می شکفت
توان رسید لیکن از دیگر طرق نزدیک تر و بهتر است و چون بذاهر
صعوبت راه که اکثر برخواستن جبال است شتر از بهنبر پیشتر
نمی توان برد و دران کوهستان غنیر نیل و اسپ و استر و مزدوران
کشمیری بار نمی برند و مرادقات جاه و جلال پادشاهی آن قدر
که در دیگر اسفار و حرکات همراه می باشد بآن راه بردن متعصر و
تخفیفی دران ضرور است از زمان حضرت جنت مکانی چنین
معهود شده که در یازده منزل ازان منازل دوازده گانه که چوکی هتی
و نوعهره و چنگش هتی و راجور و تهده و بیرم کله و پوشانه
و بالی کتل پرنچال و هیر پور و شاجه مرگ و خان پور باشد
هر جا یکدست منزل مرغوب مشتمل بر حرم سرا و غسالخانه
بجهت دولت خانه میسازند و باصلاح اهل کشمیر آنرا لری گویند
و عمارت و مرمت هر یک ازان لریها بعد از اهتمام یکی از امرای
عظام مقرر می باشد همچنین از هر راه که رایات عظمت و جاه متوجه
کشمیر شود همین طریق معمول است از انجا که رایات عالیات را
یک چند در دار السلطنة لاهور اقامت روی داده درین نهضت مسعود
تأخیری واقع شد چنانچه اول ماه خرداد الیه همایون ظل درود

بقصبة پهنبر افگند و بدین جهت برف از راه پرنچال زائل شده بود
توجه موکب ظفر پناه بآن راه مقرر گردید و چون راهها و کربوهایی
دشوار گذار آن کوهستان عبور تمامی مساکر گردون مآثر را که
که بسط عرصه زمین بران تلک و هنگام رکوب و نزول عرض و طولش
فرسنگ در فرسنگ است گنجایش نداشت حکم اشرف بنفاد
پیوست که راجه جیسنگه و نجابت خان و فدائی خان و تباد خان
و غیرت خان و بسیاری از امرا و منصب داران و اکثر توپخانه
و زمره احدیان و زوائد اردو و لشکر در حواله آب چذاب و نزدیک
گجرات خرد اقامت نموده تا هنگام مراجعت رایات جلال از خطه
کشمیر دران حدود باشند و طاهر خان با برخی دیگر از امرا
و خصم جاگیر یافت و صف شکن خان با جمعی مامور شده که در بای
کتل پهنبر تمکن گزیده مضبوط و خبرداری دهند آن کوهستان قیام و
ورزد و آبله و وروده را بی حکم و دستک مانع آید بواسطه آنکه مردم
در مضائق و مزایای کوهستان درهائی تنگ از گذرت و ازدحام آزار
بکشند و از عقبات مشکله بآسانی عبور نمایند اشاره را صادر
شد که برخی از امرا و منصب داران و ارباب خدمات نزدیک
با کارخانجات ضروری ملازم رکاب نصرت مآب بوده محمد امین خان
میر بخشی با برخی از بلدها و ماضل خان مدیر مامان با زوائد
کار خانجات و بعضی دیگر از مردم دو سه منزل از دنبال موکب
اقبال یکی از عقب دیگر بیایند و شانزدهم موکب ظفر پناه از
پهنبر بهمت نموده بلری چوکی هندی که بر گذار تالابی خوش واقع
است و اهتمام آن باشد خان متعلق بود نزول کرد و خان مذکور

یک زنجیر نعل برهم پیشکش گذارند و همچنین بهرامی که نزول
معادت میشد هر یک از عمدها که اهتمام آنرا متکفل بود پیشکشی
در خور حال میگذرانید هفدهم نو شهره که برگشته است و جمیع بغایت
معمور و رودی عظیم از پیش تصب آن جاریست و در عهد حضرت
عرش آشیانی اکبر پادشاه طاب ثراه بفرموده آنخسرو خورشید جاه
قلعه متین از سنگ بر گذار آن رود ساخته شده مورد نزول همایون
گردید و چون اهتمام لری آن بمتصدیان سرکار نهال حدیقه دولت
و کام کاری بهار چمن حشمت و بخت یاری پادشاه زاد ارجمند
محمد اعظم تعلق داشت آن عالی منصب والا تبار پندانه سرورید
گوان بها با برخی دیگر از نقاش آشیان برهم پیشکش گذارند درین
منزل اسلام خان صوبه دار کشمیر که بجهت صوبه داری مستقر الخلافه
اکبر آباد یرلیغ طلب بنام او صادر شده بود با همت خان مهین
خلف خویش رسیدند دولت زمین بوس دریافت و بآن خدمت
مربند گشته بعنایت خلعت و احب با ساز طلا و فیل با مازنقره
و بافانده هزاری هزار موار بمنصب پنجزاری سه هزار موار مورد
نوازش گردید و همت خان بقوعداری نواحی آن مرکز سلطنت
معین گشته بعنایت خلعت و احب مبلهی شد و از منصبش که
در هزاری هزار سوار بود پانصد موار دو اسبه سه اسبه قرار یافت
هزدهم پیشکشی هندی و از انجا بر اجور که لری دولتخانه آن باهتمام
متصدیان سرکار نعل برومند گلشن اقبال ثمره شجره عظمت و جلال
پادشاهزاده فرخنده خصال محمد معظم متعلق بود شرف نزول
آکشدند و از جا پ آن کامگار بخت بدار پیشکشی از زواهر

جواهر بنظر صبر النور و مبد و شهنشام چراغانی که باهتمام راحه
 حیات زمیندار آسما از هیمة برکنار رود خانه و بر فراز کوه ترتیب
 یافته بود بهجت امروز طبع مقدس گردید و عاطفت بادشاهانه راجه
 مذکور را بعطای خلعت و انعام بجهیز او رویه نوازش فرمود پیغمبر
 موضع تنه که مرتضی خان باهتمام لری آن ماضور بود از ورود اشرف
 کام یاب عز و شرف گردید و خان مذکور مراسم پیشکش بنقدیم
 رسانید و روز دیگر موکب اقبال از کتل رتن بلچال که کربوه ایست
 حضرت دشوار گذار عبور نموده بلری بدمر کله نزل فرمود اگرچه
 طریق این مرحله مر تا مر کربوه صعب المرور است اما مواره آذرا
 طی می توان کرد از سختی کتل برنچال بدمت که در بعضی عقیبات
 پیاده باید رفت حضرت و نصوات و خرمی اطراوت آن کوه فلک شکوه
 بمرتبه است که بشیر شده از آن شکفت نیست اگر نهال خشک
 خامه مر سبز بهار جاردان و آب در جوی مضطر روان گردد در تمام این
 راه که گویی قلطره مرطومت در میان ریاض جنت تمنای بلفشه
 و پامین و اقسام سبزه های شاداب و گل های رنگین و درختان موزون
 مدره قامت طوبی آنین حضرت بهشت برین از حاضر ناظران میبرد
 و مشاهده آبهای روان کولر مثال و چشمهای مانی تسنیم زول غبار
 کنورت و ملال از دل های تماشاگران میشود و این کتل منتهی میشود
 بدره بدمر کله که نمونه از کوچه باغ مودوس است از دو طرف کوههای
 سبز خرم پر منوهر سر بهرخ اخضر کشیده و چون صحنه عارض نوخطان
 صیوش سبز های دایکش بران دمیده و رود خانه که عذوبت آن
 گرد بیرونقی بر چهره چشمه خضر پیخته و صفای زلالش آب آینه

بخاک بر آمیخته دران دره جویان دارد و منبعش قال پریان است
 و لری دولت خانه بادشاهی برکنار آن ساخته شده قبل ازین
 آبشاری دران دره واقع بود که بقدر چهار آسما آب از سی گز ارتفاع ریخته
 داخل رود خانه میشد و بقدر حضرت جنت مکتبی روزی آن
 تختگاهی از سنگ ساخته بودند که آنجا نشسته تماشا میکردند
 چون بمروز ایام تقدی آب سنگ را بریده ریزش آب و
 و کیفیت آبشار بحالت سابق نمانده است بالجمله بدمت و دوم
 لری پوشانه که پای کتل برنچال است از ورود ماضور میض آمود
 شد و روز دیگر موکب منصور ازان کربوه صعب المرور عبور نمود
 از پانین کتل مذکور تا فراز آن قریب دو کوه پادشاهیدست میاهان
 جهان گرد و دیاران عالم نورد بر محیط خاک چنان راهی صعب
 هولناک نشان نداده اند شعرای مجیدان و شاعران بلاغت نشان
 که بنظم و نثر تعریف کشمیر دایمیر و شرافت مدینه و ریاض
 خصوصیات آن خطه فردوس نظیر نموده اند طریق وصف صعوبت
 راهش نیز زیادی خامه صفر رقم پیچیده اند چنانچه عذولیب نواهی
 ریاض قدس معنی حاجی محمد جان قدیمی درین باب گفته

• بیت •

بکشمیر اعتقاد ما درست است

ولی ایمان براهش سخت است

و صاحب طبع ملیم محمد قلی وصف تنگی راه بلطف سخن چوین

• بیت •

درین راه خوش بود معشوق دلخواه • که نتواند کس او را بود از راه

مجموعه موكب جلال بعد از طی آن عقده در نضای بالای گنل که
لری آن باهتمام اسلام خان بود نزول اجلال نمود بیست و چهارم
لری هیره پور از نزول همایون کلمباب فیض و صفا گشته روز دیگر
آنجا مقام شد و فردایی آن بمنزل شاجه مرگ توجه فرمودند نزدیک
منزل مذکور موضع بیست که مزار شیخ موسی بغدادی که معاصر عارف
مبجانی و دلی حقانی حضرت سید علی همدانی مدس سر العزیز بوده
آنجا واقع شده سرزمینی بمنزله دل نشین است و درختان موزون
طوبی نشان دارد و جوتی بقدر دو آملیا که گوئی از نهر سلسبیل
جدا شده مابین مقبره شیخ و مسجدی که آنجا ساخته اند میگذرد
و همه جا در میان چنار جریان دارد الحق مکانی فیض قرین و زهت
گاهی خلد آئین است بیست و هفتم لری جهان کباب منزل خانپور
در اهتزاز آمد درین راه مرز میذهای خرم و خوش و مرغزارهای
دلکش و جداول آبهای صافی و گلهای رنگارنگ و سبزههای
گوناگون بنظر هدایون درآمد و خصائص و کیفیات کشمیر بهشت
نصیر و آثار حضرت و نصارت و صفا و طراوت آن خطه داپذیر
آشکار گشته غبار تعب و محنت راه از دلهای نظارگیان زدود
و درین منزل سیفخان که پیشتر بکشمیر آمده بود و مراد خان
زمیندار قیمت دولت زمین بوس دریافتند و روز دیگر آنجا مقام شده
فردایی آن کنار دریای بهت نزدیک موضع هفت چنار مضرب خیام
حشمت گشت و سلج ماه مذکور آنجا مقام شد و غرضی قصد
مطابق هودهم خرداد که ساعتی مسعود بود شهباشه روزگار اراذل
روز از موضع هفت چنار حوار مغیبه اقبال گشته بهار آما روی توجه

بگلشن کشمیر آوردند و اواط روز دولتخانه والا بفیض قدوم اعرف
و کشر حدیقه چنان گردید چون وصف خطه کشمیر و تعریف
خصوصیات آن بلده فردوس نظیر فراتر از پایتخت تحریر است و در
کتاب مستطاب بادشاهنامه که مشتمل است بر وقایع عهد دولت
اطلی حضرت علیبن مکانی فردوس آشیانی صاحب قران ثانی
شاه جهان بادشاه طاب ذراه برخی از خصائص و احوال آن بلده خلد
مثال از ریاض و بصائین جنت دهان و جزیرهای دلکش فیض
مکان و چشمه سارهای تسنیم مانند عذوبت قرین و گولابهای صافی
ضلال آئینه آئین و آبشارهای دلغریب فرح نزا و یلقاتها خوش
هوای دلکشا و مرز میذهای خرم و خوش و درختان موزون دلکش
و کثرت ریاحین و ازهار و نور نوک و اثمار و زهت عرصه و نضا و
لطافت آب و هوا و دیگر مزایای شگرف که آن بلده فیض بلیاد بآن
از سائر امکنه و بلاد امتیاز دارد مشروح و مبین گشته لا جرم درین
صحیفه متأثر سعادت و اقبال بنوصیف متلذذات و شرح خصائص
و کیفیات آن که تفصیلش را مجلدی جدا گانه باید نوشت نمی پردازد
بالجمعه چهارم ماه مذکور هوای گلگشت باغ و بستان از بهارستان
خاطر انور خدیو جهان سر بر زده نخست باغ فیض بخش و فرج
بخش را از فیض قدوم خرمی و نصارت بخشیدند و از آنجا سایه
سعادت به باغ نشاط افکندند میر آنگلشن فردوس مانند فرمودند و هس
از فراخ بدولت خانه و الا مراجعت نمودند درین هنگام مردار خان
نوجدار مرکب به رایج بفرج داری مرکب سورتبه از تمبیر تطبی الدین
خان که در سلك کومکین لشکر دکن منتظم شده بود منصوب گشته خلعت

مهر نرازی یافت و چون مجاهد برادر فیض الله خان باجل طبیعی در گذشته بود عاطفت بادشاهانه خان مذکور و دو برادر دیگرش را بمطای خلعت از لباس گذورت برآورد از موافق این ایام دفع و استیصال قوم سبیل است از کنار دریای نیلاب آن گروه و خامت پزوه قبیلہ انداز قبائل امغان نیازی که بیشتر از آنها در آن روی نیلاب تمکن دارند و در موافق ایام برخی از آن طائفه بد فرجام در موضع دهنگوت که آن روی آب است و حضرت شاهنشاهی آنرا بمعظم بکر موسوم ساخته اند اقامت گزیده بودند و بنا بر آنکه تومی مقصد جهالت کیش و فرقه دیو حیرت ناعاقبت اندیش اند و مصی اوجات مصدر شر و فساد می گشتند اشارت والا بقوجداران و حکام آن حدود صادر شده بود که آن شور بخت را از آن سرزمین خرج و از عاج نمایند و بموجب فرمان همایون آنها را بآن روی آب چابده بودند چون بمسامع حقائق مع جمع رسید که درین اوقات آن جمع واجب القمع بمقتضای جهالت و ناعاقبت اندیشی مسلک بغی و عصیان و طریق مردم و طغیان پییده اند و گروهی انبوه از آن خود مران خسروان مآب پیایمردی جسارت و دایمیری از آب قلاب بدور نموده بر تهنانه بادشاهی که درین طرف آب است حمله آید اند خلیل الله خان فوجدار آنجا که بنیروی همت و شهادت بم نیات فشرده بآن مردودان نابکار بمداغ و مقابله پیش آمده اند و آردیش و کارزار جان نثار گشته تهنانه بدصرف مقهوران در آمده است اجرم چهره غضب بادشاهانه بشعله غیبت نروزان شده یرایغ لازم المتثال از موقف قهر و جلال صادر شده که فدائی خان

میر آتش که باتوخانه منصور در کنار دریای چناب بود با اهل توخانه بدان صوب شتافته آن مدبران برگشته روزگار را بمزای کردار باهنگار رساند و خان مذکور بمجرد ورود منشور لامع النور عازم آن حدود گشته بتلبیه و استیصال طاعیان بدستال پرداخت اگرچه باجماع توجه امواج قاهره که مقاومت آن فزون از اندازه طاقت دتوان آنها بود اهل و اعیال و اکثر مواشی و مال خویش با جمعی از آب گذرانیده بودند لیکن گروهی که بجسارت جهل و غرور درین طرف آب مانده بودند طعمه تیغ سطوت مبارزان نصرت مند گشته سر بجایب نیستی در کشیدند و عرصه آن فاحشیت از خار وجود عامیان مردود پیرایش یافته از مال و مواشی آنها غنیمت فراوان بدست میاه ظفر پناه آمد و قریب دو لک روپیه از نقد و جنس بمرکز خاصه شریفه ضبط شد و فدائی خان روزی چند آنجا توقف نموده بدو بیست تهنانه و ضبط و نسق آن سرزمین نمود و چون یرایغ همایون بخنجر خان که در سلک کومکیان صوبه کابل انتظام داشت صادر شده بود که بر جناح هرعیت و استعجال بدان صوب شتافته بجسارت تهنانه و فوجداری آنجا قیام نماید بعد از رسیدن خان مذکور فدائی خان او را در آنجا متمکن ساخته مراجعت نمود چون راجه رهنانه متصدی مهمات دیوانی را در راه کشمیر عارضه طاری گشته باشنداد انجامیده بود درین وقت مستوفی قضا روز باسجه حیاتش از دفاتر هستی برآورد و منصب جلیل القدر وزارت اعظم بقاضی خان میر سامان که بسمت نصیلت و جامعیت در علوم سنجیدگی و معامله بهمی و رزانت رای

منصف بود و استحقاق این خدمت والا رتبت داشت نامزدگشته
 یازدهم ماه معطور بتقدیص این رتبه والا و منزلت عظمی سر مباهات
 باوج کمرانی رسانید و بعطای خلعت خاص قاصت امتیاز
 افرات و افتخار خان بخدمت مبر سامانی خلعت افتخار پوشید
 و ملتفت خان برادرش از تغییر او آخته بیگی شده خلعت یافت
 و روح الله خان بخدمت مبر بخشی گری احدیان از تغییر ملتفت
 خان منصوب گشته بعنایت خلعت مباهی شد از شرائف سوانح
 این اوقات قدسی بركات افزایش وجوه خیرات و مبرات در
 عهد سلطنت اعلی حضرت هر سال در پنج ماه متبرک از خزانه
 احسان بادشاهانه مبلغ هفتاد و نه هزار روپیه بواسطت صدر الصدور
 باریاب استحقاق و مستاجین و زمره اتقیاد و صالحین انفاق میشد
 بدین دستور در هر یک از محرم و ربیع الاول دوازده هزار روپیه و در
 رجب ده هزار و در شعبان پانزده هزار و در ماه مبارک رمضان
 سی هزار و در هفت ماه دیگر خیرات را وجهی مقرر نبود از آنجا که
 همواره همت قدسی نهمت شهشاه مومق حق پژوه بر کام بخشی
 خلائق و آنجا مقاصد حاجت مندان مقصور و طینت لازم
 السعادتش بافاضت آثار کرم و اشاعت انوار احسان محتاج آسا
 خورشید مان معطور است درین وقت حکم معلی از پیشگاه فضل
 و مکرمت بصدر الصدور و متصدیان امور بیوتات صادر شد که دران
 پنج ماه متبرک بدستور سابق عمل نموده در باقی شهر نیز که
 بیشتر وجه انغانی مقرر نبود هر ماه ده هزار روپیه باریاب استحقاق
 انفاق شود که وجوه خیرات مقرر از سابق و لاحق در سالی یکا

لک و چهل و نه هزار روپیه باشد تا ارباب احتیاج در تمام عرض
 حال بهر اندوز وظائف خیر و افضال بوده هیچ وقت از مواهب
 پادشاهانه محروم نباشند و این میانجی سواهی زیر دست که از وجوه وزن
 مبارک شمسی و قمری در سالی دو نوبت دامن امید خلائق را
 لبریز نقد مقصود می سازد و دیگر مراتب خیرات و مبرات وجوه
 انقانات و ادراکات که از کید ضابطه و دستور بیرونست محتاج
 وهم و محتوای خیال بضبط و تعداد آن نتواند پرداخت *

جشن وزن مبارک قمری سال چهل و هفتم

درین ایام طرب بخش نشاط پیدا که مرصه دلگشای خطه
 کشمیر از فرزنزل شهشاه مهر اتسر بهر سریر خدیو جهاندار
 عالم گیر سعادت آگین و فیض پذیر بود موسم وزن فرخنده قمری
 در رسیده جهانینرا نوید شادمانی و بشارت کمرانی رسانید و روز
 مبارک یکشنبه هفدهم ذی قعدة مطابق بیوم تیر پس از دو
 پاس روز آن جشن دل افروز انعقاد یافته وزن محمود یائین معبود
 بفعل آمد و سال چهل و ششم قمری از عمر کرامت طراز حضرت
 شهشاهی بهزاران میمنت و فرخندگی بانجام رسیده حال چهل و
 هفتم آغاز شد درین روز همایون فاضل خان وزیر اعظم باضافه پانصد
 سوار بمنصب پنج هزاری دو هزار و پانصد سوار را رتبی یافت و
 دانشمند خان بعطای ابرایت افتخار افرات و مرتضی خان و
 کدور راصنگه والله یارخان هر یک بعنایت اسب باساز طه مباهی
 گشته بعنایت خلعت باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و

پانصدی دو هزار سوار مشمول عاطفت شد و انتخاب خان میر
سامان باصافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد
سوار و میث خان بصوبه دارچی کشمیر از تغییر اعلام خان منصوبه
گشته بعفایت خلعت و افزایش بمنصب مشمول عاطفت شده
و حکیم محمد مهدی بختاب حکیم الملکی نامورگشت و معین خان
از اصل و ضافه بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و مراد خان
زمیندار ثبت بعفایت خلعت و اسب و خنجر مرصع و از اصل و
ضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و مغاخر خان از اصل
و اضافه بمنصب هزار و چهار صد سوار و محمد تقی خان که خدمت
بخشگیری دکن باو مفوض شده بود بمنصب هزار و دو صد و
پنججاه سوار و خدمت طلب خان بعفایت اسب و الله قلی چپ
بانعام یک هزار روپیه و مرحمت اسب و شمشیر مورد نوازش
گردیدند و سعید جعفر ولد مین جلال بخاری که در موطن مالوف
خویش گجرات بود بانعام سه هزار روپیه مورد مرحمت گردید و
و عنایب خان ولد ظفر خان که در کشمیر اختیار گوشه نشینی کرده
بود از اصل و اضافه بمالیه بیست و چهار هزار روپیه کسر
مکرمت گشت و بخواجه معین الدین ولد خواجه خداوند
خلعت و یک هزار روپیه و بخواجه عبد الرؤف ده پندی و قاضی
عبد الوهاب اقضي القضاات هر کدام یک هزار روپیه و بشیخ
محسن کشمیری خلعت و دو هزار روپیه و بیچندی از شعرا و
عازندهای کشمیری سه هزار روپیه و بزمرا غمہ سنجان هند که ملازم
رکاب نصرت مآب بودند سه هزار روپیه انعام شد از حوائج در

گذشتن فاضل خان وزیر اعظم است ازین جهان فانی از آنجا که
کسبیبی ارباب اعتماد را سپهر حسد پیشه دشمن دیرین و روزگار
دل آزار همواره با خردمندان بر سر کین است آنگاه عقیدت آئین
را که خلعت خدمت بلند رتبت وزارت بر قامت قابلیتش
زیبقده و شایان بود پس از تسلیم آن خدمت کوفت معده بهم
رمیده در اندک فرصتی اشتداد یافت و چون اشهب عمرش از منزل
ستین بچند مرحله بر گذشته بحدود سبعین مشرف گشته بود
و طبیعت شیخوخه را قوت مقاومت آن مرض معیب رسانده
معالجه و مداوا سودمند نیفتاد و بیست و هفتم ذی قعدة که در
یازدهم آن بغور رتبه والای دیوانی کسرانی یافته بود داعی حق
را لبیک اجابت گفته جهان گذرانرا پدرود نمود حضرت
شهنشاهی که قدردان گوهر اخلاص و قیمت سنج جوهر عبودیت اند
بر فوت آن دستور دولت خواه متأسف گشتند و نعش آن مغفور
بموجب وصیتش بلاهور نقل یافته در باغی که جهت مدفن
خویش ساخته بود مدفون شد و درین روز که سیزدهم تیر ماه وعید
گلابی بود چون طبع مبارک خاقان حق شناس از حدوت این
حادثه متأثر گشته بود مراسم آنروز را موقوف فرمودند و روز دیگر
جشن مذکور بآئین مقرر بفعل آمده پادشاهزادهای کام کار و الانتبار
و امرای نامدار رسم گذراندن سرایچههای مرصع و مذاکر بجا آوردند
و درین روز برهان الدین برادر زاده فاضل خان مرحوم که تاز از
زمین بدرگاه سپهر آئین آمده بود مورد انظار نوازش گشته بعفایت
خلعت از لباس سوگواری بر آمد و بمنصب هشت صد و پنجاه

سوار مر بلند شد دهم دی الهجه که عید فرخنده اشعی بود مراسم آن عید - عید بعمل آمد و حضرت شاهنشاهی بمادت مهیود به مسجد عیدگاه پرتو قدم گسترند و پس از ادای نماز معاودت فرموده و هم قربان بجای آوردند و شب بیست و هفتم باغاره معلی بر کوهچیه که آنطرف دل و بروی دولخانه والا واقع است و همچنین بر کشتیها در روی دل چرافانی در کمال خوبی و نظر فریبی شده تماشای آن نشاط امزای طبع همایون شد و نویدی دیگر بر روی دل چراغان کشتیها هنگامه امروز عشرت گردید و بکرات حضرت شاهنشاهی بکنگشت و پساتین سیر نزهت گاهها توجه فرموده معصرت اندوز گشتند درین ایام شہامت خان حارص حصار شهر دار الملک کابل بحراست قلعه ارک آن بلده فیض قریبی از تقدیر قلعه دار خان و شمشیر خان تہانہ دار غزنی بمحافظت حصار شهر مشکور و قلعه دار خان پتہانہ داری غزنی تعیین یافتند و از وقائع صوبہ بنگالہ بمسامع حقائق مجامع رسید کہ خواصخان از کومکیان آفزونہ باجل طبعی بمطامعیات در نوردید و چون از موافق صوبہ دکن معروض پیشگاه خلعت شد کہ سید علی و راجی ولد افضل کہ از نوکران عمده عاہل خان بود ازو مفارقت جسته بعزم بلذگی درگاه آمان جاہ روی ارادت بلشار ظفر اثر دکن آوردند عفایت بادشاہانہ اولین را بمنصب در ہزاری ہزار و پانصد سوار و دوسہ را بمنصب ہزار و پانصدی ہفت صد سوار فواخست و دلاور خان حبشی از کومکیان دکن بخطاب حبش خانی مرفوز شد .

نہضت رایات جاہ و جلال از نہت اباد کشمیر بجانب ویرناک و از انجا بصوب دار السلطنہ لاہور

چون در سمت جنوبی کشمیر چشمہ سارہای کوثر زلال و نہت گاہهای خلد مقال کہ ہریک زینت بخش اقلیمی و چشم و چراغ کشوری تواند بود واقع شدہ بر پیشگاه خاطر خورشید مآثر چنین پرتو امکند کہ بدان صوب توجه نموده بشاط اندوز سیر آن اماکن دلگشا کردند و از ویرناک سمت اقبال و بجانب دار السلطنہ عنان بر تابند و روز مبارک دوشنبہ بہجت و دہم محرم مط بق چہارم شہریور کہ ساعتی فرخندہ اثر بود مکتب جاہ و جلال از ان خطہ فردوس مقال نہضت نموده آنروز در موضع پانہور کہ مر زمین آن زمفران زار است و درانجا باغی خوش و منزل دلکش برای دولخانہ بادشاہی بر کنار آب بہت ماخذہ شد پرتو نزول گسترد و روز دیگر قرینہ دینی ہور محط سراق منصور گردید و فردای آن قصبہ بلج برارہ کہ آنجا بر طرایین آب بہت و بہستان سرا در کمال نہت و صفا سعادی ہم واقع است از ورود محمود سعادت آمود گشت و دران مکان فیض نشان یکروز مقام شد و بہشت و ششم کہ راست ظہر طراز از دج برارہ باہتر از آمد تا ہل کہہ بلکہ کہ منتهای سیر کشی امت حضرت شاهنشاهی سوار سفینہ اقبال قطع مصامت فرمودند و از انجا بدولت بر تخت روان نشسته باسلام آباد معروف ماہیچہ کہ دو چشمہ خوش و مہارت عالی دلکش دارد حرف قدم بخشیدند و چون آن موضع باقطاع تازه

نهال ریاض خلعت شاداب نخل گلشن سلطنت بادشاه زاد ارجعه
محمد اعظم متعلق بود آن نوگل خدیقه دولت پیشکشی از نوادر
جواهر بنظر قدسی متأثر رمانیدند و بیست و هفتم باغ و عمارات چشمه
سار آصف آباد معروف بمچپی بهون که مثل آن سرچشمه چشم
سیاحت پیشگان جهان دیده کم رسیده و مشتمل است بر عمارات
عالی دلنشین و حیاض و ریاض فیض آئین از نزول همایون انوار
میهنت پذیرفت و چون آن مکان نزهت نشان مرغوب طبع اقدس
آمد روز دیگر قرین عز و احتشام آنجا مقام فرمودند و از جانب
رخشندة اختر برج سلطنت تابنده گوهر درج خلعت بادشاهزاد
عالمقدر محمد معظم که آن موضع بقول ایشان تعلق داشت و هم
پیشکش بتقدیم رسید بیست و نهم چشمه سار فیض بنیاد بیگم آباد
معروف باحول از درون اشرف آبرویافت و آن چشمه ایست
هم چشم کوثر و تسنیم که تا غروب هر صبح از زلال صافی آن دست
و رو نشوید سیمای روشنی نگبرد و تا ماه هر شامگاه بطریق العکس
دران غوطه بخورد رخسارش جلالت پذیرد آتش را در عنایت و گوارائی
مست مزیت بر آبهای دیگر است دران نزهت گاه دولت عمارات
پادشاهانه و منازل خسروانه در کمال زیبای و زینت و رفعت و متانت
ساخته شده و بلخی خوش و بستان مرای دلکش دارد که ریشه نهال
محببتش از سرزمین خاطر رضوان آب می خورد دران بهارستان عشرت
بیزیک روز مقام شد و چون آن مکان حلد مثال بر سر کار برده ارای هودج
عظمت صدر نشین تنق حشمت نواب تقدس نقاب زیب النما
بیگم متعلق بود آن ملکه ملکی اطوار ادای مراسم پیشکش و نثار

نمودند دوم صفر ریات جهانگشا یکم آباد انتهای نموده پرتو
درد چشمه سار شاه آباد معروف به ویرناک اکند آن منهل پاک
و چشمه فیض ناک منبع دریای بهت امت و آب بسیار دارد در
کمان صفا و برودت که پنجه آفتاب تاب مردهی آن ندارد از آن می
جوشد و جداول و انهار از آن جریان می یابد دران مکان نزهت قرین
دیز عمارات عالی دلنشین و بستان جنت آئین مشتمل بر نهالهای
خوش و آبشارهای دلکش که هر یک آب روی کشوری تواند بود
ساخته شده چون فیض هوا و نزهت و صفای آن موضع دلکشاملائم
طبع اقدس خاقان جهان آمد در روز آنجا بساط اقامت گسترده
گلشن افروز دولت و بخت و چمن آرای عشرت و شادمانی بودند
از موانع آنکه چون جعفر خان صوبه دار مالوه بجهت تفویض
خدمت جلیل القدر وزارت اعظم به پیشگاه حضور طلب شده بود
صوبه داری مالوه از تغیر او بنجابت خان که در کنار چناب بود
مفوض گشته فرمان والا شان مشتمل برین معنی با خلعت خاص
بجهت او مرحل شد و منصبش که پنجهازری چهار هزار موار بود
بافاده یک هزار موار افزایش پذیرفت و از رفائع صوبه کجرات
بمسامح حقائق مجامع رسید که شوریده بخت بی سربهای از قوم
بلوچ دران ناحیهت بومست مردای باطل و اغوای دیو پندار
خود را دارا بشکوه نام کرده بود و جمعی از راقعه طلبان فتنه جو و
اوباش بی آبرو فراهم آمده غدار فساد می انگیزند و طایفه
کولیان کجرات که پیوسته هوای تمر و حودای طامیان آن گره
معدیان پیروز را در مر است آن فرومایه را دست آویز فتنه ساخته

هوش افزائی می کردند مهابت خان صوبه دار آنجا بدفع او پرداخته ملک جمعیت مقصدانی که بران مجهول فراهم آمده هنگام آزایی انسان بودند از هم کسبخت و فرقه کولیان را تادیب بلیغ نموده گرد دمار از روزگار شان انگیزخت و آن تیره بخت بی نام و نشان را ازان حدود آواره ساخت بالجمله پنجم ماه مذکور موکب منصور از شاه آباد بجانب دار السلطنة لاهور عیان اقبال منعطف ساخته هشتم بهیراپور که سر راه پرنچال است پرتو نزول امکنند و در اثنای راه حضرت شاهنشاهی بصیر آبشار او هرکه در دره دست چپ راه واقع است و کمال قدرت و غرابت دارد توجه نموده نشاط اندر تماشای آن شدند درین منزل سیف خان که بصوبه دارئی خطه کشمیر منصوب شده بود بعطای خلعت و اسب عربتی و یک زنجیر نعل مهابی گشته دستوری معاودت یافت و مراد خان زمیندار تحت خلعت یافته مرخص شد و از وقایع دار السلطنة بموقف مرض رسید که ظفر خان که برهم گوشه نشینی آنجا بسر می برد باجل طبیعی روزگار حیانتش پیری شد و از هیرة پور در عرض یازده روز عرصه پهنیر از غبار موکب مسعود عطر آمد گردید و راجه جی منگه که بموجب فرمان همایون در نواحی گجرات اقامت گزیده بود و صف شکن خان که در پهنیر نزول داشت و راجه رای سنگه و دیندار خان دولت ملازمه اندوختند و راجه حیات زمیندار راجور بعبایت خلعت و ماده نعل مرغراز گشته و خصمت انصراف یافت و روز دیگر که در پهنیر مقام بود از وقایع صدقیر الخلفه اکبر آباد بموقف مرض رسید

که امام خان صوبه دار و کفایت خان دیوان آن مرکز دولت باجل طبیعی رحمت هستی پر یستند و برلیغ کرامت عنوان بنام هوشدار خان صوبه دار دار الخلفه شاه جهان آباد صادر شد که بعد از رسیدن صیغ خان که از تغییر او بحراست قلعه مبارکه و نظم مهمات دار الخلفه معین شده بود بمستقر الخلفه شتافته بصوبه دارئی آن مصر اقبال قیام نماید و صیغ خان بخلعت نوازش یافته مرخص گردید که بزرگی خود را بدار الخلفه رساند و بعد انداز خان از تغییر همت خان بقومدارئی نواحی اکبر آباد تمیین یافته بعطای خلعت مهابی شد و از منصبش که در هزار و پانصد سوار بود پانصد سوار دو اسبه سه اسبه مقرر گردید و میر مهدی بزرگی بدیوانی آن مستقر حشمت منصوب گشته خلعت مرغراز پوشید و مقیم خان بدیوانی مرکز ملکه ملکی خصال تقدس نقاب طراز هودج عفت و احتجاب روشن رای بیگم مهابی گشته بعطای خلعت سربلند شد بدست و شهم موکب ظفر مآب از دیوانی چنان بجهر عبور نموده بر ساحل آن نزول معادت فرمود و چون قراولان دران نواحی شیری چند قتل کرده بودند شوقش شیر شکار بعزم مید آن مهاج ضار و درندگان مردم آزار روز دیگر که مقام بود سوار شده ازان جمله دو ماده شیر را که هر یک بچه داشت بتفنگ از پای در آوردند و شیر بچه را قراولان گرفتند و صباح آن که از کنار دریا کوچ شده دگر باره بشکار شیری چند که باقی مانده بود توجه نموده دو ماده شیر و چهار شیر بچه را بتفنگ از پای در آوردند و فیض الله خان قراول بیگی را بعطای خلعت نواختند چهارم ربیع الاول موانق

بودند و هر روز ساطع بدر برتو سعاد بود - صاحب سجده
 و گدازده عمارت در ساطع خانه آن روز بود - صاحب سجده بود
 در صبح گردید و بر سر حال بودند در روز - صاحب سجده بود
 و تربیت خان که بموجب حکم والا در لاهور مانده بودند دولت
 آستان بوس دریافتند و پس از دو روز اقامت در آن حدیقه خلد
 آسا اواخر روز چهار شنبه عقیقه ماه مذکور مطابق هجدهم مهر که
 ساعت دخول دار السلطنة بود حضرت پادشاهی برین
 الهی لوی عظمت و جلال ازان بمنابرای اقبال بر افراخته روی
 شهر آوردند و از دریای راوی بجزر عبور فرموده قلعه مبارکه
 را بقدم میمنت قرین رفعت و دروا چرخ برون بخشند درین
 ایام راجه جی سنگه بعطای خلعت خاص قاصت مباحات افراخت
 و ظاهر خان از چاکیر رحیده جبهه های عتیقه سلطنت گردید و
 بعطای عصای مرصع نوازش یافت و میر خان فوجدار کوهندستان جمون
 از اجار سید بنقهیل صفه مینه شرف اندوز شد و حید سلطان از سادات
 کریمای معلی که یک چند در کلکنده بود و برهبری سعادت و یاوروی
 بخت از اجا بقصد استلام آستان خلافت و انتظام در سلک خدمت
 گزاران پیشگاه سلطنت از قطب الملک جدا شده بود دولت آستان
 بوس یافته یک زنجیر نیل برسم پیشکش گذارید و بعطای
 خلعت سر بلند گردید و ازین جهت که ملا عوض و جیه پناهر
 تقصیری مؤرد عتاب خسروانه شده بود خواجه قلاتر که شرف بیادیت
 با منزلت فضیلت فراهم داشت بخدمت احتماب از تفییر او
 در خدمت سروراری بوسید و چون درین - صاحب خان چیده را یکی

از چندهای پادشاهی بساطقه عداوتی که دار داشت بر رخ جمده
 ز پامی در آورده بود سعادت پاک - صاحب سجده را رسانید و پسران
 و دیگر در ماندگان آن مرحوم مؤرد عاطفت گشته دعوات خدمت
 مؤرد و تنقید و کوچک بیگ ملازم بدن العزیز خان والی بخارا که از
 جانب آن خان والا دومان چند مر اسب و برخی جانوران
 شکاری برسم از منان آورده بود سعادت استلام آستان فلک احترام
 در آنده آنها را بنظر انور رسانید و بمراحم خسروانه موافراز گشت
 و حاجی محمد عرب فرستاده امام یمن شرف اندوز ملازمت اکسیر
 خدمت گشته دو مر اسب عربی و دو نبطه شمشیر که امام
 برسم هدیه بارگاه خلافت ارمال داشته بود بخدمت اشرف گذرانید
 و بعطای والا نوازش یافت پانزدهم عزم زیارت روضه منوره حضرت
 جلالت مکتی نور الدین محمد جهان گیر پادشاه طاب ثراه که در آن
 روزی آب راوی واقع است از خاطر ملکوت ناظر گیتی خدیو حق
 بر سر مر بر زده بآنمز از فیض انوار شرف قدوم بخشیدند و روح
 آن سرور آرای محفل خلد را بغایت و دعا روح افزا گشته ده هزار
 روپیه بخدمه و مجاوران آن روضه میض مکان انعام فرمودند

جشن وزن مبارک شمس و آغاز سال چهل و ششم

درین ایام میمنت فرجام که جهان از مآثر عدل و رافت
 در عالمگیر مالک رقاب کامیاب بود و فبال آمال عالمیان پتر غیم
 محاب نصفت و احسان خاقان مهر انور - پسر جناب سر مهر
 و شاداب فرخنده جشن وزن شمس آن پایه ابرای ارزنگ خلافت

و جهانگشایی طرب پیرای اجمن ایام گذشته هنگامه خرمی و نشاط رونق پذیرفت و روز مبارک در شنبه یازدهم ربیع الثانی مطابق بیستم آبان در عمارات فیض بنیاد شاه برج دار السلطنة لاهور که در رفعت و شان عزت بخش چرخ ذات البروج و آفتاب هر صبح بمن تماشای آن شگرف مکان بر نردبان نه بایه ملک در عروج است و باشاره همایون پیشکاران پیشگاه دولت برای این جشن به طراز آنرا ببط بساط تجمل و احتشام بنوعی که معمول این سلطنت گردون بسطت است زیب و آرایش فزوده بودند خجسته بزمنی دلکش و مقدس مسجدی مسرت اما پیرایه انعقاد یافت و خورشید گیتی روز اوج عظمت و اقبال پرتو ورود به برج میزدادکننده وزن مسعود بآئین مسعود بمل آمد و سال چهل و پنجم از عمر همایون بهزاران هیمنه و فرخندگی بانجام رسیده سال چهل و ششم آغاز شد حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن مبارک سریر آزادی حشمت و کمرانی گشته دست دریا نوال بجد و انصال کشودند درین روز خجسته امیر خان صوبه دار کابل به موجب پربلغ طایب از آنجا آمده بود نامیده ساری عتیقه خلعت گداید پیشکشی شایسته از امپان عربی باد رفتار و ترکی واهوار و نغانس جواهر و دیگر رغائب و نوادر گذرانید و بعطای خلعت خاص اختصاص یافته از منصبش که پنج هزاری پنج هزاره دار بود یک هزاره دار دو اسبه سه اسبه مقرر شد و نجابت خان صوبه دار مالوه بمرحمت یک زنجیر نیل مشمول عاطفت خسروان گردید و منصب هوشدار خان صوبه دار مستقر الخلافه اکبر آباد از اصل و اضافه چهار هزارى سه هزاره

قرار یافت و احد خان بخشی دوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارى سه هزار و هشت صد سوار و فدائی خان باضافه پانصدی بمنصب چهار هزارى دو هزار و سه صد سوار و صف شکنان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار و سیفخان صوبه دار کشمیر بمذاپت ارسال خلعت و شمشیر و افتخار خان صوبه سامان بمطای قلمدان و عبد الرحمن ولد نذر محمد خان بانعام پنج هزار روپیه و منتفقت خان باضافه پانصدی بمنصب دو هزارى شش صد سوار و مخلص خان باضافه پانصدی بمنصب دو هزارى چهار صد سوار و حکیم الملک باضافه پانصدی بمنصب دو هزارى پنج صد سوار و از اصل و اضافه هزار و پانصدی هزار و پانصدی پانصد سوار و محمد عابد برادر فیض الله خان بمنصب هزارى سه صد سوار مر بلندی یافتند و عادل خان که یکچند بر مگوشه نشیلی در لاهور بسر میدرد منظور اظهار عاطفت گشته بمرحمت خلعت و بمنصب دو هزارى هفت صد سوار دگر باره کامیاب دولت بندگی گردید و سید سلطان کرلائی که چنانچه گذارش یافت که درین ایام بآستان معلی رسیده بود بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرافراز گشت و از ده هزار روپیه و ده سراسپ یار عطا شد و شیر سنگه زمیندار چنده که درین هنگام شرف ازدوز ملازمت اوسیر حامیده گشته بود بمرحمت سر پنجم و اور بسی مرصع و منصب هزارى چهار صد سوار و خطاب راهگی تارک مباحات افراخت و لطف الله خان و جواهر خان خواجه مرا و خدمت طلب خان هر یک بمذاپت ماده نیل و هردیو زمیندار کوهستان جمون و دربار خان خواجه سراهریک بمرحمت

امپ با ژین و ماز نقره مباحی شدند و خواجه بهادرالدین از خواجه
زادهای مازنی الفهر که رخصت طواف حرمین شریفین زاده شد
الله شرفا و قدرا پادشاه بود بمطای خلعت و انعام پانزده هزار روپیه
کامیاب عطاقت شد و کوچک بیک ملازم عبد العزیز خان والی
بخارا بمرحمت خلعت و انعام دو هزار روپیه مرام از گشته رخصت
انصراف یافت و قاضی عبد الوهاب اتصی القضاة و محمد ولایت
و حافظ رحیم الدین و حکیم مائت و راقم این صحیفه اقبال و چندی
دیگر هر کدام بانعام یک هزار روپیه مباحی شد و پنج هزار روپیه
بزمرة نغمه منجان و سرود مرایاء آن بزم پر نشاط عطا گردید و پنج
زنجیر نیل پیشکش بهادر خان صوبه دار اله آباد بنظر انوار رحمة
و جمعی از عمدها و امرای حضور پرنور اهای مرام پیشکش نمودند .

فرستادن صحیفه قدسی در جواب شاه عباس

والی ایران با موعانی قیمت هفت لک

روپیه مصحوب تربیت خان

چون شاه عباس والی آذربایجان بمقتضای صلاح الدیشی و آداب
سلجی بجهت تهنیت مریر آرای این زمیندار ادرنگ خلعت
و شعور کشائی بوداق بیک بحر قلندر سلطان چوله تفنگچی
اقامی را که در ملک عمدهای او بود بانامه مبنی بر مرام
مبارکباد جلوس همایون بر سر پر حطقت ابد بلبلد و مبنی
از تواضع بکجهتی و اتحاد ارمنانی شایسته از تحف و نقائص
ایران زمیندار پادشاه چهار آئین فرستاده بود و او در مد چهار جلوس

وال باحقان معلی و حیده ادای مراتبه صفات نمود و در همان
مال کامیاب مرام بخسروانی شده رخصت انصراف یافت
درین اوقات حضرت شهنشاهی را بر پیشگاه فمیر آفتاب اشراق
که دقیقه صبح رمز انفس و آفاق است چنین پرتو اتکند که
قدسی صحیفه عطاقت مشحون در جواب آن نامه تهنیت مصحوب
طرز نگارش داده با برخی از نقائص و نوادر ممالک هندوستان
بروم ارمنان مصحوب یکی از عمدهای درگاه آسمان جافزاد والی ایران
فرستاد و تربیت خان صوبه دار ملتان را که از بندهای منجید عمده
این دولت گردون توان و صاحب ثروت و جامان بود باین خلعت
مقرر نمودند و در روز جشن وزن اشرف او را بمطای خلعت و یک
زنجیر نیل با ماز نقره و ماده نیل و ده مرامپ از انجمه دو
عربی و دو عراقی یکی از آنها با ساز طبل و جینه مرصع و شمشیر
و مهر و ترکش همگی با ساز مرصع و با ضافه یک هزار موار بمنصب
چهار هزاری چهار هزار موار سرود انظار نوازش ساخته بصفارت
ایران زمین مرخص فرمودند و گرامی مرامله که بموجب امر
اعلی داشتند خان انشا کرده بود با موعانی از مرصع آلت و
و نقائص امتعه و اثواب و دیگر نوادر و غنائب این مملکت فلک
صحت که زیاده از هفت لک روپیه قیمت آن بود مصحوب خان
مذکور فرستادند .

معاودت شهنشاه سلیمان مریر

از پنجاب بدار الخلافة شاه جهان آباد

چون خاطر ملکوت ناظر گیتی خدیو عالمگیر از ملکوت

خطه کشمیر و سیرو شکار عرصه پنجاب و نظم مهام آن حدود فراغت یافت و یک چند سایه چتر همایون انوار سعادت بر ساحت آند یار گسترده ساکنان آن بوم و بر از فیض معدای و احسان پادشاهانه کامیاب و بهر روز گردیدند عزم مراجعت بصوب دار الخلافه شاه جهان آباد که مستقر سریر سلطنت ابد بنیاد است از باطن الهام موطن سریر زد و روز مبارک جمعه پانزدهم ربیع الثانی مطابق بیست و چهارم آبان که ساعتی مسعود بود متصدیان و عمله پیش خانه خلعت یافته بموجب امر و الاسراقات اقبال بیر زدند و دو تن به هر دهم مطابق بیست هفتم آن که اختر شفا خان پایه سریر اعلی ساعت این نهضت فرخنده مقرر کرده بودند قریب سه پاس روز حضرت شاهنشاهی با قرالهی و شکوه جهان پناهی بر نیل کوه پیکر بدیع منظری که تخت آسمان پایه زرین بر پشت آن نصب کرده بودند سوار شده لوائی توجه بر افراختند و آن روز در باغ فیض بخش نزول سعادت نموده دو روز دیگر در آن یستان سراسر دولت قرار اقامت دادند و چون سویده داری دار السلطنت لاهور بدستور سابق بابراهیم خان مفوض شده بود او را بعطای خلعت نواخته رخصت فرمودند و حاجی محمد طاهر بر نهج سابق بخدمت قلعه داری آن مرکز سلطنت خلعت سرفرازی پوشید و تا روز خان میواتی نوچدار دیبالپور بعطای خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مهابی گشته بخدمت مرجوعه مرخص شد و بیست و یکم که از باغ فیض بخش کوچ شده خدمتکن خان و عابد خان و چندی دیگر از امرا و بعیاری

از پددهای منصبدار را با اکثر زوائد آورد و کار خاسجات رخصت فرمودند که براه راست پدشتر رفته در دار الخلافه امر از شرف ملازمت نمایند و مقرر ساختند که خود با خاصان و نزدیکان و عمله شکار رخصت بشکار گاه کتو داهن توجه نموده در آن شخیر گاه اقبال نشاط شکار اندوزند و همه جاشکار کفان و صید انگنان طی منازل نمایند و بیست و چهارم در چهار منزلی دار السلطنت امیر خان سویده دار کابل را بمعنایت خلعت خاصه و خنجر باعلافته مرورید و در اسب هر دو با ساز طلا سربلند ساخته رخصت انصراف فرمودند بیست و هفتم عرصه شکارگاه کتو داهن از سایه سفنجق جهان کها نور آگین گشته عمارات فیض آیات دولت خانه آن بنزول والا مهبط انوار شرف و کرامت شد و دو روز فیض اندوز اقامت همایون گردید چون اعتقاد خان القماس نموده بود که یک چند در لاهور بوده متعاقب بعضی حضور رمد او را خلعت عطا کرده مرخص فرمودند و میر خان فوجدار کوهستان جمون بهدایت خلعت و اسب با ساز طلا سربلند گشته بخدمت مرجوعه رخصت یافت و از آنجا که بعرض اشرف رنده بود که برخی از مفسدان فواحی بهدایت در بمقتضای ناعایت اندیشی غبار شر و عصیان انگیزند باز دهم جمادی الاولی فدائیکان در عتبه اضافه بهتحدود مرخص شده که تا بهدایت و تادیب مفسدان نساد آئین و بندرست آن مر زمین کرده متعاقب بیاید و صالح بهادر از تغیر خانه زاد خان بفوجداری آن حدود خلعت سرفرازی پوشید و شیر سنگه زمیندار چنجه بمکرمت خلعت و جیفه مرصع و اسب با ساز طلا و نقره

و یک زنجیر فیل کلمیات عاطفت گشته بوطن مرخص شد و از خزانه احسان بادشاهانه پنج هزار روپیه بکس خواجه عبد الغفار که از مادر علی النهر عریضه آورده بود و هفت هزار روپیه بفرستاده کو پک اتالیق که از عده های سبحانقلی خان والی بلخ است و مختصر پیشکشی بجناب والی سلطنت فرستاده بود حواله رفت که از امتعه هندوستان خرید نموده برای آنها ببرند درین هنگام عاطفت بادشاهانه فروغ دودمان حشمت و کامکاری بهار بوستان ایست و بختیاری بادشاهزاده والا قدر عالی هم محمد معظم و مهاراجه جسونت سنگه و دیگر عده های اطراف را بمرحمت خلعت زمستانی نواخت و راجه جی سنگه و محمد امین خان میر بخشی و دیگر امرای بازگاہ سلطنت و عده های آستان خلعت را بعطای خلع فاخره قامت امتیاز امراخت و امیر الامرا که از صوبه داری دکن معزول گشته بود بصوبه داری بلکاله معین شده فرمان کرامت عنوان مشتمل برین معنی با خلعت خاصه زمستانی بجهت او مرسل گردید و حکم شد که پیدشگاه حضور نیامده بدار صوب شنباد سیزدهم ماه مذکور موکب منصور از دریای ستلج ببحر عبور نمود و باقر خان فوجدار مهربند و جهانگیر قلیخان فوجدار میان دواب شرف اندوز ملازمت گشتند و روز دیگر دولت خانه باغ مهربند از فیض قدوم چمن برای حدائق عظمت و جلال بهارستان اقبال گشت و چون طراوت و نصارت و نزعت و صفای گلشن دلکشا ملائم طبع اقدس افتاد و چهار روز شرف اندوز اقامت همایون شد بیست و دوم باغ فیض آئین اقباله از نزول شرف

کعباب خرمی گردید و چون خاطر ملکوت ناظر بهیر و شکار مخلص پور مائل بود ربابات عالیات از اقباله بآن سمت متوجه شده بیست و هشتم خضر آباد که سه کروهی مخلص پور است مخیم سرادقات حشمت شد و حضرت شاهنشاهی بعزم سیر عمارت و باغ مخلص پور که بغیض آباد موصوم است بکشتی از دریای چون عبور نموده آن گلشن سرای دولت را سیر نمودند و اواخر روز بدولت خانه همایون مراجعت فرمودند و سه روز آنجا اقامت گزیده بشکار چرز نشاط اندوز بودند و سربلک پرکاس زمیندار مرصور و آن حدود جنبه های آستان سلطنت گشته برخی جانوران شکاری از باز و جره و شاهین برسم پیشکش گذرانید و بعطای خلعت کسوت مباحات پوشید هفتم جمادی الآخره نزدیک کرنال مضرب خیم ایست و جلال شد و بعرض اشرف رسید که الله یار خان که هنگام نهضت رایست منصور از دار السلطنت لاهور کونتی بهمرمانیده از راه راست پیشتر بدار الخلافت شاه جهان آباد آمده بود در آنجا باشند آن عارضه بمط حیات در نوردید و ملتفت خان بخدمت داروغگی گرز برداران و ملازمان جلو که بآن خان مرحوم متعلق بود خلعت سرافرازی پوشید و باقر خان فوجدار مر هفت و جهانگیر قلیخان فوجدار میان در آب خلعت یافته بخدمات مرجوعه مرخص گشته نهم ماه مذکور نواهی قصه پانی پت مبدط انوار فزول شد و روز دیگر که دران منزل مقام بود زبده امرای عظام جمفرخان که او را از مالوه بجهت تفویض خدمت جلیل القدر وزارت طلب داشته بودند دولت زمین بوس آستان سلطنت دریافته یکمزار مهر و یکمزار روپیه

بصیغه نذر و برخی از جواهر زواهر برپیشکش گذرانید و شهنشاه که
ساعتی مصروف بود درانجمن خاص عسکریه بخداست والی وزارت
اعظم که آن نوین اخلاص آئین را لیانت و شایستگی آن حامل بد
مر بلند گفته بعطای خلعت خاص با چرخکی قامت امتیاز
افراخت و درین هنگام ملا یحیی نایب که ملا احمد مهین برادرش
رکن رکن دولت بلجاپور بود و او بیادری بخت و دلالت سعادت
جدائی از عادل خان گزیده بآستان خلافت نشان که قبله انبیا
مقبولست بصدق نیت روی ارادت آورده بود شرف تلمذ شد
پیر مرتبه دروخته خلعت مباحات پوشید چهاردهم لواحق سونی
پست سرگز را بکوت گشته و در روز آنجا مقاد شده طبع
مبارک بشکار نیله کار نشاط اندوخت و درین اوقات از وقایع موبه
بهار معروض بارگاه سلطنت گردید که میرزا خان فوجدار دربنگاه
که در آن در حال بود رکورد پذیر سید محمد زاهد سرور یک مرد
بود در آن حدود باجل طبیعی روزگار حیاتش چندی شد و بیعت
و دوم باغ فیض بنیاد آخر آباد بعد مدوم کیتی خدیو حق هرمت
کامیاب نرخت و صفا گردید و تابست و بهم در آن بستان مرلی
حشمت بزم آرای الهیت و کامرانی بوده چهار شنبه سید ماه
مذکور مطابق یازدهم بهمن که ساعت بانوار سعادت قرین بود
پس از در پاس روز بعزیمت دخول شهر بر فیصل کوه شوخی که
تخت فدر روز بخت زرین بر کوه پشت آن منصوب گشته بود
سوار شده رایست توجه بصوب دار الخلافت افراشتند و در باغ مرهندی
که بر سر راه بود فرود آمده نماز ظهر بجماعت گزاردند و بعد فراغ

از نماز قرین تابید روانی و فر آسمانی از انجا متوجه گشته ساخت
دار الخلافت را بیرون مصروف کرامت آورد ماخفتند و قلعه مبارک را
از یمن نزول همایون مر باوج گردون بر انداختند درین ایام پیشکش
عادل خان حاکم بلجیا پور مشتمل بر شانزده زنجیر نیک و نفایس
جواهر و مرمع آلات بنظر قدسی برکت رسید و عادل خان بخدمت
داروغگی مصلحانه مبارک که پیشتر بالله یار خان مرحوم منصوب
بود سرافراز شده بمنابیت خلعت و احسب و شمشیر مباحی گشت
و ملتفت خان و سوار خان بخدمت میرتوزرکی مر بلند گشته هر یک
خلعت برافرازی پوشیدند و اسفند یار بیگ و بر خوردار بیگ برادران
الله یار خان مغفور بعطای خلعت از ایاس کدورت بر آمده مورد
عنایت و رعایت گردانیدند و حاجی محمد فرستاده امام
یمن بر رحمت خلعت و انعام چهار هزار روبه مشمول عاطفت گشته
رخسخت انصراف یافت چهارم رجب امالتحان از مراد آباد رسیده
بناحراز دولت ملازمت چهار مراد بر اندوخت و چهار مراد اسب عراقی
بر میل پیشکش گذرانید بعطای خلعت خاصه مر مایه مباحات
اندوخت و محمد بیگ خان که مابق قلعه دار انشور بود از انجا
رسیده دولت زمین بوس دریادت و غایت الدین خان ده اخشی
مریة دکن بود بنظم مهمات بندر صورت از تغیر رعایت خان منصوب
گشته بمنابیت خلعت و بضافه پانصدی سیصد سوار بمنصب هزار
و پانصدی پانصد سوار مر بلند شد و سید صدر جهان خویش خلیفه
سلطان که بر رهبری سعادت از ایوان بعزم بنگی ای آن خلعت
نشان آمده بود شرف اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گشته بعطای

خلعت و منصب شایسته کلباب شد و هفت مراسم عربی که محمد پاشا حاکم لهما از روی عهدیت و اخلاص بر سر پیشکش مصحوب عبد الله بیگ نام شخصی بجناب خلعت و جهاننداری نمرنگه بود بنظر انور رسیدند آورنده بخلعت و انعام میاه می شد مصحوب او هشت هزار روپیه با برخی اجناس برای پاشای مذکور ارسال یافت بیست و چهارم بعزم سیر و شکار رایت سوارانوار پرتو اقبال باغر آباد آمدند و در انقاي راه رکن الدوله جعفر خان سپاه خود بنظر انور عرض نمود و یک مراسم با ساز سرود پیشکش کرده عاطفت خسروانده او را بعطای خلعت خاص عزراختصاص بخشید و حضرت شهباشی از آخر آباد بانوب شکار شرف دردم بخشیده چند روز آنجا بصید فخری نشاط اندوز گشتند و بیست و نهم رایت مراجعت بشهر افراسخند و سیوم شعبان بخضر آباد توجه نموده دو سه روز بسیر و شکار آن حدود مصرت اندوختند درین هنگام باقتضای رای عالم آرا صف شکنان را با برخی از عساکر قاهره تعیین نمودند که باورنگ آباد رفته در خدمت دره التاج سلطنت و بخنایاری توة الظهر عظمت و کامکاری پادشاه زاده والا قدر نجسته شیم محمد معظم باغد او را بعطای خلعت و اسب و بلصافه پانصدی مد سوار بمنصب سه هزار و پانصد سوار سر بلند گردانیده پنجم ماه مذکور مرخص فرمودند و بچندی از همراهان او اسب و برخی خلعت عطا شد و معصوم خان خلف شاهنواز خان مرحوم بقوجداري تهرمت معین گشته بمنایت خلعت و اسب با ساز طلا سرورازی یافت و همت خان از تغیر او قوربکی شده بعطای

خلعت مزمانه انتخار از دوخت و معتقد خان که سابق قوجدار ملطانیور بلهری بود بقوجداري مرکز جونیور از تغیر قضاقر خان منصوب شده خلعت نوازش یافت و خواجه نذیر از تغیر وزیر خان بحراست قلعه فلک احساس و غنایت خلعت میاه می گشت بیست و دوم احتشام خان که در سلک کومکیان بنگاله بود از آنجا رسید دولت اندوز تقبیل داد علیه گردیده بعطای خلعت کموت میاهات پوشید *

آغاز سال هفتم از سنین والای عالم گیری مطابق سنه هزار و هفتاد و چهار هجری

درین اوقات خجسته اثر که جهان از فیض معدلت شهنشاه دادگر بهره ور بود و زمانه را بفر دولت گیتی خدیو دین پرور خلعت خوشدلی در بر و انصر شادکامی بر سر قدوم فرخنده ماه میام برکت بخش ایام گشته جهانیان را نوید بهروزی و مزده معادت اندوزی رسانید و شب دوشنبه دهم فروردین ماه رؤیت هلال اتفاق افتاده حال هفتم از سنین میمنت قرین سلطنت و فرمان روائی خلیفه زمان و زمین خادان حق پرمخت پاک دین آغاز شد و اشاره معلی به پیشکاران پدشاه خلعت صادر گشت که تا رسیدن عید سعید بسامان لوازم و ترتیب مقدمات جشن جلوس همایون پرداخته بر سر هر سال محفل والای خاص و عام و انجمن خاص غلخانه را آذین بدند و چون این ماه فیض بهر بهزاد شرف و کرامت بانجام رسید شب دوشنبه نهم اودی بهشت هلال فرخنده شوال

از افق سعادت طلوع نموده هنگامه آرای عیش و نشاط و فرور
افزای انجمن انبساط شد و مردای آن که عید خجسته فطر بودند و بارگاه
سلطنت و جهانپانی بسط بساط حشمت و تجمل شکوه آسمانی یافته
بود در دربار - پیر مثال شاد یافته اقبال بنوا آمده صلابی خوشدلی و
شادکامی بجهانیان رسانید و پادشاهزادهای کامکار عالی مقدار و
امرای نامدار و مایر بندهای آستان گیاهان مدار در سده حقیقه
سلطنت فراهم آمده آداب عبودیت و تسلیمات تهنیت بجای
آوردند و حضرت شاهنشاهی با شان آلهی و فرجهان پناهی بر نیز
کوه پیکر زیبا منظری که تخت زرین بران زده بودند سوار شده بتوزن
و آئینی که معهود این دولت ابد قرین امت بمصلی توجه فرمودند
و نماز عید بجماعت گزارده پس از مراجعت در ایوان چهل ستون
خاص و عام که در کمال زینت و آراستگی روکش نزم سپهر و عبودت احس
دیدند ماه و مهر بود بر تخت فیروز تخت مرمع نگار جلوس فرمودند
دست نوازش بگام بخشی خلایق گشادند و شب هنگام در مسجد
فردوس مانند غسلخانه که آن رسم مقرر زینب و آرایش یافته
سریر آرای اقبال و انجمن افروز کامرانی گشته بادامت آذر لطف
و کرم و اشاعت انوار جود و احسان داد امید خلایق دادند و شب
دیگر چراغان گشتهها که باهتمام متصدیان پادشاهزادهای
والا مقام و امرای عظام سرانجام یافته بود بزمگاه دولت را فروغ عشرت
بخشید و تا چهار روز هنگامه عیش و طرب امتداد داشت درین
جشن فرخنده نهال برومند گلشن خلعت نخل سرفراز ریاض -
پادشاهزاده والا قدر عالی هم محمد معظم که در دکن بودند

بعنايت خلعت و شمشیر خاصه و بیست سر اسب عراقی و هشتاد
صراط ترکی مورد انظار مرحمت گردیدند و غرق نایب حشمت
و کامکاری قره باصره شوکت و بختیاری پادشاه زاده ارجمند محمد
اعظم عطای سر پنج مرمع گران بها و سپر با ساز مرمع و یک
زنجیر نیل از حلقه خاصه با سه زنجیر تلایر عز اختصاص یافتند
و راجه حبسنگه و جعفر خان و محمد امین خان و مرتضی خان
و امالت خان و دانشمند خان و طاهر خان و بصیری از عمدهای
آستان معلی و بندهای عنیه والا بمرحمت خلع فاخره قامت میاهات
و امیرالمرای صوبه دار بنگاله و مهاراجه جسونت سنگه و وزیر خان که در
دکن بودند و مهابت خان ناظم مهابت گجرات و نجابت خان صوبه دار
مالوه و ابراهیم خان صوبه دار دار السلطانت لاهور و دیگر عمدهای
اطراف و امرای صوبجات بعنايت خلعت نوازش یافتند و محمد
خان و نجابت خان که منصب هر یک پنج هزاری پنج هزار
سوار بود از تابینان هر کدام یک هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر
شد و امالت خان باضافه پانصد سوار بمنصب پنج هزاری چهار
هزار سوار و دانشمند خان باضافه هزاری بمنصب پنج هزاری دو
هزار سوار والا پایه گردیدند و عابد خان از اصل و اضافه بمنصب
چهار هزاری هزار و پانصد سوار و مرحمت یک زنجیر نیل مورد
عاطفت شد و احتشام خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و
پانصدی سه هزار سوار و راز کرن بهورتیه و جادونرای که در ملک
کومکین دکن منتظم بودند هر یک باضافه پانصدی پانصد سوار
بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عید عزت خان از اصل و اضافه

بمنصب ده هزار دو هزار سوار و امر صیغه چند و اوست باضافه پانصدی
بمنصب دو هزار و پانصدی یک هزار و سیصد سوار و سید منور خان
بمنصب هزار پانصدی هزار سوار و اعتماد خان باضافه پانصدی سوار
بمنصب دو هزار و پانصدی چهار صد سوار و از اصل اضافه تهور
بمنصب دو هزار و هزار سوار و نصیری خان بمنصب دو هزار و
هشت صد سوار و اعتبار خان قلعه دار اکبر آباد بمنصب دو هزار و
هفت صد سوار و رحمت خان بمنصب دو هزار و چهار صد سوار
و کاکر خان بمنصب هزار و پانصدی هزار هشت صد سوار
فضل الله خان بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و محمد
علی خان بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و شجاع خان
بمنصب هزار و نه صد سوار و دارن خان بمنصب هزار و شش
صد سوار و حامد خان و میر ابراهیم ولد شیخ میر مرحوم هریک
بمنصب هزار و پانصد سوار و عبد الرحیم خان و ناظر خان هریک
بمنصب هزار و دو صد سوار و برق انداز خان بمنصب هزار و
و پنجاه سوار و سر امرای یافتند و طاهر خان و قیص الله خان و
حسن علی خان هریک بعنایت امپ یا ماز طلا و همت خان
بمرحمت علم و بزرگ امید خان بعنایت امپ و از اصل و اضاف
بمنصب هزار و چهار صد سوار و محمد کامگار خان ولد جعفر خان
از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد سوار و خطاب کامگار خانی و
فرخ فال ولد یمین الدوله آصف خان مرحوم بانعام ده هزار روپیه
و میر عصمر میر توزک صاحب یک تار خانی و دارالحک
عرب شیخ ولد طاهر خان و عبدالنور خان هریک بعنایت امپ

و بر موی دگنی که از منصب معزول شده بود بسالیانه بیست هزار
روپیه و انوب سنگه زمیندار مانند هو بعلای مرید و دهکده کی
مرمع و محمد منصور کاشغری بعنایت شمشیر یا ماز میلکار و
مکتوب خان و نهال چنگ جوهری و مان سنگه یک فروش هریک
بمرحمت ماده فیل و خوشحال خان کلونت بعنایت امپ و
گردهر دلس پیش دست میر سامان بخطاب رانی سر بلندی یافتند
و شیخ عبد الله اکبر آبادی و خواجه ونا از اصل مازاء النهر
هریک بانعام دو هزار روپیه و تقوی شعار شیخ محمد اشرف
قهری و سید بدایت الله قادری و حاجی قاسم خوشنویس و
شیخ جمال محدث و شیخ قطب و صا فروغی شاعر و چنددی دیگر
هر کدام بانعام یک هزار روپیه بهره اندوز مرحمت گشت و پنج هزار
روپیه بزمرة نغمه سنجان و سرود سرائان آن بزم مسعود عطا شد و
درین روز عالم امروز از جانب بهین ثمره شجره سلطنت گزین باره
ناله خلعت پادشاه زاده والا قدر محمد معظم که در دکن بودند
بدشکشی مشتمل بر یک زنجیر فیل و نقاشن اقمشه و دیگر
تحف و رغایب پیشکش قطب الملك مشتمل بر چهار زنجیر فیل
و زواهر جواهر و پیشکش عادل خان از نوادر مرمع آلات بلظر
قدسی برکت رسید و جعفر خان و راجه جیسنگه و امالت خان
هریک پیشکشی شایسته گذرانید و از جانب وزیر خان دو زنجیر
فیل و چهار سر امپ و برخی جواهر ثمین از نظر انور گذشت و
محمد امین خان و دانشمند خان و داود خان و کنو رام سنگه و فدائی
خان و احشام خان و مصی دگر زعمدها درخور حل پیشکش

بمحل عرض رسانیدند و بهادر خان صوبه دار آله آباد که مشهور
عاطفت بطلبش صادر شده بود از آنجا رسیده سعادت ملازمت اکتب
خاصیت در یافت و یک هزار اشرفی و دو هزار روپیه بصیغه نذری
و پیشکشی شایسته گذرانیده بعنایت خلعت خاص و شمشیر
مشمول انظار عاطفت شد و دلیر خان که بموجب یرلیغ طلب از بنگاله
رحیمه بدولت زمین بوس فائز گردید و یک زنجیر نیل و نه سراسپ
نانگن برسم پیشکش گذرانیده بعطای خلعت کموت انتخار پوشید
و ملا یحیی برادر ملا احمد باتیبه سه زنجیر نیل و گویال سنگه هاد
یک زنجیر نیل برسم پیشکش گذرانیدند و میر حاجی فولاد ایچی
عبد الله خان والی کاشغر که خان مذکور او را با صیغه اخلاص و دو
و مختصر ارمغانی از نوادر آن دیار بآستان سلاطین مدار فرستاده بود
شرف اندوز ملازمت اشرف گشته مشمول مکارم خسران شده شد
ملا مذکور احتشام خان بمرحمت اسب مباحی شده رخصت
جاگیر یافت و راجه کهن سنگه تونور و راجه امر سنگه لروزی
خلعت یافته در سلک کومکیان صوبه کابل منظم گشتند و درین
هنگام بعرض هیامون رسید که میرزا نرغز صفوی که بر سر گوشه نهانی
در مستقر الخلاء اکبر آباد بسر می برد باجل طبیعی و دیه حیات
مستمر از سپهر و مدد الله خان مرغل یکی که پسرش فوت شده بود
و الله خان که کوچ او در گذشته بود هر یک بعنایت خلعت مشمول
نوازش گردید و بملاحه خان بمالیه حبشی اسب خان خلعت
مرحمت شد و ملا عوض وجیه که سابق بنایر تقصیری از منصب
معزول شده بود مورد انظار عنایت گشته بمنصب هزاره مد سوار

مباحی شد و بمحض تعلیم قوه الظهر هشت و نامداری معرزه الصبر
الیه و کامکاری پادشاهزاده ارجمند صوبه اعظم خلعت سراسری
پوشید و میر خان از کوهستان جمون که فوجداری آن باو متعلق بود
بملاحه خان از حدود و متعلقان آن بنگاله و عدد العزیز خان
بملاحه خان - رابع طیب رسیده بواسطه بوس در دقت و مدتی
احمد که والی حبشه او را با رقیبه نیاز و مختصر پیشکشی بدرگاه
سلاطین پناه فرستاده بود بدولت اسلام حده مظهر احترام فائز گشته
تشریف عنایت پوشید و پس از روزی چند دگر باره بعطای خلعت
و انعام ده هزار روپیه کامیاب مرحمت شده رخصت انصراف
یافت و مصحوب او از نقد و جنس موازی بیست و پنج هزار روپیه
برای رای مذکور مرسل گشت و شیخ سعد الله در آله حاکم
عالم دولت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت شده بعنایت خلعت و
انعام پنج هزار روپیه مورد نوازش گردید و او نیز بزودی رخصت
مرسل و یافته ده هزار روپیه بجهت حاکم مذکور مصحوب او مرسل شده

جشن وزن خجسته قمری

در این اوقات روح سعادت در مدائن حق پیرایه حد و صورت
و معانی دین در لبت با رنگ بود و شای و فقر در پالایه مایل
مردان در سنگ درخشان و در این روزها در اوج خلعت
و سواری در سبزه جهانیا را نوید عشرت و شاه کامی داد
و اواسط روز مبارک شنبه بیست و یکم ذی قعد مطابق بیست
و هشتم خرداد که بارگاه خلعت و دولت برای عظمت بآیین

خسروانی آرایش یافته بود در محفل فیض بنیاد غسل حار و زن محمود بآئین معهود بفعل آمد و سال چهل و هفتم قمری از عمر میمنت قرین خدیو زمان و زمین بهزاران فرخنده گل و نیروزی بانجام رسیده سال چهل و هشتم سعادت و بهروزی آغاز شد درین جشن همایون عاطفت پادشاهانه گوهر احمد حنمت و اقبال طراز مسند ابیت و جلال پادشاهزاده والا قدر محمد معظم را بمعنایت خلعت خاص و انعام یک لک روپیه لواخذ بمقتضیان دکن یرلیغ رفت که مبلغ مذکور را از خزانه آلبی بمرکزان عالی تبار رسانند و بوجه جیسنکه و چندی از امرای نامدار خلعت عطا شد و جمفرخان بمعنایت خنجر با علاقه مردار مورد نوازش گردید و بهادر خان بمرحمت خلعت و شمشیر و اسب با ساز طلا مرینند گشته بآباد که صوبه دار بی آن بار تعلق داشت مرخص شد و دلیر خان بمعنایت اسب با ساز طلا مباهی گشته رخصت جاگیر یافت و ظاهر خان بمطای هفت سراسر مطمح انظار مکرمت شد و منصب شاه قلی خان موجددار آورده با فائده پانصد سوار دوهزاری دوهزار سوار از اسب مله یک هزار دو اسب سواریه مقور شد و ملا یحیی برادر ملا احمد نایبه که چذانبه گزارش یافته از بیجاپور روی نیاز بدرگاه خلایق پناه آورده بود بمصوب دو هزار سوار و مرحمت اسب با ساز طلا و شمشیر با میلانگر و مخلص خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار و سوار مرمر گشتند و منصب مرد خان زممدار تحت نواص و مدینه هری هزار سوار قرار یافت و میر عزیز دارنده مدالت

و برق انداز خان هریک از اصل و اضافه بمنصب هزار سوار و برق انداز خان هریک از اصل و اضافه بمنصب هزار سوار مفتخر گشت و میر حاجی مولد المصطفی عبد الله خان والی گلشن بمعنایت خلعت و انعام پنج هزار روپیه و جمعی از رفیقانش بانعام چهارده هزار روپیه بهره اندوز عاطفت گشته رخصت انصراف یافتند و مصحوب سفیر مذکور از نقد و جنس سی هزار روپیه برای خان مذکور فرستاده شد و عبید الله خان موجددار فرور و بهادر چند زمیندار کمانون و جمعی دیگر از اسرای اطراف بمرحمت ارسال خلعت مرمایه انتخار اندوختند و مید عنایت الله که کد خدا می شد بمعنایت خلعت و اسب و جیفه صرع و انعام پنج هزار روپیه و شیخ قطب بانعام دو هزار روپیه و منصور ولد ملک عتد بانعام یک هزار و پانصد روپیه و شیخ عبد الوهاب بخاری و شمس مصری و دوست محمد خطیب و دوازده کس دیگر هر یک بانعام یک هزار روپیه فیض اندوز عنایت گشت و مید جمفر ولد سید جلال بخاری و مید محمد پسرش که در موطن مالوف خود گجرات بودند بمرحمت ارسال خلعت و انعام دوهزار روپیه مورد التفات گردیدند و ملا حفید علی داماد ملا عبید الله شومتری مشهور که درین اوقات بمساعدت بخت از ایران بآستان معلی رسیده بود بمعنایت خلعت و انعام دو هزار روپیه و وظیفه غایبانه کامیاب شد و پنج هزار روپیه بزمرد نغمه سفیان و سرور سربان آن ... عشرت پیرا عطا گشت و آن جشن فرخنده تا سه روز جهانیان را طرب روز بود از هیچ شادمانی آنکه درین هفتم از عزمه دست گوهر مصر شست و درین مروج احمر عصمت و حلال

بادشاهزاده فرخنده خصال محمد معظم بظهور پیوست که هفده
ذی قعدة در مشكوى دولت آن عالي قدر و الا تبار بعد انقضای
باس از روز مذکور از بطن عصمت نقاب والد كريمة
معز الدين پسرى والا گوهر متولد شد حضرت شاهنشاهی آن نور
حدیقه سلطنت را بسلطان اعز الدین موسوم ساختند و امان
ملازم بادشاهزاده والا نژاد را که عرضه داشت ایشان آورده بود
و انعام در هزار روپیه نواختند هفتم ذی حجة مطابق هجری
ماه جشن مید گلابی منعقد شده بادشاهزاده های کامگار عالیقدر در
امرای نامدار بآئین معهود رسم گذرانیدن مراسم و میثاق
بحالی آوردند دهم ماه مذکور که عید فرخنده اشکین بود باز
مطابق و چهارم ذی حجة مطابق هجری و تحویل آید و در
ذکر باره سوابق در روزی بعد از عید و در دهمی و در
چهارم ذی حجة و حضرت - هجری - بدستور مقبره مقدس در
نعمتگاه شریفه عز و جل - عید گران و پس از عید در
مجلس - بهر مشاغل خاص و عام حریر آرای اقبال و انجمن نور
کسراى گردیدند درین روز خجسته جعفر خان یعزایت خدمت
خاص اختصاص یافت و اصالت خان بمرحمت اصیب با ساز ط
مباهی شده بمواد آید مرخص گشت و خنجر خان نوجدار در
مگر یعزایت از آل علم لوای تفاخر بر افراخت و میر و فی الدین
بفوجداری مرکز سارن از تغیر منکلی خان معین شده یعزایت
خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفت صد و
سویاز گشت و سید انور که سابق نوجدار مرکز خیر آباد بود

بفوجداری گوالیار تعیین یافته یعزایت ارمال خلعت مرمانه
مباهات ادب و مصلحتش از اصل و اضافه هزارى نه صد سوار
مقرر شد و میر اسفندیار معموری بفوجداری خیر آباد منصوب شده
یعزایت خلعت و اصیب مریدان گردید و محمد شریف خوش
عظم خان مرحوم که تازه از ایران آمده بود بمرحمت خلعت و
انعام نوهزار روپیه نوازش یافته سراراز دولت بندگی گشت •

فرستادن مصطفی خان بسفارت توران

چون عبد العزیز خان والی بخارا در چهارم حال این سلطنت
عالم آرا خواجه احمد خلع خواجه خاند محمد را چنانچه در مقام
خود گزارش یافته با تهنیت نامه و مختصر ارمغانی از لافائس
نور و در حجت جهت مددگاری خوس شرف بر سر
ملاک و در دهمی بمسال معینی فرستاده بود و بعد از آن همواره
از حال هدیه و الاام پدام صدق و الا اظهار مراتب موافقت
و یک رنگی می نمود اجرم حضرت شاهنشاهی را درین ایام
صداقت فرجام بمقتضای کمال عطوفت بر خاطر ملکوت ناظر
پرتو میکند که یکی از ایستاده های بحاط قرب و حضور را بسفارت
توران مقرر نموده جواب نامه آن خان والا دوستان با ارمغانی
شایان مصوب او ارسال دارند و مصطفی خان خوانی که از دیرین
بندهای سلجوق درگاه آمان جا امت بقدیم این خدمت معین
گشته هجری دهمی حجة مرخص شد و در دهم رخصت اعدایت خلعت
و - - - - - با ساز ط و شمعیر با ساز میثاق و جمدهر مرصع با علفه

نزد امیرالامرا باشد و منکلی خان که از فوجداران مرکاسان معروف
 شده بود سعادت زمین بوس دریافت و در بارخان خواجه مراد خدمت
 ناظری حرم مرای مقدس از تغیر جواهر خان مرود انظار اعظم
 گشته خلعت مرقرازی پوشید و فوجداران نواحی دار الخلافه
 تغیر فوجدار خان ضمیمه خدمت نوال خان کونوال گشته خدمت
 بار مرحمت شد و منصبش افزایش پذیرفت هفتم ربیع اندر
 چون دهمه بود که عید هندوانست عاطفت بادشاهانه راجه جید
 را بمطای خلعت خاص نوازش نمود شانزدهم ماه مذکور داروغه
 که از صوبه داران پخته معزول شده بود ادراک شرف ملازمت
 کیمیا خاصیت نموده بعطای خلعت مشمول عنایت گشت
 وزیر خان که از قلعه داران رهتاس معزول شده بود از اجبار رسید
 بمنز بصاط بوس نائز گردید *

تعیین راجه جیسنگه با افواج منصور

جهت دفع سیوای مقهور

چون آن نابکار شقاوت شعار که میملی از حال حسرت
 مأل او درین صحیفه متأثر اقبال گزارش پذیرفته در ولایت خود
 باستظهار قلاع حصین و معادل متین و کثرت جمعیت ارباب
 و دغذیان و افعه طلب فتنه آئین کمال قوت استقلال یافته
 ریشه استقرار دران مرز زمین مرو برده بود و شیوه تحب و مربی
 پیش گرفته غبار شورش می انگیزخت و ازین جهت که ولایتش
 ساحل دریای شور نزدیکست و بندری چند در تصرف داشت

مالک طائفه ملیبار بنزدی و رهزنی برکشتی نشینان نیز بدگویی
 خویش هویدا میساخت و هرگاه کشتی مرود دریا گشته بیکی
 از بندرهای او می افتاد تمامی اموال و اشیائی که دران بود دست
 خوش جور و تغلب او می گشت چنانچه درین ایام بظهور پیوست که
 جه از بزرگی که جمعی کثیر از طوائف تجار با اموال و امتعه بسیار دران
 بودند طوفانی شده بقیضه تصرف و استیلائی او درآمده بود و آن کافر
 جابر دست تطاول باخذ و نهیب اموال آن مصدیان گشوده تمامی
 را منصرف شد و مع هذا مالکان اموال را که اکثر مسلمان بودند
 مقید و محبوس ساخته باضرار و آزار طلب زیاده می نمود و از
 ظلم پرستی و شقاوت پروری مدت ها آن محنت زدگان را باین سبب
 در شکیفه تعب مبتلا داشت تا آنکه جمعی از آنها که در موطن و
 مساکن خویش بقیه ثروت و بضاعتی داشتند ازان جمله مبلغ های
 کلی طلب داشته بار دادند و از چنگ جبر و بیداد آن مالت
 کیش بد نهاد رهائی یافتند و مهاراجه جسونت سنگه که با عصا
 قاهره باستیصال او تعین یافته بود اگرچه بر سر ولایت آن مردود
 رفته یک چند بمحاصره بعضی از قلاع اوقیام ورزید و در تخریب
 ولایت و تسخیر حصون آن مقهور سعی منور بظهور رسانید لیکن
 اثری که مطلوب اولیای دولت بود بر کوشش او مترتب نشد و
 بهم یک از دلهای عظیم آن معزول لایم مفتوح نگشت و مهم او
 عول و انداد کشید لاجرم درین اوقات سعادت پیرایه ملک آزادی
 حضرت شاهنشاهی که مطرح اموال لاهه آفری و مرآت مرور امرار
 سعادت و جهان پدیدهست چنان تقاضا نمود که یکی از نوابان

بارگاه خلعت را با لشکری تازه و سامانی شایسته بدفع آن خلعت
آئین تعیین نموده مهاراجه جسونت سنگه را به پیشگاه حضور
لامع النور طلب دارند و راجه جیمنگه را که از راجه‌های ذی شان و
و بحسن تدبیر و جمعیت لشکر و رفور سامان سرداری و مرلشکری
را شایان بود با چندی از اصرای نامدار و عمده‌های آستان مهر
مدار مثل دلیر خان و داود خان و راجه‌های سنگه می‌بودند و احضار
خان شیخ زاده و قباد خان و راجه سبجان سنگه بندبیل و کبریت سنگه
و ملا یحیی نایب و راجه نرسنگه گور و پورنمل بندبیل و زیر دست
خان و بادل بختیار و برق انداز خان و دیگر مبارزان نصرت شمار با
توتخانه و سایر ادوات نبرد و پیشکار که همگی قریب چهارده هزار
سوار بودند بتقدیم این خدمت تعیین نموده مقرر فرمودند که آن
زید راجه و جمعی که در رکاب ظفر مآب بودند در جشن مبارک
شمسی که وقوع آن نزدیک بود بدان صوب مرخص کردند و برلیغ
گیتی مطاع بنام دایر خان و احضار خان و برخی دیگر که در
مجال قبول خویش بودند بعد مدتی بی‌وقت که از اینجا عازم مقصد
گشته به راجه مذکور پیوندند •

جشن وزن مبارک شمسی

درین ایام مرخصه انجام که از فیض این دولت آسمانی عمره جهان
بهارستان طرب و شادمانی که انجمن گیتی نگارستان و عشرت و کمرانی
بود موسم وزن شمسی خورشید لوح خلعت و جهانمقانی در رسیده
جهانبیان را نشط تازه به عهد و روز مبارک شنبه نوزدهم ربیع الاول

مطابق هفدهم آبان که بارگاه حشمت و دولت مرای سلطنت
باشاره والا آدین خسروانی و شکوه آسمانی یافته بود بعد از انقضای
دره‌ای و سه گه‌زی از روز مذکور در محفل فیض بنیان غلخانه
همایون جشنی بادشاهانه از مقام پادشاه عنصر انور و پیکر کرامت
پرور گیتی خدیو دادگر معدنیت گستر را باشیای معبوده بآئین
مقرر حنجد شده و سال چهل و ششم شمسی از عمر اشرف قرین
صلوات و اقبال بانجام رسیده سال چهل و هفتم به نیک اختیاری
و بهروزی جلوه جهان افروزی آغاز کرد و حضرت شه‌شاهی بعد
فراخ از وزن محمود دران انجمن طرب پیرا هریر آرا گشته بکام
بخشی خلعت پرداختند و نهال آمال بسیاری از عبودیت منشان
ارادت مکان را از فیض بهار مکرمت و انصال کامیاب نشو و نما
صاغتند در آن روز عشرت امروز رخسفته اختر برج سلطنت تابنده
گوهر درج خلعت بادشاهانه ارجمند والا قدر محمد معظم که در
دن بودند به‌عنایت دو صاحب عربی مورد عاطفت گردیدند و
و خنجر خاصه باعلاقه مروارید بنو گل حدیقه دولت تازه نهال ریاض
حشمت بادشاهانه کنگار محمد اعظم عطا شد و جعفر خان به‌عنایت
خلعت خاص با نادری قامت امتیاز افراخته باضانه هزاره‌ای هزار
سوار بمقصد هفت هزاره هفت هزار حوار از انجمله چهار هزار حوار
در آمده سه امده والا رنگی یافت و راجه جیمنگه که بانواج
قاهره بدفع و استیصال مایوی مقهور معین شده بود به‌عنایت
خلعت خاص با نادری و شمشیر مرصع و یک صد اسب از انجمله
بیست زان عراقی و عربی یکی با زمین و ساز طه و نعل خاصه با

تغیر و ساز نقره و جل زربفت مورد عواطف بادشاهانه گشته مرخص شد و مرتضی خان باضافه یکهزار سوار بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار وندائی خان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد سوار و فیض الله خان باضافه پانصدی بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار مشمول مراحم خسروانه گردیدند و سادات خان بقوجدارئی شاه آباد تعیین یافته بعنایت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار مرزافز شد و حصن علی خان باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی یک هزار و هفت صد سوار و مبارز خان بعنایت ماده نایل و خنجر خان فوجدار معظم باضافه پانصدی بمنصب دو هزاری پانصد سوار و سیف الدین صفوی بخطاب کامیاب خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و قلعه دار خان حارس قلعه غزنین بعنایت ارمال خلعت و یک زنجیر نایل و حکیم صالح شیرازی بخطاب صالح خانی و باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی بمنصب یک صد سوار و حاجی شفیع دیوال دکن خطاب سابع حاجی و از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار و بختاور خان و دربار خان هر یک بعطای ماده نایل کامیاب مرحمت گشتند و از اصل و اضافه هادیخان از کومکیان موافقه بهار بمنصب دو هزاری شش صد سوار و زوج الله خان و معتمد خان خواجه مرا هر یک بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و التقات خان بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و حید سلطان کوبلانی بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و گدا بیگ بمنصب هزار و چهار صد سوار مغنجر

گردیدند و از گروهی که با راجه جیسنکه بدکن معین گشته بودند داود خان بعنایت خلعت و اسب با ساز طه و یک زنجیر نایل مباحی شد و منصبش که چهار هزاری چهار هزار سوار بود باضافه هزاری افزایش پذیرفته و یکهزار سوار از تاپینانش دوامده مه اده مقرر گردید و راجه رایسنکه سیسودی بعنایت خلعت و اسب با ساز طه و چند هر مرصع باعلاقه مروراید و قباد خان بعنایت خلعت و اسب و باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و کبیرت سنگه بمرحمت خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و هفت صد سوار و ملا یحیی نایقه بعنایت خلعت و نایل و باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و راجه برسنکه کور و پوزنمل بخدیله هریک بمرحمت خلعت و اسب و بادل بختیار و برق انداز خان و بسیاری از مبارزان شهابت نشان بعطای خلعت و برخی بعنایت اسب نوازش یافته مرخص گشتند و محمد لطیف ولد مکرمت خان مرحوم بدیوانی آن جیش مسعود خلعت سرارازی پوشید و جانی بیگ به بخشیدگری آن لشکر مقرر گشته بعنایت اسب و خلعت مباحی شد و بجهت دلیر خان خلعت دیگر و یک زنجیر نایل و برای احتشام خان خلعت مرسل گشت و از امرای دکن سراراز خان و قطب الدین خان و زندوله خان و شروزه خان و هلال خان و غالب خان و جوهر خان و دتاجی بعنایت ارمال خلعت سرمایه مباحات افتد و خفتند و درین روز هوشدار خان صوبه دار مستقر الخلاء اکبر آباد که بموجب التماس به پیشگاه حضور آمده بود شرف زمین بوس دریافته بعنایت خلعت مر بلند

شد و هر یک منگه زمینند از مری نگه که پدرش اورا بخد متگزارید
بارگاه خلعت پناه فرمندان بود دولت اندوز تقبیل حده سفید گشته
پیشکشی از طلا آلات و امپان کوفی و جانوران شکاری بحال عرص
رحانید و بمنایت خلعت و سرپیچ و آرزوی و بهوشیج مرصع و
منصب هزاری پانصد موار مورد عاطفت گردید و احمد بیگ خان
بانعام ده هزار روپیه و قاضی عبد الوهاب انقی القضاة بمرحمت
ماده نیل و انعام یک هزار روپیه و عبد الله ولد حاجی قاسم خوش نویسن
که کد خدا میشد بانعام چهار هزار روپیه و محمد قاسم چور اغاسی
که تازه از توران بآستان شهر نشان رسیده بود بمرحمت خلعت و
جینف مرصع و انعام ده هزار روپیه و خواجه سکندر که از نیز بقازگی
ازان دیار آمده بود بمنایت خلعت و خنجر و انعام دو هزار روپیه
و حید شیر محمد قادری بانعام ده هزار روپیه و ملا محمد مقیم
کشتی که از خاسان و مصاحبان پیشکوه بود بانعام دو صد اشرافی و
شیخ عبد المنک و سعیدای خوش نویسن و خواجه کمال الدین و
شیخ الله داد هر یک بانعام دو هزار روپیه و سید شیخ هم شیرزاد
حید جلال بخاری بانعام یک صد اشرافی و محمد داری و خواجه قادر
محتسب و بیست کس دیگر هر کدام بانعام یک هزار روپیه بهره
اندوز عاطفت گردیدند و دو هزار روپیه بنغمه سنجان و مرود سرایان
آن انجمن والا عطا شد و درین بزم مسعود نویدان نامدار و امرای
عالی مقدار رحم نثار بجای آورده پیشکشیها گذرانیدند و تا سه روز
این جشن خسروانی جهانبانان و سرمایه شادمانی و پیرایه کمرانی
بود درین ایام چون هوا بسریدی گرانیده موسم شکار نیله کار رسیده بود

خاطر مبارک هه لشاه روزگار بفشاط عکار مائل شده دوم جمادی
اولی باغ آباد شرف قدوم بخشیدند و شش روز در تخییر گاههای
نواحی آن نشاط صید اندوخته بیله کار بسیار شکار فرمودند دهم ماه
مذکور میرزا سلطان مقوی جاگیر دار دهامونی از "ها رسیده احرار
دولت ملازمت نمود و یک هزار اشرافی بصیفه نذر و نه (سجده) نیل
و برخی جواهر و مرصع آلات برسم پیشکش گذرا دیده خلعت نوازش
پوشید و هوشدار خان صوبه دار مستقر الخانه اکبر آباد بمرحمت
خلعت و شمشیر و اسب با ماز طلا موایی حده مرخص گردید و
از رفاه صوبه مالیه بمصامع حقائق مجامع رسید که نجابت خان
صوبه دار آنجا جهان گذران را پدرود نمود و نظم مهم آن صوبه بوزیر
مکان صوبه دار خاندیس تفویض یافته پربلغ همایون صادر شد که
بدار صوب شامته به بلد و بصت مهمات آنجا پردازد و بمنایت
اول نخل خلعت خاص اخذ نماید و دارو خان که در ملک کرمکریان
راجه جیسنگه انتظام یافته بود بصوبه دار خاندیس مقرر گشته
فرمان شده یکی از اقارب خودش باجمعی از تابندگان در بلدة طیبه
برهانیور گذاشته خود با تنه شاه عازم مقصد شود و عاطفت خسروانه
غیرت خان خلف نجابت خان را که کامیاب خدمت حضور بود
تعطای خلعت از کسوت و گواری برآورد و معتقد خان و اسمعیل
خان و دیگر پسران آن خان مرحوم را که از بابی مریر اعطالت دور
بودند با ارسال خلعت نوازش فرمود و بعرض اشرف رسید که خنجر
خان نوجدار معظم نگر را روزگار حیلست برآمد و الله یار پسرش
تعطای خلعت از لباس کدورت برآمد و رزق الله خان که از مستقر

اخلانہ اکثر آباد آمدہ بود بعنایت خلعت مفتخر گذشتہ وخصما
 انصراف یافت وراجہ تودرمل ناظم مهمات چکلتہ اثارہ کہ بر موجب
 طلب بحضور پرنور آمدہ بود خلعت یافتہ بخدست مرجوعہ مرخص
 شد و مدارج خان از کابل رسیدہ شرف زمین بوس دریافت و
 بعنایت خلعت سرامراز گشت و بعدالہ خان از تغیر راجہ اندرمن
 دہندہ برفوجدارمی شاہ آباد از اعمال صوبہ مالوہ معین گشتہ
 باضافہ پانصد سوار بمقتضی دو ہزاری ہزار و پانصد سوار تارک اعتبار
 ہرا رخت و ماضی عارف شمشیری بفکارش سوانح احوال تربیت خان
 کہ بہ حجابت ایران زمین رفتہ بود تعین یافتہ بعنایت خلعت و
 اسب و انعام پنجہزار روپیہ مدعی گردید و حکم شد کہ بزودی روانہ
 گشتہ بخان مذکور ملحق گردد عشتم جمادی الآخرہ از عرضہ داشت
 گوہر محیط ششم و بختیاری اختر سپہر عظمت و کامکاری
 پادشاہزادہ والا قدر محمد معظم کہ دو صوبہ دکن بودند بظہور پیوست
 کہ بیست و ششم جمادی الاولی در مشکوی دولت آن والتبار از بطن
 دختر ستودہ میر راجہ روپ سنگہ را تہور گرامی پسری تولد یافتہ
 فروغ بخش دیدہ ابدال گردید و یک ہزار اشرفی کہ بصوبہ نیر
 فرستادہ بودند بحمل عرض رسید حضرت شاہنشاہی از زود آن مزید
 دولت پیرا مسرور و متہیج گشتہ آن ہولون مسعود را بسلطان عظم
 الدین موصوم ساختند و مبرم معین ملازم بادشاہزادہ کامگار را کہ
 عرضہ داشت ایشان آوردہ بود بہر خدمت خلعت و اسب و انعام دو ہزار
 روپیہ و میرزا محمد وکیل آن عالی نسب را بعنایت خلعت نوازش
 فرمودند بآخر ہم باد مذکور آگہ وردی خان از گورکپور کہ باقطاع او

تعلق داشت رسیده جبهه سالی عذبه خلعت گردید و چهارده زنجیر
دور که رزیدار صدراعظم گردید بود با در زنجیر و دوازده زنجیر
بمحل عرض و چاریده خلعت عاظم پوشید و یک زنجیر و دوازده زنجیر
نصیر خان بنظر اکسیر اثر رسید و درین ایام پادشاه زادهای
عالیقدر والا مقام و امرای عظام که فیض اندوز خدمت حضور بودند
بمهرمت خلعت و مسکنای برسم معهود مورد نوازش گردیدند و لهال
بوستان سلطنت طراز کسوت ابهت پادشاهزاده ارجمند محمد معظم
و امرای اطراف باین عذایت عز اختصاص یافتند و مکرر رایت
اقبال بسمت آغزآباد و پالم و خضرآباد و دیگر شکارگاههای اطراف
دارالخلافه باهتزاز آمده خاطر اقدس از شیر و شکار آن حدرد بهجت
آمد شد و بقبضه خان قراول بدی و زمره قراولان و عمل شکار
خلعت شکاری مرحمت گشت و ارسلان علی والد آله وندی خان
صرعوم که سابق فوجدار بنارس بود بفروجداری دیو-مان از آمل
ضیاءالدین خان همون گردید و ارسلان و اضافه بمنصب فزاری
نهم صد سوار از آن جمله هفت صد سوار دوامده و ده چاه سبائی
شده بخطاب ارسلانخان بنامور گشت و پنگ جمله مخاطب
بارسلان خان بخطاب خنجر خانی سوارراز گردید و وزیر خان
بفروجداری بنارس از آمل ارسلان خان و ارسلان و ده چاه سبائی
هزار دپاصدی هفت صد سوار و هفتصد و بیست و پنج
رسید که فیروز خان معیوتی فوجدار دیو-مان و حقیقت خان
که در ملک گوشه نشینان بود باجل مورود درآمدند و دیندار
خان بفروجداری دیو-الپور تعیین یافته بغایت خلعت و اسب و

باضافه هشت صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار
مباهی شد و چون خواجه عبد القادر بمادت معبود از ماوراء النهر
عریضه مباهی بر مراسم عبودیت و دعا گوئی بدرگاه خلایق پناه
ارسال داشته بود از خزانه احسان پادشاهانه هفت هزار روپیه
در وجه اقامت خواجه مزبور و سه هزار روپیه بفرستادهای او عطا
شد بزرگوار هم رجب حضرت شاهنشاهی بالتماس خدوگ توفیق
عصمت نورس بانو بیگم زوجة کریمه شاهنواز خان مرحوم شرف
قدوم بسر منزل او بخشیده آنجا نعمت خاصه تناول فرمودند و آن
بانوی حمیده اطوار ادای مراسم پای انداز و نثار و شکر مقدم خدیو
روزگار نجا آورده پیشکشی گذراند و در آن هنگام سرخال موجود و چون
که به پیشگاه حضور آمده بود رخصت آن حدود یافته بعنایت خلعت
و اسب سر بلند گشت و سید شهر خان باره از کومکیان صوبه اتره
بقلعه دارق افندیاری و فوجداری نواحی آن تمدن یافته از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصد سوار - و افزای شد و چون فدائی خان
محمد صالح که پسر خود را که خدا میکرد پیشکشی بقطره مایون در آورده
التماس رخصت نمود و عاطفت پادشاهانه پسرش را بعطای خلعت
و خنجر مرصع نوازش فرمود و سید سلطان کرمانی که او نیز
کنخدا میشد بعنایت خلعت و خنجر مرصع مرمانه امتیاز اندوخت
بیست و سهیم ماه مذکور معروض پیشگاه خلافت گردید که نیکقام
خان قلعه دار رهناس بساط حیات در نور دید و دای بیگ گوئی
بحراست آن حصن - بهر اساس معین شده از اصل و اضافه بمنصب
هزار و چهار صد سوار مباهی شد و داور خان بقلعه دارق رنهور

که تار حیدر عید سعید بترتیب احباب و سراجام لوازم جهن
ممعون پرداخته محفل سهراساس خاص و عام و انجمن خلک
مذ - - - - -
هنگام آله وردنخان فوجدار گور که چنانچه مذکور شد به پیشگاه
حضور آمده بود بخدمت مرجوعه مرخص گشته بعطای خلعت و
اسب با ساز طه و مهر پا ساز میدناکار مشمول عاطفت شد و معین
خان بدیوانی دار الملک کابل از تغیر حکیم نور الدین منصوب
گشته بعنایت خلعت و اسب سرماندی یافت و مدیم خان از
تغیر او بدیوانی سرکار ملکه ملکی حاصل تقدس نقاب طراز بودج
معت و احتیاج روشن رای بیگم خلعت سرافرازی پوشیده از
اصل و اضافه بمنصب هزار و دویست سوار مباهی شد و چون ایام
صیام قمری انوار میمنت و شرف بانجام رسید شب جمعه بیست
و نهم فروردین هلال فرخنده شوال از انق سعادت طالع گشته چهره
آزای شاهد عیش و نشاط شد فردای آن که عید فرخنده فطر بود
و بارگاه خلعت و جهانبانی بسط بساط حشمت و تجمل پیرایش
و آراستگی یافته بود نوای عشرت و خوشدلی بلند گشته شادمانه
اقبال طنطنه عظمت و جلال بگوش گردون رسانید پادشاه زندهای
کام کار عالی مقدار و امرای نامدار و سایر بندگان آستان
گنبدان مدار بسط دای و درگاه معنی فراهم آمده آداب عبودیت
و تسلیمات تهذیب بجای آوردند و شهزاده مهراضر حیر مریر

تعیین یافت شرف شهبان لشکر خان که از صوبه دارق تهنه معزول شده بود دولت زمین بوس یافته بغایت خلعت مشمول القافان گردید پنجم ماه مذکور سیفخان صوبه دار کشمیر که بموجب التماس بجذاب معالی رسیده بود شرف تقبیل سدا سنیه پامنه خلعت نوازش پوشید ششم لشکر خان بصوبه دارق پخته از تقبیر دارق خان تبعید یافته بعطای خلعت و یک زنجیر ذیل واسپ با ساز طه کامیاب مكرمت شد و چون صفی خان میر عبد السلام پسر خود را که خدا میگرد پدشاهی بمحل عرض رسانیده رخصت طوی خواست و عطفیت پادشاهانه بصرش را بغایت خلعت و خنجر مرصع نواخت بیست و ششم سیفخان صوبه دار کشمیر رخصت انصراف بآن خطه دایم دریافت خلعت واسپ با ساز طه بار عطا شد.

آغاز سال هشتم از سنین دولت والای مالگیری

مطابق سنه هزار و هفتاد و پنجم هجری

درین اوقات همایون که زمانه را مواد سعادت و کمرانی روز افزون و زمین و دولت به هزاران سعادت و فرخندگی مقرر بود شهر کراست بهر رمضان در رسیده انوار یمن و برکت بر جهان و جهانیان گسترده و شب چهارشنبه نوزدهم ماه اسفندار رویت آن ماه مهر انوار اتفاق آمده سال هشتم از سنین خلعت و برمان روانی طرازیده انسر و تخت شهبان صوبه دارق از تقبیر بخت بمبارکی و فیروزی و خجستگی و بهروزی آغاز شد و اشاره دایم بکار بردن آن پیشگاه دولت و سامان طرازان بازگاه سلطنت صادر گشت

مانند بشو مقیر و خوشایک عالم گیر که هر مهربان بر آید بر دین فلک خرام کوه تمثال که تخت زرین در کوه پشت آن نصب کرده بودند حوار شده بخزوک و آذین سقر بهصلی توجه فرمودند و اقامت نماز مید جمعیت نموده پس از مراجعت در ایوان چهل ستون خاص و عام که تخت فیروز تخت مرصع نگار را دران انجمن سعادت اساس مرکوب کرمی نه پایه افلاک ساخته در پیش آن اسبک دلبادل مخمل بر انواخته بودند حریر آرای ایهت و کمرانی گشت دست نوازش و امضال بگام بخشی و عطا کاری کشودند و تا پنجم روز قرین بخت بیدار و دل هوشیار محفل خرمی و طرب آراسته باصناف مكرمت و احسان مید دلپای خلایق فرمودند و چون بدولت از خاص و عام بر خامتند از کمال حق پرستی و تویق شعاری دگر باره نجم حرکت و سوابی فرموده جهت ادای نماز جمعه پرتو قدم بمسجد جامع گسترده و بآئین مرسوم نماز گزارند درین جشن خجسته برای مهدی باره نهال عظمت و ایمان گزین ثمره شجره ایهت و جلال پادشاهان ارجمند محمد معظم که در دکن بودند خلعت خاص فرمودند و فروغ دودمان شمشیت و کامکاری چراغ خاندان سلطنت و بختیاری پادشاه زاده عالیقدر محمد اعظم را بمرحمت سه اسب از طویل خاصه و یک عقد مروارید و نوگل حدیقه دولت تازه نهال روان خلعت پادشاه ازده والا گهر محمد اکبر را بعطای جیفه و بهونچی مرصع مشمول عاطفت ساختند و امیر امرا و راجه جیدنگه و دیگر امرای اطراف را بغایت اقبال خلعت کسوت مهاباتی بخشیدند و جمفرخان

بمرحمت خلعت خاص اختصاص یافت و وزیر خان صوبه دار مالیه
که پنج هزاری پنج هزار سوار منصب داشت یک هزار سوار از
تاییدانش دو امده به امده مقرر شد و طاهر خان بمرحمت هشت
سراسر از جمله یکی عربی با حاز طه و دایمندان خان باضافه
پانصد سوار بمنصب پنج هزاری دو هزار و پانصد سوار و از اصل و اضافه
اسدخان بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و میرزا سلطان مغوی
و نامدار خان هر یک بمنصب چهار هزاری دو هزار و هشت صد سوار
بمنصب سه هزاری دو هزار و سیصد سوار و عبد الرحمن بن نذر محمد
خان بانعام چهار هزار روپیه و نصف شکر خان که در دکن بود باضافه
پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و افتخار خان باضافه پانصدی
بمنصب سه هزاری هزار و دویست سوار و حسن علی خان بمرحمت
اسپ با حاز طه و مبارز خان بمنصب پنج سراسر و سید سلطان
کردانی باضافه پانصدی بمنصب دو هزاری هفت صد سوار و سید
شیر زمان باره باضافه پانصدی سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی
هفت صد سوار و از اصل و اضافه هشت خان بمنصب دو هزاری
هزار و دویست سوار و مختلف خان بمنصب دو هزاری هفت صد سوار و
غیاث الدین خان با نام تمام بندر سورت منصب هزار و پانصدی هشت
صد سوار و میرزا حسن منصب دویست و پانصدی سراسر و سید
خان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و صالح خان بمنصب هزار
و پانصدی و پنجاه سوار و قاج خان فوجدار پونجا بمنصب هزار و
هشت صد سوار و نرهاد خان از کومکلیان صوبه بنگاله بمنصب هزاری
چهار صد سوار و مقرمت خان دیوان صوبه گجرات بمنصب هزاری

سیصد و پنجاه سوار و محمد تقی خان بخشی دکن بمنصب
هزاری سیصد سوار و سید جمفر بخاری که در طین مالون خود
گجرات بود بمنصب ارسال خدمت و انعام دویست اشرفی و سید علی
داروغه کتاب خان بمرحمت خلیج مرصع و پیرم سزگه پسر زمیندار
سری نگر بمنصب چهل و هشت مرصع و سید عنایت الله بمنصب مائه
نیل و انعام دو هزار روپیه و خدمت طلب خان بمرحمت اسپ و
محمد ناصر چیله بمنصب دوازده گنج بقار خان با خطاب بوبت خانی
و خواجه طرب که در خدمت اعلی حضرت بود با خطاب محمدار
خانی مفتخر و مباحی شدند و ارسلان خان فوجدار سابق بخاری
که چنانچه گزارش یافته فوجدار بی بیومنان تعیین یافته بود چپه
مای آستان اقبال گشته بمنصب خلعت و اسپ مرسلند شد و بدان
خدمت مرخص گردید و جهانگیر قلی خان فوجدار میان دو آب
که بموجب التماس شرف اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گشته
بود بمنصب خلعت سرفراز گشته باخدمت مرجوعه رخصت یافت
و خواجه سکندر که تازه از ماوراء النهر آمده در ملک بندهای این
آستان ملک احترام انتظام یافته بود بمرحمت جیفه مرصع و شمشیر
و سپر با ساز طه و انعام دو هزار روپیه مباحی شد و سید یحیی بانعام
دو هزار روپیه و شیخ محمد ماه جونپوری بانعام دویست اشرفی و
سعید الله و محمد معصوم از ملازمان تدبیری که در ملک لشکر
دعا منتظم شده بودند هر یک بانعام سه هزار روپیه و ملا محمد
امین خوش نویس بانعام دو هزار روپیه و شیخ پیر محمد صاحب
مجاهد جناب قدرة الواصلین حضرت خواجه معین الدین قدس سره

بعنايت خلعت و انعام يك هزار و پانصد روپيه و الله يار و گد
رضا بهادر و حكيم احمد عرب و مير محمود سبزواری و عیدای
خوش نویسنده و ملا فرورغي شاهر و گب اندر و کبیرای که از شهومی
هندوی زبانند و چندی دیگر هر یک بانعام يك هزار روپيه کامیاب
شدند و پنج هزار روپيه بنغمه سلجان و مرود سرایان آن بزم مسعود
عطا شد و درین روز خجسته نویدان رفیع قدر و امرای نامدار
پیشکشهایی شایسته که يك لک و هفتاد هزار روپيه قیمت آن شد
گذرانید و از جانب امیر الامرای صوبه دار بنگاله برخي از جواهر
نفیسه و مروج آلات و از قبل وزیرخان دوزنجیر فیل با نفایس
جواهر بنظر اکسیر مآثر رسید و مرتضی خان و دانشمند خان و کلور
رام سنگه و دیگر عمدتها در خور حال پیشکش ها گذرایندند و در
زنجیر فیل با ساز نقره پیشکش مختارخان قلعه دار پرنیده از نظر
امور گذشت و حاجی احمد سعید که در چهارم سال جلوس همایون
بجهت رسانیدن مبلغ شش لک و شصت هزار روپيه نذر هر مین
شده ن زادهما الله قدرا و جلالة بآن امرکن مدرس تعیین یافته بود
از آن صوب رسیده جبهه حامی آستان خلافت شد و چهارده سر اسب
برسم پیشکش گذرانیده سید یحیی که شریف مکه معظمه او را
با محیفه نیاز میشتدل بر اظهار مراسم اخلاص و دعاگوئی و سه سر
اسب عربی و برخي تبرکات و تنسوقات آن مکان ملائک آشپان
بروقت مشار الیه بدرگاه ملک پیشگاه مرستاده بود دولت اندوز ملازم

(۲) محمد سعید - و همچنین آینده

اشرف گشته بعنايت خلعت و انعام شش هزار روپيه و عیدای
و میدی کامل مفیر حاکم حبشه و سید عبدالله مرستاده حاکم حضر موت
که آنها نیز با صحائف اخلاص و انمودجی از تنسوقات آن حدود
درین ایام بآن جناب مملی رسیده بودند باسلام مدد جلال فائز گشته
نخستین بعطای خلعت و انعام دو هزار و پانصد روپيه و دویمین
بعنايت خلعت و انعام يك هزار روپيه سرفرازی اندوخت و شیخ
محمد غرستاده سید عبد الرحمن مغربی که از اجله سادات
و اتقیا و سعادت اندوز محاورت حرم قدس کعبه معظمه است تقبیل
عقبه اقبال نموده بعنايت خلعت و انعام دو هزار روپيه کامیاب شد
و نه سر اسب عربی که امام اسمعیل حاکم یمن از روی اخلاص و
هوا خواهی از مال داشته بود بنظر فیض گستر رسید و این جشن
جهان افروز تا پنج روز جهانبیان را هنگامه آرای طرب و نشاط بود - درین
اوقات از وقایع صوبه دکن بمسامع علیه رسید که احتشام خاں شیخ
زاده که در ملک گومکین راجه جیسنگه انتظام داشت باجل
طبیعی روزگار حیاتش سپری شد - و از سوانح مستقر الخلافه اکبر
آباد معروف بارگاه سلطنت گردید که اعتبار ذان خواجه سرا که
بحراست حصن سپهر مثال آن مصر دولت و اقبال نیام داشت رخت
اقامت از حصار هستی بیرون کشید و رع انداز خان موجودار نواحی
مستقر الخلافه بجای او معان گشته بعنايت ارصال خلعت و باضافه
پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار مباحی شد و
خدمت خان مذکور بهوشدار خان صوبه دار آن مرکز حطنت متعلق
گشته منصبش باضافه هزار سوار چهار هزاری چهار هزار سوار مقرر

شد هشتم ذی قعدة مهراجة جمونیت سنگه از دکن رومیة باستقام
مذه منبه چهره طالع برافروخت و یک هزار مهر و یک هزار
روپیه بر حبیل فذر گذرانیده بمطای خلعت خاص سرمایه
مبارکت اندوخت *

جشن وزن فرخنده قمری

درین ایام مینیت فرجام موسم وزن قمری پایه انزای
ارزنگ خلعت و جهان بانی در رسیده آئین محبت و شادمانی
تازه شد و روز مبارک سه شنبه عقدهم شوال مطابق سیزدهم
خرداد که بارگاه سلطنت و دولت مرای خلعت دگر باره بمسط
بساط محبت و کامرانی آذین خسروانی و شکوه آسمانی یافته بود
آن جشن خجسته انعقاد یافت و بعد از انقضای یکپاس و
دو گهری از روز مذکور در محفل خلد مثال غلخانه وزن معصود
برسم معبود بعمل آمد و سال چهل و هشتم قمری از عمر مینیت
طراز شهنشاه خورشید قدر کیوان غلام قرین هزاران فرخی و بهروزی
بانجام رسیده سال چهل و نهم آغاز جهان افروزی نمود درین جشن
عالم آرا بهار چمن حشمت و کام گاری فبال گلشن ابهت و بختداری
بادشاهزاده جوان بخت محمد اعظم بمعنایت یک زنجیر خیل با ساز
نقره مورد عاطفت گردیدند و مهراجة جمونیت سنگه بمطای
خلعت خاصه و بهرنچی و دهکدهگی مرصع مشمول التفات شد و
جعفر خان فوجدار و محمد امین خان و مرتضی خان و اعتقاد خان
و دانشمند خان و ظاهر خان و بیعت و پنج کس دیگر از امرای

عظام بمرحمت خلعت نوازش یافتند و گنور راه سنگه بمعنایت
شمشیر و مبارز خان بمطای جیفه مرصع و اسب باساز طلا سر بلند
شدند و از اصل و اضافه قلعه دار خان حارس غزنین بمنصب دوهرازی
هزار و پانصد سوار از آن جمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه و رای
مذکور فوجدار بریلی بمنصب پانصدی هزار هزار و دو صد سوار دو اسبه
سه اسبه مباحی گشتند و سهراب خان که سابق فوجدار باه پور بود
بقلمه دارج اودگیر از تغیر بهرام خان تعیین یافتند از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرافراز شد و سعادت خان
قانشال خلعت یافته بجایگز خود مرخص گردید و حاجی احمد
سعید بنظم مهام چکله اثاره از تغیر راجه تودرمل معین شده
بمعنایت خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب هزاروی هفت صد
سوار پایه اعتبار اندوخت و از اصل و اضافه علی قلیخان از کومکیان
صوبه گجرات و خواجه بمعنایت الله از کومکیان صوبه دکن هر یک
بمنصب هزاروی هفت صد سوار و احمد بیگ نجم ثانی از کومکیان
صوبه مالوه بمنصب هزاروی چهار صد سوار سر بلند یافتند و عالم
خان سردار قبیله نوهانی و میر احمد خان قلمه دار بهالیدر و برخی
دیگر از امرای اطراف بمعنایت ارمال خلعت و کامل بیگ فوجدار اناک
بخطاب کامل خاسی و بکرم سنگه ولد راجه مان سنگه گوالیاری از زمینداران
کوهستان جمون بخطاب راجگی و مرحمت ارسال خلعت سرمایه
افتخار اندوختند و تقوی شعار شیخ محمد اشرف لاهوری بمطای
سه هزار روپیه و شاه قلی چیله بانعام پنج هزار روپیه و خدا بند بیگ
ولد یکه تاز خان مرحوم و پنج کس دیگر هر یک بانعام دو هزار روپیه و حکیم

احمد عربی و شوازه کس دیگر هر یک بانعام یک هزار روپيه کامياب گردید و سيد يحيى رسول شريف مکه بعنايت خلعت و اسب و انعام هفت هزار روپيه و یکصد اشرفي و یکصد روپيه هر یک بوزن صد توله و سیدی کامل سفیر حاکم حبشه بعنايت خلعت و اسب و انعام دو هزار روپيه و سيد عبد الله فرستاده حاکم حضرموت بمطای خلعت و اسب و انعام دو هزار روپيه و شیخ محمد فرستاده سيد عبد الرحمن مغربی بعنايت خلعت و اسب و انعام دو هزار روپيه سرافراز گشته رخصت انصواف یافتند و از خزانه اصفان پادشاهانه درازده هزار روپيه برای حاکم حبشه و هفت هزار روپيه جهت حاکم حضرموت و نه هزار روپيه برای سيد عبد الرحمن مغربی مصحوب مقرر ارمال یافت و چون کوپک اتالیق که از عمدهای سبحان قلی خان والی بلخ بود عریضه مبلی بر اظهار مراتب بندگی و اخلاص با مختصر پیشکشي بدرگاه فلک پيشگاه فرستاده بود آورنده بعنايت خلعت و انعام دو هزار روپيه نوازش يافته مرخص شد و مصحوب او هفت هزار روپيه با خلعت فاخره و خنجر مرصع بحمت مشار الیه مرسل گشت و پنج هزار روپيه بنزوه نغمه سنجان سرود مرایان آن انجمن اقبال عطا شد و درین بزم فرخنده حقه خا پادشاهی مشتمل بر دو زاهد و ده سر امپ عربی و عراقی و نفایس اتمشه و دیگر تحف و رغائب بنظر

(۲) (چهارم) (۳) (پنجم) (۴) (ششم) (۵) و صالح محمد
(۶) (چهارم) (۷) کوپک

همایون رسانید و سائر امرا و عمدهای بارگاه دولت در خور حال پیشکش ها گذرانیدند غرضی حجه قاصم آقای رومی که دوم باره از جانب حسین پاشای حاکم بصره آمده بود باستقامت سده سینه جبهه افروز طالع گشته نه مراسم عربی فرستاده پاشای مذکور و چند امپ از جانب خود بمحل عرض رسانید و بعنايت خلعت و خنجر مرصع و انعام نه هزار روپيه کامياب عاطفت شد دهم ماه مذکور که عيد فرخنده اصبی بود آئین عیش و انبساط تازگی یافت و کوس طرب و نشاط بلند آوازي پذیرفت و حضرت شاهنشاهی بآئین معهود رایت توجه بمصلی افراخته پس از معاودت بدست مبارک ادای سنت قربان نمودند نوزدهم که مطابق هیزدهم تیر بود جشن عیدگلابی منعقد گشته بادشاهزادهای ارجمند بختیار و اسرای نامدار و هم گذرانیدن مراسمهای مرصع و میناکار بجای آوردند *

فتح اکثري از قلاع ولايت سيوا و ابل شدن آن جهالت
کيش فتنه گر بعسن کوشش و تدبير راجه چه سنگه

تبيين اين دامتان نصرت طراز از آغاز آنکه آن زند راجه اي عظام که با عساکر نصرت اعلم چنانچه گزارش يافته نوزدهم ربیع الاول حال گذشته از جناب خلافت رجهانداري بدفع فتنه سيواي مقهور تعيين بانته بود چهارم شعبان آن حال بخطه فیض پتیا اورنگ آباد رسیده یا همراهان شرف ملازمت دره التاج عظمت و جلال قوه الظهر حشمت و اقبال بادشاهزاده فرخنده خصال محمد معظم دریانت و هشتم ماه مذکور ازان عالیقدر والا نژاد مرخص گشته روانه سمت

مقصد شد و بیست و پنجم بقصبه پونه که مهاراجه جسونت سنگه با افواج قاهره پادشاهی آنجا بود رسید و مهاراجه بموجب فرمان همایون مردهشته اختیار آن مهم بدو باز گذاشته روانه درگاه سلطان بنده گریخت و آن نوین اخاص آئین چند روزی در پونه اقامت گزیده بضبط و نسق آن حدود و استحکام تهاها پرداخت و قطب الدین خان را با هفت هزار سوار بطرف جنیر فرستاد که در آن سمت بوده از غنیم مردود باخبر باشد و مقبره ساخت که در بروی قلعه لوه گده در مقام مقامی تهاه با استحکام ساخته نه هزار سوار آنجا بگذارد و مقابل حصن ناردنک تهاه دیگر قرار داده در آن مکان نیز خوجی شایسته معین سازد و خود با تهمه جیوش قاهره همواره در آن اطراف و حدود سواری نموده بمراسم هوشیاری و پاسداری قیام ورزد و همچنین در هر طرف که مظنه دست برد بقی اندیشان بود جمعی از جنود مسعود تعیین نمود و بمقتضای رای مصلحت پیرا بخصت تسخیر قلعه پورندهر و حصن دردمال که از معظمت قلع سیوای تیره بخت بود پیش نهاد همت اخاص تهمت ساخته باین عزیمت صائب هفتم رمضان این سال فرخ فال از پونه بسمت ساسور که هر دو قلعه مذکور نزدیک آن بر فراز کوهی واقعست برآمد و احتشام خان را بضبط و حراست پونه گذاشته زندوله خان و بیرم دیو سیسپدی و زاهد خان و جان نثار خان و خواجه ابو المکارم و جمعی دیگر را که همگی چهار هزار سوار بودند بمهرابی او تعیین نمود و بعد از وصول بموضع پونلی که پنجم

(ن) لونی

کرده از پونه بسمت ساسور روی بروی کوه قلعه پورندهر رافع است و دوراه از میان آن کوه بملک پادشاهی هست که عاصیان گمراه بآن دو طریق مسلک جمارت می توانستند سپرد رایا و هفونت راو را با میصد سوار و میصد پیاده بدو تهمی پنهانه دارجی آنجا مقرر نمود و بیست و دوم آن ماه مبارک که بیک منزلی ساسور رسید دلیرخان را که مقدمه جیش فیروزی بود با فوج هراول و توپخانه منصور پیشتر روانه نمود که از کتلی صعب المرور که بر حر راه بود عبور نموده نزدینک ساسور منزل گزینند و نردای آن خود نیز با دیگر افواج قاهره متعاقب او روان شده چون بجای گنل رسید داؤد خان را آنجا گذاشت که پس از آنکه همگی لشکر ظفر اثر از آن گریوه عبور کند از آنجا روانه شود و خود با سپاه همراه از کتل گذشت و دو کوه طی نموده نزول کرد و دلیرخان که پیشتر آمده بود نزدیک ساسور رسیده در صدد نزول بود و حواره ایستاده مرز زمین مناسبی برای فرود آمدن می جست درین وقت فوجی از غنیم سیه روزگار نمودار گشته غبار انگیز بیکار شد آن خان شهامت پرور سپاه ظفر اثر را توزوک کرده بر آن جمارت کیشان حمله ور شد و آنها تاب مدافعت و مقاومت و نیروی ثبات و استقامت در خود ندیده بطرف کوهی که قلعه پورندهر در دردمال بر فراز آن مقابل هم بقاصله دو تنگ انداز واقع است روی ادبار آوردند و جنگی بگریزو و مذیزی فرار آمیز میکردند خان مذکور با جنود منصور جنگ کتان و خصم انگنان بجای گریوه آن کوه رسید و درین آویزش بهیاری از مقابله طعمه شهیر مبارزان دلیر شدند و برخی قلعه را حصار عاقبت ساختند

مابقی آواره دشت ناکمی گردیدند و مجاهدان نیز روز مذد قدم جرات
بر آن کوه بلند صیهر مانند گذاشته بملو همت چرخ پیوند ابر آسا بر آن
برآمدند و معموره که در کمر کوه بود و دکنیان آنرا ماچی گویند
آتش زده بعزم محاصره قلعه پیشتر رفتند متحصنان هر دو قلعه
شروع در انداختن توپ و تفنگ و بان کرده برق امروز کین و پیکار
گشتند دلیر خان با جنود نصرت نشان پای همت پس فکشد
و بیادری جرأت و بسالت نزدیک بحصن پورندهر رسیده عجله
مورچالی بخت و حقیقت حال بر اجه جیستگه اعلام کرد راجه چون
از بمعلی آگهی یافت کثرت سنگه پسر خود را با سه هزار سوار
خویش و راجه رایستگه و قباد خان و مترسین و اندرمن بیدله
و بدال بختیار و جمعی دیگر تعیین نمود که بدلیرخان پیوسته
در محاصره هر دو قلعه بکوشند و جمعی از بیلدار و سقا و سرب و
باروت و دیگر آلات توپخانه و مصالح مورچال فرستاد و داود خان
که راجه او را در پای کتل برسم چنداوی گذاشته بود چون از بمعلی
آگهی یافت از کتل عبور نموده او نیز بمقتضای کار طلبی از
همانجا بجای لشکر دلیر خان شقامت و بار ملحق شد و چون ملوک
جمعی مجاهدان منصور درست گردید بهوکت و ابهت تمام
همت بر محاصره هر دو قلعه بسته باستحکام مورچالها پرداختند و
کمند تدبیر برگزیده تسخیر آن بلند حصار چرخ آثار انداختند
دلیر خان با سپاه خود و غیرت و مظفر برادر زادهای او و دیگر
امانان و اودیهان و هریبهان کور از ماچی گذشته ما بین پورندهر
و زرمرال جای مورچال اختیار نمود و آتشخان میر آتش آن چویش

اقبال را با توپخانه پادشاهی و ترکناز خان و جمعی از راجه جیستگه
در پیش روی خود جای داد و کثرت سنگه با سه هزار سوار راجه
و چندی از منصبداران روزی دروازه قلعه پورندهر حمله ساخت
و در دست راحت او راجه فرستگه کور و کور راتهور و جکت سنگه نروزی
و سید مقبول عالم مورچالها قرار دادند و داود خان و تمام تابینان
خویش و راجه رایستگه راتهور و محمد صالح ترخان و رامسنگه
و سید زین العابدین بخاری و حسین داود زنی و شیر سنگه راتهور
و راجه سنگه کور و چندی دیگر از پندهای پادشاهی عقب قلعه پورندهر
مقابل کهرکی جای مورچال گزید و رحول بیگ روزبهانی با
جمعی دیگر از روزبهانیان در دست راحت داود خان قرار گرفت
و چتر بوج چوهان با جوق از سپاه دلیر خان روزی حصن
درمال و مترسین و اندرمن بیدله و چندی دیگر در عقب آن
باستحکام مورچال پرداختند و روز دیگر راجه از جایی که بود کوچ
کرده بسامور رسید و بمقامه دو گروه از قلعه لشکر گاه ساخت و خود
با جمعی بپای قلعه رفته ملاحظه سیبها و اهتمام پیش برد و کار کرده
دائرة گاه برگشت و چون جاموسان خیر رسانیدند که نیتوی مردود
که خویش نزدیک سبوی ضلالت گراست و سرخیل مقنه آن
مخفول بود یا فوجی بطرف پرنیده شتافته است راجه عید منور
خان باره را با شرزه خان و حسن خان و جوهر خان و جکت سنگه
و دیگر پندهای پادشاهی که در تهاه حویه بودند بقعاقب و تنبیه
آن مقهور فرستاد و این گروه تا پرنیده رفته چون مخالفان باستماع
توجه آنها فرار نموده بودند معارفت نمودند و از اجا که احتشام خان

نهانند داربونه را چنانچه قبل ازین در طی وقائع حضور هر نورگزارش
یافتند باجل طبیعی روزگار حیات پیوسته شده بود آن نویسن ارادت کمال
سیوم عوال قبادخان را بحای او تعیین نمود و بصوابدید وای صائب از
جایگاه معسکر فیروزی بود کوچ کرده در پای کوه نزدیک بمورچال ها
نزل کرد چنانچه اکثر دایره های اهل لشکر بر کمر کوه واقع شد
بالجمله شب و روز مبارزان نصرت شعار بتوپ و تفنگ شعله افروز
نبرد و هنگامه آرای پیکار بودند و متحصنان آن دو حصن حصین
در مراتب مداومت و مقاومت کمال سعی و کوشش می نمودند
و راجه هر روز خود بمورچال ها رفته مراسم تاکید و اهتمام بظهور
میرسانید چون یک برج قلعه در حال بصدقات متواتر توپ ها که
علی الاتصال بر آن میزدند شکست و انهدام یافت دلیر خان سپاه
خود را بر یورش تحریض نمود و ششم شوال آنها باحتظار اقبال
بی زوال خدیو جهان دلیرانه بر آن برج یورش کرده بر فرازان برآمدند
و جمعی که بمحافظت آن قیام داشتند تاب ثبات و پایداری نیاورده
بمحوطه که مقابل برج مذکور است دو خزیدند و مبارزان فیروزی
لوا علم نصرت بر بالای برج اثراتنه باحتکام آن پرداختند و
درین یورش و آویزش چهار کس از تابندگان دلیر خان بیکو مردی
بزیانت زخم آراستند و هفت تن از مخالفان بر خاک هلاک افتاده
چهار کس زخمدار شدند چون راجه ازین معنی آگاهی یافت از
راجپوتان خود نیز جمعی تعیین نمود که بسپاه دلیر خان پیوسته
در تسخیر حصار کوشش نمایند مبارزان منصور دمت جلاوت و
مردانگی بجدا و قتال کشوده لوی غلبه و استیلا بر اثرافتند و

باستعمال آلات توپ خانه کار بر محصوران تنگ ساختند چون آن
گروه ضلالت بژوه متوجه آمده نیروی محافظت قلعه درخود ندیدند
روز دیگر کس نزد راجه فرستاده بزبان مسکنیت و خضوع امان
طلبیدند راجه نظر بر شیعۀ نضل و کرم خمر وانه نموده آنها را امان
داد و لواخر روز محصوران از قلعه بیرون آمده بدلییر خان ملاقی
شدند و آن قلعه بدصرف لولای دولت در آمد و از فرقه
مذکور دو سردار را دلیر خان خلعت داده با دیگر همراهانش
پیش راجه فرستاد و راجه نیز چندنی را خلعت داده چون رخصت
خواستند که باوطان خود روند اسلحه از آنها گرفته همگی را مرخص
ساخت - در تسخیر آن حصار استوار از مبارزان جلاوت شعار قریب
پنجاه سوار و می پیداده جان نثار گشتند و می و دو سوار و هفتاد
و هفت پیاده را آستب زخم رسید و بعد از فتح این قلعه راجه
بصوابدید رای اخلاص پیرا داؤد خان را با راجه رایسنگه و شرزه
خان و امرنگه چند اراوت و محمد صالح ترخان و سید زین العابدین
بخاری و اجل منگه کچپواوه نوکر عمده خود و چهار صد سوار از
تابندگان خویش و جمعی دیگر از مبارزان بسالمت کیش که همگی
قریب هفت هزار سوار بودند معین نمود که از دو طرف بولایت
سیوای مرده در آمده بتاخت و تاراج پردازند و بدین جهت کور
بر آن تیره روزگار تنگ سازند و نوزدهم شوال خان مذکور را با
همراهان رخصت نمود و بقطب الدین خان که او نیز با لشکری
شایسته در سمت جنیر معین بود و بلود بخان که بمحافظت تلکوکن
قیام داشت نوشت که آنها نیز از آن طرف بولایت آن مخدول در

شده در شب آن بکوشند و رعایا و متوطنین آن سر زمین را که
همگی در کبش ضلالت و آئین جهالت اله چندانی نتوانند بقید
امر آورند تا حیوای شقاوت پزوه از همه جهت متوه آید و بعضی
و بیچارگی گراید بالجمله در یکی از شبها جمعی از مخالفان غدر
اندیش تیره درون باراده دست برد و شب خون بمورچال کثرت
سنگه آمدند و چون او با همراهان خبردار و هوشیار و آماده حرب
و کارزار بود کاری نساخته خاسر و ناکام بر گردیدند و نوبتی دیگر
انتهای فرصت نموده پزوه دارای ظلمت شب بر مورچال رسول
بیگ روز بهانی حمله آور گشتند و چون او و رفیقانش مغلوب
غفلت و بی خبری بودند بر مرتوهای که در مورچال او بود رفقه
آتشگاه یکی را میخ زدند و بتابان رسول بیگ ناگهانی در آویخته
یکی را از پای در آوردند و چهارده کس را مجروح کردند چون صدای
این دار و گیر بلند شد زبردست خان از مورچال خود و محمود نوکر
دلیر خان با جمعی از آن خان شهابت نشان رسیده بمقهوران در
آویختند و چهار تن را طعمه مصاصم انتقام ساخته بمباری را حسته
و مجروح گردانیدند و بقیه السیف نیم جانی بر آورده به پناه قلعه
در رفتند و روزی دیگر رفیقی از آن بخت برگشتگان بقصد برداشتن
لش هابی کشکان از در پیقه قلعه برآمدند چون دران طرف مورچال
پردلخان و سوبهارن بندیله و دیگر بندهای پادشاهی بود این گروه
شقاوت پزوه بمداومت و مقاومت غنیم در آویختند و آن مدبران لایم کاری
نساخته رهگرای فرار شدند و درین آرایش هشت تن از مبارزان خصم
امکن گل زخم از شاخسار مردی چیدند و چهار کس از مخالف را

مصرر حمله دلبران خاک نیمتی بر سر بلخت و بسیاری زخمدار
شدند و داود خان و راجه رای سنگه و دیگر مبارزان فیروزمند که بقاقت
رفته بودند بیعت و یکم شوال بنواحی روهبره و دامن کوه قلعه
راچگده رسیده قریب پنجاه قریه را چون خرمن بخت اعدای آتش
زدند و چهار موقع که در شعاب جبال آباد بود و جمعی از مخذران
آنجا تمکن داشتند گروهی از صفان که قراول جیش منصور بودند
بآنها رسیده باعدای در آویختند و خبر داود خان فرستادند خان
مذکور راجه رای سنگه را با فوج هرارل و اجل سنگه کچهواوه را با
راچدیان راجه جیسنگه بامداد آنها تعیین نمود و مقاهیر رهگرای
فرار گشته هر چهار موضع بخاک برابر شد و رعایای ضلالت گرا احیر
گردیده مواشی و امنعه و اشیای آنها بدست بهادران ظفرلوا در
آمد و روز دیگر دران سرزمین مقام کرده فردایی آن بسمت راچگده
روانه شدند و بسیاری از مواضع و قری را آتش در زده ویران ساختند
و بخت و چهارم یغای قلعه مذکور رسیده به تسخیر مضامات و
نواحی آن پرداختند درین حالت مقهوران از بالای قلعه توپ
و تفنگ و بان می انداختند و جمعی کثیر از قلعه برآمده در کمر
گاه کوه صف کشیده ایستاده بودند لیکن از سطوت و صولت افواج تاهره
جرات فرود آمدن نیازستند نمود بالجمله چون آن سر زمین کوهسار
و سنگ زار بود و نشیب و فراز بسیار داشت چنود مسعود بعد از
تاخست و غارت آن حدود از آنجا دو گروه برگشته نزدیک کدل کوبچن
کبیره دایره کردند و شب را بآئین پاسداری و هوشیاری بسر برده
روز دیگر بصیوا پور آمدند و داود خان از آنجا بسمت قلعه کندانه رفته

مضافات آنرا تاخت و قطب الدین خان با همراهان بسمت
دره پوره پوره و تاسی که پوره نزدیک قلعه کنواری رفته بتخریب ولایت
اهل کفر و غوایت پرداخت و از حکنه آن بوم اسیر بسیار گرفت
و مواشی بیهمار بدست آورد و بعبت و نهم شوال که داؤد خان و
قطب الدین خان بهم ملحق گشتند باتفاق یک دیگر بسمت قلعه
لوه گده شتافتند چون امواج قاهره بپای قلعه رسید از اندامی نابکار
پانصد سوار و هزار پیاده جنگی جرار از قلعه برآمده با قراولان جیش
منصور جنگ در پیوستند چون این خبر بدادؤد خان رسید راجه رایسنگه
و قطب الدین خان و اچل سنگه نوکر راجه جیسنگه را با سپاه او بامداد
فرستاد راجه رایسنگه و اچل سنگه بپیکار رسیده ملک جمعیت ضلالت
کیشان جصارت شعار بتیغ آبدار از هم گسیختند و خون جمعی را بخاک
معرکه برآمیختند و بقبة السیف رهگرایی فرار گشته قلعه را حصار
عاقبت ساختند و مبارزان منصور و معبوهایی دامن کوه قلعه را آتش زده
و بران ساخته اسیر مواشی بسیار بدست آوردند و در آن نواحی دایره
کردند و صباح آن دگر باره سواران نموده مواضع دامن کوه قلعه
لوه گده و ایما گده و تپکی و تگونه را سوخته و خراب کرده بدایره گاه
برگشتند چون اکثری از ولایت عاصیان مردود پامال خرابی ساخته
از تاخت و تاراج آن حدرد پرداختند روز دیگر بعزم معاونت کوچ
کرده نزدیک قصبه پونه نزول نمودند و چون راجه جیسنگه مقرر
کرده بود که قطب الدین خان با همراهان در نواحی پونه تهاه

ساخته آنجا باشد خان مذکور آنجا توقف گزیده داؤد خان و راجه
رایسنگه و دیگر بندهای پادشاهی و چهارم فی قلعه پس از چهارده
روز بشکر ظفر اثر پیوستند و قطب الدین خان که نزدیک پونه تهاه
ساخته آنجا اقامت داشت چون آگاهی یافت که جمعی از غنیم
شعارت آئین نزدیک قلعه لوردول کمین گرفته فرصت کین می جویند
با همراهان روی عزیمت بدان موب آورده تا نواحی اوردرک
تاخت نمود و نزدیک هر یک از قلاع مخالف که جمعی از بنی
اندیشان جصارت کیش بخمال محال و پندلو دور از کار برآمده قبل
دیگر انگیختند از عدمه صولت بهادران ظفر شعار بعضی کشته و
برخی زخمی گشته خاک فرار بر نرق روزگار خود ریختند خان مذکور
آن روز در عقب کوه لوه کده منزل گزید و چون خبر شنید که جمعی
از باغیان ضلالت پوره بالای کوه فراهم آمده اند روز دیگر سوار شده
جوقی از مبارزان دلاور بالای کوه فرستاد ازان عاصیان منهان چلنی
که بختک پیش آمدند پذیروی بازوی جلاوت بهادران فیروزمند
بحقه یقی نبضی افتادند و بر لای پهای مردی فرار رفتی یافتند و
بخیاری دستگیر شدند چنانچه از مرد و زن میصد تن بقید امر
آمدند و قریب سه هزار از مواشی آنها بدست سپاه ظفر پناه آمده
بالجملة چون راجه جیسنگه باستهواب مهارت پیشگان فن قلعه گیری
قرار داده بود که دهمه بلند با استحکام تام از چوب و تخته ترتیب
دهد تا گروهی از برق اندازان و توپ افغانان با ادوات توخانه بر
فرز آن برآمده مرکوب عاصیان مغلوب باشند و کار بر آنها تنگ
سازند بیست و چهارم فی قلعه که دهمه مرتب گشته بود آن

عمده راجها چندی از مردم خود تعیین نمود که دهمه مذکور را محاذی برجی که سیولی مقهور بجهت مزید استحکام آن قلعه احداث نموده بود و بمرج سفید زبان زد است نصب نمایند و اواخر روز دهمه در برابر آن برج منصوب شد و مبارزان توپخانه و برخی از راجپوتان راجه بر فراز آن برآمدند اهل قلعه از مشاهده این حال شروع در بارش توپ و تفنگ و ریزش حقه و سنگ و دیگر آلات آتش بازی کرده بمدافعه مبارزان منصور و باطل ساختن دهمه مزبور پرداختند درین اثنا جمعی دیگر از راجپوتان عمده راجه که در مورچال بودند با شاه دلیرخان یامداد بهادران جلالت کیش رسیدند و پس از آنها زبردست خان و آتش خان داروغه توپخانه خود را رسانیدند و هنگام جدال و قتال گرمی پذیرفته از طرفین نهایت جهد و کوشش و کمال دلیری و دلوری بظهور رسید و بهولت سنگه نوکر عمده راجه جیسنگه که سردار پانصدکس بود و چندی از راجپوتان و یکی از ثاوینان دلیر خان جان فگار گشتند و بسیاری از معاشر بقعر سعیر پیوستند راجه بعد ازین سولهگون بندبده و ترکدار خان و جمعی دیگر از رسالت منشان بمعاونت بهادران نصرت نشان تعیین نمود و دلیر خان و کیرت سنگه متصل دهمه ایستاده تاکید جنگ و کارزار و اهتمام پیش بود کار میکردند بمصدمات توپخانه منصور در برج سفید شکست و ریخت و رخنه بسیار راه یافته مبارزان نصرت منشا مکرر یورش کردند و خود را پدای برج رسانیده شروع در کوشش آن نمودند مقهوران لغیم مابین این برج و برج قدیم که به برج سیاه مشهور است بارت بسیار رخنه بودند که اگر داوران فیروز مند بر برج سفید استیلا

یابند و خواهند که از آنجا بر برج سیاه یورش نمایند آثرا آتش زنند در وقت آن بارت را آتش زدند و قریب هشتاد تن از مخالفین بی دین بشرار شراوت و شعله کین خود سوختند در همین گرمی جلالت کیشان نصرت منشا را داعیه آن بود که بر برج سیاه نیز یورش نمایند چون شب نزدیک رسید بود و مخالفان میان هردو برج که نشیب گاهی بود آتش در زده بودند راجه جیسنگه از صواب اندیشی صلاح دران ندیده سپاه ظفر پناه را از آن عزیمت بازداشت و در پایی برج سفید مورچال نمودند و چون شام پدید غلام بر چهره بخت عامیان بد فرجام کشید رخت اقامت از برج سفید برگرفته با حال تباها ببرج سیاه در آمدند و آن برج و روحی دیگر فریفته آن که هردو بنا کرده سیولی بد نهاد بودند صرف اولیای دولت ابدی بنیاد در آمد و توپها را بر برج سیاه بسته همت بر انباشتن نشیب گاهی که مابین هردو برج بود گماشتند و در عرض پنج شش روز آن را بحاک و سنگ انباشتند و بر آن زمین مورچالی بلند بر آورده بر برج سیاه مشرف ساختند و دو توپ بر بالای آن برده علی الاتصال می انداختند چون مصدمات توپ دران نیز رخنه افکن گشته حارسانش را گزند بسیار رسید برج مذکور را با برجی دیگر که متصل آن بود خالی کرده در پناه دیوار حصار جای گرفتند و آن هردو برج نیز بمصروف بهادران قلعه کشا در آمد و درین ایام چون بقباد خان قهازه دار هوزه خبر رسیده بود که جمعی از مقهوران در موضع فرکوت ساوا دارند ابو القاسم و محد الله پسران خویش را با جمعی از قایمیان خود و بدو له خان و خواجه ابوالمکرم و راجی و بهانی

همران افضل بیجاپوری و برخی دیگر از پندهای پادشاهی بهان
جانب تعیین نمود این گروه چون نزدیک بدان موضع رسیدند
میمنت سوار از اشوار که دران جا بودند فرار نمودند و سپاه نصرت
شمار اسیر و مواشی بسیار گرفته مراجعت کردند باجمعه چون
میوای ضلالت کیش بر مراتب مطهر استیلا نمود قاهره آگاه
گشته یقین میدانست که عذریب حصن متین پورندهر که از
مواد عمده نخوت و استکبار آن تیره روزگار بود و بسیاری از اقربا و مردم
کاری او دران محصور بودند بنیروی قهر و صولت او بپناه دولت
مسخر خواهد شد و لا محاله افواج بهر امواج بهر ازان محاصره
حصن راجنده که آن نابکار پشت استظهار بدار باز داده با همگی
اهل و عیال و ذخائر و اموال دران بود خواهند پرداخت و آنرا نیز
بهر و تهر مفتوح خواهند ساخت و اگر بر جاده مرگشی و عهدیان
منهیی ثابت قدم بوده بهسلک مستقیم متابعت و فرمان برداری
نگرایند و در مخالفت و طغیان اصرار نمایند حالش بخذلان و
نگال و خرابی و انحصار خواهد کشید لاجرم پیش بینی و مصلحت
گزینی را کار بسته چندی قبل ازین باتمراز کسان نزد راجه جیستگاه
فرستاده بود که تمهید مراسم اعتذار و اصلاح کار آن ضلالت شمار
نمایند و در آخر پندت نام پرمهلی که آن مقهور لنیم یار و رابطه ارادت
و اعتقاد عظیم داشت با اشاره او نزد راجه آمده حرف اعتدای اهل
درمیان آورده بود و راجه یار عهد نموده که اگر آن مدبر غدار بنده
مدق و راستی طریق عجز و ندامت پوید و ای - لاح با آن - بر مرار
آمده ملاقات کند از آنجا جانی در امان خواهد بود چون پندت مذکور

معاذت نمود آن جهالت کیش ضلالت پزوه که از مدمات قهر و
استیلاي مواکب گردون شکوه ستوه آمده ذریعه جهمت امن و آمان و
وینده برای سلامت مال و جان مشغولست بعد و قول راجه از خوف و
هراس و اندیشه و وسوسه رسته عزیمت اطاعت و انقیاد و عبودیت
و فرمان پذیری آستان سپهر بقیان مصمم نمود و بخاطر ایمن و دل
مطمئن هفتم ذی حجه با صدوری از راجکده بقصد ملاقات راجه
بانیفی که قرار بامنه بود روان گردید و شب بر راجه خبر رسیده بود
که آن ضلالت کیش فردا خواهد آمد چون روز شد راجه بدلیرخان و کبریت
هنگامه از پیش قدمان مرصه پیکار بودند و سببه آنها بحصار بسیار
نزدیک رسیده بود هنگام نمود که مورچال خود پیشتر برده تدبیر
یورش بر حصار نمایند خان مذکور و کبریت ساکله بجد و اهتمام بلیغ
شروع در پیش برد باز کردند از مشاهده ایلحال مقهوران اجماعت
تمام از حصار بدو آمده بمراحم مدانست پرداختنکه مبارزان در روز مله
بحملهای متواتر دلبرانه آن جسارت منشان را از پیش رانده
بدروازه قلعه رسانیدند و نیروی مردانه روی داده قریب شصت
تن از اعدا بلیغ سرادگن دلبران دشمن شکن سر از هوای هستی
پروانده تن و به بازی مجروح گشته و چندی از تابندگان راجه و
دلیرخان و کبریت - فکجه چهارم مردی بگنجه زخم آراسته صدوری
جان سپردنی در راه عبودیت در باخشد در اندامی ایلحال که
هنگامه قتال و جدال گرم بود و راجه هر ساعت خبر می گرفت که
کار جنگ و کارزار بکجا آمده منتهیان خبر رسانیدند که میوای
مقهور بموضع میوا پور رسیده از آنجا بر فراقت سرور از خان قهانه و آنجا

بملاقات می آید آن عمده راجها اودیراج ملشیخ خود را با گرک
سین کچهواوه باساقبال او فرستاده پیغام کرد که اگر آمدن یعزم
فرمان پذیري و عبودیت و قصد پذیردن قلاع و حصون بنصرف
ارایای دولت است باین عزیمت ماتب و اراده پسندیده بیداید
که مورد انظار عفو و تغفل پادشاهانه گشته مال و ناموس و
جانش در امان خواهد بود والا آمدن در کار نیست چه عنقریب
بمیامین عون عنایت ایزد متعال و نیروی بخت دشمنی مؤثر عذر
حال اورنگ نخبین کشور انبال تمامی قلاع و دلبتش محصر خواهد
گردید اودیراج پس از طی اندک مسافتی باو رسیده پیام راجه گزارد
آن خصران ماتب جواب گفت که انحال خود نزدیک بمحصر رسیده ام
آنچه مقتضای بندگی و دولت خواهی خواهد بود بعمل خواهم
آورد و پس از ساعتی بمحصر ظفر پیوسته نزدیک بدایره راجه
رسید آن لوئین کز شناس جانی بگ بختی لشکر نصرت
اثر را فرستاد که اورا بدرون آرد و چون بدرون خیمه رفته با راجه
ملاتی شد راجه باو معانقه کرد و نزدیک خود جای داد آن غلات
مکان زبان مجز و ابتهال کشیده اظهار ندامت بر زلات و تقصیرات
خود نمود و گفت که قلعه پورقهر را با بمباری از قلاع دیگر بامید
عفو بخشایش گیتی خدیو فضل هر روز گرم گداز پیشکش می کنم و
من بعد حلقه اطاعت و بندگی در کوش و غنچه دولت خواهی
و خدمت گذاری بر دوش خواهم کشید راجه نظر بر خیمه تغفل و
احسان پادشاه خطا بخش عذر نبوش کرده اورا بجان و مال امان داد
و غازی بیک میر توزوک را اشاره نمود که برناتک یکی از مردم او

نزد دایر خان و کثرت سنگه رفته بگوید که چون میوا بدایرهی بخت
و رهبری طالع ملشیخ تویم عبودیت و فرمان پذیري سپرده است
مراعات خاطر او کرده محصوران را امان دادیم متعرض حال آنها
نگشته بگذارند تا بیرون آیند و میوا ظفر پناه بقلمه در آمده آنها
تصرف نمایند غازی بیک ابلاغ پیام نموده و کس میوا باشاره او
بدروازه حصار رفته متحصنان را باعلام کیفیت حال مزده حیات
تازه بخشید و آنها آن شب مهلت خواستند و راجه میوا را که جریده
آمده بود در دایره خود جای داده با او انواع ملاحظت بظهور
رسانید روز دیگر بموجب قرارداد هفت هزار تن از مرد و زن از انجمله
چهار هزار تن مرد جنگی از قلعه برآمدند و بلدهای پادشاهی
داخل شده آن حصن متین را تصرف نمودند و راجه حید محمد
جواد را که دیوان بیونات لشکر ظفر اثر بود تعیین نمود که بقلمه
رفته قنبره و اسلحه و توپخانه و سایر اشیائی که دران باشد بقید
ضبط آورد و چون میوا در همین روز پنج قلعه دیگر موصوم بلوه کده
و ایسانده و تپکی و تگوله و رهبره پیشکش کرده راجه جیسنکه بر راجه
سجاسنگه بلدیله که در سمت عقب حصن پورقهر بر سر راه
را بکنده معین بود اشاره نمود که اندرون برادر خود را با مربی
برای تصرف قلعه رهبره بفرستد و بقباد خان تپانه دار پوله لوئیت
که با هزار و پانصد سوار رفته چهار قلعه دیگر را بنصرف آورد و
میوا نیز کسان خود تعیین نمود که مردم اورا بر آورده قلاع مذکور را
به بلدهای پادشاه حواله نمایند و چون دایر خان هنوز در پای
قلعه اقامت داشت راجه حید را برناتک راجه رایسنکه نزد خان مذکور

فرستاد که بار ملاقی شود آن خان شرافت بیور و از ملاقات او خبر
است یکی عوی با ساز طلا و سحر و جادو هر دو با - از سر جمع
و در تهور از بایس آمده اند و از داده رخصت - و چون به سر رسید
سواران در آن حالتی و مصیبت - جانی پیدا کردند و وقت
راه آمدنی درآمد و شد کمان بر آید کشیده بود و راحه او را - از بصره
و شش از دینار و پیر و امید پشاه را طاعت و بندگی میجوید
بجای آمده است خاطر آن مدبر فرماندهان مکرمت عفو
مجبوری بر مژده مضرت و تحشایش نظام از با ختم غلب و نورش
از پیشگاه خدمت و جبهان حادسی تماس کرده بود و مرسل همه بین
و خلعت که بموجب استدعای آن زنده و جهای عطاء از جناب
سلطنت مرسل گشته بود در روز رسد و آخر روز - دیو با تماماع بین
بشارت عظمی بخت نوز گشته با تفضل مثال کرامت تمایل
شکامت و نور آن منشور مکرمت مضمون - سر مایهات ارج گردون
رساییده خات اختار پوشید و چون وطن ضلالت موطن آن وحشی
دشت عصیان به زده عفو و احسان شهنشاه جهان فی الجمله آرایش
و اطمینان یافت راجه با او در باره - پیردن تمامی قلاع و حصون
دارندای دولت ارد مقرون سخن در میان آورده بعد از گفت و گوی
بسیار چنان قرار یافت که از حمله سی و پنج مدعه که از -
حکومت و لا نظام المکیه در آن ولایت بود و حال سواران در تصرف
داشت بدست و سه قعه که حصن متین پورندهر و در حال
از حمله نامد و فریب ده اکا هون حاصل ولایات منعمه است
بنصرف بندهای درگاه آسمان جا سپارد و از آنجا که دست توکل

و - از حقو عظم و فضل حسمه شهنشاه حرم بخش سپردن کردیم
در روز قدم بداشت و اعتماد مسک طاعت و بندگی و منیع
عمودیت و حر او گندگی - پیردن بود و از ده قعه که مریت یک تک
در - محصول مصداق آن - است بدستاور ما - در تصرف او داد
و - سی و مسکن خویش باز گشته ستمی پسر خود را که طبعی
دست - بود بر راحه و درسد و آن پسر در - یک - رندهای درگاه
حفاظی پناه مانده گشته همراه راحه باشد و - و و کبرانش بهرام
خدمت وفاء نه دید و - دیو خود بدره رفته در آن حدوت صهی
امن آید کمر خدمت بر میدان جان پنداره اوزم بندگی ستمی آورد
و در - بران در راحه او را در - سی با - ز طلا و یک زنجیر من ساخته
در در رخصت نمود و کبریت - و همراه کبریت و مدعه نداد که از
حمله و ارج - پیردن دارندای دولت و در حصن و متاسی
حصن پور - پیردن رفته - در تصرف مدعه مذکور و - پیردن آن -
خبر - مدعه ری - در رسیده بود سواران از بجای رخصت - و تقصیر
امامی قلاع مفتوحه اینست پورندهر - در حال - گندانه - کهنداکله -
لوکده - ایساکده - بنکی - تکونه - روهیره - نازدرک - مامونی -
پندرک - بنکس گول - ری گده - نگ گده - مورخین - مانک گده -
- پیردن - - کبریت - مانک گده - سول گده - مان گده -
- پیردن - - کبریت - مانک گده - سول گده - مان گده -
راجه آمد و چون بعد چیل از جمله ولایاتی بود که از - دیو بنصرف

احبای مملکت قاهره آمده بود راجه لودخان را بضبط آنجا تعیین نمود و بیست و یکم ربیع الاول بدین قلعه گدانه که در عیش کروهی معسکر ظفر پیرا بود رفته آن حصن رفیع و معقل مذبح را ملاحظه نمود و اهتمام بلد و بسات و مراجم ضروریات آن کرده و شب آنجا بسر برده روز دیگر بلشکرگاه برگردید و از آنجا که بموجب التماس آن عمده راجها منبهای مصر میآید از پیشگاه مکرمت و احسان بمنصب پنجزاری پنج هزار سوار مقرر گردیده فرمان مرحمت عنوان مشتمل برین معنی درین روز رسیده بود راجه او را هنگام دیوان طلبیده بجانی بیگ بخشی لشکر ظفر اثر اشاره نمود تا او را تسلیم این عطیه عظمی فرمود و از جانب خود خلعت و یک زنجیر فیل با ساز نقره داده پس از چند روز میآید فیز از راجکده رسید و چون عادل خان حاکم بیجاپور قبل ازین مصدر برخی تقصیرات که از آن جهت صادر و اصل در اصل خود پیشکش بود گشته درین اوقات برای اصلاح کارهای ناانجار خویش ملا احمد نایب را که در ملک عمده و اعظم دولت در انتظام داشت نزد راجه فرستاده بود بیست و ششم ربیع الاول که او بخش کروهی معسکر ظفر اثر رسید راجه اوردیراج مدشی خود را با تنقیال او فرستاد و ملا یحیی برادرش را که مدتی قبل ازین چنانچه گزارش یافته بیارزی طالع در ملک بلندی درگاه آسمان جاه منسلک گشته در آن جیش میروزی بود نیز دستوری دیدنش داد و پس از هفت روز که ساعت ملاقات ملا احمد بود راجه مقرر نمود که راجه رایسنگه و کجرت منگه رفته او را بیاورند و آنها اندک مدتی طی کرده در القای راه بار

برخوردند و او را آورده راجه ملاقی ساختند آن عمده راجهای عظام مراسم نکو داشت و احترامش بجای آورد و دو اسب عراقی با ساز طلا و یک زنجیر لیل با ساز نقره و دو تفوز از بغائن اقمشه پاد داده بارطان خودش رخصت نمود عادل خان مضروب او در زنجیر فیل و برخی جواهر و مرصع آلات برای راجه فرستاده بود و چون از آن وقت باز که میآید بر-م مجرمان می صلاح آمده راجه ملاقی شده بود تا این وقت یراق نمی بخت راجه درین هنگام یک قبضه شمشیر و یک قبضه جمدهره و دو با-از مرصع بار داده تکلیف یراق بخت نمود - اکنون کنگ حقائق نگار سریشته سوانح دکن را اینجا گذاشته بتحریر وقائع حضور پرنور می پردازد نوزدهم ذی حجه که خبر فتح قلعه پورندهر و کیفیت آمدن میآید نزد راجه جیسنگه را عرضه داشت آن عمده راجها بمسامع جاه و جلال رسید باشاره معنی شادمانه اقبال بنوازش آمد و عواطف خسروانه راجه را بعطای خلعت خاص و شمشیر خاصه با ساز میفاکار و یک زنجیر فیل با یراق نقره و جل زر بهت لواحقه دو هزار سوار از تابینانش دو اسبه سه اسبه مقرر فرمود که منبش از اصل و اضافه همت هزاری هفت هزار سوار دو اسبه سه اسبه باعد و کنور رامسنگه خاف الصدق راجه مذکور که دولت اندوز خدمت حضور پرنور بود بعنایت خلعت و برخی از حلی مرصع و یک زنجیر ماده فیل نوازش یافت و از عمدهای آن جیش مسعود دلیر خان و داود خان و راجه رایسنگه میصودی و کجرت منگه بمرحمت خلعت قامت مهابات ابراهیم و یک هزار سوار از تابینان دلیر خان دو اسبه سه اسبه مقرر شد که

منصبش از اصل و اضافه پنج هزار و پنجاه هزار سوار از آن جمله دو هزار
سوار دو اسبه سه اسبه باشد و از اصل و اضافه راجه سجان سنگه بندیده
بمنصب سه هزار و سه هزار سوار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه و
کیرت سنگه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و ترکنازان
بمنصب هزار و شش صد سوار سر بلندی اندوختند و دیگر پنجاه
در حضور حال باضافه مناصب و دیگر مواهب نوازش یافتند میوم
محرم پرتی سنگه ولد راجه جسونت سنگه از وطن رسیده دولت
اندروز ملازمت اکسیر خاصیت گردید و پناایت بهونچی و سر پنج
مرصع مر بلند شد نوزدهم ماه مذکور که چش وزن حال دوازدهم
سن شریف بهال گلشن ایبت و کمکاری بهار چمن حشمت و
بخشیداری بادشاه زاده ارجمند محمد اعظم بود عاطفت شهنشاهانه
آن گوهر در چ سلطنت را بعطای یک عقد زمرد فواخت. درین ایام
از وقایع موهبه مالیه بمعامه حقائق مجامع پیوست که نوازش خان
برادر خرد خلیل الله خان مرحوم که فوجدار ماندو بود جهان گفزان
را پدرود نمود و مرحمت والی پادشاهی افتخار خان میر سامان
و ملتفت خان و میر بهاء الدین پسران اصالت خان مرحوم و
روح الله خان و عزیز الدین پسران خلیل الله خان معفور را که
برادرزادهای او بودند و کامیاب خان صفوی را که سمت قرابت دار
داشت بعطای خلعت از لباس کدورت بر آورد و میر خان مهین
خلف خلیل الله خان را که فوجدار جمین بود بارسال خلعت
کسوت نوازش بخشید و محمد بیگ خان بقوجدار و ماندو تعیین
یافته پناایت خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب هزار

و پانصدی شش صد سوار مر بلند شد •

تعبین یافتن عمده راحها راجه جیسنگه
با عساکر منصوره بعد فراغ از مهم میوا
بنخرب ولایت بیجاپور و تنبیه عادل خان

هر تپی مغز تیره اختری که از سرمایه دافش و دیده وری و بهیرایه
کیاست و خرد پروری که مناط جمیع امور خصوصاً شیوه ریاست و سروری
همان تواند بود بی بهره و حرمان نصیب افتد و از ازل او را بمقتضای
المان نصرت و استمداد و پستی مرتبه اصل و زبان جوهر و لای
بصیرت و پیش بینی و گوهر بی بهای ادب منجی و مصلحت
گزینی که نظام احوال جهانیان بدان منوط و مربوط است کرامت
نگشته باشد هر آینه در سلوک مسلک زندگانی و تنظیم قواعد آمل
و امایی بمرطه خسران و زیان زدگی در امتداد از هر چه کند پیوسته
ندامت و پیشمائی اندرزد و بها باشد که از کج اندیشه و باطل
پزوهی خرمن بخت و سعادت خویش بآتش مخالفت عقل و
دانش بسوزد باره مدق این معنی از حال عادل خان حاکم
بیجاپور پرتو ظهور میدهد که چون در اصل فطرت از جوهر شعور و
دانائی محروم و بنقص فرومایه نزدی و رحمت پستی نسب
موسوم است همواره از منبج صلاح و جاده صواب عدول ورزیده بکارهای
فناایسته و اندیشههای خام خود را مورد خسارت و نابکسی می گرداند
و دیده فا عاقبت بین از نقائص کردار نا پسند پوشیده سود نظر
خویش از زیان باز نمی داند از جمله نگویند کوهی او آنکه

دران ایام خیر انجام که صوبه دکن مرکز ریایات اقبال و آرام گاه
 موکب جاء و جلال بود و آن نا فابل امر ایالت که بی سابقه اوت
 و استحقاق تازه بحکومت آن ولایت رسیده بود امور دولت و امارتش
 کمال فتور و اختلال داشت حضرت شاهنشاهی بنابر موجباتی که
 ذکر آن موجب اظناب است با عساکر ظفر اعظم و امرای عظام که
 یکی از آنها معظم خان بود لوای توجه به تسخیر بلجاپور بر امر اخذ
 بدان صوبه بفرستاده بودند و بنیروی اقبال کشور کاشا حصن حصین پیدر
 و قلعه منین کلان را قهرا و جبرا مفتوح ساخته نزدیک بود که صاحب
 ولایت بلجاپور بالکلیه از غبار تصرف آن نا سزاوار امر ریاست پذیرش
 یافته بقبضه تملک اولیای دولت میزوال درآید و در خلال آن حال
 بنابر سنج حوادث و وقائعی که دران ایام روی نمود و از جهت کمال
 عجز و خشوعی که آن فرور سایه گوهر اظهار کرد فتح عزیمت آن
 مهم نموده و منبت جان و مال و ملک و ناموس بر فداه عنان
 معاونت بخطه فیض بنیاد اورنگ آباد قانقده آن مجبول النصب
 بشکر این عطیه عظمی و موهبت کبری که فوق تصور و خیال
 و مرا تر از الدازه شایستگی و استیصال او بود تقبل دادن مبلغ یک
 کروز روپیه بر میل پیشکش نمود و بعد از آنکه موکب اقبال از دکن
 بمقتدر خلافت انتهای نموده سریر سلطنت و جهانبانی و اورنگ
 حشمت و کامرانی از جلوس همایون والا پایه شد و عساکر گردون
 مآثر یکچند بدنع متنه بیشکوه و چندی دیگر برنج شورش انگیزی
 نا شجاع و پمس ازان بدیگر مهمات و یساتها مشغول شد از آنجا که
 تاخیر و تصرف در امور و کوه اندیشی و نا عافیت بینی و مکیدت

و احتیال از خصائص احوال دکنیان رویه خصال است در ادای وجه
 پیشکش تملل و تاخیر و زریده درین مدت بلیت و لیل و لطائف
 معاذیر و حیل میگذرانید و هرگاه یربغ همایون بتاکید آن عز مدور
 می یافت پدهانهای بیجا و عذرهای نا روا تمهید مراسم اعتذار
 نموده با وجود اندوختهای وافر حکم ماضیه بلجاپور که بی شایستگی
 و اهلیت و با عدم حایقه وراثت بقبضه تصرفش آمده بود دعوی اداس
 و ناداری و اظهار خجلت و شرمساری می نمود و با وجود ارتکاب این
 تقصیرات هنگامی که سیوای ضلالت شعار برو غلبه و احتیله پادشاه
 بر سر بعضی قلاع او که بمحدود ولایات آن نابکار قریب الجوار بود رفته
 کار برو تنگ داشت و نزدیک بود که قلعه نیاله را که از معظمت
 قلاع خان مذکور است متصرف شود در رفع تسلط او بجانب
 سلطنت و جهانبانی ملتجی شده درین باب بر میل تواتر و توالی
 عرایض مبنی بر مراسم الحاج و اقتراح و محتوی بر التزام خدمات
 و دولت خواهی و رسالیدن وجه آن پیشکش و دیگر پیشکشا
 به بندهای بادشاهی بدوگاه سلاطین پناه فرستاد چون عذر نیوشی و
 خطا بخشی و فضل پروری و کرم گستری از جلائل خصائل قدسیه
 این سریر آزایی اقبال و اورنگ نشین کشور انضال است عاطفت
 پادشاهانه بر حال او بخشود و باین تشفع و اینال برو نفضل و
 ترحم فرمود و مناشیر تقدیده و وعید بسبوا صادر گشت و انواع قاهره
 دکن را نیز فرمان شد که به تنبیه و تادیب او پرداخته دست استیلا

آن مقهور را کوتاه کنند و او بمدانعه افواج قاهره و حفظ قلاع و ولایت خویش فرومانده عادل خان بدین وسیله از شر او مصون ماند و چون مهم آن مردوده بنابر سوء تدبیر سرداران جنود ظفر مآب و دیگر موجبات و امیاب پامتداد انجامید و یکچند عقد تعویق درین مطلب افتاده باعث مزید حیرگی آن نابکار گردید فرمان کرامت عنوان بادل خان عز صدور یافت که او نیز افواج خویش بر سر آن بد کیش تعیین نماید که چنانچه عساکر گردون متأخر ازین طرف بدنع و استیصال او میکوشد لشکر بیجاپور نیز از آن سمت در قمع و اهلاکش ماعی باشد از آنجا که خان مذکور را دیده عاقبت بدین عقل مصلحت گزین نبود و کوه تیره بخندیش فروغ سعادت و مقبلی نداشت قدر این نعمت سترگ و عاطفت و الانهناخته مساک کفران و ناپاسی میزد و صلاح کار و سود روزگار خود ندانسته از کج اندیشی و کوه نظری بعادت دکنیان بنای معامله برخودیمت و حیل گیری گذاشت و اگرچه یظاهر چنین را می نمود که بنابر امثال امر اعلی در دفع او ماعیست و برخی از لشکرهای خود بحدود ولایت آن مستول تعیین نموده بود لیکن ازین جهت که دفع آن بدلهاد و قلع ریشه نساد او را بالکلیه از مقدمات خرابی حال خویش اندیشیده مواب چنان میدانست که آن مقهور میان عساکر منصور و اهل بیجاپور حائل باشد درین اوقات بنابر مصلحت کار خود با او بنامه و پیام و عهد و موافقت سلسله جنیان یکدلی و موافقت گشته متفق و همداستان شده بود و نهانی در مرتب امداد و اعادش کوشیده بتفویض اقطاع و احوال نقود و دیگر مایحتاج او را معاونت میکرد

و بدان تدبیر ناقص و اندیشه واهی قطب الملک را نیز برین داشته بود که نصرت و مدد آن کافر فاجر نموده زرها بدو فرستد و باوجود این شائع اعمال بنابر مراعات حفظ ظاهر همواره عزائن مہلبی بر اظهار صدق عقیدت و رسوم ارادت بدرگاه آسمان جاه میفرستاد چون این حقائق و معانی بر منرات خاطر مہر نظیر که پیوسته از صیقل الہام جلا پذیر است پرتو وضوح انگنده بدلائل ظاہر و پراہین باہر ثبوت یافته بود و آن ناحق شناس نعمت مکرمست و انضال مستوجب تادیب و گوشمال گردیده جرم درین هنگام که عساکر میروزی اعتصام از کفایت مهم سیوای شقاوت گرا فارغ شد یرایغ همایون از موقف جلال برآه جیسنکه صادر گشت که بعد از بندوبست قلاع و ولایاتی که از سیوای بنصرف اولیای دولت قاهره در آمده بود با افواج منصور یتاخت ولایت بیجاپور شناسه در تخریب توابع و مضادات آن که همگی سگانش در کیش کفر و جہالت و آئین بت پرستی و ضلالت اند جد و کوشش بکار برد و تا پای قلع بیجاپور رسید و سرآورد آن مقید گشته آن قدر که ممکن و مقدور باشد ولایت مذکور را بتازد و هر جا از جنود مخالف انری ظاهر شود صف آرای کارزار گشته گرد و مار از روزگار آنها برانگیزد تا عادل خان نادان از گران خواب غفلت و بیخبری بانبیاء گرانیده سرمایہ ہوشیاری و کار آگهی بدست آورد و کیفیت این مهم نصرت پیرا از مبدا تا منتہی در طی سوانح نهم حال جلوس اشرف سمت گزارش خواهد پذیرمت مقدم مفر گنج علی خان از کوکمان دار الملک کابل کہ بموجب التماس بہ پیشگاه حضور آمده بود دولت زمین

نوس در آن وقت بهرحمت حضرت مهدی شد و سعادت آن فاضل
که در جاگیر خود بود بقوحداری معظم بگر از تعدد آن بهر
خاتم خان امور گشته عذابت ارسال خدمت و از اصل واده
بمقتضای در هزار سوار سرفروزی نائب و دران ایام
بمقامت موسم در سگال و غفلت بانده امر کف دریا بوال
باند ساهرانده ای اردمند عالی مقدار و امرای دامدار را بعطای خدمت
بازاری بواخت و بحسب سرفروزی ستموای که برخی از حقیقت حال و
کفایت معامه آن صلابت مثال گرفتار بامد دگر دانه خدمت و اخیره
از پیشگاه مکرمت مرسل گشت و چون دستور اعظم جعفرخان بر گذار
در آنی چون منای عالی دانشان را کرده درین ایام صورت اتمام یافته
بود برای امتیاز و سرفروزی آن عمده بوسیل هفتم ربیع الثانی
خورشید ارج خلعت و جهانبانی پرتو سعادت بسر منزل او افکنده
حاجتی اشرف حضور داشتند آن خان رونق مقدار دای مراسم پای
بود و نثار و سکر مقدم خد بوزن کار بای آوردن پیشکشی شده
از حواهر زهره و مرصع آلات و دگر بکعب و بوالر بنظر مدسی مقرر
در آورد هشتم ماه مذکور چون روز دهم بود که عید میلاد است
مهر راجه حسود سگال و کوز را سگال بهدایت خدمت فاسد مددات
او را خاند و پرتوی سگال و دگر راجه بهعطای کمر مرصع بوزن بامد
و چون عید اله خان رئیس کاسر در سال گذشته چنانچه رنموده
کنک سواج کارگشته صحیفه خدمتی با برخی از تحف و لایب خویش
مصحوب و مرصعی بوال درنده بهر باند مرصع اطهر مراسم
مقامه و نیک بانی کرده بود و عاطفت حسودانه اقتضای آن می

بود که نامه او را جوئی ز پیشگاه مهر دانی و قدر دانی صادر گشته
مصحوب کی از بدهای پایه مرصع عظم و جهانبانی ارسال باند
لاخره درین ایام خواجه اسحاق که از بدهای ساجیده رو شناس
بود احتساب کاسر معین شد و بهرحمت خدمت و اسب و شمشیر
و سپر و سایر مرصع و کمر خنجر و حلیه مرصع و اسامی هفت هزار روپیه
مدایمی شده بدان صوب رخصت یافت و مدسی مدینه عطومت عفو
در جواب نیاز نامه خان مذکور با یکا قبضه خنجر و یک مدینه
شمشیر هر دو مرصع بخواهر نمیده و برخی دیگر از ناعس
و رعایب مصحوب او مرسل گردید چهاردهم بعرض اشرف رسید
که رحمت خان دیوان بدوالت بهار مد مرصعی که او را طاری
شده بود مرصع هستی پامود و عاطفت پادشاهانه عید الرحمن خان
دوم و محمد صادق پسرش را عذابت خلعت از لباس سوگواری
بر آورد و از بونته و رونق بکاران مدد شرمی معروض ارگاه جلال
گردید که راجه امروز زمیندار مونگیر را داخل طبعی روزگار حیات
بهتری شد و در همین وقت خواجه دادر که در رکاب نصرت سب
شعر حداد احتساب بود و مقصود بود جهان گذران را پذیرد بود
و پسرش بهدایت خلعت بوزن یافت و بدوالت خان که بخدست
در رعیتی و غ تمام خدمت بدوالت سرمایه موهبت بدوالت
و خوجه مدد بدخشی بخدست او منصوب گشت و شعر
احتساب محمد زهد خالف فاضی اسلام مرصع که بسمت فضیلت
و توجع موسوم است تعویض یافت و مجموع بهدایت خدمت
سرافراز گشتند هر دو هم سر ببدن خان که بموجب رابع همان

ز دکن رسیده بود بحر از دولت آمدن بومس بدو .

جشن وزن مبارک شمس

در این اوقات مدتی بمرات که مریدان در این معراج
 گاهی خدو داد گرچین بتری رخصت و آرایش و حیل
 و بعد منصوص و توجیه امید به این خواست بود فرخنده
 حشون و شمس آید - روح خلایق و گاهی ستای و سال را
 و شرف و نامزدی و مدد و اوائی و زجر و ابر و دست و پایش
 و بعد از این مدتی که در این معراج و ابر و دست و پایش
 معراج و ابر و دست و پایش و در این معراج و ابر و دست و پایش
 خسروانی زب و آرایش آید بود در این معراج و ابر و دست و پایش
 مبارک بزمی دلفشا و محفل نشاط افزا منعقد گشته روزی معهود
 بآئین معهود بفعل آمد و سال چهل و هفتم شمسی از عمر
 کرامت قرن - شاهزاده و شاهزادگی و بهرزی و شاهزاده و شاهزاده
 و سال چهل و هفتم حیات در این معراج و ابر و دست و پایش
 بعد فراخ زمره و زمره و شاهزاده و شاهزاده و شاهزاده
 تربت آمد و تحویل و احشام و آرایش و شاهزاده و شاهزاده
 مرصع نگار در این معراج و ابر و دست و پایش و شاهزاده و شاهزاده
 سربر آرای و شاهزاده و شاهزاده و شاهزاده و شاهزاده
 در این حشون خسروانه گوهر و شاهزاده و شاهزاده و شاهزاده
 خدمت و شاهزاده و شاهزاده و شاهزاده و شاهزاده
 رویه مطروح انور و طبع گشتن و شاهزاده و شاهزاده و شاهزاده

باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی در صد سوار از اصل امانه
 مید حامد خان بمنصب هزار و شش صد سوار و لطف الله خان
 بمنصب هزار و پانصد سوار و سید علی داروغه کتاب خانه
 بمنصب هزار و سی سوار و ادهم بیگ بخطاب ادهم خانی مفتخر
 و مباحی کشتند و فرخ فال ولد یمن الدوله آصف خان مرحوم
 مغفور که در ملک گوشه نشینان بود بعنایت خلعت و امپ و
 امانه ده هزار روپیه نوازش یافته بمسکین الخلفه اکبر آباد که
 در آنجا تمکن گزیده بود مرخص شد و قاسم آقای فرحتاده حسین
 پاشای حاکم بصره بعنایت خلعت و جبهه و خنجر مرصع و انعام
 دوازده هزار روپیه مرافراز گشته رخصت انصراف یافت و یک هزار
 روپیه بهمراهان او مرحمت شد و شاه خواجه بعطای خنجر مرصع و
 انعام دو هزار روپیه و عبد الله بیگ و قبیح بیگ که تازه از ولایت
 توران باستان فیض مکان رسیده بود اولین بمرحمت خلعت و خنجر
 و شمشیر و انعام سه هزار روپیه و دومین بعنایت خلعت و
 خنجر و شمشیر و انعام دو هزار روپیه و شیخ حسین عرب و حسن
 علی نبیره مرشد قلین خان مرحوم هر یک بانعام دو هزار روپیه و
 دوازده کس دیگر از بندهای درگاه جهان پناه هر یک بانعام یک هزار
 روپیه مشمول عاطفت گشتند و ملا عبد الله واد ملا محمد تقی
 مشهور بمجلسی که بعزم بلذگی این آستان فیض مکان از ولایت
 ایران آمده بود در امت زمین بوسی یافته بعنایت خلعت و انعام
 دو هزار روپیه و منصب مشایسته کامیاب شد و پنج هزار روپیه بزمرد
 نغمه سلطان در سرد سربازان عطا شد و درین جشن عالم امروز فروغ

دید و حشمت و اقبال پادشاه داد ارجمند فرخنده خصال محمد
 اعظم پیشکشی شایسته از جواهر و مرصع آلات بنظر مقدس در آورده
 بقبول آن نامیده بختیاری بر افروختند و پنج زنجیر نیل و سه هزار
 اشرفی از جانب امیر الامراء صوبه دار بلکاله بمحل عرض رسید و هر
 بلند خان یک زنجیر نیل بنظر انور در آردن و چندی دیگر از امرا
 در خور حال پیشکشی گذرانیدند و تا سه روز این جشن دولت پیرا
 جهانیان را سرمایه نشاط و شادمانی و پیروای انبساط و کامرانی بود
 درین اوقات از وقائع اشکر ظفر اثر دکن که بصردازی راجه جی سنگه
 بعد از کفایت مهم میوا چنانچه گزارش پذیرفته بتاخذت ولایت
 بیجاپور رسیدن یافته بود بعرض همایون رسید که عادل خان بملاحظه
 سوابق جرائم و تقصیرات خویش از گران خواب غفلت بیدار
 گشته و بصدمه قهر و انتقام عساکر فیروزی اعتصام مغلوب خوف و
 هراس شده ملا احمد نایبه را که رکن رکن دولت و مدار مهم
 حکومت او بود و بجهت عقل و رای و محنت فضیلت و نهیدگی از
 امرای بیجاپور محنت امتیاز داشت چنانچه قبل ازین در طی سوانح
 آن جیش اقبال مذکور گشته درین هنگام بجهت اصلاح کار و تمهید
 مراسم ندامت و اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه جی سنگه
 فرستاده است و مصحوب او دو زنجیر نیل و برخی جواهر و مرصع
 آلات برای راجه ارمال داشته در مقام خشوع و اقبال است چون
 ملا احمد را از صواب اندیشی و بختمنندی مدتها بود که آرزوی
 ملازمت و تمیزی خدمت این آستان نلک نشان مرکوز ضمیر
 مصاحبت دان گشته همواره وسیله می جهت و مقصود میخواست

بهت خوا دن خطبه بر آمده در مکانی مناسب که خلعتی کفر آید
 مرهم آمده بودند خطبه بنام دمی و اقباسامی و شاه دولت
 و دین گیتی خدو یزدان پرست حق آید خوانده شد و چون
 خطاب زان بداد والی حسنه خاں گوید آمدن ساخت زر بنادر
 نثار نمود و بعد از تقدیم مراسم خطبه در سرزمین مناسب به
 بذای مسجد اشاره کرد و طلا فقره بنادر بسکه همایون زینب پخش شده
 با محمد شافع و رفقای او مراسم اعزاز و نگو داشت بچای آرد و
 چون مسامع ساکنان آن دار نصیحت است احمد سخاوت صوات اله
 و سلامه علیه و علی آله الاطهار و اسما و اخذ و خطبه دولت و
 طافه خدمت شاه روزگار در مویح و مرآت گل از تقدیم
 مراتب و ترویج مرامی که بدان مامور بودند بداد داشتند و پس
 آنها را احکام و کرامت تمام بخص اصحاب داد و عریضه میدی و
 وظائف عجز و ندگی و مودت اطاعت و سر نگدگی و الزام یک
 من بعد همواره در حد فایده نمودند و هوا خواهی داشت و در بود
 را امتثال احکام و اوامر دداهی سر نداشت و ترویج خطبه و سکه
 مبارک و اشاعت آثار و شعری است که استقامت میدادند
 طائی که از دست بپوشان آن و دست بپوشد و یکبار اشرفی و هزار
 رویه مکتوب بسکه همایون و پخش می از تحف و رعایت آن و باز
 معصوب آنها بدر راه چهر مدار مسافت طول ولایت مذکور زاده بر
 شتر مهر راه است و عیش در برخی مواضع دو ماهه و بعضی
 ماه یک ماه معرب رزیه آن کشمیر و کامون و سری دیگر و بهار و
 نایه مدای میشود و مشرق رویه نارنگ و خطا میبرد و شمال

در مدت خرد و کثرت و تمام مغستان است و خفوت و به بدشت
 و بیق پادشاه زمیندار آید از زنده هزار سوار و پادشاه بسیار دارد و
 اکثر نوکراش از قوم قره قلماق اند بالجمه چون دزد هم جمالی
 لآخره از عود داشت سیف حال که درین صطاب معی و تدبیر
 درست نگار شده بود حقیقت این مقدمه بر خاطر سکوت ناظر پرتو
 ظاهر نگار عاطفت پادشاه از او با یک حلت و از امل و
 ماده بنصب در هزار و بالصدی دو هزار و سیصد سوار میروند
 گرد آمدن و مراد خان زمیندار و مدت خود را که درین مهم آوار داشت
 حوئی زو بظهور پادشاه بود در رحمت خعب و اخذ درین ایام
 سر راه جسونت سکه و حفر خان و محمد امین خان و مرتضی
 خان و داشاد خان و دیگر برای حضور عطا علی خلعت زمستانی
 پوشش دادند و همچنین سری اطراف دین تدابیر عریضات
 ادب و خاند و منشور عاطفت پادشاه بر مراتب فضل و مکرمت
 بنام ساد عز صدور یافته خعب و خرد و حمد هر مرصع برای او
 سرس گشت و عرض ادب رسد که رجه تودرمل که از مودتاری
 اقرار مبرور شده بود و بنادر خان زمیندار ده هزار باجل طبیعی
 بساط حیات در تودرمل و از دوع صوگ دکن بهاض همایون
 رسد که حواهر خاں حدشی از کوهکمال آید و مرجه هستی
 بنمود چون شاه شاه یزدان پست حفر آگاه ز کمال حسن و بیعت و
 توفیق شری درین دام مدح است که یک و پست هزار رویه زلفند
 و حفس قدر سلفه و صدارین و زرگر سادات و صاحبین حرمین
 شریفین زادهها آید و در و حله و مودت و در مبر عریضه

بر ماییدن آن معین گشته خلعت سرافرازی پوشید و درین ایام که
موسم اعتدال هوا و هنگام نشاط اندوختنی شکار و سیر صحرا بود رایت
اقبال مکرر بآفر آباد و خضر آباد توجه نموده مید نیله گاو و دیگر
اقصام شکار بهجت انزای خاطر مقدس خدیو روزگار گردید هفتم
رجب رخشنده اختر برج سلطنت تابنده گوهر درج جلالت پادشاه
زاده ارجمند کام کار محمد معظم که بفرمان همایون از دکن آمده
بودند چون بکعبه حضور نزدیک رسیده در خضر آباد نزول داشتند
بزید امرای عظام جعفر خان حکم شد که بخضر آباد شتافته
آن دره التاج اقبال را بهر ملازمت اکسیر خاصیت رساند
و آخر روز در غسلخانه مبارک آن عالی قدر والا تبار بانو گل
حدیقہ دولت سلطان معزالدین گرامی بهر خویش باحراز
ملازمت اشرف سعادت انروز گشته یک هزار مهر و چهار هزار روپیه
بر سبیل نذر گذرانیدند و مطرح انوار عاطفت و مهربانی شده
بعطای خلعت خاص و جمدهر مرصع با علاقه سروا بست و بهر
مرصع و دو اسب عربی هر دو با ساز طلا و دو اسب ترکی نوازش
یافتند یازدهم ماه مذکور فروغ دودمان حشمت و کام کاری نهال
بوسقان ابهت و اختاری **پادشاه** سعادت مانش محمد اعظم
بعنايت ده سراپ یمنی از آنها با از طلا مهمول انظار مرحمت
گردیدند - درین ایام از نوشته وقایع نگاران دکن بمسامع حقائق
مجامع رسید که ملا احمد نایب که از عمدهای عادل خان بود و

حقیقت آمدن او از بلخ بود و کیفیت طلب بدنش به پیشگاه حضور
لامع انروز قبل ازین رقم زده کلک حقائق طراز گشته برونق قسمت
و انتضای تقدیر که هیچکس را از ان چاره و گزیر نیست در راه کعبه
مقصود مرحله هستی پیموده بهر منزل بقا رسید و درین آرزوی
خدمت و بندگی این آستان اقبال را که ساکنان شش جهت و
فاطنان هفت کشور را منتهای امنی و آسایش بخاک نو میدی برد
آن مرحوم چون بصدق اخلاص و رسوخ عقیدت عزم بندگی درگاه خلائق
پناه داشت اسد بهر خود را با قشونی از پناه همراه آورده بود و بیست
و نهم ربیع الاول این سال فرخنده فال که در پای قلعه پورندهر
بلشکر ظفر اثر رسیده بر اجه جبهه ملاتی شد راجه بذاب رعایت
نضیلت و قابلیت مشار الیه و صدق اوادت و اعتقادش باین آستان
مهر بنیاد با او لوازم احترام و تکرر داشت و مراسم دل جوئی و گرم
خوئی بجای آورد و چون عاطفت پادشاه بنده پرور قدر دان چنانچه
گذاوش یافته اورا بمجلس شش هزاری شش هزار سوار و عطای
خلعت و جمدهر مرصع نواخته فرمان مرحمت عنوان مشتمل
بر طلب او به پیشگاه حضور عز مدور یافته بود راجه بموجب حکم معلی
دولت روپیه بار و پنجاه هزار روپیه با صد پسرش و دیگر رفقا از مرکز
خاصه شریفه داده **سلخ** جمادی الاولی اورا روانه درگاه آسمان جاه
گردانید و از جانب خود نیز بلقد و جسد تکلفات بجای آورد و ترکدار
خان و غازی بیگ صحبت یساول را همراه کرد که بدرقه نموده
اورا داورنگ آباد فیض بنیاد رساند موسی الیه در راه کونیناک گشته
چون با احمد نگر رسید از جام اجل شریعت ناکمی چشیده و دیهت

رحلت مغفرت ایت مورد تاییدات ربانی مشمول
توفیقات آسمانی اعلیٰ حضرت صاحب قران
ثانی بوسعت آباد جهان قدس و فرهت جاویدانی

گیتی که در رزاحت جاویدان است • در خورد و نعمت خردمدان نیست
جائی که نه جای آرمیدن باشد • چند آنکه درونگه کنی چندان نیست
بیدار دلان هوشمند و خرد بزرار حقیقت بود که رافع
اسرار دانش و بینش و کار آگاهان کارخانه آفرینش اند بیقین
دانند که این دربرانه دیرسعیت بنا کن خرابه معموره نما
که روزی چند مسکن و موطن آدمی گشته جاودان های امامت
چون پای و مهد این کوه تالاب • و بد بود بیکه شهر آسمانی است
بر رهگذر واردان غیبی که چون بخرد نژادان ارواح و معوس برواق
تقدیر قادر تو الجلال بعزم تحصیل معرب و کمال از نزهت آباد
کشور قدس و دار الملک اعلیم جبروت در اهتزاز آینه و بمصلحت
حکمت ربانی بر مرآت قوالب هیولانی و مطایبی هیاکر جسمانی
راکب گشته آهنگ سیر مستحالی شهود و میل و ادبی ظهور نمود
نماید بعد از قطع مراحل مادی و مدت بدان خطه عاریت اساس
رسیده برسم مسامران! اینجا بساط نزال اندازد و بضرورت طیلان
تعلقات نشای کوه نردرویش طرب گرفته روزی چند حقیقات و
احکام آن در • آوردن • معجزاتی نوی و مشاعر و مدحکاری حواس
باطن و ظاهر که گزین اسباب معرفت حضرت رب اقر باب اند مشاهده
غرائب • منع • بلچون و عجائب • که کن فیکون نموده بقدر مهلت

و استعداد در شذخت و پرستش از د جهان آفرین که مقصود از
آفرینش همین است گوش نماید و درین صحن مستعار و دل بسند
درب باید و آن دار سعد و بگشاده از گوهرایی بهای عرو و ویران
• آسمانی و دست آریز روح بموطن صلی سرمد اندیش و مرور نشاء
حقیقی دست آزند و پس از سالان برگ و ساز باز گشت ازین
سیر همواره از سر انتظار گوش بر نداء جان نزاری • یا بآقا انفس
الخصیة • رحیمی • ری • راکب راهی سرمد داشته چون بر مان طیب
در رعد بخشود و رضا پذیرائی حکم ناند قضا گشته باهنگ کعبه
وصال و عزیمت بارگاه وصول از نضای این دار فنا و راحت این
مرحله هر خوف و عذراخت اقامت بر گیرند و دگر باره بنشاط آباد
شهرستان اس و دشوار روح پرور نفس رسیده بشمول بیض رحمت
و غفران ایزدی کامیاب سرور ابدی و بهره مند حضور سرمدی
شوند و جاودان بمشاهده انوار جمال و جلال حی لا ینزال و ادراک
فهم یابیه و لذات دائمی آن نشاء بی زوال مورد روح و راحت و
مشمول امن و امتراحت باشند خاصه برگزیدگان بارگاه احدیت و
دست پروردگان لطف صمدیت که از ان گروه قدسی شکوه اند سروران
ملت اسلام و سلاطین دین پرور والا مقام چه این زمره عالیشان
در علو مرتبه ذات و رفعت منزلت نفس و دانش و بینش خدا داد
• سرور • و صاحب مغفرت و سوره شورا • اعدا • بدو • راحت
• جان • ای • بقا • بر • حوال • سعاد • هم • دند • سال • تک • نصا • و • مطرت
ارجمند و قوت نفس قاید پیوند آن قدسی مندان همواره طالب
رفعت و اعتلا و جویای عروج بر معارج اعلیٰ امت علی الخصوص

اقبال مذهبی که بیمن فصل و موهبت ایزد مآمال حیر مدارج
دولت و اقبال کرده در دنیا باقصی مراتب کامرانی و ترقی
باشد و در سلوک آن منهج پرخطر سرشته آگاه دلی و هشدار خرابی
و رعایت مراسم دین پروری و عدالت کسری و اشاعت انوار
رأب و صفت برکات خلایق از کف کماله در آن سنجیده و
ناگزیر از مشاغل عالم صورت که شواغل قرب و ارتباط بجهان صغری
است امراض نهوده بتلافی و تدارک زلفت نشاء بشریت مومق
گشته باشد از شواهد این تمهید قضیه رحلت صغرت آیت مورد
جلائل توفیقات ربانی مشمول افطار تابدات سبحانی حضرت
فردوس آشیانی صاحب قران ثانی است که ایام حشمت و کامرانی
و خلافت و جهانیانی عدالت و دینداری و پاسبانی کافه رعایا و
تحصیل رضا و خشنودی حضرت خالق الهیایا گذرا بیده پس از
می و یک سال سلطنت و کشور حثانی توفیق ترک اشتغال
بامور دنیا و اختیار عزالت و انزوا در یافته بقیه عمر گران مایه بهمی
جمعی با خاطر توجه باطاعت و عبادت و بزرگوار پرستی
مصرف ساختند و چون ایام مقدر مهلت و مدت موعود اقامت
درین دار غرور و - رمی بی سرور بانجام رسیده داعی و الله یدعوا الی
دار السلام موعود طلب و در حق آن بزرگواران توفیق
از سر صدق بهودیت زبان ایمان بلیدک اجابت گویا ساخته با ساز
و رنگ مزایج اعمال و کرائم اعمال آهنگ کعبه وصال نمودند و
بر سر سلطنت شاهی باقی را بشکوه دین پروری پایه افزودند - تبیین
این ساحت نظمی آنکه چون عارض آن حصر چندیه گزارش

پذیرفت باشنداد و امتداد انجامید و ضعف و ناتوانی بر دیگر
مقدس غالب شد امراض مختلفه و عوارض متضاده که معالجه
یکی مدب از دید دیگری می شد حادث گشته از کمال انحلال نوی
و عیبه و اختلاج عظیم در اعضا بهم رسیده و روز بروز قوت بدن در کاهش
و امضیای مرض در افزایش بوده و بر تدبیرات اطبا و استدمال ادویه
و تغذای اشربه و انذیه اثری مترتب نمی گشت و به هیچ وجه
صورت صحت و بهبود در آئینه حال چهره نمی نمود تا آنکه اوائل
شب در شبیه بیست و ششم و چوب شدت مرض متزاید گشته آثار
تغیر حال و علامات قرب ارتحال ظاهر شد و آن حضرت بنحوی
توفیق و قوت ایمان در آن حالت روی دل بجنب کبریا آورده خاطر
از غم و حق برداشتن و نعمت شکر جلائل نعمتهای بی منتهای
آبمی که بمحض کرامت و فضل نامتناهی بآن حضرت عطا شده
بود باولع و جوی ادا فرموده از صمیم قلب مقدس اظهار تسلیم و
رضا بقضای ایزدی و تقدیر آسمانی که ثلثی و مقبر و امیر و
وزیر را ازان چاره و گزیر نداشت نموده مکرر لمعه طایفه توحید
از روی کمال شعور و آگاهی بر زبان حق بیان جاری ساختند و
در خلال این حال پرده گزین تنق عظامت و احترام صدر نشین
مشکوی ایهت و احشاهم زبده مضررات زمان ملکه جهان بیگم
صاحب و چندی از پیردگیمان حریم عفت و پرستاران بارگاه عزت را
که شرب اندوز حضور بودند از ناله و زاری و جزع و بیقراری نهی
فرموده و شرائف و صایا و جلائل مواظ که سرمایه سعادت جاورد
تواند بود بجای آورده بکلمات قدسیه ایمانی خاطر موکراتان بیقرران

در مصلحت و تنسی کشاند و پس از مدتی طائر عرش
 پرواز روح پر و نوح آن جان بر فراز آسمان سوزی پال و پر
 او شده نهایی سیر حدیقه قدس و گشت مراستان حال طبلان
 خود را در سیم خد و برهنگا در کوس حلی گردان با طوطیان
 صدرا آستان حمت به آواز شد ز بهر این حال که کبری دران
 لیس کدور در بر کتب و ذرات در حساب نو سر لخت و قدس
 مومع اوقات اسبقه ان - احب خاک در م این درک حکم سوز
 مهم گشته حبس خاک چای که در و روشن سپهر اعلی
 و - اکال چرخ و - بهر مشر این قصه حوائی آهنگ خسته
 خاک کردند و خرد و بر کرب را - طردن آهوش دود آتش گشت
 و دفع و شرف را طین مورد من - شر گردان - آوازه •
 عم و مووری دیگر نام - صبری نند - آرام سد
 دریا از گوهر بی در • که آخر آهوش صفت گرد خا
 بروم آل شکوه سمع دج • از زانست در عالم دربع
 اگرچه گشتند - سی • در آناه نگارند و انسا کسی
 ازین بره معال چه هشتاد و یک • بهتاب عدم اجمت انداز و سب
 زانست ذکر این که در • بهش نو آرد از کبر حیر
 و الحمله بعد از سوج من و بهشت - شریح حیات را نو - قدس
 نقاب خود - احیای بهشت حیات دیگر صاحب رعایت انداز جان همه
 در و ده - جول اندر - بهشت حیات - مدد و کبر این آرزوهای
 همه کسود - حیات - بهشت حیات - بهشت حیات - سرب
 معروضات بر همه در کدور به آوازی عسی حضرت خد آرمگاه

به آینه معالک اندر خدمت آن حضرت بود و خاصی بودن که
 من خاصی مستقر آگاه به شوق شمس کس بر آید که
 آمده - سر تکهار و تکلیف بر در و در پاس شب که آنها حاضر
 - دند فکست بر سر اسبقه در و روز و آینه هشتگاه زان خدیو
 موافق موت شده بود - سوده مدعی خطره نری خاصی صوم
 به و به سوز - ختاب و پس زان در هر چه هفتاد که طائر روح
 در پس آستان آن حضرت دران مکل شده از شده و در سر نوب
 - در اندک و بهش مقدس را آوازی که در یک - چ - م کور
 - بقا کرده بکمان شرح مددن و - زان دران صوت اینه
 - همه شده و عسی آله و است به احمدان - اندی سرایر عمن
 بهر حال و بود ز تمام وظایف تکلیف حیات و آگین
 در هر صبری از من گشتند و در زان خدمت ارج مکتور را
 و صبر بود بشود بهش مطهر را آوازی - بهشت از دهه
 - آرد در ز در زان شریح حیات که معالک آن در در و آگر اینه
 دران حیات - و خوشدار خال صوم و - بهشت حیات اینه
 در ده شده - صبح نگار دریا رسدند و - موت و حمت
 نثار آن سرور غفران بیرون کار را زان در - بهشت مدور
 طایفه که بر آرد که صوم و بهشت - حیات - حیات - و مزید
 صوم نوب شریح حیات خورد حیات - حیات - حیات - حیات
 آینه آواز دیگر بگفتن صوم - حیات - حیات - حیات - حیات
 صوم - حیات - حیات - حیات - حیات - حیات - حیات - حیات
 - حیات - حیات - حیات - حیات - حیات - حیات - حیات - حیات

روانی یلقیس دیوم و مریم ثانی مهد علیا ممتاز الزمانی در آ-
 احست و کیفیت آن نزهتگاه قدس در کتاب مستطاب پادشاه نام
 مشروح گشته رسانیدند و سید محمد و قاضی قریان و سایر ملحا و
 اتقیا بر جنازه آن محفوف انوار منفرت نماز گزاردند و نعش مطهر
 بدرون گنبد برده بجوار رحمت ایزدی سپردند • اللهم كما وفقت
 لقطع علائق الشر والعصاة - و قلع اصول البغی والعناد - و
 بقیان الجور والاعتساف - و نصب رایات العدل والامانة - و اعل
 اعلام الدین - و ترویج الشرع المبین - حتی بلغت دولته عتال
 السماء - و منقطع القضاء - و نورت بلوالمع - لمطامنه القاهرة - و سواطع
 معدنه الباهره - انظار الارض والکفاه - و اوجاء الدنيا و اطرافها -
 اسکفه فی انصی درجات الخلد و اعلى علیین - و احشوا فی زمره
 اهل الحق و الصدق و الیقین - و اسقه من ماء حین - و زنه بحور
 عین - تاربخ رحمت منفذ آیت آن حضرت را یکی از نکته
 ملجان (شاه جهان وفات کرد) یافته و راقم این محیفه اقبال آن را
 چنین در ساک نظم کشیده •
 • مولفه •

چو شاه جهان خدیو قدسی ملکات

برخواست بمزم عقبی از تخت حیات

جستم از عقل حال تاربخش را

گفتا خردم شاه جهان کرد وفات

مدت زندگانی آن سریر آرای سلطنت جاودانی هفتاد و شش سال
 و سه ماه قمری و بیست و هفت روز و هفتاد و چهار سال شمسی
 مع روز کم - و ایام فرمان روائی و حکم رانی آن حضرت سی و یک

حال و دو ماه قمری و بیست و سه روز و سی سال و چهار ماه شمسی
 و هزده روز بود باجمله اولخر شبی که قضیه ارتحال آن محفوف فضل
 و غفران در الجلال وقوع یافت بود این خبر کرامت اندر در هفت کردیدی
 اکبر آباد برقه شده اختر برج هشتم فروزنده گوهر درج سلطنت
 پادشاهزاده والا قدر محمد معظم که بموجب حکم اشرف که بآن
 مستقر خلافت مرخص گشته بودند رسید و آن عالی منصب والا تبار
 برجناح سرعت طی آن مصادف نموده اوائل روز که آن پادشاه
 خاند مکان مدفون گردیده بود بشهر رسیدند و روز دیگر بقلعه مبارکه
 رفته مراسم پیرایش و تمزیه با ملکه قدسی سیرت قدوسی نژاد
 بیگم صاحب و دیگر پردگیان استار دولت بجای آوردند و بر
 حسب امر اعلی وظائف خیرات و مبرات و ختمات قرآن بتقدیم
 رسانیدند و مکرر مجلس مولود بآئینی که برای سلاطین نامدار و
 خونیان عالی مقدار در خور و زوار باشد منعقد ساخته بانفاق
 اهل استحقاق و اطعام ملحا و علما روح مقدس آن حضرت را مرور
 و راحت بخشیدند و سید محمد و قاضی محمدزبان و زمره مشایخ
 و ارباب فضل و اصحاب تقوی اکرامات سنیه بجای آوردند و چون
 اواخر روز بیست و ششم ماه مذکور که در شب این قضیه مانع
 گشته بود ملهیان تیزی از مستقر الخانه به پیشگاه جلال
 رسیده خبر وقوع این سانحه و هشت را رسانیدند از اجتماع این
 جامعه هائده خاطر مقدس حضرت شاهنشاهی قرین هزاران غصه و
 الم و رهین فراوان تحسرو امسوس گشته بی اختیار قطرات عبرات
 بر وجوهات همایون فرو بارید و با وجود ثبات و تحمل خسروانی و

سکوه و تار سلیمانی و رعیت دستگاه صبر و حوصله جهانپانی آثار
فلق و بیقراری و علامات کمال تاثیر و سوگواری که هرگز از حد
هیچ سائحه داخراش ازان حضرت کمی را مشهود و معاین نگشت
بود ظاهر شد و چندان میل مرشک از چشم جهان بین آن خدیو جوان
روان گردید که مقرران بارگاه دولت و محرمان حریم خلعت را
تشریف داری طاعت و عبادت را در آن حدیث آن حضرت و
پادشاهزادهای از جمند و زنجیر و جمیع ثمرات ریاض معیت و مقدر
تنق عصمت مانند صبح سفید پوش شدند و همچنین امرای
نار و ارکان دولت پایدار لباس کدورت پوشیدند و حکم اشرف
بصدور پیوست که در اسننه و افواه و زبان و مدح و ذم
پادشاه خلد آرام گاه بحضور برسد و در آن حضور و در آن
و نرزان هوای ترمیم گشت که هر یکی از آن در آن
حاضر آن بود و در آن صبح این قضیه حاضر یاشیم و دیده بدیدار
باز همین آن حضرت نور آگین ساخته بتکفل لوازم این امر ناگزیر
اجر و سعادت اندوزیم چون باتقاضای تقدیر آن امنیت بحصول
نه پیوسته اکنون تدارک آن باین تواند بود که نسخ عزیمت اکبر آباد
نگردد آن مستقر حسب حال و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
آن حضرت تدارک حسب حال و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
بدان حالت و در سوگواری و در سوگواری و در سوگواری و در سوگواری
از لباس کدورت براریم و بظاهر تصمیم این عزیمت چهارم شعبان
مطابق بیست و دوم بهمن باشاره والا متصدیان پیشخانه همایون
سران قاتل تباران و در آن حضور آن بروج حشمت و رحمت

در آن حضور و در آن روز اندر خان پیشکشی مشتمل بر یک صد ارباب
عراقی و ترکی و نوادر جواهر و مرصع آلات و نفائس انبشه و آمکته
بنظر انور رسانید و نهم ماه مذکور مطابق بیست و ششم بهمن که
حاجت بهست الیه ظفر طراز بود دانشمند خان بصوبه داری
و حرمت قلعه مبارکه دارالخلافه تعیین یافته بمعایت خلعت
حاشیه و ارباب سرانند و چون معاودت ریات عبادت بردی
مقرر بود طراز بیست که مخدرات سوا پرده ابهت و احتشام محتاجیات
تنق عزت و احترام محمل آزای دولت همراهی نگشته در مشکوبی
سلطنت همانند و پس از انقضای دوازده گهوی از روز مذکور حضرت
سلطنتی امر آبی و طاعت و سکوه جهان پادشاهی از قلعه مبارکه
مبارک و در آن گشته روی توجه بحضور آید آوردند و آردوز در
مبارک و در آن آید آن روز و در آن روز دیگر از آن بهضت
فرمودند و مقرر شد که از راه کنار دریای جون که در هر منزلی باقی
خد آئین و عمارتی عالی دانهین بجیت دولتخانه والا ساخته شده طی
مسافت فرمایند و چون مرکز خاطر اقدس آن بود که بعد از وصول
بمستقر خلعت ثا از مراسم تعزیه و تسلیم مخدرات تنق عفت و
حتیاجات بپردازند در آن مقام مدار که ایستاد بگردند اسرافا معلی
به پادشاهان سلطنت صادر شد که منزل پادشاه را برای نرول اشرف
زینت و عفت بخشید و در هر یک دو صد ارباب صوبه دار کابل را
بعطای خلعت خاصه و ارباب با سازطه و جمدهر باعلاقه مروراید
نواخته رخصت معاودت بدار الملک کابل نمودند و در منزل ششم
هویدا در خان صوبه دار اکبر آباد که استعجال موکب جلال نموده بود

آباد طلب نمودند و عهد النبی خان و مخلص خان و خدمت خان خواجه مرا را با جمعی دیگر از بندگان تعیین نمودند که بآن مرکز اقبال شتافته هنگام آمدن در ملازمت هودج عفت بیگمان باشند و چون عید سعید فطر نزدیک بود اشاره والا صادر شد که تخت فیروز بخت مرصع و سایر اعیان و لوازم جشن مسعود را نیز همراه بیاورند و درین ایام نجف قلی غلام والی ایران که از جانب آن والا در دومان خربزه برسم موعات آورده بود به پیشگاه خلافت رسیده دولت زمین بوسه سده سنی در یافت و در هزار و هفت صد خربزه که بر پنجاد جمازه بار بود با سه خوان طلا از نظر معلی گذرانیده بعنایت خلعت مرغراز گدیده و پس از چند روز دگر باره بعطای خلعت و انعام ده هزار روپیه مباحی گشته رخصت انصرا ب یافت و چون نبال ریاض دولت و کامکاری بهار چمن ابهت و بختیاری پادشاهزاده والا قدر ارجمند محمد معظم را اندک انحراف مزاجی روی داده قصد کرده بودند بیست و ششم ماه مذکور حضرت شاهنشاهی از روی عطوفت و مرحمت پرتو قدوم بحر منزل ایشان انگنده سامتی چند قریب دولت آنجا تشریف حضور داشتند و آن کامکار بخت ییادار مراسم پیشکش و نثار تقدیم نموده شکر مقدم همایون بجای آوردند .

گفتار در فتح قلعه چانگام از متعلقات ولایت رخنگ

چون والا قدر نیک اختر را دمت تایید آسمانی انصر گیتی پنداری و جهان خسروی نرتارک عزت نهاد و فصل

و ضو بهت ربانی از عطا خانه تقدیر بخت جهان ستان و طالع عالمگیر دهد اصحابه بمیاسن دولت ارجمندش پیوسته کارهای دشوار کشاید و بذریع اقبال بندش همواره بتوحات شگرف رخ نماید مصدق این کلام کشایش قلعه چانگام است از کفر آباد ولایت رخنگ که هرگز پرتو ماهیچه اعلام اسلام بر ساحات آن کفر بوم نمانده و هیچک از فرمانروایان هندوستان را خیال تسخیرش در پیشگاه ضمیر راه نیافته بود و درین سال فرخنده بمساعی جمیل زنده نویغان عظام امیرالامراء مهندس از بنگاله صورت وقوع یافته چهره افروز دین و دولت شد - تبیین این مقال آنکه در سیرتان ولایت رخنگ که از کمال جهالت و ضلالت بصد مرحله از شهرستان مردمی دور اند و برامواه والسفد بقوم مگه مشهور بغابر قرب جوار رخنگ بنگاله و اتصال مرحد آن دو ولایت بهم هنگام انتهاز فرصت از بدگوهری و فتنه پروزی جمارت ورزیده بانواره و توپخانه و کثرت و جمعیت تمام بمرحد ولایت بنگاله می آمدند و سکته و رعایای بعضی مواضع که بر سر راه آن گمراهان بود آسیب دیدان آن گروه بد نهاد میزدیدند و اگرچه از قدیم الایام آبهائی که راه در آمد نواری آن شور بخاناست بر هر دو کنار آن قلاع و ثنهانها محکم ساخته شده بتبعین مردم کاری احتواری دارد و همواره جمعی با نواری پادشاهی نیز بر روی دریا سیر نموده از دستبرد آنها با خبر میباشند لیکن از آنجا که آن قوم بد مآب را در مراتب حرب و پیکار روی آب از کثرت مزاولت و ممارست ملکه و مهارتی عظیم است و سفائن جنگی آنها بحسب مامان توپخانه و تانک و استحکام مزین تمام بر

نواره بنگاله دارد بالکایه راه جسارت آن دیو خصلتان مورد مرده
 نبود و چون اکثر اوقات در کمین فرصت می بودند هرگاه تابو می
 یافتند دست تعرض و تطاول بسکنه و رعایای سواحل دراز کرده
 اموال و اشیای آنها را عرضه انتهاب می ساختند و از هندو و مسلمان
 و مرد و زن چندانکه میسر بود بقد اسر می آوردند و بعضی
 اوقات بغلبه و استیلا تمام آمده نهایت خلل و خرابی بولایت
 پادشاهی می رسانیدند چنانکه در سوابق ازمنه نزدیک جهان گیر
 نگر رسیده باسرو نهیب آن حدود پرداخته بودند و زمزمه انبوه و خلقي
 کثیر از مغیر و کبیر اسیر ساخته از آنجا که همواره همت فلک نهیب
 این طرازنداد اوردنگ خلعت را امن و آرامش بلاد و عباد و تلح
 مواد شرو تمام پیش نهاد امت چندی قبل ازین که حقیقت
 جسارت و خیرگی آن شقاوت نشان و آمدن نواره آنها بسرحده
 ولایت پادشاهی از نوشته سوانح نگاران بنگاله معروض پیشگاه اقبال
 گردید از موقف عظمت و جلال یرایغ همایون بزیده امرای عظام امیر
 الامرا سپهبدار آن صوبه عز صدور یافت که در حفظ ثغور آن ولایت
 و استحکام قلاع و تهاها که بر ممر آن قوم بد گهر واقع است بیشتر
 از پیشتر کوشیده در دفع شر و منع ضرر آنها که اینبفی سامعی باشد
 و قلاع تازه و تهاهای جدید در هر جا مناسب داند اهداث نموده
 چنان کند که من بعد راه آمدن آن اشرار نابکار بحدود ولایت پادشاهی
 مسدود شود و آسیب و گزند از آن جمع شقاوت پیوند بسکنه
 و رعایای مستمند نرسد و بالکلیه قطع مواد افساد آن گروه بد نهاد از
 آن بوم و بر صورت بلده همت برکشیش ولایت رخنگ بسده نخصمت

تسخیر چانگام که کلید فتح آن کفرستان و تصرف دران موجب
 سد طریق جرأت و دست اندازی آن گروه بولایت بنگاله است وجه
 قصد ساخته در سامان اسباب این عزیمت خیر اثر کوشش نماید
 بنابر آن امیر الامرا کمر همت بتمشیت این مهم بر میان نمودیت
 بسده بصر انجام مقدمات این مطلب پرداخت و چون تهاغه
 نواکالی که آن طرف تهاغه سنگرام کده و بهلوله و جگنده نزدیک بدریای
 شور واقع است منتهای تهاهای پادشاهی و از آنجا چانگام قریب
 المسامت است و هرگاه نواره مقهور آن بعزیمت شقاوت پروری
 سفری می شود از نزدیک آن گذشته بملک پادشاهی منتشر می
 گردد و از آنجا کیفیست و کمیت نواره آن تیوه بخندان بد مآب درهنگام
 ذهاب و ایاب معلوم می شود و ازین جهت در عهد صوبه داری
 ابرهیم خان فتح جنگ همواره جمعی از جنود قاهره بمحافظت آن
 قیام داشتند لهذا امیر الامرا بافتضای رای اخلاص پیرا استحکام تهاغه
 مذکور از ضروریات این مطلب شمرده اوائل مقرر این سال نصرت مآل
 معید نام افغانی از نوکران خود با پانصد پیاده تیر انداز و تفنگچی
 بحراست آن تعیین نمود و برخی از نواره پادشاهی با جمعی
 دیگر بامداد و اعانت او مقرر ساخت و باستحکام تهاغه سنگرام کده
 که الحال موسوم بعالمگیر نگر و محل جدا شدن آبائی است که ممر
 مخازیل مگه است پرداخته محمد شریف نوجدار بقدر هوکلی را با
 پانصد برق انداز و تیر انداز و یک هزار پیاده بندوچی بتهانه داری
 آنجا معین ساخت و بیست توپ از خرد و کلان با لوازم آن بدانجا
 فرستاد و محمد بیگ اباکش و ابو الحسن نام یکی از جماعه داران

خود را با نوار که در حرمی پور بود تعیین نمود که بر معبد فوجت
بر روی آب سیر نمایند و از حرمی پور تا عالمگیر نگر که بیست و یک
کبره مسافت است چون آل که هنگام برشکل بآن تردد تون نمودند
مقرر ساخت که آل بندند تا در موسم طغیان آبها که زمینها را آب
می گیرد طریق وصول کومک و آذوقه به تهاغه مذکور مسدود نباشد
و از آنجا که دلاور زمیندار سوندیپ که بظاهر اظهار اطاعت و بندگی
می نمود ناچار مستحب کار خویش را قطع نمود و مکره مسافرت
درست باو احسن است و آن نمره بخت بی سعادت را که نقش
نفاق و دورویی از روی کارش قطع بود تکلیف رهاقت در سیر روی
آب نماید و اگر از آمدن ابا و استغاثه کند تنبذ و تادیب او را جوابی
وقت و فرصت باشد چون ابو الحسن درون باب بار پیام نمود جواب داد
که عذریب آمده در نوکهای مدنی می شود ابو الحسن بتجا رفته
یکروز روز انتظار کشید و چون اثری از وعده او ظاهر نشد خود بانوار
و جمعی که همراه داشت بقصد بریدن او عازم سوندیپ شد و چون
بدان سر زمین رسید آن نمره بخت اعلان آوار غلب اندیشی در
اصیان مدعی نموده با اتباع خویش بجنگ پیش آمد و ابو
الحسن با همراهان قدم همت فشرده باژی جزای و جلالت
به پیکار نشود و دلاور بدگر پس از کوشش و آویزش بسیار قرار نموده
بقلمه که دران جزیره داشت محصور گشت و سپاه منصور
از بی او شامه و پهای قلمه رسیده بکوشش آن پرداختند و قهرا
و نجرا انرا محصور ساختند و آن مقهور بعد حمله واهی خود را
ازان مهله بر آورده به پناه جنگل در خزید و مردم متفرق خود

و آنجا فراهم آورده با هفت هشت هزار کس دگر باره روی جزای
بمبارت مجازان فیروزمند آورد ابو الحسن با وجود قلت مدد
همراهان قدم استقامت استوار داشته جنگی مردانه کرد و دلاور
در زخم تیر برداشته بجنگل فرار نمود و بسیاری از مردمش بتبع
خطوت دلاوران شهامت کیش پیروی شدند و از بهادران نصرت
همار نیز چندی جان نثار و برخی زخمدار گردیدند و درین اثنا
خبر رسید که برخی از نوار مقهوران رخنه نمودار شده چون با
ابو الحسن آن قدر کس نبود که گروهی بحراست جزیره گذارد و با
جوتی دیگر همت بر مقابله و مدافعه رخنگیان گمارد با مجموع
همراهان و نوار بدفع مختدران روان شد چون مقاهیر رخنه ملاح
در جنگ دیده نوار خود بیک مو کشیدند ابو الحسن نیز بظاهر
مصلحت متعری پیکار آنها دکشته بتهانه نوکهای آمد امیرالامرا
بعد از آگهی برین مقدمه ابن حسین داروغه نوار و جمالخان
دلزاق و حو انداز خان و قراولخان و محمد بیگ اباکش و گروهی
دیگر از منصبداران و یک هزار و پانصد کس از اهل توخانه و چهار
صد حوار از تابیان خود با نوار تله سوای آنچه بسیر روی آب
مقرر بود تعیین نمود که ابو الحسن را با رفقای او بخود منضم
ساخته بتسخیر جزیره سوندیپ پردازند و عرصه آن حرزمین
بالکلیه از خار وجود دلاور نمره اختر پردازند چون ابن حسین با
همراهان بنوکهای که محاذی سوندیپ است رسید باقتضای
صلح اندیشی خود با محمد بیگ اباکش و نوار منصور بجهت
طرح راه مقهوران رخنه آنجا توقف گزید و ابو الحسن با تابیان

امیر الامرا و زمینداران ادا-ط جمادی آخره این حال همانیون
بر مر جزیره مذکوره رفته هنگامه آزایی کا، زار شد و بنیروی بازوی
جهد و کوشش قلعه چلید که زمیندار شقاوت شمار در کنار دریا
ساخته بود بدست آورده مورچالها بست و جمعی کثیر از اتباع
دلوار بدلت تیغ دلواران شهابت پرور مسلک دبستی پیمودند و
شریف پسرش زخمی شده دستگیر گشت و دلوار بد-میر چون تاج
مدامعت از بضاعت همت خویش نزون دید بچنگل گریخته در
مکانی که پناه جای خود اندوخته بود قرار گرفت و ابو الحسن
تعیات او نموده بهیاری از اتباع و مردمش را که روز صفت
در چنگل خزیده بودند علف تیغ اندقام ملخمت و آن تیره تخت
را با اهل و عیال دستگیر کرده ساخت آن جزیره از خار تصرفش
پرداخت و او را با نود و دو تن از مرد و زن که باو متعلق بودند
همراه بنور زمیندار نزد امیر الامرا فرستاد آن زبده نوینان بعد از
آگهی برین معنی عبد الکرم برادر رشید خان را بهرامت آنجا
مقرر ساخته در صد سوار و یکمزار پداده بندوچی با او تعیین نمود
و چون عزیمت تسخیر چانگام داشت باین حسین داروغه توپخانه
نوشت که با همراهان دران حدود توقف گزیده وقتی که دیگر جزیره
نیروزی اعتصام به تسخیر چانگام معین شوند از نیز با رفقا و نواره
بدان گروه ملحق گردند و چون استماله نرنگیانی که در چانگام
سکونت گزیده با زمیندار رخنگ موافقت داشتند از مقدمات
ضروریه مطلب بود بصوابدید رای سدید خطوط مجنی بر لطائف
مواعید بآن گروه نوشته بفرنگیانی که در بندرهای ولایت بنگاله

تعمین داشتند حواله نمود که با نوشتههای خود نزد آنها فرستند
اتفاقا چندی ازان نوشتهها بدست کرام کبری نام یکی از مقاهیر
همگه که زمیندار رخنگ او را بهامت نگه داشته خویش با برخی از
نواره بوسه قزاقی بطرف سوندیپ فرستاده بود در آمد و او نوشتهها
را نزد زمیندار مذکور ارمال داشت و بدین جهت آن مقهور بر
طائفه نرنگیان بی اعتماد گشته بکرام کبری نوشت که آن فریق را
با متعلقان از چانگام برخنگ فرستد نرنگیان ازین معنی آگهی
یافته با رخنگیان در مقام مخالفت و محاربت در آمده و برخی
از صفات آن بخش برگشتگان را آتش زده با کل اتباع رگشتهای
خود بزم بندگی و دولت خواهی این آستان اقبال آشیان روی
عزیمت بولایت بنگاله آوردند و بدست و یکم جمادی الآخره پنجاب
علیه نرنگی که مشحون بود بتوپ و تفنگ و سایر آلات جنگ و
تمام طائفه نرنگیان چانگام داخل تهاه نوانهایی شد فرهاد خان
تهاه دار پهلوه چندی از سرداران آنها نزد امیر الامرا فرستاده
ما بقی و آن خود نگاه داشت و آن عده نوینان آن گروه را بنوید
مراحم پادشاهی تسلیم و استماله نموده هم از سرکار والی پادشاهی و
هم از جانب خود بآنها رعایتها کرد بالجمله چون این مقدمات
رویی نموده اسباب و معدات فتح چانگام بجمع کار گذان آسمانی
سلسله وار و بهت بهم داد و قابوی سرکردن آن مهم بدست آمد
امیر الامرا آن عزیمت مضمون نموده بزرگ امید خان خلعت خوش
را با در هزار سوار از تابندگان خود و سید اختهاص خان باره و
سبل سنگه سیصودی و میانه خان و گرن کجی و چندی دیگر از

منصبداران و جمعی که بیشتر با عسکر خان بهم کویچ بهار معین بودند بآن مهم تعیین نموده بیست و هفتم ماه مذکور رخصت کرد و چون مقرر گشته بود که خان مشار الیه با همراهان از راه خشک عازم مقصد شود بفرهاد خان تهبانه دار بملوه نوشت که با این حمین داروغه نوازه و ملور زمیندار و دیگر بندگان و لشکری که آنجا بودند سفینه عزیمت را از آن حدود لنگر برگرفته براه دریا روان شوند و میر مرتضی داروغه توبخانه را نیز رخصت نمود که برجذاج سرعت بفرهاد خان رسیده او را با دیگر همراهانش در پیش رفتن مزاولی نماید و کپتان مور سرگروه فرنگیان چانگام را با دیگر مزداران آنها خوشدل و محتمال ساخته مقرر گردد که با تمام اتباع و لوازه خویش درین عزیمت نیروی اثر رفیق جنود متعین بوده بمرام خدمت و دولت خواهی پردازد و کمال پسر زمیندار سابق رخنگ را که از دست تسلط و استیلائی زمیندار حال در عهد فرمان روائی اعلی حضرت علیین ملکی فردوس آشیانی طاب ثراه باین دولت فلک رفعت پناه آورده بجهانگیر نگر آمده بود بوعده تقویض سرگروهی قوم او اسبدار از غذایت پادشاهان ساخته مقرر نمود که با فریقی از قوم مکه که در جهانگیر نگر بودند همراه میر مرتضی برود و مرام خدمت و احتیافی درین مهم بتقدیم رساند و پروانه مبنی بر ترغیب مراتب عبودیت و دولت خواهی و اتمامه بمرام رائی پادشاهی بحاکم چانگام نگاشته مصحوب یکی از مردم مکه نزد او مرشدان چون نوشته امیر الامرا بفرهاد خان رسید و میر مرتضی با رفقا بدر پیوست بمواپدید و کنکاش دولت خواهان چنین قرار

یاحت که خان مذکور و میر مرتضی با دیگر بندگان پادشاهی و تاجران امیر الامرا برهم منقذی از راه خشک مراحل مقصد پیارند و این حسین داروغه توبخانه و محمد بیگ ابانکس و ملور زمیندار با دیگر زمینداران از راه دریا روانه شوند و بنابرین قرار داد فرهاد خان جمعی را با بیلداران و تیرداران و برخی از بندگانهای تیر انداز و بندرچی بجهت ساختن راه و بریدن جنگل تعیین نمود و شانزدهم رجب یا میر مرتضی و دیگر همراهان از نواکهای کوچ کرده بتهبانه جکیده نزول کرد و این حمین و همراهانش که با نوازه بودند زودق عزیمت را لنگر برگرفته نهلگ آما بحر فرما گشتند و هژدهم ماه مذکور فرهاد خان با همراهان از آب پهنی عبور کرد و از روی تدبیر و کاردانی طبع مراحل نموده بیست و چهارم نزدیک تالابی که از آنجا تا چانگام یکروزه مسافت نشان میدادند بانظار رسیدن بزرگ امید خان نزول کرد و خان مذکور بیست و یکم رجب از آب پهنی گذشته بآئین هزم و احتیاط و هوشیاری که مناط پناهگری و سردار بیست قطع مسافت دشوار و طبع مسالک ناهموار کرد و بکوشش و تدبیر تمام از آبها و دریاها و خونخوار و جنگل های متراکم اشجار عبور نموده بیست و پنجم بهشت گروهی موضعی که فرهاد خان و میر مرتضی نزول داشتند و از آنجا تا قلعه چانگام ده گز مسافت بود و جنگلی در کمال انبوهی و راهی بغایت معصب داشت رسیده منزل گزید فرهاد خان هر روز قدری راه را جنگل بریده و راه را بحدود پندش مدرج و نوار پادشاهی در موضع دوریه از متعلقات چانگام که تا موضع اقامت بزرگ امید خان

فریب بدست گروه بود توتف نموده منتظر قریب وصول جنود
فیروزئی بود غنیمت عاقبت و خیم که در کمین گاه انتظار فرصت
باندیشه آنکه تا عساکر بودند مآثر از نوارده منصور دور است شاید
دستبرد می توانند نمود نوارده خود نوزوک نموده بیست و هفتم ماه
مذکور بجمعیت و اہمیت تمام بر حر نوارده پادشاهی آمده بجنگ
پیوستند این حصین و منور زمیندار و دیگر مبارزان نصرت شمار
باعضاد نباید آسانی که همواره قریب حال این دولت جاودانیست
دست سعی و کوشش کفوده بمداومہ و مقابله اعدائی در آمدند
نواہر جدال و قتال بر روی آب التهاب یافته هنگام کوشش و
آویزش از طرفین گرمی پذیرفت مطح دریا از آمیزش خون ننگان
بحر و غا سہری شفق گون و بچار موج صدمات تیر و تفنگ و
توپ و ضرب زن کشتی عمر مخالفان غریق دریای خون گردید
بدارش ابر مدار کمان صدف سفید دشمنان از گھر آبدار پیکان لرز
و رعد غرش پندوق جانسقا نمودار آثار روز سخا خیز شد از آنجا کہ
ستیز باطل با حق و آویز ظلمت با نور بجای نمیرسد اعدائی
ضلالت نرجام تاب ثبات و پایداری با مبارزان احقم فداورده روی
بودی نرا آوردند و این حصین داروغہ نوارده با کشتیهای جنگ تیز
بتعاقب در آمده ده غراب و سه حایک از آن تیرہ بخنان بدست آورد
و مقارن این حالت نوارده بزرگ مقاہیر نمودار شد و دگر بارہ بحر
طوحان خیز مساریہ و ستیز بنظم آمده بعد از حرب و ضرب بسیار
چون روز بآخ رسید مخالفان ظلمت مرست روی از عرصہ مقابلہ
بر تانہ رھگرای ادبار شدند و این حصین تعاقب آن مدبران نموده

چون نوارده آنها بدریای کرن پہولی در آمد و صفائی بزرگ پادشاهی
همراہ نرسیده بود صلاح در پیش رفتن ندیده نوارده را در مکانی
مفاسد باز داشت و شب را باگین پاسداری گذرانید چون بزرگ
امیدخان ازین معنی آگهی یافت بفرهادخان و میر مرتضی بقا کند تمام
نوشت کہ بجنگل بری و ساحل راہ مقید نا شده برجناح استعجال
روان کردند و بہر عنوان کہ باشد خویش را نزدیک بنوارده رسانند و
خود نیز ترک جنگل بری کرده بہرعت میر رھگرا شد فرهادخان
و میر مرتضی با ہمراہان روز دیگر بکنار دریا رسیدند و مقاہیر
تیرہ ایام را از مشاہدہ لشکر اسلم رایست ہمت نگونساہ شد درین
روز این حصین با نوارده منصور بدریای کرن پہولی کہ نوارده مخالف
دوران لطمہ خور امواج ناگہی بود در آمده با اعدائی نابکر هنگامہ
آزای کارزار شد و دیگر بارہ نواہر جدال بشدت تمام اشتعال یافته
حریمی صعب و نبردی شدید روی داد و تا دوپاس روز از طرفین
فہایت مرتبہ کوشش و آویزش بظہور رسید و آخر الامر دوران موج
خیز حرب و قتال بان مراد عنایت ایزدی سفینہ آمال مبارزان
فیروزئی مآل بساحل نصرت و فیروزئی رسانید و مخالفان باطل
ستیز شکست فاحش یافته روی بوادق گریز آوردند و جمعی
کثیر از مقاہیر را کشتی حیات بگرداب نیستی فرو شد و گروهی انبوه
بقید اساری گرفتار آمدند و بسیاری از غلبہ دھشت و فرط ارتعاب
خود را بآب در انگندہ ازان راہ باتش دوزخ پیوستند و آن روز
پس از فتح نوارده منصور در دریای کرن پہولی ہائین قلعہ چانگام
توتف گزید و چندی از نونگیان چانگام کہ آنجا ماندہ بودند و جمعی

دیگر از اهل فرنگ که درین وقت از رخک بکومت آنها رسیده بودند
 باین همین ملاقی شدند و کپتان مور که قبل ازین با همراهان خویش
 چنانچه گزارش یافته است از چانگام نزد امیرالامرا آمده درین
 مهم همراه لشکر نصرت پناه بود مصدر خدمت و دولت خواهی
 گشته ترددات شایسته بظهور آورد و روز دیگر بزرگ امید خان با تفرقه
 جنود نصرت اهتمام پدای قلعه چانگام رسید و افواج قهره از برو
 بحر بر قلعه محیط گشتند محصوران بعد از تلاش بسیار و کوشش
 بدشمار چون تاب مقاومت و مدافعت از اندازه قدرت و نیروی
 مغت خویشتن نزن دیدند و سطوت و استیلاي جنود مسعود و عب
 امکن باطن ضلالت ممکن شان گشته بود ناچار ترک مخالفت و پدکار
 چسبه دست توسل بدشماران استیمن زدند و روز دوم محاصره
 که مانع وجب بود رخت قامت از قلعه بیرون کشیده اولیای
 دولت ابدی در آن حصن متین و معقل حصین را که در
 متانت و حصانت و استحکام شهر ایام است و هرگز اندک عریضت
 هیچیک از سلاطین اسلام و خوانین دین پرور و الامه العظمی ستم
 نرسیده و اقدام جنود خطرات و اوامه سپردن - حسب تصریح
 آشنا نگردیده با کل ولایت چانگام و تمام توپخانه و نوار آسما
 منصرف گشتند و بمیان تائیدات قلعه منحل و است توابعات
 ایون نصرت بخش بهمال این در منجی که سرریه تسمند
 مباحثی درین مملکت و پدیرایه تنظیم قواعد ملک و دواست بود ادبای
 سلطنت و اصفیای خلافت را نصیب گشته عمره آن برو بوم کفر و
 ضال از لوت تصرف ارباب حزی و نکال برداخته آمد و ولایت

اقدار کفار نا بکار نگویند گشته بجای آن اعلام اعلام افراخته شد
 و هاکم چانگام که همزاد زمیندار رخک بود با یک پسر و چندینی
 از خویشان و قریب - یصد و پنجاه تن و دیگران بد کیشان بقین
 امر گرفتار گردید و یکصد و سی و دو کشتی جنگی و یک هزار
 و پست و شش توپ برنجی و آهنی و تفنگ و زبدورک بسیار و سرب
 و باروت بدشمار و دیگر مصالح توپ خانه و سه زنجیر فیل بدست
 آمد و بمیان حسن ذمت ارجمند و مجاهد همت آسمان پیروز
 گدنی خدیو مؤید بیروزمند - احمت کفر امای آن سر زمین که هرگز
 برتر خورشید دین مبین بر آن فناخته بود بانوار آثار اسلام روشایی
 پذیرفت و مسامع سکنه و لطافتش که هیچ کاه جز نوای کفر و
 ضلال نشنیده بود باستماع زمزمه ذفر و تهلیل بر افروخت و خلفی
 کثیر از رعایای ولایت بفکاه که بحسب تقدیر از دیرباز بقین اسر
 کفار سیه روز کار گرفتار آمده از یار و دیار دور افتاده بودند از شر تسلط
 اشرار با بکار رفتند و بامکان و مساکن خویش پیوستند بالجمله بزرگ
 امید خان اسارای چانگام را بمهرایی جمعیتی نزد امیرالامرا فرستاد
 و خود با جیوش قاهره آسما بساط اقامت گسترده در مدن بندوبست
 آن ولایت شد میانه خان را با جونی بیجهت استماله رعایا و نشانیدن
 تهاه - دست - لای چانگام تعیین نمود و تاج میانه را با کوسیدان
 و تایدانش و یکصد نفر از ریشی پناهه داری و محافظت طرق و
 مساک از چانگام تا کنار دریا پهنی معین ساخت و چون در بندر رامبو

که از چالنگ تا آنجا چهار روز راه و مابین چالنگ و رخنگ
واقع است جمعی کلاسر از مخاذیل رخنگ بودند و بمحارست
و نگاهداشت قلعه آن قیام داشتند میر مرتضی داروغه توخانه
را با برخی از افواج قاهره بدانصوب تعیین نمود که باستقامت
رعایای آن سمت پرداخته از کیفیت مسالک و معابر آن
سرزمین آگهی بخشد و اگر میسر آید بد آنجا رسیده بر تسخیر
قلعه آن همت گمارد میر مذکور بعد از قطع مراحل مصب و گذشتن از
جنگلهای انبوه و آبهای دشوار گذار پس از دوازده روز با همراهان
بیک گروهی قلعه رامبو رسیده توقف نمود و از روی کار طلبی
کشایش آن حصن متین پیش نهاده همت اخلاص آئین سخت
و روز دیگر هنگامی که جنود مسعود انوار صبح بعزرتسخیر نیلی حصار
آسمان از کعبه گاه انوار بدین قیامت با صد زلزل و سلسله خرابه
رسیده باعتصان عون و امداد آلهی و انتظار اقبال فیروزی مآل
حضرت شاهنشاهی بر قلعه یورش برد راوی نام برادر زمیندار
رخنگ که نظم مهم آن سرزمین باو متعلق بود با همراهان خویش
از سر تعلق بدوامت پرداخته بقدر قدرت و توانائی مراسم کوشش
بتقدیم رسانید و چون تاب مقاومت از اندازه استقامت خویش نرسد
دید با محصوران رخت انامت از حصار بر گرفته بجنگلی که متصل
بکوه نزدیک قلعه بود گریخت میر مرتضی با رفقا تعاقب آن به
عاقبتان نموده جمعی کثیر را طعمه شمشیر انتقام ساخت و گروهی
ابوه دستگیر شدند و برخی از مقهوران ضلالت آئین که از صدمه
نیغ کین بهادران ظفر قویین و ستم در پناه جنگل خرابه بکوه پناه

جمعه بودند چون دانستند که دستگیر سرینجه اقبال خواهند گردید
امان طلبیده ملاقی شدند و اولیای دولت بی زل مضروب را
بقید اساری در آوردند و گروهی از مسلمین رعایای بنگاله که آنجا
رهین قید کفار نابکار بودند از عذاب محبت اغرار رهائی یافتند
و از میامن دولت قاهره رخت انامت از آن کفر آباد ضلالت بنیان
بر گرفته بجانب اوطان خویش شتافتند چون خبر این فتح به بزرگ
امید خان رسید و نیز ظهور پیوست که زمیندار ضلالت شعار رخنگ
خوچی از راه خشکی برامبو تعیین نموده بفایر رعایت مراسم احتیاط
میانه خان و جمال خان دنزاق و جمعی دیگر را بکومک میر
مرتضی فرستاد میر مذکور بعد از تسخیر رامبو جوتی از بندوچیان
بنگار رودی که بمسافت یک و نیم کوه از رامبو واقع است تعیین
کرده بود که آنجا اقامت نموده از آمدن غنیم با خبر باشند روزی
ناگاه جمعی کثیر از مخالفان با هفت زنجیر نیل از جنگل برآمده
بر زمرا بندوچیان حمله آوردند و چندی را از هم گذرانیدند و چون
میر مرتضی ازین معنی آگهی یافت سوار شده با جمعی از جویوش
قاهره بدفع آن اشوار روان شد و بنگار رود مذکور رسیده با آنکه
آتش عمیق بود و مقهوران شروع در استحکام مورچال بر کنار آن
نموده بودند با همراهان دلیرانه بآب زده ازان سالم عبور نمود
مردودان بیکار بزد و بیکار پیش آمده کوششی بلیغ نمودند و
آخر امر تاب ثبات و پایداری نیاورده روی بوانی فرار آوردند و
مبارزان منصور تعانف نموده جمعی کثیر را قتل و اسیر ساختند
و هشتاد توپ و بدوق بسیار و دیگر ادوات بیکار ازان حرب ادبار

بهست میاهدان ظفر شعار در آمد بالجمله چون مسافت از چانگام
تارامبو بقایت صعب است و کوه و جنگل بسیار و بدو آب که فی
کشتی متعذر العبور است در راه است و در موسم ترشکال همه آن
راه را چنان آب میگیرند که بالکلیه طریق عبور مسدود میگردد و
درین سال از جهت قلت آذوقه و قرب وصول نصل برشکال تعیین
امواج بحر امواج رخنگ در حیز توقف افتاد و بزرگ آمدن خال
از روی دور بینی ده صلحت اندیشی نظر بر انصداف طرق و مساک
و عدم وصول کومک در هنگام طفیان آنها نموده بمیر مرتضی نوشت
که با همراهان از آنجا برآمده سران و زمینداران و اسارا و رعایای رامبو
را بدکن کول که متعلق بیچانگام است ببارد میر مذکور مصوابدید
بزرگ امید خان از رامبو بیچانگام آمد و چون خبر این فتوحات از
عرضه داشت امیر الاسرا را آخر شعبان این سال همایون فال بهسامع
اقبال رسید حضرت شاهنشاهی چانگام را باسلام آباد موصوف ساختند
و آن زبده نوینان را بعزابت خلعت خاص و شمشیر با ساز مرع
و دو اسب از طوبیله خاصه یکی یا ساز طلا و یک زنجیر میل با تلایر
و بزرگ امید خان خلف او را باضاده پانصدی صد سوار بمنصب
هزار و پانصدی پانصد سوار و مرهان خان را باضاده پانصدی
بمنصب هزار و پانصدی سصد و پنجاه سوار و میر مرتضی داروغه
توبخانه را بخطاب میاهد حلی در این حسین داروغه نواره را
بخطاب مظفر خانی و هر یک را باضاده منصب و منور زمیندار را
از امل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار نواختند .

آغاز سال نهم از سنین دولت والای مالگیری

مطابق سنه هزار و هفتاد و شش هجری

درین فرخنده اوقات که از فیض دین پروری و سعادت گستری
زیبندد اوردگ سلطنت و سروری جهان را اختر نیک اختر از
مهر مراد طالع و چهرتبان را ماه سعادت از انق امید لامع بود
شهر کرامت بهر صیام در رمیده روشنی بخش دیدد ایام شده و شب
دو شنبه مطابق هزدهم امقندار رؤیت آن ماه مهر انوار اتفاق
افتاده سعادت نشان عبادت شعار را در مایه احرار برکات و اشخار
هفت گردید و سال نهم از سنین خلافت سعادت قرین خدایگان
دولت و دین شهنشاه یزدان پوست حق آئین بهزاران خرمی
و بهروزی آغاز جهان امروزی نموده اشاره معنی به پیشکاران پیشگاه
سلطنت صادر شد که تا رسیدن عید سعید بارگاه جاه و جلال را
آن حشمت و اقبال بندند درین ایام چهارز خان که در جاگیر
حدود بود بهصوبه داری کشمیر از تغیر سیف خان معین گشته
بقیامت خلعت و اضافه پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار
سوار سربلندی یافت و گوپال سنگه و حکرام کجپوه از کومکینان
صوبه نابل هر یک بمرحمت علم رایت مجاهات امرخت و احد وک
ملا احمد فایقه که حقیقت آموخته او از بیجاپور و سهری شدن روزگار
حیاتش در بلده احمد نگر در مقام خود حمت گزارش پذیرفته
دولت زمین بوس آستان فلک نشان دریافته بقیامت خلعت
فاخره و اسب با ساز طلا و خنجر مرع و منصب هزار و پانصدی

هزار سوار و خطاب اکرام خانی مورد غوازش شد و عبید الله خان توجدار نرور که بموجب التماس به پیشگاه حضور آمده بود امرار دولت ملازمت اکسیر خامیت نمود و بعرض اشرف رحید که دلاور خان حارس قلعه رنجه پور باجل طبیعی بساط حیات در نوردید و یک صد و بیست و یک زنجیر غیل که برخی زمیندار آشام درسم پیشکش مرستاده و بعضی در جنگل های بنگاله صید شده بود مجموع را امیر امرای صوبه دار آنجا بجناب معلی ارسال داشته بنظر خورشید اثر رسید و شب سه شنبه هفدهم فروردین هلال خجسته شوال از مطلع سعادت و کامرانی رخ نموده چهره آرای نشاط و شادمانی شد و روز دیگر که عید مرخنده نظر بود نوای شادمانه اقبال از بارگاه همت و جلال بلندی گرای گشته آواز طرب و سرور بجهانیان در داد و طنطنه عظمت و شکوه بگوش گردون و ساید بادشاهزاده های راه گوهر عالی تبار و نوبدان رزبع قدر و امرای نامدار و سایر بندهای آستان مهر مدار بسده سلطه خلافت و جهان بینی حاضر آمده بتسلیمات تهنیت تارک سعادت پیوستند حضرت شاهنشاهی بحدت موهوب بر قیدی کوه پیکر بدیع منظر که تخت زرین بر کوه هشت آن زده بودند سوار شده با فر آبی و عظمت و شکوه جهان پناهی لوی توجه بمصلی برافراخته پس از اقامت نماز عید قرین سعادت معاودت نموده در ایوان عالی بنیان خاص و عام بر سر بر گردون نظیر مرصع نگار جلوس فرمودند و دران ده بارگاه بزم کام بخشی و کامرانی آراسته دست دریای نوال بچود و احسان و مکرمت و انضال گشودند و بعد از

در پارس و دو گهزی که از آن مستغفل سپهر نشان برخاستند هرتو قدوم پانچمن خاص غسلیخانه گسترده با وجود تجسم حرکت و صرف قوت دماغ بهنگامه آرائی جشن و سرور بدیوان عدالت و داد گستری که اهم مهمات خلعت و سرور بخت و در هیچ روز وظیفه آن شغل جلیل از آن حضرت متخلف نمی شود پیرا خفتن و بمیاس عدل کامل و لطف شامل مظلومان و جور دیدگان را نیز کام دل روا ساختند بالجمعه تا سه روز هنگامه عیش و طرب و انجمن خرمی و سرور مرتب بود و دران جشن فرخنده عاطفت پادشاهانه زهره میمانی حشمت و کام گازی دره محیط شوکت و بختیاری ملکه تقدس نقاب خورشید احتجاب بیگم صاحب را بانرام یک لک اشرفی عز اختصاص بخشیده بر سالیانه ایشان که سابق دوازده لک روپیه بود پنج لک روپیه افزود و بمخدره نقاب عزت پند آرای مشکوی ابهت پرهیز بانو بیگم و زینت بخش هودج عفت نور امزای شهبستان دولت گوهر آرای بیگم هر کدام یک لک روپیه عطا نمود و رخشنده اختر برج خلافت تابنده گوهر درج سلطنت پادشاهزاده عالیقدر محمد معظم بمنایت خلعت خاص و بازوبند و پهنچینی مرصع و انعام دو لک روپیه و باضافه دو هزار سوار بمنصب پانزده هزاری دوازده هزار سوار و تیره نهال ریاض عظمت گرامی نخل بوستان حشمت پادشاهزاده نامدار محمد اعظم بعطای خلعت خاص و جیفه مرصع و خلجیر با علاقه مرادید و باضافه دو هزار سوار بمنصب دوازده هزار و هفت هزار سوار مورد لوازش گردیدند و جعفر خان و مهاراجه جسرمت سنگه هر یک بمنایت خلعت خاص قاصت

مباحات افراخت و بهرام بن نذر محمد خان با تمام ده هزار روبه
و طاهر خان بهر خدمت اسپ با ساز طلا و باضانه پانصد سوار
بمنصب پنج هزاری سه هزار سوار و فیض الله خان و حسن علیخان
هر یک بهر خدمت اسپ با ساز طلا و سربند خان باضانه پانصدی
بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و اصل و اضافۀ عهد النبی
خان فوجدار سبزه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار زانکه
هفت صد سوار دو اسب سه اسب و حکیم الملک بمنصب دو هزار
یک صد سوار و معتمد خان قلعه دار گوالیار بمنصب هزار و پانصدی
شش صد سوار و عهد الکریم خان بمنصب هزار و پانصدی
سوار و قلندر خان از کومکیان لشکر دکن بمنصب هزاری نهصد
سوار و عرب شیخ ولد طاهر خان و بهیم سنگه پسر زبیدار سری دگر
هر یک بمنصب هزاری شش صد سوار و دربار خان خواجه سرا
بمنصب هزاری سیصد سوار و بختار خان بمنصب هزاری یک
صد و سی سوار و مکرمت خان و تون گجرات که فوجدار بی اسلام
نگر ضمیمۀ خدمتش شده بود بمذابت ارسال خلعت و باضافه
شش صد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار مشمول عاطفت
گشتند و عهد الله خان فوجدار نرور بهر خدمت خلعت و اسپ مورد
انتفات خدمت گشته بخدمت مرجوعه مرخص شد و میر
عماد الدین خویش خلیفۀ سلطان بخدمت دیوانی بمذابت رتبه
معدت از تغیر دیانت خان منصوب شده بمطای خلعت و
باضافه پانصدی پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی در صد پنجاه
سوار نوازش یافت و لطف الله خان بخدمت داروغگی روزنه داران

از تغیر میر مذکور خلعت سرفرازی پوشید و پرتیپ سنگه ولد
مহারاجه جسونت سنگه بمطای طره مرصع و اسپ و ساز طلا سرمایه
مباحات اندوخت و چون درین هنگام رای عالم آرای حضرت
شاهنشاهی که گنجور کنوز رموز ملک و ملت و مرآت شواهد اصرار
دین و دولتست چنین اقتضای نمود که خزان عامره را که در
پنجم سال جلوس مینت قرین بنابر بعضی مصلحت های
سلطنت و جهانبانی از قلعه دولت بنیاد مستقر الخانۀ اکبر آباد
بقلعه مبارکه دار الخانۀ شاه جهان آن نقل کرده بودند دگر باره
بمحسن سپهر مثال آن مرکز حشمت و اقبال که از سوابق ایام
همواره محل خرائن و ذخائر این دولت سپهر اعتصام است
نقل نمایند که بدستور قدیم آنجا باشد لهذا نامدار خان را با تمام
آوردن آن تعیین نموده بعنایت اسپ با ساز طلا نواختند و دوازدهم
ماه مذکور مرخص ساختند و یرلخ گیتی مطاع بنام دانشمند خان
ناظم مهام دار الخانۀ و دیگر متصدیان آن دار الملک مجد و جلال
طغرای نفاذ یافت که بزودی سرانجام اسباب و لوازم این امر
نموده خزان عامره را بمستقر خلعت فرستند و درین ایام بعرض
اشرف رسید که حق دربار خان قلعه دار رابین باجل طبیعی در
گذشت و چون حوی خانم جدۀ فیض الله خان که آنکه نواب
خورشید احتیاج تقدس نقاب ملکه جهان بیگم صاحب بود جهان
گذران را بدرد نمود عاطفت پادشاهانه خان مذکور را با محمد عابد
برادرش و محمد جعفر ولد ارادت خان مغفور که دختر زادۀ آن
مرحومه است بمطای خلعت از لباس کدرت برآورد - پانزدهم

دی و بعد چون سیلوانی شده گیر که درین ازن که دست حول آن
ضلاب متال و در بدین راجه چنانکه اور نه بیسکه خا و جلال
معدا محبت گزشت بدین رفته ظاهر دار اخلاف رسیده چون حکم
والا با یک پادشاه که در آنی آن که در زشتی زن میراث بود
حبه سالی شده کبود و سبب استفاده دست آن وحشی دست
حساب و گمرخی فرض شد که در آن روز فرخنده کبود راه سکه
خف راجه بیسکه و محاص خا بدیده شده او را بدوای زمین
پوس اسنان معالی رسالت و درین تاریخ مدار خن که چنانچه
محقق ذکر بدیده است آوردن خبرین نامه از در اخلاف شاه جهان
آنک سالی شده بود هرگز معاد مبارکت کبود خاصیت نمود و
ان خبرین پادشاه و کتبی زوان که بر یک هزار و چهار صد تیر
دار بود به ظاهر خلافت رسانید و مجموع آن در عرض چند روز
و هفتاد تمام داخل فتنه مبارکه شد •

جشن وزن فرخنده قمری

درین ایام محبت نرس که ز مردوای و منض معدلت زیست
بخش آریک خدایت و خا بهایی در دربار درین سعادت و بهتری
و زمانه هم تقوش ساقی آمل و امی بود موسم جشن وزن قمری
آن جورید سپهر محصل و سرور در رسیده بهادین را مرد
عشرت و شد مانی رسد و روز مدالک یکشنبه هردهم ذی قعدة
مواخ سوخ خردان بعد از انقضای یکپس و چهار گهری از روز
مذکور در محفل و بیض بادی و محفل میراث که آن که پادشاهان

پادشاه اندیش آری بیسط بساط عظمت و جلال آزادی تحت و بیروز
بخت سرور نگر آنجا صفت سوده بودند و من آمد ترازو زمین
سفید گیتی خدای عدل پدید مکرمت گستر امیر زر و گوهر
گردید وزن مسعود داند معبود بفعل آمده از برکت آن تمنای
عاجی محصول بیوس و سال چهل و نهم قمری از عمر بد طراز
خدیجه زمال خدان گدایان سال سعادت و بیروزی پدید انجام
یافته سال نهم پیران و بیروزی آغاز جهان امروزی
نمود حضرت سدهای بعد فراخ از سرس و زن مبارک سرور
گردید نظر سرور بدوای حکم نعلی خدای پدید خدای
در آن روز خدیجه سالی سدهای سدهای سدهای سدهای
ایست پادشاهان و در سدهای سدهای سدهای سدهای سدهای
سرور و شمشیر خدای و یک سدهای سدهای و رخساره اندر سرچ
کاکاری سدهای گوهر در چ سدهای سدهای سدهای سدهای سدهای
بعادیت خلعت خاص و سرور سدهای و شمشیر خدای و تازه نهال
ریاض بادل پادشاهان و گهر سدهای سدهای سدهای سدهای سدهای
خدا سرور سدهای سدهای سدهای سدهای سدهای سدهای سدهای
سدهای سدهای و یک سدهای سدهای سدهای سدهای سدهای سدهای
خان و سدهای سدهای سدهای سدهای سدهای سدهای سدهای
خان سدهای سدهای سدهای سدهای سدهای سدهای سدهای
معالی کبود راه سکه و محاص خا بدیده شده او را رسد سپهر
سرتبه آورده بودند یا سدهای سدهای سدهای سدهای سدهای
و خدایت سرور سدهای سدهای سدهای سدهای سدهای سدهای

آورده باحرار دولت زمین بوس تارک مباحات انراخت و یک هزار و پانصد اشرفی بر سبیل نذر و شش هزار روپیه بر سر نثار گنوارانیده مورد مزاحم خسروانه گردید و گنجعلی خان بهغایت خنجر موصع و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار مرسلند گشته در سلک کومکبان دارالملک بکل انتظام یاست و سردار خان از کومکبان صوبه گجرات باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و دو هزار سوار از آن جمله هزار و پانصد سوار دو امده سه امده و از اصل و اضافه معتقد خان فوجدار چونپور بمنصب دو هزار و دو هزار سوار از آن جمله یک هزار و هشت صد سوار دو امده سه امده و تهر خان بمنصب دو هزار و هزار و مئصد سوار و سید ابراهیم از کومکبان صوبه بنگاله بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و محمد علی خان بمنصب هزار و پانصدی مئصد و پنج سوار و صالح خان بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنج سوار و مترجمین بتدبیل از کومکبان و راجه جیسنکه و راجه مهاسنگه بهدوریه از کومکبان صوبه بکل هریک بمنصب هزار و هزار سوار و حید خان حارس قلعه ازک دولت آباد بمنصب هزار و شش صد سوار و میر مهدی دیوان مستقر الخلافه اکبر آباد بمنصب هزار و یک صد سوار و عزیز الله ولد خلیل الله خان مرحوم که کد خدا میشد بهغایت خلعت و اسب و خدا بخش ولد ناخبر خان که او نیز اراده کدخدائی داشت بانعام ده هزار روپیه و راجه حیات سی زمیندار راجور بهغایت شمشیر با ساز میا کار امیر الله نبیره عبد الرحیم خانالان مغفور و بدیع الزمان پسر اقا مای مرحوم هریک بانعام پنج هزار روپیه و سید محمد صاحب سجاد جناب

قدوة الاولیاء الواصلین حضرت خواجه معین الدین چشتی بانعام دو هزار روپیه و شیخ جمال محدث و پنج کس دیگر هر کدام بمهرمت یک هزار روپیه مر بلندی یافتند و پنج هزار روپیه بزرگ نغمه حنجان و سرو سریان آن بزم مسعود عطا گردید - دهم ذی حجه که عید فرخنده اشکی بود دگر باره بارگاه خلعت و دولت ساری سلطنت طراز عشق و نشاط و پیرایه طرب و انبساط یافته نوی کوس دولت و شادمانه انبال مزده بهجت و حرمی بمسامع جهانیان رحانیک و گیتی خدیو دین پرور حق پرست بشیمة قدسیه خویش رایست حشمت بصوب مصلی بر افراخته بتوزوگ و آئینی که معمول این دولت عالم آرامت توجه فرمودند و نماز عید بجماعت ادا کرده قرین سعادت معاودت نمودند درین ایام سیفخان که از صوبه داری کمیر معزول شده بود از آنجا رسیده احرار دولت زمین بوس نمود و بعطای خلعت مباحی گشت و میرخان فوجدار کوهستان جمون که بموجب پربلیغ همایون از آنجا آمده بود بتلذیم سده سئیه فائز شد و دیندار خان بفوجداری نوشهره از تغیر دلیر خان افغان تعیین یافته باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار سرافراز گردید و دلیر خان بفوجداری جمون از تغیر میرخان منصوب گشته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی یک هزار سوار از آنجمله هشت صد سوار دو امده سه امده نوازش یاننده غره مفر شهشاه روزگار پرتو توجه بساحت فتح شکار انگنده دو روز آنجا نشاط اندوز مید بودند و روز سیم مراجعت فرمودند و درین ایام بمناسبت موسم برشکال پادشاهزاد های

کامگار بخت بیدار و امرای رفیع مقدار خلعت بارانی مرحمت شد و امیر الامرا راجه جیستنگه و دیگر عمددا و امرای اطراف نیز باین عنایت سرمایه مباحثات اندوختند و از وقائع دکن بمسامع حقائق مجامع رسید که حش خاں از گومکیان آن صوبه باجل طبعمی بساط حیات در نوردید * پانزدهم ماه مذکور سیفخان بصوبه دارق ملتان از تغیر تریب خان تعیین یافت و بعنایت خلعت و شمشیر با ساز میناکار و اسب یا ساز طلا و نعل باجل زر بخت و باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری و هزار و پانصد سوار مرلذد گشته مرخص شد و حصن علی خان بخدمت داروغگی ملازمان جلو و همت خان بداروغگی گرز برادران از تغیر ملتفت خان و یوسف خان بداروغگی کارخانه مرصع آلات از تغیر عبد الرحیم خان خلعت سرافرازی پوشیدند و چون فیض الله خان اراده گوشه نشینی کرده بود دارالخاں از تغیر او قراول بیگی شده خلعت یافت و درین اوقات عبد النبی خان که بفوجداری چکله متبرای قیام داشت فوجداری نواحی اکبر آباد علاوه خدمتش گشته بعنایت خلعت و باضافه پانصد سوار دو امده سه امده بمنصب دو هزاری دو هزار سوار از اجمله یکهزار و سیصد سوار دو امده سه امده نوازش یافت و باقیخان بحراست قلعه چاندور و فوجداری نواحی آن از تغیر میر محمد خان منصوب گشته بعطای خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار میاهی گردید بیست و سیوم بعرض اشرف رسید که اصالت خان فوجدار مراد آباد که او را از دبر باز عارضه معبی طاری شده مریض و علیل بود و روزگار حیاتش

مهری شده بمال بقا رحلت نمود والله و درخاں فوجدار گورکپور بجای او تعیین یافته از منصبش که سه هزار و پانصدی سه هزار سوار بود پانصد سوار دو امده سه امده مقرر گشت و بعنایت ارمال خلعت و فرمان عالیشان مشعر باین معنی سرافراز شد و صادرات خان فوجدار شاه آباد بفوجداری گورکپور معین گشته بمرحمت خلعت مورد نوازش شد و منصبش که دو هزار و پانصدی هزار و سیصد سوار بود باضافه پانصدی هفت صد سوار افزایش پذیرفت *

قرار نمودن سیوای ضلالت شعار از درگاه سپهر مدار

هر تیره اختر بد گوهری که ناصیه بخت شقارت اثرش ازخانه تقدیر رقم پذیر نقوش خیزی و نکال و طینت ادبار پرورش مفسور بر سلوک منهج گمراهی و ضلال باشد لا محاله باقتضای فرمان ازلی و خدایان مطری پیوسته از دوات گریزان بود و از اقبال روی گردان گردد شاهد صدق این معنی رخ تاملن سیوای بد نهاده است از آستان خلک بقیاد و فرار نمودن از مستقر الخلافه اکبر آباد تبیین این قضیه آنکه همچنانچه در مقام خود صمت گزینش یافته بعد از تعیین احوال قاهره باستیصال او چون آن مقهور لئیم بمنهج تویم و مسلک مستقیم اطاعت و فرمان برداری گرائیده کامیاب دولت عبودیت و خدمت گزارگی گشته بود عمده راجهای نظام راجه جیستنگه بنابر عهد و قوای که با او داشت درصدد اصلاح کار و انجام اعمال آن خسران مآل بود و درینوقت که آن ضلالت منش را بموجب

خواهش او بدرگاه والا فرستاد و التماس کرده بود که چون پیشگاه
حشمت و جاه رسد بشمول مراحم و مکرم پادشاهی بین الاثران
مر بلند و مباهی گردد لهذا درین هنگام که بسده فلک احترام
آمد حضرت شاهنشاهی که مظهر لطف و رحمت الهی اند نظر
بر سوابق تقصیراتش نگرفته با او در مقام فوازش و بنده پروری
در آمدند و میخواستند که آن باطل پزوه را رهین عذایت و احسان
و مورد تغفل و امتنان سازند چنانچه در روز جشن مبارک که
رحیدن و بدولت ملازمت اکسیر خاصیت دران روز مضموع قرار
یافته بود کنور راسنکه و مخلص خان را حکم شد که بجهت
مرازمزی او پذیرفته شده ان شقارت منش را بعزاستان بوس رسانند
و چون ببارگاه خلافت رسیده کامیاب تقبیل شده سئیه گردید بعد از
تقدیم آداب ملازمت باشا والا بر بساط قرب و منزلت بار یافت
و در مقامی مناسب که جای مقریان پیشگاه دولت بود یا امرای
لامدار و نویزان رفیع مقدار دوش بدوش ایستاد و مقرر شده بود
که دران روز فرخنده بمواطف گوناگون مر بلندی یابد و روزی
چند دولت اندوز ملازمت اشرف بوده و از میامن الطاف و مکرم
پادشاهانه بمطالب و مقاصد خویش فائز گشته بزرودی کامیاب
عزت موهبات رخصت انصراف یابد لیکن از اینجا که آن تیره بخت
خندان شعار همواره با وحشیان دشت فلات و در و دام صحرای
جهالت روزگار بسر برده خالی از نشاء خطی نبود و هرگز شرف
ملازمت خواقین نامدار و سلاطین مظهر مقدار که بهین سرمایه تحسین
اخلاق و تهذیب اطوار است در نیافته قواعد آداب مجالس

پادشاهان نمی دانست و هوای بعضی توقعات بیجا و مقاصد دور
از کار در مردداشت و خیالات خام در خاطر بخته بود با وجود عواطف
و مراحمی که بمحض تفضل پادشاهانه نسبت بحال او سمت ظهور
یامت بعد از ایستادن دران مجلس بهشت آئین سودای جهل و
فاناسی سربسی مغزش را بشور آورد و بگوشه رفته با کنور راسنکه اظهار
رنجیده خاطری نمود و گلهای بیجا و خواهشهای نا روا آغاز نهاده
پرده از روی سفاقت و بخردی بر گرمی و جوهر خبط و شورش
دماغش در همان روز جهان امریز بزی روز اندک و چون پرتو این
معنی بر پیشگاه خاطر آگاه حضرت شاهنشاهی ثابت اورا قابل
بساط قرب و حضور ندانسته رخصت فرمودند که بمنزل خود رود و بدین
جهت عذایات و مواهبی که نسبت باو مقرر شده بود بظهور ریامت
و آن بخرد ید کردار از نظر توجه و التفات شهشاه روزگار انداده
حکم شد که من بعد در پیشگاه حضور بار نیافته از دولت کوریش محروم
باشد و بکنور راسنکه که واحطه کار آن نابکار بود و در بیرون شهر
نزل داشت حکم شد که آن مقهور را نزدیک اوثاق خویش فرود آورده
و حال او را خیر باشد و حاجت حاجی بر سرش را که چنانچه سبق ذکر
یافته منصب پادشاهی را بجزایر سوار سر نهاد بود هر چند روز با
خود بملازمت اشرف آورد و چون مراتب مکر و شیطنیت آن مدبر
نکوئیده اظهار بر خاطر مهربانوار سمت ظهور داشت و مظنه فرار
آن ضلالت شعار میشد بقولاد خان شهنشاه شهر اشاره معلی صادر
گشت که بر طراب منزل گاه او حممی از عمر هن خوت و رخی
ز اهل توپخانه تحسین پادشاهی بشاند و بشور جمع امور

محتوی بر صورت حال و کیفیت معامله آن مقهور براجعه جیسنکه که مشغول مهم اینجا بود و با آن بد کیش عهد و قول در میان داشت هر مدور یافته حکم شد که آنچه در مانده از اصلاح در اوت داند بذکرگاه آسمان جاه معروض دارد تا بروفق صوابدید و ملتزم آن عهد راجعه با آن مردود معامله رود و پس از دو سه روز که آن شقاوت اندوز مورد بی توجهی و تلخکام زهر پادشاهی گشته از دولت کورنش محروم بود شور صوبای پندار و غروری که در حد داشت نور بشسته از مدهوشی نشاء سفاقت بهوش آمد و از بیم تهر و عتاب پادشاهانه هرگز در باخته در صدم چاره کار خود شد و توسل بامرای رفیع قدر و نویزان والا جاه جسته اظهار عجز و ندامت پیش گرفت و چند آنکه خضوع و التماس نمود پرتو التماس پادشاهی بر ساخت حال آن ضلالت منشی لثافته دولت بار و رخصت کورنش نیامد لیکن منتهای پسرش بموجب حکم معالی با کنور راسنکه بمعز کورنش میرسد و بعلاایات و مراحم خسروانه مفتخر و مباحی میگشت در خلال این حال عرض داشت راجه جیسنکه در جواب منشور لامع النور رسید معروض داشته بود که چون این قدری با آن مخدول مراتب عهد و میثاق در میان آورده و هنوز به مهمات این حدود مشغول است اگر فضل و کرم پادشاهانه از جرم او در گذرد هم این بنده رهین منت بخشایش و احسان و مروت در زمره افعال و اقران میگردد و هم این مهتی بصلاح کار پادشاهی و تمشیت مهم این حدود اقرب می نماید و متعهد گشته بود که آن مطرود از مسلک بندگی و فرمان پذیری انحراف نرزد و اده جرات بر ملوک جاده بقی

و عصبان نخواهد نمود بنابراین عاطفت خسروانه آن عهد راجعه را بقبول این ملتزم مریلندی بخشیده پرتو عقوبت بخشایش بر حال آن باطل سگال گسترده و حکم اشرف بفولادخان صادر شد که جمعی که بر دور منزلگاه او بجهت خبرداری نشانیده بود برخیزند تا خاطر وحشت زده اش بجمعیت و اطمینان گراید و بمنتهای پسرش پیشتر از پیشتر آثار عذایت و مرحمت بظهور رسیده مرکز باطن اقدس این بود که پس از چند روزی آن مقهور را نیز کامیاب در اوت کورنش گردانند و مشمول الطاف و اعطای ساخته رخصت انصراف دهند از آنجا که باطن ضلالت موطن آن تیره بخت از تصور شوائع افعال و اطوار سابق و اوضاع باهتجار و اداهای فالایق که پنازگی از حرزه نا ایمن بود و غلبه خوف و دهشت غضب پادشاهی که نمودار تهر و خط آلهی است او را بقرار داشت در بنوق که اهل توپخانه و تابندگان فولاد خان از اطراف منزلگاه او برخاستند و کنور راسنکه نیز از پادشاهی حال او غفلت ورزید انتهاز فرصت نموده مکیدت و احتیال را کار بست و تغیر وضع داده در شب یست و هفتم صفر با ستمهای پسر هوش رهگرای وادی مرار و مرحله پیمایی دشت ادبار گردید چون این صفتی بعرض اشرف رسید کنور راسنکه مورد خشم و عتاب پادشاهانه شده از منصب معزول و از دولت کورنش مهنوع گردید و براجعه جیسنکه فرمان شد که نیتوی ضلالت خور را که با آن یغی القیش فتنه جو صفت قرابت داشت و چنانچه مذکور شده قبل ازین سر لشکر او بود و بنابر مصلحت دولت و صوابدید راجه جیسنکه بمنصب پفی

هزاره سر بلندی یافته در لشکر ظفر اثر همراه راجه بود بحسن تدبیر دستگیر ساخته بجانب خلانت و جهانبانی فرستد که مبادا عرق شقاوتش بجنبش آمده از جیش نصرت شعار فرار نماید و بآن عصیان منشا تیره روزگار گراید درین ایام خان زمان ناظم مهام احمد نگر بصوبه دارئی خاندیس از تغیر داود خان منصوب شده بمعنایت خلعت و صدور فرمان عالیشان مشعر باین معنی سر بلندی یافت و چون فوجدارئی بلون از تغیر سنگلی خان بلشکر خان صوبه دار پتله مقوض گشته بود بمعنایت خلعت نوازش یافته بکهنزار مزار تابیدانش دو اسبه سه اسبه مقرر شد که منصبش از اصل و اضافه چهار هزاره چهار هزار سوار از انجمله دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و مرحمت خان بفوجدارئی آره معین گشته بمرحمت خلعت و اضافه پانصد سوار بمنصب دو هزاره نهصد سوار مباحی شد و جلال افغان که برهبری تخت از لشکر عادل خان جدائی گزیده بعزم بندگی درگاه خلانق پناه راجه جیسنگه پیوسته بود بموجب تجویز آن عمده راجها بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار مراقرائی یافت و چون بتایر امباب و مقدساتی که مذکور خواهد شد عزیمت توجه بدار الخلافه شاه جهان آباد مرکوز خاطرن فیض بنیاد حضرت شاهنشاهی گشته بود رای عالم آرای چنین اقتضا نمود که قبل از انتهای الویه جهان کها مهد عفت و هود چ دولت پرده آرایان شجستان حشمت و اقبال بان دارالملک مسجد و جلال نهضت سعادت نماید بنایران درین ایام که موسم برشکال بانجام رسیده هوا باعبدال گرانیده بود نخست مخدرة مرادق

عزت محبوبه امتار ابهت ملکه تقدس نقاب روشن رای بدگم را باثمرات طبیات نهال سلطنت بدان صوب مرخص ساختند و خلص خان را با جمعی از منصبداران و احدیان و برق الدازان همراه تعیین نمودند و اورا بمعنایت خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاره شش صد سوار بواخته حکم فرمودند که چون گوهر انسر عظمت و بختیاری فروغ اختر شوکت و نامدارئی بادشاهزاده والا قدر ارجمند محمد معظم که فرستادن ایشان با ادواج نصرت لوا چنانچه مذکور خواهد شد بدار الملک کابل مقرر شده بودند بدار الخلافه رسند در سلک کومکیان رکاب ظفر مآب ایشان منتظم باشد و پس از چند روز مسند نشین حرمکده عزت و احترام زینت بخش مرادق ابهت و احتشام ملکه آفاق بدگم صاحبیه را که رفتن ایشان نیز بدار الخلافه شاه جهان آباد مقرر شده بود رخصت ان صوب نمودند وصفی خان را بملازمت هود چ اقبال آن زهره سیمای سعادت و کمال تعیین فرموده بمعنایت اسب با ساز طلا سر بلندی بخشیدند •

تعیین مهین شعبه درجه سلطنت و فرمان
روائی کزین باوه نهال خلافت و کشور کشائی
بادشاهزاده کامکار بخت بیدار محمد معظم
بافواج نصرت طراز بدار الملک کابل

تبیین مجملی از منشای این مقصد خیر انجام آنکه چون شاه عباس فرمان روالی ایران در سال چهارم از سنهین این دولت

میدمیت قرین بوداق بیگ پسر قلندر سلطان جوله تهنیتی اقامی را با نامه خلعت پیرا و از مغانی شایسته بجهت اداء مراسم تهنیت جلوس همایون بر سرور سلطنت روز افزون برسم سفارت چنانچه در مقام خود سمت ذکر یافته بدرگاه ملك پیشگاه فرستاده اظهار مراتب صدق و صفا و ابراز مراسم بکجهتی و ولا نموده بود و بر دست همت بادشاهانه باقتضای آئین نفوس پروری و صداقت گستری فرستادن جواب آن تهنیت نامه با شایسته از مغانی لازم و مستحکم می نمود لاجرم تهنیت خان که از بندهای عمده بارگاه آستان جاه است بمسفارت ایران معین گشته در سال ششم جلوس اشرف از پیشگاه خلافت رخصت آن صوب یافت و چون بایران رسیده در اصفهان بشاه ملاقی شد آن سلطنت پناه بخان مذکور خوب برخوردی بی منشاء و باعثی آثار نثار خاطر و غبار باطن ظاهر ماحمت و برخلاف آئین مخالفت و وداد و قانون بکجهتی و اتحادی که در تهنیت نامه ابراز آن نه نموده بود با او سلوک نمود و بعضی اوقات عزم حیدر کشی و رزم آزمائی و دامیه فرستادن لشکر بر سرحد ولایت پادشاهی و دیگر امور که مشعر بر بخشش بود اظهار میکرد بالجمله تهنیت خان پس از یکسال در درج آباء مرخص گشته روانه هندوستان شد و شاه بعد از وانه شدن خان مذکور اراده اشکر کسی که اظهار کرده بود پیش نهاد خاطر ساخته سپاهی گران با توپخانه مرزبان بخراسان تعیین نمود و از فرج آباد روانه اصفهان شد که بر انجام اسباب این عزیمت نموده خود نیز متعاقب بخراسان آید چون این مراتب قیل ازین مجله بمسامع حقایق مجامع رسیده بود و درین

وقت که تربیت خان داخل حدر و ممالك محروسه گشته عرائض او بدرگاه آستان جاه رسید حقیقت این احوال بتفصیل بر پیشگاه ضمیر خورشید نظیر گیتی خدیو عالمگیر پرتو امکنده شعله غیرت خسروانه زبان بر کشیده عزیمت ایران زمین پیش نهاد همت بلند نهمت ساختند و باین اراده بهار گلشن جاه و جلال فروغ اختر حشمت و اقبال بادشاهزاده کامکار بخت بیدار محمد معظم را با مهاراجه جسونت سنگه و جمعی دیگر از امراء نامدار و عساکر فیروزی شعار که برخی شرف اندوز رکاب ظفر مآب و بعضی در محال تیول و اقطاع خویش بودند و مجموع آن بیست هزار سوار بود و توپخانه برق سطوت رعد آثار و حاملی شایسته و هزاران در خور این دولت پایدار بدار الملك کابل تعیین نموده مقرر فرمودند که خود نیز متعاقب رایت خورشید تاب بصوب پنجاب برانرازند و امثلة جلیله بطلب بهادر خان و دلیر خان و دژ خان و دیگر مران و مهبداران که از پایه سر بر گردون نشان دور بودند عز صدور یافته حکم شد که بر جناح سرعت و استعجال خود را بمایه چتر اقبال رسانند و روز سه شنبه چهارم ربیع الاول مطابق بیست و سوم شهر یور بعد از انقضای هفت گهری از روز مذکور که ساعت بانور سعادت و انظار میدمیت قرین بود آن عالی قدر والا تبار را با مهاراجه و دیگر امراء عظام و مبارزان ظفر اعظم مرخص گردانیدند و هنگام رخصت آن نهال حدیقه ابهت را بمطاء خلعت

خاص و جیفه مرصع و یکمقد مروراند که دانهای زمرد گران بها نیز
 دوران منظوم بود و سر بندی از دو قطعه لعل آبدار و دو زمرد و دو
 دانه مروراید شاهوار و شمشیر با ساز مرصع و خنجر مرصع با علاقه
 مروراید و ترکش با ساز مرصع و برخی جواهر دیگر که قیمت
 مجموع در لک و شصت هزار روپیه بود و یکصد راس اسب از
 انجمله بیست و پنج راس عربی و عراقی یکی با زین طلا و ساز
 میناکار و دیگری با ساز طلا و یکزنجیر قیل از حلقه خامه با تلایر و
 ساز نقره و جل زر بفت و انعام پنج لک روپیه مشمول عواطف
 گوناگون ساختند و نو گل گلبن حشمت سلطان معزالدین مهین خلف
 ایشان را بمرحمت ماله زمرد و خنجر مرصع نواختند و از عموهای
 کومکین آنجیش اقبال مبارجه بعنایت خلعت خاص و شمشیر با ساز
 میناکار و جمد هر مرصع با علاقه مروراید و دو اسب یکی از طوبه خامه
 و یکی با ساز طلا و قیل با ساز نقره و جل زر بفت و مبرز سلطان
 صفوی و نامدار خان هر یک بعنایت خلعت و اسب با ساز طلا و
 از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار هوار و غیرتخان
 بعطای خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو
 هزار و پانصدی هوار و مر بلند خان بمکومت خلعت و شمشیر
 و اسب و الله داد خلن خوبشکی بعنایت خلعت و اسب و ماده
 قیل و از سابق و حال بمنصب هزار و پانصدی هزار هوار از انجمله
 هشتصد هوار دو امپه سه اسبه و از اصل و اضافه خواجه رحمت الله
 ده پیدی بمنصب هزار و پانصدی سصد و پنجاه هوار و التفتاخان
 بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه هوار و مفاخر خان

بمنصب هزار و چهار صد و پنجاه هوار و مجموع بعنایت خلعت
 و برخی بمرحمت اسب و محمد ابراهیم ولد شیخ میر مرحوم با
 دو برادر خود هر کدام بعطای خلعت و اسب و شاه قلی میر توزک
 بعنایت خلعت و خطاب هزبرحانی و گزوهی دیگر بمرحمت
 خلعت و جمعی بعطای اسب مقنخر و میاهی گشتند و خواجه
 صادق بدخشی بخدمت بخشیدگری آن لشکر ظفر اثر خلعت
 سررازی پوشید و از اصل و اضافه بمنصب هزار و چهار صد هوار
 مر بلند گراید و درین تاریخ بمرض همایون رحید که تربیت خان
 بظاهر مستقر الخلامه رحیده است چون در مراتب سفارت بعضی
 تقصیرات از و صادر گشته بود مورد عتاب بادشاه مالک رقاب گشته از دولت
 ملازمت اشرف ممنوع شد درین اقام از بوخته سوانج نگاران بندر
 سورت بموقف عرض رسید که میر عزیز بدخشی که چنانچه بحق
 ذکر یافته بجهت رسانیدن رجوه نذور و خیرات بیکه معظمه زاده الله
 قدر و جلالت معین گشته یوه بعد از ادراک سعادت زیارت و طواف
 دران مقام ملائک مطاف باجل طبعی در گذشت .

نهضت الویه مهر پیرایه از مستقر الخلافه

اکبر آباد بدار الخلافه شاه جهان آباد

چون پناهر مقدساتیکه سمت گزارش پذیرفت توجه رایات
 ابلان بآن دار الملک مسجد و جلال و از انجا بسمت پنجاب و کابل
 پیش نهاد سمت والا وجهت عزیمت جهان کشا گشته بود یازدهم
 ربیع الثانی مطابق هزدهم مهر که ساعتی مسعود بود اشاره

معلى به پيشگاه سلطنت صادر شد كه مرادقات همايون از شهر بدرن زنند و بدستور معهود عملة پيشخانه بعنايت خلعت مياهي گشتند و روز مبارك دو شنبه نوزدهم ماه مذكور مطابق بيست و ششم مهر بعد از انقضاي سه پاس از ان روز فدر روز كه ساعت نهضت رايات عاليات بود حضرت شاهنشاهي با شان آهي و فر جهان پناهي سوار سفينة سعادت گشته براه دريا لوامي عزيمت بر امر اخذند و نزديك موضع بهادر پور منزلگاه عز و جاه گشت و هوشدار خان بدستور سابق بصوبه دارچي اكبر آباد معين گشته بعنايت خلعت واسپ با ساز طلا مريزند شد و بعد انداز خان بخدمت آخته بيگي و مير توزكي از تغير ملتفت خان مياهي گشته خلعت يافت و عهد النبي خان بخدمت مرجوعه مرخص گردیده بعنايت خلعت مريزند شد و مير مهدي ديوان آن مستقر الخانه بخدمت سابق خلعت مرافرازي پوشيد و بهرام ولد نذر محمد خان كه در ان مركز حشمت و جلال وظيفه خوار احسان و انصال شهشاه ابركف دريا نوال بود بعبادت خلعت و انعام ده هزار روپيه گامياب عاطفت گشته مرخص شد و رشيداي خوشنويش كه در ملك دعا گوياي دولت قاهرة انتظام يافته بود بعنايت خلعت و محمد جعفر آصفخان و نريشون حسين ولد تهور خان مرحوم كه در زمرة گوشه نشينان آن مصر دولت بودند هريك بانعام ده هزار روپيه مورد عاطفت شد بالجملة موكب مسعود از طريق ساحل درياي جون راه نورد مقصود گشته شهشاه جهان اكثر اوقات از آن طرف دريا شكار كنان ميديد افغانان طي راه ميقرمودند و گاه

از يمن ركوب اشرف كشتي را محيط گوهر اقبال ساخته آب روي دريا ميقرمودند و بچهارده منزل قطع آن مسافت نموده غره جمادي الاولى ساعت فيض بندگان خضر آياك از هايه ملحق جهان كشا انوار ميمنت پذيرمت و چهار روز در عمارات نزهت آئين آن بمرپرد ششم ماه مذكور مطابق ميژدهم ايان قريب بعد پاس روز كه فرخنده سعادت ميمنت قريش بود راكب سفينة سعادت گشته لواء توجه بشهر بر افراختند و اواخر روز قلعه مبارك را از فيض فحول و فر نزل رشك بيت الشرف خورشيد ساختند و دانشمند خان صوبه دار دار الخلافه بموجب امر معلى همانجا شرف اندوز ملازمت والا گرديد و درين تاريخ بهادر خان صوبه دار اله آباد كه بر طبق يرليغ گيتي مطاع از انجا آمده بود دولت زمين بوس دريافته يكهزار مهر و دو هزار روپيه بر سبيل نذر گذرانيد و بعنايت خلعت خاص قامت مباحات افراخت و چون موسم جشن وزن مبارك شمسي در رسيده بود مقرر شد كه آن جشن مسعود را در مركز خلافت و جهانداري بفعل آورند و روزي چند تا فراهم آمدن مبارزان و بزرگمندان و مجاهدان ظفر پيوند كه مناشير مطاعه بطلب آنها از اطراف واكناف مدر شده بود در ان سربرگاه عز و جاه گذرانيد و اواخر جمادي الآخرة موكب منصور بصوب دار المطننة لهور نهضت نمايد •

جشن وزن مبارك شمسي

درين اوقات مامان مامان كه اوز بصرت و دروزي و آذر

خجسته گنجی و بهروزی از همه موقرین حال هوا خواهان این دولت
آسمان جاه و گردون بحسن موافقت و متابعت احباء سلطنت همایون
از اعدای کینه خواه بود جشن وزن شمسی شهنشاه ظفرزایت
تومیق سپاه خدیو بزدان برصحت حق آگاه جهانیان را کامیاب نشاط
و شادمانی و هم آغوش شاهد آمل و امانی گردانید و هشتم
جمادی الاولی مطابق پانزدهم آبان بعد از انقضاء پنج گهزی از
روز مذکور در انجمن خاص حشمت و جلال و نگارین سرای دولت
و اقبال اعفی غلخانه مبارک که باشاره والا برای وقوع این
جشن طرب پیرا زیب و آرایش یافته بود وزن مسعود بآئین معهود
صورت وقوع یافته از فیض سنجیدن شهنشاه آفاق گیتی خدیو معدلت
پرور قدسی اخلاق ترزوی میزان عدل را گران مصداق آمد و سال چهل
و هشتم از عمر کرامت طراز ترین تائیدات آلهی و سعادات بامتناهی
پنروایه اختتام پذیرفته حال چهل و نهم چهره آغاز بگونه حسن انجام
برامروخت حضرت شهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن مبارک ساعتی
دران بزم گاه عز و جاه مرید آرای ابهت و کامرانی گشته از انجا بدارگاه
ولای خاص و عام پرتو عظمت و احتشام گسترده و ساعتی چند
آنجای بزم اقبال آراسته کلم بخش خلائق گردیدند و بغیردی تومیق
و خدا آگاهی ازان گزین محفل ابهت و گیتی پناهی بخلاوتگاه
عزت و جلالت خرامش نموده بشیمه کریمه خویش زمانی برادرگ
عدالت نشستند درین بزم جهان امروز اختر پیر دولت و کامکاری
گوهر محیط شوکت و بخندیزی بادشاهزاده والا قدر محمد اعظم مطای
خدمت خاص و یکه بوضه شمشیر مورد عاطفت گشتند و جعفر

خان و دانشمند خان نیز بعزایت خلعت قامت امتیاز انراختند و
عاطفت بادشاهانه طراز کسوت حشمت و ارجمندی زینت مسند
شوکت و سر بلندی پادشاه زاده کام کار محمد معظم و مهاراجه
جسوفت حنکه را بار سال خلعت خاص نوازش نمود و یک هزار سوار
از تابندگان بهادر خان و یک هزار سوار از تابندگان وزیر خان در اسبه
سه اسبه مقرر شد که از اصل و اضافت منصب نخستین پنج هزار
پنج هزار سوار از اسبه چهار هزار - سوار دو اسبه سه اسبه و منصب
دومین پنج هزار سوار و مکرم خان باضافت هزار سوار به منصب
پنج هزار سوار و دو اسبه و دو اسبه و مکرم خان باضافت پانصد سوار و هشت خان
باضافت پانصد سوار به منصب دو هزار و پانصد سوار و دو اسبه و دو اسبه
عادل خان باضافت پانصد سوار به منصب دو هزار و پانصد سوار و هفت صد
سوار و مرید خان که بقصد جاری دامن کوه کمانون معین گشته بود
باضافت پانصد سوار به منصب هزار و پانصد سوار و سردار
خان بمرحمت اسبه و دله دار خان تپانه دار غزنین بخطاب نصرت
خانی و عرب شیخ ولد طاهر خان بخطاب منجانی و ملک
حسین ابدالی از کومکیان صوبه ملتان بخطاب ودا دار خانی و میر
اسفندیار معمروری بخطاب معمر خانی و از اصل و اضافه هرچس
کر به منصب هزار سوار و پانصد سوار و میر پرهانی به منصب هزار
پانصد سوار و سر بلندی یادند و عبد الرحمن بن نذر محمد خان
بانعام پنج هزار روپیه و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان
و میر جعفر اسنرا بادی هر یک بانعام چهار هزار روپیه و حکیم
مهدی شیرازی بانعام دو هزار روپیه و محمد وارث و نعمت خان

و سعیدای خوش نویس و چندی دیگر هر یک بانعام یک هزار روپیه
نوازش یافتند و چهار هزار روپیه بزمرف نوا سنجان و سرود ستریان آن
بزم مسعود عطا شد بالجمله تا سه روز آن جشن نشاط اخروز کام
بخش جهانیان بود یازدهم ماه مذکور حضرت شاهنشاهی اوائل روز
بمنزل شریف پرده آرای هودج عزت زینت بخش مشکوی ابهت
ملکه تقدس نقاب ثریا جذاب بیکم صاحب پرتو قدوم گسترده ساعتی
چند ایشان را کامیاب فیض حضور گردانیدند آن ملکه ملکی سیرت
قدسی اطوار مراسم پای انداز و نثار و شکر مقدم همایون خدیو
روزگار بجای آورد و دو پاس روز از آنجا بسعادت معاودت فرمودند
از سوانح مقتول شدن اعتماد خافست بتدیج جسارت یکی از مجاهدیل
ترکمانان چون امیر خان صوبه دار کابل درین ایام چندی از مغولان
بی سرو پا را به طغنه جاسوسی گرفته بدرگاه جهان پناه فرستاده بود
حضرت شاهنشاهی خان مذکور را که بسمت کار آگاهی و معامله
نهمی موموم بود بتحقیق حال آنها مامور ساخته بودند اواز یکی
ازان چند کس را که ترکمانی سپاهی وضع بود بی علاقه بند در نجیر
در خلوت نزد خویش طلبیده بموجب امر لازم الامتنال ازونفتیش
احوال می نمود درین وقت عرق جهالت آن مجهول حرکت کرده
ناگهان از جای درآمد و خود را بخادمی که در بیرون اسلحه او داشت
رسانید و شمشیر از دست او گرفته با تیغ آهسته بپالاکي برگشت
و ضربتی کاری بخان مذکور رسانیده بنمان زخم قطع رشته حیاتش
نمود و چندی که نزدیک بودند آن تیره روز شقاوت اندوز را در میان
گرفته بتدیج انتقام از هم گذرانیدند از آنجا که خان مذکور بحلیه فضل

و کمال و قدمیت خدمت و محرمیت بارگاه جاه و جلال اتصاف
داشت و ار معتمدان راست گفتار در خدمت کردار بود خدیو عاطفت
پرویز مهربان را وقوع این مانحه خاطر حق شناس بتاثر گرائید و پرتو
التفات بحال بازماندهای او افکنده پسران و خویشانش را بعنایت
خلعت نواختند و همگی را باضاعه مناصب و دیگر مزاحم و مواهب
کامیاب ساختند شانزدهم نزهنگاه خضر آب از سایه چتر اقبال فرغ
معادت گرفت و روز دیگر حضرت شاهنشاهی از آنجا بروضه قدسیه
جذاب قدوة الاولیای و الواصلین حضرت خواجه قطب الدین قدس
مره العزیز توجه فرمودند و فیض زیارت آن مزار فایض الانوار اندوخته
مردای آن دو هزار روپیه بمجاوران آن بقعه کریمه انعام نمودند و هژدهم
رایت معاودت بشهر افراخته فردای آن بهادر خان را رخصت فرمودند
که بشکر ظفر اثری که در رکاب پادشاهزاده کام کار بخت یار محمد
معظم بصوب دار الملک کابل تعیین یافته بود ملحق گردد و هنگام
رخصت او را بموحممت اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره نواختند
و مدبر برهانی خلعت یافته در ملک همراهان خان مذکور درآمد
بیست و سوم بجهت سرافرازی زنده امرای عظام جعفر خان منزل
او را بانوار قدوم اشرف بر افروختند آنخان اخلاص آئین بشکر مقدم
فیض قرین مراسم پای انداز و نثار بجای آورده پیشکشی از نوادر
جواهر و مصرع آلات بنظر قدسی برکت در آورد و برخی ازان رتبه
قبول یافت خاقان جهان ساعتی چند آنجا تشریف حضور داشته
فیل از دو پاس روز مراجعت فرمودند و درین هنگام خواجه اسحاق
که سال گذشته چنانچه سابق ذکر یافته بحجابت کاشفر معین شده

بود و بنا بر اجتماع اخبار حلال و مقهور آن ولایت از راه مراجعت کرده
به پیشگاه حضور آمده چون بظهور پیوست که احوال آن دیار بانساق
و انتظام گرانیده احد دگر باره بدان صوب مرخص گشت بیست و یکم
جمادی الآخره رایت دولت فرمانروائی عالم پرتو ورود بهر صفت شکارگاه
هالم انگیده در روز آنجا به شکار آهو نشاط اندوز بودند و از آنجا بهرم صید
دیده گاو که موسم آن رسیده بود ساعت خاص شکار را جولانگاه شدند
اقبال ساختند و بیست و چهارم ماه مذکور که گیتی خدیو عالم گیر
دران شکارگاه داپذیر نشاط اندوز صید تجمیع بود خبر درگذشتن
شاه عباس فرمان روائی ایران از عرایض زمینداران حدود ملتان و
و قندهار به سامع جاء و جلال رحمت تبیین مجمعی از کیفیت این
واقعہ آنکه چون شاه از مرج آباد عزیمت اصفهان نمود در راه عارضه
خناق بهم رسانیده مریض شد و چون مرض شدت داشت باندک
روزی آزارش را کار از تدبیر و مدارا در گذشته غرق ربيع الاول این
سال ازین دار مرور رحلت نمود و پس از وقوع این سانحه
بصوالدید امرا و ارکان دولت ایران بودلق بیک جولانگی تفنگچی اقامی
که چنانچه درین دناتر مآثر دولت سمیت گزارش پذیرفته برسم
مقاربت بجناب خلعت و هانبارانی آمده بود از اردو جدا شده برجناح
مرعت و استعجال باصفهان آمد و مفی میروای پسر بزرگ اورا که
آنجا بود برآورده باتفاق اکابر واعیان بلنکه مذکوره بر مسند حکومت
و ایالت آن دیار متمکن گردانید و متعاقب امرا و لشکریان رسیده
بدور گردیدند بالجملة از آنجا که بزرگ نژادی و وال نهادی ذات قدسی
صفات شه شاه جهانست از اجتماع این خبر اصلا اثر بهجت و بهداشت

ازان حضرت بظهور نه پیوست بلکه اظهار ملالت و قبض خاطر کرده
فرمودند که مرغوب طبع مقدس آن بود که شاه در قید حیات بوده
فیما بین اتفاق صف آرائی می امتداد اکنون که چنین روی داد
کمال نفرت و ضرورت اقتضای آن نمی نماید که افواج جهانگشا بر هر
ایران زمین تعبیه باید بنابرین اندیشه قدسی اساس پرلغ کرامت
هنوان مقام فروزنده اختر برج سلطنت تابنده گوهر درج خلافت بادشاه
زاده ارجمند محمد معظم عز صدور بافت که از دار السلطنت ظهور
پیش گرفته روزی چند در آنجا اقامت گزینند و چون فرمان طلب در
رسد با امواج منصور آهنگ که بیخ حضور نمایند و نیز مشور جمع
النور بجهاد خان که درین روزی بخدمت آن شاه دار وال تبار مرخص
گشته بود صادر شد که از راه برگشته بیایند سریر خلافت شتابد بالجملة
خاقان جهان درازده روز با بخت فیروز و طالع دشمن سوز مسرت اندوز
شکار بوده زیاده بر هفتاد نیله گاو و آهوی یصیار صید فرمودند و بیوم
رجب بشهر معاوت نمودند چهاردهم ماه مذکور رایت اقبال پرتو
ورود بخضر آباد انگند و خدیو حق پرتو از آنجا بروضه قدوسه اصفیای گرام
سلطان المشایخ شیخ نظام الدین قدس سره توجه فرموده فیض زیارت
اندوختند و بمعاوت مهیو یک هزار روپیه بمجاران آن مزار قدسی
انوار عطا فرمودند و بعد مراجعت از آنجا دگر باره باغرایان فیض
بنیاد عز قدیم بخشیدند و چند روز در شکار گاههای نواحی آن یصید
نیله گاو مسرت پیرای طبع اندس گشته بیست و چهارم بشهر
معاوت نمودند درین ایام طراز کسوت حشمت و سروری فروغ اختر
سعادت و نیک اختری پادشاه زاده وال تبار بخت بیدار محمد معظم

و مهاراجه جسونت سنگه را بعنایت خلعت زمستانی نواختند و
جمفرخان و دانشمندخان و مکرم خان و مرتضی خان و دیگر امرای
حضور و عهده های اطراف را باین عنایت مر یلند ساختند و طاهرخان
از جاگیر دوداؤد خان و قطب الدین خان وصف شکیفان و قبادخان از دکن
رسیده بتقبیل سده اقبال احتضار یافتند و پورنمل بندپله و منگلی
خان که از فوجداری پلاون معزول شده بود در سلف کوسکیان دارالملک
بل منتظم گشته نخستین بعنایت خلعت و علم و باضافه پانصدی
دو صد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و دومین بعنایت
خلعت و امپ نوازش یافت و نصیری خان بفوجداری در بنگه و از
اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار سرامراز گردید و مکرمتخان
خان دیوان گجرات از تغییر شغیع خان بدیوانی صوبه دکن و خان
مذکور بدیوانی صوبه گجرات منصوب شده بعنایت خلعت سرمایه
مباهات اندوختند و میر رستم خوانی بفوجداری برده خلعت
- و از آن پوشیده و اضافت پانصد سوار و پانصد سوار
مباهی شد و در اینجا قرائل بیگی بمرحمت خلعت و اسب نوازش
بود و ترمه مرزبان خصب مرحمت شد و عرض شرف رساند که
شاه قلی خان فوجدار اوده باجل طبیبی بسط حیات در نور دیده
تتمیم شعبان بهادر خان که چنانچه سابق ذکر یافته بمقامت و کاب
ظفر مآب پادشاهزاده عالیقدر والا تبار محمد معظم معین شده
بعد از رسیدن خبر فوت والی ایران بموجب فرمان از راه برگشته بود
تتمیم سده عظمت و جهانپانی جبرین اودان نورانی ساخت و بعطای
خلعت خاص و امپ از آن رخسار و سوار و سوار و سوار و سوار

که صوبه داران آن بدو مفروض بود مرخص گشته هنگام رخصت بعنایت
خلعت و خنجر موع با عاقه مرزاید مشمول عاطفت شد و درین
اوقات نبتوی خوش سیوا که چنانچه گزارش یافته پس از فوار
آن قتالت کدش جهالت شمار از درگاه جهان مدار راجه جیسنگه اورا
در دکن دستگیر کرده بجانب معلی فرستاده بود بپایه اورنگ خلافت
رسید و اشارت والا صادر شد که فدائی خان میر آتش جمعی از اهل
توبخانه بحرآتش گماشته از حال او با خبر باشد و پس از چند روز
که در قند ضبط خان مذکور بود بدلالیت دواست و هدایت سعادت
داعیه قبول احلام از خاطرش سر برزده بوساطت خان موسی الیه
در پیشگاه خلافت التماس نمود که اگر عاطفت پادشاهانه این بنده
را بجان امان بخشد از روی صدق اعتقاد مسلمان میشود چون
ملتزم او بمعرض همایون رسید شهنشاه دین پرور حق پزوه را آن
داعیه مرضیه مستحسن افتاده پرتو عفو و انصال بر حال او گسترده
و آن بخت مند نیک مر انجام که عمری بضالت کفر و جهالت
و بیت پرستی روزگار بسر برده بود توفیق ادراک شرف احلام دریافته
زویه باطنش از ظلمت شرک پیراخته شد و بیامان این کرامت علما
از اربطه و در منصب پادشاهی که موله از سطح آبی است حیات
یافته کسب مقاصد دارین شد و عنایات و مراحمی که بعد ازین
نسبت بار همت ظهور یافت عنقریب گزارش خواهد پذیرفت -
اکنون کلک سوانح نگار - بر رشته تحریر وقایع حضور مهر انوار را اینجا
گذاشته بشرح مساعی و ترددات ادواج ظفر لوا که بسرگردگی
راجه جیسنگه که در حال گذشته بعد از اتمام مهم سوار بقایر احباب

و موجبات که در مقام خود مذکور شده بتاخت ولایت بیجاپور و تنبیه و تادیب عادل خان معین شده بود پرداخته وقایع و کیفیات آن مهم نصرت فرجام از آغاز تا انجام بر سبیل تفصیل رقم زده کُلک حقائق ارقام میسازد •

شرح تاخت ولایت بیجاپور و محارباتی که ساکر جهانکشار با دکنیان شقاوت گرا روی نمود

چون راجه جیسنگه با سایر افواج قاهره که با او معین بودند بعد از کفایت مهم سیوا چنانچه سابق ذکر یافته به تنبیه و تادیب عادل خان و تاخت ولایت بیجاپور مامور شده بود بموجب حکم جهان مطاع بیست و دوم جمادی الاولی سال گذشته باین عزیمت فیروزی انجام با دلیر خان و داؤد خان و راجه رایسنگه و قطب الدین خان و سیوا و دیگر جنود ظفر لوا از ای قلعۀ پورندهر کوچ کرده بسمت مقصد روانه شد و قول بحسن شهادت و استیصال آن عمده راجهای عظام زریق یافته ملا محبی نایب و پردل خان و جگت سنگه هاده و مانکوجی و ناروجی و سید علی بیجاپوری و بهوجراج کچهاوه و اودیبهان راتهور و سید منور خان باره و زبردست خان و راسنگه و برق انداز خان و پادل بخنبار و جانی خان بخشی و محمد لطیف دیوان لشکر منصور و خواجه عبید الله پسر غالبخان و گروهی دیگر از بندهای پادشاهی و خلاصۀ سپاه راجه جیسنگه که همگی قریب دوازده هزار سوار بود در آن موج مبین شدند و سیوا با مواج خود که هزار و پانصد سوار و هفت

هزار پیاده بود در سمت چپ قول تعیین پامنا و سرگردگی هراول بهوهر دلیری و سخاوت دلیرخان منوط گشته سرمر از خان و الب خان و دتاجی و رستم راو و پردل خان و سید نجابت باره و پورنمل بندیل و نرسنگه کور و لود خان و چتر بهوج چوهان و آتش خان داروغه و سید اشکر ظفر ثرا و سید پانصد برق انداز و اکثر توبخانه پادشاهی و جمعی از مبارزان نصرت پیرا و هزار سوار رانا که همگی قریب هفت هزار و پانصد سوار بودند با او تعیین یافتند و داؤد خان بکار فرمائی برانکار کمر همت بر میان عهودیت بسته راجه سجادسنگه و شرزه خان دکنی و جوهر خان حبشی و راو اسر سنگه چندراوت و محمد صالح ترخان و مسعود خان و ترنجکجی دهنسله و راجی پسر افضل بیجاپوری و انورمن بندیل و سید زین العابدین بخاری و سید مقبول عالم و جمعی دیگر از مبارزان بسالت شیم که شش هزار سوار بودند به همراهی او مقرر گشتند و سرداری جرانغار باستقلال شهادت راجه رایسنگه میسودیه مفوض گشته جادو نرای دکنی و باباجی و شرزه راو و ترنجکجی و بنهوجی و دولت مند خان با گروهی دیگر از دکنیان و سوهکون و منوسین بندیل و هرجهس گور و ابراهیم پنی و سید یازی و جمعی دیگر از دلاوران حلات شعار که زنده از شش هزار سوار بودند با او معین شدند و قطب الدین خان با هلال خان و داؤد خان و اودا حرام و چتر وحی و درخاب دیگر از دکنیان و سید علی اکثر باره و خدود دهنشی و شیم عبد احمد و عبد الله شیرازی و صریز مهملد و گروهی دیگر از منصبداران بچندارلی قرار یافت و کبریت سنگه با جوقی از مبارزان شهادت

منش التمش شد و فتح جنگ خان با همن خان و عبد الرسول و جمعی دیگر در یسار جنود نیروزی آثار بطریق طرح معین گردید و قباد خان یا جان نثار خان و مرغه از مغولان بقراولی چهوه افروز جرأت و پردایی شد و دو فوج دیگر از مبارزان مغول یکی بسر گردگی شهبوار خان و دیگری بیاشلیقی ترکناز خان مقرر گردید که بر زمین و یسار عسکر منصور دور دور برسم قراولی طریق نصرت - یارند و پس از طی دو مرحله ابو محمد نیرنگ بهلول خان که در سلک مرداران عادل خان انتظام داشت و از نیک احقری و معاندت یاوران بمزم بندگی درگاه خلایق پناه ازو جدائی گزیده بود با فوجی بلشکر منصور پیوسته براجعه ملاتی شد و راجه اورا بعنایات و مراحم پادشاهی مستمال ساخته يك قبضه شمشیر مرصع و دو اسب و برخی اقمشه از جانب خود داد و چون حقیقت آمدن او از عرضه داشت راجه بمسامع حقائق محامع رسید عاطفت پادشاهانه اورا بعنایت خلعت و منصب پنج هزاری چهار هزار سوار سربلندی بخشیده حکم شد که در ملک گوسکیان راجه باشد و آن زبده راجها اورا با جمعی از مجاهدان بعالت آئین در جانب زمین موبد نصرت قرین بطریق طرح تعیین نمود و هفتم جمادی آخره از ده گروهی قلعه پلتن که از حصون سرحد ولایت بلجاپور است و بر مرز راه لشکر منصور بود نیتوی سر لشکر سیوارا با فوجی ازو مقرر نمود که بیای قلعه مذکور رفته در تسخیر آن بکوشد و تا رسیدن خبر ازو فرار توقف دارد پس از سه روز ظهور پیروست که چون نیتو با همراهان بیای قلعه رسید متحصنان از غلبه خوف و

رعب قلعه را خالی کرده فرار نمودند و اولیای دولت قاهره آنرا منصرف گشتند راجه باستماع این خبر نازوجی و بهلاندجی را با جمعی بحراست آن حصار معین ساخت یازدهم ماه مذکور نزدیک دریای نیرا محل ورود امواج ظفر پیدا شد و چون قلعه پلتن نزدیک بود راجه بدیدن آن رفته بندوبست آن حصار نمود و بیجا حی زمیندار آن بوم آمده ملاتی شد و راجه او را بعنایت پادشاهی مستمال ساخته خلعت داد و نیتو را با همراهانش بنسخیر قلعه منکل بیده که از اینجا تا بلجاپور شانزده کروزه جریبی مسامت است تعیین نمود و چون سیوا باشاره راجه جوقی دیگر از اتباع خود بنسخیر حصن قاهره که هفت گروهی قلعه پلتن است نیز فرستاده بود درین روز خبر رسید که فرستادهای او حارسان آن حصار را باستمال بر آوردند و آن قلعه نیز بتصرف اولیای دولت روز افزون درآمد و امواج بحرا امواج از کنار دریای تیرا کوچ بر کوچ متوجه پیش شدند و هر روز صفوف قتال بر آراسته مجموع اردو را در میان گرفته بتوزوگ و احتیاطی مسامت می نمودند و پس از قطع چند مرحله خبر رسیده که قلعه کهارون را که دران حدود بود متحصنان از سطوت و مولت عساکر گردون متأثر خالی کرده راه فرار پیرده اند راجه مسعود خان را با چندی از منصبداران و سیصد بندو قچی از لشکر سیوا تعیین نمود که حصن مذکور را منصرف گشته بحراست آن قیام نماید بیست و یکم که جنود نصرت اعلام مقام داشت از تقریر منبیهان بوضع پیوست که چون نیتو با همراهان بیای قلعه منکل بیده رسید محصوران تاب ثبات و زبروی استقامت در خود ندیده فرار نمودند

راجه بعد از آنکه برین معنی اودیت سنگه (ن) بهدوریه و ابجراحت
 آن قلعه و سرافراز خان را بفوجدارئ مضافات آن معین ساخت و روز
 دیگر کوچ شده چون قلعه منکلبیده بمسافت دو گروه بر یک سمت
 راه لشکر گردون شکوه بود راجه بدیدن آن رفته آن حصار استوار را
 بنظر احتیاط در آورد و حصن مذکور قلعه است عالی اساس کهن
 بنیاد از سنگ و آهک تعمیر یافته خندق عمیق دارد و توپ
 آهنی و ده زنبورک و سیصد بان در آن بود راجه توپ اندازان و
 بانداران و دیگر احتشام تعیین کرده بندوبست آن نمود و پاره غله
 بجهت فخریه مرستاد بیست و پنج تلافی قطع مسافت مرادل
 غنیم از دور نمایان شد و شب هنگام مخالفان سیه بخت تیره ایام
 نزدیک بمعسكر نصرت اثر آمده چنانچه آئین آن گروه ادبار پژوه
 است بانی چند انداختند چون مبارزان بخت بیدار در مورچالها
 مسلح و مستعد کار بودند سوار شده بدفع جصارت منشان پرداختند
 و از آنجا که منبیهان خبر رسانیدند که گروهی انجوه در پنج گروهی
 معسكر ظفر قرین امامت دارند راجه روز دیگر مقام کرده دلیر خان
 و راجه رایسنگه و قطب الدین خان و قباک خان و کیرت سنگه و پنج
 جنگ خان و ابوالمحمد و سیوا و گروهی دیگر از مبارزان نصرت لوا
 بنایب و تدبیه آن جمع شقاوت گرا تعیین نمود چنانچه مخالف
 باستماع این خبر کوچ کرده و از لشکر گاه پیشتر رفته صفوف اقبال
 آراسته بودند ابواج مصوره بجائی که مقهوران را نشان داده بودند

(ن) اودی سنگه

رسیدند معسكر شان را خالی یافتند و چون از لشکرگاه گذشته بر اثر
 آنها پاره پیشتر رفتند فوجی عظیم از غنیم لثیم که قریب درازده
 هزار سوار بود و سردارانش سرزه مهدوی و ابوالمحمد نبیره بچتر
 و خواص و جادون گلپانی و انکوی بهونسله بودند یسال بسته و
 صفوف آراسته نمایان شدند بمجرد دیدن فوج اعدای دلیر خان و راجه
 رایسنگه و کیرت سنگه که در یمین و یسار آن خان شهابت شعار
 بودند بذبوری شجاعت و دلیری جلو رویبر مخالفان تاختند و
 مصماب انتقام و تیغ کین بخون آن مخذولان ادبار آئین رنگین
 ساختند مقاهیر تیره روز خیره روی بمشاهده ذبوری بازوی سطوت
 و جلالت بهادران شهابت خوی تاب ثبات در خود ندیده روی
 همت از عرصه فبرد بر تافتند و چنانچه عادت آن گروه بی عادت
 است که بقزانی و حبله روی فرصت دستبرد میجویند و قابوی کارزار
 می طلبند متفرق شده بچهار فوج منقسم شدند جوتی بسمت
 میمنه و تشوی بطرف میسره و فریقی از پی قول در آمدند و
 جمعی بفوج قراول مقابل شدند تا مگر بدین طریق کاری از
 پیش توانند برد از انجمه فرجی از دست چپ راجه رایسنگه جلوریز
 رسیده باو بکارزار پیوست راجه مذکور روی همت بمداغه آورده
 دیرنی مردانه کرد و سر بهگون و مترسین بدیده که هراول او بودند
 مصدر ترددات شایسته گردیدند و پس از زد و خورد بسیار مقهوران
 را پای قرار از جای رفته عمار قرار گزیدند درین آرزوی یاموت
 حبشی ارعدهای آن سیه درونان بر خاک هلاک افتاد و پانزده
 تن دیگر از مردم نامی آنها بتیغ بدیدرخ بهادران غی ورمند سپری

گشتند و علم و چتر و امپ و اسلحه بسیار از کشتگان آن بخت
بر کشتگان بدست مبارزان نصرت نشان در آمد و همچنین دلیرخان
و دیگر بهادران کار طلب پیکار جو از هر سو بازوی جلالت کشوده باعدا
در آویختند و حملات متواتر بر آنها پیموده بضرب تیغ آبدار و دندان
آتشبار گرد دمار از روزگار شان انگیزتند خصوصاً دلیر خان که روی
صولت و دایری بهر طرف که می آورد در دم لوای غلبه و
احدیله می افراخت و سلك جمعیت دشمنان را متفرق و پراکنده
میساخت بالجمله بعد از تردد بسیار و آویزش بی شمار که مخالفان
مردود رهگرای فراز گشته بودند چون روز تاخر رسید و لشکر ظفر
اثر شش کرده طی مسافت کرده تجمه حرب و قتال اندوخته بود
و سرداران جیش فیروزی صلاح در تعاقب ندیده روی توجه بمعسکر
نصرت قرین آوردند چون مخالفان بر معارفت امواج گردون شکوه
آگهی یافتند عیان ادبار از سمت فراز بر تافته چنانچه شبوه دگلیان
برگشته روزگار است از دو طرف لشکر منصور نهان شدند و خیرگی
نموده شروع در انداختن بان کردند و هرگاه ظفر سپاه پناه بر آنها حمله ور
میکشت بسان خاشاک مدک مر از پیش باد صرصر گریزان گشته
پای ثبات نمی افشردند و چون مبارزان شهامت کیش عیان بر
می تافتند دگر باره همان مسلک می سپردند درین اثنا جوتی
ازان تیره بختان بر نیفتو که با فوج میوا برسم چنداولی از عقب
لشکر نصرت لوا می آمد حمله آورده باویزش در آمدند نیتو بهداده
آنها پرداخته کوشش مردانه کرد و دگر باره جمعی کثیر ازان مدبران
در رسیده بر نیتو جی هجوم آوردند درین وقت کثرت سنگه و فتح جنگ

خان باعداد و اعانت او پرداخته ترددات شایسته بظهور رسانیدند
و مخالفان را ازو منع کرده رهگرایی وادی سوار گردانیدند و درین آدرش
گوله بند و تپچی بجادون کلانیان رسیده گرمی آن بر پیکر پلیدش
با حریق نار سعیر در آمیخت و معدودی از مبارزان شهامت شعار
جان نثار گشته جمعی زخم دار شدند و نویتی دیگر گروهی از
مقاهیر بر راجه رایسنگه حمله آوردند و قطب الدین خان و کیرت
سنگه بگومگار پرداخته آنها را منهزم ساختند و دلیرخان با جنود
مععود وقت شام بمعسکر فیروزی اعتصام رحید و درین تاریخ از
نوشته اودیت سنگه قلعه دار منکل بیده بظهور پیوست که روز
پیش هنگام صبح سه فوج از غنیم عاقبت و خیم که قریب شش
هزار سوار بودند بر سر قصبه منکل بیده آمده بجانب دروازه قلعه
صف بسته ایستادند و با آنکه راجه بیسنگه از روی احتیاط و پیش
بینی بهر انرا از خان فوجدار آجا تاکید بلیغ کرده بود که اگر فوج
کلانی از مخالفان با نظرف آید چون جمعیت سپاه با او کم است
قصد مدافعه و پیکار باعدای بابکار نکرده بقلمه در آید خان مذکور
بمقتضای حمیت و یسالت مصیحت و تدبیر را کار بسته با سپاه
قابل خود که نه در خور مدافعه اعادی بود با آنها مقابل شد و
جنگی مردانه و نبردی دلیرانه کرده کوشش و آویزش بسیار که
نهایت مرتبه جرأت و تهور بود بظهور رسانید و عاقبت الامر بسر
بازی رتبه امرارازی یافت و از همراهانش چندی نقد جان
در باخته برخی مجروح شدند و میلایش زحمها برداشتن بعد از وقوع
این قضیه پسران او با بقیه سپاه و فیلان لز صلاح اندیشی خود را

بقلمه کشیدند مخالفان تا دروازه حصار آمده چون از برج و باره تیر و تفنگ بر آن محال اندیشان باطل آنگ بآنگ بازیدان گرفت و جمعی از آن خاکساران باد پیمای بر خاک هلاک افتادند خائب و خاخر از پای قلعه برگردیدند باجمعه راجه دو روز دیگر در آن موضع اقامت نموده بیعت و نهم کوچ کرد و غره رجب نزدیک بمنزل منهبان آگهی دادند که فوجی از غنیم نمودار گشته راجه مقصود بیگ علی دانشمندی را برسم قرار می برای تشخیص خبر تعیین نمود و او باز گشته خبر رسانید که مخالفین بسرمت و تعجیل می آیند راجه قباد خان و آتشخان داروغه توبخانه را برای محافظت بنگاه گذاشته راجه رایسنکه و نطاب الدین خان را مقرر ساخت که با سپاه خویش بیرون لشکرگاه ایستاده خبردار باشند و خود با دیگر انواج قاهره که آماده کارزار بودند از نزدیک منزل برگشته بمقابلت مردودان روان شد نیم کروه طی کرده بود که سپاهی لشکر آن تیره روزان نمودار گردید و ابوالمحمد نبیره بخترو شرزه مهدوی و نبیره بهلول و خواص با دیگر سرداران غنیم یک فوج عظیم شده بکام جسارت می آمدند و فوجی دیگر نیز از عقب این گروه بود مخالفان چون نزدیک رسیدند بر وفق رسم و آئین خویش جوتی بیمین و فریقی به بسیار متفرق گردانیدند و از طرفین جنگ بان و تفنگ سر شده راجه دلیر خان را با فوج هرول بدفع گروهی که در جانب یسار جنود نصرت شعار بودند اشاره کردند و خود بر قول اعادی که فوجی انبوه بود حمله آور شد و کبریت سنگه و نفع جنگ خان و سیوا را پیش روی خود کرد اچل

سنگه کچهواه با قشونی از راجپوتان راجه پیشتر ازین جماعه جاو ریز میرفتند مقهوران بعد از نگرهیدنه خویش نخست روی گردان شده سری بگریز آغاز نهادند چون پیش روان عرصه کارزار تعاقب آن برگشته بختان نموده نزدیک رسیدند و راه گریز بر آنها تنگ شد بحکم ضرورت عطف عنان نموده بجنگ شمشیر درآمدند و اچل سنگه و همراهانش را با آنها حربی صعب روی داد و قریب صد تن از مغدولان در آن آویزش طعمه تیغ مبارزان نیروز مند گشته بسیاری مجروح شدند و برخی از راجپوتان راجه نیز پیکر مردی بزیب زخم آراستند و معدودی بمردگی سر تحسب نیکنامی فرو بردند آخر الامر مردودان نابکار را پای ثبات و قرار از جای رفته بیل عار فرار بر چهره روزگار خود کشیدند و بهادران منصور تا سه کروه آنها را تکامشی کردند و داود خان با همراهان خود بفوجی که مقابل او بود در آویخته بندیدی شهادت و دلآوری لوی غلبه و امتیلا بر انراخت و راجه سجالسنگه که هرول او بود مصدر ترددات نمایان شد و دلیر خان که بفوج دست چپ حمله برده بود چون مخالفان قریب شد و نزدیک بود که کار پیکار از تنگ و تیر گذشته بنیزه و شمشیر رمد مقاهیر رخ از عرصه مقابلت او بر تافته راه گریز سپردند دوم ماه مذکور عساکر منصور در پنج گروهی بلجا پور نزول نمود و تا هفت روز آنجا اقامت گزید عادل خان حصن متین بلجا پور را که بمذاعت و صانت و وسعت و حصانت شهره روزگار است بوزر هارسان و کثرت آلات و ادوات قلعه داری (ستحکام تام داده موای مردم مقرر و محافظان سابق می هزار پدانه کرناتگی فراهم آورده داخل

آن حصن منيع کرده بود و تالاب نورس پور و شاه پور را خالي نموده چاهها و باولی های پیرامون قلعه را همگی بزخم و خاک انباشته و عمارات و معمورهای بیرون حصار بر زمین یکسان ساخته آنچه مپاه ظفر پناه را در تخریب آنجا بایستني کرد خود بجای آورده بود و چنانچه رسم و آئین حکام بلجاپور است خود دران حصن حصین و معقل منین تحصن جسته مجموع سرداران و انواع خویش را در بیرون بمذاذعت و مقاومت جنود قاهره مامور گردانیده بود و درین وقت باشاره آن بی بهره جوهر معادت شرزه مهدوی و سیدی مسعود و عزیز و چندی دیگر از لشکریانش بولایت پادشاهی در آمده غبار انگیز شورش گشته بودند تا اگر انواع گنجانستان را عزم محاصره و تسخیر قلعه باشد باستماع این خبر منزلزل گشته دست از محاصره بردارند و از پای قلعه بر خیزند و ما بقي لشکرش در نواحی قلعه بود بالجمله راجه در منزل مذکور دلاوران مغول را با برخی در دست راست و پاره پیش روی لشکر ظفر اثر و جمعی از دکنیان در دست چپ و زمره در عقب بخبرداری و اهتمام کبی مقرر نموده بود و بر سبیل نبوت این جماعه بمحافظت اهل کبی میروتنند روزی جادونرای و دیگر دکنیان که پائین معهود بجانب دست چپ رفته بودند خبر فرستادند که قراول غنیم نمایان شده راجه رایسنگه و قطب الدین خان باشاره راجه بدانسو شنانده بعد از طی دو کروه بقراول غنیم بر حورند و از طرفین بانی چند افداخته تا شام فریقین در برابر یکدیگر ایستاده بودند و چون حجاب ظلمت شب در میان هائل شد

سرداران فیرروزی نشان طریق معاودت میدادند بمجرد برگشتن آنها مخالفان جسارت و خیدرگی کرده جوق جوق رو بطرف جنود مسعود آوردند مبارزان بسالت کیش پمدامعه آن جمع محال اندیش میدان بر تافتند نخصت جمعی ازان تدره روزان بمقابله بایاجی گهونسله و شرزه راو و دیگر دکنیان که در سمت یمین راجه رایسنگه بودند در آمده آغاز خیرگی نمودند راجه مذکور بدلیبری و دلاوری بر مخدولان حمله برده آنها را دفع کرد و چندی ازان مدبران بر خاک هلاک افتاده برخی مجروح گردیدند و گروهی رو بسمت فوج قطب الدین خان آورده ازان جمله قریب دو صد سوار جلالت شعار تیغها آهینخته مرکب جسارت بر انگیزتند آن خان جلالت جو بازی همت بدفع آنها کشاده کوشی مردانه نمود و چندی ازان سیه بخنان طعمه مصمص انتقام مبارزان نصرت اعتصام گشته برخی مجروح شدند راجه جیسنگه پس از آگاهی بر کیفیت حال دلیر خان و دارک خان و کبریت سنگه را بکمک تعیین نمود و خود با فوج قول که آماده کار و مستعد پیکار بود بیرون دایره گاه ایستاده انتظار خبر میبرد نام بردها در راه بر راجه رایسنگه و قطب الدین خان و دیگر مپاه ظفر پناه که غنیم را دفع نموده ترین نصرت و امتیاز معاودت نموده بودند بر خورده باتفاق روان شدند و قریب پامی از شب گذشته داخل معسکر فیروزی گشتند بالجمله چون عساکر منصور را قصد محاصره قلعه بلجاپور مرتوز خاطر نبود و بنا بر عدم این اراده توپخانه سنگین که تسخیر آن حصن حصین را شاید و دیگر ادوات قلعه کشائی همراه نیارده بودند و از سرحد ولایت پادشاهی تا نزدیک

در آن وقت که سهر تاخت و تاراج امواج بحر امواج گشته از تخریب
نواحی و مضامات قلعه دنیقه نامریی نماند و نیز مخالفان
چنانچه گزارش یافت تالابها را شکسته و چاهها و باولی هلی
اطراف قلعه را مانند چشمه سار بخت خویش بخاک انباشته دوران
نواحی اثری از آب و آبادانی نگذاشته بودند و باوجود قلت آب
عده و آذوقه در لشکر ظفر قرین کمیاب شده بود قهرم راجه و حابر
سولتخواهان غیراندیش تعانف و تادیب مردودانی که بملک
پادشاهی در آمده غبار شورش انگیزته بودند صلاح دولت و مقتضای
مصلحت دانسته بهم مله مذکور از نواحی بیجاپور کوچ کردند
و روی عزیمت بسمت قلعه منکل پیده آوردند و کوچ بر کوچ
طی مراحل نموده پانزدهم کنار دریای بهیوره منزل گزیدند
در آن روز چون راجه نزدیک دایره گاه رسید بامواج قاهره بآئین مقرر
صف بسته ایستاده بود جلوس غنیم که بطریق معهود خویش عقب
چنداول می آمدند از یمین و یسار نمودار شده جوئی بطرف دایره
خانه روی جسارت آوردند خان مذکور بود حمله مردانه گرد دمار
از روزگار شان بر آرد و همچنین فریق بدارد خان و مشونی براجه
سجانشنگه مقابل شدند و بفروری بازوی جرأت و پسالت مبارزان
فیروزمند مغلوب و منکوب گردیده راه ناکامی و فرار پیمودند و افواج
غیروزی لوا بعد از دفع اعدا نزول نمودند اکثر اوقات مخفیون
تیره ایام انتظار فرصت نموده باهل کبی دمت اندازی میکردند و
مبارزان شهاست آئین از کمین کین بر آمده سزای کردار آن گروه
نابکار میدادند درین ایام راجه بانقضای رای اخلاص پیرای سوارا

بطرف قلعه نواله تعین نمود تا مخالفان مذنب خاطر گشته برخی بان
طرف مشغول شوند و اگر میسر آید قلعه مذکور را مستخرماند و ظاهر شد
که شرزه مهدی و دیگر مقامهیر که بولیت پادشاهی در آمده بودند
باستماع توجه جنود مسعود بدینصوب از ولایت پادشاهی بر آمده
به تیره پهلوی و ابو احمد و مردودان دیگر که عقب لشکر فتح
رهبر بودند ملحق شدند و مهابان از جانب پرینده رسیده آگهی
دادند که سکندر برادر فتح جنگ خان از آنجا عازم لشکر منصور
شده در چهار گروه پرینده فرود آمده بود شرزه مهدی و دیگر
افواج غنیم که نزدیک بودند خبر یافته پیغام کردند که بما ملحق
شو او بمقتضای مدق عهدیت و رسوخ عقیدت جواب داد که
محل ملاقات ما و شما میدان نبرد و عرصه کزار است مخدولان
بی قوت نابکار با شش هزار سوار بر حراو آمدند و با او همگی یک
صد سوار بود چهل سوار از تابینان خودش و شصت سوار دیگر از
پرینده برداشت آمده بودند و چون اعدای نزدیک شدند تابینانش
بمقتضای نمکخوارگی ثبات قدم ورزیده دیگران متفرق گشتند
سکندر را حفظ ناموس شجاعت و پیاگیری دامن گرفته روی
بر تانن ازان گروه بی راه و روی تجویز نکردن از کمال بسالت
و مردانگی با ردهان یکدل جلالت کیش خوش بقصد سر دژی
و نیل سرخروئی و سرامرازی از اصب فرود آمده داد مردی
و مردانگی داد و بسیاری ازان نا جوانمردان را طعمه تیغ
شجاعت و دلیری ساخته با همراهان و فداوار ذوق حبلیت مستعار
مرازا عن العار مردانه وار در باخت و همرش را با در تن دیگر که

زخمهائی نمایان برداشته در میدان افتاده بودند مقهوران برگرفته
بقلمه سولا پور فرستادند القهه چون افواج نکبت اثر غنیم یکجا
فرام آمده در عقب لشکر فتح رهبر بودند راجه بقصد اینکه قابوی
تنبیه آن مدبران بدست آید تا سه روز در کنار دریای بهیونره اقامت
نموده در مکر تادیب آنها بود و ازینجهت که آن گروه فرار پدیده یکجا
مرار نگرفته بهر سو پویان و گریزان بودند دران مکان ایمنی صورت
نه پذیرفت بنابراین بیستم ماه مذکور کوچ کرده در موضع دیگر از کنار
دریا نزول نمود و روزی چند دران مقام اقامت گزیده و دیانت
رای که در سلک معتمدان عادل خان بود از جانب او آنجا رسیده
بعضی پیغامهای مبنی بر مراسم اعتذار و اظهار عجز و ندامت
بر راجه آورد و برخی مرصع آلات که فرستاده بود رسانید و درین هنگام
راجه سید عهد العزیز بخاری را بقلمه دارق منگل بیده تعیین
نمود و اودوت سنگه قلمه دار سابق را نیز به همراهی او معین ساخت
و اسباب حفظ و حراست آن حصار ینجهی شایسته سامان نموده
قرار داد که خود با افواج قلمه مابین سولا پور و پرینده اقامت نماید
و در آنجا احوال و ائقال مساکر اقبال را تخفیف داده و سبکبار شده
دیگر بار بهر ولایت پنج پور رود و بیست و چهارم با جنود ظفر
مآب از آب گذشت و از تقریر منهدان بظهور پیوست که سیوا که
بطرف قلمه نهاله معین شده بود پهای آن قلمه رسیده اواخر شب
با مهاده شویش بران یورش برد چون محصوران خبردار و آماده
مدافعت و پیکار بودند جریان صعب و کارزاری شدید واقع شده جمعی
از مردم او مقتول و مجروح گشتند و چون کار از پیش نرفت

از آنجا بقلمه کپیلنه از قلع خودش که بمسافت بیست گره از قلمه
نهاله واقع است رفته قرار گرفت و جوتی چند از مردم خود بناخت
ولایت غنیم فرستاد و درین وقت فینوی سر لشکرش ازو جدائی
گزیده بمخالفان پیوست بیست و ششم که موضع لوهری از اعمال
برینده مورد نزول جنود مسعود میگشت راجه قریب دو پاس
روز بکنار ناله که نزدیک منزل بود رسیده برای محافظت بهیور و
گذرانیدن توپخانه در دست چپ اردو قرار گرفته بود و قراولان را
بهر سو فرستاده که خبر غنیم بیاورند و دلیر خان با فوج هر اول برسم
معهود پیشتر بمنزل رسیده بدستور هر روز در پیش لشکرگاه صف بسته
بود درین وقت از دست راست اردو فوجی از اعدای ظاهر شد داوود
خان باشاره راجه از ناله گذشته آنطرف ایستاد و دلیر خان از جایی
که بود پاره پیشتر آمده بجایی که بان اعدای می رسید قرار گرفت
و راجه قطب الدین خان را عقب اردو و راجه رایسنگه را در دست
چپ بجای خود گذاشت که اردو را از ناله گذرانیده بمحافظت
لشکرگاه قیام نمایند و خود بتعمیل از ناله گذشته میان فوج دلیر
خان و داوود خان ایستاد و قریب هفت هزار سوار از فوج بزرگ
غنیم جدا شده رو بروی راجه و داوود خان صف آر گشتند و مابین
رو بروی دلیر خان نهادند راجه کثرت سنگه را با فوج التمش
و فتح جنگ خان را با لشکر طرح بامداد دلیر خان فرستاد و پس از
اندک زمانی از جمله این هفت هزار سوار که در برابر راجه و داوود
خان بودند نیز بیشتری بصمت دلیر خان شتافته برو هجوم آوردند
بمشاهده این حال راجه نیز با سپاه قول بخان مذکور ملحق شد

و بیکپاس از روز مانده مقهوران با فوج دلیر خان بکارزار درآمدند
آن خان شهادت شمار بدفع آن جمع نابکار در آمده بتلاشهای
مردانه و حملهای دلیرانه ملک جمعیت آنها را از هم گسیخت و
جمعی ازان گروه ادبار پزوه را بتدخ الماس گون چون بخاک معرفه
بر آمیخت غیبت و مظفر برادر زادهای او و ابو المحمد نبیره
بهلول و غالبخان و تواد خان و دیگر مبارزان جان نشان و بلدهای
اخلاص نشان که دران فوج بودند دستبورهایی نمایان نمودند و در هر
طرف که بر پناه نصرت پناه از اعدای اندا و هجوم خصوم کل
تنگ میشد دلیر خان خود را رسانیده دشمنان منکوب را مغلوب
می ساخت چون مخالفان از مقابله موج دلیر خان طرفی نه بستند
خامر و قاناکم ازان صحت عیان همت نریتانیه بفوجی که مقابل راجه
و داود خان بود ملحق شدند و راجه دلیر خان را طابنده بجانب
دست چپ خود باز داشت و کبریت سنگه و فتح جنگخان را پیش
روی خود کرده آهنگ جنگ با آن گروه باطل آهنگ نمود درین
القا مخذولان خبرگی کرده قدم جرأت پیس نهادند کبریت سنگه
با فوج التمش و راجه پوتان راجه و فتح جنگخان و جمعی دیگر از
مردان مرد که پیش قدم مرصه برد بودند بر آن جصارت منشان حملهور
گشتند و هرزانه چوهان که از راجه پوتان آمده راجه بود و جمعی
دیگر از منهوران جلالت کیش سبقت نموده بمخالفان در آریختند
و بتدخ تیز و حقان خون ریز بسیاری از مقهوران باطل سائیز را تار و
پود حیات از هم گسیختند و دران آریزش هرزانه بیصیت و یک زخم
برداشتند با همراهان خویش نقد جان در باخت و جمعی دیگر از

راجه پوتان نامی راجه یزخمهای نمایان چهره بسالت بر امروختند و
مید منور خان باره و رامسنگه رتپور و برادرش که در موج قول
بودند از روی کار طلبی بر غنیمت تاخته ترددات پسندیده بظهور
رسانیدند بمشاهد این حال راجه نیز بمشاهد آمده عیان گرا گشته
بنیروی دلیری و دلوری خیل مخالف را از پیش برداشت و از اسباب
بدفع گروهی که از طرفی دیگر آغاز جصارت کرده بودند برگشته
لوی غلبه و استیلا بر امر داشت القاصه دکنیان مقهور چندانکه مقدور
و میسر بود کوشش و آویزش نمودند و جمعی کثیر ازان قوم بدترجام
طعمه تیغ بهادران بهرام انتقام گشته بسیاری را آسیب زخمهای
کزی رسید و آخر الامر بحان بخت و روزگار خویش برگشته بکام
ناکامی و ادبار راه فرار بردند و پناه ظفر پناه تا ده گروه آن گروه
شقاوت پزوه را تکمشی نموده کامیاب نصرت و فیروزی باز گشتند
راجه پس از فتح بمکانی که پشنهایی کشتگان افتاده بود آمده ایستان
و اشاره کرد تا آنها را برداشتند و کبریت سنگه را بطریق چند ادوی
در عقب گذاشته با جندود مصمود بمنزلگاه روانه شد و بیکپاس و سه
گهری از شب گذشته بمعسكر فیروزی رسید درین محاربه و بیکار
بکشد و نود تن از داوران صف شکن و وزیران خصم اتان سر
بجیب نیکنمایی در کشیدند و قریب دویصد و پنجاه کس گلهای
زخم از شاخسار مردهی چیدند و مراکب بسیار از های در آمده
برخی زخمدار گشتند و از غنیمت لایم زیاده از چهار صد کس مقتول
و مجروح شد و از تقریر برخی مجروحان لشکر غنیمت که بدست
آمده جردند بظهور پیوست که درین جنگ گواة نفنکی بر اسب

سوارى خواص که از سرداران مخالف بود رسیده از اسپ نور اتحاد و چون او را بر اسپ دیگر سوار کردند بآن نیز تدرى رسيد و شهيد از افغان که او هم از سرداران آن حزب ادبار بود زخم تيرى از شصت جلادت مبارزان منصور بر سينه خورد بالجمله لشکر منصور در منزل مذکور یک مقام کرده از آنجا بطريق سه مرحله غرق شعبان در هشت گروهى قلعه پريزده نزل نمود و بمقتضای مصلحت بيست و چهار روز آنجا قامت گزيده و بتواتر اخبار ظاهر شد که قطب الملک از کج انديشي و بى خردى سود خویش از زبان بازندانسته با عادل خان متفق شده است و با آنکه سابق شرزه نام نوکر خود را با چهار هزار سوار و ده هزار پیاده بکومک لشکر او فرستاده بود درین هنگام رضا فلى خواجه سرا را از نوکران خویشی که بخطاب نیکنامخانی بدفامی داشت با شش هزار سوار و بیست و پنج هزار پیاده بامداد و معاونت آن باطل اندیش بى خرد تعیین نموده با اتواج او پیش کردهى پنجپور رسیده و رضا فلى بقلعه رفته نزد عادل خاست و از نوشته مسعود خان قلعه دار که در بوضوح پیوسته که سیدی جوهر از سرداران غنیم با جمعی کادر از معاشر بر سر قلعه مذکور آمده آنرا قبل کرده بود اتفاقا گوله تفنگی از قلعه باور رسیده رهگرای نیستی شد و رفیقانش متفرق گردیدند و هشتم ماه مذکور نوشته ادرت سنگه بهدرويه از قلعه منگل بیده رسيد مشعر بآنکه نوجی عظیم از غنیم آنرا در قبل دارند ببا بر آن راجه داران خان و راجه رایسنگه و قطب الدین خان را با همراهان مقرری آنها تعیین نمود که مخالفان را از پای قلعه دفع کنند و نوزدهم خبر رسید که

مقهورانی که بمحاصره قلعه مسطور جمارت ورزیده بودند از اجتماع توجه افواج قاهره آنصوب از پای قلعه برخاسته راه ادبار سپردند بیست و چهارم و دوازدهم خان و راجه رایسنگه و قطب الدین خان برگشته بلشکر میروزي پیوستند و چون نوشتههای قلعه داران ظفر آباد و کنیای و اومه و او دگیر منجر از جمارت و خیرگی نبیره بهلول و دیگر مخالفان مخدول و در آمدن آنها بملک بادشاهی و شورش انگیزی و امساد نیتو که چنانچه گزارش یافته در پای قلعه نباله از سیوا جدائی گزیده بعاقل خان گزیده بود رسید راجه با عساکر قاهره بیست و پنجم از بواجی پریزده کوچ کرده از راه دهارا سیون و تلچاپور روانه شد که دگر باره بولایت غنیم در آمده چندانکه ممکن و مقدور باشد در تخریب آن بکوشد و جنود نامسعود مخالف را نیز که در آن سمت نهان میدادند تنبیه و تادیب نماید و چون از نوشته ناروجی بسونت رای که در قلعه بهلتن بود بظهور پیوست که در قلعه مذکور آب بغایت کم است و اگر محاصره اتفاق افتد بملک قلمت آب کار بر محصوران تنگ خواهد شد راجه بمقتضای مصلحت بهلتن را بجایگزین مهادجی خویش سیوا که در سلک بلدهای بادشاهی انتظام یافته بود مقرر ساخته او را بآنجا فرستاد و ناروجی بسونت رای را نیز خود طلبید و چون در موضع دوهوکی از اعمال پنجپور قلعه گلیهی بود که جمعی از معاندین در آن متحصن بودند غالب خان و ناروجی و اکوود آتشخان را با برخی از توپخانه بتسخیر آن تعیین نمود و پس از رسیدن این جماعه پدای آن قلعه محصوران زینهار خواسته برآمدند یکصد کس سپاهی و دو صد تن از رعایا

بودند و شرزه راو بحرامت آن تعیین یافت و هفتم ماه مبارک رمضان
نهم سال از حاکم هندو پنج پور معین بود و در روز دهم
گشت و باقتضای مصلحت شش روز آنجا مقام شد و بظهور پیرومت
که نبیره بهلول و ساهو با دیگر مخالفین بیست و هشتم شعبان پدای
قلعه کلیان رسیده غبار جهارت برانگیختند و مبارزان نصرت شعار از
فراز حصار آنها را بتوپ و تفنگ و بان گرفته خاک ادبار بر فرق روزگار
شان بخفتند چنانچه شصت تن از آن محال اندیشان رهگرای نیستی
شدند و بسیاری مجروح گشتند و نبیره بهلول ناکام و مخدول از پای
قلعه برخاست و چون منتهیان آگهی دادند که جنود غلبه که در
سمت کلیان و اومه بودند بصمت ظفر آباد شتافته اند راجه
چهاردهم ماه مذکور با افواج منصور از پنج پور کوچ کرده هفدهم در
مه گروهی قلعه نلدرک نزل نمود و روز دیگر از آنجا بصمت
قلعه کنجوتی کوچ کرد و چون پیشتر بتنگ راو را با جمعی بتسخیر
کنجوتی تعیین کرده بود خبر آمد که وقتیکه او با همراهان بآنجا
رسید گروهی از مخالفان که در قلعه و قصبه بودند از کوته اندیشی
و بخت پرگشتگی بکام جهارت بر آمده بمجاهله پرداختند و چندی
از طریق مجروح شدند و زخم تازی بدست بتنگ راو رسید و
شب هنگام مخدولان فرار نموده مسلک ادبار بردند و قصبه با قلعه آن
بتصرف مبارزان دبر روز ماند در آمد و بیستم متصل کنجوتی مسمر
حقوق معهود شد و راجه باقتضای صلاح اندیشی اشاره کرد که قلعه آنرا
منهدم ساختند و روز دیگر هفت و نیم گره جریبی پیموده در یک
گروهی نبلذکه که قلعه متین کلین دارد و از آنجا تا کلیان شش و نیم

کرده و تا اومه ده گره است منزل گزید و غالب خان و دتاجی
و راکهوجی و کهلوجی و جمعی دیگر را با آتشخان و برخی از
توپخانه بتسخیر قلعه نبلذکه تعیین نمود و روزی چند آنجا اتفاق
اقامت افتاد چون فرستادهها بآنجا رسیدند محصوران قلعه حصار
عامیت بر خود تنگ مضاعفه دست توکل بدامان استیمنان زدند
و قلعه را بتصرف اولیای دولت سپردند راجه سلیمان پنج پوری را
امپ و خلعت داده بحرامت قلعه مذکور معین ساخت و چون آن
زنده راجه با مقتضای مصلحت و کار آگهی باستمالک و تالیف
قلب فتنه که مجملی از حال او گزارش یافته است پرداخته او را
بجاده قویم بندگی و مملکت مستقیم دولتخواهی رهنمون شده بود
درین وقت بیارزیج بخت و دولت از کردار نامواب خویش برگشته
از خیل مخالف جدا شد و بلشکر نصرت اثر پیوسته بر راجه ملاقی
گردید و از آنجا که میوارا آرزوی احتلام شده اندیه مرکوز خاطر بود راجه
بر رونق خواهش و التماس او درین باب به پیشگاه حلاوت و جهان بانی
عرضه داشت نموده بود و فضل و عاطفت حضرت شاهنشاهی که
پرتو خورشید لطف و کرم الهی است قبول ملتحمس او کرده یرلیغ
مکرم پیرا صادر گشته بود که جریده آمده بامید مای آستان
معین گردید درین حال ملاقات دس استیهای پسر حواس و
برخی نوکران خود از راجه مرخص شده روانه درگاه خلایق پناه
گردید و چون راجه دتاجی و همراهانش را از بوج هراول و ترکناز
خان را از فوج التمش با جمعی دیگر برای طلایه امواج نصرت
پیدا تعیین نموده بود دتاجی از نبلذکه دو گره پیشتر رفته

بحرامت اهل کبهي قيام داشت درين اثنا شمره مېدوی که بافواج
مخالف نزدیک بود فوجی بمقابلۀ ترکناز خان فرستاد خان مذکور
بمدافعت آنها در آمده کوشش مردانه نمود و چندی از همراهانش
زخم برداشتند و شمره با سه چهار سوار بر سر دتاجی آمد و مخالفان
از هر چهار طرف او را با همراهانش قبل کرده هنگامه آرای کارزار
شد مبارزان هر بر آهنگ چون کار بر خود تنگ دیدند از او پان
فرود آمده بازوی جلالت بچنگ کشودند و دتاجی با رفقای خویش
قدم همت و دایری فشرده آنچه منتهای مرتبۀ کوشش و سپاهگری
بود بظهور رسانید و بضرب تیغ مرانشان بصیاری ازان شقاوت مژگان
بر خاک هلاک انداخت و آخر الامر زخم بسیار برداشته جان
میردنی در راه عبودیت در باخت و رستم راو مجروح شده در
معرکه افتاد و سپاه غنیم او را بر گرفته بردند و حیدری ریحان
کوششهای مردانه کرده سر بجیب نیکنمایی فرو برد و بسونت رای
و راهجویی پسران دتاجی که زخمهای کاري برداشته بودند با برخی
از همراهان خود را بیک سو کشیدند و چون بمعسکر ظفر پیوستند
بسونت رای بهمان زخمها در گذشت و در همین روز ابوالعالم پسر
قباد خان برسم قراولي از لشکر گاه برآمده بود گروهی از غنیم نابکار
نمودار شده باو در آویختند و او چون پدای درخور مدافعت اعدا
همراه نداشت بآئین قزاقی از آنجا برآمده اواخر روز دلبر خان را
ازین معنی آگاهی داد آن خان شهادت نشان بلا توقف با فوج هراول
روانۀ آنصوب شد و بجایی که جنگ واقع شده بود رسید شب آنجا
توقف گزید و قریب صد و پنجاه تن از مبارزانی که جان نثار شده

بودند اشاره کرد که لشاهی آنها را از خاک برداشته مسلمانان را
دمن کردند و همدانرا سوختند و راجه رایسنگه نیز با اشاره راجه اواخر
شب رفته باو پیوست خان مذکور روز دیگر بدفع اعدای که بمسافت
سه کروه از جنگ گاه اقامت داشتند روان شد و مخالفان از اجتماع
خبر آمدن او رو بواستی فرار نهادند پنجم شوال عساکر نصرت مآل
از نیلکنه بسمت اوس نهضت نمود و هفتم که مقام بود راجه
قطب الدین خان و داؤد خان را با همراهان آنها بحرامت کبهي
تعیین نمود و چون آگاهی یافته بود که لشکر بیجاپور و گلکنده سوای
ابوالمحمد نبیره بچتر و رضا قلی که در عقب بودند به فوج منقسم
گشته اند یکی بسردارای شمره مېدوی و دوم بسرگردگی خواص
حبشی و سوم بکار فرمانی نبیره بهلول لاجرم همواره مستعد کار و
مترصد پیکار بوده گوش بر خبر آن افواج نکبت اثر داشت تا آنکه
اواسط روز مذکور خبر رسیده که شمره با فوج خود بر سر اهل کبهي
آمده برخی شتران که از افواج منصور بسمت دست راست رفته
پاره دور شده بودند گرفته و دو فوج دیگر بداد خان و قطب الدین
خان مقابل شده و آنها شتران کبهي را پیش انداخته جاذب کفان
سی آیند راجه با اجتماع این خبر دلبر خان را با فوج هراول بتعجیل
هرچه تمام تر بکومک مرستاد خان مذکور بسمتی که داؤد خان و
قطب الدین خان با غنیم لئیم آویزش داشتند روان شد و چون پاره
راه رفت اتفاقا داؤد خان فوجی از اعدا بقصد اینکه از عقب موج
داؤد خان و قطب الدین خان در آیند از جلوۀ مخالف جدا شده باین
صمت که خان مذکور میرفت آمده بود آنخان جلالت پرور بران روزه

مقتل حمله و زحمت آورده آنها را متفرق ساخت و از آنجا
پیشتر رفته در حالتی که داود خان و قطب الدین خان در آب گهی
را سالم از تعرض معاندین روانه معسکر نصرت قرین نموده از سر
جمعیت خاطر با غنیم خویش معرکه آرای نبرد بودند با آنها پیوست
لودنخان و غیرت برادر زاده دلیر خان که پیش روی او بودند مرکب
جلالت بر انگیزده دلیر اند بر مخالفان تاختند و رایت غلیه و اسب
امراخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند و چون فوجی دیگر از آن
خیل ادبار بکومک رسید دلیر خان از فضل فرود آمده بر لایق حوار
شد و جلوریز بر سر آن سیه بخندان رسیده بلطمه سر نهاده همت و
دلیری روی جرأت و جسارت شان از عرصه کارزار بر تافت و بسیاری
را طعمه مصمص انتقام ساخته تا دو کرده در پی آن مدبران شقاوت
هزوه تاخت و راجه چیده که بعد از نرسیدن دلیر خان ملا یحیی
و نینو و سیدی منیل را با دیگر هشیان و چنددی از مبارزان
مغول و جمعی از بندوچیان پیاداری معسکر فیروزی تعیین کرده
با باقی سپاه ظفر پناه حوار شد و چون نزدیک رزمگاه رسید موجی
از سمت همین نمودار گشت راجه جلوریز بر آن گرده باطل ستیز
حمله برد به عمل تیغ آیدار و برق سنان آتشبار دود سودای پندار
از دماغ سخوتان بر آورد و متعجبه بخان با موج طرح و کثرت سکه
بالشکر آتش کوششهایی نمایان بکار بردند و فوجی دیگر از جانب
یسا نمودار گشته راجه با جنود جرمنار بر آنها تاخت و پیاداری همت
و دلوری سبک جمعیت آن جسارت کیشان از هم تسخمت و سوبهگون
و مترسین بندیده که پیش روی او بودند ترددات شایسته بجای

آوردند و حایر مبارزان منصور که در هر فوج معین بودند مصدر
تقشهای مردانه گردیدند بالجملة مخالفان قابو جو چون از همه
مودمت جرأت و جلالت فیروزی بازوی شهاست و مرامت مبارزان
فیروزمند بر تافته دیدند سر رشته ثبات و پایداری از کف داده
بادیده پیمای فرار و رهگرای وادی ادبار شدند و بعد از پشت دادن
اعداراجه بنگامشی آنها در آمده مسامنی بعید در پی آن عبید
خویدان گریز پا شتافت و چون منبر زمان پیامردی اسپان تازی نژاد
یسرعت برق و باد هویدان بودند و روز فیروزی گاه شده بود راجه عذر باز
گشوده بسمت داودخان و قطب الدین خان روان شد و در راه خبر
شنید که آنها نیز قرین فتح و ظفر بجانب او می آیند و از آنجا
بسمتیکه دلیر خان بود میل کرده چون آگاهی یافت که خان مذکور
نیز مظفر و منصور می آید عذران بودی معاودت تافته روانه معسکر
فیروزی شد و داود خان و قطب الدین در راه بر راجه پیوسته قریب
یکپاس از شب گذشته مجموع سپاه ظفر پناه بلشکرگاه رسیدند درین
فیروزی مصاف از مبارزان لشکر منصور قریب دو صد تن بمردی
و مردانگی نقد جان در باختند و چهار صد و شصت و پنج کس پیگر
شجاعت بزیور زخم زینت پذیر ساختند و از سپاه مخالف مضاعف
این مقتول و مجروح گردیدند و روز دیگر که مقام بود از تقریر
مبشران اقبال بظهور پیروست که الیاس مهدی مخاطب بشره خان
که در جلالت و دلوری و فنون مرداری و چاهگری مسلم اهل دکن
و رکن اعظم آن جیش هر مکر و فن بود همین جنک بزخم تفنگی
که بدستش رسید زخم نیزه که بر کتفش آمد از پای هرازداد

و مذبذبان لش او را از معرکه برگرفته بیرون بردند و پسر خردش را آسیب زخمهای کاری رسید و نیز ملهیدان آگاه گزارش نمودند که درین آویزش سپاه بیجاپور و لشکر گلکنده زیاده بر بیست و دو هزار سوار بود نه ماه مذکور افواج قاهره از جایی که اقامت داشتند نهضت نموده در موضع سات سوز از اعمال اوسه نزول کردند و پس از هشت روز از آنجا نهضت نموده در مقام اودن منزل نمودند و بیست و یکم کنار آب تیر که آن نیز از متعلقات اوسه و از آنجا تا بیجاپور هشت گروه رسمیت معسکر حنوف نتج رهبر شد روزی چند آنجا اتفاق اقامت افتاده سیوه ذی قعدة شبنمگام نوحی از مخالفان خسران مآب بآن روی آب آمده قریب سه هزار بان باشکر فیروزی انداختند و آسیب آن بدعضی مردم و برخی دواب رسید بدین ماه مذکور کوچ شده موضعی دیگر از کنار آن آب مورد نزول گشت و دهم نزدیک قلعه تیر از اعمال پرگنده دهوکی که متعلق به بیجاپور است محل ورود حیش معبود شد راجه بعد از وصول بدان منزل پائین معبود از راه حزم و دور بدنی نزدیک بمعسکر فیروزی توقف گزیده افواج قاهره را جا بجا باز داشت و اکثری از اردو بلشکر گاه رسیده چنداول هوز نرسیده بود درین اثنا ملهیدان خبر رسانیدند که لشکر نکبت اثر بیجاپور و گلکنده به بدست مجموعی نزدیک بچنداول رسیده است راجه بمجرد استماع این خبر با لشکر قول و فوج طرح و التمش بجانب اعدای روان شد و بدلیرخان و دیگر مرداران فیروزی نشان پیام نمود که خود را زود برسانند و آنها نیز در راه بر لجه پیوستند چون بغدیم نزدیک رسیدند دلیر

خان پیش روی راجه شد راجه رایسنکه در دست خان مذکور قرار گرفت و از غلیم عاقبت و خیم حواص و پسر شرزه مهدوی و دیگر بیجاپوریان و حیدر آبادیان قطب الملکی با قریب هفت هزار سوار در بروی داود خان و قطب الدین خان صف آرا گشتند و نپذیرا بهلول با تمام افغانان بیجاپوری و انکوی بهونسله و مانجی کهاپره و دیگر مرهتلهای بیجاپوری و شرزه حیدر آبادی که موجی گران بودند بدلیبر خان مقابل شده بانی چند انداختند آن خان شهاست نشان بچنگ توپخانه مقید نا شده دلیرانه سمد جلاکت بدفع مخالفان برایکیخت و نزدیک بآنها رسیده به تیغ نیز و سنان خون ریز بآن گروه باطل متیز در آویخت و چون استعمال نیران حرب و قتال شدت پذیرفت اعدای بدسگال - طوط و هواست مجاهدان حیش اقبال را تاب نیآورده روی همت از مقابل بر تافتند و دلیران عرصه نبرد و شیران بیشه نوردان روزه صفتان شقاوت کیش را پیش انداخته بتعاقب درآمدند غیرت و نعمت برادر زادهای خان مذکور که از پیش روان معرکه کارزار بودند کوششهای مردانه بجای آوردند و رحیمدان برادر زاده دیگرش زخمهای کاری برداشته از مرکب فرو افتاد و ابوالمجد نپذیرا بهلول مصدر ترددات نمایان شده چندی از همراهانش بزرخمهایی شمشیر چهره آرای مردانه گشتند و کرن را تهور و برادرش جوهر جلاکت بظهور زحانیده گلهای زخم از شاخصار مردی چیدند و آتشخان داروغه توپخانه و حسن بیگ منک باشی و جمعی دیگر از گروه برق اندازان که مقدمه این موج بودند ترددات شایسته نمودند و دلیر خان بهر جا غلبه از سپاه مخالف مشاهده میکرد

پادشاه شهابت و سرداری خود را رسانیده بدفع آنها می پرداخت
 راجه بدر که در سمت باطن آن خان رسالت آن بود مساعی را
 و تلاشهای نمایان به تقدیم رسانیده معاندان تیره بخت انتهاز فرصت
 نموده بر جان و نرایی که در دست راست فوج راجه مذکور بود و اندکی
 از فوج دور بود هجوم آوردند او بمدافعه اعدا ثبات قدم ورزیده
 کوششی شایسته نمود و چندی از همراهانش سر بر سر سرداری
 نهاده برمی مجروح شدند و راجه رایسنگه بکومک او رسیده سقاغیر
 را منتهزم ساخت و جنود گردون شکوه تا هفت گروه تعاقب
 مخدولان ادبار پزوه نموده پالکی و جهتری بسیار و شتران پر بار از
 جوشن و زره و بان و دیگر اسلحه پیکار از آنها بدست بهادران نصرت
 چهار افتاد و راجه دژ خان و مطب الدین خان را در برابر خواص
 و پسر شرزه سهندوی و دیگر محاذیل که بآن دو خان جلالت نشان
 مقابل بودند گذاشته بآهنگ کومک دلیر خان روان گشته بود چون
 یک گروه پیمود این گروه نیز بقصد اینکه از عقب دلیر خان در
 آیند رخ از عرصه مقابله دژ خان و مطب الدین خان بر تافته
 از آنجا برگشتند و آنها برای محاربت دایره گاه ماندند در خلال
 اینحال خبر رسید که همراهان دلیر خان غنیم خود را رانده دور
 رفته اند و بتعاقب اهادی هر سو متفرق شده و خان مذکور با مبدون
 کس مانده راجه بمجرد استماع این خبر از کوهچکه که در میان او
 و دلیر خان هائل بود گذشته نزدیک بانخان دلیر رحید کبریت سنگه
 و فتح جنگ خان که مقدمه فوج راجه بودند بار پیوستند و از آنجا
 که موج بزرگ مخالف تنبیه یلیغ یافته رهگرایی قرار گشته بود

و روز بآخر رسیده باقتضای رای مصلحت پیرا صلح در معاودت
 و ترک تعاقب دیده بدلیز خان پدای نمود که افغان باز کشیده
 فوج متفرق خود را فراهم آورد و روانه مسگر فیروزی گرد و چون
 فیلی از فتح جنگ خان که آسیب صدمه بان بار رسیده سرانجامه
 میگردید در وقت روانه شدن راجه بسمت دلیر خان عقب مانده
 بود درین وقت پسر شرزه و خواص و جمعی مخدولان که از دور نمایان
 بودند انتهاز فرصت نموده در پای کوهچکه مذکور نیل را قبل کردند
 راجه ازین معنی آگاهی یافته بلا توقف با جمعی قلیل جلو ریز
 خود را بسر کوهچکه رسانید مخالفان چون همراهان راجه را بغایت
 کم دیدند نیل را گذاشته و یکجا فراهم آمده مهیای حنیز راویز گشتند
 درین وقت کبریت سنگ و فتح جنگ خان رسیدند و بآن جمع نابکار
 و گروه حید روزگار در آویخته بضرب تیغ آبدار و سنان برق آثار بسیاری
 را بر خاک نیستی انداختند و بیداد حملهای مردانه عرصه کارزار
 از غبار جمعیت و هجوم آنها پیراخته تا یک گروه بتعاقب پرداختند
 و راجه نیز با وجود وقار سرداری خود را بهر طرف رسانیده آزار
 شهابت و دلاوری بظهور میرسانید چون شام در رحید و نسائم
 غلبه و استیلا بر پرچم رایست مبارزان ظفر لوا و زیده اثری از غنیم
 لغیم نمائد امواج فاعره کوس نصرت بواخته و علم فیروزی اتراخته
 بدایره گاه معاودت کردند درین آویزش هیدر ترکمان را از سرداران
 قطب الملک زخم تیری بر ران رسید و زیاده بر پانصد تن از سپاه
 بیجاپور و گلکنده که از آن جمله موسی افغان سر لشکر نبیره بهلول
 و مانکوی پسر نایک هزاره و چندی دیگر از عمد ها بودند بدالالت

تبع بهادران منصور را عدم پیمودند و قریب هزار کس زخمی شدند و از سپاه ظفر پناه یکصد و سی و پنج تن بقتل جان گوهش نیک نامی خریدند و هفت صد و نود و چهار کس مجروح گردیدند بالجملة راجه دران منزل سه روز اقامت نمود از آنجا بطریق دو مرحله پانز هم ماه مذکور برکنار آب مانجریه که بمسافت ده کوه رسمی از فتح آباد معروف به هارور واقع است نزول نمود از آنجا که مخالفان نابکار میماب و از اینجا قرار گرفته بوسه قزانی چنانچه شیوه سپاه دکن است هنگام انتهاز فرصت آویزش می نمودند و چون معلوب میگشتند بدستگیری سبکباری و پایمردی مراکب باد رفتار مرحله پیمای وادی قرار میگشتند و دگر یاره قابو دیده معاک جسات می سپردند و افواج بحر امواج نابهر گرانباری و سنگباری اردو بتماقب آن بد عاقبتان شقاوت خصوصیات بعید نمی توانستند پیمود راجه باقتضای رای مصلحت پیرا مزیمت آن کرد که جنود نصرت شمار را جویده و سبکبار ساخته بر سر آن جیش نکبت اثر رود و آنها را تنبیه و تادیبی چنان نماید که من بعد جرأت بهتیز و آویز نتوانند نمود و باین اراده جریده شده خیمه مختصری برداشت و همچنین همه سرداران و لشکریان را تاکید کرد که مخفف و سبکبار شوند و مجموع احوال و ائصال اردو و لشکر را بفتح آباد فرستاد که آنجا باشد و بیرم دیو میسودیه و جگت سنگ هاده و کهنلوجی و جمعی دیگر را که دو هزار و سیصد کس بودند بجهت حراست یله و اردو در آنجا تعیین نمود و بیست و دوم ذی قعدة باین مزیمت صائب از کنار آب مانجریه کوچ کرده بسمت دهارامیون

که مخدولان را آنجا نشان میدادند پنج و نیم کرده جریبی پیمود و جاهوسان گزارش نمودند که غنیم مردود خبر توجه جنود مسعود شنیده از دهارامیون بطرف لیچاپور رهگرای ادبار شد و افواج قاهره بیست و هفتم ماه مذکور از دریای سین عبور نموده در موضع مهربی از اعمال پرینده که مخادیل آنجا گرد شورش انگیزته بودند نزول کرد و روز دیگر برکنار دریای بهیونره منزل نمود و از تقریر منبیهان ظاهر شد که افواج مخالف اینجا فراهم آمده در حه کردهی مولهور اقامت گزیده اند و بتحقیق پیوست که چون عادل خان بر کفایت غلبه و استیلائی جنود اقبال و حقیقت ضعف حال و پریهانی و اختلال افواج نکبت مآل خویش آگهی یافته یقین دانسته که از مقابله و مدافعه عساکر گردون شکوه متوه آمده نیروی کوشش و آویزش در آنها نمانده است تا چار مصلحت کار در ترک پیکار دیدد ابوالمحمد نیز با پیکر را با لشکری که بخاص خیل معروف اهل دکنست نزد خود طلبیده بسرداران خود نوشته است که بعد ازین قدم جرأت و جسارت بنزدیک و صکر ظفر قرین نگذاشته از آمیج مطوت و صولت مبارزان فیروزی نشان برکنار باشند و با بقیه لشکر ادبار افری که با آنها مانده تا هنگامی که جنود مسعود دران حدود است نزدیک حولا پور اقامت نمایند و همچنین قطب الملک نیز لشکر خود را که بکومک لیچاپوریان فرستاده بود بحیدر آباد طلبیده است از آنجا که افواج جهانگشا در تحریک ولایت مخالف که بدان مامور بودند دقیقاً تا مرعی نگذاشته تمام محال متعلقه لیچاپور را مکرر بی سپر تاخت و تاراج

ساخته بودند چنانچه گذارش یافت چندین مرتبه با جنود اعدا صف آرا گشته هر دفعه اوای غلبه و استیلا برانراخته و مبارزان ظفر شعار از کثرت حرکات و توالی رکضات و تحمّم محاربات و مقاتلات بی در پی دستخوش رنج و تعب گشته مراکب و دواب بسیار تلف شده بود معینا موسم برشکال در رسیده مجال تردد نماند و در خلال این حال بنابر مقدمات مذکوره یربلغ لازم الامتثال از پیشگاه جاه و جلال بر راجه جیسلنگه صادر شد که با جنود مسعود ببلد فاخره اورنگ آباد معاودت نموده موسم برشکال را آنجا بگذرانند و برخی اسرا و لشکریان را بمجال تیول خویش رخصت نمایند که مرنه و آسوده حال شوند راجه بموجب امر اعلی ترک پیکار مخالفان نهاد و عزیمت معاودت باورنگ آباد نمود و چون مقدمات و استحکام قلعه منگل بیده و سامان اسباب و اوازم حراست آن در مرتبه نبود که وقتی که عسکر ظفر اثر از آن حدود رایست معاودت برانرازد، از تعرض اعدای مصون تواند ماند راجه بافتضای رای مصلحت بپراصلاح درین اندیشید که قلعه مذکور را خالی کند بنابرین دلیر خان با راجه رایسلنگه و قباد خان تعیین نمود که اسباب توپخانه و ذخائر قلعه برآورده اودوت سنگه حارس آنرا با رفقای او همراه بیاورد و خان مذکور با همراهان سلخ ماه مسطور عازم منگل بیده شده چون بدانجا رسید آن قدر سرب و باروت که در قلعه بود به بلد های بادشاهی و تغلکچیان و بیلداران و دیگر مردم قسمت نمود که بلسکر ظفر اثر رسانند و لشکریان را اشاره نمود که غلات و سایر ذخائر قلعه را چندانکه توانند تصرف نمایند و آنچه بماند آتش

در زنند و بیلداران گماشت که گذرهای قلعه را انداخته آن قدر که میسر باشد در هدم و تخریب آن حصار بکوشند و بعد فراغ ازین مراتب مردم قلعه را همراه گرفته ششم قوی حجه با همراهان بلسکر منصور رسید و روز دیگر راجه با اواج قاهره از کنار آب بهیونره بسمت پرینده کوچ کرد و نهم از آب عبور نموده در هشت گروهی برینده منزل گزید و از آنجا بفرزید یک موضع بهوم رسیده بنابر مصلحت تا هفتم رابع الثانی آنجا نزول داشت و از آنجا بنواخی بپرا آمده تا آخر ماه مذکور آنجا بود و چون درین ایام سیوای فتنه گرا که بدرگاه معلی رفته بود از سر جهالت و کوته اندیشی چنانچه در طبع گزارش وقایع حضور پر نور مذکور گشته از مستقر الخلافت اکبر آباد که در آن هنگام مرکز ریاست جاه و جلال بود روی گردان شده مرحله پیمای وادی نزار و آزاره دشت ابدار گردیده بود یربلغ همایون بر راجه جیسلنگه صادر شده که نیتوی خویش او را دستگیر نموده بدلیز خان سپارد و خان مذکور او را همراه گرفته بجذاب خلافت آورد راجه جمعی بجهت آوردن نیتو که در فتح آباد بود تعیین نمود و آن جماعه او را بفتح جمادی الاولی بلسکر ظفر اثر رسانیدند و راجه آن مسعود العاقبه را که حقیقت رسیدنش بسده سپهر احترام و شرف اندوختی او بادراک شرف اسلام بحق ذکر یافته با پسرش حواله دلیر خان نمود و آن خان بسالت نشان روز دیگر نزدیک بپرا راجه جدا شده بموجب فرمان طلب روانه درگاه معلی شد و راجه نیز بیست و نهم ماه مزبور از نزدیک بپرا بعزیمت اورنگ آباد کوچ نموده هشتم جمادی الآخره در ظاهر آن بلد فاخره نزول نمود •

تعیین یافتن دلیر خان با فواج قاهره به تنبیه زمیندار چانده و تحصیل پیشکش نمایان

ایزد بیهمال که لطف کامل و فضل شاملش چهره کشای
شواهد بدائع آمال امت چون این زمیندار اورنگ خلافت را بمزید
تایید و انبال و کمال نوازش و افضال از ملاطین والا شکوه کرامت
امتیار بخشیده و بخامه موهبت ازلی بر لوحه جبین طالع مسعودش
رقم نصر و اعزاز کشیده لاجرم همواره بازوی بخت ارجمندش در ارتافتن
سر پنجه نخوت! سرکشان مغرور و عاصیان مقهور بنیروی توفیقات
ربانی مؤید است و پدوسته اوایای دولت و سلطنت ابد پیوندش
را در امر از فتوحات نبیانه و تحصیل غنائم جلیله امداد تیسیرات
آسمانی معاضد از شواهد صدق این مدعا درین هنگام تعیین فواج
جهان کشا است بسر گردگی دلیر خان بر سر زمیندار چانده و بیدار
گشتن او از خواب غفلت و دادن پیشکش شایسته باوایای دولت -
تبعیدن این مقال آنکه چون آن تیره بخت از کمال سفاقت کبشی
و نا عاقبت اندیشی از منهج قویم اطاعت و مسالک مستقیم عبودیت
انحراف جمته شیوه بغی و عصیان ورزیده بود و بخدای محال و
پندار دور از کار مصدر حرکت ناهنجار گردیده بغیر آن تلبدیه و گوشمال
آن خسران مآل پیش نهاد همت خسروانه گشته فرمان قهرمان
جلال بدلیرخان که با برخی از عسکر منصور دکن بعد فراغ از
تاخت ولایت بدجاپور به پیشگاه حضور طلب شده بود صادر گشت
که بهرجا رسیده باشد بمجرت درود منصور امیر الفور برگشته باهمرازان

بر سر ولایت آن مقهور رود خان مذکور دو منزل از دریای نریده
گذشته بود که بوصول پرایغ کرامت نشان مهابی گشته با زندرله خان
و راجه سجان - نگه بنفیل و راو بهاوسنگه هاده و راو کرن بهورتیه
و راجه نورنگه کور و جگت - نگه هاده و قادر داد خان و زیر دست
خان و آتش خان و برق انداز خان و گروهی دیگر از مبارزان نصرت
نشان اواخر جمادی الآخره این سال همايون فال عازم مقصد گشت
و بموجب امر والا ایرج خان فوجدار ایلیچیز و فتح خان فوجدار
پوبار و جمعی دیگر نیز در - انگ کومکبان انتظام یافتند و چون
اواسط شعبان با فواج قاهره بحدود ولایت چانده رسیده مانجی ملار
زمیندار نابکار آن سر زمین بسطوت عمار ظفر قرین از بیپوشی
نفاق پندار بخوبش آمده جنون خوف و رعب بریاطن ضلالت موافقتش
استیاء یافت. و حراز هوای بغی و طغیان و خاطر از اندیشه
استبداد و عصیان پرداخته چاره کار در سلوک منهج اطاعت و
عبودیت دید و ناگیا نام شخصی که مدار مهاب او بود نزد دلیر خان
فرستاده اظهار عجز و ابتدال و ندامت بر سوابق جرائم و حیأت اعمال
نمود و استدعا کرد که چون آن خان دلیر نزدیک شود بآئین مسکنیت
و خشوع آمده ملاقی گردد و برای ایمنی خاطر درخواست عهد و
قول نمود خان مذکور نظر بر شیمه فضل و کرم پادشاهی که نمودار
الطاف الهی است نموده متمدنی او را پیرایه انجاش بخشید و
مرئوده را باز گردانید که نوید حصول این مامول بدو رسانیده آن
ضلالت کیش را بیازد و چون ناگیا از لشکر فیروزی معاودت نمود
خاطر وحشت زده او را از جانب دلیر خان مطمئن گردانید این

معنی را فوزی عظیم و نعمتی سترگ شناخته بلا توقف بعزم ملاقات آن خان شهابت کیش با مدهمکر نام مهین پسر خویش روان شد و مبلغی از زر و سیم مسکوک بجهت پیشکش سرکار بادشاهی که عجاله آوردن آن میسر بود همراه برداشت و بیست و سیوم شعبان که دلیر خان بموضع مازدوره که سرحد ولایت چانده است نزول نمود. سرزبان مذکور بلسکر ظفر اثر پیوسته چون قصد ملاقات خان مذکور نموده با اشاره آنخان شهابت نشان آتشخان و رستم برادر ایرج خان رفته آن جهالت پرور را با پسرش بآئین مجرمان میان بند در گردانگنده بی سلاح و براق نزد او آوردند و در نهایت خضوع و سرانگندگی ملاقات کرد و تمهید مراسم ندامت و اعتذار و اظهار مراتب عجز و انکسار نموده بیکزار اشرفی و دو هزار روپیه و دو مرامپ و یک زنجیر نیکل برسم نیاز بدلیر خان گذرانید و هفت هزار اشرفی و پنج لک روپیه که بر چند قبل و شتر و عرابه بار کرده همراه آورده بود بصیغه جرمافه و شکراة اسان بمرکار خاصه شریفه سپرد خان مزبور بار گفت که اگر ملامت جان و ناموس و بقای موطن و ولایت خویش میخواهی باید که پیشکشی لایق برای سرکار بادشاهی نزدی سرانجام دهی و من بعد بانحوای دیبوضال و تحریک عقاوت و مکال قدم از شاهراه بندگی و فرمان پذیری بیرون نهدی از آنجا که آن ضلالت شعار بطووت انبال دشمن مآل شهزاده روزگار مغلوب رعب و بیم و مورد خوب عظیم گشته زوال موطن و مال و هلاک آسودگی خود را بر تقدیر عدم قبول و امتثال متیقن بود از کار گهی و معامله شناسی سخن دلیر خان را آویزا گوش و هوش

ساخته سرمایه بهبود کار و سود روزگار خویش دانست و چنین قرار یافت که برسم جرمافه مبلغ یک کرور روپیه از نقود و نغایس اشیا مثل جواهر و مرصع آلات و نقره و فیلان کوه پیکر بدیع منظر در عرض مدت دو ماه سامان نموده باورلیای دولت قاهره واصل نماید و سوای آن پنج لک روپیه بدلیر خان که واسطه اصلاح کار و ذریعه عفو جرائم آن بد کیش نابکار در حضرت خلافت گشته بود بطریق شکرانه بدهد و هر ساله دو لک روپیه پیشکش مقرب بی سرکار خاصه شریفه مؤدی مازد و قلعه مازک درک را که از حصون متیفه آن مدبر غوی و پشت استظهارش بآن قوی بود یغدهای پادشاهی منهدم ساخته با خاک یکسان نمایند و بموجب التماس خان مذکور فرمان عالیشان از جناب فضل و احسان مشتمل بر صفع مژم آن مورد نکال عصیان و تفویض جا نشینی او به رام سنگه کهین پسرش که او را نایب مناب خویش می خواست بصدر پبوند و چون این مراتب مقرر گردید دلیر خان حقیقت معامله را به پیشگاه سلطنت و جهانبانی معروض داشته قبول این مطلب را الحاح و اقتراح نمود از آنجا که عفو و بخشایش از جلالت شیم قدسیه شهزاده مکرمیت پرور تفضل منش است بر وفق ملتئم آن خان بسالت نشان رقم معافات بر صیغه زلت مرزبان مزبور کشیده از موافق لطف و اصطفاغ یرلیغ گیتی مطاع مبنی بر این معنی بطفرای نفاق پیوست و با خلعت باخراجهت حرافرازی و اطمینان او از حضرت خلافت مرحل گشت بالجمله دلیر خان مانجی ملار را نزد خود نگاهداشته وکلای او را رحمت کرد که

رفته در سرانجام پیشگشی که مقرر شده بود بکوشند و محمد لطیف دیوان لشکر منصور را با جمعی از سوار و پیاده بهدم قلعه مانک درک تعین نمود و او با آن گروه بآنجا شتافته در اندک فرصتی آن حصن متین را با سطح زمین برابر ساخت و مبلغی خطیر ازینکه که جایجا در آن قلعه مدفون بود با تریب پنجاه توپ آهنی در آمیختگی و بندوق بسیار و دیگر ادوات توپخانه بر آورده بلشکر فاروزی رسانید و همچنین جمعی بقلعه بهلولی که در سرحد ولایت دیوکده واقع بود و آن نیز کمال حصانت و متانت داشت تعین نمود که بهدم و تخریب آن پردازند و پس از دو ماه که هفتاد و هفت لک روپیه از وجه پیشکش بوصول رسید چون زمین دار مسطور مریض و علایل گشته احوال ولایتش فتور و اختال پذیرفته بود و دکنه و رعایای آن هر زمین روی بقرار آورده متفرق شده بودند و رخصت نمودن او در وصول تدمه پیشکش دخیل بود و فی الجملة تسامح و امهال با او مقتضای مصلحت می نمود لاجرم دلیر خان از روی صلاح اندیشی مقرر نمود که مانجی ملار را روزی چند رخصت نماید مشروط بدانکه سه لک روپیه دیگر از جمله تدمه پیشکش سرکار جهان مدار یا مبالغ پنج لک روپیه که تقبل دادن آن بخان مومی الیه فموده بود که مجموع هشت لک روپیه باشد در عرض مدت در ماه ادا نماید و بیست لک روپیه باقی را بتدریج در مدت سه سال واصل سازد و درین باب مچلکا ازو گرفت و بنابرین قرار داد خلعت فاخره که با فرمان مرحمت عنوان از جنای سلطنت بجهت او مرسل گشته دلیر خان بنابر مصلحت تا این هنگام باو نداده بود و جمدهر مرصع و برخی

دیگر از آلات و یک زنجیر فیل باو داده بیست و هفتم شوال او را با راسدنگه پسرش مرخص ساخت که بچاندی رفته باصلاح امور ولایت خویش و سرانجام تدمه وجه پیشکش پردازد و چون نتائج خان فوجدار پونار درین ایام بانتضای اجل موعود بساط حیات در نورید از پادشاه خلافت و جهانداری قادر داد خان بجای او معین گشته بود تحصیل تدمه پیشکش بعهده معنی و اهتمام خان مشار الیه گذاشته مددگر مہین پسرش را نیز برسم یرعمل تا وصول هشت لک روپیه که ادای آن معجلا قرار یافته بود حواله او نمود و آنچه از نقود و مرصع آلات و نیکان گوی دیگر در وجه پیشکش بوصول رسیده بود مقرر کرد که برخی را ازین ایرج خان فوجدار بلیچپور یا محمد لطیف دیوان لشکر منصور و جمعی از بندهای بادشاهی و پاره را رستم برادر ایرج خان با گروهی دیگر بایلیچپور رسانند و خان زمان صوبه دار خاندیس وزیر العابدین دیوان آن صوبه را با فریق بآنجا فرستاد که آنها را به بلده طایفه برهانپور نقل نمایند و از آنجا درگاه آسمان جاء برده بمحل عرض رسانند بالجماعه چون کوک سنگه زماندار ولایت دیوکده که بولایت چانده قرب الجوار است نیز از فاعاقبت اندیشی و سفاهت پروری در ایصال پیشکش مقرری تبارن و امهال می ورزید چنانچه پانزده لک روپیه از پیشکش سنوات مانضیه بردمته الا جمع آمده بود و در دادن آن بتمهید معاذیر دفع الوقت و تاخیر می نمود و بدلییر خان فرمان شده بود که بعد از تمشیت مهم چانده بنادیب آن تیره بخت غدار پردازد و او را نیز از گران خواب غفلت بیدار سازد و آنگاه بصالحیت شمار در انهای

اشتغال بمهم چالده زمیندار مذکور را تخویف و تهدید نموده بود و آن ضلالت فرجام شخصی را که مدار مهم او بود فرستاده تا به تمهید مراسم ندامت و اعتذار و تقبل اداای وجوه پیشکش بسرکار گجهان مدار اصلاح کار آن نابکار نماید لاجرم خان دلیر بنابر کمال خشوع و ابتهال آن بدگیش باطل سگال او را بقبول معذرت و تعهد التماس عفو زلت در پیشگاه خلافت مننت پذیر گردانیده مقرر ساخت که پانزده لک روپیه که از پیشکش صفوات سابقه بر ذمه او لازم آمده بود با قریب سه لک روپیه دیگر برسم جرمانه در عرض مدتی معین بسرکار والا رساند و از انجمله شش لک روپیه در مدت دو ماه واصل سازد و من بعد در ادای پیشکش مقرری که هر ساله مبلغ یک لک روپیه بود مدهنده و مسامحه نورزیده سر از خط بندگی و فرمان برداری نه بشود و بنابرین قرارداد آن ضلالت بهاد عجله ده زنجیر نیل کوه تمثال در وجه پیشکش فرستاد و چون دلیر خان خاطر از مهم چالده پرداخت و وکیل آن تیره روزگار را که درین مدت ملازم لشکر نصرت شعار بود رخصت نمود که پیشتر رفته بسر انجام مراتب پیشکش پردازد و پانزدهم ذی قعدة از دهم سال این سلطنت بی زوال خود نیز بجهت مزید تاکید با افواج قاهره از حدرد چالده که قریب سه ماه آنجا اقامت داشت بجانب ولایت دیوکده روان شد و مانجی مقر زمیندار چالده را نیز طلب داشت که با اتباع خویش آمده بجنود میروزی پیوندد و چون محدود ولایت دیوکده رسید کوک سنگه مرزبان آنجا بقدم عجز و خشوع آمده بآن خان عقیدت آئین ملاقی شد

و پس از چند روز بجهت سرانجام پیشکش مرخص گردید مجله خان مذکور با جنود منصور روزی چند دران حدود بسر برده برخی از وجوه پیشکش بوصول رسانید و در صدق این بود که ما بقی را بزودی تحصیل نماید و اگر زمیندار خهران مال در ادای آن تعلل و امهال ورزد همت بر تسخیر قلاع و ولایتش گماشته حاجت آن فاحشیت از خار وجود او پیراید در خلال این حال مثال گرامت تمثال از جناب خلافت و جهاندارای بآن خان شهامت پرور صادر شد که معامله زمیندار دیوکده را بهر عنوان باشد زود صورت داده چون تادیب و تذبیه عادل خان و تاخت ولایت بیجاپور دگر باره مرکوز خاطر والا وجه همت جهان کشا گشته با افواج قاهره از آنجا بدکن شتابد و بملازمست رخشنده اختر بوج حشمت و اقبال تابنده گوهر درج اہبت و جلال پادشاهزاده عالیقدر محمد معظم رسیده هرگاه اشاره معلی صادر شود با افواج بحر افواج بدان مهم قیام نماید لاجرم خان دلیر زمیندار مضطرب را که اظهار تنگدستی و پریشان حالی می نمود بمقتضای مصلحت چندی دیگر مهلت داده در باب ایصال تنمہ پیشکش بوعده معین مچلکا ازو گرفت و تحصیل آنرا نیز بعدد قادر داد خان نمود و درین ایام مانجی مقر زمیندار ولایت چالده بروفق قرار داد خویش از جمله تنمہ پیشکش مبلغ هشت لک روپیه دیگر که ادای آن معجله مقرر گشته بود سرانجام کرده با ولایتی دولت قاهره واصل ساخت که مجموع هشتاد و پنج لک روپیه باشد و چون دلیر خان خاطر از مهمات ولایت چالده و دیوکده پرداخت بموجب برابری گیتی مطاع هشتم ربیع الثانی با عساکر

فیروززی روانه دکن شد و عاطفت پادشاه بنده پرور قدردان آن خان
بسالمت منش را بعنایت خلعت خاص و اسب با سازه نوازش
نموده یکهزار سوار از تابندگان او را دو اسبه مه اسبه مقرر ساخت که
منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار ازاجمله سه هزار
سوار دو اسبه مه اسبه باشد و ایرج خان را بااضافه پانصدی بمنصب
دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و قادر داد خان را از اصل و
اضافه بمنصب هزاری هشت صد سوار ازاجمله چهار صد سوار دو
اسبه سربلند بخشید •

آغاز سال دهم والای دولت المکیری مطابق سه هزار و هفتاد و هفت هجری

درین اوقات خجسته فرجام ماه مبارک صیام بهزاران یمن و
برکت و مرخندگی و میمنت در رسیده پرتو سعادت برجهان گسند
و شب جمعه مطابق هفتم اسفندار رؤیت آن ماه مهرانوار اتفاق افتاده
ابواب حسنات و ثنویات برزوی جهانیان باز شد و سال دهم از سنین
سلطنت و فرمان روانی خورشید سپهر خلافت و جهان کشائی قرین
توفیقات آسمانی و تأییدات ربانی آغاز شد و اشاره همایون به پیشکاران
پیشگاه دولت مادر گشت که تهیه اسباب و لوازم جشن مسعود
پرداخته تا رسیدن عید سعید قطر بارگاد خلافت و جهانپانی را
بدستور هر سال آذین حشمت و کام رانی پند •

نولد نوکل حدیقه دولت پادشاه زاده محمد کام بخش

درین فرخنده هنگام که میض بهار عدل و رافت پادشاه دریا
نوال از نهال بخت جهانپانی ازهار امانی و اعمال میدمید و بمیامن
افتران دین و دولت و برکت ازدواج ملک و ملت نتایج خیر و سعادت
از بطن کمن بمهد ظهور میرسید در بهارستان خلافت تازه گلی از
گلبن حشمت و کامرانی شکفته مشام اقبال را عطر آگین ساخت
و روز یکشنبه دهم ماه مبارک رمضان مطابق شانزدهم اسفندار
پس از انقضای دو یاس و چهار گهری از روز مذکور پادشاهزاده
والا گوهر نیک اختر از بطن یکی از مخدرات تنق و هفت و پرده
گزینان سوانق عزت قدم فرخنده عالم ظهور گذاشت و بمحمد کام
بخش موسوم گشت و چون دین ایام گوهر اکلیل ابهت و بختیاری
مروغ اختر عظمت و نامداری پادشاهزاده ارجمند محمد معظم
بموجب یرلغ همایون با عساکر منصور از دار السلطنت لاهور
مراجعت نموده بودند بیست و پنجم ماه مذکور که ساعتی مسعود
دود پاشا را معالی عمده امرای عظام جعفر خان و محمد امین خان
میر بخشی تا بیرون شهر پذیره شده آن دره التاج سلطنت را
به پیشگاه حضور آوردند و اوایل روز در انجمن خاص غسلخانه آن
عالیقدر کامگار با سلطان معزالدین مهین خلف خویش بهز ملازمت
اعرف شهنشاه روزگار و امر گردیدند و یکروز سرف و چهار هزار روپیه
برمویل نذر گذرانیدند و میرزا سلطان صفوی و نامدارخان و راجه رایسنکه

میسودیه و مخلص خان و غیرت خان و دیگر امرای نامدار که در
و کلب آن والا تبار بودند نیز بقیه دلی مدد سیه تارک مبالغات
برامراختند و عاطفت پادشاهانه آن قره باصره حشمت را بعطای
خلعت خاص و یک عقد مرورید گران بها و عصا و شمشیر با ساز
مرصع و سلطان معزالدین و مها راجه جسونت سنگه را بمعنایت
خلعت عز اختصاص بخشید و شب یکشنبه هفتم مردودین هلال
فرخنده شوال از افق سعادت رخ نموده منتظران مقدم خجسته عید
را بهره مند حصول امید گردانید و صبح روز دل افروز عید نوای
شادمانه اقبال از بارگاه آهت و جلال پرده کشای گوش گردون گشته
پادشاهزادهای کامکار و امرای نامدار و سایر یفتههای آستان سپهر
مدار درنده والای سلطنت و عتبه علیایی خلعت فراهم آمده چون
خورشید جمال عالم آرای گیتی خدیو حق پرست یزدان پژوه از
مشرق عظمت و جهانبانی طلوع نموده تسلیمات تهنیت و آداب
مبارکباد بخای آوردند و حضرت شهنشاهی بر خیل فلک شکوهی
که تخت زرین بر کوه پشت آن منصوب بود سوار شده یائین معبود
لوائی توجه بمصلی برامراختند و پس از مراجعت ساعتی چند
در محفل فلک نشان خاص و عام بر سریر مرصع نگار جلوس مرصوده
انجمن آرای کلم بخش و کامرانی گزیدند درین ایام مرخنده
پادشاهزادهای کامکار ارجمند بخت پیدار محمد معظم و محمد
اعظم و رکن السلطنت جعفر خان بعطای خلعت خاص مشمول
عاطفت گشتند و مکرخان بمرحمت امپ با ساز طلا مبالغی شد و
امدادخان بعطای علم لوائی فنخار امراخت و داودخان بصوبه دارایی

برار تعیین یافته بمعنایت خلعت و جمدهر مرصع و اسب باحاز طلا
مرافراز گردید و یک هزار موار از تابینانش دو اسبه سه اسبه مقرر شد
که بمنصبش از اصل و اضافه پنج هزار چار هزار موار از انجمله
سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و راجه رایسنگه میسودیه
که بمنصب پنج هزار چار هزار موار سرینندی داشت پانصد سوار از
تابینانش دو اسبه سه اسبه مقرر گشت و تربیت خان که بنابر بعضی
اسباب چنانچه گزارش پذیرفت روزی چند مورد عتاب پادشاه مالک
رقاب گشته از منصب معزول و از سعادت کورنش محروم بود از
مبایمن مرادم پادشاهانه رخصت ملازمت پادشاه بمقتضای
کامباب فضل و بخشایش خدیو جرم بخش عذر پذیر گشت
و بمنصب چهار هزار چار هزار موار مرافرازی یافت و میرزا خان
نیریز عید الرحیم خان خازن که از مدتی ایام این سلطنت گیتی طراز
تا این هنگام در سلک گوشه نشینان بود مورد انتظار عنایت
گشته بمنصب سه هزار چار هزار موار و عطای خلعت خدیو
مرصع سر بلند شد و قطب الدین خان باضافه پانصدی پانصد سوار
بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار از انجمله دو هزار موار
در اسبه سه اسبه مبالغی گردید و نیتوجی خویش سیوا که حقیقت
حال و کیفیت نیک سرانجامی او بتوفیق ادراک شرف اطلاع قبل
ازین مرقوم کلکد حقایق نگار گشته چون منت خندان بجای آورده
شعار و آداب مسلمانی اندوخته بود مطمح انتظار مرادم شهنشاه دین
پرور مکرمت گستر گشته بمعنایت خلعت فاخره و جمدهر مرصع
و شمشیر با ساز میلا کر و اسب با ساز طلا و ماده خیل و بمنصب

سه هزاری دو هزاری سوار و خطاب محمد قلی خانانی که بیاب نوازش
شد و از اصل و اضافۀ غیرت خان بمنصب سه هزاری دو هزار و دو صد
سوار و مقلی خان بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و انعام
دو هزار روپیه و موته کورن بلندیله بمنصب دو هزاری هزار و پانصد
سوار و سید منور خان بمنصب دو هزاری هزار سوار و هادیخان
بمنصب دو هزاری هفت صد سوار و شهسوار خان بمنصب هزار و
پانصدی هفت صد سوار و زاهد خان بمنصب هزار و پانصدی
شش صد سوار و شیخ نظام بمنصب هزار و پانصدی یکصد سوار
و محمد طاهر نواسۀ رستم خان بمنصب هزاری هفت صد سوار و
و سید زین العابدین بخاری بمنصب هزاری پانصد سوار و بادل
بختیار بمنصب هزاری سیصد و پنجاه سوار و بلندی اندوختند
و سید فیروز خان که در سلک کومکیان صوبۀ بنگاله انتظام داشت از
اصل و اضافۀ بمنصب دو هزار و پانصدی یکهزار و پانصد سوار
از انجمله پانصد سوار دو سه اسبه و چکمت سنگه هاده اضافۀ پانصد
سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار از انجمله پانصد
سوار دو اسبه سه اسبه مغتخر و مباهی شدند و پیرم دیو سیسودیه
که بنابر تقصیری از ماصب معزول شده بود بعطای خلعت و
منصب هزاری و پانصد سوار مورد عنایت شد و میر عماد الدین
دیوان بیوتات بخطاب رحمت خانی و عزیز الدین برادر زاده جعفر
خان بخطاب بهره مند خانی و خواجه محمد یوسف بخشی صوبۀ
کابل بخطاب ارشد خانی و بهادر بیگ بخشی سرکار پادشاهزادۀ
فرخندۀ شیم محمد معظم بخطاب ضابط خانی سرمایۀ کامروانی

اندوختند و محمد منصور کاشغری بعنایت ماده نبل و سید علی
داروغۀ کتابخانه بانعام ده هزار روپیه و جمیل بیگ ارلات که تازه
با حلال متبۀ خلافت رسیده بود بانعام شش هزار روپیه و اورس بی
و ملا فاضل از اهل توران که آنها نیز درین ایام بحضرت معالی آمده
بودند هر یک بانعام پنج هزار روپیه و عوض بیگ و بیات قره هریک
بانعام چهار هزار روپیه و شاه خواجه بمرحمت اسپ و انعام سه هزار
و قاضی عبد الرحمن که بصدارت خطۀ فیض بنیاد اورنگ آباد
تمیین یافته بود و گدا بیگ قلمناق هریک بانعام سه هزار روپیه
و حاجی یاسین بانعام دو هزار روپیه و خواجه رحمت الله ده بییدی
و حکیم مقیم و یازده کس دیگر هریک بانعام یک هزار روپیه بهره اندوز
بمرحمت گشتند و چون خواجه عبد الغفار برسم معهود هر ساله از
«اور» الفهر بوسیله عریضۀ اخلاص و عبودیت استقاضۀ انوار مکرمت
خسروانه نموده بود دوازده هزار روپیه در وجه انعام او عطا گردید
و در بهار روپیه بمیر محمد فرستادۀ خواجه مذکور عنایت شد و عبد الله
بدک ملازم عبد العزیز خان والی آنجا را که از جانب آن خان راجا
در دامن سوغاتی از میوه آورده بود بعنایت خلعت و انعام سه هزار
روپیه مباهی شده رخصت انصراف یافت و محمد سعید فرستادۀ
سلطان حاکم حضر موت که حامل عریضۀ او بود بمرحمت خلعت
و انعام سه هزار روپیه مرافراز گشته مرخص شد و پنج هزار روپیه از
حراۀ احسان بیکران بار حواله رفته که از امده هذوستان خرید
لموده برای سلطان محمد مذکور بمرود و سید زید حاکم مضا که او
نیز عریضۀ مبنی بر مراسم اخلاص و عبودیت بسدۀ سعید فرستاده

بود بارمال خلعت و انعام سه هزار روپيه مر بلفوى يافت و سه هزار روپيه بزمه نغمه - الحجان و سرود سرايان آن بزم معهود عطا شد و در آن جشن جهان امروز از جانب پريه آراى هودج عزت و اقبال زينت امراى تنق ايهت و جلال ملكه ملك سیرت قدسى خصال بيگم صاحب و نخله كريمة رياض دولت شعبه دروغه چمن سعادت ملكه تقدس نقاب روشن راى بيگم و ديگر معظمت سرادق سلطنت پيشكشهاى شايسته بنظر همايون رسیده و زبده امرای عظام جعفر خان و محمد امين خان مير بخشى و دانشمند خان و هارده خان و قطب الدين خان و چندي ديگر از عمدهاى بارگاه سلطنت پيشكشهاى شايسته از جواهر و مرصع آلات بنظر قدسى برکت رسانيدند و پيشکش وزير خان صوبه دار مالوه مشتمل بر دو زنجير نيل كوه پيكر و پنج سراپا عراقى و نفايس جواهر و ديگر تحف و نوادر بمحل عرض رسيد و آن محفل شادمانى تا سه روز جهانيان را سرمايه نشاط و كسرتى بود - از سوانح اين ايام فرستادن رخشنده اختر برج حشمت تابنده گوهر درج ايهت بادشاهزاده كامگار بخت بيدار محمد معظم است بدكن اگرچه بعد از آمدن آن عالى قدر والا نسب بموجب فرمان طلب در اواخر سال هشتم جلوس همايون از دكن به پيشگاه حضور نظم مهام آن صوبه بغاير بعضى مصلحتها بعمده راجهاى عظام راجه جيسنگه كه با افواج قاهره به تنبيه عادل خان قيام داشت تفويض يافته بود ليكن چون در حقيقت صوبه دارى آنجا بآن گوهر الكليل شوكت و بخنيارى متعلق بود بلباب اقتضاى مصالح دولت بچند در خدمت اشرف

سعادت اندوز بودند درين ايام كه راجه جيسنگه از تاخت ولايت بيجاپور فارغ شده بموجب يرليغ معلى با جلوس فيروز بخته اورنگ آياد آمده بودند درين ايام كه بر اى عالم آراى حضرت شاهنشاهى كه مرآت چهره نمائى اسرار ملك و ملت است چنان پرتو افكند كه آن نامدار والا تبار را بدكن رخصت نمايند كه بر نهج سابق بصوبه دارى آنجا قيام نمايند و راجه جيسنگه را بحضور لامع القور طلب فرمايند بذاير آن مقام شوال آن گوهر انسرحشمت و اقبال را بعمالى خلعت خاص و صرفى گران بها از ايكدان لعل آبدار و دو دانگ مرواريد شاهوار و دو سراپا ياد رفتار يكي ازان با حاز مينا كار و ديگرى با حاز طلا و نيل با ساز نقره و جل زريفت و ماده نيل و انعام پنج لك روپيه و باضائه بجهز ارمي بمقصد بخت هزاري دوازده هزار مولو و ملطان معز الدين خلف آن عالى قدر را بعنايت يكعقد مرواريد مشمول عاطفت ماخته رخصت فرمودند و بذاير بعضى مصلحتهاى ملك و دولت مهاراجه جسوفت سنگه و راجه ريسنگه سيسوديه و وصف شكن خان و صفى خان و راجه ريسنگه كچوايه و غيرت خان و سربلند خان و جمعي ديگر از امرا و عمدهاى آستان خلعت را در ركاب نصرت آثار آن نامدار بلند مقدار تعيين فرمودند و هنگام رخصت مهاراجه بعنايت خلعت و شمشير با ساز مرصع و دو سراپا يكي با ساز طلا و راجه ريسنگه سيسوديه بعمالى خلعت و جمدهر مرصع و صف شكن خان بعنايت خلعت و جمدهر ميناكار و اسپ با ساز طلا و صفى خان بعنايت خلعت و اسپ با ساز طلا و ماده نيل و غيرت خان و سربلند خان هريك بمرحمت خلعت و جمدهر ميناكار

و راجه رایسنکه کچوا ۵ بمهرمت خلعت و جمدهر مرصع و مخلص
خان و ملتفت خان هریک بمعطای خلعت و سید منور خان و
برق انداز خان هر کدام بمهرمت خلعت و اسب و شهوار خان
بمعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسب و ترکناز خان و سید
زین العابدین بخاری و هر دل خان و شجاع و جانباز خان و سید نجابت
هریک بمهرمت اسب سربلندی یافتند و جمعی دیگر نیز در خور
حال بمعطای پادشاهانه از خلعت و اسب و شمشیر مباحی
گرفتند و میرزا سلطان صفوی خلعت یافته بجایگز مرخص
شد که بندوبست آن نموده از آنجا بخدمت پادشاه زاده عالیقدر
شهاب و یرلیغ گینی مطاع براجه جیسنگه صادر شد که بعد از
وصول آن والا نژاد بخطه اوردنگ آباد عازم بهشگاه حضور گشته دولت
آستان بوس دربابد و درین ایام میرزا خان بمعنایت اسب و ماده فیل
مباحی شده رخصت جایگز یافت و معین خان بدبوانی دارالملک
کابل معین گشته بمهرمت خلعت و اسب سراز شد و لطف الله
خان که کد خدا میشد بمعنایت خلعت و اسب و فیض الله نهره
میرزا وای مرحوم که او نیز کد خدا میشد بمعطای خلعت و جینه
مرصع و اقام پنجهاز روپیه کامیاب عافیت گردیدند و بعرض
اشرف رسید که کنور پرتیپ سنگه ولد متاراجه جسونت سنگه و
هر باز خان فوجدار هوشنگ آباد و رزق الله خان شیخ زاده که در
فن طب و جراحی مهارتی وافی داشت باجل طبیبی بمطای حیات
در نوشتند و زاهد خان بمهرمت خنجر مرصع و اسب مقتدر گشته
در ملک کومکین صوبه کابل انتظام یافت و منگلی خان پنهان داری

نوشهره که در راه کابل امت معین گشته از اصل و اضافه بمقصوب
هزار پانصدی هزار سوار از انجمله دو صد سوار دو اسبه سه اسبه
مورد نوازش گردید و زبرد امت خان بفوجدار بی هوشنگ آباد
مقصوب گشته از اصل و اضافه بمقصوب هزار بی سوار از انجمله
پانصد سوار دو اسبه سه اسبه سربلند شد و بهرام خان بقلعه داری
فتح آباد دکن از تغیر درویش خان بیگ قاتقال تعیین یافته
بمعنایت خلعت و باضافه پانصدی صد سوار بمقصوب هزار بی هزار
و هفت صد سوار تارک مباحات افرخت •

شورش انگریزی افغانان یوسف زئی در مواحل دریای نیلاب و تنبیه و تادیب آن طائفه باضه به نیروی اقبال دشمن مال شهنشاه مالک رقاب

پوشیده نماند که این قوم عصیان منش شقاوت پژوه زمره کثیر
• و گروهی انبوه اند در سواف ایام یورت و مسکن آنها سرزمین
مندهار و قراپاغ بود بنابر بعضی موجبات ازان حدرد پراگنده شده
در زمانی که میرزا الخ بیگ کابلی حکم روی کابل بود روی
عزیمت بدان صوب آوردند و چون ریشه امامت در سرزمین نزهت
قرین کابل محکم نتوانستند نمود روی بطرف لمعانات نهادند و
از آنجا تا کاشغر شتافتند و آخر الامر در سرزمین سواد و بجور رنگ اقامت
ریخته رحل سکونت انداختند و دران سرزمین گروهی که لقب
سلطانی داشتند و خود را از نژاد دختری سلطان سکندر می پنداشتند
مرزبان بودند نخست این نابکاران غدار از راه خدمت گذاری درآمد

خویش را در آن ناحیت جای کردند و آخر الامر بفغان غدر و معادات چهره وفا و وفای خراشیده طریق کفران نعمت و ناحق شناسی پویندند و بچیره دستی و خیره روشی بر سلطانان آنجا تسلط و استیلا یافتند و غارت تصرف آن مخفون تمامی دشت و کوه آن سرزمین را فرو گرفته مرزبانان دیرین بزوایای فاکمی و پیغولهای گمنامی ملوی گزیدند و جمعی ازان ستم دیدگان هنوز باقتضای حب وطن در آن مرز و دو مسکن درید و ترک بیوریت بدیم دشواری انکارند و بالفعل زیاده از حد سالت که متغلبان یوسف زئی در آن حدود بظاوت ممکن گسترده بظاہر نافرمانی و استبداد و دزدی و رهنرزی و انسان بسر میبردند و بنگاه آنها کوهستان سواد و بجز امت و حرزمین بدین کوه را نیز گرفته اند طول آن کوهستان حتی کوه و عرض در بعضی مواضع بیست کوه و در برخی اماکن پانزده کوهست و مرغزارهای خوش و جنگلهای نزه دلکش دارند آن سرزمین از دو جانب بدریای نیلاب و از یگانب بدریای که از خطه بابل آمده از پیش نوشهره میگذرد و از جانب دیگر بکوهستان شمالی محد امت در عهد سلطنت حضرت هوش آشیانی اکبر بادشاه چون آثار بنی و فساد آن قوم بد نژاد بظهور وحیده بود زمین خان گوگلتاش که از اعظم دولت آن حضرت بود با لشکری فراوان به تفتیه آن بنی اندیشان معین شد و بعد از و راجه پیریل که از باریانتگان بارگاه قرب و منزلت بود و حکیم ابو الفتح که در ملک عمدها و مقریان انتظام دشت با دیگر جفود قاهره تعیین یافتند که ضمیمه لشکر پیش شده در دفع و امتیصال آن گروه بدسگال بکوشند جبهوش

مذکور بان کوهستان در آمده آریزشهای سترگ و کوششهای عظیم نمودند و نخست غلبه و استیلا تمام یافته عرصه بجزر از غبار تسلط اشرا بر داخند و اکثری از سواد بحیطه تصرف آورده قلاع و تپانها ساختند و آخر الامر از عدم اتفاق و یکدلی مرداران چشم زخمی عظیم بدان لشکر بریده شکستی نوحش روی داد و جمعی کثیر تلف شدند و راجه پیریل در آن میانه نقد زندگی در باخت و پس از وقوع آن قضیه مراسم جبر و تدارک بر وجه احسن بکار نرفت و چون از قتل و غارت انواع بادشاهی نخرایی تمام باحوال آن جمع بد نرجام راه یافته بود ازان وقت باز تا این هنگام ترک نفقه پروری و عصیان منشی کرده قدم جرات از حد خویش بیرون نمیگذاشتند و اگرچه خود - مرو خلیع اعزاز در سرز و بوم خود بسر برده گردن بریده باج گذاری نمیدادند لیکن بحدود خود در ساخته بدست چهل و غرور لوی جمارت نمی افراشتند درین ایام از تبه رانی و کوه اندیشی هوای عورش پروری و نعان کبشی در دماغ بخدار امکنده قدم جرات یوادی خلف و طفیان گذاشتند و بهاگوی شقاوت خوبی که سر گروه آن جمع بی راه و روی بود بمقتضای شقاوت فطری و شرارت ذاتی محرک حلسه انسان گشته قبال آن قوم جاهل را با خود متفق و همدستان ساخت و یکی از گدایان مجهول را بادامی آنکه از نژاد مقتدایان آن گروه جهالت پژوهست محمد شاه لقب نهاده دست آویز تفتیه نگیزی کرد و نخست ملا چالاک که از ملایان بی قام و نشان ولایت بهیمة و خوشاب است و در میان آن مجاهیل دوگانچه زرق و تلبیس کشوده بدست آورده ریا و تزویر حمت عزت و ریاستی یافته بصلاح دید

بهاکوی فساد اندیش با پنج هزار کس از افغانان یوسف زئی بر سر قلعه چاچل که در حدود پکلی است رفته قلعه مذکور را که شمیر نام گماشته شادمان مرزبان آبجا دران بود باطایف غدر و مکیدت متصرف شد و در آن حدود آغاز شورش انگیزی نموده و گروهی انبوه از افغانان فتنه پزوه یوسف زئی در کنار دریای نیلاب و حدود اتک های جسارت از حد خویش پیش گذاشته دست تعرض و تجاوز برخی از موضع ممالک محرومه دراز نمودند چون این خبر از نوشته و فایع نگاران آن حدود بمسامع جا و جلال رسید بکاملخان فوجدار اتک مرمان شد که فوجداران و جاگیرداران نواحی دریای نیلاب را همراه آورده حنی المقهور بتادیب آن طائفه خسران مآب پردازان و یامیرخان صریه دار کابل یرایع کرامت طراز بنفاد پیوست که شمیرخان را با چندی دیگر از عمدهای کومکیان و جمعی از لشکریهای آن صوبه که مجموع پنج هزار کس باشد بدفع آن فساد کیشان محال اندیش تعیین نماید بکاملخان از روی جلالت و کار طلبی برسیدن شمیرخان مفید نگشته با همراهان خویش و لشکری کهکهر و اشرف و خوشحال ختک و برخی دیگر از بلدهای پادشاهی که باو نزدیک بودند از اتک برآمده بگذر هارون که در بروی واقع یوسف زئی واقع است بقصد تنبیه آن جهالت افشان روان شد و چون از عبدالرحیم ملازم امیرخان که بنیابت خان مذکور در پشاور می بود طالب کرمک نموده بود و او باشاره امیرخان عیاله مراد قلی سلطان کهکهر و راجه مهاسنگه بهدو صوبه را با چندی دیگر از بلدهای پادشاهی بکرمک تعیین کرده این گروه شانزدهم شوال بگذر اتک از دریای نیلاب

گذشته بکاملخان پیوستند مضافان یوسف زئی از تیره وائی و خیره روئی بجمعیت تمام باین روی دریا آمده بعزم جنگ و پیکار در گذر هارون اقامت ورزیده بودند کامل خان چون برین معنی آگهی یافت از گذر سرکه و طورستانی که سه گروهی اتک است و آبجا اقامت داشت بعزم رزم مقهوران سوار شده مراد قلی حطان را هراول ساخت و راجه مهاسنگه را برانبار کرده خود قول شد و بنابر آنکه آب نیلاب در دست چپ بود ترتیب فوج برانبار در کار نداشت و چون جنود مسعود بگذر هارون رسیدند از عامیان فتنه پرور قریب بیست و پنج هزار کس از سوار و پیاده باین روی آب آمده بودند و از آنجمله ده هزار سوار و پیاده انتخاب کرده بآهنگ جنگ مستعد گشته نخست مراد قلی سلطان که هراول بود با تابان خود که همگی مسلح و آماده کارزار بودند و در قیل ماده با ساز پیش روی آنها بود بمقاهیر ملاتی گشته بجنگ در پیوست و نبردی مرده و کوشش دلیرانه بظهور رسانید و کامل خان و راجه مهاسنگه و لشکری کهکهر نیز نبردی همت و جلالت حمله ور گشته تبخ انتقام از خون فساد آن مفسدان تیره ایام لعل فام ساختند و حربی صعب و رزمی شدید روی داد و عاقبت الامر بامداد نصر و تاید الهی و یاور بی اقبال دشمن مال حضرت شاهنشاهی اولیای دولت بی زوال بکرامت نصرت و غروری مخصوص گشته لوای احتیاج برار داشتند و گروه باغبان چون از سطوت و ولایت مبارزان فیروز مدد جوهر همت در باخته بودند از میدان تنبیز روی روانی گریز آورده سراسیمه و هراسان بدریای نیلاب زدند و مجاهدان ظفر مآب تعاقب نموده آتش کارزار برانروختند

و گروهی انبوه را در میان آب دریا خاشاک هستی بهیلاب نفا داده
ازان غلبه نمایان مسرت و خرمی اندوختند و قریب دو هزار ازان
ند - میراثان بهائم خو بقتل رفته - یاری مجروح گشتند و اکثری از آنها
نیز در دریا - تنخوش - امواج مفا شده از راه آب - بتش دروخ پیوستند
و چون در گذر هارون دریای نیلاب منضمب به شعبه گشته بعضی
مواقع پایاب بود بقدره السیف به هزاران خواری و دشواری رخت
حیات بصاحل - امت گشتند و چهل تن - سائیر سر پنجه انتقام
بهادران ظفر اعتصام گردیدند مبارزان منصور چهار صد هزاران خود
مران مکنه پرور جدا کرده بودند کامل خان از انجمله بهمد و بیعت
سربه پشاور فرستاد و از مابقی کله مزاری ساخت تا سرمایه عبرت دیگر
گمراهان شوریده سرگردان و چند تپانه که رو بروی ولایت یوسف زئی
واقع است و مقهوران منصرف گشته بودند باز بهصرف بندهای
پادشاهی در آمد و چون این خبر به سامع جاء و جلال رسید کاملیخان
به طمی خلعت و نایل و باضانه پانصدی دو صد سوار بمقصد هزار
و پانصد هفت صد سوار و مراد قلی - سلطان بهرحمت خلعت و راجه
مها نکه بهدوریه بغایت خلعت و از امل و اضاء بمنصب هزاری
هزار - سوار از انجمله پانصد سوار دوامده به - امده مورد نوازش خسروانه
گردیدند بالجملة کاملیخان با دیگر اربابی دولت قاهره بعد از دفع
اعدای در گذر هارون اقامت ورزید و پس از وقوع این فتح حسین
بیگ خان با برخی از بوز بلشیا و برق اندازان کومکي مدینه کامل
که امیرخان صوبه دار آنجا او را با انجمع برسم کومک بانک تعیین
نموده به کاملیخان پیوست و همچنین الله داد خان و منکلیخان که در

سلک کومکیان صوبه کابل انتظام یافته از پیشگاه حضور بدان صوب
معین گشته بودند و فانی الحال اشارت معالی صادر شده بود که چون
بانک رحند بکومک کاملیخان قیام نمایند بخان مذکور ملحق گشتند
و هزدهم ذی قعدة شمشیر خان و راجه دیچی - مکنه بندهایله و گویال
- مکنه و جگرم و امر - مکنه و دیگر بندهای پادشاهی و بهدالرحیم
ملازم امیرخان با فوجی از تابندگان خان مذکور که بغایت این مهم
معین شده بودند از دریای نیلاب گذشته بطرف اتک آمدند و در
برابر ولایت یوسف زئی از دریای مذکور عبور نموده بسر زمین آن
عاصیان تمرّد آئین در آمدند و مخالفان شقاوت پیروز در موضع
اوهند که دهانه کوهستان آن مخاذیل امت دگر باره اجتماع نموده
مترصد فرصت جسارت و نفذ انگیزی بودند و تقد این احوال
در مقام خود گزارش خواهد یافت *

تعیین یافتن محمد امین خان با افواج قاهره و تنبیه افغانان یوسف زئی

چون آن گروه خدایان پزوه بمقتضای جهالت ذاتی و شقاوت
نظری چنانچه صحت گزارش یافت مصدر آثار نفی و طفیان گشته
از روی تمرّد و استبداد غبار شورش و اساک بر انگیزته بودند و
سر رشته اطاعت و فرمان برداری که چهل مئین نواح و رستگاریست
بدست جسارت و بی آزرسی گسیخته تجرم چهره قهر و عقاب شه نشاه
مالک رقاب از شنائت کردار آن قوم بد مآب بمان خورشید فروزان
گشته بر پیشگاه خاطر عاظر چنین بر تو امکنند که آن خیره رویان تیره

بخت را مالشی بـ سزا داده از گران خواب غفلت بیدار سازند و
با آنکه اسلخان فوجدار اتک و مراد تلی سلطان کهکهر بالشکرهاى
آن حدود مکرر بآن جمع شقاوت پرور آویزشهای مردانه نموده
استبداد و ظفر یافته بودند و بموجب برلبغ همایون امیر خان صوبه دار
کابل شمشیر خان را بالشکری از کومکيان آن صوبه بتادیب آن زمره
بلغمه تعیین نموده بود درین هنگام باقتضای رآی عالم آزای که
عکس پذیر نقوش الهامات ربانی و مرآت صوابهای اسرار دولت
و جهانیا نبیست محمد امین خان میر بخشی را با صبر خان و قباد
خان و قطب الدین خان حویشگی و چندی دیگر از امرای نامدار
و مبارزان نصرت شعار که مجموع نه هزار سوار بودند بغایت مهم
آن اشرار نابکار تعیین نموده هر دهم ذی قعدة بآن صوب مرخص
ساختند و هنگام رخصت خان مذکور را بعطای خلعت خاص و اسب
باساز طلا و نعل با ساز نقره نواختند و از کومکيان آن جیش ظفر
لوا میر خان و قباد خان و قطب الدین خان و رگنهاته سنگه بهورتده
و کیسری سنگه بهورتده هر کدام بمرحمت اسب و پیرم دیو سیسودیه و
صوبه گردیدله و شجاع بیک و جمعی دیگر هر یک بمعنایت مشمول نوازش
گشتند و بگروهی دیگر درخور حال اسب و خلعت و شمشیر عطا شد.

جشن وزن فرخنده قمری

درین اوقات میمنت اثر که میامن عدل و رافت کیندی

(۲ ن) و هادی خان و حمید سلطان کرمانی را کرام خان و جاببار خان

خدایه حق پرور بجهان و جهانیا و بیض گستر بود جشن وزن قمری
آن خورشید سپهر سلطنت و سروری صورت انعقاد یافته عالیهان را
دامن امید بگوهر مقصود برآمود و بدست و پنجم ذی قعدة
مطابق سوم اردی بهشت لوائل روز در انجمن خاص غسلساخته
که بآذین حشمت و ابهت پیرایش یافته بود وزن محمود بآذین
محمود بفعل آمد و سال پنجاهم قمری از سنین عمر کرامت قرین
طرزنده افسرد دولت و برارنده اوزنگ دین و ملت بمبارکی و بهر روزی
پیرایه انجام یافته سال پنجاه و یکم طرز آغاز پذیرفت در آن نرم
خجسته ذرة التاج شوکت و اقبال قوه الظهر عظمت و جلال پادشاه
زاده ارجمند سعادت پیوند محمد اعظم بعطای خلعت خاص و
شمشیر با ساز مرمع و خنجر باعلامه مروراید و باضافه سه هزار
بمنصب پانزده هزاری هفت هزار سوار مورد انظار عاطفت گشتند
و نوگل حدیقه حشمت و کامکاری تازه نهال گلشن ابهت و نامداری
پادشاهزاده بیک اختر والا کهر محمد اکبر که تا این هنگام منصب نیافته
بودند بمنصب هفت هزاری دو هزار سوار و عطای تومان طوغ و
نقاره و آفتاب گیر مطرح انوار مکرمت شدند و جعفر خان بمعنایت
خلعت خاص و عبد الرحمن خان بن فخر محمد خان بانعام پنج هزار
روپیه و عابد خان و عاقل خان هر یک بمرحمت خنجر مرمع باعلامه
مروراید و کیسری سنگه بهورتده از اصل و اضافه بمنصب هزار و
پانصدی هزار چهار صد سوار و بنوالی داس برادرش که تازه
از وطن باسقام سده سپهر موتبه نائز گشته بود بمعنایت خلعت
و اسب و چمدن و دهکده کی مرمع و منصب هزاری چهار صد

سوار و بخنداور خان از اصل و اضافه بمنصب هزارمی بلخاه سوار و محمد جعفر بهمرادخان مرحوم بغایت ماده فیل نوازش یافتند و شیخ محمد خادم روضه معینیه بغایت خلعت و انعام دوهزار روپیه و محمد وارث و نعمت خان و چندین از بندهای عقیدت شعار باضافه منصب و دیگر عنایات چهره افتخار برافروختند و از خزانه انعام پادشاهانه بیست هزار روپیه بجمعی از امیدواران فیض احسان و سه هزار روپیه بزمرد نغمه سنجان و خرد سربان عطا شد و تا سه روز آن جشن جهان امروز همگان را سرمایۀ خرمی و کامیابی بود و درین ایام چون از نوشته محمد خان والی اورنگنج بقصد استفاضه انوار توجهات پادشاهی و اظهار مراسم اخلاص و هوا خواهی ایشم بی دیوان بیگی خود را برسم مقامات با رقیبۀ الاخلاص و مختصر ارمغانی بدرگاه سلطان پناه فرستاده بود. پانجم ذی حجه مغیر مذکور به پیشگاه حضور امع النور رسیده دولت زمین بوس دریافت و بعطای خلعت و خلجی و انعام پنج هزار روپیه مباحی شد و درین هنگام یسوی اشرف رسید که قضاقر خان صوبه دار تهنه باجل طبعی بماط حیات درنوشت و حسن علی خان برادرش بعطای خلعت نوازش یافته الله وردخان مهن برادر او که فوجدار مراد آباد بود و ارسلخان برادر خردش که فوجدارئ حبوشان داشته و همچنین پسران و دیگر ملسوبانش با ارسال خلعت مورد عاطفت گشتند و سید عزتخان فوجدار بهکر صوبه دارئ تهنه معین گشته بغایت خلعت و باضافه پانصدی یک هزار سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار

صرفراز گردید و مصطفی خان فوجدارئ بهکر تعین یافته بغایت خلعت و اسب و باضافه پانصدی چهار صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار مرافراز گردید و هم ماه مذکور که عید فرخنده اضی بود آن عید سعید بفعل آمده حضرت شاهنشاهی بمادت معهود لوائی توجه بمصای انراختند و پس از معاودت بیر مریر کامرانی نشسته بکام بخشع خلايق پرداختند چون عبد العزیز خان والی بخارا بنا بر تاکید میانی الفت و و داد و تشدید ارکان یکجہتی و اتحاد و حتم بی نام یکی از عدهای خود را با صحیفه الولاء برخی تفسوفات توران دیار برهم ارمغان بدرگاه فلک پیشگاه که ملجا و مرجع خواقین و الاجاه است فرستاده بود و مغیر مذکور درینوقت بظاهر دار الخانه رسیده دوازدهم ماه مزبور حکم معلی صادر شد که تربیت خان قا بدین شهر پذیرفته شده ازرا به پیشگاه حضور آورد در انجمن والی غسلسخانه بادراک دولت ملازمت اشرف فائز گشته بمعالی خدمت و اخیره و ختم و جنت مرصع و سی هزار روپیه مباحی شد درین اوقات سیفخان که از صوبه دارئ ملتان و معصوم خان که از فوجدارئ مرکز ترومت معزول گشته بودند بمادت زمین بوس دریافتند و رضوخان بخاری که جمال هالش بحلیه مبادت و صلاح آراستگی داشت بخدمت جلیل القدر مبادت اعظم از تغیر عابد خان منصوب گشته بغایت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری پانصد سوار سربلندی یافت و اشرف خان از تغیر خان مذکور بخدمت دیدارنی مرکز پرده آرای هودج عزت نور افزای مشکوی ابیت ملکه قدسی خصال بیگم

صاحب خلعت سرانرازی پوشید و کار طلب خان بقوجدارى گوالیار تعیین یافتہ بعنائیت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزارى هفت صد سوار مباحی شد و میر برهانی بقوجدارى باری معین گشته بعطای خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزارى هفت صد سوار نوازش یافت و چون سبحان قلی جان والی بلخ ابتدا بعد العزیز خان مہین برادر خویش کردہ خوشی بیگ نام یکی از عمدہای خود را برسم سفارت بآستان فیض مکان تعدیل نموده بود و مصحوب او نیاز نامہ و ارسفانی از نفایس توران فرستادہ و در درین هنگام بظاہر دار الخلافہ رسیدہ در اغراباد نزول داشت چهارم محرم الحرام بموجب امر اشرف بوساطت بخشیان عظام دولت زمین بوس عقبہ مہر احترام دریافت و عاطفت پادشاهانہ اورا بعطای خلعت فاخر و خلجہ و جیفہ مرصع و انعام پانزدہ ہزار روپیہ لواخت درین ایام چون خان دوران صوبہ دار اودیسہ باجل طبعی و دیعت حیات مہرہ بود تربیت خان بصوبہ دارى آنجا تعیین یافتہ بعنائیت خلعت و اسب باساز طلا و بمنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار از انجملہ پانصد سوار دو اسب سہ اسبہ سربلک گشت و سردار خان فوجدار جوانگدہ چون فوجدارى اسلام آباد علاوہ خدمتش شدہ بود باضافہ پانصد سوار در اسبہ سہ اسبہ بمنصب سہ ہزاری سہ ہزار سوار از انجملہ دو ہزار و پانصد سوار در اسبہ سہ اسبہ مباحی شد و ساداتخان فوجدار کورکپور بقوجدارى جونیپور از تفسیر معتقد خان منصوب گشتہ بعنائیت خلعت و باضافہ یکہزار و دو صد سوار بمنصب سہ ہزاری سہ ہزار سوار از انجملہ پانصد سوار دو اسبہ سہ اسبہ سرانراز شد و جالی

خان بقوجدارى نوردر از تفسیر عبد اللہ خان معین گشتہ بعنائیت خلعت و اسب نوازش یافت و درین هنگام بمنصب موسم برشکال بیادشاہزادہای ارجمند عالیقدر و امرای نامدار خلعت پارانی عنائیت شد و رستم بی الیچ بخارا بمرحمت گارد اوزبکی با ساز مرصع و ہاندان طلا با خوانچہ و کمر مرصع و مادہ نیل با حوضہ نقرہ و انعام بیست ہزار روپیہ و بخشی از ہمراہانش بمرحمت خلعت و انعام می و دو ہزار روپیہ و خوشی بیگ الیچ بلخ بقز بعنائیت گارد اوزبکی با ساز مرصع و ہاندان طلا با خوانچہ و کمر مرصع و مادہ نیل و انعام یکصد اشرفی صد مہری و یکصد روپیہ دو صد تولگی و برخی رفیقانش بعطای خلعت و انعام پنجہزار روپیہ کامیاب عواطف پادشاہانہ گردیدند بیست و ہشتم از فوشقہ موافق نگاران بلدہ طیبہ برہانپور بمساجع حقایق مساجع رسید کہ عمدہ راجہای عظام راجہ جیمنگہ کہ چنانچہ گزارش پذیرتہ بعد فراغ از مہم بلجاپور بخطہ اورنگ آباد معاودت نمودہ از انجا بموجب حکم والا روانہ درگاہ معلی شدہ بود مریض گشتہ در بلدہ برہانپور رخت ہستی بر بست گینى خدیو بقدہ پرور مہربان کنور رامنگہ مہین خلعت او را کہ دولت اندوز خدمت حضور بود و چنانچہ سبق ذکر یافتہ بغیر تقصیری کہ در محافظت حیوا ازو بظہور پیوستہ بود مورد عتاب خسروانہ گشتہ تا این هنگام از منصب معزول بود مرید انظار عاطفت ساختہ بعنائیت خلعت و جمدھر مرصع با علائقہ سروارید و شمشیر با ساز مرصع و اسب عربی با حال طلا و نیل خامہ با جل زربفت و ساز نقرہ و خطاب راجگی و منصب

چهار هزاری چهار هزار سوار مشمول مراسم گوناگون گردانیدند -
 درین ایام نصرت فرجام از نوشته وقایع نگاران فوجی که بسر گردگنج
 شمشیرخان چنانچه گزارش یافته به تنبیه انقازان یوسف زئی
 معین شده بود در پیشگاه خلافت چنبن بظهور پیوست که خان
 مذکور را پیش از وصول محمد امین خان با عاصیان مقهور مکرر
 آویزشهای مکرر روی داده محاربات نمایان اتفاق افتاده و آن
 زمره فساد آئین از جنود ظفر قرین تنبیه و تادیب بدایع یافته منہزم
 و مغلوب و گردیده اند - بتدبیر محملی از کیفیت آن اینکه چون بعد از
 جنگی که کامل خان را با اتفاق مراد قلی سلطان و دیگر بندهایی
 بادشاهی درین روی آب نیلاب با بنی اندیشان خسران مآب روی
 نموده شمشیرخان و عبد الرحیم ملازم امیرخان با عساکر کومکین
 کابل بحدود ولایت آن مفسدان رسدند سرزمین مندر را که در بیرون
 کوهستان یوسف زئی و محل کشت و زرع و میدان کرون آن گروه شقاوت
 پرور است محل فزول امواج قاهره ساخته باحداث تبهانه و مورچال
 در موضع آورند که دهنة کوهستان است و ضبط و نسق آن حدود
 پرداختند و مساکن و موطن و قری و مزراع آن تیره بخندان که در
 بیرون کوهستان بود بی سپر تاخت و تاراج و دستخوش نهب و
 غارت گردانیده رایست استیلا بر اراضی و بمحمد امین خان میر
 بخشی که چنانچه مذکور شده بلالشکری تازه و توبه خانه و سامانی
 شایسته از جناب خلافت و اقبال باسذیصال آن قوم بد مکان معین
 گشته بود فرمان شد که از کوسکیان خویش قباد خان را بر جناح
 سرعت نزد شمشیرخان فرستد که پیشتر با آنجا رسیده ضمیمه

همراهان او گردن بالجملة چین شمشیرخان آگهی یافت که مردودان
 یوسف زئی با مجبوهایی که او را دست آویز فتنه جوئی ساخته بودند
 در موضع منصور و پنج پر و مرغز که محل سکونت بهاگوی مغذول
 و اتباع او است اجتماع کرده اند عزم تنبیه آن فساد افندیان نموده
 صبح روز بیست و یکم فی حجه با افواج قاهره از اوهند که محل
 اقامت جنود فیروز مند بود بر سر آن گروه شقاوت پیوند رفت چون
 بموضع پنج پر رسید عاصیان خندان پزوه با گروهی انبوه از سوار
 و پیاده در دامنة کوهی قدم جرات نهاده دشت بآویزش و پیکار
 کشادند مبارزان شہامت کیش بآن زمره جاہل ناعاقبت اندیش
 در آریخته داد مردی و مردانگی دادند و تبغ زمره فام از خون خصم
 تیره سر انجام لعل گون ساخته بفیروزی بازوی باغیان مقهور را
 از موضع مذکور دنع کردند مخالفان بنی اندیش چون تاب مقاومت
 در خودش ندیدند خود را بیالای کوه کشیده به تیر و تفنگ و سنگ
 دگر باره هنگامه آرای جنگ گشتند و لحظہ حرکت المذبحی کرده
 متفرق گردیدند و درین آویزش داود برادر شمشیرخان بمردانگی
 نقد هستی در باخت و چندی دیگر از دوزان جلالت شعار گوهر
 جان نثار کردند و بسیاری دیگر شجاعت و دلیری را بطراز زخم زینت
 بخشیدند و اکثری قری و مساکن آن حیه رزان را آتش در زده امده
 و مواضع آنها بک غارت دادند و پس از دو روز دگر باره شمشیر
 خان با جنود مسعود بر سر موضعی چند که در دست چپ پنج پر
 بود رفته بر نهب مواشی و اموال و تخریب موطن آن جمع خسران
 مآل گماشت و دران موضع از آبادی اثری نگذاشت و نوبتی دیگر

بر چهار موضع که پنج گروه پیشتر از مرغانست تاخت برده لوازم
انتهاب و تخریب بنقدیم رسانید بهاکوی میه روی و دیگر ملکان
یوسف زئی بعد از وقوع این مقدمات با عنایت و امداد الویس اکو زئی
و ملی زئی گرد آورده که اهل سواد و نبیر اند لشکر بی فراوان گرد
آورده بخيال محال تدارک و انتقام بنزد هم معمر الحرام با سپاه
نامحسوس بموضع منصور آمدند و آنجا مورچالهای مستحکم در اماکن
مناسب بسته از پیاده بندو قبی و تیر انداز که زیاده از مور و ملخ
فراهم داشتند پیاده بقدی ها قرار داده مورچالها را مستحکم نام بخشیدند
و روز دیگر عزم پیکار با لشکر فیروزی نموده با گروهی از سوار و پیاده
از موضع مذکور روی جسات بصوی گلزار آوردند و قراول آن مردودان
بمورچالهای لشکر ظفر اثر نزدیک رسیده آغاز خیرگی کرد شمشیر
خان ترتیب افواج نموده با جنود قاهره متوجه دنع مقابله گردید
در فوج هر اول الله داد خان خوشگی و دلیر ولد بهادر خان و پیاده
و مصری و سید فیروز و قطب کاسی و ابراهیم و سرمست داود زئی
و عبد الواحد قیام خانی و کور دهن کوز و کشن - نگه و میر تقی ملازم
امیرخان با گروهی از تابانان خان مذکور مقرر شدند راجه دیبی
سنگه بندیده و راجه مهاسنگه به پیروی با جمعی از مبارزان شهامت
شمار در برانغار قرار یافت و گویال و جگرم با جوتی دیگر در جرانغار
تعیین یافتند و آخر خان با زمره از مغولان بقراولی کمر همت بست
و شمشیر خان با عبد الرحیم نایب امیر خان بر یک فیل نشسته
کوزنمای قول شد چون جیش نصرت لوا با مدد اقرب گشت عامیان
مقبور دست جرات بجنگ بندوق و تیر کشوند و سپاه ظفر پناه

بضرب توپ و شتر فال و بان و بندوق آن خیره رویان جسات کیش
را از پیش رانده بموضع منصور که چنانچه مذکور شد آنجا مورچالها
بسته پیاده و تفنگچی و تیر انداز بی شمار گذاشته بودند رسانیدند چون
افواج قاهره بمورچالها نزدیک شدند آن گروه عاقبت و خیم مکرر
شلکهای عظیم نموده بندوق بسیار رها کردند و نزدیک بود که روی
لشکر ظفر اثر بر گردد درین اثنا بتحریک شمشیرخان افواج هر اول
و برانمار بیکبار جلو ریز بر مردودان باطل ستیز تاختند خان مذکور
خود نیز با فوج قول بر آن قوم مخدول حمله آور گشت و حربی
صعب در پیوست دلاوران نصرت نشان بضرب تیغ و طعن نشان
خون بصیاری از آن تیره بخان بخاک معرکه بر آمیختند و داد
کوشش و دلیری داده ملک جمعیت اعدای از هم گسیختند و
مقبوران ادبار منقش شکستی رسوا و هزیمتی ناعش خورده جمعی
تغیر علف تیغ انتقام گردیدند و گروهی انبوه مجروح شدند و از فرط
حرارت هوا بصیاری از گریختگان چون بلب آب پنج پر رسیدند
بی اختیار آب خورده حمله حیات خویش فرو نشانیدند و گروهی از
بی آبی تشنه لب جمراب عدم رسیدند و برخی که فرصت گریز نیافتند بر
مرز کوهی که در آن موضع بود برآمده بکوشش و آویزش ثبات قدم ورزیدند
عساکر نصرت پزوه بر آن کوه محیط گشته از یک طرف هدایت
برادر شمشیرخان که هر اول او بود با تابانان خان مذکور و قطب کاسی
و عبد الرحمن خوشگی و حوتی دیگر بجنگ در پیوستند و از طرفی
دیگر الله داد خان و دلیر و مصری و ابراهیم و سرمست و جمعی
دیگر بدنع اهل عصیان پرداختند مبارزان فیروزی آهنگ چون بجنگ

تغیر و تنگ دفع متمرکان نتوانستند بی توقف و درنگ از مراکب
پیداده شده و سهرها بر رو گرفته مردانه وار بکوه بر رفتند و گروهی از
مردودان که بجنگ پیش آمدند طعمه تیغ انتقام ساختند و برخی
که دست از جنگ کشیده امان طلبیدند آنها را دستگیر نمودند
چنانچه قریب سیصد تن از آن عاصیان که چندی از ملکان معتبر
الومات خود بودند اسیر گشتند چون درین ایام این حقایق و کفیات
بمسامع جاه و جلال رحید عاطفت شهشاه بنده پرور قدردان شمشیر
خان را بمنایت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار
و پانصد سوار از انجمله یک هزار سوار دو اسبه سه اسبه نواخت و از
کومکبان او راجه دیبی سنگه بتدیل بمنصب دو هزاری دو هزار سوار
و گوپال سنگه بمنصب هزار و پانصدی یک هزار و پانصد سوار و جگرم
کچواکه بمنصب هزار و پانصدی یک هزار سوار و راجه امر سنگه فروزی
بمنصب هزاری شش صد و پنجاه سوار هر یک از اصل و اضافه و
مجموع بمنایت ارسال خلعت مورد نوازش گشتند درین اوقات عابد
خان بصوبه داری اجمیر تعیین یافته بمنایت خلعت و یکزنجیر نیل
و باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزاری هزار و پانصد سوار
مورد عاطفت شد و الله وردیخان فوجدار مراد آباد بصوبه داری
اله آباد از تغیر بهادر خان معین گشته بمنایت خلعت و اسب و
اصدار فرمان عالیشان مشمر بایر معنی نوازش یافت و از تاجیکان او
یک هزار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه مقرر شد که از اصل و اضافه
منصبش چهار هزاری سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و صوبه
داری گجرات از تغیر مهابتخان به بهادر خان مقوض گشته یرلیغ

گیتی مطاع باو صادر شد که بعد از رحیقن الله وردیخان باله آباد
از انجا عازم گجرات گردیده بنظم سهام آن صوبه قیام نماید و نامدار
خان بفوجداری سرکار مراد آباد منصوب گشته بمنایت خلعت و
اسب باساز طلا و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار
سوار سرافراز شد و اعتقاد خان خلعت یافته برای دین معین برادر
خویش امیر الامرا صوبه دار بنگاله مرخص شد و محمد فلیخان
در ملک کومکبان دار الملک کابل انتظام یافته بمطای خلعت و
اسب باساز طلا و یکزنجیر نیل تارک مباحات افرخت و معتقد
خان که سابق فوجدار جونیپور بود بفوجداری سلطان پور بلهری
تعیین یافته باضافه هزار سوار بمنصب دو هزاری یک هزار و پانصد
سوار دو اسبه سه اسبه سرافراز گردید و چون راجه کرن بهورتیه که در ملک
کومکبان صوبه دکن انتظام داشت مصدر تقصیری شده بود مورد
عتاب خسرو مالک رقاب گشته سرگردگی قوم او و ریاست وطن او
بانوب حلقه پسرش عطا شد و عاطفت پادشاهانه او را بمطای خلعت
و علم و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار مرمایه افتخار
بخشید و چون محمد تقی خان بخشی و واقعه نویص صوبه
اورنگ آباد باجل طبیعی درگذشته بود فرمان شد که غیاث الدین
خان ناظم سهام بندر سورت بصوبه مذکور شتافته بمحکمات بخشگری
و وقایع نگاری آنجا قیام نماید و زمین المبدین دیوان خاندین
بنظم مباحات بندر سورت تعیین یافته بمطای خانی نامور شد و
چون محمد امین خان که با جنود نصرت نشان چنانچه گزارش
پذیرفته بدفع و استیصال افغانان یوسف زئی معین گشته بود

بولایت آن مردودان که شمشیرخان با لشکرهای کابل آنجا بود رسیده
 از مراتب ناخست و تاراج و تخریب مساکن و مواطن عاصیان چندانکه
 ممکن بود بغل آورد درین هنگام باقتضای رای عالم آرای یرلیخ همایون
 بلاواسطه شد که برخی از کومکین خویش را ضمیمه کومکین سابق
 شمشیرخان ساخته و ادرا بدستور پیش در سرزمین اوهند گذاشته
 خود با تخته جنود مسعود معاودت نماید و چون بدار السلطنت
 لاهور رسد توقف گزیده از تغدر ابراهیم خان بصوبه دارئی آنجا قیام
 نماید و سپاه همراه او بدرگاه آسمان جاه آیند - محلی از کیفیت
 حال خان مذکور دران مهم آنکه دوازدهم ربیع الاول از آب نوسهره
 بندر بری گذشته بموضع لکی رسید و آنجا سه مقام کرده شمشیرخان را
 از اوهند نزد خود طلبیده که بعضی حقایق از تفتیش نموده در صلاح
 کارکنش نماید شمشیرخان خاطر از بددوست سرزمین اوهند و
 مورچالهای لشکر ظفر پیوند جمع نموده بموجب طلب خان مذکور
 نزد او آمد و چون ملکان قوم ارتمان زنی را که اظهار اطاعت و فرمان
 برداری میکردند و بشمشیرخان ملتجی گشته بودند همراه آورده بود
 محمد امین خان باقتضای مصلحت آنها را خلعت داده رخصت نمود
 که باو طان خویش بازگشته بدستور پیش در آنجا متمکن و از سطوت
 عساکر قاهره ایمن باشند و مراد قلی سلطان و جمعی از منصبداران
 و احدیان تیرانداز و برق انداز از همراهان شمشیرخان ضمیمه لشکر
 خویش ساخت و چون از فریق یوسف زنی قوم شیروا که از شهباز کده
 تا کوه کره مار جا بجا سکونت دارند هنگام انتهاز فرصت دست
 جسارت بدزدی میکشودند و بنا بر اظهار آثار عسارت و نگال مترادار

تادیب و گوعمال بودند بصوابدید رای مصلحت پیرا یکه از ده روز
 امامت در مواضع لکی بعزیمت تنبیه آن مفسدان بصوب شهباز کده
 روان شد و چون افغانان باجور نیز سر بفساد برداشته با قوم اکور زنی
 که بهاکوی بد نهاد بامداد آنها مستطهر بود متفق شده بودند
 نخست اغرخان را با قریب هشتصد سوار بدان صوب تعدین نمود
 و پس از آن گنجعلی خان را با دو هزار سوار بآن ناحیت معین
 ساخت که با اغرخان اتفاق نموده در تادیب بغی اندیشان آنها
 صلاح دانند بکار برند و چون ما بین لنگرکوت و شهباز کده منزل
 گزید میرخان را با حید سلطان و مبهکرن بدبیل و اکرام خان و
 مراد قلی سلطان و کیسری خان و رکھلتبه سنگه و گروهی دیگر
 از منصبداران و برخی دیگر از تابدان خویش تعیین نمود که
 مواضع نواحی شهباز کده را بتازند خان مذکور و همراهانش هنگام
 صبح بقریه که در دست راست شهباز کده بود رسید آنرا با چند
 موضع دیگر که در اطراف آن بود تاختند و در نصای اندرون کوه
 کره مار در آمده و چند قریه دیگر را آتش در زده بخاک تیره برابر
 ساختند و قریب شش هزار از مواشی عاصیان نابکار بدست مهارزان
 نصرت شعار در آمد و میرخان باسپاه ظفر پناه مظفر و غلام بمعسکر
 فیروزی پیوست و محمد امین خان با انواج منصور از آنجا بطی
 مرحله بموضع حجاز که بر دره کوه سواد واقع است رسیده باشاره
 او عساکر گردون متأثر بتادیب مفسدان آن سرزمین و تخریب بیوت
 و معاین آنها پرداختند و غبار دمار از روزگار سنگه آن سرزمین برانگیخته
 مواشی بسیار بدست آوردند و چون خان مذکور از تاخت آن حدود

و تزیینه عامیان سرودن برداخت بیست و هفتم ربیع الثانی با عساکر
فیروز مند پاره‌ها رسیدند بر حقایق و کبیفات آن سرزمین آگاهی
حاصل نمود و بموجب یرلیغ معلی که درین وقت باو رسید شمشیر
خان را با لشکر سابق که همراه او بود و قریب دو هزار کس دیگر
از همراهان خویش بدستور پیش آنجا گذاشته ششم جمادی الاولی
با جنود مسعود از آن حدود مراجعت نمود درین ایام کیرت سنگه
ولد راجه جیمنگه که همراه پدر خویش بود بتقدیل سده سینه
دولت اندوز گشته بعطای خلعت مشمول مکرمت شد و کشن سنگه
ولد راجه رایسنگه از وطن رسیده احراز ملازمت اشرف نمود و بعطای
خلعت سرمایۀ افتخار اقدار خست و از سولج دارالملک کابل بعرض
همایون رسید که در آنجا تهاذه دار باجور باجل طبعی در گذشت

جشن وزن فرخنده شمسی

درین فرخنده ایام میمنت برجام که از فیض تابش آفتاب
معدلت شهنشاه حق پزوه زاریه امید جهانیان روشن و برشحات سحاب
احسان گیتی خدیو گردون شکوه عرصه جهان رشک ساخت گلشن بود
جشن وزن شمسی خورشید اوج خلافت و کشور ستانی هنگامه آرای
نشاط و شادمانی و مجلس افروز عشرت و کامرانی گردید و بیست و
پنجم جمادی الاولی بیستم ایاب قریب دو پاس روز در آنچمن خاص
غسلخانه که برای این جشن همایون پادشاه خسروانی آرایش یافته
بود وزن مسعود بآئین مهیو بفعل آمد درین جشن خجسته اختر برج
عظمت و نامداری گوهر درج شصت و بختیاری پادشاهزاده ارجمند

معدت پیوند محمد اعظم بعطای خلعت خاص و پدر با ساز مرصع
و یکرنجیر نیل مورد عاطفت گشتند و جعفرخان بغایت خلعت
خاص عزراختصاص یافت و مکرم خان مقوی مخاطب بمیرزا
مکرخان گشته رایت افتخار باوچ بلند نامی افرخت و فدائی خان
بفوجداری گورکاپور از تغیر میادت خان معین گشته بمرحمت
خلعت و اسب با ماز طلا و باضافه هزار و پانصد سوار بمنصب
چهار هزاره چهار هزار سوار سر بلند شد و بعد انداز خان از تغیر
فدائی خان بخدمت داروغگی و توپخانه خلعت سرافرازی پوشید و
کیرت سنگه بغایت نقاره و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب
سه هزاره دو هزار و پانصد سوار و نصرت خان تهاذه دارغزین باضافه
پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار از آنجمله
هفتصد سوار دو اسبه سه اسبه مباحی شدند و روح الله خان از تغیر
بعد انداز خان اختر بیگی شده بغایت خلعت و باضافه پانصدی
بمنصب دو هزاره ششصد سوار مشمول انظار تربیت گردید و کامگار
خان بخدمت میربخشیدگیری اهدیان از تغیر روح الله خان معین
گشته بغایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
سیصد سوار سرافرازی یافت و از اصل و اضافه رکباته سنگه بهورتیه
بمنصب هزار و پانصدی نه صد سوار و فضل الله خان بمنصب
هزار و پانصدی شش صد و پنجاه سوار و ملتفت خان از کومکیان
دگر بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و صالح خان بمنصب

هزار و پانصدی در صد و پنجاه هزار و مئتمین بنده به منصب
 هزاری و هزار هزار و مغولخان بمنصب هزاری هفت صد سوار
 و یک تاز خان و سید یادگار حسین هر یک بمنصب هزاری چهار
 صد سوار مفتخر گردیدند [و راجه اندرمن دهندهیره از کومکیان بود]
 هنگامه باضافه پانصدی صد هزار بمنصب هزار و پانصدی پانصد
 سوار و کونداجی دکنی عم محمد قلی خان که کیفیت احوال و
 حقیقت نیک مراحمی او سبق ذکر یافت چون درین هنگام
 بموافقت خان مذکور تودیق ادراک شرف اتمام یافته بود بعنایت
 خلعت و اسب با ساز طه و شمشیر با ساز میفا کور انعام در هزار
 روپیه و بمنصب هزاری هشت سوار سرمایه میاهات و کامرانی
 اندوخت و کشن سنگه ولد راجه رامسنگه که تازه از وطن بسده منجه
 رسیده بود بمنصب هزاری پانصد سوار مرافراز گشته بکنور کشن
 سنگه مخاطب شد [و عبد الرحمن بن نذر محمد خان بانعام پنج
 هزار روپیه و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان بانعام چهار
 هزار روپیه و باقی محمد برادر خرد او بانعام سه هزار روپیه و خوشحال
 بیگ کاشغری بمرحمت شمشیر با ساز میفاکار [و محمد منصور برادر
 عبد الله خان والی کاشغر بمطاب ناصر خانی و عنایت جیفه مرصع
 و یک زنجیر فیل و انعام پنجاه هزار روپیه و ناصر خان ولد امیر الامرا
 بمطاب ظفر خانی مطرح انوار عاطفت گشتند] و سید محمد قنوجی
 بانعام چهار هزار روپیه و حکیم مومنا بانعام هزار روپیه و نعمت خان

و محمد وارث و جمعی کثیر هر یک بانعام یک هزار روپیه کامیاب
 عنایت پادشاهانه گردیدند و سه هزار روپیه بزمرد نغمه سنجان
 و سرور سربان عطا شد و آن جشن خسرویه تا سه روز جهانیان را
 سرمایه نشاط و پیرایه انبساط بود بخت و ششم ربیع الثانی رستم بی
 ایلچی عبد العزیز خان بمرحمت خلعت فلخر و شمشیر هر دو با ساز
 مرصع و اسب با ساز طه و یک زنجیر فیل و انعام می و چهار هزار
 روپیه و همراهانش بانعام شانزده هزار روپیه و خوشحال بیگ ایلچی
 صبحان قلی خان بعنایت خلعت و اسب با ساز طه و شمشیر و سیر
 هر دو با ساز طه و سیر هر دو با ساز مرصع و یک زنجیر فیل و انعام
 می و چهار هزار روپیه و یار محمد پسرش بمرحمت خلعت و زنجیر
 و انعام یک عدد اشرفی پنجاه مہری و رفیقاش بانعام چهار هزار روپیه
 مشمول مراحم پادشاهانه گشته رخصت انصراف یافتند از اول تا
 آخر پسر غیر بخارا و رفقای او فریب در لک روپیه و با ایلچی بلخ
 و جمعه او یک لک و پنجاه هزار روپیه عطا شد و ایشم بی مرستاده
 والی اورکنج بعنایت خلعت و انعام شش هزار روپیه نوازش
 یافته مرخص گردید و از روی عاطفت یک قبضه خنجر مرصع گران
 بها مصحوب او برای والی مذکور ارسال یافت و بیست هزار
 روپیه بار حواله رستمده از امتعه هندوستان خرید نمود جهت موسمی الیه
 بیرک در خزانه احسان پادشاهانه برای خواجه موسمی و خواجه
 زاهد که از خواجہای جویداری اند هر کدام پنج هزار روپیه مصحوب
 کسان آنها مرسل گشت - از موانع این ایام آنکه از نوشته وقایع نگاران
 صوبه دل پذیر کشمیر و عرشد داشت مراد خان زمیندار بخت معروض پادشاه

خلافت گردید که خان والا دودمان عبدالله خان والی کلشفرکه بولمرس
خان پسرش برو مسئولی شده بود با اهل و عیال و معدودی از ملازمان
خویش غارت زده بی سامان بقصد توسل و التجا باین دولت
غیض قرین که ملجای سلاطین و مرجع خواتین است روی عزیمت
از ولایت خویش بدان صوب نهاده و خواجه اسحاق که چنانچه در
مقام خود گزارش یافته از جناب سلطنت و جهانپانی برسم سفارت
بدانصوب دستوری یافته بود درین حالت بدو ملاقی شده خان مذکور
را در رهائی ازان درطه ممد و معاون گشته است و عقرب بکشمیر
بهشت نظیر خواهد رسید حضرت شاهنشاهی که ذات قدسی
ملکاتش مصدر اعطاف الهی و منبع الطاف نامتناهی است باحتماع
این خبر از کمال رأیت و قدرانی پرتو تفقد و مهربانی بحال آنخان
معادت نشان انگنده خواجه صادق بدخشی و میف الله را بجهت
تقدیم مراسم مهمانداری آن سلاله خوانین تعیین نمودند و یک
قبضه خنجر مرصع گران بها و جینه مرصع و یکصد دانه مرصع
از عربی و عراقی و ترکی چندی از آنها با مال مرصع طلا و دوزنجیر
فیل و برخی از ظروف طلا و نقره و قدری معنده از ملبوسات
و زخائب اثواب و خیمه و خرگاه و نقایس فرش و سایر اسباب
تجمله مصحوب آنها احوال داشته حکم فرمودند که فرستاده
بکشمیر شتافته آنجا بآن والا دودمان ملاقی شوند و حکم شد که
تا رسیدن خان مسطور به پیشگاه حضور لامع النور بلوازم مهمانداری
قدیم نمایند و بیرایع گنای مطاع دوبرر خان صوبه دار کشمیر صادر شد
که چون بدان خطه دلیلی رسید از مرکز اشرف و اعلی سامان جمیع

ضروریات و ما یحتاج آنخان و تبع قدر نموده و مبلغ پنجاه هزار روپیه
از خزانه آن صوبه داده هرگاه روانه درگاه ملاطین پناه گردد خود همراه
گشته خان مشار الیه را بدرگاه خلافت رسانند و بمحمد امین خان
صوبه دار لاهور فرمان شد که چون بآن مرکز سلطنت وارد گردن لوازم
اعزاز و اکرام و مراسم نیکو داشت و احترام بعمل آورده وظائف ضیافت
بروجه لائق تقدیم نماید و پنجاه هزار روپیه از مرکز خاصه شریفه و
مبلغی کرانمند در برخی امتعه از جناب خود بدهد و همچنین
بجمیع حکام و فوجداران که بر مرز راه بودند حکم شد که جا بجا
مراتب مهمانداری بظهور رسانند و از حدود متعلقه خویش
بآئین شایسته بگذرانند و در هشتم شوال سال یازدهم از جلوس
همایون بظاهر دار الخلافه رسیده در یکی از بساطین نزهت آئین
اغرایاد فرود آمد و در آنجا باشارا والا لوازم ضیافت چنانچه شایسته
جلالت قدر و شان این دولت کرامت نشان باشد بتقدیم رسید
و خانه رستم خان مرحوم که سرمنزلی عالی دلنشین است
برکنار دریای جون و از مرکز خاصه شریفه فرش و دیگر لوازم
آن مهیا گشته رونق و صفای تازه یافته بود بجهت نزول آنخان
والا مکان معین شد و قرار یافت که یازدهم ماه مذکور داخل
دار الخلافه گشته بدراک ملاقات فائز البرکت خدیو جهان که
مروزان گیتی و سرافرازان کیهان را هوای تمنای آن در سراست
تامینات گردد دران روز بموجب حکم والا زید اصراعی عظام جعفر
خان که مدار مهم این دولت گیتی اعتصام است با اسدخان بخشعی
خدمت تا بیرون شهر پنبوه گشته با احترام تمام آنخان والا مقام را بدرگاه

اقبال آوردند و چون داخل قلعه مبارک شد بامرا علی رکن السلطنت
جمع فرمایان او را از راه باغ حیات بخش بمسجد همايون غسلخانه
که عبادتگاه خاص پادشاه حق پرست است و ملاقات خان موسی
الیه را آنجا مقرر شده بود آورد و حضرت شاهنشاهی ساعتی
قبل از نماز ظهر خرامش اقبال بآن بقعه قدسیه فرموده خان
مذکور را از احراز لقای میمنت قرب فیض اندرز و نصرت آگین
ساختند و بسخنان تفقد آمیز عطوفت پیرا عاطفتهای پادشاهانه
بجای آوردند و چون وقت نماز در رسید بآنین معبود نماز ظهر بجماعت
ادانموده بعد فراغ از نماز آن خار رفیع منزلت را بمنزل رخصت
فرمودند و پیشکاران پیشگاه سلطنت را فرمان شده که هر روز از انواع اطعمه
و اشریه بنوعی که سزادار این دولت مهیو بحضرت باشد از سرکار خاصه
شریفه سامان نموده بآنین شایسته میفرستاده باشند و همواره
شهشاه مکرمت پرور مهربان آن سالک خوانین را بملاطفت گوناگون
یان و شان میفرمودند و خاطر غمدیده رنج کشیده اش را باظهار آثار
قدر شفای و نفوت پروری مسرور ساخته انواع دل جوئی و کرم خوئی
بظهور میرسانیدند و نفوتی دیگر عاطفت خورانه خان مذکور را در باغ
حیات بخش از فیض حضور قدسی سرور کامیاب ساختن بالجمله
آن حشمت پناه مدت هشت ماه قربین خرمی و شادکامی و مشهود
امراز و احترام در دار الخلافه شاه جهان آباد بحر برده از کثافت و
محنت سفر برآمده و بمیاس اعطاف بیگران خدیو زمان غبار مکاره
و نوائب روزگار که بانقضای گردش چرخ دوار او را روی نموده
بود از صفحه خاطر زدود و چون عزیمت طواف حرمین شریفین

و آن هما الله قدرا و جلاله پیش نهاد همت ساخته دران اراده فرموده
رموخ داشت پس از انقضای مدت مذکور باحراز آن مقصد امنی
مرخص گشت و هنگام رخصت حضرت شاهنشاهی آن شوکت مرتبت
را دگر باره بانجمن حضور طلب داشته انواع تلطفات و مهربانیا
بجا آوردند و باشاره والا کارپردازان پیشگاه سلطنت سامان و
لوازم و محتاج آن سفر میمنت اثر بر وجه لایق نمودند و برلیع
کرامت نشان بصوبه داران و حکام و فوجداران از دار الخلافه
شاه جهان آباد تا بندر صورت صادر شد که آن ربیع قدر را از
حدود متعلقه خود بآنین شایسته بگذرانند و مهماندان بدستور
هنگام آمدن معین شدند و از اول تا آخر مبلغ ده لک روپیه از
خزانه پادشاهانه باد عائد گردید غره رجب بعرض اشرف رحید که
خان دوران صوبه دار اودیسه باجل طبیعی رخت هستی بر بخت
سینهم دانشمند خان از تغیر محمد امین خان که چنانچه گزارش
یافته بود بعد فراغ از مهم یوسف زئی بصوبه داری دار الخلافه تهور
تعیین یافته بود بخدمت جلیل القدر میرانجهدگیری بر بلند گشته
بعطای خلعت خاص و قلمدان مرصع نوازش یافت و درین ایام عاطفت
خسروانه پادشاه زادهای عالیقدر و اعتبار امرای نام دار را بعطای خلعت
زمستانی قامت امتیاز برانراخت ارسلان خان و بقوجداری سلطانپور
بلهری معین گشته بمذایمت خلعت و اسب از اصل و اضافه بمنصب
هزاری هشت صد سوار دو اسبه سه اسبه مرانراز شد و خواجه پهل

بقاعه دارى گواليار از تغير معتمد خان منصوب گردیده بعنايت خلعت و اسب و خنجر و خطاب خدمتگار خاني مياهي شد و خدمتگار خان بخدمتگذار خان مخاطب گشت نوزدهم ابراهيم خان که از صوبه دارى دار السلطنة لاهور معزول شده بود باحرار ملازمت اکسير خاصيت چهره سعادت بر افروخت و مير خان و هادي خان که در سلک کوميان محمد امين خان بودند بتقبيل سده سنيه فائز گرديدند و عنايت خسروانه مير خان را بعطاي خلعت نواخت و عبد النبي خان فوجدار متبرا از آنجا رسیده دولت زمين يوس دريافت درين اوقات چون از سوانج بنگاله بعرض همايون رسيد که آغاميان مردود دگر ياره از راه نا عاقبت انديشی قدم جرأت و جسارت از حد خوبش پيش نهاده با لشکری انبوه و نوارده عظيم بر سر کواھتی که مرحد ولايت بنگاله احست آمده اند و بغاير عدم وصول مدد بسيد نيروز خان تهايه دار آنجا آن دو حيرتان بر قلعه کواھتی امتيلا يافته خان مذکور با اکثر همراهان بمردی و مردانگی نفع جان در راه عبوديت در باخته است زای عالم آزاي چنان اقتضا نمود که یکی از عمدهای آستان سلطنت با لشکری از پيشگاه حضور بدفع ننگه آن عاميان مقهور و بی ديفان از خدا دور معين گردند و برخی از عساکر کوميان آنصوبه نيز بهمرأهان خوبش ملحق ساخته بتدابير و تنبيه آن گروه خدايان پزوه پردازن بنا بر آن راجه رانمنگه بکفايت اين مهم معين گردید و بيست و يكم ماه مذکور بعنايت خلعت و اسب با ساز طلا و جمدھر با علاقه مروريد مورد نوازش گشته مرخص شد و نصير خان و کيسری سنگه بهورتيه و رکھناته سنگه ميرتيه و بيدرم ديو

ميصوبيه و جمعی ديگر از عمدها و منصبداران و هزار و پانصد احدى و پانصد برق انداز باو تعيين يافتند •

خانمه

پاس و نيابش ايند بی همتا را که بدستيارى نخت بلند و پيشکاري طالع ارجمند ده ساله سوانج ايام سلطنت و کلم رانی و اعوام خلافت و جهان ستاني گيتی خديو مهر انسر شهر مهرير شهنشاه عالم گير بطريزي بدیع و اسلوبی منيع که پذيرای طبائع دشوار پسندان کار آگاه سخندانى و دقائق شفايان رموز الفاظ و معانی تواند بود بی شائبه مبالغه و اطرا خگاشنگ کلک نکته منج معني پيرا گردید و ازان وقائع دولت آثار الواح صحائف روزگار و اوراق دفاتر ليل و نهار زينت جاويد پذيرفته بميامن نهر مناقب و مآثر و ذکر معالي و مفاخر آن ازلنگ نشين کشور باطن و ظاهر نام اين گمنام بر جريدۀ ايام ثبت افتاد •

لمولفه • نظم •

صد شکر که اين شگرف نامه • پيراسته شد بکلم خامه
ديباچه هشميت و جلال اسف • فهرست دفاتر کمال است
دستور خلوک شهر ياران • آويند گوش روز گاران
هر لکنه او هزار دفتر • هر نقطه درو هزار گوهر
منکر تو که ساده است گفتار • اين شاهد ساده هست پرکار
گردم بشگرف کزى کلک • بس گوهر بی بها درين سلک
صد رخنه بدل نگندم از فکر • تا شانه زدم بزلغ اين بکو
طهم تا نقش اين رقم هست • بس نقش بدیع از قلم هست

بسیار رسید خواب و آرام • کین نامه گرفت حسن انجام
اکنون خامه حقائق نگار برخی از شرائف اطوار و کرائم اخلاق آن
خدایو انفس و آفاق که جداگانه طراز نگارش یافته در ذیل این صحیفه
اقبال ثبت نموده شاهد کلام را بدان زیور اختتام می بخشد •

گزارش برخی از کرائم عادات و شرائف صفات این خدیو کامل الذات

چون ایزد جهان آفرین آن پایه امزای اورنگ دولت و دین را
مورد انظار فضل و کرم و مطرح انوار تربیت و نوازش خویش
ماخته در خلانت و سروری بر تبه اکملیت و برتری از فرمان رویان
گیتی یگانه و ممتاز خوانده لاجرم ذات کرامت سماتش را بحلیه
ملکات فاضله و اخلاق کامله انسانی پیرایه سعادت جاودانی
بخشیده تا بشرائف اوصاف و خصائل و جلال مناقب و فضائل
نسخه ایمان کامل باشد و بوفور حق شفاهی و دین پروری و فرط
نصفت شماری و معدلت گمتری مقتدای خواقین دین دار
و پیشوای سلاطین عادل چنانچه صورت این معنی بر مرآت خاطر
دیده وزان هوشمند و آگاه دامن حقیقت پیوند از تتبع مراتب شمائل
و عادات و تصفح مدارج تائیدات و سعادات آن حضرت جلوه ظهور
دارد و راقم این صحیفه مآثر اقبال بگزارش برخی ازان چهره آرای
شاهد مقال گشته بدان تقریب برای خسروان جهان و مرفرازان
کیهان جریده اخلاق می پردازد که آن گروه و الاشکوه را دستور العمل
دولت و بنیاداری و قانون الادب و حشمت و کامکاری باشد - آن بادشاه

خدا آگاه باقتضای سعادت فطری و نیک بختی ازلی بکمال
رموخ در مراتب دین مبین و نهایت ثبات و استقامت بر جاده
شرع مطهر حضرت خاتم المرملین صلوات الله و سلامه علیه و علی
آله و اصحابه اجمعین چنانچه آثار آن بر روی روزگار آشکار است
متصف و موموم اند - و از مذاهب اربعه معتبره اسلامی بمذهب
حنیف امام ائمه حضرت امام اعظم قدس الله سره اکرم که از فروغ
مشکوٰه هدایتش حریم کعبه دین و ایمان روشن و انوار برکات
مجهداتش بر اقطار ارض و ارجای جهان پرتو انگن است عاملند
و جمیع عقائد و اعمال آن برگزیده ذو الجلال بر طبق اصول محکمه
و فروع متقنه طائفه حقه حنفیه است - تقوی و صلاح و زهد و توریع
آن حضرت بمرتبه ایست که متقیان روزگار و ورع کیشان پرهیزگار
از تتبع مراتب احوال سعادت منوال حلقه ارادت در گوش و غاشیه
پیروی یردوش دارند - آن مورد تائیدات آسمانی با وجود جمعیت
اسباب حشمت و کمرانی هم از ریمان من شباب و عفتوان ایام
جوانی که موسم نو بهار عشرت و شادمانی و هنگام غلبه و استیلا
هونجس نفسانیت از جمیع مناهی و ملامی و مسکرات و محرمات
منحصر و نفوراند و از رمائی نشاء توفیق هیچگاه مانند هوا پرستان و
غفلت پیشگان لب بشر و حقیق نیالوده بوی مسکرات و مغیبرات بمشام
پرهیزگاری آن حضرت نرسیده - و از کمال عفت نفس قدسی
سروش هرگز طبع مبارک جز با شرائف حائل و زوجات مکرمات
مقارنت و مضامعت نجسته و از مبادی غلوای شباب تا این هنگام
میمنت آغاز خجسته نرجام که من کرامت قرین منزل خمسین را

معمیاب بمذات برکات و الوف معادات ساخته میل به نسوان محرمه
در خاطر اشرف اطهر که جلوه گاه دوشیزگان حجله غیب و آئینه
خانه شواهد اسرار الهی است نقش نه بسته - با آنکه بزم آرایان
عشرت و هنگامه پیرایان نشاط از مطربان خوش آواز و سازندهای
دلنواز و نوا سنان نادر ترانه و سرود مرایان سرآمد یگانه از هر
صنف و گروه در پایه سرپر گردون شکوه مجتمع اند از کمال تقدس
و تشرع و حق پرستی باستماع سرود و ساز توجه نمی نمایند - و جز
هنگام جشن و سرور و اوقات طرب و سرور که باقتضای آئین شهنشاهی
و رعایت آداب جهان پناهی ارتکاب صحبت طاز و نوا ضرور است
هنگامه رود و سرود در بزم مقدس انعقاد نمی یابد لمولفه شعره
فکرده بهر رضای خدای عز و جل
نه چشم سوی غزال و نه گوش سوی غزل

آن خدیو قدسی شیم بلباسهای نامشروع و زینتهای محرم اگرچه شان
سلطنت و شکوه دولت را مقانی نیست تلبس و تزیین نمیفرمایند و
هیوسته لباس مبارک از اثواب فاخره منشرعانه است - و زواهر جواهری
که از پوشش آن حضرت زیب و فر می یابد آنچه محتاج نگین
خانه است بجای طلا بر سنگ یشب تمبیه یافته تاشروع و مباح
باشد - از کمال پاکیزگی طینت و طهارت جبهات همیشه با وضو میباشد -
و با صلوات مفروضه جمیع سنن و نوافل بی شایبه ملال و تکامل ادا
نموده تاخیر نماز از وقت مستحب روا نمیدارند - و روزه ماه مبارک
رمضان سفرا و حضرا بر غیبت داشته - در سایر ایام متبرکه نیز بقیوت
تایید ازلی و نیروی توفیق آسمانی صائم می باشند - و در ماه

مبارک میام ادای سنت تراویح ضمیمه رواتب عبادات آن پادشاه
حق پرست است - و مرتباً سر آن ماه فرخنده بادای طاعت و عبادات
و افاضه خیر و مبرات و قیام بصوالح اعمال و التزام شرائف احوال
و کام بخشی و فیض رساندن خلایق و تحصیل خشنودی و رضای
خالق اوقات فائز البرکات مصروف ساخته در عشره اخیره بسنت
سلیقه نبوی در مسجد قدسی احلس غلخانه معتکف میشوند و
درین ایام بنام همت و همگی نهمت روی توجه بجناب کبریا آورده
در آن خلوت قدس شب و روز به سجود عبودیت نامیده افزور و بحسن
خضوع و خضوع از درگاه صمدیت فیض الدوزاند - و در جمعات تشریف
حضور بمسجد جامع می برند و اقامت نماز جمعه هیچگاه از روی
احتیاط بی وقوع مانعی قوی از آن حضرت فوت نمیشود و هرگاه موب
جاء و جلال در دار الخانه شاه جهان آباد و یا شهری دیگر اقامت
داشته باشد چون عزم توجه بشکارگاههای نواحی شهر می نمایند اول
هفته نهضت اقبال بر موده روز پنجشنبه لوا می مراجعت به شهر
می افزارند تا فتور در ادای نماز جمعه نشود و گاهی که شکار دو
هفته یا بیشتر پیش نهاد خاطر والا گردد در یکی از جوامع قصبات
بزرگ که نزدیک باوردی معلی باشد نماز جمعه می کنند - و در
میدین خواه سفر و خواه حضر بمصلی پرتو حضور گسترده با گاه
مسلمین نماز عبد بجماعت میگزارند - و در لیالی متبرکه باحیای
شب که طریقه زنده دلان خدا طلب است پرداخته از انوار فیض
الهی چراغ افزور بخت و سعادت اند - با آنکه بصحبت مشایخ کرام
و اعظام دین و سالکان مسلک حق و یقین از مواهب قلبی و فتوحات

باطنی چندان سرمایه گرفته اند که بارشاد و هدایت مستعدان آن احوال و مستحقان آن نوال را زکوة لصاب کمال می توانند داد از غایت حق طلبی و خدا جوئی پیوسته خاطر عاقل آن قبله مقبلان جویای محبت فقرا و عرفا و صاحبان امت و در هر کس نشانی از مقصود اصلی و مطلوب حقیقی می یابند سلسله جلبان طلب اند. تقدس و تألّه و روحانیت و تیرگی آن خدیو قدسی خصال دران پایه است که خاطر ملکوت ناظر باحتیقای لذات جسمانی و مشتهیات نفسانی با آنکه حلال و مباح باشد نیز راغب نبست و پیوسته بر ریاضات بدنی از تقلیل غذا و التزام سهر و کثرت صوم و مواظبت عبادات شافه در تصفیة روح و تلطیف سرو تنزیه باطن میکوشند و همواره عبادت و پرستش کردگار جهان و ذکر و یاد خالق زمین و آسمان پیش نهاد همت حق پزده داشته به تحصیل کمالات حقیقی و انخار نعم روحانی اسباب دولت جاودانی فراهم می آورند و غرض از سلطنت و سروری اعلای اعلام دین پروری و مقصود از خلافت و برتری تشیید ارکان شریعت گستره دانسته در ترویج قواعد دین مبین و تفهید احکام ملت متین و محو رسوم ضلالت و جهالت و رفع آثار بدع و احو و منع ظهور مناهای و ملامی روح مقدس حضرت رسالت پناهی را صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه از خود خشنود می سازد چنانچه بمیان مسامی مشکوره آن حضرت دین حلیف و ملت بیضا را درین کشور نفیض پیمرا قوت و استیقای دست داده که در زمان هیچ یکی از فرمان دهان با داد و دین غیر از عهد سعادت مهد خلفای راشدین مهدیین رضوان الله

علیهم اجمعین مثل آن صورت وقوع نیامده. از برکت مسلمانی آن حضرت در معابد شرک و مفاک ضال گرد بی رونقی بر چهره بدان نشسته و زنا تعلق بت پرستان از کیش و آئین کنیری گسسته یوما فیوما آثار کفر و جهالت در کاهش و انوار اسلام و ایمان در افزایش امت چه در مستقر اورنگ سلطنت و چه در اطراف و اکفاف این مملکت. پیر بسطت پیوسته جمعی از کفار ضلالت شعار شرف اسلام در می یابند و در پایه «ریر گردون شکوه هر کس از ان گروه بدالت سعادت اراده مسلمانی میکنند ناظران مهم شرعیه او را بعینه بارگاه خلافت حاضر آورده باشاره معنی تلقین کلمه طیبه می نمایند و حضرت شاهنشاهی بجهت تالیف قلوب سایر اهل غوایت آن تریق را بخلعت و انعام نقود و دیگر عطایا و مواهب بر وفق درجات احوال آنها می نوازند و برخی را که از قوم خود امتیازی دارند بی واسطه بزبان حق ترجمان که مفتاح خزائن صدق و ایمان است تلقین شهادتین نموده بدین الاقرار می یابند می سازند لولفه

بعهد خسرو دین پرور سلیمان قدر

گسسته امت ملیمانی از میان زنا

توان براف ضلالت کشید از ان سدی

ز بس که شد بت سنگین شکسته از کفار

احکام شریعت غرا و ملت بیضا بجمایت دین پروری آن حضرت چنان کامیاب نفاذ و جریان است که اگر بدعوی بی نوائی و تظلم کمترین گدائی از محکمه قضا رقم احضار بنام یکی از اعیان

وامرا صادر شود امتثال مثال را مجال تاخیر و اهمال ندارد
و خواه و نا خواه حکم شرع شریف و نفوی ملت مذیف را گردن
اطاعت می گذارد لمولفه
• شعر •

گیاه خشک کند دعوی از طرارت خویش
بآفتاب زدار القضا رود اعلام
تصاص اگر طلبد شمع کشته را آتش
حدیث باد بود خیبر باد با ایام

و همچنان که قبل ازین درین دفتار دولت مآثر سابق ذکر یافته
دریافته هریر سلطنت و سایر بلاد و اقطار ممالک محروسه
محتسبان نافذ حکم بجهت منع مفکرات و رفع محرمات مقرر
ساخته اند تا خلایق را بقهر و زجر ازین باز داشته رهنمون طریق
صلاح و سداد و مانع ارتکاب فجور و فساد باشند چنانچه در هیچ
جا احدی از رعیت و سپاهی بلکه بندهای عمده بادشاهی
را جرأت بر اظهار و اعلان مناهیه و ملامتی نمانده و ترویج امر
حتساب درین مملکت گردون فسحت بدین غایت از خصائص
احکام این بادشاه دین پناه است و در موالف ایام چندان
رواجی نداشته و جز نامی از آن نبوده لمولفه
• شعر •

دولتش تا حاصی اعلام شد • دین همی بالذ بخویش از عز و شان
احتساب شرع را از حکم او • مدرة بر دوش است چرخ از کبکشان
صفت عدل و نصیحت آن خدیو کامل عادل را دندری جداگانه
باید تا به نیروی تگاپوی کلک نکته منجی معنی طراز در روزگاری
دراز یکی از هزار و اندکی از بسیاریا بمنصه اظهار تواند آمد در

زمان فرمان روائی و خلافت آن حضرت ظلمی اگر رفته برگزشتگان
و پیشینیان امت که ادراک این عهد سعادت مهید نموده از ظل
حراست و فیض عدالت بادشاهانه محروم بوده اند لمولفه • شعر •

بدوران عدلش که پاینده باد • متمدیده کس ندارد پدید
بآهن رحمد گرز عدلش خبر • پدای درخت آب گردد نبر
کند سیل اگر خانه را خراب • شود زهره ابر از بیم آب
زدربا بگشتی رسد گرزبان • گهر گیرد از بحر هم سنگ آن

با آنکه خلاصه اوقات فرخنده سعادت صرف داد دهی خلایق
و پژوهش حال رعایا و زیردستان نموده هر روز بی تخلف دیوان
عدالت میکنند و میر عدل و داروغه عدالت تعیین نموده اند که
متظلمان و داد خواهان را پیشگاه عدالت حاضر آورده مطالب و
مقاصد آنها را بعرض والا میرسانند از غایت اعتنا و اهتمام بشان
این امر جلیل یکی از معتمدان بارگاه خلافت را معین ساخته اند
که اگر متصدیان عدالت در عرض مدعی و انجام مطلب بعضی
ملهوفان بنابر اغراض نقصانی تاخیر و تعویق و مدهانه و محاصره
ورزند و آن مستغنیان بدو رجوع نموده عرائض مشتمل بر حقیقت حال
خویش باو دهند تا آنها را بنظر انور رساند و در خلوات قدس آن
تظلم نامها بمطالعه اشرف میرسد و جواب مطالب آن فریق بخط
مبارک بر حاشیه آنها طراز نگارش می یابد - و از شرائف تاییداتی
که آن دست پرورد لطف خاص ایزدی بدان کرامت اختصاص
یافته آنست که عقل و حکمت و عدل و رأیت و ضبط و مبادعت
و خدا پرستی و شریعت پروری را چنان با هم ترکیب و امتزاج

داده اند که در نظم و نسق مملکتی بدین وسعت و حفظ و حراست دولتی باین عظمت جز حدود و سیاست شرعیه که متکفلان امور ریاست کبری و متکلمان باز ناموس خلافت عظمی را اجرای آن ناگزیر است بکار نمیبرند و هرگز باقتضای قوت غضبی و هوای نفس و شهوات طبع بتخریب بذلی حیات فردی از افراد نوع انسان که بدائع صفات و شرائف و دائع آمیزگار جهانند حکم نمی فرمایند - و هیچ یک از پادشاهزادهای کامگار و لا تبار و امرا و نوینان رفیع مقدار که بنظم مهام صوبه و ولایتی ازین کشور و جمع قیام دارند از بیم باز پرس قهر و عتاب پادشاهانه بقتل احدی جرأت نمی توانند کرد - جمعی که مصدر تقصیرات و مستحق عقوبات عده باشند از عرایض حکام و صوبه داران و نوشته و قانع نگاران حقیقت حال شان بمصامع حقائق مجامع می رسد و چون از درگاه معلی بر وفق شریعت غرا حکم سیاست آنها صادر میشود بیامام میروند و در پیشگاه معدلت خسروانه وضع و شریف و ادانی و انامی را مواخذه و باز پرس یکسانست و در اجرای حدود شرعیه امرا و اعیان و فقرا و بی نوایان از هم متمیز نیستند - هرگاه یکی از عده های بارگاه خلافت در مراتب خدمت و مراسم عبودیت مصدر زلتی شود که بحکم توره سلطنت و پادشاهی و آئین فرماندهی و جهانبانی تادیب و گوشمال او لازم و مستحق باشد بعزل از خدمت و سلب رتبه عزت و اعتبار و برطرف کردن منصب و جاگیر با کم کردن منصب در خور جریمه و تقصیر تنبیه و تادیب می باید و پس از چندی اگر جرمش قابل عفو باشد مورد فضل و بخشایش

و مشمول کرم و نوازش می شود و همچنین سایر بندهای آستان والا که جرم و خطائی از آنها سرزند بدین عنوان متنبه و متادب میگردند و این معنی در حقیقت همین تربیت و بنده پروریست که سرمایه اصلاح احوال و پیرایه تہذیب اخلاق و اطوار بندهای ناهنجار میگردند - و صفت عفو و جرم بخشی و خطا پوشی و عذر ندوشی آن مظهر لطف و احسان و رحمت آنریدگار بحدیست که در ایام قنوت و زمان اختلال ملک دولت که آن حضرت برهبری تابد آسمانی پذیرفته رایت عزیمت از دکن برافراخته متوجه مہدقر الخلاء گشتند و عساکر نصرت مآل را با اعدای بدسگال محاربات عظیم روی داد و آویزشهای سترگ اتفاق افتاد و عاقبت الامر بیداری نصر و امداد ایزد متعال و اقتضای حکمت و مشیت قادر ذوالجلال سریر سلطنت و اقبال و اورنگ عظمت و استقلال بفر جلوس همایون زیب و زینت یامت جمعی که از بیدولتی و کوتاه اندیشی رخ از سعادت ارادت و هوا خواهی آن برگزیده الهی تانده غبار مخالفت بر فرق روزگار خود بیختند و در معارک و حروب که آن حضرت با اعدای صعب آرا بودند تیغ جسارت بر روی مبارزان جنود دولت کشیده چون ازوم و حیا برخاک - قاهمت ریختند و گروهی که در برخی موافق هیچ از نفاق و دو روئی روی بغت از عسکر ظفر اثر بر تافتند و براہ عصیان منشی و خلاف اندیشی شتاندند و مجموع مزارار صنوف عتاب و بی توجهی بل مستحق عقوبات عظیمه شده بودند از کمال فضل و کرم جبلی بموجب ایدمندی که • مصرع •

در عفو لذتی است که در انتقام نیست

جرائم و زلات همه بخشیدند و هیچ یک را باظهار سوء کردار
خجلت نداده و در انعام بر تقصیرات شان کشیدند - حیا و شرم
و مردمی و آرزو آنحضرت بغایتی است که هرگز کلمه رکیک و
حرفی مستهجن بر زبان گهر بیان جریان نیامده و هیچگاه سخنی
که موجب شرمندگی و انفعال و باعث هتک عزت و تقبیح حال
کسی باشد بر وی او نرموده اند

لمولفه • شعر •

حیای عالم با او است و این عجب نبود

که چشم عالمیان است و چشم جای حیا است

از غایت بزرگ نهادی و والا نژادی رفاهیت پایه شناسی و
قدردانی با فرقه سادات عظام و طایفه مشایخ کرام و زمره علمای
اعلام مراسم توقیر و تجلیل و لوازم اعزاز و احترام باقصی الغایه
رعایت فرموده پاس عزت این گروه را اساس بارگاه سروری و
مرفرازی میدانند و در ایوان عدل و داد چنان کشاده پیداشانی
می نشینند و نرم خونی و مهربانی با متظلمان و داد خواهان بکار
میبرند که آنها را در عرض مطلب و مدعی هیئت محفل سپهر
مهاکل بند و هشت بر زبان نکذاشته بی شایبه خوف و بیم مقاصد
و مدعیات خود به شرح و بسط تمام و بمبالغه و اطلاق در کلام
معروض میدارند و از آن بهیچ وجه آثار ملالت و نوافسندگی حال
اشرف ظاهر نمیشود و باین طیب خلق و کشاده پیداشانی لطیف
دور باش شان و شکوه و مهابت عظمت و جلال آن تهرمان گهور
اقبال که زهره گداز اکسره ایام است و ترک بهرام را از نهیب آن لرزه

بیم و هراس بر اندام طیش و تندبی و عجلت و اضطراب در هیچ
دلب از آن خدیو خورشید قدر ملک جناب مشاهده نگشته - در کارها
فہایت غور و تأمل و دور بینی و ملاحظه اطراف و عواقب آن بکار
می برند و هرگز امری از امور که خالی از مصلحت دین
و دولت و خیریت و صلاح جمهور باشد از آن حضرت بظهور
نمی رسد - ثبوت و آگاهی در مراتب سلطنت و پادشاهی در آن پایه
که حقایق معاملات هر صوبه و سرکار همواره بر سبیل تفصیل
روزنامه وار از نوشته های موانع نگاران که جایجا معین اند
بموقف عرض اشرف و حمید جزئیات و کلیات کیفیت زیست
و سلوک صوبه داران و حکام و عمال در پیشگاه جاه جلال سمت
انکشاف می یابد و بادتنضای عدالت و نصفت پاداش حسن
عمل و کبفر سوء کردار هر کس میدهند - و از غایت اعتنا و اهتمامی
که با تکشاف احوال ملک و دولت دارند در هر صوبه و - و کار بغیر
واقعہ نویس مقرر - یکی از معتمدان بیغرض کار آگاه حقیقه معین
فرموده اند که سوانح و حقائق آنجا بی اطلاع دیگری نوشته بدرگاه
آسمان جاه ارسال دارد تا اگر واقعه نگار مقرر بغیر غرضی در
نگارش برخی امور از نفس الامر تجاوز ورزیده باشد از نوشته او
حقیقت حال در جناب سلطنت و جہالبانی درجه ظهور یابد و
ببرکت این هوشیاری و خبرداری نیکی و راستی بر کردار متصدیان
اشغال و مهام غالب گشته از افعال نکوئیده و اعمال ناپسندیده
محترز اند

لمولفه • شعر •

دل روشنش آگه از کار ملک • عیان نزد او جمیع احوال ملک

از احوال مردم چنان نکتہ یاب که داند چه بینند شبها بخواب
از مراتب جود و احسان و فضل و اصطناع آن رونق افزای کارخانه
ابداع کلک نکتہ پرداز تا کجا داستان طراز تواند شد شرائف خیرات و
کرائم مبرات و صنوف اندرارات و اکرامات چندانکه ازان مظهر الطاف
الهی بمنصه ظهور رسیده عشر معشار آن از اعظم سلاطین کامکار
و خوانین گردون اقتدار در تمام ایام دولت و مدت سلطنت روی
نداده و انوار صدق اینمعنی از مواهب عالیه و انعامات سامیه
آنحضرت که این دیباچه نسخه مفخر و معالی بذکر بعضی ازان
مشحون است بر مرات ضمیر همگان پرتو امکن میگردد. و از جمله
آن سترگ بخششها عفو کردن باج غلات و حبوبات و وجوه را هداری
و محصول اقمشه و دیگر اموال سایر است در کل ممالک محروسه و
تمام قلم رو دولت قاهره از فرقه مسلمین خصوصاً و عفو کردن بعض
وجوه مذکوره از کافه رعایا و قاطبه برابا عموماً که مجموع آن هر ساله
مبلغ می لک روپیه می شود. و ازان جمله بخشیدن مطالبات اجداد و
نیاکان بندهای آستان خلافت نشان است که بهل ازین درون دولت
همان مدار و سلطنت گردون اقتدار بر وفق معمول روزگار دیوانیان
عظام و مستوفیان ممالک نظام از تنخواه مناصب و وجوه مواجب
آنها بر سبیل تدریج وضع نموده بسرکار خالصه شریفه عائد میساختند
و اینمعنی موجب پریشانی و اختلال حال بسیاری از منتسبان
مذمه جاه و جلال می گشت و چون این مطالب درین دولت
فیض پرور که مرجع و ملجای خلایق هفت کشور است حد و نهایی
ندارد هر سال بدین جهت مبلغهای خطیر از وجوه طلب امرا و

مقصدان و سایر بندهای درگاه والا که همت خانه زادین آستان
معلی دارند وضع شده سرمایه کفایت خزانه عامره میشد. ازان جا
که همت غیر فہمت آن حضرت پیوسته بر تمهید مراسم لطف
و رأفت و تشدید مہمانی خود و عاطفت مقصور است و همواره وجه
قصد و پیش نهاد خاطر افدس آنکه سرانرازان عبودیت این دولت
اندیشان و سعادت اندوزان خدمت این آستان فیض مکن بطیب
حال و وصعت عیش و فراغ بال و سرور خاطر مخصوص و بهره مند
بوده غبار پریشانی بر چهره حال و گرد ناکامی بر رخسار آمال
آنها نه نشیند بمقتضای استیفای مآثر مکرمات و انصال رقم عفو
بر ذاتر مطالبات مذکور کشیده حکم جهان مطاع از پیشگاه فضل
و اصطناع بفاظمان مذاطم دیوانی عز صدور یافت که جمیع بندهای
درگاه خلایق پناه را از منصب دار دو بیستی تا امیری که بمنصب
هفت هزار می رسید بلند است از مطالبه آنچه بر ذمه اجداد و نیاکان
واجب الادا بوده معاف و منعم شمرده بدان جهت تعرض
و مزاحمت نمایند و از دو منصب دار بیستی تا چهار صدی بنا بر
کمی منصب از مطالبه آنچه ذمه آباء آنها بدان مشغول باشد نیز
معاف شناسند و از پانصدی تا هفت هزار می بحکم همت حال
و حصول استطاعت وجوه مطالبات را لازم الادا دانسته اگر موازی
قدر آن میراث یافته باشند بمرور ایام و تدریج شهر و اعوام از عهده
ادائی آن بر آیند و اگر بقدر آن میراث نبرده باشند وجه مطالبه
بقدر ترکه ادا کنند و اگر ظاهر شود که بجماعه مذکوره مطلقاً متروکه
فرموده آنها نیز بالکلیه از ادای وجه مطالبه معاف و مرفوع القلم

باشند و آنچه بدین جهت بخشیده همت والا گشته از گروهها
متجاوز است

لمؤلفه • شعر •

بقطره ابر و بانجم سپهر نتواند

سخت و بخشش آردا نگاهداشت شمار

ز آستین عطایش که کوچه امل است

نمونه دوده چنین است موج دریا بار

و از مبررات عام شامل آن خدیو ایرکف دریا نوال آنکه چون
سابق در بسیاری از مسالک و مشارع این مملکت گردون بسطت
بجهت نزول مسافران خانک و رباطات که محل امن و آرامش
و مقام راحت و آسایش آن گروه تواند شد نبود و خلایق
در بعضی راهها خصوصا از بلده فیض بنیاد اورنگ آباد
تا مستقر الخلاء اکبر آباد و از دار السلطنة لاهور تا دار الملک کابل
کمال رنج و تعب می کشیدند رأیت و عاطفت پادشاهانه بر حال
مترددین و مسافرین بخشوده یرایغ لازم الامتثال از پیشگاه مکرمت
و افضال پیرایه صدور یافت که در جمیع طرق و شوارع این ممالک
کثیر المسالک بهرجا مرا و رباط نباشد از سرکار خالصه شریفه سرای
و منبع الفضا از سنگ و خشت و آهک و گچ در کمال متانت
و استحکام مشتمل بر بازار و مسجد و چاه پخته و حمام بسازند و در
بر مرحله بجهت فرمودگان محنت مفر و هروان دشت و صحرا
منزل گاهی بپردازند که محط رحال و محل عینت اشیا و اموال آن
فریق باشد و برکات اجر و ثوابش بروزگار این دولت همایون
آثار عائد گردیده و همچنین حکم والا صادر شد که هر سرای قدیم

الجبائی که محتاج مرمت باشد بفرمید آن بپردازند و در هر موضع
که پل در کار باشد نیز باستحکام تام بسازند چنانچه از خزائن جود و
اکرام پادشاهی بمصارف این ابله خیر چندان زرخیز شده و می شود
که مستوفی خیال بدستیار می معمار اندیشه از تخمین آن عاجز است
و بالفعل بمیان فضل و کرم شهشاه زمان که رونق بخش کهن
سرای جهان و موسس اساس خیر و احسان است طرق و مسالک
هندوستان بهشت نشان چنان سمت امن و آبادی پذیرفته که مراحل
و منزل و جبال و صحاری از معموری و ایمنی حکم بلاد دامصار
گرفته است و از جمله مکارم منیه آن حضرت آنکه هم در نخستین
سال جلوس میمنت پیرا که حقیقت بی رونقی و اندراس رانده ام
برخی مساجد و معابد اسلام بمعرض اشرف رسید یرایغ کرامت طراز
بطفرای نفاذ پیوست که در جمیع ممالک محروسه هرجا مسجدی
مدروس باشد از سرکار خاصه شریفه ترمیم و تجدید عمارت آن کرده
از نور رونق و صفا بخشند و امام و مؤذن و خادم و سایر لوازم خرج
مسجد از فرش و چراغ و غیر آن مقرر سازند چنانچه هر سال مبلغهای
خطیر بدین وجه مصروف میشود و از آنجا که توجه خاطر دانش
مأثر بترویج مراتب فضل و تالیف معالیم علم درجه تصوی دارد
و در جمیع بلاد و قصبات این کشور وسیع مضا و مدرسان را بوظائف
لابقه از روزیانه و املاک موظف ساخته بشغل تدریس و تعلیم
محصلان علوم گماشته اند و برای طلبه علم در هر معمولی و ناحیه
وجوه معیشت درخور رتبه و حالت و استعداد مقرر داشته و هر ساله
بدین وجه نیز از خزائن احسان پادشاهانه مبلغهای معتد به

صرف میشود و از فیض مکرمت و انصال شهنشاه ابر کف دریا
نوال طالبان علم و کمال سمت امزونی پذیرفته و شرح البال و صوره
الحال یکصحب و تحصیل علوم اشتغال می ورزند و برکات دعای
اجابت اثر آن گروه سرمایه بقای این دولت آسمانی شکوه میگردد -
و از آن جمله آنست که چون همگی همت والا نهمت شریعت
پیرای آن خدیو دین پرور حق پرتو مصروف است با آنکه بجهت
مسلمین در احکام دین متین بمسانلی که انبر علما و ائمه مذهب
شریف حنفی بدان فتوی داده معمول بها و معمول علیها دانسته
عمل نمایند و مسائل مذکوره در کتب فقه و نسخ فتاوی بذیر
اختلاف فقها و علما با روایات ضعیفه و اقوال مختلفه آنها مخلوط است
و معینا مجموع آنرا یک کذاب حاوی نیست و تا کتب مبسوطه
بسیار فراهم نیاید و کسی را دستگافی وسیع و بضاعتی کامل و قدرت
و استحضاری واقعی در علم احکام فقه نباشد استکشاف حق صریح
و استنباط مسئله مفتی بها و حکم صحیح نمی تواند نمود مجرم بر ضمیر
مهر انوار که در امور دین و دولت بفتوی الهام کار گزار است پرتو
این عزیمت تاقیت که جمعی از علمای پایه سرور اعلی کتب
معتبره و نسخ مبسوطه آن فن را که در کتاب خانه خاصه شریفه
برزگاران از اطراف و اکناف عالم فراهم آمده جلوه گاه افطار تزیع
ماخته از روی تحقیق و تدقیق و غور البیق بجمع و تالیف
آن مسائل پردازند و از مجموع آن نسخه جامعه مرتب سازند تا
همگان را استکشاف مسئله مفتی بها در هر باب بمراجعت آن
کتاب سهوات و آسانی دست دهد و قضات و مفتیان اعلام از جمیع

کتاب و دفاتر شتی و تابع و تصفیج جمیع نسخ فتاوی مستعنی
باشند و سرگردگی و اهتمام این مهم صواب انجام بغضیلت مآب
شیخ نظام که جامع فضائل معقول و منقول است تفویض یافت که کمر
سمی و اجتهاد بتمشیت این امر بسته باتفاق سایر اهل فضل و
و دانش جمع و تالیف آن مسائل نماید و گروهی از فضلا و علما
که در پایه اوزنگ خلاصت بودند بدان شغل شریف مامور شدند و
در اطراف و اکناف کشور فضل پرور هندوستان بهر جا کسی بسمت
اشتهار و مهارت در علوم موسوم بود بموجب یرلیغ همایون بجذاب
والی سلطنت حاضر آمده بمواقت آن جمع تعیین یافت و همگی آن
مریق بوظائف شایسته و مواهب ارجمند کامیاب گشته بتقدیم آن
امر مشغول شدند و از کتبی که تمشیت آن امر را در کار بود نسخ
صحیحه از کذاب خافه خاصه شریفه بفضلا حواله رفت و هر سال مبلغی
خطیر در وجوه وظائف و اعانت عمل و سامان این شغل جلیل
و خطیب نبیل از خزانه احسان بادشاهی صرف میشود و چون آن کذاب
مستطاب صورت اتمام گیرد و پیرایه اختتام پذیرد جهانیان را از
سایر کتب فقهی مفتی خواهد بود و برکات اجر و ثوابش ابد الآباد
در نسخه حسنات شهنشاه مؤید قدسی ملکت مثبت و مرقوم
خواهد گشت - شجاعت و شهامت و پردای و حرامت و صرامت
و مدانت رای و اصابت تدبیر و همت بلند و عزیمت عالم گیر آن
خدیو انهر انهر مهر سریر از نرط ذبوت و کمال ظهور مصنفی
از مراتب شرح و تقریر امت کار آگهان رموز حرب و دغا و دقائق
مهمان قواعد رزه و هیجا درین معنی صنفق اند که جز امیر کبیر

و خاقان اعظم مطاع سروران جهان و پادشاهی خسروان عالم حضرت صاحبقران کشور سنان طالب ثراه دیگری از سلاطین والا شکوه و بادشاهان عالی مکان را در فنون رزم آزمائی و سده آرائی و مراتب لشکر کشی و جهان کشائی این مایه خبرت و رسائی و مهارت و دستگاه که آن شهشاه فلک قدر انجم سپاه را است نبوده و هیچ يك از ملوک سابقه و خواقین ماضیه بگوهر رای مائیت و جوهر تیغ ثاقب این آثار دشمن سوزی و کار نامهای فتح و فیروزی در روزگار ندموده آگاه دلال دانش آئین از تتبع صادرات احوال میمنت قرین که این دفاتر مآثر گامکاری حارثی برخی از ان است مجمله اندراک اینمغنی توانند نمود. حسن توکل و ثبات واستقلال آن فرازنده لوی اقبال در معارک رزم و قتال و مواضع اخطار و احوال بمذابله ایست که هرگز نظر همت بلند آن حضرت بر قلت احوال و انصار و کثرت اعداد و خصوم و اعدای نبوده و جز برعون عنایت ایند نصرت بخش فیروزی رحمان و فوق و اعتماد ندموده اند در مضمار کشور کشائی و هنگام صف آرائی اگر خیل بشر حرامر بکین برخیزند و جنود هفت کشور بیک دفعه غبار حمله افکینزند ارکان ثبات و قرار آن برگزیده آفریدگار تزلزل نمی یابد و رخ تافتن از میدان رزم و عرصه کارزار در ضمیر مهر انوار خطوط نمی نماید حملات مرد آزمائی شجاعت جهان و دلایران عالم بر آن گران رکاب مضمار ثبات قدم لامحاله چون وزیدن ریاغ عاصف است هر کوه گران و مانند آهنگ برق خاطف بسوی قطب آسمان

و تاده بدد صفت موج لرزه در تن شدر

در آن مصائب که امشده است پای وقار
ز خاک پای ثباتش طلا کند بر سر
- پهر بهر مدارای کهنه رنج دوار

مکرر در موافق هیجا و صغوف و غا چنان روی داده که ملک اجتماع مرکب همایون از هم گسیخته زمره قلیل در رکاب ظفر مآب مانده اند و امواج مخالف جمعیت و شوکت تمام هنگامه آزایی کارزار بوده و آن خدیو خصم امکن دشمن شکن انگیز استقامت و پایداری امگنده چون کوه بصلاب لشکر اندوه از جا نرفته اند و بحسن صبر و ثبات و نیروی همت و بردلی رایت غلبه و استدلا افرخته مظفر و منصور گشته - و از خصائص عبادت آن حضرت آن است که در عین گرمی هنگامه حرب و قتال و زمان اشتغال نوآثر رزم و جدال چون وقت نماز میرسد بقصد عبادت بزدان پاک و معبود بی نیاز از مرکوب خاص فرود می آیند و از سر صدق عبودیت سجاده طاعت و حق پرستی بر زمین نیاز گسترده با ملازمان رکاب دولت صف آرای جماعت میگردند و در کمال حضور و طمانیت و نهایت تخضع و تخشع چنانچه شمع کبریه آن حضرت است نماز میگزارند و دران حالت اگر جهان و جهانیان بهم بر آیند در جمعیت قلب و آرام باطن اشرف خلل و فتور نمیورد و بارها در مواقف صعب این صورت زان خدیو صورت و معنی رخ نموده و در دوست و دشمن و موافق و مخالف آرا معایده نرده اند و بالجمله یروفاق مودای " من استأفس بالله لم یستوحش من غیر الله " جزایزد توانا و خالق بی همدا ترس و بیم و خوب و هراس

از چید چایزو هیچکس در ذات اقدس نیست اموالده ه عمر ه

هرگز بر هیچ چیز دلش بی قرار نیست

از بهس گرفته معرفت حق درو قرار

از بزرگ نژادی های نفس قدسی نهاد آن بهره مند معادلت
خدا داد یکی آنست که از وقوع امور ناملائم و منامرات طبع که
نشاء کون و عالم بشریت از آن خالی نیست غبار ضحرت و ممال
بر چهره احوال آنحضرت نمی نشیند و از صدور موانع مسرت
بخش بهجت پیرا و حصول مطالب و مقاصد علیا چون ظهور فتوحات
مترک و مغلوب گشتن اعدا که طبائع بشری را نشاط افزا است
آثار فرح و انبساط مبط از بهر همایون ظاهر نمیشود چنانچه در
صحاربات عظامه که جمود اقبال را با اعدای خسران مآل روی
داده جا فتح و ظفر نصیب اولیای دولت بی زوال گردید
صورت مدق اینمعنی مشهور همکاران شده است در هر معرکه و
کارزار بهس از ظهور غلبه و امتیازی اموچ نصرت شعار و هزیمت
یافتن دشمنان نهنگر چون فدویان اخلاصمند و فوایقان عقیدت شعار
نهدیم مراسم مبارکده فتح نموده اظهار بشاشت و نشاط میکردند طابع
مبارک بآن توجه فرموده روی التفات همت از آن وادی می یافتند
و آن مایه مسرت و شگفتگی که از وقوع آن قسم فتوحات نمایان رخ
میداد در چهره حال اقدس ظاهر نبود حاصل که در اوقات شدت
و رخا و رنج و راحت و اندوه و شادی حال خجسته مآل بیک و تیره
و منوال است بر ملوح امور مرغوبه شکر و مداس مغم حقیقی بجا
آورده مکرره را بصبر و سکون و ثبات نفس تلقی میفرمایند و هرگز

غلبه مرور و امتیازی حزن از احوال آن مظهر بدیع صفات فوالجلال
مستندب نمیکردند و در مقام بشاشت و انبساط خنده آن حضرت از
حد تبسم در نمیگذرد و هنگام قهر و شورش طبع هیأت غضبانی
آن آیت رحمت ربانی از زهر چشم و چین پیشانی عذاب بیشتر
نیست و معینا هیبت آن معاتبت زهره گداز رستم و افرا یاب و جگر
شیر دلان روزگار از سطوت آن آب است - از کمالات کسبیه آن حضرت
که زینت بخش حالات قدسیه و هبیه گشته تتبع علوم دینیه
از حدیث و تفسیر مرید و وفقه شریف هذقیه است از بس
بممارست مراتب شریعه و استکشاف عقائد اصلیه و مسائل فرعیه
اشغال ورزیده اند قوت حافظه اشرف مخزن این حقائق شده و
بسیاری از کتب طریقت و سلوک و اخلاق چون احیاء العلوم
و کیمیای سعادت و دیگر تصانیف عرفا و اکابر و رسائل و مولفات
علمای باطن و ظاهر بمطالعه همایون رسیده حل معضلات و کشف
اسرار آن فرموده اند و بالفعل نیز بعد فراغ از نظم مهام باطنیت و سروری
و تمهید مراسم دین پروری و عدالت گستری باین شرائف اشغال
بمستغنی دارند - و از جلالت فضائل آن خدیو یزدان پرست توهمی
حفظ تمام کلام مجید ربانیت در عین اوان ملطقت و جهان بینی
و زمان اشغال با امور ملک رانی و کشور مدانی که هیچ یک از
سلاطین اسلام و دین پروران باستانی را این خصیصه سعادت چهره
آرائی دولت نگشته و عزیمت این مقصد بلند و داعیه همت بحد
در خاطر نگذاشته بلکه کمتر از ارباب فضل و کمال و اصحاب علم
و معرفت را این کرامت و شرف دست نداده اگرچه هم از مبادی

حال دولت و اقبال برخی از مور کریمه قرآنی و بسیاری از آیات
بیانات فرقانی محفوظ خاطر اقدس بود لیکن حفظ مجموع کلام الله
از آن پادشاه خدا آگاه بعد جلوس بر اورنگ محشمت و جاه
اتفاق افتاد و چون به نیروی تأیید ربانی این خطر الهی و داعیه
آسمانی بر باطن تقدس موطن پرتو افگند بمیامی همت پادشاهانه
و عزیمت خسروانه و یاروی توفیق گردگار و معاهدت بخت سعادت
آثار در عرض اندک وقتی و مختصر فرصتی مجموع کلام مجید و رفان
حمید با رعایت مراتب قراءت و شرائط تحوید و ادراک شان و نزول
آیات بیذات و تفسیر معانی و فهم اسرار و نکات آن هر لوحه حافظه
اشرف که لوح محفوظ اسرار غیبی است مرتسم گشت چنانچه
تاریخ شروع آن حفظ شریف را حروف کریمه "مفقروک نلاتنسی"
بحساب جمل پرده از رخ می کشاید و تاریخ اتمامش از اعداد
لوح محفوظ جلوه ظهور می نماید از رتبه خط و حسن تحریر آن
شهباش فاطون فطانت سکندر نظیر که صفحات روزگار و اوراق دنائت
لبدل و چهار ازان زینت پذیر است خانه نکته پرداز جان و فن
را چه بازی دم زدن بقدرت کبک بدائع آثار معنی استادی و
محرنگاری را چنان پر کرسی نشانیده اند که دست استادان اقالیم
سببه خط بدان نتواند رسید و بر شمع فیض ابامل در بار نهال
موزون قلم را در خوشنویسی شاخ و برگی بخشیده که یکتایان
صنعت خط لاز تتبع آن شبهه جز خجالت نهری نتوانند چید - خط
نسخ آن حضرت که رقم نسخ خط یقوت و صدفی تواند بود در غایت
مختلگی و مزه و متانت و اسلوب است و کمال قد رت در نوشتن

آن دارند و اکثر اوقات توفیق ثواب اندوژی کتابت کلام الله از غنائم
عبادات و کرائم عادات آن شهباش دین پناه است در ایام میمنت
انجام پادشاهزادگی مصحفی مجید بخط مبارک صورت اتمام داده
آنها با دیگر شرائط تحف و رغائب و موفقی خطبر برسم ننو و
آنین نیاز بمکه معظمه و کعبه مشرفه زاده الله قدرا و جلالت فرمادند
که در آن حرم محترم و بقعه مکرم برکت تلاوتش روزگار خجسته آثار
عائد گردن و بعد از جلوس بر سریر سلطنت و اقبال با وجود کثرت
مشاغل صوری و معنوی و نظم و پرداخت امور دینی و دنیوی و فرط
توجه اشتغال بحراست و پاسداری جهادیان و تأسیس قواعد عدل
و احسان عزیمت نگارش مصحفی دیگر از خاطر انور سر پر زده شروع
در آن مقصد والا فرمودند و هر روز بعد فراغ از اشغال ضروری دین و
دولت و تنظیم مهام ملک و ملت و ادای وظائف طاعت و عبادت
شطری از اوقات میمنت قربین بتحریر مطری چند از کتاب مجید
مصرف خاخته در عرض اندک وقتی بدستگیری تأیید و مددکاری
بخت سعید جلدی دیگر از مصحف مجید با تمام رسانیده سعادت
جاوید اندوختند و سوای این دو مصحف کریم مکرر بتحریر
پنج سوره و دیگر مور قرآنی موقوف گشته اند - خط نستعلیق آن
حضرت بی شایبه اطرای مدح طرازی و اغراق نکته پردازي در آن
رتبه امت که قطعهای که در عین ایام ذوق و سرگرمی مشق رقم
پذیر خامه اشرف گشته بقطعههای خوب استادان که هر گرانمایه
صرف تحصیل آن سرمایه ساخته بتکمیل امری دیگر پرداخته اند
در نظر خط شناسان مدعیه مشبه می شود - و شکسته مستعلیق در

غایت مغزداري و عفا و ممانعت و پختگی می نویسند که شکستهای
 زلف دلبهران سلسله نصب بآن درست میکنند و خط تدار سیمین
 عارضان سر مشق داربائی و نظر فریبی ازان می گیرند همانا تسخیر
 خطه خط و فرمانروای قلعه و این فن بدیع نمط چون فتح کشور دیگر
 فضائل و کمالات از منعمات عالمگیری و جهان کشائی آنحضرت است
 در اکثر اوقات باقتضای عنایت و مرحمت یا بتأیید بعضی مطالب
 صریح و مصالح ملکی مناشیر کرامت عنوان بادشاهزادهای ارجمند
 کامکار و بونیشان نامدار بخط مبارک می نویسند و کم وقتی میگذرد
 که بر عنوان امثله جلیله که باصرای ذی شان و عمدهای آستان
 سپهر نشان زینت صدور می یابد مطری چند نگارش تمییز مایند -
 نکته دانی و معنی شفاهی و ربط و مناسبت فطری و کسب آن
 حضرت بمراتب نفوس انشای انواع کلام در مرتبه ایست که سخن
 منبجان معنی طراز و فصاحت پیشگان نکته پرداز از فیض تعلیم
 و ارشاد آن مظهر کمالات قدسی عمرها استفاده دقائق و رموز سخن
 می توانند کرد هرگاه بادای منشور منشیان بلاغت گستر انشا
 نامه میفرمایند بحسن تقریر دل پذیر بنوعی تمهید مطالب و
 تلقین مدعی می نمایند که اگر نگارنده قوت حافظه را درج آن
 در شاهوار و قلیع آیدار ساخته بنگارش همان الفاظ گهر نثار بنظم و
 تالیفی که از زبان حق بیان استماع نموده اکتفا نماید از تجشم نگر
 و تکلف انشا مستغنی است و چون مسوده آن درست میشود
 بمطالعۀ اشرف رسیده از قلم بدائع رقم آن شهشاه نکته رس
 هوشمند چندان بتصرفات مرغوب و املاحهای دایمند زینت

می یابد که ادیب اریب از ملاحظه آن بعجز و قصور معترف گشته
 سرهای بصیرت در اسلوب و قواعد سخن و پیرایه خبرت و مهارت
 دران فن می اندوزد و همچنین مناشیر حالات نشانی که منشیان
 بلاغت آثار ببادشاهزادهای کامکار بخت بیدار و عمدهای این
 دولت بآیدار می نویسند نخست مسوده آنها بنظر انور در آمده
 بزیر اصلاح بادشاهانه مزین می شود - آن زبان سرور بخت
 و اقبال اگرچه اکثر اوقات بزبان سلیس ملیح فارسی تکام مینمایند
 لیکن ترکی چغتائی را بغایت خوب می دانند و با ترکان بدان زبان
 سخن می کنند و با جمعی از اهل هند که فارسی نمیدانند یا
 نیکو نمیتوانند گفت بصورت زبان بلغت هندی می کشایند - و
 قواعد و آداب - واهی و صنوف هنرهای که لازم مرتبه حشمت
 سوریست از علم مبد و شکار و شیوه کمانداری و تفنگ اندازی
 و اصیب تازی و دیگر لواحق این امور کمال آن برگزیده ذوالجلال
 بحدیست که مهارت پیشگان آن فنون که سعادت اندوز بساط قرب
 و ملتزم رکاب اقبالند پیوسته از مشاهده عجز و نقصان خویش در
 جنب آن کمالات عرق تشویر و اعمال بر ناصیه عبودیت دارند - و از
 کرائم اخلاق آن خدیو کشور انفس و آفاق حسن تربیت فرزندان ارجمند
 عالی گهر و بادشاهزادهای والا قدر نیک اختر است که بمیان
 توحه باطنی و ظاهری و پرورش صوری و معنوی آن حضرت
 بکمالات فلیه و فضائل غیه نائز گشته از صلاح و طاعت و پرهیزکاری
 و عقل و رای و دانش و هوشیاری و قواعد و آداب سروری
 و سرداری و صنوف هنرهای کسبی ناصیه وافی دارند و همگی

بیمین استغاضه انوار تربیت شاهنشاه خدا آگاه حافظ کلام الله اند و تحصیل قدر معتد به از مراتب علم و ادب کرده در نوشتن اقسام خطوط مهارت اندوخته و با فصاحت و بلاغت زبان فارسی و ترکی نیکو آموخته اند - و همچنین ثمرات طریقات نهال حشمت و اقبال و فضائل شریفات ریاض عظمت و جلال و دیگر صدرنشینان مشکوی عزت و احترام و پرده گزینان شهستان اہبت و احتشام و مایر معنیجات استار عفت و مخدرات مراقب عصمت بمیان ارشاد و هدایت و برکت خدمت فیض آیت آن حضرت اکتساب عقائد حقہ و احکام ضروریہ دینیہ و تحصیل خط و سواد نموده ہمہ پر سجادہ طاعت و حق پرستی و از کمال تقدس و تفرہ برکت بخش خاندان وجود و شرافت افزای دودمان هستی اند و پیوستہ بتفاوت و کتابت قرآن مجید و مواظبت خیرات و مہربات و تحصیل حسنات و مہربات استعال می دارد •

ذکر کرائم اشغال شہنشاہ حق پڑہ

خیر اندوز در اوقات شبانروزی

آن حضرت قبل از طلوع انوار صبح صادق از بستر استراحت با بغت بیدار و دل هوشیار برخاستہ از چشمہ سار توفیق وضو میکنند و از خوابگاه مقدس بیرون خرامیدہ بمسجد فیض آمون غسل خانہ مبارک پرتو قدوم می گسرنند و مستقیماً قبلہ بجای نماز نشسته بموجب حدیث شریف نبوی علی قائلہ شرائف الصلوات و کرائم التحیات کہ "المنتظر للصلوة کمن هو فی الصلوة"

بانتظار وقت ثواب اندوز می باشند و چون وقت نماز می رسد پس از اقامت سنت موعده مفروضہ صبح را ادا مینمایند و بعد از نماز بتلاوت کلام مجید و ادعیہ مانورہ و اقامت اذان و وظائف معہودہ کہ در آن مراتب بمیان توفیقات ایزدی و تأییدات آسمانی گوی مزیت از سجاده نشینان عبادت پڑہ و زاویہ گزینان حق پرست ربنہ اند پرداختہ تا چاشتگاه باین امور مشغول می باشند و بعد از فراغ قرین بخت و سعادت و کامیاب فیض عبادت ازان معہد ہمایون برآمده بخلوت کاد عز و جاہ کہ نشیمن خاص آن حدیو خدا آگاه است شرف قدوم می بخشند و در آن وقت برخی محرمان حریم دولت و مقربان پیشگاه انبیا را با خواص خدم شرف بار داده بر سریر معدلت و داد دہی می بشینند و داروگان عدالت جمعی از متظلمان و داد خواہان چہ از اہل دار الخلافہ و مردم حضور پرنور و چہ از مردم دور دست و سکندہ اقطار بلاد و صوبہا کہ بر آنها ستمی رمتہ و باستماع صیت بصغت و مظلوم نوازی و استظهار آثار معدلت و ظلم گدازی آن طرازندہ اوردگ سروری و سرامرازی از مساکن و اوطان خویش مہاجرت گزیدہ بآستان پیر بڈیاد کہ موقوف عدل و داد است می آیند در پیشگاه معدلت حاضر آورده صورت تظلم و استغاثہ آنها بی شایبہ اغماض و غایبہ اغراض بخدمت اشرف ارفع رفع نموده مطلب ہریک مفصل و مشروح بمعرض ہمایون می رسانند و آن حضرت بنفس نفیس منوجہ تفتیش و استکشافات حال آنها گذشتہ چون صورت احوال شان در حضرت خلعت پیرایہ ظهور می یابد قضایای شرعیہ باشارہ والا بر وفق

شریعت غرا و مطابق صلت بیضا بقطع و فیصل میسرند و مراتب
 موافق توره سلطنت و جهان بینی و آئین مصلحت خسروانی
 و تشخص می یابد و از ارباب نظم و استعانه جمعی که
 در دل مسکنت و اضطراب و مخائل احتیاج و افتقار از چهار احوال
 شان نمودار باشد از خزانه احسان بیگوان دامن امید بقصد مقصود
 آوده فیض اندوز فضل و مکرمت میگردند و پس از تقدیم مراتب
 مصلحت گستری بهشتیان اقبال خرامیده بعضی اوقات چون مهر
 منیر و خورشید عالم گیر که از دریچه مشرق جهان تاب گردد از منظر
 مبارک درمن جلوه سعادت نموده منظران دیدار میمنت آثار
 و افروغ بخش ابطار میگردند و در فضایی پای درسی خلقی انبوه
 از هر صنف و گروه فراهم آمده بی ملاح و مزاحمی استغاضه انوار
 فیض الهی از جمال عالم آرا می نمایند آن خدیو خورشید قدر انجم
 حشر شان افواج قاهره بیشتر دران عرضة پهلوار می یابند و در جمعات
 که برای اقامت نماز جمعه بجامع دار الخلافه پرتو قدوم میگردند
 بعضی امرا از تابدینان خود را در فضای دلکشای پای قلعه بظفرانور
 مرص میدهند و متصدیان فیلان سرکار خاصه شریفه برخی انیال
 مست خود سر که آورده آنها بخاص و عام دشوار است در پای
 درمن از نظر اندیش میگذرانند و گاه بعضی از فیلان کوه پیگر بدیع
 منظر ابر خرام عمد خروشن در عقب احسان برق تک باد رفتار
 میدوانند تا بدوین از دنبال اسب و حمله بر مرکب و مرکوب که
 در معارک و غا از آنها مطلوبست خوگر شوند و بعضی اوقات باشاره
 معلی فیلان کوه تمثال ملک شکوه که میده مست باد جنگجویی

و عریده خوشی گشته باشند از یک زنجیر تا پنج زنجیر بقدر خواهش
 طبع اقدس دران میدان وسیع بجزگ می اندازند و نظاره آن
 شگرت هنگامه دلغریب که از فرائب دیدنیهای عالم است از ان
 منظر و الا مسرت پیرای خاطر ملکوت ناظر شهشاه جهان و حیرت
 امزای زمره نظار گدیان میگردند و دران جلوه گاه اقبال دو گزوی و گاه
 بیشتر و گاه کمتر می نشینند و از انجا به سعادت برخاسته بجهرو که
 ایوان چهل ستون خاص و عام که در وسعت و عظمت و شکوه و شان
 نمونه از ایوان کیوان است و خامه نکته حنیج را وصف زیب و
 آرامتگی آن فزون از نیروی قدرت و توان جلوس سعادت می
 نمایند و دران محفل همایون بتوزک و آئینی که معمول این
 دولت ابد قرین است دیوان بزرگ کرده متوجه پرداخت عظام
 امور ملکی و کلیات مهمات مالی می شوند و بوساطت بخشیان
 عظام مراتب معاملات و مهام امرا و منصب داران بعرض اشرف
 رسیده جمعی که بتفویض خدمات و اضافه مذاصب و دیگر عطایا
 و مواهب کامیاب میگردند یا بدولت بندگان این درگاه آسمان جاه
 تازه مر باندی می یابند تقدیم رحم تسلیم می نمایند و گروهی
 که بصوبها و خدمات بیرونی تعین یافته باشند خلعت سر رازی
 پوشیده در خور باید و حالت مورد دیگر مرهم گردیده از پیشگاه
 خلعت مرخص می شوند و گروهی که امیدوار دولت بندگان و
 خدمت و اضافه منصب اند از بطر امور گذشته در خور شایستگی
 و قابلیت بمطالب و متمنیات خویش فائز میگردند و همچنین
 مهمات زمره برق اندازان که عبارت از تفنگچیان سوار اند خواه

منصبدار و خواه اهدی و فرقه اعدیان تیر انداز بوحاطت میر آتش
و بخشی اعدیان بموقف عرض میرسد و آن گروه از نظر اقدس می گذرند
و بومیلۀ مقریان بارگاه و امیران درگاه عرائض صوبه داران و متصدیان
هر صوبه و سرکار و پدشاههای آنها بمحل عرض میرسد و متصدی
خدمت عرض مکرر احکام مطاعه که در باب منصب و جاگیر و
دیگر مراتب و مهمات و اقسام معاملات صادر می شود مکرر بعرض
اقدس می رساند و آخته بیگی و داروغۀ انبال هر روزه برخی اسپان
و چندی از فیلان بزیست و آرامتگی تمام بنظر انور در می آورند
و اگر اپی یا فیلی زیور و لغر شد متکفلان امور آنها بمعرض
عتاب و باز خواست می آیند و اسپان داعی و تابیلان و منصبداران
را داروغۀ داغ و نصیحه بنظر خورشید اثر می نمایند و اگر اپی یا
حواری بنظر همایون زیور در آید در فرموده تابین باشی را بمعرض
عتاب می آورند بالجملة کلیات امور و عظام مطالب جمهور درین
دیوان اقبال و ایوان جلال پیرایۀ انتظام می گیرد و چهار پنج
گروهی آنجا اوقات میمنت سمات آنحضرت بجلائل اشغال
پادشاهی و شرائف مهم گیتی پذاهی مصروف می شود و قبل
از دو پاس روز قرین بخت و سعادت ازین دیوان بزرگ و محفل
سنگ پر خاسته بانجمن خاص غسل خانه عز قدوم می بخشد
و دران نگارین برای دولت بر آورنگ قدر و شمت نشسته تا
دو پاس روز سریر آرای کام بخشی و کمرانی و انتظام بخش امور
خلافت و جهان بانی می باشند و اکثر اعیان دوله و ارکان سلطنت
و متصدیان مهمات و اهل خدمات و گروهی از گرز برداران و پندهای

جلور اهل خاص چوکی دجمی از چیلها و قوزچیان و مردمی که
وجود شان ضروری باشد آنجا شرف بار می یابند و دیوانبال
عظام و بخشیان ممالک نظام و متصدیان مهم بیوتات و چندی
از داروغهای کار خانجات و دیگر ارباب خدمات که رخصت عرض
دارند از مطالب و مهمات کلی و جزوی بقبولت معروض داشته
بجوابهای یا صواب که ارباب الباب را حرمانه بخردی و پیرایۀ
هوشمندی تواند بود ارشاد می یابند و صدر الصدور اهل استحقاق
و نیاز مندان فیض انفاق را جوق جوق بنظر کمیا اثر شهشاه آفاق
در آورده مراتب احوال و صورت امانی و آمال آنها بشرف آنها
میرساند و آن گروه بر وفق نصیبۀ ازلی بتعین وظائف و عطای
اراضی مدد معاش و انعام نقود کامیاب عوظف پادشاهانه می
گردند و عرائض صوبه داران و حکام اطراف اکثر درین محفل فیض
قرین بوحاطت بار یافتگان بساط قرب از نظر فیض اثر گذشته
برخی بمطالعۀ اشرف میرسد و بعضی دیگر را و زیر اعظم خوانده
مضمون بعرض همایون میرساند و احکامی که در جواب هر یک
می شود دستور خرد گنجور بدانشیان عطار نشان اداغ می نمایند
و اکثر محمودات نخست باسرا از نظر انور نور آگین گشته بتصرفات
بدیهه و اصلاحهای کمالانۀ پادشاهانه در الفاظ و معانی که ماهران رموز
سخن منجی و نکته دانی را دستور العمل فصاحت و قانون الادب
بلاغت تواند بود زیست می باید و چون مناشیر جلیل القدر نوشته
می شود دستور اعظم آنها را بنظر معلی میرساند و عنوان بعضی
اسماء جلیله که باسرای نامدار و نوبدان رفیع مقدار عز صدور یافته

باشد بجهت تفاخر و مباحث آن گروه یا مزید قدغن و تاکید در مطالب و احکام بخط خاص که از سواد خط پیشانی مقبلان خوشتر است مزین میمانند و وقائع هر صوبه و سرکار از روی نوشتنهای سوانح نگاران اطراف و اکناف این کشور فلک و صحت که بر سهیل تواتر و تولی به پیشگاه حضور عز و صل می باید درین والا بارگاه بمسامع حقائق مجامع میرسد و برخی اوقات جانبوران شکاری از باز و جره و شاهین و چرخ و بحری و یوز و غیر آن بواسطت فوش بیگی و فراول بیگی از نظر اشرف میکنند و لختی تماشای پری چهره اسپان برق سرعت باد رفتار که متصدیان اصطبل سرکار خاصه شریفه بآراستگی تمام از نظر انور میکنند و رانسان و چابک سواران نیز در صحن غمسخانه سوار شده می گردانند مصرت پیرای طبع اندس میشود و درین مجلس همایون نیز داروغه عدالت مستغنیان و داد خواهان را حاضر ساخته قرض احوال و مطالب آنها می نمایند و شاهشاه حق آگاه در اثنای اشتغال بمهمات سلطنت و مروری که مجملی ازان حمت گزارش پذیرفت بحال متظلمان نیز پرداخته داد نهی خلایق می فرمایند و از ایام هفته روز چهارشنبه خاص بامر عدالت است دران روز بدیوان خاص و عام شرف حضور نمی بخشند و جمیع متصدیان عدالت و قاضی عساکرو مفتیان و فضلا و علما و ارباب عظام و شخصگان شهر در محفل خلعت آئین غمسخانه حاضر آمده همگی اوقات قدسی سمات مصروف بعمل هر روزی و داد گستر می شود و مردمی که آنجا ضروری الوجود میباشد در آن والا بازگاه بار نمی یابند بالجمله شاهشاه جهان تا

قریب دو پارس روز پاین مراتب اشتغال دارند و ازین محفل همایون قرین سعادت برخوردار شده بمشکوی قدس و حرمداد اقبال عز قدوم می بخشند و آنجا بر سفره نعمت خاصه فاشته بقصد تحصیل قوت طاعت و عبادت ایزدی بقدر قوت روحانیان از اغذیه طیبه که از خزانه وجه حلال سرانجام می باید تناول می نمایند و بجهت ترطیب دماغ و حفظ صحت و قوام بدن و اعتدال مزاج ساعتی با دل بیدار دیده بشکر خواب می چهارند و قبل از در آمدن وقت نماز ظهر از بستر استراحت برخاسته وضو می کنند و دگر باره نور ادزای حاجت قدس مسجد گشته بعد از ادای دوگانه تحیت بآئین تشیع و عبودیت بر سجاده توبیخ مستقبل قبله می نشینند و از روی کمال آگاهی و حضور دمی چند تذکر و تسبیح حق و یاد پروردگار مطلق بعنوانی که از اعظام ملت و اکابر دین و اهل باطن و ارباب یقین فرا گرفته اند سعادت اندوز گشته چون وقت ادای صلوٰه میرسد با جمعی از علما و عادات و مشایخ و فقرا و برخی از خواص و نزدیکان که در آن وقت حاضر اند قریضه ظهر بجماعت گزارده تمام حلق و نوافل و ادراک و وظائف معهوده که اوقات متمیدان تجرد کیش و متلمکان زهد اندیش از استیغای آن قاصر است ادا نموده بعد فراغ ازین مراتب خلوت کده خاص را که مابین حرم کده قدس و ایوان مبارک غمسخانه است بقدر همایون فروغ سعادت می بخشند و تا رسیدن وقت نماز عصر دران آرامگاه دولت بکرائم اعمال و شوائب اشغال مانند تلاوت قرآن مجید و کتابت و مقابله آن و تتبع معانی دینی و خوش در معارف یقینی و

مطافعه کتب و رسائل عرفا و اکابر اوقات مرخصه آیات مصروف
میدارند و بعضی اعیان در آن نشیمن جاه و جلال بعضی از
عمدهای آذنان اقبال و باظمان منازم ملک و مال را شرف بار
داده به تنظیم و تمشیت برخی مصالح و مهمات ضروری سلطنت
می پردازند و عرائض بعضی داد خواهان و انماس مظلومان
بوساطت بار یارانگان بهاط قریب بنظر رسیدن در رسیده جواب آنها
از پیشگاه عدل و مکرمت صادر میشود و درین وقت گاه حرم - برای
دوات را ساعتی بنور حضور مشرف میسازند در آن شهبان اقبال
نیز صدر نشینان مشکوی عزت و احترام و پرده گزینان تدق عظمت
و احتشام و شرائف عفاف سعادت پیوند و سخدرات عاقله
هوشمند که بار یافته پیشگاه قرب و خدمت اند احوال مستورات
محنت زده و بیوگان و یتیمان بموقف عرض میرسانند و حوائج
آنها بانجای مقرون گشته هر یک در خور حال از آثار فیض وجود و بر
و عطای این دولت جارید بقا کلمیاب میگردد و چون وقت نماز
عصر میرسد دگر باره بمسجد مبارک غمخانه پرتو قدوم گسترده
فریضه عصر بجماعت ادا می نمایند و بعد از فراغ خلوت کده دولت
معاونت فرموده ساعتی دیگر بهوشیار دای و آگاهی و نظم مهام
خلافت و جهان پناهی می گذرانند و چون از روز یک در گهزی باقی
می ماند از آن خلوتگاه عز و نجاه برآمده در انجمن خاص غمخانه
سریر آزادی حشمت و بختیاری میگردند و برخی از مهمات ملک
و دوات بمعرض میرسد و از اوقات پیشگاه - مطلب در آن محفل مردوس
آئین بدستور روز بهین شرف باز یافته سعادت گورنش می یابند و

جمعی از امرا و منصبداران که نوبت کشت آنها باشد در آن وقت
حاضر میشوند و میرتوزکن بهرام مولیت و صحبت و یساول پیشگاه دولت
آن فریق را بحسب تفاوت پایه و قدر بر دو طرف قور خاصه باز داشته
از مردم عمده صفی در پیش می آریند و در عقب آن مقوف دیگر
مرتب میدارند و بخشیان عظام باشاره و الا آنها را بدستوری که
درین سلطنت ابد طراز معمول است تسلیم قور می فرمایند و بعد
فراغ ازین امر که متصل بوقت شام می باشد چون مؤذن اذان
مغرب میگوید شهنشاه یزدان پرست حق آگاه روی دل از هنگامه
کثرت و گیر و دار سلطنت بر تافته بخضوع تمام منوجه شنیدن
اذان می شوند و پس از اجتماع آن از سر برگردن نظیر بر خاسته
نماز مغرب بجماعت در مسجد ادا مینمایند و بشیعه کریمه
خویش جمیع هنر و نوازل با اوزاد و وظائف معبوه بجای می
آرند و این مراتب بدو گهزی میگردد و بعد فراغ نماز از مسجد
برآمده دگر باره در نشیمن والای غمخانه که از کثرت مشاعل
مهر فروغ و دوز شمهای کثوری زرین لکن و فانوسهای طلانی مع
پرتو چون یزم سپهر پیر افان انجم لبریز نور می شود بر تخت فیروزی
بخت جلوس سعادت فرموده بنظم و پرداخت امور ملک و مال
و تمشیت مهام دولت و اقبال توجه میفرمایند و وزیر اعظم
درین وقت مهمات کلید و جزئیة دیوانی بمعرض اشرف رسانیده
بجوابهای رسا و احکام دولت پیرا که خورد مندان روزگار و مدبران
امور کار را دستور العمل آگهی و هوشمندی تواند شد ارشاد می یابد
و چون چهار گهزی از شب میگذرد و مؤذن اذان عشا میگوید

شهنشاه بیدار بخت از فراز تخت برخاسته اکثر مردم را از رفتن از غسلخانه میشود و نماز عشا نیز با جمعی از خواص و نزدیکان بجماعت گزارده بتارامگاه خاص عز وزد می بخشد و روزهای پنجشنبه بدیوان اول روز در ایوان سپهر نشان خاص و عام اکتفا نموده دیوان آخر روز و انعقاد مجلس خلد آئین غسلخانه در شب موقوف میدارند و آن شب متبرک باصور دنیوی و مهمات صوری نپرداخته همگی اوقات فائز البرکات مصروف طاعت و عبادت و تحصیل اسباب ثواب اقدوسی و سعادت میشود و در شبها چون خاطر مقدس از مشاغل کونیه و وظائف عبادات پرداخته بقصد استراحت و آرام بخلوت گاه انس پرتو قدوم می گسترند اکثری از شب را با دل بیدار و خاطر آگاه به تیقظ و انتباه و مشغولی بیدار پرورده کار جهان و تفکر و تدبیر در مصنوعات خالق کون و مکان و شکر و سپاس نعم والی بی منتهای الهی که از پیشگاه فضل و احسان لامتناهی بآن سزاوار صریح شهنشاهی و شایسته اوزنگ گیتی پناهی عطا شده میگذرانند تا هنگامی که باقتضای بشریت حواس قدیمی احساس را بخت بیدار خواب در می باید دو سه گهزی بی اختیار تن به بستر استراحت میدهند و در شبانروزی آسایش و خواب آن بادشاه مالک رقاب زیاده از یک پاس شب نیست لمولفه

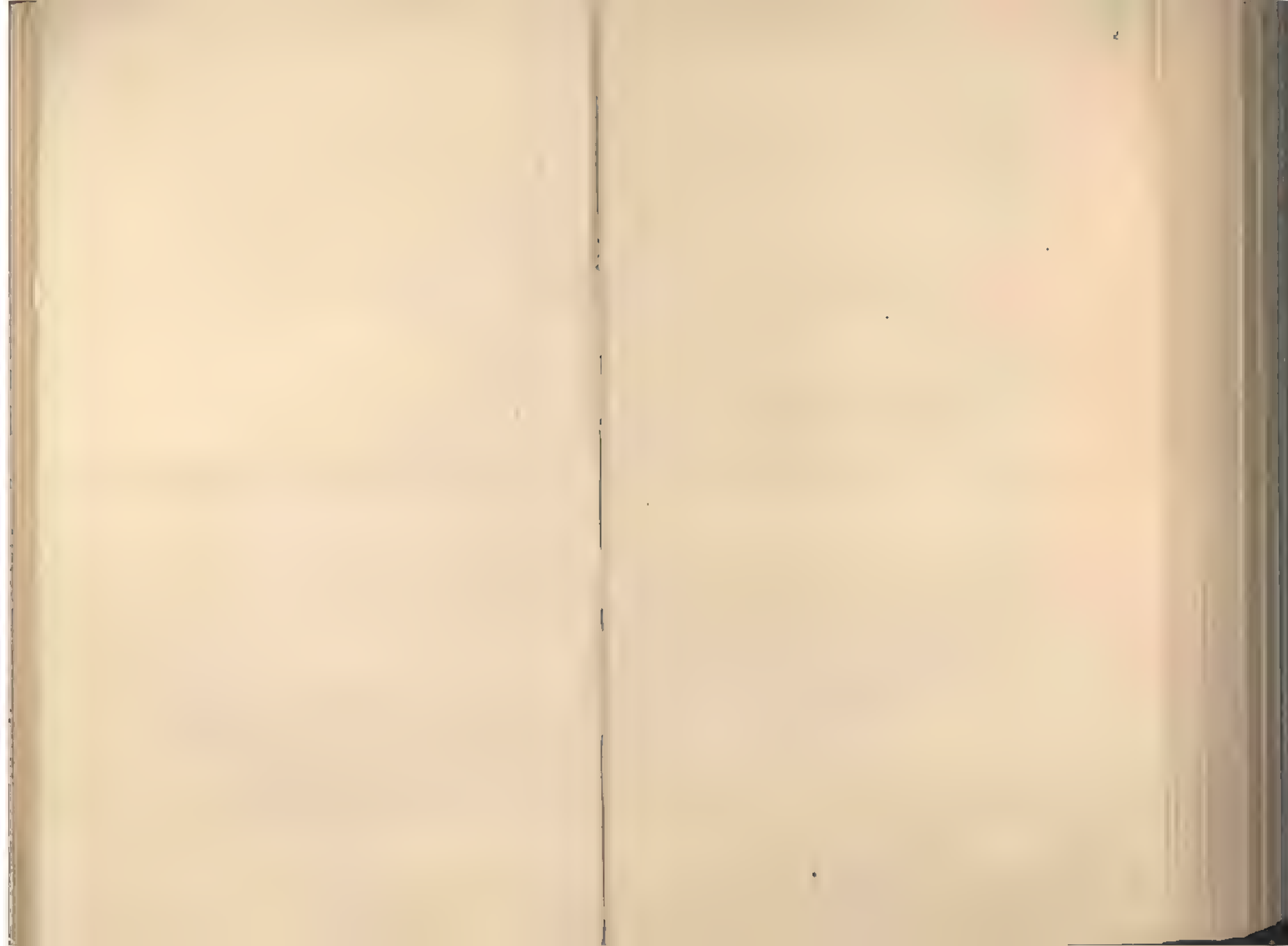
• نظم •

هر چو بیدارین هوس کم نهاد • بر سر خود بار دو عالم نهاد
خلق مبدل ز گران باریش • فتنه گران خواب زبیداریش
امید که تا فخلیند قضا به پرورش اشجار ممکنات نصارت بخش

گلشن امکان است باوق اقبال این فہال سایه گستر بوستان نجات و جلال پر بار شد و تا نقشیند قدر بملقوش صور موجودات صورت طراز نگار خانه کون و مکان است نقش بدیع دولت این اوزنگ نشین عظمت و اعتلال بر روی کار باشد • ع •

زین دعاها بر اجابت منت بسیار باد

تمام شد



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

هر آرای مهر پداری دانشوران خرد یمن و خردمندان والا
تمکین که بسیاهی فواص فکر آئی دل پذیر و درازی بی مثل و
نظیر معانی از قلم طبع بساحل قرطاس آورده گوش هوش سامعین
رازیفت تازه می بخشند و عرائس اخبار عجیبه و سوانح غریبه
سلاطین نامدار و دیگر امرای والا تبار را بجواهر بیان متعلی
ساخته پذیرای بارگاه سلطنت و پسندیده حضرات ملوک عالی
منقبت می گردانند تا عالمیان از احوال پاستانی عبرت گیرند
و پند پذیرند و از افعال قبیحه و خصائل فضیحه که باعث بدنامی
و غرامت و سبب سوء سرانجامی و وخامت است اجتناب ورزیده
خود را بکارم اخلاق آراسته و بحسن اوصاف پدراسته نمایند
مختفی و محتجب نمایند •

که کتاب عالم گیر نامه فرخنده کتابی ست زیبا و گرامی نسخه

BIBLIOTHECA INDICA

A
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

THE
ĀLAMGĪR NĀMAH

BY

MUHAMMAD KAZIM IBN-I MUHAMMAD
AMIN MUNSHI

EDITED BY

Mawlawis Khadim Husain and Abd al-Hai.

UNDER THE SUPERINTENDENCE OF
MAJOR W. N. LEES LL. D.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS

CALCUTTA

1868.

دل کفا و گلستانی ست بی خزان و تازه بوستانی ست که هزاران
ریاحین معانی در وی شکفته و خندان اگر بآب زر نگاشته آید بجا و
اگر دفتري از فصاحت خوانم روا •

از رشقه کلک گوهر سلک مجلی میدان سخن پروري و مقدم
مضمار انشا پردازی مدرنشین بزم سوانح نگاری زینت بخش محفل
عبارت آرائی جهان گیر ملک سحر بیانی عالم گیر کشور سخن دانی
منشی بی مثل و بدیل بیقین محمد کاظم بن محمد امین
مشهور بمیرزا کاظم ولد امینای کاشی که در فن انشا علم " انا
غیری " بر افراشته و در رنگین نگاری رایت " انا افسح " برداشته
و در فصاحت و بلاغت گوی سبقت از همه ربوده و در اعجاز کلامی
شهره آفاق " کالشمس رابعة النهار " بوده طبع افشانی داشت و در
نظم دقتی این بیت ازوست • شعر •

نیست از چاه زندان بنان قسمت ماه غیر آبی که ز حسرت بدهان می گردد
اما در بدو حال بمقتضای مشیت ایزدی برخی از اوقات
گران مایه جوهر زندگانی را دست فرسوده بیحاصلی کرده روزگار
به بطالت می سپرد و یک چند در دام نامساعدی روزگار چون
مرغ زیرک بسر می برد و در زاویه گم نامی با شاهد ناکامی دست
در آغوش می بود و روی شاهد نامرادی بمرآت حل می نمود و از
خار حسرت عمرت فنیچه مرادش چاک چاک می گشت و شرک
خواری و بی اعتباری سینه اش را می خست و بار صفر الیدی
بر خود می کشید و شربت تلخ نهی دستی می چشید •

و چون همای طالعش بهروز آمد و دولتش یاری نمود و توفیق

ایزدی را نمایش گردید بآبروی سخن در آغاز نخستین سال
جلوس همایون شرف ملازمت سده فلک احترام مذبح آثار عظمت
و جلال مطلع انوار اهبت و اقبال سپهر بلند اخترای سرور اقلیم سری
و سروری والا همت قوی مولف کعب اسلام مرجع انام صبح سیمای
مشرق ضمیر خورشید رای جمشید نظیر نخل پیرای ریاض سعادت
ایدهی گل چین حدیقه خلق محمدی حق دوست باطل دشمن
ز ناز گسل بت شکن کامل نصاب جوهر دانش و بینش مالک
رقاب کشور آفرینش فروغ گوهر خرد فرق کنند میل نیک و بد
سلیمان ثانی صاحب قرانی سلطان ابوالمظفر محی الدین محمد
اوزنگ زیب عالم گیر یانته بیمن مدیح سنجی آن اورنگ نشین کشور
معانی گوی سبقت از همه ربود و غبار بی رونقی از چهره اقبالش
زدود و بدست یاری طبع سخن سرا از حسیض ذلت و خمول بر آمده
بر بساط عزت و شرف قبول نشست و بخت غنوده سراز کنارش
بر گرفت و ظلمت زدای اختر طالع گردید و ناصیه سعادت و نیک
بختی بنقش ارادت آراسته در سلک بندگی گزید بشکرانه آن
بقلم استعجال صفحه چند بانده محامد آن ذات اقدس نگاشته
هدیه انجمن اقبال و تحفه بارگاه عز وجلال گردانید •

چونکه در مجلس عزت انصاف و قدر دانی را پایه بلند و از
محاسن عادات و مکارم اخلاق پادشاه ارجمند آن بود که از اصحاب
معانی گلی بباغی می گرفتند و گهری بکافی می پذیرفتند
آن عبارات معجز آیات پسند خاطر همایون افتاد و اسلوب کلامش
خیلی ملایم طبع سلطانی آمد •

اشاره صادر گردیده که بهائیان سوانح دولت کرامت آئین و مملکت سعادت قرین که مثل آن دیگر سلاطین نام دار و خواقین والا شمار را با وعف جد فراوان و سعی بی کران روی نداده بکوشش تمام جمع نموده بی بیش و کم بکلک صدق رقم تسطیر نماید و تحریر سازد و آن درارجی دل پذیر اقبال را در سلسله تالیف انتظام بخشد و آن عرائس اخبار را بحلی تقریر دل چسپ و مرغوب آرایش دهد تا هر صفحه روزگار یادگار ماند و پس ماندگان قاطبه وجود را اطلاع بر سوانح این عهد سعادت توانان گردد مؤلف را درین عهد سوانح نگاری و کار وقائع نویسی مقرر فرموده حکم عالی شرف نفاذ یافت که وقائع نگاران نسخه و نقایع سامی فهرست واردات احوال گرامی ماه به ماه سال بسال با وقائع منجبات و سوانح ولیات بدو سپارند و مقرر گشت که هر چه از اخبار و سوانح بحیز تحریر و معرض تسطیر در آید بعد از ترتیب داستان داستان از آن دو خلوت هابین باوقایع مناسب بمعرض اشرف پادشاه برسد •

و حکم فرمودند که چون احوال پادشاه زادگی از حین تولد تا زمان عالم آرایی در کتاب پادشاه نامه مذکور و مسطورست عنان حسب بیان از آن سمت معطوف داشته بتحریر احوال ایام سلطنت پردازد و از آغاز انکشاف صبح کشور کشائی که در جمادی الاولی سنه یکت هزار و شصت و هفت هجری بموقع آمده داستان طراز گشته هژده ساله احوال را یکت مجلد سازد بر طبق فرمان سلطانی مؤلف این کتاب سوانح ایام سلطنت پروری وقائع ازمنه

معدلت گسترده از جمادی الاولی سنه مذکور تا رجب المرجب سنه هزار و هفتاد و هشت هجری اعنی ده ساله احوال ایام سلطنت و کامرانی و اعوام خلافت و جهان بانی آنچه از قوه بفعل آمده بود بعبارت دل پذیر بدیع اسلوب و فقرات رنگین و مرغوب بطرزی بدیع و وضعی منیع که پذیرای طبع دشوار پسندان کارگاه سخن دانی و دقائق شناسان و موز الفاظ و معانی تواند بود بمعرض تحریر در آورده داد انشا پرورای درود •

و چون بندگان حضرت اعلی خالقانی بمقتضای دانش خدا داد و فطرت بلند و علو همت و وسعت حوصله ابقاء آثار ظاهر را در جنب محور آن و معنی نه نهاده بتاسیس مآثر باطن بیشتر توجه داشتند بعد از تدوین واقعات ده ساله حکم حقیقت شیم صادر شد که گذارند داستان معاصر و مکارم محمد کاظم مصنف کتاب مصطفای عالمگیر نامه من بعد وقائع را بقیه کتاب در نیارند لهذا او هم بدان قدر اکتفا نمود و پس از وفات پادشاه عزایت الله خان مرید خاص عالم گوی در عهد پادشاه ابوالنصر قطب الدین شاه عالم پادشاه غازی محمد ساقی مستعد خان و اباعف شد که باقی احوال چهل ساله و کسری بقیه تحریر در آورد •

و مؤلف درین صحیفه تصریح باسم اورنگ زیب نموده در هر جا از آن بلفظی شریف و عبارتی بدیع که مناسب مقام ست چوین شهنشاه گیتی پناه - و شهنشاه دانش آئین - و شهنشاه آفاق - و پادشاه داد گستر - و خاقان جهان - و خدیو فیروز بخت کام یاب - و آنحضرت • و شاه جهان را باعلی حضرت و حضرت اعلی نام برده •

و از دارا شکوه و شجاع بی شکوه و ناشجاع سخن سرانیده •
و چون ولد امینا از ذکر حبس کردن عالم گیر پدر پیر خود
شاه جهان را تا هشت سال و ده همان حال انتقال کردنش
بدارالبقا و همچنین دیگر سوانح ناپسندیده و وقایع غیر حمیده که
در اوایل ایام سلطنت او صورت بسته اغماض نموده مجملی ازان
در اینجا بطور نمونه ذکر کرده می شود •

در سنه یک هزار و شصت و هفت هجری شاه جهان را که بعدالت
و انصاف و قناعت و کیاست معروف بود بمقتضای مشیت ایزدی
عارضه حبس بول ظاهر شد و بالتماس دارا شکوه بسواری کشنی
عرصه دل کشای اکبرآباد از پرتو رایات جاه و جلال مطلع خورشید
اقبال گشت و تا غرة ربیع الثانی سنه مذکور بمنزل دارا شکوه اقامت
داشته بتاریخ غرة شهر مذکور نهضت فرمای ایوان شهر یاری و
زیفت بخش کاخ معدلت گستری گردید و زینت تازه بخشید
تا این سال انجام امور سلطنت و انصراف کارهای مملکت
بالاستقلال بقبضه اقتدارش بود و تنق و تنق هر امور می فرمود
چون عارضه جسمانی بر پیکر مقدس و عنصر همایون طاری شده
مزاج اشرف از منهج صحت و قانون اعتدال منحرف گشت و ایام
کرفت امتداد یافته ضعف قوی روز بروز سمت تضاعف و اشتداد
می پذیرفت ازان جهت بنظم و نسق امور جهان داری انواع
اختلال راه یافته فساد عظیم در مملکت هندوستان بهم رسید و ممبر
خزان بی انتظامی بگلستان مملکت وزید دارا شکوه که همیشه
خلعت استحقاق امور کشور کشائی و جهان بانی بمقراض طمع بر

قامت خود می برید و خود را از دیگران احق می دید هنگام
مرض شهنشاه زمان خسرو دوران انتهاز فرصت نموده زمام اختیار
سلطنت بقبضه اقتدار خود در آورد و دست استقلال آن حضرت از
مراتب ملکت و مال کوتاه ساخته بمقتضای رای خود جمیع کارهای
مالی و ملکی انجام می کرد اورنگ زیب که در آن وقت بملکت دکن
اقامت میداشتند و در نظم و نسق آن نواحی مشغول بودند چون
اخبار بیماری پدر بزرگوار خویش و بی اختیاری او و اقتدار دارا
شکوه در امور جهان بانی و داد گستری امضا فرمودند مصلحت در
امهال و علاج در اهمال ندیده باشتهار عزم شرف ملازمت والد امجد
از خطه اورنگ آباد نهضت فرمای سمت دار الخلافه شاه جهان
آباد گردیدند و در اثنای راه با مهاراجه جسونت سنگه و دیگر
امرا و افواج پادشاهی که باشاره دارا شکوه سد راه بودند مقاتله
کنان و محاربه وزان با حصول غلبه و نصرت تا مقام اعزآباد نزول
اجلال ارزانی داشتند آخر چون پدر و برادر را مغلوب یافتند بروز جمعه
غرة ذی قعدة سنه یک هزار و شصت و هشت هجری در عمارت
دل پذیر اعزآباد مجلسی دل کشا و جشنی جهان آرا باهتمام
امرای موافق ترتیب داده بعد انقضای پانزده گهری و بیست و
دو پل روز مذکور مطابق شش ساعت و نه دقیقه نجومی بر سر
فرمان دهی بی ادای رسوم که سلاطین نام دار و آلات را حین
جلوس بر اورنگ دولت معمولی و ضروری ست جلوس اجلال
فرموده بسبب طمع سلطنت و حرص مملکت پدر پیر خود را
محبوس فرمودند •

و تا هشت سال جلوس عالم گیر شاهجهان بزرندان مانده در همان قید از زندان پس از سی و یک سال و در ماه سلطنت بلوازلر شب دوشنبه بیست و ششم شهر رجب المرجب سنه یک هزار و هفتاد و شش هجری داهی اجل را بیک اجابت فرمود تلخیص

• شاهجهان وفات کرد • و نیز

سال هجری فوت شاهجهان • رضي الله • گفت اشرف خاں
و هم • مصرع • ز عالم سفر کرد شاهجهان • یافتند

اگرچه ذاتی مستقیم صفات آن پادشاه دین پناه بحر علوم خدا یگانی
و معدن خصائل جهان یابی موصوف بحکمت و شجاعت بود انشمنی
در امور سلطنت بود اما از مطاعن عقوب پدر و سفلک دمه برادر
و تعدیب بعضی از اولاد و تجویز قتل جماعه مسلمین در محاربات
بجایور و حیدر آباد و غیره ممالک دکن صرف بطمع متکثر دنیوی
که این همه در پردۀ حیل شرعیۀ اجرا می نمود خالی نبود •

تمام شد این عجائز نافه در اخصر و اهم احوال کتاب ماکیرنامه •
بحکم عالم علوم عربیه و غریبه علامه زمان پروفیسر مستر ایچ باخمان
صاحب بهادر ام اے سکریٹری اشیاٹک سوسایٹی آف بنگلہ - رقم
زود شکستہ قلم - خاکسار عبدالحی مدرس مدرسہ عالیہ کلکتہ عفا
صفہ الله و رحم • و غریب مفصله اساتذہ رجال و مواضع واقع عالم گیر
نامه عنقریب بکلیه طبع جلوہ گرو منتخب شدنی ست •



فہرست اسماء مواضع واقع در کتاب
عالم گیرنامه بترتیب حروف تہجی •

بسم الله الرحمن الرحيم

• | •

آر • ۹۷۲ •

آشام • ۵۸۶۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۷۰۰ •

• ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۶ - ۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۱۹ - ۷۲۲ - ۷۲۶ - ۷۴۱ •

• ۷۶۶ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۸۰ - ۷۸۳ - ۷۸۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۵ - ۸۰۷ •

• ۸۰۸ - ۸۰۹ •

آنچه • ۱۸۸ •

آوہ • ۷۲۳ •

آہن محل • ۲۷۲ •

آثار • ۱۲۷ - ۲۳۷ - ۳۴۰ - ۳۷۵ - ۶۰۴ - ۷۶۵ - ۸۷۳ - ۸۸۵ •

آنک • ۵۶۸ - ۸۸۵ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ •

اجید • ۱۱۹ - ۲۰۵ - ۲۹۲ - ۲۹۵ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۴ - ۳۱۰ - ۳۱۱ •

• ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۵ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۵ •

• ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۳ - ۵۱۸ - ۶۳۱ - ۱۰۵۶ •

آجین • ۱۸۳ - ۳۲ •

احمد آباد • ۱۹۷ - ۲۹۷ - ۴۰۴ - ۵۶۶ - ۶۳۴ •

احمد پور • ۴۵۶ •

احمد نگر • ۹۵۷ •

ادستان ۴۵ •

ارک ۵۳ • ۱۹۳ • ۴۱۶ • ۴۵۲ • ۴۷۲ • ۵۸۸ • ۸۳۴ •

اسلام نگر ۹۶۰ •

اسلام آباد ۸۳۵ • ۹۵۶ • ۱۰۵۰ •

اهل آباد ۱۳۵ • ۱۴۷ • ۱۴۹ • ۱۵۹ • ۱۶۱ • ۲۲۰ • ۲۲۷ • ۴۱۸ • ۴۲۸ •

۴۳۰ • ۴۳۵ • ۴۹۷ • ۴۷۲ • ۴۷۴ • ۶ • ۶۷۳ • ۷۵۷ • ۷۵۹ • ۷۶۴ •

۸۵۲ • ۸۶۵ • ۸۷۳ • ۸۷۵ • ۹۲۴ • ۱۰۵۰ •

اعظم آباد ۷۶۳ •

اکبر آباد ۳۰ • ۳۱ • ۴۸ • ۴۹ • ۸۰ • ۸۲ • ۸۵ • ۸۶ • ۸۷ • ۱۰۷ • ۱۰۸ •

۱۰۹ • ۱۲۰ • ۱۲۳ • ۱۳۶ • ۱۳۷ • ۱۶۷ • ۱۷۸ • ۱۸۳ • ۱۹۱ • ۱۹۲ •

۱۹۳ • ۲۱۶ • ۲۲۰ • ۲۲۱ • ۲۲۳ • ۲۲۴ • ۲۲۵ • ۲۲۶ • ۲۲۶ •

۲۳۰ • ۲۳۱ • ۲۳۵ • ۲۳۷ • ۲۳۹ • ۲۴۱ • ۲۴۴ • ۲۸۴ • ۲۹۲ • ۲۹۳ •

۲۹۵ • ۳۰۱ • ۳۰۳ • ۳۰۴ • ۳۴۰ • ۳۴۲ • ۳۴۳ • ۳۴۴ • ۳۴۵ •

۳۴۶ • ۳۴۷ • ۳۴۸ • ۳۴۹ • ۳۴۹ • ۳۴۸ • ۳۴۸ • ۳۴۸ • ۳۴۸ •

۳۴۹ • ۵۶۸ • ۵۶۹ • ۶۲۰ • ۶۲۵ • ۶۳۱ • ۶۳۱ • ۶۳۲ • ۶۶۴ • ۶۶۴ •

۷۴۱ • ۷۴۳ • ۷۵۸ • ۷۵۹ • ۷۶۲ • ۷۶۲ • ۸۱۹ • ۸۲۳ • ۸۳۸ • ۸۳۹ •

۸۴۲ • ۸۵۶ • ۸۷۱ • ۸۷۳ • ۸۷۴ • ۸۸۳ • ۹۱۸ • ۹۳۹ • ۹۳۷ •

۹۶۱ • ۹۶۲ • ۹۶۴ • ۹۶۷ • ۹۷۷ • ۱۰۲۱ •

اکبر پور ۵۳ •

اکبر نگر ۲۲۴ • ۳۴۳ • ۳۴۴ • ۴۲۳ • ۴۹۴ • ۵۵۵ • ۶۸۳ •

اکبری ۴۲۵ •

الله آباد ۱۲۶ • ۱۳۲ • ۱۶۹ • ۱۷۰ • ۱۷۱ • ۱۷۴ • ۱۷۵ • ۱۷۶ • ۱۸۰ •

۱۹۲ • ۲۱۲ • ۲۱۵ • ۲۲۲ • ۲۲۵ • ۲۲۶ • ۲۳۴ • ۲۳۵ • ۲۳۶ •

۲۳۹ • ۲۴۰ • ۲۴۴ • ۲۵۰ • ۲۸۴ • ۲۸۵ • ۲۸۶ • ۲۸۷ • ۲۹۹ • ۳۰۳ •

۳۰۵ • ۳۴۹ • ۳۴۴ • ۳۷۴ • ۳۸۶ • ۴۹۲ • ۴۹۳ • ۵۶۴ • ۶۳۱ • ۸۵۸ •

۸۶۰ • ۹۷۹ • ۹۸۶ • ۱۰۵۶ • ۱۰۵۷ •

اذا ساگر ۴۰۹ •

اڈبائے ۲۱۹ • ۷۶۵ • ۸۴۸ • ۸۴۹ •

اگروہ ۹۰۵ •

انفد باری ۸۷۶ •

اوترکول ۷۲۲ • ۷۲۵ • ۷۳۶ • ۸۰۷ •

اوجہ ۲۰۵ • ۲۷۲ •

اوجیر ۳۳ • ۴۹ • ۵۶ • ۷۵ • ۷۸ • ۸۰ • ۸۱ • ۱۰۵ • ۱۴۱ •

اونگیر ۸۸۵ • ۱۰۰۷ •

اونہ ۱۲۷ • ۲۰۲ • ۹۸۶ • ۸۶۰ •

اونیسہ • اونیسہ ۴۵۵ • ۴۷۴ • ۷۵۱ • ۸۷۶ • ۱۰۵۰ • ۱۰۶۷ •

اورنگ آباد ۳۶ • ۴۰ • ۴۱ • ۴۴ • ۴۴ • ۸۴ • ۲۱۹ • ۳۸۹ • ۸۵۲ • ۸۸۷ •

۹۱۰ • ۹۲۵ • ۱۰۲۰ • ۱۰۳۵ • ۱۰۳۸ • ۱۰۵۱ •

اوسہ ۱۰۰۷ • ۱۰۱۴ •

اوهند ۱۰۳ • ۱۰۵۲ • ۱۰۵۳ • ۱۰۵۸ • ۱۰۶۰ •

ایساکک ۸۹۶ • ۹۰۳ • ۹۰۵ •

ایلا پور ۱۰۲۳ • ۱۰۲۷ •

ایران ۴۳۸ • ۴۶۳ • ۵۹۵ • ۶۰۷ • ۶۰۹ • ۶۱۶ • ۶۲۱ • ۶۲۲ • ۶۶۴ •

۸۳۳ • ۸۴۴ • ۸۵۵ • ۸۷۴ • ۸۷۴ • ۹۱۸ • ۹۷۳ • ۹۷۵ • ۹۷۴ •

ایوان چهل ستون • ۳۵۱ - ۳۶۲ - ۵۹۱ - ۸۵۴ •

• ب •

باری • ۱۰۵۰ •

باغ نور منزل • ۱۱۸ •

بالا پور • ۸۸۵ - ۴۵۴ •

بانس برله • م • بانس بریلی • ۵۶ •

بانسی • ۷۸۱ •

بخارا • ۶۲۸ - ۶۳۷ - ۶۶۲ - ۶۶۴ - ۷۳۸ - ۸۶۳ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۱ - ۱۰۶۳ •

بدخشان • ۶۰۵ •

برار • ۱۹۹ •

برصا بتر • ۶۸۵ - ۶۹۴ - ۶۹۷ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ •

• ۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۷ - ۷۳۳ - ۷۷۶ •

بروده • ۹۸۶ •

برهان پور • ۴۲ - ۴۳ - ۴۶ - ۴۸ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۶ - ۹۱ -

• ۲۰۹ - ۲۱۹ - ۲۹۹ - ۴۳۸ - ۱۰۲۷ - ۱۰۵۱ •

بری تله • ۶۸۳ - ۶۸۵ •

بریای • ۲۶۸ •

بصره • ۶۱۹ - ۶۳۶ •

بقلانه • ۳۳۷ •

بکت گذه • ۹۰۵ •

بکله گیاهت • ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ •

بلا چور • ۱۸۵ •

باغ • ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۸۴۸ - ۸۶۴ - ۸۸۶ •

بازی چوگنی هندی • ۸۲۲ •

بلوچ پور • ۸۱ - ۸۲ •

بذاس • ۷۹۹ - ۷۰۰ •

بنارس • ۲۹ - ۱۹۳ - ۲۲۲ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۹ - ۲۴۲ - ۴۹۲ - ۴۲۷ •

• ۷۵۸ - ۸۷۵ •

بنج رتن • ۶۹۷ •

بندرابین • ۳۴۵ •

بنگاله • ۲۹ - ۳۱ - ۱۴۱ - ۱۷۵ - ۱۸۰ - ۲۱۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۶۵ •

• ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۲۷۱ - ۳۶۹ - ۴۰۶ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۲ - ۴۳۳ •

• ۴۳۵ - ۴۴۰ - ۴۴۴ - ۴۴۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۳ - ۴۷۱ - ۴۷۶ •

• ۴۷۷ - ۴۷۹ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۹۵ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۴ - ۵۶۵ •

• ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۷ - ۶۳۲ - ۶۳۴ - ۶۴۹ - ۶۷۳ - ۶۷۶ - ۶۷۷ •

• ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۲ - ۶۸۷ - ۷۱۷ - ۷۲۲ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۶۱ •

• ۷۷۶ - ۷۸۲ - ۸۰۹ - ۸۱۲ - ۸۱۵ - ۸۴۸ - ۸۵۳ - ۸۵۵ - ۸۵۸ •

• ۸۵۹ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۸۰ - ۸۸۲ - ۹۱۱ - ۹۲۲ - ۹۴۱ - ۹۴۲ •

• ۹۴۶ - ۹۵۵ - ۱۰۳۴ - ۱۰۴۰ - ۱۰۵۷ - ۱۰۶۲ - ۱۰۶۸ •

بنفوله • ۵۱ •

بوریه • ۱۲۶ - ۱۴۸ •

بهادر پور • ۱۲۴ - ۴۲۲ - ۹۷۸ •

بهار • ۱۲۷ - ۲۱۱ - ۲۲۳ - ۲۴۰ - ۵۸۹ - ۶۴۹ - ۹۲۲ •

بهاگ تی • ۵۲۴ - ۵۲۶ •

• ٦٠٧ •

بهرابج • ٨٢٧ - ٨١٨ - ٥٩٣ - ٣٤١ •

بهره • ١٩٧ - ١٩٨ - ١٠٤١ •

بهر • ٢٠٥ - ٢١٢ - ٢٢١ - ٢٣٠ - ٢٧٣ - ٢٧٥ - ٢٨٣ - ٢٨٣ •

• ٣٠٥ - ٣١١ - ٣١٣ - ٣١٥ - ٣٨١ - ٦٢٥ - ١٠٤٩ •

بهر ناتیه • ١٧٨ •

• ١٠٠ •

بهر • ٣٤٩ - ٣٨١ •

بهر • ١ - ٢٦ •

بهر • ٥٥٨ - ٥٥٩ - ٥٦٠ - ٩٤٣ - ٩٤٨ •

• ٨٢٠ - ٨٢١ - ٨٢٢ •

بهند ادرک • ٩٠٥ •

بهرتنت • ٦٨٨ • ٦٩٠ •

بهر • ٦٠٢١ •

بهر • ١٦٧ •

بهر • ١٠٠٣ •

بهر • ١٠٨٩ - ١٠٠٠ - ٥٨٥ •

بهر • ٥٧٣ •

بهر • ١٣٣ - ١٣٤ - ١٨٥ - ١٨٧ - ٥٩٩ - ٢٠٥ - ٢٧٢ •

بهر • ٢ - ٣٥ - ٣٧ - ٨٣ - ٣٧١ - ٥٧٠ - ٥٧٥ - ٥٧٦ - ٥٧٧ •

• ٥٧٨ - ٥٩٨ - ٨٥١ - ٨٦٠ - ٩٠٩ - ٩١٠ - ٩١٢ - ٩١٣ - ٩١٩ •

• ٩٧٠ - ٩٨٨ - ٩٩٧ - ٩٩٨ - ١٠٠٠ - ١٠٠٢ - ١٠٠٦ - ١٠٠٧ - ١٠١٤ •

• ١٠١٧ - ١٠٩٩ - ١٠٢٢ - ١٠٢٩ - ١٠٣٧ - ١٠٥١ •

بج • ١٩٩ •

بج • ٨٣٥ •

بج • ٥٦٨ •

بج • ٣٩٦ •

بج • ٣٥٠ •

بج • ٥٧١ •

بج • ٨٣٧ - ٨٣٩ •

بج • ٨٠٧ •

• ٢ •

بج • ٢٥ •

بج • ٨٧٥ •

بج • ٢٢٠ - ٨٣٩ •

بج • ٧٠٠ •

بج • ٨٠٧ •

بج • ٥١٩ •

بج • ٢١٣ - ٦٠٣ •

بج • ٢٩ - ٣ - ١٢١ - ١٦٨ - ١٨٠ - ٢٨١ - ٢٩١ - ٢١١ - ٢٢٢ - ٢٢٣ •

• ٢٢٥ - ٢٣٦ - ٢٣٩ - ٢٨٦ •

بج • ٥٧ - ٥٧٨ •

بج • ٥٩٦ - ٨٨٢ - ٨٩١ - ١٠٠٣ - ١٠٠٦ - ١٠١٩ - ١٠٢١ •

بج • ١٧٨ - ١٠٣٢ - ١٠٣٣ •

پکس کھول • ن • پلس کھول • ۹۰۵

پکھلی • ۱۰۴۲

پلاون • ۶۴۸ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳ - ۶۶۰ - ۶۶۳ - ۶۶۵ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹

پلٹن • ۹۹۱ - ۹۹۰

پنجاب • ۱۳ - ۱۳۹ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۳۰۱

۲۲۵ - ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۱۹۳ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۳۵۰ - ۳۱۹ - ۶۶۱

۸۶۳ - ۷۶۴ - ۸۴۵ - ۸۳۶

پورب • ۴۵۰

پورکھور • ن • پورکھور • ۸۹۶

پورندھر • ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۹۰۰ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵

۹۰۶ -

پونار • ۱۰۴۷

پونج • ۸۲۰

پوند • ۵۷۵ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۸۸

۸۹۲ - ۸۹۶ - ۸۹۹ - ۹۰۳

پہنی • ۶۵۳

پہلور • ۷۶۶

• ت •

قاراگتہ • ۲۶۴

تامی کتور • ۸۹۶

تبت • ۸۲۶ - ۸۳۲ - ۸۳۸ - ۸۶۰ - ۹۲۳ - ۱۰۶۳

تکپی • ۸۹۶ - ۹۰۳ - ۹۰۵

تکپی • ن • تنگی • ۸۹۶ - ۹۰۳ - ۹۰۵

تودی پور • ۵۵۴ - ۵۵۵

ترمہانی • ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۸۰۵

ترغار • ۵۶۵

ترہٹ • ۸۵۲ - ۱۰۳۹

تکوند • ۸۹۶ - ۹۰۳ - ۹۰۵

تلجاپور • ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۹

تلکوکن • ۵۸۳ - ۸۹۳

تلون • ۱۳۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۸۰ - ۱۸۲

تلوندی • ۷۶۶ - ۷۶۸

تلینہ • ۲۰۵

توند • ۳۰۵ - ۳۳۶

تورن • ۳۹۲ - ۳۹۴ - ۶۰۶ - ۱۰۳۵ - ۱۰۵۰

تہانصر • ۲۲

تیر • ن • تیرا • ۹۹۱ - ۱۰۱۳

• ت •

گاندہ • ۳۶۱ - ۳۷۶ - ۳۸۳ - ۵۵۳ - ۵۵۷

گندہ • ۲۱۷ - ۲۷۵ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۹۵ - ۳۸۵ - ۶۲۷ - ۷۷۸ - ۱۰۴۸

• ج •

جالناپور • ۴۵۴

جالندہ • ۲۱۹

جام • ن • ہالار • ۷۶۸

چاکه • ۹۴۳ •

جلال آباد • ۱۲۸ •

جمنهوا • ۷۱۳ - ۷۲۵ - ۸۰۷ •

جمون • ۱۷۹ - ۱۹۶ - ۳۲۰ - ۶۰۹ - ۷۵۷ - ۷۶۸ - ۸۴۰ - ۸۴۳ - ۸۴۷ •

• ۸۵۹ - ۸۷۶ - ۸۸۵ - ۹۰۶ - ۹۱۷ - ۹۶۵ •

جنير • ۸۸۸ - ۸۹۳ •

جوند پور • ۱۸۳ - ۲۸۸ - ۳۰۰ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ •

جورا گنده • ۱۹۲ •

جوگي کنيه • ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ •

جون • ۷۶ - ۱۱۱ - ۱۲۱ - ۱۲۶ - ۱۵۹ - ۱۶۷ - ۲۳۳ - ۲۵۰ - ۴۷۹ - ۶۲۱ •

• ۶۴۳ - ۶۶۴ - ۸۴۹ - ۹۷۸ •

جونا گنده • ۲۸۳ - ۵۶۴ - ۷۶۸ - ۷۷۰ •

جون پور • ۲۱۵ - ۲۳۹ - ۲۶۳ - ۲۸۷ - ۳۷۸ - ۸۵۳ - ۸۵۹ - ۱۰۵۰ •

• ۱۰۵۷ •

جهانگير پور • ۵۳ •

جهانگير نگر • ۳۳۹ - ۳۶۷ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۸ •

• ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۳ - ۶۸۹ - ۷۱۲ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۹۹ •

• ۹۴۸ •

• ۲۷۲ • چچهي •

چيانه • ۵۱۸ •

چيسلمير • ۲۲۱ - ۲۷۵ •

چيل ماري • ۵۲۸ •

• ۹۴ •

چانگام • ۵۵۶ - ۵۵۸ - ۵۶۰ - ۹۴۰ - ۹۴۳ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ •

• ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۶ •

چانت نگر • ۴۹۶ •

چارنگ • ۸۰۲۵ - ۸۱۰ •

چانگه • ۵۷۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ •

چاند پور • ۱۷۱ •

چانده • ۴۷۵ - ۱۰۲۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۲۴ •

چاندي • ۱۷۳ - ۲۹۳ •

چناب • ۲۱۹ - ۸۳۷ - ۸۳۹ •

چنانه • ۳۱۸ - ۴۹۳ - ۵۹۴ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ •

چنيل • ۷۱ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ •

چنيل • ۲۱۷ •

چنپه • ۸۴۳ - ۸۴۷ •

چندري • ۳۳۳ •

چنگس خاني • ۱۲۳ •

چورا گنده • ۱۹۲ - ۲۱۸ •

چور نراينه • ۵۶ •

چول • ۲۸۳ - ۲۹۶ •

چونا گنده • ۲۸۳ •

چومريل • ۲۱۷ •

چاچل • ۱۰۴۲ •

چیت پور • ۵۴ - ۵۵ •

چین پور • ۶۵۰ •

چیل • ۵۷۳ - ۹۰۵ •

• ح •

حیدر • ۸۸۵ •

حضر موت • ۸۸۳ - ۸۸۵ - ۱۰۳۵ •

حیدر آباد • ۱۰۱۹ •

• خ •

خان پور • ۸۲۱ - ۸۲۶ •

خاندیس • ۳۳ - ۳۶ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۶ - ۱۹۱ - ۱۹۶ - ۲۱۸ - ۲۱۹ •

• ۲۲۳ - ۲۴۲ - ۸۷۳ - ۹۷۲ - ۱۰۲۷ - ۱۰۵۷ •

خانوا • ۶۳۵ •

ختا • ۷۲۲ •

ختن • ۷۲۲ •

خضر پور • ۶۸۳ •

خضر آباد • ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۶ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۳۳۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ •

• ۳۴۳ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۷۵۶ - ۷۶۵ - ۸۳۹ - ۸۷۵ - ۹۲۳ - ۹۳۶ - ۹۳۷ •

• ۹۸۳ - ۹۸۵ •

خضری • ۳۲۵ •

خلم • ۳۴۳ •

خوشاب • ۱۹۹ - ۱۰۳۱ •

خیر آباد • ۱۶۱ - ۸۶۲ •

• د •

دادر • ن • دهادر • ۳۰۸ - ۳۱۲ - ۳۱۵ - ۳۳۰ •

درهنگه • ۹۵۰ - ۸۵۰ - ۹۸۹ •

درنگ • ۷۲۵ - ۸۱۱ •

دکن • ۲۵ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۰ - ۳۳ - ۳۳ - ۳۵ - ۵۶ - ۱۲۷ -

• ۱۲۹ - ۱۵۷ - ۱۹۲ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۰۱ - ۳۳۸ - ۳۶۹ - ۳۹۳ - ۴۱۹ -

• ۴۱۷ - ۴۲۹ - ۴۳۹ - ۴۵۹ - ۴۵۹ - ۴۷۱ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۸۵ - ۵۶۵ -

• ۵۶۸ - ۵۷۰ - ۵۷۸ - ۵۸۶ - ۵۸۹ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۶۰۶ - ۶۱۹ -

• ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۷۵ - ۷۲۳ - ۷۶۱ - ۷۶۳ - ۸۲۷ - ۸۲۳ -

• ۸۵۱ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۷ - ۸۶۰ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۴ -

• ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۷ - ۹۶۰ - ۹۶۳ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۶ -

• ۱۰۳۹ - ۱۰۶۱ •

دکهن کول • ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۵ - ۷۳۶ - ۸۰۸ •

دولت آباد • ۳۰ - ۳۴ - ۱۵۸ - ۱۹۰ - ۱۹۳ - ۱۹۳ - ۲۱۹ - ۲۹۰ - ۳۱۹ -

• ۵۷۵ •

دوله • ۷۲۲ •

دهایه • ۵۵۷ •

دهار • ۵۷ •

دهارا سیرن • ۱۰۰۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ •

دهار پر • ۱۰۱۸ •

دهامونی • ۱۹۲ - ۲۱۸ •

دهرمات پور • ۵۹ - ۵۷ - ۵۹ •

دہلی ۹۷۰ - ۱۰۸ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۵ - ۱۴۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۹ - ۲۳۱

• ۹۴۲ •

• ۸۰۳ - ۷۳۵ - ۷۲۳ - ۷۱۸ - ۷۱۷ - ۷۱۶ • وھذا

د لارې کوټه • ۲۲۲

• ۱۰۱۴ •

• A4 - A6 - A8 - V9 •

ديپاپور ۽ ن • ديپاپور • ۵۰۲

دیپال پور - ۵۵ - ۵۷ - ۱۹۷ - ۲۰۵ - ۲۶۴ - ۸۴۶ - ۸۷۵

• A. 10⁴ A. 1 - 429 - 419 - 41A • 500

• دینی پور • ۸۳۵ •

• دیوبانی ۷۳۵ - ۷۸۳ •

• ۶۰۱ - ۶۴۳ •

• ۳۱۴ • ییروانی

• ۱۰۲۹ • ۱۰۲۸ = ۱۰۲۷ • ۱۰۲۶ • نیز، گنجد

• ۸۱۰ • ۸۰۹ • ۸۰۸ • ۷۹۷ • ۷۹۶ • ۷۷۷ • ۷۱۸ • دیول گانو •

• 5 •

٧٠٣ - ٨١٠ - ٨١١ • دؤر مۇنداق •

● ● ●

• ۸۶ • راجپوت

۸۹۵-۸۸۰-۸۷۰-۸۶۰-۸۵۰-۸۴۰-۸۳۰-۸۲۰-۸۱۰-۸۰۰-۷۹۰-۷۸۰-۷۷۰-۷۶۰-۷۵۰-۷۴۰-۷۳۰-۷۲۰-۷۱۰-۷۰۰-۶۹۰-۶۸۰-۶۷۰-۶۶۰-۶۵۰-۶۴۰-۶۳۰-۶۲۰-۶۱۰-۶۰۰-۵۹۰-۵۸۰-۵۷۰-۵۶۰-۵۵۰-۵۴۰-۵۳۰-۵۲۰-۵۱۰-۵۰۰-۴۹۰-۴۸۰-۴۷۰-۴۶۰-۴۵۰-۴۴۰-۴۳۰-۴۲۰-۴۱۰-۴۰۰-۳۹۰-۳۸۰-۳۷۰-۳۶۰-۳۵۰-۳۴۰-۳۳۰-۳۲۰-۳۱۰-۳۰۰-۲۹۰-۲۸۰-۲۷۰-۲۶۰-۲۵۰-۲۴۰-۲۳۰-۲۲۰-۲۱۰-۲۰۰-۱۹۰-۱۸۰-۱۷۰-۱۶۰-۱۵۰-۱۴۰-۱۳۰-۱۲۰-۱۱۰-۱۰۰-۹۰-۸۰-۷۰-۶۰-۵۰-۴۰-۳۰-۲۰-۱۰-۰

راجزۃ • ۵۸۳ •

• آفا • اجوز

رامپو • ن • رامپو • م • رامپو • ۹۵۳ - ۹۵۴

رام سر • ۳۰۹ • ۳۳۶ •

• ۲۱۶ • رادی

• ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۸۵ • راهرون

• ۸۷۶ • رقص یوز

• ۹۴۵ - ۹۴۲ - ۹۴۰ - ۵۶۱ - ۵۶۰ - ۵۵۹ - ۵۵۸ - ۵۵۶ - ۴۸۴ • رخنگ

• 9010 - 9125

• ۱۰۵ •

• ۶۹۴ • ۶۸۴ • ۶۸۲ • ۴۹۵ • ریگماتی

• ۱۰۵ •

• ۱۶۳ - ۱۸۳ - ۱۸۴ •

٢٠٩٥ - ٢٠٣ - ٨٩٥ = ٢٠٩٥

• ۸۷۹ • ۸۶۹ • ۸۶۵ • ۸۵۳ • ۹۳۰ • ۴۷۵ • ۴۵۵ • ۲۲۵ • غناس

• س •

• ساپور • ن • ساسور • ۵۸۲ •

• ۱۰۱۴ • سات سور •

• ۸۸۹ - ۸۸۸ • با سوز

• ۹۰۵ •

F-10 89.134

- ١٩٢ - ١٩٤ - ١٨٥ - ١٨٦ - ١٨٧ - ١٨٠ - ١٧٥ - ١٦٧ - ١٦٤ - ١٦٣ • مناجاة

• APA - V99 - PVP - P19 - P1A - P.O - 19V - 19A 1

• vfo • 2:34

سرگند ۲۹۷ •

سرشور ۲۲۱ - ۲۳۱ - ۳۴۱ - ۵۶۴ - ۷۶۵ - ۸۴۹ •

سرن گهاٹ ۳۵۷ - ۳۵۸ •

سروپ گڈہ ۹۰۵ •

سرهند ۱۷۹ - ۸۴۹ •

سری پور ۵۵۷ •

سری گھاٹ ۷۰۰ - ۷۰۱ •

سری نگر ۱۶۷ - ۱۷۳ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۹۹ - ۲۹۳ - ۳۲۱ •

۳۴۱ - ۳۷۹ - ۵۸۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۴ - ۶۱۸ - ۶۲۵ - ۷۲۲ - ۷۵۷ •

۸۷۲ - ۸۸۱ - ۹۲۲ •

سکندریہ ۳۴۶ •

سرول ۵۷۹ - ۵۸۰ •

شکر ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۳ •

سلیانی ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۸۰ •

سلطان پور ۱۶۶ - ۱۸۶ - ۱۹۸ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۳۵۵ - ۱۰۵۷ - ۱۰۶۷ •

سلیم پور ۱۲۸ •

سلیم گڈہ ۱۴۷۸ - ۹۰۲ •

سمرقند ۲۷۱ •

سمرگر ۱۱۱ - ۱۱۲ •

سند ۴۱ - ۴۱۷ •

سندر باڑی ۱۴۹ - ۱۴۷ - ۲۲۷ - ۳۷۴ •

سنگرام گڈہ ۹۴۳ •

سنگوس ۶۹۲ •

سوہیہ ۵۷۵ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۸۹۱ •

سوتی ۵۲۸ •

سورت ۲۶۸ - ۴۷۱ - ۶۰۹ - ۶۱۸ - ۹۶۲ - ۷۶۵ - ۷۶۸ - ۸۲۷ - ۸۵۱ •

۸۸۰ - ۹۷۷ - ۱۰۵۷ - ۱۰۶۷ •

سوزون ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۳۶۰ - ۳۶۳ •

سولا پور ۱۰۰۲ - ۱۰۱۹ •

سولا کوری ۷۸۷ - ۸۰۶ •

سولہ گڈہ ۷۱۶ •

سون بری ۵۷۸ •

سون گڈہ ۹۰۵ •

سورنی پت ۶۷۵ - ۸۵۰ •

سپارن پور ۱۲۶ - ۱۳۸ •

سپهرند ۱۲۶ - ۱۳۲ - ۱۶۶ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۷۵۹ - ۷۶۵ - ۸۴۸ •

سپورہ ۶۳۲ •

سپری ۱۰۱۹ •

سیقل گھاٹ ۵۴۶ •

سیدمانہ گڈہ ۷۰۴ - ۷۲۳ •

سین ۱۰۱۹ •

سینول پور ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۸۹۵ •

سینوستان ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۳۰۰ - ۳۴۷ - ۸۸۱ - ۱۰۴۸ •

• ش •

• شاه مرگ • ۸۲۱

• شاه آباد • ۲۱۹ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۷۰ - ۸۷۴

• شاه جهان آباد • ۲۷ - ۸۱ - ۸۲ - ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۲۹ - ۱۳۸

• ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴

• ۲۲۱ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸

• ۶۱۰ - ۶۲۵ - ۷۵۹ - ۸۲۷ - ۸۴۵ - ۸۴۹ - ۹۳۹ - ۹۶۱ - ۹۷۲

• ۹۷۳ - ۹۷۷ - ۱۰۶۶ - ۱۰۶۷

• شاه جهان پور • ۱۶۹

• شاه نهر • ۴۳۵

• شکر پور • ۴۷۹

• شمس آباد • ۴۹۱ - ۴۹۳

• شهباز گن • ۱۰۵۸ - ۱۰۸۹

• شیر پور • ۵۵۴

• شیر حاجی • ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶

• ص •

• صاحب آباد • ۲۲۳

• ظ •

• ظفر آباد • ۶۴۴

• ظفر نگر • ۵۶۷

• ع •

• عالمگیر نگر • ۶۹۴ - ۹۳۳ - ۹۴۴

• عمان پور • ۲۸۹

• عمان • ۳۵۴

• ف •

• غزنین • ۱۹۵ - ۲۳۱ - ۶۲۵ - ۶۳۷ - ۸۳۴ - ۸۸۵ - ۹۸۱ - ۱۰۶۱

• ق •

• قلع آباد • ۵۶۵ - ۷۶۹ - ۱۰۱۸ - ۱۰۲۱ - ۱۰۳۹

• قلع پور • ۲۳۰ - ۲۸۷ - ۳۴۰ - ۴۲۴ - ۶۳۴

• قلع آباد • ۹۷۴ - ۹۸۴

• قلعان باڑی • ۵۰ - ۵۱

• قلعوز • ۲۲۱ - ۲۷۵

• قلعوز پور • ۴۵۵

• فیض آباد • ۸۴۹

• ق •

• قلیچاق • ۹۲۳

• قلاباغ • ۱۰۳۹

• قلع باهر • ۱۲۰

• قلع جمدھر • ۷۰۳ - ۷۰۴

• قلع چاندور • ۱۶۳

• قلع دیو کی • ۶۵۰

• قلع کجلی • ۸۱۰ - ۸۱۱

• قلع کفدا • ۶۵۰ - ۶۵۱

• قلع کنواری • ۸۹۶

قلعه کوئي • ۶۵۲ - ۶۵۱ - ۶۵۰

قندھار • ۱۸۸ - ۲۰۵ - ۲۷۵ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۷۶ - ۵۹۶ - ۶۰۸ - ۹۸۹

• ۱۰۳۱

ک ک

کابل • ۱۴۹ - ۱۷۸ - ۱۹۰ - ۱۹۳ - ۱۹۵ - ۲۱۵ - ۲۱۹ - ۳۰۲ - ۳۰۸

۳۳۹ - ۳۴۳ - ۳۴۹ - ۳۵۴ - ۳۵۷ - ۳۷۵ - ۳۸۱ - ۳۸۵ - ۴۸۶

۴۸۷ - ۶۰۳ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۵ - ۶۴۷ - ۶۶۱ - ۷۴۱ - ۷۵۲

۷۶۱ - ۸۳۳ - ۸۴۲ - ۸۴۷ - ۸۵۸ - ۸۶۴ - ۸۷۷ - ۹۱۳ - ۹۵۷ - ۹۷۳

۹۸۲ - ۹۸۳ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۲ - ۱۰۵۷

• ۱۰۶۰ - ۱۰۵۸

کاجورده • ۵۶ - ۵۷

کاشغر • ۵۶۵ - ۸۵۸ - ۸۶۱ - ۹۱۳ - ۹۱۵ - ۹۲۳ - ۹۸۳ - ۱۰۳۹ - ۱۰۶۲

• ۱۰۶۴

کاکوجان • ۷۹۴

کالي بهيت • ۷۷

کامروپ • ۶۷۸ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۷۱۵ - ۷۲۱ - ۷۷۶

کانگزه • ۱۹۹ - ۲۱۷ - ۲۸۶ - ۲۹۲

کانوداهن • ۸۳۷

کانه تال • ۱۷۴

کجل • ۶۸۰

کچ پور • ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۷۸ - ۷۸۳ - ۷۹۶ - ۸۰۲

کچ • ۲۸۳ - ۲۹۶ - ۷۷۰ - ۷۷۲

کچھو • ۲۶۵ - ۲۶۹ - ۲۸۴

کراچي • ۵۸۲ - ۵۸۰

کراکو • ۷۰۴ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۷

۷۲۸ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۸۳ - ۷۸۴

۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۷ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲

۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۹

کرنال • ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۲۲۰ - ۷۹۴ - ۸۴۹

کرنالک • ۴۴۰ - ۵۷۵

کروه مار • ۱۰۵۸

کرون پهلوي • ۹۵۱

کروي • ۴۱۱

کروي باري • ۶۷۹ - ۶۸۱ - ۶۸۲

کوز • ن • کوز • ۱۶۸ - ۲۴۱ - ۲۷۱ - ۲۸۵ - ۲۸۷

کوزه مانک پور • ۲۱۸ - ۵۶۵

کشمير • ۱۹۶ - ۲۱۰ - ۲۱۵ - ۲۸۷ - ۵۶۴ - ۶۱۹ - ۶۳۴ - ۷۶۵ - ۷۶۸

۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۳ - ۸۲۵ - ۸۲۷ - ۸۲۹ - ۸۳۲ - ۸۳۵

۸۷۸ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۱۰۶۳

کسک • ۸۰۰ - ۸۰۰

کليا بر • ۷۹۷

کليان • ۱۲۷ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۹۱۰ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸

کمانون • ۳۴۱ - ۵۹۵ - ۷۶۵ - ۸۶۱ - ۹۲۲ - ۹۸۱

کن • ۲۷۳

گنجونی • ۱۰۰۸ •

گندانه • ۹۰۹ - ۹۰۵ - ۸۹۵ •

گنور • ۷۷ •

کوچ بهار • ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۶ - ۶۹۱ - ۷۴۱ - ۷۸۱ - ۸۱۰ •

کوکن • ۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ •

کوکله پهازی • ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ •

کول • ۷۵۲ •

کوه گده • ۳۱۳ •

گهاتم پور • ۲۷۱ - ۲۸۷ •

ک. دن • ۱۰۰۶ •

کهر پور • ۴۹۴ •

کله سرد • ۲۰۲ •

کهندا کله • ۹۰۵ •

کپیلده • ۱۰۰۳ •

گجرات • ۲۹ - ۳۳ - ۴۳ - ۵۵ - ۶۶ - ۱۳۴ - ۱۹۷ - ۲۱۰ - ۲۱۳ - ۲۸۱ •

۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۲۲ - ۳۳۴ - ۳۴۲ •

۳۴۳ - ۳۴۵ - ۳۰۳ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۴۸ - ۳۵۲ - ۳۷۱ - ۳۸۵ •

۵۶۴ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۶۳۶ - ۶۴۷ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۶۳ •

۷۷۰ - ۸۳۲ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۵۵ - ۸۶۱ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۹۶۴ •

۹۸۶ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷ •

گده بیتلهی • ۳۲۶ •

گده سارنگ • ۱۸۵ •

گلکند • ۱۰۱۱ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۷ •

گنگ • ۳۱ - ۱۴۸ - ۱۵۹ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۵ •

۱۷۷ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۵۲ - ۳۵۶ - ۳۶۳ - ۳۶۴ •

۳۹۲ - ۴۹۳ •

گو بهار • ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۳۳ - ۵۹۴ •

۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۶ - ۸۶۳ - ۱۰۵۰ - ۱۰۶۸ •

گواهی • ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۶۹ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۲۲ - ۷۲۵ - ۸۱۰ - ۸۱۱ •

۱۰۶۸ •

گوبندوال • ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ •

گوزکپه پور • ۲۰۲ - ۳۷۶ - ۵۷۳ - ۵۹۰ - ۶۳۸ - ۷۴۱ - ۸۵۰ - ۸۷۳ •

۸۷۷ - ۱۰۵۰ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۱ •

گومند • ۷۰۲ •

گون رکبه • ۵۳۸ •

گهوزا گهات • ن • گهوتدا گهات • ۶۷۷ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۹۴ - ۷۸۲ •

• لام •

لاوانگ • ۷۱۹ •

لامده • ۷۲۲ •

لاهور • ۸۷ - ۱۲۵ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۶ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۲ •

۱۸۴ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۴ - ۲۱۲ •

۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۷ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۶ - ۳۳۸ - ۳۷۳ - ۶۳۰ •

۶۶۱ - ۷۳۸ - ۷۵۱ - ۷۶۶ - ۸۱۲ - ۸۱۵ - ۸۱۸ - ۸۲۱ - ۸۳۵ •

۸۳۸ - ۸۴۰ - ۸۴۲ - ۸۴۶ - ۹۷۳ - ۱۰۳۱ - ۱۰۵۸ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ •

لجسا • ۸۵۲ •

لری هیر پور • ۸۲۹ •

لکی • ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ •

لکهنو • ۱۴۹ •

لکھو کھارا • ن • کلو کھارا • ۲۰۵ •

لکھو گڈه • ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۲۳ - ۷۲۵ - ۷۷۸ - ۷۸۰ - ۷۹۱ - ۷۹۰ •

• ۹۰۱ •

لکھی جنگل • ۱۴۲ - ۷۶۷ •

لکھی دیه • ۵۵۹ •

لکھوت • ۱۰۵۶ •

لودی • ۷۶۶ •

لودی اری • ۱۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ •

لودی • ۲۷۶ - ۲۸۴ - ۲۰۳ •

لودی • ۳۰۵ - ۳۰۸ - ۳۱۶ - ۳۰۵ •

• ۱۰۶ •

ماچھواره • ن • ماچھواره • ۱۱۷ •

مالده • ۵۳۶ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ •

مالوار • ۵۷۱ •

مالو • ۳۲ - ۳۱ - ۳۳ - ۴۹ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۷ - ۷۸ - ۱۶۲ - ۱۸۹ - ۳۰۱ •

• ۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۳۳ - ۳۷۳ - ۳۸۵ - ۵۹۰ - ۵۹۳ - ۶۱۵ - ۶۳۰ •

• ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ •

مانک گڈه • ۹۰۵ •

مانچور • ۱۰۱۸ •

مانچور • ۱۰۲۳ •

ماندو • ۵۲ - ۵۳ - ۹۷۰ •

ماندهو • ۲۷۸ •

مانک دیک • ۱۰۲۶ - ۱۰۲۵ •

مان گڈه • ۱۰۵ •

ماوراء النهر • ۳۳۳ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ •

• ۸۸۱ •

منهرا • ۱۳۱ - ۱۳۸ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ •

• ۳۵۹ - ۳۸۱ - ۵۶۳ - ۵۷۳ - ۹۶۹ - ۱۰۶۸ •

منهرا پور • ۷۳۳ - ۷۳۵ - ۷۷۷ - ۷۸۸ - ۷۹۸ - ۸۰۶ •

منهرا پور • ۲۰۲ •

منها • ۱۰۳۵ •

مخصوص آباد • ۵۲۵۵ •

مخلص پور • ۸۳۹ •

مران آباد • ۱۲۶ - ۳۰۳ - ۳۸۱ - ۴۹۱ - ۵۶۹ - ۶۲۳ - ۸۵۱ - ۸۶۲ •

• ۱۰۳۸ - ۱۰۵۶ •

مرک گڈه • ۹۰۵ •

مست سله • ۶۷۹ •

معظم نگر • ۸۶۸ - ۸۷۳ - ۹۱۳ •

مک • ۸۸۲ - ۹۷۷ •

مکن پور • ۲۴۱ •

ملاجور • ن • بلاچور • ۱۸۵

ملتان • ۱۷۸ - ۱۸۱ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۲۰۰ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ -

۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ -

۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ -

۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ -

منجور • ۵۱۸ - ۵۱۹

منگل بید • ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۶ - ۱۰۲۰

مور بخت • ۱۰۵

مومنین پور • ۲۰۳

مورنگ • ۶۸۳ - ۶۸۶ - ۶۸۹ - ۸۷۵

مونگیر • ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ -

۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ -

مہاندی • ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ -

میرٹھ • ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۱

• ن •

نادرگ • ۹۰۵

نامروپ • ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ -

۸۱۱

ناندیر • ۵۹۸

ناتھورا • ۹۱۱

نڈینہ • ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ -

نرند • ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ -

نرسی • (ترہمی) ۹۵۳ - ۹۵۵

نریلہ • ۱۶۱

نلدراک • ۱۰۰۸

نواکھالی • ۹۴۷ - ۴

نورنگر • ۴۵۸

نوشہرہ • ۱۸۵ - ۸۲۳ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۵۸

نیالہ • ن • پنالہ • ۱۹ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶ -

نیلاب • ۸۲۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳ -

نیلفنگہ • ۱۰۰۸ - ۱۰۰۹

• ۳ •

وابل • ۵۷۴

وزیر پور • ۳۰۳

ویوناٹ • ۸۲۵ - ۸۲۷

• ۳ •

ہاجورا • ۶۷۸

ہالار • ۷۷۵

ہتھ پل • ۲۱۴ - ۴۲۵ - ۷۶۷

ہجراپور • ۵۵۵

ہجراہٹی • ۵۵۴

ہردوار • ۱۳۸ - ۱۵۱ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ -

ہرسول • ۱۴۴ - ۴۵

هفت چنار • ۸۶۶ •

هند • ۵۷۹ - ۳۶۱ •

هندستان • ۵۹۵ - ۴۶۳ - ۳۴۲ - ۳۱۳ - ۲۱۲ - ۱۳۴ - ۹۵ - ۳۲ - ۲۷ •

• ۸۳۸ - ۸۱۳ - ۷۸۲ - ۷۳۱ - ۷۳۰ - ۷۰۷ - ۶۷۳ - ۶۱۵ - ۶۰۵ •

• ۱۰۶۳ - ۱۰۳۵ - ۹۷۴ •

هندون • ۳۳۸ - ۳۰۳ •

هرشدک آباد • ۱۰۳۹ - ۱۰۳۸ - ۷۵۸ - ۵۹۳ •

هرگلی • ۹۴۳ •

هیدیت پور • ۲۰۰ •

هیره نور • ۸۳۸ - ۸۲۶ - ۸۲۱ •

• ی •

يمن • ۸۸۳ - ۳۳۱ •

(۱)

• ۶۳۴ - ۵۶۳ - ۴۸۸ - ۴۶۲ - ۴۲۸ •

• ۸۵۵ - ۸۴۶ - ۸۴۰ - ۸۱۸ - ۷۹۶ •

• ۱۰۹۸ - ۱۰۵۸ - ۹۷۹ •

ابراهیم خان فتح جنگ .. ۹۴۳

ابراهیم خورشیدی .. ۳۰۸

ابن حسن .. ۴۶۳

ابن حسین .. ۷۱۳ - ۵۵۴ - ۵۴۳ - ۵۲۳

• ۸۴۵ - ۸۰۹ - ۸۰۲ - ۷۹۶ - ۷۱۷ •

• ۹۵۱ - ۹۵۰ - ۹۴۹ - ۹۳۸ - ۹۳۶ •

۹۵۶

ابوالیشور .. ۳۸۶

ابوالینا .. ۱۹۷

ابوالحسن .. ۸۰۲ - ۸۰۱ - ۷۸۳ - ۴۰

• ۹۴۳ - ۸۹۳ - ۸۴۳ - ۸۰۳ - ۸۰۳ •

• ۹۴۶ - ۹۴۵ - ۹۴۴ •

ابوسید .. ۹۲۳ - ۶۲ - ۵۵

ابوطالب .. ۵۹۵ - ۱۳۰

ابوالفتح .. ۱۰۴۰ - ۴۱۶ - ۲۹۱ - ۵۸

ابوالفضل .. ۳۸۷ - ۷۷ - ۵۳

ابوالصم .. ۱۰۱۰ - ۸۹۹ - ۵۷۳ - ۲۲

آتش خان .. ۵۷۵ - ۴۷۹ - ۴۵۴ - ۴۵۲

• ۱۰۰۷ - ۹۹۶ - ۹۸۱ - ۸۹۸ - ۸۹۰ •

• ۲۴۰ - ۲۳۰ - ۱۰۰۹ •

آتش قاماق .. ۳۰۸ - ۲۴۹ - ۱۳۸

• ۲۳۸ - ۲۳۳ - ۲۳۱ •

آصف خان .. ۳۹۳ - ۲۸۲ - ۱۱۳ - ۱۰۱

• ۹۷۸ - ۹۱۸ - ۸۵۲ - ۶۵۱ - ۴۰۵ •

۹۸۲

آغرخان .. ۲۸۳ - ۲۷۶

آقا علی صدایی .. ۴۱۸

آقا ملا .. ۹۶۴

آقا یوسف .. ۳۷۰ - ۳۰۶ - ۲۴۸ - ۲۰۹

• ۳۳۸ - ۳۰۸ •

ابن خورشیدی .. ۳۲۴ - ۳۲۲

ابن خورشیدی .. ۱۰۵۵ - ۱۰۵۴ - ۶۲۶ - ۳۲۶

ابن خورشیدی .. ۲۰۸ - ۲۰۶

• ۹۷۴ - ۹۰۸ - ۶۰۷ - ۶۰۵ •

ابراهیم خان .. ۲۲۰ - ۱۵۸ - ۱۳۹ - ۹۵

• ۴۲۶ - ۳۹۶ - ۳۴۶ - ۲۳۶ - ۲۳۰ •

ابو محمد ۳۴۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲	۱۹۳ - ۱۹۶ - ۴۰۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳
۹۹۳ - ۹۹۶ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۴ - ۱۰۱۱	۸۷۲ - ۸۸۵
۱۰۱۵ - ۱۰۱۹	احمد بیگ لجم ثانی ۸۸۵
ابوالمحمد ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۶ - ۱۰۰۱	احمد خورشیدی ۷۷ - ۱۹۲
۱۰۰۴ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۷	احمد سرمندی ۵۹۵
۱۰۱۹	احمد صریب ۸۸۲ - ۸۸۶
ابومسلم ۹۲ - ۲۰۶ - ۲۴۶ - ۲۵۷	احمد مختار علی الله علیه و آله وسلم
ابوالمظفر محی الدین محمد ۱۱	۹۲۲
۲۵ - ۳۲۷ - ۵۶۷	احمد نایتیه ۵۷۵ - ۸۵۸ - ۹۰۶ - ۹۱۹
ابو جعفر علی ۲۵۱	۹۲۴ - ۹۵۷
ابوالمکارم ۲۴۷ - ۳۰۶ - ۳۲۴ - ۳۳۴	اختصاص خان ۸۳ - ۴۳۹ - ۵۱۲
۷۸۸ - ۸۸۸ - ۸۹۹	۵۹۳ - ۶۸۳ - ۹۴۷
اجل سنگه لچوا ۸۹۳ - ۸۹۵	اختیار ترین ۲۴۸
۸۹۶ - ۹۹۶ - ۹۹۷	اخلاص خان ۹۲ - ۱۲۸ - ۱۹۱ - ۱۹۶
احتجاب بیگ صاحب ۱۳۴ - ۵۶۹	۲۴۹ - ۲۶۹ - ۲۹۱ - ۵۱۲ - ۵۲۲
۶۲۰ - ۷۴۳ - ۹۳۸ - ۹۵۹	۵۳۳ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۵ - ۵۷۳
احتشام خان ۲۱۵ - ۲۴۶ - ۲۶۹	۵۶۳ - ۶۱۸ - ۷۶۵ - ۷۹۵
۲۴۸ - ۸۵۳ - ۸۵۵ - ۸۶۸ - ۸۷۱	اخلاص خان خورشیدی ۲۶۹ - ۵۲۲
۸۸۸ - ۸۹۱	۵۴۸ - ۵۵۵ - ۵۹۳ - ۶۱۸ - ۷۶۰
احمد بیگ ۵۱ - ۷۷ - ۷۸ - ۹۲ - ۱۵۸	۷۶۵

ادرا جی رام ۱۲۸	اسد کاشی ۷۹ - ۱۱۵ - ۱۴۲ - ۱۵۷
ادهم بیگ ۹۱۸	۱۹۵ - ۲۳۲ - ۲۴۹ - ۳۰۸ - ۳۲۱
ادیب سنگه بیدریه ۴۱	۳۲۳ - ۳۳۴ - ۳۴۱ - ۳۹۵ - ۴۰۰
ارادش خان ۱۱۹ - ۱۲۷ - ۲۰۲	۴۰۴ - ۴۲۸ - ۴۳۹ - ۵۶۵ - ۵۶۵
۲۳۴ - ۲۴۵ - ۴۷۹ - ۵۲۴ - ۵۴۶	۵۹۵ - ۶۲۱ - ۷۶۲ - ۷۶۴ - ۷۷۷
۵۶۶ - ۶۹۱ - ۹۶۱ - ۲۰۴۸	۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۴ - ۸۱۶ - ۹۲۵
ارجون گور ۶۵ - ۶۹ - ۷۰ - ۳۵۷	۹۲۶ - ۹۵۷
۱۴۵۷ - ۱۰۶۷	اسفندیار ۷۳ - ۱۰۶ - ۲۵۱ - ۳۲۸
ارسلان خان ۸۱۷ - ۸۷۵ - ۸۸۱	۳۹۷ - ۵۲۳ - ۵۵۳ - ۵۹۵ - ۶۸۸
۱۰۴۸ - ۱۰۶۷	۶۸۹ - ۶۹۴ - ۷۸۲ - ۸۱۲ - ۸۵۱
ارسلان علی ۳۷۱ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۸۱۷	اسفندیار بیگ ۱۰۶ - ۶۸۸ - ۹۸۹
۸۱۵	۶۹۴ - ۸۵۱
ارسی ۱۳۹ - ۱۶۶	اسفندیار معمری ۴۹۶ - ۵۰۴ - ۵۲۳
ارشاد خان ۱۰۳۴	۵۵۴ - ۸۶۳ - ۹۸۸
اسحق بیگ ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۹۵	اسکندر روهیلہ ۲۶۹
اسد خان ۱۱۹ - ۱۹۵ - ۲۴۸ - ۳۲۶	اسلام خان ۷۷ - ۹۲ - ۹۸ - ۱۲۴
۳۳۴ - ۳۴۱ - ۳۹۵ - ۴۰۰ - ۴۳۹	۱۲۷ - ۱۳۵ - ۱۵۷ - ۲۳۰ - ۲۳۷
۵۹۵ - ۶۲۱ - ۶۴۲ - ۷۵۱ - ۷۶۲	۲۴۶ - ۲۵۶ - ۲۶۲ - ۲۶۷ - ۲۶۹
۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۲۲ - ۸۴۳ - ۸۵۸	۴۰۱ - ۴۰۴ - ۴۰۸ - ۴۱۸ - ۵۰۴
۸۸۰ - ۱۰۶۵	۵۱۲ - ۵۱۸ - ۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۳۰

۵۳۳ - ۵۴۲ - ۵۵۵ - ۵۶۷
 ۶۲۴ - ۶۲۷
 اسمعیل .. ۲۳۸ - ۷۰۲ - ۸۸۳
 اسمعیل افغان ۵ - ۶۸۰ - ۸۲۳
 ۸۲۶ - ۸۳۲ - ۸۳۹
 اسمعیل بیگ .. ۹۴ - ۱۰۶
 اسمعیل خان ۱۲۸ - ۴۵۲ - ۵۳۸
 ۷۵۵ - ۸۷۳
 اسمعیل خورشیدی .. ۶۲ - ۷۶
 اسمعیل کومانی .. ۲۲۱ - ۳۸۷
 اسمعیل نیازی ۳۵ - ۶۲ - ۷۷ - ۹۲
 ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۲۸ - ۲۱۸ - ۲۲۱
 ۳۴۱ - ۴۴۰ - ۴۵۴ - ۴۸۷ - ۵۳۳
 ۵۵۷ - ۸۷۳ - ۸۸۲ - ۹۸۹
 اشرف الله .. ۴۷۹
 اشرف خان ۶۱۹ - ۶۴۲ - ۷۶۲ - ۱۰۴۲
 ۱۰۴۹
 امالت خان ۵۳ - ۶۳ - ۶۵ - ۹۳
 ۹۵ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۳۳۱ - ۳۳۳
 ۳۴۱ - ۳۵۳ - ۳۵۸ - ۳۹۵ - ۴۰۰

۳۸۵ - ۵۶۴ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۶۲۰
 ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۸۵۵
 ۸۵۷ - ۹۰۸ - ۹۶۶
 اصغر خان .. ۴۸۱ - ۵۷۲
 اعتبار خان ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۶
 ۳۰۸ - ۳۴۲ - ۶۲۵ - ۸۵۶ - ۸۸۳
 اعتقاد خان ۱۳۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۲۰۱
 ۲۱۳ - ۳۹۵ - ۴۵۲ - ۴۶۴
 ۷۴۱ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۸۳۰ - ۸۴۷
 ۸۸۴ - ۱۰۳۲
 عثمان خان ۱۳۲ - ۳۰۳ - ۴۵۵ - ۵
 ۹۱۸ - ۹۲۳ - ۷۶۵ - ۸۲۹ - ۹۸۲^{۸۷۲}
 امتحان الدوله .. ۵۵ - ۶۲ - ۶۲۳
 امیرالدین .. ۸۶۲
 اعظم خان ۴۷ - ۵۱ - ۹۲ - ۱۰۷
 ۱۱۹ - ۸۶۳
 اعلیٰ حضرت ۲۵ - ۲۷ - ۱۹۸ - ۲۶۳
 ۲۹۸ - ۳۴۰ - ۳۶۶ - ۳۸۷ - ۳۹۰
 ۳۹۵ - ۴۲۹ - ۴۷۴ - ۴۹۲ - ۵۶۸
 ۵۷۰ - ۸۷۵ - ۹۰۵ - ۹۰۹ - ۹۳۰

۶۵۰ - ۶۶۱ - ۶۷۰ - ۶۸۰ - ۷۴۲
 ۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۲ - ۸۸۱ - ۹۲۸
 ۹۳۲ - ۹۴۸
 اعز خان [آغرخان] ۲۸۴ - ۴۳۳
 ۴۴۸ - ۴۵۵ - ۶۸۱ - ۷۸۱
 ۹۸۲ - ۷۵۸ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۹
 اعتقار خان ۶۵ - ۷۱ - ۲۴۶ - ۲۴۷
 ۲۸۹ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۳۴ - ۳۴۲
 ۴۰۱ - ۴۰۳ - ۵۱۴ - ۶۲۷ - ۶۳۵
 ۶۴۲ - ۶۶۳ - ۷۴۳ - ۷۵۱ - ۸۱۷
 ۸۳۰ - ۸۳۲ - ۸۴۲ - ۸۸۰ - ۹۰۸
 افضل خان ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۸۴۴
 ۹۰۰ - ۹۸۹
 افلاطون خان چيله .. ۴۸۸
 آقبال بیگم .. ۴۷۴
 اکبر باره .. ۲۴۶
 اکبر پادشاه ۳۸۷ - ۴۲۳ - ۱۰۴۰
 اکرام خان ۲۴۶ - ۲۵۶ - ۲۶۲
 ۲۶۳ - ۲۶۸ - ۳۰۱ - ۳۴۲ - ۳۴۵
 ۴۴۶ - ۶۳۴ - ۷۵۸ - ۷۵۹

۹۵۸ - ۱۰۴۶ - ۱۰۵۹
 اله داد .. ۵۷۳
 اله وردی خان ۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۴۱
 ۳۹۹ - ۴۱۶ - ۴۵۹ - ۴۹۰
 ۴۶۳ - ۴۸۱ - ۴۸۸ - ۴۹۱
 ۴۹۸ - ۵۷۳ - ۴۹۹
 ۷۴۱ - ۷۵۷ - ۸۵۰ - ۷۰۸
 ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۷
 الهیار بیگ ۶۳ - ۹۴ - ۱۴۱ - ۱۰۵۹
 الهیار خان ۲۳۸ - ۶۸۸ - ۷۴۲
 ۷۵۱ - ۷۶۳ - ۸۱۷ - ۸۳۱ - ۸۳۹
 الله داد خان ۴۷۸ - ۴۸۶ - ۶۳۵ - ۸۱۷
 ۸۷۰ - ۹۷۶
 اله بیگ .. ۱۰۳۹
 اله خان .. ۴۸۱ - ۵۷۲ - ۶۲۵
 الله داد ۲۹۱ - ۸۷۲ - ۹۷۶ - ۱۰۴۴
 ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵
 الله قلبي بیگ .. ۴۲۹
 الله قلبي چيله .. ۸۳۲
 الله وردی خان ۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۸۴

۱۰۵۷ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۵ - ۹۶۷	۱۰۵۷ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۵ - ۹۶۷
الغبار بیگ ۱۴۱	۹۸۹ - ۸۹۳
الله یار خان ۱۹۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۳۱	امیر سنگه راتهور ۱۳۹
۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۷۰ - ۲۸۹ - ۳۰۸	امیر سنگه روزی ۵۵۵ - ۶۸۳ - ۸۵۸
۳۵۲ - ۳۹۶	۱۰۵۹
الوس راتهور ۳۰۹ - ۳۷۹ - ۳۸۶ - ۶۰۳	امید خان .. ۲۹۱ - ۸۵۶ - ۸۶۶
۷۶۳ - ۸۱۷ - ۸۳۱ - ۸۴۹ - ۸۵۱	امیر ۵۹۷
۸۷۳ - ۸۸۲ - ۹۱۳	امیر اعلی ۶۰۲
الوس رکوزئی ۱۰۵۳	امیر الامرا ۱۵۹ - ۲۶۶ - ۲۹۱ - ۲۹۳
الهام الله ۷۶ - ۶۲	۳۰۹ - ۳۱۵ - ۳۳۳ - ۳۴۹
امام اسمعیل ۸۸۳ - ۳۳۱	۳۹۳ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۴۱۶ - ۴۱۷
امام قلی اغر ۱۸۶ - ۲۱۶	۴۲۹ - ۴۶۴ - ۴۷۷ - ۵۶۸ - ۵۷۴
امام قلی خان ۸۵ - ۲۰۳ - ۵۵۹	۵۸۸ - ۵۹۲ - ۸۳۸ - ۹۵۲ - ۹۵۹
۵۶۰	۹۵۸ - ۹۶۲
امان الله ۱۹۷ - ۲۱۳ - ۶۰۳ - ۸۶۲	امیر خان ۲۳۰ - ۲۳۶ - ۲۹۲ - ۳۰۳
امانف خان ۳۵۸ - ۴۱۸	۳۰۶ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۴۵ - ۳۹۵
امیر الله ۹۶۳	۴۰۰ - ۴۲۷ - ۴۸۵ - ۴۸۸ - ۵۷۰
امیر سنگه ۷۷ - ۲۰۷ - ۲۱۵ - ۲۴۶	۵۷۲ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۶۲۶
۷۳۳ - ۷۹۳ - ۸۵۶ - ۱۰۳۵	۶۶۱ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۵۱ - ۷۶۱
امیر سنگه چندراوت ۶۵ - ۷۱ - ۲۶۸	۸۱۸ - ۸۴۲ - ۸۴۷ - ۹۱۸ - ۹۲۷

۱۰۴۶ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۲ - ۹۸۲ - ۹۳۷	۱۰۴۶ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۲ - ۹۸۲ - ۹۳۷
۱۰۵۲ - ۱۰۵۳	۱۰۵۲ - ۱۰۵۳
امیر فتح الله شیرازی ۳۸۷	۳۸۷
امیر قلی ۵۳۹	۵۳۹
امیدی گجراتی ۲۹۸	۲۹۸
انداز خان ۵۲۱	۵۲۱
اندرمن ۳۷۹ - ۵۱۸ - ۹۰۳	۹۰۳
اندرمن بندیل ۲۳۸ - ۲۹۰ - ۳۰۲	۳۰۲
۴۷۹ - ۵۱۳ - ۵۱۷ - ۵۳۳ - ۸۹۰	۸۹۰
۸۹۱ - ۹۸۹	۹۸۹
اندرمن دهنده پور ۶۳۲ - ۸۷۳ - ۱۰۶۲	۱۰۶۲
انگوی بهونسله ۱۰۱۵ - ۹۹۳	۹۹۳
انوپ سنگه ۲۷۱ - ۵۹۹ - ۶۰۶ - ۸۵۷	۸۵۷
انور بیگ ۷۷۸ - ۷۹۶	۷۹۶
انور خان ۶۳۹	۶۳۹
اونار خان ۴۷۶	۴۷۶
اودا احترام ۱۲۸ - ۹۸۹	۹۸۹
اودوی سنگه ۹۹۲ - ۹۹۵ - ۱۰۰۲	۱۰۰۲
۱۰۰۹ - ۱۰۲۰	۱۰۲۰
اودی بهان راتهور ۱۴۸ - ۲۰۳ - ۳۰۸	۳۰۸
۳۳۱ - ۳۳۴ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۸۴۸	۸۴۸
۸۹۰ - ۹۸۸	۹۸۸
اودی راج ۹۰۶ - ۹۰۲	۹۰۲
اودی کرن ۴۵۴	۴۵۴
اورس بی ۱۰۳۵	۱۰۳۵
اورنگ خان ۵۲ - ۵۳ - ۶۲ - ۹۳	۹۳
۲۴۶ - ۳۰۷	۳۰۷
اورنگ زیب ۱۱ - ۳۶۷	۳۶۷
اوزنگ خان ۵۳ - ۲۴۷ - ۳۵۷ - ۵۶۵	۵۶۵
۵۸۶ - ۵۸۸	۵۸۸
افتمام خان ۵۰۶ - ۵۰۸ - ۹۱۹ - ۹۴۹	۹۴۹
اهیم بیگ ۶۰۷	۶۰۷
اوج خان ۱۴۹ - ۱۶۲ - ۱۰۲۳	۱۰۲۳
۱۰۲۴ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸	۱۰۲۸
اوشم بی ۱۰۳۸ - ۱۰۶۳	۱۰۶۳
ایمن افندی ۳۱۳	۳۱۳
ایوب افغان ۴۱۳	۴۱۳
(ب)	
بابا بیگ ۴۵۶	۴۵۶
باباجی ۵۴ - ۶۳ - ۱۲۸ - ۹۸۹ - ۹۹۹	۹۹۹

۷۷۳	باجا	برخورد بزرگ	۸۵۱
۸۷۱-۸۶۸-۲۰۷	یادگار تختیار	بوسه جی دکنی	۸۷۵-۸۵۷
۱۰۳۴-۹۸۸-۸۹۰		برق انداز خان	۳۳۴-۳۱۴-۹۵
۷۶۶-۷۶۵-۴۱۳	باقرخان		۸۷۱-۸۶۸-۸۶۱-۸۵۶-۴۳۵
۱۷۴-۱۷۰-۱۲۵	باقی بیگ		۱۰۳۸-۱۰۲۳-۹۸۸
۹۶۶-۷۶۲-۵۷۳	باقی خان	برندوله خن	۱۲۸
۱۰۶۲	باقی محمد	نوهان الدین	۸۳۳-۸۱۸
۸۷۶	بابوبیگم	بزرگ امید خان	۴۱۶-۲۹۱-۱۴۹
۹۳	بایزید عرض افغان		۱۰۵۲-۹۴۹-۹۴۷-۸۶۵-۴۳۳
۳۰۹	بابیرد غازی		۹۵۶-۹۵۵-۹۵۳
۹۹۱	باجاجی	بسرمد خان	۷۵۶-۶۲۶-۲۳۲
۱۰۱۹-۹۹۶-۹۹۳	بجنر	بسنه خان	۲۷۴
۵۸۶	بجی سنگه	بسونت راسه	۱۰۱۰-۱۰۰۷-۹۳
۹۶۰-۸۷۰	بختاور خان	بشارت خان	۹۶۴
۴۴۱-۴۳۰-۵۳	بختیار خان	بشن نوین	۶۸۸
۴۹۴-۷۴۲-۸۱۷-۸۵۶		بقا بیگ	۸۱۴
۱۰۴۸		بلال دکنی	۴۷۲
۸۵۷	بدرت الد	بلبهر چیر	۶۵۰
۲۶۸	بدر لسا بیگم	بلند اختر	۲۴۹-۲۵۷-۲۵۰-۲۶۴
۹۰۴-۵۹۴	بدیع الزمان		۵۵۷-۵۵۲-۵۵۰

۷۷۵	بلند چور		۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۱۵-۳۳۱
۹۱۹	بلند خان		۳۳۷-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۸
۲۴۶	بلوی چوهان	بلوچی چوهان	۱۴۳-۱۴۳-۱۴۳-۱۴۳-۱۴۳
۴۵۱-۲۵۴			۱۴۵-۱۴۵-۱۴۵-۱۴۵-۱۴۵
۱۰۴۷	بنوایی داس		۳۸۹-۵۶۴-۶۲۰-۶۶۱-۷۰۸
۶۰۸-۶۰۷-۲۰۹	بوداق بیگ		۸۴۴-۸۶۰-۹۷۶-۹۷۵-۹۸۱
۶۲۱-۶۱۶-۶۱۵-۶۱۴-۶۰۹			۹۸۳-۹۸۵-۹۸۶-۱۰۵۳-۱۰۵۶
۶۲۲-۶۲۴-۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸			بهارخان بنج کوتی
۶۶۴-۸۴۴-۸۴۹-۸۶۴-۸۷۰			بهار لوهانی
۹۱۸-۹۲۳-۹۶۰-۹۷۴-۹۸۴			بهاسی
۶۶۳-۶۲۷-۳۵	بهاء الدین		بهاکونی
۱۰۳۳-۲۳۵-۶۵	بهار بیگ		بهاو سنگه
۵۹۵-۵۶۴-۴۴۱-۲۰۲	بهار چند		بهاو سنگه هار
۸۶۱-۷۶۵			۶۰۹-۶۹۲
۶۸-۹۳-۹۲	بهار خان		بهرام
۱۰۷-۱۲۵-۱۲۸-۱۳۶-۱۶۰			۱۴۶-۸۸۵-۸۹۸-۹۶۰-۹۷۸
۱۶۴-۱۶۶-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۴			۱۰۳۱
۱۸۲-۱۸۴-۱۸۸-۱۹۰-۲۰۵			بهاکونی داس
۲۳۰-۲۲۹-۲۱۹-۲۰۸-۲۰۷			بهاکونی سنگه
۲۰۳-۲۶۷-۲۵۹-۲۴۶-۲۳۹			۲۴۹-۱۹۲-۱۹۲-۲۴۹
			۳۰۸-۳۵۲-۴۱۸-۴۵۹-۴۶۶

۶۷۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶	بیاقرق ۱۰۴۵
بهلاوجي ۹۹۱	بینهوجي ۶۷ - ۶۲ - ۹۳ - ۹۸
بهلتن ۱۰۰۷	بېچکلي بهوکن ۷۸۷ - ۷۹۵ - ۷۹۸
بهلول خان ۹۹ - ۹۹۶ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۴	۸۰۰ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۹
۱۰۰۷ ۱۰۰۸ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۷	۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰
بهواني داسي ۱۷۳	بیریل ۱۰۴۱ - ۱۰۴۵
بهوبت سنگه ۸۹۸	بهرم دیو سیدوید ۹۵ - ۲۳۵ - ۲۴۶
بهوجي راج کچهواکه ۳۰۶ - ۳۳۱	۳۰۶ - ۳۳۸ - ۱۰۱۸ - ۱۰۳۴
۳۳۴ - ۹۱۷ - ۹۸۸	۱۰۶۸
بهولاناکه ۶۷۹ - ۶۸۶ - ۶۸۸ - ۶۸۹	بي شکو ۲۵ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۴
۶۹۳	۳۵ - ۳۶ - ۴۹ - ۵۷ - ۷۹
بهینل داسي کور ۱۹۳ - ۶۵	۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۷
بهیل افغان ۶۱۵ - ۵۲	۸۹ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۹ - ۱۰۵ - ۸۳۷
بهيلم سنگه ۹۶۰	۸۷۲ - ۹۱۰ - ۹۳۷ - ۹۳۸
بهیم ۱۰۲ - ۶۵ - ۶۵	بیگ محمد خوشگي ۷۳
بهیم نواین ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱	(پ)
۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۶ - ۶۸۷	پدم سنگه ۵۹۶ - ۶۰۶ - ۶۹۸
۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۲ - ۷۸۱	پرهراج بهاني ۱۶۳
۷۸۲ - ۸۱۲ - ۸۱۵	پرهو ۳۵
بیاس زاو ۴۸	پوتاپ ۶۹۸ - ۶۵۰

پرتاب سنگه ۳۳۸	پنقت ۹۰۰
پرتي چند ۲۳۷ - ۳۴۲ - ۳۵۹ - ۳۶۲	پونل ۷۹۹ - ۸۷۱ - ۸۶۸ - ۷۹۹
پرتي خان ۳۶۲	پیرمحمد ۵۱۹ - ۵۲۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰
پرتي راج ۳۴۲ - ۳۰۶ - ۹۵	(ه)
پرتي سنگه ۴۵۹ - ۴۶۲ - ۵۹۵ - ۶۰۰	تارک ۵۲ - ۵۳
۹۰۱ - ۹۰۴ - ۹۱۸ - ۹۲۵ - ۹۰۸	تارخان ۶۵۳
۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۶۱ - ۱۰۳۸	تاج نیازی ۱۷۶
پردل خان ۶۱ - ۹۲ - ۱۶۱ - ۲۰۳	تارخان ۳۵۸ - ۵۲۱ - ۹۰۵ - ۸۵۶
۲۰۸ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۳۱ - ۳۳۴	تجماق خان ۳۱۴
۳۴۳ - ۳۴۸ - ۳۷۱ - ۵۷۳ - ۶۰۴	ترویت خان ۷۸ - ۱۰۸ - ۱۱۵ - ۱۱۹
۷۵۸ - ۸۹۵ - ۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۸۸	۳۰۴ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۸۵ - ۵۶۸
۹۸۹ - ۱۰۳۸	۵۸۹ - ۶۰۹ - ۶۰۲ - ۶۰۴ - ۹۱۴
پرموحي ۶۶ - ۷۱ - ۹۶ - ۲۳۱ - ۳۲۸	۸۱۷ - ۸۴۰ - ۸۴۳ - ۸۴۵ - ۸۷۴
۵۹۴ - ۸۵۷	۹۶۶ - ۹۷۳ - ۹۷۵ - ۹۷۷
پرسو دکلي ۱۴۰	۱۰۳۳ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰
پرم دیو ۲۱۳ - ۲۳۵ - ۲۴۷ - ۷۶۲ - ۱۰۴۶	توسوجي ۷۱
پرمیانو دیکم ۹۵۹	توک تارخان ۲۸۱ - ۳۰۴ - ۳۰۸
پريم سنگه ۸۸۱ - ۸۷۲	۳۳۱ - ۵۷۲ - ۹۳۴ - ۸۹۱ - ۸۹۸
پرتي بت ۳۴۱ - ۳۲۱	۹۰۹ - ۹۲۵ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۳۸
پلنگ حمله ۳۰۷ - ۲۴۸ - ۲۸۸	تومک جي ۱۲۸

نرنیک جي پهنسله ۴۸-۱۲۸-۵۸۵	جالوي ۱۹۷
۹۸۹-۴۵۳-۴۷۱-۵۶۵	جان بازخان ۱۸۹-۳۰۸-۴۹۴-۳۷۹
نشریف خان .. ۴۵۳-۳۷۱-۵۶۵	۱۰۳۸-۱۰۴۹
نقريب خان ۱۱۹-۱۲۴-۲۰۷-۲۳۲	جان بيگ ۳۱۳-۳۲۶-۵۴۴-۵۵۲
۲۹۲-۲۹۴-۳۰۰-۳۹۵-۴۱۹	۵۵۸
۴۵۱-۴۶۶-۴۸۵-۴۸۹-۶۲۰	جان سپار خان ۵۷۲
۹۶۲-۷۴۹-۷۵۷	جان نثار خان ۳۰۶-۳۰۸-۳۳۹
نماجي ۶۲۵-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۳	۳۳۳-۹۹۵
۷۷۵	جاني بيگ ۶۵-۵۱۱-۵۷۴-۸۷۱
ننوجي ۴۷	۹۰۶
نهور خان ۵۵-۶۳-۹۲-۱۸۹-۲۱۷	جاني خان ۹۸۸-۱۰۵۰
۲۴۸-۳۰۷-۴۴۷-۵۶۵-۶۵۰	حسوت راو ۵۵
۶۵۳-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷-۸۵۶	جسونت سنگهه .. ۳۳-۴۱-۴۹
۹۶۴-۹۷۸	جعفر خان ۳۴۵-۳۴۸-۴۱۸-۴۱۹
(ج)	۴۳۴-۴۸۵-۵۹۰-۵۹۲-۶۳۴
جادو راو ۴۷	۷۴۱-۷۴۳-۷۶۱-۸۲۷-۸۵۲
جادوراڻه ۶۳	۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷-۸۶۰-۸۶۵
جادون ۹۹۳	۸۶۹-۸۷۹-۸۸۴-۹۱۴-۹۱۶
جادو نوازين ۵۵-۱۶۱-۵۷۸-۵۸۳	۹۲۳-۹۵۹-۹۶۳-۹۸۰-۹۸۳
۵۸۹-۵۹۷-۹۸۹	۹۸۹-۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۴

۱۰۳۹-۱۰۴۷-۱۰۶۰-۱۰۶۵	جهان باز خان [جان بازخان] ۱۸۹
۱۰۶۹	۴۷۹-۶۳۵
جگت سنگهه ۲۲۱-۲۳۵-۲۶۳	جهان بيگم ۷۴۲-۹۶۱
۳۰۶-۳۵۱-۴۵۴-۸۹۱-۹۸۸	جهان گيرقلي بيگ ۲۴۸-۵۹۴
۱۰۱۸-۱۰۲۳-۱۰۲۴	۸۴۸-۸۴۹
جگرم ۹۵۷-۱۰۴۵-۱۰۵۴-۱۰۵۶	جهان گيرقلي خان ۳۰۸-۷۶۵-۸۸۱
جلال افغان ۹۷۲	جيدو سنگهه ۹۷۸-۷۳۱
جلال خان .. ۵۹۳-۷۵۷-۷۵۸	جيسنگه بيدوريه .. ۲۴۹-۳۰۲
جلال الدين .. ۴۲۴-۴۳۳-۵۹۳	ج . ج .
جمال ليچاپوري .. ۶۱-۹۲	چاند خان ۴۱۱
جمال خان ۱۳۷-۲۰۳-۳۱۴-۶۹۸	چنرپوچ ۲۷۰-۴۹۷-۸۹۱-۹۸۹
۷۰۸-۷۰۹-۷۱۷-۹۴۵-۹۵۵	چنورجي ۲۰۶-۹۸۹
جمال دلزاق ۵۴-۵۴۱	چگرمين بهيل ۴۷۳-۶۱۵
جمال غوري ۲۴۸-۵۲۶-۵۴۱-۵۴۴	چلبي بيگ ۴۷۶
۵۴۵-۵۴۷-۵۵۵	چنيت بنديله ۷۸-۹۲-۱۶۳-۲۱۷
حمد .. ۳۸۹-۷۳۹	۳۰۱
حميل بيگ ۱۰۳۵	چند راوت خان ۲۴۹
جواهر خان .. ۸۴۲-۸۶۶-۹۲۳	[چريز خان] ۶۴۳
جوهر خان ۶۳-۵۸۹-۶۲۶-۶۴۴	ج . ح .
۸۷۱-۸۹۱-۹۸۹	حاجي الله وردي ۲۷۴

حاجي بقا .. ۲۱۶-۱۶۷	۹۹۰
حاجي بلوچ .. ۲۱۲	حسن خورشکي ۲۵۱-۲۵۷-۲۶۱
حاجي بيگ .. ۱۰۶	۲۶۳
حاجي حسين .. ۲۴۶	حسن علي ۱۱۴-۲۵۹-۲۷۰-۲۹۰
حاجي خان .. ۲۴۱-۲۰۵	۳۰۲-۳۰۶-۳۴۷-۳۵۱-۳۵۷
حاجي شمع .. ۸۷۰	۵۹۳-۶۳۴-۶۳۷-۷۴۱-۷۵۱
حاجي قاسم .. ۸۷۲-۸۵۷-۹۲۰	۷۵۲-۷۶۵-۸۵۶-۸۷۰-۸۸۰
حاجي محمد .. ۸۵۱-۸۴۱	۹۱۸-۹۶۶-۱۰۳۸
حاجي محمد خان .. ۸۲۵	حسن فوجدار .. ۵۵
حاجي محمد سعيد .. ۸۸۲-۲۹۴	حسن قلبي خان .. ۲۳۷
حاجي محمد طاهر .. ۸۴۶	حسين بيگ ۵۵-۹۵-۱۱۵-۲۱۸
حاجي اس .. ۱۰۳۵	۴۵۴-۵۵۹-۵۶۰
حافظ رحيم الدين .. ۸۴۴	حسين پاشا ۶۰۹-۶۱۵-۶۱۱
جامد خان .. ۸۵۶	۶۲۶-۶۳۶-۸۸۷
حبش خان .. ۵۸۵	حسين خان .. ۴۶۳-۵۲۳
حسام الدين ۵۲-۶۲-۹۲-۱۹۹	حسين داروغه .. ۷۱۷
۳۰۲-۴۳۹	حضرت اعلى [شاه جهان پادشاه]
حسن بخش .. ۹۹	۴۶-۴۸-۶۵۱-۶۶۴
حسن بيگ .. ۱۰۱۵-۷۰۲-۱۶۳	حضرت خاتم المرسلين .. ۳۶۶
حسن خان ۴۰۴-۴۶۳-۷۲۱-۸۹۱	حق وردي خان .. ۵۴۵-۹۶۱

حقيقي خان .. ۸۷۵-۴۵۱	خاني خان .. ۱۰۵۰
حكيم احمد .. ۸۸۵-۸۸۲	خان جهان .. ۱۱۴-۱۳۰
حكيم جمالي كاشي .. ۵۹۴	خان خاندان ۷۹-۹۲-۱۱۴-۱۱۷
حكيم شمالي .. ۵۹۷	۱۳۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۷
حكيم ابوالفتح .. ۱۰۳۱	۶۹۰-۶۹۳-۶۹۹-۷۰۱-۷۰۲
حكيم صائب .. ۸۴۴	۷۰۶-۷۰۸-۷۱۷-۷۲۷-۷۳۶
حكيم صال ۲۹۴-۳۴۴-۴۰۴-۴۳۵	۷۳۷-۷۶۷-۸۰۴-۸۰۸-۸۰۹
۸۷۰	۸۵۷-۸۱۱
حكيم محمد امين .. ۵۹۷-۳۹۹	خان دوران ۷۹-۹۳-۱۳۱-۱۹۲
حكيم محمد مهدي ۳۹۹-۵۶۷	۲۱۵-۲۱۶-۲۲۵-۲۲۶-۲۳۶
۶۲۶-۷۴۴-۷۵۰-۸۳۲-۸۹۱	۲۸۶-۳۰۳-۴۷۸
حكيم مقيم .. ۱۰۳۵-۵۹۷	خان زمان .. ۹۲-۱۱۹-۱۱۷
حكيم مومنا .. ۱۰۶۲-۹۲۶	خان عالم ۲۰۷-۲۴۵-۲۹۰-۳۰۹
حكيم نورالدين .. ۳۴۴	۳۴۱-۴۴۷
حكيم يوسف .. ۶۲۴	خانذاد خان ۹۴-۱۲۷-۲۴۹-۲۷۰
حميد الدين .. ۷۷-۶۲-۵۵	۲۹۰-۳۰۸-۳۳۳-۳۷۵-۵۹۴
حميد كاکر .. ۷۷-۶۲	۶۲۳-۸۴۷
حيات افغان .. ۵۴۵	خدابخش .. ۹۹۴
حيات زميندار .. ۲۱۷	خداداد .. ۷۶۵
(خ)	خدمت خان ۶۶۴-۹۳۰-۷۶۷

- ۷۸۶-۷۸۴-۵۸۳-۷۷۷-۷۷۶	- ۶۶۶-۶۶۱-۶۶۰-۶۱۵-۶۰۸
- ۷۹۹-۷۹۸-۷۹۶-۷۸۹-۷۸۸	۹۹۵-۹۰۸-۸۶۸-۹۶۳
۱۰۱۴	خواجه خان ۱۷۹-۱۹۷-۱۹۸-۶۶۵
- ۸۴۳-۸۳۲-۷۴۳	- ۸۷۰-۸۶۲-۸۶۹-۸۱۷-۸۱۵
۸۸۱	۹۱۴-۸۷۳
- ۷۹۸-۶۶۳-۶۴۸	خواجه ابروئیس ۶۰۹
۱۰۶۸	خواجه احمد ۶۶۹-۶۳۷-۶۳۸-۶۴۴
خدمت گزین خان ۱۰۶۸	۹۶۲-۹۶۳-۷۳۸-۸۱۹-۸۶۶
- ۲۳۲-۱۶۲-۱۵۸-۱۱۳	خواجه اسحق ۹۱۵-۹۸۳-۱۰۶۳
- ۳۹۹-۳۰۸-۲۹۳-۲۷۰-۲۴۸	خواجه انور
۱۰۶۲-۱۸۱-۵۹۳	خواجه بخنار
خضر ۶۰۵-۶۳۷	خواجه بر خوردار ۳۵۵-۶۲۳
- ۱۹۴-۹۹-۹۵-۸۴	خواجه بهار الدین
- ۱۶۳-۱۴۷-۱۳۰-۱۱۹-۱۱۵	خواجه بهرل
- ۱۸۷-۱۸۳-۱۸۲-۱۶۶-۱۶۳	خواجه حسن ۹۳-۶۴۷-۳۰۸
- ۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶-۱۸۹-۱۸۸	خواجه خانی
- ۲۰۷-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۲-۲۰۰	خواجه خدایه محمود ۶۲۹-۸۳۲
- ۲۲۹-۲۲۵-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵	۸۶۳
- ۴۷۷-۴۷۳-۴۶۶-۴۱۹-۳۳۱	خواجه خسرو .. ۴۳۹-۶۶۱-۵۱۵
- ۵۷۴-۴۸۷-۴۸۶-۴۸۵	خواجه رحمت الله ۲۴۷-۳۰۴-۳۰۸

خواجه قادر ۵۵۹-۸۳۰-۸۵۲-۹۱۵	۱۰۳۵
خواجه قطب الدین ۲۳۴-۴۴۴-۹۸۳	خواجه زاهد ۱۰۶۳
خواجه کلان ۷۷	خواجه سکندر ۸۸۱-۸۷۲
خواجه کمال ۴۱۷-۴۹۹	خواجه صادق ۱۸۸-۲۱۳-۲۴۹
خواجه کمال الدین ۸۷۲	- ۷۵۸-۹۶۱-۶۲۸-۶۱۹-۳۰۸
خواجه محمد شریف ۲۴۷	۱۰۶۴-۹۷۷-۹۱۵
خواجه محمد یوسف ۱۰۳۴	خواجه طرب ۸۸۱
خواجه مشکي ۵۲۹-۵۳۶-۵۳۷	خواجه عابد ۵۱-۴۵
۵۴۰-۵۴۱	خواجه عبدالرؤف ۸۳۲
خواجه معقول ۳۱۳-۳۰۹	خواجه عبدالغفار ۴۶۶-۹۰۵-۸۴۸
خواجه معین الدین ۸۸۱-۸۳۲	۱۰۳۵-۸۷۶
خواجه منظور ۴۶۴	خواجه عبدالمنان ۷۵۵
خواجه صومی ۶۱۹	خواجه عبدالله ۶۳-۹۳-۱۳۲
خواجه نذیر ۸۶۵-۸۵۳	- ۸۳۸-۴۱۸-۳۴۹-۳۰۱-۲۹۰
خواجه وفا ۸۵۷	۹۸۸
خواجه ۹۹۶-۹۹۳	خواجه عبدالوهاب ۱۱۴-۶۳۷-۳۰۳
خواجه خان ۹۲-۱۶۲-۲۴۹	۴۹۴
۸۳۴-۴۱۸-۳۴۹-۶۶۹-۲۶۸	[خواجه عنایت] ۳۴۳
۸۳۸	خواجه عنایت الله ۳۰۵-۳۳۹-۵۱۳
خواجهال بیگ ۵۳-۹۶-۱۰۱	۸۸۵

دایره ۱۶۰ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۱۵	۱۰۰۰ - ۹۹۹ - ۹۹۶ - ۹۹۵ - ۹۹۴
۳۳۷ - ۶۶۱ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵	۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶
دایره فغان ۲۵۸	۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵
دایره خان ۱۰۴ - ۱۳۰ - ۱۳۸ - ۱۴۲	۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱
۱۴۶ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۷ - ۱۶۹	۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵
۱۷۰ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۸ - ۲۰۷	۱۰۲۶ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹
۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴	دوران خان ۸۵۶
۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۹۵ - ۳۰۶ - ۳۰۸	دوست افغان ۷۸ - ۲۴۵
۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳	دوست بیگ ۳۰۸
۳۳۷ - ۳۴۰ - ۳۹۵ - ۴۰۳ - ۴۰۴	دوست محمد ۸۶۱
۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۵۳۳ - ۵۳۵	دولت بیگ ۹۳ - ۵۲۳
۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۴۰ - ۵۴۱	دولت مند خان ۹۳ - ۹۸۹
۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹	دشمن راج ۱۹۰
۵۵۰ - ۵۵۵ - ۵۶۵ - ۶۲۳ - ۶۹۵	دیانت خان ۹۱۷ - ۹۶۰
۷۰۳ - ۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰	دیانت رایی ۱۰۰۲
۷۸۸ - ۷۸۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۷	دینی چند ۸۱۸
۸۰۸ - ۸۱۲ - ۸۶۰ - ۸۶۸ - ۸۷۱	دینی منگه ۷۱ - ۷۶ - ۷۴ - ۴۸۱
۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳	دیندار خان ۹۳ - ۱۰۱ - ۱۰۷ - ۲۳۱
۸۹۴ - ۸۹۸ - ۹۰۱ - ۹۰۳ - ۹۰۴	۲۴۸ - ۳۰۷ - ۳۲۶ - ۳۲۹ - ۴۱۲
۹۶۵ - ۹۷۵ - ۹۸۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳	۵۷۲ - ۸۳۸ - ۸۷۵

۲۴۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۳۹ - ۵۱۳	(۵)
۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۳۳ - ۸۷۴ - ۱۰۶۲	ذوالفقار خان ۹۲ - ۹۶ - ۹۷ - ۷۳
۲۳۰ - ۲۲۰ - ۱۹۳ - راجه انرد کتور	۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۹۲ - ۱۰۱
۲۳۵ - ۲۴۱ - ۲۹۸ - ۲۷۱ - ۲۷۲	۱۰۷ - ۱۰۷ - ۱۵۷ - ۱۶۳ - ۲۳۹
۲۴۵ - ۲۶۲ - ۲۶۷ - ۲۹۹ - ۳۳۹	۲۴۵ - ۲۶۲ - ۲۶۷ - ۲۹۹ - ۳۳۹
۳۳۰ - ۳۴۰ - ۴۹۴ - ۵۳۳ - راجه بهادر چند	۳۴۳ - ۳۴۹ - ۴۰۴ - ۵۰۴ - ۵۰۴
۵۳۴ - ۶۵۰ - ۶۵۳ - ۶۵۷ - ۶۵۷	۵۱۲ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۲۰ - ۵۲۱
۸۱۲	۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۳۰ - ۵۳۳ - ۵۳۸
راجه بیگم داس گورکھ ۱۰۴ - ۹۵	۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۶۳۰
۱۹۳ - ۴۵۶ - ۴۵۷	ذوالقدر خان ۶۳ - ۶۷ - ۷۹ - ۱۲۴
راجه بیربل ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰	۱۲۷ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۶۲ - ۲۶۷
راجه پیتام ۸۰۸	۲۶۹ - ۳۰۸ - ۳۰۸ - ۳۰۸
راجه نودرمل ۱۹۰ - ۲۱۶ - ۲۴۲	(۶)
۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۴۰ - ۲۴۰ - ۷۹۵ - ۸۷۳	راج سنگه ۱۰۷ - ۱۲۹ - ۱۶۶ - ۱۹۴
۸۸۵	۲۴۵ - ۲۶۷ - ۲۸۸ - ۳۰۷ - ۳۴۱
راجه جسونت سنگه ۴۲ - ۳۳ - ۴۱	۴۳۰ - ۴۵۴ - ۴۵۷ - ۵۸۶ - ۵۸۶
۳۹ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۳	۶۶۱ - ۷۳۳ - ۷۴۱ - ۷۶۷ - ۸۹۱
۷۱ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۹۵ - ۱۳۹	راجه امر سنگه ۷۸۳ - ۷۳۵ - ۷۹۴
۱۴۱ - ۱۸۳ - ۱۸۹ - ۲۲۰ - ۲۲۹	۸۵۸
۲۴۶ - ۲۵۴ - ۲۵۶ - ۲۸۵ - ۲۸۸	راجه اندرمن ۴۳ - ۶۲ - ۷۶ - ۹۴

- ۷۵۷ - ۷۳۹ - ۷۳۱ - ۷۳۹ - ۷۳۴	- ۳۴۹ - ۳۱۱ - ۳۰۹ - ۳۰۰ - ۲۹۲
- ۸۶۹ - ۸۱۸ - ۸۱۶ - ۷۶۱ - ۷۶۰	- ۳۵۹ - ۳۴۹ - ۳۴۰ - ۳۰۳ - ۳۵۹
- ۸۵۷ - ۸۵۵ - ۸۳۸ - ۸۴۰ - ۸۳۸	- ۵۶۸ - ۵۴۳ - ۴۹۷ - ۴۸۵ - ۴۶۲
- ۸۶۹ - ۸۶۸ - ۸۶۶ - ۸۶۵ - ۸۶۰	- ۶۱۰ - ۶۳۴ - ۶۳۱ - ۵۹۵ - ۵۶۲
- ۸۸۷ - ۸۸۳ - ۸۷۹ - ۸۷۳ - ۸۷۱	- ۸۱۶ - ۷۶۱ - ۷۵۴ - ۷۳۱ - ۶۴۷
- ۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۹۵ - ۸۹۲ - ۸۹۰	- ۸۶۷ - ۸۶۵ - ۸۵۵ - ۸۴۸ - ۸۱۹
- ۹۰۷ - ۹۰۳ - ۹۰۰ - ۸۹۹ - ۸۹۸	- ۹۰۸ - ۸۸۸ - ۸۸۷ - ۸۸۴ - ۸۶۸
- ۹۲۰ - ۹۱۹ - ۹۱۷ - ۹۱۲ - ۹۰۹	- ۹۶۱ - ۹۵۹ - ۹۲۳ - ۹۱۶ - ۹۱۴
- ۹۶۷ - ۹۶۶ - ۹۶۴ - ۹۶۲ - ۹۲۵	- ۱۰۳۷ - ۱۰۳۲ - ۹۸۶ - ۹۸۵ - ۹۶۳
- ۹۸۸ - ۹۸۷ - ۹۷۵ - ۹۷۱ - ۹۷۰	۱۰۳۸
- ۱۰۲۰ - ۱۰۱۲ - ۹۹۹ - ۹۹۵	راجه چيسنگه ۳۰ - ۹۶ - ۱۳۹ - ۱۴۱
- ۱۰۳۸ - ۱۰۳۷ - ۱۰۳۶ - ۱۰۲۱	- ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۵۷ - ۱۴۶
۱۰۶۰ - ۱۰۵۱	- ۱۸۷ - ۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۷۰
راجه قرومن ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۲۳۶	- ۲۲۹ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۸ - ۲۰۲
راجه حیات ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۸۶۴ - ۸۳۸ - ۸۲۴	- ۳۲۱ - ۳۱۵ - ۳۰۹ - ۳۰۶ - ۲۶۹
راجه ديبی سنگه ۹۶ - ۱۳۹ - ۲۰۶	- ۴۱۵ - ۴۱۴ - ۴۰۲ - ۳۳۱ - ۳۲۴
- ۵۷۲ - ۳۸۱ - ۳۴۶ - ۳۴۱ - ۲۴۷	- ۴۵۷ - ۴۴۷ - ۴۴۶ - ۴۳۴ - ۴۱۹
- ۱۰۴۵ - ۷۵۸ - ۶۳۲ - ۶۲۵	- ۴۸۶ - ۴۸۵ - ۴۷۹ - ۴۶۵ - ۴۶۲
۱۰۵۹ - ۱۰۵۴	- ۶۰۲۰ - ۶۰۱ - ۵۹۹ - ۵۶۸ - ۴۹۷
راجه راجروپ ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۷	- ۶۲۹ - ۶۲۷ - ۶۲۰ - ۶۱۸ - ۶۰۳

راجه سليمان ۱۰۰۹ - ۱۱۲۵ - ۱۰۲۹	- ۲۹۳ - ۲۰۲ - ۱۹۱ - ۱۹۸ - ۱۹۰
راجه سازنگدهر ۹۲ - ۹۲ - ۷۵۷	- ۳۴۱ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۰ - ۳۰۷
راجه سجان سنگه ۹۵ - ۷۰ - ۲۴۷	- ۶۳۵ - ۶۲۵ - ۶۰۹ - ۵۰۹ - ۴۷۹
- ۵۰۲ - ۴۸۶ - ۳۵۲ - ۲۸۷ - ۲۶۷	۹۷۴ - ۵۸۹ - ۶۳۹ - ۶۳۸ - ۶۴۷
- ۶۳۳ - ۶۳۲ - ۵۴۶ - ۵۳۳ - ۵۲۲	راجه رايستگه ۳۹ - ۶۵ - ۷۰ - ۱۴۱
- ۷۸۸ - ۷۸۵ - ۶۸۵ - ۶۸۲ - ۶۸۱	- ۲۴۶ - ۲۴۲ - ۲۰۷ - ۱۵۷ - ۱۴۷
- ۹۸۸ - ۹۰۸ - ۹۰۳ - ۸۹۸ - ۸۰۰	- ۳۰۶ - ۳۰۵ - ۲۸۸ - ۲۷۰ - ۲۶۷
۱۰۲۲ - ۱۰۰۰ - ۹۹۷	- ۴۱۷ - ۴۰۵ - ۳۴۱ - ۳۳۸ - ۳۳۶
راجه سروپ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۳۳۹	- ۵۸۳ - ۵۸۱ - ۵۷۲ - ۴۴۱ - ۴۲۱
راجه سواج مل کور ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۲۸۸	- ۷۷۰ - ۷۶۹ - ۶۴۳ - ۶۲۷ - ۶۲۳
راجه شيورام ۹۵ - ۹۵ - ۱۰۲ - ۱۰۲ - ۹۵۳	- ۸۱۷ - ۷۷۵ - ۷۷۴ - ۷۷۳ - ۷۷۱
راجه کشن (پشن) سنگه ۹۵ - ۳۰۳	- ۸۹۱ - ۸۹۰ - ۸۷۱ - ۸۶۸ - ۸۳۸
۸۵۸ - ۷۱۳ - ۴۲۸ - ۳۴۲	- ۹۰۳ - ۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۹۵ - ۸۹۳
راجه عالم سنگه ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۳۳۶ - ۳۳۱	- ۹۹۲ - ۹۸۹ - ۹۸۸ - ۹۰۷ - ۹۰۶
راجه کرن ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۵۷۰	- ۱۰۰۳ - ۹۹۸ - ۹۹۶ - ۹۹۳
راجه مان سنگه ۲۲۱ - ۲۸۷ - ۸۸۵	- ۱۰۱۶ - ۱۰۱۵ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۶
راجه مهابسنگه ۲۳۰ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳	- ۱۰۳۷ - ۱۰۳۳ - ۱۰۳۱ - ۱۰۲۰
۱۰۵۴ - ۱۰۵۳	۱۰۶۰ - ۱۰۳۸
راجه نرسنگه ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۹ - ۳۹۹	راجه روپ سنگه ۹۵ - ۱۰۲ - ۱۵۸
- ۸۷۱ - ۸۶۹ - ۸۶۸ - ۷۰۸ - ۴۳۴	۸۷۴ - ۶۳۵ - ۶۳۰

۱۰۲۳ - ۸۹۱	۲۹۹ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۱۹۴۸ - ۴۸۷
راجی ۹۸۹ - ۸۹۹	۸۵۶ - ۹۱۵
راکھو حی ۱۰۱۰ - ۱۰۰۹	رحمن یار ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۳۳
رام سنگه ۳۳۶ - ۸۵ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۴۱	رزق الله ۸۷۳ - ۱۰۳۸
۱۹۲ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۵۳ - ۳۵۱	رستم ۳۱ - ۵۵ - ۷۳ - ۸۱ - ۹۷ - ۹۸
۴۵۷ - ۴۸۶ - ۷۷۵ - ۸۹۱ - ۹۸۸	۹۹ - ۱۰۳ - ۱۲۷ - ۲۸۸ - ۳۰۷
۱۰۰۵ - ۱۰۲۷ - ۱۰۶۲ - ۱۰۶۸	۳۲۸ - ۳۴۲ - ۵۰۸ - ۵۷۸ - ۶۲۱
رانا راج سنگه ۷۷ - ۱۲۹ - ۲۶۷ - ۴۵۳	۱۰۳۴ - ۱۰۵۱ - ۱۰۹۵
راوی امر سنگه چند روایت ۲۶۹ - ۴۲۵	رستم راو ۴۷ - ۶۳ - ۱۲۸ - ۹۸۹ - ۱۰۱۰
روپاوسنگه ۲۳۷ - ۲۴۵ - ۲۶۹ - ۳۵۶	رسول ۵۰۸
۵۸۲ - ۵۸۶ - ۵۸۸ - ۱۰۲۳	رسول بیگ ۵۲۱ - ۵۲۳ - ۸۹۱ - ۸۹۴
راوکرن ۵۵ - ۱۸۹ - ۵۷۲ - ۵۹۹	رشیدای خوشی نویسی .. ۹۷۸
۶۰۳ - ۶۰۴ - ۱۰۲۳	رصور سنگه ۵۷۴
راوی ۹۵۳	رشید خان ۷۶ - ۹۲ - ۱۲۸ - ۲۴۵
راوی و سالی ۶۳ - ۹۵ - ۱۰۲ - ۱۰۳	۲۶۹ - ۲۹۱ - ۴۳۷ - ۵۰۲ - ۵۱۳
رای پھراہل ۶۱۹	۵۱۴ - ۵۳۸ - ۵۴۰۰ - ۵۴۱ - ۶۸۱
راسہ مکرم ۲۶۸	۶۸۲ - ۶۹۳ - ۷۰۱ - ۷۹۳ - ۷۹۴
راسہ فنوجی ۲۴۹	۷۹۵ - ۹۴۹
رتن راکھو ۹۵ - ۶۹ - ۷۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲	رضاقلی ۱۰۰۶ - ۱۰۱۱
رحمت خان ۳۹ - ۱۳۰ - ۲۹۷	رضوان الله ۶۱۶

روح الله ۱۴۷ - ۱۶۱ - ۱۵۱ - ۳۷۷	رضوان خان ۲۳۸ - ۳۰۳
۳۸۶ - ۶۳۵ - ۶۶۳ - ۷۴۲	رضوی خان ۲۳۸ - ۳۰۳ - ۴۴۰ - ۴۵۲
۷۵۷ - ۸۱۷ - ۸۳۰ - ۸۷۰ - ۹۰۸	۷۴۳ - ۷۵۵ - ۱۰۴۹
۱۰۶۱	رعایت خان ۱۹۵ - ۳۴۷ - ۴۵۵ - ۵۶۸
رود خان ۶۹۷	۸۱۵ - ۸۵۱
روشن آرای بیگم ۳۰۴	رعد انداز بیگم ۶۳ - ۶۳۵
روشن راسہ بیگم ۳۶۸ - ۴۴۱ - ۴۸۹	رعد انداز خان ۲۳۴ - ۲۳۷ - ۲۴۰
۵۶۸ - ۷۵۲ - ۸۱۵ - ۸۳۹ - ۸۷۷	۳۰۱ - ۳۳۶ - ۴۴۱ - ۴۷۷ - ۴۸۶
۹۷۳ - ۱۰۳۶	۳۸۷ - ۵۸۹ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۲۵
(ز)	۸۱۵ - ۸۳۹ - ۹۳۲ - ۹۷۸ - ۱۰۶۱
زاهد بیگ .. ۲۰۳ - ۲۸۳ - ۳۰۱	زکھانہ ۶۳ - ۷۴ - ۸۶ - ۹۳ - ۱۱۸
زاهد خان ۲۴۸ - ۲۷۰ - ۵۷۲ - ۶۳۵	۲۰۲ - ۲۴۹ - ۳۰۸ - ۴۵۱ - ۶۳۵
۸۸۸ - ۹۰۵ - ۱۰۳۸ - ۱۰۴۳	۷۴۹ - ۷۵۱ - ۷۶۳ - ۸۲۹ - ۱۰۴۶
زبدۃ النساء بیگم ۳۶۸	۱۰۵۹ - ۱۰۶۱ - ۱۵۹۸
زبردست خان ۶۲ - ۹۲ - ۱۲۸ - ۲۴۵	زندیاجی ۲۴۹ - ۲۹۳
۲۶۹ - ۲۹۱ - ۵۰۷ - ۵۲۲ - ۵۵۵	زندولہ ۹۳ - ۱۲۸ - ۱۶۰ - ۵۵۳ - ۸۷۱
۵۹۳ - ۸۶۸ - ۸۹۴ - ۸۶۸ - ۹۸۸	۸۸۸ - ۸۹۹ - ۱۰۲۳
۱۰۲۳ - ۱۰۲۴	زن مست .. ۳۱۵ - ۳۳۷ - ۷۰۸
زیب النساء بیگم ۳۶۸ - ۴۸۹ - ۸۳۹	روپ سنگه ۱۹۳ - ۲۴۹ - ۲۸۸ - ۳۰۷
زین خان ۸۷۰ - ۳۳۴	۳۶۲ - ۴۴۷ - ۴۵۴ - ۶۹۸

زین الدین ۳۵۰ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۳۹۳ -	سپهر ۹۵ - ۹۷ - ۹۹ - ۱۰۵ - ۱۰۸ -
۵۰۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۵۷ -	۲۹۶ - ۳۲۵ - ۳۳۱ - ۳۳۳ -
۵۵۸	سپه دار خان ۷۲
زین العابدین ۳۵ - ۳۰۶ - ۵۰۴ - ۵۱۵ -	سپهان منگه ۷۰ - ۱۰۶ - ۲۴۹ - ۲۹۷ -
۵۵۲ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۶۲۲ - ۸۸۹ -	۵۳۹
۱۰۵۷ - ۱۰۲۷	سراج الدین ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۱۷ -
زینت النساء بیگم .. ۳۶۸ - ۴۸۹ -	۵۱۴ - ۵۱۴ -
(س)	سرام خان ۶۲۶ - ۶۴۶ -
مادایت خان ۳۵ - ۵۳ - ۶۲ - ۹۳ -	سراندازخان ۵۴۷ - ۷۰۸ - ۷۷۸ - ۷۷۹ -
۲۴۷ - ۱۷۱ - ۲۸۹ - ۸۷ - ۱۰۵۰ -	۷۸۳ - ۷۸۳ - ۷۸۷ - ۷۹۱ - ۷۹۳ -
سازنگ دهر .. ۱۹۶ - ۲۱۹ - ۲۸۶ -	۸۰۴ - ۹۳۵ -
ساقی بیگ ۸۱	سربار خان ۱۰۳۸ -
سالار خان ۳۳۶ - ۴۱۹ - ۵۲۷ - ۵۴۰ -	سربلندخان ۹۶ - ۱۱۳۰ - ۸۱۷ - ۹۱۵ -
۵۴۱ - ۵۴۴ - ۵۴۷ -	۹۱۹ - ۹۶۰ - ۹۷۶ - ۱۰۳۷ -
سامو بهونسله ۵۷۵	سردار خان ۶۴ - ۹۳ - ۱۰۷ - ۱۲۷ -
سپهان قلی خان ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۹۰۵ -	۲۱۳ - ۲۴۰ - ۲۴۹ - ۳۴۵ - ۴۰۳ -
۶۰۶ - ۶۰۷ - ۹۰۸ - ۸۱۴ - ۸۳۸ -	۴۱۱ - ۵۶۴ - ۶۲۹ - ۸۲۷ - ۸۳۷ -
۸۶۴ - ۸۸۹ - ۱۰۵۰ - ۱۰۶۳ -	۹۶۳ - ۹۸۱ - ۱۰۵۰ -
سبل سنگه صیوریه ۲۱۱ - ۲۳۷ - ۳۰۶ -	سرفرازخان ۳۷ - ۱۳۹ - ۴۱۷ - ۵۸۱ -
۹۴۷	۵۸۴ - ۵۸۹ - ۵۹۷ - ۹۰۱ - ۹۹۲ -

مرصمت ۴۵۲ - ۴۵۵ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵ -	سلطان حسین ۹۵ .. ۹۵ -
مزازار خان ۶۳ - ۹۳ - ۱۰۷ - ۱۲۷ -	سلطان علی عرب ۵۸۶
۴۴۸ - ۸۴۳ - ۸۵۱ - ۸۸۰ -	سلطان سکندر ۱۰۳۹
معدایت خان ۱۲۹ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۰ -	سلطان محمد ۱۰۳۵
۱۹۲ - ۱۹۵ - ۲۳۶ - ۳۰۰ -	سلطان یار ۱۰۷
۳۳۳ - ۴۴۲ - ۶۶۱ - ۸۸۵ - ۹۱۴ -	سلیمان ۲۵ - ۳۵ -
معدایت خان ۱۶۱ - ۲۴۸ - ۳۰۳ -	سلیمان بے شکوه ۳۰ - ۳۲ - ۸۰۶ -
۶۶۱ - ۸۸۵ - ۹۱۴ -	۱۲۱ - ۱۲۵ - ۱۳۰ - ۱۳۸ - ۱۴۱ -
سعید ۷۶۲ - ۷۶۳ -	۱۴۲ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۸ - ۱۵۹ -
سعید جعفر ۸۳۲ -	۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹ -
سعدایه خوشنویس ۸۷۲ - ۸۸۲ -	۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۳ - ۱۹۸ - ۱۹۹ -
۹۸۲	۲۰۰ - ۲۱۳ - ۳۰۳ - ۳۲۱ - ۴۰۰ -
سعیدخان ۱۳۱ - ۱۴۱ - ۱۹۵ - ۳۳۹ -	۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۱۰۰۹ -
۴۱۹ - ۴۲۳ - ۴۲۷ - ۴۸۷ - ۵۹۳ -	سنبهاجی ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۴۳ - ۹۶۹ -
۷۶۲	۹۷۰ - ۹۷۱ - ۱۰۰۹ -
سعید الله ۸۸۱ -	سنجر ۴۹۴ - ۴۹۵ -
مکت (مکت) منگه ۳۳۱ ..	سندرداس ۲۴۶ - ۲۸۸ - ۳۳۸ -
سکندر ۶۳ - ۷۴ - ۱۴۸ - ۲۴۵ - ۲۹۱ -	سویکرون ۶۳ - ۹۳ - ۱۵۷ - ۲۴۹ -
۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ -	۲۶۸ - ۲۹۴ - ۳۰۱ - ۴۷۹ - ۴۷۸ -
سلطان بیگ ۲۲۱ - ۲۴۹ - ۲۸۷ - ۳۵۶ -	۵۶۵ - ۶۳۱ - ۶۳۵ - ۸۹۵ - ۸۹۴ -

سید بهادر ۹۶ - ۲۴۷ - ۲۹۳ -	۸۹۸ - ۹۰۹ - ۹۸۹ - ۹۹۳ - ۹۹۹ -
سید تاج ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۴۰ -	۱۰۱۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۶ -
سید تاج الدین ۵۲۶	سورجمل ۱۹۲ - ۳۰۶ - ۳۳۱ -
سید جعفر ۴۱۸ - ۵۶۶ - ۶۳۶ -	سوننگه ۵۵ - ۷۷ -
۸۸۱ - ۸۹۱ - ۸۹۳ -	سهلنگه ۵۵
سید جلال ۲۹۹ - ۳۱۱ - ۳۱۸ - ۳۸۷ -	سمراب خان ۸۸۵ - ۸۹۵ - ۹۵۱۰ -
۸۳۲ - ۷۵۵ - ۶۳۶ -	سیاده خان ۱۲۹ - ۱۵۷ - ۱۶۱ - ۳۲۱ -
۸۷۲ - ۸۶۱ -	۳۳۴ - ۳۴۶ - ۳۵۸ - ۳۶۰ -
سید جان ۱۹۳ - ۶۱۹ - ۸۸۰ - ۹۶۴ -	سید سراج ۳۱۳ - ۳۲۶ - ۳۳۴ -
سید جواد ۲۷۵ - ۲۷۵ -	۳۴۷ - ۹۶۴ - ۱۰۶۱ -
سید حامد ۳۰۷ - ۳۰۸ -	سید ابو محمد ۳۴۹
۹۹۸ - ۶۱۹ - ۴۸۶ -	سید احمد ۱۷۶ - ۲۴۹ - ۲۹۹ - ۴۱۱ -
سید حسن ۹۲ - ۹۲ - ۱۳۹ -	سید اختصاص خان بارهه ۹۸۳ - ۹۴۷ -
۵۸۵ - ۵۶۶ - ۵۶۵ - ۴۸۷ - ۱۴۰ -	سید اسماعیل ۱۰۶
سید حسین ۵۹۵ - ۶۲۰ -	سید اشرف ۴۰۵
	سید انور ۱۶۱ - ۸۶۲ -
	سید بایزید ۱۰۶
	سید بدایت الله قادری ۸۵۷ ..
	سید بدیع الدین ۲۳۱
	سید بهار ۶۲ - ۳۹۹ - ۴۵۳ -

سید شیر خان ۶۵ - ۹۶ - ۱۱۵ - ۲۱۵ -	سید خان جهان ۱۹۶ - ۱۹۷ -
۸۷۶ - ۲۶۹ - ۲۴۵ -	سید دلاور خان ۶۲ - ۹۳ - ۹۸ - ۱۰۷ -
سید شیر زمان ۴۷ - ۵۴ -	سید دلور خان ۱۳۹
۸۷۲ - ۵۶۷ -	سید راجن ۲۵۱ - ۲۵۲ -
۹۸۷	سید زبیر دست ۲۴۶
سید صدر جهان ۸۵۱	سید زید ۱۰۳۵
سید صلاح خان ۱۷۰ - ۱۷۲ - ۱۹۸ -	سید زین العابدین ۳۰۶ - ۶۳۵ - ۸۹۱ -
۶۰۵ - ۲۶۹ - ۱۹۹ -	۸۹۳ - ۹۸۹ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۸ -
سید عالم ۲۳۹ - ۲۵۲ - ۲۵۷ - ۲۹۰ -	سید سلار خان ۱۲ - ۹۵ - ۳۳۶ -
۵۴۷ - ۵۴۴ - ۵۴۱ - ۵۰۶ - ۵۰۵ -	۵۲۷ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۷ - ۶۸۱ -
۵۶۱ - ۵۵۷ - ۵۵۴ - ۵۵۲ - ۵۵۰ -	۷۸۱ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۸۰۲ -
سید عبدالجلیل ۲۲۵ - ۲۸۵ -	سید سلطان ۸۴۰ - ۸۴۳ - ۸۷۰ - ۸۷۶ -
سید عبدالرحمن ۴۸ - ۵۵ - ۸۸۳ -	۸۸۰ - ۱۰۴۶ - ۱۰۵۹ -
۸۸۶ -	سید شاه خان ۶۵
سید عبدالرزاق ۲۷۴	سید شاه محمد ۵۱ - ۵۵ -
سید عبدالرشید ۱۵۴	سید شجاعت خان ۱۲۹ - ۱۷۷ - ۳۴۵ -
سید عبدالرؤف ۶۲۶	سید شمس ۲۴۶
سید عبدالعزیز ۶۶۱ - ۱۰۰۲ -	سید شهابت خان ۶۲۵
سید عبدالله ۸۸۳ - ۸۸۶ -	سید شیخ ۸۷۲
سید (میر) عبدالعزیز ۸۵ ..	سید شیخن ۱۰۷

سید عرب ۲۷۰	سید محمد ۳۴۵ - ۳۴۷ - ۳۹۷
سید عزت خان ۱۸۰ - ۲۰۷ - ۲۴۸	۱۴۱۶ - ۱۴۲۷ - ۱۴۸۷ - ۵۶۶ - ۵۹۴
۲۷۰ - ۵۹۳ - ۸۵۵ - ۱۰۴۸	۹۴۰ - ۹۳۹ - ۷۱۸۰ - ۷۳۴ - ۸۶۱
سید علی ۸۲۶ - ۸۳۴ - ۹۱۸۰ - ۸۸۱	۹۰۲ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۶۳
۹۸۸ - ۹۸۹ - ۱۰۳۵	۱۰۶۲
سید علی اکبر ۱۴۹ - ۲۴۶ - ۲۸۸	سید محمد جواد .. ۹۰۳
۳۰۷ - ۹۳۵ - ۹۸۹	سید محمد صالح .. ۵۶۶ - ۶۲۶
سید عنایت الله ۸۸۱	سید محمد تنوچی .. ۱۰۶۲
سید فیروز ۱۶۱ - ۲۱۳ - ۲۱۶ - ۹۰۹	سید مسعود ۲۰۷ - ۲۴۹ - ۲۸۸
۱۰۵۴	۳۰۷ - ۴۰۳ - ۴۵۴
سید فیروز خان ۱۳۹ - ۱۴۹ - ۲۴۰	سید مصطفی ۴۵۱
۲۶۹ - ۱۰۶۸	سید مظفر ۱۲۹ - ۹۲ - ۹۱
سید قاصم ۲۵۷ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۰۳	سید مظفر خان ۱۲ - ۲۶۹ - ۲۹۱
۳۰۵	۵۲۲ - ۵۳۳
سید قطب عالم .. ۲۱۵ - ۵۶۶	سید مقبول عالم ۹۶ - ۱۴۷ - ۸۹۱
سید قلی ۵۲۷ - ۵۴۴ - ۵۴۷ - ۵۵۰	۹۹۹
۵۵۲ - ۵۵۷ - ۵۶۱	سید منصور ۶۳ - ۹۳ - ۱۳۹ - ۱۴۸
سید کرم الله ۲۴۹	۱۹۰ - ۲۰۸ - ۲۴۹ - ۳۰۶ - ۳۳۷
سید کمال الدین ... ۱۰۶	سید منور ۹۶ - ۵۷۲ - ۸۰۶ - ۸۹۱
سید لطف علی ۱۴۹ - ۱۴۹	۹۸۸ - ۱۰۵۵ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۸

سید سنبک ۱۰۱۲	۱۰۴۸
سیدی فولاد ۵۶۷	سید مبر ۶۲ - ۹۲ - ۱۵۹
سیدی کامل ۸۸۲ - ۸۸۶	سید میرزا ۳۴۶ - ۵۳۴ - ۷۱۳ - ۷۶۷
سیدی مسعود ۹۲۸	سید نادر خان ۱۰۴
سید الله ۴۵ - ۴۲۳ - ۴۲۷ - ۴۹۸	سید نجات خان ۹۶ - ۹۵۷ - ۹۸۹
۵۰۰ - ۵۰۱ - ۱۰۶۴	۱۰۳۸
سید لیچا پوری ۶۳ - ۱۶۳ - ۲۴۹	سید نصیر الدین ۴۵ - ۶۱ - ۹۲ - ۱۴۸
۲۸۸	۲۰۳ - ۳۱۴ - ۳۴۲ - ۴۱۹ - ۵۲۷
سید الدین ۷۸ - ۲۴۹ - ۲۷۰ - ۴۲۷	۵۳۴ - ۵۴۵ - ۶۸۱ - ۶۹۷ - ۷۰۰
۶۶۳ - ۷۴۲ - ۷۶۵ - ۸۷۰	۷۶۷ - ۱۷۱۳
سید خان ۹۲ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۲۱۳	سید نور الدین ۲۴۵ - ۹۶
۲۲۱ - ۲۴۹ - ۲۵۹ - ۲۶۲ - ۲۶۳	سید هدایت الله ۱۱۲ - ۲۱۳ - ۲۴۸
۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۹ - ۳۴۲ - ۳۴۵	۵۹۴
۴۱۵ - ۴۲۸ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۴۰	سید یار کار حسین .. ۲۴۶ - ۱۰۶۱
۴۸۱ - ۶۰۴ - ۶۲۱ - ۶۳۷ - ۶۴۲	سید یحیی .. ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۶
۷۵۵ - ۷۵۷ - ۷۵۹ - ۸۲۶ - ۸۳۲	سید یوسف ۶۲ - ۶۸۱
۸۳۹ - ۸۴۳ - ۸۷۷ - ۹۲۱	سیدی احمد ۸۵۹
۹۲۳ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۶ - ۹۶۶	سیدی لال ۶۲۶
۱۰۴۹	سیدی جوهر ۶۴۶
سیدوا ۴۴ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۹	سیدی رحمان ۱۰۱۰

شاد يوسف ٢١٠	٨٦٩-٨٦٦-٨٦٥-٥٨٢-٥٨٠
شایسته خان ٦٥١	٨٩٣-٨٩٣-٨٩١-٨٨٨-٨٨٧
شجاع ٢٥-٣١-٣١-٣١-١٧٥-١٧١	٩٠٥-٩٠٣-٩٠٣-٨٩٩-٨٩٨
١٠٣٨-١٠٣٦	٩١٣-٩١١-٩٠٩-٩٠٧-٩٠٦
شجاعت خان ٥٤-٩٧-٧٦-٩٢	٩٨٨-٩٦٧-٩١٩-٩١٧-٩١٣
١١٧-١٢٩-١٣٩-١٩٣-٢٤٦	٩٩٦-٩٩٦-١٠٠٠-١٠٠٠-١٠٢١
٢٤٧-٣٠٥	١٠٣٣-١٠٥١
شجاع خان ٢٤٠-٢٦٨-٣٠٦-٣١٨	(ش)
٨٥٦	شاد خان ١١٣
شرزه ١٠١٥	شاه بیگ خان ٣٤-٦٥-٧٨-٢٤٧
شرزه خان ٩٢-٢٠٨-٢٠٩-٣٠٣	٣٥٠-٣٧٥
٣٠٧-٣٩٩-٥٨٠-٨٧١-٨٩١	شاهزاده دانیال ٢٣٣
٨٩٣-٩٨٩-١٠١٣	شاهزاده مراد ٢٣٣
شرزه رאו ٩٨٩	شاه ولی چیله ٨٨٥
شرزه مهدی ١٠١٠-٩٩٦	شاه محمد ٥١-٣٥٩-٣٦٦-٣٨٦
شرف خان ٢٤٩-٢٩٠-٢٦٥	٧٢٦-٧٦٠-٨٨٥-٩٧٧
شفقت الله ١٢٧	شاه نواز خان ٢٩-٣٥-٥١-٥٢
شفیع خان ٩٨٩	٢٩-٢٠٩-٢٩٦-٢٩٩-٣٢٣
شمس الدین ٣٥-٣٧-٥٣٠-٥٨١	٣٢٥-٣٣٩-٣٢٠-٨٥٢-٨٦٣
٥٨٢-٥٨٣-٥٨٥-٥٨٧-٦٩٦	٨٧٩

شمشیر خان ١٦٥-٣٤١-٣٤٩	شیخ تاتار ٦٥٧-٦٥٣
٣٤٢-٣٧١-٣٨٧-٦٤٧-٨٣٣	شیخ بهاء الدین ٣٨٧
١٠٤٢-١٠٣٥-١٠٣٩-١٠٥٢	شیخ جمال ٨٥٧
١٠٥٣-١٠٥٤-١٠٥٥-١٠٥٦	شیخ حسین ٩١٨
١٠٥٨-١٠٦٠	شیخ حمید ٥٣٣-٥٣٤
شهاب الدین ٢٤٩	شیخ خان محمد ١٠٩
شهابت خان ٣٠٥-٣٣١-٣٥٧	شیخ سعد الله ٨٥١
٦٤٧-٨٣٣	شیخ سلیم ٢٤٠
شهباز خان ١٣٨-١٩٧-٣٦٤-٣٧٥	شیخ صهی ٦٥٧-٦٥٦
٦٢٥-٧٥٧	شیخ ظریف ٢٥١-٢٥٢-٢٥٧
شهباز بیگ ١٨٦-٢٠٣-٣٠٨	٢٦١-٣٠٨
٣٣١-٣٣٢-٣٢٦	شیخ دیاس ٣٤-٣٧٣-٥١٦-١٥١٧
شهباز خان ٩٩٠-١٠٣٤-١٠٣٨	شیخ عبدالحمید ٩٨٩
شیخ ابوالفضل ٣٨٧	شیخ عبدالرحیم ٢٧٥
شیخ احمد ٩٥٧-٥٩٥	شیخ عبدالسلام ٦٨٠
شیخ احمد مرهندی ٣٩٣-٥٩٥	شیخ عبدالعزیز ٦٢-٧٣٠-٧٧-١٢١
شیخ الله داد ٨٧٢	شیخ عبدالقوی ٥٣-٩٣-٢٣١
شیخ یحیی ٥٩٧	٢٤٨-٣٠٧-٣٩٩-٦١٩-٦٥٧
شیخ بدیع ٦٣-٦٤٦-٧٦٣	شیخ عبدالکریم ٢٢٠-٢٠٣-٣٤٣
شیخ بیر محمد ٨٨٩	شیخ عبدالله ٨٥٧-٨١٨-٦٢٠

شیخ عبدالمجید ٥٢٩	شیخ میر ٥٣-٦٨-٩٢-٩٨-١١٧-
شیخ عبدالعزیز ٨٧٢	١٣٨-١٤٢-١٥٦-١٥٨-١٦٠-
شیخ عبدالوہاب ٢٣٢-٧٥٦-٨١٨-	١٦٦-١٦٥-٢٠٨-٢١٢-٢١٧-
٨٩١	٢٧١-٢٧٢-٢٧٣-٢٧٤-٢٧٥-
شیخ فرید .. ١٩١-١٩٢-٣٠٧-	٢٧٨-٢٧٩-٢٨٠-٢٨١-٢٨٢-
شیخ قطب ٣٩٧-٤٨٨-٦٢٠-٨٥٧-	٢٨٣-٢٩٢-٢٩٥-٣٠٣-٣٠٤-
٨٩١	٣٠٦-٣١٥-٣١٦-٣٢١-٣٢٢-
شیخ کتب ٩ ٢١٨	٣٢٤-٣٢٥-٣٣٢-٣٣٣-٣٣٤-
شیخ محبوب محمد ٢٥٩	٧٤٣-٨٥٦-٩٧٧
شیخ محسن ٨٣٢	شیخ ولی فریدی ٢٥٠-٢٥٢-٢٥٧-
شیخ محمد اشرف .. ٨٨٥-٨٥٧	٢٦١-٢٦٣
شیخ محمد حیات ٥١٣	شیر نعل ٢٨٧
شیخ محمد سعید .. ٢٩٣-٥٩٥	شیر نیک ٢٤٢
شیخ محمد صالح ٨٨١-٨٨٣-٨٨٦-	شیر حاجی ٩٣٣
١٠٢٨	شیر سنکھ ١٩٢-٢١٠-٢١٧-٢١٨-
شیخ محمد معصوم ٢٩٣	٨٣٧-٨٩١
شیخ محمد یوسف ٨١٨	(ص)
شیخ مصری ٨٩١	صاحب قرآن ثانی ٢٥
شیخ معظم ١٠٦-٩٦	صادق محمد ٢١٨
شیخ موسیٰ ٩٤٦-١٢٢٨	صالح بہادر ٨٢٧

صالح بیگ ٢٣٨	موت سنکھ ٩٤٢
صالح خان ١٠٦١-٩٧٣-٨٨٠-	(ص)
صف شکن خان ٦٣-٩٨-٨٠-٩٢-	ضیاء الدین ٨٧٥
١٣١-١٥٧-١٦٧-١٨٢-	(ط)
١٨٧-١٨٨-١٩٩-١٩٧-٢٠٣-	طاہر خان ٩٥-١١٣-١٢٠-١٢٧-
٢٠٥-٢٠٨-٢١١-٢١٢-٢١٣-	١٨٦-١٨٨-٢٠٧-٢١٢-٢١٣-
٢٧٣-٢٧٤-٢٧٥-٢٧٦-٢٧٧-	٢٩٠-٣٠٣-٣٠٦-٣٠٨-٣١١-
٢٧٨-٢٧٩-٢٨٠-٢٨١-٢٨٢-	٣٠٢-٣٠٣-٣٠٤-٣٠٥-٣٠٦-
٢٨٣-٣٠٣-٣٠٤-٣٠٦-٣١٢-	٣١٨-٣١٩-٣٢٠-٣٢١-٣٢٢-
٣١٥-٣٢٢-٣٢٣-٣٢٤-٣٢٦-	٨٨٠-٨٦٠-٨٥٦-٨٥٥-٨٢٢
٣٨٥-٣٨٦-٣٨٧-٣٨٨-٣٨٩-	٨٨٢-٨٨٣-٨٨٤-٨٨٥-٨٨٦-
٧٦٥-٨٢٢-٨٢٣-٨٢٤-٨٢٥-	طلب خان ٥٩٦-٧٤٣-٩٧٦
٨٥٢-٨٨٠-٩٨٦-١٠٣٧-	طیب خواجہ ٦١٩-٦٠٥
صفی خان ٢٩٢-٣٤٩-٣١٨-	(ظ)
٣٤٢-٥٩٣-٦٣٧-٧١٣-٧٥١-	ظفر خان ٩٦-١١٥-٢٣٩-٣٤٦-
٧٦٣-٨٧٨-٩٧٣-١٠٣٧-	١٠٠٠-١٠٥٠-١٠٥١-١٠٦٠-١٠٦١-
١٠٢٣	٨٣٢
صفی میرزا ٩٨٢	ظلال الحق ٣٧٠-١٠٩٢
صلاہت خان ١٧٢-١٩٩	(ع)
صالح الدین ٦٢٣	عابد خان ٥٥-٧٦-٢٢٨-٣٠٧-

٢٩٥ - ٢٦٩ - ٢٥٦ - ٢٥٢ - ٢٥١	٨٥٥ - ٨٣٦ - ٧٦٢ - ٧٠٩ - ٣٠٣
٣٢٨ - ٣٢٧ - ٣٢٩ - ٣٢٨ - ٢٩٩	١٠٥٦ - ١٠٤٩ - ١٠٤٧
٣٥٩ - ٣٥١ - ٣٦٢ - ٣٠٦ - ٣٠٩	عادل خان ٨٣ - ٢٩٨ - ٣٩٧ - ٣٠٥
٣٢٤ - ٣١١ - ٣٨٢ - ٥٢٢ - ٥٧٠	٣١٥ - ٣١٦ - ٣١٧ - ٣٤٦ - ٣٧١
٥٩١ - ٥٩٩ - ٦٢٨ - ٦٣٢ - ٦٣٨	٥٧٥ - ٥٧٦ - ٥٧٩ - ٥٩٦ - ٥٩٨
٩٤٦ - ٩٣٠ - ٧٣٣ - ٧٣٩ - ٨٤١	٦٣٤ - ٧٦٧ - ٨٥٠ - ٨٥١ - ٨٥٧
٨٤٥ - ٩٤٣ - ٩٧٥ - ٩٨٣	٩٠٦ - ٩٠٧ - ٩٠٩ - ٩١٢ - ٩١٦
مبارك الله ٣٠٧	٩٢٤ - ٩٢٥ - ٩٨٨ - ٩٩٠ - ٩٩٧
عباسي ٢١٣ - ٢١٥ - ٢٤٩ - ٢٧٠ - ٣٠٧	١٠٠٢ - ١٠٠٦ - ١٠٠٧ - ١٠١٩
٦٠٧	١٠٢٦ - ١٠٣٦ - ١٠٤٧ - ١٠٤٩
عبدالباري ٦٢ - ٩٢ - ٢٤٥ - ٢٩١	١٠٥٦
٥٥٥ - ٧٧٠ - ٧٧١ - ٧٧٢ - ٧٧٣	ماتل خان ٣٣ - ١٩٤ - ٣٠١ - ٣١٦
عبد الحميد ١٦٣	٣٧١ - ٣٧٨ - ٦٢٥ - ٦٣٠ - ٨٤٣
مبدا الرحيم ٥٣ - ٣٠٣ - ٣١٨ - ٣٥١	٨٥١ - ٩٨١ - ١٠٤٧
٣٥٧ - ٨٥٦ - ٩١٥ - ٩٦١ - ٩٦٣	مالم خان ٨٨٥ - ٩٢٥
٩٦٦ - ١٠٣٣ - ١٠٤٢ - ١٠٤٥	مالم سنگه ٧٧
١٠٥٢ - ١٠٥٣	مالم گير ١١ - ٢٥٠ - ٢٦ - ٦٣
عبدالرحمن ٥٥ - ٦٢ - ٧٩ - ٢٥٠	٦٤ - ٦٨ - ١١٢ - ١١٦ - ١٣٣
٢٥٧ - ٢٦٣ - ٢٦٧ - ٣٠٧ - ٣٣١	١١٢٩ - ١٥١ - ١٥٤ - ١٨٣ - ٢٠١
٣٩٥ - ٣١٨ - ٣٢٠ - ٣٧٥ - ٣٣٠	٢١٢ - ٢٢٠ - ٢٢٣ - ٢٢٧ - ٢٢٧

٦٧٣ - ٧٦٣ - ٨١٥ - ٨١٧ - ٨٤٣	١٠٦٣
٨٨٠ - ٩٨١ - ١٠٤٧ - ١٠٥٥	عبد المجيد ٢٤٩ - ٢٩١
١٠٦٢	عبد النبي ٩٦ - ١١٥ - ١٢٧ - ١٣١
عبدالرسول ٢٤٧ - ٢٤٨ - ٥٣٣	٢٤٧ - ٣٤٠ - ٣٤٣ - ٥٧٣ - ٩٤٠
٧٩١ - ٧٩٢ - ٨١٨ - ٧٩٥	٩٦٣ - ٩٧٨ - ١٠٩٨
عبد العزيز خان ٣٤٠ - ٦٣٧	عبد الواحد ١٠٥٣
٣٨ - ٦٦٢ - ٦٧٣ - ٨٤١	عبد الوهاب ١٦١
٨٤٣ - ٨٥٩ - ٨٦٣ - ٨٦٤ - ١٠٣٥	عبد الله ١٩٨ - ٣٧٣ - ٥٩٦ - ٥٩٧
١٠٣٦ - ١٠٥٠ - ١٠٦٣	٦٠٣ - ٧٤٣ - ٧٥٨ - ٨٦١ - ٩١٤
عبد الكريم ٩٤٦	٩٥٨ - ٩٦٠ - ٩٨٩ - ١٠٥١
عبد الله ٨٧٢	عرب خان ١٠٦٠
عبد الله بيگ ٣٧ - ٥١ - ١٣٢ - ١٤٨	عرب شيخ ٢٤٩ - ٨٥٦ - ٩٩٠ - ٩٨١
١٨٩ - ١٩٦ - ٢١٢ - ٢٢٦ - ٢٤٨	عزت خان ١٨٠ - ٣٠٢ - ٣٤١ - ٥٩٣
٢٨١ - ٣٠٨ - ٨٥٢ - ٩٨١	١٠٦٥
عبد الله خان ٥٥ - ٦٣ - ٩٣ - ١٣١	عزيز ٩٩٨
١٣٨ - ٢٤٩ - ٢٨٨ - ٣٠٨ - ٣٠٢	عزيز الدين ٧٤٣ - ٩٠٨ - ١٠٣٤
٥٢١ - ٥٣٠ - ٥٤٥ - ٥٥٥ - ٥٦٥	عزيز الله ٣٨٧ - ٦٦٢ - ٦٦٣ - ٧٩٧
٦٥٠ - ٧٣٣ - ٧٦٢ - ٨١٨ - ٨١٨	٩٦٣
٨٦١ - ٨٧٢ - ٨٧٣ - ٩١٧ - ٩١٧	عسكو خان ٩٥ - ٣١٣ - ٣٢٦ - ٣٣٣
٩٨١ - ١٠٣٥ - ١٠٥١ - ١٠٦٣	٣٣٢ - ٣٦٥ - ٦٢٥ - ٩٢٧ - ٩٦١

٩٦٠	عماد الدين	٧٨٢ ٨١٢ ٦٤٨
٢٨٧ - ٢٧٠ - ٢٤٧	عورتون	٨٤
٨٨١	عزيت الله	٦٦٢
٢٠٣ - ١٣٠ - ٩٣ - ٩٢	عزيت خان	٦٧٦
٣٥١ - ٣٠٥ - ٢٣٩ - ٢١٤ - ٢٦٨	عظيم الدس	٨٧٤
٨٨٥ - ٨٦١ - ٨٣٢	عزيتت خان	٧١٧ ٧١٣ ٢٩١
٥٣ - ٣٩ - ٣٤ - ٣٢	عيسى بيگ	٧٦٦
١٠٧	علاء الدس	٥١٧
(ع)	علي نسي	١٣٨
٨٠٢	علي خان	٤٠١
٧٦ - ٩٢	علي عادل خان	٥٧٦ - ٥٧٧ - ٥٧٨
٩٢٥ - ٩٠٣ - ٩٠٢	غازي بيگ	٦٢٦ - ٥٩٢
٩٨٨ - ٨٧١ - ٥٩٧ - ٥٩٦	عالب	٥٨٩ - ٢٤٧
١٠٠٩ - ١٠٠٧ - ١٠٠٤ - ٩٨٩	علي قلي	١٣٩ ١٤٠ - ٢٣٥ - ٢٤٦
١٣٩ - ١٠٧	غريب داس	٢٦٨ - ٢٦٩ - ٢٩١ - ٥٣٤ - ٥٥٥
١٧٧ - ١٦٧ - ١٦١ - ٩٥	غضنقو خان	٧٤٢ - ٧٦٣ - ٨٨٥
١٥٧٨ - ١٤٧٧ - ١٤٧٥ - ١٤٠٣ - ١٤٠٠	علي مودن خان	١٣٢ - ١٠٩ - ٩٥
١٠٤٨ - ٩٦٥ - ٩٥٩ - ٨٥٣	غلام محمد	٢٢٠ - ١٩٩ - ١٨٩ - ١٣٨ - ١٣٩
٣٧٥ - ٣٣٩ - ٣٠٥ - ٥٣	غياث الدين	٤٦٠ - ٣٢٦
١٠٥٧ - ٨٨٠ - ٨٥١		٥٨٦

٣٤٥	فتح افغان	٥٥ - ٩٢ - ٩٣
٩١٨ - ٢٣٦	فتح بيگ	١٠٧ - ١٩٣ - ٢٠٩ - ٢٣٢
٢٦٩ - ٢٣٥ - ١٢٨	فتح جنگ خان	١٧٨ ١٠١ - ٩٣ - ٩٣
٥٢٢ - ٥٠٨ - ٥٠٧ - ٥٠٢ - ٢٦٠		٢٤٨ - ٢٣٧ - ٢٤٦ - ٢٥١ - ٢٧٥
٩٩٣ - ٩٩٢ - ٩٠٤ - ٥٥٥ - ٥٣٠		٥٩٤ - ٨٢٢ - ٨٧٣ - ٨٧٤ - ٩٧٦
١٠١٢ - ١٠٠٤ - ١٠٠٣ - ١٠٠١		١٠٢٢ - ١٠٤٣ - ١٠٣٧
١٠١٧ - ١٠١٦		(د)
١٠٤٣	فتح حسين خان	٢٣٨ - ٢٣٦ - ١١١ - ٩٦
٥٩٨ ٥٥	فتح خان	٣٤٦ - ٣٤١ - ٣٤٠ - ٣٤٩ - ٦٣٥
٧٦ - ٩٢ - ٥١ - ٤٧	فتح روهيله	٧٤٣ - ٩٦٤
٢٣٩ - ٢٣٨ - ٢١٨	فتح الله خان	١٢٤ - ١١٥ - ١١٤ - ١٢٤
٤١٦		٢٩٣ - ٢٩٢ - ٣٠٣ - ٣٠٧ - ٣٣٨
١٧٣ - ١٦٧ - ١٣٨ - ١٣٦	فدايي خان	٣٣٩ - ٣٣٦ - ٣٩٥ - ٣٥٢ - ٤٨٥
١٩٧ - ٢٠٢ - ٢٢٩ - ٢٧٦ - ٢٧٧ - ٢٧٧		٣٨٦ - ٣٨٧ - ٣٨٨ - ٥٥٤ - ٦٢٣
٥٣٠ - ٥٢٢ - ٥١٨ - ٥١٢ - ٥٠٤		٦٦٠ - ٦٦٦ - ٦٦٧ - ٧٤١ - ٧٤٣
٥٩٠ - ٥٧٣ - ٥٤٦ - ٥٣٨ - ٥٣٣		٧٤٩ - ٧٥٨ - ٧٦٢ - ٧٦٣ - ٧٦٦
٧٦٢ - ٧٤١ - ٦٣٤ - ٦٢١ - ٥٩٣		٨١٧ - ٨١٨ - ٨٢٢ - ٨٢٦ - ٨٣١
٨٣٣ - ٨٢٩ - ٨٢٨ - ٨٢٢ - ٨١٧		٨٣٣
٩٨١ - ٨٧٦ - ٨٧٠ - ٨٥٧ - ٨٤٧	فتح خان	١٩٥ - ٢٤٧ - ٨٨٠ - ٩١٧
١٠٦١ - ٩٨٧		١٠٢٧

۳۴۷ - ۳۲۰ - ۷۵۱ - ۱۰۵۴	کاشي	۲۰۱۱
۱۰۵۵	کاکرخان	۲۶۹ - ۲۴۹ - ۲۴۵ - ۲۱۸
قطب الملك	۸۵۶	۵۶۸ - ۴۴۰ - ۲۹۸
۱۰۰۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۹	کالي افغان	۹۳
قلعه دار خان	کام کار خان	۳۰۷ - ۲۴۷ - ۱۴۱
۸۳۴ - ۸۷۰ - ۸۸۵	کامل بیگ	۱۰۶۱ - ۹۱۷ - ۷۵۱ - ۴۵۹ - ۳۴۶
قلنصر	کامل خان	۸۸۵ - ۲۴۸
قلندر بیگ	کامل خان	۱۰۴۳ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳
قلندر سلطان	۱۰۴۵ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۲	۸۴۲ - ۶۰۷
قلي بیگ	کامیاب	۱۳۱
قلیج بیگ	کب ایدر	۸۸۲
قلیج خان	کب اندرهندي	۸۱۸
قلي خان	کب راي	۵۸
۸۹۰ - ۷۶۵	کبیرای	۸۸۲
قوج علي	کپنان مور	۹۵۲
قورخان	کوم افغان	۲۳۷
قیام حاي	کوم سنگه	۸۸۵ - ۸۱۸
(ک)	کرن رانهور	۱۰۱۵ - ۸۹۱
کار طلب خان	کرن کچهي	۹۴۷ - ۹۲ - ۶۲ - ۵۲
۱۰۵۰ - ۵۹۷	کشن سنگه	۴۷۳ - ۲۴۷ - ۱۴۹

۱۰۵۴ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۲	کفایت خان	۸۳۹ - ۵۹۴ - ۴۷۶ - ۷۷
کمال خان	کمال لودي	۳۱۴
کمال لودي	کنور رام سنگه	۶۰۵ - ۷۶ - ۶۱
کیسري سنگه	کنور رام	۱۰۶ - ۹۳ - ۶۳ - ۵۵
۱۰۸۹ - ۲۱۴۹ - ۳۰۶ - ۵۷۲ - ۱۰۱۷	کیرام	۶۰۰ - ۵۹۳ - ۴۹۷ - ۴۵۹ - ۴۴۹
۱۰۴۶ - ۱۰۴۷ - ۱۰۵۹ - ۱۰۶۱	کیرام	۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۹۰۴ - ۹۱۸
۱۰۶۸	کیرام	۶۲۷ - ۶۴۷ - ۷۵۵ - ۷۵۷ - ۸۳۱
(گ)	کیرام	۸۵۷ - ۸۸۵ - ۸۹۱ - ۹۰۷ - ۹۱۳
کچ سنگه	کیرام	۹۱۷ - ۹۱۳ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰
گدا بیگ	کیرام	۱۰۵۱ - ۹۷۱
۱۰۳۵	کنور لال سنگه	۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۲۹
گردهر	کیرام	۲۶۷ - ۳۴۱
۲۸۷ - ۴۹۷ - ۸۵۷	کورچلي بیگ	۸۴۴ - ۸۴۱
گل محمد	کوک سنگه	۱۰۴۸ - ۱۰۲۷
گلان سنگه	کپیلوجي	۱۰۱۸ - ۱۰۰۹
گنج علی خان	کیرت سنگه	۳۴۵۷ - ۳۴۵۷ - ۲۲۱ - ۹۶
۱۰۵۹ - ۹۲۴ - ۹۱۳ - ۴۸۶ - ۴۲۷	کیرت	۸۷۱ - ۸۶۸ - ۷۶۰ - ۴۶۵ - ۴۵۱
گودال سنگه	کیرت	۸۹۸ - ۸۹۵ - ۸۹۴ - ۸۹۱ - ۸۹۰
۱۰۵۶ - ۱۰۵۴	کیرت	۹۰۸ - ۹۰۷ - ۹۰۶ - ۹۰۴ - ۹۰۱

دوردهن ۶۵ - ۷۶۹ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۶	ساکوحي ۹۸۸
گوهر آرای بیگم ۱۵۹	مبارز خان ۱۹۵ - ۱۰۴ - ۶۳۶ - ۱۰۶۲
(ل)	مبارک خان ۱۴۵۴ - ۴۷۵ - ۸۷۰
لشکر خان ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۱۰ - ۲۱۴	محمد بیجا پوری ۱۳۹
۲۱۷ - ۴۲۸ - ۵۷۴ - ۶۰۳ - ۸۷۸	محمد ۳۲۴ - ۳۳۴ - ۷۷۲ - ۷۷۵
۹۷۲	محمد ابراهیم ۴۵ - ۵۱ - ۳۴۳
* لشکر گبهی .. ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳	۵۹۳ - ۶۹۱ - ۹۷۷
لطف الله ۱۹۱ - ۲۴۸ - ۲۶۹ - ۳۰۳	محمد اسحق ۶۶۱ - ۳۴۳
۹۷۸ - ۹۶۳ - ۹۱۸ - ۹۶۰ - ۱۰۳۸	محمد اسمعیل ۱۳۸ - ۴۴۳
لطیف بیگ ۶۶۲ - ۶۶۴	محمد اشرف ۸۸۵
لعل چند ۶۱۹	محمد اعظم ۴۳ - ۶۲ - ۹۲ - ۹۳
لودی خان ۹۱ - ۷۶ - ۹۰ - ۲۱۰	۱۲۴ - ۱۵۶ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱
۲۴۵ - ۲۶۶ - ۲۹۱ - ۵۰۴ - ۵۲۲	۲۱۳ - ۲۱۸ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۸۷
۵۳۳ - ۵۳۸ - ۵۴۸ - ۵۵۴ - ۵۶۴	۳۰۷ - ۳۹۹ - ۴۱۷ - ۴۵۵
۸۹۳ - ۹۰۶ - ۹۸۹ - ۱۰۱۲	۴۶۶ - ۴۸۵ - ۵۶۳ - ۵۹۲
(م)	۶۲۹ - ۷۴۰ - ۷۶۱ - ۸۲۳
مالوجی ۶۶ - ۷۱ - ۹۲ - ۱۵۸ - ۳۹۶	۸۳۶ - ۸۵۵ - ۸۵۹ - ۸۶۹ - ۸۷۹
۴۳۴ - ۵۵۵ - ۵۶۳ - ۷۵۱	۸۸۳ - ۹۰۸ - ۹۱۶ - ۹۱۹ - ۹۲۴
مان سنگه ۱۵۸ - ۱۹۹ - ۲۱۷ - ۳۳۶	۹۵۹ - ۹۶۳ - ۹۸۰ - ۱۰۳۲ - ۱۰۴۷
۴۴۷ - ۴۵۴ - ۶۳۵ - ۸۸۵	۱۰۶۱

محمد امیر ۶۱ - ۵۱۹ - ۵۳۹ - ۵۴۰	۵۹۳ - ۹۸۱ - ۱۰۶۲
محمد افغان ۲۴۷	محمد بیگ ۵۱ - ۶۵ - ۷۷ - ۲۴۹
محمد اکبر ۴۳ - ۲۶۰ - ۳۰۱ - ۳۶۹	۲۸۸ - ۳۰۹ - ۳۲۶ - ۳۳۹ - ۳۴۳
۳۸۷ - ۴۲۴ - ۴۳۳ - ۵۹۳ - ۶۶۳	۱۲۷ - ۵۶۵ - ۷۰۸ - ۸۱۱
۷۱۰ - ۷۶۱ - ۸۷۹ - ۹۶۳ - ۱۰۴۷	۸۵۱ - ۹۰۸ - ۹۶۳ - ۹۶۵ - ۹۶۹
محمد امین خان ۳۵ - ۵۱ - ۸۳	محمد پاشا ۸۵۲
۸۴ - ۱۱۱ - ۱۱۹ - ۱۳۶ - ۱۵۷	محمد نقی ۲۱۸ - ۲۴۸ - ۴۴۸ - ۷۵۵
۲۰۱ - ۲۱۴ - ۲۲۹ - ۲۴۶ - ۲۶۷	۸۲۰ - ۸۳۲ - ۸۸۱ - ۹۱۸ - ۱۰۵۷
۲۸۸ - ۲۸۹ - ۳۰۵ - ۳۰۷ - ۳۳۸	محمد جعفر ۹۷۸ - ۱۰۴۹
۳۱۹ - ۳۰۰ - ۴۲۶ - ۴۵۲ - ۴۷۴	محمد حسین ۲۰۰ - ۲۱۰ - ۲۱۳
۳۷۷ - ۴۸۵ - ۴۸۹ - ۵۶۷ - ۶۲۰	۲۴۶ - ۴۱۷ - ۴۶۹ - ۶۲۲ - ۶۲۳
۶۲۶ - ۶۲۹ - ۷۳۶ - ۷۴۰ - ۷۴۱	۶۲۴
۷۴۶ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲	محمد خان ۲۴۸ - ۳۰۷ - ۳۹۵ - ۴۲۱
۸۱۳ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۲۲ - ۸۴۸	۴۲۷ - ۵۶۷ - ۶۳۶ - ۸۱۷ - ۹۸۱
۸۵۵ - ۸۵۷ - ۸۶۵ - ۸۸۳ - ۹۱۷	۱۰۴۷ - ۱۰۴۸
۹۲۳ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۶ - ۱۰۴۰	محمد رحیم ۶۶۲
۱۰۴۶ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸	محمد رشید ۴۵۷
۱۰۵۹ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸	محمد راشد ۹۱۵
محمد بدیع ۱۱۴ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۲۳۱	محمد زمان ۵۵۴ - ۵۱۷
۲۱۲ - ۲۰۸ - ۲۷۰ - ۳۰۷ - ۳۵۹	محمد سید ۸۸۲ - ۱۰۳۴

محمد سلطان ٢٢-٢٩-٦١-	محمد عاروق ٣٣-٤٥-٩٢-١٠٧-
٦٤-٧٥-٩٢-١١٣-١١٥-١١٧-	٢٠٦-٢١٥-٢٣٢-٢٤٨-٥٢١-
١٢٢-١٢٧-١٥٦-١٦٧-١٩٣-	٧٥٥-٨١٨-٩١٥-
٢٢٦-٢٣٥-٢٣٢-٢٣٣-٢٣٦-	محمد صالح ١٦١-٢٢١-٢٧٦-
٢٣٧-٢٣٨-٢٤١-٢٤٢-٢٤٥-	٢٧٧-٢٧٨-٢٩٤-٣٤٧-٤٠٠-
٢٥٤-٢٦٢-٢٦٦-٢٦٩-٢٨٥-	٢٤٧-٢٥١-٢٦٦-٢٨٢-٨٧٦-
٢٨٦-٢٨٧-٢٩٠-٣٠٣-٣٣٩-	٨٩١-٩٨٩-
٢٣٧-٢٣٩-٢٤٣-٢٦٩-٢٩٧-	محمد طاهر ٤٦-٥٠-٥٣-٢٨٨-
٣٠٦-٣٢٢-٣٤٦-٣٧٨-٤٠٢-	
٣٧٩-٣٩١-٣٩٣-٣٩٤-٣٩٥-	محمد عابد ١٣٩-١٤١-٢٤٨-
٣٩٧-٤٠١-٤٠٣-٤٠٤-٤٠٩-	٢٧٠-٢٧٣-٢٧٤-٨٢٣-٩٦١-
٤١٠-٤١٧-٤١٨-٤١٩-٤٢٠-	محمد عاتق ٤٣-٤٣-٤٣-٤٣-
٤٢٢-٤٢٧-٤٢٢-٤٣٥-٤٣٨-	محمد عسكري ٤٨٧-٤٨٧-٤٨٧-٤٨٧-
٤٣٩-٤٤٠-٤٤٦-٤٥٠-٤٥٢-	محمد علي ٢٠٧-٢٣٢-٢٣٨-٢٧٦-
محمد سليم ١٩٦-١٩٦-١٩٦-١٩٦-	٣٠٧-٣١٥-٣١٥-٣١٥-٣١٥-
محمد شاه ١٧٦-١٧٧-١٧٧-١٧٧-١٧٧-	محمد قاسم ٢٢٨-٢٣٢-٢٣٢-٢٣٢-
محمد شريف ٥٤-٦٣-١٣٥-٣٠٨-	٣٠٤-٣٠٤-٣٠٤-٣٠٤-
٣١٣-٣٢٤-٣٢٦-٣٠٤-٨٦٣-	محمد قلي ٥٥-٨٢٥-١٠٣٢-١٠٥١-
٩٤٣	١٠٦٢
محمد شجاع ٩٢-٩٢-٩٢-	محمد کامگار ١٦٢-١٦٢-١٦٢-

محمد لطيف ٩٨٨-١٠٢٩-١٠٢٧-	٩٧٣-٩٧٥-٩٨١-٩٨٦-
محمد مراد بيگ ١٥٨-٢٤٦-٥٠٣-	١٠٢٩-١٠٣١-١٠٣٢-١٠٣٣-
٥١١-٥٣٢-٥٤٤-٧٧٩-٧٨٣-	١٠٣٦
محمد معصوم ٥١-٢٧٦-٢٧٧-	محمد مقیم ٦٥-٧٨-٢٢٨-٣٠١-
٢٨١-٢٨١-	٣٠٢-٣٨٤-٨٧٢-
محمد معظم ٣٣-٣٤-١٢٩-١٥٦-	محمد منصور ٧٦٢-٨٥٧-١٠٣٥٠-
١٦١-٢١٠-٢٣٨-٢٦٩-٢٩٤-	١٠٦٢
٢٩٦-٣١٦-٣١٧-٣١٧-٣٥٣-	محمد علم ٣٥-٥١-٥١-٥١-
٣٥٤-٣٥٧-٣٥٨-٣٦٠-٣٦٢-	محمد مؤمن ٣٧٩-٧١١-٧٨٣-
٣٦٤-٣٦٥-٣٦٧-٣٨٤-٣٨٨-	محمد مهدي ٣٩٩-٣٩٩-٣٩٩-٣٩٩-
٣٨٩-٣٩٠-٣٩١-٣٩٣-٤٦٨-	محمد ميرطلب ١٤٩-١٤٩-١٤٩-١٤٩-
٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-	محمد ميرک ٢٢٣-٢٢٣-٢٢٣-٢٢٣-
٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-	محمد ناصر ٣٩٧-٣٩٧-٣٩٧-٣٩٧-
٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-	محمد وارث ٥٩٥-٨٢٤-٨٧٢-
٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-	٩٨١-٩٨١-٩٨١-٩٨١-
٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-	محمد عتوب ٢٢٣-٢٢٣-٢٢٣-٢٢٣-
٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-	محمد يوسف ٥٣-٥٣-٥٣-٥٣-
٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-	محمد بيگ ٧٠٦-٧٠٦-٧٠٦-٧٠٦-
٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-	محمد خان ٢٤٧-٢٤٧-٢٤٧-٢٤٧-
٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-٥٦٩-	محمد دلزق ٩٦٩-٩٦٩-٩٦٩-٩٦٩-

مراد قلبي ٧٣٥ - ٦٩١ - ١٠٤٣ - ١٠٤٣	(محترم ح) ٢٩٣
١٠٤٦ - ١٠٥٢ - ١٠٥٨ - ١٠٥٩	مختارخان ١٤٧ - ٥١ - ٩٢ - ٩٢ - ١٢٧ - ١٢٧
مرحمت خان ٢٩٠ - ٢٤٦ - ٢٤٦	٨٨٢ - ٥٩٨ - ٥٧٨ - ٢٦٦
١٢٧١ - ٥٩٣ - ١٢٧١	مخلص خان ٦٣ - ٧٨ - ٦٥ - ٦٣
مرتضی خان ٦٢ - ٦٨ - ٧٧ - ٩٣	١٩٥ - ٢٣١ - ٢٣٨ - ٢٣٨ - ٢٩٣
١٠١ - ١٠٧ - ١٥٧ - ٢٣٠ - ٢٣٩	٣٣٠ - ٣٣٣ - ٣٩٦ - ٣٣٣ - ٣٣٠
٢٥٩ - ٢٦٨ - ٢٧٠ - ٣٠٨ - ٣٣١	٣٥٧ - ٣٧٧ - ٥٢٧ - ٥٣٣ - ٥٣٣
٣٩٥ - ٣٠٠ - ٢٢٧ - ٢٢٦ - ٢٢٦	٥٣٨ - ٥٣٨ - ٥٢٩ - ٥٥٥ - ٦٨٣
٢٧٧ - ٢٨٥ - ٢٨٦ - ٢٨٩ - ٥٥٣	٨٢٣ - ٨٦٠ - ٨٦٠ - ٩٦٢ - ٩٦٢
٦٠٣ - ٦٠٦ - ٦١٩ - ٦٢٠ - ٩٢٩	٩٦٣ - ٩٦٣ - ٩٦٣ - ١٠٣٨ - ١٠٣٨
٦٤٧ - ٧٤١ - ٧٦١ - ٧٦٢ - ٨١٨	مراد بخش ٢٩ - ٣٠ - ٣٢ - ٣٣
٨٢٢ - ٨٣١ - ٨٥٥ - ٨٧٠ - ٨٨٢	٣٠ - ٣١ - ٣٣ - ٥٦ - ٦٢
٩١٧ - ٩٢٣ - ٩٢٥ - ٩٨٦ - ١٠٣٨	٦٣ - ٧١ - ٧٥ - ٩٢ - ٩٩
مرزا بیگ ٥٠٠ - ٥٢٦ - ٥٢٦ - ٥٥٢	١٠٠ - ١٠٧ - ١١٠ - ١١٣ - ١١٧
٥٥٧ - ٥٥٩ - ٥٦٠ - ٦٦٢ - ٦٦٢	١١٨ - ١٢٨ - ١٣٢ - ١٣٢ - ١٣٩
٦٨١	١٣٢ - ١٣٢ - ٢٣٦ - ٢٩١
مرزا خان ٣٥ - ٥١ - ٢٨٧ - ٢٨٧	٢٩٨ - ٢٩٩ - ٣٠٣ - ٣٠٣ - ٣١٣
١٣١ - ٥٣٨ - ٥٣٠ - ٥٣٠ - ٥٣٢	مراد بیگ ٥٠٣ - ٥٢٨ - ٩٢٣
٦٥٠ - ٦٥٣ - ٦٥٧ - ٨٥٠ - ١٠٣٢	مراد خان ٢٣٨ - ٢٢٧ - ٢٢٦ - ٨٣٢٠
١٠٣٨	٨٢٨ - ٨٦٠ - ١٠٩٣

مرزا سلطان ١٢٦ - ١٩٢ - ٢١٨ - ٨٧٣	مصری افغان ٥٣ - ٣٣١ - ٢٥١٥
٨٨٠ - ٩٧٦ - ١٠٣١ - ١٠٣٨	مصری خان ٥٣ - ١٠٥٥
مرزا شیخ موسی ٨٢٦	مصطفی خان ٦٠٦ - ٦٨٣ - ٧٥١
مرزا علی ٢٢٧ - ٣٠٧ - ٥٦٥ - ٥٦٧	٧٦٥ - ١٠٣٩
٩٧٦	مظفر ١٩٣ - ٢٥١ - ٥٢٢ - ٥٣٣ - ٥٤٩
مرزا محمد مهدی ٥١٥	مظفر بیگ ٧٤٣
مرزا محمد وکیل ٨٧٦	مظفر خان ٩٢ - ١٢٨
مرزا نودر صفوی ٢٩٣ - ٢٢٢ - ٢٢٦	مظفر لودی ٥١
٥٥٨ - ٥٩٣	معتمد خان ١٥٨ - ٢٠٦ - ٨٥٣ - ٨٧٣
مرزا خوشدار ٢٧	٩٦٢ - ١٠٥٧ - ١٠٥٠
مرشد علی قلبي خان ٣٣ - ٩١٨	معتمد خان ١٢٩ - ٢٢٨ - ٢٩٣ - ٣٣٠
مرشد قلبي خان ٢٤ - ٥٢ - ٦٦	٣٢٢ - ٣٢٨ - ٣٥١ - ٣٩٦ - ٣٧٩
٦٧ - ٧٢ - ٢١٥ - ٦١٩	٦٠٢ - ٦٠٣ - ٨٦٠ - ٨٧٠ - ٩٦٠
مروج الدین ١٣٤	١٠٦٨
مرید خان ٩٨١ - ٩٢٨	معز الدین ٩١٥ - ٨٦٢ - ٩٢٢ - ٩٦٣
مسعود خان ٣٠٦ - ٣٣٨ - ٩٨٩	٩٧٦ - ١٠٣١ - ١٠٣٢ - ١٠٣٧
١٠٠٦ - ٩٩١	معصوم خان ٢١٠ - ٣٣٣ - ٥١٥
مسعود منکلی ٧٧ - ٦٣	٦٠٣ - ٨٥٢ - ١٠٣٧ - ١٠٣٩
مسعود یادگار ٧٨	معظم خان ٢٩ - ٨٣ - ٨٢ - ١١٩
مصاحب بیگ ٦٢٩ - ١٨٠	١٩٠ - ٢٣٣ - ٢٣٢ - ٢٣٨

مغول خان ١٩٥ - ٣١٤ - ٣٠٠ - ٢٣٦	٢٨٦ - ٢٨٥ - ٢٦٩ - ٢٦٠ - ٢٥٢
١٠٦٢	٣١٩ - ٣٠٧ - ٣٠٦ - ٢٩٣ - ٢٨٦
مفاخر خان .. ٨٣٢ - ٨٥٨ - ٩٧٦	٣٦٢ - ٣٥٣ - ٣٥٢ - ٣٤٣ - ٣٣٥
مفتخر خان .. ٣١ - ٣٧ - ٥١ - ٧٥	٣٧٥ - ٣٧٦ - ٣٧٧ - ٣٨١ - ٣٨٥
مقصود بيگ ٥٢١	٣٨٨ - ٣٩٢ - ٣٩٣ - ٣٩٤ - ٣٩٥
مقيم خان ٩٣ - ١٢٨ - ٢١٧ - ٢٣٦	٣٩٨ - ٥٠١ - ٥٠٣ - ٥٠٤ - ٥٠٥
٨١٥ - ٨٣٩ - ٨٧٧ - ٩١٧	٥٠٦ - ٥١١ - ٥١٢ - ٥١٣
مکتوب خان ٨٥٧	٥١٣ - ٥١٥ - ٥١٧ - ٥١٨ - ٥١٩
مکروهي ٨١١	٥٢٠ - ٥٢٢ - ٥٢٣ - ٥٢٤ - ٥٢٥
مکرم خان ٢١٥ - ٢٣٩ - ٢٥١ - ٢٥٧	٥٢٦ - ٥٢٩ - ٥٣٠ - ٥٣١
٢٦٣ - ٢٦٧ - ٢٨٧ - ٢٧٧ - ٩٢٧	٥٣٢ - ٥٣٣ - ٥٣٥ - ٥٣٧ - ٥٣٨
٩٦٣ - ٩٨١ - ٩٨٦ - ١٠٣٢ - ١٠٩١	٥٣٩ - ٥٤٠ - ٥٤١ - ٥٤٣ - ٥٤٤
مکرم خان ٧٥٥ - ٨٧١ - ٨٨٠	٥٤٥ - ٥٤٦ - ٥٤٧ - ٥٤٨ - ٥٤٩
٩٦٠	٥٥٠ - ٥٥٢ - ٥٥٣ - ٥٥٤
مکند سنگه .. ٦٩ - ٧٥ - ٧٠ - ٣٠٣	٥٥٥ - ٥٥٧ - ٥٦٣ - ٥٧٠ - ٦٧٦
ملا احمد ٥٧٥ - ٥٧٦ - ٨٥٠ - ٨٥٨	٦٨٣ - ٩١٠ - ١٠٣٩
٨٦٠ - ٩٠٩ - ٩١٩ - ٩٢٤	معمر خان ٩٢
ملا چالانز ١٠٣١	معين خان ٢١٣ - ٢٢٨ - ٣٠٣
ملا حيدر علي ٨٦١	١٢٦٥ - ٨٣٢ - ٨٧٧ - ١٠٣٨
ملا محمد الله ٩١٨ - ٨٦١	معين الدين .. ٣٠٣ - ٦٢٥ - ٩٦٥

ملا عوض وحيه ٢٣٢ - ٣٩٢ - ٣٤٨	منعم خان ٥٥ - ٦٣ - ٩٣ - ٢٣٨
٨٥٨ - ٨٣٠	٢٥٤
ملا نورغي ... ٦٢١ - ٨٥٧ - ٨٨٢	منکلي خان ٩٣ - ١٩٣ - ٣٠٦ - ٢٣٩
ملا قاضي ١٠٣٠	٦٢٧ - ٦٦٠ - ٨٦٢ - ٨٦٩ - ٩٧٢
ملا مجير ٨٥٠ - ٨٥٨ - ٨٦٠ - ٨٦٨	٩٨٦ - ١٠٣٨ - ١٠٣٤
٨٧١ - ٩٠٦ - ٩٨٨ - ٩٠١٢	مذور خان ٥١٥ - ٥٥٦ - ٧١٣ - ٧١٧
ملا محمد امين ٨٨١	٧٩٦
ملا محمد حلي ١٣٤٨	مدهر داس ١٣٩ - ١٤٠ - ٢٢١
ملا يحيى ٨٦٨	٢٨٧
ملنفت خان ١٥٧ - ٥١ - ٦٢ - ٧٥	مورين سنگه ٦٥ - ٧٠
٢٧٠ - ٣٠٧ - ٣١٩ - ٥٩٣ - ٦٢١	مهايت خان ١٢٩ - ١٣٥ - ٢١٩
٦٢٧ - ٦٢٢ - ٦٦٣ - ٧٥٢ - ٧٥٩	٢٢٩ - ٣٠٢ - ٣١١ - ٣٩٧ - ٣١٩
٨٣٠ - ٨٣٣ - ٨٤٩ - ٨٥١ - ٨٨٠	٢٢٢ - ٢٥٤ - ٣٨٥ - ٥٦٣ - ٥٩٨
٩٠٨ - ٩٦٦ - ٩٧٨ - ١٠٣٨	٦٠٣ - ٦٢٤ - ٦٣٥ - ٦٦١ - ٧٥٢
١٠٦١ - ١٠٦٩	٧٥٣ - ٨٣٨ - ٨٥٥ - ١٠٥٦
ملك عزيز ٥٩٨ - ٨٦١	مها سنگه ٩٦ - ٧٦٥ - ٩٦٥ - ١٠٣٢
ميريز مهيند ٥٣ - ٩٢ - ٩٢ - ٩٩	١٠٣٣ - ١٠٣٤ - ١٠٥٤
١٠٧ - ٢٢٦ - ٩٨٩	مهديا حي ١٠٠٧
منصور ٧١٣	مهدي ٥٦٥
منصور كاشغري ٨٥٢ - ٦٠٥	مهدي بيگ ١٠٦

مهدى قلي خان ٣٠٤ - ٥٦٦ - ٨٨١	مير اسفنديار ٨٦٣
مهندس داس ٦٥ - ١٦٣ - ١٨٩ - ٢٣٦	مير باقى .. ٤٦٣ - ١٨٧ - ٩١٩
٢٥٤	مير بهادر دل ١٢٧ - ٦٢
ميان سبحان قلي خان ٢٢٢ - ٢٢٣	مير نقي ١٠٥٤
ميانه خان ٥٠٩ - ٥٣٠ - ٥٣٥ - ٥٣٥	مير جعفر .. ٧٥٥ - ٩٨١
٥٥٥ - ٦٠٨ - ٦٩٨ - ٧٠٩ - ٧٣٥	مير حاجي فولاد ٨٥٨ - ٨٩١ - ٩١٤
٧٣٦ - ٧٨٠ - ٧٨٧ - ٧٩١ - ٩٢٧	مير حسن ٢٢٧ - ٢٨٧
٩٥٥ - ٩٥٣	مير حسين ٢٣٢
مير آق ٥٦٧	مير حسيني ٢٤٦
مير ابراهيم ٥١ - ٦٣ - ٩٤ - ١٥٨	مير خان ٩٥ - ١٢٧ - ٢١٧ - ٣٦٢
١٦٣ - ١٩٣ - ٣٠٧ - ٣٣٣ - ٣٣٥	٣٧٣ - ٦٢٥ - ٦٦٢ - ٦٩٣ - ٧٣٢
٣٩٧ - ٣٤٨ - ٣٥٥ - ٣٨٧ - ٦٢٧	٨١٥ - ٨١٨ - ٨٣٥ - ٨٤٧ - ٨٥٩
٧٤٣ - ٨٥٦	٨٧٦ - ٩٠٨ - ٩١٧ - ٩٦٥
١٠٥٩	٢٩٣ ١٠٥٩
مير ابوالحسن .. ١٦١ - ١٧١ - ٢٠١	مير داد افغان .. ٢١٠ - ٣٠٩
مير ابوطالب .. ١٤٧ - ١٨٧ - ٥٩٣	مير رحمت الله .. ٢٧١ - ٣٧٦
مير ابوالفضل .. ٥٣ - ٦٢ - ٧٧	مير رستم ٢٣٢ - ٢٣٩ - ٢٧٤ - ٢٧٥
مير ابوالمعالى .. ٢٣٥	٣٠٦ - ٣٩٩ - ٧٧٠ - ٧٧١ - ٧٧٢
٩٨٦	٩٨٦
مير احمد ٣٥ - ٥٣ - ١٣٥ - ١٤٧ - ١٨٥	مير رضا الدين .. ٨٦٢
مير سحى .. ٣٣٥	

مير رفيع الدين .. ٢٩٨ - ٢٧١	مير علاء الدين .. ٥١٧
مير زين العابدين .. ٩٢٢ - ٩٢٣	مير علي اصغر .. ٧٦٧
مير سلطان حسين .. ١٥٨	مير عماد .. ٧٣٣ - ١٣٨٩
مير سيدي .. ٢٢٨	مير عماد الدين .. ١٠٣٤
مير شرف الدين .. ١٢٦	مير عيسى .. ٧٧
مير شمس الدين .. ١٤٧ - ٥١	مير عصار .. ٨٥٦ - ٥٦٣
مير صالح ١٥ - ١٦٠ - ٣٣٣ - ٣٤٧	مير فتاح .. ١٣٩ - ١٤٥ - ٣٤٢
مير ضياء الدين حسين ٣٣ - ٣٤٧ - ٣٤٩	مير قانع .. ٢٩٥
٥١ - ٧٦	مير فضل الله .. ١٥٨
مير عابد .. ٢٣٢	مير محمد صادق .. ٨١٨
مير عارف .. ٢٧١	مير محمد مراد .. ١٤٨
مير عبدالرحيم .. ٢٣٧	مير محمد مهدي ١٢٩ - ١٣٥ - ١٦٣
٢٠٠	
مير عبدالسلام .. ٩٨٠ - ٨٧٨	مير محمد هادي ٢٦٨ - ٢٧١ - ٢٨٧
مير عبداللہ .. ٢١٥ - ٥٦٦ - ٦٧٣	مير محمود ٢٩٣ - ٣٦٣ - ٣٧٦
مير محمد المعين .. ٥٨٥ - ٥٩٧	٣٨٧ - ٩١٩ - ٨٨٢ - ١٠٣٥
مير عزيز ٢٣٢ - ٢٣٩ - ٢٧٤ - ٢٧٥	مير مراد .. ٥٣
٥٣٣ - ٥٥١ - ٦١١ - ٦٢١ - ٨٦٠	مير مرتضى ٥١٩ - ٥٣٥ - ٥٥٣
٩٢٣ - ٩٧٧	٦٩٥ - ٧٠٣ - ٧٠٦ - ٧٠٨ - ٧٠٩
مير عسكري .. ٣٣٥	٧١١ - ٧٣٤ - ٧٣٦ - ٧٧٠ - ٧٨٠
مير علاء الدولة .. ١٥١	

۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۸ - ۴۷۲ - ۴۸۱	نوازش خان ۱۱۳ - ۱۲۹ - ۱۸۹
۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵	۲۷۰ - ۳۳۳ - ۴۷۴ - ۴۸۸ - ۵۹۳
۸۱۹ - ۸۵۵ - ۸۵۷ - ۸۶۵ - ۸۷۳	۹۰۸
۸۸۰ - ۸۸۲ - ۹۸۱	نوبت خان ۸۴۰
۷۴۳	نوح ۳۸۶
۲۴۹ - ۲۸۴ - ۲۸۷ - ۳۰۸	نودر صفوي ۵۹۳
۴۶۰ - ۵۹۴	نورالحسين ۳۶۰ - ۴۹۹ - ۵۰۴
۴۵	۵۰۵ - ۵۲۳ - ۵۲۹ - ۵۵۱ - ۵۶۵
۲۴۸	نورالدین محمد جهانگیر ۳۸۷ - ۸۴۰
(۵)	۸۷۷
۱ - ۹۳۰ ۶۲ - ۵۳	نوري بیگ ۸۵ - ۱۸۶ - ۲۰۳ - ۲۱۹
۱۰۷ - ۲۴۷ - ۵۱۳ - ۹۸۰	نہال چند ۸۵۷
۱۰۳۴ - ۱۰۳۶ - ۱۰۶۸	نیازی خان ۲۶۹ - ۲۴۹
۵۷۳ - ۳۷۳ - ۳۰۳ - ۱۱۲	نیتو ۹۷۱ - ۱۰۰۳ - ۱۰۳۳
۳۳۹ - ۳۴۰ - ۴۷۰	نیک نام خان ۵۲۲ - ۵۳۳ - ۶۲۷
۳۳۷ - ۴۵۷ - ۴۸۷ - ۹۹۹	۸۷۶
۲۵۴ - ۲۴۶	(۵)
۱۰۰۳	وزیر بیگ .. ۲۳۲ - ۳۷۹ - ۵۶۹
۵۵ - ۶۳ - ۹۳ - ۱۶۱	وزیر خان ۱۲۹ - ۱۹۱ - ۱۹۶ - ۲۱۴
۲۴۰ - ۲۸۸ - ۳۰۷ - ۳۰۳ - ۴۳۳	۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۴۸ - ۴۱۷ - ۴۴۸

۹۳۰ - ۸۵۳ - ۸۶۶ - ۹۷۵	یادگار بیگ ۲۰۳ - ۳۰۶ - ۴۴۹ - ۴۴۳
۹۸۹ - ۸۷۱	یادگار خان .. ۶۹۷ - ۷۰۸ - ۷۹۶
۲۳۳ - ۲۴۳	یادگار مسعود ۹۵
۲۳۱ - ۱۰۷ - ۹۲ - ۹۲	یار محمد ۱۰۶۳ - ۴۴۹
۲۴۶ - ۲۹۱ - ۳۴۳ - ۴۰۸ - ۴۳۵	یزدانی ۲۴۰
۵۹۴ - ۶۲۷ - ۶۳۴ - ۸۲۳ - ۸۲۹	یسونب رلو ۶۳
۸۵۲ - ۸۵۶ - ۸۸۰ - ۹۶۶ - ۹۸۱	یعقوب ۶۲ - ۵۹۷ - ۹۳۵
۱۵۷ - ۱۲۷ - ۹۲ - ۱۵۷	یکه قازخان ۹۳ - ۱۱۷ - ۱۳۸ - ۲۰۷
۲۰۲ - ۲۴۶ - ۲۶۷ - ۲۹۳ - ۳۰۲	۲۴۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۹۱ - ۳۵۸
۳۰۷ - ۳۲۱ - ۳۲۹ - ۳۴۱	۵۲۱ - ۵۴۷ - ۶۰۵ - ۸۸۵ - ۱۰۶۲
۳۲۷ - ۳۲۸ - ۴۷۹ - ۳۸۸ - ۶۲۹	یمن الدوله ۱۱۱ - ۱۱۳
۶۴۷ - ۶۷۵ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۸۳۹	یوسف خان ۱۰۳ - ۲۴۷ - ۷۴۲
۸۴۲ - ۸۷۱ - ۸۷۳ - ۸۸۰ - ۸۸۳	۸۸۰ - ۹۹۶
۹۰۲ - ۹۳۳ - ۹۷۸	یوسف زکی ۱۰۵۸ - ۱۰۹۷
(ی)	یوسف گردیزی ۲۱۷
یادگار ۱۹۳	یوسف نیازي ۳۱۴ - ۴۴۱

تمام شد

